بسمه هو تعالی شانه العزیز

در عهد دولت
زمان سلطنت دنیا
وارث تاج و تخت مهد علیا
و روشن چراغ دودمان کیان
سلطان اسفندیار رزم افراسیاب و
عزم السلطان بن السلطان بن السلطان و
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه
قاجار خلد الله ملکه و ابد ایام
شوکته در دار الخلافه طهران
صانها الله عن الحدثان
در کارخانه استاد
ماهر

[illegible]
طبع یافت



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اختصّ بلایا الانبیاء والمرسلین واخصّ رزایا الاوصیاء المکرّمین والصلوة والسلام علی سیّد اهل البلاء اجمعین وعلی آله الذین هم سادات الشهداء المرضیّین وعلی محبّیهم والباکین علیهم ابد الآبدین ولعنة الله علی اعدائهم فی کلّ آن وحین **امّا بعد** چنین گوید بندهٔ عاصی امیدوار بکرم خداوند رحیم عبد الخالق بن عبد الرحیم یزدی الاصل مشهدی المسکن اسکنهما الله فی جنّات النعیم که چون علم تعزیهٔ آل طه وحسین بن علی میدانند شریعت چنان امید آنکه از نظر عنایت حضرت باری جلّ شأنه العالی وحضرات اهل عصمت علیهم السلام بآن جهت از اسباب عظیمهٔ نجات قیامت محرومانست ودر این زمان اخبار معتبره آنرا دید که بعضی از جهّال بکذبهای بسیار مخلوط نموده بودند لهذا بر خود لازم وحتم نمود که باعانت خداوند جلیل وبرکات اهل عصمت صلّی الله علیهم اجمعین کتابی در این باب نوشته شود که مشتمل باشد بر اخبار معتبرهٔ وارده در مناقب ومصائب این بزرگواران علیهم السلام تا ثمرات آن در نظر اهل دانش وبینش اتمّ واکمل بوده باشد وشکراً لله ربّ العالمین که بزبان عربی بعض اخبار کتابی مشتمل بر کنوز ورموز وعجایب وغرایب از فضائل ومناقب ومعجزات ومصائب که مسمّی بمصائب المعصومین است بر قلم این ناقابل جاری گردیده واین ضعیف را اگرچه قابلیت تصنیف مثل آن کتاب مستطاب نبود ولیکن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء اللهم اجعله خالصاً لوجهک الکریم ولی از آنجا که بسیاری از فارسی زبانان از انتفاع بدان کتاب محروم بودند جمعی از سکّان واعیان روضهٔ رضویّه علی مشرّفها آلاف التحیّة که باین خاکروب این آستان مقدّس لطف داشتند در زمانیکه مجاور ومشرّف بودم مبالغه را از حد گذرانیدند که بزبان فارسی برای ایشان در این باب کتاب مختصری نوشته شود از جهت امتثال فرمایش

ایشان را مشروع بدین کتاب شده آنرا بهیج الاحزان نمودم باید که درد و اندوه ما از مطالعه و خواندن و شنیدن
آن قلبهای مومنان مملو از احزان و جگرهای ایشان بریان و دیدهای ایشان گریان و تا دعا آنحضرت بسر و خیر محصور و
رحمتهای غیر متناهیه آتیه کامیاب و بهره‌مند گردند و اگر عربی این و بسیاری دیگر را که فارسی نشده بخواهند
رجوع بآن کتاب نمایند والله ولی التوفیق و از آنجا که خوش نداشتیم که حقایق اخبار و بیانات بعضی از اشعار مخلوط
شود قلیلی از اشعار عربی و عجمی در اصل کتاب نوشته شد و اگر زیاده خواهند بآنچه در حاشیه نوشته‌ام رجوع نمایند و مرتب
گردانیدم آنرا بر پنج عزاخانه در مصایب خمسه نجبا علیهم آلاف التحیة والثناء و در اول هر عزاخانه مقدمه
در فهرست آیات و احادیث و مطالب و مجالس آن نوشته‌ام تا هر کس خواهد که بر آنها مطلع شود و یا اصل مجالس را مطالعه
کرده و در وقت بیان فهرست را ملاحظه کرده تا ردیف مجلس را فراموش نکند بر او دشوار نباشد عزاخانه
اول در شهادت سید انبیاء صلی الله علیه و آله است و آن مشتمل است بر مقدمه و دو مجلس اما مقدمه
پس در فهرست آیات و احادیث و در این دو مجلس است **مجلس اول** در احتضار رسول خدا است صلی الله علیه و آله
و در آن است خطبه و آیه ان الله و ملائکته و احادیث فضل صلوات و آیه انک میت و انهم میتون و خبر دادن آنحضرت بموت
خود و امر کردن به بیرون رفتن لشکر اسامه و تشریف بردن بمسجد و وعظ کردن صحابه بعد از عود و سؤال نسل
دهنده و نماز کننده بر آنجناب و جواب او و خواستن دوات و قلم و منع کردن و وصیت کردن و اسیدن آنحضرت
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را و کلمات آنحضرت با فاطمه علیها السلام و خبر دادن ببعضی از ظلمهای بر مظلوم
مجلس دویم در ارتحال و شهادت آنحضرت است و در آن است زیارت جامعه صغیره و آیه و ما ارسلناک الا
شاهداً و مبشراً و بعضی از خطبه جمعه و غدیر از جناب امیر علیه السلام و حدیث اشتقاق انوار و نور پیغمبر و اشاره ببعضی از تنهای
امت با آنحضرت و وصایای آنحضرت با امت و وداع با ایشان و اهل بیت در شب آخر عمر و تغییر حالت از بعض مصایب ایشان و
آمدن عزرائیل و جبرئیل و انتقال آنحضرت و ناله حضرت فاطمه و اهل مدینه و وحشت آن روز بود و وارد شدن اسیران از کربلا
بمدینه و رفتن منافقان بمسجد برای تعیین خلیفه و غسل و حنوط و کفن نمودن و نماز و دفن کردن آنجناب امیرالمؤمنین علیه السلام
و جبرئیل و ناله فاطمه بر سر قبر و بردن زنان او را بخانه و بودن آنحضرت در عصر روز عاشورا در کربلا و نبودن زنان مدینه
از برای اسیران از قتلگاه بخیمه

مجلس اول در احتضار رسول خدا صلی الله علیه و آله

السلام علیکم یا امة محمد المصطفی و رحمة الله و برکاته الحمد لله الذی جعل الصلوة من افاضل المخترعات و شرف بها
الی الغایات بان ابتدأ فی آیة الصلوات اللهم صل علی من بفاضل وجوده ترتبت الکائنات و من
سحائب جوده خلقت السموات محمد افضل المخلوقات و آله اولیاء الاحیاء والاموات و شیعتهم من الامکان والقبلة
والنجباء والنداب علیهم الصلوات والبرکات بعدد الرقوم المسطورات والحروف المکتوبات من البدایات و
النهایات بما فی الامکان والمکونات بتمام الرحمة والتحیات و علی اعدائهم لعاین الموجودات بدوام السماوات و
الارضوات **و بعد** فقد قال الله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستیکه خداوند جل جلاله و ملائکه او صلوات میفرستند بر حضرت پیغمبر ای آنجماعتی که ایمان
آورده‌اید صلوات فرستید بر او و تسلیم کنید مر او را تسلیم کردنی از ابن عباس روایت شده است که چون این آیه شریفه
منزل شد رخساره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله از شدت خوشحالی برافروخته گشت و فرمود که تهنیت دهید مرا که آیتی
بر من نازل شده است که دوستتر است نزد من از دنیا و آنچه در اوست و در حدیث است که هر کس بر آنحضرت صلوات
فرستد در حال حیات آنحضرت یا بعد از وفات او حق تعالی بهر صلواتی ده صلوات بر او بفرستد و ده حاجت او را عطا فرماید
و هر کس بعد از وفات او بر او صلوات فرستد آنحضرت بر آن مطلع میشود و بر آنکس سلام میفرستد مثل صلواتی که فرستاده است

دعای امت را تا بر آنجناب صلوات نفرستند مستجاب نمیفرماید و در رسالهٔ صلواتیه روایت کرده است که روزی جبرئیل نزد رسول
جلیل آمد و عرض کرد که امروز امر غریبی مشاهده کردم و آن اینست که در وقت نزول از آسمان گذارم بکوه قاف افتاد و در آنجا
آواز نالهٔ دلخراشی و فریاد جگرسوزی شنیدم و دانستم که محنت زده ایست که بآن زبان مینالد و درمانده ایست که با نیازمندی
میخروشد از عقب آن ناله رفتم فرشته را دیدم که پیش از آن او را در آسمان بعظمت هر چه تمامتر دیده بودم که بر تختی از نور نشسته
و هفتاد هزار فرشته در خدمت او صف زده می ایستادند و چون نفس میکشید از نفس او ملائکه خلق میشدند پس او را دیدم با دل خسته و بالهای
شکسته بر زمین افتاده چون از حال او استفسار نمودم گفت در شب معراج من بر تخت خود نشسته بودم که حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله بر من گذشت و من از برای او تعظیم لایق و تکریم شایسته بجا نیاوردم و لهذا بدین عقوبت گرفتار شدم و از بلندی افلاک
به پستی خاک افتادم و الحال تو شفیع من شو و در نزد حضرت ذو الجلال مرا شفاعت کن پس من بدرگاه احدیت تضرع بسیار کردم
و عفو و مغفرت او را درخواست نمودم تا آنکه خطاب از حضرت رب الارباب در رسید که اگر مغفرت خطیئهٔ خود را میخواهد بر
حبیب من صلوات فرستد تا بمقام قرب خود برگردد پس من صورت حال را با آن فرشته بال کنده گفتم و بر جناب شما از روی اخلاص
صلوات فرستاد فی الحال بالهای اقبال کرامت او رویید و ببرکت صلوات فرستادن بر جناب شما از پستی خاک به بلندی افلاک
و بمقام قرب خود رسید مؤلف گوید که از این حدیث معلوم میشود که هر کس از منصبی و مقامی عالی افتاده و پست شده باشد
اگر مداومت بر صلوات نماید بمقام عالی خود عود خواهد نمود **ایضاً** در آن رساله از کتب اهل سنت روایت کرده است که رسول
خدا فرمود که حق سبحانه و تعالی ملکی آفریده است که دو بال دارد یکی در مشرق و دیگری در مغرب و سر او در زیر عرش است و از برای او
پرها ست بعدد همه خلایق از انس و جن و حیوانات صحرا و دریا و بعدد نفسهای همه ایشان و قطرات باران و درختان و ستارهای
آسمان و ریگهای بیابان و چون یکی از امت من بر من صلوات فرستد حق تعالی بآن فرشته امر فرماید که در نهر نوری که در زیر عرش است
فرو رود و بیرون آید و خود را بیفشاند پس از پرهای او هر قطره فرو ریزد خداوند از هر قطره از آن ملکی خلق فرماید و جمیع آنها را امر
فرماید که تا روز قیامت از برای آن بنده استغفار نمایند و در بعضی از کتب است که آن ملک که از فرستادن صلوات خلق عالم
میشود عرض میکند که خداوندا صلوات فرست برین بنده ما دام که بر حبیب تو صلوات میفرستد و در کتاب علل الشرایع
از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که حق سبحانه و تعالی حضرت ابرهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه
بر سید انبیا و آل طاهرین او صلوات بسیار میفرستاد و در کتاب روضة العلماء و مجمع الطایفه روایت شده است که حق سبحانه و تعالی بحضرت
موسی وحی فرمود که یا موسی میخواهی من بتو نزدیکتر باشم از کلام تو بزبان تو و از دیدن تو بچشم تو و از شنیدن تو بگوش تو و از جان تو
بتن تو و از اندیشه و خیال تو بدل تو حضرت موسی عرض کرد که بسیار طالب این مقام و کیست که خواهان چنین قربی نیست
خطاب الهی در رسید که اگر چنین کرامتی را طالبی و اینگونه سعادتی را راغبی بر حبیب من جناب محمد مصطفی بسیار صلوات
بفرست زیرا که صلوات بر وی رحمت و نور و هدایت است و در کتاب شفاء الاسقام از اهل سنت روایت کرده است که جناب اقدس
متعال بحضرت موسی وحی فرمود که یا موسی من در وقت سخن گفتن با تو ده هزار گوش برای تو آفریدم تا کلام مرا توانستی شنید و ده هزار
زبان بتو ارزانی داشتم تا توانستی که جواب مرا ادا نمائی و با این همه مراتب که بتو عطا فرمودم هر وقت که بر حبیب من محمد مصطفی صلوات
فرستی بنزد من محبوب تر و نزدیکتری و در کتاب مکارم الاخلاق و جامع الاخبار از سید اخیار روایت کرده اند که آنحضرت فرمود
که نزدیکترین مردم بمن در هر موطن در روز قیامت آن کسی است که در دنیا بر من بیشتر صلوات فرستد و در حدیث دیگر است
که آنحضرت فرمود که در روز قیامت اول کسیکه بر او حلهٔ بهشت پوشیده شود پدرم حضرت ابرهیم باشد پس کرسی در طرف
راست عرش نهند و مرا بر آن نشانند و برادرم علی بن ابیطالب علیه السلام در پیش روی من بایستد و تمام امت در عقب
سر من بایستند با تفاوت درجات هر بنده که بعد از نماز فریضه بر من و آل من ده مرتبه صلوات بفرستد او را در نزد من
جای دهند که من او را ببینم و او مرا ببیند و روی او مانند شب چهارده بدرخشد و در کتاب جامع الاخبار

روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی ملکی را موکل کردانیده که بر قبر من وارد میشود و تعجیل
آنکه شما ها برای یکدیگر به پیغمبر عرض میکند که فلانکس بر جناب تو صلوات فرستاده و اسم آنکس را با اسم قبیله اش
مذکور میسازد و او را در صحیفه سفیدی در نزد من میسپارد و در کتاب عدة الداعی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که ملکی از حق سبحانه و تعالی سئوال نمود که باو عطا فرماید شنیدن آواز جمیع بندگان را پس حق تعالی باو عطا فرمود
پس آن ملک تا روز قیامت هر کس که بگوید صلی الله علی محمد و آله اول آن ملک خود میگوید و علیک السلام و بعد آن صلوات را بخدمت
حضرت رسول میرساند و عرض میکند که فلانکس بر جناب تو سلام فرستاده است پس آنحضرت در جواب میفرماید که و علیه
السلام و در حدیث دیگر است که آن ملک را چهار بال است یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در زیر عرش و یکی در صندوق سینه
آنحضرت و چون آن ملک صلوات آن بنده را میرساند آنحضرت میفرماید که این امانتی هست از آنکس در نزد من و در قیامت باو
میرسانم پس در شدت گرفتاری در روز جزا باو میرساند چنانچه در کتب معتبره متعدده وارد شده است که بنده از این امت را
بنزد میزان حساب بیاورند و اعمال او را بسنجند کفه حسنات او سبک شود و امر شود که او را بدوزخ برند و چون ملائکه او را
برآن مطلع کنند گریان شود و گوید که مرا واگذارید تا بر حال خود گریه کنم ملائکه گویند که بایست این گریه را در دنیا میکردی که ترا نفع
دهد که حال گریه نفعی ندارد او گوید که من از فرزندان آدمم و تاب تحمل آتش ندارم و از خداوند خود این گمان نداشتم که من
از امت محمد مصطفی باشم و مرا با یهود و نصاری در آتش جمع کند ملائکه باو گویند که اینک جناب محمدی در سایه عرش
نشسته است او را بخوان شاید که بفریاد تو رسد پس آن بنده از روی بیخودی فریاد برکشد و عرض کند که یا رسول الله اغثنی
یعنی ای رسول خدا بفریاد من برس پس آنحضرت چون آواز او را بشنود خود را بکنار دوزخ رساند پس او را گرفتار زبانیه جهنم ببیند
پس ملائکه آنحضرت را تعظیم کنند و چون او آنحضرت را نشناسد گمان کند که ملکی از ملائکه است پس آنحضرت بملائکه فرماید که این
بنده را برگردانید که دفعه دیگر او را حساب کنیم پس از حضرت رب العزت ندا رسد که این بنده را بحبیب من واگذارید تا حساب
او را بسنجد پس آنحضرت او را بنزد میزان آورده و بفرماید که بار دیگر او را وزن کنند پس کفه سیئات او زیاد و حسنات او سبک
آید پس آنحضرت نامه که از نور بر آن چیزی نوشته باشد از جیب خود بیرون آورده و در طرف حسنات آن بنده گذارد پس فی
الحال میزان حسنات او راجح آید و از جانب رب العزت ندا رسد که او را داخل بهشت کردانید پس در بهشت بخدمت آنحضرت
شرفیاب گردد و عرض کند که جناب تو که بودی و آن نامه چه بود که باعث نجات من شد آنحضرت میفرماید که منم پیغمبر تو محمد
مصطفی که بمن آشنا نبودی و آن نامه صلوات تو بود که در دنیا برای من فرستاده بودی مؤلف گوید که اینجا جای انصاف
که پیغمبر رحمة للعالمین که بر صلوات فرستادن بر جناب او و آل او اینقدر ثمرات در دنیا و آخرت مترتب کرده شقیای چند
که منظور بجناب او و دوستان او اذیتها رسانند و بی ادبیها کنند و او را گاهی مجنون بخوانند و گاهی ساحر و گاهی کذاب نام
نهند و خاکروبه و خاشاک بر فرق مبارکش بپاشانند و بچوب کمان سر مقدسش را بشکنند آه آه که این بزرگوار را با بنی هاشم تا مدت
چهار سال از مکه بیرون کنند و ایشان در کوههای مکه بسر برند پس از شدت سرما و گرما و گرسنگی مردان و زنان و اطفال
ایشان نالها کنند و چند دفعه آنجناب را زهر دهند تا آخر زهر کارگر کرده آنحضرت را شهید کنند باید دوستان و امت مرحومه
بدانند که در حدیث است که چون ایام ارتحال آنحضرت از این دار پر جفا نزدیک کردید جبرئیل امین نازل شده این آیه را آورده که خداوند
میفرماید اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُم مَیِّتُونَ یعنی بدرستیکه تو یا محمد از دنیا رحلت کننده و امت تو نیز رحلت کننده اند
و در کتاب ریاض الشهادة از حضرت فاطمه طاهره علیها السلام روایت کرده که فرمود اَلمَوتُ لا والِداً یُبقی وَ لا وَلَدا
هذا السَّبیلُ اِلی اَن لا تَری اَحَدا یعنی مرگ باقی نمیگذارد نه پدر را و نه فرزند را این است راه تا آنکه همه فانی شوند و نبینی
درین عالم احدی را هذا النَّبیُّ وَ لَم یُخَلَّد لِاُمَّتِه لَو خَلَّدَ اللهُ خَلقاً قَبلَهُ خُلِّدا اینک پیغمبر خدا باقی نماند از برای
امت خود اگر خلق شده پیش از او کسی را مخلد کرده بود او را نیز مخلد میگردانید لِلمَوتِ فینا سِهامٌ غَیرُ خاطِئَةٍ

خداوند پیش از تو کسی را مخلد گردانیده بود و او را نیز مخلد میگردانید فتیبنا بسهام غرض علیه من فاته الیوم منهم
لم تفته غدا پس در میانه ما تیرهای پرانست هر کس امروز نخورد آن تیرها نباشد فردا نشانه آن خواهد گردید و اینست معنی
قول خداوند که میفرماید افإن مت فهم الخالدون یعنی آیا این شدنیست یا محمد که تو از دنیا رحلت کنی و دیگران در دنیا
مخلد و زنده باشند در کتاب مناقب است که چون آیه اولی نازل شد آنبزرگوار فرمود ایکاش میدانستم که اجلم
کی خواهد رسید پس خداوند سوره اذا جاء نصر الله را نازل فرمود و بعد از نزول آنسوره عادت آنحضرت بر آن جاری شد که
در میانه تکبیرة الاحرام نماز و قرائت سکوتی میکرد و میفرمود سبحان الله والحمد لله استغفر الله واتوب الیه پس کسی از سبب آن
سؤال کرد فرمود که نفس من خبر ارتحال از دنیا بمن میدهد ثم بکی بکاء شدیدا پس گریست آنجناب گریستن شدیدی پس یکی از جما
عرض کرد که آیا جناب تو از مرگ خایفی و حال آنکه خداوند گذشته و آینده تو را عفو فرموده آنحضرت در جواب فرمود که چگونه نگریم
و حال آنکه باقیست تشویش مسلط شدن ضداوند جلیل بر بنده و تشویش تنگی قبر و تاریکی لحد و قیامت و شدائد آن پس بر جهان حال الحیات
دیگر زندگانی فرمود عبدالله بن مسعود میگوید که قبل از وفات خود بیکماه همه ما را در خانه خود جمع فرمود پس نظر مبارک آنجناب
ما گردانید و چشم آنجناب پر از اشک شد و فرمود مرحبا بکم تحیت خداوند بر شما باد و خدا شما را حفظ فرماید و یاری کند و منتفع
گرداند و هدایت کند و توفیق عطا فرماید و سلامت دارد و قبول فرماید شما را و روزی شما را وسیع گرداند و بلند گرداند انجام
شما را که من از برای شما پیغمبری بودم ترساننده از غضب او و بیان کننده دین او و فرموده است که خود را بلند و بر خلق خدا
پست نخواهید در میانه بندگان او و در شهرهای او و در آنجا که میفرماید تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا
فسادا والعاقبة للمتقین یعنی مقرر و مخصوص میفرمائیم ما که خداوندیم خانه آخرت را با آنجماعتی که اراده ندارند بزرگی در زمین و نه
فساد را و عاقبت مخصوص پرهیزکارانست و در جای دیگر میفرماید الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین یعنی آیا نیست در جهنم
جایگاه از برای تکبر کنندگان پس عرض کردیم که کی است اجل شما ای پیغمبر خدا فرمود که نزدیک شد اجل و بازگشت من بسوی خداوند
جل و علا و سدرة المنتهی و جنة المأوی و عرش اعلا و کأس اوفی و زندگانی گوارا و روایت شده است که آنجناب مکرر میفرمود
که لشکر اسامه از مدینه بیرون رود بجهت آنکه مدینه خالی از منافقین شود و امامت مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام گردد تا آنکه
روز جمعه آخر ماه صفر شد تشریف بمسجد آورده و بالای منبر رفتند و فرمود ایها الناس دیگر و خلایق نیست در میانه خداوند و
احدی چیزی که باعث خیر او شود مگر بندگی کردن ایها الناس هیچکس ادعائی نکند و آرزوئی نکند قسم بحق آنخداوندیکه مرا براستی
به پیغمبری فرستاده که نجات نمیدهد عمل کسی را مگر آنکه با رحمت خداوند ضم شود و اگر من معصیت خداوند کنم برو در جهنم خواهم
افتاد پس سه دفعه فرمود که اللهم هل بلغت یعنی بار خدایا آیا تبلیغ رسالت کردم پس بعد از ادای فریضه بخانه تشریف بردند
و چون صبح بلال آمد و اذان داد و نماز طلبید آنحضرت فرمود که یکی از صحابه نماز کند که ناخوشی من شدید است یکی از زوجات آنحضرت
فریاد کرد که اولی نماز کند و دیگری فریاد کرد که دومی نماز کند پس آنجناب صدای آن دو را شنیده و حرص هر یک را بر مقصود خود شان
فهمید و دانست که آمدن ایشان از لشکر اسامه تخلف نموده اند و از برای آنکه یکی از ایشان امامت بکند از جای خود برجست و از ضعف
نمیتوانست که راه رود پس بحضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و فضل بن عباس تکیه فرموده پاهای مبارکش از ضعف بر زمین
کشیده میشد تا آنکه داخل محراب شده دید که اولی پیشتر رفته و مشغول نماز شده پس با انگشت اشاره فرمود که دور شو
چون دور شد اعتنا بنمازیکه او کرده بود نفرموده نماز را از سر گرفت و بعد از اتمام نماز بخانه تشریف آورد و در پی اولی و دومی و
جماعتی از مسلمین را طلبیده و فرمود که آیا امر نفرموده بودم اینکه بیرون روید با لشکر اسامه عرض کردند بلی یا رسول الله پس آنحضرت
فرمود که چرا مخالفت کردید امر مرا اولی عرض کرد که من همراه لشکر بیرون رفتم ولیکن مراجعت کردم تا با جناب تو عهد خود را تازه
کنم دومی عرض کرد که من همراه لشکر بیرون نرفتم بجهت آنکه خوش نداشتم که از شما خبر را سؤال کنم پس آنجناب سه دفعه دیگر فرمود
که بیرون کنید جیش اسامه را پس از کثرت تعب و تغیر آنحضرت را غشی عارض شد پس اندک افاقه شده بعد از آن غشی دیگر

عارض شد پس مسلمین مشغول گریه شدند و زنان آنحضرت و اولاد ایشان و زنان مسلمین و هر کس که حاضر بود همه صداها را بگریه
بلند نمودند و چون بعد از اندک زمانی افاقه شد در حدیثست که عمار یاسر عرض کرد که پدر و مادرم فدای شما باد که شما را غسل خواهد
داد آنحضرت فرمود که چون من رحلت نمایم از مردان اهل بیت من هر کس بمن نزدیکتر است مرا غسل بدهد و در همین جامه که پوشیده ام
مرا کفن کنند پس دیگری از اصحاب عرض نمود که بر شما نماز کند آه آه که آنجناب از این سؤال گریست و فرمود که چون
مرا غسل دهید جنازه مرا در کنار قبرستان گذارید و اول کسیکه بر من نماز کند خداوند جبار است که در عرش عظمت بر من صلوات
خواهد فرستاد و بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر من نماز کنند با گروه بسیاری از ملائکه بعد از آن ملک الموت با جماعتی از
فرشتگان بر من نماز کنند پس ملائکه که بر عرش الهی احاطه کرده اند بر من نماز کنند و بعد از آن ساکنان هر آسمانی بترتیب
بر من نماز کنند و بعد از آن مردان اهل بیت من بر من نماز کنند آنگه زنان ایشان فوج فوج در آیند و بر من نماز کنند
در حدیثست که در وقت اجتماع اصحاب آنحضرت نگاه فرمود دید که در خانه مردان بسیار جمع شده اند و در میان ایشان آن
دوی پس آنجناب فرمود بشتابید و بیاورید دواتی و قلمی و کاغذی تا بنویسم از برای شما کتابی و نامه که هرگز بعد از من
گمراه نشوید و وی فریاد کرد و گفت لا تؤتونی بشیء فانه قلبه الوجع یعنی میاورید بنزد او چیزی که بر آن بنویسید بدرستیکه ناخوشی
حال او را منقلب کرده و در روایات دیگر است که گفت فانه لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی بدرستیکه ایمرد هذیان و
سخنان بیهوده میگوید و نزد شما ست قرآن و بس ست ما را کتاب خدا مؤلف گوید که بدیده انصاف ملاحظه کنید
که از کجا رواست که در حق کسیکه خداوند متعال در مدح او بفرماید که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی تکلم نمیفرماید
بهیچ کلامی از روی هوا و هوس و خواهش خود و نیست کلمات آنجناب مگر از جانب خدا که باو وحی شده است مثل
در حق او چنین کلمات گفته شود و در روایت شده است که بعد از این کلام که وی گفت در میان اصحاب خلاف بهم رسید
و بعضی از منافقین گفتند آنچه را که او گفته بود و بعضی را تحیر آمد که آنچه را آنجناب فرموده بود بعمل آورند پس در میانه
اصحاب غوغای عظیمی برپا شد و حضرت روی مبارک را از ایشان گردانید و فرمود که برخیزید و از خانه من بیرون روید پس
همه رفتند مگر عباس و فضل پسر او و جناب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و اهل بیت پیغمبر و خلایق که از خانه بیرون رفتند
میگریستند و مایوس از زندگانی آنجناب بودند مؤلف گوید که بعد از رفتن خلایق آنحضرت امامت امیرالمؤمنین علیه
السلام را ثابت و محقق فرمود و چون روز دیگر شد ناخوشی آنجناب شدت یافت بحدیکه خلایق را از شرفیابی خدمت آنحضرت
منع شد و امیرالمؤمنین علیه السلام یک لحظه از خدمت ایشان دور نمیشد مگر برای حاجت لازمی و چون اندک
حال آن بزرگوار سنگینتر شد دیده مبارک را گشود و امیرالمؤمنین علیه السلام را نیافت پس فرمود ادعوا الی اخی
و صاحبی یعنی بخوانید بجانب من برادر من و صاحب مرا و در روایت دیگر است که فرمود ادعوا الی خلیلی یعنی بخوانید
بسوی من دوست مرا و بعد از این کلام فرمودن دفعه دیگر ضعف بر آنجناب غالب شد در آنوقت دفعه یکی از زوجات آنحضرت
کسی را بجانب اولی فرستاد و دیگری عقب دومی فرستاد پس آنجناب روی خود را از ایشان گردانید و جامه بر سر و روی
خود کشید هر دو برخاستند و رفتند آنجناب جامه را دور کرد و فرمود که ادعوا الی خلیلی باز آن دو زن کردند آنچه
در دفعه اول کرده بودند چون هر دو آمدند آنجناب نیز کرد آنچه سابق بعمل آورده بود لهذا هر دو رفتند و گفتند که نمیدانیم
آنجناب را چه شغل است که ما را معطل میکند و بعد از آمدن چنین رفتار میفرماید آن دو زن گفتند که آنجناب فرمود ادعوا الی خلیلی و قال حبیبی ازینها
هر یک از ما امید داشتیم که مراد شما ما بوده باشد در آنوقت ام سلمه رضی الله عنها فرمود که علی را بخوانید که حضرت غیر از ایشان
کسی دیگر را نمیخواهد پس آن بزرگوار را خواستند حضرت فاطمه صلوات الله علیها میفرماید که چون جناب امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد
بجهت تعظیم ایشان رسول خدا از جای خود بتمام قامت برخاست و آن بلند مرتبه نزد خدا و رسول را در زیر جامه های خود جا داد
و شروع کرد بتعلیم علوم فرمودن تا عرق هر یک بدیگری جاری شد مؤلف گوید که از این حدیث چنین معلوم میشود که

خداوند او را در قدم یعنی پیش از همه مخلوقات برگزیده است او را «وَانْتَجَبَهُ آمِرًا وَنَاهِيًا عَنْهُ اَقَامَهُ فِي سَائِرِ عَالَمِهِ فِي الْاَدَاءِ» یعنی
و نجیب گردانیده است او را از برای آنکه امر کننده و نهی کننده باشد از جانب او در جمیع عالم خداوند و در سایر حکم
او بهمه عالم «وَقَرَنَ الْاِعْتِرَافَ بِنُبُوَّتِهِ بِالْاِعْتِرَافِ بِلَاهُوتِيَّتِهِ» و قرین فرموده است اقرار بنبوت او را با اقرار بالوهیت خود «وَاخْتَصَّهُ
مِنْ تَكْرِمَتِهِ بِمَا لَمْ يَلْحَقْهُ اَحَدٌ مِنْ بَرِيَّتِهِ» و مخصوص گردانید او را بکرامت خود بآنچه نرسد بآن احدی از مخلوقات او «فَهُوَ اَهْلُ
ذَلِكَ بِخَاصَّتِهِ وَخُلَّتِهِ» پس آنجناب اهل و شایسته است برای اینمقام بجهت آنکه از برگزیده شدگان الهی و خلیل او است و سیوم
آنحدیثی است که در کتاب ریاض الجنان روایت کرده است که جابر بن عبدالله میگوید که من بخدمت حضرت پیغمبر عرض کردم که اول
چیزیکه خداوند جل جلاله آنرا خلق فرموده است چیست «فَقَالَ نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ خَلَقَهُ اللهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ كُلَّ خَيْرٍ» آنحضرت فرمود که اول
چیزیکه خداوند خلق فرموده است آن نور نبی تست ای جابر پس خلق فرمود از آن هر خیر را پس برپا داشت آن نور را در میانه دو دست
قدرت خود ما شاء الله پس آنرا بچهار قسم تقسیم فرمود پس از یکقسم آن عرش را خلق فرمود و از یکقسم دیگر آن کرسی را خلق فرمود و از قسم
دیگر آن حمله عرش و خزنه کرسی را خلق فرمود و قسم چهارم آنرا در مقام حب نگاه داشت ما شاء الله پس آنرا بچهار قسم فرمود پس از
یک قسم آن قلم را خلق فرمود و از یکقسم دیگر لوح را خلق فرمود و از یکقسم دیگر بهشت را خلق فرمود و قسم چهارم آنرا نگاه داشت
در مقام خوف ما شاء الله پس آنرا بچهار قسم تقسیم فرمود و از یکجزو آن ملائکه را خلق فرمود و از یکجزو آن آفتاب را و از یکی ماه و ستارگانرا
و قسم چهارم را نگاه داشت در مقام رجا ما شاء الله پس آنرا بچهار جزو تقسیم فرمود پس از یکجزو آن عقل را خلق فرمود و از جزو دیگر علم و حلم را
و از جزو دیگر عصمت و توفیق را و قسم چهارم آنرا نگاه داشت در مقام حیا ما شاء الله و بعد از آن بنظر هیبت باو نظری فرمود که آب
شد پس از آن صد و بیست و چهار هزار قطره چکید پس از هر قطره خداوند جل جلاله روح نبی یا رسولی را خلق فرمود پس ارواح
انبیا نفس کشیدند پس خلق فرمود از آن نفسها ارواح اولیا و شهدا و صالحین را مؤلف گوید که از آیه و احادیث که مذکور شد
و آیات و احادیث و زیارات و ادعیه بسیار دیگر معلوم میشود که جمیع فیوضات و برکه از مبدا فیاض بجمیع مخلوقات رسیده
و خواهد رسید ببرکت و واسطه نور مقدس سید کاینات و اشرف موجودات جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است و اما
بر اشقیا و فسقه و فجره این امت که حق و حرمت این بزرگوار را نشناختند و بطرق بسیار بوجود شریف و عنصر لطیفش اذیتها رسانیدند
آه آه که گاهی کاهن و ساحر و شاعرش خواندند و مدتی مجنون و کاذبش گفتند و شبها و روزها سنگها و چوبها بدن مقدسش را مجروح
و بخارها و خاشاکها روی نورانی و ریش مبارکش را آلوده گردانیدند و چندان بخویشان و اهل و عیالش و اصحاب و احبابش
ناسزا گفتند و اذیت رسانیدند که لاعلاج از وطن اصلی و محل تولد خود که مکه معظمه و حرم الهی بود هجرت نموده مدینه طیبه را بقدوم
میمنت لزوم خود رشک جمیع عوالم ملک و ملکوت فرموده آخر الامر در آنمکان شریف نیز چندان بآنجناب و اقربا و اصحابش
و احبابش اذیتها رسانیدند که نتوان شرح و وصف نمود گاهی در جنگ دندان مبارکش شکستند و گاهی در میان دشمنانش
گذاشته فرار بر قرار اختیار کردند که بلکه بدست دشمن هلاکش کنند و گاهی در کوه در پیش روی محمل و کجاوه اش دبه خالی از کوه
غلطانیدند که شاید شترش رم کند و با کجاوه از کوه در غلطد و مکرر در شبها خواستند که با تیغهای برهنه بر جای خواب آنحضرت
رفته بدن مقدسش را که ارواح جمیع عالمیان فدای او باد پاره پاره کنند و گاه بود که از جهت حفظ نفس مقدس خود پناه بغار برد
و با وجود آنکه جناب اقدس الهی مکرر از برای قاتلین انبیا در قرآن مجید عذاب نازل فرموده بود هیچ تقصیر نشد از دست
عداوت خود برنداشتند ما را در قتل آنجناب واداشتند تا آنکه خداوند این آیه را نازل فرمود که «اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ» یعنی آنچنان جماعتی که کافر میشوند بآیات الهی از
توریة و انجیل و زبور و قرآن و بقتل میرسانند انبیا را بغیر حق و میکشند آنچنان جماعتی را از مردم که امر میکنند خلق را براستی و عدالت
پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم و مع ذلک منافقین و کفره این امت دست از کفر باطنی خود برنداشته و بهر قسم که ایشانرا ممکن میشد
بآن بزرگوار اذیت میرسانیدند و از این جهت است که میفرماید «مَا اُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا اُوذِيتُ» یعنی اذیت کرده نشده است

هیچ پیغمبری هرگز مثل آنچه من اذیت کرده شدم آخر الامر کار بجائی رسید که مکرر آنحضرت را زهر دادند و خداوند شفا میداد
تا آنکه آن زمانی شد که وقت شهادت رسید و زهر کار خود را کرد و آثار ارتحال از وی هویدا شد آنحضرت چنین میلش شد هر روز بود اکرده
و خواست که اهل بیت و امت خود را وداع کند فرمود که ای بلال هلمّ إلیّ بالناس یعنی خلق را بسوی من دعوت کن پس بیامد
بلال پس بلال خلق در مسجد جمع شدند پس آنجناب عمامه خود را بر سر بسته و بر کمان خود تکیه کرده و با نهایت ضعف بر بالای منبر رفت
برد و پس حمد و ثنای خداوند حق قوم را بجا آورده و بعد از آن فرمود که معاشر اصحابی أیّ نبیّ کنتُ لکم یعنی ای گروه اصحاب من چگونه
پیغمبری بودم از برای شما آیا جهاد با دشمنان دین نکردم در حضور شما آیا شکسته نشد دندانهای من آیا خاک آلوده نشد پیشانی
من آیا خون جاری نشد بر رخسار من تا آنکه فرا گرفت همه ریش مرا آیا صبر نکردم بر شدتها و بلاها از جهال قوم خود آیا از گرسنگی
سنگ بر شکم نبستم قالوا بلی یا رسول الله لقد کنت لله صابراً و عن منکر بلاء الله ناهیاً فجزاک الله عنّا افضل الجزاء
یعنی همه گفتند بلی یا رسول الله و بتحقیق که بودی از برای خدا صبر میکردی و از معصیتهائیکه خداوند نهی کرده منع میفرمودی پس جزا دهد ترا
خدا از جانب ما بهترین جزاها پس آنجناب فرمود که خدا جزا دهد شما را هم بکردهای شما پس جدا نمود و وداع با اصحاب و روانه خانه ام سلمه
شد و میفرمود که ربّ سلّم امّة محمّد من النار و یسّر علیهم الحساب یعنی خداوندا نگاهدار امت محمد را از آتش و آسان فرما بر
ایشان حساب را ام سلمه عرض کرد که چه میشود مرا که جناب مقدس تو را چنین غمگین و متغیر الاحوال مشاهده میکنم فرمود ای ام سلمه خبر ارتحال
من از دنیا بمن رسیده در این ساعت پس خداوند ترا حافظ فرماید بعد از من در دنیا فلا تسمعین بعد هذا الیوم صوت محمّد
ابداً پس نخواهی شنید بعد از این روز صدای محمد را هرگز ام سلمه گفت یا محمداه آه از حزن بزرگ و غم عظیم که هیچ حزنی بآن
نخواهد رسید در مفارقت مثل جناب تو مؤلف گوید که چه بسیار شبیه است این کلام بکلام جناب سید الشهدا علیه السلام که در هنگام
وداع بیرون خیام طاهرات آمد و همه خواهران حیران و دختران گریان و اهل بیت بیکس خود را صدا زده فرمود که یا اهل بیتی علیکنّ
منّی السلام هذا آخر السلام هذا آخر الکلام یعنی ای اهل بیت من بر شما باد از جانب من سلام این است آخر سلام من و آخر کلام
من دیگر بعد از این صدای مرا نخواهید شنید پس چون زنان بیابان این کلام آقای مظلوم را شنیدند همه صداها را بنوحه و ناله بلند
کردند و حضرت صادق علیه السلام میفرماید که چون داخل شد شب آخر عمر شریف پیغمبر که در فردای آن از دنیا رحلت میفرمود حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسنین را نزد خود طلبید و در را بست و حضرت فاطمه علیها السلام را نزدیک خود خواند و با
مظلومه رازهای بسیار فرمود و چون راز آنحضرت طول کشید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حسنین را برداشته از خانه بیرون
آمده در عقب در با زنان پیغمبر ایستادند پس یکی از زوجات پیغمبر عرض کرد که یا علی چرا پیغمبر ترا بیرون کرده و با دختر خود خلوت کرده
و در مثل اینها جمعیت حضرت فرمود که من میدانم آنچه را که با دختر خود میفرماید و آن بعضی احوال تو و پدر تو و مصائب آن میباشد
آن زن خواست که بعضی سخنان در میان آورد که حضرت فاطمه آنجناب را صدا زد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که چون داخل خانه شدیم
دیدم که پیغمبر مستغرق احوال بر خود میپیچید پس از ملاحظه این حال چندان گریستم که بیخود شدم زیرا که طاقت نداشتم آنحضرت را در آن حال مشاهده کنم
مؤلف احقر گوید که اگر جناب امیرالمؤمنین با آن قوت امامت از ملاحظه آن حالت رسول خدا از گریه بیخود شود آه آه نمیدانم
که جناب زینب خاتون و کلثوم و سایر دختران و کودکان از ملاحظه فرق بناحق شکافته پدر بزرگوار و جاری بودن خون از سر و ریش
مبارکش او بر چه حال شدند آه آه و از ملاحظه تشنه حضرت امام حسن بر سر طشت و بیرون زدن پاره های جگر آن مظلوم در آن بر چه
بر چه حال شدند آه آه و مصیبتاه و واحسرتاه که از ملاحظه بدنهای چاک چاک که همه بی سر بر روی ریگهای گرم کربلا افتاده بودند در بیابان
عریان شده بودند و کسی متعرض دفن و کفن آنها نمیشد آیا بر چه حال شدند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که نظر پیغمبر
بر من افتاد و فرمود یا علی لیس هذا اوان البکاء و قد حان الفراق بینی و بینک یعنی یا علی این زمان وقت گریستن نیست وقت
آن رسیده است که مفارقت میان من و تو پیش آید وداع میکنم ترا ای برادر من پس بتحقیق که خدا اختیار فرمود از برای من آنچه نزد اوست
که در نزد او است خود حقوق فرموده یا علی گریه مکن که غم من و حزن تو از برای تست و این دختر که مظلومه بعد از من
علیکم

ظَلَمَکُم یعنی جمعی که اجتماع کردند قوم بر ظلم کردن بر شما من شما را بخدا سپردم و او قبول فرمود شما را باامانت از من یا علی و ششای سینه یا فاطمه
کرده‌ام هرچه بتو بگوید او را تصدیق کن که او راستگوست پس فاطمه را در برکشید و سر او را بوسید و فرمود فداک ابوک یا فاطمه
یعنی فدای تو شود پدر تو ای فاطمه پس صدای گریه آنمظلومه بلند شد پس دفعه دیگر فاطمه را در بر کشید و فرمود بخداوند عالم
قسم که خدا بانتقام از تو میکشد از ظالمین بتو و غضب میفرماید بجهت غضب کردن تو فالویل ثم الویل للظالمین پس
آنحضرت چنان گریست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که والله پنداشتم که پاره از بدن من آب شد از شدت گریه آنحضرت
زیرا که چشمهای آنجناب پر از اشک شده بود و مثل باران اشک میبارید تا آنکه ریش مبارکش و جامهایش تر شده و حضرت
فاطمه را محکم در بر گرفته بود و رها نمیکرد و در آنحال سر مبارک آنحضرت بر سینه من بود و حسنین قدمهای آنحضرت را میبوسیدند و صدا
بلند گریه میکردند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که اگر بگویم که جبرئیل در آن وقت در آنخانه بود درست گفته‌ام بجهت آنکه شنیدم
صدای گریه و نعره‌های عظیمی که هرگز نشنیده بودم و شک ندارم که همه آنها صداهای گریه و ناله ملائکه بود و یقین که نبود جبرئیل که
در مثل چنین شبی از خدمت رسول خدا مفارقت کند مؤلف محزون گوید که چه بسیار شبیه است با تخیل آن توقفیکه جناب سید
مؤمنان ارواح له الفدا با فرق باحق شکافته در محراب مسجد کوفه افتاده بود و خون بر پیشانی و چشمها و صورت و روی مبارکش جاری
بود و حضرت امام حسن سر او را بر سینه گرفته بود و جناب سیدالشهدا پاهای او را میبوسید و جبرئیل در میانه زمین و آسمان ضجه میکشید
و ملائکه ناله میکردند و اصحاب نوحه میکردند آه آه که رسول خدا بجهت ظلم حاضر نبود که فرق شکافته او را بر سینه گیرد آه و احزناه
که حضرت فاطمه حاضر نبود که نوحه و ناله عزاداری بنماید آه و مصیبتاه بفدای غریبی و بیکسی مظلوم کربلا شوم که در روز شهادت
جد بزرگوار و پدر عالیمقدار پاهای ایشان را میبوسید آه که در روز عاشورا هرچند پاهای خود را بر خاک کربلا مالید از شدت
تشنگی آب طلبید هیچکس جز خدا از آب بکام آن شهید نرسانید و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که در حال
احتضار رسول خدا گریه از حضرت فاطمه دیدم که پنداشتم اینکه همه آسمانها و جمیع زمینها که میبینید با حوال آنمظلومه گریه پس جناب
پیغمبر فرمود که یا بُنَیَّة اَنتِ خلیفتی علیکم و هو خیرُ خلیفةٍ یعنی ای دخترک من خداوند خلیفه منست بر شما و بهترین خلیفه‌هاست
و قسم بحق آنخداوندیکه مرا براستی بر خلق فرستاده است که لقد بکی لبکائک عرش الله و ما حوله من الملائکة و السموات و الارض
و ما فیهما یعنی بتحقیق که گریست بجهت گریستن تو ای فاطمه عرش خدا و آنچه در اطراف آن بود از ملائکه و گریستند همه آسمانها و زمینها
و آنچه در میانه آنها واقعست و قسم بحق آنخداوندیکه مرا براستی بر خلق فرستاده که بهشت حرام است بر جمیع مخلوقات تا آنکه تو داخل
شوی بعد از من و تو پیش از همه مخلوقات داخل بهشت میشوی بر حالتیکه لباس جلال پوشیده و بزیورهای حلیه زینت کرده و
و نعمتهای غیر متناهیه خداوندی متنعم گردیده یا فاطمة هنیئاً لک یعنی ای فاطمه گوارا باد مر ترا نعمتهای جناب اقدس الهی و قسم بحق
آنکه مرا براستی فرستاده که جهنم نعره عظیمی خواهد کشید که باقی نماند ملک مقربی و پیغمبر مرسلی مگر آنکه مدهوش میشوند پس ندا میرسد بجهنم
که یا جهنم یقول لک الجبار اسکنی بعزّتی و استقرّی حتی تجوز فاطمة بنت محمّد صلّی الله علیه و آله الی الجنان لا یغشاها قتر و لا ذلة
یعنی ای جهنم پروردگار جبار که بعزت من قسم که ساکن شو و آرام گیر تا آنکه بگذرد فاطمه دختر محمد و داخل بهشت شود و فرا
نگیرد او را گرد و غبار مذلت و نه ذلتی قسم بحق آنکه مرا براستی بر خلق فرستاده که داخل جنت میشود حسن از طرف راست تو و حسین از طرف
چپ تو و میرانیه مشرف خواهی شد از غرف عالی جنت در میانه در بیت رحمت خداوند در مقام شریف عالی که لوای حمد
در دست علی بن ابیطالب است و از خلعتهای خداوند مخلع میشود در هر وقت که من خلعت داده شوم و خلعه و جایزه داده میشود در هر وقت که من
جایزه داده شوم و قسم بآنخداوندیکه مرا براستی بخلق فرستاده که ایستادگی میکنم در قیامت در مقام خصومت دشمنی با اعادی دشمنان تو ای
فاطمه و مرا پشیمان نمیشوند آنجماعتیکه غضب کرده‌اند حق ترا و قطع کرده‌اند دوستی ترا و دروغ شمرده‌اند حقوق ترا و حضور
اصحاب ایشانرا در قیامت بسوی جهنم خواهند کشید و هرچه من عرض کنم که امتی امتی ندا میرسد که یا محمد ایشان بعد از تو فتنه و بدعت گذاشتند
و او را دین خدا را بعد از تو بر عقب برگشتند و بجای ایشان در سعیر خواهد بود مؤلف گوید که این بود مجملی از کیفیت وداع کردن جناب سید

خود در وصیت فرمود آنچه را که فرمود بجهت آنکه بعد از ارتحال آنحضرت دین خدا و کتاب خدا را تغییر دادند و منصب امیرالمؤمنین را غصب
کردند و بر ایشان انواع ستمهای بسیار رسانیدند و در خانه وحی و تنزیل را سوختند و در پهلوی نور دیده او زدند و استخوانهای مطهر او شکستند
و طفل او را سقط کردند و فاطمه را تازیانه زدند تا آنکه از دنیای پرجفا ارتحال نمود و از بعضی احادیث که در کتاب کشف الغمه است که روایت کرده
چنین ظاهر میشود که حسنین علیهما السلام حاضر نبودند چونکه رسول خدا میخواست ایشان را وداع نماید پس فرمود که یا بلال ائتنی بولدی الحسن و
الحسین یعنی ای بلال حاضر کن نزد من دو فرزند من حسن و حسین را پس چون بلال رفت و صاحب جلال را حاضر کرد رسول خدا ایشان را به سینه
خود چسبانید و ایشان را میبویید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که چنان گمان کردم که آزرده میکنند حضرت را خواستم که ایشان را دور نمایم که
ایشان را از آنحضرت دور کنم فرمود که دعهما یشمانی و اشمهما و یتزودا منی و اتزود منهما فسیلقیان من بعدی زلزالا و امرا عضالا
یعنی یا علی واگذار ایشان را تا ببویند مرا و ببویم من ایشان را و از من توشه بردارند و من از ایشان توشه بردارم زود باشد که بعد از
من ببینند بلاهای چند که تزلزل در آورد ایشان را و موجب هلاک ایشان گردد پس لعنت خدا بر کسی که خائف گرداند ایشان را
اللهم انی استودعکهما و صالح المؤمنین یعنی ای پروردگار امانت میسپارم ایشان را بتو و بشایستگان از مؤمنین و در کتاب
مثیر الاحزان از ابن عباس روایت شده است که چون شدید شد ناخوشی رسول خدا در وقت ارتحال از دنیا ضم الحسین الیه
یعنی چسبانید نور دیده خود حسین را بسینه خود تا آنکه عرق آنحضرت بر آنجناب جاری شد و آنحضرت در حالت احتضار بود و میگفت
ما لی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید یعنی چکار است مرا با یزید هرگز نازل نفرماید خداوند برکت خود را بر او خداوندا
لعنت فرما یزید را و در حدیث است که حضرت رسول در وقت ارتحال آنجناب حضرت بتول گریه کرده و فرمود که یا فاطمه یا بنت محمد بحق
بحق آن خدایی که مرا براستی فرستاده است که از گریه و ناله تو و حسین گریستند ساکنان عرش و آنچه در آسمانها است از گریه و افغان تو و آمدند
از این کلام ساکت شد پس غش طولانی کرد و چون بحال آمد نور دیده خود حسین را در برکشید و گریه او را چون رسید و از چشم مبارک
آنحضرت اشک جاری بود و میفرمود که مرا با یزید چکار است که نزدیک است که نور دیده مرا بکشد و در نزد جناب قدس الهی
مؤلف محزون گوید که چون وداع جناب رسول با اصحاب و اهل بیت خود بآخر رسید آنجناب را از شدت اثر زهری که در بدن شریف
مبارکش بود غشی عظیم عارض شد ابن عباس میگوید که در آنحال صدای کوبیدن در خانه بلند شد حضرت فاطمه فرمود که کیستی
کوبنده در جواب گفت انا رجل غریب اتیت اسئل رسول الله أتأذنون لی فی الدخول علیه یعنی منم مردی غریب آمده ام که از رسول
خدا سؤال کنم آیا اذن میدهید مرا در داخل شدن بر آنجناب پس حضرت فاطمه در جواب فرمود که خدا ترا رحمت کند برو پی
حاجت خود که رسول الله بحال خود مشغول است و کسی را امکان خدمت آنحضرت نیست پس آن شخص پی کار خود رفت پس دوباره برگشت
نمود و در را کوبید و گفت غریب یستأذن علی رسول الله أتأذنون للغرباء یعنی غریبی اذن دخول بر پیغمبر خدا میطلبد آیا اذن میدهید
غربا را که داخل شوند و چون آنحضرت در آنحال از بیهوشی بحال آمده بود فرمود که یا فاطمة أتدرین من هذا ای فاطمه آیا میدانی
که کیست کوبنده در آن مظلومه عرض کرد که نه یا رسول الله قال هذا مفرق الجماعات و منغص اللذات هذا ملک الموت یعنی متفرق
کننده جمعیتها و در هم شکننده لذتها این ملک الموت است والله هرگز از احدی قبل از من اذن نگرفته است و بعد از من از احدی
اذن نخواهد گرفت و از من اذن میگیرد بجهت کرامت من نزد جناب اقدس الهی یا فاطمه اذن بده او را پس آن مظلومه محزونه فرمود
که ادخل رحمک الله یعنی داخل شو خداوند ترا رحمت فرماید فقال آه وا حبیباه وا غربتاه ... الرسول حبیب
المحبین یعنی ای وای از مصیبت پیغمبر که غریب شد مدینه و عالم بر ارتحال شد صاحب ... و در حدیث دیگر است که ملک الموت
اذن او داد و در حدیث دیگر است که جبرئیل او را اذن داد مؤلف حقیر گوید که اینجا اشاره است که خانه را که پیک رب العالمین
احترام نگاه دارد و بدون اذن داخل نشود و آنها آتش زدند و در پهلوی خاتون قیامت زدند و پهلوی شفاعت کننده
گناهکاران را بشکستند بعد از وفات بدون اذن داخل خانه شدند و احترام او را بر هم زدند و بر تابوت ... گفتند ...
... و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون ...

داخل شد مانند بوی مشک ساطع بود و گفت السلام علی اهل بیت رسول الله پس آمد و در پیش روی آنحضرت ایستاد و
عرض کرد السلام علیک یا رسول الله آنجناب جواب فرمود که السلام علیک یا ملک الموت پس گفت یا احمد خدای تبارک
و تعالی مرا فرستاده و امر فرموده که اگر اذن بدهی قبض روح مقدست کنم و اگر از مرگ اکراه داشته باشی مراجعت کنم آنحضرت فرمود
که بهر چه امر کنم مطیعی عرض کرد بلی از جانب خداوند مامورم باطاعت جناب تو پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد ان الله تبارک و تعالی
قد اشتاق الی لقائک یعنی یا محمد بدرستیکه خدای تبارک و تعالی مشتاق است بسوی لقای تو پس چون آنجناب این کلام را شنید فرمود
که ای ملک الموت مشغول شو بانچه مامور شده بآن و در حدیث دیگر است که فرمود ای عزرائیل مرا بسوی تو حاجت است عرض کرد که
چه حاجت است یا نبی الله فرمود که حاجت من آنست که روح مرا قبض نکنی تا اینکه جبرئیل نازل شود و سلام کند بر من و من سلام کنم براو
پس عزرائیل قبول کرده از خانه بیرون رفت و همین میگفت یا محمداه پس جبرئیل در میانه هوا باو رسید و گفت یا ملک الموت آیا نمی بینی
که درهای آسمان گشوده شده از برای روح محمد پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که السلام علیک یا ابا القاسم پس آنحضرت رد جواب
فرمود و علیک السلام یا جبرئیل الحبیب من پیش بیا پس جبرئیل نزدیک آنجناب رفت و آن روز روز بیست و هشتم ماه صفر بود پس
امیرالمؤمنین علیه السلام را طلبیده و سر مبارک را در دامان آنجناب گذاشت و دستهای خود را با آنجناب فرمود پس عزرائیل نیز حاضر شد
و علامتهای احتضار بر آنحضرت ظاهر شد پس آنحضرت را غشی عارض شد و چون حضرت فاطمه آن حالت را مشاهده نمود شروع بناله
و گریه کرد و میگفت ای پدر بزرگوار آه از غم بزرگ و آه از ناخوشی و مصیبت تو پس چون صدای دختر مظلومه خود را شنید چشمهای گرامی را
گشود و فرمود که بعد از این روز دیگر بر پدر تو غمی نیست آه و مصیبتاه که پیغمبر خدا رو بجانب عزرائیل کرد و فرمود که یا ملک الموت
امض لما امرت به یعنی ای ملک الموت مشغول شو بآن کاری که بآن مامور شده پس چون جبرئیل این سخن را شنید گفت که این آخر
نزول من است بسوی زمین زیرا که مقصود من از نزول خدمت رسیدن تو بود مؤلف گوید که مراد نازل شدن برای وحی و آوردن
قرآنست و گرنه در احادیث بسیار است که جبرئیل بعد از ارتحال رسول خدا بخدمت جناب امیرالمؤمنین و زهرا و باقی اهل بیت مکرر
بزمین آمده و در شبهای قدر و در زمان غیبت بخدمت حضرت صاحب الامر و سایر اهل عصمت خواهد رسید و در حدیث دیگر چون
عزرائیل نزدیک شد جبرئیل گفت ای عزرائیل فراموش نکنی وصیت خداوند را در حق قبض روح محمد پس آنحضرت [illegible]
بر زبان جاری کرد و در این حالت که سر مبارکش در دامن امیرالمؤمنین بود و جبرئیل در طرف راست نشسته بود و میکائیل در طرف چپ
که عزرائیل روح مقدس مکرم مطهر آنجناب را قبض کرد صاحت فاطمة وصاح المسلمون یعنی پس حضرت فاطمه صیحه زد و صدا
بناله بلند کرد و جماعت صداها بناله و افغان بلند کردند و یضعون التراب علی رؤسهم یعنی و خاک بر فرق خود میریختند و فضه
خادمه فاطمه زهرا میگوید که ناله و افغان بلند بود در آن روز کوچک و بزرگ مدینه و بسیار شد گریهای خلایق و کم شد صبر و آرام
در میانه امت و بزرگ شد مصیبت ارتحال بهترین پیغمبران از برای خویشان و اصحاب و دوستان و غربا و اهل وطن و کار بجائی
رسید که هیچیک از مردان و زنان را نمیدیدی مگر آنکه اشکها بر صورت ایشان جاری بود و صدای ناله و افغان از زمین تا آسمان بالا رفت
مؤلف گوید که کسی هرگز مدینه طیبه را باین حال ندیده بود مگر روزیکه اسرای کربلای معلی و دختران سید انبیا از اسیری کوفه و شام
خلاص شده [illegible] وارد وطن میشدند زیرا که روایت شده است که چون اهل مدینه خبر ورود اهل بیت را شنیدند همه زنهای بنی هاشم
دویدند با مویهای پریشان و رویهای خراشان و بر سر و صورت خود میزدند و صداها بواویلاه و وا مصیبتاه بلند بود مثل روز
ارتحال رسول خدا آه و احزناه که چون ارتحال سید انبیا [illegible] شد [illegible] که لعنت خدا بر ایشان باد جسد مقدس و مطهر
آنحضرت را در میان گذاشته مشغول شدند که از برای خود امامی تعیین کنند پس جناب امیرالمؤمنین با جبرئیل مشغول غسل آنحضرت شدند
و در وقت غسل آنجسد مکرم محترم را بهر طرف میخواستند حرکت دهند خود حرکت میکرد موافق حدیث دیگر بوصیت رسول خدا
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام مامور بود که در وقت غسل احدی را حاضر نکند پس آنحضرت خود غسل میداد و فضل بن عباس آب میداد
و چشمهای او بسته بود و ملائکه آنحضرت را حرکت میدادند و بعد از غسل بکافور جنت حنوط کرده و کفن نموده نماز براو گذارده

دفن کردند و منقولست که حضرت فاطمه بر روی قبر ابوی خود افتاد و قدری از خاک قبر برداشت و بر دیده خود مالید و میگریست و این دو بیت را میخواند
ماذا علی من شمّ تربة احمد   ان لا یشمّ مدی الزمان غوالیا   یعنی چه ضرر میکند کسیرا که ببوید تربت احمد را که تا آخر روزگار هیچ بوی خوشی را   صبّت علیّ مصائب لو انّها   صبّت علی الایام صرن لیالیا   یعنی ریخته شد بر من مصیبتهائی که اگر آنها ریخته میشد بر روزهای عالم همه چون شب تاریک میگردید چون زنان مدینه بگریه و نالهٔ آن معصومه مطلع شدند آمدند بخانه بزرگوار و بلوازم تسلیه و تعزیه مشغول گردیدند مؤلف اشجار گوید که ای فاطمه طاهره با اینکه پدر بزرگوارت با آن احترام مدفون شده و نور چشمی که میداند نالها کردی ای سیده امام چه میکردی اگر در صحرای عاشورا بر سر جسد بی سر پاره پاره بی غسل و بیکفن و بینماز فرزند خود حسین میبودی یا بمعاش زنان مدینه بودند و جناب زینب و ام کلثوم و فاطمه و سکینه و سایر اسیران بکجا میرفتند و تسلیه میدادند و از اسیری خلاص میکردانیدند و لا حول ولا قوة الّا باللّه العلیّ العظیم تمام شد عزاخانهٔ اول از کتاب بیت الاحزان بعون الملک المنّان

عزاخانهٔ دویم از کتاب مستطاب بیت الاحزان

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّه ربّ العالمین والصّلوة والسّلام علی محمّد وآله الطاهرین واصحابه المنتجبین ولعنة اللّه علی اعدائهم اجمعین وبعد چنین گوید بنده مذنب واثق بعبد الخالق عفی عنه که این عزاخانه دویم از کتاب بیت الاحزانست که در تبیین بیان احوال سیدهٔ نساء عالمیان جناب فاطمهٔ زهرا صلوات اللّه وسلامه علیها و آن مشتملست بر یک مقدمه و هفت مجلس اما مقدمه در اشاره بآیات و احادیث در این مجالس است   مجلس اوّل   در سوزانیدن در خانهٔ آن معصومه است و در آن ستخلیه و آیه و ان جهنم لموعدهم اجمعین و حدیث گریه رسول صلّی اللّه علیه وآله و امیر علیه السلام و فاطمه و اصحاب بشنیدن ذکر ناروا آمدن آتش محشر و خلیفه شدن اوّل و دوم و هیزم و سوزانیدن در خانهٔ آن معصومه و تشبیه کاه در عاشورا و اذیتهای دویم بآن معصومه و حکایت کردن امیر و حامی مذهب قتل آن در روز عاشورا و سقط محسن و بردن امیر را بمسجد و شمشیر کشیدن بر امیر و نالهٔ حسین از بی یاری و تنها پدر و شنیدن کربلا بعد از افتادن از ذو الجناح و شمشیر زدن قوم بر او و بستن دست امیر علیه السلام حسین را و بیرون آمدن دست و صدا از قبر پیغمبر و خطاب با قول و رفتن آن معصومه بمسجد و آوردن امیر علیه السلام را بخانه و بخون در آوردن و در مجلس بیعت خلاصی امیر و ختم حدیث در ورود او بمحشر   مجلس دویم   در تعزیه داری نمودن سیدهٔ النساء است از برای سید انبیا صلّی اللّه

مجلس اول
در سوزانیدن در خانه آن معصومه است

الحمد لله المتفرد بالبقاء والذی لا یتغیر بالفناء والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء و اکمل الاولیاء وعلی سیدة الزهراء وعلی اولادهم النجباء وعلی جمیعهم النجباء ولعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی بدرستیکه جهنم البته وعده گاه ایشانست و از برای آن هفت در است و هر دری از برای اهل آتش جزئیست تقسیم کرده شده و در کتاب زید [?] روایت کرده است که چون این آیه شریفه نازل شد حضرت پیغمبر گریست گریه شدیدی و از شدت گریه آنحضرت همه اصحاب گریستند و ندانستند که جبرئیل چه آیه آورده و هیچ یک از صحابه جرئت سؤال نمیکرد و چون از عادت جناب پیغمبر آن بود که هرگاه فاطمه طاهره را میدید خوشحال میشد از جهت سلمان فارسی بدر خانه حجره آن معصومه شد دید که آنحضرت آسیائی در دست دارد و جو آرد میکند و میگوید و ما عند الله خیر و ابقی [?]

بیشتر باقی تر است پس سلمان سلام کرد و حکایت گریه حضرت پیغمبر را بعرض رسانید چون آن معصومه گریه جناب پدر بزرگوار را بیاد آورد برخواست و چادر خود را که دوازده موضع آنرا بلیف خرما وصله فرموده بود بر سر کرد و چون از خانه بیرون تشریف آورد و نظر سلمان بآن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر و کسری لباسهای سندس و حریر پوشیده اند و یک فاطمه دختر محمد مصطفی چادر کهنه از پشم بر فرق مبارک انداخته که دوازده موضع آنرا از لیف خرما پینه کرده است پس چون آن معصومه نزد پدر بزرگوار خود وارد شد عرض کرد که یا رسول الله بدرستیکه سلمان تعجب میکند از چادر من وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا لِي وَلِعَلِيٍّ مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ إِلَّا مَسْكُ كَبْشٍ نَعْلِفُ عَلَيْهِ بِالنَّهَارِ بَعِيرَنَا فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ افْتَرَشْنَاهُ یعنی قسم بحق آنخداوندیکه جناب ترا براستی بر خلق مبعوث گردانیده که پنج سال است که نیست از برای من و علی بجز پوست گوسفندی که روزها شتر خود را بدان علف میدهیم و چون شب میشود آنرا فرش خود میگردانیم و بدرستیکه بالشت زیر سر ما از پوست است که توی آن لیف خرما است جناب رسول الله فرمود که ای سلمان فاطمه گرامی ترین خلق است نزد جناب اقدس الهی پس فاطمه زهرا گفت که فدای تو شوم ای جان پدر سبب گریه تو چیست پس آنحضرت تلاوت فرمود بجهت دختر خود آیه که جبرئیل آورده بود و چون فاطمه زهرا آن آیه را شنید از شدت خوف از غضب خداوند بر روی در افتاد و مکرر میفرمود که وای بر حال کسیکه داخل آتش شود فَسَمِعَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ كَبْشاً لِأَهْلِي فَأَكَلُوا لَحْمِي وَمَزَّقُوا جِلْدِي وَلَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ یعنی چون سلمان فارسی این آیه و ناله سیده خود حضرت فاطمه را شنید گفت ای کاش که میبودم گوسفندی از برای اهل خود پس خورده بودند گوشت مرا و خائیده و نرم کرده بودند پوست مرا و نمیشنیدم ذکر آتش غضب خداوند را وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ يَا لَيْتَ كَانَتْ أُمِّي عَاقِرَةً وَلَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ یعنی ابوذر گفت که ای کاش که مادر من زنی بود که نمیزائید و مرا نزائیده و متولد نشده بودم و نمیشنیدم ذکر آتش جهنم را وَقَالَ عَمَّارٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ طَائِراً فِي الْقِفَارِ وَلَمْ يَكُنْ عَلَيَّ حِسَابٌ وَلَا عِقَابٌ وَلَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ و عمار گفت که ای کاش که بودم من مرغی در بیابانها و نمیبود بر من حسابی و نه عقابی و نمیشنیدم ذکر آتش را وَقَالَ عَلِيٌّ يَا لَيْتَ السِّبَاعَ مَزَّقَتْ لَحْمِي وَلَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ و حضرت امیرالمؤمنین و سید و آقای زاهدین علی بن ابیطالب فرمود که ای کاش که جانوران بیابانها بهم دریده بودند گوشتهای مرا و ای کاش که مادرم مرا نمیزائید و من نمیشنیدم ذکر نار را پس آنجناب دستهای خود را بر سر گذارده و شروع بگریستن نموده و میفرمود که آه از دوری راه و آه از کمی توشه و سفر آخرت اهل معصیت میروند بجانب آتشهای غضب خداوند قهار و آتش جسمهای ایشانرا نابینا میکند بر حالتی که ناخوش احوالانی چند اند که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مبتلایانی و مجروحانی چند اند که کسی آنها را دوا نمیکند و اسیرانی چند اند که کسی از قید ایشانرا خلاص نمیکند آه آه که از شدت گرسنگی از آتشهای جهنم میخورند و از بسیاری عطش و تشنگی از آتشها می آشامند آه و واحسرتاه که از جوشش و خروش آتشها در طبقات جهنم زیر و بالا میروند و اویلاه که بعد از آنکه در دنیا بدن خود را بلباسهای پنبه نرم عادت داده اند در عوض آنها لباسهای آتشین در پوشند و پس از معانقه با زنان دنیا با زنهای از شیاطین که از آتش خلق شده اند نزدیکی خواهند نمود و محشور خواهند بود مؤلف عاصی حیران میگوید که از مثل جناب امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه اگر این نوع سخنان گفته شود و از اکابر و بزرگان دین و اجلاء اصحاب حضرت خاتم النبیین چنین کلمات صادر گردد نمیدانم که ما عاصیان تیره روزگار را چه باید گفت ای کاش که مادر دنیا نمیبود تا اسمی و رسمی و ذکری نبود وَلَمْ أَكُ شَيْئاً مَذْكُوراً تا ذکر آتش غضب خداوند جلیل را بدینگونه نمیشنیدم ولیکن الحمد لله رب العالمین که خداوند کریم رحیم ما را از محبین و دوستان فاطمه زهرا مقرر فرموده و امید داریم که ببرکت معصومه مظلومه از آتشهای غضب خداوند نجات یافته در رحمتهای ابدیه خداوند مخلد گردیم بکرامت شنیده اید این حدیث شریف را که در کتاب مناقب المعصومین از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود چون روز قیامت شود فاطمه دختر من بر ناقه از ناقه های جنت باشد که اطراف آن ناقه زینت داده شود بدیباج جنت و افسار آن از لؤلؤ تابنده و پاهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک معطر و چشمهای آن از یاقوت احمر و بر آن ناقه باشد قبه از نور که دیده میشود ظاهر آن از باطن آن و باطن آن از ظاهر آن و اندرون آن مملو است از عفو پروردگار و بیرون آنرا احاطه کرده

رحمت پروردگار و دستان و بر فرق مطهر فاطمه زهرا باشد تاجی از نور که آنرا هفتاد رکن بوده باشد که هر رکنی از آن مکلل بوده
باشد بدر و یاقوت که هر یک از آن مانند یاقوتها نور میدهد و مانند ستارهای درخشنده و از طرف راست او راه میرود
هفتاد هزار ملک مقرب و از طرف چپ او هفتاد هزار ملک مقرب دیگر و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته راه میرود و بصدای بلند
فریاد میکند و میگوید یا اهل المحشر غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد یعنی ای اهل محشر تمام دیدهای خود را برهم گذارید
و چشمهای خود را بپوشید تا آنکه از محشر بگذرد فاطمه دختر محمد ص فلا یبقی یومئذ نبی و لا صدیق و لا رسول الا غضوا ابصارهم
حتی تجوز فاطمة یعنی پس باقی نمیماند در آنروز نه نبی مرسلی و نه پیغمبری و نه صدیقی مگر آنکه چشمهای خود را برهم میگذارند تا آنکه
فاطمه زهرا میگذرد مؤلف گوید که اف بر این امت جفاکار غدار که بهمین منکوار را که جمیع مقربین درگاه الهی در وقت
عبورش بجهت احترام و تعظیم او از جانب خداوند جلیل مامور میشوند که چشمهای خود را برهم بگذارند چگونه آزارها دادند و اذیتها
رسانیدند تا آنکه در میان نامحرمان بسیار و منافقین و اشرار بی او رسوا کردند آه آه مگر فراموش کرده که در احادیث معتبره بسیار
از سلمان فارسی و ابن عباس روایت شده است که بمجرد آنکه رسول خدا ص از دنیا رحلت فرمود هنوز آن بزرگوار را غسل نداده و کفن
ننموده و بمرقد منور نرسانیده بودند اکثر امت از بیعتی که با رسول الله ص جهت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده بودند برگشتند و جسد
مقدس سر خورده آنجناب را در میان گذاشتند و در مسجد اجتماع کرده اولی را از پیش خود امام قرار دادند پس امیرالمؤمنین آنجناب را
با جبرئیل غسل داده حنوط و کفن نموده و نماز کرده دفن فرمود و مشغول جمع کردن کلام الله مجید شد و عمل بوصیت پیغمبر کرده متعرض
امت نشده پس دومی بنزد اولی آمده گفت که همه کس با تو بیعت کردند مگر این مرد با اهل بیت او پس کسی بفرست که جهت بیعت او را
حاضر سازد و خود غلام خود را فرستاد که برو بعلی بن ابیطالب بگو که وصی رسول الله ترا طلبیده و چون آمد آنحضرت تشریف نیاوردند
پس هر چند مکرر آدم در عقب آنجناب فرستاد ایشان تشریف نیاوردند تا آنکه دومی غضبناک از جای خود برجست و با ابن ولید
و غلام خود قدری هیمه برداشته و بدر خانه جناب علی بن ابیطالب آمدند و در آنوقت حضرت فاطمه سلام الله علیها که بعضی از
فضایل او را شنیدی بیجهت خود را بر سر بسته بود و جسم شریفش جهت وفات پدر بزرگوارش ضعیف گردیده بود در عقب در خانه
نشسته بود که ناگاه دومی در خانه را کوبیده و فریاد زد که یا علی در خانه را بگشا آنمظلومه در عقب در فرمود که ترا با ما چکار است
و چرا ما را بعزاداری و ماتم خود نمیگذاری او فریاد زد که ای فاطمه در را بگشا و یا آنکه آتش بدر خانه تو خواهیم زد و خواهیم سوخت
آنمظلومه فرمود که از خدا نمیترسی که میخواهی بدون اذن من داخل خانه من شوی و بر سر من ازدحام کنی پس آن بیحیا گوش بسخنان پاره تن
رسول خدا ص نداد و آتش در عقب در افروخت و در خانه وحی الهی را که انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و ملائکه مقربین احترام آنرا
میداشتند بسوزانیدند مؤلف دلسوخته گوید که آه آه اقتدا باو نمودند اهل کوفه و شام در روز عاشورا که بعد از شهادت جناب سید
الشهداء ارواحنا فداه اطراف خیام زنان بیکس و عزیز زنان جمع شدند و موافق روایت صدوق ره در کتاب امالی اضرموا النار
فی الخیمة فاشعلوا فیها النار یعنی آن بیحیایان از خیمه بیرون کردند و خیامها را آتش زدند و موافق روایتی دیگر که در کتاب مصائب
المعصومین ذکر کرده ام اینست که اقبل الله خزاهم واحدقوا بالخیام فصاح ابن سعد اللعین و قال اضرموا علیهم النار فی الخیمة فقیل
له یا ویلک یا عمر بن سعد اما کفاک ما صنعت بالحسین وتزید ان تحرق حرم رسول الله یعنی آه و مصیبتا که روی آوردند دشمنان
خدا شدند و اطراف خیام طاهرات را محاصره کردند پس عمر بن سعد لعنه الله اقتدا بدومی کرده فریاد زد که آتش زنید خیمها را با هر کس
که در آنها است پس شخصی با آن ملعون گفت که وای بر تو ای پسر سعد ترا کفایت نکرده آنچه که با حسین کردی حال اراده داری که حرم
رسول خدا را بسوزانی ای دوستان چون دومی در خانه آن معصومه را بسوزانید و بپای نحس خود لگد بر آن زد و آن در شکست آه آه که در
روایتی آمده بر پهلوی آنمظلومه معصومه خورد بنوعیکه استخوانهای پهلوی او را شکست و پس آنمظلومه از عقب در برخاست
و رو بجانب قبر پدر بزرگوار خود کرده گفت یا ابتاه یا رسول الله دختر خود را دریاب و چون آن بیحیا صدای آنمظلومه را شنید دید
که از داخل شدن خانه ممانعت میفرماید و نمیگذارد که داخل خانه شود آه و مصیبتاه و واویلاه که شمشیر خود را با غلاف طعنه کرد و آنحضرت

بر پهلوی آنحضرت زد و صدا و رسول الله بلند شد پس آن معصومه مظلومه شروع بناله و افغان کرده آه آه و فضتاه که آن بیحیای ایمان طفلم
کرده بود اکتفا نکرده تازیانه از میان کشیده و بر بازوی آن بزرگوار زده و در بعضی کتب اصحاب است که غلاف کشیده و بغلام خود گفت که
بزن زهرا را پس فاطمه زهرا بناله و فغان در آمده مکرر میفرمود یا ابتاه و یا رسول الله فاطمه را دریاب پس چون جناب سید اوصیا
اینحالت را ملاحظه فرمود غیرت اسد اللهیش بجوش آمده و از جای خود برجست و سر و گردن آن بیحیا را گرفت و بکرانید و بلند کرده
چنان بر زمین زد که گردن و دماغ او مجروح شد و خواست که او را بقتل رساند و در بعضی از کتب است که آنحضرت آنجا [illegible] قسم داد
تا دست از او برداشت و آنچه در اخبار معتبره است آنست که وصیت رسول الله بخاطر مبارکش خطور کرد که آنجناب را امر بصبر فرموده
لهذا دست از او برداشت و بدانکه یکی از حکمتهای وصیت پیغمبر آنست که اگر منازعه میکردند لا محاله قتل نفوس بسیار میشد و بسیاری
بسیار که در اصلاب منافقین بودند ضایع میشدند لهذا آن عالم علوم ربانی که مطلع بود بر آنچه در اصلاب است الی یوم القیمه دست از آن شقی
برداشت و فرمود که ای فلان بن فلان بحق آن خدائی که گرامی داشته است محمد را از برای نبوت که اگر قضا و قدر الهی و امر و عهدی
در کتاب او سبقت نگرفته بود هر آینه بر تو ظاهر میکردم که بی اذن من نمیتوانی داخل خانه من شوی مؤلف اظهار کرده که آه آه روز
مثل عاشورا بیاد آمده و بخواطر آمد زیرا که چون صدای ناله فاطمه بلند شد جناب امیر مؤمنان که او را اسد الله و اسد رسوله میخوانند
حاضر بود و آن معصومه را حمایت کرد ولیکن در روز عاشورا چون خیمه های بیحیایان آتش زدند همه زنان و دختران با پای برهنه حیران و
سرگردان با ناله و افغان رو به بیابان نهادند و نه سید الشهدا داشتند و نه حضرت عباس و نه علی اکبر و نه قاسم و نه اصحاب
و انصار و اعوان که ایشان را یاری کنند و در بیابان بعضی یا جداه یا رسول الله میگفتند و جمعی یا ابتاه یا امیر المؤمنیناه میگفتند و بعضی
نوجوانان و کشتگان خود را صدا میزدند و احدی نبود که بفریاد ایشان برسد تا همه در دست کفار و اعدای دین اسیر و دستگیر شدند
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون آن بیحیا از حکم مستطاب حضرت سبحانی و وصیت جناب رسالت پناهی آگاهی یافت
مطمئن خاطر شد که جناب امیر مؤمنان مأمور بصبر و شکیبائی است و ملاحظه نمود که آنحضرت دست از وی برداشت و یقین کرد که او را نخواهد
کشت بلکه اذیت نیز نخواهد کرد شروع کرد بفریاد زدن و استغاثه کردن پس هجوم عام شد و آنحضرت چون مأمور بصبر بود آرام گرفت
پس آن ملاعین جسارتی کرده آنجناب را گرفته آه و مصیبتاه که آن شریر گروه اهل جور و جفا آن بیحیا ریسمان بگردن شیر خدا ارواح العالمین
فداه که هرگز سر از گردن اطاعت حضرت معبود نپیچیده بود انداختند و خواستند آنجناب را با آن هیئت بمسجد برند پس چون فاطمه زهرا
از اراده ایشان مطلع شد پیش آمده نگذاشت که آنجناب را با آن هیئت ببرند و چون آن بیحیا فاطمه را دید [illegible] آه و وا ابتاه یا رسول الله
که غلام او تازیانه کشید و موافق روایت دیگر خود آن شقی تازیانه کشید و چنان بر بازوی فاطمه زهرا زد که بازوی مبارکش شکست و ورم
کرد باز آن معصومه دست از امیر المؤمنین علیه السلام برنمیداشت تا آنکه آن ملعون لعین آن معصومه را داخل خانه کرد و موافق حدیثی در خانه را
چنان بر پهلوی آن پاره تن رسول الله زد که استخوانهای پهلویش شکست و طفلی که در رحم داشت که پدر بزرگوارش آن را محسن نام فرموده
بود سقط شد آه واحزناه و وا مصیبتاه که بروایت دیگر شمشیر خود را با غلاف به پهلوی آن پاره تن رسول الله زد که باعث سقط محسن گردید
آه آه در حدیث است که آن معصومه مظلومه از آن ضربه بیهوش افتاد و غش کرد پس حسنین با مویهای پریشان و رویهای خراشان بر سر
بالین مادر مظلومه دویدند و سر او را در دامان گرفته مشغول گریه و ناله شدند و بروایتی دیگر مغیرة بن شعبه با سر آن شقی در شکم محترم
او زد پس آن معصومه از همان ضربت بیمار شد و صاحب فراش گردید تا آنکه دار فانی پر جفا را وداع کرده بدار السرور بهشت
شتافت آه آه که در وقت ارتحال بازوی مبارک آنحضرت ورم [illegible] از اثر آن تازیانه و در حدیث است که بعد از آنکه حضرت
فاطمه را داخل خانه کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با آن هیئت که شنیدید بمسجد بردند و چون نظر اولی بآنحضرت افتاد گفت دست
از وی بردارید و در میان آنحضرت و اصحابش و اهل مسجد گفتگوی بسیار در گرفت [illegible] تا شمشیر کشیدند و
شمشیر بر سر آنجناب کشیده و گفت یا علی با خلیفه بیعت کن و الا گردنت را میزنم پس حسنین خود را بر بالای پدر بزرگوار انداختند و
ناله و افغان برآوردند و رو بقبر جد بزرگوار خود کرده عرض کردند یا جداه یا رسول الله ما را ببین که بعد از تو چگونه ما را دیدند

شاید به یک سنت
در روز عاشورا

[illegible]

شده ایم مترتب دیگر جناب گوید که حسین با وجود پدر و مادر و اصحاب بجد خود از یاور نداشتن بیکس و بیکر و غریب آه آه نمیدانم بکدام از
بی یاوری مظلوم کربلا در وقتی که از زخمهای جراحت افتاده بود و از اطراف شمشیرها و خنجرها و عمودها بر آن غریب میزدند و کسی نبود که او را
یاری کند و مکرر صغیر میزد آه از غربت من و آه از بیکسی و تنهائی من واحدی او را یاری نمیکرد پس جناب امیر حسین را تسلی داده و فرزند
گرامی نور دیده کان گریه مکن بجد اقسم که ایشان قدرت ندارند که پدر شما را بقتل رسانند پس ایشان رو بقبر جد خود کرده و عرض
کردند که یا جداه بفریاد ما برس پس جناب امیر روی خود را بقبر رسول الله ص گذارده و عرض کرد که یا ابن ام ان القوم
استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای پسر عم بدرستیکه این قوم مرا ضعیف شمردند و میخواهند مرا بقتل رسانند پس دستی
از مرقد مطهر رسول الله ص بیرون آمد که همه شناختند که آن دست رسول خدا بود و اشاره بجانب اولی کرده و صدائی از مرقد
منور آنحضرت برآمد و فرمود که یا فلان اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی ای فلان آیا کافر
شده بآنکسی که خلق فرموده ترا از خاک پس گردانیده است ترا نطفه پس گردانیده ترا مردی پس خلق از مشاهده این احوال
متحیر شدند و مضطرب گردیدند که آیا امر بکجا خواهد انجامید که ناگاه دیدند آه آه و مظلوما که فاطمه زهرا با پهلوی شکسته و
حال خسته بجهت صدمه طفل سقط شده آه آه الله الله الله و با بازوی شکسته با نهایت خشم و غضب با چشمی اشکبار و دیده خونبار با زنان
ناله و آه با بعضی از زنان بنی هاشم داخل مسجد شدند و چون نزدیک قبر رسول الله ص رسیدند با فغان و ناله و خروش در آمدند پس
آنمعصومه تا لبهای بلند اندوه تنگ برکشیده و بآواز بلند گریست و فرمود که اگر دست از این قوم غدار از پسر عمم دست
بر ندارید و گرنه بحق آنخداوندیکه پدرم را براستی بر خلق فرستاده که گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پدرم را بر سر اندازم و در
جبهگاه الهی بر دارم و چندان ناله سوزناک از جگر برکشم که یکنفر از شما را بر روی زمین نگذارم ایلا والله که ناقه صالح در نزد
خداوند از من گرامیتر نیست و بچه او از فرزندان من عزیزتر نیست سلمان فارسی گوید که من در نزد آنمعصومه ایستاده بودم که ناگاه
دیدم دیوارهای مسجد رسول الله ص بلرزه در آمد و بنوعی بلند شد که اگر کسی میخواست از زیر آن بتوانست بیرون رود پس من چون اینحال
مشاهده کردم بر خود بلرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه دیدم پس نزدیک آنمعصومه آمدم و استغاثه کردم و عرض نمودم که
ای سیده نسا از برای رسول خدا و آنچه تو را مرخص فرموده ای بانوی بجهه کرامت و ای جگر گوشه حضرت رسالت و ای دختر رسول ثقلین
وای مادر سبطین بر این قوم نادان بخشای و بر امت پدرت رحم فرمای شما اهل بیت رحمت و شفاعت و پدر بزرگوارت رحمة للعالمین
بود جناب تو سبب نزول عذاب بر این قوم نابکار مشو پس آنمعصومه التماس مرا قبول کرد و دیوارهای مسجد آرام گرفت و گرد و غبار
فرو نشست و حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که اگر جده ام سر خود را میگشود همه امت هلاک میشدند و در حدیث دیگر است که آنمعصومه
پیراهن پدر خود را بر سر افکنده بود و دست حسنین را گرفته داخل مسجد شد پس فرمود که تو را با ما چکار است میخواهی فرزندان مرا
یتیم کنی پس اگر بیرون نروی سر خود را میگشودم و بدرگاه الهی ناله خود را بلند میکردم پس مردی بر خاست و گفت ای سلمان میخواهی
همه را هلاک کنی پس آن ملعون ترسید و دست از حضرت امیرالمؤمنین برداشت پس آنمعصومه آنجناب را بجای خود برگرداندند مؤلف گوید که ای
فاطمه طاهره تاب نیاوردی که ریسمان در گردن امیرالمؤمنین مشاهده کنی و خوف آن داشتی که فرزندانت یتیم کنند پس بی اختیار روانه
مسجد شدی و چندان ناله های سوزناک و آه شرر بار برکشیدی که خانها را بسوختی و پسر عم خود را از چنگ اعدا نجات دادی و بخانه آوردی
آه آه وا ویلاه نمیدانم بر چه حال میشدی و چه میکردی اگر در مجلس یزید علیه العذاب حاضر میبودی و آنملعون را بر کرسی زر نگار تکیه کرده
میدیدی و همه فرزندان خود را اسیر و جناب سید الساجدین را غل بگردن میدیدی چه میکردی که با سایر دختران آن محنت زده بود که خود
در حدیث میفرماید که چون ما را وارد بر یزید بن معاویه علیهما اللعنة میکردند ریسمانها در ده و جمیع ما را مانند گوسفندان بر هم بسته
و یکسر ریسمان بگردن من بود و سر دیگر بگردن عمه ام ام کلثوم خاتون و کتف عمه ام زینب خاتون و سکینه و سایر دختران بود
و ما را میبردند و کلما قصرنا عن المسیر ضربونا حتی اوقفونا بین یدی یزید لعنه الله آه وا مصیبتا که آنحضرت میفرماید که هر زمان
که کوتاهی میکردیم از راه رفتن میزدند ما را تا اینکه ما را آوردند در حضور یزید علیه اللعنة بر پا نگاه داشتند که ناگاه آن ملعون

امر بقتل آن مظلوم بیچاره کرده و دختران او را در بغل گرفته بودند و جمیعا تا آخر را فانی میکردند و کسی نبود که بفریاد ایشان رسد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف گوید که مناسب چنین است از برای معتقد شدن بر نجات یافتن شیعیان و اثر گریه بر ایشان و سرور قلوب ایشان مناسب آن است که تتمه حدیث کیفیت وارد شدن خاتون روز جزا بر محشر ذکر شود و آن چنین است که بعد از آنکه جمیع اهل محشر بجهت احترام آن دختر گوار چشمهای خود را پوشیدند ندای برگزیده خداوند جلیل با عزت و جلال از همه صفوف محشر بگذرد تا محاذی عرش عظمت پروردگار رسد و از ناقه بزیر آید و عرض کند که ای خداوند من و ای سید و آقای من حکم فرما میان من و آن جماعت که بر من ظلم و ستم کردند و حکم فرما در میان من و قاتلین اولاد من پس از جناب حضرت ذوالجلال ندا رسد که ای حبیبه من و ای دختر حبیب من هرچه خواهی سؤال کن تا عطا کنم و هرکرا خواهی شفاعت کن تا قبول کنم ای فاطمه بعزت و جلال خودم قسم یاد میکنم که امروز از ظلم هیچ ظالمی نخواهم گذشت و انتقام هر مظلومی را از ظالم کشنده او خواهم کشید پس فاطمه عرض کند که الهی سیدی از جناب تو میخواهم ذریه خود را و شیعیان خود را و شیعیان ذریه خود را ای مولای من از تو سؤال میکنم که دوستان مرا و دوستان ذریه مرا بمن ببخشی پس در آن وقت از جناب قدس الهی ندا در رسد که کجایند ذریه فاطمه و شیعیان او و دوستان او و دوستان ذریه او پس با آن ندای خداوندی همه در یکطرف محشر جمع شوند و ملائکه رحمت در اطراف ایشان حاضر خواهند بود پس جناب فاطمه زهرا پیش افتد و جمیعا در عقب آن جناب روانه شوند تا آنکه داخل جنت شوند الحمد لله الذی جعلنا من محبی فاطمة و ذریتها علیهم آلاف التحیة والثناء

مجلس دویم در تعزیه داری سیدة النساء ابنة سیدنا مصطفی صلی الله علیه وآله

الحمد لله الذی کان ولم یزل بوجوده حیا وهو الحی الذی لا یموت ثم الحمد لله الذی جعل نبینا اکمل الموجودات ومبدأ الکائنات وسببا لوجود ما مضی وما هو آت وهو محمد المبعوث علی البریات علیه وعلی آله آلاف التحیات وعلی ابنته ذات الآیات والکرامات وعلی اعدائهم تواتر اللعنات ودوام تتابع السخطات والآفات و بعد در کتاب عوالم از ابن عباس روایت میکند که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که میفرمود روزی رسول الله صلعم داخل شد بر فاطمه زهرا و دید که آن معصومه بسیار محزون و غمناک است پس فرمود که ای دختر من چه باعث حزن تو گردیده ایشان عرض کردند که سبب حزن من آن است که بخاطر آوردم روز قیامت را و برانگیخته شدن خلایق را در آن روز برهنه پس آنحضرت فرمود که ای دختر آن روز روزیست عظیم لیکن خبر داد مرا جبرئیل از جانب پروردگار جلیل که اول کسی که برانگیخته شود و از زمین بیرون آید منم پس پدرم حضرت ابراهیم پس شوهر تو علی بن ابیطالب پس جناب اقدس الهی بعث خواهد جبرئیل را با هفتاد هزار ملک که تا بر سر قبر تو هفت قبه از نور برپا کنند پس اسرافیل را امر فرماید که سه حله از نور برای تو بیاورد و بر بالای سر تو بایستد و عرض کند که ای فاطمه دختر محمد برخیز از جای خود برای محشر پس برخیزی در حالتی که ایمن باشد عورت تو اسرافیل آن سه حله را بتو دهد و تو قامت مبارک خود را با آنها بپوشانی پس بیاورد روقائیل که یکی از ملائکه مقربین است ناقه از برای تو شتری از نور که افسارش از مروارید تازه است و بر آن محملی است از طلا پس تو بر آن سوار شوی و روقائیل مهار آنرا بکشد و در پیش روی تو راه رود و هفتاد هزار ملک که در دستهای ایشان باشد لواهای تسبیح همینکه شروع بروانه شدن نمائی هفتاد هزار حوریه ترا استقبال کنند و همه اظهار فرح و شادی کنند بسبب ملاحظه جمال با کمال تو و بوده باشد در دست هر یک از ایشان مجمری از نور که از آنها بوی عود ظاهر شود بی آنکه آتشی در آنها بوده باشد و بر فرق هر یک از ایشان تاجی بوده باشد که مکلل باشد بزبرجد سبز و از طرف راست تو راه روند و چون اندکی از قبر خود دور شوی باستقبال آیند پس مریم با هفتاد هزار حوریه باستقبال تو آیند و از طرف چپ تو راه روند پس مادر تو خدیجه خویلد که اول زنیست که ایمان بخدا و رسول آورده با هفتاد هزار حوریه که در دستهای ایشان اوانی تکبیر بوده باشد ترا استقبال نمایند و چون نزدیک محشر آئی حوا که سرکرده حوران جنت است با هفتاد هزار حوریه با آسیه بنت مزاحم باستقبال تو آیند و در اطراف تو راه روند و چون بمیانه محشر آئی در حالتی که همه مخلوقات بپا ایستاده باشند منادی از جانب خداوند جل جلاله از زیر عرش عظمت ندائی کند که جمیع محشریان بشنوند که ای خلایق چشمهای خود را بر هم گذارید که اینک فاطمه دختر محمد مصطفی ص با همراهیان و استقبال کنندگان بگذرد و ایشان چشمهای خود را بر هم گذارند مگر حضرت ابراهیم و علی بن ابیطالب

که نظر بسوی تو دارند و در آن وقت حضرت آدم بطلب حوا در آید پس او را با مادرت خدیجه بیابد که در پیش روی تو راه میروند
مؤلف دلسوخته گوید که هر وقت که اینگونه احترامهای خداوند جلیل را بخاطر میآورم و ملاحظه مینمایم که منافقین کوفه و شام از کربلا
تا شام چگونه با اولادهای آن معصومه سلوک نمودند جگرم سوراخ سوراخ میشود و اشکم بی اختیار جاری میگردد و از این جمله دختران
و کودکان را که داخل کوفه میکردند اهل کوفه تمام از برای تماشای ایشان از شهر کوفه بیرون آمده بودند همه با لباسهای فاخره و دستهای
خضاب کرده و صداها بخنده و قهقهه بلند کرده بودند آه آه و که ابن زیاد ملعون چون خواست که اهل بیت را از کوفه روانه
شام کند محفر بن ثعلبه عائذی لعنة الله را طلبید و هزار سوار همراه او کرد و زاد و راحله سفر ایشان را و آنچه باو حاجت داشتند
آماده و مکمل نمود و بتسلیم ایشان نمود و سرهای شهدا و دختران حضرت فاطمه زهرا را باو سپرده باو امر کرد که نگذارد ایشان را که روبهای
خود را بپوشند و نگذارد که کسی ایشان را لباسی دهد که خود را بآن مستور نمایند و امر کرده بود که بهر شهر و دیاری که میرسند با انواع
سازها و دست و بهای اهل آن شهرها ایشان را استقبال کنند و آن ملعون از کوفه تا شام بهمین دستور العمل سلوک نمود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون ای دوستان و ای گریه کنندگان نه همین احترام اولاد فاطمه زهرا را نداشتند بلکه اشقیا و ملاعین احترام آن معصومه مطهره
نیز نگاه نداشتند و بعد از ارتحال رسول خدا در خانه اش را سوختند و شکستند ایکاش اکتفا بشکستن کرده بودند بلکه استخوانهای پهلوی نازنین
آن محبوبه الهی و پاره تن محمد را شکستند و حق او را غصب کردند و او را نسبت بدروغ دادند و عزت آن عزیزکرده خداوند را
ظاهرا بذلت مبدل کردند پس آن معصومه و گریه و زاری و عزاداری برای پدر بزرگوار خود بود تا از دار دنیا رحلت نمود و مجلس عزاداری
آنجناب برای خاتم انبیاء از این حدیث ظاهر میگردد که در کتاب عوالم از ورقة بن عبد الله روایت میکند که سالی در طواف خانه
خداوند بودم که ناگاه دیدم جاریه گندمگون بچه شیرین کلامی را که در اطراف خانه طواف میکرد و میگفت ای خداوندی که صاحب
بیت الحرام و حفظه کرامی از تو سؤال میکنم که مرا محشور فرمائی با سادات طاهرین من و آبا ایشان که با ایشان آیات علامتهای نجابت
بزرگواری و برکت آگاه باشید ای اهل حاج که منم خدمتکاری از خاندان برگزیده شدگان از میانه همه اخیار و ابرار که بلند رتبت قدر
و منزلت ایشان بلند بهمه قدر و منزلتها و بلند است اسامی مقدس ایشان در همه شهرها و دنیا منم صاحبان همه فخرها و ورقة بن عبد الله
میگوید بآن کنیزک گفتم که گمان مرا آنست که تو از خدمتکاران خاندان نبوت باشی گفت بلی گفتم کیستی و نامت چیست گفت منم فضه خادمه
فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی پس باو گفتم که چه بسیار مشتاق بکلام تو بوده ام و میخواهم از تو مسئله سؤال کنم میشود که چون از طواف
فارغ شوی در بازار طعام فروشان با تو خلوت کنم تا مسئله خود را سؤال کنم گفت بلی و وعده کرد پس از فراغ از طواف او را در آنجا که
وعده کرده بود یافتم و اول تحفه و هدیه باو دادم و بعد باو گفتم که خبر دهی مرا از احوال سیده و خاتون خود حضرت فاطمه که او را
چگونه یافتی در وقت وفات او و بعد از ارتحال پدر بزرگوارش راوی میگوید که چون فضه نام فاطمه را از من شنید احوالش منقلب شد
و چشمهای او پر از اشک گردید و نالهای بی اختیار از جگر برکشید و گفت ای مرد غم و اندوه قلب را هیجان دادی و کهنه دردهای پنهانی
مرا ظاهر کردی ای مرد جواب خود را بشنو بدانکه چون رسول خدا از دنیا رحلت نمود گریه در آمد از برای او هر پیر و جوان و بسیار شد ناله
و زاری و افغان و کم شد صبر در قلوب عالمیان و عظیم شمردند مصیبت آنجناب را خویشان و اصحاب و دوستان و اعوان و
و غریبان و اهل وطن و بنی هاشم و در عزاداری کار بجائی رسید که هیچ مردی و زنی را ندیدی مگر آنکه مدام ناله میکرد و اشک از
رخساره او جاری بود و لیکن ای مرد بدانکه در تمام روی زمین احدی را ندیدم که حزن و اندوه و ناله و گریه او مثل خاتون من فاطمه بوده
باشد و در پیش اندوه و ناله او کوچک همه حزنها و گریهها ای مرد و هر چه از زمان صحبت رسول خدا زیاده میگذشت حزن و اندوه خاتون
من زیاده میشد و در گریه او اشتداد بهم میرسید و تا هفت روز مطلق از برای تعزیه داری از خانه بیرون تشریف نیاورد و علی الدوام گریه
و ناله مینمود و هر روز زیاده از روز گذشته افغان میفرمود مؤلف بیچاره گوید که ای طائفه ما چه بود و آنگاه از زینت ظاهری رسول خدا
مفقود نه هر روز دیدی و بدیده خود جناب آن حضرت رحلت فرمود چنین میکند ناله و گریه و عزاداریها در هجران آنجناب کردی ببینیم
اگر در زمین کربلا میبودی و فرزند خود جناب سید الشهدا علیه السلام را میدیدی که جمیع لباسهای بدن او غارت شده و سرش از بدن

جدا شده و بدن‌ها زیر و زبر شده و آتش به خیمه‌ها و جاهای آنها افتاده و نیزه‌ها و خنجرها حلقه حلقه شده و در خاک و خون افتاده و بچه
زنان و دخترانش را که عزادار او بودند باسیری برده بودند و در اطراف او بجز بدنهای نوجوانان هاشمیه پاره پاره شده چیزی
و مونسی نمیدانیم که چگونه گریه و نوحه و زاری و بیقراری میکردی و تا چند مدت مجاور خاکهای کربلا میشدی و تا کی سر از تربت
طاهره او بر نمیداشتی راوی میگوید که فضه فرموده که چون صبح روز هشتم از وفات سید انبیاء طالع شد گویا قیامت از قلب خاتون
من پنهان بود و ظاهر شد چه اول طلوع و ظهور آن بود زیرا که از هجوم هم و غم و الم کار بجائی رسید که نتوانست در خانه صبر نماید بیرون
حجره طاهره بیرون تشریف آورده و ناله‌های شور بار میکشید و چندان سخن میفرمود در نهایت فصاحت و بلاغت و میفرمود که گویا
حضرت رسول بود که سخن میفرمود و چون صدای آن خاتون من از بیرون حجره طاهره ظاهر شد جمیع زنان مدینه با اطفال کوچک
از پسران و دختران خود با گریه و ناله روانه خدمت آن مظلومه شدند و چون مردان مدینه از مهاجر و انصار از خانه و بازار و از کسب
و کار آن ناله‌های شرربار را استماع نمودند از شغل و عمل خود دست برداشته با گریه و ناله روانه اطراف حجره طاهره شدند چون آن
عزای عظیم برپا شد هر کس که در اطراف شهر مدینه بودند با خبر شدند پس مردان و زنان اطراف نیز با گریه و زاری ازدحام نمودند پس
شب در آمد و از خوف آنکه روی زنان ظاهر شود چراغها را خاموش کردند مؤلف دلسوخته گوید که از برای احترام ظاهر نشدن روی
زنان چراغها را خاموش کردند افسوس بر دنیا و اهل دنیا که احترام رویهای دختران فاطمه طاهره را نگاه نداشتند و در میانه روز بر شتران در میان اهل
بازارها و کوچه‌ها و مجلسها گردش دادند و دشنام کردند و از خدا و رسول او و زهرای بتول شرم نکردند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ایضاً
در حدیثست که در آن تاریکی شب چندان ناله از زمین مدینه بآسمان بالا رفت که خلق را گمان آن شد که رسول خدا از قبر بیرون آمده
و وحشت عجیب و حیرت غریب جمیع خلق را عارض گردید و ناله آن معصومه محزونه علی الدوام بلند بود و میگفت وا ابتاه و اصفیاه و امحمداه و ابا القاسماه
پس فرمود که ای پناه پیران و یتیمان که از برای رونق قبله و مسجد بجای خود منصب فرموده و که از برای تسلی قلب شکسته دختر حیران
گریان ما معین کرده و روی بجانب قبر پدر بزرگوار خود کرده و راه میرفت و از هجوم اشک پیش پای خود را نمیدید و گوشه مقنعه‌اش
نمیتوانست جمع نماید و بر خاک میکشید و چون بنزدیک قبر مقدس رسید و نظر آنجناب بحجره طاهره که محل دفن خاتم انبیاء است
و بمناره که بر آن اذان برای نماز آنحضرت میگفتند افتاد ضعف بر آن مظلومه غلبه نمود و بار دل شکسته غالب شد و قدمها را کوتاه و نزدیک
بهم برداشت و چندان صیحه زد که افتاد و غش کرد پس زنان امت در اطراف هجوم آوردند و چندان آب بر سر و سینه آن آتش جگر
سوخته آتش ریختند که اندک بحال آمد مؤلف اشکبار از قلم آتشبار این سخن جاریست که ای خاتون روز جزا از مشاهده حجره مطهره
پدر بزرگوارت و از ملاحظه مناره جای اذان او با آنکه پدر در میان امت برقرار بود با اعتبار بود از طوفان اشک خانه صبر ترا
خراب و از بیشتر آه و ناله نخل قامتت پژمرده و بی ثمر کردید پس غش کرده بر زمین افتادی نمیدانم اگر در روز عاشورا در کربلا بودی
و خیمه‌های فرزند غریبت را سوخته و دخترانت را با پای برهنه سر جدا با نعشها گذارده و سر منور آقای همه جوانان اهل جنت را بر
سر نیزه‌ها مشاهده میفرمودی چه ناله‌ها میکردی و چه سخنان میفرمودی و اگر غش میکردی دیگر بهوش نمیآمدی زیرا که در روز
شهادت که بزرگ و کوچک آن بی آب شهید و میگفتم که بجانب محبوب حقیقی برداشته بودند و خود را بر لب آب کوثر رسانده
بودند هر دو ... با آب حیوة وصال شاداب کرده بودند آیا بجز اشک بیکران بود که بر سر و سینه سوخته‌ات ریخته شود تا افاقه شوی بلکه
تا قیامت زنده نمیبودی و در وادی شهادت معتکف بودی از این مصیبت بهوش بودی بفدای قلبهای با غم کشیده دخترانت شوم
که چگونه این بار مصیبت را مردانه کشیدند و اینست مراد جناب ام کلثوم خاتون که در قصیده خود در وقت ورود مدینه طیبه روی
بجانب قبر مادر خود کرده فرموده افاطم ما لقیتی من عداه ولا قیراط مما قد لقینا فلو دامت حیوتک لم تزالی الی یوم
القیمة تندبینا یعنی ای مادر جان ای فاطمه نرسیده از دشمنانت بتو قیراطی از آنچه بما رسیده است از دشمنان ما پس اگر تا قیامت
زنده میبودی برای ما نوحه و ناله و زاری میکردی راوی میگوید که فضه خادمه جناب فاطمه فرمود که چون زنان مدینه آب بر صورت
آن مخدره ریختند بحال آمد این اشعار را که نسبت بآن معصومه داده اند میخواند اذا مات یوماً میت قل ذکره و ذکر ابی مذ مات

وَاَصْواتُها یعنی هر گاه شخصی فوت شود و کم میشود یاد آوری او و در میانهٔ خلق و یاد آوری پدرم و اشتر یاد تر است تذکرت لما فرّق الموت بیننا فعزّیت نفسی بالنّبیّ محمّد یاد آوردم ایام مفارقت نداشتن مرگ در میانهٔ ما پس تسلیه و تعزیه دادم نفس به پیغمبر خدا فقلت لها انّ الممات سبیلنا ومن لم یمت فی یومه مات فی غده پس گفتم بآن نفس خود که مرگ راه ما ست و هر کس امروز نمیرد فردا خواهد مرد مؤلف گوید که ایجان جناب فاطمه بدانید که از فضّه روایت شده است که چون خاتون من از تعزیت بحال آمد بعد از خواندن این اشعار اول سخنی که فرمود این بود که ای وای دیگر قوت در بدنم باقی نمانده و مرا قوت بر تسلیت هیچ کار نیست و در معرض شماتت اعدا واقع گردیده ام و خون پنهانی در قلبم گشته و من و قاتل جان من است ای پدر جان باقی مانده ام تنها و حیران در مانده مانده ام بیکس و سرگردان و دیگر آهسته شد صدای من و در هم شکست پشت من و بر هم خورد اساس عیش و زندگانی من و تیره و تار شد روزگار من ایجان من پدر دیگر نمی یابم بعد از جناب تو کسی را که انیس و مونس وحشت من گردد و در وقت گریه و زاری مرا تسلی دهد و در وقت ضعف و ناتوانی و نقاهت مراعات کند مؤلف میگوید که اگر روا باشد که خاتون ایجان با وجود مثل امیر مؤمنان بعد از آنکه زوج العالمین و با حاضر بودن بنه دختران و پسران خصوص صاحبان که دو گوشوارهٔ بودند از برای عرش پدر و کار عالمیان و با یاری کردن جمیع اهل مدینه از پیر و جوان امثال این سخنان در معرض بیان در آورده آه آه ای پدر بسیار بجا و بموقع بود سخنانی که طفل کوچک محزون جناب سکینه خاتون در مقتل در وداع آخر خطاب بجسد مجروح پاره پاره پدر خود کرد و میگفت که ای پدر جان بنی امیه پوشانیدند بر قامت من لباس یتیمی را و در کودکی من چشانیدند شربت ناگوار اسیری را ای پدر جان عمارت بودند گوشواره گوشش مرا کشیدند از سر چادر و مقنعه مرا ابی یا ابی ما کان اسرع فرقتی لدیک ومن لی بعدک الیوم یکفل یعنی ای پدر جان و ایجان پدر چه بسیار زود بود جدائی و مفارقت من از خدمت تو و بعد از مثل جناب تو پدری کیست که مرا متکفل شود و بزرگ گرداند ومن یلفنا فی بعد بعدک مشفق ومن یلفنا فی کافل متکفل یعنی اسید و مولای من بعد از دور شدن خود کرا از برای پرستاری یتیمان معین فرموده و کرا پیدا کرده که یتیمان را تربیت نماید و از کوچکی بر آید فقد کنت تولی لنا فدتک والدی وما دمت حتی بالیتامی تکفل یعنی شیرینی زندگانی من بعد از کشته شدن و شهادت تو تا دام که زنده باشم بلکه تا قیامت تلخ و ناگوار گردید وتشکو الی الزهراء بنت محمّد بقلب حزین بالکآبة مثقل و سکینه خاتون روی خود را بجانب قبر جدّهٔ خود فاطمه زهراء دختر محمّد مصطفی کرد این با قلب محزون که از غم بر آن زده بود زبان بحکایت را گشود و گفت ایا جدّتا قومی من القبر فانظری بحنّک مقتول الحسین مرمّل یعنی ایجدهٔ مظلومه از قبر خود سر بر آور و بزمین کربلا نظر فرما و حبیب خود حسین را ببین که چگونه گلگونه او بخاک و خون آلوده شده است غریبا علی وجه الثّری متعفّرا قتیلا خضیبا بالدّما متبتّل و چگونه غریب و بیکس بروی خاک افتاده در حالتیکه کشته شده و بخون خود غسل داده شده وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و زود باشد که بیابند آنجماعتی که ظلم بر آل محمّد کردند که بازگشت ایشان بکدام مرجع که از جهنم خواهد بود اللّهم عذّبهم عذابا الیما

مجلس سیوم در تعزیه داری آنحضرت بر تربت پدر

الحمد لله الّذی جعل نبیّنا سیّد الانبیاء و ثمّ جعل وصیّه سیّد الاوصیاء و بنته سیّدة النّساء و ذرّیّتهم سادات الاتقیاء و اولیائهم سادات الاولیاء علیهم الاف التّحیّة والثّناء عظّم الله اجورنا فی مصیبة فخر الانبیاء فجعلنا الله من الباکین علیه والمحشورین معه ولعنة الله علی اعدائه من الاوّلین والآخرین من الآن الی یوم الدّین و دهر الدّاهرین و بعد در حدیث که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که بچه جهت حضرت فاطمه زهرا را زهرا نام گذاشته اند آنحضرت در جواب فرمود که بجهت آنکه خواهد بود از برای آنجناب در بهشت قبه از یاقوت سرخ که بقدر یکسال راه از زمین بهشت بلند است و بقدرت پروردگار بر بالای آن بی‌ستون بسته شده و نه در پی آن ستونی و از برای آن قبه صد هزار در است و بر هر دری هزار ملک ایستاده است و اهل بهشت آن قبه را مشاهده میکنند آنطوریکه یکی از شما می بیند ستارهٔ درخشنده را بر آسمان پس اهل جنت بیکدیگر میگویند که این نور نور فاطمه زهراست و در روایت

دیگر همین سؤال را از آنحضرت کردند در جواب فرمود که علت آن بود که هرگاه آنمخدره معظومه در محراب عبادت به بندگی الهی قیام و
اقدام مینمودی نور آنجناب میدرخشید از برای اهل آسمان چنانکه ستاره درخشنده میدرخشد برای اهل زمین مؤلف گوید که
خدا بدهد بدترین جزاها جزا دهد اشقیای این امت را که حق را نشناختند که بعد از رحلت رسول خدا آن نور مقدس را خاموش کردانند و بر بدنش
انواع آزارها و اذیتها رسانیدند پس آنمخدره هفت شبانه روز در حجره طاهره بلوازم تعزیه داری پدر بزرگوارش مشغول بود و چون
روز هشتم شد با جمیع اهل مدینه با گریه و نوحه روانه جانب مرقد رسول الله شد فضه خادمه آنحضرت روایت میکند که چون خاتون من
نزدیک مرقد پدر بزرگوار خود رسید با آه و ناله بصدای ضعیف عرض کرد که ای پدر جان از رحلت تو برطرف شد از خانه من تنزیل
جبرئیل و آوردن آیات شریفه قرآنیه از جانب پروردگار جلیل و متغیر گردید محل نزول میکائیل و منقلب شد بعد از تو ای پدرجان همه
اسباب و اساس من و همه درهای کشوده بسته شد بر روی من پس دل برکنده شده ام از دنیا و تا جان در بدن منست در
مفارقت تو خواهم گریست و علی الدوام زیاده میگردد اندوه و غم من و زیاده میشود شوق من بمردن جهت زیارت تو پس فرمود
اِنَّ حُزنی عَلَیکَ حُزنٌ جَدیدٌ وَفُؤادی وَاللّهِ صَبٌّ عَتیدٌ یعنی بدرستیکه حزن و اندوه من بر جناب تو در نهایت شدت است
و قلب من در مفارقت تو والله در نهایت اضطراب و تزلزلست کُلَّ یَومٍ یَزیدُ فیهِ شُجونی وَاکتِئابی عَلَیکَ لَیسَ یَبیدُ
ای جان پدر هر روز که از هجران تو میگذرد سوزش قلب من افزوده میشود و غم دوری تو چیزی نیست که فراموش کردنی باشد و از دلم
بیرون رود جَلَّ خَطبی فَبانَ عَنّی عَزائی فَبُکائی فی کُلِّ وَقتٍ جَدیدٌ آه که اندوه و غصه من بزرگ شد و آنکه مرا تسلی میداد و
قلبم را در مصیبتها آرام میکرد آنیز از من جدا شد پس گریه و ناله من در هر ساعت زیاده تر خواهد گردید اِنَّ قَلباً عَلَیکَ یَألَفُ صَبراً
اَو عَزاءً فَاِنَّهُ لَجَلیدٌ ای پدرجان بدرستیکه آن قلبی که توانائی آن داشته باشد که تواند در مصیبت تو صبر کند و خود را آرام دهد عجب
محکمی خواهد بود پس بناله بلند فرمود که یا ابتاه با رحلت تو منقطع شد از ما خوبیهای دنیا و برطرف شد صفای آن و نیکوئی آن قرین بود بزندگانی
تو و بتحقیق که تاریک شد روزهای آن و در میانه ظلمات پیدا شد فتنهای تازه و کهنه ای پدرجان علی الدوام بر تاسف خواهم بود تا آنکه ملاقات
کنم جناب ترا و غصهای پنهانی چون کوههاست بر قلبم تا مرا هلاک کند یا ابتاه کجائی خود که گذاشته بجهت حفظ عجوزها و مساکین و کرا گذاشتی
از برای حفاظت خود الی یوم الدین یا ابتاه روز را شب میرسانیم بعد از تو در حالتیکه ضعفا گردیده ایم و همه خلق شب را روز میکنند
در حالتیکه از ما روی خود را میگردانند مؤلف گوید که ای فاطمه طاهره کجا بودی که بعد از شهادت فرزندت جناب سیدالشهداء علیه السلام
مشاهده کنی که اهل و عیال او چه جمیع ضعیف شده بودند و خلق از ایشان روی میگردانیدند بلکه منافقین کوفه و شام زدی باشیاء دیده
برای ناسزا گفتن و سرزنش کردن و عناد و لجاج کردن با ایشان از آنجمله در وقت داخل کردن ایشان از باب شام بجهت انجام هر چند الحاح
کردند که ما را از راهی داخل شهر کنید که نظر کنندگان کمتر باشند تا اینقدر هتک حرمت ما نشود و اذیت بما نرسانید هیچکس گوش سخن
ایشان نداده بلکه جبرا از دروازه ساعات که در آن جمعیت بیشتر و اذیت خلق زیادتر بود داخل شام کردند و آنقدر اذیت از کربلا
تا شام بایشان رسانیدند که تحریری و تقریری نیست فضه میگوید که خاتون من فرمود که یا ابتاه ببرکت جناب تو محترم و صاحب قوت
بودیم در میانه همه خلق و با رحلت تو امر بعکس گردید ای پدر کدام چشمست که تواند در مصیبت اشکهای خود را نریزد و کدام جزا و آه و ناله
که دائم متصل و از پی هم نباشد و کدام دیده است که تواند بعد از این غیر خواب آرام گیرد ای جان پدر تو بودی بنیاد دین و نور مبین
پس چگونه دیگر برای تو کوهها متلاشی نشود و دریاها بجوش نیاید و زمین متزلزل نگردد یا ابتاه عجب نیست تیر بلای عظیمی شده ام زیرا
که غم مفارقت تو مصیبت کمی نیست مؤلف محزون گوید که اگر جناب فاطمه خود را نشانه تیر بلا میشمرد میدانم که جناب زینب و ام کلثوم
که بچشمهای خود بدنهای از تیغ جوانان و برادران خود و شمشیرها و گلوی علی اصغر نشانه تیرها و طعنهای مردان و زنان شام و کوفه شد چه
بگویند و چگونه ناله و نوحه کنند پس فاطمه زهرا فرمود که یا ابتاه در آمیخته شده ام بمصیبتهای عظیم و غرق شده ام در دریای بلا پس وحشت
انداخته که از عهده آنها با این بدن ضعیف نتوانم برآیم ای جان پدر همه آسمانها و زمینها برای تو بگریه در آمدند زیرا که منبر تو مهجور و منزل
از مناجات رسالت و نبوت و محراب تو خالی ماند از صدای مناجات آنحضرت و خوشحال شد قبر مقدس تو که محل

آیا هنگام جناب تو که دیده و ایشان را سیراب نمودند شوق و جنبش بزیارت تو و استماع دعا و صلوات تو پیدا نماید چه قدر تاریکست دنیا بر او که دیده
جمال تو با عزه و شوکت ترا نبیند و حسرت و آه و ناله بر طرف تو او را که دیده یا با نگاه ملاحظه فرما که ببینی ای آن و ما لعبای تو حسن علی بن ابیطالب
که او بهترین فرزند تو حسن و حسینست و او برادر تو و وصی تو و حبیب تست و آنکسیست که خود او را در کوچکی بزرگ کرده و در بزرگی
برادری خوانده و او را نیکوتر از جمیع اصحاب و جناب و مهاجرین و انصار شمرده ایمان بدر ما لباس اختیار کرده علی بن ابیطالب را ضرر
آورده و براطراف آن احاطه کرده و تاسف در هجران تو انیس و مونس جان ما کرده و آخر الامر که بیا در مصیبت تو ما را خواهد گشت
نقل میکند که چون کلام خاتون من بایجا رسید چندان نفس را از جگر بر کشید که نزدیک شد که روح از بدن مطهرش فرار کند و بدیدن بزرگوار
خود ملحق گرده و مولف نوحه گر گوید که این حقیقت نابلیه حاکی از چه قدر شبیه است تا وقتی که دختر همین فاطمه طاهره جناب زینب خاتون
در میانه قتلگاه شهیدان در وداع آخر دید که جناب سید الساجدین قبلة العارفین را چنان حالتی عارض شده است که نزدیکست
که روح از بدن ضعیف بیمارش فرار کند پس دست از بدن پلید پاره برادرش حضرت امام حسین برداشت و خود را بآن بیمار رسانید
گفت ای یادگار برادر این چه حالتست که در تو مشاهده میکنم آنحضرت در جواب فرمود که کیف لا اکون کذلک و کیف لا اکون
جزعًا و ارى سیدی و اخوتی و عمومتی و ولد عمی و اهلی مصرعین بدمائهم مرملین بالتراب و الدماء کانهم لیسوا من المسلمین و لم یتعرض
احد لدفنهم یعنی ای عمه جان چگونه بر اینحالت نباشم و چگونه جان در بدنم قرار گیرد و حال آنکه شما را بر اینحالت بیکسی و اسیری
و وداع با بدنهای شهدای پسر عم و ملاحظه میکنم پدر بزرگوارم را و عموهایم را و خویشانم را و اصحابم را که همه بخاک و خون آغشته
که گویا ایشان از مسلمانان نیستند و احدی متوجه دفن و کفن ایشان نمیشود و نقل میکند که پس خاتون من فرمود که چه بسیار کم شد
صبر من و مفارقت کرد از من آرام من بعد از کوتاه شدن دست من از خاتم انبیا پس اشعار چند میخواند که معنی آنها این ابیاتست
که ای چشمهای فاطمه بخیل مباشید و را مدهید و اشکهای خود را در این عزا چون باران بریزید بیارا ایندیا رسول خدا و ای برگزیده پروردگار و ای
پناه یتیمان و ضعیفان تحقیق که گریست در مصیبت تو همه کوکهای عالم و حیوانات صحراها و مرغهای هوا ها و آسمانها و زمینها و کوهها
که معظم و بزرگستانهای آن و رکن و مقام و مشعر الحرام و همه حجاب علام و نالید در مفارقت تو محراب عبادت و مجالسی که در آن
هر صبح و شام بیان کلام ملک علام میفرمودی و گریست در هجران تو اسلام زیرا که دین تو در میانه امت از همه غریبتر گردید
ای کاش که منبر را که بر آن بالا میرفتی با آنهمه انوار میدید یکی که بر آن بالا میرود و چگونه اطراف آنرا ظلمات و تاریکیها فرا گرفته است بس
آنحضرت بمعجزه نزد خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای پروردگار فاطمه چه شود که زود مرا از این بقبض نمود او که ای در
مشاهده خالی بودن جای بهترین پیغمبران و جانشین شدن اهل ۔ و عدوان نیست و اسباب زندگانی فاطمه در هم شکسته دیده و دل
از زندگانی برداشته و مشتاق موت گردیده پس از سر مرقد مطهر رسول خدا برخاست و در کتاب ریاض الشهادة است که بعد و مرقد مطهر میرفت
میکرد و این اشعار را میخواند قد کان بعدک انباء و هنبثة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب انا فقدناک فقد الارض وابلها
و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب یعنی ای پدر بزرگوار بعد از رفتن تو از دنیا حوادث و وقایع چند بما رخ داد که اگر زنده بودی
این عمها واند و بمها رخ نمیداد و حال امروز که از میان ما بیرون رفته حالت زمین است که باران از آن قطع شده باشد و قوم و ذریه
تو از دست تو بیرون رفتند و امر ایشان مختل گردید پس ای پدر بزرگوار که بر ایشان چه میکنند و از ایشان غافل مباش تحقیق
رجال فاستخفونا اذ غبت عنا فنحن الیوم نغتصب ابدت رجال لنا نجوی صدورهم لما مضیت و حالت دونک الترب
یعنی بعضی از منافقان قوم تو ما را ذلیل و خوار و زیر دست خود نمودند و ما را استخفاف کردند و اهانت و اذیت رسانیدند و آنکسانیکه از نظر ما غائب
بودند پس از تو امروز مظلوم و از حق خود دور افتاده و غصب کرده شده و ما تنها چها شنیدند که کینه دیرینه که از جنگ بدر و احد و حنین
در دل گرفته بودند همینکه تو رفتی و در زیر خاک پنهان گشتی ظاهر ساختند کینهای خود را قد رزئنا بما لم یرزه احد من البریة لا عجم
و لا عرب فسوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت منا العیون بتهمال لها سکب یعنی ای پدر بزرگوار ما بخدا بغم و اندوه و مصیبتی
گرفتار شده ایم که هیچکس از عرب و عجم بچنین مصیبتی مبتلا نشده باشد و ما چندان بر تو خواهیم گریست تا چشمهای ما باقیست با چشمهای گریان

بسیار جاری باشد بعد آنحضرت به مظلومیه مراجعت نمود بخانه و شب و روز گریه و زاری مینمود مؤلف گوید که دلهای منافقین از کینهای بدر و حنین و جنگ بدر و احد با آن اذیتها و آزارها که بخاتون روز جزا رسانیدند خنک نشده آه آه بلکه بشهید کردن جناب امیرمؤمنان و زهر دادن حضرت امام حسن علیه السلام نیز خنک نشده بلکه قلبهای سنگین شده شدید العداوه ایشان گویا مملو از عداوت و کینه بود تا با لشکر اشقیاء اشرار بدور مظلوم کربلا جمع شدند آه آه که همه قسم آن اذیت کردند و بر بزرگ و کوچک مرد و زن ایشان رحم نکردند و بعد از شهادت ایشان هم بر بدنها اذیتها رسانیدند و با جراحتهای بیشمار و بدنها با تنهای بی غسل و کفن انداخته سرها را بر نیزها کرده باطراف شهرها بردند آه و اصیبتاه که هنوز آن کینهای دلهای آن بی ایمانان بیرون نرفته بود و یزید پلید با چوب خیزران با سرهای ایشان ادب مینمود و میگفت که ای کاش کشتگان جنگ بدر حاضر میبودند و میدیدند که من چه میکنم انتقام ایشان را از اولاد کشندگان ایشان کشیدم چه خوب شعری میفرماید شاعر اشیاخی ببدر یشهدون اقتربت و کانت احن فی الحشا تتدلع یعنی کینه جنگ بدر که جناب امیرمؤمنان از بزرگان و شجاعان ایشان کشته بود بعد از شصت سال در کربلا و کوفه و شام ظاهر کردند و آنچه را که در قلبهای خود مخفی کرده بودند آشکار و بر ملا کردند آه آه که نجابتی خود را رسوا کردند که نتوان بیان نمود بلکه در دنیا و آخرت خود را در میان همه امتها رسوا و مفتضح گردانیدند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون اللهم صل علی فاطمة الزهراء و علی ابیها و بعلها و بنیها و شیعتها و محبیها و ذوی انبائها حقنا و لعنة الله علی ظالمیهم من الاولین و الآخرین

مجلس چهارم

در کیفیت مصیبت بیت الاحزان و وصایای جد با امیرمؤمنان علیهما السلام

الحمد لله الذی خلقنا من اهل التوحید و العرفان و خلقنا من امة سید ولد عدنان و الثقلین ذی الشرف و البیان الذی خلقه انه قبل کل ما فی الکون و المکان و جعله محمودا علی جمیع ما فی الدهر و الزمان محمدا الذی انزل الیه القرآن بافصح بیان علیه صلوات الله الملک المنان و علی آله امناء الرحمن خصوصا علی ابنته المظلومة عند اهل العدوان علیها الصلوة و دوام الحنان و اللعنة علی اعدائها و دوام الحرمان و بعد مصنف کتاب گوید که در کتاب مصائب المعصومین حدیث طولانی روایت کرده ام که بعض از فقرات آن این است که ابن عباس میگوید که عربی از قبیله بنی سلیم از برای رسول خدا در مسجد وارد شد پس آنجناب فرمود که کیست که این اعرابی را توشه دهد تا من ضامن شوم برای او تاج تقوی را پس سلمان از جای خود برجست و عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو شود و تاج تقوی چیست آنحضرت فرمود که چون آخر روز عمر تو در رسد خداوند ترا تلقین فرماید کلمه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تو هم آنرا بگوئی تو مرا ملاقات خواهی کرد و من ترا ملاقات خواهم کرد و اگر نگفته تو هرگز مرا ملاقات نخواهی کرد و نه من ترا پس سلمان بدر خانه رسول خدا رفت و چیزی نیافت چون مایوس شد میخواست که برگردد بر در حجره فاطمه علیها السلام نظرش افتاد پس با خود گفت که اگر خیری هست در منزل فاطمه دختر پیغمبر خدا خواهد بود در را کوبید آنمخدره از اندرون خانه فرمود که کیست کوبنده در سلمان عرض کرد که منم فاطمه فرمود که چه شغل داری قصه اعرابی را عرض نمود آن بزرگوار فرمود که بحق آن خداوندیکه پدرم محمد را براستی بر خلق مبعوث گردانیده که سه روز است که ما طعام نخورده ایم و فرزندانم حسن و حسین از شدت گرسنگی و اضطراب رو بمن آورده و شکایت نمایند ام و حال آنکه مثل جوجه مرغی که پرهای آن ریخته باشد بر خود میلرزیدند لکن ای سلمان این خیر را از در خانه خود رد نمیکنم ای سلمان این چادر مرا بشمعون یهودی ببر و بگو که فاطمه دختر محمد مصطفی میفرماید که یکصاع جو و یکصاع خرما بما قرض بده که انشاء الله بتو رد خواهیم کرد پس چون سلمان آنرا بشمعون رسانید شمعون اطراف آنچادر را ملاحظه میکرد و اشک از چشمش میریخت و میگفت که ای سلمان این است زهد و بی رغبتی به دنیا که خبر داده آنرا بما موسی بن عمران در توریه پس از برکت آنچادر مسلمان شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مدتی نیکو کرد اسلام خود را پس صاعی از خرما و صاعی از جو بهمراه سلمان بخدمت آن معصومه روانه نمود پس آنجناب بدست مبارک خود آنرا آسیا نمود پس نان کرده با خرما بسلمان داده روانه مسجد فرمود سلمان میگوید که من عرض کردم که یکقرص آنرا از برای آن امام زادها حسنین نگاه دار فرمود ای سلمان چون این را در راه رضای الهی داده ایم از آن چیزی بر نمیداریم و چون سلمان آنرا بخدمت رسانید نبی آمده و آن بزرگوار فرمود که از کجا آورده عرض کرد که از خانه فاطمه زهراء و چون آنحضرت سه روز گذشته بود که طعامی میل نفرموده بود از جای برجست و روانه خانه دختر خود شده و در بکوبیدند و چون بنا بر آن بود که هر وقت آنحضرت در را میکوبید جناب فاطمه خود در را میگشود

بعد از آن چون آن معصومه دیده گشود و آنحضرت نظر بصورت حضرت فاطمه کرده دید که رنگ مبارکش شکسته و زرد شده و چشمهایش از گرسنگی
تغییر و حرکت بهم رسانیده فرمود که ای دختر این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم عرض کرد که حال سه روز است که طعامی نخورده‌ایم و احوال
اضطراب حسنین را با آنحضرت بیان نمود و بعد از اطلاع آنجناب بر حقیقت احوال بر سر بالین حسنین تشریف آورده ایشان را از خواب
بیدار کرده یکی را بر ران راست و دیگری را بر ران چپ نشانیده و دختر خود را در پیش روی خود نشانیده دست بگردن او درآورد پس جناب
امیرمؤمنان وارد حجره طاهره شد در پشت سر آنجناب نشسته دست در کمر آنحضرت کرد پس رسول خدا چشمهای خود را بجانب آسمان
بلند کرده عرض کرد که ای پروردگار من و سید و مولای من این بزرگواران اهل بیت من هستند پاک گردان ایشان را از هر رجسی و پاک گردان
نیکو پس فاطمه طاهره از جای خود برخاست و داخل حجره خانه شده و پس از دو رکعت نماز کفهای خود را بجانب آسمان بلند کرده عرض کرد که ای خداوند
من و سید من این است محمد مصطفی پیغمبر تو و این است علی پسر عم پیغمبر تو و اینک حسن و حسین اند دو فرزند زاده پیغمبر تو ای خداوند بفرست
بر ما مائده از آسمان چنانکه نازل فرمودی بر بنی اسرائیل پس از آن خوردند و بتو کافر شدند که ما کافر بآن نشویم زیرا که از مؤمنانیم
ابن عباس میگوید که و الله هنوز دعای آن معصومه تمام نشده بود که در پشت سر خود ظرفی از طعام یافت که بخار از آن متصاعد بود و خوشبوتر
از مشک بود پس آن مقرب درگاه الهی آنرا برداشت و بخدمت سید عالم بیرون گذاشت و چون نظر حضرت امیرمؤمنان بر آن افتاد
فرمود که ای فاطمه از کجا آورده و حال آنکه احدی از برای تو غذائی نیاورده است در آنحال رسول خدا فرمود که یا ابا الحسن بخور و آنرا سؤال
مکن حمد میکنم پروردگار را که مرا از دنیا نبرده تا آنکه روزی کرد مرا دختری مثل مریم دختر عمران که هر وقت زکریا داخل میشد در محراب
غذائی مییافت پس میفرمود که ای مریم این غذا از کجا آورده جواب میداد که از جانب پروردگار است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
پس رسول خدا و امیرمؤمنان و حسنین از آن تناول فرمودند پس رسول خدا روانه مسجد شده و تشنه اعرابی را کامل عیار کرده او را روانه
قبیله خود فرمود مؤلف گوید که ای دوستان فاطمه زهرا در فضیلت او همین بس که سید عالم فرمود که فاطمه پاره تن منست هر کس او را
دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر کس با او مهربانی کند با من مهربانی کرده و هر کس با من مهربانی
کند با خدا مهربانی کرده و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده مؤلف گوید که ایجان عزیز
مرضیه نمیدانم که کدام یک از جفاهای ظالمین امت را که بآن معصومه مظلومه رسانیده‌اند بعرض شیعیان برسانم و از برای عزاداری
دوستانش همین بس که بیان کنم که با هزار عزت و ناز بدرگاه خداوند بی نیاز از برای طلبیدن مائده دراز کرده بود و هنوز
دعای او تمام نشده بود که مائده از آسمان نازل شد بعد از ارتحال پدر بزرگوارش از صدمه تازیانه‌های منافقین بازوی مبارکش ورم
کرده و سیاه شده بود و تا قیامت سیاهی آن باقیست و بازو و پهلوی مبارکش را شکستند و جنینش را سقط کردند و زمانی قلیلی که از
عمر شریفش باقی بود مدام بر سر قبر رسول خدا و در حجره طاهره گریه و نوحه و ناله میفرمود بجهت آنکه مکرر از شدت اندوه و ناله غش میکرد
مگر نشنیده اید که در حدیث معتبر روایت شده است که چون خاتم انبیا از دنیا رحلت فرمود بلال مؤذن آنحضرت ترک اذان گفتن نمود و گفت
بعد از ارتحال رسول خدا از برای احدی اذان نخواهم گفت تا آنکه روزی حضرت فاطمه فرمود که دوست میدارم که صدای مؤذن پدرم را
باذان گفتن بشنوم پس چون این خبر ببلال رسید بر مناره مسجد برآمد و گفت که الله اکبر الله اکبر پس چون صدای الله اکبر گفتن او بگوش
آن معصومه رسید زمان حیات پدر بزرگوارش بخاطر مبارکش رسید پس نتوانست که خود را از گریه نگاهدارد پس چون ابر بهار قطرات اشک
از دیده‌های مبارکش جاری شد و چون بلال گفت که اشهد ان محمدا رسول الله آن معصومه ناله از قلب محزون برکشید برو در افتاد و غش کرد
چون حاضران از احوال آنحضرت مطلع شدند همه صداها بلند کردند که ای بلال ساکت شو و اذان را قطع کن که دختر پیغمبر خدا از دنیا رحلت نمود
و از شدت غشی که آن مظلومه را عارض شد همه گمان کردند که از دنیا رحلت کرده است پس بلال با هزار ملال اذان را قطع کرده از مناره فرود
آمد و چون آن مخدره مطهره از غشی بحال آمد بناله حزین فرمود که چرا بلال مؤذن اذان نمیگوید و اشاره بتمام کردن اذان فرمود بلال اطاعت
ننموده و عرض کرد که ای دختر بهترین پیغمبران اگر اذان را تمام کنم بر جان شما میترسم و خوف آن دارم که شما را تاب شنیدن صدای من باذان نباشد
پس آنحضرت او را از اذان گفتن معاف داشت و لکن خود از گریه و ناله و شب و روز آرام نمیگرفت و در کتاب [illegible] از حضرت امیرمؤمنین

روایت کرده است که آنحضرت فرموده که چون پیغمبر را شستم پیراهن خودش آن پیراهن را از جسد مطهر آنحضرت بیرون آوردم
جناب فاطمه چون دید فرمود بگفت و التماس نمود که پیراهن پدر مرا بمن بنما تا بوی پدرم از آن بشام من رسد و دلم تسکین گیرد چو
باو نمودم نظر آنحضرت بر آن افتاد بوی آنجناب بمشام فاطمه رسید از شدت گریه و بیتابی غش کرد و من چون دیدم که چنین است دیگر آن پیراهن را
پنهان کردم مؤلف گوید که هرگاه برای مرضیه از دیدن و بوئیدن پیراهن پدر که در آن جناب او را بعزت غسل داده بود چنین حالتی دست داد
این بنده اندیشه نمودم که بر دختران او در مجلس یزید پلید چه گذشت آن وقتیکه پیراهن پدر را سوراخ سوراخ پاره پاره برادر خود را دیدند و بخاطر آوردند
که غسل آن مظلوم بخون رگهای بریده شده و تیر خورده او بود و همه اسیران پلید عدو ما را بکشتن و حبسها و در اغریبا و در محلها ما بلند
کردند ای ناله کنندگان جدا شده که ... هزار نیرانان ... و از او نیز روایت است که بعد از فوت پدرش و شوهرش و فرزندانش رسانیده بود
علی الدوام ناله و نوحه میکرد و مکرر غش میکرد و هیچ وقت تمام آرام نمیگرفت و آخر الامر از کثرت گریه و هجوم ناله بجائی رسید که اهل مدینه تنگ
آمدند و مشایخ و بزرگان ایشان بخدمت جناب امیرمؤمنان علیه السلام مشرف شده عرض کردند که از شدت گریه فاطمه اهل مدینه را
نه شب خواب و نه روز آرام است و همه از کسب و کار و شغل و عمل خود باز مانده اند از جانب ما دختر پیغمبر علیه السلام برسان که یا شب
گریه کند و روز آرام گیرد و یا روزها گریه کند و شب آرام گیرد و چون آنحضرت بحجره فاطمه طاهره وارد شد دید که آن مظلومه گریه میکند و آرام
نمیگیرد و هر چند او را تسلی میدهند بر گریه ایشان میافزاید پس از برای خاطر امیرمؤمنان اندک زمانی آرام گرفت و آنحضرت پیغام اهل
مدینه را رسانید آن مخدره در جواب فرمود که یا علی اهل مدینه را بفرما که فاطمه میگوید که اجل من نزدیک است و زیاده از چند روز دیگر مهمان
ایشان نیستم یا علی والله نه شب میتوانم آرام گیرم و نه روز تا آنکه بپدر بزرگوارم ملحق شوم پس چون آنحضرت این کلمات را از آن مخدره شنا
کرد فرمود که ای دختر رسول الله هر نوع که رای مبارکت قرار گیرد عمل فرما پس آنحضرت در بیرون شهر مدینه بیت الاحزان را بجهت فاطمه بنا
کرد و چون صبح میشد آن مخدره حسنین را پیش روی خود میانداخت و گریه کنان رو به بیت الاحزان میشد و تا شام در میان قبور بقیع گریه
و نوحه میکرد و چون شب میشد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف برده ایشان را بحجره طاهره میآوردند و مدام بر همین حال بود تا چند
شبانه روز از وفات سید کائنات گذشت پس آن مظلومه را بیماری شدیدی عارض شد و جسم شریفش ضعیف و بدن مقدسش
نحیف و رخساره مبارکش زرد و چشمهای حق بینش در کاسه فرو رفته اما از ابن عباس روایت چنین است فرمود که جناب امیرمؤمنان را طلب نمود
پس چون آنحضرت حاضر شد گفت یا ابن عم زمان مفارقت آخر رسیده و عنقریب فاطمه را نخواهی دید آنحضرت فرمود که از کجا خبر میدهی
و حال آنکه وحی الهی از ما منقطع شده در جواب فرمود که ابا الحسن یک ساعت قبل از این پدر بزرگوارم را در خواب دیدم که در قصری از در
نشسته چون نظرش بمن افتاد فرمود که ای دختر بسوی من بشتاب که بسیار مشتاق لقای تو شده ام پس من گفتم که والله شوق من بملاقات
جناب تو زیاده است یا بن عم پدرم فرمود که امشب در نزد ما خواهی بود و او صادق است در هر چه خبر داده و وفا میکند بهر چه وعده نماید
مؤلف گوید که چه شبیه است این حکایت بآنکه در عصر نهم محرم جناب سید الشهدا علیه السلام در خیمه خود بخواب رفته بود و لشکر اعدا هجوم
زمان نزدیک خیام طاهرات آمدند جناب زینب خاتون بر سر بالین برادر بزرگوار خود آمده گفت ای برادر جان ای حسین که صدای
اعدای دین و منافقین را نمیشنوی که چه قدر نزدیک آمده اند پس مظلوم کربلا سر مبارک را از زانو برداشت و گفت ای خواهر در این ساعت بخواب دیدم
جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی را و هر یک بمن فرمودند که ای حسین فردا تو نزد ما خواهی آمد و چون
زینب این خواب را شنید سیلی غم بر صورت خود زد و صیحه با حسرت از جگر برکشید پس جناب سید الشهدا فرمود که ای خواهر آرام
گیر و زبان شماتت اعدا و سرزنش اعدا بر ما مکش پس حضرت فاطمه فرمود که یا بن عم چند مطلب در قلب است میخواهم که بتو وصیت نمایم
حضرت امیرمؤمنان فرمود که ای دختر پیغمبر هر چه میخواهی بفرما پس نزدیک سر آن معصومه تشریف برده دست حقیقتش را بر دامن مکرمت
خود گذاشت و هر کس در خانه بود بیرون کرد پس آن سرخیل زنان فرمود که یا بن عم در مدت مزاوجت هرگز مرا خائن و دروغگو نیافته
و مخالفت نکرده با آنچه امر فرموده آنحضرت در جواب فرمود که معاذ الله تو داناتری بخدا و نیکوکارتر و پرهیزکارتر و تقوی و کرامت
تو در نزد خدا و نزد ما زیاده از همه کس است و خوف تو از جناب اقدس الهی زیاده از آنست که من ترا سرزنش کنم بآنکه مخالفت امری کرد

چنین که بسیار ناگوار است بر من مفارقت و جدائی تو اگرچه مردن امریست که چاره از آن نیست والله که تازه کردی بر من مصیبت رسول خدا
و عجب غم بزرگی است وفات تو و مبتلا شدن بهجران تو پس بآواز جانکاه فرمود که انا لله و انا الیه راجعون از مصیبتی که بسیار سخت
غم و اندوه در آن و فراوانست اندوه هجران و الم دوری در آن ای فاطمه و اینست مصیبتی که صبر را در آن راهی نیست و بلیتی که در عوض
آن جانشینی و بدلی نیست پس جناب امیرالمؤمنین نیز آنحضرت را در سینه خود گرفت و بصداهای بلند آن مهد و بزرگوار مقدار یکساعت گریستند که
گریه در میانه سخن نبود مؤلف این کتاب گوید که همین حکایت شد در روز عاشورا در آخر وداع بعد از آنکه آن بیکسان در دو سینه جوانان
جان جمع شدند و آنغریب بیکس اهل و عیال خود را بخداوند سپرده و تنها روانه میدان شد خواهرش زینب خاتون با پای برهنه در عقب
سر آنحضرت آمده در میانه میدان آنخواهر و برادر دو یادگار جناب حیدر و خاتون محشر دست در گردن یکدیگر کرده و مقدار یکساعت گریه
بلند کرده یکدیگر را وداع نموده یکی روانه قتلگاه و دیگری روانه خیمه‌گاه شد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای فاطمه طاهره هرچه
دوست میداری وصیت فرما که خواهی یافت که بجمیع آنها عمل میکنیم بهمان طور که فرموده و مقدم میدارم خواهش ترا بر خواهش خود آنحضرت
فرمود که جزاک الله عنی خیر الجزاء پس فرمود که ای پسر عم رسول خدا وصیت میکنم اول ترا باینکه چون از زنان مردانرا چاره نیست ناچار بعد
خود دختری که او باولاد من مهربان باشد مثل من است لیکن یکشبانه روز با او بگذران و یکشبانه روز دیگر را با اولاد من مؤلف گوید که جناب
فاطمه تنها از اولادش سر بریده نشد میدانم در خرابه‌های کوفه و شام کجا بود که دختران و کودکان خود را بیکس و در بدر تاریکیها بر روی خاک ماتم
فرماید پس فرمود که یا ابا الحسن وصیت دویم من آنست که گرامی دار حسن و حسین مرا و هرگز نعره و صیحه بر روی ایشان مزن که بعد از من یتیم بروز
آورند در حالتیکه هر دو یتیم و غریب و هر دو دلشکسته اند و دیروز بمفارقت جد خود رسول خدا آزار کشیده اند و فردا بعزای مادر گرفتار میگردند پس
وای بر امتی که بکشند ایشانرا و شمع انداختند مؤلف این کتاب گوید که خداوند از رحمت خود دور کند و بدترین عذابهای خود معذب گرداند
آن امتی را که از کربلا تا کوفه و شام نه همین نعره و صیحه بر روی اولاد امجاد و دختران و یتامای فاطمه طاهره زدند بلکه بضرب تازیانه و بدن و فرقهای
ایشان تیرها و تیغها و نیزه‌ها و عمودها زدند و قلب فاطمه زهرا را از آن اذیتها شکستند و دل دوستان و محبان را خسته کردند پس فرمود که وصیت
دیگر من آنست که از برای من تابوتی درست فرمائی که ملائکه را دیدم که بآن صورت تابوتی درست کرده بودند و طریقه ساختن آنرا برای آنحضرت
بیان فرمود مؤلف محزون گوید که بفدای عزیز آن قدیم مظلوم کربلا شوم که کسی از برای او تابوتی درست ننمود بلکه با پوست و چوب نیزه‌ها در برابر
کوفیان و شامیان بود پس آنمخدره زنان جهان عرض کرد که یا علی وصیت دیگرم آنست که مرا در شب دفن کنی در وقتی که همه چشمها بخواب رفته
باشند و نگذاری احدی از آنها که بر من ظلم کرده اند بر من نماز گذارند و در روایتی بخصوصه فرمود که نگذاری که اولی و دویمی بر من نماز گذارند ای پسر
عم چون روح من از بدنم مفارقت کند بدست خود غسل مرا بدهی و پیراهن از بدن من بیرون نکنی زیرا که من طاهره و مطهره ام و خود بر من نماز
میکنی با اهل و عیال نزدیک من و با آنکسانیکه قابلیت امر نماز کردن بر من داشته باشند یا علی چون خواهی که مرا دفن کنی با من دفن کن
آن کاغذی را که در این حقه است آنحضرت فرمود که بحق پیغمبر صلی الله علیه و آله که خبر ده مرا که در این کاغذ چه نوشته است در جواب فرمود که یا علی
چون پدرم خواست که مرا بعقد شما در آورد بمن فرمود که ترا بعقد علی در میآورم بصداق چهارصد درهم من عرض کردم که بتزویج علی راضیم
لیکن باین مهر راضی نیستم جبرئیل نازل شد که خداوند بهشت را با آنچه در آنست صداق فاطمه کرد هند من عرض کردم که بتزویج آنحضرت
راضی هستم و باین صداق راضی نیستم پدرم فرمود پس چه صداق میخواهی من عرض کردم که امت شما را میخواهم زیرا که همیشه دیده‌ام که شما
گرفتار غم امت است پس جبرئیل نازل شد و این کاغذ را آورد که در آن نوشته است که قرار دادم که خداوند حلیم شفاعت امت محمد را صداق
فاطمه یا علی چون روز قیامت شود آن کاغذ را بر روی دست میگیرم و عرض میکنم که الهی این قباله شفاعت امت پدرم محمد مصطفی است
و در کتاب سرور الشیعه از تفسیر نیشابوری حدیث مختصر چنین روایت کرده است که وقتیکه حضرت فاطمه از دنیا رحلت میکرد در حجره خود
بود و گلیمی بخود پیچیده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد سرا نشسته بود و حضرت امام حسن بروی سینه او افتاده بود و حضرت امام حسین پاهای
او را در بغل گرفته بود و همه میگریستند پس آنمعصومه گفت یا علی حسین مرا فراموش مکن و بدان که وصیتی چند دارم اول آنست که خاطر فرزندانم را
عزیز داری و بر روی آنها فریاد نکنی و بطبع و خواهش آنها سلوک نمائی و دوم آنکه از اموال من آنچه سهم من میشود بام کلثوم بده که

از آنرا بفرما به که نفع آن عاید من شود دستم آنکه در این طاق شیشه و حقه ایست شیشه را در طرف راست من بگذار و حقه را در طرف
چپ و در آن شیشه اشکهای منست که در شبها گریسته ام زیرا که از پدرم شنیده ام که در جهنم عقبه ایست که از و نمیگذرد مگر کسی که گریه از ترس
خداوند کند و در آن حقه پیراهنیست از برای گناهکاران امت پدرم یا علی در شبی که مرا بخانه جناب تو میآوردند پیراهنی از لیف پوشیده
بودم و پیراهنی از لیف خرما در خانه بود که پدرم از جهت من خریده بود پس در آنوقت سائلی ندا کرد که ای اهل بیت مرا بپوشانید پیراهن جدید
خود را باو دادم و پیراهن لیف را پوشیدم در آنوقت که میخواستم چادر بر سر کنم پدرم مرا دید که پیراهن لیف در بر دارم فرمود که یا فاطمه پیراهن جدید
پیراهن چه شد من عرض کردم که بسائل دادم واقعه را بشما کردم که روزی پیراهن خود را بسائل دادی و در خانه نشستی رسول بگریه در آمد
و او دامن جامه گفت و فرمود که خدا ترا جزای خیر دهد در آنوقت جبرئیل آمد و عرض کرد که یا رسول الله فاطمه هر چه در ازای این از ما میخواهد بخواهد
من عرض کردم که در عوض این گناهان امت پدرم را ببخشاید پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که خداوند میفرماید که قبول کردم پس من گفتم
که اگر چه گفته جبرئیل حق است لکن ای پدر بفرما که جبرئیل کاغذی بنویسد بتعهد شما و ضمانت خودش پس جبرئیل کاغذی آورد و بضمانت خود
و ضمانت پدرم و اقدم حقاست همراه من کن تا در روز قیامت عرض کنم که بار الها فاطمه بتعهد و ضمان جبرئیل و پدرم متعهد که گناهکارانرا
بمن بخشی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوصیتها عمل فرمود و چون وصیت آنمعصومه بآخر رسید وقت نماز ظهر داخل شد پس آنحضرت
خاتون جنانرا وداع کرده روانه مسجد شد ای پروردگارا من حقا احیا و اموات از دوستان فاطمه زهرا را از جمله صداق فاطمه زهرا و شفاعت
کرده شده های آنمعصومه مقرر فرما بحق محمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین

مجلس پنجم در ارتحال آنمعصومه است

السلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء و رحمة الله و برکاته عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا علی فرید بضعة خاتم الانبیاء و حلیلة سید
الاوصیاء و ام الائمة النقباء النجباء و المشرقة فی الصبح بالانوار البیضاء و فی الضحی بالصفراء و فی المغرب بالحمراء و الشفیعة للمحبین یوم
الجزاء سیدتنا و مولاتنا فاطمة الزهراء صلوات الله و سلامه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها و ذریتها و محبیها و لعنة الله علی اعدائها و
غاصبی حقوقها و مبغضیها و بعد از صادق آل محمد علیه السلام سؤال کردند که علت چه بود که حضرت فاطمه را زهرا نام نهاده اند فرمود بعلت
آنکه هر روز سه دفعه نور آنجناب جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر میشد بانیطریق که در اول صبح که هنوز اهل مدینه در خوابهای خود بودند
نور سفیدی ظاهر میشد که دیوارهای شهر مدینه سفید میشد و خلق از شدت بیاض آن تعجب میکردند پس بخدمت رسول خدا مشرف میشدند
و از سبب آن نور بعضی سؤال میکردند آنجناب خلق را روانه حجره فاطمه طاهره میکرد و چون خلق داخل بیت الشرف فاطمه میشدند میدیدند که آن
بزرگوار در محراب عبادت نشسته و این انوار از محراب آنجناب و از روی مقدس او ست پس میفهمیدند که انوار مدینه از شعشعه انوار فاطمیه است
و چون وقت ظهر داخل میشد و آنمعصومه خود را از برای نماز ظهر زینت میداد و آراسته میفرمود و از خوف الهی رنگ مقدسش زرد میشد پس از شعشعه
آن همه خانهها و لباسها و صورتهای اهل مدینه زرد میشد و چون بخدمت سید کاینات مشرف میشدند و از علت آن نور سؤال میکردند ایشانرا
روانه حجره مقدسه فاطمه میفرمود پس میدیدند که آن بزرگوار در محراب عبادت ایستاده و رنگ مبارکش بزردی مایل گردیده و این انوار از اثر
آن نور شریف است و هنگامیکه آخر روز میشد و آفتاب غروب میکرد روی پرنور آنجناب از شدت فرح و شکرگذاری بسرخی مایل میشد پس حجرها
و دیوارهای مدینه قرمز میشد و خلق از آن تعجب مینمودند و چون بخدمت خاتم انبیا مشرف میشدند و از سبب آن سؤال میکردند ایشانرا بخانه آن
بیت النور زهرا مرضیه میفرمود پس میدیدند که آن سرور نشسته و بتسبیح و تمجید حق سبحانه و تعالی مشغول است و نور روی مبارکش بسرخی مایل گردیده
پس میدانستند که آن انوار از اثر نور مقدس سیده فاطمه طاهره است و علی الدوام آن انوار مقدسات بر روی آنمعصومه بود تا آنکه جناب سید الشهدا
متولد شد پس منتقل شد بروی آنحضرت و جناب صادق فرمود که آن انوار علی الدوام بر روی اهل بیت عصمت خواهد بود و هر یک بعد از دیگری
تا روز قیامت مؤلف گوید که از انوار رحمت الهی محروم و در ظلمات عذاب تجارت خداوندی مخلد باشند آنجماعتیکه احترام بیت الشرف
آنمعصومه را ندانستند و در کاشانه که از آن انوار مقدسات فاطمیه طلوع میکرد با آتش عدوان سوختند و بعد از ارتحال جناب ختمی مآب صلوات الله
علیه و آله چندان اذیتها بآن بضعه محمدی وارد نمایند و آتش فتنه افروختند که پهلوی آنمعصومه شکسته و بازوی او خسته و چهره او نیلی شد و با علیش
بر روی شب و روز با آه و ناله قرین و در بیت الاحزان گریان و حزین تا آنکه چهل شبانه روز از ارتحال رسول خدا گذشت و نزدیک شد که دنیای فانی را

وداع و بسرای باقی ارتحال نماید پس سید اوصیاء را نزد خود طلبیده و وصیتهای خود را بآنحضرت فرمود پس غشی کاملی ساعتی و در بعضی
از کتب است که غش فرمود پس با سمای بنت عمیس فرمود که ای اسما جبرئیل قدری از کافور جنت برای پدر بزرگوارم آورده و ثلث آن را برای خود
حنوط فرموده و ثلثی را به پسر عمم علی بن ابیطالب داده و ثلثی را بمن عطا فرموده و آن در فلان موضع است بیاور بالای سر من بگذار پس اسما چنان کرد
که آن معصومه فرموده بود پس آن معصومه پاکیزه ترین جامهای خود را پوشیده و قطیفه خود را بر روی خود کشیده و بجوار ایزد منان واصل گردید و اسما مشغول مناجات
شد و در کتاب مصباح الانوار روایت شده است که چون آنحضرت را وفات نزدیک شد نظر بسوی یکی از اطراف خود کرد پس فرمود السلام علیک
جبرئیل السلام علی رسول الله بعد از آن عرض کرد که خداوندا من هم با رسول خود در روانه رضوان خود و جوار خود و خانه خود دار السلام فرما پس
فرمود که ای حاضران آیا می بینید آنچه را که من می بینم یکی از حاضران عرض کرد که ای خاتون زنان چه می بینی در جواب فرمود که می بینم جمیع اهل سماوات
که سوار شده اند با جبرئیل باستقبال من می آیند و اینک پدرم رسول الله میفرماید که ای دختر بشتاب بسوی من که آنچه پیش روی تو است
بهتر است از برای تو و در کتاب دلایل الامامه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که در شبی که خداوند اراده فرمود که گرامی
دارد آن معصومه را و قبض فرماید روح او را بجوار رحمت خود آن جناب آنچه را که خدا فرمود ... سلام ... روی خود را طرفی کرد پس فرمود و علیکم السلام پس رو بمن کرد و گفت ای
پسر عم اینک جبرئیل است که بر من سلام میکند و میگوید که ای فاطمه خداوند علی اعلا تو را سلام میرساند و میفرماید که ای حبیبه حبیب من و میوه دل
آمده ام نزد که ملحق شوی بر فیع اعلا و جنت الماوی پس روی خود را بطرفی دیگر کرد و فرمود و علیکم السلام پس رو بمن کرد و گفت
ای پسر عم اینست والله میکائیل و میگوید بمن چنانچه گفت پس بعد از آن فرمود و علیکم السلام پس چشمهای آن معصومه بسیار از هم گشوده شد
پس فرمود ای پسر عم والله اینست ملک الموت و اینست عزرائیل که گشوده بال خود را بمشرق و مغرب و او بر همان هیئت است که پدرم او را برای
من تعریف فرموده بود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که شنیدم که حضرت فاطمه فرمود که و علیک السلام یا قابض الارواح ای عزرائیل
تعجیل کن و قبض روح مرا بکن لیکن مرا آزار مده و پس شنیدم که گفت بجانب تو می آیم ای پروردگار من نه بسوی آتش غضب تو پس چشمهای خود را
بر هم گذاشت و دستهای مقدس خود را ... درازنمود و پاهای مبارک را بجانب قبله دراز فرمود و روح شریفش از آشیانه قدس پرواز
کرد و چنان شد که گویا هرگز زنده نبوده است مؤلف گوید که از این حدیث معلوم میشود که در وقت قبض روح آن معصومه حضرت امیرالمؤمنین
بر سر بالین او حاضر بوده و اما موافق آنچه در کتاب بحار الانوار و دیگران از علمای ابرار ذکر نموده اند روایت کرده اند این است که بعد از تمام شدن ...
آن معصومه وقت نماز ظهر داخل شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روانه مسجد شد پس آن معصومه خلوت فرموده و جامه خود را بر روی خود کشید
و با سمای بنت عمیس فرمود که مرا از برای مناجات بجناب اقدس الهی تنها بگذار پس بعد از زمانی مرا بخوان اگر جواب دادم که خوب و الا بدان که بسوی
پدر بزرگوارم ملحق شده ام اسما میگوید که من آنجناب را بحال خود گذاشتم و بعد از زمانی آن معصومه را خواندم جواب نشنیدم پس عرض کردم که ای دختر
محمد مصطفی جواب نشنیدم پس گفتم ای دختر بهترین عالمیان جواب نشنیدم پس گفتم ای دختر بهتر از هر کسی که بر روی زمین راه میرود جواب نشنیدم پس گفتم
ای دختر آن کسی که مخصوص گردید در شب المعراج بمقام قاب قوسین او ادنی جوابی نشنیدم پس مضطرب الحال داخل حجره طاهره و خلوتخانه مکرمه شدم
و قطیفه را از روی منورش برچیدم دیدم که روح اقدسش از آشیانه قدس عروج کرده و به پدر بزرگوارش ملحق شده پس اسما پیراهن خود را
چاک داد و شروع بگریه و ناله و زاری نموده بر روی آنجناب افتاد و صورت مقدسش را میبوسید و عرض میکرد که چون بخدمت رسول خدا
رسیدی سلام مرا بآنحضرت برسان پس دیدم که لهو نرجه او ناگاه دو گوشواره عرش الهی دو سرو سینه حضرت رسالت پناهی جناب حسنین
وارد خانه شدند و فرمودند که ای اسما مادر ما کجاست اسما عرض کرد که مادر شما بخواب رفته است ایشان فرمودند که این وقت استراحت
مادر ما نیست اسما هر چند خواست که ارتحال والده ایشان را مخفی کند نتوانست پس عرض کرد که ای دو فرزند رسول الله بدانید که مادر شما نحو
بلکه از دنیا رحلت فرموده است پس چون آن دو سرور این خبر وحشت اثر را شنیدند داخل خلوتخانه مادر شدند مادر خود را دیدند که خوابیده و ردای
خود را بر روی خود کشیده پس اول معلوم کربلا حسین آمده و مادر خود را حرکت داد پس دانست که از دنیا رحلت فرموده پس برادر خود گفت که خدا
ترا اجر دهد بر وفات مادر مهربان پس برد و برادر خود را بر روی مادر انداختند و نعره از جگر بر کشیدند پس حضرت امام حسن روی در گردن
مادر کرده روی انورش را میبوسید و میگفت که ای مادر با من سخن بگوی پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند و جناب سید الشهداء پاهای مادر را

میرسید و با گریه و ناله میگفت یا اماه یا اماه اینک الحسین کلمینی قبل ان ینشق قلبی فاموت یعنی ای مادر منم فرزند تو حسین با من حرف
بگو پیش از آنکه قلبم شکافته شود و بمیرم مؤلف گریان نالان گوید که چگونه خالی بود جای حضرت فاطمه در آن وقتی که فرزندش حضرت امام
حسین را در میان خاک چسپانیده بودند و گاهی بر زمین میغلطید و گاهی بر لب شط نشسته پاره‌های جگر قی میکرد و مادر خود را صدا میزد آه
آه مادر کجا بود جناب فاطمه طاهره در روز عاشورا و در آن وقتی که فرزند غریب بیکسش جناب سید الشهدا روحی له الفدا با قلب شکافته
شده بخنجرها و تیرها بر خاک و خون میغلطید و از منافقین کوفه و شام آب میطلبید و احدی او را جواب نمیداد تا فرزند خود را یاری نماید
پس حسنین از حجره با حالت بیرون آمدند و رویهای خود را بجانب قبر جد خود کرده میگفتند یا جداه یا محمداه امروز که مادر ما رحلت فرمود داغ
تو بر ما تازه گردید اسماء بنت عمیس عرض کرد که ای دو فرزند بهترین انبیاء بروید در مسجد و پدر بزرگوار خود را از وفات مادر با خبر گردانید
پس آمدند و جناب بسوی مسجد شتافتند و چون نزدیک مسجد رسیدند صداهای خود را بناله بلند کردند پس صحابه چون صداهای ناله‌های آن
دو بزرگوار را شنیدند از جای خود برجستند و باستقبال ایشان آمده عرض کردند که چه چیز شما را بگریه و ناله درآورده خدا دیده‌های
شما را گریان ننماید و شاید سبب گریه شما آن باشد که نظر شما ببستر جد بزرگوار افتاده و از شدت شوق بجناب او ناله کرده‌اید ایشان فرمودند که نه
بلکه سبب گریه ما ارتحال مادر ماست پس چون این خبر وحشت اثر بمسامع ظاهر گوش جناب امیر مؤمنان علیه السلام رسید از جای خود جست از شدت
هم و غم بر روی بر زمین افتاد و غش کرد پس حسنین و اصحاب بدور آنجناب جمع شدند و قدری آب بر روی آن منبع الحیات پاشیدند
و چون افاقه شد میگفت که ای فاطمه طاهره بعد از رسول خدا تسلی قلب خود را بتو میکردم نمیدانم که بعد از تو بکه قلب خود را تسلی دهم
مؤلف میگوید که اگر جناب امیر علیه السلام با قوت امامت از استماع ارتحال آن مظلومه غش نمود پس در روز عاشورا دختران از دیدن بدن
پاره پاره برادران هرچه کرده‌اند روا بود بلکه زیاده از آن مناسب بود پس چون آنحضرت بحال آمد دو فرزند یادگار خود را در آغوش محبت
جای داده آن بزرگوار با صغار و کبار از صحابه گریه‌کنان با ناله و افغان روانه حجره و بستر سیدة آخر الزمان شدند مؤلف نالان گوید
کجا بود مادرش که در روز عاشورا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کربلای پرابتلا نبود و فاطمه میگفتند آن یتامای فرزند خود را که با سایر زنان
چه بسر بیابان نهاده بودند و یا محمداه و یا علیاه و وا فاطمتاه میگفتند آنها را در آغوش محبت خود جای داده و تسلی داده بخیام
بر میگردانید در حدیث میفرماید که چون آن بزرگواران داخل حجره طاهره شدند دیدند که اسماء تنها بر بالین فاطمه زهرا نشسته و گریه میکند
پس اسماء از جای خود برخاست و با گریه گفت که ای یتیمان محمد مصطفی تا حال تسلی قلب خود را ببودن مادر میدادید حالا شما یتیم شدید نمیدانم که دیگر
بعد از این بکه تسلی جوئیم پس یکی از زوجات رسول خدا خواست که بر سر جسد آن معصومه وارد شود اسماء او را ممانعت نموده نگذاشت پس شکایت
اسماء را به ابابکر برد پس ابوبکر بر اسماء اعتراض کرد و او در جواب گفت که خاتون من بمن وصیت کرده که نگذارم او را که بر سر جنازه من حاضر شود
ابوبکر گفت هرچه وصیت فرموده است عمل کن پس آن زن خشم آلوده و غضبناک برگشت پس جناب امیر مؤمنان که بفدای او باد ارواح عالمیان
نالان و گریان بر سر جسد دختر سید انس و جان وارد شده دست کرده قطیفه از روی آن معصومه برچید پس رقعه در بالای سر آن معصومه دید که
بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت نامه فاطمه دختر رسول الله است که میگوید شهادت میدهم ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله
و شهادت میدهم که بهشت حق است و نار حق است و اینکه قیامت خواهد آمد و در آمدن آن شکی و شبهه نیست و اینکه حضرت حق لاریب
زنده میگرداند جمیع آنها را که در قبرها آرمیده‌اند یا علی منم فاطمه دختر محمد مصطفی که خداوند مرا بتو تزویج کرده در دنیا و آخرت و توئی صاحب
اختیار ترا از همه کسی بر من یا علی بدست خود مرا غسل ده و بکافور حنوط کن و کفن فرما در شب و نماز کن بر من و مرا در شب دفن کن و در وقت دفن
کسی را خبر مکن و ترا وداع میکنم وداع آخرین و بر اولاد من سلام برسان تا روز جزا مؤلف محزون گوید که از خواندن آن وصیت
اهل بیت عصمت بگریه و ناله درآمدند و صداهای دختران و پسران بناله و افغان بلند شد و چون شورش گریه ایشان همسایگان را
با خبر گردانید جماعتی بر سر و پا برهنه عزادار و بیکدیگر خبر کرده نالها از جگر برکشیدند که از آن آشوب اهل مدینه با خبر شدند تا
با زنان و صاحبان ... شروع نموده و ناله کردند و صداهای خود را بلند کردند وا فاطمتاه ...

بلند کرده از اطراف روی بحجرهٔ آن مظلومه نهاده راوی میگوید که از شورش ناله و گریهٔ ایشان مدینهٔ طیبه بزلزله درآمده بود و خود میگفت آن تن
گریه که آه و احبیباه که در روز عاشورا بعد از شهادت مظلوم کربلا علیه السلام و دو من انحجه اطفال آن شهید راستگی بعد فوج فوج کوفیان
بیوفا و شامیان پرجفا با شمشیرهای برهنه نعره زنان بر خیمهای زنان حیران گریان نالان گشتند و اموال ایشانرا غارت و خود ایشانرا
اسیر و دستگیر کردند در حدیث است که پس از هجوم مردان و زنان حضرت امیر مؤمنان با دو نور دیدگان علیهم سلام الله الملک المنان از حجرهٔ خاتون
جنان بیرون آمده و آن حجره را بزنان واگذاشتند و خود در بیرون خانه نشسته و دو فرزند بیاد خود را در پیش روی نشانده و هی میگریستند
و از گریهٔ ایشان اهل مدینه گریه و ناله میکردند و جناب سید الاوصیا علیه السلام مکرر این ابیات میخواندند   نفسی علی زفراتها محبوسة
یا لیتها خرجت مع الزفرات   لا خیر بعدک فی الحیوة و انما   ابکی مخافة ان تطول حیاتی   یعنی جان علی بن ابیطالب علیه السلام از صدمه نالها
که در قلب او گره شده است در بدن او محبوس شده ای کاشکی که جان با نالها بیرون بیامدی ای فاطمه بعد از تو هیچ خیری در زندگانی بعد از تو نیست
و امید من جز این نیست که گریهٔ من بجهة خوف آنست که زندگانی من طول کشد و ملاقات تو دیر میسر گردد راوی میگوید که دیدم ام کلثوم خاتون را
که چادر بر سر کرده و تسبیح خود را در گوشهٔ آن بسته بود و از حجرهٔ طاهره گریان بیرون آمده و میگفت یا ابتاه یا رسول الله بعد از ارتحال امروز
راست مصیبت و مفارقت از خدمت تو بعد از این دیگر محروم ماندیم از خدمت جناب و خدمت آن مظلومه خود مؤلف گوید که
ام کلثوم مغموم یکروز در مصیبت رسول خدا ناله میکرد و امروز در مصیبت مادر گریه کرد و زمان قلیلی گذشت که در اطراف خانه را میدید و از
فرق بناحق شکافتهٔ پدر بزرگوار خود داد و فغان ترتیب میداد و اشک میریخت و پس از اندک فرصتی بر سر طشت برادر خود حضرت امام
حسن نوحه میکرد و آه آه که در روز عاشورا چون اسیرانرا از قتلگاه شهیدان گذرانیدند ام کلثوم خاتون اول گریه و زاری بسیار بر
جسد پاره پارهٔ برادر خود جناب سید الشهدا کرد پس ناگاه او را نیافتند و ناپدید شد بعد صدای ناله از کنار فرات بگوش لشکریان
رسید چون از اثر آن صدا رفتند و دیدند که آن مظلومه بر سر نعش بی سر و دست برادر خود حضرت عباس نوحه و ندبه میکند پس آن شهید را
وداع کرده بباقی اسیران ملحق شد   و سیعلم الذین ظلموا حق محمد و آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس ششم در غسل و دفن و کفن آنحضرت

الحمد لله الذی کان قبل القبل فلا قبل له و الشکر لله الذی خلق محمداً قبل جمیع الخلق لیکون آیة تامة له و الحمد لله الذی جعل وصیه منه
کالضوء من الضوء و من نفسه کنفسه و الثناء لله الذی اضاء الجنة بنور بنته التی هی بضعة له فصل اللهم علی ابیها ما جن لیل و بعلها فؤاد تمامها و
قرطیها فصل اللهم علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها و ذریتها و شیعتها و محبیها و العن اللهم علی مبغضیها و ظالمیها و غاصبی حقوقها ابد
الآبدین و دهر الداهرین   و بعد   فقد قال الله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم   شان
نزول این آیهٔ شریفه آنست که چون حضرت آدم علیه السلام ترک اولی کرد و او را از بهشت بیرون کردند برخورد آنحضرت
از جانب پروردگار خود کلماتی چند یعنی خداوند عالم او را تعلیم فرمود کلماتی چند که ببرکت آن کلمات قبول فرمود توبهٔ او را بدرستیکه آن پروردگار
خداوندیست که بسیار قبول کنندهٔ توبه و آمرزگار است   بدانکه در تفسیر این آیهٔ شریفه احادیث بسیار وارد شده است از آنجمله آنکه
چون حضرت آدم و حوا را خداوند خلق کرده و داخل جنت فرمود ایشان در مرغزارهای جنت از روی ناز و عزت و بزرگواری
سیر میکردند پس آنحضرت بحوا فرمود که خداوند خلقی نیکوتر از ما خلق نفرموده است پس خداوند امر فرمود بجبرئیل که او را داخل کن در قصری
از قصرهای بهشت پس جبرئیل بفرمودهٔ پروردگار جلیل او را داخل فرمود در قصری که خشتی از آن از طلا و یکی از نقره بود و کنگرهٔ آن از
زمرد سبز بود پس آنحضرت دید که تختی از یاقوت سرخ در آن قصر برپاست و بر بالای آن تخت قبه ایست از نور و بر فوق آن تخت صورت
یکصورت زیبائی نیکوئی که عاجز است زبانها از بیان حسن آن و بر فرق مبارک او تاجیست از نور و بر گردن مبارک او گردن بندی
از نور و از گوشهای او دو گوشواره از نور آویخته است و حضرت آدم از مشاهدهٔ آن جمال با کمال با آن عظمت و جلال حیران
و عرض کرد که ای پروردگار صاحب این صورت با این ضیا و بها از جانب پروردگار ندا رسید که ای آدم اینک صورت فاطمه زهرا
دختر محمد مصطفی است پس عرض کرد که این تاج چیست که بر سر او است ندا رسید که این پدر او است پس عرض کرد که این چیست که

درگردن او ست چنانکه آمد که این شوهر او علی بن ابیطالب است پس عرض کرد که این دو گوشواره چیست وحی الهی در رسید که ایشان حسن
و حسین دو فرزندان اویند پس آنحضرت نشاط آمده فرمود که در بالای آن قصر پنج نور مقدس است که بید قدرت الهی بر یکی از آنها نوشته که انا الحمید
و هذا محمد یعنی منم خداوند ستایش کرده شده و اینست محمد و بر دیگری نقش است که انا الاعلی و هذا علی بن ابیطالب یعنی منم خداوند علی
اعلا که غالب و مستعلیم بر همه چیز و اینست علی بن ابیطالب و بر یکی دیگر ثبت شده است که انا الفاطر و هذه فاطمة الزهراء یعنی منم خداوند که
اختراع میکنم هر چه را که میخواهم و اینست فاطمهٔ زهراء و بر چهارمی تحریر کرده است که انا المحسن و هذا الحسن یعنی منم خداوند نیکوکار و اینست حسن
و بر پنجمی مکتوب است که منی الاحسان و هذا الحسین المقتول یعنی از جانب منست همهٔ احسانها و اکرامها بر عالمیان و اینست حسین کشته شده
و در حدیث دیگر است که آنحضرت فرمود که ای حبیب من جبرئیل آیا ایشان خلق شده اند پیش از من جبرئیل عرض کرد که ای آدم ایشان خلق
شده اند و اسرار و پوشیده های علم خداوند که کسی را باینجا راه نیست پیش از آنکه تو خلق شوی بچهار هزار سال پس جبرئیل بحضرت آدم عرض
کرد که ای آدم این اسمای مقدسات را تعلیم گیر که از آنها منتفع خواهی گردید و چون حضرت آدم را از بهشت بیرون کردند و بزمین آمد آنها را
فراموش کرد و پس آن زمان که خداوند خواست توبهٔ او را قبول فرماید جبرئیل عرض کرد که ای آدم نظر کن ببالای سر خود چون نظر کرد همان انوار
مقدسات بنحو سابق را مشاهده نمود پس بسجده افتاد و عرض کرد الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اینکه بر من ببخشایی و توبهٔ مرا قبول فرما
پس از برکت این کلمات خداوند توبهٔ او را قبول فرموده و در حدیث دیگر در مدح فاطمه علیها از حضرت خیر البشر چنین روایت شده است
که فاطمه سیدهٔ جمیع زنان عالمیان است از اولین و آخرین و بدرستیکه او در محراب عبادت که میایستد پس بر او سلام میکنند هفتاد هزار
ملک از ملائکه مقربین و او را ندا میکنند مثل آن ندائیکه بمریم میکردند که میگفتند ای مریم بدرستیکه خداوند ترا برگزیده است و پاکیزه کرده است
و ترا برگزیده است بر همهٔ زنان عالمیان پس آنحضرت روی خود را بجانب علی بن ابیطالب علیه السلام کرده فرمود که یا علی فاطمه پارهٔ تن
منست و نور چشم منست و میوهٔ قلب منست ناخوش میدارد مرا هر چه ناخوش دارد او را و خوشحال میگرداند مرا هر چه خوشحال میگرداند او را
و بدرستیکه او اول کسیست از اهل بیت من که از دنیا رحلت میکند و ملحق میشود بمن پس یا علی نیکوئی کن با او بعد از من مؤلف گوید که پس از آنکه
خدا و رسول از آنجائیکه جدا از پدر بزرگوارش با آن پارهٔ تن سید کائنات چه آزارها و اذیتها رسانیدند و در عوض وصیت آنحضرت بنیکوئی
با آنجناب با خودش و شوهرش و اولاد امجادش نه چنان بدی کردند که توان تحریر یا تقریر نمود و از اینجهت است که آن معصومه در مقام
بیان کثرت و شدت آنها خود میفرماید که صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا یعنی ریخته شد بر من مصیبتها
چند که اگر آنها ریخته میشد بر روزها همهٔ آنها مثل شب تار و تاریک میگردیدند و همین سبب که از دنیا رحلت فرمود با بدن مجروح و سیاه
و پهلوی شکسته و حال تباه هر نفسش قرین چندین ناله و آه از برای بیان ظلم و ستمهای بر آن معصومه و محزون شدن و گریستن بر مظلومیت
آنحضرت همینکه در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که بوصیت فاطمه عمل نمودم و خود او را
پیراهن او غسل دادم و آنرا از بدن او بیرون نکردم و بحق خداوند قسم که یافتم او را در وقت غسل دادن طاهره و مطهره و پاکیزه و قصه خلاصه
میفرماید که چون آنحضرت از غسل دادن خاتون من فارغ شد از محل غسل دادن بیرون تشریف آورد و گریان و نالان پس یکی از حاضرین عرض
کرد که چه چیز شما را بگریه در آورده است یا ابا الحسن ایمن فقد الزهراء یعنی آیا از مفارقت فاطمهٔ زهراست آنحضرت فرمود که نه ولیکن
الا اثر سیاط بجنبها اسود کالنیل فکذا تحشر یوم القیمة و تلقی الله تعالی یعنی بگریه در نیاورده است مرا مگر علامت و نشانه تازیانها
که بر بدن فاطمه است و سیاه گردانیده است جسم او را مثل نیل و با همین سیاهی محشور خواهد گردید در روز قیامت و ملاقات خواهد کرد
خداوند تبارک و تعالی را مؤلف محزون دلخون میگوید که این اثر رسیده از شاه عالمیان و مظلومه دو جهان است آه آه بعد از مظلومه
او جناب زینب خاتون رسید بجائیکه از تازیانهای اعادی دین و ظلمهای سر سلسلهٔ منافقین سیاه شد بدن دختر سید المرسلین چنانکه
سیاه شد از تازیانهای تابعین این منافقین بدن جناب زینب خاتون در دشت کربلا چنانکه از فاطمه دختر جناب امام حسین شهید روایت
شده است که میفرماید چون خیام طاهرات را غارت کردند من فرار کردم پس ملعونی تعاقب من آمده بر کتف من نیزه زده و بر روی
در افتاده غش کردم چون بهوش آمدم دیدم که همهٔ اسباب مرا برده و سر من در دامن عمه ام زینب خاتون است پس من عرض کردم که ای عمه جان

آیا نزد شما جائز نیست که سر خود را از چشمهای نامحرمان بپوشم عمه ام در جواب فرمود که ثَكِلَتْكِ ثَواكِلُكِ یعنی ای دختر کم عمه تو مثل ثبت
فرأیت رأسها مکشوفة و قفاها مسودة من الضرب یعنی چون نظر کردم دیدم که سر عمه ام برهنه است و بدن او سیاه است از تازیانها
که بآن مظلومه رسیده بود فضه خادمه میگوید که مولای متقیان جسد خاتون من فاطمه را حنوط کرده از بقیه کافور رسول خدا و آن مطهره را
در میان کفن پیچیده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود میفرماید که چون خواستم بند کفن آن معصومه را ببندم صدای بلند کشیدم ای ام کلثوم
ای زینب ای سکینه ای فضه ای حسن ای حسین بشتابید بوداع مادر خود و از دیدار آخر او توشه بردارید که اینک زمان جدائی و منادی
در رسیده و وعده گاه ملاقات در بهشت است پس اول حسنین نزدیک آمدند و آن بزرگوار بصدای بلند میگفتند که وای از حسرتیکه
هرگز سوزش آن برطرف نشود هیهات از مفارقت جد ما محمد مصطفی ص و جدائی مادر ما فاطمه زهراء و میگفتند که ای مادر حسنین هر وقت
ملاقات نمودی جد ما محمد مصطفی را از جانب ما سلام ما را برسان و بآنجناب بگو که ما باقی مانده ایم بعد از تو دو یتیم در دار دنیا مؤلف حقیر میگوید
گوید که بیجا نگذارد حسنین بواسطه مادر خود پیغام برسول الله دادند سکینه خاتون محزون در وقت جدائی از قتلگاه خود را بر روی جسد علی اکبر انداخت
و او را برداشت و بر دامن خود گذاشت و اول او را بوسیده و فیلبهای خود را بر گلوی تیر خورده او گذاشت و گفت ای برادر ای
علی اصغر جد من محمد مصطفی و جده ام فاطمه زهرا را از جانب من سلام برسان و بجدم بگو که خواهرم سکینه شکایت کرد از حال خود که گوشم را پاره
کردند و خلخال از پای من بیرون کردند راوی حدیث میگوید که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون حسنین از برای وداع نزدیک جسد
مادر رسیدند من خداوند را شاهد و گواه میگیرم که ناله شوق از قلب فاطمه برآمد و نعره از جگر برکشید و دو دست خود را چنان بر کفن زد که از سر
تا پای کفن گشوده شد و هر دو دستها بلند شد و دو میوه دل خود را تنگ بر سینه گرفت و ایشان زار زار میگریستند که ناگاه هاتفی از جانب آسمان ندا
داد که یا ابا الحسن حسنین را از روی سینه فاطمه بردار که وداع ایشان ملائکه را بگریه درآورده همه ملائکه آسمانها را بجنبش که مشتاق شده
حبیب بسوی محبوب از این شاهد بر خواست شیون از چه ماست جانکاه اشک ملائکست راه کرده کجاست زبسکه
ناله روان شد بیام عرش برین رساند هاتف غیب این ندا بگوش علی که یا علی حسنین را ز سینه اش بردار تمام عالم ایجاد را بآتش
مکن در مؤلف فدوی آنجناب جنید پرآب گوید که اگر در وداع حسنین با جسد فاطمه و حال آنکه در خانه خود با عزت بود و مثل جناب امیرالمؤمنان
بزرگواری او را غسل داده بود و حنوط و کفن کرده بود و بر تخت غسل داده براحت خوابانیده بود و زخمی بازو و پهلوی مبارکش شکسته بود
و غیر از شانه او جائی سیاه نشده بود همه ملائکه بگریه درآمدند نمیدانم در وقت وداع آخر زمان و دختران و خواهران خصوصا صغیره
مظلومه سکینه با بدن چاک چاک پیر خلف سید الشهداء و اولاد امجاد او وداع با ابدان پاره پاره شهیدان نمودند و سر بر خاک و خون فتاده
بودند و در زیر سم اسبان صحرای کربلا بودند چگونه ملائکهای آسمانها نوحه و گریه کردند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید
که چون آن ندا را از آسمان شنیدم آمدم حسنین را از روی سینه مادر برخیزانیدم و اطراف کفن آن مظلومه را برهم بستم و این اشعار را خواندم
فراقک اعظم الاشیاء عندی و فقدک فاطم ادهی الثکول یعنی مفارقت و جدائی تو در نزد من از همه چیز بزرگتر است و نیافتن من ترا
ای فاطمه بزرگتر مصیبات است چون زن فرزند مرده است سابکی حسرة و انوح شجوی علی خل مضی اسنی سبیل زود باشد که از روی حسرت
گریه کنم و از روی سوزش قلب نوحه کنم بجهت هجران دوستی که از دست من بیرون رفت و راه مرا با سبیل دوش نور کرد الا یا عین جودی
واسعدینی فحزنی دائم ابکی خلیلی ای چشم بر علی بن ابیطالب احسان کن و با او یاری و موافقت کن که علی الدوام در این مصیبت محزون است
تا بتواند که بر دوست خود گریه و زاری کند مؤلف هم تعجب میگوید که ایکاش که علی بن ابیطالب در روز عاشورا حاضر میبود و دختران و زنان
و یتیمان حسین را میدید که نعش پسر پاره پاره فرزند خود جناب مظلوم کربلا برمیخیزانیدند و ایشان را تسلی میداد و از برای آن غریب عریان کفنی حاضر
میکرد و او را از روی خاک و خون برمیداشتی و در وقت کفن کردن اشعار جانگداز میخواند راوی میگوید که چون حضرت امیرالمؤمنین ع
از غسل و تجهیز و کفن کردن او فارغ شد دید که همه خلق در خانه جمع شده اند و گریه میکنند و منتظرند که جنازه مقدسه را بیرون آورند که
بر آن نماز گذارند و چون وصیت آن معصومه آن بود که منافقین بر او نماز نکنند ابوذر غفاری را فرمود که بخلق بگوید که خلق متفرق شوند لهذا ابوذر
علیه الرحمه از خانه بیرون آمده فرمود که ای مردم بیرون آمدن جنازه را از این وقت تأخیر انداختند پس جمعی از آن مردم متفرق شدند

و چونکه پاسی از شب گذشت و چشمها بخواب رفت و هر کس در جای خود آرام گرفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امر فرمود تا
جریده از درخت خرما روشن کردند و جنازه مقدسه را از خانه بیرون آوردند و همراه آنجناب بود حسنین و سلمان و ابوذر و عمار
و مقداد و عقیل و زبیر و بریده و چند نفر از بنی هاشم و بعضی از خواص اصحاب و یکپایه جنازه آنحضرت بر دوش مبارک گذاشته بود
و آوردند تا بر سر تربت رسول الله پس آنحضرت روی بجانب قبر کرد و عرض نمود که السلام علیک یا رسول الله السلام علیک
یا نور الله السلام علیک یا صفوة الله پس عرض کرد که یا رسول الله از من و از دختر تو تحیت و سلام الهی بر تو باد و در جوار تو که
وارد شونده است در ساحت عزت حضور تو یا رسول الله وفات او دنیا را در نظر ما تاریک کرده است و کحل عزا در چشم ما کشیده
ای وای از غم بزرگ ما وای از آتش جانهای ما پس جنازه مطهره را برده بطرفی از روضه و آنحضرت اهل خود و دوستان و موالیان
و طایفه از مهاجرین و انصار بر آن برگزیده پروردگار نماز کردند و در حدیث است که چون حضرت امیر علیه السلام از نماز فارغ شد و رکعت نماز
بجای آورد و دستهای خود را بآسمان بلند کرد و گفت خداوندا این فاطمه دختر پیغمبر تست پس بیرون بر او را از ظلمتها بسوی نور و از شدتها
بسوی بهشت دوری پس زمین بقدر یک میل باد روشن شد پس روانه بقیع شدند بجهت دفن کردن ناگاه از بقعه از بقعهای بقیع این شنیدند
که بقعه مقدس منصوره در بقیع بود آمد که تربت طاهره او را از زمین برداشته اند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بآنجا شتافت و دید که قبر
کنده شده پس جنازه را نزد آن قبر برد و چون خواست که در قبر گذارد دستی از قبر مقدس بیرون آمده و آن جنازه مطهره را چون جان در
در بر گرفت پس جناب امیر ناله میکرد و این اشعار را میخواند ذکرت ابا ودی فبت کانّنی برد الهموم الماضیات وکیل یعنی یاد کردم
چون آنکه محبوبه خود فاطمه را دانستم که این شب از صبح خواهم کرد در حالتیکه هجوم کند بر من غمهای گذشته من لکل اجتماع من خلیلین
فرقة وکل الذی دون الفراق قلیل از برای هر دو دوستی که با هم اند آخر مفارقت و دوری خواهد بود و همه چیز در جنب مفارقت دو
دوست کوچک و حقیر خواهد بود وان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل جدا افتادن در میان من و فاطمه
طاهره بعد از محمد مختار دلیل بر آنست که دیگر هیچ دوستی از برای دوست دائمی و باقی نخواهد بود و پیش حاضران
گریان شخصی را میدیدند و آوازی میشنیدند که در جواب امیر علیه السلام این اشعار را میخواند یرید الفتی ان لا یموت خلیله ولیس الی
الممات سبیل یعنی خواهش شخص جوان آنست که نمیرد دوست او و حال آنکه از برای او راهی بجز مردن نیست فلا بد من موت ولا
بد من بلا وان بقائی بعدکم لقلیل پس چاره از مرگ و پوشیده شدن در آن نیست و بدرستیکه بقای من بعد از شما کم خواهد بود
اذا انقطعت یوما من العیش مدتی فان بکاء الباکیات قلیل هرگاه بآخر رسد ایام حیات و زندگانی من بدرستیکه گریهای گریه کنندگان
کم و بی ثمر و بیفایده خواهد بود و از برای من ستعرض عن ذکری و تنسی مودتی و یحدث بعدی للخلیل خلیل زود باشد که یاد آوری
نشود اسم و رسم من و فراموش شود در میانه خلق دوستی و آشنائی من و پیدا شود بعد از من از برای دوست من دوست و آشنای
دیگر پس چون جسد نازنین حضرت سیدة النساء بر زمین قبر گذاشته شد حضرت سید اوصیا بر لب قبر نشست و فرمود که ای زمین امانت
میسپارم این امانت خود را در نزد تو ای زمین با خبر باش که این فاطمه دختر رسول الله است پس صدائی از قبر مقدس برآمد که یا علی من با
او ترحم از تو برا او پس برگرد بمنزل خود و خاطر جمع باش و غصه مخور پس آنحضرت جسد مطهر را در لحد گذاشت و با گریه و ناله و سوز دل خشت
بر لحد چید و خاک بر بالای آن میریخت و چون بر میآورد از چشمهای حق بینش اشک خونین میبارید و در روایت صحیح وارد شده است که رسول خدا فرمود
که ای سلمان خبر داد مرا جبرئیل که هرگاه فاطمه قبض روح شود و در قبرش دفن کرده شود بر او وارد شوند ملکان و از او سؤال نمایند که پروردگار تو
کیست او در جواب گوید که الله ربی پس بگویند که کیست پیغمبر تو در جواب گوید که پدر بزرگوارم پس بگویند که کیست ولی و امام تو گوید این
بر سر قبر من ایستاده است و آن علی بن ابیطالب است و در حدیث است که خاک قبر آنجناب را مساوی زمین قرار داد و در اطراف آن هفت
قبر و بروایت دیگر چهل قبر دیگر را هم مثل آن کرد تا قبر آن بزرگوار بر منافقین معلوم نگردد و با اهل بیت خود و اصحاب گریه کنان رو بجانب
جانب قبر رسول الله در حدیث دیگر است که سر قبر دیگر آنچه خاک بر آن ریخته شود بهم بر آید و آن قبر مخفی شد تا روز قیامت و آن
خونجگر گوید که یا امیرالمؤمنین روحی لک الفداء با آنکه حضرت فاطمه را بدست خود غسل دادی و حنوط و کفن و نماز کردی و در قبر سپردی

و چنین گریبان را چاک کردی و این مقدار اشعار جانگداز خواندی و سفارش امت خود را بر این فرمودی نمیدانم اگر در کربلا بودی و بدنهای مقدس فرزند خود جناب امام حسین علیه السلام را با بدنهای جوانانش چاک چاک بر خاک هلاک افتاده مشاهده میکردی که احدی کشته‌های ایشان را جمع نکرده و غسل ایشان بوده کافور ایشان خاک کربلا بوده و در عوض آنکه ایشان را کفن کنند برهنه کرده در آفتاب انداخته بودند و بجای آنکه او را در قبر بگذارند اسبها بر بدنهای ایشان تاختند نمیدانم چگونه نالها و گریها از سوز دل میکردی و چه اشعار میخواندی وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس هفتم در وقایع بعد از دفن آنحضرت

السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته احسن الله لک العزاء فی بنتک المظلومة السلام علیک یا امیر المؤمنین احسن الله لک العزاء فی عقیلتک الحبیبة السلام علیک یا فاطمة الزهراء ایتها الصدیقة الغایبة المغصوبة المظلومة المطهرة المکرمة المغصوبة حقها الممنوعة ارثها المخفیة قبرها و رحمة الله و برکاته السلام علیکما یا سیدی شباب اهل الجنة احسن الله لکما العزاء فی امکما و رحمة الله و برکاته السلام علیکم یا بنی اهل البیت احسن الله لکم العزاء فی جدتکم سیدة النساء السلام علیکم یا احباء الزهراء و الباکین علیها و رحمة الله و برکاته و لعنة الله علی اعدائهم من الاولین و الآخرین الی ابد الآبدین و دهر الداهرین و بعد در کتاب ثمرة الحیوة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌ام که چون روح مقدس رسول خدا قبض شد نگذاشت از برای امت مگر قرآن و عترت طاهره خود و آهسته خبر داد خود حضرت فاطمه فرمود که اول کسیکه از اهل بیت من از دنیا رحلت کند و بمن ملحق شود تو باشی پس آن معصومه میفرماید که بعد از ارتحال پدر بزرگوارم در بین خواب و بیداری دیدم که پدرم بر من وارد شد و چونکه نظرم به پدرم افتاد بی اختیار صدا بلند کردم یا ابتاه ای پدرجان بکجا تشریف بردی که آثار رحمتهای تو بالکلیه از خانه ما قطع شد که ناگاه دیدم که صفها از ملائکه پیدا شد و مقدم بر همه آنها دو ملک بودند که پیش آمده و مرا گرفتند و به آسمان بالا بردند پس من سر خود را بالا کردم نظرم افتاد بقصرهای عالیه و باغستانهای سبز و خرم باشکوه و نهرهای جاریه و دیدم قصرها بالای قصرها و باغستانها بعد از باغستانها که ناگاه بیرون آمدند از آن قصرها حوریه چندی که بالمعه نور بودند و همه اظهار فرح و سرور میکردند و بروی من تبسم و خنده مینمودند و میگفتند که مرحبا بکسی که خلق شده بهشت و ما حوریان بجهت خاطر پدرش و دائما آن دو ملائکه مرا بالا میبردند تا آنکه داخل کردانیدند مرا در خانه که در آن بود قصرهای بسیار و در آن قصرها بود چیزی چند که هرگز هیچ چشمی ندیده و در آنها بود انواع سندس و استبرق و بر آنها بود لحافهای کلیمهای از حریر و دیباج و عمارتها از طلا و نقره و در آنجا مائدها بود و نهرهای که در آنها جوانات خوشبوی [illegible] و آن آبها سفیدتر از شیر بود و خوشبوتر از مشک پس پرسیدم که این نهرهای جاریه از کیست جواب دادند که این فردوس اعلی که بهشتی از این بالاتر نیست و این منزل پدر بزرگوار تست و هر کس که خدمت ایشان باشد از پیغمبران و هر کس که خدا خواهد گفتم این نهر چیست گفتند این نهر کوثر است که پروردگار بپدر بزرگوارت وعده فرموده است گفتم که پدرم در کجا میباشد گفتند که الان تشریف خواهد آورد پس در این سخن بودیم که دیدم از برای من قصری سفیدی ظاهر گردید که نور آن زیاده از آنها بود که دیده بودم و فرشها در آن قصرها گسترده بود که بهتر بود از فرشهای آن قصرها پس تختی پیش آمد از قسم تخت بلندی زیاده دیدم که بر آن فرشها گسترده بودند و پدر بزرگوارم بر بالای آن فرشها نشسته بود و جمعی در خدمت آنجناب بودند و چون چشم پدرم بر من افتاد مرا در بغل خود جای داد و میان دو چشم مرا بوسید و فرمود که مرحبا خوش آمدی ای دختر من پس مرا در دامن جلال خود نشانید و فرمود که ای حبیبه من آیا مشاهده نکنی آنچه را که پروردگار مهربان برای تو آفریده و آماده کرده است و تو بر آنها وارد خواهی گردید پس پدرم بمن نشان داد قصرهای عالیه زینت کرده چند که در آنها بود انواع متاعهای عجیب و حلی و زیورهای غریب و فرمود که اینها از این منزل تست و منزل شوهر و دو فرزند تو و هر کس دوست دارد ترا و دو فرزند ترا ای دختر دل خوش شاد که در این روزها نزد من خواهی آمد پس از این بشارت دلم بیقرار گردید و شوقم زیاده گردید و از آن حالت که بودم بیدار شدم و بدنم میلرزید حضرت صادق علیه السلام فرمود که جدم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون معصومه از خواب بیدار شد فریاد زد که ای پسر عم یا علی مرا دریاب و بجانب من بشتاب پس من بتعجیل نزد آن حبیبه پروردگار رفتم و گفتم مگر تازه است آن معصومه آنچه را در بین خواب و بیداری دیده بود برای من نقل کرد و از من باسم خدا و رسول عهد و پیمان گرفت

دیدن فاطمه علیها السلام پدرش را در خواب

وصیت فاطمه

که چون از دنیا رحلت کنم احدی را خبر نکنم از زنان مگر ام سلمه زوجه رسول خدا و ام ایمن و فضه را و از مردان دو فرزند خود حسن و حسین را و عبد الله بن عباس و سلمان فارسی و عمار یاسر و مقداد و ابوذر و حذیفه را پس گفت یا علی حلال دارم که بعد از وفات بدن مرا بجز تو کسی ببیند یا علی خود با زنانی که گفتم مرا غسل ده و راضی نیستم که دیگری حاضر شود و در شب مرا دفن کن و راضی نیستم که قبر مرا نشان کسی دهی مؤلف گوید که از این جهت است که آنحضرت در شب قبر معصومه را مدفون و بر سپرد و کسی از غاصبین را خبر نکرد و در وقت دفن بعد ودیعت مبارک خود را آنحضرت بجز و حرا در لحد خوابانیده و خشت بر لحد او چید و اشعار چند در بیان بی اعتباری دنیا و مفارقت دوستان از یکدیگر میخواند و چون ابر بهار اشک از دیده های حق بینش بصورت منور و ریش مقدسش جاری بود و با دست خاک بر جسد حبیبه خود میریخت و خاک قبر را مساوی زمین کرد و هفت قبر دیگر و بروایتی چهل قبر در اطراف مثل همان قبر امر فرمود که درست کردند که کسی نداند که قبر آن معصومه کدام است و در کتاب مصائب المعصومین از جناب سید الشهداء روحی له الفداء روایت کرده اند که میفرمودید که چون پدر بزرگوارم خود را از خاک قبر مادرم فاطمه زهرا بتکانید و از آداب دفن کردن فارغ گردید چندان هم و غم و حزن در قلب مبارکش هیجان کرد که بی اختیار اشک فراق بر گونه هایش جاری شد و روی خود را بجانب قبر رسول خدا گردانید و گفت السلام علیک یا رسول الله و سلام بر تو باد از جانب دختر تو و حبیبه تو و قرة العین تو و زیارت کننده تو که از ما دور شد و در بقعه تو در خاک جای گرفت و خداوند او را اختیار نمود که اول او بجناب تو ملحق شود یا رسول الله از مفارقت دختر برگزیده تو کم شد صبر من و از دوری هجران سیدة النساء بضعف مبتلا شد قوت من بلی چکنم بجز آنکه اقتدا و پیروی کنم بسنت تو و همچنانکه در هجران و مفارقت تو صبر کرده ام و تو را ودیعت کذاشته ام و از دنیا رحلت فرموده و آرام گرفته ای و چشمهای حق بین ترا بعد از وفات خود بدست خود بهم کذاشته ام و بتنهائی متوجه غسل و حنوط و کفن و دفن جناب تو خود شده ام و رضای بقضاء الله گفته ام و تنهائی جسد شریف ترا در لحد خوابانیده ام و بجز انا لله و انا الیه راجعون سخنی نگفته ام و امر و حکم الهی را اطاعت کرده ام همچنین در مفارقت فاطمه طاهره که خود متوجه امورش شده ام چاره ندارم بجز آنکه صبر کنم و صبر در این مصیبت را پیرو صبر در مصیبت جناب تو کنم   مؤلف اشکبار با نفس آتشبار گوید که یا علی بفدای نالهای تو شوم با وجود آنکه بتنهائی امور احتمال و کفن و دفن رسول خدا و خاتون روز جزا را خود متوجه شده چنین نالان و گریان و با آتش هجران سوزانی نمیدانم اگر در روز عاشورا در زمین پر بلای کربلا بسر بودی و میدیدی که سر فرزندت حسین که جان عالمیان فدای او باد بر سر نیزه و اوشود خاک کربلا را بسینه گرفته و چشمهای از تشنگی خشک شده او را پیکان بزهر آلوده تیرهای دشمنان بر هم کذاشته و غسال تقدیر بخون رگهای پاره پاره بدن او را غسل داده و بدست ریح هیجان و اضطراب باد صبا بخاک کربلا او را حنوط کرده و نخل قامتش را از تیغ تیرها و نیزها بعوض تابوت خوابانیده و جسد شریف و عنصر لطیفش را با جسد سایر شهدا در عوض خاک لحد در بیابان نینوا انداخته میدیدی که با مشاهده این احوال و معاینه این افعال چه نالها میکردی و چه سخنان جانگداز میفرمودی باری میگوید پس امیر مؤمنان خطاب بسید انبیا کرده عرض نمود که یا رسول الله امانتی را که بمن سپرده بودی پس گرفتی و آنچه را که در خانه من گذاشته بودی بردی زهرای مرضیه را از دست من ربودی   مؤلف حزین با ناله حزین گوید که خداوند لعنت کند جماعتی را که نگذاشتند آن امانتی را که رسول خدا بعد از زفاف صحیح و سالم تسلیم ولی خداوند کرده بدست پدر بزرگوارش برگرداند بلکه بدن مجروح و شکسته و پهلو و بازوی بدرشتی مجروح آن عزت و آن عزت و جلالی که در وقت بیرون آمدن از خانه سید انبیا داشت منعکس کرده او را خوار و زار شمرده در جوار پدرش بجای افرش فرستادند راوی میگوید که پس حضرت امیرالمؤمنین عرض کرد که یا رسول الله بعد از جور و جفای زهرای مرضیه کلها در نظر من خار و روز دیدنش چون شب تار است حزنم دائمی و چشمم به بیداری قرین گشته است و هرگز همیشه از حزن فارغ نشود مگر آن وقتی که روح از بدنم مفارقت کند و بجناب تو وارد شوم آه از شدت حزن قلب مرا خون کرده و بسیاری غم و هم قلب مرا پریشان کرده آورده و چه زود خداوند ما را پراکنده فرمود و در دنیا تنها چکنم بجز آنکه شکوه احوال خود را به پروردگار خود کنم اینک فاطمه مظلومه معظمه از دستهای امت بجناب تو عرض خواهد نمود که رویهای خود را از من برگردانیدند و حقهای دختر ترا غصب کردند یا رسول الله احوال دختر مظلومه ات را از خودش سؤال کن که چه دید از سوزشهای قلب که در سینه او پنهان است که بجز صبر و تحمل درد آنها چاره نداشت و نیز گفتن و حکم الله و هو خیر الحاکمین علاجی نبوده و سلام میکنم ترا

یا رسول الله سلام میکند شخص وداع کننده با سوز هجران وداع میکند نه از روی ملامت و دلتنگی پس اگر از خدمت تو مرخص شوم نه
از روی ملالت است و اگر در خدمت بمانم نه از روی بدگمانیست بوعده‌ای که خداوند بصابرین داده است قسم بقبر مقدس و بزرگ تو
که اگر منسوب از دحام مجاورین و کثرت سؤال کنندگان در امر دنیا و دین هر آینه جای خواب خود در سر قبر تو قرار میدادم و اصلا از جوار
قبر منور تو دور نمیکردیدم و از بزرگی مصیبتی که بر من وارد شده است از قلب خود ناله‌ای مانند ناله زن فرزند مرده از جگر برمیکشیدم اینک مرا حضور
خداوند است که دختر تو دفن کرده شده است در خفیه و از ستمکاران ارث او برده شده است اعلانیه و آشکار و حال آنکه از زمان حیات جناب تو عهدی
نگذشته است و ذکر اسم مقدس تو در میانه مخلوقات کهنه نگردیده است یا رسول الله بجز پروردگار با اقتدار کسی ندارم که پناه برم و احوال
خود را با او عرض کنم و همین کلام است تسلی قلب من پس صلوات الهی بر فاطمه طاهره و جناب تو باد و رحمة الله و برکاته پس آنحضرت با دل
پر حسرت همین کلام زیارت رسول ملک علام را ختم کرده دست حسنین را گرفته با چند نفری که همراه او بودند روانه حجره طاهره شد
مؤلف محزون گوید که نمیدانم که بعد از آنکه حضرت امیر مؤمنان با حسنین وارد بر یتیمان و دختران شدند و حجره را از پاره تن رسول خدا
خالی دیدند بر چه حال شدند و چگونه ناله و زاری کردند و آیا یتیمان چه سخن میگفتند و آن بزرگوار به چه زبان ایشانرا تسلی میداد آه آه
و امصیبتاه و واحزناه ای زینب مظلومه و ام کلثوم محزونه بمیرم که در این شب بر شما چه گذشت یا شب بعد از عاشورا که مردان شما را کشته
و نوجوانان شما را بخون آغشته و خیمهای شما را سوخته و زنان و یتیمان شما را از یکدیگر جدا و پراکنده کرده بودند یا آنکه هجران آن شبی بود که از اسیری
کوفه و شام خلاص شده با یتیمان دربدر و زنان خون جگر وارد مدینه طیبه گردیدید و منزل برادر خود جناب سید الشهدا و حضرت عباس و علی اکبر
و حضرت قاسم و سایر شهدا را از آن بدنهای نازنین خالی دیدید و با عیالان ایشان اشک خونین از دیده‌ها جاری کردید و در احادیث
متعدده وارد شده است که چون آن شب صبح شد اول و دومی شنیدند که آن مظلومه را در شب دفن کرده‌اند و ایشانرا خبر نکرده‌اند بجزع و
فزع شدید و غوغای عظیم آمدند و رو کردند بجناب علی بن ابیطالب و گفتند که یا علی والله تو هرگز و همیشه داری تیر اندازیهای خود را بجانب ما
و کارها که ما را خوش آید بعمل نمیآوری و این عملها توفیتی نیست مگر آن کینه‌هائی که از ما در سینه داری این عمل تو مثل آنست که ما خبر نکردی ولی بخدا
خدا ما بجز بمنزل او ادای جواب فرمود که اگر از برای شما قسم یاد کنم آیا تصدیق قول من خواهید کرد گفتند بلی پس آنجناب برای ایشان
قسم خورد و ایشانرا برداشته داخل مسجد شدند و فرمود که رسول خدا بمن وصیت فرمود که احدیرا در وقت غسل دادن بر او حاضر نکنم مگر پسر عم
او را و بودم که غسل میدادم آنحضرت را و ملائکه آن بزرگوار را میگردانیدند و فضل بن عباس آب بدست من میداد و چشمهای او را بسته بودم
و اما فاطمه پس والله که بمن وصیت فرمود که شما دو نفر را نگذارم که بر جنازه او وارد شوید و نگذارم که بر او نماز کنید و نبودم که مخالفت آن
معصومه کنم یا آنچه در حق شما وصیت فرموده بود دومی در جواب گفت که یا علی والله این حرفها را که من باین سخنان گوش نخواهم داد و البته
میروم و همه آن قبرها را میشکافم تا او را از قبر بیرون میآورم و بر او نماز میکنم آنحضرت فرمود که اگر قصد اینکار کنی خواهی دانست که پیش از آنکه
بمطلوب خود برسی سرت از بدن جدا شده است و پیش روی تو بر زمین افتاده است و با تو رفتاری بغیر شمشیر نخواهم کرد و در میانه آنحضرت
و او سخنان خشمانه و قتال کننده گفته شد پس مهاجرین و انصار جمع شدند و گفتند که راضی نیستیم که بالنسبه باین عم رسول خدا و برادر و وصی
او امثال این سخنان ذکر شود و ایشانرا از هم جدا کردند و در روایت دیگر است که گفت والله همت بسته‌ام که دختر پیغمبر را از قبر بیرون آورم
و بر او نماز کنم پس شیر خدا از سخنان او بغضب درآمده و فرمود که والله اگر خواهی این کار کنی استخوانهای ترا درهم بشکنم و بدان که اگر ذوالفقار
از غلاف بیرون آورم در غلاف نخواهم کرد مگر بعد از کشتن تو و چون او این کلام را از آن بزرگوار شنید ترسید و بر خود لرزید و ساکت شد زیرا
که میدانست که اگر آنحضرت در کاری قسم یاد فرمود البته آن کار را خواهد کرد و در حدیثی دیگر است که بعد از آنکه آن معصومه را در شب دفن کردند
چون صبح شد خلق مدینه یکدیگر را ملامت کردند و با هم میگفتند که پیغمبر ما یک دختر یادگار در میانه امت گذاشته نه در وقت وفات او حاضر
شدیم و نه بنماز او و نه در وقت دفن او و نمیدانیم که کدام است قبر او تا او را زیارت کنیم پس بزرگان ایشان تدبیری کردند و زنان مسلمانانرا امر کردند که در بقیع
جمع شوند که در اطراف قبور احاطه کنند و زنی در آنجا نبش قبور را بکنند تا جسد آن معصومه را پیدا کنند و از قبر بیرون آورند و بر آن نماز کنند و قبر
آنجناب را نشان کنند که هر وقت که خواهند توانند زیارت کنند پس این خبر بگوش سید اوصیا رسید پس غضبناک از خانه بیرون تشریف

آورد که از شدت غیظ چشم آنحضرت قرمز شده بود و شمشیر خود ذوالفقار را بر گردن حمایل کرد آمده بود و روانه بقیع شده و فرمود که اگر یکی از این قبرها دست خورده شود ذوالفقار را در میان شما میگذارم و همه را بقتل خواهم رساند پس چون این کلام را شنیدند همه برخواسته متفرق شدند مؤلف گوید که فقره اینجاست آیا چگونه در روز قیامت از خجلت رسول خدا سر از قبرهای خود بیرون خواهند آورد و بکدام دیده و پیشانی که دارند میتوانند بجانب آنجناب نظر کنند که زیاده از یکدختر در میانه ایشان نگذاشته بود او را چندان اذیت کردند و استخوانهای پهلوی او را شکستند و آنقدر بی احترامیها با آن محترمه نزد خدا و رسول کردند که وصیت نمود که ایشان را در کفن و دفن و نماز او حاضر نکنند و خبر ننمایند و قبر او را بایشان نشان ندهند و دو فرزند در میانه ایشان بیادگار گذاشته بود یکی را از زهر جفا کشتند و چون او را از برای وداع قبر جد بزرگوارش بردند چندان تیر بر تابوت آن زدند که از تابوت تیرها بر بدن مقدسش رسید تا آنکه او را با بدن تیر خورده دفن کردند آه آه که فرزند دیگر که مکرر در حق او حسین منی و انا من حسین فرموده و او را در آغوش مرحمت میگرفت و جعلت فداک میگفت او را با اهل و عیال از وطن اصلی خود هجرت داده در بلاد غربت او را و یاوران او را بقتل رسانیده و همه اهل و عیال او را اسیر کردند خداوند لعنت کند آنها را که خواستند فاطمه طاهره را از قبر بیرون آورند و خداوند بدترین عذابهای خود معذب فرماید آنها را که بدن فرزند مقتول مظلومش را در قبر دفن نکرده و در بیابان کربلا انداختند و اعتنا بآن نکرده او را غریب و مجروح و پاره پاره انداختند و همه را از وطنها و خانها و اهل و عیال خود دور کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

عزاخانه سیم در مصیبت امیر مؤمنان علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

این عزاخانه سیم از کتاب بیت الاحزان است الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا الاولین و الآخرین و علی آله الطیبین الطاهرین و لا سیما علی ولی الله ید الله و عین الله و المکون سیدنا و مولانا علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و علی اولاده و شیعته المنتجبین و لعنة الله علی اعدائهم من الاولین و الآخرین و بعد چنین گوید اقل الخلایق عبدالخالق حسنی که این عزاخانه سیم از کتاب بیت الاحزان است که در بیان احوال امیر مؤمنان علیه صلوات الله الملک المنان است و آن مشتمل است بر مقدمه و نه مجلس مقدمه در فهرست آیات و احادیث و این مجالس است مجلس اول در آنچه واقع شد ما بین امیر المؤمنین علیه السلام و ابن ملجم علیه اللعنه و بعضی از احوال آنحضرت است در شب نوزدهم ماه مبارک و در آن شب زیارت و آنچه قال فی تلک اللیلة و حدیث سخن گفتن

و رسیدن با امیر علیه السلام و نامه آنجناب بجهت رسیدن جواب با ابن ملجم و کلمات و اشعار او با جناب امیر و صحبت کردن او زد
و سایر مکالمات با او و خبر دادن از قاتل بودن او و مراجعت رفقای او بیمن و بیمار شدن او و اذن خواستن با اشعث اشتر و بعضی دیگر
او و اذن ندادن امیر و بشارت فتح آوردن و بجا نرفتن و آنچه مابین او و ملعون واقع شده و رفتن او بیمن و مکه و عود نمودن بکوفه و قطام را دیدن
در شب نوزدهم و عبادت او و قرآن و عبادت جناب سید الشهداء و اصحاب او در شب عاشورا و وداع امیر با اهل خود در شب مظلوم
کربلا در شب عاشورا   مجلس دویم   در احوال آنحضرت است در شب نوزدهم تا وقت بیرون تشریف بردن از خانه و در آن است خطبه
و سوره الهیکم التکاثر و حدیث نمودن امیر بهشت و دوزخ او نمودن شیعه او و قسیم الجنة والنار بودن او و عبادت او در شب نوزدهم
و خواب دیدن او و قرآن خواندن سید الشهداء در شب عاشورا و عبادت امیر در آنشب و خبر دادن از شهادت خود و لباس پوشیدن
و از خانه بیرون آمدن و لباس پوشی جناب سید الشهداء علیه السلام و بیرون آمدن از خیمه و نعره مرغابیان در وقت بیرون آمدن امیر
از خانه و ناله دختران وقت بیرون رفتن سید الشهداء برای اطفال بجهت تشنگی آب و نان و در آویختن حلقه در بکمر امیر و اشعار او و احوال
ام کلثوم در شب نوزدهم و احوال او و سایر اسیران در شب عاشورا   مجلس سیم   در بیرون تشریف بردن آنحضرت است از خانه و ضربت
زدن ابن ملجم و در آن است خطبه و آیه کتب علیکم الصیام و حدیث علت سی روز روزه گرفتن این امت و جزاهای آن و خطبه رسول الله
در روزه و آداب و اعمال آن و خبر دادن از شهادت امیر علیه السلام و گریستن و غش کردن او و اطراف سید الشهداء و ذکر بعضی از فضایل امیر
و بعضی از احوال آنحضرت است در شب نوزدهم و بیرون تشریف بردن از خانه و عقاب گفتن امام حسن و رفتن سید الساجدین علیه السلام
بمیدان و شنیدن امام حسن خواب دیدن پدر جبرئیل را که گرفتن سنگ از کوه ابو قبیس و بر هم زدن بام کعبه و غبار شدن آن و غبار شدن در وقت
شهادت سید الشهداء و تعبیر خواب جبرئیل و خبر دادن بزبان شهادت خود و مراجعت امام حسن بخانه و اشاره بشهادت او و موسی بن
جعفر و حضرت رضا علیه السلام و اجتماع اهل بیت در شب نوزدهم و در خیمه در روز عاشورا و عبادت امیر علیه السلام در مسجد و اذان گفتن و
فرستادن قطامه ملعونه ابن ملجم را بمسجد و بیدار کردن امیر او را و نماز امیر و ضربت زدن او و کلمات جبرئیل و رفتن حسنین بمسجد و رفتن
دختران بتماشا رسیدن   مجلس چهارم   در کلمات و احوال آنحضرت است در محراب عبادت بعد از ضربت و در آن است خطبه و آیه و ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون و اینکه معرفت ذات الهی بذاته ممکن نیست بلکه بآیات و علامات است و آیات محمد و آل علیهم السلام
و حدیث معرفت نورانیه و اینکه منکر ایشان کافر است و محارب با ایشان مشرک است و غش شدن فرقا و ندا جبرئیل خبر کردن ام کلثوم
حسنین را و آمدن ایشان بمسجد و کلمات آنحضرت در محراب و امامت کردن امام حسن و نشسته نماز کردن امیر و میل کردن [illegible]
وجب و حرکت دادن او ریش مظلوم کربلا را در راه کوفه بر بالای نیزه و گریه های حسنین و گریه های سید الشهداء بعد از افتادن از ذوالجناح و مطلع
شدن اهل کوفه بر شهادت آنحضرت و آمدن ایشان بمسجد و زرد شدن رنگ او از زهر و غشی کردن او و بوسیدن امام حسن روی او میان دو چشم
و موضع سجود او را و خبر دادن او بشهادت حسنین و اشاره بشهادت ایشان و بعضی از ذکر سید الشهداء   مجلس پنجم   در آوردن ابن ملجم
علیه اللعنه بمسجد و در آن است خطبه و سوره انا انزلناه و احوال شب قدر و فضیلت احیا و عبادت نبی و ولی و اینکه ذات معصومین نفس عبودیت
و ذکر و معرفت و محبت ایشان عبادت است و شریک قرار دادن محبت غیر را با محبت ایشان شرک بخداست و نظر کردن بصورت امیر علیه السلام
عبادت است و زنگ شدن آن صورت و صورت در آسمان چهارم بجوزا آن و بودن جناب سید الشهداء با آن صورت و خبر دادن امیر علیه السلام بقاتل خود
و سرایت کردن زهر در بدن او و آوردن ابن ملجم بمسجد و خلاص بودن شمر از کربلا تا شام و وصیت کردن با امام حسن با اینکه با ملعون در آنچه
خود بخورد و بیاشامد و آب دادن سید الشهداء علیه السلام لشکر حر و گرسنه بودن آنحضرت با اهل و عیال در روز عاشوراء و وصیت نقل کردن
او و حمل کردن ابن سعد سید الساجدین علیه السلام را و وصیت کردن و طعام و شراب او و تشنه و گرسنه بودن اسیران از کربلا تا شام و
..جنت کردن بتقطیع نکردن گوشت و داغ و اطراف او و ناشایسته یاد برای ابن سعد تقطیع کردن آنها از سید الشهداء و اصحاب او و بردن
امیر علیه السلام را بخانه   مجلس ششم   در بردن امیر است از مسجد بخانه و در آن است خطبه و آیه و جعلنا تا آخر و حدیث سلسله و اشاره
بشهادت آنحضرت و غش کردن او و گریه حسنین و اصحاب در مسجد و بردن او در خانه و کلمات سید الشهداء با پدر بزرگوار خود وقت دیدن او را با

و بودن او در عاشورا تا بیست فرزند خود او جراحت و مجروح شدن چشم سید الشهدا از تیر و پاک کردن امیر اشک او را
و گذاشتن دست بر قلب او و خون جاری شدن از چشم او در عاشورا و خنجر خوردن بر آن قلب و داخل کردن امیر را در محراب خانه و آمدن
دختران با او و کلمات سکینه با نعش پدر و گریه اصحاب در بیرون خانه و گریه امیر در خانه و در سینه گرفتن امیر حسنین را و غش کردن او و
در سینه گرفتن مظلوم کربلا قاسم را و غش کردن هر دو و دادن بقیه کاسه شیر خود را با بن ملجم و وصیت در حق او و مکالمه آن ملعون با ام کلثوم
محزون مجلس هفتم در وصیتهای آنجناب و قبض روح مقدس او است و در آن است وصیت نامه آنحضرت و وصیت در حق محمد حنفیه
و سید الشهدا و امر کردن بصبر و ورم شدن پای آنحضرت بسبب زهر و گریه های اصحاب و اشعار حجر و کلام او و آمدن سر و رو با یکدیگر و دفع نمودن
شیر خدا عطش خود را بشیر و باقی بودن سید الشهدا بر عطش و دفعه دیگر شیر خوردن و خبر دادن بایکه این آخر روز زندگی آنحضرت بودن و عرق
کردن پیشانی آنحضرت در وقت احتضار و مخلوط بودن عرق پیشانی سید الشهدا بخون سوراخ در پیشانی و وداع کردن امیر علیه السلام با اولاد
خود و نماز نشسته کردن و خواب دیدن پیغمبر و وصیت کردن باقی اولاد را باحترام اولاد از فاطمه و باقی بودن آن احترام بعد از آنحضرت
و باقی ماندن بعد از سید الشهدا و وصیت بغسل و کفن و حنوط بقیه کافور پیغمبر و گرفتن سر تابوت و نبودن غسل و کفن و حنوط و تابوت
از برای سید الشهدا و جایز نبودن هفت تکبیر در نماز مگر بر آنحضرت و حضرت امام قائم و وصیت بآداب دفن و موضع آن و خفه اوقات
ملاقات جسد آنحضرت با پیغمبر و وصیت بمخفی کردن قبر و وداع آخر با حسنین و وصیت حسین بصبر و بعضی نظرهای آن مظلوم و غش کردن
امیر علیه السلام و کیفیت ارتحال آنحضرت و گریه های زنان و اهل کوفه در آن روز و در هنگام ورود اسیران کربلا در کوفه و آنچه در عالم واقع شد
در نزد ارتحال امیر مؤمنان علیه السلام و شهادت سید الشهدا و اشعار آسمان در مصیبت امیر مجلس هشتم در غسل آنحضرت و حنوط
کردن و بردن جنازه مقدسه او است بر سر تربت طاهره او و در آن است و آیه وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و خطبه خضر علیه السلام در قصر امیر
و غسل دادن حسنین پدر را و غسل ندادن کسی امام حسین علیه السلام را با آب و دیدن آنحضرت بصورت شتر سوار برای غسل خود و کافور حنوط
زینب بجای حنوط پدر و بجز خاک کربلا حنوط ندیدن برای برادر و پنج خلعت کفن کردن امیر مؤمنان را و بی کفن بودن بلکه غارت بردن
لباسهای سید الشهدا و تعظیم کردن و خم شدن دیوارها و درختان حرم برای عبور کردن جنازه امیر و خم شدن کوفیان از دیوارها برای
اذیت اسیران و خم شدن نیزه ها از کشیدن سرهای شهیدان و خم شدن شاخ درخت جهة آویختن سر آنجناب بر آن و استقبال فرمودن امیر
جنازه خود را و تکلم نمودن با حسنین و برگردانیدن امام حسن زنان و دختران را از تشییع جنازه و نبودن آنحضرت تا آنکه ایشان را از عقب
سید الشهدا برگردانند و رفتن ام کلثوم خاتون بر سر تربت پدر با برادر و رفتن او بر سر جسد جدا شده تنها مجلس نهم در دفن آنجناب و
در آن است خطبه و معجزه امیر و ظاهر گردانیدن قصرهای زرد و یاقوت و درهای مرصع بزبرجد و حور و غلمان و منبر یاقوت و ...
و معجزات بعد از ارتحال آنجناب مثل حرکت کردن بجانب راست و چپ در وقت غسل و تعظیم کردن دیوارها و درختان و شکستن جهة
عبور جنازه او و استقبال کردن جنازه خود و بلند شدن مقدم تابوت بی واسطه و بزمین آمدن آن بر سر تربت طاهره و نماز کردن مجتبی
بر آن و ظاهر شدن قبر و لوح نوشته و ندای آسمانی و سپردن جنازه را در قبر و ظاهر شدن پرده استبرق بر بلندی قبر و پرده کردن ...
بالهای خود را برای جسد سید الشهدا و دیدن مجتبی پیغمبر و انبیاء را در قبر و دیدن سید الشهدا مادر خود و زنان را در قبر و شنیدن نوحه
ایشان را و نوحه فاطمه را در قبر سید الشهدا و بزیارت پیغمبر رفتن جسد امیر علیه السلام و سید الشهدا بعد از دفن و ندای آسمانی و زیارت
پیغمبر رفتن جسد مجروح مسموم امیر و حسنین و جناب موسی بن جعفر و حضرت امام رضا بلکه همه ائمه و زیادتر بودن مصیبت آنحضرت و زیارت
رفتن شهید کربلا و دفن کردن امیر را در شب و مخفی کردن قبر را و گریه های اولاد و اصحاب در مسجد و بعضی از قصیده ام کلثوم و گریه های زینب
در هجر امیر علیه السلام و اسرای کربلا در مدینه در خانهای شهدا و کشتن قاتل امیر را بخواهش ام کلثوم و بهتر بودن و سایر اسرا از کربلا
با قاتلین شهدا و احوال ابن ملجم و قصاص کشتن و سوختن

مجلس اول

در آنچه واقع شد میان امیر المؤمنین و ابن ملجم لعنة الله و بعضی از احوال آنحضرت است در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان

السلام علیک یا امیر المؤمنین السلام علیک یا ولی رب العالمین السلام علیک یا صاحب المعجزات و البراهین السلام علیک یا نفس سید المرسلین السلام علیک و علی اولادک الطیبین

وَالْآخِرِينَ وَعَلَى ذُرِّيَّتِكَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَعَلَى ذُرِّيَّتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى شِيعَتِكَ الْفَائِزِينَ الْمُخْلِصِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ   وَبِهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ شان نزول آیه شریفه اینست که ابی بن خلف استخوان پوسیده را برداشته و بخدمت رسول خدا مشرف شد وآن استخوانرا با دست خود مالیده خاک کرده و عرض کرد که یا محمد که زنده میکرداند استخوانها را و حال آنکه خاک شده اند جبرئیل نازل شده عرض کرد که خداوند جل جلاله میفرماید که بگو که زنده میکرداند آنها را آن پروردگاریکه اول آنها را خلق فرموده و حال آنکه هیچ نبودند و او خداوندیست که بهمه خلق داناست یعنی اجزای متفرق شده در نزد او حاضرند و بهمه آنها داناست و قادر است بر جمع کردن آنها و شکی نیست که خداوند یکتا علی الاطلاق هست و نبوده ما خلق میفرماید قادر هست بر آنکه اجزای خلق شده متفرق شده را جمع فرماید و در هر جا که در عالم ارواح حاضرند امر فرماید که دفعه دیگر بر آنها عود کنند مؤلف گوید که بر ظاهر است که حیات بخشنده و جان ستاننده جناب اقدس الهی است نه غیر و همه بامر اوست و اما آنچه در احادیث وارد شده است که حیات بخشنده جبرئیل است و در آیات و احادیث وارد شده است که قابض الارواح عزرائیل و ملائکه چندند که اعوان و انصار عزرائیلند پس مراد آنست که آنها اطاعت کننده امر الهی و جاری کننده آنند بر خلایق نه آنکه خود مستقلا چنین اند و همچنین انبیا و اوصیای انبیا خصوصا پیغمبر آخر الزمان و آل طاهرینش که مرده را زنده میکردانیدند و مرده اند از باب اظهار کردن امر و حکم الهی بوده است برای معجزه چنانچه در زیارت جامعه کبیره میفرماید که المظهرین لامر الله و نهیه یعنی شما آل محمد ظاهر کنندگان امر و نهی خداوند هستید و ایضا در همین زیارت میفرماید که وامر الله الیکم یعنی امر خداوند بسوی شماست یعنی آنچه امر الهی است در امور دین و غیره جاری کنندگان آن بر خلایق از جانب حضرت خالق جل شانه العالی شمایید و این است معنی آنکه ایشان صاحب ولایت مطلقه اند چنانچه از حکایات و احادیث بسیار ظاهر میگردد و از جمله آنچه مذکور است که بامر الهی برگشته زنده کردانیدن اموات که بجهت معجزه بر دست اولیای خود خصوصا صاحبان ولایت مطلقه و خواص شیعیان بسیار جاری فرموده که از جمله آنها آنست که در کتاب مصابیح [illegible] روایت کرده اند که ابو راشد انصاری از معتبرین روایت کرده است که در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم و چون از جنگ نهروان فارغ شد نظرش افتاد بر استخوان کله کهنه پوسیده پس فرمود که آنرا حاضر کنند و چون حاضر کردند بتازیانه خود آنرا حرکت داد و فرمود که خبر ده مرا از احوال خود که فقیری یا غنی و شقی یا سعید پادشاهی یا رعیت آنسر بزبان فصیح عرض کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین من پادشاه ظالمی بودم و اسم من پرویز بن هرمز ملک الملوک که در تصرف من در آمد همه زمین از مشرق تا مغرب آن و کوه آن و بیابان آن و خشکی آن و دریای آن و کرفتم هزار شهر از شهرهای دنیا را و هزار پادشاه از پادشاهان دنیا را یا امیر المؤمنین منم آنکسی که بنا کردم پنجاه شهر از شهرهای دنیا را و بعقد خود در آوردم پانصد هزار دختر باکره را و خریدم هزار غلام ترکی و هزار ارمنی و هزار رومی و هزار زنگی و پنجاه دختر از پادشاهان بعقد خود در آوردم و نماند زنی هیچ پادشاهی مگر آنکه شهر و دیار او را کرفتم و بر اهل آن ظلم و ستم کردم و چون ملک الموت بر من وارد شد گفت ای ظالم عاصی مخالفت کردی حق را پس از صاحبت او برلرزه در آمد همه اعضای من و بلرزید گوشتهای من و رگهای کردن من و [illegible] اهل و عیال مرا و ایشان هفتاد هزار نفر بودند از اولاد پادشاهان که از نسل من بهم رسیده بودند و چون ملک الموت روح مرا قبض کرده بالا برد فارغ و آرام شدند اهل زمین از ظلم و ستم من پس من معذبم در آتش ابد الآبدین و پروردگار با ملائکه موکل کردانیده هزار زبانیه از آتش جهنم که در دست هر زبانیه تازیانه ایست از آتش که اگر زده شود بر کوههای دنیا همه میسوزد و نرم کردد که میزنند بر من یکی از آن زبانیها با آتش شعله کرده بر من و مرا میسوزانند و [illegible] که بر بندگان او کرده ام و [illegible] و همچنین موکل فرموده است خداوند بر من [illegible] که در بدن [illegible] ماری که مرا میگزد و عقربی که مرا نیش میزند [illegible] میگویند که اینجزای آن ظلمهاست که بر بندگان خدا کرده. پس آن استخوان پوسیده ساکت شد و جمیع لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بگریه در آمدند و بر فرقهای خود میزدند و عرض میکردند که یا امیر المؤمنین نشناختیم حق ترا و عظمت و بزرگواری ترا بعد از آنکه رسول خدا رفعت شان ترا با ما شناسانیده بود و بدرستیکه ضرر کردیم و از نصیحت خود کم کرده ایم [illegible] بلندی مقام تو نرسانیده ایم یا امیر المؤمنین از جناب تو [illegible] از آنچه در حق جناب تو

حکایت عجیبه

کوتاهی کرده ایم و غیر ترا بجای تو نشانده ایم و او را بر تو مقدم داشته ایم یا امیرالمؤمنین ما را عفو فرما که نادم و پشیمان شده ایم پس
آنحضرت امر فرمود که آنرا زیر خاک کردند مؤلف گوید که خداوند رحمت کند آنجماعت را که اعتراف بجلالت و قدرت آن حضرت و عترت او
الهی کرده اند و میکنند و بلعنت ابدیه الهی مخلد شوند آن ملاعینی که انکار فضل آن بزرگوار کرده اند و میکنند خصوصا ابن ملجم مرادی ملعون
که حقوق آن بزرگوار را نشناخته و آن سرور برگزیده جهان که همه عالم و عالمیان فدای او باد در محراب عبادت شهید نمود و شیعیان را تا قیامت
گریان و نالان گردانید و مجمل کیفیت آنچه فیمابین آنحضرت و آن خبیث علیه اللعنه گذشت اینست که بعد از آنکه ایام حیات عثمان بآخر
رسید و مردم با امیرالمؤمنین برحق و خلیفه بالاستحقاق رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند آنحضرت نامه بحبیب بن منتجب که از
جانب عثمان حاکم بعضی از اطراف یمن بود مرقوم فرموده و او را از جانب خود حاکم گردانید باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این
نامه ایست از بنده خدا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بسوی حبیب بن منتجب سلام علیک اما بعد من حمد میکنم خداوندی را که بغیر او خداوندی نیست
و صلوات میفرستم بر محمد که بنده و فرستاده اوست و بعد بدرستیکه من والی گردانیدم ترا بهمانطوری که از جانب آنکس که پیش
از من بود والی بودی پس بسر شغل عمل خود مشتغل باش و بدرستیکه من وصیت میکنم ترا بعدالت در میانه رعیت خود و احسان کردن
باهل مملکت خود و بدانکه هر کس که والی شود بر ده نفر از مسلمانان و عدالت نکند در میانه ایشان محشور میشود با ید او را غل نموده در روز قیامت
در حالتی که هر دو دست او غل کرده شده است بر گردن او و چیزی او را خلاص نمیکند مگر عدالت او در دار دنیا پس هرگاه بتو برسد این
نامه من بخوان آنرا بر هر کس که در نزد تست از اهل یمن و بگیر بیعت مرا از ایشان و چون بخوشنودی از ایشان بیعت گرفتی مشغول عمل خود شو
و روانه نما بجانب من ده نفر از ایشان را که بوده باشند از عقلا و فصحا و ثقات و اهل اعتماد و صاحب فهم و شجاعت و علم و معرفت و دانا باشند
بنفع و ضرر خود و بوده باشند صاحب رای نیکو بر تو باد و بر ایشان باد سلام الهی پس فرمان همیونرا پیچیده و مهر کرده و تسلیم عربی نموده که
او روانه فرمود و چون آن نامه بحبیب رسید اول آنرا بوسیده و بر چشم و سر خود گذاشت و بعد از خواندن بالای منبر رفته حمد و ثنای الهی بجای
آورده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده پس فرمود ایها الناس بدانید که عثمان از دنیا رحلت نموده و بعد از آن خلق بیعت نموده اند با بنده
صالح و امام ناصح برادر رسول خدا و او سزاوارتر است از همه کس بخلافت و او است برادر رسول خدا و پسر عم او و برطرف کننده
غم او و شوهر دختر او و وصی او و پدر دو فرزند او که اسم او علی بن ابیطالب است ایمردم چه میگویید در بیعت او و داخل شدن در طاعت او
پس همه بگریه درآمدند و صدای خود را بلند کردند و گفتند شنیدیم و اطاعت میکنیم حکم خدا و رسول او و برادر رسول او را و منت میداریم در قبول
کردن این فرمان پس بیعت گرفت از همه ایشان بعد از آن گفت که ده نفر میخواهم از بزرگان و شجاعان که روانه خدمت آنحضرت نمایم
چنانکه مرا بآن امر فرموده است همه گفتند بسر و چشم پس اولا اختیار کرد از میانه ایشان یکصد نفر را پس از میانه ایشان هفتاد نفر را از میانه
ایشان سی نفر را پس از میانه سی نفر ده نفر را و از جمله آن ده نفر بود عبدالرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنه پس آن جماعت روانه خدمت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام شدند چون بخدمت آن بزرگوار مشرف شدند سلام کردند و تهنیت و مبارکباد خلافت را عرض نمودند آن
حضرت جواب سلام داد و ایشان را مرحبا گفت پس ابن ملجم از میانه رفقای خود قدم پیش نهاده و در مقابل آنجناب ایستاده و عرض کرد
که بر تو باد سلام ملک علام ای امام عادل با احترام و ای ماه درخشنده تمام و ای شیر عالی همت بلند مقام و ای شجاع بر هم درنده با اقسام
و ای یکه سوار در میان لشکر با ازدحام و ای بزرگواری که خداوند او را فضیلت داده است بر سایر انام صلوات الهی باد بر تو و بر آل کرام تو شهادت
میدهیم که توئی امیرالمؤمنین از روی راستی و درستی و سزاوار و بدرستیکه توئی وصی رسول الله و خلیفه و جانشین او بعد از او و توئی وارث
علم او خداوند لعنت کند بر هر کس که انکار کند حق ترا و بلندی مقام ترا یا امیرالمؤمنین این بنده صبح کرده در حالتی که امیری بر جمعیت
مسلمانان و محل اعتماد از برای ایشان و بتحقیق که مشهور شده است در میان رعیت عدالت تو و بر ایشان نازل گردیده است فضل و کرامت تو
پس خوشحال شدیم برسیدن بخدمت تو و مبارکباد این روز میمون بر طلعت زیبای تو و برازنده باد این خلعت امارت بر قامت تو
پس جناب امیرالمؤمنین چشم خود را گشوده و بجانب او نظر فرموده و رفقای او را نیز نظر مرحمت فرموده و جمیع را نزدیک خود طلبیده و چونکه
نشستند عریضه حاکم خود را بدست آن بزرگوار دادند و چون سر آنرا گشوده و مطالعه فرمود از مضمون نامه خوشحال گردید و امر فرمود که از برای

هر یک از ایشان آوردند حله یمنیه و جای عدنیه و پوستین حریر پس امر کرد که ایشان را گرامی دارند و رفتار نیکو کنند و چون که ایشان را
مرخص فرمود که بمهمانخانه آنجناب روند ابن ملجم علیه اللعنه آمد در پیش روی آن بزرگوار ایستاد و این اشعار را انشاد نمود انت المهیمن
المهذب ذو الندی و ابن الضراغم فی الطراز الاول یعنی توئی آن گواه نگهبان مهربان پاکیزه بلند مقام صاحب عطا که از قبیله
شیران و عظیم القدر هستی و پدران پیشینیان شما چنین بوده اند الله خصک یا وصی محمد و حباک فضلا فی الکتاب المنزل خداوند
ترا برگزیده و از خاصان خود شمرده ای وصی محمد مصطفی و عطا فرموده است ترا فضیلتی بزرگ در قرآن مجید که از جانب او نازل شده است
و حباک بالزهراء بنت محمد حوریة بنت النبی المرسل و مخصوص گردانیده است ترا باعطا کردن زوجه مثل فاطمه زهرا که دختر محمد
مصطفی است و او حوریه ایست از نسل پیغمبر مرسل متولد گردیده است پس آن ملعون عرض کرد که یا امیرالمؤمنین بفرما ما را در هر معرکه و شغلی که
خواهی تا جان بانجام رسانیم که خوشحال گردی والله یا امیرالمؤمنین که همه ما پهلوانان با جرأتیم و کارگذاران زیرکیم و شجاعان نجیبیم
و این صفات نیکو را از پدران و اجداد بارث آورده ایم و بشایستگان از اولاد خود بارث خواهیم داد پس حضرت را از فصاحت
و بلاغت آن ملعون خوش آمد و کلام او را در میان کلمات رفقای او تحسین کرده و با او فرمود که چه نام داری ای غلام او عرض کرد که اسم من
عبدالرحمن است فرمود که پسر کیستی عرض کرد پسر ملجم مرادی پس فرمود که عبدالرحمن بن ملجم مرادی توئی عرض کرد بلی یا امیرالمؤمنین پس
آنجناب فرمود که انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آن بزرگوار مکرر از روی تحیر دستهای خود را بر یکدیگر میزد
و انا لله و انا الیه راجعون را مکرر میکرد پس فرمود که وای بر تو توئی ابن ملجم مرادی او عرض کرد بلی پس آنحضرت شروع کرد بخواندن این
اشعار انا انصحک منی بالوداد مکاشفة و انت من الاعادی ارید حیوته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی
یعنی من نصیحت میکنم ترا علانیه از جانب خود بدوستی و حال آنکه تو از دشمنانی امروز من زندگانی او را میخواهم و او طالب کشتن من است
پس بیاور ای دوست عذر خواه را که سرزنش نکند مرا زیرا که من بر حقم و سرزنش کند این ملعون مرادی را زیرا که او بر باطل است و از اصبغ
بن نباته روایت شده است که چون آمده نفر با آنحضرت بیعت کردند و روانه شدند دفعه دیگر آنحضرت ابن ملجم را امر فرمود که مراجعت
کند و چون برگشت از عهد و پیمان محکم گرفت که بیعت خود را نشکند و مکر و حیله نکند و چون بیعت را محکم کرده روانه شد آنحضرت تا ثالثه
در حق شما و ترا دفعه سیم طلبیده پس چون باز گردید با او تجدید عهد فرمود و بیعت او را محکم گرفت پس ابن ملجم لعین عرض کرد که یا امیر
المؤمنین ندیدم که با احدی بیعت را محکم کنی چنانچه با من کردی آنحضرت فرمود که پی کار خود برو و از من دور شو که گمان ندارم که وفا به بیعت
خود کنی پس آن خبیث عرض کرد که چنین می بینم که بعد از آنکه نام مرا شنیدی ناخوش داشتی و اراده شدن ضرر بر خود و من والله دوست میدارم که
در خدمت تو بمانم و در پیش روی تو جهاد کنم و در قلب خود دوست میدارم شما را و بدرستی که من والله دوست میدارم شما را و دشمن میدارم
دشمن شما را پس آنحضرت از روی تعجب تبسمی کرده فرمود که بخدا قسم میدهم ترا که اگر از تو سؤالی بکنم راست خواهی گفت یا نه عرض کرد
که بلی بحیات و زندگانی تو قسم یا امیرالمؤمنین که راست خواهم گفت پس فرمود که آیا ترا دایه یهودیه بوده است که هر وقت در طفولیت گریه میکردی
بودی ترا اذیت میکرده و سیلی بر پیشانی تو میزده و میگفته که ساکت شو ای شقی و بدبخت تر از پی کننده ناقه صالح خواهی بود که چون بزرگ
از تو عظیم و اذیت بزرگی صادر شود که خداوند غضب کند بر تو و بازگشت تو بسوی آتش بوده باشد عرض کرد که بلی چنین بوده است لکن والله یا
امیرالمؤمنین که تو محبوبتری از همه کس در نزد من پس آنحضرت فرمود که والله هرگز دروغ نگفته ام و آنکس که بمن خبر داده هرگز دروغ نگفته است
و آنچه را که میگویم همه راست و صدقست و انت و الله قاتلی لا محاله و تو والله کشنده منی لامحاله این ریش مبارک را از خون سر مقدس خود
و اشاره بفرق نازنین خود کرده فرمود زود باشد که این ریش را بخون این سر رنگین کنی و نزدیک شده است وقت تو و پیش آمده است روزگار
تو پس آن بدبخت عرض کرد که والله یا امیرالمؤمنین که تو محبوبتری در نزد من از هر چه آفتاب بر او تابیده است و لیکن اگر میدانی که چنین کاری از من صادر
میشود مرا روانه فرما بشهری دیاری که از تو دور بوده باشم آنحضرت فرمود که برو نزد رفقای خود باش تا شما را اذن دهم که بوطن خود مراجعت
نمائید پس فرمود که ایشان را در نزد قبیله بنی تمیم منزل دادند پس از سه روز همه ایشان را اذن داد که بوطن خود برگردند پس چون خواستند که
از کوفه بیرون روند ابن ملجم با مرض شدیدی عارض شد پس همه رفتند و او را در کوفه گذاشتند چون صحت یافت بخدمت آنحضرت آمد شب و روز

از خدمت آنجناب دور میرفت و بر خدمات آنحضرت بر دیگران پیشی میگرفت و آنبزرگوار هم او را گرامی میداشت و نزدیک خود جای میداد و مع ذلک مکرر میفرمود که تو قاتل منی و این اشعار را که پیش ذکر شد برای او میخواند پس آن ملعون عرض کرد که مرا بکش پیش از آنکه من این کار را بکنم حضرت در جواب میفرمود که حلال نیست بر من که بکشم مردی را پیش از آنکه اذیتی از او بمن رسیده باشد و در حدیث دیگر است که در جواب میفرمود که اگر من ترا بکشم پس که مرا خواهد کشت و در روایت معتبر وارد شده است که چون شیعیان شنیدند که آنجناب مکرر با آن شقی میفرمود که والله تو قاتل منی مالک اشتر و حارث بن اعور و دیگران شمشیرهای خود را کشیدند و عرض کردند که یا امیرالمؤمنین کیست این سگ که مکرر مثل این سخنان باو میفرمائی و حال آنکه تو ولی امام و پیشوای و ولی ما و پسر عم پیغمبر مائی پس امر فرما ما را بکشتن او آنحضرت در جواب فرمود که شمشیرهای خود را در غلاف کنید خداوند برکت عطا فرماید بر شما و بر هم مزنید اوضاع امت را چگونه میگوئید که من بکشم مردی را که هنوز هیچ اذیتی از او بمن نرسیده مؤلف گوید که خلاصه آنچه از اخبار بسیار ظاهر میگردد اینست که آن ملعون در خدمت امیر مؤمنان علیه السلام مشغول خدمات بود و در جنگ نهروان در پیش روی آنحضرت جهاد خوبی نمود و بعد از فتح در خدمت آنحضرت بکوفه آمد و در کوچه‌ها و بازارها بجمیع خلق بشارت فتح میداد تا آنکه بدر خانه قطامه ملعونه رسید با شارت او داخل خانه او شد پس آن ملعونه روی خود را برای او گشود و حسن دیگر شمائل نیکوئیهای خود را برای او ظاهر کرد چنانچه صاحب حسن و جمال بود و ابن ملجم شقی را بسیار خوش آمد پس قطامه از احوال کشته شدگان در جنگ سؤال نمود و ابن ملجم یک یک را شمرد تا آنکه قطامه مطلع شد که پدر و برادر و عموی او در دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده اند پس شروع بناله و زاری و افغان نمود و ابن ملجم علیه اللعنه او را تعزیه میگفت و تسلی میداد پس در میانه آن ملعون و ملعونه حکایات و سخنان بسیار گذشت تا آنکه ابن ملجم طالب مزاوجت او شد پس قطامه گفت که مهر من سه هزار دینار و یک غلام و یک کنیز و خون علی بن ابیطالب است و چون او را بقتل رسانیدی من در میانه دو دست تو حاضرم هرچه خواهی بکن و اگر او را نکشی از وصل من کامیاب نخواهی شد ابن ملجم گفت امشب مرا مهلت ده تا در این باب فکری کنم و فردا ترا خبر دهم و چون ابن ملجم خواست که از خانه بیرون آید آن ملعونه رفت و نازکترین جامهای خود را که پستانها و زینتهای او از زیر آن نمایان بود پوشیده و خود را بانواع لباسها آرایش داد و طلاها و زیورها بسیار و عطرها خوشبوی کرده و عقدها از گیسوهای خود را باقسام در و جواهر زینت داده بر روی سینه و دو پستان خود درآویخت و از پیش روی ابن ملجم درآمده او را در بغل گرفته و در سینه خود جای داده و میانه هر دو چشم و پیشانی او را بوسید و باو گفت که تعجیل کن در قتل علی بن ابیطالب تا بدولت مواصلت من کامیاب گردی پس آن سرمست باده شقاوت و پای بست دام شهوت با نهایت شعف از دام کمند زلف آن ملعونه رهائی جسته از خانه رفته و دوش او با دل پر حسرت بیرون آمد کالغریق در دریای تحیر و تفکر بوده گاهی بیاد کشتن علی بن ابیطالب میافتاد و نفس شوم خود را عتاب میکرد و گاهی بعشق زینت دنیا و وصل قطامه میافتاد و در آن باب شتاب میکرد و شبها و روزها بحیرت میگذرانید تا آنکه دین خود را بدنیا فروخته مزاوجت پسندید و زفاف قطامه مکاره را با مواصلت حوریان جنان ترجیح داد و آن کافر روانه یمن شد و مهر او را مهیا نمود و از آنجا روانه مکه و باز بکوفه عود نمود و قطامه را دید و با وعده قتل آنبزرگوار را داد و در قرار اقوام خود را از برای اعانت بر قتل آنجناب یاور و مددکار خود گردانید مؤلف گوید که این مختصری بود از احوال ابن ملجم علیه اللعنه که از احوال بسیار او انشاء الله اطلاع خواهی یافت بدانکه در حدیث معتبر روایت شده است که حضرت ام کلثوم خاتون میفرماید که چون شب نوزدهم ماه مبارک رمضان شد در وقت افطار طبقی در نزد پدر بزرگوارم گذاشتم که در آن دو قرص نان جو و ظرفی از شیر و قدری نمک درشت پس چون پدرم از نماز فارغ شد بآن طبق نظر کرده و در آن تامل نمود و سر خود را حرکت داد و گریست گریه شدیدی و بلندی و فرمود ای دختر گمان نمیکنم دختری را بدخواه تر بسوی پدرش از بدخواهی تو بسوی من ای ام کلثوم یا بنیه که من از روی تعجب عرض کردم که ای جان پدر چه کرده ام که این کلام را نسبت بمن میفرمائی فرمود که ای دختر دو خورش در یک طبق نزد پدر خود آورده ای میخواهی که طول کشد وقوف من در نزد خدا در قیامت در میان دو دست قدرت پروردگار جلیل ای دختر من میخواهم پیروی کنم برادر و پسر عمم رسول خدا را که هرگز از برای او در یک طبق دو نان خورش نیاوردند تا آنکه خدا او را بسوی خود برد ای دختر و فرمود ای دختر هیچ مردی نیست که پاکیزه گرداند غذا و آب و جامه خود را مگر آنکه طول کشد وقوف او در روز قیامت در میانه دو دست قدرت الهی ای دختر

در علاوه آن جناب است و در عمرام آن جناب و تحقیق که خبر داد مرا حبیبم رسول خدا که جبرئیل نازل شد و با او بود کلیدهای همه گنجهای دنیا و عرض کرد که یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید که اگر میخواهی کوههای مکه را از برای تو طلا و نقره میگردانم و بگیر این کلیدهای مجموع گنجهای دنیا را و از نصیب تو در آخرت هیچ کم نمیگردانم پس آنحضرت فرمود که ای جبرئیل بعد از این چه خواهد بود عرض کرد که بعد از این موت آنحضرت در جواب فرمود که مرا حاجتی بدنیا نیست بگذار که یکروز گرسنه باشم و یکروز سیر تا در روزیکه گرسنه ام تضرع کنم بسوی خداوند و از او سؤال کنم و روزیکه سیرم شکر و حمد او را بجای آورم پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد توفیق یافته بهمه خوبیها پس جناب امیر مومنان فرمود که ای دختر دنیا خانه فریب و خواریست و هر کس هر چه را پیش فرستاد در فردای قیامت خواهد یافت ای دختر والله افطار نخواهم کرد تا یکی از این دو نانخورش را برداری پس چون شیر را برداشتم یک نان جو را با نمک درشت میل فرمود و حمد و ثنای الهی را بجای آورد پس برخواست و مشغول نماز شد و علی الدوام در رکوع و سجود بود و دست مقدس خود را بسوی معبود حقیقی دراز میکرد و گریهای بلند و ناله و زاری مینمود و مکرر از خلوتخانه عبادت خود بیرون در صحن خانه تشریف میآورد و نگاه باطراف آسمان میکرد و مانند کسیکه او را مار گزیده باشد بر خود می پیچید و ناله میکرد مؤلف گوید که چنان میگویم که آنشب بر وافی عبادت معبود حقیقی را و نماز و تسبیح و تقدیس و ذکر را وداع میکرده بوده چنانکه در شب عاشورا فرزند بزرگوارش جناب سید الشهدا با اولاد و اقربا و اصحاب عبادت الهی را وداع میکردند و مدام از خیام طاهرات ایشان طنین ناله زنبوران عسل صدای ناله و گریه و زاری میآمد و آنجناب خود گاهی در رکوع و گاهی در سجود و گاهی با پروردگار بی نیاز مشغول راز و نیاز و گاهی وداع زنان و دختران و عیال مینمود و ام کلثوم خاتون میفرماید که پدر بزرگوارم سوره مبارکه یس را از ابتدا تا آخر آن تلاوت فرمود پس آنجناب را خواب ربود که با اضطراب از خواب بیدار شد و بجا نشست روی خود را مسح فرمود و از جای برخواست و میفرمود که اللهم بارک لنا فی لقائک یعنی ای پروردگار ما مبارک فرما بر ما ملاقات با خود ترا و مکرر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم میگفت پس مشغول نماز شد تا آنکه پاسی از شب گذشت پس مشغول دعا و تعقیب شد و در همان حال که نشسته بود او را خواب ربود ناگاه با اضطراب بیدار شد و اولاد خود را جمع کرده با ایشان وداع نمود چنانکه جناب سید الشهدا علیه السلام در سحر شب عاشورا از خواب با اضطراب بیدار شد و اهل و عیال خود را صدا زده و در خود جمع کرده وداع نمود و ناله الوداع الوداع و الفراق الفراق بلند شد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس دویم در احوال آنحضرت در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان تا وقت بیرون تشریف بردن از خانه

السلام علیکم یا شیعة امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته   و بعد   اعلموا ان اول الدین معرفة الله جل جلاله و عظم سلطانه و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه فسبحان من تفرد بالوجود و هو الله الواحد الاحد الفرد المتفرد فی الوحدانیة و لا اله الا هو وحده وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هو اول کل موجود بکل جود و سید الکائنات المقصود صلوة الله علیه و علی آله الذین بهم شیء الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و بیمنهم رزق الوری و بوجودهم ثبتت الارض و السماء فهم اولیاء الله بهم و منهم و تصدیقهم و من جحده فجحیم و لاسیما منهم الائمة الاطهار و سید الابرار و فاتح الانهار و قسیم الجنة و النار سیدنا و مولانا علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار و علی المعصومین من آبائه و ابنائه الجبابرة و الکبار و المنتجبین الاخیار و لعنة الله علی اعدائهم ما اظلم اللیل و اشرق النهار   و بعد   فقد قال الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم   یعنی مشغول کرد شما را تفاخر کردن بکثرت اسباب دنیا تا آنکه از دنیا رحلت نمودید و داخل قبرها شدید زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را پس البته زود باشد که بدانید و البته حکم اینست که اگر صاحب علم الیقین بودید هر آینه میدیدید جهنم را پس البته خواهید دید آنرا بچشم یقین پس در آن وقت سؤال کرده شوید از نعمتهای ظاهره خداوند که صرف چه نمودید و از نعمتهای باطنیه که اعظم از همه معرفت خداوند و رسول و آل طاهرین او است که با آنها چه سلوک نموده اید   مؤلف گوید   که شرح این آیه مبارکه

دنیا جهد و باطل بسیار است و از حضرت [امام] نقل شده است که هرکس که صاحب یقین باشد الآن بهشت و دوزخ را خواهد دید و اگر یقین او زیاد
شده باشد بیکدیگر هم نمی‌توانند شود چنانکه مولای متقیان و پیشوای عالمیان امیر مؤمنان جناب علی بن ابی طالب که در حقیقت یقین او
چنانچه خود فرموده که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر برچیده شود جمیع حجابها و پرده‌ها بر یقین من چیزی نخواهد افزود پس
آنجناب و هرکس که مثل او باشد از دوست نمی‌توانند که بهشت و جهنم را ببینند چنانچه در کتاب خرایج از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که چه می‌شود که بما بنمائی چیزی را که دلالت کند بر معجزه
از آنچیزهائیکه رسول خدا بتو تعلیم کرده است آنحضرت فرمود که اگر شما یکی از عجایب را ببینید کافر خواهید شد و خواهید گفت که ساحر است
و دروغگو و کاهن علی است و بهترین سخنان شما خواهد بود گفتند که تمام ما میدانیم که تو وارث رسول خدائی و علم آنحضرت بتو رسیده است
فرمود که علم عالم شدید است کسی تحمل آن نمیتواند شد مگر مؤمنی که خدا دلش را بایمان امتحان کرده باشد و بروح خود او را تایید کرده باشد و اگر شما
میخواهید امر و بعضی از عجایب خود را بشما مینمایم پس هفتاد نفر در خدمت آنحضرت رفتند و هریک خود را از بهترین شیعه آنحضرت
میدانستند پس آنحضرت فرمود که من چیزی بشما نخواهم نمود مگر آنچه رسول خدا بمن تعلیم نموده است تا اینکه عهد و میثاق از شما بگیرم که کافر
نشوید و مرا نسبت بسحر ندهید و بخدا قسم که بشما نخواهم نمود مگر آنچه رسول خدا بمن تعلیم فرموده است پس عهد و میثاق شدید از ایشان گرفت
شدیدتر از عهد و میثاقی که خدا از پیغمبران گرفته است و فرمود که روها بگردانید تا اینکه من دعا کنم بآنچه میخواهم پس آنگروه شنیدند که آنحضرت
دعا میکرد بدعائیکه هرگز مثل آن نشنیده بودند پس فرمود که الحال نظر کنید چون نظر نمودند نظر کردند بهشت و قصرهای آن را از یکطرف مشاهده
نمودند و دوزخ و آتشهای آنرا از طرف دیگر دیدند بوضعی که هیچ شک برای ایشان باقی نماند که بهشت و دوزخ را مشاهده میکنند پس آنکسی
که بهترین ایشان بود گفتند این سحری عظیم است و تمام کافر شدند مگر دو نفر از ایشان که کافر نشدند و آنحضرت با آن دو نفر برگشت
بخدا باشید و فرمود که سخن ایشان را شنیدید و دیدید که من عهد و میثاق از ایشان گرفتم و دیدید که تمام کافر شدند بخدا قسم که بهترین حجت
من خواهند شد فردا نزد خدا و خدا میداند که من کاهن و ساحر نیستم و هرگز من و پدران من چنین صنعتی نداشته‌ایم و این علم خدا و رسول خدا است
خدا برسول تعلیم کرده بود و رسول بمن تعلیم نموده و من بشما ظاهر کرده‌ام و هرکه بر من رد کند بر خدا رد کرده است و آنحضرت آمد بسوی مسجد
کوفه و در آنجا قدری دعا خواند و تمام سنگریزه‌های مسجد در و یاقوت شد پس از آن دو نفر پرسید که چه چیز می‌بینید عرض کردند که در و یاقوت
فرمود که اگر بخدا قسم دهم برای امری که از آن عظیم‌تر باشد خواهد شد پس یکی از آن دو نفر نیز کافر شد و یکی برایمان ثابت ماند پس آنحضرت
باو فرمود که اگر چیزی از اینها برداری پشیمان میشوی و اگر برنداری نیز پشیمان میشوی پس حرص آنشخص باو آن داشت که یکی از آنها را برداشت و در آستین خود
گذاشت و چون صبح شد نظر کرد و دید درّی است در نهایت سفیدی و ضیاء و صفا که هرگز مثل آنرا ندیده و بخدمت امیرالمؤمنین
عرض نمود که من یکی از اینها برداشته‌ام فرمود که برای چه برداشتی گفت خواستم بدانم که آنچه دیده بودم حق بود یا باطل فرمود که اگر آنرا بجای
خود برمیگردانی خدا بهشت را عوض آن بتو خواهد داد و اگر برنمیگردانی آتش را جزای آن خواهی دید آن مرد برخاست و آنرا برد بجائی
که برداشته بود انداخت و خدا آنرا دو مرتبه سنگریزه کرد و بعضی گفته‌اند که آن میثم تمار بود و بعضی گفته‌اند عمرو بن الحمق خزاعی بود و معجزه
دیگر که در مسجد کوفه ظاهر گردید و آن اینست که عمار یاسر رضی الله عنه روایت میکند که حضرت سید الاوصیاء در مسجد کوفه بر دکة القضاء
نشسته بود که صفوان اکحل داخل شد و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین من مردی هستم از شیعیان شما و بر من گناهی هست میخواهم مرا طاهر گردانی
در دنیا تا آنکه چون وارد قیامت شوم بر من گناهی نباشد آنحضرت فرمود که چه گناه بزرگ کرده بگو گناه خود را او عرض کرد که من با پسران لواطه
کرده‌ام حضرت فرمود که میخواهی ترا حد لواط کردن بزنم یا آنکه از بلندی بدیواری بزیر اندازم یا آنکه ترا در آتش بسوزانم زیرا که اینها جزای
آنکسی است که مرتکب چنین گناهی شود و او عرض کرد که ای مولای من مرا در آتش بسوزان تا از آتش قیامت نجات یابم آنحضرت فرمود که ای عمار
هزار دسته نی حاضر کن تا اینمرد را در میان آتش بسوزانیم پس با آنمرد فرمود که برو و هرچه داری از نقد و جنس وصیت کن پس آنمرد نقد و جنس
وصیتهای خود را بجای آورد و از هرکس طلب داشت طلب نمود و بهر کس قرض داده بود داد و اموال خود را با اولاد خود قسمت نمود پس صبح
بدر حجره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن خانه حضرت نوح بود در طرف مشرق مسجد کوفه حاضر شد و چون آنحضرت از نماز صبح فارغ شدند

فرمود که ابو عمار برو و اهل کوفه را اعلام کن که حاضر شوند تا اجرای حکم الهی را مشاهده کنند پس چون خلق کوفه آگاهی یافتند بعضی از ایشان گفتند که آنحضرت چگونه میخواهد مردی از شیعیان و دوستان خود را بسوزاند و امامت خود را باطل کرده اند و ایشان سخن را نیز می گفتند که آنجناب شنید و لکن متعرض جواب ایشان نشد پس آن بزرگوار آنمرد را نشانیده و بدست او سنگی و چخماقی و کوکردی داد و فرمود دسته نی را بر بالای او ریخت و باو فرمود که با آن سنگ و چخماق و کوکرد در دست خود این نیها را آتش بزن پس اگر تو شیعه و دوست و عارف باحوال من باشی نخواهی سوخت و اگر از جمله مخالفین و انکار کنندگان منی آتش ترا خواهد سوخت و گوشتهای ترا خواهد خورد و استخوانهای ترا درهم خواهد شکست پس آنمرد چنین نمود و آنحاکم بر حق عمل نموده و شعله آتش در اطراف آنمرد بلند شد و چون شعلهای آتش تمام شد آنمرد صحیح و سالم از میانه آتش بیرون آمد بنوعیکه بر جامهای سفید که پوشیده بود اصلا اثر آتش ظاهر نبود بلکه بر جامهای او دود و غباری از آتش ننشسته بود پس آنحضرت زیاده از حد اظهار فرح و سرور نموده و فرمود که کذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعیدا یعنی دروغ گفتند آنجماعتی که از حد در گذشتند و گمراه شدند گمراهی بعیدی پس فرمود که بدرستیکه شیعیان ما از ما اهل بیتند و من قسمت کننده جنت و نارم و این مطلب که رسول خدا خبر داده است مثل اینکه ابن بابویه از عبدالله بن عمر روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیرالمؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود تو بمحشر خواهی آمد در حالتیکه بر اسب نجیبی از نور سوار باشی و بر سر تو تاجی باشد که نور آن عرصه محشر را روشن کرده و اهل محشر چشمهای خود را خیره سازد پس منادی از جانب رب العزه ندا کند که کجاست خلیفه رسول خدا پس تو جواب دهی که اینک من حاضرم پس منادی ندا کند که یا علی داخل کن هر کسرا که دوست میدارد در بهشت و هر کسرا که دشمن میدارد در آتش و توئی قسمت کننده بهشت و دوزخ مؤلف گوید که وای بر اعدای آنجناب که بنص این اخبار و احادیث معتبره بسیار بدترین انواع عذابهای الهی معذب خواهند بود و خصوصا در جحیم مرادی [illegible] والنیران که در ماه مبارک رمضان آنحضرت کشنده جان و بیزار از شیعیان گردانیده و خوشا بر احوال شیعیان و محبان و گریه کنندگان بر آنجناب که بتصریح این احادیث و روایات متواتره در درجات عالیه جنان با آن سرخیل سلسله ایمان محشور شوند و باید دانست که از اعظم نشانهای اخلاص و محبت آنست که در وقت شنیدن فضایل و معجزات و کرامات و مقامات ایشان خوشحال شوند و در وقت اطلاع بر مصائب و محنتهای ایشان مصیبت زده و گریان گردند و از جمله وقایعی که دوستان سید اوصیا علیه آلاف التحیة والثنا را بگریه و ناله در میآورد شنیدن احوال شب نوزدهم ماه مبارک رمضان آن بزرگوار است و بعضی احوال آنحضرت در آنشب اینست که ام کلثوم خاتون خبر میدهد که پدرم تمام آن شب نماز میفرمود تا آنکه پاسی از شب گذشت و بعد از آن نشسته مشغول بتعقیب شد پس او را خواب ربود و ناگاه مضطرب الحال از خواب برجست و امر کرد که همه اولاد و اهل و عیال او جمع شوند پس چون جمع شدند فرمود که من در همین ماه از میان شما میروم و دیگر مرا در میان خود نخواهید دید و من الحال خوابی پریشان دیده ام و میخواهم آنرا از برای شما نقل کنم ایشان عرض کردند که نقل فرما آنحضرت فرمود که الحال پدرم رسول خدا را در خواب دیدم که فرمود یا ابا الحسن تو در این نزدیکی بنزد ما خواهی آمد زیراکه برانگیخته میشود بجانب تو شقی ترین از این امت و ریش مقدس ترا بخون سرت رنگین خواهد نمود والله یا علی من مشتاق تو بوده و تو در دهه آخر این ماه در نزد ما خواهی بود پس تعجیل کن بجانب ما که در آنچه نزد ماست از برای تو بهتر و پاینده تر است پس چون اهل و عیال این سخن را شنیدند جمیعا شروع بگریه کردند و از غلبه نالهای بی اختیار بر کشیدند پس آنحضرت ایشانرا قسم داد که صدا بگریه بلند نکنید پس ایشان ساکت شدند و آهسته ناله میکردند و آنحضرت ایشانرا وصیت میکرده و بنیکیها امر میفرمود و از بدیها منع میکرد مؤلف گوید که فرزند مظلوم آنجناب بعینه چنین کرده در شب عاشورا او را خواب ربود پس بی اختیار از خواب برجست و اهل و عیال خود را جمع کرده و خواب هولناک خود را برای ایشان نقل کرده و خبر شهادت خود را بایشان داد و چون ایشان گریه را بلند میکردند ایشانرا امر بصبر و شکیبائی میکرد و امر بمعروف و نهی از منکر میفرمود و جناب ام کلثوم رضی الله عنها خبر میدهد که پدر بزرگوارم علیه السلام آن شب را بنماز ایستاده و نشسته و رکوع و سجود میکرد و بسیار مکرر از جای عبادت خود بصحن خانه تشریف میآورده نگاه حیرت باطراف آسمان میکرد و بستارگان نظر مینمود و میفرمود که هرگز دروغ نگفته ام و بمن کسی خبر داده او نیز دروغ نگفته است و این همان شب است که وعده کرده اند و بعد از این کلام رجوع بمحل نماز کرده مشغول عبادت شد و مکرر میفرمود اللهم بارک لی فی الموت یعنی خداوندا مرگ را برمن مبارک گردان و مکرر میفرمود که انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة

الا باللّه العلی العظیم و صلوات بسیار بر حضرت فرستاده و مکرّر استغفر اللّه ربی و اتوب الیه میگفت و من چون دیدم که پدر بزرگوارم از جهت
آرام و قرار ایشان قطع شده و علی الدوام مضطرب الاحوال مشغول عبادت و ذکر الٰهی و استغفار میباشد مرا در آن شب خواب نیامد
و با پدرم به بیداری و احیا گذرانیدم پس قدم جرأت پیش نهاده عرض کردم که ای پدر جان چه شده است مرا که در این شب هیچ
نمیگذارید که اندک استراحت فرمایند و بخواب آرام گیرید پس آن جناب در جواب فرمود که ای دختر من ای ام کلثوم پدر تو شجاعان بسیار
کشته است و در میدانها جنگها در معرکهای بزرگ واقع شده است و هرگز خوف و بیمی در قلب او مثل آنچه در این شب وارد شده است وارد نگردیده
پس فرمود که انّا للّه و انّا الیه راجعون پس من عرض کردم که ای جان پدر تا کی خبر مرگ خود را میدهید فرمود یا بُنیّة قد قرب الاجل و انقطع
الامل یعنی ای دختر من چگونه خبر از مرگ خود ندهم و حال آنکه نزدیک شده اجل و از هم پاره شد آرزو ام کلثوم خاتون میفرماید که من از شنیدن
این سخن بی اختیار بگریه درآمدم پس پدرم فرمود که ای دختر من صبر کن و آرام بگیر زیرا که من نمیگویم سخنی را مگر همان که برادرم رسول خدا
وعده فرموده است پس پدرم داخل حجرهٔ عبادت شد و مشغول بعبادت و نماز و بندگی و تضرع و زاری گردیده و فرمود که ای دختر من
چون صبح شود بگشو مرا خبر ده پس متوجه وقت گردیدم و چون آن وقت شد که فرموده بود قدری آب وضو برداشته داخل حجره شدم
و آنجناب را باخبر گردانیدم پس برخواست و تجدید وضو کرده و جامهای خود را بر قامت مبارک خود پوشانید و از حجرهٔ طاهره بیرون تشریف
آورد مؤلف گوید که لباس پوشی آخر عمر سید اوصیا بجز جناب ام کلثوم خاتون کسی دیگر حاضر نبود آه آه که چگویم از آن وقت
که در روز عاشورا جناب مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء لباس شهادت بر قامت مبارک خود پوشید و از خواهر خود لباس کهنه
طلبیده و در زیر جامهای خود پوشید که در آن وقت همه زنان در اطراف آن مسافر سفر شهادت ایستاده و یاد لباس پوشیدن آن امیر عرفان میکردند
و اشک خونین بر گلگونهٔ تشنهٔ خود جاری میکردند و آنجناب میشنید از صدای گریه و نالهٔ جناب زینب خاتون و باقی خواهران گریبان
و نالهای مادر مظلومهٔ خود جناب فاطمهٔ زهرا را و بانجا طرح مبارک میکرد را میدید پس بیاد زمان حیات جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمهٔ زهرا
جمیعا گریه و ناله میفرمود تا آنکه مظلوم از خیمه بیرون تشریف آورده و روانهٔ میدان شهادت شد جناب ام کلثوم میفرماید که چون پدرم
از حجره بیرون تشریف آورده بود داخل صحن خانه شده نگاه باطراف آسمان کرده و خواست که روانهٔ مسجد گردد که ناگاه چند مرغابی که
از برای برادرم حسین هدیه آورده بودند همه بالهای خود را برهم زده فریاد کنان در اطراف آن پناه عالمیان هجوم آوردند و بمنقارهای خود
اطراف جامهای آنحضرت را گرفته فریادها میکردند و هیچ شبی چنان نکرده بودند و چون آن بزرگوار این عمل را از آن مرغابیان دید گویا
فرمود که ما لکم عجّی علیکم الاخبار فاخبروا بنجح الیقین یا طیور الدار شما با تمام من نوحه میکنید که حیف ولی آغا دی یقتلونی
بالسیف و در حدیث دیگر است که چون از نوحه مرغابیان فرمود که لا اله الا اللّه صوایح یتبعها نوایح یعنی این صداها هست که
در عقب آن نوحها بلند خواهد شد مؤلف گوید که آه آه در کوفه در وقت بیرون تشریف بردن جناب امیر مرغابیان جناب سیدالشهدا
اطراف دامن او را بمنقار گرفته نالها کردند ولیکن در روز عاشورا چون فرزند بزرگوار او مظلوم کربلا در وداع آخر خواست که از خیام طاهره
روانه شود همه زنان و دختران امیر مؤمنان و فاطمهٔ زهرا و اولادهای کوچک در اطراف او جمع شده بودند و هر یک چنان نالها و زاریها
میکردند که ملائکه آسمانها و زمین بناله درآمدند جناب ام کلثوم میفرماید که چون صیحه مرغابیان پدر بزرگوارم فرمود که چون صبح شود قضا
و قدر الٰهی ظاهر خواهد گردید من عرض کردم که ای جان پدر چرا فال بد بسبب خود میزنی آنحضرت فرمود که ای دختر ما اهل بیت هرگز فال بد نمیزنیم
و این سخن حقی بود که بر زبان من جاری شد پس فرمود که ای دختر این مرغابیها را زبانی نیست که سخن بگویند و حوایج خود را در وقت گرسنگی
و تشنگی بخواهند پس بحق من بر تو ترا قسم میدهم که هر وقت اینها گرسنه و تشنه شوند ایشان را آب و دانه دهی یا آنکه رها کنی و جنس کنی که خود
از برای خود تحصیل آب و دانه کنند مؤلف خونجگر گوید که جناب امیر مؤمنان و آقای عالمیان جهت مرغابیان در خانه آب و دانه
داشتند که دختر خود را امر فرماید که آنحیوانات زبان بسته را تشنه و گرسنه نگذارند اما مظلوم کربلا و غریب بیابان نینوا در روز عاشورا از آنکه
داشتند و نخندانی که وصیت اهل و عیال و اطفال کوچک خود را بخواهران خود زینب خاتون و ام کلثوم خاتون میفرمایند و هر چند سکینه
خاتون و سایر اولاد عرض کردند که ای پدر جان در این صحرا ما را تشنه و گرسنه بگذاری که یتیمان ترا از کف خواهد گرفت و آنجناب که وصیت و خوبی

نداده‌ام آنحضرت فرمود که شما را بجدم حبیب خدا دم که او نیکو وکیلی است از برای من شیعیان آگاه شوید که حضرت امیر مؤمنان بجهت فرزندان
سیدالشهدا به راضی نشده نمیدانم چه میکرد اگر حاضر میبود واهل وعیال فرزند شهید خود را مشاهده میکرد که چه تشنه و گرسنه و تقسیم
کوفه و شام میرسند و هرچند ناله و زاری میکردند کسی بفریاد ایشان نمیرسید جناب ام کلثوم خاتون میفرماید که چون پدر بزرگوارم بدر
خانه رسید و در را گشوده خواست که بیرون تشریف برد حلقهٔ در بکمربند آنجناب درآویخت و کمربند او از هم گشوده شد و بر زمین افتاد
رسید چون پدرم خواجه فقیر گرفت از کمر آنجناب حلقه نداشت ناله میفرمود که بیتابیم پی نشانی تو عمر بیت حلقه بابم
چه شد فدای تو گردم گر از جا داتم و لیکن جهت تو آشفته است دردانم تمام بر جسد گوی توایم قربانی تو ای امام زمان بجای جسد
پس آن سرور آنرا برداشته محکم بکمر بست و این اشعار را خواند اُشْدُدْ حَيازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لاقِيكا وَلا تَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ
إِذا حَلَّ بِوادِيكا یعنی ای علی کمر خود را محکم ببند که بدرستیکه موت بر تو وارد خواهد گردید و جزع و فزع مکن از موت هرگاه بر تو وارد شود
وَلا تَغْتَرَّ بِالدَّهْرِ وَإِنْ كانَ يُواتِيكا كَما أَضْحَكَكَ الدَّهْرُ كَذاكَ الدَّهْرُ يُبْكِيكا یعنی مغرور مشو بروزگار و اگرچه او روی آورده بتو همچنانکه
بخنده میآورد ترا روزگار یکروز خواهد آورد ترا روزگار پس فرمود اَللّٰهُمَّ بارِكْ لَنا فِي الْمَوْتِ اَللّٰهُمَّ بارِكْ لِي فِي لِقائِكَ یعنی خداوندا
مبارک گردان از برای من مرگ را و مبارک کردان از برای من ملاقات خود را ام کلثوم خاتون میفرماید که من در عقب سر پدر بزرگوارم
میرفتم چون که اینگونه کلمات از او شنیدم گفتم واغوثاه وا ابتاه ایجان پدر این چه احوال است که از اول شب تا حال خبر از موت خود میدهی
و فال بد میزنی آنحضرت فرمود که ای دختر فال بد نمیزنم و آنچه میگویم دلالات و علامات وداع کردن است و این اتفاقی است که بر یک یک ظاهر میکردند و امر فرموده امام تا پس در خانه را گشود و از خانه بیرون تشریف برد و روانهٔ مسجد شد مؤلف گوید که آنچه
بر جناب ام کلثوم خاتون در شب نوزدهم و روز آن جهت مصیبت پدر بزرگوار بسیار تلخ گذشت لکن شب و روز دهم در عالم مثل شب
و روز عاشورا بر اهل بیت نگذشته زیرا که در شب نوزدهم جناب ام کلثوم وداع با پدر میفرمود و لکن در شب عاشورا مضطرب بود که با که
وداع کند گاهی در خیمهٔ برادرش جناب سیدالشهدا علیه السلام بود و گاهی با گریه و زاری از ماه بنی هاشم حضرت عباس را وداع میکرد و گاهی
بخیمهٔ شبیه‌ترین خلق به پیغمبر آخرالزمان جناب علی اکبر روحی فداه میرفت با فرزند نوجوان برادرش وداع میکرد و گاهی با یادگار نوجوان
برادرش امام حسن حضرت قاسم وداع میکرد و گاهی سر بزانوی غم گذاشته بر بیکسی خود گریه میکرد و اینکه فردا که روز عاشوراست بر سر مردان
جوانان و زنان چه خواهد آمد مثل ابر بهار اشک میبارید و بر همین حال بود جناب زینب خاتون و کلثوم و سایر زنان و دختران حیران
و گریان نالان پریشان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس ششم

در بیرون تشریف بردن آنحضرت است از خانه و ضربت زدن ابن ملجم علیه اللعنه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ
وَالصَّلاةُ وَالسَّلامُ عَلَى الصّائِمِ عَمّا سِوَى اللهِ الْمُتَبَتِّلِ مُجَلِّياً إِلَى اللهِ فَلَمّا جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ بِحَيْثُ لا يَسْبِقُهُ سابِقٌ
وَلا يَفُوتُهُ فائِتٌ وَلا يَلْحَقُ فِي إِدْراكِهِ طامِعٌ أَكْمَلَ النَّبِيِّينَ بِما هُوَ فِي التَّشْرِيعِ وَالتَّكْوِينِ فَكانَ آخِرُهُمْ مَبْعَثاً فَكانَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ وَهُوَ سَيِّدُنا
وَنَبِيُّنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ وَلا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ فِي مَقامِهِ وَقَدْ سَبَقَ مَقامَهُ وَآخِرَهُ فِي مَقامِهِ وَابْنَ عَمِّهِ فِي مَقامِهِ وَتَزَوَّجَ ابْنَتَهُ فِي مَقامِهِ وَوالِدَهُ
وَلَدِهِ فِي مَقامِهِ فَهُوَ الْقائِمُ مَقامَهُ فِي كُلِّ مَقامٍ إِلّا مَا اخْتَصَّ بِهِ الْمَلِكُ الْعَلّامُ أَسَدُ اللهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ سَيِّدُنا وَمَوْلانا مَوْلَى اللهِ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ سَلامُ اللهِ أَبَدَ الْآبِدِينَ ثُمَّ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَتابِعِيهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى غاصِبِي حُقُوقِهِ وَقاتِلِيهِ وَشِيعَتِهِ
فَضائِلِهِ دَهْرَ الدّاهِرِينَ وَبَعْدُ فَقَدْ قالَ اللهُ جَلَّ جَلالُهُ فِي مُحْكَمِ كِتابِهِ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ
كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ معنی ظاهر آیهٔ شریفه اینست که ای گروهیکه ایمان آورده اید واجب شده است بر شما روزه
همچنانکه واجب بوده است بر آنانکه پیش از شما بوده اند تا آنکه از برکت روزه اهل تقوی و پرهیزکاری بشوید در کتاب فقیه از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که شخص یهودی بخدمت رسول الله مشرف شده عرض کرد که چه سبب واجب فرموده خداوند
برامت تو سی روز روزه را و بر امتهای گذشته زیاده واجب فرموده بود آنحضرت فرمود که چون حضرت آدم در بهشت از آن درختی که نهی
کرده شده بود که از میوهٔ آن تناول نماید میل نمود آنچه در اندرون شکم او باقی ماند سی روز بود پس خداوند بر حضرت آدم و ذریهٔ او بهمان

سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب گردانید از جهت رفع اثر آنچه آنحضرت میل فرموده بود یهودی عرض کرد که راست فرمودی پس
عرض کرد که چه چیز است جزای آنکه روزه دارد ماه مبارک رمضان را آنحضرت فرمود که هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را روزه بدارد از برای
برای خداوند روزه دارد مگر آنکه خداوند او را هفت جزا عطا فرماید اول آنکه اگر حرامی در بدنش بوده باشد از بدن او گداخته میشود دوم آنکه
برحمت خداوند نزدیک میشود سیم آنکه کفاره میشود از برای خطائی که حضرت آدم کرده چهارم آنکه خداوند بر او آسان میفرماید سکرات
موت را پنجم آنکه باعث ایمنی او میشود از گرسنگی و تشنگی در روز قیامت ششم آنکه عطا میفرماید خداوند باو برات بیزاری
از آتش جهنم هفتم آنکه روزی میگرداند خداوند جل جلاله او را از طیبات بهشت یهودی عرض کرد که راست فرمودی یا محمد و بسند معتبر
منقولست از حضرت امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که روزی رسول خدا خطبه
انشا کرده بعد از آن فرمود که ایها الناس آگاه باشید که روی آورده است بسوی شما ماه خداوند ببرکت و رحمت و ماه مبارک رمضان ماهیست
که در نزد خداوند بهترین ماههاست و روزهای آن بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبهاست و ساعتهای آن نیکوترین ساعتها
و آن ماهیست که خوانده شده اید در آن بضیافت الهی و گردانیده شده اید در آن از اهل کرامت الهی نفس کشیدن شما در آن ثواب تسبیح دارد
و خواب شما در آن عبادتست عمل شما در آن مقبول است و دعای شما در آن مستجابست پس از پروردگار خود سؤال کنید با نیتهای خالص
و قلبهای طاهر اینکه توفیق عطا فرماید شما را بروزه و قرائت قرآن بدرستیکه شقی و بدعاقبت کسیست که محروم باشد در این ماه از آمرزش
الهی و یاد آورید بگرسنگی و تشنگی خود در آن گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و تصدق کنید بر فقرا و مساکین خود و احترام کنید پیران خود را
و رحم کنید بر کودکان خود و وصل کنید با رحم خود و نگاه دارید زبانهای خود را و بپوشانید چشمهای خود را از هر چه حلال نیست از برای شما
نظر کردن بر آن و گوشهای خود را از آنچه جایز نیست شنیدن آن و مهربانی کنید بیتیمان مردمان تا آنکه مهربانی کنند با یتیمان شما و توبه کنید
و بازگشت نمائید بسوی پروردگار از گناهان خود و دستهای خود را بدعا بلند کنید در اوقات نمازهای خود زیرا که آن وقت بهترین وقتهاست
بجهت آنکه در آن اوقات خداوند مهربان نظر رحمت میفرماید بر بندگان خود و جواب میدهد ایشان را هرگاه با او راز گویند و لبیک میگوید
میگوید هرگاه او را بخوانند و مستجاب میگرداند دعای ایشان را ای گروه خلایق بدنهای شما در گرو اعمال شما رفته است آنها را خلاص کنید به
استغفار و پشتهای شما سنگین شده است بگناهان شما پس سبک گردانید آنرا بطول دادن سجده و بدانید که خداوند تبارک و تعالی
بعزت خود قسم یاد فرموده است که عذاب نکند نمازکنندگان و سجده کنندگان را و اینکه نترساند ایشان را بآتش غضب خود در روزیکه
برانگیخته شوند همه خلایق در محکمه پروردگار عالمیان ای گروه خلایق هر کس افطار دهد روزه دار مؤمنی از شما را در این ماه میباشد از برای او در
عوض آن نزد خداوند اجر آزاد کردن بنده و باعث آمرزش همه گناهان گذشته او است پس شخصی عرض کرد یا رسول الله همه ما
قدرت نداریم بر افطار دادن مؤمنی آنحضرت فرمود که بپرهیزید از آتش اگر چه بافطار دادن بنصف خرما بوده باشد یا بشربتی از آب و بدرستیکه
دیگر در مجالس میفرماید که هیچ افطار کننده نیست که وارد شود بر قومی که او را افطار میدهند مگر آنکه اعضای آن افطار کننده تسبیح
میکنند و ثواب آن از برای صاحب خانه است و ملائکه نیز بر او صلوات میفرستند و صلوات ایشان برای او طلب آمرزش است از گناهان
او پس رسول خدا فرمود که یا ایها الناس کسیکه خلق خود را در این ماه نیکو گرداند باعث آن میشود که از صراط بگذرد در روزیکه قدمها از ثبات
بماند در روزیکه قدمهای بسیار میلغزد و کسیکه تخفیف دهد خدمت خود را بر خدمتکار زنش خداوند آسان گرداند حساب او را در روز قیامت
و کسیکه نگاه دارد شر خود را از خلق نگاه میدارد خداوند غضب خود را از او در روز لقای پروردگار کسیکه اکرام کند در این ماه یتیمی
اکرام میفرماید پروردگار او را در روز جزا و کسیکه وصل کند با رحم خود در این ماه وصل میکند خداوند با او برحمت خود در روز قیامت و کسیکه
قطع رحم کند خداوند قطع میفرماید در آن روز رحمت خود را از او و کسیکه نماز نافله در این ماه بجا آورد مینویسد خداوند از برای او بیزاری از آتش
و کسیکه بگذارد نماز واجبی را در این ماه بعمل آورد ثواب کسی دارد که هفتاد نماز واجب در ماههای دیگر بجا آورده باشد و کسیکه در این ماه صلوات بسیار
بفرستد بر من سنگین میفرماید خداوند میزان اعمال او را در روزیکه سبک است میزان اعمال خلایق در آن روز و کسیکه در این ماه یک آیه
از قرآن بخواند ثواب کسی را دارد که ختم قرآن کرده باشد در ماههای دیگر ای گروه خلایق بدانید که درهای بهشت در این ماه بر روی شما گشوده است

پس سؤال کنید از پروردگار خود که نگشاید بروی شما و درهای جهنم بسته شده است بر روی شما سؤال کنید که نگشاید آنها را بر روی شما و شیاطین در این ماه غل کرده شده‌اند پس سؤال کنید از پروردگار خود که مسلط نگرداند آنها را بر شما حضرت امیرالمؤمنین میفرماید که من در آن مجلس از جای خود در میانه اصحاب برخواستم و عرض کردم که یا رسول الله کدام عمل در این ماه بهترین اعمال است آنحضرت در جواب فرمود که یا علی بهترین اعمال در این ماه دوری کردن از نافرمانی خداوند است پس از این کلام رسول ملک علام علیه آلاف التحیة والسلام شروع بگریه نمود حضرت امیر علیه السلام میفرماید که من عرض کردم که یا رسول الله چه چیز شما را بگریه در آورده است آنحضرت فرمود که یا علی گریه میکنم بجهت یاد آوردن آن مصیبتی که در این ماه بر جناب تو وارد میشود و یا علی گویا می‌بینم که تو مشغول نماز و عبادت پروردگار خودی پس برخیزد شقی‌ترین اولین و آخرین برادر پی کننده ناقه صالح پس ضربتی بر فرق مقدس تو بزند پس ریش عنبرین ترا از خون سر خضاب خواهد کرد مؤلف غمگین جگر کباب گوید که نمیدانم که سید انبیا بر چه حال بود که بتعلیم الهی در بالای منبر این احوال را برای برادر خود سید اوصیا ارواحنا له الفداء بیان میفرمود و گویا مشاهده مینمود که آنجناب در محراب عبادت گاهی میافتد و گاهی می‌نشیند و از فرق شکافته‌اش خون بر ریش او جاریست آه آه هرگاه رسول خدا برای التفات بجریان خون از زخم چنین گریه و ناله میفرمود نمیدانم بر چه حال بوده و چگونه ناله و گریه میکرد هرگاه التفات بروز عاشورا میکرد و مشاهده میفرمود که از اطراف فرق سراپا غرق فرزند بیکس مظلومش در کربلا خون جاری بوده و از جای تیرها و نیزه‌ها و عمودها از پیش رو خونها بر پیشانی و ابروها و چشمها و کاکلها و ریش جاری بوده و از گوشها بر دوشها و از عقب سر بر کتفها لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که عرض کردم که یا رسول الله چون این ضربت بر من وارد میشود ضرری بدین من دارد یا با سلامت دین منست فرمود که با سلامتی دین تست پس فرمود که یا علی هر کس ترا بکشد مرا کشته است و هر کس که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است زیرا که از برای من مثل جان منی یا علی روح تو از روح منست و طینت تو از طینت منست بدرستیکه خدای تبارک و تعالی خلق فرمود مرا و ترا و برگزید مرا و ترا و اختیار فرمود مرا از برای نبوت و ترا از برای امامت پس هر که انکار کند امامت ترا پس بتحقیق که انکار کرده است نبوت مرا یا علی تو وصی منی و پدر دو فرزند منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امت منی در حیات من و بعد از انتقال من هر چه را که تو حکم کنی من حکم کرده‌ام و هر چه را تو منع کنی من منع کرده‌ام یا علی قسم بذات اقدس خداوند که مرا براستی از برای نبوت برانگیزانیده است و بهترین مخلوقات خود کرده است که بدرستی که توئی حجت خداوند بر جمیع مخلوقات او و امین خداوندی بر اسرار او و خلیفه خداوندی بر بندگان او مؤلف گوید که چون که سید انبیا بتعلیم الهی از شهادت سید اوصیا خبر میداد در حالتیکه هنوز آن مصیبت واقع نشده بود آنجناب خود هم بتعلیم از رسول خدا مکرر خبر از شهادت خود میداد قبل از وقوع آن مثل آنکه در کتاب بحار و عوالم و غیر آنها از کتب معتبره از جناب ام کلثوم خاتون روایت شده است که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان بعد از آنکه پدر بزرگوارم نزد من آمد با نمک و شیر روزه افطار فرمود آن شب را بنماز و دعا و تلاوت قرآن و مناجات و گریه و زاری بسر برد و مکرر خبر از شهادت خود میداد تا آنکه ثلث از شب باقی مانده بود که در خانه را گشود و روانه مسجد شد پس من نزد برادرم حضرت امام حسن رفتم و احوال گذشته آن شب پدرم را و کیفیت تنها بیرون رفتن آنجناب را بآنحضرت عرض کردم پس برادرم از رختخواب برجست و در عقب سر پدرم دوید مؤلف گوید هیچ ملکه در روز عاشورا بعد از آنکه جناب سید الساجدین شنید که پدر بزرگوارش در میان میدان بیکس میفرماید که هل من ناصر ینصرنا آیا یاری کننده هست که ما را یاری کند آن بیمار بیکس از جای خود جست و عرض کرد که لبیک لبیک ای پدر بزرگوار اینک من آمدم و شمشیر خود را برداشت از ضعف بر خاک میکشید و اراده میدان داشت که عمه‌اش سیدة النساء زینب خاتون آن بیمار را باجبار برگردانید پس حضرت امام حسن علیه السلام در عقب سر پدر خود دوید و پیش از آنکه بمسجد رسد خود را بآنجناب رسانید و عرض کرد که ای پدر جان چه چیز شما را در این وقت شب که ثلث آن باقی مانده است از خانه بیرون آورده آنحضرت فرمود که ای حبیب من و قرة العین من بجهت خواب هولناکی که دیده‌ام از خانه بیرون آمدم حضرت امام حسن عرض کرد که انشاءالله خوابی خیر است و تعبیر آن بحضرت ای پدر جان خواب خود را بیان فرما آنحضرت فرمود که ای حسن امشب در خواب دیدم که جبرئیل امین از آسمان بر کوه ابوقبیس نازل شده و دو سنگ از آن

و بام کعبه بالا رفت و چنان بر هم زد که چون غبار و خاکستر نرم شد پس آنها را باد داد پس نماند خانه در کعبه و مدینه مگر آنکه آن
غبار داخل آنخانه شد پس حضرت امام حسن عرض کرد که ای بابا این چه تعبیر فرموده آنحضرت فرمود که ای فرزند تعبیر آن اینست که پدر تو
کشته میشود و نمیماند خانه در مکه و مدینه مگر آنکه گرد و غبار غم و مصیبت بر من داخل آنخانه میشود   مولف محزون گوید که اگرچه در وقت
شهادت حیدر و همینها غباری برخواست که شنیدی لکن چه گویم از احوال غباری که در وقت شهادت فرزند مظلومش سید الشهدا در روز
عاشورا برخواست که در حدیث معتبر است که در آنوقت از آسمان باد شدید سرخی و غبار سیاه وزید که عالم در چشم کوفیان و شامیان
تیره و تار گردید و چشم هیچکس جائی را نمیدید حتی آنکه آن ملاعین گمان کردند که قیامت برپا شده و از اثر آن غبار هم غم و الم جمیع
موجودات جن و انس و اهل آسمانها و زمینها نشست بلکه بر جمیع مخلوقات الهی آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود تاثیر کرد پس حضرت
امام حسن عرض کرد که ای پدر بزرگوار این مصیبت شما کی واقع خواهد شد آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند خداوند در قرآن میفرماید
که وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ   یعنی هیچکس نمیداند که فردا چکار خواهد کرد و هیچکس نمیداند که در
کدام زمین فوت خواهد شد لکن ای فرزند خبر داد مرا حبیبم رسول خدا که این واقعه هایله در دهه آخر ماه مبارک رمضان واقع خواهد شد
ای فرزند بقتل میرساند مرا ابن ملجم مرادی علیه اللعنه حضرت امام حسن میفرماید که من عرض کردم که اگر میدانید که او این عمل خواهد
زد بکشید او را پیش از آنکه او شما را بقتل رساند آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند قصاص پیش از جنایت جایز نیست و هنوز
ظلمی از او بر من وارد نشده است من چگونه او را قصاص کنم ای فرزند اگر جمع شوند تمام جن و انس و بخواهند که این شهادت را از من دفع
نمایند نتوانند ای فرزند برگرد و در رختخواب خود آرام گیر ایشان عرض کردند که میخواهیم در خدمت شما تا مسجد و محل نماز شما بیائیم
آنحضرت فرمود که اقسمت بحقی علیک الا رجعت الی فراشک لئلا ینغص علیک نومک   یعنی ای فرزند قسم میدهم ترا بحقی که بر تو
دارم اینکه برگردی بجانب رختخواب خود تا اینکه بهم نخورد خواب تو و خلاف آنچه میگویم مکن ای فرزند عزیز من   مولف گوید آن پدر
مهربان که راضی نبود که خواب فرزندش در مثل چنان شبی بهم شکسته شود و او را قسم داد و بجای خوابش برگردانید نمیدانم بر چه حال
میشد و چه میکرد اگر حاضر میبود در آن روزها و شبها که همین فرزند بزرگوارش را زهر داده بودند و در شب و روز خواب بلکه آرام و قرار از او
قطع شده بود و در رختخواب میغلطید و پاره های جگرش را بر طشت خون میریخت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آه آه و نمیدانم که
چگونه میشد احوال آنجناب هرگاه فرزند دیگر خود جناب موسی بن جعفر را میدید که در زندان بغداد بر روی خاک میغلطید و فرزند دیگر خود
حضرت امام رضا علیه السلام را که در خراسان در خانه تنهائی از شدت زهر خواب نمیرفت بلکه آرام نمیگرفت وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ
یَنْقَلِبُونَ   پس حضرت امام حسن حسب الامر بخانه مراجعت فرمود پس دید که خواهر مظلومه اش ام کلثوم خاتون در عقب در منتظر
ایستاده پس داخل خانه شد و آنچه در میانه آنجناب و پدر بزرگوار گذشته بود بایشان فرمود پس هر سه با حیرت بدور یکدیگر حلقه ماتم
زده با هم میگفتند که نمیدانیم بر سر پدر ما چه خواهد آمد و همه سرهای غم بر زانوهای الم گذاشته از شدت تحیر خواب بر ایشان غلبه کرده
برخاسته و داخل فراش خود شدند و بخواب رفتند   مولف پریشان احوال گوید که نمیدانم چه گویم از پریشان احوالی همین دختران
در روز عاشورا بعد از آنوقتی که سید و مولا و برادر ایشان جناب سید الشهداء وداع آخر را بجای آورده روانه میدان کارزار شده
همین دختران بر دور بیمار کربلا حلقه ماتم زده بودند گاهی در تحیر که بر سر غریب کربلا در دشت بلا چه خواهد آمد و زمانی در تفکر که آیا خود شانرا
خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد و این بیمار را میکشند یا آنکه دستگیر خواهند کرد و با این دختران و کودکان چه معامله خواهند کرد و بعلاوه
از شدت وحدت و حیرت و پریشان احوالی ایشانرا خوابی بلکه قرار و آرام نبود و لعنة الله علی القوم الظالمین   از ابو مخنف و دیگران
روایت شده است که حضرت امیر مومنان و قبله عالم و عالمیان علیه سلام الله فی کل حین و آن تنها روانه شد تا آنکه داخل مسجد گردید
دید که چراغها در قندیلها خاموش در آن تاریکی در محراب آنقدر که خواست نماز کرد و تعقیب خواند پس دو رکعت نماز کرد و بعد
بر بالای گلدسته برآمد و تنحنحی فرمود پس انگشت سبابه بر گوش نهاده بصوت جلی اذان گفت و بر وقت آنجناب اذان گفتن نماند
خانه در کوفه مگر آنکه صدای آنحضرت داخل حجره های آن میشد و چون صدای آنسرور بگوش قطام ملعونه رسید بر سر بالین ابن ملجم ملعون آمد و او را

بیدار کرد و گفت کسی که چنین امر عظیمی در نظر دارد میخوابد اینک علی بن ابیطالب بمسجد آمده و اذان گفت برخیز و او را بقتل رسان تا کام
از من برآری آن ملعون گفت که والله درهمین ساعت او را برای خاطر تو میکشم آن ملعونه گفت که برو و او را بقتل رسان و با چشم روشن
و دل شادمان برگرد که اینک من آماده و منتظرم هرچه در دل داری کام از من برآوری و در بعضی از کتب علما است که آن ملعون گفت که بخدا قسم
که علی را خواهم کشت و باین جهت بدبخت ترین اولین و آخرین خواهم شد و لکن بمراد خود نخواهم رسید پس چون شتر مست از جای
خود بجست و گفت ای قطامه شمشیر مرا حاضر کن چون شمشیر خود را گرفت و روانه مسجد شد و خود را در میان خفتگان انداخت و موافق روایت
دیگر آنست که در خانه قطامه نبود بلکه با دو رفیق دیگر که برای اعانت بر قتل آنسرور بهمراه آورده بود در میان خفتگان مسجد خوابیده بود پس
چون آنحضرت از گلدسته فرود آمده داخل مسجد شد مشغول تسبیح و تقدیس الهی بود و مکرر الله اکبر الله اکبر میگفت و بسیار میفرمود
که اللهم صل علی محمد و آل محمد و منادی میکرد که از عادتهای نیکوی آنجناب این بود که چون وقت نماز میشد خفتگان را از خواب غفلت بکلام
بیدار میکرد که الصلوة یرحمک الله الصلوة الی الصلوة المکتوبة علیک یعنی بشتاب بسوی نماز خدا ترا رحمت کند بسرعت کن بجای
نماز و برخیز برای بجای آوردن نمازیکه بر تو واجب گردیده است پس این آیه شریفه را میخواند که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یعنی بتحقیق که
نماز منع میکند و باز میدارد نمازگذارنده را از عمل زشت و قبیح پس آنحضرت خفتگان را بیدار میکرد تا آنکه بر سر جسد پلید ابن ملجم رسید
که آن ملعون چند بر روی در افتاده فرمود که یا هذا قم من نومک هذا فانها نومة یمقتها الله و هی نومة الشیطان و نومة اهل النار
یعنی ای بدبخت برخیز و اینطور بر روی در افتاده مخواب که خداوند از رحمت خود نا امید گردانیده است این نوع خوابیدن اینطور خوابیدن
شیطان و خوابیدن اهل آتش است بلکه بخواب بر پهلوی راست که آن خواب علما است یا بر طرف چپ که آن خواب حکما است یا بر پشت
که آن خواب انبیاء است پس آنخبیث بدبخت اندک حرکتی کرد مثل کسیکه میخواهد برخیزد و لیکن از جای خود حرکت نکرد پس آنحضرت باو
فرمود که لقد هممت بشیء تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا یعنی ای ملعون بتحقیق که همت بکاری بسته که
آن نزدیکست که آسمانها از هم پاره شود و زمین شق شود و کوهها بشکند و بر زمین سرنگون گردد و ای خبیث اگر بخواهم خبر دهم که چه در زیر
جامه داری پنهان نموده و درگذشته بجانب محراب توجه فرموده و در محراب ایستاده با خضوع و خشوع مشغول نماز شد و رکوع و سجودها
طول میداد چنانکه عادت آنجناب بود در نمازهای واجب و مستحبی پس چون ابن ملجم دانست که آنحضرت مشغول پرستش معبود است
شمشیر از جای جست و خود را در پهلوی ستون نزدیک آنجناب در میان آن نماز دیگر رسانید و آنقدر آرام گرفت که رکعت اول را تمام کرده
برکوع تشریف برد و سجده اول بجای آورد و سر از سجده برداشت آه و اویلاه و مصیبتاه که آن بدبخت بی ایمان شمشیر خود را بلند کرده و فرود
آورد و چنان بر فرق کرم و مقدس آن برگزیده خلاق آسمان و زمین زد که بجای ضربت عمرو بن عبدود که از فرق تا پیشانی که جای سجده
و پرستش الهی بود شکافته شد آه و مصیبتا و وا حزناه که چون آن بزرگوار فرق خود را بناحق شکافته دید صبر کرد و هیچ تغیر ننمود و آنجنان
کسی نبود که آنجناب را بگیرد که نیفتد مثل حالت سجده بر روی خاک افتاد و فرمود که بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس بآواز ضعیف حزین
فریاد زد که بپروردگار کعبه قسم که رستگار شدم ابن ملجم ملعون مرا کشت پس زمین بلرزه در آمد و دریاها بموج در آمدند و آسمانها بحرکت
آمدند و درهای مسجد بر هم خوردند و جمیع ملائکه در آسمانها بناله در آمدند و باد سیاهی وزید که عالم تاریک شد و جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا کرد
که هرکس بیدار بود شنید فریاد زد و گفت که خراب شد والله ارکان هدایت و تاریک شد والله ستاره‌های آسمان و نشانهای تقوی
جدا شد والله دست آویز عالمیان کشته شد پسر عم رسول خدا کشته شد وصی مجتبی کشته شد علی مرتضی کشته شد والله کشته شد سید اوصیاء
بقتل رسانید شقی ترین همه اشقیا. در حدیث است که چون ام کلثوم خاتون این ندا را شنید سیلی بر روی خود زد و گریبان پیراهن
چاک کرد و فریاد یا ابتاه و وا علیاه و وا محمداه و وا سیداه برکشید و بر سر بالین حسنین دوید و فریاد برکشید و گفت ای برادران تعجیل
که پدر ما را کشتند پس آن دو بزرگوار از خواب جستند و حضرت امام حسن فرمود که ای خواهر از گریه و ناله آرام بگیر که تا معلوم کنیم که این خبر
راست است یا نه تا محل شماتت دشمنان نشویم پس ایشان از جای خود جستند و روانه مسجد شدند بعد از آنکه با اصحاب بسیار دوستان
گریه و ناله کردند جسد غرق بخون خود را بخانه آوردند مؤلف گوید که روزی مثل روز عاشورا نیامد که ام کلثوم خاتون و باقی

خواتین چون ندای شهید شدن برادر خود جناب سید الشهداء علیه السلام را شنیدند بجز جناب سید الساجدین بیمار کسی را نداشتند لهذا جمعی از ایشان روی بمدینهٔ طیبه کرده عبد خود را صاحب امیر رفتند و جمله روی بنجف اشرف کرده پدر بزرگوار خود را بندای ضعیف میخواندند آخر الامر معین و یاوری نیافتند که آن بدن پاره پاره غرق بخون را بخیمه آورده لهذا خود روانه قتلگاه شدند آه آه که اگر جراحت بدن مقدس آقای شهیدان و از هجوم دشمنان بی ایمان نتوانست که آن بدن نازنین را بخیمه آورند آه و مصیبتاه خود با همه وا اضطراب روانه خیمها شدند آه و اغربتاه ای کاش که آن خیمها را برای ایشان گذاشته بودند و نسوزانیده بودند و خود ایشان را اسیر نکرده بودند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مجلس چهارم

در کلمات و احوال آنحضرت است در محراب عبادت بعد از ضربت

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَا یُعْرَفُ اَحَدٌ حَقَّ مَعْرِفَةِ ذَاتِهِ وَ یُعْرَفُ فِیْ جَمِیْعِ الْمَوْجُوْدَاتِ بِاٰیَاتِهِ وَ اٰثَارِهِ فَقَالَ جَلَّ شَانُهُ فِی الْحَدِیْثِ الْقُدْسِیِّ کُنْتُ کَنْزًا مَخْفِیًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ اُعْرَفَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سُبُلِ مَعْرِفَتِکَ رَبِّ نَجِیَّتِکَ فَمَا عَرَفَکَ مَنْ عَرَفَکَ اِلَّا بِالتَّقَرُّبِ بِحُبِّهِمْ وَ مَا جَهِلَکَ مَنْ جَهِلَکَ اِلَّا بِالتَّخَلُّفِ عَنْهُمْ فَمَا فَازَ مَنْ فَازَ اِلَّا بِهِمْ وَ مَا هَلَکَ مَنْ هَلَکَ اِلَّا بِهِمْ لِاَنَّ مَنْ اَرَادَ اللّٰهَ بَدَءَ بِهِمْ وَ مَنْ وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنْهُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِهِمْ بَلْ هُمُ الَّذِیْنَ مَنْ عَرَفَهُمْ بِالنُّوْرَانِیَّةِ فَقَدْ عَرَفَ اللّٰهَ بِهَا وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُمْ بِهَا لَمْ یَعْرِفِ اللّٰهَ بِهَا کَلَّا بَلْ هُمْ نُوْرُ اللّٰهِ لَهُ نُوْرًا فَمَا لَهُ مِنْ نُوْرٍ وَ هُمُ الْاَنْجُمُ الزَّاهِرَةُ لِلْعَارِفِیْنَ وَ الْاَقْمَارُ الْمُنِیْرَةُ لِلسَّالِکِیْنَ وَ الشُّمُوْسُ الطَّالِعَةُ لِلْاَوَّلِیْنَ وَ الْاٰخِرِیْنَ اَعْنِیْ مُحَمَّدًا وَ اٰلَهُ الطَّاهِرِیْنَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ عَلٰی مُحِبِّیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اَبَدَ الْاٰبِدِیْنَ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی غَاصِبِیْ حُقُوْقِهِمْ وَ مُنْکِرِیْ فَضَائِلِهِمْ دَهْرَ الدَّاهِرِیْنَ وَ بَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ

خلاق عالم میفرماید که خلق نفرموده ام جن و انس را مگر بجهت عبادت و در حدیث معتبر وارد شده است که یعنی از برای معرفت و شک و شبهه نیست که معرفت ذات الهی جل شانه العالی بذاته ممکن نیست و اگر ممکن میبود سید اولین و آخرین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله نمیفرمود که مَا عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ وَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ یعنی نشناختیم ترا ای خداوند حق شناختن تو که آن معرفت ذات او بذاته است و عبادت نکردیم ترا حق عبادت تو بلکه معرفت خداوند بآیات و علامات اوست چنانکه در قرآن مجید میفرماید سَنُرِیْهِمْ اٰیَاتِنَا فِی الْاٰفَاقِ وَ فِیْ اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود باشد که بنمایم بندگان خود آیات و علامات خود را در اطراف عالم و در نفسهای خود شان تا اینکه ظاهر شود از برای ایشان که پروردگار ایشان حق است و نفرموده است که بنمایم بایشان ذات خود را زیرا که ذات اقدس الهی از آن بزرگتر است که ظاهر گردد پس راه معرفت الهی آنست که در مخلوقات او تامل و تفکر نمایند تا بودن ذات اقدس و قدرت کامله و حکمت بالغهٔ او معلوم و یقینی شود و پر ظاهر است که هرچند قدرت کامله در مخلوقی بیشتر ظاهر گردد آن شخص کامل معرفت است بیشتر در آن تامل و تفکر نماید و معرفت او بپروردگار زیاده میشود و بر هر کس که اهل فهم کلام الله مجید و اخبار اهل بیت بوده باشد ظاهر گردیده است که بزرگترین آیات و علامات الهی ظهور قدرت کامله شده از حضرت سید انبیا و آل طاهرین صلی الله علیه و علیهم اجمعین و از اینجهت است که در زیارات معتبرهٔ ایشان ذکر شده است که مَنْ عَرَفَکُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللّٰهَ وَ مَنْ جَهِلَکُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللّٰهَ یعنی هر کس که شناخت شما اهل بیت را پس بتحقیق که خداوند را شناخته است و هر کس نشناخت و انکار کرد شما را پس بتحقیق که خدا را نشناخته و انکار کرده است و از حضرت سید اوصیا روایت شده است که فرمود اَیُّ اٰیَةٍ اَکْبَرُ مِنِّیْ یعنی کدام آیه و دلیل بر خداوند است که بزرگتر باشد برای دلالت کردن بر او از من و مکرر در احادیث معتبره وارد شده است که نَحْنُ الْاٰیَاتُ الْکُبْرٰی یعنی مائیم اهل بیت آیات و علامات بزرگ الهی و ما در این مقام اکتفا میکنیم بذکر حدیثی در معرفت جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه تا اولا معرفت باحوال آنجناب بهم رسد تا بدانید که چه قدر تجلی ظهور قدرت الهی شده است و ثانیا چون آنجناب خود باین جلالت شان فرموده است که اَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِیْدِ مُحَمَّدٍ یعنی من بنده و تابعی از تابعین محمدم از آن بیابی که هرگاه کسی که تابعش صاحب چنین مقامات بوده است مولا و سید او در بزرگواری و جلالت شان در چه مرتبه است و ثالثا بعضی که خداوند که ایشان را خلق فرموده است و عطا الدوام با دعوی چند که اگر خواهد پیش از نزدیک دارد و میداند و اگر خواهد بمیراند و هلاک گرداند بیک طرفة العین ایشان را بمیراند چگونه خداوندیست تا آنکه از معرفت باحوال جناب علی بن ابیطالب علیه السلام معرفت پیغمبر و خداوند جل شانه العالی بهم رسد و الحدیث شریف اینست که مجلسی عزیز

چنانچه در بحار الانوار روایت کرده است که روزی ابوذر غفاری که از خشم ابوطالب است به سلمان فارسی گفت که ای ابا عبد الله چیست معرفت شناختن امیر المؤمنین علیه السلام بنورانیت سلمان جواب داد و گفت که ای جندب بیا برویم خدمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و از خود آنحضرت این مطلب را سؤال کنیم جندب میگوید که با سلمان رفتیم آنحضرت تشریف نداشتند در خانه انتظار کشیدیم تا آنکه تشریف آوردند پس فرمود که چه مطلب شما را باینجا آورده است عرض کردیم که آمده ایم تا سؤال کنیم از معرفت شما بنورانیت آنحضرت در جواب فرمود که مرحبا ای دو دوستی که با یکدیگر عهد کرده اید که دین و معرفت خود را محکم کنید و شما اهمال نکرده اید در تحصیل معرفت کوشش میکنید تقصیری بر شما باقی نخواهد بود بدانید که شناختن من بنورانیت بدرستیکه معرفت خداست بر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه پس آنحضرت فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که کامل نگردانیده است ایمان را تا آنکه بشناسد که معرفت مرا بنورانیت هرگاه شناخت مرا باین معرفت پس بتحقیق که امتحان کرده است خداوند قلب او را از برای ایمان و گشوده است سینه او را از برای اسلام پس گردیده است از جمله عارفین و بینایان در حق ما اهل بیت و کسی که کوتاهی نماید از این مقدار معرفت پس او از جمله شاکین و مرتابین است پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که معرفت من بنورانیت معرفت خداوند عز و جل است و معرفت الله عز و جل معرفت منست بنورانیت و اینست معنی دین خالص که خداوند در قرآن فرموده است که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة که معنی آن اینست که مامور نشده اند مگر بنبوت محمد صلی الله علیه وآله که آن دینی است که از باطل روی گرداننده و بحق روی آورنده است بواسطه محمد و آن دینیست در نهایت آسانی و معنی بر پا داشتن نماز در باطن بر پا داشتن ولایت منست پس هر کسیکه بر پا دارد ولایت مرا یعنی مرا ولی الله حقیقی داند پس بتحقیق که بر پا داشته است نماز را و بر پا داشتن حق ولایت من مشکل است در نهایت اشکال که متحمل نمیشود او را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که امتحان فرموده باشد خداوند قلب او را از برای ایمان پس ملک اگر مقرب نباشد و مؤمن هرگاه ممتحن نباشد و پیغمبر اگر مرسل نباشد متحمل نشوند آنرا سلمان میگوید که من عرض کردم که یا امیر المؤمنین کیست مؤمن و کجاست منتهای ایمان و چه چیز است علامت ایمان بیان فرما تا ما بشناسیم آنرا آنحضرت در جواب فرمود که ای سلمان مؤمن ممتحن آنکسی است که وارد نمیشود هیچ امری و حکمی از احکام امامت و ولایت بر او مگر اینکه خداوند سینه او را گشاده میگرداند و او را قابلیت قبول آن عطا میفرماید و شک بر او راه نمییابد و در ریب نمیافتد و بدان ای ابوذر که من بنده خداوندم و خلیفه اویم بر بندگان او و ما اهل بیت را قرار مدهید خدایان خود و بگوئید در فضیلت ما هر چه میخواهید پس بدرستیکه شما نتوانید رسید بکنه معرفت ما و نتوانید که بآخر رسانید فضل ما را پس بدرستیکه خداوند عز و جل عطا فرموده است بما بزرگتر و عظیمتر از آنچه تعریف کنند از شما تواند تعریف و توصیف کند یا بتواند یکی از شما در قلب خود خیال کند آنرا پس هرگاه شناختید ما را باینکه بیان کردیم ما را بشناسید حق شناختن آن وقت شمائید مؤمنین سلمان عرض کرد که ای برادر رسول خدا هر کس که بر پا دارد نماز را بر پا داشته است ولایت شما را آنحضرت فرمود که بلی ای سلمان و شاهد آن قول خداوند تعالی است که در کتاب عزیز خود میفرماید واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین یعنی استعانت بجوئید بصبر و صلوة و بدرستیکه صلوة بزرگ و دشوار است مگر بر خاشعین و صبر رسول خدا صلی الله علیه وآله است و صلوة بر پا داشتن ولایت منست و در حق ولایت من فرموده است که قبول کردن آن دشوار است مگر بر خاشعین و نفرموده است که قبول رسالت و ولایت هر دو دشوار است مگر بر خاشعین و مراد از خاشعین شیعیان ما میباشند زیرا که صاحبان قولهای باطل مثل مرجئه و قدریه و خوارج و ناصبیه و غیر ایشان اقرار دارند به نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه وآله و در میانه ایشان در رسالت خلافی نیست و اختلافی که در میانه ایشان است در ولایت است و این خلق انکار کنند و کافر میشوند ولایت مرا مگر کمی از مخلوقات که خداوند تعریف ایشان را در قرآن فرموده است که ایشانند خاشعین و قبول کردن ولایت من بر ایشان دشوار نیست مؤلف گوید که مرجئه طایفه جبریه اند که میگویند بندگان را اختیاری نیست و خیرات و شرورها که از عباد صادر میشود کلا فعل خداوند است و قدریه را اعتقاد اینست که هر بنده خالق افعال خود است و در قدرت خود مستقل میباشد و مشیت و قدرت الهی را در آن مدخلیت نیست و خوارج آن جماعتی میباشند که در جنگ نهروان از اطاعت حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام بیرون رفتند و آنحضرت ده هزار نفر از ایشان را بقتل رسانید و حکم بکفر ایشان فرمود و با چنین آنجماعتی اند که اظهار محبت
میکنند با اهل بیت عصمت و در جمله از احادیث است که مراد آنجماعتی میباشند که اظهار عداوت میکنند با شیعیان ایشان و آنحضرت
بهترین جمیع مخلوقات الهی اند پس جناب امیر علیه السلام بسلمان و ابی ذر فرمود که جناب اقدس الهی در موضع دیگر در قرآن در حق نبوت
محمد و ولایت من فرموده است که وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ یعنی چاه آب جاری که معطل مانده است و قصر محکم است پس قصر محکم محمد است
که همه این امت قبول کرده اند و در آن خللی راه نداده اند و چاه آب شیرین ولایت منست که آنرا معطل گذاشتند و انکار کردند کسیکه
اقرار نکند بولایت من نفع نمی بخشد او را اقرار کردن بنبوت محمد صلی الله علیه و آله بجهة آنکه نبوت و امامت جفت یکدیگرند و با هم اند بعد از آنکه
جناب نبی پیغمبر مرسل و پیشوای خلق است و من که علی ام بعد از او پیشوای خلق و وصی اویم آنجناب در حق من فرموده است که انت
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی مقام و منزلت تو در نزد من مثل منزلت هرون است از برای موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من
نیست و دیگر آنجناب فرموده است که اولنا محمد است و اوسطنا محمد است و آخرنا محمد است کسیکه کامل کرده معرفت با جلال مرا این بر دین
محکم است و در آنجا که فرموده است و ذلک دین القیمة پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند لبیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود که بودیم
من و محمد یکنور از نور خداوند پس امر فرمود خدای تبارک و تعالی بآن یکنور که دو نصف شو پس نصفی فرمود که محمد شو و نصفی دیگر فرمود که علی شو و چنان
شدیم که امر فرموده بود و از اینجاست که جناب پیغمبر فرموده است که علی از منست و من از علیم و احکام مرا از جانب من نمیرساند احدی بجز علی و بتحقیق که
فرستاد رسول خدا اولی را که سوره برائت را بر اهل مکه بخواند که ناگاه جبرئیل امین از جانب حضرت رب العالمین نازل شد و عرض کرد که
یا محمد آنحضرت فرمود که لبیک جبرئیل عرض کرد که بدرستیکه خداوند امر فرموده که سوره برائت را باید یا خود با اهل مکه برسانی یا مردیکه از تو باشد
پس آنحضرت مرا فرستاد تا او را برگردانیدم و کج خلق شد و عرض کرد که یا رسول الله در حق من آیه نازل شد که مرا برگردانیدی آنحضرت
فرمود که نه لکن واسطه در میان من و امت نباید باشد مگر علی ای سلمان و ای جندب کسیکه قابل نبوده باشد که یکسوره با امت برساند چگونه
قابل امامت است ای سلمان و ای جندب بودم من با رسول خدا یکنور پس بعضی از آن گردید محمد مصطفی و بعضی دیگر گردیدم من علی مرتضی
وصی او و گردید آنجناب ناطق و من ساکت و گردیدم ساکت و لابد است در هر زمانی از گوینده و شنونده ای سلمان محمد پیغمبر ترساننده
از جانب خداوند است و من هدایت کننده ام و اینست معنی قول خداوند که فرموده است اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس محمد
منذر و ترساننده است و من هدایت کننده ام و محمد صاحب جمع است و من صاحب نشر و من صاحب علم و محمد صاحب جنت است و من
صاحب رجم و در روز قیامت با آتش میگویم که این شخص را بگیر و آن شخص را بگذار پس هر کس را که گفتم بگیر میگیرد و هر کس را که گویم بگذار میگذارد و در
تا داخل بهشت شود و محمد صاحب زلزله و رجفه است و من صاحب صیحه و صاحب لوح محفوظم و خداوند عالم الهام فرموده است بمن علم آنچه در آنست
ای سلمان و ای جندب گردید محمد یس و گردید محمد ن و القلم و گردید محمد طه و گردید محمد صاحب دلالات و گردیدم من صاحب معجزات و آیات
و گردید محمد خاتم النبیین و گردیدم من خاتم الوصیین و منم صراط المستقیم و منم نبأ عظیم و خبر بزرگ الهی که این خلق در آن اختلاف کرده اند
و اختلاف نکرده اند مگر در ولایت من و گردید محمد صاحب دعوت و خواند خلق را بسوی خداوند و گردیدم من صاحب شمشیر و ذوالفقار
و گردید محمد پیغمبر مرسل و گردیدم من صاحب امر و حکم او و خداوند در کلام خود فرموده است که یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ اَمْرِهِ عَلٰی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ یعنی
میاندازد روح را که از امر پروردگار است بر هر کس که میخواهد از بندگان خود و این روح آنست که عطا نمیکند خداوند آنرا مگر بملک مقرب
یا نبی مرسل یا وصی برگزیده شده پس کسیکه عطا کند خداوند او را این روح پس بتحقیق که جدا فرموده است او را از خلق و تفویض فرموده است
باو قدرت را و زنده میکرداند باو مرده گان را و میداند بسبب او هرچه را که بوده است و هرچه را که خواهد آمد و بسبب آن سیر میکند از مشرق
بسوی مغرب و از مغرب بسوی مشرق در یک لحظه و دانا میشود بر آنچه در دلها و ضمیرهای خلایق میگذرد و بر آنچه در آسمانها و در زمین است
ای سلمان و ای جندب گردید محمد ذکر آنچنان که خداوند در قرآن خود از آن خبر داده است که اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ ذِکْرًا رَسُولًا یَتْلُو عَلَیْکُمْ آیَاتِ اللّٰه

حجت الهی است و گردیدیم ما حجت خداوند و به ما عطا نموده است خداوند چیزی چند را که عطا نفرموده است باحدی از اولین و آخرین
نه نبی مرسلی و نه ملک مقربی پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین پس فرمود که منم آنکسی که نجات دادم
موسی را از دریا بامر پروردگارم و منم آنکسی که بیرون آوردم ابراهیم را از آتش باذن پروردگارم و منم آنکسی که جاری کردم نهرهای
آب را و دریاها از چشمه‌ها برای ابراهیم و منم آنکسی که جاری گردانیدم چشمه‌های آنرا و نشانیدم و سبز کردم درختهای آنرا باذن پروردگارم
و منم عذاب یوم الظلة که بر قوم حضرت شعیب وارد شد از وزیدن باد گرم و سموم تا هفت روز و بعد ابری ظاهر شد پس همه قوم به آن
پناه بردند پس از آن آتشی بارید و همه را سوخت و منم ندا کننده از مکان نزدیک که میشنوند در روز قیامت جمیع جن و انس آن ندا را
و میفهمند معنی آن کلام را جماعتی و بدرستیکه من میشنوانم آنرا بجمیع جبارین و منافقین هریکرا بلغت خودشان و منم خضر معلم موسی و منم معلم سلیمان
و منم ذوالقرنین و منم قدرة الله پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ما محمدیم و محمد منست ما از محمدیم و محمد از منست و خداوند در کلام خود
فرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یعنی متصل بیکدیگر شده دو دریا که یکی شور است و دیگری شیرین و یکی شدند و در میانه
ایشان از قدرت پروردگار برزخ و فاصله ایست که هیچیک داخل یکدیگر نگردند و باهم مشتبه نشوند پس فرمود که ای سلمان و ای جندب
ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین پس فرمود که میت از ما اهل بیت نمرده است و غایب از ما هرگز غایب نیست و کشته از ما کشته
نشده است ای سلمان و ای جندب منم امیر بر هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه بر هر کس که گذشته است و هر کس که باقیست و از جانب خداوند
بنصرت و یاری کرده شده ام بروح عظمت اینست و غیر از این نیست که من بنده هستم از بندگان خداوند ما را نام مگذارید پروردگار و خدا
خود ما ندانید ولیکن بگوئید در فضیلت ما هرچه میخواهید پس بدرستیکه شما هرگز نتوانید که باخر رسانید کنه فضیلتی را که خداوند قرار داده است برای ما و نه ده
یکی از آنرا بجهت آنکه آیات الله و دلایل خداوند و حجتهای او و خلیفهای او و امنای او و ائمه او و وجه الله و عین الله و لسان الله ایم بما عذاب میکند
خداوند بندگانش را و بما ثواب میدهد ایشانرا و در میانه مخلوقاتش ظاهر گردانیده است ما را و جدا کرده است ما را و برگزیده است ما را و اگر بگوید گوینده
که علت این برگزیدن چیست و بچه کیفیت است و بسبب چیست هر آینه کافر بخداوند و مشرک میشود بجهت آنکه خداوند سؤال کرده نمیشود از آنچه
میکند و دیگران سؤال کرده میشوند پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود که هرکس ایمان
آورد بآنچه من گفتم و تصدیق کند آنچه را که بیان کردم و تفسیر نمودم و شرح دادم و واضح گردانیدم و نورانی کردم و دلیل بر آن گفتم پس او مؤمن
ممتحن است که خداوند امتحان فرموده است قلب او را از برای ایمان و گشاده گردانیده است سینه او را از برای اسلام و او عارف بیناست بحقیقت
که بنهایت ایمان رسیده است و کامل گردیده است و کسیکه شک کند در آنچه گفتم و عناد کند و انکار کند و توقف کند و متحیر شود و شک آورد او مقصر و
صاحب تقصیر و ناصبی خواهد بود پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود که من زنده
میکنم و میمیرانم باذن پروردگارم و من خبر میدهم شما را بآنچه میخورید و آنچه که ذخیره میکنید در خانهای خود باذن پروردگارم و من دانایم
بآنچه در دلهای شماست و ائمه از اولاد من میدانند آنچه را که من میدانم و میکنند آنچه را که من میکنم و بدرستیکه همه یکی هستیم و اول ما محمد است
و وسط ما محمد است و آخر ما محمد است و همه ما محمدیم تفرقه مگذارید در میانه ما و هرگاه بخواهیم چیزیرا خواسته است خداوند آنرا و هرگاه کراهه
داشته باشیم از چیزی خداوند کراهت داشته است آنرا وای وای بر آنکسی که انکار کند فضیلت ما را و آن عطاهائیکه مخصوص ماست و آنچه را
که خداوند عطا فرموده است ما را پروردگار ما بجهت آنکه کسیکه انکار کند چیزیرا از فضائلی که عطا فرموده است خداوند بما پس بتحقیق انکار کرده است
قدرت خدای عزوجل را و آنچه را که مشیت او قرار گرفته است در حق ما پس فرمود که ای سلمان و ای جندب ایشان عرض کردند که لبیک
یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود که بتحقیق که عطا فرموده است بما پروردگار ما چیزی چند را که آن بزرگوارتر و عظیمتر است از همه آنچه بشما گفتم
ایشان عرض کردند که چه چیز بشما عطا کرده است که آن عظیمتر و بزرگوارتر از همه اینها است آنحضرت فرمود که بتحقیق که عطا فرموده است بما پروردگار
عزوجل و تعلیم فرموده است بما اسم اعظم خود را که اگر بخواهیم سوراخ میکنیم آسمانها و زمین را و جنت را و دوزخ را و بسبب آن اسم بالا میرویم بآسمان
و فرو میرویم در زمین و بمغرب میرویم و بمشرق میرویم و بآن اسم بالا میرویم بر عرش خلقت الهی و بر آن می‌نشینیم و در میانه دو دست
قدرت پروردگار و اطاعت ما میکنند و فرمان ما را میبرد جمیع مخلوقات حتی آسمانها و زمین و ماه و آفتاب و ستاره‌ها و کوهها و درختها و جنبندگان در زمین

ودریاها و بهشت و دوزخ و عطا فرموده است جمیع اینها را خداوند بسبب اسمی اعظم که بما عطا فرموده است و مخصوص گردانیده ما را
باین مقامات چیزی نخوردیم و نیاشامیم و در بازارها راه نمیرویم و نمیکنیم این عطاها را مگر بامر پروردگار خود و ما بندگان برگزیده او هستیم که
هرگز معصیتی نکرده ایم به فرموده او و آنچه میکنیم بفرموده او عمل مینمائیم و ثابت و هویدا شده کلمه عذاب بر کافرین یعنی انکار کنندگان آنچه را
که عطا فرموده است بما خداوند از فضیلت و احسان پس فرمود که ای سلمان و ای جندب اینست معرفت و شناختن من بنورانیت پس چنگ زنید بآن
تا رشد و هدایت یابید پس بدرستیکه نمیرسد احدی از شیعیان ما بحد ایمانی تا آنکه بشناسد مرا باین معرفت نورانیت پس هرگاه
شناخت مرا باین معرفت نورانیه خواهد بود از مستبصرین که رسیده باشد بحد کمال که فرو رفته باشد در دریای از علم و بالا رفته باشد
بدرجه از فضیلت و مطلع شده باشد بر سری از اسرار الهی و بر گنج مخفی از گنجهای پروردگاری مؤلف گوید که گوارا باد رحمتهای الهی
و خداوند کریم ابر رحمت برای آن کاملین که حضرت امیرالمؤمنین روحی له الفداء را باین معرفت نورانیه شناخته باشند و بمقتضای آن عمل کرده
باشند و آه بر حرمان آنجماعتیکه از این مقام و معرفت دستشان کوتاه باشد و غافل گردیده باشند و وای بر جماعتیکه انکار نموده و راه داده اند
یا انکار فضایل آنجناب را کرده اند پس کافر گردیده اند بصریح این حدیث و زیارت جامعه کبیره که میفرماید و من جحدکم کافر یعنی هر کس انکار
شما اهل بیت کرد کافر شده و وای و صد هزار وای بر آنها که بجنگ آنجناب رفته و با او محاربه کردند بنص این حدیث شریف و زیارت جامعه
کبیره مشرک بخداوند جل جلاله شده اند آنجا که میفرماید و من حاربکم مشرک یعنی کسیکه محاربه کرد با شما مشرک شد و اویلاه و وا مصیبتاه و وا
بر احوال ابن ملجم شقی ملعون که فرق مقدس این بزرگوار را در محراب عبادت در میانه دو سجده با شمشیر زهرآلود شکافت و صورت منور
و ریش مبارک آنجناب را بخون سرش رنگین کرد قدم به پیش نهاد ابن ملجم مردود بقصد شاه برآورد تیغ زهرآلود بفرق شیر خدا تیغ
آن لعین چو رسید فتاد لرزه بکرسی و لرزید عرش مجید پس جبرئیل امین که عالم بجمیع مقامات آن بزرگوار بود بناله درآمد و در میان آسمان
و زمین فریاد زد و گفت که خراب شد والله ارکان هدایت و تاریک شد والله ستاره های آسمان و نشانهای تقوی و از هم جدا شد والله
دست آویز عالمیان و کشته شد پسر عم رسول خدا کشته شد وصی مجتبی کشته شد علی مرتضی کشته شد والله سید اوصیا علیه السلام و کشت
آنجناب را شقی ترین همه اشقیا و چون آن ندا را جناب ام کلثوم خاتون شنیدند سیلی غم بصورت پر الم خود زدند و پیراهن صبوری را چاک کرده
و بناله بلند گفت واابتاه واعلیاه وامحمداه واسیداه پس بر سر بالین حسنین دویده و فریاد کشید و گفت ای برادران از خواب برخیزید که پدر
شما را کشتند پس آن دو بزرگوار از خواب برجستند و حضرت امام حسن فرمود که ای خواهر از گریه و ناله آرام گیر تا معلوم کنیم که این خبر راست است
یا نه تا محل شماتت دشمنان نشویم پس با گریه و ناله از خانه بیرون آمدند شنیدند که شیعیان نوحه میکنند و وااماماه و وا امیرالمؤمنیناه میگویند
و از هر گوشه مسجد صدائی و از هر طرف ندائی بلند است نالان یکی از غم بزاری گریان دگری ز بیقراری آتش زده نالهای جگر سوز
فلک را خون کرده ز غم دل ملک را گفتند که کشته شد وزیرا ابن عم خیر مرسلین را آه آه که آن دو بزرگوار چون داخل مسجد شدند
دیدند فغان ز هر طرف سوی آسمان میرفت هزار ناله بدنبال هر فغان میرفت چنین مصیبت عظمی ندیده بود کسی که ناله بود و
و نبود دادرسی و شنیدند که یکی میگفت قتل و الله امام عابد مجاهد لم یسجد لصنم اشبه الناس برسول الله یعنی کشته شد والله امام عبادت
کننده و جهاد کننده که هرگز سجده بتی ننموده شبیه ترین خلق بود برسول خدا پس چون حسنین صدای فریاد و گریه های مردمان را
شنیدند آن دو بزرگوار با هم صدا بماتم انداخته بآواز بلند گفتند که واابتاه واعلیاه ایکاش که اجل ما رسیده بود و خبر شهادت پدر خود را
نمی شنیدیم و چون داخل مسجد شدند شیعیان را دیدند در محراب مجتمع دیدند و چون نزدیک شدند دیدند که پدر بزرگوارشان از شدت ضربت
افتاده است در محراب در خاک و خون غلطیده و قبضه قبضه از خاک برمیدارد و بر جراحت خود میریزد و این آیه شریفه را میخواند که منها خلقناکم
و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی از خاک خلق کردیم شما را و بخاک برمیگردانیم شما را و از خاک بیرون میآوریم شما را دفعه دیگر
مؤلف گوید خاک بر فرقم که بر سر خاک ریخت زین مصیبت خاک بر افلاک ریخت پس فرمود که آمد امر الهی و ظاهر گردید
صدق فرموده رسول خدا مؤلف گوید که نمیدانم که اگر رسول خدا در حیات بود و خبرش میشد که فرزند خود بر سر محراب تشریف
میبرد و پدر خود را بچه حالت در آن خاک و خون مشاهده میکرد چگونه با فرزندان خود داخل ... شده ناله میکرد

و گلگونه پر خون آنجناب را چگونه با اشکهای جاری خود می شست و در حدیث است که چون حسنین داخل محراب شدند دیدند که آنجناب
با جمعی سعی میکنند که آن بزرگوار را بر خیزانند که با مردم نماز کند و آنجناب نمیتوانند که برخیزد پس حضرت امام حسن نشسته و سر شریف
پدر را در دامن گرفت پس اشک او بر گلگونه خون آلوده پدر شهیدش چکید پس چشم مقدس را گشود و فرمود که یا بنی لا تجزع علی ابیک
فقد الیوم یعنی ای فرزند جزع مکن بر پدر خود بعد از امروز زیرا که جد تو محمد مصطفی و جده تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا و حوریان بهشت
همگی منتظر رفتن پدر تو میباشند پس الحال تو شاد و چشم روشن شو و خود را از گریه منع کن پس بعد شنیدند که ملائکه همصدا آمده اند و صدای
ایشان از زمین تا آسمان بالا میرود آه آه و در حدیث است که هر چند سعی کردند که آن امام بر حق را از برای امامت نماز جماعت برخیزانند
نتوانستند پس آنحضرت خود را بکنار محراب کشیده و حضرت امام حسن در جای پدر ایستاده مردم اقتدا کرده نماز جماعت بجای آوردند
واما حضرت امیرالمؤمنین که [illegible] اقتدای او کرده پس در گوشه محراب نماز نشسته کرده از شدت الم قدرت بر رکوع و سجود نداشت
ولهذا رکوع و سجود را بطریق اشاره بعمل آورده و مکرر بدست مقدس خون از پیشانی نورانی پاک میکرد و ریش پر خون آنحضرت از ضعف
گاهی بطرف راست و گاهی بطرف چپ مایل میگردید مؤلف اشعار گوید که آه آه مثل انکه ریش فرزند شهیدش مظلوم کربلا
بر سر نیزه در راه کوفه باد بطرف راست و چپ حرکت میداد و دختران و اسیران نگاه بان میکردند و اشک خونین بر چهره ها جاری
میساختند و در حدیث است که آنوقت حضرت امام حسن گریهای بلند میکرد و میفرمود وای آه که پشت ما شکست ای پدر جان والله چه قدر
دشوار است بر من که جناب ترا باین حال مشاهده کنم و جناب سید الشهدا علیه السلام در کنار محراب با چشمان اشکبار تماشای آنجناب میکرد
مؤلف محزون و محزون گوید که همراه و بر ریش حضرت امیرالمؤمنین که اسدالله و اسد رسول الله بود بیک زخم حالی رو میداد که قدرت بر رکوع و سجود
نداشت و ریش مبارکش بطرف راست و چپ میافتاد نمیدانم بر فرزند بزرگوارش مظلوم کربلا با آن همه زخمها و جراحتها چه گذشت وقتی
که از زین بر خاک کربلا افتاد و قدرت بر نشستن نداشت و در آن تنهائی قدری خاک گرم جمع کرده سر مجروح [illegible] بر دامن خاک گذاشت
گاهی راست میشد و گاهی بطرف چپ و از شدت تشنگی میفرمود که اسقونی شربة من الماء یعنی مرا یک جرعه آب بدهید و هیچکس آن
تشنه مجروح غریب را جواب نمیداد راوی میگوید که از صدای گریه و ناله حسنین و اصحاب خبر شهادت آنجناب در اطراف کوفه
پهن شد پس همه خلق کوفه از مردان و زنان حتی نوعروسان از حجرها بیرون دویدند و همه ایشان با چشم گریان و موی پریشان با ناله و فغان
روانه مسجد شدند و در اطراف محراب آنجناب حلقه ماتم زده میگریستند پس نگاه کردند دیدند که سر آن امام عالمیان در دامن فرزندش امام
حسن گذاشته و خون از صورت پدر پاک میکند و گوشه ردا آنسر شق شده و بسته مع ذلک خون از آنسر میچکد و دامن محراب از خون رنگین
آه آه و رنگ آن بزرگوار از شدت زهر شمشیر از سفیدی بزردی مایل گردیده و بگوشه چشم نظر باطراف آسمان میفرماید و بزبان مقدس مشغول گفتن
سبحان الله والحمد لله است و میگوید اسئلک یا رب الرفیع الاعلی یعنی از تو سوال میکنم ای پروردگار رفیع اعلی پس این سخن آنحضرت را همانا
نگذاشته سر در دامن حضرت امام حسن گذاشته بود غشی عارض شد پس حضرت امام حسن زار گریست [illegible] پدر را دید تا چشم
سجده او را میبوسید پس اشک حسرت آنجناب بر صورت پدر بزرگوارش چکید پس چشم خود را گشود و فرمود که ای فرزند بر پدر خود جزع مکن
و ما احزنا لحالات که پیش گذشت بفرزند خود فرمود و پس فرمود که یا بنی اتجزع فقد ابیک و قد اقتل بعدی مسموما مظلوما و تقتل
اخوک بالسیف هکذا و تلحقان بجدکما و ابیکما و امکما یعنی ای فرزند آیا جزع میکنی بر پدر خود و حال آنکه بزودی است که کشته میشوی بعد
از من بجفا در حالتی که مظلومی و کشته میشود برادر تو حسین بشمشیر جفا در حالتیکه او هم مظلوم باشد [illegible] ملحق میشوید بجد و پدر و مادر خود
گویند که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زدند حسنین و دختران و اصحاب در بالین آنجناب حاضر بودند و چون حضرت امام
حسن علیه السلام را زهر هلاک کننده چشانیدند برادرش حضرت امام حسین و اهل بیت و اصحاب بر سر بالینش جمع بودند اما آه آه
چگویم از بیکسی خامس آل عبا مظلوم کربلا علیه السلام که در وقت شهادتش در اطراف او بغیر از دشمنان خونخوار کسی نبود که هر یک بر دیگری پیشی
میگرفتند بر کشتن او و تبرک میجستند بقتل او بطمع جایزه یزید و هر چند در اطراف خود نظر میکرد بغیر از جسدهای پاره پاره جوانان هاشمیه
و اصحاب باوفا کسی از یاران و دوستان را نمیدید و بجز ناله و فریادهای زنان بیکس از خیمه‌گاهش کسی بر سر بالینش نبود و نسبت به مقام

اشاره فرموده جناب سید الشهدا در رجز خود در روز عاشورا که فرمود کفر القوم وقدماً رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین یعنی کافر شدند قوم و دیر یست که روی گردانیده اند از ثواب خداوندی که پروردگار ثقلین است قتلوا القوم علیاً وابنه الحسن الخیر الکریم الابوین یعنی کشتند این قوم علی بن ابیطالب را و پسر او حضرت امام حسن را که بهتر از همه کس بوده و پدر و مادر او گرامی ترین خلق بودند حنقاً منهم وقالوا اجمعوا واحشروا الناس الی حرب الحسین یعنی این عملهای ایشان از جهت کینهای قدیم ایشان بوده و بعد از قتل آنها بیکدیگر گفتند که جمع شوید و برانگیزانید مردم را بسوی جنگ با حسین تا آنکه فرمود ثم تجمعوا فی شرکة تم حی لعنتکم فیه بقتل الحسین یعنی نترسیدند از خداوند در ریختن خون من از برای خاطرخواهی عبیدالله زیاد که پدر و مادر او هر دو کافرند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعاً

مجلس پنجم در آوردن ابن ملجم ملعون شب را بمسجد

الحمد لله الذی جعل لیلة القدر خیراً من الف شهر والشکر لله الذی جعلنا من اهل لیلة القدر والسلام علی معدن فیوضات لیلة القدر محمد المبعوث قبل لیلة القدر وعلی جواهر ظاهراً وباطناً فی لیلة القدر ثم الصلوة والسلام علی آله الذین هم مثال کتاب الله المنزل فی لیلة القدر بل هم الکتاب الناطق المنزل فی لیلة القدر ثم علی شیعتهم الذین هم اوراق الکتاب الذی نزل فی لیلة القدر الا قلیلاً منهم العارفین بشکوة لیلة القدر ولعنة الله علی الکافرین بحقهم فی لیلة القدر ثم علی المشرکین فیه بتشریکه ولا یخفی بهم لیلة القدر وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی بدرستیکه ما نازل فرمودیم قرآن را در شب قدر وما ادراک ما لیلة القدر و چه چیز دانا گردانیده است ترا که چه چیز است شب قدر لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر نازل میشوند ملائکه و روح القدس یا روح الامین که جبرئیلست در آنشب باذن پروردگار از برای تمشیت هر امری سلام هی حتی مطلع الفجر و سلامتیست در اینشب یا سلام میکنند ملائکه بر امام زمان و بر مؤمنان تا طلوع صبح بدانکه در سبب نزول اینسوره مبارکه اختلاف است در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شبی رسول خدا در خواب دید که بنی امیه بعد از رحلت آنحضرت بر منبر آنجناب بالا میروند و امت او را از راه راست گمراه میکنند پس از خواب بیدار شد و تا شب را صبح کرد و بسیار محزون پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که چه میشود مرا که جناب ترا محزون می بینم آنحضرت خواب خود را از برای جبرئیل بیان فرمود جبرئیل عرض کرد که مرا اطلاعی نیست و باسمان عروج کرده مراجعت نمود و اینسوره مبارکه را از برای تسلی قلب مبارک آنحضرت آورد که عبادت شب قدر بهتر است از هزار ماه دولت بنی امیه و در کتاب مجمع از ابن عباس روایت کرده است که در مجلس رسول خدا مذکور شد که مردی از بنی اسرائیل سلاح خود را از برای جهاد فی سبیل الله تا هزار ماه بر گردن خود بست پس آنحضرت از شنیدن این سخن تعجب بسیار کرد و آرزو کرد که کاش امت او را اینقدر عمر و همت و رغبت بود و روی به پروردگار خود کرده عرض کرد که یا رب جعلت امتی اقصر الامم اعماراً واقلها اعمالاً یعنی ای پروردگار من قرار داده امت مرا از باقی امتها کوتاه عمرتر و در اعمال کم همت تر پس جبرئیل نازل شد و اینسوره مبارکه را برای آن بزرگوار خواند که هرگاه امت تو شب قدر را احیا کنند از برای ایشان بهتر است از هزار ماه عمل آن شخص از بنی اسرائیل و بعضی گویند که از برای تعریف شب قدر همین بس که تمام قرآن در آنشب بحسب ظاهر به بیت المعمور نازل گردید که در آسمان است نازل شده و از آنجا جبرئیل بقدر حاجت متفرقاً برای رسول خدا بزمین می آورد و بحسب باطن به بیت المعمور باطنی و آفاقی که قلب مقدس رسول خدا است در عالم اجمال نازل شده و در عالم تفصیل بتقدیر الهی بواسطه جبرئیل بقدر حاجت نازل شده و این هر دو معنی در صورتی بود که مراد قرآن صامت که همین قرآنست بوده باشد و اگر مراد قرآن ناطق باشد که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام است پس طریقه تنزل او در عالم انوار است و این کتاب را قابلیت بیان آن نیست و در علم معرفت که محل بیان آنست بیان کرده ایم و از جمله فضایل شب قدر اینست که عبادت در آن بهتر است از عبادت هزار ماه که در میان آنها شب قدر نباشد و دیگر اینکه از اول شب تا صبح ملائکه و روح بر قلب امام زمان عجل الله فرجه و بر عبادت کنندگان از جانب خداوند ارحم الراحمین نازل میشوند و دیگر آنکه سلامتی وارد میشود از جانب خداوند بر ایشان تا طلوع صبح و دیگر آنکه تقدیر همه

جمیع خلایق در آن شب میشود و این یکیفیت آنست که آنرا شب قدر نام نهاده اند و علت دیگر آن این است که از بس اعمال واجبه
و مستحبه در آن بسیار است یک شب وفا بآن نمیکند که همه آنها بعمل آید و بدانکه در تعیین شب قدر اختلاف است بعضی گفته اند که مخصوص
زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و حق آنست که همیشه بوده و خواهد بود و بعضی گفته اند که در تمام سال مخفی است و در هر شب باید
کرد تا آنکه فضیلت شب قدر را درک کند و بعضی گفته اند که در تمام سال شعبان و رمضان مخفی است و خوبست که جمیع شبهای این دو ماه
مبارک را احیا کنند تا فضیلت عبادت شب قدر را درک نمایند و بعضی گفته اند که شب نیمه شعبان است و بعضی شب اول ماه مبارک رمضان
دانسته اند و بعضی هفدهم آنرا و بعضی بیست و یکم آنرا و بعضی بیست و سیم آنرا و بعضی بیست و هفتم آنرا و بعضی بیست و نهم آنرا و بعضی شب آخر
آنرا دانسته اند و آنچه اکثر احادیث دلالت بر آن میکند و اکثر شیعه بر آنند این است که از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم ماه مبارک
رمضان بیرون نیست بلکه این قول را اجماعی ایشان شمرده اند و بعضی مردد در میانه شب بیست و یکم و شب بیست و سیم دانسته
و در بعضی از احادیث تعیین آن نکرده اند و در جمله از احادیث معتبره تعیین خصوص شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان شده است پس خوش
بحال بنده که در همه این شبها خصوص در این شبها و علی الخصوص در این شب که اکثر شیعه شب قدر را در آن میدانند خود را از نماز و دعا
و گریه و ناله و توبه و عبادت و احیا فارغ نسازد و شکی نیست که کاملین از مؤمنین که خداوند را سزاوار پرستش دانسته اند نظر ایشان بمقدار اجر
و مزد نیست و اتم العباده از حضرت صادر ساخته شریفه و علی الخصوص در این لیالی متبرکه که امید شب قدر در آنها است بیشتر باید از آنکه شنیده
که در حدیث وارد شده است که مَنْ لَمْ یُغْفَرْ لَهُ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِی اَیِّ شَهْرٍ یُغْفَرُ یعنی کسیکه آمرزیده نشد در ماه مبارک رمضان پس
در کدام ماه آمرزیده شود و بجا از برای تنبیه بعضی از موحدین و اقتدا بقول خداوند که میفرماید فَذَکِّرْ فَاِنَّ الذِّکْرٰی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ یعنی پند
یادآوری کن بدرستیکه یادآوری نفع میبخشد مؤمنان را مناسب آنست که چند حدیث از برای فضیلت نماز و ثواب ذکر شود مثل آنکه حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام در ثواب نماز میفرماید که چون بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر حمد و سوره را در نماز
از جانب الله رب العالمین تبارک و تعالی ندا میرسد که ای ملائکه من آیا ملاحظه میکنید که این بنده من چگونه لذت میبرد بخواندن کلام من گواه
میگیرم شما را ای ملائکه من که در روز قیامت با او خواهم فرمود که اِقْرَأْ فِیْ جَنَّتِیْ وَارْقَ فِیْ دَرَجَتِیْ یعنی بخوان ای بنده من کلام مرا در بهشت
من و بالا رو در درجات عالیه که من بنا کرده ام پس تا آنکه آن بنده قرآن میخواند در درجات عالیه بالا میرود و هر درجه
از طلا و درجه از نقره و درجه از لؤلؤ و درجه از جواهر و درجه از زبرجد سبز و درجه از زمرد سبز و درجه از نور رب العزة و از جمله
همین سعادات و امثال آنهاست که رسول خدا بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که یا علی عَلَیْکَ بِصَلٰوةِ اللَّیْلِ عَلَیْکَ بِصَلٰوةِ اللَّیْلِ
عَلَیْکَ بِصَلٰوةِ اللَّیْلِ یعنی یا علی بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز شب و در کتاب مجالس از جناب صادق از پدرانش
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که مردی از حضرت امیرالمؤمنین سؤال کرد از بیدار بودن و احیا داشتن شب بتلاوت قرآن آنحضرت
در جواب فرمود که بشارت باد ترا بآنکه هر کس نماز کند ده یک از شب را خالصا مخلصا لله و طلبا لمرضات الله از جانب خداوند عزت
ندا میرسد بملائکه بنویسید از برای این بنده من از حسنات بعدد آنچه امشب روئیده شده است از دانه و برگ و درخت و نی و
لیف خرما و گیاه و در چراگاه و کسی که نماز کند نه یک از شب را خداوند ده دعا از او مستجاب گرداند و در روز قیامت نامه عمل او را بدست
راستش عطا فرماید و هر کس هشت یک از شب را نماز کند عطا فرماید خداوند او را اجر شهید صابر صادق النیه و قبول فرماید شفاعت
او را در حق اهل بیتش و هر کس نماز کند هفت یک از شب را آید روز قیامت از قبر و رویش مانند ماه شب چهارده تابنده باشد تا آنکه بگذرد
از صراط و هر کس نماز کند شش یک از شب را نامه او ثبت شود در دیوان سابقین بیامرزد خداوند جمیع گناهان گذشته او را و هر کس
احیا کند پنج یک از شب را محشور گرداند خداوند او را با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در قبه و منزلیکه با جبار انبیا کند و هر کس که نماز کند
چهار یک از شب را خواهد بود از اول رستگاران تا آنکه بگذرد از صراط مثل باد جهنده و بی حساب داخل بهشت شود و هر کس نماز کند سه یک
از شب را باقی نماند ملکی مگر آنکه غبطه میبرند بمنزلت او در نزد خداوند عز و جل و باز ندا میرسد که از هر یک از درهای بهشت که خواهی
داخل جنت شو و هر کس که نماز کند نصف از شب را اگر بیشتر هزار هزار مثقال از طلا در راه خداوند ببخشد بمقابل نمیشود با اجر و ثواب

واین بهتر است از برای او از آزاد کردن یکی از فرزندان اسمعیل را و هر کس که نماز کند دو ثلث از شب را خواه بود واجر او بعدد رکیهای
بیابانی و برگهای درختان که کوچکترین آن حسنات بزرگتر باشد از کوه احد صد مرتبه و هر کس احیا کند یکشب را از اول آن تا آخر آن و مشغول باشد
بخواندن قرآن و رکوع و سجود و ذکر الهی عطا کرده میشود از ثواب که کوچکتر آن آن باشد که از گناه بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد
و نوشته میشود از برای او بعدد آنچه خلق شده است حسنات و مثل آن درجات و ثابت میشود نور در قبر او و عطا کرده شود برات بیزاری
از آتش جهنم و برانگیخته میشود در زمره ایمنان در روز قیامت و از جانب خداوند عزت بملائکه ندا میرسد که ای ملائکه من نظر کنید باین بنده
من که تمام شب را احیا داشت از برای خوشنودی من او را ساکن گردانید در جنت فردوس و از برای اوست در آن صد هزار شهر در
هر شهری از آنست جمیع آنچه خواهش نماید به نفسها و لذت برند به چشمها بنوعی که هیچ قلبی هرگز آنرا بخاطر نگذرانیده باشد و جدا اینها
از آنچیزها نیست که من خود از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و زیادی اجرها و قرب بجوار ما مؤلف گوید لهذا از اینجهت است که اهل بیت
دایم العباده و دایم التوجه الی الله جل شانه بوده اند و در کتاب احتجاج از حضرت کاظم از پدران خود از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت
کرده است که رسول خدا ده سال همه شبها را از سر شب تا صبح بعبادت برپای ایستاد بحدی که پاهای مبارکش ورم کرد و چهره
نورانیش زرد شد تا آنکه بدن مقدسش بیخ و بتاب افتاد پس جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان نازل شد و این آیه را آورد که طه ما انزلنا
علیک القرآن لتشقی یعنی یا محمد ما نازل نفرمودیم بر تو قرآن را و عطا ننمودیم بتو رسالت را که تو خود را به تعب و مشقت عبادت اندازی
بلکه این عطای ما بجهت آنست که بدان سعادتمند گردی و با آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که بعد از آنحضرت کسی مثل امیرالمؤمنین
ارواحنا له الفدا عبادت و نماز و بندگی و گریه و ناله ننمود و همچنین باقی کمالات او مثل عبادات او در بلندی مرتبه در مقامی بوده که معجزه بود
زیرا که در هر شب علاوه از اعمال صالحه دیگر شبی هزار رکعت نماز میکرد و از خوف الهی بکثرت غش میکرد و در نزد آن بزرگوار ماه مبارک
رمضان و غیر آن فرق نمیکرد و دایم العباده بود چنانکه در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که شخصی از ام سعید که از جمله کنیزهای آن بزرگوار
بود پرسید که آنحضرت در هر شب از ماه مبارک رمضان چه قدر نماز میگذارد ام سعید گفت که ماه مبارک رمضان و شوال در نزد آنحضرت
یکسان بود و همه شبها را تا صبح احیا مینمود و چون وقت نماز میشد لرزه بر اعضا و جوارحش میافتاد و یکی از اصحاب عرض کرد که شما را از این
وقت چه میشود فرمود که وقت امانتی است که آسمان و زمین از تحمل آن عاجز شدند نمیدانم که من با این ضعف چگونه آنرا ادا خواهم نمود
مؤلف گوید که آن بزرگوار و سایر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقام عبودیتشان در بلندی رتبه و علو شان چنان بود که ذوات مقدسات
ایشان حقیقت عبودیت بود و عبادت اسم از برای سایر امور متعلقه با ایشان بود مثل آنکه یاد آوری و بیان احوال ایشان عبادتست چنانکه
در کتاب اختصاص از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که ذکر الله عبادة و ذکری عبادة و ذکر علی عبادة و ذکر الائمة من ولده عبادة
یعنی ذکر و یاد آوری خداوند عبادتست و ذکر من عبادتست و ذکر علی عبادتست و ذکر ائمه از اولاد او عبادتست و مثل آنکه معرفت و اقرار بولایت ایشان
عبادتست و در محبت ایشان غیر ایشان را داخل کردن شرک بخداوند است چنانچه در تفسیر آیه شریفه و لا یشرک بعبادة ربه احدا قمی
در تفسیر خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود که عمل صالح معرفت ائمه است و معنی شرک ننمودن بعبادت پروردگار
تسلیم از برای علی بن ابیطالب علیه السلام است و شریک قرار ندادن با اوست در خلافت آنکسی را که قابل خلافت نیست و اهلیت
اینمقام نیست و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که فرمود معنی شریک قرار ندادن بعبادت پروردگار اینست که دیگری با ولایت
آل محمد غیر ایشان را نیاورد معنی عمل صالح ولایت ایشان است و کسیکه شرک آورده است بعبادت پروردگارش پس بتحقیق که شرک آورده است بولایت
ما و کافر شده است باین و انکار کرده است حق امیرالمؤمنین علیه السلام را و ولایت او را و مثل آنکه نظر کردن بصورت مقدس منورش
عبادتست چنانچه در کتاب بحار الانوار از عایشه روایت کرده است که دیدم پدرم ابوبکر را که بکثرت نظر میکرد بصورت علی بن ابیطالب من
گفتم که ای پدر می بینم ترا که بسیار نظر میکنی بصورت علی بن ابیطالب در جواب گفت که ای دختر که من شنیدم از رسول خدا که النظر الی
وجه علی عبادة یعنی نظر کردن بصورت علی بن ابیطالب عبادتست مؤلف گوید که خداوند بلعنتهای ابدیه معذب فرماید ابن ملجم
لعین را که آن صورت مقدسی را که نظر کردن بر آن با اقرار مثل ابوبکر عبادت بود بخون فرق بناحق شکافته او رنگین کرده و اشقیا را

کرده بصورتی از آنجناب که در آسمان بوده ملائکه بزیارت او میرفتند و متمتع میشدند چنانچه در کتاب بحار از اعمش از حضرت صادق
از پدر و جد بزرگوارش روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شبی که مرا بآسمان بردند چون بآسمان پنجم رسیدم نظرم افتاد
بصورت علی بن ابیطالب علیه السلام پس گفتم ای حبیب من ای جبرئیل این چه صورتیست جبرئیل عرض کرد که یا محمد خواهش کردند ملائکه
اینکه زیارت کنند صورت علی بن ابیطالب را پس عرض کردند که ای پروردگار ما فرزندان آدم در دنیا متمتع میشوند در هر صبح و شام
بمشاهده جمال علی بن ابیطالب که حبیب حبیب تو محمد و خلیفه او و وصی او و امین اوست پس ما را متمتع ده ما را بمشاهده جمال با کمال او چنانکه
کرده اهل دنیا متمتع بآن بوده اند پس خداوند جل شانه خلق فرمود این صورت آنجناب را از نور قدس خود که ملائکه هم از دیدن جمال با کمالش
متمتع شوند و این صورت علی الدوام نزد ایشان است و در هر صبح و شام او را زیارت میکنند مؤلف گوید که آه آه و اعزاه که اعمش
از آنحضرت و آنجناب از پدر بزرگوار خود روایت کرده است که چون ابن ملجم لعین ضربت بر فرق همایون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زد
ضربت او سرایت کرد بآن صورتی که در آسمان بود پس ملائکه در هر صبح و شام که بزیارت آن مشرف میشوند لعن میکنند بر ابن ملجم ملعون آه
و امصیبتاه که چون خامس آل عبا را در کربلای معلا شهید کردند ملائکه از آسمان نازل شدند و او را برداشته نزد صورت پدر بزرگوارش
بآسمان پنجم بردند بلکه هر زمان که ملائکه آسمانها نزد او نازل میشوند و ملائکه زمین بالا میروند از برای زیارت صورت علی بن ابیطالب و نظر
کردن بآن و زیارت فرزند مظلوم او حسین بن علی علیه السلام در حالتیکه بخاک و خون مالیده شده است لعنت میکنند ملائکه بر یزید و ابن زیاد
و سایر قاتلین آن مظلوم را و بلعنت کردن مشغولند تا روز قیامت قال الاعمش قال الصادق ع هذا من مکنون العلم و مخزونه لا تخرجه الا
الی اهله اعمش گفت که حضرت صادق بعد از این حدیث شریف فرمود که این حدیث از علم مکنون و مخزون است اظهار مکن آنرا مگر بسوی اهل
و در کتاب عوالم روایت کرده است که بعد از آنکه ابن ملجم بی ایمان فرق آمنه ایمان جناب امیرمؤمنان روحی فداه را تا پیشانی شق کرد
آن بزرگوار شهید در محراب عبادت افتاده بود و خون از فرق مبارکش جاری بود حضرت امام حسن عرض کرد که ای پدر بزرگوار آیا خبر میدهی
ما را که این معامله را با جناب تو که کرد و که فرق شما را شق کرد فرمود که کشت مرا پسر یهودیه عبدالرحمن بن ملجم مرادی پس عرض کرد که از کدام
راه فرار کرد آنحضرت فرمود که احدی متعاقب او نرود که همین ساعت او را از این در میآورند و اشاره کرد بباب کنده قال الراوی فلم
یزل السم یسری فی رأسه و بدنه حتی اغمی علیه ساعة آه وا مصیبتاه که راوی میگوید که علی الدوام زهر سرایت میکرد در سر و بدن آنبزرگوار
که بعد یکساعت غش کرد و خلق نگاه بطرف باب کنده میکردند و منتظر آوردن آن ملعون شقی بودند و مسجد مملو از خلق شده بود و بسیاری
گریان و نالان و بعضی مهموم و مغموم بودند که بعد از ساعتی صیحه عظیمی بلند شد و صدای شیون و ناله زنان برخواست که دشمن خدا ابن ملجم ملعون را
با کتف بسته آوردند جمعی او را لعنت میکردند و جماعتی او را میزدند و بعضی از دوستان بدندان گوشتهای بدن او را میکندند و باو
میگفتند که ای دشمن خدا این چه عمل بود که کردی که امت را هلاک کردی و بهترین خلایق را کشتی و آن ملعون ساکت بود و هیچ نمیگفت
پس خلق دیدند که حذیفة بن یمان نخعی از پیش میآمد و در دست او شمشیر برهنه است و مردم را منع از کشتن آن ملعون میکند و بصدای
بلند فریاد میکند که هذا قاتل الامام علی یعنی این ملعون آن کسیست که بقتل رسانیده است امام علی بن ابیطالب علیه السلام را و او را باین هیئت آورد
تا داخل مسجد کرد شخصی میگوید که من نظر میکردم بصورت آن ملعون دیدم که چشمهای او مثل کاسه خون شده و بجانب سر او پریده و ضربتها
بر صورت او خورده و روی او و دماغ او در هم شکسته و خون از ریش او بر دوش او جاریست و آن ملعون گاهی نظر بطرف راست و گاهی
بطرف چپ میکند و او گندم گون و خوشرو بود و در میان پیشانی او علامت سجده بود و موی سرش سیاه و در اطراف سر او گیسو بود
گویا شیطان رجیم بود که مجسم شده بود و چون مقابل من رسید گوش دادم شنیدم که با نفس نحس خود در جنگ بود و این اشعار را میخواند
اقول لنفسی بعد ما کنت انهها و قد کنت انهاها و کنت اکیدها یعنی میگویم از برای نفس خود بعد از آنکه بودم که او را منع میکردم
و تخویف میکردم که او را بلند مقام میخواستم و باو سفارش میکردم یا نفس کفی عن طلابک و اصبری لا تطلبی همّاً علیک [illegible]
که ای نفس من خود را منع کن از همراه و پیروی مطلب خود و صبر کن و طلب مکن غموم [illegible] را از برای خود فما قبلت نفسی [illegible]
بانیهما [illegible] ای نفس هر چند ترا نصیحت کردم مثل نصیحت پدر مهربان با ولاد خاصه خود ترک [illegible]

مصیبت من فَیَا قُطِعَتْ اَرْحَامِی وَشِقْوَتِی فَیَا طُولَ حُزْنِی فِی الْجَحِیمِ غَدًا پس طالب نشدی ای نفس از برای من واختیار نکردی بجز
رنج وشقاوت را پس ای وای بر طول معذب شدن من در جهنم و مخلد شدن در آن پس چونکه آن بیچاره را حاضر گردانیدند در مقابل
امیر مؤمنان و مولای متقیان بر پا نگاه داشتند پس چون نظر حضرت امام حسن که سر شق شده پدر را بدامن داشت بآن شقی افتاد و باو
فرمود که وای بر تو ای ملعون وای دشمن خدا تو قاتل کشنده امیرالمؤمنین و بنا نهاده آورنده امام مسلمین ای ملعون این بود مزد آنجناب که
تو بسوزی آنکه ترا جا داد و مقرب درگاه خود گردانید و از نزدیکان خود شمرد و مقدم بر غیر داشت ای ملعون شقی مگر این بود کردار بد با تو
از برای تو که مزد الطاف او را بدینگونه دادی راوی میگوید که آن بیچاره اینکلام را شنیده و اصلا جواب نداد پس حضرت امام حسن خم شده
پدر را بوسید و عرض کرد که ای پدر بزرگوار این است قاتل شما که بعون الله بیاد دستگیر شده حاضر گردانیده اند راوی میگوید که آنحضرت اصلا
جوابی نفرمود و گویا از شدت ضعف بخواب رفته بود و حضرت امام حسن علیه السلام خوش نداشت که پدر را از خواب بیدار کند پس روی
مبارک را بجانب آن ملعون گردانید و بمثل کلمات سابقه او را سرزنش کرد و پس فرمود که ای ملعون وای شقی ترین همه اشقیاء مگر پدر بزرگوارم
بد امامی بود که با او اینگونه سلوک نمودی آن بی ایمان در جواب این آیه را خواند که اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ یعنی آیا تو میخواهی که بیرون
آوری کسی را که خود را در آتش میخواهد پس ناگاه صدای شیعیان و دوستان بناله و صیحه و غوغا در هجران سید اوصیاء بلند شد پس
حضرت امام حسن امر فرمود که ساکت شوید پس حضرت روی مبارک را بجانب حذیفه کرد و فرمود که این دشمن خدا را دیدی و چگونه بر او ظفر
یافتی حذیفه گفت که ای مولای من حکایت من با این ملعون عجیب است و کیفیت آن این است که من با زوجه خود خوابیده بودم و او بیدار
بود که ناگاه صدای غوغا شنید که گوینده میگفت که خراب شد والله ارکان هدایت و خاموش شد والله نشانهای راه سعادت
کشته شد ابن عم محمد مصطفی کشته شد علی مرتضی کشت او را شقی ترین همه اشقیاء پس زوجه من مرا از خواب بیدار کرد و گفت ای مرد تو خوابی
و حال آنکه امام تو علی بن ابیطالب را کشتند پس من با خوف و دهشت از خواب جستم و گفتم ای زن خدا دهانت را بشکند این چه کلام است
که میگوئی شاید اینکلام را شیطان بتو القا کرده یا آنکه خواب دیده ای زن وای بر تو بدرستیکه احدی را بر امیرالمؤمنین حقی نیست و او بر کسی
ظلم نکرده و او بود از برای طفلان یتیم پدری رحیم و از برای بیوه زنان شوهری مهربان و مع ذلک کرا قدرت است بر قتل امیرالمؤمنین با
آنکه او شیر بیشه دینست و شجاعیست بلند مرتبه و یکه سواریست در هر معرکه پس زوجه من ابا کرد و گفت ای مرد من شنیده ام آنچه
نشنیده و میدانم آنچه تو نمیدانی و گمان من آنست که خانه در کوفه نباشد مگر آنکه این صدا که من شنیدم داخل آنخانه شده باشد یا ابن
رسول الله من با زوجه خود در گفتگو بودم که ناگاه صیحه عظیمه و صدای جمعیت و غوغائی شنیدم چون گوش دادم شنیدم که گوینده میگفت
که امیرالمؤمنین را کشتند پس دانستم که فتنه و شری اتفاق افتاده پس شمشیر خود را از غلاف در آوردم و از خانه بیرون دویدم چون بوسط راه
رسیدم و نظر بطرف چپ و راست کردم دیدم که این دشمن خدا بهر طرف میدود که فرار کند راه نمییابد پس باو گفتم که وای بر تو
کیستی که در میان راه حیران و زار شده ای آیا در مرده چه کسی که باینطرف و آنطرف میدوی و راه نمیدانی پس ای ملعون نام
و کنیه خود را گفت پس من گفتم که از کجا میآئی گفت از منزلم گفتم بکجا میروی گفت بحیره گفتم چرا صبر نمیکنی که با امیرالمؤمنین نماز صبح کنی و بعد از
حاجت خود بروی گفت میترسم که اگر منتظر نماز بمانم حاجتم فوت شود گفتم وای بر تو شنیدم که گوینده میگفت که امیرالمؤمنین را کشتند آیا تو
در اینباب خبری نداری ملعون گفت که نه گفتم چرا با من نمیآئی تا معلوم کنیم که این خبر صحیح است یا نه گفت میروم پی حاجت خود میدانم
که آن اهم است از این پس من چون اینکلام را از او شنیدم گفتم ای پست رتبه تابع هوا و هوس ای لئیم تر از همه کس حاجت تو بهتر است
در نزد تو از محبت و سؤال امیرالمؤمنین و امام مسلمین ای پست رتبه اگر اعتقاد و ولایت که کشی والله ترا در نزد خداوند هیچ عاقبتی
نیست پس شمشیر خود را بر او حمله کردم و خواستم که بر او غالب شوم او شمشیر برآورد پس بجای اینکه با یکدیگر مشغول گفتگو بودیم که بادی وزید
و جامه او را باد از هم گشود پس دیدم شمشیری را که از آستین بیرون جسته پس گفتم ای ملعون این شمشیر برهنه چیست که در زیر جامه داری
شاید تو قاتل امیرالمؤمنین بوده باشی پس خواست که بگوید نه خداوند زبان او را بحق گویا ساخت پس گفت بلی پس من شمشیر خود را بالا بردم که او را
بزنم او نیز شمشیر خود را بالا برد که بزند من شمشیر او را رد کردم و شمشیری بر ساق پای او زدم که بیفتاد و دستهای او را بستم

حکایت کردن حذیفه
کیفیت کشتن ابن ملجم مرتضی را

بر روی او انداختم و نعره بلندی کشیدم و خواستم شمشیر خود را گرفته او را بقتل رسانم آن ملعون نگذاشت پس اهل حیره جمع شده مرا
یاری کردند پس کتفهای او را بستم و اینک او را بخدمت حاضر کردانیدم خداوند مرا فدای تو کند و در آنحال بر چهره های مبارک بدان
خوار کیر و چنان کن و چون حضرت امام حسن این حکایات را شنید قال الحمد لله الذی نصر ولیه و خذل عدوه یعنی حمد خداوندیرا که نصرت داد
دوست خود را و ذلیل کردانید دشمن خود را مؤلف این کتاب گوید که فدای بیکسی و بی یاری آقای مظلوم جناب سید الشهداء شوم
که هیچکس مثل او بی یار و معین نبود زیرا که قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام را با آنکه یکضربت بیش نزده بود چنانکه شنیدی گرفته آوردند آه که شمر
شریر با آنکه خنجرها زده بود و غریب کربلا را شهید کرده بود و کسی را جرأت آن نبود که با او سخن بگوید بلکه از کربلا تا کوفه و شام همراه اسیران
بود و علی الدوام بکمال عزت و جلالت بود و خنده های بلند میکرد و بکودکان و اسیران انواع اذیتها میرسانید و اقسام جفا و ستمها
میکرد پس حضرت امام حسن علیه السلام سر مبارک را بنزد صورت پدر برده روی بخون آلوده او را بوسید و عرض کرد که ای پدر اینک
دشمن خدا و دشمن ترا خداوند بدست ما عطا فرموده آوردند و چون آنبزرگوار بخواب رفته بود حضرت امام حسن او را خوش نیامد که آن
جناب را از خواب بیدار نماید پس بعد از ساعتی خود بیدار شد و چشمهای مبارک را کشوده قال ارفقوا بی یا ملائکة ربی یعنی مدارا کنید با
ای ملائکه پروردگار من پس حضرت امام حسن دفعه دیگر عرض کرد اینک دشمن خدا و دشمن جناب شما ابن ملجم است که خداوند تسلط برا و
فرموده او را بخدمت حاضر کردانیده اند پس جناب امیر علیه السلام چشمها خود را بجانب آن ملعون کشوده و دید که دستهای او را عقب سر
و شمشیر او بگردن حمایل است پس با بدن نحیف و صدای ضعیف در کمال رأفت و رحمت فرمود که ای مرد عجب کار بزرگی کردی و امر عظیمی
مرتکب شده مگر من بد امامی بودم از برای تو که مرا اینگونه جزا دادی آیا با تو مهربانیهای بسیار نکرده ام آیا ترا بر غیر تو مقدم نداشتم
آیا بتو احسانهای بسیار نکرده ام آیا عطاهای ترا زیاد نکردانیده ام آیا خلق بمن نگفتند که این مرد با تو چنین و چنان است دشمن تو است
میدادم و ترا بر خود راه میدادم و انواع احسانها بعمل میآوردم و حال آنکه میدانستم که تو قاتل منی لامحاله و لکن امید از جانب خدا
داشتم که بلکه از کثرت احسان بجهت کشی و از ضلالت و گمراهی بر کردی و آخر الامر جهرا بر شقاوت خود نمودی و مرا بقتل رسانیدی ای
اشقی ترین مردم اشقیا با وی میکوید که در آنوقت چشمهای آن بیحیا پر از اشک شده عرض کرد که یا امیرالمؤمنین أفأنت تنقذ من فی النار
آیا میخواهی پس رهائی دهی کسی را که خود میخواهد در آتش باشد آنحضرت فرمود که راست گفتی پس ملتفت شد بجانب فرزند خود حضرت
امام حسن و فرمود که ای فرزند مدارا کن با این اسیر خود و برا و رحم کن و احسان و مهربانی کن آیا نمی بینی که چشمهای او چگونه بجانب من دوره میکند
و از کثرت رعب و خوف قلب او مضطرب کردیده و چون حضرت امام حسن این نوع الطاف و مهربانیها مشاهده کرد عرض کرد یا ابتاه
قد قتلک هذا اللعین الفاجر و افجعنا فیک و انت تأمرنا بالرفق به یعنی ای پدر بزرگوار بتحقیق که کشته است ترا این لعین فاسق فاجر و ما را
بدرد آورده است بجهت ما را در مصیبت شما و جناب تو امر میفرمائی ما را بمدارا و مهربانی با او آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند ما
اهل بیتی میباشیم که زیاد میکنیم با هر کس که بدی کند با ما کرم و عفو و رحمت را ای فرزند شفقت از عادت ماست نه از عادت او
مؤلف گوید چنانکه فرزند مظلومش جناب سید الشهداء بلشکر حر در وقت تشنگی آب داد و حال آنکه ایشان بجنگ آنجناب آمده بودند
و در روز عاشورا در وقت شدت تشنگی با دو نوجوان و اصحاب و اهل و عیالش قطره از آب فرات ندادند پس حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که ای فرزند ای حسن بحق من بر تو که او را طعام ده از آنچه خود میخوری و آب ده از آنچه خود میآشامی و پاها و دستهای او را غل مکن
مؤلف اشکبار گوید که امیرمؤمنان با ... با قاتل خود چنین رفتار فرمود آه آه که ابن سعد بیحیا بعد از غارت خیمها با آنکه جناب
سید الساجدین علیه السلام بیمار بود و اذیت آنجناب از ملعون واحدی نرسیده بود امر کرد که غل جامعه آوردند و آن بیمار مظلوم را غل کرده
بعلاوه دست و پای او را هم غل کردند از کربلا تا شام خود و لشکریان انواع طعامها و میوه ها و آبها بودند و جمله اسیران حتی کودکان از
گرسنگی و تشنگی ناله و گریه میکردند و کسی بر ایشان رحم نمیکرد پس حضرت امیر فرمود که ای فرزند هرگاه من بمردم او را بکش از آنکه ضربت
زدن چنانکه او یک ضربت بمن زده است و بعد از آن او را با آتش بسوزان ای فرزند گوش و دماغ و لبهای او را مبر و از قطع عضو که شنیدم
از حضرت رسول خدا که فرموده اجتنبوا المثله اگرچه با سگ گیرنده باشد مؤلف دلسوخته گوید که خداوند هرگز ابن ملجم

ملاطفات امیرالمؤمنین علیه السلام با ابن ملجم لعنه الله

[illegible]

[illegible]

شدید العذاب ورا از عذاب خود خلاص نکرده اند که با بن سعد ملعون نامه نوشت که اگر حسین از اطاعت تو سرباز زند امر را بر او تنگ گیر تا آنکه او را بقتل رسانی و گوش و دماغ و لبها و اطراف او و اصحاب او را قطع کن که ایشان باین قسم عذاب مستحق اند پس حضرت امیر فرمود که ای فرزند ای حسن بدانکه اگر من زنده مانم خود اولی ام بعفو کردن او و من خود دانا ترم باینکه با او چه سلوک باید کرد پس اگر عفو کردم که ما اهل بیت زیاد نمیکنیم بر هر کس که با ما بدی بکند مگر عفو و کرم را محمد بن حنفیه میفرماید که پس با برادرم آنجا را برداشتیم و بخانه بردیم و در محل نمایش خوابانیدیم و با دختران مشغول نوحه و ناله شدیم مؤلف گوید ای خداوند من صلوات و رحمت خود را عطا فرما دوام تا ابد بر امیر مؤمنان و ذریه و دوستان او بعدد آنچه در علم تست و مضاعف فرما لعنت خود را بر این ملعون و دوستان او بعدد آنچه در ملک تست برحمتک یا ارحم الراحمین و بقاء ربتک یا اشد المنتقمین

مجلس ششم در بیرون جناب امیر علیه السلام است از مسجد کناسه

السلام علی امام الصابرین امیر المؤمنین من الله خالق الابتداء ورحمة الله وبرکاته وبعد سبحان الله الذی لم یزل سلطانا ولم یزل ملکه ولا مال ولا انتهاء الا انه الکبیر المتعال والصلوة والسلام علی مظهر سلطنة الله فی المبدأ والمآل محمد مطلع جمیع فیوضات الجلال والجمال وآله الذین بهم تنبأ کل خیر وکمال ما شاء الله وما زاد فی الماضی والمستقبل والحال وعلی شیعتهم ومحبیهم المشتغلین بآثار الآل واللعنة علی اصول الکفر والضلال وفروعهم فی الغدو والآصال وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب یعنی حضرت سلیمان علی نبینا وآله وعلیه السلام عرض کرد که ای پروردگار من بیامرز مرا و بخشای بمن ملک عظیمی را که سزاوار نباشد از برای احدی از بعد من بدرستیکه توئی بسیار بخشنده و در حدیث است که خداوند باد را مسخر او فرمود که بساط او را از صبح تا شام بقدر یکماه راه در کمال راحت سیر میداد و از شب تا صبح بقدر یکماه و در حدیث دیگر است که از صبح تا شام از شهر شام تا فارس میبرد و شیاطین دریا و خشکی و وحوش و طیور و سایر حیوانات در تحت فرمان او بودند و لغت شیاطین ابنیه و سلطنت او بنوعی بود که معجزه بود که معلوم میشد که از عطای الهی است و شباهتی بسلطنت پادشاهان نداشت و از بعضی احادیث معلوم میشود که مراد آنحضرت این بوده است که خداوند سلطنتی را بمن عطا فرماید که نتواند در زمان او و بعد از او کسی بگوید که این سلطنت بزور و غلبه بوده است مثل سلاطین دنیا بلکه نوعی باشد که معجزه باشد و بنا بر این بخلی لازم نمیآید بر آنحضرت مؤلف گوید که احتمال دارد که مراد آن حضرت این باشد که خداوند سلطنتی با و عطا فرماید که هر کس که در رتبه بعد از او است مثل آن عطا کرده نشود بعلت عدم قابلیت او تا آنکه لازم نیاید بخل بالنسبه بانکسی که در رتبه آنحضرت است از انبیا و رسل یا اعلا مرتبه از آنحضرت است خصوصا سید انبیا و آل طاهرینش بعلت آنکه بخل از صفات انبیا نیست بعلاوه آنکه جناب سلیمان قطعا دانا بود که از آنها آل محمد خلق شده و سلطنت شجاع اگر چه بنیابت او لا رسیده سلطنت غیر باطل و غصبی است و ایضا شکی و ریبی در این نیست که آنحضرت دانا بود که سید انبیا و آل طاهرینش در جمیع صفات کمال اکمل بوده اند از جمیع عالمیان بلکه اگر مخلوقی در دنیا و آخرت کمالی داشته است یا خواهد داشت بواسطه و برکت ایشان بوده و ایشان اصل و معدن و ولی آن بوده اند پس باید معلوم باشد که مراد حضرت سلیمان این نبوده است که خداوند بآنحضرت سلطنتی عطا فرماید که هر کس بعد از زمان آنحضرت آید سزاوار مثل آن نباشد حتی پیغمبر آخر الزمان و آل طاهرین آنجناب و بدانکه ذکر همه آیات و احادیث و اخبار و غیر آنکه دلالت میکند بر کیفیت سلطنت فخر کائنات و آل طاهرینش در عالم امکان و کون در دنیا و آخرت در این کتاب بلکه در چند کتاب ممکن نیست و لهذا از برای اثبات مطلب و زیاد معرفت و محبت شیعیان و منور شدن قلبهای ایشان اکتفا میکنیم بذکر حدیثی که مشهور است بحدیث بساط که در آن بیان شمه از سلطنت سید اوصیا و فخر اولیا علی الاولین و الآخرین سید ما و مولانا علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام در این عالم دنیا شده است و آن چنین بوده است که در کتاب بحار از کتاب منهج التحقیق از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت امام حسن پیش پدر بزرگوار خود عرض کرد که یا امیر المؤمنین بدرستیکه سلیمان بن داود سؤال کرد از پروردگار خود پادشاهی و ملکی را که سزاوار نباشد از برای احدی از بعد او پس خداوند عطا فرمود او را آیا شما را چیزی از پادشاهی و ملک سلیمان هست یا نه

حرکت بساط

پس آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند دلبندم بحق خداوندیکه شکافنده دانه را و پرورش دهنده نطفه را اینکه سلیمان بن داود سؤال کرد از خدا
عزّ و جلّ ملکرا پس عطا فرمود باو و بدرستیکه پدر تو مالک است بعد از جدّ تو رسول الله آنچیزیرا که مالک نشده است پیش از او احدی
و نه بعد از او احدی پس حضرت امام حسن عرض کرد که التماس ما آنست که بنمایانی بما از آنچه بشما عطا فرموده است خداوند عزّ و جلّ از کرامت خود
آنحضرت فرمود که خواهم نشان بدهم انشاء الله تعالی پس آنحضرت برخواسته تجدید وضو نموده دو رکعت نماز بجای آورد و خواند خداوند
عزّ و جلّ را بدعائی چند که ما نفهمیدیم پس بدست مبارک خود اشاره بجانب مغرب فرمود پس دفعةً ابری بر در خانه ظاهر شد و در پهلوی
آن ابری دیگر بود پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای ابر فرود آی بامر پروردگار پس آن ابر نازل شد در حالتی که میگفت اشهد
ان لا اله الا الله و انّ محمّداً رسول الله و شهادت میدهیم اینکه تو خلیفه و جانشین و وصی اوئی و هر کس شک کند در تو پس بتحقیق که هلاک شده
و هر کس زند بجناب تو ملحق گردد است راه نجات را پس دیدیم که آن ابر نزدیک زمین مثل فرشی پهن شد پس امیرالمؤمنین بما فرمود که
این ابر نشینید و هر یک بر جای خود قرار گرفتیم پس آنحضرت اشاره بابر دیگر کرد پس او هم مثل ابر اولین بر زمین پهن شد و گفت آنچه ابر
اوّل گفته بود پس آن بزرگوار تنهائی بر آن سوار شد و بآن اشاره کرد بغیر لغت عرب پس دفعةً بادی در زیر آن دو ابر ظاهر گردید
و هر دو را بهوا بلند کرد پس من بجانب آنجناب نظر کردم دیدم که بر کرسی نشسته اند و چندان نور از روی منورش میدرخشید
که چشمها را خیره میکرداند پس حضرت امام حسن عرض کرد که یا امیرالمؤمنین حضرت سلیمان بن داود مطاع بود بجهة انگشتری پس بچه سبب
مطاع بودن شما چیست آنحضرت فرمود که جهت اینست که منم عین الله در زمین او و زبان گویای الهی در خلق او و منم نور خداوند یکتا
کرده نشوم منم باب الله آنچنانیکه آمده میشود از او و حجت اویم بر بندگان او پس فرمود که آیا دوست میدارید که بنمایانم بشما انگشتر
سلیمان بن داود را ما عرض کردیم که بلی پس دست مبارک در جیب خود کرده و انگشتری در آورد از طلا که نگینش از یاقوت سرخ بود
و بر آن اسم محمّد و علی منقش بود و جناب سلمان میفرماید که من از آن تعجب کردم پس آنحضرت فرمود که از چه تعجب میکنید و حال آنکه شما
این امور از مثل شخصی عجب نیست و من امروز خواهم نمود بشما چیزی چند را که هرگز ندیده باشید پس حضرت امام حسن عرض کرد که خواهش
آن داریم که بما بنمائی یأجوج و مأجوج را و سدّ آنجناب را که میان ما و ایشان بسته شده است ناگاه دیدیم که باد بساط ابر را حرکت داد

حرکت امیرالمؤمنین با بساط و سائر انبیاء

ما از آن صدائی می شنیدیم مثل صدای رعد و بساط بلند شد در هوا و امیرالمؤمنین از پیش تشریف میبرد تا آنکه رسیدیم بکوهی بسیار بلندی
و درخت خشک شده که برگهای آن ریخته بود و شاخهای آن خشک شده بود پس حضرت امام حسن فرمود که چه میشود این درخت را
که چنین خشک شده امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که از خودش سبب آنرا سؤال کن او ترا جواب خواهد داد پس حضرت امام حسن فرمود که ای
درخت چه میشود ترا که بر تو خشکی روی داده است بنوعیکه مشاهده میکنیم آن درخت جوابی نداد پس امیرالمؤمنین بآن درخت فرمود بحق من که جواب
ده او را راوی میگوید که دفعةً شنیدیم که آن درخت عرض کرد که لبیک یا وصی رسول الله و خلیفه او پس آن درخت بحضرت امام حسن
عرض کرد که هر شب در وقت سحر پدر بزرگوارت حضرت امیرالمؤمنین نزد من تشریف میآورد و دو رکعت نماز میکرد و تسبیح بسیار بجا
و چون از نماز و دعا فارغ میشد ابر سفیدی میآمد که از آن بوی مشک ساطع بود و بر آن کرسی گذاشته بود پس آنجناب بر آن کرسی
می نشست و تشریف میبرد و از برکت آنجناب من سبز و خرم بودم و حال چهل روز است که تشریف نیاورده از این جهت بر این حال
شده ام که مشاهده میفرمائید پس جناب امیر برخاستند و دو رکعت نماز گذارده دست مبارک بر آن کشیده دفعةً سبز و خرم شد مثل حالت اوّل
گردید پس بباد امر کرده روانه شد پس بملکی رسیدیم که یک دستش در مشرق و دست دیگرش در مغرب بود و چون نظر آن ملک بامیر
المؤمنین افتاد عرض کرد که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمّداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله و لو کره المشرکون و پس از اقرار بشهادتین عرض کرد که شهادت میدهم که تو وصی و خلیفه او هستی حقاً و صدقاً پس ما عرض

ملک موکّل

کردیم که یا امیرالمؤمنین این ملک کیست که یک دستش در مشرق و دیگری در مغرب است آنحضرت فرمود که این ملکی است که خداوند او را موکل
فرموده بر ظلمات روز و شب و از این شغل معزول نمیشود تا روز قیامت و بدرستیکه خدای عزّ و جلّ قرار داده است امر دنیا را بمن و بدرستیکه
جمیع اعمال خلایق در هر روز عرض میشود بمن پس باد را امر فرمود که ببرد ما را تا بسد یأجوج و مأجوج رسیدیم پس امیرالمؤمنین

که ما را در کنار این کوه فرود آورد و بدست مبارک اشاره فرمود بکوه بسیار بلندی که سبز بود پس ما نظر کردیم دیدیم که بسبب سبزی آن بمقدار یک چشم
دید بلند بود و آن مقدار سیاه بود که گویا قطعه از شب تار بود و از اطراف آن دود بیرون می‌آمد پس امیرالمؤمنین بحضرت امام حسن فرمود
که منم صاحب امر این بندگان جناب سلمان میفرماید که من پیش نماز ایستادیم دیدیم یک صنف بلندی ایشان یکصد و بیست ذراع بود و
دیگر طول ایشان هفتاد ذراع بود و صنف دیگر ایشان یک گوش را فرش خود میکردند و گوش دیگر را لحاف خود میکردانیدند پس از آن
یاد امر فرمود که بیرما بکوه قاف چون بآنجا رسیدیم دیدیم که آن کوهیست از زمرد سبز و بر آن ملکی بود بصورت کرکس پس چون نظر
آن ملک بامیرالمؤمنین افتاد عرض کرد که السلام علیک یا وصی رسول الله و خلیفته پس عرض کرد که آیا اذن میدهید مرا که سؤال کنم پس حضرت جواب
سلام او را داد و فرمود که اگر میخواهی سؤال کن و اگر میخواهی من ترا خبر دهم که چه مطلب میخواهی سؤال کنی پس آن ملک عرض کرد که یا امیرالمؤمنین شما
سؤال مرا بفرمائید چیست فرمود که میخواهی سؤال کنی و از من خواهش کنی که ترا اذن دهم که بزیارت خضر روی عرض کرد بلی حضرت فرمود
که ترا اذن دادم پس آن ملک گفت که بسم الله الرحمن الرحیم و بتعجیل روانه شد پس ما روانه جانب آن کوه شدیم پس اندک زمانی گذشت که آن
ملک حضرت خضر را زیارت کرده بمکان خود بازگردید پس سلمان عرض کرد که یا امیرالمؤمنین دیدیم ملک را که بزیارت حضرت خضر رفت
مگر باذن جناب تو آنحضرت فرمود قسم بآن خدائیکه آسمانها را بغیر ستون بلند گردانیده که اگر قصد کند ملکی که بقدر زمان یعنی از مکان خود یکجای
دیگر رود تا از من اذن بگیرد از جای خود حرکت نخواهد کرد همین مقام است از برای فرزندم حسن بعد از من و بعد از او است حسین و بعد
فرزندان از ذریه حسین که نهمی ایشان قائم ایشان است پس ما عرض کردیم که چه اسم دارد ملکی که موکل است بکوه قاف آنحضرت فرمود که نام
او ترجائیل است پس ما عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین چگونه هر شب تا اینجا تشریف میآوردی و مراجعت میفرمائی آن بزرگوار فرمود همین قسم
که شما را آوردم قسم بآن خداوندیکه شکافنده دانه و پرورش دهنده نطفه است که من چنان مالک ملکوت آسمانها و زمینم که اگر شما بر بعض آن
مطلع شوید تحمل آن نتوانید نمود بدرستی اسم اعظم الهی هفتاد و دو اسم است و در نزد آصف بن برخیا نبود مگر یک حرف از آن و آنیکه حرف از خدا
خداوند عز و جل بحیث آن یکحرف از برای او طی الارض فرمود تا آنجا که تخت بلقیس پس آن تخت را برداشته زمین گشوده شد و او بجای
خود برگردید و ترا از آنکه چشم برهم گذارده شود و گشوده شود و قسم بذات الهی که در نزد ما اهل بیت هفتاد و دو است و یکحرف را خداوند
اختیار فرموده و در نزد خود در علم غیب حفظ فرموده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شناخت ما را هر کس که شناخت ما را انکار کرد
هر کس که انکار کرد ما را پس فرمود که ما روانه شدیم پس ناگاه جوانی را دیدیم که بر کوه در میانه دو قبر ایستاده و نماز میکند پس ما عرض کردیم
که یا امیرالمؤمنین این جوان کیست آنحضرت فرمود که او صالح پیغمبر است و این دو قبر یکی از پدر او و دیگری از مادر او است و او در میانه آنها
مشغول بندگی خداوند است پس چون نظر صالح بآنحضرت افتاد بر حالتی شد که نتوانست خود را حفظ نماید پس شروع کرد بگریستن و بدست
خود اشاره میکرد بجانب امیرالمؤمنین و بعد از آن اشاره میکرد بسینه خود و میگریست پس حضرت امیرالمؤمنین در نزد او توقف فرمود تا
از نماز فارغ شد پس ما او گفتیم که سبب گریه تو چیست حضرت صالح در جواب گفت که هر روز صبح حضرت امیر بر من میگذشت و در نزد
من می‌نشست پس بسبب مشاهده جمال آنجناب قوت و نشاط من بر عبادت زیاده میشد و حال ده روز است که از من قطع نظر فرموده
و باین سبب مرا مضطرب گردانیده سلمان میفرماید که ما از سخن او تعجب کردیم پس حضرت امیر فرمود که میخواهید که سلیمان بن داود را
نشان شما دهم ما عرض کردیم که بلی پس آنجناب از جای برخاست ما هم با ایشان برخواستیم و رفتیم تا آنکه داخل بستانی شدیم که هرگز
بستانی بآن نیکوئی ندیده بودیم و در آن بود از جمیع میوه‌ها و انگورها و نهرهای آب در اطراف آن جاری بود و مرغها بر شاخهای درختها
مشغول طرب بودند و در جواب یکدیگر نغمه میکردند و چون نظر مرغان بآنجناب افتاد جمیعا بخدمتش آمده در اطراف او پرواز میکردند تا آنکه
بوسط آن بستان رسیدیم که ناگاه تختی ظاهر شد که بر آنجوانی بر پشت خوابیده بود و دست خود را بر سینه گذاشته بود پس حضرت
امیرالمؤمنین از جیب خود انگشتری در آورده در انگشت سلیمان بن داود کرد پس او از جای خود برخاست و گفت السلام علیک یا امیر
المؤمنین و وصی رسول رب العالمین تو آنی والله صدیق اکبر و فاروق اعظم بدرستیکه رستگار شد کسی که چنگ زند بتو و نادم و پشیمان شد
کسی که تخلف ورزید از جناب تو بدرستی که من از خداوند سؤال کردم ببرکت شما اهل بیت پس عطا کرده شدم ملکی را سلمان میفرماید

حدیث صالح

حدیث سلیمان

که من چون کلام سلمان را شنیدم بقدمهای امیرالمؤمنین افتادم و بوسیدم و حمد کردم خداوند را بر عطای بزرگ او و راه نمائی بسوی
ولایت اهل بیت و باقی همراهان من کردند آنچه را که من کردم پس سؤال کردیم از امیرالمؤمنین علیه السلام از آنچه در آنطرف کوه قاف است
آنحضرت در جواب فرمود که در آنطرف قاف چیزی چند هست که بآن نمیرسد علم شما پس گفتیم که میدانیم که چنین است پس فرمود که علم من
بآنطرف آن مثل علم منست باین دنیا و آنچه در آنست و منم حافظ و گواه بر همه آنها بعد از رسول خدا و همچنین ائمه اوصیا از اولاد من بعد از من
پس فرمود که من داناترم براههای آسمانها از راههای زمین ما ئیم اسم مکنون مخزون ما ئیم اسمای حسنی آنچنانکه هرگاه خوانده شود خداوند
بآنها اجابت میفرماید ما ئیم اسمای نوشته شده بر عرش و بجهة خاطر ما خلق فرمود خداوند عزوجل آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت
و دوزخ را و از ما تعلیم گرفتند ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تهلیل و تکبیر را و ما ئیم آن کلماتیکه خداوند تعالی فرمود بحضرت آدم پس فرمود که
میخواهید که بنمایم بشما امر عجیبی را ما عرض کردیم که بلی فرمود که چشمهای خود را برهم گذارید پس چشمهای خود را برهم گذاشتیم پس فرمود که بگشائید
ما هم گشودیم پس ناگاه خود را در شهری دیدیم که هرگز شهری بآن بزرگی ندیده بودیم همه بازارهای آن آراسته و در آن بودند مردمی
که هرگز بدان بزرگی آدم ندیده بودیم که بلندی ایشان مثل درخت خرما بودند ما عرض کردیم که این جماعت کیستند فرمود که بقیه قوم عادند که کافرند
و ایمان بخدای عزوجل نیاورده اند خواستم که بیایم که بشما نشان دهم و اراده دارم که امشب اهل آنرا هلاک کنم و ایشان مطلع
نیستند که هلاک خواهند گردید پس آن بزرگوار دست مقدس خود را بر سینهای ما مالید و کلمه چند بیان فرمود که ما نفهمیدیم پس
دیگر بسر آنقوم برگردید تا بمقابل ایشان رسیدیم پس چنان نعره کشید و صیحه بر ایشان زد که ما گمان کردیم که زمین سرنگون شد
و آسمان خراب شد و همه صاعقهای عالم از دهان مبارک او در آمد که دفعة همه آنقوم هلاک شدند و احدی از ایشان باقی نماند پس
عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین خداوند چه معامله با ایشان کرد در جواب فرمود که همه هلاک شدند و اهل آتش گردیدند پس ما عرض کردیم
که این معجزه بود که ما هرگز مثل آن ندیده بودیم و نشنیده بودیم پس آن بزرگوار فرمود که میخواهید از این عجیب تر بشما نشان دهم ما همگی از روی
عجز عرض کردیم که هیچیک از ما را طاقت مشاهده معجزه ازین عجیب تر نیست لعنت خداوند بر کسی باد که شما را دوست ندارد و بفضیلت
شما و بلندی قدر شما و بزرگی منزلت شما ایمان نیاورد پس همگی التماس کردیم که یا امیرالمؤمنین ما را بوطنهای خود برگردان آنحضرت فرمود
که انشاء الله برمیگردانم پس اشاره بآن دو ابر فرمود و هر دو نزدیک ما آمدند پس فرمود که هر یک بروید و در جای خود نشینید آنجناب
نیز بر ابر خود سوار شد مثل اول پس باد فرمود که او ما را برداشته در هوا چندان بالا برد که ما زمین را بمقدار پولی مشاهده میکردیم
پس ما را در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بر زمین گذاشت از آن زودتر که چشم برهم گذاریم و بگشائیم پس دیدیم که وقت ظهر است پس
گفتیم که بخداوند عالم قسم که بسیار عجیب است که ما در کوه قاف بودیم که تا اینجا پنج سال راه است و بقدر یکساعت بمنزل خود برگشتیم
پس شنیدیم که آن بزرگوار فرمود که بدرستی من هرگاه اراده کنم اطراف جمیع دنیا را و آسمانهای هفتگانه را طواف کنم و بمکان خود برگردم
در کمتر از زمان چشم برهم گذاردن و گشودن هر آینه میتوانم کرد بجهة آن اسم اعظمی که در نزد منست پس ما عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین والله
که تو آیه عظمای الهی و معجزه باهره ظاهره آنی بعد از برادرت و ابن عمت رسول الله   مؤلف گوید که بعد از آنکه قلیلی از فضایل امام
خود را شنیدید و خوشحال گردیدید پر واضح است که بعد از معرفت باحوال آنجناب اگر مصایب او را بشنوید زیاده محزون و غمگین و گریان
و نالان خواهید گردید زیرا که لازمه معرفت محبت است و لازمه محبت آنست که محب هرگاه مصیبت محبوب را بشنود بی اختیار
گریان شود و هر چند معرفت او و محبت زیاده تر باشد بیشتر مصیبت زده و محزون میگردد باید دوستان و شیعیان طریقه تعزیه داری
بر جناب سیدالشهدا ارواحنا له الفداء را از جناب مظلوم کربلا که محبت الهی و اصحاب کربلا که از جمله عارفین بحق آنجناب بودند تعلیم
گیرند و بایشان اقتدا و پیروی کنند چنانچه در حدیث معتبر روایت شده که بعد از آنکه ابن ملجم مرادی علیه اللعنة آن برگزیده خداوند را
در میانه دو نماز در بین سجده در محراب مسجد کوفه ضربت زد و صورت نورانیش از خاک و خون آلوده شد جناب حسنین و اصحاب
در اطراف محراب جمع شده و ناله و گریه میکردند که آن بزرگوار از اثر زهر و شدت ضربت غشی کرد چون بعد از ساعتی بهوش آمد
فرمود که مرا از اینجا برید و بر جای نماز من بخوابانید پس آن بزرگوار را بر گلیمی خوابانیدند و یکسر آنرا حضرت امام حسن بر دوش گرفتند

بیان بقیه قوم عاد و هلاک ایشان

بیان رفتن بکوه قاف

دیگر دیگر را جناب سید الشهدا و چون از مسجد بیرون آوردند آنجناب روی مبارک را بجانب مشرق که صبح طالع میشود کرده
فرمود که ای صبح هرگز طالع نشده که مرا در خواب یافته باشی ای صبح شاهد باش که همیشه منتظر طلوع تو بودم بجهت پرستش جناب
اقدس الهی و اصحاب در اطراف را احاطه کرده و اهل بیت و اقوام در خانه منتظر آوردن آنجناب بودند آه آه محمد بن حنفیه میفرماید
که پدرم را دیدم در حالتی که نهایت ضعف بود و اصحاب در اطراف پدرم را احاطه کرده و در نهایت حزن گریه بودند و در حدیث
که قد اشرفنا علی الهلاک من شدة البکاء و النحیب یعنی پس تحقیق که اصحاب با وفا نزدیک بهلاکت رسیده بودند از شدت
گریه و ناله پس از میان اولاد و اصحاب مظلوم تشنه لب آب جناب سید الشهدا گریه کنان پیش آمد و عرض کرد که ای پدر جان
هیچ روزی مثل روز مصیبت شما نیست مگر روزی که جدم رسول خدا از دنیا رحلت فرمود یا ابتاه من اجلک قتلت البکاء مؤلف گوید
که بفدای کلام و بیان آن مظلوم شوم که عرض کرد که ای پدر جان آداب گریستن را که تعلیم کرده ام از جهت آنست که بتوانم بشما گریه کنم
ای جان پدر بر حسین بسیار ناگوار است که شما را اینطور بخاک و خون آلوده ببیند مؤلف گوید که بر مظلوم کربلا ناگوار بود که پدر بزرگوار خود را
بر یک زخم ببیند آه آه اگر آن پدر مهربان فرزندان دلیران خود را در روز عاشورا با آنهمه زخمها و جراحتها ملاحظه میفرمود که بر خاک و خون غلطیده
میدانم چگونه بر او ناگوار میبود و در حدیث است که چون نظر امیر المؤمنین علیه السلام بر جناب سید الشهدا افتاد که آنجناب ناله میکند فرمود که
یا حسین یا اباعبدالله پیش بیا ای فرزند پس آنجناب پیش آمد و قد قرحت اجفان عینیه من البکاء و حال آنکه تحقیق که زخم شده بود هر دو چشم او
از بسیاری گریه و چون نزدیک آمد آن پدر مهربان هر دو دست مقدس خود را بلند کرده و اشک از چشمهای فرزند خود پاک کرده و دست
خود را بر قلب محزون فرزند خود گذاشت و با او فرمود که یا بنی ربط الله قلبک بالصبر یعنی ای فرزند خداوند قلب ترا محکم فرماید بصبر
و اجر عظیم عطا فرماید بتو و برادران تو و آرام عطا فرماید باضطراب قلب تو و ساکن گرداند گریه ترا بدرستیکه الله تعالی ترا اجر بزرگ
عطا فرمود در عوض مصیبت بزرگ تو مؤلف گوید که کجا بود حضرت امیر المؤمنین در جای اشکها در روز عاشورا خونها از چشم فرزند خود
پاک فرماید آه آه کجا بود که ملاحظه فرماید که بر همان قلبی که محزون بود آن [illegible] دست تسلی بر او گذاشت در روز عاشورا در وقت
شدت تشنگی نیزه و خنجر زده بودند و هر چند استغاثه میفرمود کسی او را جواب نمیداد و در حدیث است بر اینحالت که شنید حضرت امیر المؤمنین را
داخل حجره طاهره گردانیدند و در محراب عبادتش نشانیدند و با اصحاب گفتند که دختران از شدت تشویش و گریه هلاک شدند پس اصحاب
جهة احترام دختران از خانه بیرون دویدند آه واویلاه که زینب خاتون و ام کلثوم خاتون با گریه و زاری و نوحه و بیقراری خود را بجد
پدر رسانیدند و میگفتند که یا ابتاه حزن ما بر مصیبت شما طولانیست علی الدوام اشک از چشم ما جاریست و خشک نخواهد گردید آیا
کرا از برای پرستاری این صغیران معین فرموده تا بزرگ گرداند کرا از برای اولاد بزرگ خود معین فرموده که در میان اینهمه معاندین
یاری و همراهی نماید و مدام نوحه میکردند و امثال اینکلمات عرض میکردند: فزونتر از همه زینب فغان دردآور داشت ز زخم کاری
او نالهای کاری داشت مؤلف گوید که بعینه همین کلمات را با زیادهای بسیار دیگر در روز عاشورا سکینه خاتون در وقت جدا از
قتلگاه با جسد پاره پاره پدر میگفت لکن فرق این بود که ایشان بزرگ بودند و سکینه خاتون طفل و کوچک بود و ایشان در وطن در خانه
خود و در پناه حسنین بودند و سکینه خاتون در دست سگهای کوفه و شام اسیر و گرفتار بود و امیر المؤمنین یکضربت خورده و در محراب خانه
نشسته بود و مظلوم کربلا با تن چاک چاک بیسر در خاک و خون کربلا افتاده بود و راوی میگوید که از جهة احترام دختران چون اصحاب را
در خانه امیر المؤمنین راه نبود همگی در اطراف خانه آنحضرت حلقه ماتم زده بودند و دسته دسته با گریه و ناله جمع میشدند و صداهای گریه
ایشان بگفتن وا امیر المؤمنیناه و وا اماماه بلند بود و راوی میگوید که والله که چون صداهای اصحاب از بیرون خانه بلند شد دیدم که در اندرون
خانه بی حسیبا اشک از چشم امیر المؤمنین بر روی منورش جاری شد پس چشمهای خود را بجانب اهل بیت و اولاد خود انداخت پس حسنین
را خواهش نمود چون ایشان وارد شدند آمدند نور دیدگان خود را در آغوش مرحمت جا داد و بسینه چسبانید و ایشان را بسیار بوسید
پس آنجناب را غشی طولانی عارض شد و بعد از اندکی افاقه شد چنانکه رسول خدا در وقت ارتحال نور دیدگان حسنین را بسینه گرفت
و بسیار بوئید و بوسید تا آنکه آنجناب را غشی طولانی عارض شد آه آه چنانکه مظلوم کربلا در روز عاشورا در وقت وداع نور دیده خود

حضرت قاسم را در سینه گرفت و چندان بوسید و بوئید و هر دو گریستند که هر دو غش کرده افتادند پس چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بحال آمد حضرت امام حسن ظرفی از شیر برای آنجناب آورد و پس قدری از آن را میل فرمود و از دهان مقدس خود باز گرفت و فرمود که این بقیه را با آن اسیر خود ابن ملجم دهید و فرمود که ای فرزند ای حسن بحق بر تو که نیکو کردانی آب و غذای او را و با او مدارا کنی تا من از دنیا رحلت کنم و بخوران با و هر چه خود میخوری و بیاشامان با و هر چه خود میاشامی تا آنکه تو کریمتر باشی از او پس حضرت امام حسن آن ظرف شیر را از پدر گرفت و بنزد آن ملعون آورد و سخنانی که آنحضرت فرموده بود با و فرمود پس آن شقی اصلا سخنی نگفت و آن شیر را گرفته و آشامید راوی میگوید که آن وقت را که آنحضرت را بخانه آوردند آن ملعون را هم با کتفهای بسته آوردند و در حجره از حجرات خانه محبوس کردند پس جناب ام کلثوم خاتون گریه کنان با آن بی ایمان فرمود که وای بر تو زیرا که پدر بزرگوارم باکی نیست اینک بسعادت ابدیه شهادت فایز گردیده و ترا خداوند در دنیا و آخرت خوار و ذلیل میگرداند و بازگشت تو بسوی آتش است و در جهنم مخلد خواهی بود آن بیحیای بی ایمان جواب گفت که ابکی اذن کنت باکیة فوالله لقد اشتریت سیفی هذا بالف و سممته بالف ولو کانت ضربتی هذه بجمیع اهل الکوفة ما نجی منهم احد فی ذلک الیوم یعنی اید ختر علی گریه کن اگر میتوانی که گریه کنی پس بخداوند قسم که این شمشیر را بهزار درهم خریده ام و بهزار درهم که آنرا بزهر آب داده اندا گرانیک ضربت بجمیع اهل عالم رد شده بود احدی از ایشان در چنان وقت از ضربت نجات نمییافت مؤلف گوید که ای پروردگار من شیعیان ترا در مصیبت امامشان و وصی پیغمبر اعانت و جزای دو کوشش در ذکر مصیبت او گریستن برا و در دنیا و آخرت اجر بمنزله اجر علیهم کرامت فرما و عذاب خود را بر ابن ملجم مرادی در هر ساعتی زیاده و مضاعف فرما و او را در تحت غضب خود مخلد فرما بحق آنکه تو یا شدید المنتقمین و لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس هشتم در وصیتهای آنجناب و قبض روح مقدس او

السلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء و رحمة الله و برکاته الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و بعد بدانکه بهترین خطبها و موعظها و وصیتها آن وصیتی است که سید اوصیا و هادی اولیا و نفس سید انبیا و والد ائمه امنا علیهم آلاف التحیة و الثنا جناب علی مرتضی روحنا له الفدا در وقت احتضار بفرزند بزرگوار خود حضرت امام حسن فرمود و کیفیت آن وصیت اینست که حضرت امام حسن میفرماید که چون وفات پدر بزرگوارم نزدیک شد شروع فرمود بوصیت کردن پس فرمود که اینست آنچیزیکه وصیت کرده بآن علی بن ابیطالب برادر رسول خدا که پسر عم او و مصاحب آنجناب بود و اول وصیت من اینست که اقرار میکنم با شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و خیرته یعنی شهادت میدهم باینکه جز خداوند یگانه دیگر خدائی نیست و اینکه جناب محمد رسول او و برگزیده او است اختیار فرموده است او را بعلم خود و باو راضی شده است از برای مقام خوشنودی خود و بدرستیکه خداوند برانگیزاننده است هر کس را که در قبرها است و سؤال کننده است خلایق را از اعمال ایشان و دانا است بآنچه در سینهای ایشان است پس بدرستیکه من وصی خود قرار میدهم ترا ای حسن و کافی است از برای من مثل تو وصی و وصیت میکنم ترا بآنچه وصیت فرموده است بمن رسول خدا پس مهیا بشو و آنچه شدنی است یعنی من از دنیا رحلت کنم الزم بیتک و ابک علی خطیئتک یعنی مجاور خانه خود باش و گریه کن بر خطاهای خود و گریه با وجود آنکه حضرت امام حسن معصوم بوده هرگز خطا از ایشان صادر نشده بود از برای جواز نسبت خطا بایشان دادن چندین احتمال بنظر میرسد اول آنکه چون اهل عصمت ضامن گناهان شیعیان شده اند چنانکه احادیث بسیار که در تفسیر آیه شریفه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر وارد شده است دلالت بر آن میکند و معلوم است که هر کس هر چه را ضامن شد نسبت بخود میدهد پس اهل بیت عصمت و طهارت از بابت ضمانتی که کرده اند گناهان شیعیان را گناه خود شمرده اند بنا بر این احتمال ظاهر میشود که رسول خدا در ایام حیات خود برای عفو خطاهای امت گریه میکرده بودند و در وقت ارتحال خود آنگریه کردن را بسید اوصیا وصیت کرده بودند پس پدر بزرگوارم بفرزند خود وصیت فرموده و در وصیت که بجمیع اهل عصمت این وصیت را بیکدیگر فرموده باشند اللهم اجعل حبنا لآل محمد و استغفارهم لنا علینا تحقیقا و کفارة لانفسنا و کفارة لذنوبنا یعنی ای خداوند قرار ده محبت ما را از برای آل محمد و استغفار کردنهای ایشان را از برای ما اسباب از برای پاکیزگی خلقت ما و طهارت جانهای ما و کفاره گناهان ما بحق محمد و عترته دوم آنکه چون مقام انبیا

ارفع است از مقام سیئه و سیار و مقام آنجناب نیز ارفع است از مقام حضرت امام حسن چنانکه از احادیث بسیار ظاهر میگردد
و شکی نیست که هر عاقلی عمل خود را بالنسبه بمقام آنکس که اعلی و ارفع از اوست خطا میشمارد اگرچه بالنسبه بمقام خودش خطا نباشد نظیر
حدیث حسنات الابرار سیئات المقربین یعنی اعمال حسنه ابرار گناه و سیئه است از برای مقربین سیم آنکه چون مراتب جنات
مختلفه است و از عادت کاملین خصوصا اهل عصمت این بوده که هر وقت التفات بمقام اعلا میفرموده بودند از مقام ادنی استغفار میکرده
بودند و آنرا خطیئه خود میشمرده بودند چنانکه جناب سید الساجدین در مناجات خمسه عشر میفرماید که فاستغفرک من کل لذة بغیر
ذکرک و من کل راحة بغیر انسک و من کل سرور بغیر قربک و من کل شغل بغیر طاعتک یعنی ای خداوند من استغفار میکنم بدرگاه تو
از هر لذتی که برده ام بغیر از لذت ذکر تو و از هر راحتی که کرده ام بغیر از راحت انس تو و از هر چه خوشحال شده ام بغیر از خوشحالی
قرب تو و از هر شغلی که مشغول شده ام بغیر از شغل طاعت و فرمانبرداری تو خلاصه آنکه شاید اینکه حضرت امیر المؤمنین بحضرت امام حسن
فرمود که ای فرزند ای حسن بر خطاهای خود گریه کن مراد این مقامات و امثال آن بوده باشد پس منافات با عصمت ندارد پس حضرت امیر المؤمنین فرمود
که ای فرزند ای حسن باید که نباشد دنیا بنزد تو کثرت جهت و مقصود تو و وصیت میکنم ترا ای فرزند بنماز کردن در اول وقت آن و بزکوة دادن
باهل آن در محل آن و بر تو باد بسکوت نمودن از آنچه بی فایده است و قلب خود را بخداوند دادن و از غیر او باز داشتن و بر تو باد بمیانه روی کردن و انفاق
کردن در وقت خوشحالی و غضب و نیکو رفتاری کردن با همسایه و گرامی داشتن مهمان و رحم کردن بر بیچاره و اصحاب بلا و بر تو باد بصله
رحم و دوستی با فقرا و نشستن با ایشان و تواضع کردن که آن بهترین عبادت است و کوتاه کردن آرزوهای دور و دراز و بسیار یاد کردن
مرگ و بی رغبتی بدنیا پس بدرستیکه تو در گرو مرگی و در محل درد و بیماری و بلائی و وصیت میکنم ترا بخوف و خشیت از خداوند در پنهان
و آشکار و پرهیز از تعجیل کردن در گفتار و کردار و هرگاه رو آورد بتو امر آخرت تعجیل کن در آن و هرگاه رو آورد بتو امر دنیا شتاب
مکن در آن تا معلوم شود که چه صلاح است و بر تو باد که دوری کنی از موضع تهمت مؤلف گوید که مراد از موضع تهمت آن نیست
که کسیرا که بدروغ بر او تهمت زده اند از او اجتناب کنی والا لازم آید که اول از جهت الهی اجتناب کنیم زیرا که مشرکان بدروغ گفتند که عیسی
پسر خداست و یهود گفتند که عزیر پسر خدا است و بعضی گفتند که ملائکه دختران اویند و بعضی گفتند که خداوند دیده میشود و بعد از آن باید که از جمیع
انبیا و آل طاهرین او اجتناب کنیم زیرا که بر ایشان تهمتهای بسیار زدند از جمله ایشان را ساحر و کذاب و مجنون و امثال آنها خواندند
خواندند و غالب از کاملین و دین داران و صالحین را بآیین تهمت زده اند و شکی نیست که اجتناب از ایشان لازم نیست بلکه اعانت ایشان
لازم است و دفع تهمت از ایشان واجب پس مراد از موضع تهمت که اجتناب از آن لازم است یا اینست که از آنجا که محل تهمت
میشود اجتناب کنی تا آنکه ترا تهمت نزنند و تو از ایشان تهمت زدن یاد نگیری و تو متهم نشوی که فلان تهمت را تو زده یا مراد آنست
که از کسیکه معصیت علانیه میکند بپرهیز تا آنکه متهم نشوی باینکه شریک در معصیت او یا آنکه معین او در معصیت یا آنکه تو باعث معصیت
کردن او شدی یا آنکه راضی بمعصیت کردن او شده پس آنحضرت فرمود که ای فرزند ای حسن بر تو باد آنکه دوری کنی از همنشینی کسیکه گمان بد
باو داری زیرا که همنشین بعضی را میرساند بهمنشین خود و باش ای فرزند که عمل تو برای خدا و خالص کرده باشی و از گناه گریزان باشی و نیکی امر کنی
و از بدی منع کنی و از جهت خدا با برادران دوستی کنی و صالحین را بجهت صلاح ایشان دوست داری و مدارا کنی با فاسق در امر دین خود
و لکن در قلب دشمن دار او را و سعی کن که خود مثل او نباشی در اعمال او تا آنکه تو هم مثل او فاسق گردی و اجتناب کن از نشستن در راهها
جبر رطایق و واگذار جدال کردن با آنکسیکه او را عقل و علمی نیست و بسیار تند راه مرو و آنقدر عبادت مکن که شوق تو از عبادت
کم شود و بر تو عبادت کردن گران بنشیند بلکه میانه رو در عبادت خود را باینقدر از عبادت که توانائی و میل بآن داری و برخود سکوت را لازم کن
تا سالم بمانی و از برای خود اعمال صالحات پیش بفرست تا در آخرت منتفع شوی و بیاموز خیر را تا آنکه عالم شوی و بیاد خداوند باش
در همه احوال و بر کوچکان اهل خود ترحم کن و بزرگانشان را گرامی دار و احترام کن و هیچ طعامی مخور مگر آنکه اول از آن تصدق کن
و بر تو باد بروزه داشتن که آن زکوة بدنست و سپریست برای اهلش و همیشه مشغول باش بجهاد با نفس خود و برحذر باش از همنشین خود
و دوری کن از دشمن خود و بر تو باد بحاضر شدن مجلس ذکر و بسیار دعا کردن پس بدرستیکه من باقی نگذاشتم و فرو گذاشت نکردم از برای تو

ای فرزند نصیحت را واعیت زمان مفارقت و جدائی در میانه من و تو و وصیت نیکی میکنم تو را در حق برادرت محمد حنفیه زیرا که او دوست تست و برادر پدری تست و تو مطلع شده بر دوست داشتن من او را و او را تا برادرت حسین پس مدرستیکه او برادر مادری تست و در حق او زیاده از این قدر وصیتی نمیکنم و خداوند خلیفه منست بر شما و از خدا سؤال میکنم که باصلاح آورد امر شما را و نگاهدارد از شر طاغیان را ای فرزند انکیس بر تو باد صبر تا آنکه خداوند ظاهر فرماید امر و حکم خود را و لا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف گوید که چنانکه مهربانی آن بزرگوار شوم که خود را از برای رعایت کسی و نصیحت فرمودن فارغ نداشت حتی در وقت احتضار با فرق شکافته چنین وصیت و موعظه شافیه کافیه فرموده و اگر بیایید که آن بزرگوار در وقتیکه این وصیت را فرموده بر چه حال بوده تعجب میکنید و بجز زحمت و ناله در مصیبت آنجناب کاری دیگر نخواهید کرد زیرا که محمد بن حنفیه میفرماید پس از تمام وصیت دیدم که زهر در بدن شریفش در زیادتی و طغیان است تا بحدیکه نظر بپاهای مقدسش کردیم و دیدیم که از شدت زهر هر دو پای آنجناب قرمز شده پس این امر بر ما بسیار دشوار و ناگوار آمده دلهای جمله ما شکسته و مایوس از زندگانی پدرم شدیم پس آن شب را بصبح آورد در نهایت سنگینی مرض و چون صبح شد اصحاب و دوستان و اطراف خانه با گریه و ناله جمع شدند و اذن تشرفیابی و دخول خانه میطلبیدند پس ایشان را اذن داده و همگی با گریه و زاری و حسرت و بیقراری داخل میشدند و سلام میکردند و آنجناب جواب سلام میداد پس فرمود که ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی یعنی ای گروه خلایق هر چه میخواهید از من سؤال کنید پیش از آنکه من از میانه شما بروم و مرا نیابید لیکن تخفیف کرده بدهید سؤالهای خود را بجهت مصیبت امام شما چون شیعیان این کلام را شنیدند بیکدفعه همگی صداها را در هم انداختند و گریهای شدید بی اختیار بلند کردند و ترک سؤالها نمودند که اذیت سؤال و جواب بسبب آنکه نرسد پس یکی از اصحاب که حجر بن عدی طائی بود از میانه قوم برخاست و این اشعار را خواند فیا اسفا علی المولی التقی ابو الاطهار حیدرة الزکی یعنی ای چه بسیار است تاسف و حسرت من بر آقای صاحب تقوی که پدر ائمه طاهرین و لقب او حیدر و از مطهرین است فقتله کافر حنث زنیم لعین فاسق نغل شقی که بقتل رسانید او را کافر دست پیمان لئیم لعین فاسق حرامزاده شقی فیلعن ربنا من حاد عنکم و یبرء منکم لعنا وبیلا پس لعن فرماید پروردگار ما بر کسیکه مکابره کرد با شما و بیزاری جست از شما لعنی که در نهایت ناگواری بوده باشد لانکم بیوم الحشر ذخری و انتم عترة الهادی النبی بجهت آنکه شما ذخیره منید در جزای قیامت و شمائید شاخه شجره طیبه پیغمبر هدایت کننده پس چون دیده حق بین سید اولیا بر او افتاد و اشعار او را شنید نزد خود فرمود که آیا چگونه خواهد بود حال تو آن وقتیکه بعد از من ترا بخوانند اعدا و دشمنان من به بیزاری جستن از من آیا ایشان را چه جواب خواهی گفت او در جواب عرض کرد که والله یا امیر المؤمنین لو قطعت بالسیف اربا اربا و اضرم لی النار و القیت فیها لآثرت ذلک علی البرائة منک یعنی والله یا امیرالمؤمنین اگر بشمشیر ریزه ریزه شوم و آتش از برای من برافروخته شود و بر آن انداخته شوم هر آینه همه آنها را بر جان خود اختیار میکنم از برای آنکه از جناب تو بیزاری بجویم فقال وفقت لکل خیر یا حجر جزاک الله عن اهل بیت نبیک پس آنجناب چون این سخن را از او شنید فرمود که توفیق یافته شده ای حجر از برای همه خیرات و خوبیها خداوند ترا جزای خیر عطا فرماید از جانب اهل بیت پیغمبر پس فرمود که آیا کمی از شیر هست پس فورا از فرزندان و چاکران دویدند و کاسه از شیر حاضر کردند مؤلف گوید که ایکاش که در زمین کربلا چون سید و آقای مظلوم با آن چاک چاک بر خاک و خون میغلطید و بنالها ناله میفرمود که هل من شربة من الماء اشتفی بها یعنی آیا جرعه از آب در این بیابان راه توان بود داعی یا او را بغیر از تیر دشمنان جواب میداد من حاضر میبودم و جامی از آب زلال بکام تشنه آنعزیز کرده حضرت ذوالجلال میرسانیدم و مشکی آب از برای حرم محترم تشنه لبش او میبردم و در حدیث است که چون کاسه شیر را بدست شیر خدا دادند تمام آنرا میل فرموده ابن ملجم بخاطر شریفش خطور کرد که برای او چیزی باقی نگذاشته اند پس فرمود و کان امرالله قدرا مقدورا که کنایه از آنست که همانا شیر همه آن از برای من مقدر شده بود و فرمود که بدانید که من همه شیر را آشامیدم و از برای اسیر شما چیزی باقی نگذاشتم الا و انه آخر رزقی من الدنیا آگاه باشید که این آخر روزی من بود از دنیا ای فرزندانم حسن ترا بحق خداوند قسم میدهم که شیر جان که من آشامیدم بآن اسیر بده چون آن ملعون مثل آنچه من نکاشته داد همه را آشامید و در حدیث دیگر است که محمد بن حنفیه میفرماید که با پدر بزرگوارم عرض کردیم که اگر میل بخوردنی و آشامیدنی دارید بفرمایید تا حاضر کنیم در جواب فرمود که میل بهیچ چیز نیست مگر

[Margin notes:]

زهر شدن کار حضرت امیر

اشعار حجر

حاضر کردن شیر برای امیر / و تقسیم ... بدست ...

مقدس او کردیم دیدیم که مدام بذکر الهی مشغول است و پیشانی نورانیش شروع نمود بعرق کردن و آنجناب بدست خود پاک
میکرد مؤلف گوید که آه آه چگویم از احوال حضار معلوم کربلا که عرق پیشانی سوراخ شده اش مخلوط بود بخونی که از تیر ابو الحتوف
ملعون بر آن جبهه منوره وارد شده بود پس چون خواست که آنحضرت آنرا پاک کند شقی دیگر سنگی بر محل سجده اش زد که بر آنجا جراحت
دیگر افزود حضرت امام حسن میفرماید که من عرض کردم که ای پدر بزرگوار می بینم که بدست شریف عرق پیشانی خود را پاک میفرمائید
آنحضرت در جواب فرمود که ای فرزند من از جدت رسول خدا شنیدم که فرمود که چون مرگ بر مؤمن نازل شود و وفات او نزدیک گردد
پیشانی او عرق میکند و نیز از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده است که پیشانی پدرم چون مروارید تر عرق کرده و ناله و بیقراری او آرام
گرفت پس بنداء ضعیف فرمود که الحسن و الحسین را با یون یکایک از اولاد خود را از کوچک و بزرگ صدا زد چون همگی جمع شدند شروع کرد
بوداع کردن با ایشان و هر یکرا بآن طریق که لایق او بود وداع میکرد و مکرر میفرمود که اللّه خلیفتی علیکم و استودعکم اللّه یعنی خداوند
خلیفه منست بر شما و شما را بخدای سپاردم و محمد بن حنفیه میفرماید که در آن شب پدرم نماز نشسته بجای آورد و چون از نماز و وداع با اهل
فارغ شد باز هم روی خود را بجانب آسمان کرده فرمود که اللّه خلیفتی علیکم و استودعکم اللّه و ما همگی گریه و ناله میکردیم که برادرم حضرت امام حسین
عرض کرد که ای جان پدر شما را چه میشود که چنین وداع ما و ناله میفرمائی و قلبهای همه ما را مجروح داری در جواب فرمود که ای فرزند یکشب پیش
از اینکه ای جان ذریت من سید جدت رسول خدا را در خواب دیدم و از اذیت امت و این کمعاریها که بر من وارد گشته شکایت کردم
آنجناب فرمود که یا علی در حق ایشان دعا کن پس من گفتم که ای خداوند من بدل ایشان بدتر از من مقدر فرما و از برای من بهتر از ایشان
نصیب فرما پس جدت فرمود که خداوند دعای ترا مستجاب کرد و اینک بعد از سه شب دیگر نزد ما خواهی آمد ای فرزند حال سه شب گذشته است
پس فرمود که فرزندان من الحسن و الحسین وصیت میکنم شما را بخیر و شما هم از پیش من از شمائید پس رو خود را با بنی اولاد که غیر از حضرت
فاطمه داشت کرده فرمود که وصیت میکنم شما را باینکه مخالفت نکنید با اولاد فاطمه پس فرمود که احسن اللّه لکم العزاء آگاه میگردانم
شما را که من از میانه شما میروم و اینک امشب آخر عمر منست و ملحق میشوم بحبیب خود محمد مصطفی چنانکه وعده فرموده است ابن فرقت
گوید که در شب عاشورا مظلوم کربلا نیز با مثال این کلمات وصیت کرده وداع فرمود لکن فرق این بود که بعد از ارتحال سید اولیا
آنجناب بعد در خانه خود مکرم و معزز و محترم بودند و دسته دسته از دوستان و شیعیان از مردان و زنان بتعزیه ایشان میآمدند و اهل
اهل بیت آنحضرت بجای خود باقی بودند اما بعد از شهادت غریب بدشت کرب و بلا پس اهل حرم را جفاکاران بیوفا و شامیان بیحیا
بر جمازها نشانده نه از برای ایشان سایبانی بجا گذاشتند و نه عزت و احترامی منظور داشتند بلکه در عوض تعزیه و تسلیه ضربتها و سیلیها بر ایشان
زدند و بجای آنکه بجانب ایشان روند و امر بصبر و شکیبائی نمایند خیمهای ایشان را آتش زدند و خود شما را بغارت بردند پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود که ای فرزند ای حسن تو خود مرا غسل بده و کفن کن و حنوط کن ببقیه کافور جدت رسول اللّه زیرا که آن کافور بهشت است که جبرئیل آنرا
تحفه آورده و در روایت دیگر است که جبرئیل بعد از ارتحال آنسرور از جنت کافور تازه آورده و در حدیث دیگر است که بیرون کافور
حضرت را حنوط کردند پس فرمود که ای حسن بعد از آن بگذار مرا در تابوت من و کسی مقدم تابوت مرا نگیرد که خود بلند میشود و شما عقب تابوت را
بگیرید هر جا که مقدم او برود شما همراهی کنید پس بهر موضع که مقدم آن بر زمین آید مؤخر آنرا بر زمین گذارید که آنجا موضع قبر منست
مؤلف اشکبار گوید که بفدای غریبی و بیکسی مظلوم کربلا شوم که اهل و عیال او را فرصت ندادند که سید و مولای خود را غسل دهند و اگر فرصت
میدادند آبی نداشتند که توانند غسل داد و از برای آن بیکس کافوری نبود مگر خاک کربلا و تابوتی نبود مگر چوب نیزها و آنجناب را کفنی نبود
بجز ریگ بیابان خداوند لعنت کند اهل کوفه و شام را که اگر آن بدن چاک چاک را کفن نکردند پیراهنی که از بام شامی که پوشیده بود برهنه
میکردند و عریان در بیابان میانداختند و چون آنجناب بعلم امامت میدانست که اهل کوفه با او چه معامله خواهند کرد هیچیک از امور
مذکوره با اهل و عیال خود وصیت نفرمود پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای فرزند الحسن تو خود بر من نماز کن و هفت تکبیر و بدانکه نماز هفت
تکبیرها از برای احدی جایز نیست مگر بر آن مردی که در آخر الزمان خواهد آمد که اسم او حضرت قائم مهدی است که از اولاد برادرت حسین است
که او جهانرا گیتی را حق با عدل و داد آراسته خواهد نمود پس هرگاه نماز را تمام کردی ای حسن تابوت را از موضع خود بلند کن و خاک آن موضع را از هم بگشا

کرده آنجا قبری بکنند و لحدی ساخته و لوحی نقش کرده خواهی یافت پس مرا در آن بخوابان و هرگاه بخواهی از قبر من بیرون روی تو بجای
من نظر کن و لکن مرا نخواهی یافت زیرا که من ملحق میشوم بجدت رسول خدا و بدان ای فرزند گرامی که هیچ پیغمبری نیست که فوت شود
اگرچه در مشرق باشد و جعفر وصی او فوت شود اگرچه در مغرب باشد مگر آنکه خداوند عزوجل جمع میفرماید میانه روح و جسد ایشان پس از هم جدا
میشوند و هر یک بقبر خود میروند و بدان ای فرزند که حسن بدست خود بجثت تمام بپوشان سر قبر مرا پس خاک بر آن بریز تا مساوی گردد روی زمین
و چنان کن که قبر من مخفی باشد و در حدیث است که علت مخفی کردن قبر آنحضرت این بود که احدی از بنی امیه ندانند که قبر مقدس کجا است زیرا که
که اگر میدانستند میخواستند که جسد مقدسش را بیرون آورند و بسوزانند چنانکه جسد زید بن علی را بیرون آوردند و سوزانیدند ای فرزند چون
فردای آن روز صبح طالع شود تابوتی در پشت کوفه بگذارید و ببینید که مردم گمان کنند که اراده فرستادن جنازه بمدینه طیبه دارید تا موضع قبر
من بر غالب خلق مخفی باشد و چون وصیت آنجناب تمام شد فرمود که ای فرزند گویا میبینم که از هر طرف بر تو فتنها هجوم آورده و قاتلین
حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین پس صبر کن ای نور دیده‌ام تا خداوند در میانه شما و اعدای شما حکم کند که او بهترین حکم کنندگان است ثم قال
یا ابا عبدالله انت شهید هذه الامة فعلیک بتقوی الله والصبر علی بلائه پس روی مبارک آنجناب بفرزند شهید خود مظلوم کربلا کرده فرمود
که یا ابا عبدالله تو شهید این امت پس بر تو باد بتقوی و خوف از خداوند و صبر بر بلای او مولف محزون گوید که آن مظلوم وصیت پدر بزرگوار را
چنان عمل کرد که احدی را امکان نبود که تواند آنقدر صبر نماید در مدینه طیبه اول در ایام صبر فرمود و با وجود اذیت رسانیدن و ناسزا گفتن و هتک
حرمت او مینمودند صبر نمود خواستند خون او را بریزند پناه بمکه معظمه خانه خداوند برد خواستند حرم الهی را در هم شکنند و خون او در آنجا
بریزند با حرم محترم رو بکوفه شد پس در کربلا اطراف او را محاصره کردند صبر نمود و آب را بر روی او و اهل و عیال او بستند صبر نمود و جوانان
و اصحاب و احباب و اقربای او را کشتند صبر فرمود پس برادر مثل حضرت عباس و پسر برادر مثل حضرت قاسم و فرزندانی مثل حضرت علی اکبر
و علی اصغر در پیش دیده او و بدست او بقتل رسانیدند صبر نمود ای شیعیان و ای دوستان چندان بلا و مصیبت در کربلا بر سر مظلوم هجوم
آورده و آن بزرگوار بوصیت پدر عمل نمود که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات و احدقوا بک
من کل الجهات یعنی بتحقیق که تعجب کردند از صبر تو جمیع ملائکه آسمانها و از هر طرف چشمها خود را بآنجناب تو انداختند و متعجب بودند که چگونه
بر همه این مصائب صبر میفرمائی آه آه و در حدیث است که بعد از وداع کردن آنجناب با فرزند خود مظلوم کربلا آنحضرت را بقدر یک ساعت غشی
عارض شد پس چون بحال آمد حاضران دیدند که آنجناب بحالت احتضار است پس فرمود که اینست رسول خدا و عمم حمزه و برادرم جعفر آمده‌اند
رسول الله و گویا همه میگویند که یا علی تعجیل فرما در آمدن بسوی ما که بسیار مشتاق بجناب تو شده‌ایم پس چشم مقدس خود را بچهار جانب
خود گردانید و فرمود که استودعکم الله جمیعا همه شما را بخداوند سپردم و از او سئوال میکنم که یاری فرماید شما را و محافظت فرماید همه شما را خداوند
خلیفه منست بر شما و او کافی است از برای خلیفه بودن پس دیده مبارک را بسته خود را بیک جانب محجوبا انداخت و فرمود و علیکم السلام
یا رسل ربی یعنی جواب سلام میدهم شما را ای رسولان پروردگار من مولف گوید که از این حدیث شریف چنان ظاهر میشود که رسولان
سلام کرده بودند پس آنحضرت جواب داد پس فرمود که لمثل هذا فلیعمل العاملون ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون از این کلام
معلوم میشود که مقام قرب الهی و درجات عالیه علیا که در جنان و از فردوس که منزل و مأوای آن بزرگوار را و احبای آنجناب بود از برای او تجلی نموده
بوده و لهذا فرمود که از برای مثل این مقام عالی عمل کنند عمل کنندگان بدرستیکه خداوند با اهل تقوی و با نیکوکاران است پس پیشانی نورانیش
عرق کرده و با ما مشغول ذکر الهی و شهادتین بود پس پاهای مبارک خود را بجانب قبله کشید و چشمها را بر هم گذاشت و از این عالم و آنچه
در او هست در پوشید و پاها و دستها خود را کشید و بزبان فصیح و بلیغ فرمود که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله و روح مقدسش باشیانه قدس پرواز کرد پس زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و جمیع زنانی که حاضر بودند صداها
بگریه و ناله و ابتاه و واعلیاه و وا ابن عم رسول الله و وا اباه و امثال آنها بلند کردند و گریبانها را چاک زدند و سیلیها بر صورت
میزدند پس چون صدای ناله و زاری و گریه و بیقراری از دولتسرای امیرالمومنین علیه السلام بلند شد اهل کوفه دانستند که آنحضرت
دار فانی را وداع کرده اند پس جمیع زنان و مردان گریه کنان و صیحه زنان روانه خانه امیرالمؤمنان شدند و چندان ناله و صیحه و فغا

در خانها و کوچهای کوفه بلند شده بود که گویا اهلش بجوشش و خروش و زلزله در آمده بودند پس دستهٔ شیعیان و دوستان از تمام
خانها و محلات و نواحی و توابع و قبایل کوفه روانهٔ تعزیه خانه شدند و آنروز مثل روزی شد که رسول خدا از دنیا رحلت فرموده بود
مؤلف گوید که اگرچه بلال چپ در آمدند و نهایت تلخی گذشت لکن کجاست تلخی آنروزی که از کربلای معلی وارد کوفه شدند که همه
اسیر و دستگیر و برشتران و محملهای بی صاحب سوار و اطفال گرسنه و تشنه در آفتاب گرم فریاد الجوع الجوع و العطش العطش میزدند راوی
میگوید که چون روز شهادت امیرمؤمنان باخر رسید و ظلمت شب عالم را فرو گرفت تغیرت افق السماء و ارتجت الارض و سمع تسبیح الملائکة
یعنی اطراف آسمان متغیر شد و زمین بزلزله در آمد و جمیع اهل آنها بر آنجناب بگریه در آمدند و صدای ناله و تسبیح ملائکه از میانه هوا شنیده میشد
و علی الدوام اوضاع آنشب چنین بود تا آنکه صبح طالع شد مؤلف گوید چنانکه در روز عاشورا در وقت شهادت مظلوم کربلا حسین
راوی میگوید که در روز شهادت سید اوصیاء اصحاب ناله میکردند پس ناگاه شنیدند که از اطراف صداها بناله بلند شد پس جمعاً
صدائی از آسمان می شنیدند و صاحب صدا را نمیدیدند که او این اشعار را میخواند اشعار هاتف غیبی در تعزیه آنحضرت بنفسی و اهلی
ثم اهلی و اسرتی فداء لمن اضحی قتیل ابن ملجم یعنی جانم و اهلم و عالم و سلسله و تا بعینم فدای آنبزرگواری باد که این روز شهادت یافت
در دست ابن ملجم علیه اللعنة علی رغما فوق الخلایق فی الوغا فهدت له ارکان بیت المحرم و آنبزرگوار علی بن ابیطالب است که غالب
بر همه خلایق در جنگها پس بلرزه در آمد از برای شهادت او ارکان بیت الحرام که مکه معظمه است علی امیرالمؤمنین و من بکت لمقتله البطحاء
و اکناف زمزم آه آه در این مصیبت و آن علی امیرمؤمنانست و بزرگواریست که گریست از برای شهادت او رود خانه مکه معظمه و اطراف
آب زمزم یکاد الصفا و المشعران کلاهما یهدان و بان الشفع ماء زمزم آه آه در این مصیبت نزدیکست که بلرزه در آید و خراب شود
کوه صفا و مشعر الحرام و کم شود آب زمزم و اصبحت الشمس المنیر ضیائها لقتل امیرالمؤمنین و التیم و صبح کرده است آفتاب تابان
درحالتیکه نور او بسبب کشتن جناب امیر بظلمت مبدل شده یعنی منکسف گردیده است و ظل لداق السماء کانه کشیقة ثوب لونها لون
عندم آه آه که بجهت غصه شهادت آنجناب چون شب تار گردیده است اطراف آسمان و مثل قطعه جامه شده است که بخون رنگ کرده باشند
و ناحت علیه الجن اذ فجعت به حنینا کفکل النوح اذ یترنم آه و امصیبتا که چون جنیان بر شهادت او مطلع شدند مانند زن بچه مرده
میخوانند و ناله و نوحه میکنند و اضحی ابنا و الجود و الفضل معضا و کان التقی فی قبره المتهدم آه آه که روز عطا و سخا و بزرگواری مانند
شب تاریک گردیده و پیدا شد تقوی و پرهیزکاری در قبر آنجناب که در میانه قبرهای ریگ و خرابست و اضحی التقی و الخیر و الحلم و النهی
و بات العلی فی قبره المتهدم روزها بوقت زوال رسانید تقوی و خیر و علم و عقل و شب را بروز آورد و بزرگواری و بلند مقامی و
حالیکه همه در قبر خراب آنجناب بند یعنی همه آنها از صفات حمیده آنحضرت بود و با او در قبر دفن شد یکاد الصفا و المستجار کلاهما
یهدا و بان الشفع زمزم آه آه که از این مصیبت نزدیکست که کوه صفا و مستجار هر دو بزلزله آیند و خراب شوند و از شدت
شهادت او نقصان در آب زمزم لفقد علی خیر من وطأ الحصی اخا العالم الهادی النبی المعظم و همه این امور بجهت شهادت
و ارتحال جناب علی بن ابیطالب است که او بهتر از همه کس است که قدم بر سنگها گذارده اند و او برادر عالم و هدایت کننده است که پیغمبر معظم
پس با تمام ختم فرجام اشعار هاتف غیبی باخر رسید و کسی او را ندید فانا لله و انا الیه راجعون

مجلس هشتم در غسل آنحضرت و حنوط و کفن کردن و بردن جنازهٔ مقدسهٔ او بر تربت طاهره

السلام علیکم یا اهل المصیبة و الغزاء بسید الاوصیاء و تحیة الله علی اهل الارض و السماء و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله
الذی یفتخر بمعرفته العارفون حمد مر خدایرا سزاست که فخر میکنند بمعرفت او عارفان و بعبادته و تسبیحه و تهلیله العابدون و المسبحون
و المهللون و فخر میکنند بعبادت و تسبیح او و تهلیل او عبادت کنندگان و تسبیح خوانندگان و لا اله الا الله گویندگان اللهم صل
و سلم علی من یفتخر بوجوده الاولون و الاخرون الهی خداوند من صلوات و سلام خود را نازل فرما بر آن بندگان که فخر میکنند بوجود او اولین
و آخرین بسبقه فی الشریح و التکوین با امر رب العالمین بقتدی به السابقون و اللاحقون و بسبب پیشی گرفتن او در مخلوق شدن

و بندگی کردن با مر پروردگار عالمیان و دست بدامن جلال او زده اند همه گذشتگان و آیندگان و نبی الرحمة و شفیع عصاة الامة
و رسول الله جلا ما اتیناه بالمشیة محمد بن عبدالله و آن بزرگوار پیغمبر رحمت است و شفیع گناهکاران امت است و رسول الله است
بسبب جمیع خداوند بمشیت خود اختراع فرموده است که نام نامی و اسم گرامی او محمد بن عبدالله است ثم علی آیة الذین هم آل الله و اولیاء
بجمیع ما سوی الله پس صلوات و سلام الهی نازل شود بر آل طیبین او که ایشانند آل الله و انوار ایشان را از برای جمیع خلق الله خلق فرمود
آن بزرگواری که خداوند با عظمت و جلال فخر و مباهات فرمود بر سایر مخلوقات بعبودیت او و انبیا را بحب و سرور فرمود بسبب اخبار
ببرادری و مصاحبت او و انبیا را شرف و فخر کردی خاتون روز جزا بزوجیت او و انبیا را بزرگواری خود و ائمه هدی بفرزندی او و
میمون شد انبیا و اوصیا بسبب خلق شدن از فاضل طینت او و انبیا را نجات میکند امت مرحومه بعلت سرشته شدن طینت
ایشان بآب محبت و معرفت او و سر باوج فلک میکشند ملائکه بجهت خدمت او و خدمت ذریه او و خدمت شیعیان او و انبیا را شرف
میکند کعبه و محل طواف و قبله عالم گردیده است بسبب بودن محل تولد او طواف خانه کعبه از آن شد بر همه کز آنجا در وجود آمد ابن
ابیطالب و انبیا را برتری و بلند مقامی میکند نجف اشرف بجهت بودن محل دفن او تا شد ارض نجف از ابی تراب عرش کرسی
بایستی گشت تراب و انبیا را زینت و فخر میکند جنت بنوشته شدن علی ولی الله بر در آن و انبیا را جلال و فخر میکند جهنم بنوشته
شدن حرام علی من احبه و کرم لاه بر اطراف آن و آن بزرگوار بنده ایست که عاجزند مخلوقات از معرفت او و بیان فضل او زیرا که او است
عبدالله و دوم از محل مشیت الله و زبان ذات الله و از حروف لا اله الا الله و از شروط لا اله الا الله و مقصود بالذات از ایجاد ما سوی الله
مثل برادر رسول الله و او است موضع سر الله و صندوق علم الله و کلید غیب الله و خزینه کرم الله و نقطه زیر باء بسم الله و ولی امر الله و زبان
حکم الله و جهاد کننده بتاویل کتاب الله فی سبیل الله و ناصر دین الله و مظهر صفات الله و ظاهر کننده امر الله و نهی الله حب او حب الله
و بغض او بغض الله و محبت او محبت الله و بغض او بغض الله تمسک با او تمسک بالله و تخلف از او تخلف عن الله و انکار او کفر
بالله و جنگ او شرکت بالله و شریک گردانیدن غیر او را در ولایت او شرک و کفر است بالله و او است بقیة الله و قدرة الله و جنب الله
و عین الله و ید الله و حبیب الله و اذن الله و لسان الله و وجه الله و نور الله و روح الله و کلمة الله و خیرة الله و صفی الله و خلیل الله و مؤید من عند الله و حکمة الله و حجة الله
و حکم الله و دلیل الله و حجاب الله و آیة الله و منار الله و خلیفة الله و ثار الله و خاصة الله و حجة الله و باب الله و صراط الله و نعمة الله و نقمة الله و شهید الله
و سیف الله و امین الله و اسم الله و او است مصاحب رسول الله و داماد رسول الله و وصی رسول الله و وارث رسول الله و غسل دهنده رسول الله و کفن کننده
و نماز وحق کننده رسول الله و متحمل شونده عیال رسول الله و ادا کننده قرض رسول الله و عطا کننده وعده رسول الله و نجات دهنده
امت رسول الله و بقیه رسول الله و برادر رسول الله و نفس رسول الله زیرا که اصل او است اصل رسول الله و فرع او است فرع رسول الله و جد
او است جد رسول الله و ذریه او است ذریه رسول الله و پوست او است پوست رسول الله و گوشت او است گوشت رسول الله
و استخوان او است استخوان رسول الله و اعضای او است اعضای رسول الله و اجزای او است اجزای رسول الله و ظاهر او است ظاهر رسول الله و علم او
علم او است علم رسول الله و لشکر او است لشکر رسول الله و جنگ با او است جنگ با رسول الله و صلح با او است صلح با رسول الله عزت داشتن
او عزت داشتن است برسول الله و ذلیل گردانیدن او ذلت است برسول الله و عطا او عطای رسول الله و محبت او محبت رسول الله
و حب او حب او است و بغض او بغض او است و وصل او وصل او است و فصل او فصل او است و شریعت او شریعت او است و طریقت او طریقت او است
و حقیقت او حقیقت او است پس آنچه از برای او است از برای او است و آنچه از برای او نیست از برای او نیست و پسر اند رسول الله و رسول الله از او یکی او
نفس رسول الله است و رسول الله افضل است با وجود اینکه مراحل غیبه او و رحمت او وصی او و وزیر او و حکم و کرم او حق او که او است امام
علی طالبی هاشمی منافی مکی مدنی ابطحی تهامی رضی مرتضی ازرق العینی جبرئیلی و کافی است در فضل آن بزرگوار و انبیا العبدا اینکه خداوند جل
جلاله بعد از تغییر جلی و خفی نام نهاده است او را بنام نامی و اسم گرامی خود علی پس او است علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف
صلوات الله و سلامه علیه و علی اخیه و خلیفه و اولاده الطیبین الطاهرین المعصومین و علی شیعته المرضیین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی
حقوقهم و منکری فضائلهم من الاولین و الآخرین الی یوم الدین. و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها

یعنی اگر بشمارید نعمت خدا را نتوانید احصا نمود زیرا که مخلوقات غرق نعمت ظاهریه و باطنیه خداوندند که احاطه بآن بهم نرسانیده‌اند پس
چگونه میتوانند شکر آنرا بجا آورند میبایددانست که از جمله نعمتهای بزرگ الهی جل شانه و تعالی معرفت و محبت سید انبیا و اولیا
علیهم و طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است و شکی نیست که بغیر خداوند که ایشانرا خلق فرموده هیچکس نتواند که بحق معرفت ایشانرا بشناسد
و اشاره باین مطلب است آنچه در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که السلام علی نعمة الله علی الابرار و نقمته علی الفجار
یعنی سلام الهی بر آن بزرگواری باد که او نعمت الهی است بر اخیار و ابرار و انتقام خداوندیست بر اشرار و فجار پس هرگاه بصریح احادیث
آنجناب نعمت الهی است نتوان حق فضایل و معارف او را دانست چه جای آنکه توان بیان نمود پس همان بهتر که در معرفت جناب اولی النعم اقرار
کنیم بعجز از معرفت او فان العجز عن درک الادراک ادراک بلی از برای آنکه چشمها روشن و قلبها منور گردد و ماتمیان تعزیه داری و گریه شوند
اکتفا میکنیم بحدیث معتبری در فضیلت ظاهری آنحضرت و آن اینست که در کتب معتبره روایت شده است که بعد از ارتحال آنجناب جمیع صحابه
در اطراف خانه آنجناب مشغول گریه و ناله و نوحه بودند مثل روزیکه رسول خدا از دنیا رحلت فرموده بود که ناگاه دیدند که مردی گریان
ظاهر شد و در کتاب عوالم و غیره روایت شده است که او حضرت خضر بود و بسرعت میآمد و انا لله و انا الیه راجعون میگفت که امروز قطع شد خلافت
و نبوت در رفت تا در آنخانه که جنازه مقدسه آنشه در آن بود پس گفت که خدا ترا رحمت کند ای ابوالحسن که بودی که اسلام تو بر همه
مقدم بود و ایمان تو از همه خالصتر بود و یقین تو از همه محکمتر بود و خوف تو از جناب اقدس الهی بیشتر بود و غنا و بینیازی تو از همه زیاده بود
و محافظت کردن تو مر رسول الله را از همه بیشتر بود و امانت تو بر اصحاب و از همه کس زیاده بود و مناقب تو از همه افضل بود و مقام تو بر همه
مقدم بود و درجه تو از همه بلندتر بود و جایگاه تو بر رسول خدا از همه نزدیکتر بود و شبیه‌ترین خلق بودی بآنحضرت از جهت هدایت کردن و ساکت
بودن و گفتار و رفتار و منزلت تو از همه شریفتر بود و احترام تو در نزد آنجناب از همه بیشتر بود پس خداوند جزا دهد ترا از جانب اسلام و از
جانب رسول و از جانب مسلمین بهترین جزاها یا علی تو بودی که قوی بودی در وقتیکه جمیع اصحاب تو ضعیف شده بودند و در میانه میدان مبارزه
میطلبیدی در وقتیکه در زوایا پنهان میشدند و قامت خود را بلند میکردی در زمانیکه همه خود را کسل میشمردند و طریقه رسول خدا را بر پا
میداشتی در آن هنگام که اصحاب همه قصد کارهای تازه و بدعتها میکردند یا علی تو بودی خلیفه آنجناب بدون سستی و سزاوار نبود که ذلیل
شوی و حقیر شمرده شوی بسبب سخنان و خواهشهای منافقین و غیظهای کافرین و کراهتهای حاسدین و کینهای فاسقین بجا آوردی امر را در حقیقت
از آن واضحتر بود که محل خلاف شود یا علی بر پا داشتی اوامر الهی را در زمانیکه امت کسالت ورزیدند و سخن گفتی در وقتیکه ایشان سر بزیر
انداخته ساکت شدند و راه دین و هدایت را بنور الهی پیمودی در حالتیکه همه راه روندگان ایستادند و اگر همه پیروی ترا میکردند همه
هدایت مییافتند یا علی بودی که صدای تو از همه آهسته‌تر بود و قوت تو از همه زیادتر بود و سخن گفتن تو از همه کمتر بود و گفتار تو از
همه راستتر بود و رای تو از همه بیشتر بود و قلب تو از همه شجاعتر بود و یقین تو از همه شدیدتر بود و عمل تو از همه نیکوتر بود و بینائی
و دانائی تو در امور از همه زیادتر بود یا علی والله که بودی پادشاه دین و پدر مهربان از برای مؤمنین در وقتیکه گردیدند همه عیال تو پس بارهای
سنگین ایشانرا بر میداشتی در آنوقت که ضعیف میشدند و حفظ میفرمودی هر چه را که ایشان فاش میکردند و رعایت میکردی هر چه را
که ایشان مهمل میگذاشتند و دانستی آنچه را که ایشان ندانستند و صبر میفرمودی در وقتیکه ایشان جزع میکردند و دریافتی
حکم الهی را در وقتیکه ایشان تخلف میکردند و بسبب تو بهره چند یافتند که هرگز در گمان ایشان نبود و بودی از برای اهل کفر عذاب ریزان و برای
مؤمنین باران و نعمت بی منت پس از بلند پروازی والله که رفتی بجانب نعمتهای او شکار رسیدی بمیراث تمام آن و جمع آوری کردی فضایل
گذشتگانرا و ادراک کردی همه فضایل آنها و هرگز باطل نشد حجتهای تو و هیچوقت تنگ نشد قلب تو و در هیچ زمان ضعیف نشد بینائی تو
و در هیچ مکان نترسید و خیانت نکرد نفس تو یا علی بودی مثل کوه عظیم که از جا حرکت نمیداد ترا وزیدن بادها و خلاف و بر زلزلها
و در میان ما و تو بی گزاف و بودی چنانکه سید انبیا ترا توصیف فرموده بود که ضعیف بودی در بدن خود و قوی بودی
در فرمانبرداری الهی و کوچک میشمردی خود را در پیش نفس خود و عظیم القدر و بلند مقام بودی در نزد خداوند بزرگ و بودی بر روی زمین بزرگ
و بودی در قلبهای مؤمنین و در نزد احدی از تو عیبی نبود که در غیبت سرزنش کند و در حضور با اهل محبت چشم پوشی نماید و بدست اشاره بآن کند

وازهیچ کس پیش تو چیزی نبود که لابد بسکوت شوی و نتوانی که براو حکم الهی را جاری کنی هر صاحب قوت باشوکت در نزد تو
ضعیف و ذلیل بود و حکم خداوند را بر همه جاری میفرمودی و هر آشنا و بیگانه در وقت اجرای حکم الهی در نزد تو یکسان بود و فرق در
میانه ایشان نمیگذاشتی و پیشه شان تو حق و مدارا و راستی بود و قول تو حکم و حتم بود و امر تو بردباری و حکم کاست و رأی تو علم و دوراندیشی
بود در هر چه پیش آمدی و بتحقیق که بتو روشن و واضح گردید جمیع راههای ظاهر و باطن و آسان شد جمیع مشکلات دنیا و دین و خاموش
شد بجمیع آتشهای فتنه و بتو عدل راست و مستقیم شد دین و قوت گرفت ایمان و بتو برجای خود باقی ماند اسلام و آرام گرفتند مؤمنان
یا علی بعد از تو و دیگران پیشی گرفتند بر جماعت مؤمنین پیشی گرفتنی عجیب و تعجب و مشقت انداختند ایشان را بتعب شدید پس گریه شدید
بلند ایشان را زستند گریه و معلوم شد مصیبت و عزاداری ترا در آسمانها و در هم شکست غم و اندوه مصیبت تو بدنهای همه خلق را پس خضر
گفت که انا لله و انا الیه راجعون راضی شدیم بقضای الهی و تسلیم کردیم امر او را پس بحق خداوندی قسم که هرگز مسلمانان مثل تو بزرگواری
از برای خود نخواهند یافت زیرا که پناه و محکمی بودی از برای مؤمنین و صاحب خشم و درشتی بودی بر کافرین پس ملحق فرموده خداوند ترا
به پیغمبر خود امیدواریم از خداوند که محروم نگرداند ما را از اجرها و مزدها که از برای شیعیان و دوستان و عزاداران تو مهیا فرموده
و گمراه نگرداند ما را بعد از شهادت تو و همه خلق ساکت بودند و گوش بکلمات آنجناب میدادند تا آنکه کلام او باخر رسید و در حین
این کلمات خود میگریست و اصحاب رسول خدا میگریستند و چون کلام او قطع گردید غایب شد هر چند او را تفحص کردند نیافتند
مؤلف گوید که بعد از آنکه بعضی از فضایل و مفاخر حضرت امیر مؤمنان روحنا له الفدا را شنیدی کیفیت غسل دادن و حنوط نمودن و کفن
کردن و بجانب تربت طاهره بردن جنازه مقدسه آنجناب شنو و اقتدا بحسنین و حضرت خضر و اصحاب و دوستان آنحضرت رضی الله
عنهم نموده و مستعد و آماده گریانیدن و گریستن شو پس بدانکه در کتب معتبره از محمد بن حنفیه روایت شده است که میفرماید که ما در شب متوجه
تجهیز پدر بزرگوارم شدیم باین نوع که برادرم حضرت امام حسن غسل میداد و برادرم حضرت امام حسین آب میریخت مؤلف گوید که آه
آه مظلوم کربلا و تشنه دشت فتنه و بلا آب آورده و پدر بزرگوار را غسل داد و لکن در روز عاشورا نه کسی او را آب ریخت و نه کسی او را غسل داد
و اگر پدر و مادر بلباس حیات ظاهری میبودند در روز عاشورا میدیدند که حسین فرزند که آب غسل برای او آورده تشنه و گرسنه و پاره پاره
بی غسل نهاده در بیابان کربلا افتاده است نمیدانم بر چه حال میشدند و چه میکردند محمد بن حنفیه میگوید که در وقت غسل دادن حاجت آن نبود
که کسی آن جنازه مقدسه را حرکت دهد بلکه بهر طرف از راست و چپ که برادرم میخواست غسل دهد خود حرکت میفرمود و بوی خوشی بهتر از بوی مشک
و عنبر از آن ساطع بود و در کتاب فتوحات القدس روایت کرده است که در وقت غسل دادن شتر داری نقابدار پیدا شد و با شتر آب
همان همراه بوده آنحضرت را با آن آب شسته و چون خواست روانه شود حسنین او را قسم دادند که نقاب از روی خود بگشا تا به بینیم کیستی
پس چون نقاب بگشود دیدند پدر بزرگوار ایشانست و چون از غسل فارغ شدند حضرت امام حسن صدا زد و گفت ای خواهر زینب و ام
کلثوم حاضر کنید بقیه کافور را که جدم رسول خدا برای پدرم معین فرموده بود پس جناب زینب آن بقیه حنوط را دیده و آنرا حاضر گردانیدند و چون سر
آن را گشودند جمیع خانهها و کوچهها و طرقها و شوارع کوفه از شدت بوی آن معطر شد مؤلف گوید که حسین و زینب خاتون در قتلگاه معطر با
بجز خاک کربلا کافوری بر آن بدن پاره پاره خود و سایر شهدا ندیدند و باین سبب اشک خونین از دیده باریدند و روانه دیار اسیری و بیکسی گردیدند
شهر آشوب روایت کرده است که آن بزرگوار در وقت ارتحال بفرزندان خود حسنین وصیت فرمود که چون من از دنیا رحلت کنم در بالای
سر من خواهید یافت کافوری از بهشت و سه کفن از استبرق بهشت پس بعد از غسل مرا با آن کافور حنوط کنید و بآن خلعتها کفن نمائید پس
چون حضرت امام حسن از غسل دادن فارغ شد در بالای سر آنجناب طبقی از طلا دید که در آن پنج کره از کافور جنت و قدری از سدر جنت بود
پس جسد پدر بزرگوار خود را با آن کافور حنوط داد و بآن سدر معطر فرمود پس در پنج لفافه خلعت کرد و بهمان طریق که امر فرموده بود در تابوت
گذاشت مؤلف دلسوخته گوید که ایکاش که حضرت سید الساجدین را هم میگذاشتند که در روز عاشورا جسد مقتول مجروح پدر خود
جناب سید الشهدا را بهمان سلوک و رفتار فرمایند که باسینه و صیانتی بجای آورند تا آنچه لازمه احترام ولی و حجت خداوند بود بعمل آمده
باشد آه آه که جناب سید الساجدین را در غل و زنجیر کشیدند و مانع شدند و بدن شهید مقتول مجروح پدر را علاوه بر آنکه غسل ندادند

کافور آسمانی زینب خاتون بو نمود
چون شستن بدن حضرت

و حنوط و کفن نمودند آه آه که جناب سید الساجدین را از غسل و تکفین پدر شهید ممنوع شدند پدر شهید مقتول را بر خاک با علاوه بر اینکه بی
نماز نخوانده حنوط و کفن نمودند آه آه آیا مردم کوفه و شام که بتماشای آنجناب رفته بودند و دیگری جثه آنحضرت را دیدند پس هر یک از آن ملاعین
لباسی از لباسهای آنجناب را بردند و بر جسد مطهر آن خون و دیگر بیابان که باد هست رخت شد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون روایتی
میکنند که جنازه حضرت امیرالمؤمنین را از باب الکوفه بیرون آوردند حسنین علیهما السلام عقب آنرا گرفته بودند و مقدم تابوت بی آنکه احدی
کسی آنرا گرفته باشد بلند شده بود و میرفت و در حدیث است که جبرئیل و میکائیل آنرا گرفته بودند و آنجنازه مقدسه میگذشت بر هیچ چیز
الا آنکه آنچیز از برای تعظیم در نزد آنحضرت خم میشد و در حدیثی محمد بن حنفیه میفرماید که والله نظر کردم بجانب تابوت پدر بزرگوارم که میگذشت
بر دیوارها و درختان خرما و همه از برای تعظیم با اظهار خضوع و خشوع در نزد آنجناب خم میشدند و آن تابوت حرکت کرد تا وارد نجف
اشرف که الآن موضع قبر شریف آنحضرت است شد و در حدیث است که ابن مسکان از حضرت صادق سؤال نمود از سبب کج بودن دیوار
که در بین راه نجف است آنحضرت در جواب فرمود که آنوقت که تابوت حضرت امیر را از این راه میکشیدند این دیوار از شدت
تأسف و حزن بر آنجناب خم شد و الی الآن خم است مؤلف گوید که خداوند لعنت کند اهل کوفه را که از برای برگزیده شدگان خداوند
که همه مخلوقات جهت تعظیم و تکریم و حزن بر ایشان خم میشوند و فروتنی و تواضع میکنند چنانکه در زیارت جامعه کبیره میفرماید که
وذلّ کل شیء لکم یعنی ذلیل و خوار شدند تمامی اشیاء از برای شما اصلا احترامی باقی نگذاشتند و در وقت دخول اسیران آل محمد
در کوفه مردان و زنان و دختران و اطفال ایشان همه از حصار شهر کوفه و بامها و غرفه های بازارها از برای تماشا جمع شده بودند و خنده
و دندان نما بلکه قهقهه میکردند تا آنکه زنی از تماشائیان از اسیران سؤال نمود که من ای الاساری انتن یعنی شما از کدام اسیرانید جواب
دادند که نحن اساری آل محمد آه آه وا مصیبتاه و وا حزناه که در عوض خم شدن درختان خرما در مصیبت امیرالمؤمنین از بس نیزه های
کوفیان و شامیان با سرهای شهیدان و نوجوانان کشیده بود خم شده بود آه وا حزناه و وا مصیبتاه که اکتفا به نیزه کردن سرها ننمودند
بلکه در حدیث است که ابن زیاد بد نهاد امر کرد که سرها را در کوچهای کوفه و در میانه قبایل بگردانند وا ویلاه و وا حرقتاه که آخر الامر آن سر
منور را بر درختی آویختند بنوعیکه آن شاخه خم شد پس از آن شنیدند که این آیه را تلاوت میکرد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و در کتاب مشارق الانوار از محدثین اهل کوفه روایت کرده است که چون حسنین جنازه پدر بزرگوار خود را میبردند در بین راه سواری ظاهر
شد که بوی مشک از او ساطع بود و بر آن دو بزرگوار سلام کرد پس رو بحضرت امام حسن کرده فرمود توئی حسن علیه السلام که شیر از پستان وحی
و تنزیل مکیده و جدا شده از خاندان علم و شرف جلیل و توئی خلیفه امیرالمؤمنین و سید الوصیین حضرت امام حسن در جواب گفت که بلی
پس آن سوار فرمود که این است حسین علیه السلام که امیرالمؤمنین و سید الوصیین است و این است سبط رحمت و شیر خورده از پستان عصمت و پرورده
حکمت که پدرانم طاهرینند جواب گفتند که بلی فرمود که هر دو بر من سلام کنید و در امان خداوند باشید پس حضرت امام حسن جواب داد که
پدر بزرگوارم وصیت فرموده است ما که سلام نکنیم مگر بجبرئیل یا خضر شما کدام یک از ایشانید که ناگاه آن سوار غایب شد ندیدیم مبارکش را
پس دیدیم که آنجناب امیرالمؤمنین بوده فرمود که ای فرزند هیچ پیغمبری در عالم فوت نشده مگر آنکه جد تو نزد بالین او حاضر میشود آیا میشود که بر سر جنازه
خود حاضر نشود و از محمد بن حنفیه روایت شده است که چون تابوت پدر بزرگوارم را میبردیم شهر کوفه از گریه و ناله پر شده بود و زنان از عقب
سر جنازه با حسرت و ناله و مصیبتا بر سر و روی خود میزدند پس حضرت امام حسن علیه السلام ایشان را از گریه و زاری منع فرمود و هر یک را بجای خود
روانه نمود مؤلف گوید که با وجود آنکه هوا تاریکی شب تاریکی عالم را فرا گرفته بود و همراه جنازه مقدسه نبود مگر خواص اصحاب حضرت
امام حسن راضی نشدند که زنان و دختران همراه باشند و ایشان را برگردانیدند ایکاش که در صحرای عاشورا در آنوقت که زنان و دختران
در اطراف آقای بیکسان جمع شده بودند و در میان هجوم لشکر کوفه و شام بنالهای جانسوز زاری میکردند و چون سید مظلومان روانه میدان
شد جناب زینب خاتون دلسوزی میکردند و در عقب سر آن بزرگوار فریاد الفراق گریه کنان میرفتند حضرت امام حسن حاضر میبود و ایشان را
برمیگردانید و لکن از حدیثی ظاهر میشود که ام کلثوم خاتون با بنات و اطفال پدر پناه برادر خود سید مظلومان و سید جوانان جنان بود
و آقای غریب کشان یعنی جناب سید الشهداء در عقب سر جنازه پدر بزرگوار تا سر تربت طاهره او رفت و جناب سید الشهداء میگریست

و مکرر میفرمود که لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون ای پدر جان ای نازنین ارتحال تو پشت من شکست ای جان پدر
گریه کرد و ما یتیم گرفته ام از برای آنکه نتوانم در مصیبت جناب تو گریه کنم و شکایت مصیبت خود را بخدا میکنم فانه نعم الوکیل نعم المولی
و نعم النصیر مؤلف گوید که ام کلثوم خاتون بر سر تربت پدر یا برادر خود جناب سید الشهداء رفت آه آه چگویم که در وقت هنگام
در وقت وداع اسیران با اجساد شهیدان در قتلگاه و قربانیان ام کلثوم خاتون مظلوم با هجوم لشکر غم تنها و بیکس و پریشان روانه گردید
شد و چون بر سر تربت طیبه برادرش حضرت عباس رسید دید که برادرش بی دست و سر چاک چاک بر روی خاک افتاده
و بیکس و بی غسل و کفن و دفن و نکرده پس آن مظلومه نالهای حزینانه بی اختیار از جگر تشنه و قلب بخون آغشته برکشید پس جماعت
منافقین صدای آواز آن زن دلسوخته را شنیدند که در کنار فرات ناله میکند از اثر آن صدا رفته او را گرفته آورده با سایر
اسیران ملحق کردند و روانه جانب ابن زیاد بی بنیاد گردیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس هفتم در دفن آنجناب علیه السلام

السلام علیکم یا شیعة امیر المؤمنین و الباکین علیه و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد اللهم صل علی اول خلقک و محل
مشیتک و لسان ارادتک محمد اشرف بریتک و امام رحمتک و ترجمان برکاتک و صلواتک ثم علی آله الذین هم اعضاده و اشهاده
بامرک و خزاین معادن علومک خصوصا علی عیبة علمک و موضع سرک سید الاوصیاء و ولی الاولیاء و حجتک علی اهل الارض
و السماء باب الرحمة علی الاموات و الاحیاء قسیم الجنة و النار رئیس الاتقیاء و الاشقیاء سیدنا و امامنا علی بن ابیطالب امیر المؤمنین
علیه آلاف التحیة فی کل آن و حین ثم الرحمة علی الحسن المجتبی و الحسین المنتجبین و الائمة الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری
فضائلهم الی یوم الدین و بعد بدانکه جناب ساقی کوثر و میزان یوم المحشر و مالک جنت و سقر برادر حضرت خیر البشر زوج
زهرای ازهر باب شبیر و شبر که سید انبیا صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که علی خیر البشر من ابی فقد کفر علیه السلام آنچه ملک
معجزات زیاده از حد و حصر است که اولین و آخرین از احصای آن عاجزند و ما از برای زیادتی معرفت و محبت یک معجزه که در ایام حیات
و چند معجزه که بعد از ارتحال آنحضرت بروز کرده و ظاهر گردیده در این کتاب ایراد مینمایم تا چشمها روشن و قلبها منور گردد اما معجزه ظاهر در حال
حیات پس چنانکه اصبغ بن نباته روایت کرده است که روزی در خدمت آنحضرت امیر المؤمنین بودم که جمعی از اصحاب نزد آنحضرت
آمدند از جمله ایشان ابو موسی اشعری و عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و ابو هریره و مغیرة بن شعبه و حذیفة بن یمان و غیر ایشان بودند
و عرض کردند که یا امیر المؤمنین بنما با چیزی از معجزات که خدا ترا بآنها مخصوص گردانیده آنحضرت فرمود که شما را با آن چکار است و این اشیا
از چیزیست که برای شما ضرر دارد زیرا که خداوند عز و جل میفرماید که بعزت و جلال و ارتفاع مکان خود قسم که عذاب نکنم هیچیک از
خلق خود را مگر بعد از حجت و برهان و علم و بیان زیرا که رحمت من بر غضبم پیشی گرفته است و بر خود واجب گردانیده ام رحمت را و منم
راحم و رحیم و منم ودود و علی و منم منان حلیم و منم عزیز کریم پس هرگاه رسول فرستادم و برهان را واضح کردم و کتاب نازل ساختم
هرکه ایمان آورد بمن و رسول من رستگار است و هر که کافر شود بمن و رسول من زیانکار است و مستوجب عذاب من میشود آنجماعت
عرض نمودند که یا امیر المؤمنین ما بخدا و رسول ایمان آورده ایم و توکل بر خدا کرده ایم پس آنحضرت فرمود که خداوندا شاهد باش بر آنچه
ایشان میگویند و من عالم و خبیرم بآنچه ایشان میخواهند پس فرمود بسم الله و برکتهای خدا میگوید که پس برخواستیم و با آنحضرت
آمدیم بقبرستان و هر گرد نه آفتاب بود و چون نظر کردیم و دیدیم که باغیست در نهایت سبزی و آبها در آن جاریست و در آن درختان
و میوهای بسیار است بطوریکه گفتیم که بخدا قسم که اینست دلیل امامت و ما تماشا میکردیم که یا امیر المؤمنین چیزی دیگر بما بنما هر چند فقط
آنچه میخواستیم نیل آمد آنحضرت فرمود حسبی الله و نعم الوکیل بدست خود اشاره کرد بجانب بالای قبرستان دیدیم که قصرهای بسیار
ظاهر شد که تمام بیاقوت و یاقوت و جواهر مرصع شده بود و درهای آن قصرها از زبرجد سبز بود و میان آن قصرها حوران و غلمان نشسته
بودند و نهرها و درختان و مرغان و گیاههای بسیار پس بیکی متحیر و متعجب شدیم و آواز گریان و حوران و ولدان گفتند یا امیر المؤمنین

معجزهٔ اول آنحضرت علیه السلام
بهشت نمودار شدن

شوق ما به تو و شیعیان تو و دوستان تو بسیار شدید شده است و آنحضرت بایشان اشاره کرد که ساکت شوید پس پای مبارک را بر زمین
زد و زمین شکافته شد و منبری از یاقوت سرخ بیرون آمد و آنحضرت بر آن منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات بر رسول خدا
و فرمود که چشمهای خود را برهم گذارید پس چشمهای خود را برهم گذاشتیم و شنیدیم صدای بالهای ملائکه را و تسبیح و تهلیل و تحمید و تعظیم و تقدیس
ایشان را پس آمدند و در پیش روی آنحضرت ایستادند و عرض کردند که خداوندا تو داری تو ما را امر کن با آنچه میخواهی آنحضرت فرمود که
ای ملائکه پروردگار من نزد من حاضر کنید بدترین جن و انس فرعون ما را راوی میگوید بخدا قسم پیش از چشم برهم زدنی نگذشت
که او را حاضر گردانیدند پس آنحضرت فرمود که چشمها بگشائید و چون چشم گشودیم ما را ممکن نبود که بسوی آنحضرت نظر کنیم از بسیاری
شعاع نور ملائکه پس فریاد برآوردیم که یا امیرالمؤمنین ما را مضرّتیست که چیزی مشاهده نمائیم و صدای زنجیرها و برهم مالیدن غلها را شنیدیم
و بادی بسیار عظیم وزید و ملائکه گفتند که ای خلیفه خدا زیاد گردان لعنت این ملعون را و عذاب او را مضاعف ساز و ما همگی گفتیم که یا امیرالمؤمنین
چشمها و گوشهای ما را طاقت دیدن و شنیدن این امور نمانده پس آن ملعون را از پیش روی آنحضرت کشیدند و در آنجا ایستاد و گفت
که واویلاه از ظلم کردن بر آل محمد واویلاه از جرئت نمودن بر ایشان پس گفت ایستید من برمن رحم نما که طاقت تحمل این قدر عذاب ندارم
آنحضرت فرمود فلا رحمک الله و لا غفر الله لک ایها الرجس النجس الخبیث المستخف پس بجانب ما ملتفت شد و فرمود که این را باسم
و حسب میشناسید گفتیم بلی یا امیرالمؤمنین فرمود که از خودش سؤال نمائید که کیست چون سؤال نمودیم گفت منم بدترین اشقیا منم فرعون این
امت منم که انکار نمودم سید و مولای خود را یعنی امیر مؤمنان و خلیفه پروردگار عالمیان را و منکر معجزات او شدم پس امیرالمؤمنین فرمود که
چشمها را برهم گذارید چون برهم گذاشتیم آهسته سخنی گفت و ما خود را در جا موضعی دیدیم که اول دیده بودیم و نه قصرها بود و نه خانها اصبغ
بن نباته میگوید که قسم یاد کرد کسی که مرا گرامی داشت بدیدن آن معجزها که بسوی آنقوم متفرق نشده بودند که جنیان افتادند و بعضی گفتند که اینها
سحر و کهانت بود پس امیرالمؤمنین فرمود که خدا بنی اسرائیل را عقاب نکرد و مسخ ننمود مگر بعد از آنکه خواهش نمودند آیات و دلائل را
و ما از فوق عذاب خدا بر آنها نازل شد والحال لعنت خدا نازل شد بر شما و عقوبت بر شما نازل گردید اصبغ میگوید که من یقین نمودم که
عقوبت بجهت تکذیب نمودن معجزات بر ایشان لازم شد و اما معجزات در حال ارتحال آنجناب پس آن نیز بسیار است مثل آنکه در وقت
غسل دادن حسنین آن بزرگوار را خود بطرف راست و چپ حرکت میفرمود بدون آنکه کسی جسد مقدس آنحضرت را حرکت دهد و دیگر آنکه [illegible]
آب از برای غسل نزد آورده و دیگر آنکه در حین بردن جنازه مقدسه بجانب تربت طاهره دیوارهای شهر کوفه و شاخهای درختها بجهة
تعظیم خم میشدند و هر سنگ و کلوخی که در پیش راه بود از جای خود حرکت مینمود و دیگر آنکه سوار نقاب بسته استقبال جنازه مطهره نمود و چون
نقاب را گشود حسنین دیدند که آن سوار پدر بزرگوار ایشان است و فرمود که هیچکس در عالم فوت نمیشود مگر آنکه پدر شما بر بالین او حاضر میشود
آیا میشود که بر سر جنازه خود حاضر نشود و دیگر آنکه مؤخر تابوت را حسنین گرفته بودند و مقدم آن خود حرکت میکرد محمد بن حنفیه میفرماید که چون
بر سر قبر پدر بزرگوار رسیدیم مقدم تابوت خود بزمین آمد و برادرم حضرت امام حسن و حضرت امام حسین عقب آنرا بر زمین گذاشتند
و حضرت امام حسن پیش ایستاد و باقی اقتدا کردیم و نماز بجماعت بعمل آوردیم و برادرم هفت تکبیر در نماز گفت چنانکه پدرم وصیت
کرده بود پس تابوت را برکنار گذاشتیم و دیدیم که قبری درست شده و لحدی ساخته شده و لوحی بر آن نوشته است که این قبریست که نوح
کنده است از برای او جد او حضرت نوح پیغمبر از برای بنده صالح طاهر مطهر و در روایت دیگر است که بر آن لوح دو سطر بخط سریانی
عبارت نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم هذا قبر قبره نوح النبی لعلی وصی محمد قبل الطوفان بسبعمائة عام یعنی این قبریست که
کنده است نوح از برای علی وصی محمد پیش از طوفان بهفتصد سال و چون خواستند که جنازه مقدسه را در قبر گذارند آوازی شنیدند
که انزلوه الی التربة الطاهرة فقد اشتاق الحبیب الی الحبیب یعنی او را فرود آورید بر تربت طاهره پس بتحقیق که مشتاق شده دوست
بجانب دوست پس از این ندا مردم ترسیدند و بوحشت افتادند و متحیر شدند و در کتاب مشارق الانوار روایت کرده است که حضرت
امیرالمؤمنین بحسنین وصیت فرموده بود که هرگاه مرا در قبر گذاشتید بر یک دو رکعت نماز کنید پیش از آنکه خاک بر بدن من بریزید و نگاه
کنید تا ببینید که چه مشاهده میکنید پس چون بوصیت آنحضرت عمل کردند دیدند که بر روی قبر جامه از سندس و استبرق پوشیده شده است

مؤلف گوید که اینحدیث شریف آه هم آتشبار و چشم را اشکبار میگرداند که مظلوم کربلا در روز عاشورا نه تابوتی بود و نه نماز
گذارنده بود و نه قبری و نه چوب و پرده بود که بدن مجروحش را از آفتاب گرم محافظت کند تا آنکه آخر الامر مکان بیگانه رسید که قبایل
مرغان هوا بر غریبی و بیکسی آن مظلوم بسوختند پس بنوحه و ناله یکدیگر را خبر کرده و بالهای خود را بر یکدیگر بافتند از برای محافظت آن جناب
در بالای آن جسد چاک چاک برپا کردند پس حضرت امام حسن از جانب پیشین رو گوشه آن جامه را از روی قبر بدن برچید مشاهده کرد
که رسول خدا و حضرت آدم و ابراهیم با حضرت امیر مشغول صحبت میباشند و حضرت امام حسین از طرف پائین پای آن جامه را برچید پس
دید که حضرت فاطمه با حضرت حوا و مریم و آسیه بر شهادت امیر مؤمنان نوحه و ندبه میکنند مؤلف خونجگر گوید که ای فاطمه زهرا با آنکه
سید اوصیا زیاده از آنکه فرق مبارکش را شکافته بودند جراحتی نداشت حضرت حوا و مریم و آسیه را بهمراه خود در قبر آوردی و نوحه و ندبه
نمودی نمیدانم آن وقت که زنان و مردان بنی اسد بدن سر از تن جدا پاره پاره مجروح بخون و خاک آلوده شده فرزند تشنه جگرترا
بعد از چند روز در زمین کربلا در تربت طاهره او در قبر سپردند آیا در قبر او برای او چه نوحه و ناله نمودی و آیا تنها بودی یا آنکه زنانی چند
گریان همراه خود آوردی و آنچه شرط مهربانی و عزاداری بود بعمل آوردی فلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در کتاب تحفة الزائر روایت است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آخر وصیت خود فرمودند که ای حسن بعد از خشت لحد مرا بپوشی پس نظر کن مرا در قبر نخواهی یافت
و در کتاب عوالم روایت کرده است که فرمود که چون خواهی از قبر من پیشتر رو بجانب من نگاه کن که مرا نخواهی دید زیرا که من محشورم
بجد تو رسول الله صلی الله علیه و آله بدانکه هیچ نبی از دنیا رحلت نمیکند اگر چه در مشرق دفن شود و وصی او در مغرب فوت شود مگر آنکه خداوند
عز و جل جمع میفرماید میانه دو روح ایشان و دو جسد ایشان پس از یکدیگر جدا میشوند و هر یک بموضع قبر خود مراجعت میکنند مؤلف
گوید که نمیدانم چگونه شد احوال رسول خدا در وقت ملاقات کردن با جسد برادر و داماد و وصی خود امیر المؤمنین علیه السلام که او را صحیح و سالم
در دنیا گذاشته بود و الحال او را با فرق شکافته و پیشانی شکسته مشاهده نمود آه و مصیبتا نمیدانم که رسول خدا بر چه حال شد
در وقتیکه جسد پسر صحیح و فرزند و قرة العین و ثمرة الفؤاد خود جناب سید الشهدا را ملاقات نمود با رگهای از هم پاره شده و از ضرب
تیرها و نیزه ها سوراخ سوراخ شده و جگر از شدت تشنگی کباب شده آه و مظلوماه بلکه با استخوانهای از هم از سم ستوران در هم شکسته
شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در کتاب فرحة الغری بهمین مضمون با اندک تفاوت از حضرت صادق روایت میکند که
حضرت امیر المؤمنین در آخر وصیتهای خود بجناب حسنین که ای فرزندان من مرا لحد نمودید باید خشت بر قبر من بچینید و یک خشت از جانب
سر من بردارید پس نگاه کنید که چه میشنوید چون ایشان باین وصیت عمل کردند آنجا برادر قبر ندیدند و از هاتفی شنیدند که ندا میکرد
که امیر المؤمنین بنده شایسته خدا جل جلاله بود و پس ملحق گردانید خداوند او را به پیغمبر خود و اینست سلوک خداوند با جمیع اوصیا
بعد از جمیع انبیا حتی آنکه اگر نبی در مشرق رحلت فرماید و وصی او در مغرب خداوند ملحق میگرداند آن وصی را با آن نبی مؤلف گوید
که نمیدانم چگونه افسرده خاطر و شکسته دل شد سید انبیا در آن وقتیکه سید اوصیا که خداوند جل شانه تعالی در آیه انفسنا ایشانرا جان یکدیگر
خوانده و آنحضرت خود علی منی و انا من علی فرموده از نجف اشرف روی بقبر آنحضرت کرده روانه مدینه طیبه شد پس آنحضرت او را ملاقات
نمود با فرق شکافته و بدنی از شدت زهر شمشیر ابن ملجم علیه اللعنه سبز شده زیرا که آن شقی آن شمشیر را بهزار درهم خریده بود و بهزار درهم زهر
آب داده بود ای شیعیان و ای دوستان آه آه که دیگر با خبر نیستیم که جناب رسول الله ص بچه حال شد و چگونه متألم شد در آن وقت که فرزند
دلبندش حضرت امام حسن از بقیع با دهان و لبهای زهر آلوده و بدن از شدت زهر سبز شده روانه بجانب قبر آنحضرت شد و یکدیگر را
ملاقات کردند آه و واویلاه و وا مصیبتاه که خداوند داناست که رسولش چگونه پریشان حال و شکسته بال شد در وقتیکه از بغداد
وصی و فرزندش جناب موسی بن جعفر روانه مدینه طیبه شد با بدن ضعیف نحیف که سالها در زندان هرون ملعون بسر برده و از کثرت
اذیت و ریاضت گوشت در بدن مبارکش باقی نمانده و از شدت زهر رنگ جسدش متغیر گردیده و از طول زمان زندان اثر
غل و زنجیر بر گردن و پاهای مقدسش نمایان گشته آه و مظلوماه آه وا غریباه از وقتیکه حضرت امام رضا علیه السلام با جگر پاره پاره
و بدن بزهر آغشته از خراسان بیابان بند غربیان تنها و حیران روانه مدینه سید انس و جان گردیده و مقدم عالیمقدار خود را زیارت نمود

و بخراسان خود و عزو اجداد ندمی صلوات و رحمت خود را بر سید انبیاء و آله نازل بلکه متواتر فرماید در مصیبت جمیع اولاد خود زیرا که خود حضرت
پیغمبر باید که وما منا الا مقتول او مسموم یعنی هیچیک از ما اهل بیت نیستیم مگر آنکه یا کشته شده ایم یا زهر داده شده ایم آیا چه قدر ناگوار بوده
بر سید انبیا که جگر پاره های خود را زهر داده شده یا کشته شده ملاقات فرموده آه آه و اعزتاه که هیچیک از اولاد اصفیای خود را مثل فرزند
عزیزش سید الشهدا ندید که سرش از بدن جدا آه آه بر سر و صورت نورانیش زخمهای بسیار آه آه بر بدن مقدسش جراحتهای بیشمار
همه پوستش سوراخ سوراخ جمیع رگهایش پاره پاره و جمیع گوشتهایش قطعه قطعه تمام استخوانهایش شکسته بسته الا صلی الله علیهم اجمعین
ولعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین ای دوستان و گریه کنندگان بدانید که دو آقای اهل جنان با قلیلی از خواص شیعیان جسد حضرت
شهید شده امیر مؤمنان و شمس فلک ایمان را از خوف اهل عدوان در شب دفن نموده و قبر شریفش را پنهان گردانیدند زیرا که معاندین
اراده داشتند که جسد حجت خداوند را از قبر در آورده بسوزانند و بعد از مخفی گردانیدن قبر مقدس بحالت گریان متوجه مسجد شدند در کتاب
عوالم از ابو مخنف روایت کرده است که بعد از آنکه آنحضرت را دفن کردند حسنین و محمد بن حنفیه و اصحاب مراجعت بمسجد کوفه نمودند هجوم
خلایق شد و چون محراب و منبر از عبادات و مناجات و مواعظ کافیه و نصایح شافیه خالی دیدند از گریه و افغان کاری کردند که نزدیک شد
که جانهای بعضی از ایشان قبض شود و بمیرند و از مفارقت و هجران آن یار و الحیات هلاک شوند پس جناب ام کلثوم روی مبارک را بجانب
ایشان کرده در هجران پدر بزرگوار مرثیه انشا فرمود که باقی نماند در مسجد صدائی از دوست و دشمن مگر آنکه از ناله و نوحه آنمخدره مصیبت زده
بناله و نوحه در آمدند و صیحها بلند از دل پر درد برکشیدند و هیچکس خلق را زیاده از آن روز ندیده بود و از اثر ناله آنمظلومه گویا آتش بجان عالمیان
افتاده بود که بود در ماتم صد نوحه گر آه صاحب درد را باشد اثر چنانکه در حدیث است که در وقت هجوم زنان و دختران اهلبیت
شهیدان از کلمات و بیانات جناب زینب خاتون و سکینه خاتون همه اهل کوفه و شام گریستند حتی دیدند که از چشمهای اسبان و شتران
اشک جاری بود مرثیه ام کلثوم خاتون اینست الا یا عین جودی و اسعدینا الا فابکی امیر المؤمنینا یعنی ای دیده احسان کن
و همراهی کن و از خواب غفلت بیدار شو و گریه کن از برای شهادت و ارتحال امیرالمؤمنین علیه السلام وتبکی ام کلثوم علیه بعبرتها وقد رأت
الیقینا وام کلثوم دختر آنشهید معصوم با هموم و غموم بر آنمظلوم گریه میکند و اشک او بر رخساره او جاریست زیرا که بچشم خود علامات
شهادت او را مشاهده کرده است الا قل للخوارج حیث کانوا فلا قرت عیون الحاسدینا ای پیغام برنده بگو بخوارج
هر جا که هستند که هرگز روشن مباد چشم حسد برندگان بر ما اهلبیت وابکی خیر من رکب المطایا وحثّ بها و اقری الفیافینا
و گریه میکنم بر آنکسی که بهترین همه اشخاص است که بر شتر سوار شده اند و آنرا برانگیزانیده اند و از همه کس زیاده تر بیابانها را گردش کرده است مسافرین
ومن صام الهجیر و ناح لیلا وناجی الله خیر الخالقینا و گریه میکنم بر آنکسیکه روزهای گرم را روزه میداشت و شبها را از برای
مناجات خداوندگار احسن الخالقین بیداری میگذرانید امام صادق بر تقی ففیه قد حوی علما ودینا و آن بزرگوار امام
بود راست گفتار و درست کردار و پاکیزه اعمال و عالم و دانائی بود که فرا گرفته بود علم را و دین را شجاع اشوس بطل همام وضیغم
الاشاوری التزینا و آنجناب شجاعی بود با هیبت و صاحب قوت بود و بزرگ همت که از کثرت شجاعت قلاده احتیاج بود
و پای شیران در پیش نهاده بود وبات علی الفراش فدی اخیه فلم یعبأ بکید الکافرینا یعنی آنسرور چنان قوی دل و از خود گذشته
بود که از برای محافظت برادرش رسول خدا بعوض او در جای او خوابید و اعتنائی بمکر و حیله کافران نکرد وکل مناقب الخیرات فیه
وحب رسول رب العالمینا یعنی همه مناقب و مفاخر و نیکوئیها در آنجناب بود بعلاوه آنکه محبوب رسول پروردگار عالمیان بود
مضی بعد النبی فدته نفسی اباحسن و خیر الصالحینا از دنیا رحلت فرمود بعد از ارتحال پیغمبر جان من فدای او شود که ابوالحسن
و بهترین جمیع صالحین و شایستگان بود اذا استقبلت وجه ابی حسین رأیت البدر فاق الناظرینا یعنی هرگاه روی پدر
و مواجه میشدی با آنجناب که پدر حسین بود میدیدی که از شعشعه انوار ماه تمام بود که از غلبه نور خیره میکرد چشمهای نظر کنندگان را
وکنا قبل مقتله بخیر نری مولی رسول الله فینا آه آه که قبل از آنکه او را بکشند و بدرجه رفیعه شهادت برسانند ما همه بخیر و نعمت
بودیم و بچشم خود میدیدیم که دوست و مولای رسول خدا در میانه ما است یقیم الشرع لا یرتاب فیه یحیز الخلق طرا اجمعینا آیا

خوب گوید که در ماه رمضان المبارک ما احرام ما با گریه وزاری و نوحه درآورد به مصیبت آنجناب مقدس که از جمله خلق بهتر بود
فلوانا سئلنا المال فیه بذلنا المال فیه ولبنینا پس اگر ما از آن معدن جود و احسان خواهش بلا میکردیم ما را مال و اولاد
هر دو میداد فلا وابیه لا اتیتی علینا وحسن صلوته فی الراکبینا بحق خداوند که هرگز فراموش نکنیم جناب علی بن ابیطالب ما وازخاطر
محو نمیشود نیکوئی نماز او و در میانه جمله رکوع کنندگان لقد علمت قریش حیث کانت بانک خیرها حسباً ودیناً وتحقیق که
میدانند قریش و هر جا که باشند اینکه جناب تو بهتر از جمیع ایشانند از جهت حسب و نسب و از جهت دین الا ابلغ معاویة
بن حرب فلا قرت عیون الشامتینا آگاه میکنم شما را که خبر کنید معویه پسر حرب را که هرگز روشن نشود چشمهای آنجماعتی
که در این روز شهادت ما خوشحالی میکنند و ما را شماتت و سرزنش میکنند وقل للشامتین بنا رویدا ستلقی الشامتون کما لقینا
یعنی بگو شماتت کننده بما را در روز کشته شدن و شهادت ما که عنقریب است که شما هم کشته شوید چنانکه ما کشته شدیم یعنی خداوند
از شما انتقام کشد در این زمان یا در ایام ظهور دولت حقه که زمان رجعت قائم آلمحمد است الا ابلغ معاویة بن حرب بان تقیتنا لحقت
فینا یعنی آگاه باشید معاویه پسر حرب را با خبر گردانید که خیال این نکند که چون امیرالمؤمنین کشته شد خلافت و وصایت از خانه ما
ناتمام شد بلکه بتحقیق که بقیة خلفا در میانه ما از ما میباشد اللهم عجل فرج آل محمد بالانتقام آه واویلاه و وامصیبتاه که بعد از فراغ از تجهیز
همگی گریان و نالان روانه هم خانه امیرمؤمنان روحنا له الفدا شدند و چون دختران و زنان همسایگان و دوستان نظرهاشان بآن
حجره خالی آنحضرت افتاد آه و ناله بی اختیار ایشان و گریه و فغان آن بیکسان از زمین بآسمان بالا میرفت بنوعیکه هیچ چشمی تاب
دیدن و هیچ گوشی یارای شنیدن نبود مؤلف گوید آه آه و امصیبتاه که جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون را توانائی حال
دیدن حجره پدر خود نبود و چنانکه شنیده ئی ناله و فغان بی اختیار میکردند پس انهم آنروزیکه از کربلای معلی مراجعت نموده بودند و از اسیری
کوفه و شام خلاص شده بودند با اطفال بی پدر و زنان بی شوهر داخل خانهای مدینه شدند و همگی حجره ها را خالی از جناب سیدالشهدا و حضرت
عباس و حضرت قاسم و جناب علی اکبر و سایر شهدا دیدند آیا بر چه حال شدند و چگونه آه آتشبار از دلهای مجروح بر میکشیدند
مؤلف از جمله تسلی قلبهای شیعیان امیرمؤمنان گوید پس از گریه و ناله اهل بیت و دوستان در شهادت آقای متقیان جناب
ام کلثوم خاتون بنزد برادر بزرگوار خود حضرت امام حسن آمده و آنحضرت را قسم داد که ابن ملجم ملعون را بقدر یکساعت دیگر زنده نگذارد زیرا که
نمیتوانست قاتل پدر خود را زنده ببیند پس آن سرور جهت تسلی قلب محزون خواهر امر فرمود تا آن لعین را با دست بسته حاضر
کردند در عرض راه که او را میآوردند خلق بر او لعنت و سرزنش میکردند و آن شقی سر بزیر انداخته بود و هیچ نمیگفت مؤلف گوید که
فدای قلب باعزت و حمیت جناب ام کلثوم خاتون شوم که تاب نیاورد که قاتل پدر خود را تا یکساعت زنده ببیند و حال آنکه در مجلس
ایشان بود آه آه معذا نمیدانم از کربلا تا کوفه و از آنجا تا شام و در این شهرها و بیابانها بر آن مظلومه و سایر اسیران چه گذشت ای دوستان و اهل
قصه احوال آن بیکسان غمزدگان شدید روآید سنگهای خونجگر را بیشتر نمود زیرا که علی الدوام شمر سر بریده که قاتل آقای مظلومان و شهید
بود با سایر اشقیا و ملاعینی که اذیت کننده یا جراحت رساننده یا قاتل حضرت عباس و حضرت قاسم و جناب علی اکبر و علی اصغر و با
نوجوانان هاشمیین و اصحاب و دوستان بودند و آنکه نفر را امر داده که اسب بر بدن مظلوم کربلا که جان عالمیان فدای او بشود و سایر شهدا
تاخته بودند همه با اهل بیت همسفر بودند و سرهای شهدا را بر نیزه ها داشتند و مدام در اطراف محملها و کجاوه ها اسبها میتاختند و خنده و قهقهه
میکردند و مکرر دیده که مست شراب بودند و انواع بی ادبیها نسبت بآنها در اهل بیت عصمت میکردند آه آه اهل بیت [illegible]
همه تحقیر و دستگیر نمودند و همه افعال و اعمال ناشایسته و بی ادبیهای ایشان را میدیدند و آنحا را میشنیدند و صبر مینمودند و دیگر رضاءً
بقضاء الله و تسلیماً لامره هیچ نمیگفتند قرة اعینهم فخیر جزاه الصابرین الاولین والاخرین خداوند مهربان جزا دهد ایشانرا بهترین جزاهای جمیع
اولین و آخرین و در حدیث است که حضرت امام حسن بر ابن ملجم شقی یکضربت زد پس حضرت امام حسین علیه السلام بر او یکضربت زد پس دوستان
بشمشیرهای خود او را پاره پاره کردند پس هیمه جمع کردند و جسد پلید او را بسوزانیدند و بعد از سوزانیدن در کوزه ای انداختند و بر او خاک ریختند
و در حدیثی که تا قیامت از کوزه آواز عذاب شنیده میشود و در حدیث دیگر است که بصورت جانور کریه المنظری شده و تا قیامت او را در بیابانی

معذب خواهند بود و در حدیث دیگر است که دنیا بانی بروی سنگی نشسته است و مرغی بر او مسلط و مدام بر او وارد میشود و با چنگ
زنده است با منقار خود سر آن ملعون را از بدن جدا میکند و میخورد و پرواز میکند پس مراجعت میکند و تا مگر او را چنین میکند و پرواز
و باز بر میگردد و تا آخر او را میخورد و پرواز میکند و ایضا بر میگردد و او را قی میکند و علی الدوام با او همین رفتار میکند و پس از بدکنـ مثل
کردانیدن ابن ملجم خبیث بخانه قطامه ملعونه فاسقه ریختند و خانه او را خراب و ویرانه کردند و خود و شترانش شمشیرها ریزه ریزه کردند و بدن
کوفه او را سوزانیدند امید که خداوند قهار آن ملعون را و دوستان آن بدبخت را و آنها که راضی شدند بافعال ایشان هرگز از عذاب
دنیا و آخرت خلاص نکرداند بلکه علی الدوام عذاب ایشان را مضاعف کرداند و در مقابل آن بر شیعیان و دوستان و گریه کنندگان
بر امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام صلوات و رحمت نازل بحق محمد و آله الطاهرین بحرمت الباکین الفاتحه

عزاخانه چهارم
از کتاب بیت الاحزان در بیان مصائب و شهادت
حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین وعلی صحبه المرضیین ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین
و بعد چنین گوید اقل الخلایق عبدالخالق عفی الله عنه که این عزاخانه چهارم از کتاب بیت الاحزان است که در بیان احوال قرة العین
مصطفی و میوه قلب مرتضی و پاره جگر صدیقه کبری حضرت امام حسن مجتبی است و آن مشتمل است بر مقدمه و چهار مجلس مقدمه
در فهرست احادیث این مجالس است . مجلس اول در اذیتها که بحضرت امام حسن ع قبل از شهادت آنجناب بعد از
خطبه و در حق حسنین در حقت و دوست داشتن پیغمبر که عمر خود را با ایشان تقسیم کند و شهید کردن منافقین ایشان را و بیعت
در کوفه و بیعت چهل هزار کس و مقاتله با معاویه و خلاف کردن اهل کوفه و تیر انداختن او و دیدن نماز و در رسیدن الشهداء و الحق در بین نماز

و در میانه میدان و نسبت دادن امام حسین را بکفر و غارت کردن خیمه او و کشیدن جامه از دوش آنحضرت و جای نماز از مصلای او و شوخی
خیمها در عاشورا و کشیدن مقنعه از سر زنان و کشیدن پوست کوسفند از زیر بیمار کربلا و تکفیر کردن امام حسن در مداین و خنجر بران
او زدن و انواع اذیتها در عاشورا رسانیدن و رفتن رؤسای لشکر امام حسن نزد معاویه و ملاید شدن آنحضرت بصلح با آن ملعون و صلح
نکردن حضرت امام حسین علیه السلام با او و کشتن چهل نفر از اصحاب مجتبی بها و رفتن آنحضرت بموصل و مجروح کردن کور موصلی پای او را
و کشتن و سوزانیدن عباس او را و سبقت کرفتن آنجناب بر شهادت در عاشورا و نبودن ترجمه انتقام کشیدن از اذیت کننده کان
حضرت امام حسین علیه السلام مجلس دویم در زهر دادن با آنحضرت و در آن است خطبه و حدیث فضیلت حضرت امام حسن و ثواب
کریستن و زیارت او و طریقه زهر دادن اسمای ملعونه با آنجناب بعد از آنکه سه دفعه در موصل و سه دفعه در مدینه زهر داده بود و نقل
کردن آنحضرت خواب خود را از برای زینب خاتون و مطلع شدن سید الشهدا بر زهر خوردن برادر و کریهای ایشان و زنان و منع
کردن شهید کربلا را از آشامیدن آب کوزه و شکستن کوزه و شق شدن زمین و احوال موسی بن جعفر و حضرت امام رضا و در وقت
زهر خوردن و سبز شدن بدن مجتبی از شدت زهر و نقل کردن مجتبی حدیث دو قصر جنت را برای برادر و منع کردن او برادر را از کریه
و خبر دادن بعضی از احوال عاشورا و جمع اعدا و کریه ارض و سما و وحوش و ماهیان بلکه جمیع اشیا و عدد پارهای جکر او و حرکت کردن
در طشت و رسوا نکردن قاتل خود با آنکه علم با او داشت و محروم شدن اسما از وصل یزید و کشتن او مجلس سیم در اختصار وداع رحلت
و دفن آنحضرت است و در آن است خطبه و خبر دادن آنحضرت بوفات خود و بودن سید الشهدا بر بالین او و نبودن کسی بر بالین سید الشهدا
و آنچه با پارهای جکر خود میکرد بر سر طشت و کریهای سید الشهدا در آن وقت و وصی کردانیدن آنحضرت را و وداع کردن با اهل بیت و قاسم
و علت زیاد دوست داشتن و خطبه کردن فاطمه برای او و عروسی او در عاشورا و غش کردن او و سید الشهدا در وداع آخر و پامال
اسبان شدن او و کریستن مجتبی از خوف هول مطلع شدن دوستان بر مفارقت و ارتحال او و کریهای اهل بیت و بیرون آوردن
جنازه را از خانه و افتاده بودن جسد سید الشهدا در صحرا و ممانعت عایشه از بردن جنازه را نزد قبر پیغمبر و مکالمه او با سید الشهدا
و محمد بن حنفیه و اشعار سید الشهدا در مرثیه برادر بعد از دفن کردن او را در بقیع و کریهای آنحضرت و اهل بیت در حجره او و کریهای اهل بیت
در حجره موسی بن جعفر و حضرت رضا و شهید کربلا مجلس چهارم در بوسیدن رسول خدا دهان حضرت امام حسن و حلقوم
جناب سید الشهدا را و در آن است خطبه و حدیث داخل شدن حسنین بر جد خود در مسجد و بوسیدن آنحضرت دهان مجتبی و کلوی سید الشهدا
و با کریه روانه شدن او نزد مادر و کریهای او جهت جناب عباس و قاسم و علی اکبر و با آستین پاک کردن مادر اشک چشم او را و بودن
تنکه در عاشورا خون پاک کند و کلمات مادر در مقام تسلی او و بیان کردن او سبب کریه را و روانه شدن هر دو بمسجد و وارد شدن صحابه جهة
احترام آن مخدره و بی ادبی کردن با او در مسجد بعد از ارتحال پیغمبر و بودن آن مظلوم بمنزله چشم جد پس کویا جراحتها بر جسم او در عاشورا بر چشم
جدش وارد شده و سؤال کردن آن معصومه از سبب بوسیدن کلوی او و خبر دادن پیغمبر از کیفیت شهادت هر دو و کریهای آن معصومه و خاک
بر سر کردن او و سؤال او که من فرزندم را کفن خواهم کرد و تا می را بزرک خواهم نمود و جواب پیغمبر با اینکه این مصیبت بعد از تو و وفات پیغمبر خواهد
بود و نبودن آن معصومه در وقت اسیری یکسر دختران و خبر دادن پیغمبر او را از بعضی مصایب عاشورا و کریه آن مظلومه و کریه ملائکه جهت کریه
او و خبر جبرئیل از ثواب تعزیه داران و زایران و مجاوران و مژده دادن جنت النعیم بایشان نیز

مجلس اول

در اذیتها و زهر دادن با آنحضرت امام حسن علیه السلام الحمد لله الذی نور قلوبنا بمحبة سید المرسلین و شرح صدورنا بمعرفة سید المشرقین
محمد الهادی للاولین و الآخرین و الشکر لله الذی جعلنا من شیعة سید الوصیین و من المتمسکین بحبل الله المتین علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
اللهم صل علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین المعصومین خصوصا علی الامامین الهمامین السیدین الشهیدین النورین النیرین الحسنین القمرین الانورین اللذین
الکوکبین الازهرین ریحانتی رسول الله المتفقتین فی الحسب و النسب و سمی بحر سماهما بالحسن و الحسین و لهذا اسماهما التی تبو الدنیا یا الحسن و الحسین و قطعة
شیعتنا فی الکونین و لعنة الله علی اعدائهما فی کل طرفة عین و بعد مؤلف کوید در کتاب مصایب المعصومین از مروه بارقی روایت
کرده ام که میکوید سالی بعد از مراجعت از مکه معظمه داخل شام در مسجد رسول خدا پس دیدم آنحضرت را که نشسته است و در دو طرف او دو غلام

نیکو قامت نشسته‌اند و آنحضرت گاهی این را میبوسید و گاهی آنرا و چون خلق دیدند که آنجناب با آن دو بزرگوار خوشنود است همه ساکت
شدند تا آنحضرت کام دل را از بوسیدن ایشان برآورد و لکن ندانستند که سبب محبت آنحضرت با آن دو فرزند چیست پس من
در بین بوسیدن نزدیک رفتم و عرض کردم که یا رسول الله این دو کودک پسران شمایند فرمود که این دو فرزندان دختر من و فرزندان برادر
من و پسر عم من و بهترین مردمان در نزد من و کسی که او گوش منست و چشم منست و کسی که جان او جان منست و کسی که محزون شوم من
جهت حزن او و او محزون میشود جهت حزن من یعنی پسران جناب علی بن ابیطالب الخ راوی میگوید که من عرض کردم که تعجب کردم از
شدت محبت و رفتار شما با ایشان پس آنحضرت فرمود که ای مرد در شب معراج داخل جنت شدم پس در روضات جنان بدرختی رسیدم
که از بوی عطر آن متعجب آمدم جبرئیل عرض کرد که یا محمد از این درخت متعجب مکن که میوه‌های آن خوشبوتر است از اصل آن پس جبرئیل
شروع کرد بچیدن میوه آن و بمن تحفه میکرد و مرا از آن میخورانید و هر چند میخوردم سیر نمیشدم پس جبرئیل مرا نزدیک درختی دیگر برد و عرض
کرد که از میوه این درخت تناول فرما که این درخت شبیه بآن درخت اول است که از میوه آن میل فرمودی بلکه خوشبوتر و خوش مزه‌تر است
پس جبرئیل از میوه‌های آن میچید و بمن میخورانید و از بوی آن مرا معطر میساخت و مرا سیری از بوی آن هم نمیرسید پس گفتم که ای برادر من جبرئیل
ندیدم در میانه این همه درختان جنت بهتر و خوشبوتر از این دو درخت پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد آیا اسم این دو درخت را میدانی
من گفتم نه او عرض کرد که اسم یکی حسن و اسم دیگری حسین است یا محمد چون از معراج برگردی و بزمین نزول اجلال فرمائی بیتعجیل با خدیجه کبری مواقعه
کن که بیرون میآید از جناب تو نطفه طیب خوشبوئی از میوه آن دو درختی که میل فرمودی پس خداوند بتو عطا فرماید فاطمه طاهره را پس او را
تزویج کن با برادرت علی بن ابیطالب پس از ایشان دو پسر متولد شود یکی را حسن اسم بگذارد و دیگری را حسین پس من گفتم که ای جبرئیل چه بسیار
زیاد است شوق من باین دو درخت جبرئیل عرض کرد که یا محمد هر وقت مشتاق شوی بخوردن میوه این دو درخت حسن و حسین را ببوی کن
که از بوی طینت ایشان بوی آن دو درخت را خواهی یافت پس عادت پیغمبر براین جاری شده بود که هر وقت مشتاق آن دو درخت میشد
دو فرزند بزرگوار خود حسن و حسین را میبوسید و میبوئید با اصحاب خود میفرمود که اشتاقنی الی اوانی فاشمهما حیث لیس لهما یعنی ریحانه
من در جنت که من دوست میدارم اینکه عمر خود را در میانه این دو قسمت کنم که نصف عمرم از حسن باشد و نصف از حسین از جهت
شدت محبت که با ایشان دارم و ایشان دو ریحانه منند در دنیا پس آن مرد تعجب کرد از ارشادی که رسول خدا برای آن دو بزرگوار بیان فرمود
مؤلف گوید خدا لعنت کند و بدترین عذابها خود معذب کند اشقیائی را که حق این دو بزرگوار را انکار کردند و با آنکه رسول خدا
از کثرت محبت و دوستی راضی بود که عمر شریف خود را با ایشان تقسیم نماید آن ملاعین کاری کردند که هر دو را شهید دریدند و زندگانی
ایشان را قطع نمودند و نگذاشتند که عمر شریفشان بشادکامی بگذرد پس یکی را به زهر جفا مسموم و دیگری را بخنجر جفا مقتول ساختند و قلبهای
دوستانشان را کباب و دیدگان ایشان را در این مصیبت پر آب کردند و اگر شیعیان بدانند که چه فضیلتها و چه ثوابها از برای
تعزیه داران و گریه کنندگان این دو بزرگوار است هر آینه آرزو میکنند که علی الدوام مشغول تعزیه داری و گریه و زاری باشند و اگر مجملی از
مصائب حضرت امام حسن علیه السلام را بخواهید بدانید چگونه است که بعد از شهادت پدر بزرگوارش بر منبر برآمد خطبه بلیغی مشتمل بر معارف حقه
و حقایق سبحانی ادا نمود پس فرمود که مائیم حزب الله که غالبیم برهمه کس و مائیم عترت طاهره نبی مجتبی که از همه کس نزدیکتریم بآنجناب
و مائیم اهل بیت رسالت و عصمت و طهارت که از هر گناه معصوم و طاهر و مطهریم و مائیم یکی از آن دو متاع نفیس که آنحضرت در میانه امت
با امانت گذارده و در اینجا که فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای امت بدانید
میگذارم در میانه شما دو متاع نفیس را که یکی کتاب خداست و یکی عترت طاهره و اهل بیت منست که ایشان هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه
بلب حوض کوثر بر من وارد شوند و مائیم که در نزد ماست علم تاویل و تنزیل قرآن از روی یقین نه ظن و گمان و مائیم که خداوند اطاعت ما را
بر شما واجب گردانیده و در اینجا که فرموده تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای بندگان اطاعت کنید خدا و رسول او را
و صاحبان امر از شما را و آن صاحبان امر ما اهل بیتیم پس فرمود که ای مردم امشب از میان شما بیرون رفت مردی که احدی از گذشتگان پیشی نگرفت
و آیندگان بگرد او نمیرسند در شبی وفات نمود که موسی بن عمران وصی او یوشع بن نون در آن وفات یافته و عیسی بن مریم باسمان عروج فرمود

و چندان مفاخر و مناقب آنجناب را ذکر فرمود و لعنت نمود و اهل مجلس بسیار از هجران امیرالمؤمنین گریه‌های عظیم کردند و فرمودند ... برحق
پس فرمود که منم فرزند بشیر و نذیر منم فرزند دعوت کننده بسوی خدا منم فرزند سراج منیر منم از اهل بیتی که خداوند از ایشان رجس را
برداشته است در آنجا که فرموده است إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا منم از اهل بیتی که خداوند دوستی
ایشان را بر همه مردم واجب گردانیده در آنجا که فرموده است قل لا أسألکم علیه أجرا إلا المودة فی القربى ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا
و مراد از این حسنه مودت و دوستی اهل بیت است پس فرمود که پدرم خلق را بدین خداوند دعوت مینمود و من نیز بدین خدا دعوت مینمایم
پس در بالای منبر ساکت نشست و عبدالله بن عباس برخواست و گفت ای گروه مردمان این بزرگوار فرزند پیغمبر شما است و وصی امام شما
با او بیعت کنید پس خلق قبول کرده و گفتند که چه بسیار محبوب است او در نزد ما و چه بسیار واجب است حق او بر ما پس شروع به بیعت
با آنحضرت نمودند تا چهل هزار نفر با آنجناب بیعت کردند و آن بزرگوار با ایشان شرط فرمود که من با هر کس صلح کنم شما صلح کنید و با هر کس که
جنگ کنم شما جنگ کنید و این در روز جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان بود و عمر شریف آنجناب در آن وقت به سی و هفت رسیده بود
در سال چهلم از هجرت پس از منبر بزیر آمده عمال باطراف فرستاد و عبدالله بن عباس را به بصره روانه فرمود و چون این خبر بمعاویه علیه الهاویه رسید
دو جاسوس یکی بکوفه فرستاد و دیگری به بصره فرستاد که وقایع را برای او بنویسند و آنحضرت هر دو را گرفته و امر بقتل فرمود و از برای آن
ملعون نامه نوشت و مواعظ وافیه و کلمات شافیه در آن درج فرموده و استحقاق خود را برای خلافت بیان فرموده و او را به بیعت خود
دعوت نموده و قطعی فرمود که از فرستادن جاسوس چنان معلوم میشود که اراده جنگ داری پس اگر چنین است من حاضرم آماده جهاد شو پس آن ملعون
بعد از آگاهی بر مضمون نامه جوابهای نالایق هر آنچه مناسب کفر و نفاقش نوشت و با شصت هزار نفر برای جنگ با فرزند خیرالبشر متوجه
عراق شد پس این خبر چون به روسای لشکر آنسرور رسید خایف شدند پس آنجناب بر منبر برآمده بعد از حمد و ثنای الهی هر چند ایشان را بحرب
آن ملعون دعوت نمود جواب ندادند پس عدی بن حاتم از جای برخواست و گفت سبحان الله چه بد گروهی هستید که پسر پیغمبر شما و امام شما
شما را بجهاد میخواند و هیچیک جواب نمیدهید کجا رفتند شجاعان شما آیا از غضب خداوند نمیترسید و از ننگ و عار پروا نمیکنید پس جمعی از
حیا ها کرده تا لشکرگاه همراهی کردند و در آنجا اطلاق کردند پس آنحضرت فرمود که با پدرم چه قدر دغا کردید که با من دغا کنید پس مردی
از قبیله کنده را با چهار هزار نفر بجنگ آن ملعون روانه فرمود پس معاویه پانصد هزار درهم برای او فرستاد و نامه نوشت که اگر نزد من آئی فلان
ولایت از شام بتو دهم پس آن بدبخت با دویست نفر از خویشان و مخصوصان خود بجانب او روانه شد پس آنحضرت فرمود که دیدید که شما
از اهل مکر و دغا اید پس مردی دیگر از قبیله مراد با چهار هزار نفر روانه فرمود که این مرد نیز دغا خواهد کرد پس از او عهدها و پیمانها گرفت که مکر
نکند و او قسم یاد کرد که خلاف نخواهم کرد پس معاویه برای او پنجاه هزار درهم فرستاد و نوشت که حکومت هر ولایت که خواهی بتو دهم آن خبیث
نیز خلاف کرده بجانب او روانه شد پس آنحضرت نیز با لشکر خود از کوفه بعزم جنگ با آن دشمن خداوند بیرون تشریف آورده پس آن لعین
بروسای لشکر آنحضرت نوشت که هر کس از آنجناب برگردد در نزد من محترم و عزیز خواهد بود و با منصب و جاه و مال میدهیم و هر کس آن بزرگوار
بقتل رساند یا زنده گرفته بنزد من آورد او را دویست هزار درهم میدهیم و یک دختر خود را با او تزویج خواهیم نمود پس از کثرت وعده‌ها و وعیدهای
دروغ آن شیطان ایمان اکثر روسای لشکر آنحضرت برگشتند و چندین دفعه سردار و لشکر بجنگ آن دشمن خدا و رسول فرستادند و آن بیوفایان
بسبب پیمان و دین بدنیا فروخته رفته بلشکر معاویه ملحق شدند پس آنحضرت از خوف باقیماندگان زره در زیر پیراهن خود پوشیده بود
پس ملعونی در بین نماز تیری بجانب آنحضرت بدگمان انداخت و از آنجا که آنسرور زره پوشیده بود کارگر نشد مؤلف گوید که آنچه
که در روز عاشورا برادرش معلوم کرد اصحاب آنحضرت زره نپوشیده بودند و لشکر عمر سعد لعنهم الله چون نماز ایشان را تیرباران کردند
بنحوی که غالب اصحاب آن مظلوم مجروح و بعضی مقتول شدند آه و مصیبتا که بعضی اکتفا نموده چهار هزار تیرانداز در میدان از چهار جانب
آن بزرگوار را تیرباران کردند و بدانکه زره نپوشیده بود چند تیر بر آن بدن نازنین زدند که سوراخ گردید پس چون حضرت امام حسن
بجهت خدا و جدا پریشان تمام نمود و نفاقهای ایشان ظاهر و علانیه که بدان لشکر را در ساباط مداین جمع کرده و فرمود که مرا با کسی نزاع
نیست سلامت و جمعیت مسلمانان را بهتر میدانم از تفرقه و پریشانی ایشان پس منافقین بیکدیگر نگاه کرده گفتند که از کلام آنجناب

چنین معلوم میشود که اراده صلح داشته و صلاح ما نیست که ما با او در مقام خلاف برآئیم تا در نزد معاویه علیه الهاویه محترم باشیم پس اهل
کوفه کفتند که او مثل پدرش کافر شده است و بعد از آن ناسزا بسیار به آن حضرت علوم ربانی کفتند و آنچه بود غارت کردند حتی جای نماز را از زیر
پای آنحضرت و خدا پرست حقیقی و چادر را از دوش آن سرور کشیدند مؤلف کوید که خداوند لعنت کند اهل کوفه را که بدو سابقه با
باین سه بزرگ زاد و جناب امیر المؤمنین علیه السلام نوعی سلوک و رفتار کردند که بعضی از آنرا شنیدید آه آه و امصیبتاه که تا بعین شقاوت
بنیاد ایشان در روز عاشورا با خامس آل عبا بدتر کردند زیرا که اول آنجناب را با اولاد و اصحاب بقتل رسانیدند و بعد از آن عیال
و اولاد او را اسیر کردند و خیمهای ایشانرا سوزانیدند و آنچه در آنجا بود غارت کردند حتی مقنعه و معجر از سر زنان کشیدند و خلخالها و
کوشوارها را از ایشان غارت کردند آه و اویلاه که جناب سید الساجدین علیه السلام و قبلة العارفین بیمار بر پوست کوسفندی
استراحت فرموده بود و شمر شریر چنان آن پوست را از زیر آن پا کشید که او را بر روی در غلطانیدند و آن مظلوم بیمار را از ضعف تاب نبود
که روی خود را از روی خاک بردارد تا آنکه جناب زینب خاتون دلخون از بیابان آمده و بازوی او را گرفته از خاک برخیزانید پس حضرت
امام حسن با قلیلی از شیعیان خالص وارد مداین شدند پس ملعونی از قبیله بنی اسد که او را جراح بن سنان میگفتند که خداوند او را لعنت کند
و دستهای او را بغلهای جهنم غل فرماید ناگاه از کمینگاه در آمده خنجری بر ران مقدس او زد که استخوانرا شکافت و دیگر بر پهلوی
مبارکش زد و امید که قاتل حقیقی و بانی او را از زقوم جهنم پر فرماید زیرا که در آنوقت که خنجر بر پهلوی آن سرور که جنب الله المکین بود زد کفت
تو هم کافر شدی چنانکه پدرت کافر شد پس آن بزرگوار از ضربت آن زخم خنجر که بر بدن مقدس او رسید و از اثر زخم زبانش که بر قلب مبارکش
کارگر شد نالهای عظیم از دل پر درد بر کشید چون ملازمین آنحضرت مطلع شدند آن ملعون بی ایمانرا گرفته پاره پاره کردند و آن مظلوم مجروح را
نالان با آه و افغان در عماری نشانده و بمداین برده معالجه کردند مؤلف نالان و گریان با دل بریان کوید که بفدای این مظلوم شوم
که از دست منافقین کوفه چه اذیتها کشید لکن چکویم از غریبی و بیکسی و بی یاوری برادر مظلومش جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء که در روز
عاشورا چندین هزار تیر و نیزه و خنجر و عمودها بر فرق مبارک و بدن نازک او زدند و آن غریب بیکس را یاوری و مددکاری نبود که از یکی از
آن ملاعین بی ایمان انتقام کشد و بدن مقدس پاره پاره اش را از خاک و خون بر داشته اگر معالجه پذیر نبود لا اقل دفن نماید بلکه
بسپارد تا عقبای اهل و عیال و شیعیانش اندک تسلی بهم رسانند کی باشد که زمان ظهور فرزندش حضرت قائم عجل الله فرجه شود تا انتقام
همه از دشمنان ایشان کشیده شود و در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که حضرت امام حسن در مداین در خانه سعد بن مسعود ثقفی
که از جانب آنحضرت والی مداین بود نزول اجلال فرموده و او عم مختار بود پس مختار نزد عم خود آمده و کفت بیا تا حسن را بدست معاویه
دهیم شاید معاویه ولایت عراق را بما واکذارد سعد کفت وای بر تو خدا قبیح کرداند روی ترا و رای ترا من از جانب پدر او و او
والی بوده ام حق نعمت ایشانرا فراموش کنم و فرزند رسول خدا را بدست معاویه علیه الهاویه دهم شیعیان چون این سخن را شنیدند
خواستند مختار را بقتل رسانند و آخر بشفاعت عم او از تقصیر او کذشتند پس سعد جراحی آورده و جراحت آنحضرت را باصلاح آورد مؤلف
کوید که خدا لعنت کند اهل کوفه که چه اذیتها و چه ظلمها که با امام خود و حجت خداوند کردند و دین را بدنیا فروختند از آنجمله عبید الله بن
عباس با جمعی از رؤسا و ده هزار نفر بجنک معاویه فرستاد پس چون مقابل لشکر او شدند معاویه رسول نزد او فرستاد و هزار هزار
درهم او را وعده داد که نصف آنرا در آنوقت باو برساند و نصف دیکر را بعد از کرفتن کوفه تسلیم او نماید پس او در همان شب کریخت
و بلشکر آنخبیث ملحق شد و صبح آمده هزار نفر معطل ماندند که چه کنند و نماز صبح را با قیس بن سعد کذاردند پس قیس بعد از نماز خطبه خواند
و کفت ایها الناس این خاین با امام خود خیانت کرد و شما از خداوند خایف شوید و خیانت مکنید و با دشمن امام خود جنک کنید ایشان
بظاهر تصدیق او کردند و در باطن میل بمعاویه داشتند و در شبها دسته دسته میکریختند و بلشکر آن ملعون ملحق میشدند و جمعی از رؤسا و اعیان
که در مداین در خدمت آنحضرت بودند با آن بزرکوار بطریق منافقان رفتار میکردند و بحسب ظاهر با آنحضرت بودند و در باطن نامها بمعاویه
مینوشتند که تو روانه کوفه شو و چون نزدیک شوی ما حضرت امام حسن را میکیریم و تسلیم تو میکنیم و آن بزرکوار که عیبه علم الله و موضع سر الله بود اکر
چه خود واقف بر احوال باطنی منافقین بود لکن معاویه علیه الهاویه نیز از برای شکستن قلب مقدس آنجناب و ترسانیدن دوستان او نامها

باآنحضرت نوشتند و نامهای منافقین را در میان آن گذاشت پس چون آنجناب بنامها آگاهی بهم رسانید و نفاق لشکر خود دانست
و از برای اتمام حجت همه را جمع کرده فرمود که میدانم که شما با من در مقام مکر دیدید و لکن حجت خدا را بر شما تمام میکنم فردا در فلان موضع حاضر شوید
و نقض بیعت مکنید و از عقوبت الهی بترسید پس ده روز در آن موضع که وعده فرموده بود توقف فرمود زیاده از چهار هزار نفر جمع نشدند پس
آنجناب بر منبر برآمد و فرمود عجب دارم از قومی که نه حیا دارند و نه دین وای بر شما بخداوند عالم قسم که معاویه آنچه را که وعده نموده است
که در صورت کشتن من بشما بدهد نخواهد داد و من عبادت پروردگار را تنها میتوانم کرد و لکن خواستم که شما را دین خداوند بدست کنم
و شما یاری من نکردید ایها الناس بخداوند عالم قسم که چون من این امر را بمعاویه گذارم شما هرگز در دولت بنی امیه فرح و شادی نخواهید
کرد بلکه بانواع عذابها معذب خواهید گردید و می بینم اولادهای شما را بر در اولاد ایشان ایستاده آب و طعام میطلبند
و بایشان نمیدهند و بخدا قسم که اگر یاوری میداشتم کار را بمعاویه نمیگذاشتم زیرا که خلافت بر بنی امیه حرام است اف بر شما ای بندگان
دنیا که بزودی جزای اعمال خود را خواهید یافت پس آنحضرت از اصحاب خود مایوس شده و حجت الهی بر خلق تمام شد و اگر میخواست
که با قوت امامت جهاد کند شیعیان که در اصلاب بودند کشته میشدند علاوه آنکه در صحیفه آسمانی که برای آنحضرت بود امر بصلح شده بود
لهذا نامه در جواب معاویه علیه الهاویه نوشت که من میخواستم که حق را زنده گردانم و باطل را بمیرانم و کتاب الهی و سنت نبی را ظاهر
گردانم و مردم همراهی نکردند لابد با تو صلح میکنم بشروط چند که میدانم وفا بآنها نخواهی کرد و لکن باین پادشاهی شاد مباش که عنقریب
پشیمان خواهی شد مثل دیگران که غصب حق ما اهل بیت کردند و الحال پشیمانند و سودی ندارد و پس صلحنامه باین عبارت نوشتند
بسم الله الرحمن الرحیم صلح کرد حسن بن علی بن ابیطالب با معاویة بن ابی سفیان علیهما اللعنة و النیران که متعرض او نگردد بشرط آنکه عمل
کند بکتاب خدا و سنت رسول و طریقه خلفای شایسته و آنکه وصی برای خود در این امر تعیین نکند و خلق در هر جای عالم که باشند از شر او ایمن
باشند و اصحاب علی بن ابیطالب و شیعیان او در جان و مال و زن و فرزند از او ایمن باشند و آنکه حسن بن علی و برادرش حسین و سایر
اهل بیت و خویشان از مکر و اذیت ظاهر و باطن او ایمن باشند و آنکه احدی را نترساند و حق هر صاحب حقی را برساند و آنکه هر ساله از خراج
داراب جرد پنجاه هزار درهم بآنحضرت برساند و آنکه سب امیرالمؤمنین علیه السلام نکند و در قنوتهای نماز ناسزا بآنحضرت و شیعیانش نگوید
چنانکه میگفتند و بر این نامه خدا و رسول و جمعی از خلق را گواه گرفتند و چون صلحنامه بدست معاویه آمد برداشته روانه کوفه شد و در روز
جمعه در نزدیکی کوفه خطبه خواند پس گفت ایها الناس من با شما جهاد نکردم که شما نماز کنید یا روزه گیرید یا زکوة دهید بلکه برای این کردم که بر شما
امیر باشم و خدا بمن داد اگرچه شما نمیخواستید و شروطی چند با حسن کرده ام همه آنها زیر پای منست و بآنها عمل نخواهم کرد پس داخل کوفه
شد پس از چند روز حضرت امام حسن را امر کرد که بمنبر رفته اقرار به بیعت او نماید پس آنحضرت بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر رسالت پناهی
فرمود که ایها الناس بدانید که بهترین زیرکیها تقوی و پرهیزکاریست و بدترین امور حماقت و معصیت الهی است ایها الناس اگر طلب کنید
در میانه جابلقا و جابلسا مردی را که جدش رسول خدا باشد و پدرش علی مرتضی باشد بغیر از من و برادرم حسین نخواهید یافت خداوند شما را
بجد ما هدایت کرد و شما دست از اهل بیت او برداشتید معاویه منازعه کرد با من در امری که من شایسته آن بودم و چون یاوری نیافتم
دست از آن برداشتم بجهت حفظ خون امت و صلاح ایشان و شما با من بیعت کرده بودید که با هر کس که من صلح کنم صلح کنید و با هر کس
جنگ کنم شما جنگ کنید و من مصلحت را در این دیدم که با او صلح کنم و حفظ خونها را بهتر از ریختن آنها دانستم و غرض من اصلاح بود و آنچه
کردم حجتی است بر هر کسی که مرتکب این امر شود و این فتنه ایست برای مسلمانان و تمتع قلیلی است برای منافقان تا آنوقت که خدا حق را
غالب گرداند و اسباب آنرا مقدر فرماید پس معاویه برخواست و خطبه خواند و ناسزا بآنحضرت امیر گفت پس حضرت امام حسین برخواست
که متعرض جواب او شود حضرت امام حسن دست او را گرفته نشانید و خود برخواست و فرمود ای آنکسیکه علی را یاد کنی و من ناسزا میگوئی
منم حسن و پدرم علی بن ابیطالب است و توئی معاویه و پدرت صخر است و مادر من فاطمه است و مادر تو هند است و جد من رسول خداست
و جد من رسول خداست و جد تو حرب است و جده من خدیجه است و جده تو قتیله است پس خدا لعنت کند هر کس از من و تو که گمنامتر
باشد و حسبش پست تر باشد و کفرش قدیمتر باشد و حقش به اسلام کمتر باشد و نفاقش بیشتر باشد پس اهل مسجد همه فریاد برآوردند و گفتند

آمین ولکن چون آن بزرگوار نفاق اهل کوفه را مشاهده نمود و دید که اگر مصالحه واقع نشود در میانه امت فتنه عظیم میشود لاعلاج صلح نمود
پس از وقوع مصالحه معاویه علیه اللعنه به حضرت امام حسین علیه السلام تکلیف بیعت نمود حضرت امام حسن علیه السلام بمعاویه فرمود که او را تکلیف
ببیعت مکن که اگر بیعت نکند تا کشته نشود و او کشته نمیشود تا اهل بیتش کشته نشوند و اهل بیتش کشته نمیشوند تا اهل شام را نکشند پس معاویه علیه اللعنه
بعد از انعقاد مصالحه با لشکر شقاوت ختام روانه شام شد و حضرت امام حسن با برادر و قلیلی از خواص اصحاب و ملازمین سعادت آیین
و مؤمنین ممتحنین که در خدمت تمام سعادت آن فرزند رحمة للعالمین باقی مانده بودند روانه مدینه طیبه شدند و معاویه علیه اللعنه بعد از چندی جمعی
را تکلیف کرد که بر جمعی از شیعیان شبیخون زده چهل نفر از ایشان را بقتل رسانیدند تا آنکه آنحضرت را مضطرب گردانیده از مدینه روانه شام شده
و از آن ملعون شکایت نقض عهد و برهم زدن صلح نمود آن بی حیا عذرهای دروغ آورد لابد آنجناب از راه موصل روانه مدینه طیبه گردید و در موصل
در خانه شخصی که ادعای محبت میکرد منزل فرموده پس معاویه صاحب خانه را فریفته گردانید قدری زهر برای او فرستاد پس آن منافق دین را بدنیا فروخته
سه مرتبه آن بزرگوار را بحیله زهر داد و آنجناب دعا کرد خدا او را شفا داد و بعضی از موالیان بر عمل آن ملعون مطلع شده او را بجهنم واصل نمودند
آنجناب با حزن و ملال روانه مدینه طیبه شده و در آنجا ساکن گردیده و علی الدوام از معاویه و اصحاب فتنه و فجره او بآن فرزند سید ابرار و بالای
حیدر کرار و شیعیان و اخیار او نهایت رسید و بی ادبیها میکردند و ناسزاها و سخنان ناملایم میگفتند و دروغها میبستند و جمیع اقسام اذیت
بر آن سرور و خواص امت خیر البشر روا میداشتند و آن صابر بر حقیقی منتهای حلم و صبر و بردباری را رعایت مینمود و بسیار کم از منزل خود بیرون
تشریف میآورد و مدام منتظر امر پروردگار بود تا آنکه ده سال معاویه بزرگی کرد و آن بیکس مظلوم بگوشه نشینی بسر میبرد و آخر الامر معاویه خواست
که از برای پسر ملعون خود یزید علیه اللعنة والعذاب الشدید بیعت از امت بگیرد و دید که وجود مسعود حضرت مؤتمن امام حسن مانع از این
برآمدن مطلب است زیرا که حق و باطل با هم رونق نگیرند و چاره را منحصر دید در زهر دادن آن بزرگوار پس نامه بسلطان روم نوشت و از او
قدری زهر خواست هلاک کننده ملک روم در جواب نوشت که در دین ما روا نیست که باعث قتل کسی شویم که او با ما مقاتله و جنگی
ننموده پس دفعه دیگر تحفه و هدیه بسیار از برای سلطان روم روانه کرده و باو نوشت که زهر را از برای پسر آن مردی میخواهم که در تهامه پیدا شده
بود و ادعای پادشاهی و پیغمبری میکرد و حال که او فوت شده است این پسر خروج کرده و ادعای ملک پدرش را میکند میخواهم با این زهر بطریقه
مکر و حیله او را هلاک کنم تا شهرها و مردمان از فتنه او فارغ شده در راحت باشند پس ملک روم آنچه میخواست برای او روانه کرد و در بعضی روایات
وارد شده است که آن ملعون آن زهر را با صد هزار درهم برای جعده دختر اشعث ملعونه زوجه حضرت امام حسن که مشهوره باسماء بود روانه کرد و باو پیغام
داد که اگر آنحضرت را باین زهر شهید کنی ترا بعقد یزید پسر خود در خواهم آورد و در روایت دیگر است که معویه علیه اللعنه از برای جعده ملعونه هزار درهم
و زمینها و املاکهای بسیار وعده کرد و آن ضامن شد پس آن مکاره غداره بطمع وعدهای دروغ معویه آن زهر را موافق یک حدیث در طعام کرده بآن
حضرت خورانید و موافق حدیثی دیگر آنست که آنحضرت در ماه الهی روزه بود و هوا بسیار گرم بود پس چون وقت افطار رسید جامی از شیر برای
افطار آنحضرت آورد و آن زهر را در آن داخل کرده بود پس آن شیر را آن فرزند شیر خدا آشامید پس آنحضرت باو فرمود که ای دشمن خدا کشتی مرا
بکشد خداوند ترا والله آنچه بعد از من آرزو داری نخواهی یافت و معاویه ترا فریب داده و وعده دروغ نموده خداوند ترا و او را از رحمت خود
خواهد راند و ناامید خواهد گردانید و بمطلب خود نخواهید رسید و موافق روایت دیگر آنست که در عسل آمیخته بآن مظلوم خورانید و آنجناب
از خوردن آن بیمار شد و در تمامی آن شب قی کرده و درد شکم میکشید چون صبح شد خود را بضریح مقدس جد بزرگوار خود رسانیده و شفا یافت
و در حدیث دیگر است که قدری از آن زهر را بر رطبی آلوده کرده آنجناب را زهر داد و اینمرتبه بخوری و اضطراب آن مظلوم زیاده بود و از شب
تا صبح ناله و فریاد مینمود و چون صبح شد خود را بدار الشفای جد خود رسانیده شفا یافت پس از اسمای ملعونه بدگمان شد و چند روزی بجهت تغییر آب
و هوا بموصل تشریف برد پس مرد کوری از منافقین با خود گفت که هیچ بهتر از این نیست که بموصل رفته و طرح دوستی با آنحضرت اندازم و وقت
فرصت او را هلاک کنم پس عصای خود را بزهر آب داده روانه شد و علی الدوام در موصل بنزد آنحضرت حاضر میشد و احادیث میشنید و ذکر میکرد
تا روزی آنحضرت در دکانی مشغول حدیث گفتن بود که آمد و عصای خود را بر پشت پای آنحضرت گذاشت مثل کسی که گویا تکیه نموده باشد و آنرا
فشار داد که پای مقدس را سوراخ و مجروح کرد پس آن مظلوم آهی کشید و بیهوش شد و پای مبارکش ورم کرده خون از آن جاری شد

خبر هلاکت معاویه ملعون

و مروان میخواستند که انگور را برای خود برسانند آن معدن حلم و علم و جود و کرم دست از انگور برداشت دید که او در ظاهر و باطن هر دو کدورت
در دل آنحضرت بود و حشو زخواهر کرده پس آنحضرت فرمود که بهر جا میروم کینه دیگر دشمنان ترین من است پس جراح آمده آنحضرت را
دید گفت که عصا را بزهر آب داده بوده‌اند و آنجناب را معالجه کرد و پس از آن پشیمان شدند که انگور را رها کرده‌اند آنحضرت فرمود
غم مخورید که او بسزای خود خواهد رسید بعد از چند روز حضرت عباس از برای تشریف میبرد دید که انگور را عصا را در دست گرفته و میخواهد
از موصل بگریزد آنجناب آن عصا را از دست او گرفت آنقدر بر سر و گلوی آن ملعون زد که پاره پاره شد پس غلامانرا امر فرمود تا سر او را بریدند
و مروانیان جمع شده جسد او را آتش زده سوزانیدند مؤلف گوید که بفدای حمیت و شجاعت حضرت عباس شوم که آن ملعون یک زخم بر پای
برادر بزرگوار خود حضرت امام حسن رسانیده بود سر و صورت او را پاره پاره کرده و او را بقتل رسانید آه آه اگر در روز عاشورا
خود شهید نشده بود و زنده میبود و میدید که منافقین کوفه و شام تیر زهرآلوده بر پیشانی نورانی برادر با جان برابرش جناب سید الشهدا
ارواحنا له الفداء زدند و مجروح و خون آلوده گردانیدند آه واویلاه که بان اکتفا نکرده اسبها بر بدن مقدس آن مظلوم
تاختند و مجروح اعضاء و جوارح و استخوانهای آن سرور را که زرسول خدا بود هم شکستند بیند که چه حال بود و چگونه انتقام از ایشان میکشید
انا لله و انا الیه راجعون پس حضرت امام علیل و دیگر با زنان و دختران و عیال اطهار روانه مدینه طیبه گردیدند چنانچه جناب سجاد
بعد از اسیری کوفه و شام علیل و رنجه با زنان و دختران و عیال اطهار روانه مدینه طیبه گردیدند و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس دویم در شهید نمودن آنحضرت بزهر

السلام علیکم یا ابناء النبیین الحسن و الحسین و رحمة الله و برکاته و بعد سبحان من عجز عن معرفة کنهه الا هو و لا یقدر ان یعبده کما هو الا هو
و تعالی من ان یحیط بحقیقته و یعرف حقه الا هو لانه سرّ اسرار وجوده آیة لا اله الا هو فصلّ اللهم علیه بدوام لا اله الا هو و علی ابنائه
فانه لا اله الا هو و طرق لا اله الا هو فمن عرفهم عرف ان لا اله الا هو و من لم یعرفهم لم یعرف ان لا اله الا هو لانهم حروف لا اله الا هو
و شروط لا اله الا هو فسلّموا تسلیم لا اله الا هو و من سلّم عرف لا اله الا هو و لا سیّما علی ثمرة شجرة طوبی و زکی نظام الآخرة و الاولی
و نور قلب محمد المصطفی و نور دیدهٔ علی المرتضی و بهجة مهجة فاطمة الزهراء اعنی شفیعی محشر آل العالمین الشهیدین المیامین سیدنا
و سندنا الحسن و الحسین علیهما و علی محبیهما سلام الکونین و علی مبغضیهما عذاب الکونین . پس بدانکه اگر جمیع اولین و آخرین بدوام
خلود ملک حضرت رب العالمین مشغول شوند بذکر فضائل خاتم النبیین و مفاخر آل طیبین و طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نتوانند
که از عهده بیان اندکی از بسیار و قلیلی از بیشمار آن برآیند لکن از بابت قاعده ما لا یدرک کله لا یترک کله یعنی هر چیزیکه همهٔ آن درک
کرده نشود همهٔ آن ترک کرده نشود و لهذا ما اکتفا میکنیم در این مجلس بذکر قلیلی از مفاخر اول سید شباب اهل الجنة مولی المؤمنین حضرت
امام حسن پس میگوئیم که کافیست از برای فضیلت آنحضرت ارواحنا له الفداء و فضیلت تعزیه داری و گریستن بر آنحضرت بر ... جناب و ثواب
زیارت آنجناب حدیثی که در امالی از ابن عباس روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که ناگاه
آنجناب وارد شد پس چون نظر پیغمبر بر آنجناب افتاد گریست و مکرر فرمود که بیا جانب من بیا ای فرزند گرامی و مدام آن
عالیمقام را نزدیک خود طلبید تا آنکه او را بر ران راست خود نشانید و در حق آنسرور فضائل چند بیان کرد تا آنکه فرمود که بدرستیکه
که اینک حسن از منست و فرزند منست و نور چشم منست و روشنی قلب منست و میوه دل منست پس فرمود که ای اصحاب من بدانید
که این فرزند من کشته میشود بزهر جفا از روی دشمنی و ستم پس در مصیبت او جمیع ملائکها و همه آسمانها گریه میکنند بلکه از برای او جمیع
مخلوقات پروردگار خواهند گریست حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هر کس که بر او گریه کند کور و نابینا نشود چشم او در روزیکه همه دیدها
کور است و کسی که بجهة شنیدن مظلومیت و مصیبت او قلبش محزون و غمناک گردد غمگین نشود قلب او در روزیکه همه قلبها محزون است
و کسیکه برود در بقیع و قبر او را زیارت کند قدم او ثابت شود بر صراط در روزیکه قدمهای بسیار از آن خواهد لغزید مؤلف گوید
بعد از آنکه فضیلت محزون بودن و گریستن بر آنجناب معلوم شد پس بدانکه آنچه از مجموع روایات معلوم میشود آنست که آن مظلوم را منع

قدم و فضل شهر داوند و سید مرحد شد اسما او طوفتند همراه او بدین سبب نزدیکان شده از خانه او هجرت نموده اخر الامر وصیت میدید
قدری دیگر شهر یثرب فرمانی کرد از جانب او حاکم مدینه بود و نوشته بود اسما او و صحنه زینب بیمار ما و املاک خود ذکر نمود و در حضور
از وداع یزید لعنه الله ما و مروان علیه اللعنه فرمان نکشید مر ولید میر او شهر یثرب و اسمای ظاهر او فرستاده و جا نشینند بالاکه و قتی جانب محمود
و آن بیرحمت علی الله و ام و جلوه و در بر بود تا آنکه در شب جمعه پنجم شعبان پانزدهم المظفر در سال شصت و دوم از هجرت قدسی از آن حضرت را
برداشت و در دل شب بطوریکه کسی مطلع نشد در گوشه آنکه در بالای سر آن حضرت بود و داخل آب نمود و در خانه خود شده و بعد از آنکه
آن حضرت از خواب بیدار شد و جناب زینب خاتون را طلبیده فرمود که ای خواهر حال جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا
در خواب دیدم که در بهشت منتظر من اند و دست مرا گرفته در روضات جنان میگردانیدند جدم فرمود که ای فرزند شاد باش که از دست
دشمنان نجات خواهی یافت و فردا شب نزد ما خواهی بود و در طرف دیگر مادرم با جده ام خدیجه کبری ایستاده بودند و در اطراف ایشان
حوریان صف کشیده بودند پس چون نظر مادرم بمن افتاد فرمود که ای جان فرزند ملاحظه کن که چگونه جنت و بهشت را نزد تو آراسته اند و
قصر زمرد برای تو زینت داده اند ای خواهر قدری آب حاضر کن تا تجدید وضو کنم پس آن فرزند ساقی کوثر خود دست دراز کرد تا آب بر آتش
که سوز تشنگی جگر را فرو نشاند پس قدری میل فرمود و مضطرب الاحوال آن کوزه را بر زمین گذاشت و فرمود که آه آه چه آب بود که از حلق تا معدهام
پاره پاره کرد و جمیع بدنم را بسوخت چه آب بود که زبان تا گلو سوخت مرا گلوی خشک مرا پاره کرد تا جگر چه آب بود که آتش بجگر
انداخت چه آب بود که از یک قطره کار مرا ساخت چه آب بود که افروخت شعله بر جانم چه آب بود که شد برق خرمن جانم
چه آب بود که آتش زد بر دلم تا بی کسی مبادا چو من تشنه چنین بی آب پس خواهران و سایر اهل حرم محترم بدور آن مظلوم حلقه ماتم زدند و از مشاهده
احوال پر ملال آن سرور بیکباره داد و افغان سر کردند و پس از بیهوشی فریادش گوش نجات آن مظلوم آمده دیدند که با خود میگوید انا لله و انا الیه راجعون
حمد میکنم خداوند را بر ملاقات جدم محمد مصطفی که سید و آقای جمیع انبیاست و ملاقات پدرم که سید جمیع اوصیاست و ملاقات مادرم که سیده
جمیع زنان عالمیان است و ملاقات عمم جعفر طیار در جنان و ملاقات حمزه سید جمیع شهیدان و فی الحال جناب زینب مادر طلب برادر خود
جناب سید الشهداء علیه السلام فرستاد چون آن مظلوم آمد بر سر بالین برادر رسید که با و میگفت ای برادر کشته جفا از خواب و صد نوحه چشمی
چشم بگشا در جهان و محشر کبری ببین تازه کرده عزای جد و باب و مادرم کو شتابت مجتبی با کشته اعدا ببین مولف گوید
که آه از کثرت مصایب جناب زینب که در این وقت برادر مظلومش با جد امجد برشهادت برادر مسموم بیمار کرده و دیگر بعد خبر محرم که
لشکر اعدا هجوم آوردند و آن مظلوم بر در خیمه بخواب رفته بود و بر بالین او آمده گویا عرض میکرد مولف گوید ای که بسته هر دو چشم از غیر حق چند
ای بغفلت خواب و باطن چشم حق بیدار شو لشکر ناحق بیمد ال حق کشته ذلیل این زنان حق و دختران حق بحق بیدار شو پس آن مظلوم برخاسته
از جای جست با خواهر خون جگر بر در خانه برادر گردید و چون داخل خانه شد با و دافغان برادر و در بستر غلطیدن با فرزندان و نالهای خواهران
و سایر مخدرات را مشاهده نمود پریشان حال شد فقالا فقعا و کیا بکا و شهقا پس هر دو برادر صحبت در گردن یکدیگر کرده مکرر بیهوش
شدند گریه و چون اهل حرم آن حالت را مشاهده کردند با ایشان همداستان شده چندان ناله و افغان از خانه پیغمبر آخر الزمان و اقدس کریم
بالا رفت که سکان سموات بگریه و زاری در آمدند پس حضرت امام حسن غریب ساکت ندای خواهر خود نقل کرده بود و از برای برادر خود بیان
کرد مولف گوید که در بعضی از کتب علما نقل کرده اند که جناب سید الشهداء از وجه مبارک خود آن گوزه را برداشت و فرمود
که من از این آب بیاشامم تا ببینم که چه مزه کرده اند پس خواهران بخروش و افغان از جا در آمدند که آن کوزه را از دست برادر بگیرند
و جناب زینب خاتون از جای جست و شتابان بسوی برادر دوید بطوریکه از پای در آمد و دیگر زمین افتاد و حضرت امام حسن بدست
خود کوزه را از دست برادر گرفته بر زمین زد و چون آب آن کوزه بر زمین رسید از شدت زهر آن زمین شق شد و اطراف آن مشتعل
مولف و شکسته گوید که ای دوستان و ای گریه کنندگان ملاحظه نمایید که زهری که زمین را شق نماید چه بر سر آن مظلوم آورد با جگر نازک آن مظلوم چه کرد
و جگر آن را قطعه قطعه پاره پاره نمود آه و واحسرتا و آه و واویلاه و در حدیث است که آن مظلوم از شدت زهر گاهی بر زمین می غلطید و ناله
میکرد و گاهی تکیه بر آغوش خواهران و زوجات میفرمود و زمانی دست در آغوش برادر میکرد مولف گوید که چون زهر کار

زهر خورانیده‌اند و در وطن خود دو خواهران و برادران و زوجات و اولاد و محارم بودند که خدمت او را کرده و متوجه احوالش شوند و او را غمخوار کمتر
غریب حضرت ثامن الائمه امام رضا در طوس است که چه بزرگوار است و بشنو جناب موسی بن جعفر که در بغداد و در حجره شهادت و در گوشه زندان
بیکسی چه گذشت و چگونه در خاکهای غربت غلطید و چگونه از شدت زهر بیدوفا و بیهوش شد و آن بیکسی و بیهوشی
یاد دوستان آشنایان طرح پا را بلند کرده و چه آه از جگر برکشید و چگونه نگاه حسرت براه یاران و فرزندان وطن دوخته بود و آن
بیکسی و شهادت چه از این ذوالحجه و در چه احوال بدار السرور رشتافت انا لله وانا الیه راجعون پس اثر زهر بیشتر در بدن مبارک امام
امام حسن ظاهر گردید پس بکلکون قبای دشت کربلا عرض کرد که ای برادر بزرگوار چرا رنگ صورت بسبزی مایل شد آن حضرت دست
بگردن برادر کرده گریهای بلند کردند پس فرمود که ای برادر جان ای حسین ظاهر شد صدق حدیث شب معراج جدم رسول خدا
که فرمود که در لیلة المعراج داخل جنت شدم و بر قصرهای اهل ایمان میگذشتم که ناگاه دو قصر عالی نزدیک یکدیگر دیدم که در همه زینتها مثل یکدیگر
بودند که یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ بود پس بجبرئیل گفتم که این دو قصر از آن کیست عرض کرد که یکی از حضرت امام حسن است
و دیگری از حضرت امام حسین علیهما السلام من گفتم ای جبرئیل چرا هر دو قصر یکرنگ نیست جبرئیل ساکت شد و جواب نداد من گفتم ای جبرئیل چرا
جواب نمیگوئی پس جبرئیل لابد شد و عرض کرد که یا محمد اما سبزی قصر امام حسن بجهة آنست که او بزهر جفا شهید میشود و در وقت انتقال از
شدت زهر رنگ او سبز میشود و اما سرخی قصر امام حسین بعلت آنست که او کشته میگردد و در وقت شهادت روی مبارکش را از خون سرخ
خواهد کرد پس چون حضرت امام مسموم این حدیث را از برای برادر مظلوم خود جناب سید الشهدا نقل فرمود هر دو برادر گریهای بلند
کردند و هر کس در خدمت ایشان حاضر بود از گریه ایشان بگریه درآمد پس خانه پر از شورش و گریه شد که از حد بیان بیرون است مؤلف گوید که جانم
فدای مهربانی و دوستی آن دو برادر گردد که در حدیث معتبری در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده‌ام که جناب مظلوم کربلا خواست
که برادر بزرگوار خود را در ایام انتقال مشاهده کند پس نالها و گریهای دردناک از دل پر درد برکشید چون نظر امام مسموم باشکهای چشم
برادرش افتاد فرمود که ای برادر ای حسین چه چیز ترا چنین بناله و گریه درآورده است جواب داد که این مصیبت عظمی که بر جناب تو
وارد شده مرا بفغان درآورده است پس حضرت امام حسن فرمود که ای برادر مصیبت من سهل است و چندان بزرگ نیست در خانه مرا
زهر داده‌اند و شهید خواهم گردید ولیکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله و لکن ای برادر ای حسین روزی در مصیبت مثل روز تو
نخواهد بود که در اطراف تو جمع شوند سی هزار نفر که همه ایشان ادعا میکنند که از امت جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله اند و بدین
متدینند و حال آنکه همه ایشان جمع شده از برای کشتن تو و ریختن خون تو و در هم دریدن حق تو و حرمت تو و اسیر کردن
اولاد تو و زنان تو و غارت بردن اموال و اسباب تو و خیمه و خرگاه تو پس در آن وقت لعنت خدا وارد میشود بر بنی امیه و آسمان
در مصیبت تو خون و خاکستر خواهد بارید و بتو خواهد گریست جمیع مخلوقات حتی وحوش صحراها و ماهیان دریا پس فرمود که
ای برادر ای حسین لا محاله من از تو جدا خواهم گردید و میانه من و تو مفارقت واقع خواهد شد و ملحق میشوم بپروردگار خود زیرا که مرا نه
چنان زهری داده‌اند که از آن خلاصی داشته باشم بلکه قطعهای جگر من همه در طشت ریخته شده مؤلف خونجگر گوید که بقول شصت
قطعه جگر آن مظلوم در طشت ریخته شد و بقول دیگر صد و هفتاد قطعه و در حدیث است که آن جناب چوبی در دست داشت و آن
پارهای جگر را در طشت حرکت میداد و در بعضی از کتب اصحاب است که آن پارهای جگر مانند ماهی که بر خاک افتاده باشد در میان طشت موج
میزد پس آن بزرگوار فرمود که من میدانم که مرا زهر داده است و از کجا بمن رسانیده است و از کدام راه بمن رسیده است و در روز قیامت
در محکمه خداوند احکم الحاکمین با او مخاصمه خواهم کرد پس جناب سید الشهدا گفت که ای برادر جان خبر ده مرا که شما را که زهر داده است
جواب فرمود که چه حاجت که او را رسوا کنم ای برادر اگر او را بدانی و او را بقتل رسانی و قصاص کنی اگر او همانست که من گمان میکنم
خداوند جل جلاله از من سخت‌تر از تو انتقام میکشد و اگر غیر از او است نمیخواهم که بیگناهی از تو برسد و قصاص شود و در
حدیث دیگر است که فرمود ای برادر در حق من که در آن جناب سخن مگو و مرا رها کن که تو خواهی گفت که قاتل من کیست صبر کن تا ظاهر شود
که چگونه خداوند انتقام خواهد کشید مؤلف گوید که از برای تشفی قلوب شیعیان مناسب آنست که بعضی از اشعارهای مدح بیاید

آنملعونه خانه روایت کنیم و آن اینست که در حدیث است که اسمای ملعونه بعد از شهادت آنسرور متمرد شد و معاویه علیه الهاویه آمد
و گفت که بوعده های خود وفا کن و مرا بعقد پسر خود یزید در آور او در جواب گفت که زنی که از برای مثل حسن بن علی بن ابیطالب شوهرداری
صلاحیت نداشته باشد و آخرالامر با او خیانت کند از برای فرزند من یزید صلاحیت ندارد پس او را از خانه بیرون کرد و در کتب
بعضی از اصحاب است که امر کرد او را به بدترین احوال بقتل آوردند و در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که آنملعونه تا مدت شبها در مقابر جنازه بخوابید
و مدام میگریست پس معاویه بیمار کس امر نمود که او را بدم اسب بستند و چندین روز حکم کرد که او را بجزیره مثل بردند و دیار شهر بسته بعد ها اندر
چون بیکفر سیاه بجزیره رسید ملعونان شدید شده بار خیار الوده و ریزه ریزه اند فنوده و آنجزیره بجند دیگری اند خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین

مجلس سیم در احتضار و ارتحال و دفن آنحضرت است

السلام علیکم یا اهل الحزن و البکاء و الحجة علی اهل سیدی شباب اهل الجنة و رحمة الله و برکاته و بعد اشهد ان لا اله الا الله
شهادة ظاهرة و باطنة و سریرة و سیرة مشتهرة و سیرة منقطعة بسیرة و سیر متصلة بسیرة الی منتهی الاسرار بشهادة الملائکة المقربین و اشهد له و شهادة
الانبیاء المرسلین و الاصفیاء تقدم الاقدمین و آله و علیهم الحق بل الشهادة نفسک لنفسک عند نفسک و بشهادة غیرک یا شاهد
علی الاولین و الآخرین و اشهد ان محمدا و آله سید المرسلین جمل کل المکان و الملیکین فیه و حدث من حمدک فی السموات و الارضین
و اشهد ان آله الطاهرین منهم اما قد منوا فاکرمون و یعلمک و تعلیمک و برکتک حافظون و یحمیهم و یحیی المستیقنون و یعزهم
یفرح الفرحون و یحزنهم بحزن المحزونون فاذا افرادهم اقتران ایضا شباب اهل الجنة و السلام علیک علیهما الی روح و ریحان
و حفت علیهما ملائکة العذاب و الرحمة و نعمت علیهما نسمة جمیع المخلقة الا فعلیهما فلیبک الباکون و لیصیح الصائحون و یضج
الضاجون این الحسن و ابن الحسین و ابن ابناء الحسن و الحسین و این ابناء الحسن و الحسین و این الباکون الناوحون علی الحسن و الحسین
الا و صلی الله علیهما و علی محبیهما و اتباعهما کلما و دام ابداع اثره بهما الرحمة و لعنة الله علی ظالمیهما و قاتلیهما و دام ما جری ماء بهما
ایها دوستان کافی است از برای گریستن بر حضرت امام حسن آنچه در کتاب کشف الغمه از عمر بن اسحق روایت میکند که میگوید که من با شخص
دیگر بعیادت حضرت امام حسن علیه السلام رفتیم و آن بزرگوار در بستر افتاده بود پس فرمود که ایمرد هر چه میخواهی سوال کن من عرض کردم
که صبر میکنیم تا خداوند شما را عافیت دهد آنوقت هر چه میخواهیم باستراحت سوال خواهیم کرد آنجناب فرمود که ایمرد مرا مکرر زهر داده اند
لیکن هیچ مرتبه مثل این دفعه نبوده که جگرم پاره پاره و متلاشی شده است و قطعهای جگرم در میان طشت ریخته شده بعد از این طاقت
در حق من نداشته باشید آنمرد میگوید که من و رفیقم از سخنان آنجناب بیتاب شدیم پس مسایل خود را سوال نکرده گریه کنان از نزد
آن امام انام بیرون رفتیم و چون فردا بعیادت آن بزرگوار و آن برگزیده پروردگار آمدیم دیدیم که در رختخواب خود مستلقی
و ناله های جانسوز از دل میکشید و برادر مظلومش جناب سید الشهداء بر سر بالین او نشسته و گریه میکند مؤلف خونجگر گوید یا آنکه
امام حسن در رختخواب مستلقی و جناب سید الشهداء بر بالینش میگریست پس آنحضرت امام حسن زنده میبود و میدید
که برادر غریبش بسر در خاک و خون کربلا میغلطد و جمیع رگهای بدن مقدسش پاره پاره شده و اعضا و جوارحش سوراخ سوراخ شده
و در بیابان غریب و بیکس افتاده و در اطراف او بدنهای نوجوانان هاشمیه بسیار افتاده اند که از جمله آنها دو فرزند خودش حضرت قاسم
و عبدالله بود ندانم چگونه برادرانه آه و ناله میکشید و سیلاب اشک از دیده های خونین جاری میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم در کتاب کفایة الاثر روایت کرده است که شخصی میگوید که من بر آنحضرت داخل شدم در آن مرضی که از دنیا رحلت فرمود پیش او
طشتی در پیش روی آنحضرت است که در آن خون ریخته بود و میدیدم که قطعه قطعه جگر او در آن ریخته میشد از اثر زهری که معاویه باو داده
بود من عرض کردم که ای مولای من چرا خود را معالجه نمیفرمایید در جواب فرمود که یا عبدالله بماذا اعالج الموت یعنی ای بنده خدا بچه چیز
معالجه کنم مرگ را من گفتم انا لله و انا الیه راجعون پس روی مبارک را بجانب من کرده و فرمود که والله رسول خدا فرموده است که ما
دوازده امامیم که یازده ما از اولاد علی بن ابیطالب است و فاطمه و همگی یا دوازده امام نیستیم مگر که زهر داده میشویم یا کشته میشویم

پس فرمود که طشت را بردارند و خود گریست و گریه شدیدی پس من عرض کردم که مرا موعظه فرما آنحضرت مرا موعظه فرمود پس
دیدم که نفس آنجناب قطع شد که نتوانست سخن بفرماید و رنگ مبارکش زرد شد بنوعی که من ترسیدم که رحلت فرماید که ناگاه برادر
مظلومش جناب سید الشهدا با اولاد سود وارد شدند پس آنحضرت برادر خود را با آن حال دید خود را بر روی او انداخت و سر و پیشانی او را
بوسید پس در نزد او نشست و باهم آهسته سخنی چند گفتند پس شنیدم که ابوالاسود گفت انا لله و انا الیه راجعون زیرا که آنحضرت [illegible]
خود را با برادر خود داده او را وصی خود کرد و علمی دیده در حدیث دیگر است که حضرت امام حسن فرمود که ای برادر الحسین این ساعت [illegible] فراق
و جدائی است از برای من مثل تو وصی پس وصایای مرا بشنو و حفظ کن ای برادر چون من از دنیا رحلت نمودم تو خود مرا غسل ده و حنوط
کن و کفن نما و بر من نماز کن و مرا به نزد قبر جدم رسول الله ببر تا با آنجناب تجدید عهد کنم پس مرا به سر قبر مادرم فاطمه زهرا ببر تا با او وداع
کنم پس مرا برگردان بسوی بقیع و در آنجا دفن کن مؤلف غمخوار گوید که جناب امام حسن چون در وطن شهید شد و مثل جناب سید الشهداء
برادری داشت و بعلم امامت میدانست که قادر است که وصیتهای آنجناب را بعمل آورد لهذا بنوعیکه شنیدید وصیت فرمود و برادر مهربان
بجا آورد همه را بجای آورد آه و اغربتاه بفدای غریبی و مظلومی خامس آل عبا شوم که چون بعلم امامت میدانست که کسی او را غسل
نخواهد داد آه آه غسل او بخون رگهای گردن مذبوح و رگهای پاره پاره بدن مجروحش خواهد بود آه آه و حنوط او گرد و غبار خاک کربلا
خواهد بود که از هجوم سم ستوران منافقان خواهد بود و نسج الریاح اکفانه آه آه و کفن او ریگهای کربلا خواهد بود که از وزیدن باد بر آن
بدن مقدس خون آلوده اش جمع خواهد شد آه و مصیبتاه و میدانست که بدن نازنینش را نماز نکرده و دفن [illegible] خواهند
خود خواهند رفت آه آه وا ویلاه وا غربتاه و میدانست که دیگر بقبر جد و مادر خود نخواهد رفت از این جهت هیچیک از این وصیتها را بفرزند
جلیل خود جناب سید الساجدین ننمود بلکه همین قدر وصیت فرمود که ای فرزند چون بمدینه رسیدی سلام مرا بقبر جدم و مادرم برسان
و بگو [illegible] صحرای کربلا گردید آه و اغربتاه و بشیعیانم دعا برسان که شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم
بغریب او شهید فاندبونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی یعنی ای شیعیان من
هر وقت که آب خوشگواری بخورید از تشنه لبان کربلا یاد آرید هر جا که غریب یا شهیدی ببینید از بهر شهید کربلا نوحه کنید
ای فرزند مرا ای شیعیان من بگو که ای کاش همه در روز عاشورا حاضر میبودید و میدیدید و میشنیدید که چگونه که چگونه از برای طفل خود
علی اصغر بجهت زبان آب میطلبیدم و این ملاعین سرباز زدند که بر من رحم نمایند فلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث
که حضرت امام حسن روحی له الفداء فرمود که همه خواهران و برادران و اولاد و زوجات و اهل بیت مرا جمع کنید تا یکدفعه دیگر ایشان را
وداع کنم پس چون همه در آنجناب حلقه ماتم زدند نگاهی بجانب هر یک انداخت و اظهار لطفی بهر یک نموده و هر یک را جدا جدا وداع
فرموده دلها کباب میشود از آتش وداع یارب که بر فرزند جان رسم [illegible] پس نظر خود را بجانب حضرت قاسم انداخت
و نگاه حسرتی با او فرموده [illegible] پس او را بنزد خود طلبیده و میبوسید و میبوسید پس یکی از حاضران سؤال نمود که دیگر
اولاد خود که امیکرا دوست میدارید فرمود قاسم لا تشهد [illegible] الحسینی یعنی آنکه او از جمله فدائیان برادرم حسین است پس دست
فرزند خود حضرت قاسم را گرفته بدست شاه بیکسان جناب سید الشهدا سپرده و فرمود که هذا امانتی عندک یعنی ای جان برادر
فرزندم قاسم امانت نزد تو است و در حدیث دیگر است که در میان مجلس فاطمه دختر آنجناب را از برای فرزند خود حضرت
قاسم طلب کرده وصیت فرمود که برادر خود که ایشان را بیکدیگر عطا فرماید [illegible] گوید که سرور شهیدان باین وصیت در روز
عاشورا عمل فرموده برای ایشان حجله [illegible] بپا کرده [illegible] فرموده دست عروس را بدست داماد داده ولکن از قضای الهی [illegible]
[illegible] دست عروس و سر داماد [illegible] که قاتل نهاده و چون سرور شهیدان این احوال را مشاهده نمود با او فرمود که
یا ولدی امشی برجلک الی الموت یعنی ای فرزند آیا بپای خود رو بمرگ [illegible] کشته شدن میروی پس آن فرزند [illegible] دست [illegible]
کرده چندان ماند و گریه فرموده که هر دو غش کرده [illegible] آخرالامر [illegible] در حق امانت امام [illegible] خیانت کرده [illegible]
و پایمال سم ستوران نمودند انا لله و انا الیه راجعون و شیخ صدوق در کتاب امالی روایت کرده است که چون حضرت امام حسن را زهر دادند

بگریست یکی از حاضران عرض کرد که یابن رسول الله اتبکی و مکانک من رسول الله مکانک الذی انت به و قد قال فیک رسول
الله ما قال یعنی ای فرزند رسول خدا آیا شما هم گریه میکنید و حال آنکه مرتبه و مقام حضرت و قربت تو بحضرت رسول
بنحوی است که داری که از حد بیان و وصف بیرون است و حال آنکه آنحضرت مدیح و وصف شما آنچنانی فرموده که فرموده و جمعی
بآن مطلع شده اند و آنکه بیست و پنج حج پیاده بعمل آورده و سه دفعه تمام مال خود را با فقرا تقسیم کرده حتی آنکه نعلین را خود نگاهداشته و دیگری را
بفقرا مرحمت فرموده پس چنین صاحب مقامی و چنین مقرب درگاه خداوندی چرا باید از مرگ خائف باشد و در وقت رحلت گریه کند
آنحضرت در جواب فرمود که انما ابکی لخصلتین لهول المطلع و فراق الاحبة یعنی گریه میکنم از جهت دو مطلب یکی از جهت خوف آنچه که
در وفات مطلع و مستولی میشود و بر عمل بنده از برای محاسبه و یکی دیگر از جهت مفارقت دوستان مؤلف بیچاره گوید که هرگاه
مثل حضرت امام حسن علیه السلام معصومی و حجت خداوندی بخاطر گذرانیدن مقامها بتامل خائف باشد و گریه و ناله کند پس ما که
بیچارگان عاصیان چه کنیم و چه خاک بر سر کنیم و چه چاره کنیم و اما گریه از جهت مفارقت دوستان پس چنان است که آنجناب فرموده
خصوص دوستی مثل جناب سید الشهداء و در حدیث معتبر است که چون شب پنجشنبه بیست و نهم ماه صفر شد احوال آن بزرگوار متغیر شد
دیده حق بین بر هم گذاشت و غشی کرد و بعد از آنکه چشم گشود دید که برادران و خواهران و زنان و فرزندان بر بالین آنجناب گریه
مینشسته پس نظر حسرتی با ایشان کرده زار زار گریست و فرمود که استودعکم الله و اقرء علیکم السلام یعنی وداع میکنم شما را و بخداوند
میسپارم و بر شما سلام آخرین بجای میآورم پس فرمود که ای برادر جان الحسین این برادران و خواهران و فرزندان را و ترا بخداوند و پدرم
و مادرم و اگر از باقی ماندگان من خلاف قاعده چیزی ببینی از آن عفو کن و بخاطر من از ایشان درگذر و انتقام مکش و در حدیث است
که چون آنجناب را آثار ارتحال نزدیک شد جناب سید الشهداء سر خود را نزدیک روی او آورده و عرض کرد که ای برادر میخواهم از وقت
که موت وارد میشود از احوالات مطلع شوم آنجناب در جواب فرمود که ای برادر از جدم شنیدم که مادام که روح در بدن انسان است
[illegible] لذا تا زایل و بطرف میشود دست خود را بر کف دست من بگذار آنوقت که عزرائیل را مشاهده کنم دست ترا فشار دهم
و آن دو برادر دست یکدیگر را گرفته و دستها از زانوها برداشته و سیلاب اشکهای فراق بر رخساره جاری میکرد و خدا آرامی [illegible]
که بعد از ساعتی امام مسموم بر دست امام مظلوم کربلا اندک فشاری داد پس امام مظلوم گوش خود را نزدیک دهان زهر خورده برادر برد
پس شنید که میفرماید که ای برادر الحسین بدانکه ملک الموت میگوید ابشر فان الله راض عنک و جدک شافع یعنی بشارت باد ترا
ای حسن که خداوند از تو راضی است و جد تو شفاعت کننده است پس از این کلام رنگ مقدس آنحضرت [illegible] زهر [illegible]
و پاهای خود را بجانب قبله کشید و دستهای مبارک خود را بر دو جانب خود گذاشت و بزبان فصیح بلیغ فرمود که اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان جدی رسول الله و اشهد ان ابی وصیه و خلیفته و بدست مبارک بجانب آسمان اشاره نمود و فرمود بالرفیق الاعلی پس
این عالم فانی را وداع نموده و بکمال شوق و ذوق روح پر فتوح مقدسش بگلزار جنان در آشیانه قدس جای گرفت انا لله و انا
الیه راجعون پس جناب سید الشهداء شروع بگریه فرموده و صدای گریه ها از جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و صدای الوداع
و الفراق و فریادهای واحسنا یابن رسول الله از باقی معصومات و اهالی حرم محترم بلند شد از هر گوشه از خانه چندان شور و شین و غوغا برخاست
که قلبهای شنوندگان را کباب و دیده های ایشان را پر آب نمود و چون صدای [illegible] بهمسایگان و دوستان بنی هاشم رسید
گریه کنان [illegible] و اسرار [illegible] رسول الله [illegible] اطراف
[illegible] صحبت [illegible] آنجناب مشرف شدند
[illegible]
[illegible]
[illegible]

همین که بگها و کاو زمین بمود مگر خاک کربلا که بپوزید او ارتقی نداشت مگر زعفران یا بوده ست معتبر است که جناب سیدالشهدا علیه السلام
عمل بوصیت نموده جنازه برادر را جهت تجدید عهد نزد قبر جد بزرگوار خود آوردند چون بنی امیه جهات شنیده بودند براین مطلع شدند حاکم
نوشیدن کرده سوار شد و اول زنی بود که بر زین سوار شد در اسلام و حال آنکه رسول خدا منع فرموده بود که زن بر زین سوار شود و آمد
در مقابل تربت ایستاده و فریاد میزد که نحّوا ابنکم عن بیتی یعنی دور کنید پسر خود را از خانه من که نمیگذارم که در خانه من دفن کنید و حرم
رسول خدا را بهم بزنید پس جناب سیدالشهداء فرمود که تو و پدر تو هتک حرمت آنحضرت را نمودید و بیجا داخل کردید کسانی را که ایشان
او کسی را که دوست نمیداشت نزدیکی او در راه خدا و خدا از تو همین را سؤال خواهد کرد پس فرمود که ای زن تجملت تبغلت ولو عشت تفیلت
لک التسع من الثمن و بالکل تصرفت یعنی یک روز در جنگ جمل بر شتر سوار شدی و یکبار بجنگ پدر بزرگوارم رفتی و امروز
بر قاطر سوار شده و بجنگ فرزند رسول خدا آمده و اگر بعد از این زنده باشی بر فیل تیز سوار خواهی شد و از میراث جدم رسول خدا
نه یک از هشت یک سهم تو میشد و تو همه را بغصب متصرف شدی و این خانه را خانه خود قرار دادی اگر نه این بود که برادرم وصیت فرموده
که در این واقعه باید قطره خونی ریخته نشود هر آینه میدیدی که بر سر این جماعت که با ایشان هستند تا ریگی چه میآمد و هم این
دو شعر را نسبت باین جناب داده اند پس آنحضرت فرمود که ای زن برادرم مرا امر فرموده است که او را بجهت تجدید عهد بحضرت جدش آورم
نه بجهت دفن کردن و او داناتر است بخدا و رسول و کتاب خدا و هرگز هتک حرمت رسول خدا نخواهد نمود زیرا که خداوند عالم
فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای جماعت مؤمنین داخل مشوید خانه های پیغمبر را مگر آنکه اذن داده
شود ایشان و تو داخل کرده در خانه آنجناب نامردانی چند را بدون اذن آنحضرت و دیگر آنکه خداوند فرموده است یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی یعنی ای جماعت مؤمنین بلند مکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر و تو و پدر تو در نزد
گوش آنحضرت کلنگها بر زمین زده اید و فرموده است که ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی یعنی
بدرستیکه آنجماعتیکه میپوشند و پستی میدارند صداهای خود را نزد رسول آنجماعت آنچنان کسانی هستند که امتحان فرموده است خداوند دلهای
ایشانرا برای تقوی ای زن بجان خودم قسم که پدر تو و پدر او را نزدیک آنجناب دفن کرده و با کراه آنجناب شده و حال آنکه احترام
آنجناب و مؤمنین در حال حیات و ممات یکسان است ای زن اگر دفن برادرم را در اینجا جایز میدانستم هر آینه میدیدی که او را دفن میکردم
اگرچه بینی تو بر خاک مالیده شود پس جناب محمد حنفیه پیش آمده و فرمود که ای زن یکروز بر قاطر سوار میشوی و یکروز بر شتر و میخواهی که خود را
حافظ کنی و آرام نمیدهی اهل زمین را از عداوتیکه با بنی هاشم داری آن زن در جواب گفت که ای پسر حنفیه تو با این سخنان چکار داری
فاطمیها خود حاضرند و سخن میگویند جناب سیدالشهداء فرمود بس کن ای زن محمد حنفیه زاده از نسل فاطمه است که بجا انجا بوده اند
خبر نکشیده که فرزند خود را از خانه من بیرون برید که شما تو میخواهید جنگ پس بعد از تجدید عهد کردن با رسول خدا جنازه مقدسه را بسر
تربت مادرش برده و بعد از زیارت فاطمه از آنجا بیقیع برده در تربت مقدسه که روضه ایست از روضات جنان دفن کرده و پس نزدیک
اصحاب عبا بر سر تربت برادر مقداری از قرآن تلاوت کرده پس این مرثیه را انشا فرمود اشعار جناب سیدالشهداء بر سر مزار برادر خود
امام حسن ءادهن راسی ام اطیب محاسنی ورأسک معفور وانت سلیب یعنی آیا من بعد از این روغن بر سر خود خواهم
مالید و ریش خود را خوشبو خواهم کرد و حال آنکه تو ای برادر سر بر خاک برده و بدنت با سم خسته مؤلف گوید که سر [illegible]
نازکند کمان با وجود آنکه بر سر مقدس حضرت امام حسن صدمه و جراحتی نرسیده بود و برادر مهربانش جناب مظلوم کربلا میفرماید که دیگر
سر خود را روغن نخواهم مالید و ریش خود را خوشبو نخواهم کرد آه آه نمیدانم حضرت امام حسن هرگاه زنده میبود و [illegible]
[illegible] و پیشانیش را از صدمه تیر [illegible] شده و فرق مبارکش از ضربت [illegible] شده آه آه و سر [illegible]
میدید که با دو ریش مبارکش [illegible] و چه حرکت میداد چه میفرمود و چه میکرد [illegible]
[illegible] و آیا دیگر طلب لذت خواهم کرد از آنچه دوست میدارم از دنیا یا از [illegible] که برای [illegible]
[illegible] یعنی ای برادر [illegible]

بجز انده و باد صبا و جنوب بوزد و حرکت کند مؤلف گوید که آه آه هرگز خشک نشد چشم حضرت امام حسن تر خشک نشد
میدید که مرغان هوا بر بالای جسد پاره پاره برادرش بالهای خود را سایبان کرده اند و بجز صدا با و شمار را بلند کرده و بر مظلومی
و بیکسی او ناله و نوحه میکنند و باد صبا و جنوب بر آن بدن بخاک و خون آلوده برهنه شده و جسم تکه تکه شده از اطراف خاک
میافشانند وما هملت دمعی من العین قطرة وما اخضر فی دوح الحجاز قضیب ای برادر بر تو گریه میکنم مادامیکه اشکی در چشم
هست که بچکد و مادامیکه در بستان حجاز قضیبی سبز بوده باشد بکائی طویل والدموع عزیزة وانت بعید والمزار قریب
گریه من ای برادر بر تو طولانیست و اشکم مثل باران ریزانست و تو بمن دوری و تربت تو بمن نزدیکست غریب وأطراف
البیوت تحوطه الا کل من تحت التراب غریب ای برادر تو غریبی و حال آنکه در اطراف تو خانهای مدینه هست و لیکن هر کس
زیر قبر منزل نموده غریب است اگرچه در وطن باشد مؤلف گوید ای شیعیان بدانید که جناب سید الشهدا با اهل مدینه قلبهای خود را
در مفارقت حضرت امام حسن بزیارت قبر مقدسش تسلی میدادند آه و امصیبتاه که گریه و نوحه های اهل مدینه و بنی هاشم و یاران
طول کشید در هجران مظلوم کربلا و حضرت عباس و سایر شهدا زیرا که گاهی از جهة محرومی از فیض خدمتشان ناله و نوحه میکردند و گاهی
از جهت شهادت و مظلومی ایشان میگریستند و گاهی بجهت دوری قبر و مزار ایشان و محروم بودن از زیارت قبور ایشان زاری
میکردند أنوح علیهم ثم أقضی بشجوه فکیف بدمع العینین یکوب شب را بروز و روز را بشب میآوردم با غم و اندوه کسانیکه
هر دو چشم من ریزانست فلیس لعینی عبرة بعد عبرة وقلب بنیه زفرة ونحیب پس در هجران تو از برای من چشم اشکی
نمانده که اشک دیگر و از برای قلب من ناله آهسته است و بعد از آن نالهایست بی اختیار ولا تفرح الباقی بعیش فانما وکل الذی یمشی
الی الموت قریب و خوشحالی باقی نمانده از برای باقی ماندگان بعد از گذشتن پیشینیان و هر کس با ز مردن نصیبی هست لامحاله
و باو خواهد رسید فلیس حریب من اصیب بماله ولکن من واری اخاه حریب جراحت دیده نیست آنکس که بمال او صدمه رسیده
بلکه جراحت آنکس دارد که برادرش را بزیر خاک کرده و خود زنده است مؤلف گوید که ای شیعیان و ای گریه کنندگان با وجود آنکه
جناب سید الشهدا برادر زهر خورده را با اعضا و جوارح درست در قبر گذاشته بود چنین سخنان میفرمود و اینگونه نالها میکرد آه و اغربتاه
نمیدانم که حضرت امام حسن اگر در حیات میبود و میدید که بدن پاره پاره استخوان خورد شده و دست و سر از بدن جدا شده
برادر یار عزیز و بیکفن بیجان طور که بخاک و خون آلوده شده بود در بیابان کربلا دفن نماید آیا چگونه نوحه و نالها میکرد و لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و آخر اشعار آنحضرت اینست تسیئک من انسی بنا جنبک طیبة ولکن من تحت التراب بعیت یعنی ای بعید
بعد از رحلت تو دست از آشنائی تو و قرب تو کوتاه شد مگر از برای آنکه شب بخوابد و جناب ترا در خواب ببیند و نیست از برای
کسیکه در زیر خاک رفت نصیبی مگر بخواب دیدن او و پس از خواندن این اشعار جناب حضرت سید الشهدا با اصحاب گریه کنان مراجعت فرمودند
بیکس برادر خود شده و با اهل بیت در حجره مصاحب و گریه و نالها کردند مؤلف گوید که در این وقت گریه و ناله نبود مگر در حجره حضرت
امام حسن علیه السلام آه و امصیبتاه آنوقت که خبر از بغداد رسید که امام مظلوم جناب موسی بن جعفر در زندان هرون ملعون بزهر جفا شهید
شده است گریه نبود مگر در خانه آن مظلوم آه و اغربتاه که آنوقتیکه باهل مدینه خبر رسید که در خراسان بزهر مامون ملعون حضرت امام غریب
حضرت امام رضا شهید شده است گریه نبود مگر در خانه آن امام غریب ای وا حسرتاه الغدا آه و اویلاه و آه و امصیبتاه که نمیدانم چگونه
خبر دهم از آنوقتی که جناب سید الساجدین بیمار با اهل بیت بیکس از اسیری کوفه و شام خلاص شده وارد مدینه طیبه شدند و در
خانهای مصاحب شدند که هر دل سوخته با فوجی از زنان و دوستان داخل حجره شهیدی شده و بیاد صاحب آن ده کس و آنها
و افغان از زمین بآسمان بالا میرفت و جمعی در حجره سرور رسیدن نالها میکردند و جماعتی در خانه حضرت عباس و طایفه در اطاق جناب
علی اکبر و جماعه در حجره جناب قاسم فردا ماد و همچنین در خانه هر شهیدی گریه و نالها بود و در بهشت که هر کسی بمصیبت آنکه آشنا بود مشغول بودند تا اینکه

مجلس چهارم در بوسیدن رسول خدا دهان حضرت امام حسن و حلقوم جناب سید الشهدا

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء والبکاء علی سیدی شباب اهل الجنة ورحمة الله وبرکاته وبعد اللهم صل علی الرسول
الذی لم ینطق لسان قائله وحالته فی ذات مستورین ووجوده الا بوحی منک اللهم سلم علی النبی الذی لم ینتقل من بدو الامر الی
علوه وبهائه عن التوجه الی جنابک ثم صل وسلم علی آله الذین هم القائمون مقامک بعده بینک وبین خلقک الاطهار الی دوام حجتک
خصوصا علی سیدی شباب اهل الجنة الذین هما کعب بینک وبین ولیک آه آه واحزناه بیعرفا بتره علی امة رسول الله ان یقیموا له
قال لهما یا بنی انزلکما وانی احبکما وان یقتلوا ان الاول منهما سم سبع مرات وثانیهما قتل بالسیوف والنبال والرماح المجرحات آه آه بیعرفوا به
علیهم ان یقتلوا انه قبل فم الاول واطال الشم وقبل نحر الثانی واطال الشم ثم یقیموا سقوط فلذات کبد الاول من فیه وقلعات جوف
الثانی من نحره بعده والرمح الرمح والنبل السیف فیه آه وامصیبتاه من استماع قوله الحسین علیه التحیة بابی ثم استماع وقوع
النبال فی یوم العاشوراء علی اعضائه بحیث قطعها وقعت علی جسده التی فیه اثنا عشر بل عظما منه آه واحزناه من استماع قوله ان ذلک
یوجب من تمام اعضاءه انه تبکی لکثرة شدیدا فی ذلک الیوم عشر مرة لبقاء رقبة الاخیة الا وصلی الله علیه وعلی ابیه ولعنة الله علی قاتلیه وظالمیه
وبعد در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که ابن عباس گفت روزی در مدینه طیبه نماز صبح را در مسجد با رسول خدا
بجای آوردیم پس چون آنحضرت از تعقیب نماز فارغ شد تکیه بمحراب فرموده وروی شریف خود را بجانب ما کرده کانه البدر لیلة التمام
وتکاله گویا روی مبارکش مانند شب چهارده میدرخشید پس شروع نمود ما را موعظه میفرمود وتاثیر سخنان آنجناب مثل آب سحری
بود که بر جگر تشنه وارد شود گاهی ما را بشتاق بجنت میفرمود وگاهی از عذاب الهی خائف مینمود وهمه اصحاب مسرور وخوشحال
بودیم بشرف قرب جوار آنحضرت که ناگاه آنجناب سر خود را بلند کرده وروی شکفته خود را بجانب در مسجد فرمود وما نیز نظر بدر مسجد
کردیم دیدیم که حسنین تشریف میآورند ودست راست حضرت امام حسن بدست چپ جناب سید الشهداست ومیفرمایند که گفتنت
مثل ماه وحال آنکه خداوند جد ما را بهتر از جمیع اهل آسمانها وزمینها فرموده وما را سید وآقای جمیع اهل جنت کرده ابن عباس میگوید که
بر سرور وخوشحالی ما سه هزار افزوده شد وما اصحاب یکدیگر را بشارت میدادیم وتهنیت ومبارکباد میگفتیم که در زمره دوستان
این بزرگوارانیم واز دشمنان ایشان بیزاریم پس چون دفعه دیگر نظر بصورت مبارک رسول خدا کردیم دیدیم که اشکهای آنجناب بر رخسار
شریفش جاریست پس گفتیم سبحان الله در وقت خوشحالی این گریه از کجاست پس خواستیم که از سبب گریه سؤال کنیم آنجناب فرمود که
والله ناگوار است دو فرزند بر جد شما آن مصیبتها که بعد از من وارد میشود بر شما ای اصحاب من هر یک از شما که زنده بمانید بعد از من ناگوار
خواهد بود بر شما دیدن آن مصیبتها که برایشان وفرزندان من وارد خواهد گردید پس ما که طلبیدن از طلب آنجناب بر آمده وگریه آنحضرت افزوده شد
وفرمود که ناگوار خواهد بود شنیدن مصیبتهای این دو فرزند بر هر یک از شیعیان من وشیعیان پدرایشان که بعد از من بمانید ابن عباس
گوید که ما خواستیم که سؤال کنیم از مصیبتهای ایشان که آنجناب دو فرزند خود را بدامن خود طلب فرمود پس حضرت امام حسن را بر ران راست
خود نشانید وحضرت امام حسین را بر ران چپ خود فقال یا بنی انزلکما وانی احبکما یعنی پدرم فدای پدر شما باد ومادرم فدای مادر شما قبل
الحسن فی فمه واطال الشم ثم التفت الی الحسین وقبله فی نحره واطال الشمه یعنی بوسیدن حضرت امام حسن بود بوسیدن
آنحضرت را وطول داد در بوسیدن پس دهن مبارک را بجانب حضرت امام حسین کرده ونیده حلقوم آنحضرت را بوسید وبوسیدن طول داد وبوئید تا اینکه
بود پس اشک آنجناب بر رخساره شریفش ریخته وگریست ابن عباس میگوید که از شدت گریه آنحضرت همه اصحاب تا یک ساعت
میگریستند وصدا گریه را بلند ساخته که ناگاه دیدیم که مظلوم کربلا از دامن جد بزرگوار خود برخاست وروانه نزد مادر گردیده ودر حرم صدای
گریه های بلند میکرد سوگند گوید که بعد ای آنچه طیف قلب رقیق بشوم که ملاحظه فلانی مجروح گردید همراه ... گریه های بلند کند
تا اشکها بر رخسار شریف جاری فرماید نمانم در روز عاشورا را ملاحظه دستهای قطع شده برادرش حضرت عباس پاره پاره شدن
جسد حضرت قاسم وقطعه قطعه شدن اعضای فرزند دلبند خود جناب علی اکبر آیا چگونه ناله های جانگداز میکشید وآهای شرربار از سینه پر ملال
بر میآورد پس چون حضرت فاطمه فرزند خود را بر آنحال مشاهده نمود از جای خود برجست وسر در سینه خود را چون جان شیرین در آغوش خود
گرفت ودامستین روست اشک از صورت وچشم او پاک میکرد ومیفرمود فداک امک یا بنیک یعنی ای درت بفدای تو شود چه باعث شده

که چنین یاد کرده میکنی مؤلف گوید آه و امصیبتاه میدانم کجا بود حضرت فاطمه تا در روز عاشورا آن خونهائی که از فرق شکافته شده
و پیشانی سوراخ شده حسین فرزندش بر پیکر مبارکش جاری شده بود پاک کند و او را تسلی دهد ابن عباس میگوید که هر چند حضرت فاطمه فرزند
گرامی خود را تسلی میداد از گریه او ساکت نمیشد بلکه از شدت گریه او حضرت فاطمه بگریه درآمده فرمود که یا قرة عینی و ثمرة فؤادی
لا ابکی الله عینیک یعنی ای نور چشم من و ای میوه دل من چه باعث گریه تو شده است خداوند هرگز ترا گریان نکند مؤلف محزون گوید که
خداوند لعنت خود را زیاده فرماید بر جماعتی که در روز عاشورا بر چشم نور چشم فاطمه زهرا تیر زده سوراخ کردند و بر دل میوه حضرت سیدة
النساء نیزه و خنجر زدند و آنجناب را از اسب در غلطانیدند پس حضرت فاطمه فرمود که ای پاره دل من آیا خبر میدهی مادر خود را که چه چیز
ترا بگریه درآورده است جواب داد که مادر جان بخیر است پس آن مظلومه اصرار کرده فرمود که ای فرزند بحق من بر تو و بحق جد و پدرت که مرا از سبب گریه
خود خبر دهی پس آنحضرت عرض کرد که یا اماه کأن جدی ملّنی من کثرة ترددی الیه یعنی ای مادر بزرگوار از کثرت ترددی که بخدمت جدم نموده ام
گویا آنجناب خوش نمیدارد مرا که بخدمت ایشان روم پس آن معصومه فرمود که یا بنی لماذا یعنی ای فرزند این سخن را از کجا میگوئی گفت ای
مادر از اینجا میدانم که امروز با حسن گفتم بیا برویم بزیارت جد خود پس در مسجد بخدمت ایشان رسیدیم در هنگامیکه دیدم با اصحاب در خدمت آنجناب
بودند پس برادرم حسن را اول طلبید و بر ران راست خود نشانید و بعد مرا طلبید و بر ران چپ خود نشانید پس آنچنان ماه جبین قد که خود
حتی قبّل اخی الحسن فی فیه فاطال یعنی بوسید دهان برادرم حسن را و طول داد در بوسیدن دهان او پس بعد از آن روی مبارک بجانب من
کرده و اعرض عن فی و قبّلنی فی نحری و از بوسیدن دهان من روی خود را گردانید و حلقوم مرا بوسید پس اگر نشنیده است مرا
میبوسید مرا مثل بوسیدن برادرم مؤلف گوید که نمیدانم رسول خدا بر چه حال بوده و چه خیال میکرد در وقت بوسیدن و بوئیدن دهان حضرت
امام حسن و بوسیدن حلقوم جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و حال آنکه بوحی الهی میدانست که بعد از ارتحال او بر سر هریک چه خواهد
آمد پس فرمود که ای مادر بیا دهان مرا بو کن تا معلوم شود که بوی بدی میدهد که جدم را از آن ناخوش آید یا نه پس فاطمه زهرا فرمود که والله ای فرزند
دهان ترا بوئی نیست که جد ترا ناگوار آید و نه آنجناب و هیچیک [illegible] پس مظلوم کربلا عرض نمود که اگر اینطور است پس چرا چنین سلوک
و رفتار مینمود آن معصومه در جواب فرمود که ای فرزند والله مکرر از جد بزرگوارت شنیده ام که میفرمود حسین از منست و من از حسینم آگاه باشید که
هرکس اذیت کند حسین را البته مرا اذیت کرده است ای فرزند گرامی مکرر جدت ترا بر دوش خود سوار میکرد و میفرمود که الا من احب حسینا فقد
احبنی یعنی ای خلایق آگاه باشید که هرکس دوست دارد حسین را پس بتحقیق که مرا دوست داشته والله ای فرزند روزی در گهواره گریه میکردی
که جد بزرگوارت داخل حجره من شد و فرمود که یا فاطمة اسکتیه فان بکائه یؤذینی یعنی ای فاطمه طاهره حسینم را ساکت کن که گریه او اذیت
میکند مؤلف گوید که ای دوستان جناب سید الشهداء اگر گریه آنحضرت در وقت استراحت اگر باعث اذیت رسول خدا باشد
نمیدانم چگونه میبود حال آنجناب اگر گریههای روز عاشورای آن مظلوم را میشنید که در وداع با جناب قاسم و با فرزند نوجوان خود جناب علی اکبر و
وداع آخرین با بانوان حرم محترم چندان صداها یا لوداع یا لوداع بلند شد که ملائکههای آسمان بتعجب آمدند پس جناب فاطمه فرمود که ای فرزند
روزی که گریه میکردی جدت فرمود که ای فاطمه حسین را از گریه ساکت گردان که گریه او اذیت میکند ملائکه را ای فرزند در زمانی ترا مرض عارض
شد جدت از جبرئیل تعویذی جهت شفای تو خواهش نمود ای فرزند آیا خاطر داری آن روزیکه تو و برادرت حسن در حضور جدت کشتی میگرفتید
و او میفرمود که ای حسن بگیر حسین را من عرض کردم که ای پیغمبر خدا بزرگتر را جرأت میدهی بر گرفتن کوچکتر در جواب فرمود که ای فاطمه اینک جبرئیل
ایستاده و میگوید ای حسین بگیر حسن را پس ای فرزند با این مهربانیها چگونه میسر میشود که جدت از تو ملول شده باشد بیا تا باهم بخدمت جدت
برویم تا حقیقت واقعه را معلوم کنیم پس آن معصومه دست فرزند خود را گرفته و گوشه چادر عصمتش بر زمین کشیده میشد و اشکهای او مانند گل
بر رخسارهای ایشان جاری بود و ابن عباس میگوید چون ایشان داخل مسجد شدند ما اصحاب جهت احترام آن معصومه برخاسته بگوشههای
مسجد فرار کردیم مگر علی بن ابیطالب مؤلف گوید که نمیدانم چه خواهد بود حال آن جماعتی که اینگونه حرمت آن معصومه نمودند و بعد از رحلت
رسول خدا او را گریان و نالان با دست و بازوی شکسته در وقت ازدحام فسقه و فجره امت در مسجد اذیت کردند و او را بی نصیب
دادند و حق او را غصب کردند و با انواع بیداد بسیار از آنجا بخانه خود برگردانیدند آه آه ابن عباس میفرماید که چون نظر آنحضرت بجناب فاطمه

و حضرت امام حسین افغان و ناله بلند نمایند پس قلب مبارک بر کشیده و آستین خود را بجانب جنازه متوجه گردانید و چندان گریست
که آستینهای انسرور تر شد پس خاتون رو زیر لوا روشن و عرض کرد که السلام علیک یا ابا پس آنحضرت در جواب فرمود که
و علیک السلام یا فاطمه و رحمة الله و برکاته پس آنحضرت گفت که ایستید و آقای فاطمه چگونه شد که دل حسینم را نخستی آیا خود نفرمودی
که حسین ریحانه منست که باو مسرور و خوشحال میشوم اما قلت الحسین حبیبی التی بها رضیتی یعنی آیا خود نفرمودی که حسین میوه چشم منست
مؤلف گوید که اگر جناب سید الشهداء بمنزله چشم رسول الله است پس جمیع تیرها و نیزه ها و آلات حربیکه در روز عاشورا بر جسد مظلوم رسید
گویا بر چشمهای سید انبیاء وارد گردیده مؤلفه هر تیر و نیزه که بجسم ولی رسید بس جمله که از آن بچشم نبی رسید چون چشم
حقیقی است شبیح جسم پاک اوست آفت بحقل نبی و بهر دو چشم رسید پس فرمود ای پدر بزرگوار خود نفرمودی که حسین عطری از اهل آسمانها
و زینت آنها نفرمودی که اشمّ رائحة الجنة من الحسین یعنی میبویم بوی بهشت را از حسین فرمود که بلی اینها را گفته ام پس آن معصومه عرض
کرد که پس بسبب چه او را نبوسیده مثل بوسیدن برادرش حسن که اینک او بگریه درآمده و هر چند او را ساکت میکنم ساکت نمیشود
و هر چه میکنم صبر نمیکند و او را آرام میدهم آرام نمیگیرد آنحضرت در جواب فرمود که ای دختر در این امر سری هست که اگر بر آن مطلع شوی میترسم
که عیش و زندگانی تو تیره و تار شود و قلب تو بشکند پس آن صدیقه عرض کرد که بحق خدا که این راز را از من مخفی مدار پس چون بسیار اصرار نمود
آنحضرت را قسم داد در اول فرمود که انا لله و انا الیه راجعون و بعد از آن فرمود که ای دختر اینک جبرئیل از جانب پروردگار جلیل خبر میدهد
مرا که فرزندت حسن کشته میشود بزهر جفا بدست زوجه او جعده دختر اشعث بن قیس کوفی پس بوسیدم موضع زهر خوردن او را و بعد از بوسیدن
آن حسین فرزندت کشته و شهید میشود بخنجر شمر بن ذی الجوشن ضبابی کوفی پس بوسیدم حلقوم حسینم را بعد از بوسیدن ابن عباس
میگوید که چون سخن رسول خدا باینجا رسید حضرت فاطمه گریهای بلند کرد و همه اصحاب از گریهای آن معصومه بگریه درآمدیم فلطمت وجهها
و حثت التراب علی رأسها پس آن معصومه سیلیها بر روی خود زد و خاک مصیبت بر سر خود ریخت و چون صدای حضرت فاطمه بلند
شد زنان مهاجر و انصار که در مدینه بودند از برای یاری جستند و چنان صداها بناله و شیون بلند کردند که مسجد و هر که در آن بود بلرزه
و زلزله درآمدند حتی آنکه ما گمان کردیم که قیامت برپا گردیده مؤلف محزون دلخون میگوید که نمیدانم کجا بودند زنان مهاجر و انصار
که دختران حسین فاطمه را در روز عاشورا در وقتی که جناب امام حسین را شهید کردند و اهل کوفه و شام دختر های زنان بیکس نکنند ایشان را
در گریه و زاری همراهی کنند و آن وقتی که جسمها را سوختند و آن قبرستان سر در بیابانها گذاشته بودند در اطراف آنها درآیند و آنها را جمع
آوری کنند ابن عباس میگوید که حضرت فاطمه سؤال نمود که ای پدرجان در کدام زمین این مصیبتها بر سر فرزندم حسین خواهد آمد در
مدینه است یا غیر آن در جواب فرمود که در زمینی واقع خواهد شد که نامش کربلا پس سؤال نمود که چگونه فرزندم کشته خواهد شد آنحضرت
فرمود که ای فاطمه مصیبت او اعظم از جمیع مصیبتها بدانکه اهل کوفه نامها باو نویسند که تو خلیفة الله و فرزند خلیفة الله بر همه ما و این حکمی است
که از جانب خدا و رسول او واجب گردیده است بنابراین چون اجابت دعوت ایشان نماید وارد کوفه گردد او را بقتل رسانند در حالتی که
غریب و تشنه و بیکس بوده باشد و هر چند ناله و استغاثه کند و بگوید که اما من ناصر ینصرنا اما من مجیر یجیرنا اما من معین یعیننا یعنی آیا یاری کننده
هست که ما را یاری کند و آیا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد احدی او را جواب ندهد پس او را مثل گوسفندی بقتل رسانند و بکشند
اولاد او و اولاد برادرش حسن با دوستان و انصار و یاوران او را و سرهای همه ایشان را بر سر نیزه ها بلند کنند و همه دختران و زنان و خواهران
او را با حسرت و آه و ناله باسیری برند و در اطراف شهرها و دیارها بگردانند پس چون فاطمه زهرا اینگونه کلمات از پدر بزرگوار خود شنید
و بر کیفیت شهادت فرزندان و اسیری دختران خود مطلع گردید نعره از جگر برکشیده بناله جانگداز شیون نموده فرمود که واحسیناه واولداه
وا مهجة قلباه و واغربتاه ابن عباس میگوید که از ناله های آن مظلومه جمیع اهل مسجد بگریه و ناله و زلزله درآمدند و بعد از آنکه بعضی از ایشان
آرام گرفت آن معصومه روی خود را بجانب پدر کرده و گفت که یا ابتاه انا لا اقبل الا بالسلام والبقاء و انا حیة و انا حیة یعنی ای بابا جان
من نمیخواهم که فرزندان یتیم و بیکس و هوا پرستان ظالم و من ببینید که حسینم بقتل و اره جنوبا که عاقبت نموده و خاک بسیار حضرت
خاتم صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه این بلایی که بحسین واقع خواهد گردید بعد از ارتحال من و تو و پدر و شهادت پدر و برادرش مؤلف

وکباب دیده برآب میکوید که ای فاطمه زهره کجا بودی که ببینی فرزند یتیم خود را معاینه کنی که در دست عرب کج خلقی اسیر
و دختران خود را که در چنگ منافقین کوفه و شام دستگیر شده اند و بیکسی ایشان را هم ببینی و تحمل احوال ایشان نمیشود آه آه وامصیبتا
نمیدانم چگونه بود حال تو هرگاه حسینت را مشاهده میکردی که سر با فرق خون آلوده و تن غسل نداده و کفن ننموده و کسی بر او نماز نکرده و در
خاک بستر ده و در آفتاب بی سایه در بیابانهای گرم کربلا افتاده بود و پس سؤال نمود که ای پدر بزرگوار این مصیبت در کدام ماه واقع خواهد شد
آنحضرت فرمود که اسم آن محرم است در روز دهم آن که روز عاشورا است که اهل کفر در آنماه جدال و قتال را حرام میدانستند [illegible]
امت من فرزند مرا بقتل میرسانند و هرگز خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد فرمود پس فاطمه طاهره عرض نمود که ای پدر
هیچیک از ما نباشیم که حسینم را غسل میدهد و که او را کفن میکند و که بر او نماز میگذارد آه آه که رسول خدا در جواب فرمود که ای فاطمه طاهره نه
کسی او را غسل میدهد و نه کسی او را کفن میکند و نه کسی بر او نماز میکند بلکه جسد او در بیابانی میماند و [illegible] آن میکنند و آفتاب بر او
خواهد تابید و سر فرزند ترا بر سر نیزه در اطراف شهرها و دیارها بگردانند آه آه که چون آن مادر مهربان اینگونه سخنان استماع نمود [illegible]
بواحسیناه و والداه و واحسرتاه برکشیده و چون جناب مظلوم کربلا خود حاضر بوده بگوش خود شنید که مادرش از جد بزرگوار خود استماع
نمود صیحه و نعره زده و گفت یا جداه [illegible] اجبته الا [illegible] مصیبت من بسیار بزرگ و امر من عجیب و دشوار و عظیمست
و شروع بگریه نمود پس از گریه جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء جد و پدر و مادر و برادر و جمیع حاضران در مسجد بناله و گریه و زاری
در آمدند و چنان شور و گریه شد که نتوان بیان نمود که ناگاه پیک حضرت رب العالمین جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد که السلام علیک
یا محمد [illegible] سلام بر جناب تو باد ای برادر من محمد مرا که خداوند عز و جل بتو سلام میرساند و ترا مخصوص بتحیت و اکرام خود گردانیده
و میفرماید که فاطمه زهرا را ساکت گردان که بحق خداوند قسم که گریه و ناله او جمیع ملائکه آسمانها را بگریه و زاری در آورده است مؤلف
گوید که نمیدانم چگونه [illegible] ملائکه در آنوقتی که در روز عاشورا خیمهای آل رسول را آتش زدند و فاطمه [illegible] حسین فاطمه
گذاشت و با گریه و ناله فریاد میکرد و یکی از ملاعین با اسب خود سوار [illegible] افتاد [illegible] نیزه بر او زده و او را بر روی
در انداخت و گوش او را جست گوشواره پاره نمود پس جبرئیل عرض کرد که جناب قدس الهی میفرماید که فاطمه [illegible]
که [illegible] باشد که خلق خواهم [illegible] شیعیان [illegible] چند که [illegible] خود را صرف [illegible] خود را [illegible]
زیارت قبر مقدس او و در مجالس بسیار بایکدیگر جمع شوند و در [illegible] ذکر مصیبت او ظاهر کردانند خونهای دلهای خود را جاری کردانند
اشکهای ریزان بر رخسارهای خود و بسیار طول کشد بیدار خوابیهای ایشان جهت اقامه عزای او و ایشان از کسانی [illegible]
باشند از تعزیه داری برای او و بعد از آن [illegible] طاهرات از امت مرا پس اولاد [illegible] خداوند با ایشان عطا فرماید که همه
از دوستان و مجاوران و زیارت کنندگان قبر فرزند او باشند و علی الدوام بر سر قبر او رفت و آمد و مجاورت کنند تا آنزمانیکه
فرزند او که قائم آل محمد است ظاهر شود [illegible] خون او [illegible] ظاهر کردد [illegible]
[illegible] پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد بشارت ده زیارت کنندگان [illegible] شهادت [illegible] که هر کس [illegible]
[illegible]
زیارت او آمد [illegible] ملائکه [illegible] تجارت میکنند تا روز قیامت [illegible]
برای او [illegible] یا محمد [illegible] هر کس بیاد آورد مصیبت او را و بگرید [illegible] ملائکه اشکهای او را در شیشهای [illegible]
قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرا در حق ایشان چه فرماید پس رو به [illegible] و به جانب قبر [illegible] کرد و عرض کرد که ای [illegible] تا با ایشان چه [illegible]
داد آنحضرت فرمود که ای فرزند قسم یاد میکنم که [illegible] تا [illegible] به جانب حضرت امام حسن
کرد و گفت ای جان برادر شما با ایشان چه خواهید [illegible] آنحضرت [illegible] داخل [illegible] بهشت [illegible]
با ایشان پس به جانب [illegible] به جانب حضرت فاطمه سلام الله علیها [illegible] سؤال کرد که [illegible] شما [illegible]
من چه مرحمت خواهید فرمود [illegible] فرمود که ای فرزند [illegible] جلال [illegible] بهشت [illegible]
و چشم [illegible] و از خدا [illegible] طلب میکنم که ایشان را اول [illegible] داخل جهنم [illegible] داخل خواهم [illegible]
خود فرمود که [illegible] به حق پروردگار [illegible] قسم که با چشم خود [illegible] که ایشان [illegible] داخل جهنم [illegible]

داخل خواهم کرد [illegible] پروردگار خود طلب میکنم که [illegible] ایشان را [illegible]
قرار دهد [illegible] روز قیامت [illegible] رب العالمین [illegible]

عزاخانه پنجم از کتاب بیت الاحزان
در ذکر احوال و مصائب مظلوم کربلا
علیه آلاف التحیة والثنا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد [illegible] و علی عترته [illegible] الطاهرین والمعصومین ولعنة الله
علی اعدائهم [illegible] و غاصبی حقوقهم [illegible] من الاولین والآخرین و بعد چنین گوید [illegible] عبد الخالق [illegible]
که این عزاخانه پنجم از کتاب بیت الاحزان است که در بیان احوال خامس آل عبا مظلوم کربلا جناب سید الشهدا [illegible]
بدان مشتمل است بر مقدمه و هشتاد و دو مجلس و خاتمه مقدمه در ذکر احادیث در این مجالس [illegible]
در [illegible] حضرت آدم علیه السلام [illegible] بر شهادت جناب سید الشهدا [illegible] آنحضرت [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] سید الشهدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

سیّد انبیا ص بر شهادت سیّد الشهدا و در کودکی آن مظلوم و رضا جویی کردن آنحضرت از جناب امیرالمؤمنین و جناب فاطمه بامر
خداوند و در آنست خطبه و حدیث نزول کردن مظلوم کربلا در کودکی بر ناف جدّ خود و بالا رفتن او بر دوش آنجناب در حین نماز
او و اذن و الحاح در عاشورا و وارد شدن دوازده هزار ملک بلکه جمیع ملائکه از برای خبر شهادت و تعزیه و تسلیه و حدیث عاکردن
پیغمبر بر دفع شهادت از سبطین جهت شفاعت امت و کلمات آنجناب در وقت رضا کردن والدین او بر شهادت او و گریه‌های فاطمه از
کشته شدن و بر پا کردن او و حاضر بودن او در آن وقت و خبر دادن آنحضرت که مظلوم را از لشکرگاه و خیمه‌گاه و پا به میدان نهادن مظلوم
در وقت رفتن لشکر در شب عاشورا و کشته شدن باقی ماندگان در میدان و سوزانیدن خیمه‌ها و بردن اموال و آنکه کسی بغیر از مظلوم شهید
نشده و گریه کنندگان بر او و ثواب زایرین او و گریستن آن مظلوم و تسلی دادن پدر او را و دست کشیدن بر قلب و چشمهای او و گذاشتن
مظلوم را غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن نبود و بدن مقدس او و اصحاب او تا سه روز در آفتاب افتاده بود مجلس هشتم در وداع محمد
خامس آل عبا قبر جد و مادر و برادر خود را در وقت بیرون تشریف بردن از مدینه و وداع با محمد حنفیه و در آنست خطبه و آیه الذین
اشتروا و حکم کردن یزید پلید علیه اللعنه به بیعت گرفتن از جناب سیّد الشهدا و قبول نکردن آنحضرت و نامه عتبه بیزید پلید و جواب آن و خواب
کردن سر آنحضرت را و وداع آنحضرت با قبر جد و مناجات او و خواب دیدن او جد را و گریه دختران از شنیدن آن خواب و گریه و غش کردن
زینب خاتون از شنیدن خواب در شب عاشورا و وداع کردن جناب سکینه بنت حضرت با قبر پیغمبر و وداع مظلوم کربلا با قبر مادر و برادر و محمد
حنفیه و گریه هر دو تا یکساعت و نبودن محمد بن حنفیه در معرکه کارزار عاشورا و اوضاع دختران در وقت سوار شدن از مدینه و بی وفایی
بعد از عاشورا و ناله‌های اهل مدینه و دختران عبدالمطلب در وقت بیرون رفتن اهل بیت از مدینه و در وقت کشتن ایشان مجلس نهم
در وداع کردن آنحضرت با ام سلمه در وقت بیرون تشریف بردن از مدینه طیبه و آنکه هر کس بخوشحالی ایشان خوشحال و بغم ایشان غمگین است
با ایشان و از ایشان است و هر چشمی در قیامت گریان است الا چشمی که بر آل علی گریسته و یک قطره اشک بر ایشان موجب خلود در جنت
و ایشان دوست میدارند مجالسی که ذکر حدیث ایشان و گریه بقدر بال مگسی گناهان را عفو میکند اگر چه زیاده از کف دریاها باشد و جزای یک قطره
اشک مخلّد شدن در جنت است با مظلوم کربلا و گریه‌های اهل مدینه در وقت بیرون تشریف بردن آنحضرت و کلمات ام سلمه و جواب
آنحضرت او و خبر دادن بشهادت خود و اولاد او و اینکه کسی مثل آن مظلوم کشته نشده و نخواهد شد و خبر دادن او از مدفن لشکر خود و زنان
و شهادت اطفال مثل علی اصغر و کودکی دیگر و عبدالله بن الحسن و بند و قیدها مقید شدن اولاد آنجناب و مدفن کربلا را باو و دادن تربت
باو و خون شدن آن در روز عاشورا و عزاداری او و دختران عبدالمطلب در آن روز و وداع حضرت امام رضا از مدینه و فرق میان
دو وداع این دو بزرگوار از مدینه مجلس دهم در وداع کردن خامس آل عبا ص با فوجی از ملائکه در وقت بیرون تشریف آوردن
از مدینه طیبه و در آنست خطبه آیه الذین یحملون العرش و احادیث استغفار ملائکه برای شیعیان و دریای آب حیات و قندیلهای
عرش و ملائکه حاملین آن و اطراف آن و ذکر حاملین و ما حول عرش و اینکه عرش و ملائکه از اشعه انوار اهل عصمت و خدام ایشان و خدام
شیعیان ایشانند و مکان کردن ملائکه خدمت ایشان از تعلیم گرفتن معرفت و ذکرها را از ایشان و علت سجده ملائکه بر حضرت آدم و خدمت
کردن آنها ایشان را و درجه احوال و کلمات آنها با خامس آل عبا در وقت خروج از مدینه و جمع کردن آنها اشکها را در شیشه‌ها و
اشکها و اذیتهای ملائکه بحال بسیار آنحضرت و ماندن ملائکه و موعود شدن خداوند بحضرت قائم با آنها و هجوم ملائکه نصرت و اختیار کردن آنجناب لقاء
الهی را و ضربت صالح ملعون بر آنحضرت و افتادن از فرس و ندای جبرئیل و گریه ملائکه از گریه فاطمه و گریه ملائکه عرش و دنیا
گریه ملائکه عرش و زیاد بودن گریه ملائکه از همه چیز و خشک نشدن اشک آنها و احوال منصور ملک و اتباع او و ملائکه دیگر در عزاداری
مجلس یازدهم در بیرون تشریف بردن آنجناب از مدینه طیبه و اذن ندادن جنیان را بقتال و روانه فرمودن مسلم بن عقیل را بکوفه
و گرفتار شدن او و در آن و در آنست حدیث اذن ندادن جنیان را در وقت بیرون تشریف آوردن از مدینه طیبه بقتال و توجه ایشان
و عرایض اهل کوفه و جواب آنحضرت با مسلم و بیعت کردن خلق با او و نامه نوشتن منافقین بیزید علیه اللعنه و روانه نمودن او ابن زیاد را
بکوفه و ورود او و در آن و خطبه او بر منبر و قرار گرفتن مسلم بخانه هانی و حیله ابن زیاد لعین و پیدا کردن او و دزدی راه و نشانها پیدا

مسلم و بردن سید الشهدا او را آتش زدن بر مسلم و حیلها و ضعف کردن مسلم از جراحات و امان دادن او نزد ابن زیاد و ضعف کردن قوم
کربلا و امان نیامدن و سنگ زدن بر او و بردن مسلم را بحضور ابن زیاد علیه اللعنه مجلس دوازدهم در شهادت جناب مسلم
و هانی بن عروه علیهما الرحمه و در آفت خطبه و بردن مسلم را نزد ابن زیاد و آب خواستن و تشنه لبی و جواب دادن اشقیا و همچنین آن
دو ملعون و آب دادن عمرو بمسلم و نیاشامیدن او و دخول مسلم بر ابن زیاد و سلام نکردن بر او و تهدید کردن آن ملعون و التماس و
وصیت کردن او و سخنان میانه ایشان تا سر آخر کشتن آن شقی او و پدر او و جناب سید الشهدا و امیر المؤمنین و امر بقتل او و هانی و فرستادن
سر بر دو بشام و در کوچه و بازار گردانیدن آن اشقیا ایشان را و اذیت کردن آن ملعون غیره و سر و بدن سید الشهدا مجلس سیزدهم
در هجرت آنحضرت از مدینه طیبه و مکه معظمه بجانب کوفه و مطلع شدن بشهادت مسلم و در آفت آیه و اذ اخذنا میثاقکم و حدیث
آنکه اذیت کنند حسنین علیهما السلام مرا و اذیت است و بیرون تشریف بردن سید الشهدا از مدینه و دخول در مکه و نامه اهل کوفه
و خلاف کردن ایشان و مدت توقف آنحضرت در مکه و نزول ملائکه و حضرت و خطبه وقت بیرون آمدن از مکه و کلمات محمد حنفیه و ابن عباس
در جواب آنجناب و منازعه آنحضرت با لشکر عمر بن سعد بعد از بیرون آمدن و خواب آنحضرت در ثعلبیه و کلام جناب علی اکبر و ملاقات فرزدق
و حدیث ابا هریره در علت هجرت و نامه مسلم و جواب آنحضرت و گرفتن حصین قیس صیدا و فرستادن بکوفه و اطلاع حضرت بر قتل او و بیرون
ابن زیاد و جمع شدن سپاه او و رباعی ... و خبر دادن آنجناب بشهادت خود و مطلع شدن بقتل مسلم و هانی و اشعار آنحضرت و تسلی اولاد
اولاد مسلم را و تسلی دادن بکسی و لاد آنحضرت او شنیدن قتل عبد الله بن یقطر او و دعا کردن برای شیعه و خطبه آنحضرت و رفتن بعضی از اصحاب
در آن وقت و شب عاشورا مجلس چهاردهم در آمدن حر رحمة الله علیه است بر سر راه جناب سید الشهدا و در آفت خطبه و حدیث
ریان بن شبیب و ابا هریره و آمدن حر بر سر راه و آب دادن آنحضرت لشکر و حیوانات او را و تشنه گشته شدن اولاد آنحضرت و تشنگی
عیال او و نماز کردن هر دو لشکر با آنحضرت و اظهار کردن حر خبری از نامهای کوفه و سر راه گرفتن او بر آنحضرت و قبول نکردن حضرت
رفتن نزد ابن زیاد و ممنوع شدن آنجناب از رجوع بمدینه و داخل کردن آنحضرت را در کوفه و ساکن گردانیدن در زمین بی آب و علف
مجلس پانزدهم در ورود جناب سید الشهدا او را و احاطه اعدا است بزمین کربلا و در آفت قصیده و خطبه حضرت در وقت
نزول بکربلا و کلام زهیر و هلال و بریر و جمع کردن آنحضرت اهل خود را و گریستن بقدر یکساعت و مناجات آنحضرت و نامه حر
با ابن زیاد و لعین جواب او با آنحضرت و دور انداختن آنجناب و غضب کردن او و فرستادن لشکر بکربلا مجلس شانزدهم در آمدن
عمر ابن سعد لعنة الله علیه است بحرب آن شفیع الامة و عدد لشکر او و در روز ششم محرم در کربلا و در آفت خطبه و آیه عالم الغیب و
احادیث عالم گردانیدن خداوند حضرت رسول و آل او را بغیب و علم آنچه گذشته است و علم آینده تا روز قیامت و حدیث سلونی قبل ان
تفقدونی و خبر دادن جناب امیر علیه السلام از عمر بن سعد و اینکه او جهنم را اختیار خواهد نمود و خبر دادن پیغمبر از بعضی مصائب اهلبیت و ...
عمر قاتل سید الشهدا خواهد بود و مکالمه آنحضرت با او و خواهش نمودن ابن زیاد و قتل آنجناب را از او و مهلت خواستن او و مبالغت کردن
قوم و کامل او را از آن حکایت کردن کامل پیر راهب را برای او و نصیحت کردن او و قتل ابن زیاد کامل را و قبول او حرب آنجناب را
و خطبه ابن زیاد در کوفه و زر دادن و روانه کردن عسکر با عمر و غیر او و عدد آنها در ششم محرم و رفتن حبیب بقبیله بنی اسد و مقاتله ازرق
با ایشان بیکسی حضرت در آن وقت و روز عاشورا و ندای آنجناب و جواب دادن سید الساجدین بیکسی اهلبیت و پناه بردن شان این
جمع و مکالمات حر با ابن زیاد و محروم شدن او از ری و ندامت قتل او و میمون شدن او مجلس هفدهم در بستن
آب بر روی آنحضرت در روز هفتم محرم و آب آوردن جناب عباس در شب و در آفت خطبه و آیه قل ان کنتم تحبون الله
و حدیث حشر محبت اهلبیت با ایشان اگرچه سنگی باشد و در خواص محبت و محبت قرآن و مقامات آن و آنکه محبت ایشان حب
خداست و همچنین است بغض و معصیت ایشان و اینکه همه نور واحدند و مکیدن رسول خدا لعاب دهان سید مظلوم را و
دعا کردن بر حق محب و مبغض او و عدد قتل قاتلین او و عذاب ایشان و جای قاتل او و مقام او و اینکه از قاتلین او ابن زیاد و ...
و رسیدن نامه اول و دوم در هفتم محرم برای منع آب و موکل شدن عمرو بن حجاج بر فرات و کلام عبد الله بن حصین بحضرت و نفرین ... او

و دلتنگی آنحضرت حاجز از کشتن کسی بنمود و ملتفت نبودن او در پشت خیام و فرو کشیدن آب و غایب شدن آن و دیدن ... ابن زیاد و جنگ
کرفتن با آنحضرت و شنودن کرامت ... تشنگی برادر و اصحاب او و آب آوردن حضرت عباس در شب ... با عمرو و آشامیدن
اهل بیت ... از آن آب و تشنگی اهل بیت بعد از شهادت شهدا مجلس هجدهم در بیان بعضی از وقایع روز هشتم
با عمر بن سعد و آنچه بعضی روایت کرده‌اند و خدیعت خواستن عمر بن سعد علیه اللعنه با او در روز هشتم و اتمام حجت کردن با عمر
هشتم و نامه آمدن ... ابن زیاد و جواب نوشتن او همراه شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنة و التعذیب و انکار کردن مقاتله با آنحضرت و قطع کردن
و ... و اطلاق ... کمانداران ... به ... بعد از شهادت و مکالمه با شمر و ... لشکر
به سوی خیام در روز نهم و در خواب بودن آنحضرت بر در خیمه و بیدار کردن جناب زینب او را و حکایت کردن او خواب خود را
خواهر و مکالمه با یکدیگر و پناه بردن ... پناه بودن زنان در وقت غارت خیمه‌ها و پناه بردن آنها ... مجلس نوزدهم
در احوال ... و رفتن ... از خدمت آنحضرت در شب عاشورا و در آنست ... و وصیت ... عسکر در روز نهم ...
خیمه‌ها و ... کردن زینب برادر را ... کردن او خواب خود را ... زدن ... و ... خود و تسلی دادن برادر او را و رفتن
حضرت عباس نزد لشکر و مراجعت نمودن و برگشتن برای مهلت خواستن و ... مهلت گرفتن و کلام ... عمر برای آوردن ...
و برداشتن آنحضرت بیعت خود را و رفتن لشکر مجلس بیستم در برداشتن آنحضرت بیعت خود را از اهل بیت خود ...
در شب عاشورا و رفتن ... و ماندن ... و کلمات ... و در آنست خطبه و برداشتن آنحضرت بیعت خود را از ...
در شب عاشورا و رفتن ... و باقی ماندن ... و کلمات مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین و محمد بن بشیر و دادن ... جامه با او برای ...
فرزند ... و ... اسیران امام ... و کلمات سعد بن عبدالله و برداشتن امام بیعت خود را از اهل بیت خود و جواب ...
... و ... مسلم بن عقیل و ... نشان دادن آنجناب منازل جنت را به هر یک از ایشان و مشغول شدن به عبادت مجلس
بیست و یکم در عبادت آنحضرت و اصحاب او در شب عاشورا و در آنست خطبه و احوال ... کربلا در شب عاشورا و ...
خواندن امام ... جناب زینب از شنیدن آن و نصیحت امام او را و پاره کردن جامه خود را و غش کردن او و آب ... امام ...
... شدن ... از ... و ... برای او ... وقت ... نصیحت کردن امام او را ... عابد ... شدن ...
... وقت غارت خیمه‌ها ... نصیحت او ... شدن ... شکستن ... خود را ... کوفه و ...
آوردن ... امام و اصحاب خیمه‌ها را در شب عاشورا و ... جناب ... بعد از آن و عبادت آنجناب در آن شب و ...
شدن ... در روز عاشورا ... کردن در آن شب ... شدن ... در آن ... و مناجات کردن ... در آن شب و ...
شدن ... زینب ... وداع کردن و دعا و عبادت ... در آن شب ... خود ... آن در آن ...
کشیدن جناب ... اصحاب ... و شوق عبادت ایشان و آمدن سی و دو نفر از آن لشکر به این عسکر در آن شب ...
عبادت امام و اصحاب ... امام ... از خواب در آن شب و دیدن ... شمر ... کلام ... او
در خواب و بشارت ... آسمان ... زنان ... در خواب در آن شب ... را ...
و آب ... خیمه ... در آن شب ... خواب ... برای ...
او شنیدن آن و وداع او و عبادت ... مجلس بیست و دوم در پریشان گوئی ... پریشانی ...
شب عاشورا ... و در آنست ... و تسلیه ... اهل بیت ... و مراجعت ...
اهل ... و ... تشنگی امام ... آب ... امام ... آب برای علی اصغر ... آسمان ...
... علی اصغر ... و ... تیر ...
... و ... با عباس و قاسم و علی اکبر و ...
... علی اکبر ... عاشورا ... لشکر مجلس بیست و سوم

ابن

داشتن و اذن ندادن او و بوسیدن او دست عم را و اذن گرفتن و لباس پوشانیدن امام بر او و شمشیر بستن بر کمر او و بیرون آمدن
او از خیمه و رجز او در مقابل او و سخنان او با ابن سعد و خبر دادن او تاریک شدن دنیا در چشم اهل بیت از تشنگی و مراجعت او
بخیمه عروس و بوسیدن عروس پاهای او را و فرصت نداشتن بقدر نشستن و روانه شدن او بمیدان مجلس سی و چهارم
در شهادت حضرت قاسم است و آوردن جسد او را بخیمه و در آن است خطبه و روانه شدن او بمیدان و کشتن شجاعان و مراجعت کردن
و آب طلبیدن و انگشتر مکیدن و بقصد قتل علمدار ابن سعد علیه اللعنه روانه شدن او بمیدان و تیرباران شدن و شکافتن فرق او
و بر خاک افتادن او و نیزه خوردن بر پشت او و در آمدن از سینه او و ندا کردن او و آمدن عم او و کشتن قاتل او و پایمال شدن
جسد او و کلمات عم او با او و آوردن نعش او نزد شهدا و ندای عم او در پشت خیمه و آوردن نعش او بخیمه و نالهای عم و زنان بر او
مجلس سی و پنجم در مقاتله قدوه ناس حضرت عباس و قطع شدن دستهای آنجناب و افتادن او است و در آن است زیارتی
و آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا و اینکه ذوالقربی جناب امیر و زوجه و ولدین آنده و ثواب رعایت حق ایشان و علامت شیعه و ثواب
گریه بر امام مظلوم و اجازه حرب خواستن حضرت عباس و آب خواستن برادر زاده و نصایح او بلشکر و مشک آوردن سکینه و بمیدان
رفتن او و رجز او و داخل شدن او بر فرات و آب نیاشامیدن او و مشک آب کردن او و قطع شدن دو دست او و رجز او و تیر خوردن
مشک و تیر دیگر بر سینه او و بر خاک افتادن او مجلس سی و ششم در شهادت سه برادر حضرت عباس و افتادن آنجناب بر زمین
و تشریف آوردن مظلوم کربلا بر سر او و ارتحال او است و در آن است زیارتی و رباعی در شان حضرت عباس علیه السلام و صفات او و
و دو بال او در جنت و رجز او و شهادت سه برادر او موافق روایت غیر مشهور و مشهور و بر زمین افتادن او و رفتن برادر بر سر او
و شعر خواندن بجسد او و نیاوردن او بخیمه بجهة کثرت جراحت یا بجهة وصیت او و ارتحال او و رجوع امام بخیمه و ناله او و زنان و وداع
کردن ام کلثوم جسد او را و نالهای مادر او در مدینه و احوال قاتل او مجلس سی و هفتم در وداع جناب علی اکبر با پدر
و اهل بیت خود بگریه و شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل رحمه الله و در آن است خطبه و آیه و منهم من قضی نحبه و شهادت
عبدالله بن مسلم و اذن جدال خواستن جناب علی اکبر از پدر و وداع او با اهل حرم و پوشیدن او کفن و آلات حرب با وداع پدر
و گریه و مناجات آنحضرت بعد از رفتن پسر و نفرین او بر قوم و رجز علی اکبر و کلمات علی اکبر نزد شاهزاده او و جواب ابن سعد و مکالمه
مظلوم کربلا با ابن سعد و مقاتله او با لشکر و عدد کشتگان و مراجعت او نزد پدر و آب خواستن او و مقدار تشنگی او و جواب پدر با او
و مکیدن او زبان پدر را و انگشتر او و وداع آخر و رفتن او بمیدان مجلس سی و هشتم در میدان تشریف بردن جناب علی اکبر
دفعه آخر و شهادت آن سرور و بشهادت کودک و کرامت و در آن است خطبه و روانه شدن علی اکبر دفعه دوم بمیدان و رجز او
و کشتن او و تا دو بیت نغز او و شکافته شدن پیشانی او و بردن حیوان او را در میان اهل عدوان و ضربتهای بر او و تیر بر گلوی او و بر خاک
افتادن او و استغاثه او و آمدن پدر بر سر او و نیامدن کسی بسر پدر او بجز قاتل او و خبر دادن او از آب دادن جد او بعد از آن او و داشتن
جامی برای پدر او و نالهای پدر برای او و فریاد او و ارتحال او و رفتن زینب بر سر نعش او و آوردن امام زینب را بخیمه و امر اصحاب
لشکر بزینب و آوردن دیگران نعش او را بخیمه و شهادت کودکی بر در خیمه و احوال شهربانو و سکینه بعد از شهادت او و مکالمات
سکینه با پدر و نالهای پدر و کلام و خبر خواستن رفتن خواهر بقتلگاه و پیاده و بر گردانیدن او را پدر و نبودن آنحضرت از برای
بر گردانیدن اهل بیت خود را از قتلگاه بخیمه گاه و جواب دختر پدر و گریستن پدر از کلام او مجلس سی و نهم در شهادت جناب
علی اصغر است و در آن است خطبه و بردن جبرئیل قنداق حضرت امام حسین را باسمان و رحم کردن کروبیان بر کوچک و بزرگ
ایشان و کلمات او در میدان و جواب ندادن قوم بی ایمان و ناله دختران و خواستن علی اصغر را از زنان و مکیدن
آن و تیر خوردن در مهد بر گلوی آن و در روایت بردن او را بمیدان و خبر دادن خداوند عالمیان شهادت افضل ما به موسی بن عمران
با ثواب گریستن بر آن و آب طلبیدن پدر از برای آن و خوردن تیر بر گلوی آن و نیایزدی نهد بیک نشان و مناجات پدر با خدا
سبحان و فریاد و گریه در میدان با آوردن نزد زنان مجلس چهلم در وداع اول جناب سید الشهدا علیه السلام

و شنیدن بوی جد و احادیث فضیلت بوی او و نداء حق شدن مجتبی در زیر عبا و ثواب گریه بر او و زیارت او و بعضی از مصایب او و حال
مظلوم کربلا در خانه در زیر عبا و ثواب گریه بر او و زیارت او و ندای ابن سعد با آوردن سر او بعد از بر زمین افتادن او و قبول کردن شمر
و انکار ابن سنان و بعضی از مکالمات آن مظلوم با شمر و داخل شدن پیغمبر در خانه در زیر عبا و بردن حسین آنجناب را بخانه بعد از شکاف
فرق او و ندا های اهل بیت و اصحاب او و در آغوش گرفتن او حسین را و غش کردن او و داخل شدن زهرا در زیر عبا و مباهات خداوند
باصحاب کسا و بعضی از مصایب او و آمدن جبرئیل در زیر عبا بعد از اذن و آوردن آیه تطهیر و بی اذن داخل شدن منافقین در خانه زهرا
عیادت کردن زهرا و یاد آوری دخول جبرئیل اخامس آل عبا در روز عاشورا و دخول لشکر بی اذن در خیمها و آتش زدن آنها و فضیلت
حدیث کسا   مجلس چهل و هفتم   در بعضی از مصایب حضرت امیر و جناب زهرا و حسین و در آنست نشستن شمر علیه اللعنه
بر سینه مظلوم کربلا و در آنست خطبه و ذکر عروس در آسمان چهارم و حدیث وارد شدن حسین و زهرا و امیر بر پیغمبر و گریه او و بیان
او سبب گریه را بذکر فضیلت امیر و ضربت خوردن او و ندا های جبرئیل و آوردن حسین او را بخانه و ذکر فضیلت زهرا و سوختن در خانه
او و زدن در بر پهلوی او و سقط طفل او و شکستن بازوی او و سیاه شدن بدن او از ضربت و بقای سیاهی آن تا روز قیامت و ندا های
ملائکه با و و ارتحال او و ذکر فضیلت مجتبی و زهر دادن او با و و ثواب گریه بر او و زیارت او و ذکر فضیلت سید الشهداء و بیرون آمدن
از مدینه و مکه و نزول او بکربلا و بر زمین افتادن او و بالا رفتن شمر در حال غش بر سینه او و کلمات آن مظلوم با او و مناجات با خداوند
و وحی در جواب و تن بشهادت دادن او   مجلس چهل و هشتم   در اشاره بشهادت آن بزرگوار ارواحنا له الفداء و ذکر بعض
آن و بعضی از مکالمات آنجناب است با شمر و در آنست بعضی از فقرات زیارت ناحیه و آب خواستن آنجناب از شمر و مقدار تشنگی
او و در آخر عمر و جواب آن ملعون و سرزنش او و گشودن آن سنگ سینه و شکم خود را بامر آنحضرت و تشبیه کردن آن ملعون را بسگ و خوک
و خبر دادن باینکه او قاتل است آه آه و بعض او آنچه را که نمیتوان گفت و شنید و گفتن همه عسکر الله اکبر بجهة بر نیزه کردن سر او و صیحه زنان
بجهت دیدن آن سر بر سنان و قدری از زیارت ناحیه و زلزله شدن و باد سرخ و سیاه وزیدن در وقت شهادت آن و تفصیل و گفتن
و نعره جبرئیل در میانه میدان جهت دیدن خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و خواب دیدن ام سلمه آنحضرت را غبار آلوده   مجلس چهل
و نهم   در مراجعت ذوالجناح است بخیمه و در آنست خطبه و آیه ان الذی رفع السموات و اینکه اهل بیت علیهم السلام
عمود ندا از برای هر شئی و گریستن اشیاء بر مظلوم کربلا علیه السلام مگر بصره و دمشق و آل عثمان علیهم النیران و اینکه هر چیز چگونه گریسته
و طریقه عزاداری زنان اهل بیت و آنچه جهنم کرد نزد قبض روح آنحضرت و ابن زیاد و ابن سعد و ثواب گریه و ادا شدن حق اهل بیت
علیهم السلام با آن و باعث حشر با آقای مظلومان و جواب دادن شیعیان سوال حور یا نزاد عذاب دشمنان ایشان و بردن
بجنان و حرمت محرم در زمان جاهلیت و ظلمها بر اهل عصمت از این امت و احوال موسی بن جعفر در عاشورا و ظاهر شدن
صلی الله علیه و آله در آن روز و احوال روزگار در وقت شهادت آن مظلوم و احوال ذوالجناح در قتلگاه و ناله او در میان میدان و گفتگو
زنان با آنحیوان و غایب شدن آن و فقره زیارت ناحیه که دلالت میکند بر شهادت آقای مظلومان در حضور زنان   مجلس پنجاهم
در غارت خیمها و زنان است و اینکه اول جناب زینب غارت شده است   و در آنست آیه علیکم اقبلا و قصیده در ترغیب
بگریه و ثواب گریه در روز عاشورا و نفرین حضرت صادق علیه السلام بر اعدا و بی اختیار شدن او در گریه و هنوز گریان شدن حضرت
فاطمه علیها السلام و احوال جهنم و دریاها در نزد شنیدن ناله آنمعصومه و احوال ملائکه با حاملین عرش در گریه و احوال جناب صادق
و ابو بصیر در گریه و گریه حسنین علیهما السلام از برای یکدیگر و گریه آسمان بخاکستر و خون و گریه هر چیز حتی وحشیان و ماهیان بر آقا
لب تشنگان و احاطه دشمنان بر خیمهای بیکسان و امر کردن ابن سعد علیه اللعنه بسوزانیدن خیمها با زنان و سرزنش و گریه عمر
و امر او و شمر بغارت زینت زنان و غارت کردن جمیع اسباب ایشان حتی کشیدن چادر و مقنعه از سر ایشان و اول غارت
شدن زینب و استجابت نفرین او در حق غارتگر او   مجلس پنجاه و یکم   در باقی غارت خیمها و ذکر [illegible]
شدن گوش فاطمه و بر روی در انداختن جناب سیدالساجدین بر روی زمین و برخیزانیدن او و ما زمانیکه بعد از بازگشتن از بیابان

و آمدن آتش‌ها و گرفتن آفتاب و ستارگان و تاریکی هوا تا سه روز و جوشیدن خون از زیر سنگها و ندای هاتف و بیان از عرش در وقت
شهادت او و اضطراب جنبنده‌های بالا که جهت روح او و لعن کردن او و رعد و برق بر قاتل او و ملاقات کردن روح او در هر روز با پیغمبر
و عاجز بودن هر خلق از وصف او و ضرب خوردن بر کف و کردن و کتف او و کیفیت برهنه کردن او و بعد از شهادت او و بردن عمامه و شمشیر و قطیفه
و زره و شلوار و عنبری و پیراهن او و برهنه کردن او موافق حدیثی و بردن زیر جامه با عقیده مؤلف و بریدن انگشت او بجهة انگشتر او   مجلس پنجاه و هشتم
در اسب تاختن بر بدن مقدس آن بزرگوار و ابرار احوال الفداست و در آن است خطبه و بعضی از رجزها و تهاجی او و اشعار مناجات او و طلب کردن
از خداوند و اشعاری که در جواب آمده و مناجاتی او در روز عاشورا و جواب شنیدن که بیا سزاوار تو بهشت ... بر آن و در حدیث تاختن اسب بر بدن
و در قصه تربت شیر و محافظت کردن او بدن را و احادیث تاختن اسب بر بدن با ... از قصه شیر و اسمهای آن ده نفر که اسب تاختند و شرح
ایشان و منتهای ... یاد و حکایت قبیله ... او با ایشان و حرام زاده بودن ایشان و قتل ایشان را مختار ... اسب بر آنها   مجلس پنجاه و نهم
در بیان بعضی جراحتهای دست آن مظلوم است و قطع کردن جمال خاربان آن دو دست آنحضرت را و در آن است خطبه و آیه و یؤثرون علی
انفسهم و احادیث فضل سخا و ذم بخل و سخای رسول و امیر و زهرا و مجتبی و رباعی اعرابی و جواب او و سخای خامس آل عبا و اشعار
اعرابی و جواب او و جراحت دست او از تیر گلوی اصغر و جراحت دست چپ او و قطع انگشت او بجهة انگشتر و قطع کردن ساربان دست
آن حضرت را بجهة بند زیر جامه و ... بدن آن حضرت را و سایر شهدا را و کلمات پیغمبر بر سر آن مظلوم و نشستن آن مقتول و قرار گرفتن سر بر بدن او و دعا
کردن او و گرفتن رسول و امیر و زهرا و مجتبی از خون او و مالیدن بر خود و نفرین رسول در حق ساربان و مستجاب شدن آن و سوختن
آن ملعون   مجلس شصتم   در بیان بعضی احوال شهیدان و اسیران در شب یازدهم ماه محرم الحرام و در آن است اینکه حاجت نیست
بذکر تعزیه برای گریستن در شب و روز یازدهم و در گریه هر چیز بر آنحضرت و مقایسه شب و روز عاشورا با شب و روز بعد کافی است
برای ناله و آه که در شب عاشورا آن ... مشغول عبادت بود و در شب بعد مجروح و بی سر در بیابان افتاده بود در شب عاشورا ...
ترتیب عیال میفرمود و در شب بعد با دست مجروح در بیابان افتاده بود و در شب عاشورا دهان او مناجات میفرمود و در شب بعد
خشکیده و تیر خورده بود و در شب عاشورا آن پیشانی در رکوع و سجود میبود و در شب بعد از تیر سوراخ و در بالای نیزه رکوع مینمود
و در شب عاشورا چهار ... کربلا ضعیف بود و پرستار داشت و در شب بعد شدید و غمخوار نداشت در شب عاشورا
او ... کسنده نداشت و در شب بعد داشت در شب عاشورا سر بر بالین داشت و در شب بعد بر غل و زنجیر گذاشت در شب عاشورا
زینب با عزت و وقار بود و در شب بعد در ذلت بی اختیار بود و در شب عاشورا ام کلثوم با عباس بود و در شب بعد او جدا
و سر در کنار فرات افتاده بود در شب عاشورا قاسم و عبدالله زنده بودند و در شب بعد فدای قوم ... شده بود در شب عاشورا
جناب علی اکبر با او بود و در شب بعد پاره پاره بود در شب عاشورا سکینه با پدر بود در شب بعد در بدر بود و جمله از مصائب
مظلوم کربلا و اگر از چشم عالم خون جاری شود و تا یک تعزیه ... مجلس شصت و یکم در تعزیه داری ملائکه و جن و وحشیان
از برای آقای شهیدان در عاشورا و بعد از آن و در آن است خطبه و جزای تارک زیارت او و فواید زیارت او و تعزیه داری ...
با چهار هزار ملک بر سر تربت او تا قیامت و خدمت ملائکه از برای زوار او و تعزیت داری پنجاه هزار ملک تا قیامت و بعضی از فقرات زیارت مفجعه
و جواب دادن حضرت صادق از تعزیه داری ملائکه بر سر تربت او و تعزیه داری جن و نوحه او و ... که ... اسدی در قتلگاه دید و تعزیه داری
وحشیان و بعضی دیگر از فقرات زیارت مفجعه اقسام او و تعزیه داری خداوندی جمیع مخلوقات برای او   مجلس شصت و دویم در تعزیه داری
مرغان و رفتن مرغی و کلاغی به مدینه و دفن شهیدان بدست مردان شیعیان بعد از ... زنان ... جراحتهای بدن مقدس آقای شهیدان با
و در آن است خطبه و رنگین کردن بال خود را بخون او و رفتن بجزیره مرغان و خبر کردن ایشان و آمدن آنها بکربلا و رنگین کردن بالهای خود
و رفتن باطراف و آمدن مرغی بمدینه و نوحه او بر سر تربت پیغمبر و فقره مفجعه جناب صاحب ... انبیا از زهرا و حوریان و رفتن

مرثیه در مدینه بباغ یهودی و شفا یافتن دختر او و رفتن کلاغی از کربلا بآنجا نزد فاطمه صغری در مدینه و اشعار سؤال و جواب با کلاغ و دفن کردن
مردان بنی اسد اجساد شهیدان را بعد از حکایت از زنان در حضور بیمار کربلا و ناله‌های او و عدد جراحات مظلوم کربلا آقای شهیدان مجلس شصت
و سیم در شهادت پسران مسلم است بدست حارث لعین و در آنست حکایت تنگی مکان و کمی آب و نان ایشان در زندان تا یکسال
و خلاصی ایشان از زندان و رفتن بخانه عجوزه و در روایت آنکه پسران جعفر طیار بودند و از لشکر ابن زیاد فرار نموده و پناه بعجوزه بردند و یکدیگر
معانقه کرده و یکدیگر را بوسیده و بخواب رفتند و آمدن حارث و بستن کتفهای ایشان و نکشتن غلام و پسر او ایشان را و بردن حارث
ایشان را بر سر فرات و التماس ایشان و کشتن او اول ابراهیم را و برداشتن محمد سر او را و غلطیدن او در خون او و مالیدن سید الشهداء
خون خود را بر روی خود و انداختن بدن ایشان را در فرات و آوردن سر ایشان را برای ابن زیاد بطمع جایزه و امر کردن او بقتل حارث
و سوختن او مجلس شصت و چهارم در خطبه جناب سیدة النساء حدیث و خواهر مظلومه اش فاطمه است در وقت دخول در کوفه و در آنست
بعضی از احوال اسیران در وقت دخول بکوفه و آوردن زنی لباس برای ایشان و احوال بیمار کربلا و خطبه او و سخن گفتن کوفیان
و جواب او و اشعار او و احترام اهل مدینه با شتر آزاد کرده رسول و بی احترامی اهل مدینه با بنات بتول و خطبه فاطمه و گریه اهل کوفه
مجلس شصت و پنجم در خطبه زینب مظلومه و ام کلثوم محزونه در وقت ورود بکوفه و در آنست خطبه و دخول اسیران بکوفه و زدن
دادن ام کلثوم برای پیش بردن سرها و سخنان بیمار کربلا با اهل کوفه و خطبه جناب زینب و ساکت شدن او بامر بیمار کربلا و خطبه
ام کلثوم و اشعار او و گریه کوفیان و خاک بر سر کردن زنان و صدقه دادن کوفیان بکودکان و گرفتن ام کلثوم از دست و دهان
ایشان و پیدا شدن سرها و حرکت دادن باد ریش سید الشهداء را و شکستن زینب پیشانی خود را و اشعار او مجلس شصت
و ششم در کیفیت رفتار خولی لعین است با سر مولا و طریقه ورود سیران و زنان بکوفه و کوفیان و معامله ابن زیاد پر عناد
با آقای بیچه عباد و در آنست خلیبه و رفتار آن ملعون با سرها و مرغان سفید در اطراف آن سر و مقدم بودن آن سر در وقت دخول کوفه
و شمایل آن و حدیث مسلم گچکار و دخول اسیران و بیمار کربلا در کوفه و اشعار او و دخول سرها در مجلس ابن زیاد بی حیا و شعر اسلم
و کشتن ابن زیاد او را و آنچه آن ملعون با آن سر کرد و رفتار او با زید بن ارقم و حدیث او برای او و ناله‌ها او مجلس شصت و هفتم
در مکالمه ابن زیاد بد ایمان است با اسیران و بردن ایشان بزندان و در آنست خطبه و مجلس ابن زیاد و طلبیدن سرها و اسیران را
در آن و دخول زینب بر آن و مکالمه در میان ایشان و اراده کردن او قتل زینب را و ممانعت کردن عمرو بن حریث او را و تکلم نمودن
بیمار کربلا با او و امر نمودن او بقتل کردن و بردن او را با اسیران بزندان و ندیدن نکردن او ایشان را در آن کنیزان و ناله‌های ایشان
در آن مجلس شصت و هشتم در بیان بعضی از ذمیمهای ابن زیاد است در کوفه با سرها و اسیران و شهادت عبد الله عفیف
علیه الرحمه و در آنست خطبه و دخول سرها و اسیران در قصر الاماره کوفه و گردانیدن سر آنجناب را در بازارها و قبایل کوفه و تلاوت نمودن
او قرآن را در نزد درخت زید بن ارقم و وقت در آویختن بر درخت و مکالمه او با حارث بن کید و از ذمیمهای آن ملعون با سرها و اسیران و مجلس
و کلمات او بر منبر و مکالمه عبد الله عفیف با او و امر کردن او بگرفتن او و بردن قبیله او او را بخانه و محاربه او در خانه با ملازمین و اعانت
کردن دختر او با او و بی معینی علی اکبر و پدر او در روز عاشورا و کلمات دختر او و کلمات دختران در روز عاشورا و آوردن ملازمین او را
و مکالمه او با آن ملعون و امر کردن آن ملعون بشهادت او و حمله کردن آتش بر ابن زیاد و قصر او و صورت دو و داخل شدن مار در دماغ او
بعد از قتل او مجلس شصت و نهم در روانه کردن ابن زیاد اهل بیت را از کوفه بشام و احوال ایشان تا منزل قنسرین
و در آنست خطبه و نامه نوشتن ابن زیاد ملعون بیزید و روانه کردن سرها و اسیران را بشام و مکالمه ابن زیاد بد حیا با زینب و نفرین
بیمار کربلا برای او و امر کردن بقتل او و شفاعت حاضران و روانه کردن اهل بیت را بشام بامر ابن زیاد و امر آن ملعون بمنع مستور بودن
ایشان در بین راه و ترحم نکردن کسی بر ایشان و نوحه کردن جنیان و اشعار ام کلثوم در قادسیه و اشعار در دست غلبی و ملاقات
غلبی و ورود ایشان بمنزل تکریت و تعزیه داری جنیان و اشعار در طایفه ایشان و ورود ایشان بر بعلبک و اشعار بیمار کربلا
و اشعار پادشاه جنیان و احوال یکی از راهبان و صومعه راهبی دیگر در منزل قنسرین مجلس هفتادم در معجزات آن سر شریف

در دیر یهودی و هلاکت تیره داران و داخل کردن سرها و اسیران را در دروازهٔ شام عمر فرجام . در آمدن خطبه و معجزهٔ سر در دیر یهودی
و مسلمان شدن او و با قوم او و احوال مستحلین سر و آمدن انبیاء و ملائکه بزیارت سر ابا رسول خدا و گریهای او و هلاکت مستحلین بکرشمه های
هاتف غیبی در نزدیکی شام و حدیث سهل و ورود اسیران بشام و دیدن سعد سر امام را شبیه بروی پیغمبر و کلمات او با سکینه و خواهش
او به بیرون بردن سرها از میانهٔ محملها و خواهش ام کلثوم از شمر و قبول نکردن او و آوردن سرها را در میانهٔ محملها در مقارن ورود شام
با مر شمر ملعون و داخل شهر کردن اسیران را با روهای گشوده و سؤال شامیان و جواب سکینه و نگاهداشتن ایشان را تا سه ساعت بیرون از
جهت اذن دخول خواستن از یزید پلید و جای دادن ایشان را بعد از دخول در جنب مسجد جامع   مجلس پنجاه و یکم . در بردن
سرها و اسیران را بمجلس یزید است و اذیتهائیکه بآنها رسید و در آمدن خطبه و بردن اسیران را نزد یزید و مکالمهٔ پیرمرد با بیمار کربلا
و توبهٔ او و احوال یزید در وقت اطلاع او بر آوردن سرها و اسیران و تکبیر گفتن شامیان در وقت آوردن ایشان و اشعار هاتف
غیبی و بعض فقرات زیارت ناحیه و اشعار بیمار کربلا و استهزاء کردن مروان حکم لعنة الله بسرها و اسیران در درخانهٔ یزید و گریهٔ عبدالله
او و اشعار او و ندای مختصر با سراجه مطلع کردن یزید به ورود اسیران و جواب دادن بیمار کربلا یزید او را و زینت دادن یزید
مجلس خود را و طلبیدن او سر آقای شهیدان را و رباعی آورندهٔ سر و کشتن یزید او را و شعر شمر در وقت ورود بر یزید پلید و جواب دادن
یزید و بیرون کردن او را از مجلس و کلمات یزید با سر و بچوب اشاره کردن با و کلمات او و شادی او و شعر او و حدیث نقل
کردن یهودی از برای او و سؤال و جواب راس الجالوت با او و شهادت او   مجلس پنجاه و دویم   در دخول اسیران بر یزید و
خواهش ملعون سکینه و فاطمه را بکنیزی و در آمدن خطبه و عبادت و مناجات جناب سید الساجدین در مکه و بستن اسیران بریسمان
و وارد کردن ایشان را در مجلس یزید و مکالمهٔ بیمار کربلا و فاطمه با او و گریستن اهل مجلس از سخنان فاطمه و بریدن ریسمان از گردن اسیران
و بریدن یزید بدست خود غل را از گردن بیمار کربلا و مکالمهٔ یزید با سکینه و گریهای او بجهت ذلت و بی لباسی بنوعیکه نزدیک بود
که روح از بدنش مفارقت کند و گریستن یزید از گریهٔ او و لعنت کردن او بر ابن زیاد و سؤال کردن او از اسامی یکیک از اسیران
و سؤال او از سکینه و جواب او با او و خواستن ملعونی سکینه را بخدمتگاری و پناه بردن او بام کلثوم و مستجاب شدن نفرین او در حق آن ملعون
و بکنیزی خواستن سرخ موئی فاطمه را و مکابرهٔ زینب با یزید در این باب و شناختن سرخ مو فاطمه را و لعنت کردن او بر یزید و کشتن یزید
او را   مجلس پنجاه و سیم   در بعضی از مکالمات جناب سید الساجدین و جناب زینب خاتون است با یزید علیه اللعنه و حکایت
کردن لشکریان مجمل واقعهٔ کربلا را برای آن ملعون   و در آمدن خطبه و حدیث شریف ابی بن کعب و مکالمهٔ یزید با بیمار کربلا و رباعی حکایت
و نصیحت او بیزید و اشعار آن ملعون و میل نمودن بیمار کربلا سرکه سفید را بعد از دیدن سر پدر و گریبان چاک کردن زینب خونجگر از دیدن
سر برادر و گریستن اهل مجلس از ناله و نالهٔ زنی از بنی هاشم و مکالمهٔ زینب با یزید و آوردن شراب فقاع برای او و پهن کردن سفرهٔ
طعام و شراب در برابر سر سعادتمند جناب سید الشهداء و استهزاء کردن با جد و پدر و جد او و قمار باختن یزید پلید و شطرنج بازی کردن
او و در وقت غلبه بر حریف شراب آشامیدن او و در شراب ریختن در پهلوی سر بریدهٔ او و بعد از فراغ حکایت کردن لشکر مجمل واقعهٔ
کربلا را برای او و بردن اسیران را بزندان   مجلس پنجاه و چهارم   در اتمام حجت کردن جناب زینب خاتون است بر یزید
و نقل کردن سکینه خاتون خواب خود را برای او   و در آمدن خطبه و اشاره کردن یزید پلید بچوب بر لب و دندان سید الشهداء و مکالمهٔ
زینب با او و بیان کردن او احوال اسیران را برای او و اتمام حجت کردن بر او و مناجات زینب در مجلس او و سرزنش و موعظه
با و سؤال او از اهل مجلس که با اسیران چکند و جواب منافقی علیه اللعنه و جواب بشیر علیه الرحمه و نقل کردن سکینه خواب خود را با
او و امر کردن او بزندان بردن اسیران   مجلس پنجاه و پنجم   در مجادله کردن یکی از علمای یهود و سؤال ملک روم
زوجهٔ یزید است با آن ملعون و غالب شدن ایشان بر او   و در آمدن خطبه و بی ادبی کردن یزید نابکار با سر مبارک آن بزرگوار
و سخنان بزرگ یهود با یزید مرد و د و مسلمان شدن او و کشتن یزید پلید او را و سخنان رسول ملک روم با او و نقل کردن او
حدیث کنیسهٔ حافر را برای او و اسلام آوردن او و کشته شدن او و احوال هند که اول زوجهٔ سید الشهداء علیه السلام بود و [illegible]

و معاویه مطلع شد و زوجه یزید شد آمدن او در مجلس یزید و سؤال و جواب او با او و بیرون رفتن او و برهنه شدن یزید و آمدن او پیش هند بخانه خود و دل
کردن اسیران را مهمانخانه خود و دعوت کردن اهل خانه زینتهای خود را و تعزیه داری ایشان با اسیران آمدن هند دفعه دیگر بمجلس او و امر کردن او در ا
بتعزیه داری و جای دادن او اسیران را در منزل خاص خود و احترام داشتن اهل بیت را مجلس هفتاد و ششم در وفات زینب دختر سه ساله
جناب سید الشهداء است در خرابه شام و در آن است خطبه و داغ شدن اسیران از تعزیه داری از کربلا تا شام و نالهای آن دختر در خرابه شام و تسلی دادن
اهل بیت او را و آرام گرفتن او و بخواب دیدن او پدر را و نالهای او و اسیران بعد از بیداری او و بیدار شدن یزید از نالهای ایشان و امر کردن او
بفرستادن سر پدر را نزد او دختر و کلمات آن دختر نزد سر شاه و سر بریده را در بغل او و همراهی کردن او با پدر در سفر آخرت و گریه اهل شام از نالهای اهل بیت خیر الانام
مجلس هفتاد و هفتم در خطبه خواندن جناب سید الساجدین در مسجد شام بعد از خطبه خطیب بی فرجام و در آن است خطبه آن حضرت در مقامات و فوق بعض
احادیث منبر حسینیه و مناقب انبیاء و اوصیاء و شیعیان و شفاعت فاطمه و محبان او و در محشر و آمادگی او و نشستن یزید پلید خود را بر تخت سلطنت بستن
و آوردن اسیران را بمجلس او و بردن او سید الساجدین علیه السلام را بمسجد و ناسزا گفتن خطیب بر منبر به آنجناب و پدر و جد او و دروغ گفتن او در
با ایشان و مدح کردن یزید و آل معاویه را و بر منبر تشریف بردن آنجناب بعد از اصرار شامیان و خطبه او و تعزیه داری او و گریه شامیان
و اذان مؤذن و بانگ یهودی و محاجه عالم یهودی با او و محاجه آنجناب با حضار مجلس و سؤال منهال و جواب آنحضرت و متفرق شدن اهل مجلس
بعد از رسوائی یزید مجلس هفتاد و هشتم در امر کردن یزید پلید بقتل جناب سید الساجدین است و ... و تعزیه داری کردن اسیران
در شام در هفت شبانه روز و در آن است خطبه و خواستن یزید تکلم کردن با زینب را و حواله کردن او او را به بیمار کربلا و مکالمه آنجناب با یزید
و فخر کردن بنسب خود و امر کردن او ببردن آنجناب را به بستان و قتل کردن و دست کردن زینب بگردن او و خواهش کردن قتل
خود را با قتل او و احوال سایر اسیران در وقت از قتل او و رحم نکردن یزید و اصرار بر قتل او و قبر کردن جلاد و نماز کردن او و دعا کردن
شهادت گفتن او و نالهای زنان از شنیدن شهادت گفتن او و ... و هلاک شدن جلاد ناپاک و بردن او را
با اسیران به زندان و بخواب دیدن هند رسول خدا را با جمعی در نزد سر بریده و خبر دادن خواب خود را بیزید در خانه تاریک
و گریهای او و بیرون آوردن او اسیران را از زندان و مخیر گردانیدن او ایشان را در شام و رفتن به مدینه خیر الانام و خواهش
نمودن ایشان رفتن را و تعزیه داری نمودن در شام را و قبول نمودن او و اذن عام دادن او و تعزیه و سیاه پوشیدن
اهل تعزیه و رفتن ایشان بتعزیه خانه و بردن سرها را با آن عزاخانه و تعزیه داری تا هفت شبانه روز و احتمالات اخبار زینب از احوال برادر و مادر و کلثوم
از عباس و مادر قاسم با سر او و فاطمه با سر علی اکبر و سکینه با علی اصغر و سایر زنان با باقی سرهای کشتگان. مجلس هفتاد و نهم در بیان مدفن
سر امام تشنه کام است و خلاصی اسیران از شام غم فرجام و در آن است خطبه و اینکه سر مبارک مظلوم کربلا معلوم نیست که در کجا است یا در مصر
یا در شام یا نجف یا مدینه است یا رسول الله از شام همراه خود برد و آمدن انبیاء بزیارت آن سر در شام و افتادن سر از بالای نیزه در دامن
جد خود و آوردن او را نزد آدم و شکوه کردن از امت و هلاک کردن جبرئیل موکلین آن سر را و مشهور آنست که سر را در روز اربعین بکربلا بردند
و نقل کردن هند خواب خود را برای یزید پلید و نوازش کردن او اهل بیت را و راضی شدن او برفتن ایشان بمدینه و مطلب بیمار کربلا از یزید
و سلام کردن آن بیمار و جواب آمدن از سر و شکوه او و در نزد سر و ناله کردن حضار و خواستن او اموال را از یزید و علت آن و آوردن آنها را
لشکریان و آن است گریه کردن زنان و مویه کردن ایشان از دیدن پیراهن آقای شهیدان و تسلیم کردن یزید اسباب را با دویست درهم و دادن آن
دراهم را بفقرا و گفتن یزید که اینها عوض آنهاست که بشما رسیده و جواب ام کلثوم و زینب مطالبها و خواستن زینب سیاه و پوشش
کردن آنها را و فراهم آوردن یزید اسباب را و عذرخواهی کردن او از جناب بیمار کربلا و بیرون رفتن ایشان از شام مجلس هشتادم
در وارد شدن اسیران و جابر است در اربعین بکربلای محنت قرین و در آن است خطبه و حدیث عبدالله بن خلان علیه النیران
که اول با یزید بحث داشت و چون نوشته پدر خود را دید جایزه گرفت و تصدیق یزید نمود و خواهش نمودن اهل بیت مراجعت کربلا

مجلس اول

در مطلع شدن حضرت آدم است بر شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام و عبور آنحضرت علیه السلام از زمین کربلا

الحمد لله الذی خلق لمعرفته العالمین و انتجب من بینهم نوع الآدمیین فأودع فی صلب آدم ذریته اجمعین فلما زین صلبه بجوهر خاتم النبیین و آله المعصومین صلی الله علیهم اجمعین قال للملائکة فقعوا له ساجدین والشکر لله الذی رفع درجات الانبیاء و المرسلین و جعل منازلهم فی اعلا علیین والصلوة والسلام علی الاولین منهم والآخرین خصوصا علی محمد خاتم النبیین ثم علی اوصیائهم المرضیین الطیبین الطاهرین الذین بهم تاب الله علی اول النبیین بل علی جمیعهم بل علی جمیع التوابین الا و صلی الله علیهم اجمعین و لا سیما علی الامام المعصوم و الغریب المظلوم المشهور بالحسین المظلوم الذی سالت له دموع آباء الآدمیین و جری الحسرة فی مقتل سید المظلومین و اخبره بعض صحابه جبرئیل الامین فبکیا علیه کالثکلی و اظهرا الانین و علی مبغضیه لعاین اهل السموات و الارضین ابد الآبدین و الدهر الداهرین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم یعنی برخورد حضرت آدم از جانب پروردگار خود بکلمات چند که بواسطه آنها خداوند بخشید او را و قبول فرمود توبه او را بدرستیکه او خداوندیست که بسیار بخشاینده و مهربانست و انچه از احادیث متعدده ظاهر میشود آنست که آن کلمات اسامی شریفه جناب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده و در حدیث است که اسامی مقدسه چهار بزرگوار اول را که بزبان جاری فرمود مسرور و خوشحال شدم و چون اسم خامس آل عبا را بر زبان جاری نمود اشک از چشم او جاری شد آه آه از آنچه گفته شد معلوم میشود که از اول بنای گریه حضرت آدم برای آن بزرگوار بوده آه آه که همین از اول آدم بنای تعزیه داری آن مظلوم غریب بوده بلکه از اول عالم این بنا بوده و شاهد بر این مطلب روایتی که در احادیث بسیار فرموده اند که در مصیبت آن بزرگوار جمیع مخلوقات عالم از آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود گریست مولف گوید که ای دوستان و ای شیعیان از آنکه دانستید که بنای تعزیه جناب سید الشهدا از ابتدای عالم شده چه باید که در هر حالی مخلوقات الهی مطلع بر شهادت آن بزرگوار شده اند و بلوازم تعزیه داری قیام و اقدام نموده اند تا آنکه جناب اقدس الهی جل شانه العالی حضرت آدم را خلق فرمود خواست که اسباب نجات او را باو تعلیم فرماید شهادت آنجناب را باو وحی فرمود چنانچه در حدیث است که چون خداوند عالم حضرت آدم را بید قدرت خود خلق نمود امر کرد جمیع ملائکه را بسجده کردن او ابلیس ... تا که

سجده نمودند مگر ابلیس لعین که تکبر ورزیده سجده نکرد پس جناب اقدس الهی امر فرمود آنحضرت را که در بهشت ساکن شوند جمیع نعمتها باز و جناب
حضرت حوا داخل بهشت شوند هر چه خواهند تناول نمایند مگر درخت گندم یا انجیر یا شجره حسد یا شجره محبت یا شجره محمدیه باختلاف
اخبار پس ابلیس شقی ایشانرا اغوا کرد و از آن درخت میل کردند و در عصر همان روز یا مغرب آن ایشانرا از بهشت بیرون کردند و بجانب
زمین روانه نمودند و حضرت آدم در مکه معظمه نازل شد و بجهت ترک اولائی که مرتکب شده بود و در مفارقت بهشت در اطراف زمین
راه میرفت و گریه میکرد تا آنکه از بسیاری گریه گوشت روی آنحضرت زایل شده و نشانهای او از روی صورتش ظاهر گردیده و هر چه تفحص
میکرد حضرت حوا را نمیدید پس در طلب حوا روانه روی زمین شد پس عبور آنحضرت بکربلای معلا افتاد و پس دید که بدون سببی
غم عظیمی بر قلب مبارکش جای گرفت و سینه‌اش تنگ شد و چون بموضع شهادت مظلوم کربلا رسید پای مبارکش بسنگی خورده بر زمین
افتاد و خون از پای آنحضرت جاری گردید پس سر بجانب آسمان نمود و عرض کرد که الهی هل حدث منی ذنب آخر فعاقبتنی به یعنی ای خدا
من آیا از من گناهی تازه صادر شده پس عتاب کردی مرا بجهت آن ای پروردگار من همه اطراف زمین را رفتم و بمن کدورتی و بلائی
نرسید مثل آنچه در این زمین رسید پس خداوند وحی فرمود که یا آدم گناه تازه نکردی ولکن یقتل فی هذه الارض ولدک الحسین ظلماً
یعنی و لیکن کشته میشود در این زمین فرزند تو حسین از روی ظلم پس خون تو جاری شد بجهت موافقت کردن با جاری شدن خون حسین
مؤلف گوید که از حضرت آدم پاره نشد مگر رگی و جاری نشد مگر خون قلیلی و اما از مظلوم کربلا و شهید بدست اشقیا پاره شده همه
رگهای شریفش و همه گوشتهای بدن مبارکش قطعه قطعه و پاره پاره گردید و از جمیع سر و صورت و اعضا و جوارحش خون جاری بود
فقال آدم یا رب ایکون الحسین نبیاً پس حضرت آدم عرض کرد که ای پروردگار من آیا حسین پیغمبر است از پیغمبران ندا رسید که نه
لیکن فرزندزاده محمد مصطفی است پس آدم پرسید کیست کشنده او ندا رسید که لعنت کرده شده همه اهل آسمانها و زمین است پس
حضرت آدم از جبرئیل پرسید که چکار خوبست که بجای آورم در این زمین جبرئیل عرض کرد که لعن فرما بر یزید پس آنحضرت چهار مرتبه
یزید را لعن کرد و از آنجا درگذشت پس چون آن زمان شد که خداوند جلیل خواست که توبه حضرت آدم را قبول فرماید جبرئیل بر آنحضرت
نازل شد و گفت یا آدم انظر الی ساق العرش یعنی ای آدم نگاه کن بساق عرش چون نگاه کرد دید اسامی مقدسه حضرت پیغمبر و ائمه اطهار را
پس جبرئیل اسامی مقدسه را تعلیم حضرت آدم کرد گفت ای آدم بگو یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمة و یا محسن بحق الحسن
والحسین و منک الاحسان پس چون اسم حسین بر زبان حضرت آدم جاری شد فی الحال اشک بر صورتش جاری گردید و قلبش خاشع
شد پس فرمود که یا اخی جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی یعنی ای برادر من جبرئیل همینکه اسم پنجم را ذکر میکنم دل من میشکند
و اشک از چشم من جاری میشود جبرئیل گفت یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب یعنی ای آدم این فرزند ترا
مصیبتی چند میرسد که کوچک میشود در پیش آن همه مصیبتها حضرت آدم فرمود که ای برادر من جبرئیل بیان کن شمه از مصیبتهای او را که چیست
قال یقتل عطشاناً غریباً وحیداً فریداً لیس له ناصر و لا معین یعنی ای آدم کشته میشود این فرزند تو در حالتیکه بسیار تشنه است و غریب
و بیکس و تنهاست و نیست از برای او معینی مؤلف محزون گوید که شاهد بر صدق این حدیث آنست که در روایت معتبره آورده‌اند
که در ساعت وداع جناب سید الشهدا با دختر مظلوم خود سکینه مشغول تکلم بود که شنید منادی ندا میکند و میگوید که یا حسین اگر دیگر از برای
تو یاری و مددکاری نمانده خود بمیدان قتال حاضر شو پس آنجناب روانه میدان حرب گردیده و هر چند بطرف راست و چپ نظر کرد
یار و مددکاری ندید پس بصدای بلند فرمود که هل من راحم یرحم آل الرسول یعنی آیا رحم کننده هست که بر آل رسول الله رحم کند
هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار یعنی آیا یاری کننده هست که ذریه اطهار را یاری کند و آنبزرگوار امثال این کلمات میفرمود و احدی
او را جواب نمیداد فقال جبرئیل و کذا یا آدم و هو یقول واعطشاه و اقلة ناصراه و یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان یعنی ای آدم
واحسیناه جبرئیل گفت که ای آدم اگر ببینی تو آنفرزند را در حالتیکه میگوید واه از شدت تشنگی وآه از کمی یار و یاور و همراهان بیاری
و غریبی خواهی دید پس گفت ای آدم اینقدر تشنه میشود که عطش حایل میشود در میان او و میان آسمان مثل دود مؤلف گوید که
شاید مراد آن باشد که از شدت عطش آنقدر چشم شریف آنجناب تار گردیده بود که آسمانرا نمیدید مثل آنکه دودی حایل شود یا از تشنه

تشنگی و سوختگی جگر نفسهای آن مظلوم مانند دود بود که گویا در میانه آنجناب و آسمان مثل دود حایل بود فیُمَجِّد اعداؤه بالسیوف
و تشرب المحتوف یعنی ای آدم مدتی چنین حال کسی نماها آنسرور رد او استغاثهای آن مظلوم را جواب ندهند و دیگر شمشیرهای تیز
و آشامیدن مرگ فقال جبرئیل فیذبح ذبح الشاة من قفاه آه و ا مظلوماه که جبرئیل گفت که ای آدم سر این فرزند ترا جدا
کنند مثل سر گوسفند لکن نه از طرف پیش روی او بلکه از طرف پشت سر او مؤلف گوید که در حدیث معتبر وارد شده است
که در آنوقت که جناب مظلوم کربلا سینه شمر لعین را مشاهده فرمود و او را شبیه به سگ و خوک که آن سگ از کلام آنحضرت در غضب شد
و کینه و بغض و طغیان کرد و گفت والله لاقتلنک یعنی ولا ذبحنک من قفاک و لیکون ذلک اشد من عذابک یعنی بخدا
عالم قسم که بقتل میرسانم ترا احدی مکرمین و البته ترا خواهم کشت از پشت سر تو تا آنکه عذاب تو زیاد شود قال جبرئیل
و ینهب رحله اعداؤه یعنی جبرئیل گفت که ای آدم اسباب و اوضاع زندگانی این فرزند را دشمنان او بغارت خواهند برد آه
و ا مصیبتاه جبرئیل گفت که سر مقدس او را و سرهای یاوران او را با زنان و دختران او شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند ای آدم چنین
گذشته است در علم خداوند یگانه صاحب منت فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی یعنی پس حضرت آدم و جبرئیل هر دو گریستند مثل
گریستن زن بچه مرده مؤلف گوید که هرگاه حضرت آدم و جبرئیل پیش از وقوع این مصیبت چنانکه از مثل زن بچه مرده گریستند
سزاوار آن است که شیعیان و محبان بعد از وقوع این قضیه هایله خود را هلاک کنند بدانکه از جمله احوال شهر بشهر بردن سرها
و زنان آنست که چون اهل بیت را داخل کوفه میکردند زنهای کوفیان ناله و گریه و فغان مینمودند پس ام کلثوم سر از محمل در آورده فرمود
که ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند و حاکم در میانه ما و شما خداوند است در روز جزا و در اثنای
سخن فرمودن آن مظلومه ناگاه صیحه عظیمی در میان کوفیان ظاهر گردید چون ملاحظه کردند دیدند که هیجده سر از سرهای شهدا را آوردند
و تقدمهم رأس الحسین و هو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله یعنی پیش از همه آن سرها بود سر مبارک حضرت امام
حسین علیه السلام و آن مانند ماه شب چهارده نور میداد و شبیه ترین خلق بود برسول خدا و از ریش مبارکش آثار وسمه ظاهر بود
و روی مقدس گردش مانند ماه بود در وقت طلوع و باد ریش آنشهید را بطرف راست و چپ حرکت میداد پس چشم زینب خاتون بسر
بریده برادرش افتاد پس سر خود را بر مقدم محمل زد راوی حدیث چنانکه ذکر میکند که دیدم خون از زیر مقنعه آن مظلومه جاری گردید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دویم در مطلع شدن حضرت ابراهیم و اسمعیل و موسی ابر بعضی از مصائب جناب سید الشهداء

سبحان الله الذی امتحن خلص عباده بالبلاء و اجزل لهم الاجر فی دار الجزاء و اخبر الانبیاء بمصائب الاوصیاء و اخرق قلوبهم
برزایا سید الشهداء لا ترتفع درجاتهم فی دار البقاء فیلقیهم لاف التحیة و الثناء و قلی مبغضیهم و مبغضی محبیهم لعائن اهل الارض و السماء
و بعد بدانکه هر کس از احادیث وارده در خصوص اذیتها و بلاهای وارده بر انبیاء و اولیاء و مصایب و محن وارده بر جناب
سید الشهداء مطلع باشد میداند که آنچه بر جناب سید الشهداء وارد شده زیاده بوده از آنچه بر همه انبیاء و اولیاء وارد شده است
و ما در این کتاب اکتفا میکنیم بذکر چند حدیث در بیان قلیلی از بعض مصایب انبیاء و آنحضرت از آنجمله در کتاب عیون از حضرت
امام رضا روایت کرده است که چون خداوند امر فرمود حضرت ابراهیم را که گوسفند را عوض فرزندش حضرت اسمعیل ذبح
نماید حضرت ابراهیم آرزو کرد که کاش مأمور بذبح گوسفند نمیشدم و فرزند خود را بدست خود ذبح میکردم تا آنکه قلب من بدرد آید
مثل قلب آنکسی که عزیزترین اولاد خود را بدست خود ذبح نماید تا آنکه فایز میشدم ببلندترین درجات ثواب آنکسی که بدست خود فرزند خود را
ذبح میکند پس جناب اقدس الهی وحی فرمود که یا ابراهیم عزیزترین مخلوقات من کیست در نزد تو حضرت ابراهیم عرض کرد که ای
پروردگار من خلقی نفرموده خلقی را که او عزیزتر باشد در نزد من از حبیب تو جناب محمد مصطفی پس خداوند وحی فرمود که یا ابراهیم او را
دوست تر میداری یا نفس خود را عرض کرد که او را دوست تر میدارم
دوست تر میداری یا نفس خود را یا خود را دوست تر میداری از او حضرت ابراهیم عرض کرد که آنجناب را از خود دوست تر میدارم پس
ندا رسید که فرزند او را دوست تر میداری یا فرزند خود را آنحضرت عرض کرد که فرزند او را پس ندا در رسید که قتل فرزند او ظلماً

دشمنان از روی ظلم پیشتر قلب ترا بدرد میآورد یا کشتن تو فرزند خود را بدست خود در راه طاعت من آنحضرت عرض کرد که قتل فرزندم
بدست دشمنان او پیشتر دل مرا بدرد می آورد پس ندا رسید که یا ابراهیم بدان که طایفه که گمان میکنند که خود از امت جناب
محمد مصطفی اند زود باشد که حسین را بعد از او از روی ظلم و عدوان چنانکه گوسفند را می کشند و بجهة این عمل
مستحق میشوند لعنت مرا پس آنحضرت از استماع این کلام بجزع و فزع در آمد و قلبش بدرد آمد و شروع کرد بگریستن پس وحی الهی
در رسید که یا ابراهیم همین جزعی را که بجهت شنیدن کشته شدن حسین فدا و عوض قرار دادم از برای آن جزعی که بجهت رسانیدی
بکشتن فرزند خود اسمعیل بر گاه او را ذبح میکردی بدست خود واجب گردانیدم از برای تو بجهت جزع بر شهادت حسین
بلند ترین درجات آن جاهائیکه جزا داده میشوند در مصیبتها واینست معنی قول خداوند که فرموده وَفَدَیناهُ بِذِبحٍ عَظِیمٍ ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم وایضا در حدیث وارد شده است که حضرت ابراهیم گذرش بزمین کربلا عبور فرمود در حالیکه بر اسب خود
سوار بود پس آن اسب پای بر زد و حضرت ابراهیم بر زمین افتاد و سر آنحضرت شکست و خون از آن جاری گردید پس آن بزرگوار
شروع کرد به استغفار کردن و عرض کرد که ای خداوند من از من چه گناه صادر شد پس جبرئیل نازل گردید و عرض کرد که ای
ابراهیم گناهی از تو صادر نشده ولکن هنا یقتل سبط خاتم الانبیاء وابن خاتم الاوصیاء فسال دمک موافقة لدمه یعنی ولیکن کشته میشود در اینمکان پسر دختر پیغمبر
آخر الزمان و فرزند خاتم اوصیا پس جاری شد خون تو بجهة موافقت کردن با خون او مؤلف گوید که چون حضرت ابراهیم از اسب افتاد
یکموضع از سرش شکست آه وصد آه که آن قتیله مظلوم کربلا از زور ازدحام افتاد مواضع بسیار از سر مبارکش از ضرب نیزه ها و تیرها و سنگها شکسته بود
و ابو الحتوف ملعون تیری بجانب آن غریب شهید انداخت فوقع السهم فی جبهته فرقه بین جبهته فسالت الدم علی وجهه و لحیته یعنی
آن تیر به پیشانی نورانی آنحضرت رسید و چون آن تیر را کشید خون بر صورت مبارک و ریش مقدسش جاری گردید آه وا مصیبتا
که نامردی از اهل کنده که اسم آن ملعون مالک بن بسیر بود آمد و با آن بزرگوار مظلوم ناسزا گفت و شمشیر بر فرق همایونش زد
که عمامه آنجناب پر از خون شده قال ابراهیم یا جبرئیل ومن یکون قاتله یعنی حضرت ابراهیم پرسید که ای جبرئیل کیست کشنده او
جبرئیل عرض کرد که قاتل او یزید است که ملعون است در نزد اهل آسمانها و زمینها و قلم بدون اذن الهی لعن آن ملعون را بر لوح جاری نمود
پس خداوند بقلم وحی فرمود که تو بجهة آنکه قبل از وحی من بر او لعن نوشتی مستحق ثنای من شده پس حضرت ابراهیم دستهای خود را
بجانب آسمان بلند کرد و لعن بسیار نمود و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت پس آنحضرت از اسب خود سؤال کرد که چه چیز فهمیدی
که آمین گفتی آن اسب عرض کرد که من فخر میکردم بسوار شدن شما بر پشت من و چون پای بر زدم و شما افتادید بزرگ شد خجالت من
و چون سبب این خجالت یزید ملعون است من بر لعن کردن شما آمین گفتم مؤلف گوید که اگر بجهة یکزخم حضرت ابراهیم اسب خجل شد پس ذوالجناح
در روز عاشورا از رسیدن نیزه ها و تیرها و عمودها به بدن مقدس خامس آل عبا چه خجالتها کشید و بزبان بیزبانی چه لعنها که بر یزید پلید و لشکر
شقاوت اثر او نمود و در خبر است که گوسفندان اسمعیل با شبان آنحضرت از برای چرانیدن باطراف شط فرات بود پس از چند روز آن شبان آمد
و عرض کرده که چند روز است که گوسفندان از این نهر آب نمیخورند پس حضرت اسمعیل در مقام مناجات با رب جلیل از سبب آب نخوردن
گوسفندان سؤال کرد پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا اسمعیل اگر سبب آنرا خواهی از گوسفندی سؤال کن تا خبر دهد ترا چون از گوسفند
سؤال کرد بزبان فصیح در جواب گفت که ما چنین خبر شده که فرزند تو حسین سبط محمد مصطفی در این زمین کشته میشود در حالیکه تشنه باشد
بجهة اینست که ما گوسفندان از آب فرات نمی آشامیم بجهة حزن بر آن مظلوم پس حضرت اسمعیل سؤال نمود از قاتل او جواب داد که میکشد او را کسی
که جمیع اهل آسمانها و زمینها و خلایق او را لعن میکنند پس حضرت اسمعیل گفت اللهم العن قاتل الحسین علیه السلام و از آنجا در گذشت و در حدیث
وارد شده است که حضرت موسی در مقام مناجات با قاضی الحاجات عرض کرد که یا رب لم فضلت امة محمد علی سایر الامم یعنی بچه
سبب فضیلت عطا فرموده است محمد را بر باقی امتها پس ندا می رسید که فضیلت داده ام بجهة ده خصلت پس حضرت موسی عرض کرد که ما هی تلک
الخصال آن ده خصلت امر کنم بنی اسرائیل را که بجای آورند جواب در رسید که آن نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و نماز جمعه و نماز جماعت و قرآن

و علم و حلم شو ما بیت آنحضرت عرض کرد که عاشورا چیست ندا رسید که آن گریستن بمصیبت و گریه داشتن و مرثیه خواندن و عزاداری
کردنست بر فرزند محمد مصطفی ای موسی هیچ بنده از بندگان من نیست که در آن زمان گریه کند یا خود را بگریه دارد یا تعزیه داری کند بر فرزند
محمد مصطفی مگر آنکه بهشت او را واجب کرده و هر کس صرف و خرج کند از مال خود در راه محبت فرزند دختر پیغمبر خود از طعام یا غیره
یا دیناری برکت میدهم از برای او هر درهمی را در دنیا بهفتاد درهم وَکانَ مُعافیً فی الجَنَّةِ وَ غَفَرتُ لَهُ ذُنُوبَهُ یعنی میباشد آن بنده
با من که خداوند عالمم در بهشت و آمرزیده ام از برای او همه گناهان او را وَ عِزَّتی وَ جَلالی یا موسی ما مِن رَجُلٍ اَو امرَأَةٍ سالَ دَمعُ
عَینَیهِ فی یَومِ عاشوراءَ اَو غَیرِهِ قَطرَةً واحِدَةً اِلّا وَ کُتِبَ لَهُ اَجرُ مِائَةِ شَهیدٍ یعنی ای موسی بعزت و جلال خداوندی خود قسم که هیچ
مردی یا هیچ زنیکه جاری شود اشک چشمهای او در روز عاشورا یا غیر آن از روزهای دیگر یکقطره مگر آنکه نوشته میشود از برای او اجر
صد شهید و در حدیث معتبر وارد شده است که یکی از بنی اسرائیل دید موسی بن عمران را که بتعجیل میرود و رنگ شریفش زرد شده
و بدن مقدسش ضعیف گردیده و اضطراب در استخوانهای او افتاده و اندامش بلرزه درآمده و چشمهای مبارکش در کاسه سر فرو رفته
و کاهیده شده بجهت آنکه عادت آنحضرت بر آن جاری شده بود که هر گاه مهیای رفتن بمحل مناجات با قاضی الحاجات میشد از شدت
خوف و خشیت از حضرت باری جل شانه العالی احوالش متغیر و دگرگون میگردید پس آن شخص اسرائیلی که از مؤمنین با آنجناب بود
فهمید که آن بزرگوار بمناجات پروردگار میرود عرض کرد که یا نبی الله اَذنَبتُ ذَنباً عَظیماً فَاسأَل رَبَّکَ اَن یَعفُوَ عَنّی یعنی ای پیغمبر
خدا گناه بزرگی کرده ام از حضرت پروردگار مسئلت نما که مرا عفو نماید آنجناب قبول فرموده و روانه شد پس چون از مناجات فارغ شد
عرض کرد که یا رب العالمین از تو مسئلت میکنم و حال آنکه تو عالمی و دانائی بمراد من پیش از آنکه سؤال کنم پس وحی الهی در رسید که یا موسی
ما تَسأَلُنی اُعطیکَ وَ ما تُریدُ اُبَلِّغُکَ یعنی ای موسی هرچه سؤال کنی عطا فرمایم و هرچه خواهش کنی ترا بآن میرسانم حضرت موسی
عرض کرد که یا رب العالمین فلان بنده تو از بنی اسرائیل گناهی کرده و التماس آن دارد که او را عفو فرمائی پس وحی الهی در رسید که
یا موسی اَعفُو عَمَّنِ استَغفَرَنی اِلّا قاتِلَ الحُسَینِ یعنی ای موسی عفو میکنم از هر کس که طلب آمرزش کند از من مگر کشنده حسین که او را عفو
نخواهم فرمود آنحضرت عرض کرد که این کدام حسین است ندا رسید که همان بزرگوار است که قبل از این احوال او را در طور سینا بتو
وحی کرده ام پس حضرت موسی سؤال کرد که کیست کشنده او ندا رسید که امت باغیه طاغیه جد او در زمین کربلا یا موسی بعد از شهادت
او اسب او در میانه میدان بجولان درمیآید و فریاد میکند و ناله میکشد و میگوید ایوای بر ظالمانیکه صاحب مرا از پشت من ربودند
و وای بر امتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را مؤلف گوید که چون ذوالجناح صاحب خود را کشته دید در میان قتلگاه آمده در میان
کشتگان میگردید و از صاحب خود تفحص مینمود تا آنکه صاحب خود را کشته پیدا کرد پس آن اسب مجروح او را بسیار بوئید و بوسید
و بعد از آن سر و کاکل خود را بخاک و خون آن بزرگوار آلوده کرده و فریاد کنان و ناله زنان بطوریکه همه صحرای کربلا پر از فریاد او شده بود تا
خیمه ها شد پس زنان حرم بیکس چون زین او را سرنگون و از صاحبش خالی دیدند همه از خیمه ها بیرون دویدند و بدور او حلقه ماتم
زدند و هر یک بزبانی نوحه و ناله میکردند که ساکنان ملاء اعلا را بتزلزل درآوردند ای دوستان و ای شیعیان و ای گریه کنندگان
تامل نمائید که جناب اقدس الهی بزبان بیزبانی چگونه احوال مصایب آن غریب شهید را مانند شخص محزون مغموم مصیبت زده بیان
میفرماید و میگوید که یا موسی فَیَبقی مُلقیً عَلَی الرِّمالِ مِن غَیرِ غُسلٍ وَ لا کَفَنٍ یعنی ای موسی بعد از آنکه او را کشتند انداخته میشود بدن او بر
ریگها بدون آنکه غسل داده و کفن کرده باشند مؤلف گوید صدق الله العلی العظیم زیرا که آنچه از اخبار معتبره بسیار معلوم میشود
آنست که عمر بن سعد لعنه الله در روز عاشورا سر مظلوم کربلا را با سرهای سایر شهیدان همراه خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنه و حمید بن
مسلم ازدی ملعون روانه کوفه کرده و روز عاشورا را تا شام و فردای آن روز را تا وقت زوال خود با جمعی از ملاعین در کربلا توقف کرده
و جسدهای جیفه کشتگان خود را جمع کرده بر آنها نماز کرده دفن نموده و جسد شریف مجروح بیسر جناب سید الشهداء با سایر اجساد
شریفه اقربا و اصحاب و یاران آن بزرگوار در بیابان کربلا بر روی ریگها انداخته و اعتنائی بآنها نکرده روانه کوفه گردیدند یا موسی
وَ تُنهَبُ رَحلُهُ وَ تُسبی نِساؤُهُ فِی البُلدانِ وَ یُقتَلُ ناصِرُوهُ وَ تُشهَرُ رُؤُوسُهُم مَعَ رَأسِهِ عَلی اَطرافِ الرِّماحِ یعنی ای موسی غارت کرده میشود

اسباب و اساس او و اسیر کرده میشود زنان او و در شهرها گشته میشوند جمیع یاوران او و سرهای یاوران و نفس او با سر مقدس حسین بر
بلند میشود و در شهرها بر اطراف نیزه‌ها   یا موسی صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلده منکمش یستغیثون و لا ناصر و یستجیرون و لا مجیر
یعنی ای موسی طفل ایشان از تشنگی میمیرد و بزرگهای ایشان از شدت تشنگی پوستهای بدن ایشان خشک و در هم کشیده میشود مانند
پوستی که بر روی آتش انداخته شده باشد هر چند استغاثه کنند کسی ایشان را یاری نکند و هر چند پناهی طلبند نیابند مؤلف دلکباب
دیده پر آب گوید که کافی است از برای صدق این حدیث ملاحظه نمودن احوال طفل شیرخواره جناب سید الشهدا یعنی علی اصغر و احوال
مادر او که بخدمت آنحضرت عرض میکرد که ای مولای من از تشنگی شیر در پستان من خشک شده و این طفل از بی آبی و بی شیری هلاک میشود
پس آن بزرگوار آن طفل را گرفته و روی او را بوسید و میفرمود که وای بر این قوم در آن وقتیکه جد تو محمد مصطفی خصم ایشان بوده باشد
که ناگاه حرمله کافر تیری بر حلق آن طفل زد آه آه که از گلوی نازک او در گذشت و بر بازوی آقای مظلوم نشست آه آه که روح شیرین
بچه معصوم قدسی پرواز کرد و [illegible] مؤلف پس چون موسی این مصیبت بزرگ را شنید گریست و عرض کرد که ای پروردگار من چه عذاب
مهیا فرموده از برای قاتلان او ندا رسید که ای موسی عذابی مهیا نموده ام که پناه برند اهل آتشها از شدت آن با آتشهای دیگر و هرگز
نمیرسد بایشان رحمت من و نه شفاعت محمد مصطفی که جد او است و اگر بجهت کرامت حسین نبود البته امر میکردم زمین را که ایشان را
فرو برد و چون حضرت موسی این را شنید عرض کرد خداوندا بسوی تو بیزاری میجویم از ایشان و هر کس که راضی است بکردهای ایشان
فقال سبحانه یا موسی کتبت رحمة لتابعیه من عبادی و اعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار یعنی پس از جناب
حق سبحانه و تعالی ندا رسید که ای موسی ثابت و واجب نمودم رحمت عظیم را از برای آن بندگان از خود که تابع و پیرو حسین اند
و بدان ای موسی که هر کس گریه کند بر او یا کسی را بگریاند یا خود را شبیه بگریه کنندگان بدارد حرام گردانیدم جسد او را بر آتش
جهنم مؤلف گوید که پروردگارا حساب فرما ما را از تابعین و گریه کنندگان بر آنجناب بحق حرمت صلوات الله علیه

مجلس سیم در مخبر فرمودن خداوند جل جلاله است حضرت خاتم انبیا را از شهادت جناب سید الشهدا و حضور آنحضرت در زمین کربلا

سبحان الله الذی لا یعزب عن علمه شیء و هو عالم بالغیب و الشهادة و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء فلا یعلم الغیب الا الله
او من اطلعه الله اللهم صل و سلم علی عبدک و حبیبک و موضع سرک و رسولک الذی ارتضیته لغیبک محمد صفوتک و خلقک و اشرف بریتک
علیه و آله افضل صلواتک و ارفع کراماتک و دوام خلود رحمتک و [illegible] فی اظهار [illegible] ایاه لانه ذاب عن حریم دینک
و شیب لحیته فیه من والاه و هو الاعلام المضیئة من قبل فی ارض البلاء بسیف الاشقیاء بالمشتد من الاعضاد علیه و علی آل
علیه الاف التحیة و الثناء و علی المستضیئة القربی الثناء و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم عالم الغیب فلا یظهر
علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول یعنی خداوند جل جلاله عالم است بغیب و مطلع نمیگرداند بر غیب خود احدی را مگر رسول
برگزیده را و بدانکه تحقیق علم غیب و مراتب آنرا در علم معرفت و اصول الدین ذکر کرده ایم و خلاصه آن اینست که علم غیب مخصوص
و مطلع نمیگرداند بر آن احدی را مگر آنقدر که حکمت بالغه او اقتضا کند که بوحی و الهام رسولان خود را با خبر گرداند و بباید دانست
که از جمله غیبها اینکه حضرت علام الغیوب جل شانه حضرت خاتم النبیین جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را بآن مطلع گردانید
حکایت شهادت قرة العین او جناب سید الشهدا است که مکرر این واقعه جانگداز را بآنحضرت وحی فرموده و از جمله آنها آنست
که در روایت معتبر از اهل عصمت روایت شده است که ملکی از ملائکه فردوس اعلی مشتاق شد بزیارت خاتم انبیا و از پروردگار
اذن مشرف شدن خدمت آنجناب را خواست و آنملک از زمانیکه خلق شده بود هرگز بزمین نازل نشده بود پس چون اذن
از خداوند خواست که بخدمت آنحضرت مشرف شود وحی الهی باو رسید که بگو یا محمد ان الله یقرئک السلام و [illegible]
[illegible] یقتل فرخه الطاهرة یعنی ای ملک مطلع کن او را که مردی از امت او که اسم او یزید است [illegible]
فرزند طاهر او را که پسر فاطمه طاهره است که او شبیه مریم دختر عمران است در اینکه هرگز حایض نمیشود و [illegible] آنملک [illegible]

میشوم بر زمین با نهایت سرور و خوشحالی بجهة مشرف شدن بزیارت آنحضرت پس چگونه او را مطلع گردانم بچنین خبر عظیم در حالت
میکشم از اینکه بدرد آورم قلب مقدس آنجناب را بخبر قتل فرزندش فلیتنی لم انزل الی الارض یعنی کاشکی نازل نمیشدم بسوی زمین
پس بار دیگر وحی الهی در رسید که ای ملک بانچه وحی کرده ام پیغمبر را مطلع گردان و تخلف از امر من مکن پس آن ملک نازل شد بر آنحضرت
و بالهای خود را از روی مذلت در پیش روی آنجناب پهن کرد و عرض کرد که یا رسول الله خداوند گواه است که اذن مشرف شدن بخدمت
جناب ترا از پروردگار در خواستم از کثرت شوق بزیارت جناب تو اما کاشکی که بالهای من شکسته بود و این خبر مصیبت را از برای تو
نیاوردم لکن تخلف از امر الهی ممکن نیست پس بدان یا محمد که مردی از امت تو که اسم او یزید است زاده الله لعنا و عذابا فی الآخرة
فرزند طاهر ترا که پسر دختر طاهره تست بقتل خواهد رسانید و زندگی نخواهد کرد قاتل او در دنیا مگر کمی خداوند او را بجزای عملش در آتش
غضب خود مخلد خواهد فرمود فبکی النبی بکاء شدیدا پس آنجناب بگریست گریستن شدیدی و فرمود که ای ملک آیا رستگار میشوند
امتی که بکشند فرزند مرا و فرزند دختر مرا پس آن ملک عرض کرد که هرگز رستگاری نخواهند یافت و در دنیا مبتلا میشوند بنفاق یا بکید
و در آخرت معذب میشوند بعذاب الیم مؤلف گوید که آه آه که از جمله مطلع شدنهای آنجناب بر شهادت فرزند خود است
که در یکی از سفرها اصحاب دیدند که اسب آنحضرت در بین راه رفتن بزمینی رسیده و ایستاد و آنجناب خود فرمود که انا لله و انا الیه
راجعون پس مانند قطرات باران اشک از چشم شریفش میریخت و بصدای بلند میگریست پس یکی از اصحاب از علت گریستن
آنحضرت سؤال نمود و آنجناب در جواب فرمود که اینک جبرئیل ایستاده و میگوید که یا محمد این زمین کربلا است و بدرجه رفیعه شهادت
میرسد در این زمین فرزند تو حسین ای اصحاب من گویا مشاهده میکنم فرزند خود را که بر زمین افتاده و بر خاک و خون میغلطد و گویا
می بینم محل دفن او را مؤلف گوید که آه آه میدانم حضرت پیغمبر که عین الله الناظره بود و همه احوال عاشورا را مشاهده مینمود
بر چه حال شده بود آن وقتیکه ملاحظه مینمود که فرزند عزیزش بر خاک کربلا افتاده بود و از شدت تشنگی و جراحت ضعف بسیاری
داشت و شمر لعین فریاد زد که ایقوم چه انتظار میکشید و چرا کار او را تمام نمیسازید مگر نمی بینید که زخمهای کاری چگونه او را عاجز کرده
و تیرها او را از پا در آورده و در حدیثست که آن ملعون گفت که ایقوم مادرهای شما بعزای شما بنشینند از چهار طرف بر او حمله کنید و او را
هلاک کنید پس آن ملاعین از چهار طرف بر آن مظلوم غریب که یادگار رسول پروردگار بود حمله کردند و تیرها بر جسد شریفش میزدند پس
آنحضرت فرمود که ای اصحاب من گویا مشاهده میکنم که فرزندم حسین کشته بر زمین افتاده و اولاد و اقربا و دوستان او کشته شده
و در اطراف بر زمین افتاده اند مؤلف گوید که رسول صادق مصدق راست خبر داده بود باصحاب خود زیرا که در طرفی حضرت
عباس با دستهای قطع شده و مشک آب سوراخ شده افتاده بود و در جائی جناب علی اکبر نوجوان شهید با اعضای پاره پاره افتاده
بود و در طرفی دیگر نوجوان تازه داماد جناب قاسم افتاده بود آه آه که در گوشه دیگر طفل یتیم حضرت امام حسن که عبدالله نام داشت
و بسیاری هم خود بمیدان آمده بود بر خاک افتاده بود و در طرف دیگر پسران جناب زینب و باقی اقربا و اصحاب او در خاک و خون غلطیده
بودند آه آه و در حدیثست که رسول خدا فرمود که وکانی انظر الی السبایا علی اقتاب المطایا ای اصحاب من گویا می بینم که دختران
من اسیر شده اند و بر جهازهای شتران سوار کرده اند وقد اهدی راس ولدی الحسین الی یزید لعنه الله و بتحقیق که می بینم که هدیه
شده است سر فرزند من حسین بسوی یزید لعین و بحق خدا قسم که نظر نمیکند احدی بسوی سر فرزند من بخوشحالی مگر آنکه خدا او را در زمره
منافقین محسوب میکرداند و بعذاب الیم معذب خواهد فرمود مؤلف گوید که اهل کوفه و شام بعد از شهادت شهدا خوشحالی
کردند زنان و مردان ایشان لباسهای فاخر پوشیدند و قهقهه میزدند و خنده های صدادار میکردند و این عمل را اهل بیت بمشکل
نمیشنیدند که سکینه خاتون در وقت عبور از قتلگاه بجسد مجروح پدر بزرگوار خود میگفت که یا ابتاه قرت بقتلک عیون الشامتین
و فرحت قلوب المنافقین یعنی ای پدر بکشتن تو روشن شد چشمهای شماتت کنندگان و خوشحال شد قلبهای دشمنان پس رسول
خدا با قلبی مغموم و محزون از آن سفر مراجعت فرمود و در مسجد در بالای منبر تشریف برد و دو نور دیده خود حسن و حسین را
همراه خود ببالای منبر برد و بعد از خطبه و موعظه فلاتی دست راست خود را بر فرق مبارک امام حسن نهاد و دست چپ خود را

بر فرق منور حضرت امام حسین گذاشت و شروع بمناجات با قاضی الحاجات نمود و عرض کرد که ای پروردگار من بدرستیکه محمد
بنده و رسول تست و اینها کودک برگزیده شدهای از عترت طاهره منند و بهترین جمیع ذریهٔ منند و ایشانرا بیادگاری
خود در میانهٔ امت میگذارم مؤلف گوید آه آه در کجا بود رسول خدا که دست رحمت بر فرق یادگاری خود گذارد
در روز عاشورا در آنوقت که عمودهای گران و شمشیرهای برّان آن فرق مبارک شق شده بود و بر پیشانی انورش تیر خورده و سوراخ
شده بود و دهان معجز بیانش از صدمهٔ تیر مجروح و پر از خون گردیده بود و ریش مقدسش بخون فرق او خضاب گردیده بود
آه آه و دیگر در کجا بود در آنوقت که بر بالای نیزهها در کوچها و بازارها و مجالس کوفه و شام در میانهٔ خاص و عام میگردانیدند و کسی
نبود که او را یاری کند پس رسول خدا فرمود که ای اصحاب من بدانید که جبرئیل خبر داد مرا که فرزند من حسن را بزهر جفا شهید میکنند
و حسین را شهید کرده او را در خون خود میغلطانند ای پروردگار من برا و مبارک گردان شهادت او را و او را سید و آقای جمیع شهیدان
گردان و بر قاتل او مبارک مگردان بلکه او را ذلیل و خوار فرما و باشد عذاب خود معذب فرما و محشور گردان او را در اسفل درک جهنم
و چون اصحاب این نوع سخنان شنیدند همه صداها را بناله و گریه بلند کردند و افغان و نالهای ایشان منعقد در ارکان مسجد گردید
و چون آنجناب گریه و نالهای اصحاب را استماع نمود فرمود که یا ایها الناس اتبکونه و لا تنصرونه اللهم فکن انت ولیا و ناصرا
یعنی ای گروه خلایق آیا براو گریه میکنید و او را یاری نمیکنید ای خداوند من تو ولی باش او را و او را یاری فرما مؤلف گوید که
از این حدیث شریف و احادیث بسیار دیگر معلوم میشود که در حق گریهای اهل کوفه و شام فرموده اند معلوم میشود که اگر گریستن
بر جناب خامس آل عبا سید الشهدا علیه السلام آنوقت نفع تام حاصل میشود که گریه کننده دوست و ناصر و معین آل محمد بوده باشد
و در بندگی الهی و یاری ایشان فرمانبرداری کند و الا نفع یا قلیل الفائده خواهد بود و شکی نیست که بهترین طاعتهای علیه جناب احدیت
الهی محبت و نصرت و اطاعت آل محمد است و از این جهت است که رسول خدا سرزنش فرمود آنجماعت را که بر مظلوم کربلا گریستند
و لکن بنای یاری کردن نداشتند پس فرمود که ای جماعت بیادگاری میگذارم در میان شما کتاب خدا و عترت طاهرهٔ خود را و این
دو از یکدیگر متفرق نمیشوند تا وارد شوند بر من بر سر حوض کوثر و نشود که اذیت بعترت طاهرهٔ من کنید و ایشانرا بقتل رسانید
و بر ایشان ظلم نمایید که از شما انتقام خواهم کشید مؤلف گوید که عجب وصیت پیغمبر خود را عکس کردند و قرآنرا آتش زدند
و عترت طاهرهٔ او را اذیت کردند و از خانه و دیار خود آواره نمودند و بدترین طریقها ایشانرا بقتل رسانیدند پس آنحضرت فرمود
که آگاه باشید که وارد میشود در روز قیامت بر من سه علم از این امت اوّل آنها علم سیاه ظلمانی است که ملائکه مقربین از آن متفزع شوند
پس بایشان میگویم که شما کیستید ایشان اسم مرا فراموش کنند و در جواب گویند ماییم اهل توحید از عرب پس من میفرمایم که منم احمد نبی
عرب و عجم پس ایشان میگویند که ما از امت توایم من از ایشان میپرسم که بعد از من چگونه سلوک کردید با اهل بیت من و کتاب خدا
در جواب گویند که اما کتاب خدا او را ضایع گذاردیم و بآن عمل نکردیم و اما اهل بیت تو پس حریص بودیم که ایشانرا متفرق کردیم
در روی زمین پس چون این کلام را بشنوم روی خود را از ایشان بگردانم پس با رویهای سیاه و تشنه از حوض من دور شوند
دویم علمی است که از او سیاه تر است پس من از اهل آن سؤال کنم ایشان در جواب گویند که اما کتاب خدا پس مخالفت آن کردیم
و اما اهل بیت تو پس ایشانرا خوار و ذلیل و مضمحل گردانیدیم پس من گویم که از من دور شوید پس با روی سیاه و تشنه دور شوند
پس علم سوم وارد شود که روی اهلش چون نور لامع درخشنده باشد از ایشان پرسم که شما کیستید گویند ماییم اهل کلمهٔ توحید
و اهل تقوی و پرهیزکاری از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ماییم بقیهٔ اهل حق و متحمل شدیم کتاب پروردگار خود را و
حلال کردیم حلال آنرا و حرام گردانیدیم حرام آنرا و دوست داشتیم ذریهٔ پیغمبر خود محمد را و ایشانرا یاری و نصرت کردیم بجان بطریقیکه
با جانهای خود میکردیم پس من در جواب ایشان گویم که بشارت باد شما را که منم پیغمبر شما محمد بتحقیق چنین بوده اید که گفتید پس ایشانرا
از حوض کوثر سیراب گردانم و بشارت جنت دهم ایشانرا پس داخل شوند در بهشت در جنت الهی مخلد شوند ابدالآبدین مؤلف گوید
ای پروردگار ما از تو سؤال میکنیم که ما را از طایفهٔ سیم گردانی بحق محمد و آله الطاهرین و صلی الله علیهم اجمعین ابد الآبدین و دهر الداهرین

مجلس چهارم در عبور کردن حضرت عیسی و جناب امیر المؤمنین بر کربلا و اطلاع ایشان بر ذبح جناب سید الشهدا

الحمد لله الذی اخذ عهد ربوبیته فی ذر التشریع والتکوین من الاولین والآخرین فسبق علیهم فی الاجابة سید الانبیاء والمرسلین فقدم فقبض عهد نبوته علیهم اجمعین فاستبق علیهم فی الاقرار سید الاوصیاء المرضیین فازدف فقبض عهد ولایته والآیین الطاهرین والذین فاقر بحجته کل ما فی السموات والارضین فجعل المؤمنین بالعهد من الفرحین والمعرض عنه من الخاسرین فاخبرهم بشهادة السادات المظلومین فبکی علیهم ما یری وما لا یری من خلق رب العالمین فرفع درجات المحبین انا کین علیهم والسلام فی کل آن وحین ولعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله عز وجل فی محکم کتابه الست بربکم قالوا بلی بدانکه از این آیه شریفه معلوم میشود که خداوند عهد ربوبیت خود را از اهل عالم گرفت نه عهدی دیگر لکن از فقرات زیارات متعدده واحادیث کثیره متواتره معنویه ظاهر میگردد که جناب اقدس الهی چنانکه عهد ربوبیت خود را از جمیع مخلوقات گرفته است عهد نبوت جناب محمد بن عبد الله وولایت آل طاهرینش را از اولین وآخرین گرفته است ودر حدیث میفرماید که این آیه شریفه چنین نازل شده است که الست بربکم ومحمد نبیکم وعلی امامکم قالوا بلی یعنی ای مخلوقات آیا نیستم من پروردگار شما ومحمد نبی شما وعلی ولی شما همه گفتند بلی ای خداوند ما واینست معنی آن فقره زیارت جامعه کبیره که میفرماید ولا خلق فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلالة امرکم وعظم خطرکم وکبر شأنکم یعنی نیست خلقی در این بین حاضر وخلق شده مگر آنکه شناسانیده خداوند عز وجل شأنه جلالت وبزرگواری امر شما اهل بیت را وعظیم بودن قدر شما را وبزرگی شأن وکار شما را یعنی هر کس از جن وانس وهر چیز از سایر مخلوقات که وفا باین عهد الهی کرده واهل آیه شریفه الذین یوفون بعهد الله گردیده یعنی آنجا هستیکه وفا میکنند بعهد الهی ومصداق آیه شریفه اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا شده یعنی وفا کنید بعهد خداوند بدرستیکه آن عهد سؤال کرده خواهد شد البته از نجیبان وخوبان ونجات یافته شدگان وبرگزیدگان الهی گردیده وهر کس از جن وانس وهر چیز از سایر مخلوقات که از اهل آیه یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها گردیده یعنی میشناسند نعمت خداوند را پس انکار میکنند از البته ملعون ومردود ورانده شده درگاه پروردگار جلیل گردیده ودر این مطلب فرقی نیست در میانه جن وانس وحیوانات ودرختها ومعدنها وآبها وزمینها وهواها وغیر آنها از جمیع مخلوقات الهی وهر کس از اهل فهم وعلم وانصاف باشد از آیات شریفه قرآنیه واحادیث ودعاها وزیارات وخطبها ومعجزات اهل بیت عصمت اطلاع داشته باشد وبدیده انصاف نظر نماید ودر آنها نظر نموده باشد این مطلب در نزد او از آفتاب در وقت زوال روشن تر است وانکار نمیکند آن را مگر معاندین مبین ومخالف شریعت سید المرسلین مگر نشنیده آن حدیثی را که در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت میکند که در بعضی از کوچهای مدینه در طلب امیر المؤمنین علیه السلام میرفتیم که ناگاه گرگی دیدیم که سرش سیاه وباقی بدنش سفید بود وموهای بسیار بر اندام داشت وبتعجیل آمد ورفت تا داخل منزلی شد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام وحسنین در آنجا بودند وچون بخدمت ایشان مشرف شد خود را بر خاک مالید وبدست خود بسوی امیر المؤمنین اشاره کرد پس آنحضرت فرمود که ای خداوند من زبان این گرگ را گویا فرما پس ناگاه آن گرگ بزبان فصیح عرض کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین آنحضرت پس جواب فرمود که از کجا آمده گفت از شهر کفار رفتار فرمود که اراده کجا داری عرض کرد که شهر پیغمبران را فرمود که برای چکار آمده عرض کرد که آمده ام که باید دیگر با جناب تو بیعت کنم فرمود که آیا هیچ دفعه دیگر با ما بیعت کرده گفت بلی روزی صدا کننده از جانب آسمان صدا زد که همه جمع شوید ما بر تلی از تلهای ولایت بنی اسرائیل جمع شدیم پس علمهای سفید وسبز ظاهر گردیده وآنها را برپا کردند ومنبری از طلا گذاشتند وجبرئیل بر آن منبر بالا رفت وخطبه در نهایت بلاغت خواند که دلها از آن ترسان وچشمها از آن گریان شد پس گفت که ای گروه وحشیان خداوند جلت عظمته محمد را خواند واجابت کرد وعلی را بعد از او برگزیدگان خود خلیفه کرده پس شما را امر نموده است که با او بیعت نمائید تمام گفتند که شنیدیم واطاعت کردیم مگر یکطایفه از گرگ که حق ترا انکار کرده وانکار معرفت تو شدند پس آنحضرت فرمود که ای گرگ وای بر تو گویا تو از جنسیان او عرض کرد که من جن وانس نیستم من گرگ شیعه ام

آنحضرت فرمود که شرافت تو از جهت در جاییکه از کربلا عرض کرد که شرافت من از آنست که از شیعیان توام و پدرم خبر داده است که ما از اولاد آدم کرامیم که پسران یعقوب او را بچاه نسبت دادند و گفتند که برادر ما را گرگ خورده است و او با عصمت نبوده مؤلف گوید که اینمطلب مختص گرگان نیست بلکه جمیع مخلوقات الهی چنین اند و اگر در این باب ذکر احادیث بسیار نمایم از مطلوب دور گردد که تعزیه داری بازمانیم و بباید دانست که نور نبوت و امامت و ولایت ایشانرا بر عالم عرض کرده اند و تعزیه و شهادت ایشانرا نیز بر عالم عرض کرده اند و دوستان ایشان در عوالم دیگر و در زمانهای گذشته بر ایشان گریه و زاری و نوحه کرده اند و تا آخر عالم خواهند کرد بلکه دوستان این بزرگواران در جمیع این عوالم بر شیعیان و محبان ایشان صلوات فرستاده اند و خواهند فرستاد و طلب رحمت کرده اند و خواهند کرد و بر دشمنان و اعدای ایشان لعنت کرده اند و خواهند کرد و شاهد براینمدعا احادیث معتبره بسیار است و ما اکتفا میکنیم در این کتاب بچند حدیث که تا این مسئله ثابت شود علاوه آنکه علمای شیعیان هر یک در مدیحه ایشان بیان کرده اند از آنجمله از کتب معتبره در کتاب مصائب المعصومین روایت کرده ام که از عادت حضرت عیسی این بود که در اطراف زمین سیاحت میفرمود و با حواریین راه میرفت پس چون ایشان بزمین کربلا افتاد پس دید شیر درنده را که از عبور کردن مانعست پس آنحضرت پیش تشریف آورد و فرمود که ای شیر بچه سبب بجا در این زمین گرفته و نمیگذاری که بگذریم آن شیر بزبان فصیح عرض کرد که نمیگذارم شما را بگذرید تا آنکه لعن کنید بر یزید قاتل امام حسین حضرت عیسی فرمود که امام حسین کیست عرض کرد که حسین سبط پیغمبر امی و فرزند علی ولی آنحضرت فرمود که کیست قاتل او آن شیر عرض کرد که قاتل او یزید است که بر او لعنت میکنند همه وحشیان و گرگان و درندگان خصوصا در ایام عاشورا پس آنحضرت دست خود را بلند کرد و بر یزید لعنت فرمود و بر او نفرین نمود و حواریین بر لعنت و نفرین آنجناب آمین گفتند پس آن شیر از سر راه ایشان دور شد و آن بزرگواران بجانب مقصد روان شدند و بسند معتبر در آنکتاب از کتاب علل و امالی از جبله مکیه روایت کرده ام که میگوید شنیدم از میثم تمار که یکی از خواص اصحاب جناب امیرالمؤمنین بود که میفرمود که والله بقتل میرسانند این امت ملعونه پسر پیغمبر خود را در دهم ماه محرم و آن روز را دشمنان خدا از برای خود روز برکت میشمارند و این امر در این امت البته واقع خواهد گردید و از جمله اموریست که وقوع آن در علم خداوند جل شانه گذشته است و باین مطلب مرا خبر داده است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و مرا فرموده است که چون آن بزرگوار را بقتل رسانند گریه میکنند در عزای او همه چیز حتی حیوانات بیابانها و ماهیان دریاها و پرندگان هواها و میگریند بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین از انس و جن و جمیع ملائکه آسمانها و زمینها و رضوان خازن جنان و مالک خازن نیران و ملائکه حمله عرش و از آسمان در این عزا خاک و خون خواهد بارید و هرگاه آسمانها را برنگ خون مشاهده کنی یقین کن که آنجناب را بقتل رسانیده اند جبله میگوید که روزی از حجره بیرون آمدم دیدم آفتاب را بر دیوارها مثل جامه رنگین دیدم پس گریستم و نالهای بلند کشیدم و گفتم بخلایق والله سید و آقای ما حسین بن علی را بدرجه رفیعه شهادت رسانیده اند مؤلف گوید که از جمله گریهای آسمان بخاک و خون آن بود که چون آن مظلوم بزمین کربلا افتاده بود باد سیاه وزید و خاکهای سرخ و سیاه بر فرق عالم و عالمیان بیخت و قطرات خون از آسمان بر زمین میریخت و جامهای که شسته بودند و بر بام خانها در آفتاب گسترده بودند چون جمع میکردند قطرات خون بر آن مشاهده میکردند و از جمله گریهای حیوانات آن بود که ذوالجناح در میانه آن گرد و غبار نالها میکرد و نعرها میکشید که صدای او بیابان کربلا را پر کرده بود و از آنجمله گریهای اسبان دشمنان کوفیان بود در وقت عبور دختران از قتلگاه شهیدان که از نالهای زینب خاتون و سکینه خاتون در صدمتی که آنحیوانات آنقدر گریه کرده بودند که صورتها و سمهای آنها تر شده بود و از جمله آنها گریهای آهوهای صحراها بود که قبل از تولد جناب مظلوم کربلا در زمان حضرت عیسی در زمین کربلا کرده بودند چنانچه در حدیث معتبر از ابن عباس روایت شده است که میگوید که در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم آنوقت که بجنگ صفین تشریف میبرد پس چون بزمین نینوا که یکی از اسمای کربلای معلاست وارد شد و نزدیک آب فرات منزل فرمود پس بصدای بلند فرمود که ای ابن عباس آیا این زمین را میشناسی عرض کردم که نمیشناسم پس آنجناب علوم اولین و آخرین فرمود که اگر بشناسی آنطوریکه من میشناسم از این زمین نخواهی گذشت مگر آنکه گریه کنی مثل گریه که من میکنم

ابن عباس میگوید که آن بزرگوار شروع بگریه و ناله نمود و گریست گریه طولانی و آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و روی سینه مقدسش پر از آب دیده شد و با اصحاب در خدمت آنجناب بودیم از گریهای ایشان ما هم بی اختیار شده گریستیم مؤلف گوید که شیعیان و دوستان خوبست که گریه کردن بر جناب مظلوم کربلا را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تعلیم گیرند ابن عباس میگوید که پس آنحضرت شروع فرمود به آه کشیدن و مکرر فرمود که آه آه ما لی و لآل ابی سفیان ما لی و لآل حرب حزب الشیطان و اولیاء الکفر یعنی آه آه مرا چکار است با آل ابی سفیان و مرا چکار است با آل حرب که لشکر شیطان و اولیای کفرند پس فرمود که صبرا یا ابا عبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم یعنی ای فرزند حسین بر تو باد صبر کردن بتحقیق که از این گروه اذیتها بپدر تو رسید مثل آنچه بتو خواهد رسید پس آنحضرت آب طلبید و وضو کرد و نماز بسیاری گذارد و بعد از نماز مثل همان کلماتی که اول فرموده بود فرمود مؤلف گوید که میدانم آن صندوق علم الهی که پروردگار جلیل او را از گذشته و آینده مطلع کرده بود عالم بود بر اینکه اطفال کوچک فرزند در این زمین از تشنگی هلاک میشوند و بزرگان از اولاد او پوست در بدنهای ایشان از شدت تشنگی خشک میشود و بهم جمع میشود مانند پوستی که بر روی آتش گذارده میشود چنانکه خدا بحضرت موسی وحی فرمود که یا موسی صغیرهم یمیته العطش وکبیرهم جلده منکمش ومدام از خیام طاهرات ایشان ندای العطش العطش در روز عاشورا بلند خواهد شد و فرزند بزرگوارش جناب سید الشهدا در میانه میدان مکرر بصدای بلند خواهد فرمود که هل الی شربة من ماء سبیل یعنی آیا جرعه از آب در این بیابان راه توان برد و احدی او را خبر نیست و نیزه جواب نخواهد داد بر چه حال بود آنوقتیکه بلا مانع در کنار فرات منزل فرموده بود و بر چه حال وضو میساخت و بکف مبارک آب بجهت وضو میگرفت و استعمال میفرمود و بر زمین میریخت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ابن عباس میگوید که پس آنحضرت را از کثرت گریه و ناله خواب ربود بعد از ساعتی بیدار شد و فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بآنچه خواب دیده ام من عرض کردم که انشاء الله بخیر است خواب خود را بیان فرما آنحضرت فرمود که در خواب دیدم که مردان بسیار از آسمان بزمین نازل شدند و با ایشان بود علمهای سفید و شمشیرهای خود را بگردن حمایل کرده و شمشیرها از سفیدی میدرخشید و بر اطراف این زمین احاطه کرده بودند و فرمود که ای ابن عباس گویا می بینم که شاخهای این درختان خرما بر زمین و در میان خون حسین با اضطراب در آمده است و فرزندم حسین که پاره تن من و مغز استخوان منست در میانه آن خونها غرق شده است و هر چند استغاثه میکند احدی بفریاد او نمیرسد و مردان سفید از آسمان نازل شده اند و بصدای بلند از اطراف او میگویند که صبرا یا آل الرسول یعنی که صبر کنید ای آل رسول که اینک بدست بدترین مخلوقات بدرجه رفیعه شهادت فایز میگردید و یا حسین این بهشت که مشتاق بوارد شدن جناب تست ای ابن عباس پس آن مردان بنزد من آمده و مرا تعزیه میدهند و میگویند که یا ابا الحسن بشارت ترا بعطا باینکه موجب روشنائی چشم تو شود در روز قیامت پس بر این حال از خواب بیدار شدم و قسم بذات اقدس خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که خبر داده است مرا پیغمبر صادق مصدق ابو القاسم محمد باینکه زود باشد که خروج کنند بر اهل بیتی و سرکشی و اینست زمین کربلا که دفن میشود در آن حسین با هفده نفر مرد از نسل من و فاطمه و در کتاب بحار الانوار است که چشم آنجناب پر از اشک شد و باطراف زمین اشاره کرد و فرمود که اینست جای خوابانیدن شتران ایشان و اینست جای خیمهای ایشان و مکان و اموال ایشان مؤلف محزون گوید که خداوند لعنت فرماید آنجماعتی را که شتران دیگر در همان موضع خوابانیدند و اموال ایشان را بغارت بردند و خداوند بآتش غضب خود بسوزاند آن اشقیائی را که آن خیمه و خرگاه را سوزانیدند و زنانش را سر به بیابان دادند و پی از آن بیشتر بردند پس اشاره بمحل قتلگاه شهیدان کرده فرمود که این موضع ریخته شدن خونهای ایشانست پس فرمود که ای تربت طاهره خوشا بحال تو باد که ریخته میشود در تو خونهای دوستان و بدرستیکه این زمین معروف است در آسمانها بزمین کرب و بلا که معروفست بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس پس فرمود که ای ابن عباس بجهت طلب کن در اطراف این زمین پشکهای آهوان را که والله هرگز دروغ نگفته ام و آنچه مرا خبر داده دروغ نبوده و دیدم که رنگ آنها زرد شده است مثل زعفران ابن عباس میگوید که [illegible] آنها را که جمع کرده شده اند پس صدا زدم که یا امیرالمؤمنین یافتم آنها را بهمان رنگ زعفران که فرموده بودی

اینخبر دادم آنجناب فرمود که صدق الله و رسوله وازجای خود برخواست و چون گسیکه مروله کنند بجانب آنها شتافت و آنها
برداشت و بوئید و فرمود اینها همانها است که گفتم ای ابن عباس میدانی که اینها چیست اینها همان پشکلها است که حضرت عیسی
ابن مریم آنها را بوئید و اصل حکایت آنها اینست که روزی عیسی بن مریم ع بر این زمین گذشت پس آهوئی چند دید که در این
زمین بدور یکدیگر جمع شده اند و همه گریه میکنند پس حضرت عیسی با حواریین نشستند و آنحضرت گریه کرد و حواریین از شدت
گریه آنحضرت بگریه درآمدند و علت نشستن و گریستن آنحضرت را نمیدانستند پس عرض کردند که یا روح الله و یا کلمة الله چه چیز شما را بگریه
درآورده آنحضرت فرمود آیا میدانید که این چه زمینست عرض کردند نه فرمود که این زمینی است که کشته میشود بر آن فرزند
رسول احمد مختار که فرزند حره طاهره که او مادر من حضرت مریم همیشه پاکست و بخون حیض آلوده نمیشود و در این زمین قبر آنفرزند بسته
میشود و خاک آن از مشک خوشبوتر است زیرا که بخون آن شهید مخلوط است و همچنین است تربت انبیاء و اولاد انبیاء ای حواریین
این آهوان با من میگویند که ما در این زمین چرا میکنیم از شوق بسوی آن تربت مبارکه و گمان میکنند که این تربت محل امن و امان است
مؤلف گوید که از کجا اضافست که این تربت مبارکه که از برکت خامس آل عبا محل امن و امان از برای وحشیان صحرا بوده
بوده باشد پیش از آنکه آنجناب متولد شود و آن زمین را بتشریف قدوم خود مشرف فرماید و از برای هر کس و هر چیز که بآن پناه
برد اسباب امن و امان او باشد از فتنهای دنیا و آخرت و اشقیای این امت و فسقه و فجره اهل کوفه و شام از برای صاحب آن
تربت و اهل و عیال او نه امن کردند و نه رعایت حرمت ایشانرا کردند پس مردان و نوجوانان و اطفال ایشانرا کشتند و اموال
ایشانرا بغارت و زنان و دختران ایشانرا باسیری بردند پس امیرالمؤمنین فرمود که ای ابن عباس بدانکه حضرت عیسی دست
بر آن پشکلها زده و آنها را بوئیده و فرموده که از خوشبوئی علفهای این تربت طاهره این پشکلها خوشبوئی گردیده ای پروردگار
من اینها را نگاهداری فرما تا آنکه پدر آنفرزند بر این تربت وارد شود و آنها را ببوید و آنرا اسباب تسلی قلب او گردان
و اینها از برکت دعای حضرت عیسی تا حال باقی مانده و رنگ آنها از طول زمان است که زعفرانی شده ای ابن عباس زمین کربلا
همین زمینست پس آنجناب روی خود را بجانب آسمان گردانیده و گفت ای پروردگار عیسی بن مریم مبارک مگردان بر آنها که فرزندم را
در این تربت میکشند و او را خوار و ذلیل میخواهند ابن عباس میگوید که آنبزرگوار بعد از این کلام گریهای طولانی بلند کرد و ما از گریهای
آنجناب گریها کردیم پس آنحضرت آنقدر آه و ناله کشید و گریهای بلند کرد که بر آن تربت طاهره افتاد و مدتی غش کرد مؤلف
جا بعد اگوید که ای تشنه دیداران و ای جان آدلب تشنه بیداری و گریستن بر مظلوم کربلا را از امیر مؤمنان که معصوم و حجت الهی است
تعلیم باید گرفت که آنجناب بمحض علم امامت که بر آینده مطلع بود بر آنحال شد که شنیدید و نمیدانم اگر حاضر میبود و ملاحظه مینمود که
فرزند مظلومش با فرزندزادهاش حضرت قاسم در آخر وداع در میانه شهیدان دست بگردن یکدیگر کرده چنان گریها و نالها
کردند که هر دو بر روی تربت طاهره افتاده و غش کردند و اگر میدید که هر دستی قاسم از ضربت نیزه ظالمین با گوشهای پاره شده
و سر برهنه بر خاک و خون افتاده و غش کرده و جناب زینب در میان سراو را بردامن گرفته و گریه میکند نمیدانم که بر چه حال میشد
و چگونه گریه و ناله داشته بیداری مینمود ابن عباس میگوید که چون آنحضرت از غش بحال قدری از آن پشکلها را بر گوشه ردای
خود بست و امر فرمود مرا که بقیه آنها را من بر گوشه ردای خود بندم و فرمود که ای ابن عباس هر وقت بینی که اینها خون سیاه
شده و از آن خون سیاه جاریست بدانکه فرزندم ابو عبدالله الحسین را در این تربت کشته اند و در آن دفن کرده اند ابن
عباس میگوید که والله من آنها را حفظ میکردم و متوجه میشدم زیاده بر آنچه متوجه بعضی از واجبات خود میشدم و از گوشه آستین جدا
آنها را نمیکشودم که ناگاه روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که آستین من پر از خون شده و از آن
خون سیاه جاریست پس گریه کنان از خواب برخواستم و نشستم و گفتم والله کشته شده است مولای من حسین والله که علی هیچ
مرا خبر داده است هرگز دروغ نفرموده است و هرگز نفرموده است که فلان امر بعد از این چنین خواهد شد مگر آنکه همانطور که فرموده بود میشود
زیرا که همه خبرهای او از آن علومی بود که رسول خدا که امین وحی الهی بود او را خبر داده و فرموده بود ...

طلوع فجر بیرون آمدم و دیدم که چنان دود و غبار مدینهٔ طیبه را فرا گرفته که دیوارها و عمارتهای آن گویا پیدا نیست و چون آفتاب طالع شد گویا طشتی از خون بود و منکسف شده بود و گویا بر دیوارهای مدینه خون سیاه از آسمان باریده بود پس بهایهای مشغول گریه و زاری شدم و میگفتم ای اهل مدینه والله کشته شده است آقای شما حسین پس از گوشهٔ خانه ندائی شنیدم که گوینده میگفت که بر شما باد بر صبر کردن ای آل رسول و خبر دهم شما را که کشته شد فرزند فاطمهٔ بتول و از آسمان بزمین نازل شد جبرئیل با آه و ناله و چون پس جبرئیل بنالهای بلند میگریست و مرثیه میخواند گریه میکردم پس تاریخ آن روز را گذاشتیم و آن روز عاشورا دهم ماه محرم بود و چون خبر از کربلا رسید دیدیم که با تاریخی که ما گذاشته بودیم مطابق بود و آنخبر آورنده گفت که آن ندا از آسمان که شما در مدینه شنیدید ما هم در زمین کربلا شنیدیم و میدانستیم که آن ندا کننده کیست و ما گمان میکردیم که آن حضرت خضر بود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد و آله

مجلس پنجم در اطلاع دادن سید انبیا و سیدة النساء بر شهادت جناب سید الشهدا پیش از تولد او

اللهم صل علی محمد النبی الذی اوحیت الیه شهادة سبطه قبل انعقاد نطفته یعنی خداوندا صلوات بفرست بر جناب محمد مصطفی که خبر فرمودی شهادت پسر دختر او را باو پیش از آنکه بسته شود نطفهٔ او وصل اللهم علی علی الذی احزنت قلبه بقتل ولده وهو بعد فی صلبه یعنی صلوات خود را عطا نما بجناب علی بن ابی طالب که محزون گردانیدی قلب او را بقتل فرزند او در وقتیکه هنوز در صلب او بود و از او جدا نشده بود ثم صل اللهم علی الصدیقة المعصومة التی احرقت کبدها لولدها قبل وروده علی رحمها فحملته کرها و وضعته کرها یعنی بار خدایا صلوات خود را نازل فرما بر فاطمهٔ طاهره و صدیقهٔ معصومه که سوزانیدی جگر او را از برای فرزندش پیش از آنکه وارد شود بر رحم او پس حامله شد باو از روی اکراه و وضع حمل او نمود از روی اکراه وصل اللهم علی اخیه الذی شرع له فی اقامة العزاء ولم یمض من عمره الا ستة اشهر تماما و صلوات فرست ای خداوند بر امام مسموم حضرت امام حسن مجتبی که شروع فرمود از برای اقامهٔ عزا از برای برادرش جناب سید الشهداء و حال آنکه از عمر شریفش نگذشته زیاده از شش ماه تمام اللهم صل و سلم علی الامام المقتول المخبر بشهادته قبل استهلاله و ولادته ای خداوند من صلوة و سلام خود را نازل فرما بر امام کشته شده که از جانب تو خبر داده شده بود بشهادت او پیش از گریهٔ او و ولادت او الذی قد طهره الجلیل و افتخر بخدمته جبرئیل و تمسک بمهده میکائیل و ردّ الله به اجنحة دردائیل و آنجناب بزرگواریست که پاکیزه گردانیده است او را خداوند جلیل و فخر کرد بخدمت او جبرئیل و گاهوارهٔ او جنبانید میکائیل و برکت او رو شد بال دردائیل نور العین و سید الکونین و شفیع المذنبین فی العالمین مولانا و سیدنا ابی عبد الله الحسین صلی الله علیه و ذریته و محبیه و اولیائه صلوة کثیرة بعدد رب العالمین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم ابد الآبدین و آنجناب مقدس بزرگواریست که نور هر دو چشم است و آقای هر دو سرا است و شفیع گناهکاران در دنیا و عقبی است و او سید و مولای ما ابی عبد الله الحسین است که بر او و بر ذریهٔ او و دوستان او و گریه کنندگان بر او باد رحمت پروردگار عالمیان و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان و غصب کنندگان حقوق ایشان و انکار کنندگان فضائل ایشان باد ابد الآبدین و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا تفسیر ظاهر آیهٔ شریفه اینست که جناب اقدس الهی میفرماید که وصیت فرمودیم ما که خداوندیم انسان را به نیکوئی کردن در حق پدر و مادر خود زیرا که مادر او برداشته است او را بشکم خود با زحمت و مشقت و کراهت بار حمل او را و زائیده است با کراهت و دشواری زائیدن و از ابتدای حامله شدن باو و از شیر باز کردن اقلا سی ماه طول کشیده است و از احادیث متعدده ظاهر میشود که این آیهٔ شریفه در باطن از برای جناب سید الشهدا وارد شده است بجهة آنکه حضرت پیغمبر خبر داده بود حضرت فاطمه را باینکه این فرزند با اذیت بسیار کشته میشود پس حامله شد بآنجناب باکراه و وضع حمل او نمود باکراه مثل آنکه در کتاب کافی از حضرت صادق روایت شده است که نازل شد جبرئیل و عرض کرد که یا محمد خداوند عالم ترا بشارت میدهد بفرزندی که متولد خواهد شد از فاطمهٔ طاهره پس آنحضرت از شنیدن آنخبر بشارت مسرور شد پس دفعهٔ دیگر جبرئیل عرض کرد که آه آه بدانکه اشقیای امت تو او را میکشند بعد از تو پس آنحضرت فرمود که علی ربی السلام مرا حاجتی نیست بفرزندی که متولد شود و امت

من که بکشند او را امت من بعد از من پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد پروردگار ترا سلام میرساند و بشارت میدهد که قرار خواهد داد
در ذریه او امامت و ولایت و وصایت را پس آنحضرت فرمود که الحال راضی شدم پس کسی را بجانب فاطمه طاهره فرستاد که
خداوند بشارت میدهد مرا بفرزندی که میکشند او را امت من بعد از من پس آن معصومه جواب داد که مرا حاجتی نیست بفرزندی که بکشند
امت تو او را پس حضرت رسول در جواب زهرای بتول فرمود که خداوند قرار داده است در ذریه او امامت و ولایت و وصایت را
پس آن معصومه چون این بشارت را شنید جواب داد که الآن راضی شدم لیکن چون کشته شدن او را اکراه داشت حامله شد بجناب سید الشهدا
اندوه و اکراه و وضع حمل نمود اندوه و اکراه و در بعضی روایات دیگر از حضرت صادق روایت شده است که جبرئیل سه دفعه این وحی را از جانب
خدا عرض کرد و در دفعه سیم آنحضرت راضی شد پس آنجناب سه دفعه آنرا بامیر المؤمنین خبر داد و آنجناب در دفعه سیم راضی شد پس آنجناب
سه دفعه آنرا بحضرت فاطمه خبر داد آن معصومه بعد از دفعه سیم راضی شد و در روایت دیگر است که حضرت فاطمه میفرماید که پدر بزرگوارم فرمود
که ایدختر زود باشد که خداوند بتو پسری عطا فرماید که حجت باشد برای این خلق پس چون یکماه گذشت یافتم در خود حرارت زیادی
و چون به پدر بزرگوارم احوال خود را عرض کردم کوزه از آب طلبید و دعائی بر آن خواند و آب دهن مبارک بر آن انداخت بمن
فرمود که بیاشام چون آشامیدم آن حرارت از من رفع شد و چون چهل روز بر من گذشت مثل رفتار مورچه در میان بدن و در جانب
در پشت خود حرکتی یافتم و بر این حال بودم تا ماه دویم تمام شد پس در خود بحدی حرکت و اضطراب یافتم که خواهش بطعامی و آبی از برای
من نمانده بود و خداوند چنان مرا محافظت فرموده بود و آرامی داده بود که گویا دائماً شیر آشامیده بودم تا سه ماه تمام شد و علی
الدوام در منزل خود خیر و برکت مییافتم پس چون ماه چهارم شد خداوند ببرکت آن فرزند وحشت مرا بانس مبدل فرمود و چندان شوق
عبودیت و پرستش الهی بر من غلبه کرد که علی الدوام در محل نماز و سجده خود بودم و بیرون نمیآمدم مگر برای حاجتی که لازم میشد
این احوالات برمن زیاد میشد و غلبه میکرد و سبکبار بودم در ظاهر و باطن تا آنکه پنجماه تمام شد پس چونکه ماه ششم داخل شد دیگر
هرگز در شبهای تاریک محتاج بچراغ نبودم مؤلف گوید که هرگز خداوند از ظلمات و تاریکیهای جهنم خلاص نکرداند سیا
قلبان کوفه و شام را که احترام ذریه نور الهی را منظور نداشته در شب بعد از عاشورا ایشانرا بی شمع و چراغ بخیمه واسامی اسباب
اسیر کرده و پس از آن تا کوفه و شام ایشانرا در منازل خرابها و مسجدها و بیابانها در سرما و تاریکی و بیخوابی مثل اسیران روم و زنگبار بردند
پس حضرت فاطمه فرمود که در ماه ششم چون در مصلی و محل عبادت خلوت میکردم از رحم خود صدای تسبیح و تقدیس میشنیدم مؤلف
گوید که جانم فدای آن زبان و دهان شود که در جمیع عوالم عبادت بذکر الهی و خداپرستی داشته بحدیکه در جواب رحم صدای تسبیح و تقدیس
از زبان معجز بیانش ظاهر و هویدا میگردید و خداوند معبود که بجز او کسی مستحق پرستش نیست دانا و عالم است که در عوالم انوار و اظلال
و در ایام و لیالی عمر شریفش چگونه ذکرها و عبادتها و مناجاتها بجای آورده که رکن اعظم اسلام ذکر و عبادت جمیع ساکنین ملک و ملکوت
و رشک ملاء اعلا بوده است و اهتزاز او از آنجا که عادت بذکر الهی داشت در عصر تاسوعا برادر با جان برابر خود حضرت عباس فرمود که
ای برادر اگر میتوانی از این قوم بخواه که بنای مقاتله را بفردا اندازند شاید که در این شب از برای پروردگار خود نماز کنیم و دعا و استغفار
نمائیم زیرا که خداوند دانا است که من دوست میدارم نماز را و قرائت قرآن را و بسیاری دعا و استغفار را و چون حضرت عباس مهلت
خواست آن شب عاشورا را بنماز و رکوع و سجود و دعا و استغفار و ذکر الهی بسر برد و او یلاه و او مصیبتاه که در روز عاشورا آن دهان
مقدس که محل ذکر الهی بود از شدت تشنگی چنان خشک شده بود که چون زبان مبارکش بر کام شریفش میخورد صدا میکرد آه و غمّا
و او یلاه که آن کام و دهان نه همین تشنه و خشک شده بود بلکه در حدیث است که ابو الحتوف شدید الفسوق که خداوند او را با شد عذاب
خود معذب فرماید تیری بر آن دهان مقدس زد که آنرا مجروح کرده و خون از آن جاری بود پس حضرت فاطمه فرمود که چون نه
روز از ماه ششم گذشت مرا خواب ربود در خواب دیدم که شخصی آمد و بال خود را بر پشت من کشید پس من بیدار شدم و تجدید وضو کردم
و دو رکعت نماز کردم پس دفعه دیگر بخواب رفتم و دیدم که شخص دیگر آمد که جامه سفید پوشیده بود و در بالای سر من نشست و بادی
بر روی و پشت من دمید پس من با خوف و وحشت از خواب بیدار شدم و وضوی کامل ساختم و چهار رکعت نماز کردم پس دفعه

سیم بخواب رفتم دیدم که شخص دیگر آمد و در نشانید و با من مهربانی کرد و تعویذی بر بازوی من بست پس من چون صبح کردم
جامهٔ فاخری پوشیدم و در آن شب سیدالانبیا در منزل ام سلمه تشریف داشت پس داخل حجرهٔ او شدم پس دیدم که پدر بزرگوارم
بر روی من لطف فرمود و از روی مبارکش علامت خوشحالی و سرور ظاهر بود پس از ملاحظهٔ آن حال خوف و وحشت از من رفت و خوابهای
خود را به پدر بزرگوارم عرض کردم پس در جواب من فرمود که بشارت باد ترا ای فاطمه که آن شخصی که اول او را در خواب دیدی آن
خلیل من عزرائیل بود که موکل است بر رحمهای زنان و آن شخص دویم خلیل من میکائیل بود که موکل است بر رحمهای اهل بیت من و برو
بنفس خود دیدی من گفتم که بلی پس پدر بزرگوارم گریست و مرا در آغوش مرحمت خود گرفت و فرمود که اما آن شخص سیم حبیب من
جبرئیل بود که خداوند او را خادم فرزند تو قرار داده است مؤلف گوید که شاید علت گریستن آنجناب آن بوده که خدمتهائی را که
جبرئیل در کربلای معلا کرده آنحضرت بخاطر مبارک گذرانیده و بی اختیار گریان شده و خداوند جل شانه العالی و رسول او و اهل بیت او علیهما
معلتفند که جبرئیل در روز عاشورا و بعد از آن چه خدمتها کرده که موجب گریهٔ پیغمبر شده بلی آنچه ما بر آن مطلع شده‌ایم و علی التدوام بر آن
گریان و نالانیم اینست که در آنوقت که همه یاران و هواداران و برادران و فرزندان جناب سیدالشهداء شهید شده بودند و آن
خود عازم میدان شهادت شد و همه خواهران بیکس و دختران نورس و زوجات دلکباب و زنان بی‌صاحب دور آنجناب جمع شده
بودند و صدای الوداع الوداع و الفراق الفراق از زمین کربلا تا آسمان بالا میرفت که ملائکه آسمانها بگریه و ناله و زلزله درآمده بودند
چون آن غریب بیکس خواست که بذوالجناح سوار شود کسی نبود که در رکاب سعادت انتساب آنجناب را بگیرد آه واحسرتاه که در بعضی اخبار
وارد شده است که مرغی از آسمان نازل شد و با منقار خود رکاب گرفت و آن جبرئیل امین بود انا لله و لاحول و لاقوة الا بالله
العلی العظیم دیگر آنکه از جملهٔ خدمتهائیکه جبرئیل نمود این بود که بعد از شهادت آن مظلوم محزون جناب زینب خاتون نزد جناب سید
الساجدین علیل بیمار آمد و گفت که ای یادگار برادرم حسین شخص خوشروی و سفیدپوشی را می‌بینم که در میانهٔ قتلگاه شهیدان ایستاده
و خاک بر سر میکند و گریه و زاری و ناله و بیقراری دارد آن کیست که بر کشتگان ما عزاداری و نوحه و گریه میکند آن علیل بیمار فرمود که ای عمه
جان آن جبرئیل امین که هوادار جد بزرگوار پدر بزرگوارم حسین است که بر کشتهٔ مخدوم خویش گریه و نوحه و ناله میکند و در حدیث کسی
حضرت فاطمه فرمود که بعد از آنکه پدر بزرگوارم خواب مرا تعبیر فرمود من بخانهٔ خود برگشتم و آرام گرفتم تا آنکه ماه ششم بآخر رسید
و چون شب جمعهٔ سیم ماه مبارک شعبان المعظم داخل شد نور الهی و آن در شعشعانی از صدف عصمت فاطمهٔ طاهره ظاهر و هویدا گردید
پس خداوند جلیل رضوان خازن جنت را امر فرمود که جنت را زینت نماید و خوشبوی گرداند بجهت کرامت آن مولود مسعود و وحی
فرمود بسوی حورالعین که همه زینت کنند بجهت کرامت او و وحی فرمود بملائکه مقربین که همه برپا شوند و صفها را آراسته کنند به تسبیح
و تحمید و تمجید و تکبیر الهی بجهت کرامت او پس وحی فرمود بجبرئیل که هزار قبیله از ملائکه که هر قبیله هزار هزار ملک بوده باشند با خود بردار
که همه بر اسبهای زرین برنگهای نیکو که همه زین و لجام کرده باشند و بر آنها قبها از در و یاقوت بوده باشد سوار شوند و در اطراف
آنها ملائکه روحانیین که در دستهای ایشان حربه‌ها از نور باشد راه روند و با این هیئت و با این جمعیت بزمین نازل شوند بجهت تهنیت
این فرزند که از برای جناب محمد مصطفی متولد شده است پس جبرئیل بطوریکه پروردگار جلیل فرموده بود بر جناب ختمی مآب نازل شد
مؤلف گوید که لعنت الهی بر یزید و ابن زیاد باد که در مقابل دستگاه الهی در عوض جبرئیل و صفوف ملائکه مقربین با ابن سعد حرامزاده
امر نمود که صفها از منافقین بدآئین گرد آورد فرزند جناب خاتم النبیین کشیدند و در مقابل تسبیح و تقدیس ملائکه آنجماعت فتنه
فجره بعربده کشیدند و سخنان نالایق ناسزا میگفتند و بازای اسبهای نجیب زین و لجام کرده در زمان حیات آقای مظلومان اسبهائی که پیکرها
نعلبندی کرده زین و لجام نموده یک یک را آوردند انا لله و امصیبتاه که بعد از شهادت هم همان اسبها را بر بدن نازنین خود و خویش
و سایر شهدا تاختند و احسرتاه که قاطرهای لنگ بدراه بی زین و لجام و شتران لاغر بدراه بی جهاز و عماری از برای اسیری اهل آن
عزیز کردهٔ پروردگار را آوردند آه آه که در مقابل قبه‌های از در و یاقوت قبها و خیمه‌های ایشان را بغارت بردند و بسوزانیدند آه و اویلا
از ظلم بنی امیه که بجای آن بسترها گردی ملائکه روحانیین در اطراف اهل و عیال سید مظلومان و شامیان بیدین و کوفیان بدآئین

ازدحام کرده بودند آه وا مصیبتاه که در دستهای ملائکه از برای کرامت آنحضرت سبحه‌ها از نور بود و بر دستهای موکلان بر اسیران
محمود ها و تازیانها بود اگر یکی از ایشان بر کشتگان خود گریه میکردند یا در سوار و پیاده روی کوتاهی میکردند آن بیکسان بی پناه را
میزدند و اذیت میکردند آه آه که ملائکه با آن قسم از تهنیت و جمعیت وارد بر زمین شده داخل محفل خاتم المرسلین شدند
و در کتاب مصابیح المتهجدین روایت کرده ام که خداوند علام الغیوب بجبرئیل امین وحی فرمود که چون بر پیغمبر ما نازل شدی سلام ما را
باو برسان و باو تهنیت و مبارکباد تولد این مولود مسعود را بگو و باو پیغام رسان که من اسم این فرزند حسین گذاشته ام لیکن ای
جبرئیل با خبر تهنیت او را تعزیت هم بگو وقل له یا محمد یقتله شرار امتک علی شرار الدواب فویل للقاتل وویل للسائق وویل
للقائد یعنی ای جبرئیل بگو بمحمد که میکشند این فرزند را بدترین امت تو که سوار میشوند بر بدترین چهارپایان پس وای بر کشنده او و وای
بر راننده او یعنی از دیاری بدیاری و وای بر حرکت دهنده او یعنی از طرفی بطرفی دیگر من که خداوندم از قاتل او بیزارم و او هم از من
بیزار است و هیچ گناهکاری در روز قیامت نخواهد آمد مگر آنکه کشنده این مظلوم گناهش از او بیشتر است و قاتل حسین در روز قیامت
داخل آتش میشود با آن جماعت که با خداوند خدائی دیگر را شریک قرار داده اند و پرستیده اند و اشتیاق آتش بکشنده او زیاد
تر است از شوق دوستان خداوند بسوی بهشت و در حدیث است که عبور جبرئیل در حین نزول بدردائیل افتاد پس او گفت که ای جبرئیل این
چه شب است در آسمانها مگر قیامت از برای اهل عالم برپا میشود که این چنین هنگامه در عالم واقع شده جبرئیل گفت بلکه از برای جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرزندی متولد شده است در دنیا و خداوند مرا از برای تهنیت باو نازل میفرماید پس دردائیل گفت که ای جبرئیل
بحق خداوندی که مرا و ترا خلق فرموده است که سلام مرا بجناب محمد برسان و عرض کن که بحق این مولود که از خداوند سؤال نماید که از من
راضی شود و بالهای مرا بمن رد فرماید و در صفوف ملائکه مرا بجای خود برگرداند پس چون جبرئیل به پیغمبر تهنیت و تعزیت داد آنجناب
آنحضرت را بفاطمهٔ زهراء داد پس آن مظلومه گریست و گفت یا لیتنی لم الده یعنی ای کاش که او را نزائیده بودم و کشنده فرزندم
در آتش است پس پیغمبر فرمود بلی در آتش است و لیکن ای فاطمه کشته نمیشود مگر آنوقت که خداوند از نسل او امامی هدایت کننده
خلق فرماید پس رسول خدا جمیع اسامی شریفهٔ ائمه را برای فاطمهٔ طاهره بیان فرمود پس آن معصومه راضی شد پس جبرئیل خبر دردائیل را
بخدمت آن پیغمبر جلیل عرض کرد پس آنحضرت فرزند خود را بر روی دست گرفت در حالتی که او را در قنداقه از پشم پیچیده بود و دست
خود را باسمان بلند کرده و قال اللهم بحق هذا المولود علیک لا بل بحقک علیه و علی جده محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب ان کان
للحسین بن علی و فاطمة عندک حق فارض عن دردائیل و رد علیه اجنحته و مقامه فی صفوف الملائکة یعنی رسول خدا عرض کرد که ای
خداوند من بحق این فرزند من حسین بر تو نه بلکه بحق تو بر او و بر اجداد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که اگر از برای این
حسین فرزند علی و فاطمه در نزد تو قرب و حقی هست راضی شو از دردائیل و رد فرما باو بالهای او را و عطا فرما باو مکان او را
در میانه صفهای ملائکه پس خداوند ببرکت جناب سید الشهداء روحی له الفداء دعای پیغمبر را مستجاب گردانید و گناه دردائیل را
آمرزیده و او را بمقام خود برگردانید و او در بهشت مشهور است بازاد کرده حسین مؤلف گوید که ای شیعیان از کجا انصاف است
که کسی که او را در قنداقه اینقدر در درگاه الهی قدر و منزلت باشد که ببرکت او ملائکه مقربین آمرزیده شوند اینکه در روز عاشورا از قحط آب قنداقه فرزند شیرخوار
خود را از مادرش گرفته و بر روی دست بگیرد از برای تحصیل آب برای او دشمنان او را آب ندهند بلکه تیر بر گلوی تشنه او زنند و او را
هلاک گردانند خداوند لعنت فرماید اهل کوفه و شام را که بر کوچک و بزرگ اهل بیت رسالت رحم نکردند اللهم العنهم بجمیع لعناتک بدوام بقائک

مجلس ششم در اطلاع یافتن جد و مادر از شهادت آن تشنه جگر در حین تولد از مادر و شیر خوردن او علیه السلام

سبحان الله الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و سبحان الله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک
و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا اللهم صل علی اول من خلقته فصار بمشیتک بلا اب و ام موجودا فهو اول نور ابتدعته فی
عالم الانوار فصار بارادتک مولودا فصل اللهم علی اول من اشتق من نوره فجعلته والائمة للعالمین عند ما شهدوا

أبوين بلا تبعة و أعطيتهما معاً ما تمنّوا . ثم صلّ اللهمّ علی أبیهما الذین جعلت حقّ والدیهم للأوّلین و الآخرین فیهما استشهدوا و جعلتهما قدوة
و لا بیتا علی خامس أصحاب الکساء الذی ارتضع من الإبهام آخر لسان سیّد الأنبیاء و قد عبدالله فی صلبه و صلب سیّد الأوصیاء
و کان سیّداً فی بطن أمّه سیّدة النساء الذی حملته أمّه کرهاً و وضعته کرهاً و کانت مدّة حمله و فصاله ثلثین شهراً سیّدنا و مولانا أبی عبدالله
سیّد الشهداء أرواحنا له الفداء و علی أعدائه اللعن و العذاب دوام الدنیا و دار الخلود و بعد : اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و وصّینا الإنسان بوالدیه إحساناً حملته أمّه کرهاً و وضعته کرهاً و حمله و فصاله ثلثون شهراً تفسیر آیه شریفه ظاهر اینست
که جناب اقدس الهی جلّ شأنه العالی میفرماید که وصیّت کردیم ما که خداوندیم انسان را به نیکوئی کردن با پدر و مادر خود زیرا که مادر
او او را برداشته است در رحم خود با زحمت و مشقت و کراهت با رحم او و او زائیده است با کراهت و دشواری زائیدن
و از ابتدای حامله شدن مادر تا از شیر باز کردن او اقلا سی ماه طول کشیده است و ظاهر این آیه شریفه از برای والدین جسدانی خود
و کافی است از برای بیان احسان به ایشان کردن و مخالفت ایشان نکردن اینکه شخصی به رسول خدا عرض کرد که مرا وصیتی بفرما
فرمود که هیچ چیز را شریک خداوند قرار مده اگرچه به آتش سوزانیده شوی و عذاب کرده شوی و علی الدوام باید قلب تو مطمئن باشد
با ایمان و دیگر آنکه اطاعت و نیکوئی کنی بالنسبه به والدین خود خواه زنده باشند و خواه مرده و اگر ایشان امر کنند اینکه بیرون رو
از میانه اهل و عیال و اموال خود بیرون رو بدرستیکه این از علامت ایمان است و از برای هر کس که گوش شنوائی بوده باشد
از برای نیکوئی کردن به والدین و مخالفت نکردن با ایشان اینکه در حدیث میفرماید قُل للبارّ افعل ما شئت فانّک فی الجنّة و قل
للعاقّ افعل ما شئت فانّک فی النار بگو از برای نیکوئی کننده با والدین که بکن آنچه دلت میخواهد یعنی از طاعت و غیر آن پس بدرستیکه
تو در جنتی و آخر الامر از اهل بهشتی و بگو به عاق والدین که بکن هر چه میخواهی از طاعت و معصیت پس بدرستیکه تو در آتشی و جایگاه تو جهنم
خواهد بود و باید دانست که والدین بر سه قسم اند اوّل والدین جسدانی که جسد تو از ایشان متولد شده است و تربیت بدن تو کرده اند
و ظاهر این آیه شریفه و آیات قرآنیه و ظاهر این احادیث و غیر اینها در حق ایشان است دوّم والدین روحانی و مراد از آن سلسله
جلیله علما اند که ترا تعلیم معرفت و علم و دین نموده اند و آداب تقوی آموخته اند که از باطن اوّل این آیات و احادیث ایشان مراداند
و حق ایشان از والدین جسدانی زیادتر است بقدریکه حق روح بر جسد زیاده است و بقدریکه حق علم بر حق بدن مقدم است پس حکم نیکوئی
کردن با ایشان یا عاق ایشان شدن اقوی و اشد است از حکم والدین ظاهری جسدانی سیّم والدین حقیقی و مراد از ایشان جناب
پیغمبر و آل طاهرین او است چنانکه رسول خدا میفرماید که انا و علیّ ابوا هذه الامّة یعنی من و علی دو پدر مهربانیم از برای این امت
پس از باطن باطن آیات و احادیث ایشان مراداند و حق ایشان بر والدین ظاهری و بر علما آنقدر زیاده و بیشتر است که مقام ایشان
بر مقام آنها بالاتر است و آن از حد تحریر و تقریر بیرون است و آنچه از احادیث متعدده معتبره ظاهر میشود آنست که فرقی در میانه همه
مؤمنان و سایر اهل بیت نیست و اما این جهت است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود میفرماید که مراد از والدین حسنین است پس آنکس که
ایشان از او راضی باشند همانا که رسول خدا و امیر مؤمنان از او راضی اند و هر کس که عاق ایشان و بزرگوار بوده باشد عاق آنها و جناب
مقدس خواهد بود و بدانکه از تفاسیر و احادیث متعدده ظاهر میشود که باطن دیگر این آیه شریفه اینست که مراد از انسان جناب
سیّد الشهداء است و مراد از والدین حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا اند و مراد از حملته امّه کرهاً و وضعته کرهاً اینست که جناب فاطمه طاهره
حامله شد به جناب سیّد الشهداء از روی اکراه و وضع حمل آنجناب نمود از روی اکراه و علت آن این بود که جناب اقدس الهی پیغمبر خدا را
مکرر خبر داده بود از تولد مظلوم کربلا و شهادت او و آنحضرت جناب فاطمه زهرا را بآن خبر داده بود و لهذا با آن مظلوم حامله شد از روی اکراه
و وضع حمل او نمود از روی اکراه و حضرت صادق علیه السلام میفرماید که آیا هرگز دیده اید کسی را که او را بشارت به ولادت فرزند دهند و او کراهت
داشته باشد و بدرستیکه چون جناب فاطمه شنیده بود که فرزند او جناب سیّد الشهداء را میکشند اکراه داشت در حامله شدن او و در وضع
حمل او و چون شش ماه زیاده در رحم مادر نماند و دو سال ایام شیر دادن بود پس همه ایام شیر دادن و حمل او سی ماه طول کشیده است اینست
معنی حمله و فصاله ثلثون شهراً و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه رسول خدا و حضرت فاطمه صلوات الله علیهما و علی آلهما بلکه همه عالم را

خبر دادن بشهادت آن مظلوم در وقت تولد او این حدیث است که از ابن ابی عون روایت شده است که چون آن مظلوم متولد شد ملکی
از ملائکه فردوس اعلا از جانب خداوند علی اعلا نازل شد بر دریای اعظم و از جانب خداوند عالم ندا کرد در اقطار آسمانها و زمینها
که یا عباد الله البسوا اثواب الاحزان واظهروا التفجع والاشجان فان فرخ محمد مذبوح مقهور یعنی ای بندگان خداوند بپوشید
جامه های حزن را یعنی قلبهای خود را محزون گردانید یا آنکه بر قامتهای خود جامه سیاه که داب ماتم زدگان است بپوشانید و اظهار
کنید آن ناله و اندوه را که در وقت عزیزان اظهار میکنید زیرا که این فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عنقریب کشته شده
و مظلوم و مقهور خواهد شد پس آن ملک بخدمت جناب پیغمبر مشرف شد و عرض کرد که یا حبیب الله یقتل علی هذه الارض قوم
من آل بیتک یعنی ای حبیب خداوند کشته میشود بر این زمین از اهل بیت تو پس میکشد ایشان را طایفه طاغیه از امت تو برای
خوشنودی جماعتی از فسقه امت تو که از دین خداوند برگشته اند میکشند فرزند تو حسین را که پسر دختر تو فاطمه طاهره است در زمینی که اسم آن
کربلاست پس قدری از خاک کربلا را برداشت و بخدمت سید انبیاء آورد و عرض کرد که یا محمد محافظت فرما این تربت را و آنرا نگاه دار
که مثل خون سرخ شد بدانکه فرزندت حسین کشته شده است پس آن ملک قدری از تربت طاهره جناب سید الشهداء را بر بال خود
گرفت و باسمان بالا رفت پس باقی نماند ملکی در آسمان مگر آنکه آمده آنرا بوئیدند و بآن تبرک جستند و گریستند تنها نه ماتمش
نه همین انس و جان گریست ایام ناله کرد و زمین و زمان گریست تنها همین نه آدمیان نوحه گر شدند از این عزا ملائک
هفت آسمان گریست پس سید انبیا آن تربت را از ملک گرفت و بوئید و گریست و مکرر میفرمود که قاتل الله قاتل
الحسین واصلاه فی نار جهنم وبئس المصیر یعنی بکشد خداوند کشنده حسین را و بسوزاند او را در آتش جهنم و قرار دهد جای او را در جهنم
که بد جائیست پس آنحضرت آن تربت را بام سلمه داد و فرمود که هر وقت ببینی که رنگ آن متغیر شده و مانند خون سیاه شده بدانکه
فرزندم حسین در زمین کربلا کشته شده است مؤلف دلخون گوید که ام سلمه آنرا در شیشه نموده بود و چون روز عاشورا شد آه واویلا
و وامصیبتاه که دید از اطراف آن خون میجوشد پس ناله های بلند دختران عبد المطلب و دختران قریش را صدا زده دور آن شیشه
جمع شده و از آن خون بر سر و صورت خود مالیدند و ناله های واحسیناه و واشهیداه و واغریباه از جگر کشیدند و بلوازم تعزیه
داری آن مظلوم قیام نمودند مؤلف نالان گوید آه آه چون بنظر باطن ملاحظه مجلس ام سلمه و سایر زنان بنی هاشم و دختران
عبد المطلب و صورتهای بخون رنگین شده ایشان را مینمایم ملتفت بمجلس عصر دیگر عاشورا میشوم که در زمین کربلا واقع شد پس از تفکر
در آن جگرم خون و چشمم جیحون و صورتم از سرشکم گلگون میشود در آن وقتیست که ذوالجناح زین واژگون و کاکل پر از خون از قتلگاه
شهیدان بر در خیمه بیکسان آمد پس همه زنان و دختران گریه کنان دست در گردن آن حیوان در آوردند و صورتهای خود را بآن خون یال
و کاکل رنگین نموده هر یک بگریه و ناله از احوال آقای مظلومان و سرور شهیدان سؤال میکردند یکی میگفت ای ذوالجناح چرا
او را بردی و نیاوردی و دیگری میگفت که ای ذوالجناح آیا او را آب دادند یا تشنه کشتند و دلسوخته میگفت که ای ذوالجناح خوب
نکردی که او را از میان دوستانش بردی و در میان دشمنانش انداختی آه واعزاه و وامصیبتاه که چون ملاحظه مجلس ام سلمه را
میکنم که چون شیشه پرخون در میان گذاشته بودند و زنان موها و رویهای خود را بآن رنگین کرده بودند و از شدت خون و گریه و ناله
و اغفلتی واحسیناه و وااماماه همه بیخود شده بودند و ناله های بی اختیار میکرده بودند متحیر میشوم و قلبم کباب و چشمم پر آب میگردد
که آنوقت که زنان و دختران خصوصا سکینه مظلومه در میان قتلگاه جسد پاره پاره خامس آل عبا و اخوان اعدا را در میان کشته
بودند و از حلقوم بریده و بدن چاک چاک آن غریب تشنه لب رو بیاد و موهای خود را رنگین کرده بودند و واحسیناه و واغریباه و وابتاه
و امثال اینها را بی اختیار میگفته بودند آیا بر چه حال بوده اند و چگونه این کوه غم و بار الم را کشیده اند و تحمل کرده اند و چگونه
صبری داشته اند که هلاک نشده اند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه در وقت تولد
جناب سید الشهداء سید انبیاء را مطلع بر شهادت آن مظلوم کرده اند اینست که در وقت تولد او جبرئیل با جمعی از ملائکه
از برای تهنیت آنحضرت بزمین آمدند پس چون ایشان بخدمت [illegible]

عرشش بود و خداوند او را بشفاعت امر فرموده بود و او کوتاهی کرده بود پس خداوند بالهای او را شکسته و او را در آن جزیره انداخته
بود و هفتصد سال بود که در آنجا مشغول بعبادت بود و در حدیث دیگر است که خداوند او را مخیر فرموده بود در میانه عذاب دنیا
و عذاب آخرت و او عذاب دنیا را اختیار کرده بود و خداوند امر فرموده بود که او را بمژه چشمش در آویخته بودند و هیچ حیوانی
نزدیک او نمیرفت و علی الدوام در زیر او آتش بدبوئی مشتعل بود تا آنکه جناب سید الشهداء متولد شد پس آن ملک بجبرئیل
گفت که اراده کجا داری گفت که خداوند فرزندی بجناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عطا فرموده است و از جانب خداوند جهت
تهنیت آنجناب میروم آن ملک گفت که ای جبرئیل مرا همراه ببر شاید که آنحضرت در درگاه الهی دعائی در حق من فرماید پس جبرئیل او را
همراه خود ببرد و چون بر آنحضرت وارد شد و از جانب جناب اقدس الهی و خود تهنیت آنجناب گفت احوال فطرس را بعرض
آنجناب رسانید آنحضرت فرمود که بفطرس بگو که خود را باین فرزند بمال و برگرد بمقام خود در رفیع اعلا پس فطرس چنان کرد و
جمیع بالهای او بحالت اول برگشت و چون خواست که بمقام خود مراجعت نماید عرض کرد که یا رسول الله با خبر باش که امت تو
این فرزند را شهید میکنند و چونکه ببرکت او بالهای من بمن عطا شد من بر خود این خدمت لازم گردانیدم که زیارت نکند او را هیچ
زیارت کننده مگر آنکه زیارت او را بآن بزرگوار برسانم و هیچ سلام کننده بر او سلام نکند مگر آنکه سلام او را بآنسرور عرض نمایم
و هیچ صلوات فرستنده بر او صلوات نفرستند مگر آنکه صلوات او را بآنجناب عرضه داشته باشم پس از خدمت آنحضرت مرخص
شده بمکان اعلای خود بازگشت نمود و در بعضی از روایات است که در میانه ملائکه مباهات و فخر میکرد و میگفت من مثلی
و انا عتاقة حسین بن علی و فاطمة و جده احمد الحاشر یعنی کیست مثل من و حال آنکه من آزاد کرده جناب حسینم که فرزند علی و فاطمه است
علیهم السلام که جد او احمد است که یکی از نامهای او حاشر است و در کتاب فتوحات القدس روایت کرده است که بعد از شهادت
آنحضرت چون فطرس بر آن قضیه مطلع شد عرض کرد الهی چه بودی که مرا خبر شدی که تا با رفیقان بسوی زمین رفتمی و با دشمنان وی جنگ
کردمی خطاب الهی در رسید که اگر آن ضرورت وقوع نیافته حال با هفتاد هزار فرشته که تابع تو اند بروید بر سر قبر وی ملازم شوید
و هر صبح و شام بر وی گریه کنید و ثواب آب دیده خود را بآنها که در مصیبت او گریانند ببخشید پس فطرس با تابعین بسوی
کربلا فرود آمدند و بآنچه مامور شده اند مشغولند و در حدیثی است که صلصائیل مثل فطرس شده بود چون ملائکه احوال او را
برسول خدا عرض کردند آنجناب بحجره طاهره فاطمه زهرا تشریف آورده و فرمود که فرزند من حسین را بمن ده پس آنجناب او را در قنداق
پیچیده بدست آنحضرت داد و آنحضرت او را در میانه جمعیت ملائکه آورده بر روی دست مبارک گرفت پس چون نظر ملائکه بر آن
فرزند سعادتمند افتاد همه شروع کردند بگفتن لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و ثنای حضرت الهی بجای میآوردند که ناگاه جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه آن فرزند را بر روی دست داشتند روی بجانب قبله نموده دست خود را بجانب آسمان بلند کرده و
قال اللهم انی اسئلک بحق ابنی الحسین ان تغفر لصلصائیل خطیئته و تجبر کسر جناحه و ترده الی مقامه مع الملائکة المقربین یعنی ای خداوند من
بدرستیکه من از تو سؤال میکنم بحق فرزندم حسین اینکه صلصائیل را بیامرزی و بالهای شکسته او را اصلاح کنی و او را برگردانی بمقام
اعلای خود و با ملائکه مقربین محشور گردانی پس خداوند دعای آنحضرت را مستجاب گردانید و قسم او را که بحق مظلوم کربلا داده قبول کرد
و با صلصائیل آنچنان کرد که آنحضرت خواسته بود مؤلف گوید که چون از احوال تولد آن مظلوم مطلع شدی گوش بر حالی بده
که در کیفیت شیر خوردن آن مظلوم وارد شده است و از آنجمله حدیثی است که در کتاب عوالم روایت کرده است که چون حضرت فاطمه
علیها السلام بحضرت امام حسین علیه السلام حامله شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسفر تشریف برد و بجناب فاطمه فرمود که
جبرئیل مرا خبر داده است که از تو فرزندی متولد میشود پس چون متولد شد او را شیر مده تا من بر تو وارد شوم پس زهرای ازهر
بفرموده جناب پدر فرزند خود را تا سه روز شیر نداد و آخر الامر محبت مادری بهیجان آمده دغدغه کرد و او را شیر داد پس چون رسول
خدا از سفر وارد شد فرمود که او را شیر داده یا نه در جواب عرض کرد که محبت مادری بر من غلبه کرد و او را شیر دادم آنحضرت فرمود
که خداوند خواست جاری فرمود پس چون نطفه جناب سید الشهداء علیه السلام در صدف عصمت قرار گرفت جناب

پیغمبر باو فرمود که ای فاطمه جبرئیل مرا خبر داده که از تو فرزندی دیگر متولد میشود پس باید که او را شیر ندهی تا من بر تو وارد شوم اگرچه
یکماه طول کشد آن معصومه عرض کرد که چنان خواهم کرد پس آنحضرت تشریف برد و چون آن فرزند سعادتمند متولد شد او را مدتی شیر
نداد تا جد امجد او از سفر مراجعت فرمود از آن معصومه سؤال نمود که آیا او را شیر داده یا نه جواب داد که نه پس آنحضرت قنداقهٔ حضرت
امام حسین را در آغوش مرحمت گرفت و زبان معجز نظام خود را در دهان او گذاشت و او میمکید پس آنحضرت فرمود که ایها حسین
ایها حسین اَبَی اللهُ ما یُرادُ مِنکَ وَ فِی وُلدِکَ یعنی هیهات الحسین خداوند جاری نمیفرماید امور را مگر آن نوع
که اراده او تعلق میگیرد امامت در شان تست و اولاد تو و از جملهٔ احادیث معتبرهٔ دیگر ظاهر میشود که آنحضرت فرزند خود را شیر میداد
با زبان خود چنانکه آب و دانه میدهد کبوتر بچهٔ خود را با دهان خود مؤلف محزون گوید که بدیدهٔ انصاف ملاحظه نمایند که
چگونه احوال جناب سید الشهدا علیه السلام در اول حیات و زندگانی مطابق بود با احوال روز شهادت و ارتحال او بسرای جاودانی
زیرا که همچنانکه در اول تولد آن مظلوم را مدتی بعلت حکمت و اسرار خفیهٔ الٰهیه مادر مهربان با مهربترین پیغمبران از شیر که در عوض آب
و غذا است باز داشت و ایام و لیالی را به تشنگی و گرسنگی گذرانید همچنین در شبانه روز عاشورا که آخر عمر آنجناب بود به تشنگی
و گرسنگی گذرانید و اما نتیجه بود که هر وقت غذائی یا آبی از برای فرزند مظلومش جناب سید الساجدین میآوردند آنجناب بآن
آنها نظر میکرد و میگریست و میفرمود که قُتِلَ ابنُ رَسُولِ اللهِ جائِعاً عَطشاناً یعنی کشته شد فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله
در حالتی که گرسنه و تشنه بود و همچنانکه در اول تولد کام آن امام تر نشد مگر بشیر خوردن از زبان جد بزرگوارش همچنین بروزهٔ
روز عاشورا را افطار نفرمود مگر بدست جد بزرگوارش چنانکه در حدیث است که در سحر شب عاشورا بخواهر خود جناب زینب خاتون
فرمود که ای خواهر جد بزرگوارم را در خواب دیدم و بمن فرمود که ای حسین باید که روزهٔ فردای تو از آب کوثر در قصر من بدست من
گشوده شود و شاید که از جملهٔ علتهائیکه آن مظلوم در روز عاشورا بعد از آنکه ذو الجناح را در میانهٔ آب فرات جهانید و کفی از آب برداشت
که بیاشامد و نیاشامید و ریخت این بود که بخاطر شریفش خطور کرد که در خواب با جد بزرگوارش وعده فرموده بود که روزهٔ آنروز را
باید بدست جد خود از آب کوثر افطار فرماید و از جملهٔ احادیثی که در کتاب بحار الانوار در کیفیت شیر آشامیدن آن بزرگوار
وارد شده اینست که چون آنجناب متولد شد فاطمهٔ طاهره را ناخوشی عارض شد و شیر در پستان او خشکید شد و هرچند رسول خدا
تفحص نمود زن شیر دهی را نیافتند پس آنحضرت انگشت ابهام خود را در دهان فرزند خود میگذاشت و خداوند جل جلاله روزی او را از آن
انگشت جاری میفرمود و در آن کتاب روایت کرده است که قالَ اَبُو عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ لَم یَرضَعِ الحُسَینُ مِن فاطِمَةَ وَ لا مِن اُنثی کانَ
یُؤتی بِهِ النَّبِیَّ فَیَضَعُ اِبهامَهُ فی فیهِ فَیَمُصُّ مِنها ما یَکفیهِ الیَومَینِ وَ الثَّلاثَ فَنَبَتَ لَحمُ الحُسَینِ عَلَیهِ السَّلامُ مِن لَحمِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ دَمُهُ
مِن دَمِهِ یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که شیر نخورد حضرت امام حسین علیه السلام نه از حضرت فاطمه و نه از زنی دیگر و عادت
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله براین جاری شده بود که نزد او میآمد پس انگشت ابهام خود را در دهان او میگذاشت پس از آن میمکید
آنقدر که کفایت میکرد او را در دو روز و سه روز مؤلف گوید که جمع میانهٔ احادیث اینست که گاهی انگشت خود را در دهان
او میگذاشته بوده اند و گاهی زبان خود را پس روئید گوشت حضرت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و خون او از خون او مؤلف گوید که از رحمت خدا محروم باشند آنجماعتیکه احترام آن گوشت که از گوشت رسول خدا و آن خون
که از خون او پرورده بود نداشتند و وطن او را بغربت و عزت او را بذلت مبدل گردانیدند پس خان آبرا بر روی او و عیالش
بستند که صغیر ایشان از بی آبی هلاک شد و کبیر ایشان از شدت تشنگی پوست او بر روی گوشت او خشکید و چون پوستی که بر روی
آتشی گذارده شود خود را برهم کشید آه و اویلاه باین قدر اذیت اکتفا نکرده بضرب تیرها و نیزه ها و خنجرها و شمشیرها آن گوشتها مانند گوشت
گوسفند قربانی قطعه قطعه و پاره پاره کردند و خونهای ایشان که پرورده از شیرهٔ جان اشرف موجودات بود بر خاک هلاک
ریختند آه و امصیبتاه و واحزناه که اکتفا باینهمه اذیتها نکرده آن ابدان مطهره و آن گوشت و خونهای مقدسه را پایمال
اسبان نموده و دفن نکرده در آفتاب انداخته بشهرها و دیارها و وطنهای آواره شدند وَسَیَعلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا... وَ ما اللهُ بِغافِلٍ عَمّا یَعمَلُ الظّالِمُونَ

مجلس هفتم

در اطلاع دادن خداوند جل شانه است سید انبیا صلی الله علیه وآله را بر شهادت سید الشهداء در کودکی آن مظلوم و رضا جوئی کردن آنحضرت از حضرت امیر المؤمنین و جناب فاطمه علیهما السلام با مر خداوند متعال الحمد لله الذی امتحن قلوب احبته بوحی شهادة الاحبة ثم الحمد لله الذی جعل مصیبتهم مصیبة له کما جعل محبتهم محبة له و بغضهم بغضا له اللهم صل علی اشرف الاحبة و الانبیاء الراضی بشهادة سبطه سید الشهداء تحصیلا لمنصب شفاعة الاحبة یوم الجزاء اعنی سیدنا و نبینا محمد بن عبد الله علیه و آله التحیة و الثناء خصوصا علی سید الاوصیاء و سیدة الزهراء الذین رضیا بشهادة ولدهما لشفاعة اهل الغراء و الجفاء و علی سیدی شباب اهل الجنة و اهل الوفاء و الشهیدین السعیدین الراضیین بالقضاء شفیعی المحبین الباکین الحسن المجتبی و الحسین الوحید فی ارض البلاء و علی الارکان النقباء النجباء الشهداء علیهم و علی محبیهم و زائریهم و الباکین علیهم صنوف الرحمة و الثناء و علی مبغضیهم و منکری فضائلهم و غاصبی حقوقهم الوف اللعنة و العناء و بعد بدانکه از احادیث بسیار معلوم میشود که خداوند جل جلاله مکرر رسول خود را از شهادت مظلوم فرزند او جناب سید الشهداء در زمان کودکی آن مظلوم مطلع گردانید و آنجناب حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه را از آن واقعه هایله جانگداز با خبر گردانید و از آنجمله اهل بیت و بسیاری از خواص و دوستان با خبر گردیدند از آنجمله در کتاب بحار از زید غلام زینب دختر جحش روایت میکند که روزی سید انبیاء در خانه من در گوشه استراحت فرموده خوابیده بودند که ناگاه خامس آل عبا کودک بود و داخل خانه شد پس من او را مشغول بازی میگردانیدم که رسول خدا از خواب بیدار نگردد پس چون لحظه از او غافل شدم رفت بحجره که آنحضرت در آن خوابیده بود چون از عقب او رفتم دیدم که بر بالای شکم جد بزرگوار خود نشسته است پس دیدم که نشانه پسری خود را در توی ناف آنحضرت گذارده و شروع نموده بول کردن پس من دویدم که او را بردارم آنحضرت فرمود که دعی ابنی یا زینب حتی یفرغ من بوله یعنی واگذار فرزندم را ای زینب تا فارغ شود از بول و بعد از آنکه فارغ شد رسول خدا برخواستند و تجدید وضو نموده مشغول نماز شدند و چون آنحضرت بسجده میرفت آن کودک بر دوش آنحضرت بالا میرفت پس آنحضرت آنقدر سجده را طول میداد تا او بزیر میآمد پس سر از سجده برمیداشت و چون آنحضرت میخواست آن طفل خود را بگردن آنجناب در میاید و نشست پس آن مظهر رحمة للعالمین او را در آغوش مرحمت جای میداد و بر این احوال با آنکودک سلوک فرمود تا از نماز فارغ گردید پس دستهای خود را پهن کرده و میفرمود که ارنی ارنی یا جبرئیل یعنی بنما بمن بنما بمن یا جبرئیل زینب میگوید که من عرض کردم که یا رسول الله امروز دیدم کاری چند با حسین کردی که هرگز چنین نفرموده بودی آنجناب در جواب فرمود که بلی الحال جبرئیل بر من وارد شد و خبر داد که امت من فرزندم حسین را میکشند و مرا در این مصیبت تعزیه و تسلیه داد و قدری تربت برای او را برای من آورد مؤلف گوید که شاید که یکی از جمله علتهای بول کردن آن بزرگوار در ناف جد خود این باشد که آنحضرت راضی نشد که خواهش فرزند گرامیش در مثل بول کردن در مثل ناف سید کاینات و فخر موجودات در هم شکسته شود و نهی فرمود که آنسرور را از روی سینه او بردارند پس چگونه راضی خواهد بود که در میانه آن بزرگوار و مطلوبهای بزرگ او مثل عزیزانش و فرزندانش و اهل و عیالش و دوستانش جدائی اندازند آه و مصیبتاه رسول خدا صلی الله علیه و آله راضی نشد که از مطلوبش که سواری بر دوش جد باشد محروم شود و سجده را طول میداد تا بخواهش خود بزیر آید ای دوستان و ای شیعیان انصاف دهید که راضی میشود که تشنه کشته از ضرب تیر و نیزه از ذو الجناح بخاک هلاک افتد و در میانه سر و بدن او جدائی اندازند بلکه در میانه اعضا و جوارح و گوشت و پوست و رگها و انگشتان و دست و بدن او جدائی اندازند و همه را قطعه قطعه و پاره پاره کنند و سیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه خداوند جل جلاله جناب پیغمبر را از شهادت آن مظلوم در کودکی خبر داد آنست که در حدیث معتبر روایت شده است که چون از عمر شریف جناب سید الشهداء یکسال گذشت نازل شد بر رسول خدا دوازده هزار ملک بر صورتهای طرفه و شکلهای مختلفه و چشمهای اشکبار و بجهة اظهار حزن و دلشکستگی همه بالهای خود را در خدمت آنجناب پهن کردند و همه عرض میکردند که یا رسول الله زود باشد که نازل شود بر فرزند تو حسین مثل آنچه نازل شد بهابیل از جانب قابیل و بقی

نماند ملکی در آسمان مگر آنکه نازل شد و آنحضرت را تعزیه و تسلیه دادند از برای شنیدن کشته شدن فرزندان او و همه خبر میدادند
آنحضرت را باجرهای عظیم و مزدهای جسیم که خداوند مهیا فرموده است از برای زیارت کنندگان و گریه کنندگان بر آن مظلوم و حضرت
پیغمبر نشسته بود و گوش میداد و میگریست و مکرر میفرمود که اَللّٰهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ وَلَا تُمَتِّعْهُ فِي الدُّنْيَا وَاَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ
فِي الْآخِرَةِ یعنی خداوندا ذلیل گردان هر کس را که ذلیل کرد حسین و هلاک کن هر کس را که بقتل رساند او را و بمراد خود مرسان
کشنده او را در دنیا و بآتش غضب خود بسوزان اعدا در آخرت و ایضاً از جمله احادیثی که دلالت میکند بر اینکه خداوند
پیغمبر خود را در کودکی مظلوم کربلا مطلع گردانید بر شهادت او اینست که ام سلمه میگوید روزی رسول خدا بر من داخل شد پس ناگاه
در عقب سر او حسنین وارد شدند و بر دو طرف آنحضرت نشستند پس آنحضرت جناب امام حسن علیه السلام را گرفته بر ران راست خود
و حضرت امام حسین علیه السلام را بر ران چپ خود نشانید و گاهی این را میبوسید و گاهی آن را که ناگاه پیک حضرت رب العالمین
جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد که اَتُحِبُّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ یعنی آیا دوست میداری تو حسن و حسین را آنحضرت در جواب فرمود
که کَيْفَ لَا اُحِبُّهُمَا وَهُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا وَقُرَّتَا عَيْنِي یعنی چگونه دوست ندارم ایشان را و حال آنکه ایشان دو ریحانه منند
در دنیا و نور دو چشم منند پس جبرئیل عرض کرد که یا نبی الله بدانکه خداوند حکمی درباره ایشان فرموده است باید که در این باب صبر
فرمائی آنحضرت فرمود که ای برادر من جبرئیل بیان کن که آن حکم کدام است جبرئیل عرض کرد که حکم فرموده است که این فرزند تو حسن کشته
شود بزهر جفا و این حسین کشته شود از قفا پس اگر میخواهی دعا کن که اگر دعا کنی خداوند وعده فرموده است که دعای ترا مستجاب فرماید
و این کشته شدن بزهر و قتل را از ایشان بردارد و دفع فرماید و اگر میخواهی دعا میفرما و شهادت ایشان را ذخیره میفرما از برای
شفاعت گناهکاران از امت خود در روز قیامت آن پیغمبر رحمة للعالمین و آن شفاعت خواه مذنبین در جواب فرمود که ای جبرئیل من تابع
بحکم پروردگارم مرا خواهشی نیست مگر آنچه اراده خداوند بآن تعلق گرفته است و بتحقیق که دوست میدارم اینکه دعای من
ذخیره باشد از برای شفاعت کردن من گناهکاران امت را در روز جزا و حکم فرماید خداوند من بآنچه مشیت او تعلق گرفته است
در حق دو فرزند من مؤلف گوید که ای شیعیان و ای تعزیه داران از کجا روا و انصاف است که آن بزرگوار را بجهت نجات
عاصیان قبول شهادت کنند و ما در نزد شنیدن مصائب ایشان خصوصاً مصائب مظلوم کربلا علیه السلام نوحه و ناله نکنیم و بدانکه از
احادیث متعدده ظاهر میشود که جبرئیل عرض کرد که یا محمد باید که برادرت علی بن ابیطالب و دخترت فاطمه زهرا را از شهادت فرزندت
حسین مطلع کردانی و رضای ایشان را نیز در این باب تحصیل فرمائی پس آنحضرت حضرت امیر علیه السلام را از این قضیه هایله با خبر کردید
و آنجناب چون وعده شفاعت عاصیان امت را شنید بامر پروردگار راضی شد و لیکن در تحیر بود که چگونه فاطمه طاهره را راضی
نماید در کتاب بحار و عوالم از جناب صادق علیه السلام روایت کرده اند که روزی جناب فاطمه فرزند مظلوم خود را در بغل
گرفته بود که سید انبیا صلی الله علیه وارد شد پس آن طفل را گرفته در آغوش مرحمت خود جای داده و فرمود که لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَكَ
وَلَعَنَ اللّٰهُ سَالِبَكَ وَاَهْلَكَ اللّٰهُ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَيْكَ وَحَكَمَ اللّٰهُ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ اَعَانَ عَلَيْكَ یعنی لعنت کند خداوند بر کشنده
تو و لعنت فرماید بر هر کس که ترا برهنه کند و هلاک فرماید جماعتی را که وبال شوند بر تو و حکم فرماید خداوند در میانه من و میانه
هر کس که سعی کند در ضرر و اذیت بر تو پس چون فاطمه مظلومه این کلمات را از پدر بزرگوار خود شنید متحیر شد و عرض کرد که یا ابة
اَیَّ شَیْءٍ تَقُولُ یعنی ای پدر جان این چه سخنان و این چه کلمات بود که فرمودی مؤلف گوید که خاتون روز جزا بمحض
شنیدن کشته شدن و برهنه شدن فرزند مظلومش متحیر شد نمیدانم که اگر میشنید که او را بچه زجر و بچه احوال
شهید نمودند چگونه متحیر میشد آه و احزناه نمیدانم که آن مظلوم بر چه احوال میشد اگر مطلع میگردید که در میانه لشکر عمر سعد فریاد
کردند که ای لشکریان فرزند فاطمه زهرا را برهنه میکنید پس ملعونی دوید و عمامه از فرق مخالفه اش بر داشت و خبیثی دیگر جبه
از دوشش او برداشت و شقی قبای او را دزدید و بیحیائی پیراهن او را از بدن چاک چاک کشش در آورد آه آه که از خدا بیخبری انگشت اعدا
بجهت انگشتر برید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس سید انبیا صلی الله علیه و آله در جواب آن معصومه فرمود که ای دختر بخاطر آوردم

آنچه را که باین فرزندم میرسد بعد از من و بعد از تو از اذیت و ظلم و مکر و حیله و طغیان از اهل آن وادی در آن وقت که در اطراف او هجوم
آورده باشند گروهی که عدو ایشان گویا بعد دستارهای آسمان باشد که هر یک تیر که میجویند و بر دیگری پیشی میگیرند بکشتن
او ای دختر گویا می بینم جای لشکرگاه ایشان را و جای خیمها و بار انداز ایشان را مؤلف جگر سوخته گوید که شکر الله که جای لشکر
آن بیکسان را با مادر شان خبر داد و لیکن کیفیت رفتن آن بیوفاهای از لشکر یزید در شب عاشورا و کشته شدن ارباب وفا را در روز عاشورا
خبر نداد که اگر آنها را خبر داده بود دوام زندگانی آتش بجان فاطمه طاهره انداخته بود پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای دختر
گویا می بینم آن تربتی را که بر آن ریخته میشود خونهای ایشان پس چون مظلومه این کلمات را استماع نمود عرض کرد که ای پدر جان
کجاست آن مکانی که فرزندم در آن مبتلا و گرفتار میشود آنحضرت فرمود که اسم آن موضع کربلا است و آنجا ئیکه غم زیاده و محنت
بر ما و بر امت ازما ای فاطمه بیرون میآیند اشرار امت من از مکانهای خود و همه در آن زمین جمع میشوند و آنها طایفه چندند
که اگر جمیع اهل آسمانها و زمین برای ایشان در نزد خداوند شفاعت کنند که گناه ایشان عفو شود شفاعت هیچیک درباره
آنها قبول نخواهد گردید و ایشان در آتش مخلد خواهند بود و چون فاطمه طاهره گوشش باین سخنان در داد از روی تحیر و پریشانی گفت
که یا ابت فیقتل یعنی ای جان پدر پس فرزندم حسین لامحاله کشته خواهد گردید و این امریست که چاره ندارد قال نعم یا بنتاه
قتلة ما قتل احد کان قبله یعنی آنحضرت در جواب فرمود که بلی ای دختر لامحاله این فرزند کشته خواهد گردید کشته شدنی که هرگز احدی از
گذشتگان باین زجر و مشقت کشته نشده باشد مؤلف دلخون گوید که بلی والله آن رسول صادق مصدق راست فرموده
زیرا که هرگز نشنیده ایم که هیچ پیغمبری یا وصی پیغمبری یا مؤمن خداپرستی یا یکی از بندگان الهی خودش با همه یاران و دوستان
و برادران و فرزندان و اقوامش تشنه و گرسنه در نصف روز کشته شده باشند و بعد از کشته شدن دست از سر و بدن و اهل
و عیال و اموال و بر ندارند آه آه و خیمه و خرگاه و اموالش بعضی را آتش زنند و جمله را غارت کنند آه آه و بدنهای ایشان را بی
لباس پایمال اسبان کنند و در بیابان اندازند آه و اعزه و سرهای ایشان را با اهل بیتشان از برای اذیت و استخفاف
شهر بشهر و دیار بدیار دانند الله الله جمیع بلاها و مصائبی که بر همه انبیاء و اولیاء وارد شده یا شدت آن بر سر مظلوم کربلا را و اخا
وارد گردیده است ای دوستان وای ناله و نوحه کنید بجان بدانید که در حدیثست که پیغمبر رسول خدا فرمود که ای فاطمه کریه خواهد
کرد بر آن فرزند جمیع آسمانها و زمینها و ملائکه و حیوانات و گیاهها و کوهها و دریاها ای فاطمه اگر اذن داده شوند دریاها هر آینه همه را
غرق کنند و یکنفر زنده بر روی زمین باقی نگذارند ای فاطمه چون او را بقتل رسانند بزیارت او و بر سر قبر او آیند گروهی از دوستان
ما که نبوده باشد بر روی زمین داناتر از ایشان بخداوند کسی و هیچکس بر پا ندارد حق ما اهل بیت را بهتر از ایشان و احدی بر روی زمین
متوجه نشود بجانب این فرزند مگر ایشان و ایشان جماعت چراغهای راه هدایتند در میانه تاریکیهای ظلم و جور و ایشان شفاعت کنند گناه
دوستان خود را در روز جزا و ایشانند که فردای قیامت وارد میشوند بر من بر سر حوض کوثر و چون وارد شوند من همه ایشان را
از روی ایشان خواهم شناخت و هر اهل دینی طلب میکند پیشوایان خود را و ایشان بغیر از ما طلب نمیکنند احدی را و ایشانند لنگرهای
زمین و آسمان و ببرکت ایشان باران نازل میشود پس چون آن مخصوصه این مطالب را گوش داد و شنید از روی تحیر عرض کرد که ای
پدر انا لله و انا الیه راجعون و شروع کرد بگریستن و گریهای سوزناک بلند نمود پس چون سید انبیا صلی الله علیه و آله انا لله گفتن
فاطمه را شنید و گریهای او را دید دانست که قلب مرحمت منزلش را توانائی کشیدن این مصیبت عظمی و این داهیه کبری نیست
پس در مقام تسلی قلب او و جبیره کردن شکستگی آن برآمد و فرمود که ای دختر بدانکه افضل اهل جنت شهیدانند که در دنیا جانهای
خود را در راه خداوند نثار کرده اند و در عوض جنت را گرفته اند پس در راه خداوند جهاد میکنند و میکشند و کشته میشوند و اینست
وعده خداوند و وعده او حق است و آنچه در نزد خداوند جلیل است بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است قتله اهون من میتة
ای دختر کشته شدن آسانتر از مردنست هر کس از برای او نعمت شهادت مقدر شده است از منزل خود روانه بمحل شهادت
خواهد شد و هر کس را این نعمت سعادت نصیب نیست عنقریب خواهد مرد پس فرمود که یا فاطمة بنت محمد انا فاطمتین

ان شئت امرتها فتطاعتک فی هؤلاء الخلق عند الحساب یعنی ای فاطمه دختر محمد آیا دوست میداری اینکه در فردای قیامت امر کنی بامری پس هرچه امر کنی اطاعت کرده شوی در حق این خلق در نزد حساب اما ترضین ان یکون ابنک من حملة العرش آیا خوشنود نمیشوی اینکه بوده باشد فرزند تو از حملهٔ عرش اما ترضین ان یکون ابوک یأتونه یسئلونه الشفاعة ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه در عوض شهادت فرزند تو حسین خلایق نزد پدر تو آیند و از او بخواهند که ایشان را شفاعت نماید ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو در روز تشنگی بزرگ که روز قیامت است دشمنان خود را دور گرداند از حوض کوثر و دوستان خود را سیراب گرداند از آن ای دختر آیا راضی نمیشوی اینکه شوهر تو بوده باشد قسمت کنندهٔ آتش که او را هرچه امر فرماید اطاعت کند پس هرکس را که خواهد از آن نجات دهد و هرکس را که خواهد در آن واگذارد ای دختر آیا دوست میداری که نظر کنی بسوی ملائکه که همه در اطراف آسمانها صف کشیده باشند و بجانب تو نظر کنند و منتظر باشند که هرچه تو امر فرمائی اطاعت کنند و نظر کنی بسوی شوهر تو در آنوقت که او در نزد پروردگار جلیل با خلایق مخاصمه کند پس بآنچه او امر فرماید فرمانبرداری کنند ای فاطمه چه میدانی اینکه پروردگار جلیل چه سلوک خواهد فرمود با کشندگان فرزند تو و کشندگان شوهر تو آنوقت که حجت خود را تمام فرماید بر این خلق و امر فرماید آتش را که اطاعت کند شوهر ترا ای فاطمه آیا خوشش نمیآید ترا اینکه بوده باشند گریه کنندگان و عزاداران بر فرزند تو و تأسف خورند بر فرزند تو جمیع ایشان ای فاطمه آیا دوست میداری اینکه زایرین قبر فرزند تو در امان و ضمان خداوند بوده باشند و هرکس او را زیارت میکند مثل کسی باشد که حج خانهٔ خداوند رفته باشد و عمره بجا آورده باشد و بقدر چشم برهم گذاردن و گشودن از رحمت خداوند دور نباشد و اگر در راه زیارت او بمیرد شهید مرده باشد و تا او زنده است ملائکه حافظین اعمال در حق او دعا کنند علی الدوام در حفظ الهی و امان خداوندی بوده باشد تا روح او مفارقت کند چون خاتون روز جزا فاطمه زهرا سلام الله علیها از پدر بزرگوار خود شنید که اینهمه جزاها در عوض شهادت فرزند او جناب سید الشهدا علیه السلام است عرض کرد که یا ابة سلمت و رضیت و توکلت علی الله یعنی ای جان پدر حال که مرا اینگونه وعدها دادی و مطلع شدم که در شهادت او چنین اجرها و مزدهاست تسلیم کردم امر و حکم پروردگار را و راضی شدم برضای او و توکل نمودم بر جناب اقدس الهی فمسح علی قلبها و مسح عینیها فقال انی و بعلک و انت و ابنیک فی مکان تقر عیناک و تفرح قلبک پس بعد از آنکه حضرت فاطمه اظهار رضامندی نمود رسول خدا دست تسلی بر قلب آن معصومه محزونه کشید و دست مبارک بر چشمهای اشک آلوده او کشید و فرمود که ای فاطمه بدان بدرستیکه من و شوهر تو و دو فرزند تو در مقام قرب در مکان عالی خواهیم بود که روشن شود چشمهای تو و خوشحال و فرحناک گردد قلب تو و در حدیث دیگر است که آن معصومه عرض کرد که ای پدر جان چون فرمودی که این فرزند کشته میشود در زمانیکه نه من باشم و نه شما و نه پدرش علی علیه السلام پس ای پدر که او را غسل میدهد و که او را حنوط میکند و که او را کفن میکند و که بر او نماز میگذارد و بخاک میسپارد رسول خدا صلی الله علیه و آله آهی کشید و گریست و فرمود لن یری من هذه الاشیاء شیئا یعنی ای فاطمه فرزند تو هیچیک از اینها را نخواهد دید مؤلف گریان نالان گوید که راست خبر داده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله زیرا که کسی جسد مجروح آن شهید را غسل نداد بلکه غسل او بخون کردن و رگهای پاره پارهٔ او بود و کسی او را حنوط نکرد و حنوط و کافور او ریگهای کربلا بود و کسی او را کفن ننمود بلکه کفن او گرد و غبار معرکهٔ قتال بود که از وزیدن بادها بر او نشسته بود و کسی از لشکر کوفه و شام بر او نماز نکرد و بخاک نسپرد زیرا که در حدیث است که عمر سعد نحس جهاد خبیثه کشتگان خود را بخاک سپرد و جسد مقدس مطهر عزیز کردهٔ خدا و رسول را با سایر کشتگان از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه و اصحاب اخیار و ابرار را سه روز در میان آفتاب گرم در بیابانها انداخته از برای دنیاداری هریک روانه شهر و دیار خود شدند جزاهم الله شر الجزاء لکان لهم اهله و مستحقه

مجلس هشتم در وداع کردن خامس آل عبا است قبر جد و مادر و برادر و بیرون تشریف بردن از مدینه و وداع با محمد بن حنفیه

الحمد لله الذی جعل الهجرة عن اعداء الله سنة سنیة لجمیع اولیاء الله لیظهروا بها سبیل الهجرة عما سوی الله و لیستأنسوا بها فی ظلال

مجلس ثالث و تسعون (؟) اللهم صلّ و سلّم علی سید الانام و من عمّ خیرک و شکره و ثناه اقمار و رین (؟) ایرک محمد الذی خلقته من ضیاء نورک
علیه و علی آله صلواتک دوام ظهورک خصوصاً علی سبطه الذی تجرّع اجنبیه عن شهد نعمتک ولاذ الی قربک و دارک
ثم حمل الی مشهده شوقاً الی جوارک و خوفاً من نیرانک اعنی سید المظلومین و مولی المؤمنین ابا عبد الله الحسین علیه الاف
الثناء فی کل طرفة عین و اللعنة علی محاربیه فرض و عین و النار علی ظالمیه عین ثم عین وبعد اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله بدانکه این آیه شریفه نازل شده است در حق آنجماعتیکه ایشانرا
بیرون کردند از دیار خود و حال آنکه سببی نداشت بیرون کردن ایشان مگر آنکه میگفتند که پروردگار ما خداوند عالم است و دعوت
میکردند خلق را بپرستیدن جناب اقدس الهی و باید دانست که این آیه شریفه جاریست در حق هر خداپرستی که او را از روی
ظلم از دیار خود بیرون کنند لیکن در حدیث وارد شده است که نازل شد در حق رسول الله صلی الله علیه و آله که کفار قریش آنجناب را
از مکه معظمه بیرون کردند و آنحضرت هجرت بمدینه طیبه نمودند پس بعد از آنجناب جاری شد در حق امیر المؤمنین علیه السلام که بجهت اذیت
منافقین از مدینه هجرت نمود بسوی کوفه آه آه واحزناه که بعد از آن جاری شد در حق خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا
له الفداء و مجمل کیفیت آن اینست که از احادیث بسیار که در کتب معتبره است ظاهر میشود که چون معاویه علیه الهاویه از دار دنیا بدار
البوار قرار گرفت فرزند شقاوت اثرش یزید پلید خلافت باطل را اقتدا بپدر خود نموده غصب کرد پس بحاکم مدینه که عتبه نام داشت
نوشت که بیعت خلافت و امارت را از جناب خامس آل عبا علیه السلام و جمع دیگر بگیر و چون آنحضرت قبول نفرمود او نامه
بیزید نوشت باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم الی عبد الله یزید من عتبة بن ابی سفیان فان الحسین بن امیر المؤمنین علی لا یری
لک خلافة و لا بیعة فرایک فی امره و السلام یعنی این نامه ایست بسوی بنده خدا و ند یزید از جانب عتبة بن ابی سفیان پس
بدرستیکه حسین بن علی ترا خلیفه نمیداند و با تو بیعت نمیکند پس هرچه رای تست در خصوص او بگو و السلام پس چون یزید آن نامه را
مطالعه کرد در جواب نوشت که اما بعد فاذا اتاک کتابی هذا فعجّل الیّ بجوابه و بیّن لی فی کتابک کل من فی طاعتی او خرج
عنها و لیکن مع الجواب رأس الحسین یعنی اما بعد ای عتبه هرگاه این نامه من بتو وارد شود بزودی جواب آنرا روانه نما و لکن
بیان کن از برای من در نامه جواب خود اسمهای آنجماعتی را که در طاعت منند و آنها را که از طاعت من بیرون شدند و لکن باید با جواب
بوده باشد سر حسین بن علی پس چون این خبر بحضرت امام حسین علیه السلام رسید قصد فرمود که از زمین حجاز روانه زمین عراق گردد پس
چون شب شد از برای وداع روانه روضه جد بزرگوار خود گردید پس نور عظیمی از برای او ظاهر گردید پس مراجعت نمود بمنزل خود
و در حدیث دیگر است که در همان شب اول در نزد قبر جد خود بروز آورد و جد خود را باین کلام زیارت فرمود که السلام علیک
یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلّفتنی فی امّتک فاشهد علیهم یا نبی الله انهم قد خذلونی
و ضیّعونی و لم یحفظونی و هذه شکوای الیک حتی القاک یعنی سلام الهی بر تو باد ای رسول خداوند منم حسین پسر فاطمه که فرزند
توام و فرزندزاده توام که مرا بیادگاری در میانه امت خود گذاشته پس شاهد باش بر ایشان ای پیغمبر خدا که ایشان مرا خوار
شمردند و ضایع گردانیدند و محافظت نکردند و این است شکوه و شکایت من بجناب تو تا آنوقت که بخدمت تو برسم و در حدیث
است که آنجناب بعد از مناجات و راز و نیاز مشغول نماز شد و تا صبح در رکوع و سجود بود و در همان شب ولید کسی را فرستاد که ببیند
که آنحضرت از مدینه بیرون تشریف برده اند یا نه و چون خبر آوردند که آنجناب در خانه تشریف ندارند گفت الحمد لله که آنجناب
خود از مدینه بیرون تشریف برد و مرا بخون خود مبتلا نکرد و چون صبح طالع شد آن مظلوم از سر مرقد جد بزرگوار بجای خود تشریف
آورد و مشغول تهیه اسباب سفر بود و چون شام شد باز روانه جانب قبر رسول الله شد و چند رکعت نماز بجای آورد پس
روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز کرده عرض نمود که ای خداوند من اینست قبر پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله و منم پسر دختر پیغمبر تو
و بمن روی آورده است از امور آنچه تو با آن دانائی ای خداوند من بدرستیکه من همیشه دوست میداشتم نیکوئی را و زشت میداشتم
بدیرا و من از تو سؤال میکنم ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و بحق هر کسیکه در آنست که اختیار نفرمائی از برای من مگر آنچیزیرا

که موجب خوشنودی تو و رسول تست پس شروع فرمود بگریستن و گریه بسیار نمود و چون صبح نزدیک شد سر مقدس خود را بر قبر
جد بزرگوار خود گذاشت چنانکه در زمان حیات سر خود را بر دوش و سینه او میگذاشت پس او را خواب ربود پس جد عالیمقدار
خود را در خواب دید که با گروهی از ملائکه از طرف راست و بسیاری از طرف چپ او و فوجی از پیش روی او تشریف آوردند
و در نزد آن مظلوم نشستند پس سید انبیا صلی الله علیه و آله آن فرزند گرامی خود را در بغل گرفت و میان دو چشم او را بوسید و فرمود
حبیبی یا حسین کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک مذبوحا بارض کرب و بلاء یعنی ای حبیب من ای حسین گویا که می بینم من ترا
که در این نزدیکی بخاک و خون مالیده شده و کشته شده در زمینی که نام او کربلاست در میانه گروهی از امت من افتاده و از شدت
تشنگی هر چند جرعه آب خواهش نمائی بتو ندهند و آن ملاعین با این نوع سلوک و رفتارشان امید دارند شفاعت مرا در روز جزا
و هرگز خداوند شفاعت مرا نصیب ایشان نخواهد فرمود ای حبیب من ای حسین بدانکه پدر و مادر و برادر تو همگی در نزد من جمع شده اند
و مشتاق آمدن تو میباشند و در بعضی از کتب تعزیه است که فرمود که همه ملائکه و جمیع انبیا نیز منتظر قدوم تواند و دیده
که سید انبیا فرمود که یا حسین و ان لک فی الجنان لدرجات لا تنالها الا بالشهادة یعنی بدرستیکه از برای تو ای فرزند در بهشتها
درجات عالیه چند هست که بآنها نمیرسی مگر بشهادت پس آن مظلوم در خواب بجانب جد خود نظر مینمود و عرض میکرد که یا جداه
لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک یعنی ای جد بزرگوار مرا حاجتی نیست برگشتن بسوی دنیا مرا
در نزد خود نگاه دار و با خود داخل قبر فرما و در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که ای فرزند از برای تو
چاره نیست از اینکه بازگشت نمائی بسوی دنیا تا آنکه شهادت نصیب تو شود تا بآن مقامات عالیه و درجات رفیعه و ثواب
عظیم که خداوند برای تو مقرر فرموده است فایز گردی ای حسین ای فرزند بدرستیکه تو و پدر تو و برادر تو و عموی تو و عموی پدر تو محشور میگردید
در روز قیامت در یک دسته تا داخل جنت شوید پس آن مظلوم با اضطراب و گریه و زاری از خواب بیدار شده و روانه بیت الشرف
گردید و اهل بیت خود را جمع کرده خواب خود را با ایشان و اولاد عبدالمطلب نقل نمود فلم یکن فی ذلک الیوم فی مشرق و لا مغرب
قوم اشد غما من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و لا اکثر باک و باکیة منهم آه آه و مصیبتاه که بعد از استماع خواب آن مظلوم
نبود در آن روز در مشرق و مغرب عالم قومی که غم و مصیبت ایشان زیاده باشد از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در عالم
هیچ مردی و زنی نبود که بیشتر از ایشان گریه و زاری و نوحه و بیقراری نماید مؤلف دلکباب دیده پر آب گوید که اهل بیت
رسول خدا و اولاد عبدالمطلب از شنیدن خواب آن مظلوم بر آن احوال شدند که شنیدید نمیدانم چگونه ام از احوال جناب زینب خاتون
دلخون در شب عاشورا که چون برادر با جان برابرش خواب شب عاشورا و کشته شدن فردای خود را برای او نقل فرمود
آن مظلومه محزونه بر چه حال شد ای دوستان و ای گریه کنندگان اینقدر بدانید که چون آن مظلومه یقین کرد که برادر بزرگوارش در فردا
که روز عاشوراست کشته خواهد شد نالهای بی اختیار از دل افگار کشید و هر چند جناب سید الشهدا او را تسلی میداد بر شدت
گریه او میافزود و در حدیث وارد شده است که ثم لطمت علی وجهها و هوت الی جیبها فشقته و خرت مغشیة علیها یعنی
پس از شدت جزع و فزع بی اختیار شده سیلی ماتم بر روی پر الم زد و دست بیطاقتی بر دامن پیراهن صبیری زده آنرا
چاک نمود و بیهوش افتاد و غش کرد پس مظلوم کربلا قدری آب بر رخ زینب زد و او را بحال آورد و بنصایح وافیه و مواعظ شافیه
او را آرام داد پس معلوم شد که مصیبت اهل بیت در شب عاشورا زیاده از مصیبت آن روز ایشان در مدینه بوده است مؤلف
اخلاص شعار گوید که بفدای قلب شکسته سید سید انبیا صلی الله علیه و آله شوم که در ایام حیات خود از دست منافقین امت چه
اذیتها و چه مصیبتها که کشید و بعد از ارتحال آنجناب در حضور قبر مقدس او و غیر آن چه اذیتها که از فتنه و فجره امت جفاکار
باولاد امجاد او رسید که همه باعث جراحت قلب مبارک او گردید و چگونه باعث جراحت و دلشکستگی آن بزرگوار نشود و حال
آنکه آنچه در وداع پاره تنش خامس آل عبا علیه السلام مذکور شد و دلها بریان و چشمها گریان گردید نیکو دیده بوده است با قبر رسول خدا
آه و مصیبتاه و واحسرتاه کدام دوست است که وداع جناب سکینه بنت جعفر را بشنود و بی اختیار دلشکسته نشود و اشکش جاری نگردد

حکایت کردن آنحضرت خواب خود را ... برای اهل بیت

حالت ... زینب ...

ای شیعیان بدانید که هرون ملعون جمعی را فرستاد که آن بزرگوار را بگیرند و بنزد او برند آن ملاعین بعد از تفحص از احوال معلوم کردند
که آن مظلوم پناه بقبر جد خود سید انبیا برده پس آن بیحیاها در روضهٔ آنجناب هجوم آوردند و دیدند که آن مظلوم در نزدیک قبر مشغول
نماز است پس آن بی ایمانان آن نمایندهٔ حقیقی را در بین نماز گرفتند و نماز او را قطع نمودند و از نزد قبر بزجر بیرون میآوردند که آن مظلوم
با گریه عرض کرد که اِلَیْکَ اَشْکُوا یا رَسُولَ اللّهِ ما اَلْقی یعنی بجناب تو یا رسول الله شکایت میکنم از آنچه بر من وارد میشود پس خلق
مدینه در اطراف جمع شدند و همه صداها بناله و گریه بلند کردند و از ترس هرون ملعون نمیتوانستند که چاره کنند آه واحزناه و وامصیبتاه
که آنچه دلرا بیشتر میشکند اینست که روایت شده است که فَلَمّا حُمِلَ بَیْنَ یَدَیِ الرَّشِیدِ شَتَمَهُ وَجَفاهُ آه واحزناه و واحرقتا قلباه
که چون آنجناب را آوردند و در پیش روی هرون الرشید علیه العذاب الشدید بر پا داشتند خداوندا آن ملعون را مخلد اندر قعر جهنم
کند که بآن برگزیدهٔ خدا و رسول دشنام داد و بی ادبیها و جفاها کرد وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و در حدیث است که
خامس آل عبا و مظلوم در وحشت کرب و بلا و آن غریب در وطن مبتلا بعد از وداع قبر رسول خدا در آنروز مشغول تهیهٔ بقیهٔ
اسباب از برای بیرون تشریف بردن از مدینهٔ طیبه شد آه واحزناه و واکرباه که چون شب هجوم شد در اول شب که تاریکی همهٔ عالم را
گرفته بود آن شفاعت کنندهٔ گریه کنندگان در محشر و آن مغموم مهموم خونجگر از برای وداع روانهٔ جانب قبر مادر و برادر گردید
در بعضی از کتب تعزیه میفرماید که چون بنزدیکی قبر منور مادر رسید بصدای حزین گفت که اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا اُمّاهُ وَلَدُکِ یُوَدِّعُکِ
بِوَداعٍ لا رُجُوعَ فِیهِ یا اُمّاهُ هذا آخِرُ الْوَداعِ یعنی سلام الهی بر تو باد ای مادر بزرگوار ای مادر اینک فرزند تو حسین وداع میکند ترا بوداعی
که دیگر در آن بازگشت نیست ای مادر این وداع آخر است بعد از این فرزند تو حسین بر سر تربت تو نخواهد آمد و صدای او را نخواهی
شنید مؤلف نالان گوید که بفدای قلب شکستهٔ آقای مظلومان و سرور شهیدان شوم که در روز عاشورا در وداع آخر با اهل
دربدر و خواهران خونجگر مثل وداع با مادر وداعی نمود که اهل آسمان و زمین را بناله در آورد زیرا که بدر خیمهٔ بیکسان آمده و بصدای بلند
فرمود که یا اَهْلَ بَیْتِی عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلامُ هذا آخِرُ السَّلامِ وَهذا آخِرُ الْکَلامِ فَاسْتَعِدُّوا لِلْاَسْرِ وَالذُّلِّ وَالْغُرْبَةِ یعنی ای اهل بیت
من از جانب من بر شما باد سلام الهی این آخر سلام کردن منست بر شما آه آه و این آخر کلام و سخن گفتن منست با شما دیگر بعد از این
صدای مرا نخواهید شنید ای شیعیان و ای گریه و ناله کنندگان چون آن بزرگوار بقبر مادر سلام کرد آه واحزناه از تربت طاهرهٔ مادر
مظلومه اش آوازی بر آمد که علیک السلام ای مظلوم مادر و ای شهید مادر و ای غریب مادر آه وامصیبتاه که از شنیدن این جواب چنان
گریه بر آن مظلوم غلبه کرد که از شدت گریه و حزن و ناله اصلا نتوانست که سخن بگوید پس از سر قبر مادر بر سر تربت برادر با پاره
جگر آمد و تا صبح در آنجا مشغول بعبادت و وداع بود و چون صبح طالع گردید روانهٔ دولتسرای شده اهل بیت و اولاد و اقربا
و ملازمین را اخبار فرمود و مشغول تدارک سفر شدند و در حدیث است که ناگاه محمد بن حنفیه بخدمت آنجناب مشرف شد و عرض کرد
که ای جان برادر تو محبوب ترین جمیع مخلوقاتی بسوی من و عزیزترین همهٔ ایشانی بر من و بحق خداوند که هرگز از خیر هیچکس نگذشته ام
و جناب تو سزاوارتری از همه کس برای آنکه آنچه مصلحت جناب ترا میدانم عرض نمایم زیرا که از نطفهٔ یک پدر متولد شده ایم
و تو بمنزلهٔ جان من و روح من و چشم منی و بزرگ اهل بیت منی و اطاعت تو واجب است بر گردن من زیرا که خداوند جل شانه
ترا برتری و شرافت عطا فرموده است بر من و ترا آقای همه جوانان اهل بهشت گردانیده است ای برادر حال که نمیگذارند در مدینه توقف
فرمائی روانهٔ مکهٔ معظمه شو اگر گذاشتند که در آنجا با اطمینان بندگی خدا بجای آوری بمان و توقف فرما و اگر ملاحظه فرمودی که از مدینهٔ طیبه
دشوارتر میگذرد از آنجا روانهٔ بلاد یمن شو که در آنجا دوستان جد و پدر بزرگوارم بسیارند و خلق آن رقیق القلب و مهربانند و بلاد
پر آب و علف و فراوان پس اگر در آنجا موافق خواهش توانستی که زندگانی کنی که خوب و الا ای جان برادر برو در صحراها بر تلهای ریگها و بر سر
کوهها منزل کن و اگر در کوهها و بیابانها نیز ترا اذیت کنند از دیاری بدیاری و از شهری بشهر دیگر برو و در یک مکان آسایش مکن تا
آنکه ببینیم آخر کار این مردم بکجا میرسد و خداوند در میانهٔ ما و این قوم فاسقین حکم فرماید مؤلف پریشان حال مضطرب الاحوال
گوید که ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان ملاحظه کنید که یزید لعین بر فرزند بهترین پیغمبران صلی الله علیه و آله چه قدر امر را

صعب و کار را دشوار گرفته بود که آن بزرگوار بدون فتنه و اذیت نمیتوانست که در خانه و وطن خود آرام گیرد و زندگانی کند آه
آه وا مظلوماه بلکه در شهرهای دیگر و آبادیها میسر نبود که با اهل و عیال آسایش نموده بلوازم بندگی پروردگار قیام و اقدام نموده
باشد آه و اویلاه که در روز عاشورا که فرمود ای قوم اگر اینکه نه امر را بر من تنگ گرفته اید همه بجهة ملک و مال و ریاست دنیا است
مرا حاجت به هیچیک از آنها نیست بگذارید دست اهل و عیالم را گرفته پناه به زنگبار و فرنگ برم و آن اشقیای جفا کار راضی نشده
قبول نکردند آه و اضیعتاه و احزناه که از سخنهای محمد حنفیه معلوم میشود که آن دو برادر خاطر جمع بودند که در کوهها و بیابانها که کسی را
از سرما و گرما و بی اوضاعی ممکن نه زندگانی نیست آن بزرگوار و آن یادگار حیدر کرار تواند آرام گیرد و از شر اشرار محفوظ بماند پس
جناب سید الشهداء علیه السلام در جواب فرمود که ای برادر والله که اگر تمام دنیا از برای من پناهی نماند و آرامگاهی که من با یزید
پسر معاویه بیعت نخواهم کرد و در کتاب مصائب المعصومین در حدیث دیگر روایت کرده ام که آنحضرت فرمود که واللّه یا اخی
لو کنت فی جحر هامّة من هوامّ الارض لاستخرجونی حتی یقتلونی آه وا مظلوماه و واغربتاه که آن بی کس بی یاور فرمود که والله
ای برادر اگر من بروم در خانه حیوانی از حیوانهای زمین ساکن شوم و آرام گیرم هر اینه در مقام جستجوی من بر آیند و طلب بیرون
آمدن من کنند تا آنکه مرا هلاک کنند و در حدیثست که چون محمد حنفیه شنید که آن حجت خداوند قسم یاد فرمود که او را بقتل خواهند
رسانید ساکت شد و دیگر اصلا سخنی عرض نکرد و شروع کرد بگریستن پس آمدند و برادر روی بیکدیگر کرده بقدر یکساعت هر دو گریستند
ابو مخنف روایت کرده است که محمد بن حنفیه عرض کرد که ای برادر مفارقت تو بسیار مرا اذیت میکند ای برادر بحق خداوند که مرا آنقدر
قوت نیست که توانم دست بقبضه شمشیر کنم یا نیزه بردارم فوالله یا اخی ما فرحت بعدک ابدا ثم بکی حتی غشی علیه و قال له یا اخی
انی استودعک الله من شهید مظلوم یعنی ای برادر بحق خداوند که دیگر هرگز بعد از تو خوشحال نخواهم گردید پس آنقدر گریست
که غشی کرد و چون بحال آمد گفت ای برادر بدرستیکه من ترا وداع میکنم و بخداوند میسپارم ای شهید مظلوم پس آمدند و برادر بیکدیگر را وداع
کردند مؤلف دلشکسته گوید که اگر محمد بن حنفیه بشنیدن شهید شدن آن بزرگوار بقدر یکساعت گریست که غشی کرد نمیدانم
در روز عاشورا اگر در وقت وداع آنحضرت با برادر باجان برابرش حضرت عباس میبود و بعد از اندک زمانی او را کشته
و در خاک و خون آغشته میدید آه آه بلکه در هر ساعتی او را با نوجوانان در وداع مشاهده مینمود و با اندک فاصله همه آنها را کشته
و پاره پاره معاینه میکرد آه و اویلاه و وا مصیبتاه و در آخر الامر برادر بزرگوارش را سر از بدن جدا و در بیابان افتاده و بچشم
خود میدید آیا چگونه نالهای غریبانه میکرد و خاکهای کربلا را بر فرق خود میریخت پس خامس آل عبا به برادر خود محمد حنفیه فرمود که
ای برادر خداوند ترا جزای خیر دهد زیرا که نصیحت خود را بجای آوردی و بهر چه خیر و صلاح میدانستی اشاره نمودی لیکن بدانکه من عازم
مکه معظمه ام و تدارک سفر خود را دیده ام و برادران و خواهران و برادرزادگان و شیعیان خود را بهمراه خواهم برد آه و اغربتاه
و وا مصیبتاه که آنحضرت امر فرمود که محملها را حاضر کردند پس خواهران و دختران را در آنها نشانیدند و جناب سید الساجدین علیه السلام
و حضرت عباس و جناب علی اکبر و جناب قاسم و اولاد مسلم بن عقیل و سایر اقوام و دوستان و شیعیان و ملازمین و غلامان را امر
فرمود که در اطراف محملها برسم بندگان و پاسبانان و خدمتگاران سواره و پیاده روانه شوند مؤلف آشفته حال شکسته بال
پریشان احوال گوید که ای تعزیه داران و ای گریه کنندگان شرح احوال و اوضاع خواهران آنحضرت و دختران و عزت و جلال ایشان را
در وقت بیرون آمدن از مدینه طیبه شنیدید آه و احزناه نمیدانم که کدام پریشان اوضاعی ایشان را برای دوستان ایشان حکایت کنم
تا قلبها کباب و دیدها پر آب گردد آیا احوال شب بعد از عاشورای ایشان را از برای شما نقل کنم یا سوخته شدن خیمهای ایشان را
بگویم یا تنهائی و بیکسی و بی پرستاری ایشان را عرض کنم که همه مردان و جوانان و دوستان و ملازمان و غلامان ایشان را کشته
بودند یا اوضاع شتران لاغر بدرا بی جهاز و بی اساس بمحمل ایشان را برای شما حکایت کنم یا از کج خلقیها و بد رفتاریها
و اذیتها که از دست و زبان کوفیان و شامیان بی ایمان که موکل بر آن اسیران بودند شکایت کنم یا بی آذوقه بودن و گرسنگیها
و تشنگیها و بی لباسی و پریشان احوالی و گریه ها و نالهای کوچک و بزرگ آنها در بیابانها و شهرها و دیارها شما را یاد آوری کنم

تا در عوض اشک خون از چشمها جاری کرده لا حول ولا قوة الا بالله العظیم باری تا عظرتی که شنیدید و بآن نوع که بعرض میرسانم
رسید سید جوانان اهل جنت خواست که با اهل و عیال و ذریه فاطمه طاهره از مدینه طیبه بیرون تشریف آورد و آنرا زن و مرد
و زن و کوچک و بزرگ بیرون آمدند و چهره‌های خراشان و مویهای پریشان بجانب خانه پیغمبر آخر الزمان روانه شدند
و بر هر کوچه و خانه که میگذشتی بجز ناله و حسیناه و واعباساه و واعلی اکبراه و واقاسماه و وا زینباه و وا ام کلثوماه و وا ذریه رسول
و وا ذریه فاطمة الزهراء و امثال آنها از سخنان و ناله و نوحه و زلزله و ولوله چیزی و حکایتی دیگر نبود و گویا جمیع مدینه طیبه دفعةً
بگریه و ناله در آمده بودند آه و اویلاه و واحزناه و واکرباه که چون خواهران و دختران را در محملها نشانیدند و خواستند که روانه
شوند در حدیث معتبر است که اقبلت بنات بنی عبد المطلب فاجتمعن للنیاحة یعنی دختران عبد المطلب که در مدینه بودند
با گریه و نوحه در اطراف آن مسافران بجانب کربلا و مصیبت زده بار بلا جمع شدند و هنگامه نوحه و ناله را بجائی رسانیدند که
رفتن را بر ایشان سد کردند و در حدیث است که جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء ناچار و لاعلاج شد خود بنفس نفیس بجانب
دختران عبد المطلب روانه شد و فرمود که ای دختران عبد المطلب شما را بحق خداوند قسم میدهم که این قدر ناله و نوحه و گریه
و ممانعت از روانه شدن اهل بیت منمائید قالت له نساء بنی عبد المطلب فلمن نستبقی النیاحة و البکاء فهو عندنا کیوم
مات رسول الله و علی و فاطمة صلی الله علیهم اجمعین واحزناه که دختران عبد المطلب عرض کردند که ای سید و آقای ما
از برای کدام روز نوحه و ناله خود را ذخیره کنیم امروز از برای ما مثل مصیبت و عزای روزیست که رسول خدا و امیر المؤمنین
و فاطمه زهرا صلی الله علیهم اجمعین از دنیا رحلت فرموده بودند مؤلف محزون و لهوف گوید که ای دختران عبد المطلب امروز که
اهل بیت در کمال عزت و حرمت و رفاهیت و جمعیت و اسباب آماده بودند چنین گریهها و نوحهها و نالهها کردید که دل عالمیانرا
کباب و دیدهای ایشانرا پر آب گردانیدید نمیدانم آن روز که اهل بیت بیکس از اسیری کوفه و شام خلاص شده وارد مدینه شدند و دیدید که
همه مردان ایشان کشته و شنیدید که همه نوجوانان و همسفرها در خاک و خون غلطیده شده اند و بدنهای طاهره آل محمد را در صحراها انداخته
و سرهای ایشانرا که همه چون ماه تابان بودند بر سر نیزهها کرده اند و دختران را اسیر و زنان را دستگیر و کنیزی خود ساخته اند و جناب سید الساجدین را در
زنجیر کشیده اند چگونه نوحهها و نالهها و زاریها کردید بلی معتقد میدانم که هرچه کرده اید بجا کرده اید و حق داشته اید بلکه کم کرده اید فیا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزا عظیما

مجلس پنجم در وداع کردن آنحضرت با ام سلمه و در بیرون تشریف بردن آنجناب از مدینه طیبه

الحمد لله الذی لم یخلق و لن یخلق خلقا اشرف من محمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین یعنی حمد خداوندی را سزاست
که خلق نفرموده است و هرگز خلق نخواهد فرمود خلقی را که اشرف و بهتر بوده باشد از محمد و آل طاهرین او صلی الله علیه و علیهم اجمعین
لانه اطلع و احاط علی ما بین قبلتین و الآخرین فلم یجد اعرف به و اعبد له منهم من الاولین و الآخرین بعلت آنکه پروردگار جلیل
مستطلع و محیط شد بر گذشتگان و آیندگان پس نیافت عارفتری و عبادت کننده تری از برای خود از ایشان در میانه اولین
و آخرین ثم الحمد و الشکر له بان اختار لهم شیعة طاهرین یفرحون لفرحهم و یحزنون لحزنهم پس حمد و شکر مر او راست که خلق فرمود
از برای جناب محمد و آل محمد علیهم الصلوة و السلام شیعیان طاهر پاکیزه چند که از برای خوشحالی ایشان خوشحال و از جهت حزن
ایشان محزون شوند فصل اللهم علیهم دوام خیر ربوبیتک یا رب العالمین پس ای خداوند من صلوات بفرست بر ایشان بدوام
بقای پروردگاری تو ای تربیت کننده عالمین ثم صل علی شیعتهم الحاضرین العارفین المحبین المحزونین الباکین پس صلوات
بفرست بر شیعیان ایشان که در این مجلس حاضرند و عارف باحوال ایشانند و از دوستان ایشانند و در نزد شنیدن مصیبات ایشان
محزون و گریانند فاحشرهم معهم بدوام خلود الانبیاء و المرسلین و الاوصیاء المرضیین فی اعلی علیین پس محشور فرما
شیعیان ایشانرا با ایشان بدوام مخلد بودن انبیاء و مرسلین و اوصیای مرضیین در اعلا علیین و علی مبغضیهم و غاصبی حقوقهم و منکری
فضائلهم و المخرجین لهم عن اوطانهم لعنا متتابعا کدوام خلود المعاندین فی اسفل السافلین و بر اذیت کنندگان بر ایشان و غضب

کنندگان حقوق ایشان و انکار کنندگان فضایل ایشان و بیرون کنندگان ایشانرا از وطنهای ایشان لعنتهای تو باد بدوام مخلد بودن معاندین در اسفل السافلین و بعد بدانکه در کتاب عوالم روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود بدرستیکه خدای تبارک و تعالی اطلاع کرد بر زمین پس اختیار نمود ما اهل بیت را و اختیار کرد از برای ما شیعیان چند که یاری میکنند ما را ويفرحون لفرحنا ويحزنون لحزننا یعنی و خوشحال میشوند از جهت خوشحالی ما و محزون میشوند از جهة حزن ما ويبذلون اموالهم فينا اولئك منّا والينا یعنی و صرف میکنند مالهای خود شانرا در راه ما ایشان جماعت از ما اهل بیتند و بازگشت ایشان بسوی ما است و فرمود که هر چشمی در روز قیامت گریان است و هر چشمی در آنروز بیدار و بیتاب و بی آرام است مگر چشمی که خداوند مخصوص گردانیده است آنرا بکرامت خود و گریسته باشد بر آن هتک حرمتهائیکه واقع شده باشد نسبت بحضرت امام حسین و آل علی بن ابیطالب علیهم السلام ایضاً در آنکتاب از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که پدر بزرگوارم جناب سید الساجدین علیه السلام همیشه میفرمود که هر مؤمنی که یکقطره اشک از چشم او در شهادت پدر بزرگوارم جناب سید الشهداء علیه السلام بر صورت او جاری شود ساکن گرداند خداوند او را بسبب آن یکقطره اشک در غرفهای عالیه جنان در بهشتیکه هرگز او را آخری نبوده باشد و هر مؤمنی که اشک او بر صورت او جاری شود بجهة مطلع شدن بر آن اذیتها که از دشمنان ما در دنیا بما رسیده است خدای عزّ و جلّ او را جای دهد در مکانهای صادقین در جنت و هر مؤمنی که از جهة خاطر ما باو اذیتی برسد پس اشک او بر صورت او جاری شود بجهت آن اذیت خداوند از روی او اذیت و بلا را بردارد و ایمن گرداند او را از سخط و غضب خود در روز قیامت و از آتش جهنم و ایضاً در آنکتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که انّه قال لفضيل تجلسون وتحدّثون قال نعم جعلت فداك قال تلك المجالس احبّها یعنی آنحضرت بفضیل فرمود که شما شیعیان با یکدیگر می نشینید و نقل حدیث میکنید فضیل عرض کرد بلی فدای تو شوم آنحضرت فرمود که من آن مجالس را دوست میدارم ای فضیل زنده گردانید امر ما را و خداوند رحمت فرماید کسی که امر ما را زنده بدارد يا فضيل من ذكرنا او ذكرنا عنده فخرج من عينيه مثل جناح الذباب غفر الله ذنوبه ولو كانت اكثر من زبد البحر یعنی ای فضیل کسیکه بخاطر آورد ما اهل بیت را یا مذکور شویم در نزد او پس بیرون آید از چشم او بقدر بال مگسی بیامرزد خداوند گناهان او را اگر چه بوده باشد زیاده از کف دریا مؤلف گوید که اگر چه علمای اعلام شکر الله مساعیهم احادیث بسیار در فضیلت گریه بر خامس آل عبا و غریب دیار کرب و بلا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء نوشته اند و ما هم نوشته ایم و گفته اند و گفته ایم و شما شیعیان شنیده اید لکن اگر این حدیث شریف را بگوش جان و دل بشنوید و بحقیقت نور ایمان بفهمید هرگز دنیا و آخرت لذت آنرا فراموش میکنید و تمنا میکنید که ای کاشکی توفیق پیدا میکردیم و بجز گریه بر آن بزرگوار شغلی و کاری نمیداشتیم و آن حدیث این است که روي عن منذر الثوري انه قال سمعت باذني من الحسين بن علي انه قال من عبرت قطرة واحدة في مصيبتي خلّده الله معي في الجنة ابد الآبدين یعنی روایت شده است از منذر ثوری که او میگوید که با دو گوش خود شنیدم از حضرت امام حسین علیه السلام که فرمود که هر کس در مصیبت من یکقطره اشک گریه کند مخلد میگرداند او را خداوند جلّ جلاله با من در بهشت ابد الآبدین یعنی بدوام فیض خداوند و هرگز از من جدا نخواهد شد مؤلف جان نثار میگوید که ما عاصیان چه قدر قابلیت داریم که گریهای ما را قدر و منزلتی و قابلیتی چنین بوده باشد خصوصاً مثل جزائیکه در این حدیث شریف است بلکه هر چه عطا فرمایند از جانب پروردگار مهربان تفضل و از جانب اهل عصمت علیهم السلام احسانی خواهد بود و با فرض استحقاق و تفضل شکی نیست که خالصین از محبین و شیعیانرا در وقت قیام [illegible] در رثای شاه شهیدان نشستن و گریستن نظر بجزا و مزد نیست بلکه تقرباً الی الله گریه و ناله و نوحه میکنند و پس از شنیدن این حدیث شریف چگونه میشود که جان خود را فدای صاحب این حدیث نکنند و گریه شوق ننمایند علاوه آنکه مصائب اهل بیت عصمت علیهم السلام خصوصاً بلاها و وقایع خامس آل عبا جناب سید الشهداء علیه السلام دوستانش را بیتاب و دلهای محبین را کباب و دیدهای موالیانرا پر آب میکند و بکثرت اشک دیدها بر صورتها جاری میگردد و هستند در میانه شیعیان کاملین بزرگواران چند که تاب شنیدن و گفتن مصائب آنجناب ندارند و بی اختیار ناله و نوحه میکنند فهنيئاً لهم ثم هنيئاً لهم و بدانکه از جمله مصائب جگر خراش حضرت سید الشهداء علیه السلام این است که از کثرت عداوت اعداء و از قساوت قلبهای اهل جفا

ثواب گریستن

وجفا تکلیف خود را دیدند که در وطن اصلی خود در مدینهٔ طیبه در نزد قبر جد و مادر و برادر توقف فرماید پس آنحضرت تهیهٔ اسباب هجرت از مدینه را فراهم آورده چون مخدرات بنی هاشم و دختران دیگر را از برای سواری نوجوانان حاضر گردانیدند جمیع بنی هاشم و اولاد عبد المطلب بلکه همه مردان و زنان اهل مدینه با گریه و ناله در اطراف قبهٔ جناب رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند و از شدت گریه و نوحه گویا مدینه متزلزل شده بود مانند روز ارتحال رسول خدا و یوم وفات فاطمه و شهادت حضرت امام حسن شده بود و صغیر و کبیر مدینه از مرد و زن گریه و زاری و ناله و بیقراری میکردند و در حدیث معتبر است که ناگاه با قامت خمیده ام سلمه زوجهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان زنان گریه کنان بخدمت سید شهیدان رسیده عرض کرد که یا بُنَیَّ لا تُحزِنّی بِخُروجِکَ اِلَی العِراق یعنی ای فرزند مرا محزون و غمگین مکن برفتن بعراق که من شنیدم رسول خدا شنیدم که میفرمود که یُقتَلُ وَلَدِیَ الحُسَینُ بِاَرضِ العِراقِ فی اَرضٍ یُقالُ لَها کَربَلا یعنی کشته میشود فرزند من حسین در ولایت عراق در زمینی که نام آن کربلاست آنحضرت در جواب فرمود که یا اُمّاه اَنَا وَ اللهِ اَعلَمُ ذٰلِکَ اِنّی مَقتولٌ لا مَحالَةَ وَ لَیسَ لی مِن هٰذا بُدٌّ یعنی ای مادر مهربان بحق خداوند قسم که من نیز خود این میدانم که لامحاله کشته خواهم شد و از برای من چاره نیست از کشته شدن و بدرستیکه من میدانم آن روزیکه در آن روز کشته خواهم گردید وَ اَعرِفُ مَن یَقتُلُنی وَ اَعرِفُ البُقعَةَ الَّتی اُدفَنُ فیها ای مادر من میشناسم آن ملعونیرا که مرا خواهد کشت و میشناسم آن بقعه را که در آن دفن کرده خواهم شد وَ اَعرِفُ مَن یُقتَلُ مِن اَهلِ بَیتی وَ قَرابَتی وَ شیعَتی و میشناسم آن اشخاصی را که کشته میشوند از اهل بیت من و اقربای من و شیعیان من پس آن بیکس مظلوم فرمود که یا اُمّاه قَد شاءَ اللهُ اَن یَرانی مَقتولاً مَذبوحاً ظُلماً وَ عُدواناً یعنی ای مادر ای ام سلمه بتحقیق که مشیت جناب اقدس الهی باین قرار گرفته است که ببیند مرا کشته شده و ذبح کرده شده از روی ظلم و عدوان مؤلف خونجگر گوید که همین بس در بیان ظلم و عدوان که بر آن مظلوم واقع شد اینکه وَ رُوِیَ فِی الحَدیثِ اَنَّهُ عَلَیهِ السَّلامُ قُتِلَ مَظلوماً قِتلَةً لَم یُقتَل بِمِثلِها اَحَدٌ مِنَ الاَوَّلینَ وَ الآخِرینَ آه وا مظلوماه آه وا غریباه یعنی کشته شد آن بزرگوار کشته شدنی که کشته نشده بود و نخواهد شد بمثل او احدی از اولین و آخرین پس آنحضرت بام سلمه رضی الله تعالی عنها فرمود یا اُمّاه وَ قَد شاءَ اَن یَری حَرَمی وَ رَهطی وَ نِسائی مُشَرَّدینَ یعنی ای مادر ای ام المؤمنین بدانکه خداوند جل جلاله مشیتش باین تعلق گرفته که ببیند حرم مرا و لشکر مرا و زنان مرا که از وطنهای خود رانده شده اند و بغربتها گرفتار شده اند فَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ وَ اَطفالی مَذبوحینَ مَظلومینَ یعنی ای مادر ای ام سلمه خداوند خواسته است که ببیند اطفال مرا که از روی ظلم و عدوان ذبح کرده شده اند مؤلف دلفگار با آه و ناله شرربار گوید که ای برکنیده ملک علام در این کلام غم فرجام برای ام سلمه میخواست خبر دهد از شهادت علی اصغر که آن صغیر را در حال شدت تشنگی از بی آبی و بی شیری حرملة بن کاهل اسدی ملعون بر روی دست پدر تیری بر حلقوم او زد و او را شهید کرد آه وا غریباه و همچنین میخواست خبر دهد از شهادت آن کودکی که بعد از شهادت علی اکبر علیه السلام از خیمه بیرون آمده بود و در گوش او دو گوشواره بود و از شدت خوف چنان میلرزید که استخوانهای او صدا میکرد و از شدت اضطراب نگاه باطراف راست و چپ میکرد آه وا مظلوماه که ملعونی چنان تیری بر آن طفل زد که روح پاکش تا آشیانهٔ قدس پرواز نمود آه وا ویلاه و همچنین میخواست که خبر دهد از شهادت عبد الله پسر کوچک حضرت امام حسن علیه السلام که در آن وقتی که جناب سید الشهدا بر زمین قتلگاه افتاده بود آن طفل از خیمه گاه از دست زنان فرار کرده خود را بدامن عم بزرگوار انداخت پس ملعونی خواست که تیغی بر آنجناب زند آن طفل دست خود را سپر عم عالیمقدار خود کرده پس آن بیحیا تیغ فرود آورده دست آن پسر را قطع کرد پس تیری بر او زده در دامن عم بزرگوارش شهید کردند انا لله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فَقالَ وَ اَسمَعُ نِسائی مُقَیَّداتٍ وَ هُم یَستَغیثونَ فَلا یَجِدونَ ناصِراً وَ لا مُعیناً یعنی آنحضرت فرمود که ای مادر ای ام سلمه خداوند خواسته است که ببیند اولاد مرا که اسیر کرده شده اند و هر چند استغاثه کنند هیچکس بفریاد ایشان نرسد و کسی ایشان را اعانت نکند مؤلف مصیبت زده گوید که شاید آنحضرت میخواست که آیا بام سلمه خبر دهد بوقت غارت شدن خیمها را که در آن وقت جناب سید الساجدین را در غل و زنجیر کشیدند و چند مظلوم بیچاره و سایر اولاد بی کس را استغاثه کردند کسی بفریاد ایشان نرسید و شاید میخواست که آن اسیرهای ایشان در دنیا که خوردند شام و حیف است دستهای ایشان را بریسمانهای ستم و دامن کرد هنگامی ایشان را در نهایت...

کردند و شام غریبه هر که هر چند ناله و استغاثه کردند کسی گوشش به آه و ناله ایشان نداد و در حدیث است که آن بزرگوار فرمود که ایامه
میخواهی که بتو بنمایم محل شهادت و مقبر و خوابگاه خودم را و آنجائیکه نوجوانان و اصحاب من بر خاک هلاک خواهند افتاد پس اعدا
بنزدیک خود طلبید و دستهای مقدس خود را بر چشم او کشید و اشاره بجانب کربلای معلا فرمود پس با مر الهی همه حجابها از چشم او
برداشته شد و زمینها پست شد تا آنکه با ام سلمه نمود محل شهادت و خوابگاه لشکرگاه و خیمهگاه خود را و چون ام سلمه محل شهادت
آن مظلوم و بیکسانه کربلای معلا را دید گریست گریستن شدیدی و گفت چکنم بجز آنکه تسلیم کنم امر الهی مؤلف گوید که کسی از امثال
این احادیث گمان نکند که چون مشیت الهی بر وارد شدن اینگونه مصائب بهریک تعلق گرفته بوده ایشان مجبور بوده اند و باختیار
قبول شهادت نکرده بودند پس اجری ندارند و اشقیا هم بر ظلمهائیکه کرده اند گناهی ندارند زیرا که در محل خود بدلیل عقل و نقل ثابت
کرده ایم که در طاعت و معصیت هر چه مخلوقات در عالم ذر و این عالم اختیار کرده اند و میکنند مشیت الهی بآن تعلق میگیرد تا هر کس
هر چه اختیار کرده و میکند ظاهر گردد تا استحقاق او از برای ثواب یا عقاب از برای خودش و عالمیان ظاهر و معلوم گردد و جای
تحقیق این مطلب در اصول دین است نه اینجا پس بعد از آنکه ام سلمه عرض کرد که ای فرزند گرامی جد بزرگوارت بمن تربتی عطا فرموده است
که در شیشه است و فرموده است که چون آن خون شود علامت آنست که ترا در عراق شهید کرده باشند آن مظلوم در جواب فرمود که
ای مادر والله که چنین است که جدم فرموده و بدانکه اگر من بعراق هم نروم مرا خواهند کشت پس آن بزرگوار قبضه از تربت خود را
برداشت و بام سلمه داد و فرمود که ای مادر این تربت را هم در بالای تربتی که جدم داده است بر آن شیشه بریز و چون ببینی که این تربتها
خون شده و در شیشه بجوش آمده و از سر شیشه خون بجوش شد بدانکه در آن روز من کشته شده ام پس او را وداع کرده و روانه شد
مؤلف محزون دلخون گوید که ام سلمه در هجران آن جناب و دختران و پسران و اصحاب روز و شب نالهای جانگداز میکرد و آرام
از و قطع شده بود و مکرر بر سر شیشه میآمد و نظر بر آن میکرد و میگریست تا آنکه چون روز عاشورا بر سر آن شیشه آمد دید که همه آن
تربتها خون شده و از سر شیشه بجوش آمده پس نالهای بی‌اختیار از دل افگار بر کشید و گفت ای دختران عبدالمطلب جمع شوید و با
در عزاداری یاری کنید و بدانید که سید و آقای شما جناب خامس آل عبا را کشتند پس همه ایشان با موهای پریشان
و سینهای عزا بخانه ام سلمه حلقه ماتم زدند و گفتند که ای ام المؤمنین این خبر را از کجا میدهی او در جواب گفت که هرگز پیغمبر آخر الزمان
و سید جوانان اهل جنان خبر دروغ نداده اند ببینید که تربتها در این شیشه همه خون شده است پس آن شیشه را در میان گذاشتند
و همه روها و موهای خود را بخون او رنگین کردند و صداها بواحسیناه و واغریباه و واذبیحاه و وامقتولاه و امثال این کلمات از خانه
ام سلمه بلند کردند پس اهل مدینه خبردار شدند همه چادرهای عزا بر سر کرده با گریه و ناله بخانه ام سلمه آمدند و چندان بیاد شهیدان
و نوجوانان و دختران گریهها و نالهها کردند که زبان را قوت تقریر و نه قلم را یارای تحریر است مؤلف محزون گوید که چه بسیار
شبیه است گریههای اهل مدینه برای وداع حضرت امام رضا علیه السلام با گریههائی که کردند در وقت وداع با جد بزرگوارش
جناب سید الشهداء زیرا که در احادیث معتبره است که در آن وقت که مامون ملعون آدم فرستاد که این بزرگوار را از مدینه بخراسان
آورند آنجناب از برای وداع روانه مرقد جد بزرگوار خود سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم شد و زیارت وداع نموده
بعد از نماز سر مقدس خود را بر آن قبر منور گذاشت و گریه و ناله بسیار نمود و چون از جوار جد خود اندک دور میشد باز بی‌اختیار
میشد و با ناله و گریه بلند عود میفرمود و سر خود را بر قبر گذاشته بی‌اختیار اشک میریخت بعد از آنکه چندین دفعه چنین کرد
آخر الامر با نالهای بلند بی‌اختیار از قلب محزونش بیرون آمد راوی میگوید که من در آنجا حاضر بودم نزدیک آن بزرگوار رفتم
و سلام کردم و تهنیت بجای آوردم دیدم آنحضرت نظر التفات را بجانب من گردانید و فرمود ای مرد مرا زیارت کن که دیگر مرا نخواهی
دید فَإنّي اُخْرَجُ مِنْ جِوارِ جَدّي وَاَمُوتُ فی غُرْبَةٍ وَاُدْفَنُ اِلی جَنْبِ هارُونَ یعنی بدرستیکه من بیرون میروم از جوار جدم
در حالتیکه میمیرم در دیار غربت و دفن کرده میشوم در پهلوی هارون و در حدیث دیگر آنحضرت فرمود که آن وقتیکه میخواستند مرا از مدینه
بیرون کنند داخل شدم بخانه و اهل و عیالم را جمع کردم فَاَمَرْتُهُمْ اَنْ یَبْکُوا عَلَیَّ حَتّی اَسْمَعَ یعنی و امر کردم ایشان را که بر من گریه

گریه و نوحه کنند تا من بگوشش خود صدای ناله و نوحه بر خودم را بشنوم پس دوازده هزار درهم پول در آوردم و بایشان تقسیم کردم ثُمَّ قُلْتُ اَمَا اِنّی لَا اَرْجِعُ اِلیٰ عِیَالی اَبَداً یعنی پس گفتم بایشان که آگاه باشید که من دیگر از این سفر بسوی عیال خود بر نخواهم گردید مؤلف حیران گوید که فرق در میانه بیرون تشریف آوردن این دو بزرگوار علیهما السلام از مدینه طیبه این بود که جناب سیّد الشهداء با اهل و عیال و جوانان و برادران و شیعیان بیرون تشریف آوردند و در وقت شهادت اهل و عیالی داشتند که با ایشان وداع کنند و برآنشهید ناله و نوحه کنند بخلاف امام غریب در خراسان که از مدینه تنها و بیکس بیرون تشریف آورد آه و حسرتا که چون در خراسان زهر داده شد در خانه تنهائی رفته امر کرد که در خانه را ببستند و فرمود که کسی بدیدن من غریب نخواهد آمد پس در غربت و تنهائی روح مقدسش باشیانه قدس پرواز کرد امّا اهل و عیال و جوانانش در مدینه طیبه محفوظ بودند آه و احسرتاه که در حق جناب سیّد الشهداء ارواحنا له الفداء اکتفا باذیت و شهادت خودش ننمودند بلکه همه مردان و جوانان او را بعد از اذیت بیشمار شهید کردند و زنان و اهل و عیالش را هرچه توانستند اذیت کردند و هرچه نکردند نتوانستند که کنند وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غَافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ

مجلس دویستم در وداع کردن خامس آل عبا علیه التحیة والثنا با قبر جد بزرگوارش وقتیکه بیرون تشریف آوردن از مدینه

سُبْحَانَ الَّذِی بِرَحْمَانِیَّتِهِ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَویٰ فَبِقُدْرَتِهِ عَلیٰ مُلْکِهِ غَلَبَ وَاحْتَویٰ فَصَلِّ اللّٰهُمَّ عَلیٰ اَوَّلِ مَنْ بِنُورِکَ اسْتَضْویٰ فَبِسَحَابِ عَطَائِکَ ارْتَویٰ فَجَعَلْتَهُ کَهْفَ الْوَریٰ وَبِاَشِعَّتِهِ خَلَقْتَ عَرْشَ الْعُلیٰ وَمَا فِیهِ اِلیٰ تَحْتِ الثَّریٰ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ مَنْ فِی الْآخِرَةِ وَالْاُولیٰ ثُمَّ صَلِّ اللّٰهُمَّ عَلیٰ اَوَّلِ نُورٍ اشْتُقَّتْ مِنْ نُورِ نَبِیِّ اللّٰهِ فَجَعَلْتَ قَلْبَهُ وِعَاءَ نُورِ اللّٰهِ فَخَلَقْتَ مِنْ اَشِعَّتِهِ الْکُرْسِیَّ وَمَلَائِکَتَهُ ثُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلیٰ اٰلِهِمَا الَّذِینَ هُمْ اٰلُ اللّٰهِ خُصُوصاً عَلیٰ مَنْ بَکیٰ عَلَیْهِ اَرْکَانُ عَرْشِ اللّٰهِ وَنَاحَ عَلَیْهِ حَامِلُوا عَرْشِ عَظَمَةِ اللّٰهِ وَنَدَبَ عَلَیْهِ مَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ لِذِکْرِ اللّٰهِ بَلِ احْتَرَقَ لَهُ قُلُوبُ مَلَائِکَةِ مَلَکُوتِ اللّٰهِ لِاسْتِمَاعِ صَرْخَةِ اُخْتِهِ اَمَةِ اللّٰهِ اَعْنِی سَیِّدَنَا وَمَوْلَانَا اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَعَلیٰ شِیعَتِهِ وَمُحِبِّیهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَعَلَی الْبَاکِینَ عَلَیْهِ نِعْمَةُ اللّٰهِ وَعَلیٰ ظَالِمِیهِ وَمُعَانِدِیهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ اٰمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ یعنی آن ملائکه که برمیدارند عرش را و آنها که در اطراف عرشند تسبیح میکنند بحمد پروردگارشان و ایمان میآورند باو و طلب مغفرت میکنند از برای آنجماعتیکه ایمان آورده اند میگویند که ای پروردگار ما فرا گرفته تو هر چیز را از جهت رحمت و علم پس بیامرز آنجماعتی را که توبه کرده اند و متابعت نموده اند راه ترا و نگاه دار ایشانرا از عذاب جهنم بدانکه از احادیث بسیار معلوم که مراد از آن مؤمنینی که ملائکه برای ایشان استغفار میکنند محبین آل محمد صلی الله علیهم اجمعین و در کتاب تأویل الآیات از ابی بصیر روایت کرده است که جناب صادق علیه السلام باو فرمود که از برای خداوند ملائکه چند هستند که میریزند گناهانرا از پشت شیعیان ما چنانکه باد در وقت خزان برگ از درخت میریزد و اینست که خداوند فرموده ویستغفرون للذین آمنوا پس آنحضرت علیه السلام بابی بصیر فرمود که والله استغفار ایشان از برای شماست نه از برای این خلق پس فرمود که ای ابی بصیر آیا خوشحال شدی من عرض کردم که بلی و در کتاب زبدة التصانیف آورده که در آسمان هفتم دریائیست که حقتعالی او را در هوا آفریده و گودی آن پانصد ساله راه است و فرشته آفریده که چون برپا خیزد دریای آب تا کعب او باشد و همیشه تسبیح میکند و طلب آمرزش امت مرحومه بجای میآورد مؤلف گوید که اگر خواهی از احوال عرش و ملائکه حاملین آن و ملائکه حول آن مطلع شوی بدانکه خلاصه آنچه از اخبار بسیار و کتب علمای ابرار ظاهر میشود اینست که از برای عرش چهار رکن است رکن اوّل رکن ابیض که همه سفیدیهای عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه حاملین او میکائیل است دوّیم رکن اصفر است که همه زردیهای و حیات عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه حاملین آن اسرافیلست سیّیم رکن اخضر است که جمیع سبزیها و حیات عالم از اثر اوست و رئیس ملائکه حاملین آن عزرائیل است چهارم رکن احمر است

که نام قرمز بیاد خلقت عالم از آثار اوست و رئیس ملائکه حاملین او جبرئیل است و از برای هر یک از این ارکان یکصد و پنجاه هزار
رکن است و موافق حدیث نبوی سیصد و شصت هزار رکن است و جناب اقدس الهی در نزد هر رکنی سیصد و شصت هزار ملک
خلق فرموده است که اگر اذن میداد بکوچکتر از همه ایشان که فرو برد آسمان هفتگانه و زمینهای هفتگانه را هر آینه می نمود و همه آنها در پیش
دهان او مگر مثل یکدانه ریگ که در بیابان وسیع افتاده باشد پس جناب اقدس الهی جل جلاله بهمه ایشان وحی فرمود که ای
بندگان من بردارید عرش مرا پس همگی یکبار قوت کردند نتوانستند که آنرا حرکت دهند چه جای آنکه بردارند پس خداوند جلیل
با هر یک از ایشان ملکی دیگر جهة اعانت ایشان خلق فرمود پس هر چه قوت کردند عاجز شدند و نتوانستند که آنرا حرکت دهند
پس خداوند جلیل با هر یک ده ملک خلق فرمود پس هر چه قوت کردند عاجز شدند که آنرا حرکتی دهند پس خداوند باعظمت با هر یک
از ایشان مثل عدد جمیع ایشان ملک خلق فرمود پس کلا عاجز شدند که عرش را حرکت دهند پس از جانب پروردگار جلیل
با ایشان وحی رسید که عرش را واگذارید تا من آنرا بید قدرت خود نگاه دارم پس چون واگذاشتند آنرا بقدرت کامله خود
نگاه داری فرمود پس هشت نفر از ایشان وحی فرمود که شما عرش را بردارید ایشان عرض کردند که ای خداوند ما این جمیع کثیر
از ملائکه عاجز شدند که آنرا حرکت دهند چگونه ما هشت نفر میتوانیم که از عهده آن بر آئیم پس ندائی با ایشان رسید که
منم خداوندیکه هر دوری را نزدیک گردانم و هر سرکشی را ذلیل مینمایم و هر شدیدی را تخفیف میدهم و هر مشکلی را آسان میسازم و هر چه
که میخواهم بعمل میآورم و بآنچه اراده من تعلق گیرد حکم میفرمایم الحال شما را ذکری تعلیم مینمایم که بآن چنگ زنید تا سنگینی
عرش بر شما سبک شود ایشان عرض کردند که این چه ذکر است ندا در رسید که بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و چون آن هشت ملک باین ذکر تمسک نمودند عرش را برداشتند
پس ببرکت این کلمات شریفه چنان عرش بر دوشهای ایشان سبک بود که مثل یک موی بر دوش مرد قوی بود پس ندا رسید که
عرش را باین هشت ملک واگذارید و باقی در اطراف آن طواف کنید و مشغول شوید بتسبیح و تمجید و تهلیل من و بدانید که منم
خداوند قادر بر آنچه دیدید بلکه قادرم بر هر چه خواهم   و در کتاب زبدة التصانیف آورده که چون حق تعالی عرش را بیافرید
بخاطر فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد خداوند عالم ماری بیافرید که بر دور عرش بپیچید و چهار یک آن از عرش
زیاد آمد و او را هفتاد هزار روی است و در هر روی هفتاد هزار زبان و در هر زبانی هفتاد هزار لغت و تسبیح خدا میکند و ثواب
آن از برای شیعیان آل محمد است   مؤلف   گوید که از آنچه مذکور شد معلوم شد که ملائکه حامل عرش خدا هشت نفرند
و مابقی بر حول عرشند   و باید دانست که اصل عرش با آن عظمت و جمیع ملائکه عرش که از بعضی از آنها مطلع شدید و غیر آنها
از ملائکه کلا از اشعه انوار اهل عصمت خلق شده اند مثل آنکه در کتاب عوالم روایت که عباس عم جناب رسول الله با آنحضرت
عرض کرد که چگونه است ابتدای خلقت شما آنحضرت فرمود که ای عم چونکه جناب اقدس الهی جل شانه اراده فرمود که ما را خلق فرماید
تکلم فرمود بکلمه پس خلق فرمود بآن نوری را پس تکلم فرمود بکلمه دیگر و خلق فرمود بآن روحی را پس آن نور و روح را مخلوط فرمود
پس از آن مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق فرمود و تقدیس میکردیم او را در هنگامیکه بجز ما تقدیس کننده نبود پس چونکه خداوند
اراده فرمود که مخلوقات را خلق فرماید نور مرا شق نمود و از آن عرش را خلق فرمود پس عرش از نور منست و نور من از نور
خداست و نور من افضل از نور عرش است و شق فرمود نور برادرم علی را و خلق فرمود از آن ملائکه را پس ملائکه از نور برادرم علی
خلق شده است و نور او از نور خداست و او افضل از ملائکه است   مؤلف   گوید افضل بودن اهل عصمت از عرش و جمیع
ملائکه چنانکه ظاهر این حدیث دلالت کرده و احادیث متعدده دیگر هم دلالت میکند بسیار امر سهلی است در نظر عارفین
باحوال اهل عصمت علیهم السلام زیرا که از احادیث بسیار معلوم میشود که ملائکه خدام ایشانند   و جناب صادق علیه السلام فرموده
که عادت جبرئیل این بود که هر وقت بخدمت رسول خدا مشرف میشد در پیش روی آنجناب مینشست بآن طور که غلامان
و بندگان در نزد آقای خود می نشینند و از عادات او این بود که تا آن بزرگوار اذن میداد داخل خانه و حجره آنحضرت میشد مؤلف

خلاصه بکوشش گوید که باین مضمون احادیث زیاده از حد تحریر است بلکه در نظر کاملین از شیعیان اهل عصمت علیهم السلام بودن ملائکه
از خدام این بزرگواران کوچکتر فضیلتی است از برای ایشان زیرا که در احادیث متعدده متکثره فرموده اند که ملائکه خدام ما و خدام
شیعیان ما بینده و ما در این کتاب تیمنا و تبرکا اکتفا بیک حدیث میکنیم تا حق اهل عصمت و حق شیعیان ایشان بر محبین و دوستان ایشان
مختفی نماند و آن حدیث اینست که صدوق علیه الرحمة از عبد السلام بن صالح هروی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که سید انبیاء صلی الله علیه و آله فرمود که خلق نفرموده است خداوند جل جلاله خلقی را افضل از من و نزد او گرامی تر از من
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که من عرض کردم که یا رسول الله شما افضلید یا جبرئیل آنحضرت در جواب فرمود که یا علی بدرستیکه
خداوند تبارک و تعالی فضیلت عطا فرموده است انبیاء و مرسلین را بر ملائکه مقربین و فضیلت عطا فرموده است مرا بر جمیع انبیاء
و مرسلین و فضیلت بعد از من مخصوص تست یا علی و از برای ائمه که بعد از تو اند و بدرستیکه ملائکه که حاملین عرش پروردگار ما اند
که در اطراف عرش اند تسبیح میکنند بحمد پروردگار و استغفار میکنند از برای آنجماعتی که ایمان آورده اند بولایت ما یا علی اگر نبودیم
ما خلق نمیفرمود خداوند آدم را و نه حوا را و نه بهشت را و نه جهنم را و نه آسمان و نه زمین را یا علی چگونه ما افضل از ملائکه نبوده باشیم
و حال آنکه پیشی گرفته ایم بر ایشان بمعرفت پروردگار خود و بتسبیح او و تهلیل و تقدیس او و تمجید او زیرا که اول چیزی را که خلق فرمود
خداوند عز و جل ارواح ما بود پس ما را گویا فرمود به توحید و تمجید خود پس خلق فرمود ملائکه را پس ایشان مشاهده کردند ارواح ما را
نور واحد پس بسیار بزرگ شمردند امر ما را مؤلف گوید که در بعضی از احادیث دیگر است که آنقدر نور عظمت ما بر ایشان
بزرگ و بزرگوار نمود که ملائکه گمان کردند که ما خداوندیم پس ما شروع کردیم بتسبیح خداوند تا ملائکه بدانند که ما مخلوق خداوندیم
و خداوند منزه و مبرا است از صفات ما مخلوقات پس ملائکه از ما تعلیم گرفتند و تسبیح خداوند بجای آوردند و او را منزه شمردند
از صفات ما مخلوقات و چون مشاهده نمودند بزرگی شان ما را ما گفتیم لا اله الا الله تا یاد بگیرند ملائکه اینکه الوهیت مخصوص خداوند
جلیل است و ما بندهء اوئیم و خدا نیستیم و سزاوار پرستیدن نداریم پس ایشان از ما تعلیم گرفتند و گفتند لا اله الا الله پس چون که
ملائکه مشاهده کردند کبریائی و بزرگی محل ما را ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه اینکه خداوند بزرگتر از آن است که بمحل بزرگ مبتلا باشد
بلکه هر کس که محل او بزرگ است از عطاهای او است پس ایشان یاد گرفتند و گفتند الله اکبر و چون ملائکه مشاهده کردند آن عزت و قوتی را
که خداوند بما عطا فرموده بود ما گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا آنکه دانا شوند ملائکه اینکه نیست حول و قوتی مگر بخداوند
جل جلاله و چون ملائکه مشاهده کردند آنچه را که خداوند بما انعام فرموده است از نعمتهای خود و اطاعت ما را واجب فرموده بر مخلوقات
خود ما گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه که بر ما واجب است که در عوض عطاهای او حمد او را بجای آوریم پس ایشان از ما یاد گرفتند و گفتند
الحمد لله پس بدان یا علی که ملائکه بتعلیم ما راه بردند بتوحید خداوند و تسبیح او و تهلیل او و تمجید او پس خداوند تبارک و تعالی خلق
فرمود حضرت آدم علیه السلام را و قرار داد ما را در صلب آدم و امر فرمود ملائکه را بسجود برای او از برای تعظیم و اکرام ما که در صلب او
بودیم پس بود سجود ایشان از برای خداوند برای اظهار بندگی و عبودیت و از برای حضرت آدم اکرام و اطاعت بجهة
بودن ما در صلب او پس چگونه نمیشود که ما افضل نبوده باشیم از ملائکه و حال آنکه همه سجده کرده اند از برای حضرت آدم علیه السلام
و در حدیث دیگر از حبیب بن مظاهر علیه الرحمه روایت شده است که از جناب امام حسین علیه السلام سؤال کرد که چه بودید شما
اهل بیت پیش از خلقت حضرت آدم آنجناب فرمود که بودیم ما بر صورت انواری چند در دور عرش خداوند رحمن و تعلیم مینمودیم
بملائکه تسبیح خداوند را و تهلیل او را و تحمید او را مؤلف گوید که یکی از خدمتهای خدمتکاری ملائکه از برای اهل عصمت و از برای
شیعیان ایشان اینست که از اشعهء انوار ایشان و طفیل وجود ایشان خلق شده اند علاوه آنکه طریقهء معرفت و پرستیدن
خداوند [illegible] ایشان تعلیم گرفته اند پس بر ایشان واجب است که حق تعلیم و تعلم را بجای آورند زیرا که رسول خدا فرموده من علمنی
حرفا فقد صیرنی عبدا یعنی هر کس که مرا یک حرف تعلیم کند پس بتحقیق که گردانیده است مرا بندهء خود و این بود یکی از نشانهای آنکه
ملائکه علی الدوام خدمت میکردند اهل بیت عصمت و طهارت را در وقتیکه در اصلاب آبای طاهرین و ارحام امهات مطهرین بوده اند

و در وقت تولد ایشان و در ایام کودکی ایشان و در خدمات ایام امامت ایشان و در اوقات سرور و خوشحالی ایشان مسرور
و خوشحال بوده اند و در ایام حزن و غم ایشان مغموم و گریان بوده اند و در جنگها نصرت و یاری میکردند چنانکه در احادیث معتبره
بسیار وارد شده است از آنجمله بعد از آنکه مظلوم کربلا و خامس آل عبا علیه السلام خواستند که از دست اذیت منافقین
و اعدای دین از مدینه طیبه هجرت نموده روانه مکه معظمه شوند بعد از وداع قبر جد و مادر و برادر همه اهل مدینه از بنی هاشم و اقوام و انصار
و شیعیان اجتماع نموده با گریه و ناله و نوحه التماس کردند که عزیمت سفر عراق را فسخ نمایند و آنحضرت قبول نفرموده عازم بود تا
آنکه جناب محمد بن حنفیه و ام سلمه آمده الحاح بسیار نمودند آنحضرت در جواب فرمود که من از رفتن این سفر لابد و لاعلاجم پس
ایشان را وداع فرموده زنان و دختران را در محملها نشانیده و با اولاد امجاد و اقربا و احباء و دوستان و شیعیان خود بستند
که روانه شوند و از هر طرف صدای نوحه و ناله بلند بود که ناگاه فوج عظیمی از ملائکه بر اسبهای جنت سوار شده و در دستهای
ایشان حربه ها بود و بخدمت آن بزرگوار مشرف شده و سلام کردند پس عرض کردند که یا حجة الله علی خلقه بعد جده و أبيه و أخيه
یعنی ای حجت خداوند بر خلق او بعد از جد و پدر و برادر به آنکه خداوند ما را در موارد بسیار بمدد جد بزرگوارت صلی الله علیه و آله
فرستاده است و بلوازم خدمت او قیام و اقدام نموده ایم و اکنون ما را بخدمت جناب تو روانه فرموده است که هر چه امر فرمائی
اطاعت نمائیم فقال لهم الموعد حفرتي وبقعتي التي أستشهد فيها وهي كربلاء فإذا وردتها فأتوني یعنی آن مظلوم که مستعد
وصول بدرجه شهادت گردیده بود در جواب ملائکه فرمود که الحال بجاهای خود برگردید که وعده گاه ما بر سر قبر من است و آن
بقعه ایست که من طلب میکنم در آن شهادت را که آن زمین کربلاست پس چون من وارد آنجا شوم بنزد من آئید پس ملائکه دفعه دیگر
الحاح و التماس نمودند و عرض کردند که ای حجت خداوند با آنچه خواهش داری ما را بآن امر فرما که ما همه مطیع و فرمانبرداریم
و اگر از دشمنان خود خوف داری امر فرما که در این سفر در خدمت تو باشیم آنحضرت ایشان را مرخص کرده فرمود که دشمنان هرگز بر من
تسلطی و کراهتی نخواهد بود تا آنگاه که وارد شوم بر محل شهادت خود در بقعه خود پس ایشان بامر آن مولا اهل زمین و آسمانها بجاهای
خود برگردیدند مؤلف گوید که از جمله خدمتهای ملائکه از برای اهل عصمت و شیعیان ایشان اینست که حضرت صادق علیه السلام
میفرماید که چون روز عاشورا میشود ملائکه از آسمان نازل میشوند و با هر یکی از ایشان شیشهای بلور است و روانه خانهها و محلها
و مجلسها میشوند که در آنها تعزیه داری بر مظلوم کربلا جناب سید الشهدا علیه السلام میکنند و بر آن شهید میگریند پس اشکهای چشمهای ایشان را
در آن شیشها جمع میکنند و چون در روز قیامت زبانه جهنم خواهد که بر شیعیان و گریه کنندگان حمله کند قطرهٔ از آن اشکها را بر آن
میریزند آتش جهنم بمقدار شصت هزار سال راه از گریه کنندگان فرار میکند پس ای شیعیان و ای عاصیان و ای گریه کنندگان چون
بر این خدمت ملائکه مطلع شده و ثمره و خاصیت گریه خود را دانستید در ندبه و نوحه و ناله مبالغه نمائید و بدانید که در حدیث
معتبر روایت شده است که چون جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء در روز عاشورا در میانه میدان کربلای معلی بیکس و تنها
ایستاده بود و از هر طرف ملاعین کوفه و شام هجوم میآوردند و بر آن حجت خداوند اذیتها و جراحتها میرسانیدند فجاءه
مالک بن یسر فشتم الحسين وضربه بالسيف على رأسه وعليه برنس فامتلأت دما فقال الحسين لا أكلت بها ولا
شربت بها وحشرك الله مع الظالمين آه و امصیبتاه که ناگاه مالک بن یسر علیه اللعنه خود را به نزدیکی آن غریب بیکس رسانید و بمهر
که خداوند دهن آن ملعون را مملو از زقوم جهنم فرماید که اول کاری که کرد این بود که بآن عزیز کرده خدا و رسول ناسزا گفت و بعد از آن
ضربتی بر فرق همایونش زد که عمامه و کلاه آنحضرت پر از خون شد پس آن بزرگوار او را نفرین کرده فرمود که هرگز با آن دست نخوری
و نیاشامی و محشور گرداند خداوند ترا با ظالمین و بعد از آنکه جراحات بسیار بدان بزرگوار رسید و از هر طرف هر کس میرسید
اذیت تازه میرسانید ضجت الملائكة إلى الله تعالى بالبكاء وقالت يفعل هذا بالحسين صفيك وابن نبيك در آن وقت ملائکه
با ناله و گریه و فغان بدرگاه الهی عرض کردند که ای خداوندا اینگونه اذیتها میرسد بحسین برگزیده تو و پسر پیغمبر تو و تو امداد یاری نمیفرمائی
پس خداوند قامت جناب قائم عجل الله فرجه را بملائکه نموده و بایشان وحی فرمود که بهذا أنتقم لهذا یعنی با این بزرگوار انتقام

علیه اللعنه

میکشیم از برای این مظلوم و در کتاب بحار روایت کرده است که در آن وقت ملائکه عرض کردند که ما را اذن ده که اعدای ترا
نابود نمائیم چون اذن یافتند چندان هجوم کردند که از بالای سر آنحضرت تا آسمانها پر از ملائکه شد ثُمَّ خُيِّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَىٰ أَعْدَاءِ اللّٰهِ
وَبَيْنَ لِقَائِهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللّٰهِ تَعَالَىٰ پس از جانب پروردگار جلیل آن مظلوم مخیر شد در میانه نصرت یافتن بر اعداء و دشمنان خدا از
دفع و ظفر یافتن بر ایشان و در میانه شهادت و کشته شدن و فایز گردیدن بلقای پروردگار پس آنحضرت اختیار لقای خدا نموده
ملائکه را مرخص فرمود آه و اسیبتاه و واویلاه که در حدیث میفرماید که بعد از اختیار نمودن لقای الهی شمشیر خود را در غلاف
کرده فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس سگان کوفه و شام یقین کردند که آن مظلوم دیگر قتال نمینماید از اطراف هجوم آوردند
و هر یک آن غریب را بضربتی مجروح میکردند تا آنکه صالح بن وهب حرامزاده وارد شد و نیزه بر پهلوی الجناب الله آیین زد
که از ذو الجناح بر زمین افتاد و طرف راست روی منور پر خونش بر زمین خورد آه وا ذبیحاه و وا مقتولاه که از جمله خدمتهای جبرئیل
این بود که بعد از آنکه آن بزرگوار بر زمین افتاد و شمر شریر علیه اللعنه و السعیر آنچه کرد و شیعیان از برای امام نمود در حدیث وارد شده است
که دیدند کسی را که در میان قتلگاه صیحه و نعره میزد و مردم را منع کردند در جواب گفت که چگونه فریاد و ناله نکنم و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ایستاده است و نظر میکند باحوال شما و بآسمان و زمین و میترسم که نفرین بر اهل زمین کند که جمیع اهل زمین
هلاک شوند و من نیز در میانه ایشان هلاک شوم پس آن بدبختان گفتند که این مرد دیوانه است و جمعی از ایشان از این سخن متنبه
شدند و گفتند بخدا سوگند که آنچه ما با خود کردیم هیچکس با ما نمیکرد و سید جوانان اهل جنت را برای ابن زیاد ولد الزنا کشتیم پس
همانجا با یکدیگر بیعت کردند که بر ابن زیاد علیه اللعنه خروج کنند و کردند و فایده نبخشید راوی از جناب سید الساجدین علیه السلام
سؤال کرد که نعره زننده کیست فرمود که جبرئیل امین است اگر خداوند او را اذن دهد چنان صیحه بر ایشان زند که روحهای ایشان از
بدنهای ایشان فرار کنند و داخل جهنم گردد و لیکن خداوند آن ملاعین را مهلت داده است تا زیاد شود گناه ایشان تا مضاعف گردد
عذاب ایشان و از جمله خدمات دیگر ملائکه این بود که چون روح مقدس آن شهید شده راه رضای الهی قبض شد از هیچ آسمانی
روح مطهرش نگذشت مگر آنکه هفتاد هزار ملک از عظمت و جلال آن روح از جای خود جستند و تا قیامت استخوانها و مفصلهای بدن
ایشان میلرزد آه وا غرباه و وا مصیبتاه که جناب صادق علیه السلام فرمود که حضرت فاطمه در مصیبت فرزند مظلوم خود گریه
و ناله میکند و از صدای نالهای او حملة الدوام ملائکه خایفند و میگریند و تضرع میکنند و جمیع اهل عرش و آنها که در اطراف عرش‌اند
صداهای خود را در درگاه الهی بگریه و تقدیس بلند میکنند بجهة خوف بر اهل زمین و اگر یکی از صداها و نالهای آنها بزمین برسد هر آینه
هر کس که در مشرق و مغرب عالم است بیهوش میگردد و کوهها بلرزه در می‌آیند و زمین زلزله میکند و اهلش را هلاک میگرداند
مؤلف محزون میگوید که هر وقت این حدیث شریف را میگویم از گریهای و نالهای خود که با این کمی و ضعف است در مقابل گریها
و نالهائیکه سایر اشیاء و ساکنین ملاء اعلا میکنند خجل و شرمنده میشوم و در حدیث است که ابی بصیر میگوید که من بجناب صادق
عرض کردم که عجب امر در مصیبت مظلوم کربلا صعب و دشوار و عظیم است آنحضرت فرمود که امر را آنچه شنیده و خبر نداری عظیمتر است
و از احادیث بسیار معلوم میشود که گریه ملائکه زیاده از همه چیز است بلکه اشک چشمهای ایشان هرگز خشک نمیشود مؤلف
محزون گوید که ختم میکنم این مجلس را بحدیث جانگدازی و آن اینست که در آن وقتی که مظلوم کربلا و خامس آل عبا اعنی جناب سید الشهداء
علیه آلاف التحیة و الثناء بعد از شهادت فرزندان و برادران و هواداران در میانه میدان بیکس و حیران ایستاده بود دیدند
که یکی از سرکردهای ملائکه است با چهار هزار نفر بخدمت آن سرور مشرف شدند و عرض کردند که ما را مرخص فرمائید با دشمنان شما
مقاتله کنیم و ایشان را بر خاک هلاک اندازیم آنحضرت ایشان را اذن نداد پس بعد از مایوسی از اذن قتال بمکانهای خود باز
نمودند و در مکانهای خود از شدت حزن و غم و گریه و زاری نتوانستند که آرام گیرند مجدداً از برای یاری چون بزمین کربلا
بازگشت نمودند آن بزرگوار غریب را کشته و در خاک و خون آغشته دیدند پس با موهای پریشان و رویهای غبار آلود با ناله
و افغان مجاور قبر سرور شهیدان و تا روز قیامت گریه میکنند و هر کس که بزیارت میرود او را استقبال میکنند و هر کس مراجعت

مینماید او را مشایعت میکنند و هر زائری که بیمار میشود او را عیادت میکنند و هرگاه فوت میشود بر او نماز میکنند و بعد از فوت او برای او
استغفار میکنند و علی الله دوام منصور و اتباع او بر این احوالند و بر سر قبر آن بزرگوار انتظار ظهور حضرت قایم علیه السلام را دارند
و از جمله از احادیث معلوم میشود که غیر از منصور و تابعین او ملائکه بسیار دیگر در اطراف قبر مقدس آن شهید با موهای پریشان و دیده
گریان و ناله و افغانند که از گریهای ایشان اهل هواها و آسمانها گریه میکنند و اگر آدمیان صداهای گریهها و نالهها و زاریهای ایشانرا
بشنوند از طعام خوردن و آب آشامیدن و از همه لذتها باز میمانند پس خوش بحال آن مؤمنی که بملائکه اقتدا کند و خود را از گریه و زاری
معاف ندارد فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما و احادیث در خصوص خدمات و گریه و زاری و تعزیه داری ملائکه وارد شده است
زیاده از آنست که در یک مجلس همهٔ آنها ذکر شود و لهذا باین چند حدیث اکتفا شد و انشاء الله بمناسبت در بعضی از مجالس آینده اشاره خواهد شد والله
الموفق للصواب

مجلس یازدهم

در بیرون تشریف بردن آنجناب از مدینهٔ طیبه و اذن ندادن جنیانرا بقتال و روانه فرمودن مسلم بن عقیل را بکوفه و گرفتار
شدن او در آن السّلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء و رحمة الله و برکاته و بعد بدانکه در احادیث معتبره وارد
شده است که چون مجاورت قبر سید انبیاء بر فرزند بزرگوارش سید الشهدا علیه السلام مشکل شد و یزید بن معاویه علیهما اللعنة
و الهاویه بحاکم مدینه نوشت که آنجناب را بقتل رسانیده سر او را روانه شام نماید آن غریب در وطن و آن مبتلای بدرد و محن لاعلاج
شده خواست که از حرم جد بزرگوارش روانه خانهٔ خداوند شود و اهل مدینه اجتماع نموده هر چند التماس نمودند که ترک هجرت
نمایند آنجناب فرمود که من از این سفر لابدم و چاره بجز از رفتن ندارم پس ملائکه هجوم آوردند و هر چند الحاح نمودند که ایشانرا اذن
دهد که دشمنان او را هلاک نمایند آنحضرت اذن نداده ایشانرا مرخص کرده و فرمود که وعدهگاه ما در روز عاشورا در زمین کربلا پس
پس فوجی عظیم از جنیان مسلمان آمده فقالوا یا سیدنا نحن شیعتک و انصارک فمرنا بامرک و ما تشاء یعنی عرض
کردند که ای سید و آقای ما ما شیعیان و یاوران شمائیم پس ما را امر فرما بامر خود و بهر چه اراده جناب تو بآن تعلق گیرد پس اگر امر فرمائی
بکشتن جمیع دشمنانت چنان ایشانرا هلاک نمائیم که حاجت نباشد بحرکت کردن شما از جای خود آنحضرت در جواب فرمود که
جزاکم الله خیرا پس فرمود که آیا نخوانده اید قرآنرا که خداوند باری بر جد بزرگوارم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نازل
فرموده است در آنجا که میفرماید أینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة یعنی هر جا که بوده باشید مرگ شما
در مییابد اگر چه بوده باشید در قصرهای محکم و در آنجا که میفرماید لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم یعنی بر انگیخته
میشوند آنجا عقلکه از برای ایشان شهادت نوشته شده است و روانه میشوند بسوی قتلگاه خود ای جنیان هرگاه من در خانه
خود قرار گیرم بچه چیز مبتلا میشوند این خلق گمراه و بچه امتحان کرده میشوند و من ذا یکون ساکن حفرتی بکربلا آه آه یعنی اگر
من باین سفر نروم که در قبر من در کربلا جا خواهد گرفت و حال آنکه خداوند بقعهٔ کربلا را بعد آنروز که زمین را گسترده و پهن کرده
از برای من اختیار فرموده است و جای رفت و آمد و بار انداختن شیعیان من قرار داده است و از برکت آن زمین دوستان من
ایمن میشوند در دنیا و آخرت و لیکن ای جنیان وعدهگاه ما در روز جمعه است که آنروز عاشورا است که من در آخر آنروز شهید
خواهم شد و باقی نخواهد ماند در آنروز کسی از اهل من بر اولاد من و اهل بیت من و یسار برأسی الی یزید لعنه الله آه و معلوماه
یعنی در آنروز سر مرا از بدن جدا خواهند کرد و از برای یزید خواهند برد پس جنیان در جواب عرض کردند که والله ای حبیب
خدا و ای پسر حبیب خدا اگر نه این بود که فرمانبرداری امر تو بر ما لازم و واجب بود و مخالفت حکم تو از برای ما جایز نیست
هر آینه میکشتیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه آنها اذیت بجناب تو رسانند پس آنحضرت خداوند در جواب ایشان فرمود
که نحن و الله اقدر علیهم منکم یعنی ای جنیان والله که قدرت ما بر هلاکت ایشان زیاده از قدرت شما است و لیکن خداوند
هلاک میکرداند هر کس را که هلاک میگرداند از روی دلیل و زنده میدارد هر کس را که زنده میدارد از روی دلیل و در کتاب
بحار الانوار روایت کرده است که در آنوقت یکی از عمهای جناب سید الشهدا با گریه و زاری بخدمت آنحضرت مشرف شد

و عرض کرد که یا بن رسول الله شنیدم که یکی از جنیان از برای تو ناله میکرد و این نوحه را میخواند فَاِنَّ قَتِیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ
هَاشِمٍ اَذَلَّ رِقَاباً مِنْ قُرَیْشٍ فَذَلَّتِ یعنی بدرستیکه مقتول شده در زمین کربلا که از آل هاشم است از آنجا که بزرگ
قریش است کشته شدن او باعث ذلت گردنهای قریش شد پس همه قریش خوار و ذلیل شدند حَبِیبُ رَسُولِ اللهِ لَمْ یَکُ
فَاحِشاً اَبَانَتْ مُصِیبَتُکَ الْاُنُوفَ وَجَلَّتِ یعنی آن بزرگوار حبیب رسول خداست نه شخص هرزه ضایع روزگار است
و ظاهر گردانید مصیبت آنجناب شداید و بلاهای عظیمه بسیار را و چه بزرگ و ناگوار آمد این مصیبت بر دوستان و شیعیان
بلکه بر عالمیان پس آنحضرت ملائکه و جنیان را مرخص فرمود و اهل مدینه را وداع کرده روانه مکه معظمه گردید و این آیه شریفه را
میخواند که فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ یعنی بیرون رفت آن بزرگوار در حالتیکه خایف بود از آنکه
دشمن تعاقب او نمود و میگفت که ای پروردگار من نجات ده مرا از جماعت ظالمین و چون اهل کوفه مطلع شدند که آنحضرت با یزید
بیعت نفرموده و از مدینه هجرت کرده وارد مکه معظمه شده همه نامها و عرایض بخدمت آنسرور روانه کردند بحدیکه در یکدفعه ششصد
نامه از ایشان رسید تا آنکه دوازده هزار نامه در نزد آنحضرت جمع شد و خلاصه مضمون بیشتر آنها این بود که ای پسر پیغمبر و ای
فرزند علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا بدانکه ما را غیر از جناب تو امام و هدایت کننده نیست و اینکه نهرهای ما جاری و درختهای
ما میوه دار و صحراهای ما سبز و چشمهای ما در انتظار و شمشیرهای ما برای شما بر روی دشمنان شما کشیده است پس تعجیل فرما بسوی ما والسلام
پس آنجناب نامه در جواب ایشان باین مضمون نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بسوی جماعت
بزرگان و اشراف از مؤمنین و مسلمین اما بعد بدرستیکه هانی و سعید نامهای شما را بمن رسانیدند و نامهای ایشان آخرترین
نامها بود و ما مطلع شدیم بر هر چه در آنها نوشته بودید و خلاصه سخن بیشتر از شماها این بود که از برای ما امام و هدایت کننده
نیست پس تعجیل فرما بجانب ما و امید داریم که خداوند بواسطه جناب تو همه ما را از اهل حق و هدایت گرداند و اینک من روانه میکردم
بجانب شما برادرم و پسر عمم و محل اعتمادم از اهل بیتم مسلم بن عقیل را و اگر چه بمن نوشته بود که همرای شدند همه بزرگان و اشراف
و صاحبان عقل و فضل از شما بر آنچه نامهای شما بر آن دلالت کرد و من بزودی بر شما وارد خواهم گردید پس بجان
خودم قسم که نیست امام مگر کسیکه حکم کند بکتاب خدا و بدو رفتار کند بعدالت و جزا دهد هر کسی را بجزای حق و حبس نفس بر رضای الهی خود را
عادت دهد بدین حق والسلام پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبید و او را با جمعی از اصحاب بجانب ایشان روانه نمود پس مسلم
نماز در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله کرده و دوستان خود را وداع نموده دو نفر راه نما برداشته از مدینه طیبه روانه جانب
کوفه شدند و در بعضی از کتب است که از مکه معظمه روانه شدند پس آن دو نفر راه را گم کرده یکی از شدت تشنگی هلاک شد پس مسلم
آنرا بفال نیک نشمرد و عریضه بجناب سید الشهداء نوشت که اگر صلاح میدانید مراجعت نمایم آنحضرت در جواب او نوشتند
که از جدم شنیدم که از ما نیست هر کس فال بد بزند و لیکن روانه کوفه شو و چون روانه شد دید که صیادی آهوئی را کشته و در راه
او انداخته مسلم گفت انشاء الله ما دشمنان خود را اینطور خواهیم کشت و روانه شد و چون داخل کوفه شد در خانه مختار منزل فرمود
پس فوج فوج شیعیان بر او وارد میشدند و مسلم نامه جناب سید الشهداء را بر هر فوجی میخواند و مردم گریه میکردند و با او
بیعت میکردند تا آنکه هیجده هزار نفر با او بیعت کردند و بروایت ابی مخنف هشتاد هزار با او بیعت کردند پس مسلم کیفیت احوال
و بیعت کردن خلق را بجناب سید الشهداء نوشت و در نامه خود عرض کرد که بزودی بکوفه تشریف آورید پس یکی از منافقین
بد آئین نامه بیزید نوشت باین مضمون که اما بعد بدرستیکه مسلم بن عقیل وارد کوفه گردیده و شیعه با او بیعت کردند از برای حسین
بن علی علیه السلام پس اگر بعد از این ترا بکوفه حاجتی هست روانه کن مرد با قوت با شوکتی را که جاری سازد امر ترا و تواند که رفتار
کند با دشمنان تو مثل رفتار تو و نعمان که الآن والی کوفه است مرد ضعیفی است و او را قدرت بر دفع دشمن تو نیست و ابو مخنف
روایت کرده است که چون یزید پلید بر مضمون نامه مطلع گردید وزیر خود را که سرجون نام داشت طلبید و از او مشورت کرد که کرا
روانه کوفه نماید و او گفت ابن زیاد را که الآن والی بصره است و او را والی بصره و کوفه گردان پس یزید علیه اللعنه بآن ملعون نامه

باین مضمون که شنیده ام که مسلم بن عقیل بکوفه آمده و از برای حسین بن علی از خلق بیعت میگیرد از تو تیزی دندان ترندیده ام که بجانب
دشمن خود دندانم پیش باید چون رسیدن نامه من دفعه روانه کوفه شوی و از نسل علی بن ابیطالب علیه السلام احدی را مگذاری که بر
روی زمین راه رود و هر چه را بقتل رسانی و مسلم بن عقیل را گرفته بقتل رسانی و سر او را از برای من روانه کنی والسلام و در آن
اوقات نامه از جناب سید الشهداء علیه السلام ببصره رسیده بود باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از
حسین بن علی بن ابیطالب بدانید که خداوند برگزید محمد را و او را گرامی داشت به پیغمبری و بعد او را بجوار رحمت خود طلبید و بعد از او
اهل او و ذریه او سزاوارترند از همه کس بمقام او پس چندی بود که قومی بر ما او جا میکردند امیر بودند و ما در مقام تسلیم و رضا بودیم
و الآن روانه نمودیم بجانب شما نامه خود را و میخوانیم شما را بسوی کتاب الله و سنت رسول الله پس بشنوید کلام مرا و اطاعت
کنید امر مرا والسلام علیکم پس این نامه را بهمه اشراف خواندند و احدی اظهار آنرا ننمود مگر مردی که اسم او منذر بود که دختر خود را
بعقد ابن زیاد علیه اللعنه در آورده بود و عروس او نزدیک بود که او حکایت این نامه را با بن زیاد بد بنیاد خبر داد و رسول آنحضرت را
که اسم او رابع بود و برادر رضاعی آنحضرت بود گرفته بنزد آن ملعون برد پس آن شقی آن رسول را بقتل رسانید و او اول رسولی
بود که در اسلام کشته شد پس ابن زیاد منشیع الفساد بالای منبر رفته و برادر خود عثمان را والی بصره کرده و خلق را از مخالفت او ترسانید
و اقوام خود و اشراف بصره را برداشته روانه کوفه شد و چون بنزدیکی کوفه رسید قبای سفیدی پوشیده و عمامه سیاهی بر سر
بست و نقابی مثل جناب سید الشهداء علیه السلام بست و چوب خیزرانی مثل چوب آنحضرت بر دست گرفت و بر قاطری
مثل قاطر آنحضرت سوار شده و در اطراف شهر کوفه توقف نمود تا آنکه شب شد پس از راه نجف بطوری وارد کوفه شد که خلق چون
منتظر ورود جناب خامس آل عبا علیه السلام بودند گمان کردند که او جناب سید الشهداء است پس زنی فریاد کرد و گفت الله اکبر
ابن رسول الله ورب الکعبه پس در آن تاریکی شب مردم صداها در هم انداختند و زیاده از چهل هزار نفر در عقب سر او افتاده
همین میگفتند که یا ابن رسول الله ما با جناب توایم حتی آنکه جمعی دم اسب او را گرفته بودند و بگمان آنکه فرزند رسول خدا است در عقب او میدویدند
و آن مکار حیله بر هیچ دسته و جمعیتی نمیگذشت مگر آنکه در آن تاریکی بر او سلام میکردند و میگفتند مرحبا بک یا ابن رسول الله خوش آمدی
ای فرزند رسول خدا و نیکو آمدنی کردی و آن ملعون چون میدید که خلق او را باسم جناب سید الشهداء علیه السلام بشارت میدهند او هم
بر غیظ او میافزود که ناگاه آن ملعون نقاب از روی خود گشود و گفت من عبیدالله زیادم پس خلق چون بر واقعه مطلع شدند همه پای
فرار بر قرار اختیار کردند بحدیکه پا بر روی یکدیگر گذاشته میگریختند و آن ملعون خود را بدار الاماره رسانیده و در آنجا آرام
گرفت و چون صبح طالع شد منادی بکوچه و بازار فرستاد که همه خلق نماز ظهر را بجماعت در مسجد جامع بعمل آورند و بعد از ازدحام
خلایق بر منبر بر آمد و پس از خطبه گفت ای گروه خلایق آگاه باشید که منم شمشیر امیر الفاسقین یزید و او مرا حاکم شهر شما و صاحب
اختیار لشکر و جهاد شما گردانیده و بمن امر فرموده که با مظلوم شما انصاف کنم و با فقیر شما اکرام کنم و با هر کس که سخن مرا بشنود و اطاعت
کند انصاف و نیکوئی کنم مثل پدر مهربان و هر کس ترک کند امر مرا و خلاف کند عهد مرا معامله کنم با او بتازیانه و شمشیر پس هر کسی که
در انجام کار خود تفکر نماید که درست رفتاری غیر از حقیقت نیات شما خواهد داد و نه ترس پس برانگیزانید جمعیرا که خلق را
میشناختند و تاکید بلیغ نمود که هر کس با یزید بیعت و دوست او است نام او را ثبت و هر کس دشمن او است و از اهل خلاف است
نام او را هم علیحده بنویسند و حکم کرد که هر کس که بخانه اهل خلاف برود مورد سیاست و انتقام خواهد گردید و هر نویسنده
که اسم اهل خلاف را درست ننویسد و از احوال خلق درست خبر ندهد مال و خون او حلال است و از عطاها و وظایف بهره او را
حقی نخواهد بود و هر کس در خانه او یکنفر از اهل خلاف باشد و خبر ندهد بر دار کشیده خواهد شد بر در خانه خودش و شیخ مفید
میفرماید که چون مسلم بن عقیل خبر آمدن عبیدالله را بکوفه استماع نمود و سخنهای بالای منبر او را شنید و عهدها که از نویسندگان
و از خلق گرفته است مطلع گردید از خانه مختار بیرون آمده و بخانه هانی بن عروه رفت پس شیعیان خفیه و پنهان بدیدن او میشدند
و با یکدیگر معاهده کتمان امر مینمودند و ابو مخنف روایت کرده است که در آنوقت هانی چندان بیمار بود که نتوانست برخیزد و با مسلم

مهانیقه کند پس سخن ابن زیاد را بمیان آوردند هانی گفت که او بمن آشناست و او را از ناخوشی خود خبر میکنم و از او خواهش عیادت
میکنم و ترا شمشیری میدهم و در عقب این حجره مخفی میکنم پس چون آن ملعون آمد و نشست بیرون آی و او را بکش و اگر تو او را
نکشی او ترا خواهد کشت پس هر وقت که من عمامه از فرق خود بر زمین و بر داشته بر سر گذارم آنوقت بیرون آی و او را بقتل رسان
مسلم گفت ان شاء الله چنین خواهم کرد پس هانی ابن زیاد را از ناخوشی خود با خبر گردانید و از عیادت نکردن او گله کرد پس او
عذر آورد که خبر از ناخوشی تو نداشتم پس بعد از نماز عصر بدیدن او آمد و در پهلوی او نشست و مشغول صحبت شدند پس هانی
چندین دفعه عمامه خود را بر زمین گذاشت و بر سر گذاشت و اشعاری چند میخواند که همه اشاره بود و از برای مسلم که بیرون آی و او را
بکش و مسلم از عقب حجره بیرون نیامد پس ابن زیاد چون عمامه برداشتن و شعر خواندن هانی را دید گفت این مرد هذیان میگوید
پس برخاست و رفت پس مسلم از عقب حجره بیرون آمد هانی گفت سبحان الله چرا او را نکشتی هرگز بهتر از این بر قتل او مسلط
نخواهی شد مسلم در جواب گفت که مرا مانع شد از قتل او حدیثی که از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود ایمان مانع است از برای
کسی که بکشد مسلمی را یا مؤمنی را هانی گفت والله اگر کشته بودی او را کشته بودی فاسق کافری را پس ابن زیاد غلام ملعون خود معقل نام را
طلبید و باو سه هزار درهم داد و باو گفت که تفحص از احوال مسلم بن عقیل و اصحاب او نماید و چون یکی از اصحاب او را یا جمعی از ایشان
بیابی این سه هزار درهم را باو بده و باو بگو که این پولها را بگیرید و تهیه اسباب از برای دفع دشمن خود کنید و با ایشان چنان کن
که تو از دوستان ایشانی و محل اعتمادی پس آنوقت رازهای خود را از تو مخفی نمیدارند پس رفت و آمد کن با ایشان تا معلوم کنی
مسلم بن عقیل را که در کجاست و برو تا او را ببینی و از برای من خبر آوری پس آن بی سلام که بر خود دشمن و آقایش لعنت باد آن پولها را گرفت
و روانه شد و داخل مسجد اعظم شد و در پهلوی مسلم بن عوسجه اسدی مشغول نماز بود نشست پس گوش فرا داد شنید که جمعی میگویند که این
مرد یعنی مسلم بن عوسجه از آنجماعتیست که با جناب حسین علیه السلام بیعت کرده است پس در پهلوی او نشست تا آنکه از نماز فارغ شد پس باو
گفت که ای بنده خدا من مردی هستم از اهل شام و خداوند بمن انعام فرموده است محبت اهل بیت را و حب محبین ایشان را و شروع
کرد بگریه کردن بدروغ و بعد از گریه گفت که ای مرد با من است سه هزار درهم و شنیده ام که یکی از اشخاص که بیعت با پسر رسول خدا
کرده است بکوفه آمده است و میخواهم این درهمها را بخدمت او هدیه کنم و کسی را نمییابم که مرا راهنمائی کند بجانب او و خود و مکان او را
نمییابم و من الحال در مسجد نشسته بودم شنیدم که یکی میگفت این مرد که تو باشی اطلاع بر احوال او دارد و آیا این سخن راست است
و میشود که مرا باو برسانی یا نه پس مسلم بن عوسجه اول از او عهد و میثاقهای مغلظه گرفت که اگر او را راهنمائی بخانه مسلم بن عقیل نماید
او امر را افشا نکند و بعد از آن باذن جناب مسلم بن عقیل رضی الله تعالی عنه آن غلام را بخدمت مسلم برد پس آن پولها را بخدمت
مسلم هدیه کرد و خود را در زمره فدویان او در آورد و زودتر از همه کس بر او وارد میشد و آخرتر از همه بیرون میآمد تا آنچه ابن
زیاد میخواست که بر آن اطلاع یابد مطلع شد و ابن زیاد علیه اللعنه را بهمه آنها خبر کرد پس ابن زیاد فرستاد هانی بن عروه را طلبید
ابو مخنف روایت کرده است که چون هانی بر آن ملعون وارد شد گفت السلام علیک ایها الامیر آن شقی روی خود را گردانیده و جواب
نداد هانی را از این رفتار بد آمد و از علت آن سؤال کرد آن ملعون گفت چرا مسلم را در خانه خود مخفی کرده و از برای او اعوان و انصار
و اسلحه حرب مهیا میکنی هانی گفت معاذ الله هر کس خبر آورده است دروغ گفته است ابن زیاد علیه اللعنه گفت که آنکس راستگوتر از توست
پس معقل غلام ملعون خود را حاضر کرد پس معقل بهانی گفت مرا میشناسی هانی گفت بلی تو [illegible] حیله گری پس هانی فهمید که آن خبیث دوست
نبوده بلکه دیده بان ابن زیاد بوده پس ابن زیاد علیه اللعنه باو گفت که مسلم بن عقیل را تسلیم من کن و گرنه والله گردن ترا خواهم زد هانی
در جواب گفت که والله آنوقت لشکر در خانه ترا خواهد گرفت ابن زیاد گفت وای بر تو مرا بلشکر و دوستان خود میترسانی
و او گمان کرد که اقوام او او را مانع خواهند شد پس فریاد زد که هانی را نزد من آورید چون نزدیک بردند چوبی که در دست داشت
بسیار بر پیشانی و صورت و دماغ او زد تا آنکه دماغ او شکست و خون بر صورت و ریش او جاری شد و گوشت از پیشانی و صورت
او کنده شد و بر روی ریشش افتاد و آنقدر آنچوب را بر او زد که شکست پس هانی دست برده قبضه شمشیر یکی از ملازمین او را گرفت

و خواست که شمشیر او حمله کند بر عبیدالله آنملعون زخم نگذاشت و ابو مخنف روایت میکند که هانی شمشیری همراه خود داشت و بر ابن
زیاد زد و او را زخم بزرگی عارض شد پس ابن زیاد فریاد زد که او را بگیرید پس هانی دست بالا برد و دوازده نفر از ملازمین او را
کشت پس بر سر او هجوم آوردند و او را گرفتند و کتفهای او را بستند و در پیش روی ابن زیاد علیه اللعنه نگاه داشتند پس آنملعون
عمودی از آهن در دست داشت بر پیشانی او زد و او را بکشت و در روایت دیگر است که ابن زیاد بخشم آمده گفت که خون
تو حلال است پس امر کرد او را کشیدند و در خانه کرده و در را بر روی او بستند و در اطراف پاسبانان نشانیده و چون قبیله هانی
بجو بجواب او آمدند ابن زیاد شریح قاضی را نزد ایشان فرستاد که ما او را نکشته ایم و برای مصلحتی او را نگاه داشته ایم پس قبیله او
متفرق شدند پس شخصی مسلم بن عقیل را از آنچه ابن زیاد با هانی کرده بود مطلع گردانید پس مسلم اصحاب خود را ندا کرد جماعت
بسیار بگرد او در آمدند بحدیکه مسجد و بازار پر از خلق شد و تا شام مردم جمع میشدند پس امر بر ابن زیاد بد نهاد و دشوار شد
و همت او بر این شد که دروازه قصر دار الاماره را بسته و خود را حفظ کرد و نبود نزد آنملعون در آنوقت زیاده از سی نفر ملازم
و سی نفر از بزرگان و عیال او پس ابن زیاد بجنهاد جمعیرا فرستاد و تا مردم را بترسانند از سیاست یزید پلید و آمدن لشکر
از شام، چون مردم اینکلام را شنیدند ترسیدند و شروع کردند متفرق شدن تا آنکه چون وقت نماز مغرب شد در نزد مسلم
زیاده از سی نفر نمانده بود و چون مسلم بیوفائی کوفیانرا دید روی بجانب در کنده کرد که از مسجد بیرون رود و در آنوقت دید که
زیاده از بیست نفر در نزد او نیست و چون از مسجد بیرون آمد یکنفر را با خود ندید که آنغریب را راه نمائی کند بجائی و اگر دشمنی وارد
شود دفع او کند پس لابد و لاعلاج مضطرب شده پناه بدر خانه پیرزنی که اسم او طوعه بود برد و بر او سلام کرد و آنزن جواب
داد و پس از او آب طلبید چون او را آب داد گفت چرا نمیآشامی گفت آشامیدم گفت برخیز و بخانه خود و نزد اهل و عیال خود برو
مسلم جواب نداد و آنزن دفعه دویم اینکلام را مکرر کرد و مسلم گفت برو مسلم جواب نداد آنزن دفعه سیم گفت سبحان الله ای بنده
خدا برخیز و بخیر و عافیت بخانه خود برو که صلاح نیست که بر در خانه من نشینی و من حلال ندارم مسلم از جای برخواست و گفت ای زن
من عشیره و در این شهر مرا اهل و عیالی و قبیله نیست و من مسلم بن عقیلم که اینقوم مرا تکذیب کردند و فریب دادند و از خانه خود
بیرون کردند آنزن گفت که تو مسلمی آنغریب فرمود که بلی آنزن نیک عاقبت عرض کرد که داخل خانه من شو پس او را داخل خانه
فرش کرده پاکیزه کرده برد و بر او عرض غذا نمود و او میل نفرمود و از برای آنزن پسری بود که اسم او بلال بود و چون از بیرون بخانه آمد
دید که مادرش بحجره دیگر آمد و رفت بسیار میکند آن پسر گفت ای مادر چه میشود که تو اینقدر رفت و آمد میکنی مگر در اینخانه امشب
خبر تازه ایست آنزن گفت که ایفرزند از این سؤال در گذر آن پسر گفت از آنچه هست خبر ده آنزن گفت ترا با این امر چکار است
پی کار خود برو پسر اصرار از حد گذرانید مادر گفت که اگر دیگری را خبر نکنی ترا مخبر گردانم آن پسر گفت که بدیگران خبر ندهم آنزن
آن پسر را قسم داد و او قسم خورد که دیگری را خبر نکند پس آنزن خبر مسلم را بفرزند خود گفت آن پسر خوابیده و آرام گرفت و چون آخر
شب شد و مردم از اطراف مسلم از مسجد و کوچه و بازار متفرق شدند و بخانهای خود رفتند ابو مخنف گوید که چون صبح شد آنزن
ظرف آبی را از برای او آورد و گفت امشب ندیدم که بخوابی مسلم گفت که بخواب رفتم و در خواب دیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بمن فرمود که تعجیل کن تعجیل کن و بزودی بنزد ما بیا و من گمان میکنم که این آخر روز من است از دنیا و اول روز منست از آخرت
و در حدیثست که ابن زیاد علیه اللعنه جاسوسی فرستاد تا از احوال مردم برای او خبر آورد و چون خبر آورد که مردم از اطراف مسلم متفرق
شدند آنملعون مردود از دار الاماره با خواص اصحاب خود و بزرگان بیرون و در مسجد بر منبر برآمد و گفت که منادیان ندا کنند
که بیرونست از ذمه ما هر مردیکه از سرهنگان و میرشبان و کدخدایان و سواران و حجابکنندگان که نماز خفتن را در مسجد نگذارد
راوی میگوید که بقدر یکساعت بیشتر نگذشت که مسجد پر از خلق شد پس امر کرد منادیرا که اقامه نماز بگوید و در اطراف پاسبانان
ایستاده بودند و او را محافظت میکردند و چون از امامت نماز جماعت فارغ شد بر منبر برآمد بعد از خطبه گفت که اما بعد پس بتحقیق
پسر عقیل کم فهم و جاهل بعمل آورد آنچه را که دیدید از خلاف کردن و متفرق نمودن امت پس هر کس که او را در خانه او جا دهد ذمه او

از دین خدا برگشت و هر کس او را گرفته بنزد ما آورد بقدر دیه او از ما صله و احسان خواهد دید ای بندگان از عذاب ترسیده و حق
یزید را بر خود لازم دانید و بیعتی که با او کرده اید شکسته نکنید و کاری نکنید که او را بر شما بحث وارد باشد پس حصین بن نمیر ملعون را
طلبید و با او گفت که مادر تو بعزای تو نشیند اگر یکی از دروازهای کوفه گشوده شود و این مرد از کوفه فرار کند و او را بنزد من نیاوری و حال
آنکه ترا مسلط گردانیدم بر همه خانهای کوفه پس باید که دیده بانان برانگیزی بر همه کوفه و خانهای آن و چون فردا صبح شود باید جمیع
خانهای کوفه را تفحص نمائی و همه اطراف آنرا بگیری تا آنکه این مرد را بنزد من آوری پس از منبر بزیر آمده داخل دار الاماره شد و چون صبح شد
در مجلس نشست و اذن عام داد که هر کس خواهد داخل شود که ناگاه پسر بدگهر آن پیره زن داخل مجلس آن غدار گردید و او را از مکان
مسلم با خبر گردانید ابو مخنف گوید که ابن زیاد از خوشحالی برجست و طوقی از طلا بگردن آن پسر انداخت و یک اسب بسیار خوبی باو
داد پس محمد بن اشعث ملعون را طلبید و باو هزار سوار و پانصد پیاده داد و گفت که همراه این پسر میروی و مسلم را کشته یا اسیر کرده
بنزد من میآوری پس مسلم علیه الرحمه چون صدای سم اسبان و نعره منافقان را شنید زره خود را پوشید و کمر خود را محکم بست
و شمشیر خود را کشیده روی بایشان آورد آن جماعت بخانه او ریختند پس آن شجاع نامدار بضرب شمشیر آبدار آن ملاعین را همچنانکه از خانه
باطنی ایمان بیرون بودند از خانه ظاهری نیز بیرون کرد باز آن بیشرمان دفعه دیگر بخانه او هجوم آوردند پس آن شیر بیشه ایمان آن
بی ایمانان را دیگر باره از خانه بیرون کرد پس در میانه او و ملعونی که اسم نحس او بکر بن حمران احمری بود دو ضربت رد و بدل شد پس بکر
نابکار ضربتی بر آن بزرگوار زد که لب بالای او قطع شده و ضربت او سرایت کرده لب زیرین آن غریب حزین را قطع کرد پس هر دو لب او
جدا شده بر زمین افتاد پس مسلم علیه الرحمه بخشم آمد و ضربت شدیدی بر فرق آن ملعون زد و ضربت دیگر بر گردن او زد که نزدیک بود
که بباطن آن نامرد و دفع رود و پس میزد و میکشت تا آنکه موافق روایت ابو مخنف یکصد و پنجاه نفر را بدرک نار فرستاد پس چون آن بی
شرمان بی ایمان دیدند که حریف آن شجاع نامدار نیستند از اطراف بام خانه برآمده آن غریب بیکس را سنگباران کرده و دستهای نی را آتش
میزدند و بر فرق او میریختند مؤلف دلسوخته گوید که خداوند هرگز اهل کوفه را نیامرزد که از آنچه با مسلم کردند دلیر شدند پس
در روز عاشورا آن وقت که فرزند رسول خدا جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء در زمین کربلا افتاده بود و هر کس میرسید زخم
ضربتی میزد آه و امصیبتاه که حضرت باقر علیه السلام میفرماید که جمعی از بی ایمانان بودند که حربه نداشتند و دامنهای خود را پر از سنگ
کرده بودند و بر جسد شریف و عنصر لطیف آنجناب میزدند رباعی مؤلف مسلم اگرچه ز اطراف تو سنگ رسید نیک
بنگر تو کجا و بدن شاه شهید آنچه بر جان تو آمد دل احباب شکست لیکن آن پرده اسرار خداوند درید آه و احسرتاه و اویلاه
واویلاه که چنانکه از اطراف دستهای نی را آتش زده بر مسلم رحمه الله میریختند پس از شهادت جناب خامس آل عبا ارواحنا له الفدا
در اطراف خیمهای اهل بیت هجوم آوردند و عمر بن سعد حرامزاده فریاد زد که با هر کس هست آتش زنید ای شیعیان ای گریه
کنندگان مسلم بن عقیل اگرچه تنها و بیکس بود لیکن یکنفر و مرد شجاع بود و قدرت داشت که خود را از آتش فی الجمله نگاه داری کند
و محافظت نماید لیکن در خیمها بجز زنان بیکس و کودکان نورس و جناب سید الساجدین بیمار کسی نبود پس چون آتشها از اطراف شعله ور
گردید آن بیکسان بی پناه در زمین خیمه گاه بجز ناله و آه کاری از ایشان بر نمیآمد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آتش فکنی شعله زد
بر جان فرزند عقیل شعله اندر خیمها زد بر زنان و بر علیل ز احتراق جان مسلم هر که مسلم بود سوخت ز اشتعال خیمها عرش
خداوند جلیل و در حدیثست که چون مسلم دید که در خانه عرصه بر او تنگ شد شمشیر خود را کشیده و از خانه بیرون آمده چون شیر
غضبناک بر آن ملاعین بیباک حمله کرد محمد بن اشعث لعین فریاد زد که ای مسلم خود را بقتل مرسان که ما ترا امان دادیم و آن بزرگوار سخن آن
غدار را خاطر جمع نمیشد و بر ایشان حمله میکرد و رجز میخواند و مکرر آدمهای قوی هیکل را میگرفت و بر بام خانها میانداخت تا آنکه
چهارده سوار دیگر را هم بقتل رسانید پس محمد بن اشعث ملعون فریاد زد که ای مسلم ما با تو دروغ نمیگوئیم و ترا فریب نمیدهیم و با تو حیله
نمیکنیم این قوم همه بنی اعمام تو اند و قاتل تو نیستند و با تو خلاف نخواهند کرد دست از ایشان بدار و آرام گیر و در آن وقت آن
بزرگوار از کثرت مقاتله دلگیر و از جراحت بسیار بر بدن شریفش رسیده بود و ابو مخنف روایت کرده است که از بسکه تیر

براورده بودند جسم شریفش مانند پشت خارپشت گردیده بود و از جا حرکت کردن مانده شده بود و پشت خود را بدیوار خانه داده بود که اندک آسایش کند که دفعه دیگر محمد بن اشعث لعین باو گفت که ما ترا امان دادیم و آن بزرگوار از سخنان ایشان خاطر جمع نمیشد و مضطرب بود مؤلف گوید که بفدای غریبی و مظلومی جناب سید الشهدا اشوم که جد بزرگوارش صلی الله علیه و آله در حقش فرمود که اینفرزند کشته شود بکشتنی که احدی از اولین و آخرین مثل او کشته نشده باشد و شاهد بر صدق اینکلام اینست که با وجود آنکه مسلم در کوفه غریب و تنها بود و لیکن همینکه دیدند که از قتال ضعف بهم رسانیده برای او امان آوردند اگرچه دروغ میگفتند و لیکن غریب دیار کربلا بعد از آنکه مقاتله و مجاهده بسیار نمود و بر بدن مقدسش جراحتهای بسیار وارد بود و چندان تیر بر آن برگزیده پروردگار زده بودند که مانند خارپشت در اطراف تیر نشسته بود فروی فی الحدیث انه وقف لیستریح ساعة و قد ضعف عن القتال فبینما هو واقف اذ اتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ الثوب لیمسح الدم عن وجهه فرماه ابو الحتوف الجعفی بسهم فوقع السهم فی جبهته آه آه که در حدیث وارد شده است که در آنوقت آن مظلوم قدری ایستاد و دست از جهاد برداشت که ساعتی استراحت کند زیرا که ضعف شدیدی عارض آن تشنه مجروح شده بود و پس دیگر آرام گرفتن کسی او را امان و آرام نداد آه آه با آنکه او را امان نداده اند در حدیث است که ملعونی سنگی بر پیشانی نورانیش که محل سجود و پرستش خداوند بود زد که خون از وجاری شد خواست که بجامه آنخون را از صورتش پاک کند که ناگاه ابو الحتوف شدید الفسوق لعنة الله تیری بر پیشانی نورانیش زد که نشست و چون آن مظلوم مجروح آن تیر را کشید خون بر صورت منورش و ریش عنبرینش جاری شد پس رو بآسمان نموده عرض کرد که اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک هؤلاء العصاة یعنی ای خداوند من میدانستیکه تو می بینی آنچه را که من در آن واقعم از این بندگان عاصیت و در حدیث دیگر است که چون مسلم جمع کثیری از منافقین کوفه را بقتل رسانید این خبر بعبید الله بن زیاد بدبنیاد رسید پیغام داد از برای محمد اشعث ملعون که ما ترا فرستادیم بجانب یکمرد که تو او را گرفته بنزد ما آوری و حال تو بسیاری از اصحاب ما و ملازمین ما را مجروح کرده و بایشان صدمه عظیم رسانده نمیدانم حال تو چگونه میشد هرگاه ترا بسوی غیر او میفرستیم مؤلف گوید که شاید مراد او از غیر جناب سید الشهدا علیه السلام بوده باشد محمد بن اشعث ملعون چون این پیغام را استماع نمود جواب فرستاد جواب که ایها الامیر آیا گمان میکنی که مرا به بقالی از بقالهای کوفه فرستاده یا عقب مرد ضعیفی از ضعفای حیره آیا نمیدانی ای امیر که مرا فرستاده از برای آوردن شیر درنده و شمشیر برنده از غلاف برکشیده شده که در دست پهلوان زبردستی بوده باشد از آل خیر الانام علیه آلاف التحیة و السلام پس ابن زیاد لعین اول پانصد سوار بعد هشتصد سوار فرستاد و پیغام داد که بدون حیله امان نتوانید او را زنده بنزد من آورید پس بعد از آنکه محمد اشعث لعین و جمعی دیگر از منافقین او را بدروغ امان دادند او را گرفتند و ابو مخنف روایت کرده که ملعونی ایشانرا تعلیم داد تا بر سر راه او چاهی کندند و روی آنرا مخفی نمودند تا آنکه در بین مقاتله در چاه افتاد پس محمد اشعث لعین ضربتی بر فرق او زده او را گرفتند و اسلحه اش را از تنگ او کشودند و در اطراف او جمع شدند و او را بر قاطری سوار کردند و او را بجانب ابن زیاد بدنهاد میبردند و مسلم در آنوقت از جان خود بالمره مأیوس از زندگانی شده اشک از چشم او جاری شده و میگفت که این اول دروغ و مکر شماست و محمد اشعث لعین باو میگفت که امید دارم که بر تو باکی نبوده باشد مسلم در جواب میگفت که این محض آرزوست اگر راست میگوئی کو امان تو پس مسلم گریست و گفت انا لله و انا الیه راجعون پس عبید الله بن عباس نزد او آمد و گفت کسی که خواهش میکند مثل این مقام را که تو خواهش کردی هرگاه بر او حادثه وارد شود مثل آنچه بر تو وارد شده گریه نمیکند مسلم در جواب گفت که والله که من از برای خود گریه نمیکنم زیرا که شهادت و کشته شدن عادت منست ولکننی ابکی لاهلی المقبلین الی و ابکی للحسین و آل الحسین یعنی و لیکن گریه من از برای اهل و عیال منست که رو بکوفه عازمند و بالفعل به سوی ما آیند و گریه میکنم از برای جناب امام حسین و آل او پس رو بجانب محمد اشعث کرده فرمود که ای بنده خدا بحق خداوند قسم گمان دارم که تو عاجزی در نزد ابن زیاد که مرا امان و نجات دهی و لیکن تو در این باب مأیوسم لیکن آیا میتوانی که از جانب من کسی را بفرستی که امر مرا بامام حسین برساند که من میدانم که میتوانی بعمل آوری آنرا فرو گذاشت نکنی گفت آن کدام است فرمود که آن امر اینست که از جانب

[illegible]

خود بود اگر کسی مردی از زبان من که خبر کند حضرت امام حسین علیه السلام را که میدانم که یا از مکه بیرون آمده است یا فردا با اهل و عیال بیرون خواهد آمد که از جانب من بآنجناب عرض کند که مسلم بن عقیل مرا بخدمت تو روانه کرده است که من بدست کوفیان اسیر شدم و میدانم که کشته خواهم شد و بگوید که مسلم عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو بشود با اهل بیت خود مراجعت فرما و بکوفه تشریف میاور و اهل کوفه ترا فریب ندهند که اینها همان اصحاب پدر بزرگوار تواند که راضی بود که بمیرد یا کشته شود تا از دست آنها خلاص شود و عرض کن که اهل کوفه با جناب تو مکر کردند و دروغ گفتند و اعتقادی بر قول دروغ نیست محمد بن اشعث لعین در جواب گفت والله این کار را خواهم کرد و با ابن زیاد خواهم گفت که من ترا امان داده ام پس مسلم را برداشته بحضور ابن زیاد بد نهاد بردند والحسین اقبل غافلا عما حل

مجلس دوازدهم در شهادت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه علیهما الرحمة

اللّهم صلّ و سلّم علی سادات الموحّدین و هداة العالمین و اولیاء المجاهدین و افاضل اهل السموات والارضین محمّد بن عبدالله خاتم النبیّین و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین ولاسیّما علی سیّد المظلومین و سیّد المهمومین و سیّد المغمومین و سیّد المحزونین و سیّد المذبوحین و سیّد المقتولین سیّدنا و مولانا ابی عبدالله الحسین فی کلّ طرفة عین و علی شیعته و محبّیه و اوداءه الذاکرین خصوصا علی المطیعین لاوامره و نواهیه یعنی ای خداوند صلوات و سلام نازل فرما بر جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و بر شیعیان و محبین آنجناب خصوصا بر آنها که اطاعت کنند کاملا مر اوامر و نواهی او را المقتفین لآثاره و احکامه و پیروی کنند کاملا مر علامات و احکام او را الزائرین لعتباته و دیاره که وارد شوندگان بر پیشگاه و خانه اویند المحزونین له والباکین علیه که محزونین از برای او و گریه کنندگان در مصیبت اویند القائلین له بابی انت و امّی و نفسی و اهلی و مالی و اسرتی که از روی اخلاص از برای او میگویند که بفدای تو باد پدر و مادرم و جانم و اهلم و عیالم و مالم و متعلقانم ولاسیّما علی العالم العامل الشجاع الباذل الشهید السعید النبیل مولانا مسلم بن عقیل علیه رحمة الله الملک الجلیل خصوصا خداوند صلوات خود را نازل فرما بر عالم عامل شجاع فدائی شهید سعادتمند بزرگ مرتبه بلند مقام جلیل مولانا مسلم بن عقیل که بر او باد رحمت خداوند ملک جلیل حیث بلّغ رسالته و نشر مفاخره و مناقبه و مدائحه بعلت آنکه رسانید رسالت آنحضرت را باهل کوفه و پهن کرد در آنجا فضایل و مناقب و مدایح آنجناب را فکان اوّل من فدی نفسه لنفسه و ماله لماله و عیاله لعیاله ایکه بفدای فدائیان جناب تو شوم ای آقای مظلومان و ای شهید شهیدان که از جمله ایشان و سرخیل سلسله ایشان است مسلم بن عقیل علیه الرحمه زیرا که آن بزرگوار اول کسی بود که جان خود را فدای جان آنحضرت و مال خود را فدای مال او و عیال خود را فدای عیال او گردانید فرضی بان یؤذی و یجرح و یحرق و یذبح و یقتل و یشهر فیا لیتنی کنت معه فافوز فوزا عظیما ای جان من و پدر و مادر و روح من آن نعلهای صافیه مقدسه شود که رضا شدند که اذیتها ببینند و آقای شهیدان باشند خصوصا پیش جنگ ایشان و اول بلاور معرکه و میدان ایشان مسلم بن عقیل علیه الرحمه که راضی شد باینکه در راه رضاجوئی آنجناب که مظهر رضا و خوشنودی خداوند جلیل است اذیتها باو رسد و بدن نازنینش را مجروح و خون آلوده کنند و آتشها بر فرق مبارکش ریخته شود و سر نازنینش بشکنند و آخر الامر او را بزجر تمام بقتل رسانند و او را در کوچه و بازار بگردانند تا اهل زمین و آسمان گواه باشند که او اول کسی بود که جان عزیز خود را بفدای آنجناب و جان او نمود ای کاش که در خدمت او میبودم و باو اقتدا و پیروی میکردم پس رستگار میشدم رستگاری بزرگ و مجمل این واقعه موافق اخبار معتبره آنست که خامس آل عبا مظلوم کربلا جناب سید الشهداء علیه السلام بهمراه جناب مسلم نامه باهل کوفه نوشت و چون او داخل کوفه شد و نامه آنحضرت را برایشان خواند بعدد سیصد و نه هزار نفر و موافق روایت دیگر هشتاد و نه هزار نفر با او بیعت کردند و چون بامر یزید پلید ابن زیاد داخل کوفه گردید چه کوفیان بیوفا و آن بیشرمان بیحیا نقض بیعت او نمودند و او را تنها و غریب و بی یاور گذاشتند تا آنکه ملازمان ابن زیاد او را در خانه پیرزنیکه اسم او طوعه بود یافتند و در وقت گرفتن او جراحت بسیار ببدن او زدند و دستهای نی آتش زده بر فرق مبارکش ریختند و شمشیر بر دهانش زدند و هر دو لب او را قطع نمودند و اسلحه او را گرفتند

واو را بر قاطری سوار کرده از برای ابن زیاد حرامزاده میبردند و در حدیث است که چون آن غریب مجروح را بدر قصر دار الاماره رسانیدند تشنگی شدیدی براو غلبه کرده دید که آب سردی نزدیکی آنده هست فرمودند که اَسْقُونِي مِنْ هٰذَا الْمَاءِ وَ الْجَزَاءُ مِنْ حَقِّ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ یعنی قدری از این آب بمن بیاشامانید و جزای شما از جانب خداوند و رسول است که ناگاه ملعونیکه اسم او مسلم بن عمرو بود جواب داد که اَتَرٰاهٰا مٰا اَبْرَدَهٰا لٰا وَ اللّٰهِ لٰا تَذُوقُ مِنْهٰا حَتّٰی تَذُوقَ الْحَمِيمَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ یعنی آیا می بینی که چه قدر این آب سرد و خنک است بحق خداوند قسم که از آن قطره نخواهی چشید تا آنکه از آبهای جوشیده در آتش جهنم بیاشامی مؤلف گریان نالان گوید که عجب مطابق است این حکایت مسلم با آنچه از برای سید و مولای من جناب سید الشهداء علیه السلام روی داد در آن وقت که از پشت ذو الجناح بر زمین افتاد پس از شدت عطش فرمود که یا قَوْمِ اسْقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ فَأَنَا قَتِيلٌ یعنی ای گروه کوفه و شام جرعه آب بمن بیاشامانید که بسیار تشنه ام پس ملعونی که خداوند شاد الله دهان او را مملو از حمیم جهنم فرماید در جواب آن مظلوم مجروح تشنه گفت که وَ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتّٰی تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا یعنی هرگز آب نخواهی آشامید تا آنکه وارد جهنم شوی و از آبهای جوشیده در آن بیاشامی راوی میگوید که آنحضرت در جواب فرمود که من وارد بر جهنم و حمیم نخواهم شد بلکه وارد میشوم بر جد بزرگوارم در جنت و میآشامم از آبهای خوشبو و گوارا و در حدیث دیگر وارد شده است که مسلم علیه الرحمه روی کرد با ملعون که او را آب نداد فرمود که وای بر تو تو کیستی گفت منم آن کسیکه حق را شناختم آنوقتی که تو انکار کردی و شنیدم سخن امامم را آنوقتی که تو شنیدی و حیله کردی و اطاعت کردم او را آنزمانیکه تو مخالفت کردی منم مسلم بن عمرو باهلی پس مسلم بن عقیل علیه الرحمه در جواب او فرمود که مادر تو بعزای تو بنشیند که عجب جفاکار و بدخو و قسی القلبی ای پسر باهلی تو سزاوارتری از من با بهای جهنم و مخلد بودن در آتش پس جناب مسلم بر ویرا از آن جنبش کردانیده و از شدت ضعف و تشنگی بر زمین نشست و بدیوار تکیه کرد پس مردی که او را عمرو بن حریث میگفتند غلام خود را فرستاد تا سبوی بزرگی از آب آورد و بر روی آن دستمال پوشیده بود و پس قدحی از آب کرده بمسلم داد و گفت بیاشام چون خواست بیاشامد آن ظرف پر شد از خون دهان او و نتوانست که بیاشامد پس ظرف دیگر باو دادند آنهم مثل ظرف اول شد ظرف سیم باو دادند و خواست که بیاشامد دندانهای او در آن قدح ریخت پس گفت الحمد لله لاکر این آب از روزی تقسیم شده بود و نصیب من بود آشامیده بودم پس رسول ابن زیاد بدنها آمد و گفت مسلم را داخل قصر دار الاماره نموده وارد کنید پس یکی از پاسبانان باو گفت که چون وارد شوی سلام کن بر امیر المؤمنین او چون وارد شد گفت اَلسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی وَ خَشِيَ عَوَاقِبَ الرَّدٰی وَ اَطَاعَ الْمَلِكَ الْاَعْلٰی یعنی سلام بر کسی باد که متابعت کند هدایت را و بترسد از عاقبت بد و اطاعت کند پادشاه اعلا را که خداوند است ابن زیاد بد بنیاد چون این قسم سلام کردن را شنید بخندید یکی از پاسبانان قصر جفا پرسید که چرا نگفتی السلام علیک یا امیر المؤمنین کر نمی بینی که امیر بر روی تو میخندد مسلم در جواب فرمود که مرا امیری بغیر از حضرت امام حسین علیه السلام نیست و کسی بر ابن زیاد این طور سلام کند که از کشته شدن بترسد و در حدیث دیگر است که در جواب فرمود که اگر اراده کشته شدن من دارد چه فایده دارد که بر او سلام کنم و اگر اراده ندارد بعد از این سلام بسیار خواهم کرد و در حدیث دیگر است که فرمود بس کن وای بر تو والله که او امیر نیست و ابن زیاد خود این کلام را از او شنید پس گفت که نفعی بحال تو ندارد خواه سلام کنی و خواه نکنی زیرا که لامحاله کشته خواهی شد مسلم گفت که اگر تو مرا بکشی خبر تازه نیست زیرا که بدتر از تو کسی را که بهتر از من است کشته است ابن زیاد علیه اللعنه گفت ایعاق کرده شده و ای خلاف انداز نده بین امت خروج کرده بر امام خود و حق انداختی در میان فرقه ناجیه مسلمین یعنی معاویه و پسر او یزید مسلم در جواب گفت که اما فتنه در میانه مسلمانان پس تو انداختی و پدرت زیاد بن عبید که غلام طایفه بنی علاج بود از قوم ثقیف و من امید دارم اینکه خداوند مرا شهادت نصیب فرماید بدست بدترین مخلوقات ابن زیاد گفت که گمان عزیز خود دم که کشته خواهی شد مسلم فرمود که البته حکم چنین است ابن زیاد بد بنیاد گفت که بلی چنین است مسلم گفت که پس مرا آنقدر فرصت ده که بعضی از اقوام خود وصیت کنم گفت بکن پس آن مظلوم فرمود بسوی آنها که در مجلس آن لعین نشسته بودند دید که عمر بن سعد بن ابی وقاص علیه اللعنه نشسته است فرمود که ای عمر در میانه من و تو خویشی هست و مرا بسوی

تو حاجتی است و از برای من بر تو واجب شده است که بعمل آوری و میخواهم که آنرا آهسته بتو بگویم عمر امتناع کرد که برود ابن زیاد
گفت که چرا امتناع میکنی که از پسر عموی خود بشنوی پس عمر چون اذن ابن زیاد را فهمید برخواست و با مسلم در کناری نشست
بطوریکه ابن زیاد علیه اللعنه هردو را میدید پس مسلم باو گفت که اول وصیت من اینست که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
دویم اینست که مرا در کوفه قرضی هست که از آن روز که بکوفه آمده ام قرض کرده ام و آن هفتصد درهم است و تو شمشیر و زره مرا بفروش
و آن قرض مرا ادا کن و سیم آنکه بعد از کشتن من جسد مرا از ابن زیاد خواهش کن و دفن کن و چهارم آنکه قاصدی بجانب جناب امام حسین
علیه السلام روانه کن که برگردد که من بآنحضرت نوشته ام که خلق کوفه با آنجناب میباشند و میدانم که حال او در راه است و بکوفه میآید
و براو وارد میشود آنچه بر من وارد شد پس چون وصیت مسلم علیه الرحمه تمام شد عمر با ابن زیاد گفت که چنین و چنان وصیت کرد
ابن زیاد بعمر گفت که خدا روی ترا سیاه کند با امانت داری تو والله اگر آهسته بمن وصیت کرده بود هرگز وصیتش را فاش نمیکردم
حال که تو چنین آدمی میباشی سزاوار است که تو خود بجنگ حسین بروی و بعد از آن گفت که اما اقرار بشهادتین پس ما هم اقرار بآن
داریم و اما مال او پس از برای خودش باشد ما را طمعی در آن نیست و ما مانع نمیشویم که بهر مصرف که خواهد برسد و اما جسد او بعد از
آنکه ما او را کشتیم با جسد هر چه بعمل آید ما را باکی نیست و اما حسین پس اگر او قصد ما نکند ما قصد او نخواهیم کرد و در حدیث دیگر است
که گفت اما مال او پس اگر خواهیم ادای دین او خواهیم کرد و الا فلا و اما حسین پس لابد است که بر ما وارد شود و او را بکشیم در حالتیکه
او را عضوها و همه بالای یکدیگر پس در میانه مسلم و ابن زیاد سخنان بسیار سؤال و جواب رد و بدل شد پس ابن زیاد گفت قتلنی الله
ان لم اقتلک قتلة لم یقتل احد فی الاسلام من الناس یعنی خداوند بکشد مرا اگر ترا نکشم کشتنی که احدی از مردم بآن نوع کشته نشده
باشد در اسلام جناب مسلم در جواب او فرمود که تو از همه کس سزاوار تری که در اسلام بدعتی بگذاری که هرگز آن بدعت نبوده است
ای ابن زیاد هیچ کس مثل تو نیست در این کار زشت که بقتل رسانی بدترین قتلها و گوشها و چشمها و لبها را قطع کنی
بدترین قطع کردنها و رفتاری کنی خبیث ترین همه رفتارها تا غلبه کرده باشی بدترین اقسام غلبها پس چون آنکافر عنید این
سخنان از جناب مسلم شنید خشم و غضب آنملعون اشتداد یافت آه و امصیبتاه امید از خداوند منتقم حقیقی آنست که هرگز دهان
آن حیای بی ایمان را از زقوم جهنم خالی نگرداند پس آن نامرد شروع کرد بناسزا گفتن بجناب مسلم و پدر او و حضرت امام حسین و حضرت
امیرالمؤمنین علیهم السلام پس چون جناب مسلم دید که آن ناسزا گفتن بمقربین درگاه خداوند ذی الجلال رسید ساکت گردید و دیگر
تقریر نفرمود آه و اویلاه و وامصیبتاه که آنملعون در دنیا و آخرت جلاد طلبید و گفت که او را ببام قصر برید و گردن او را بزنید و جسد او را
از قصر بزیر اندازید مسلم باو فرمود که والله اگر در میان من و تو خویشی میبود مرا نمیکشتی پس ابن زیاد علیه اللعنه گفت کجاست
آن مردی که این پسر عقیل شمشیر بر فرق او زده پس فرستادند و بکر بن حمران الاحمری ملعون را که از دست جناب مسلم ضربت خورده
بود حاضر کردند پس باو حکم کرد که تو مسلم را بر بالای قصر ببر و گردن بزن پس آن نابکار آن عزیز کرده خداوند اکبر را بر بالای
قصر برد و پس آنمقرب درگاه حضرت اله در بین راه رجزی خواند و بعد از آن بگفتن الله اکبر و استغفرالله و صلوات بر محمد و آل محمد مشغول
بود و مکرر میگفت که اللهم احکم بیننا و بین قوم غرونا و کذبونا و خذلونا یعنی ای پروردگار من حکم کن در میانه ما و میانه قومیکه فریب
دادند ما را و تکذیب کردند ما را و خوار و ذلیل گردانیدند ما را پس سر آن سرسلسله جلیل شهیدان و قافله سالار کاروان جانبازان را
از بدن جدا کرده و از بام قصر بدن نازنین او بزمین انداختند مؤلف گوید تا سر نگذری ز جان نه ای محرم عاشق نشوی
که ترا دوست بخواند مسلم و در حدیثست که چون ابن زیاد ملعون مردود از شهادت جناب مسلم اعلی الله مقامه آگاهی یافت فی الحال
امر کرد که هانی بن عروه را از مجلس بیرون کنند و در وسط بازار گردن او را بزنند پس ملازمین بدآیین آن دوست آن حامی دین
مبین را از عقب بسته با خواری و زاری ببازار گوسفند فروشان داخل کردند پس او فریاد میکرد و جوانان انصار و سلسله قبیله
خود را میخواند و استمداد میطلبید و احدی باو جرأت امداد ننمود و هیچکس او را جواب نداد خود را از دست آن ملعونی که دستهای او را بسته بود
خلاصی داد و هر چند سعی کرد که دست او بحربه رسد که با آنگروه شقاوت شکوه محاربه کند میسر نگردید پس ملازمین بیدین ازدحام کرده او را

گرفتند و دستهای او را محکم بستند و اول ضربتی که بر آن مظلوم دور از وطن غریب زدند کارگر نشد و پس او گفت که الی الله المعاد اللهم الی رحمتک و رضوانک یعنی بسوی خداوند است بازگشت همه ما خداوندا من بسوی رحمت و رضوان تو متوجهم پس ضربتی دیگر بر آن بزرگوار زدند آن بزرگوار را هم شهید کردند و با رفیق جلیل مسلم بن عقیل روانه دار السلام و چشمه سلسبیل گردانیدند پس ابن زیاد بدنها و سرهای آن دو شهید سعید را از برای یزید پلید روانه شام محنت انجام نمود و بدنهای آن دو بزرگوار را بازیچه کوچک و بزرگ کوفیان بی ایمان کرده در کوچه و بازارها میگردانیدند و انواع اذیتها میرسانیدند مؤلف دلشکسته گوید که ای دوستان اگر کسی دیده یا با وجود اینکه شنیده باشد که با سر و بدنهای این دو شهید سعید چه اذیتها رسانیدند که دلهای شیعیان را کباب و دیدهای ایشان را پر آب گردانیدند هر چند بدیده عبرت و انصاف ملاحظه میکنم هیچ شهیدی و مظلومی را مثل مولا و سید خود مظلوم کربلا در اذیت و آزار ندیدم و نشنیدم زیرا که ابن زیاد علیه اللعنه با سر مسلم و هانی اذیتی جز روانه کردن بشام نرسانید بخلاف سر سعادتمند جناب خامس آل عبا علیه السلام که در حدیث است که چون سر آن مظلوم را داخل مجلس آن ملعون بجا کردند با چوب خود با آن سر منور بی ادبیها میکرد و از روی حقارت میگفت که لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبد الله یعنی چه قدر زود پیر شده یا حسین و در حدیث دیگر است که میگفت ما رأیت مثل هذا الرأس حسنا یعنی هرگز باین نیکوئی سری ندیده ام و چندان اذیت بآن سر مکرم محترم کردند که زید بن ارقم بخشم آمده گفت ای پسر زیاد چوب خود را از این لب و دندان بردار که بحق آن خداوندی که بجز او خدای دیگر نیست که بچشمهای خود دیدم که رسول خدا این لب و دندان را میبوسید آه و اویلاه و وامظلوماه که در راه کوفه تا شام سر مسلم و هانی را بجز بردن اذیتی دیگر نبود بخلاف سر سرور شهیدان که در همه شهرها و دیارها با اهل و عیال گریان و نالانش بر سر نیزها و در انگشت نماهای خاص و عام بود و در شام غم فرجام مبتلا باذیتهای بیشمار بوده و بدن مسلم و هانی را بعد از آن اذیتها که شنیدید بردند و در جنب مسجد کوفه دفن کردند ولکن اذیتی نکردند مثل آن اذیتها که بر بدن نازنین و عکس آن غریب کردند از اسب تاختن و سه شبانه روز در آفتاب انداختن و برای انگشتری انگشتش را قطع کردن و بجهت بند زیر جامه دست مبارکش را بریدن و غیر اینها که هیچ قلمی را یارای تحریر و هیچ زبانی را قدرت تقریر و هیچ گوشی را تاب شنیدن نیست و سیعلم الذین ظلموا حق آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس سیزدهم در هجرت آنحضرت از مدینه طیبه و مکه معظمه بجانب کوفه و مطلع شدن بر شهادت مسلم علیه الرحمه

السلام علیکم ایها المحزونون لحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و رحمة الله و برکاته و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان و ان یأتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون بدانکه این آیه مبارکه در مذمت یهود وارد شده است و معنی ظاهر این آیه اینست که یاد آورید ای بنی اسرائیل آن وقتی را که ما عهد گرفتیم از پیشینیان شما اینکه نریزید بعضی خونهای بعضی را و بیرون نکنید بعضی را از دیار خویش پس اقرار باین عهد کردید چنانکه گذشتگان شما اقرار کرده بودند و خود گواهی دادید که سابقین از شما این عهد را کرده بودند باز پس شما بعد از این همه عهدها میکشید بعضی از شما بعضی دیگر را و بیرون میکنید بعضی را که از شما میباشند از خانهای ایشان و اعانت میکنید یکدیگر را بر این کشتن و بیرون کردن از روی گناه و سرکشی و پس از این رفتار اگر آنها را اسیر ببینید در دست کفار از مالهای خود میدهید و آنها را از اسیری نجات میدهید و حال آنکه حرام بود بر شما بیرون کردن ایشان آیا ایمان میآورید ببعض از کتاب خدا و ایشان را خلاص میگردانید و کافر میشوید ببعض دیگر که ایشانرا میکشید و بیرون میکنید پس نیست جزای آنکس که چنین کند از شما مگر ذلت در زندگی دنیا و در روز قیامت رد کرده میشوید بسوی سخت ترین عذاب و هرگز خداوند غافل نبوده است از آنچه عمل میکنید این جماعت کسانی چند اند که خریده اند زندگانی دنیا را

عرض آنحضرت پس تخفیف داده میشود و از ایشان عذاب و یاری کرده میشوند و در حدیث معتبر است که چون این آیه نازل شد
بهود وارد شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آیا میخواهید که خبر دهم شما را بآن کسانیکه شباهت دارند بایشان از یهود از
من اصحاب عرض کردند که بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که قومی هستند از امت من که خود را از امت میشمارند و حال آنکه
بقتل میرسانند نیکوترین فرقه مرا و پاکیزه ترین شاخهای درخت مرا و تغییر میدهند سنت مرا و شریعت مرا و میکشند دو فرزند من حسن
و حسین را بهمچنانکه کشتند پیشینیان یهود زکریا و یحیی را آگاه باشید که خدا لعنت کرده است ایشان را چنانکه بر آنها لعنت
کرده است و بر میانگیزاند بر اولادهای ایشان پیش از روز قیامت هادی مهدی از اولاد حسین مظلوم را که بشمشیر دوستان خود ایشان را
روانهٔ آتش جهنم خواهد فرمود مؤلف گوید که بصحیح این حدیث شریف از جمله یهود این امت یزید پلید و اتباع او علیهم اللعنه اند
زیرا که جناب سید الشهداء اول از دیار خود بیرون کردند و بعد بقتل رسانیدند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که چون
معاویه در هاویه جای گرفت و یزید علیه اللعنة و العذاب الشدید بقاعدهٔ الولد سرّ ابیه غاصب حق اهل بیت علیهم السلام گردید
و منصب امامت و امارت بناحق را متصرف شد پس از شقاوت تنگ داشت چنان امر را بر خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له
الفداء آنکه گرفت که آنجناب تکلیف خود را در هجرت از وطن اصلی و مفارقت از قبر جد بزرگوار خود و از تربت مادر و برادر دانسته
و همچنانکه موسی بن عمران از مصر خائفا بیرون رفت آنحضرت نیز با خوف از مدینه طیبه با اهل و عیال و اصحاب بیرون تشریف برد
و این آیه را میخواند فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین ابو مخنف از سکینه خاتون روایت میکند که فرمود
لما خرجنا من المدینة ما کان احد اشد منا خوفا و لا غما اهل بیت یعنی چونکه ما از مدینه بیرون رفتیم نبود احدی که خوف و غم او زیاد
بوده باشد از ما اهل بیت پس آنحضرت از راه راست روانه مکه معظمه شد پس عبد الله قرشی بخدمت آنحضرت مشرف شد و عرض
کرد که فدای تو شوم یا ابن رسول الله اراده کجا داری فرمود که اراده مکه دارم پس او عرض کرد که خداوند ناصر و حافظ شما باد یا ابن
رسول الله چون داخل مکه شوی در آنجا مجاور شو و با اهلش مهربانی کن و بیعت خود را از ایشان بگیر و بعدالت با ایشان رفتار فرما
و از ایشان دفع ظلم نما و بر منبر آنجا بالا رو و فضایل خود را بایشان بنمای تا بشناسند که جد تو محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی
و مادرت فاطمهٔ زهراست و اینکه تو اولائی از دیگران از برای خلافت و ریاست و التماس من اینست که بجانب کوفه نروی که
بلد مشئوم است و در آنجا پدر بزرگوارت را بقتل رسانیده اند بلکه در حرم خداوند مجاور شو که اهل حجاز و یمن بخدمت شما میآیند
و از اطراف عالم خلایق بخدمت شما مشرف میشوند و بیعت میکنند و بیلاد خود مراجعت مینمایند بفدای تو شوم یا ابن رسول الله
التماس من آنست که این وصیت مرا قبول فرموده عمل نمائی که باعث خیر و سعادت شماست آنحضرت در جواب فرمود که خدا
ترا جزای خیر دهد پس داخل مکه شده و در آنجا منزل فرموده و مردم از اطراف بخدمتش مشرف میشدند پس چون اهل کوفه بکیفیت
احوال مطلع شدند عریضه بخدمت آنحضرت نوشتند باین مضمون که ای فرزند محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمهٔ زهراء و خدیجهٔ کبری تشریف
بشتاب بجانب ما که در جمیع نفع و ضرر با جناب تو همراهی میکنیم و امیدواریم که خداوند ببرکت جناب تو همه ما را از اهل حق و
کرداند یا ابن رسول الله بدانکه لشکرهای از برای یاری کردن جناب تو آماده و مهیا است و نهرهای پر آب و چشمها جاریست و اگر
خود نتوانی تشریف آوری شخصی را از جانب خود روانه فرما از برای ما که در میانهٔ ما حکم کند بحکم الله و سنت رسول الله و اینک نعمان
بن بشیر در قصر دار الاماره است و او از برای ما جمعه و جماعت بجای نیاورد و اگر از جناب تو تشریف آوری او را گرفته روانهٔ شام میکنیم
و این نامه را با پنجاه نامه دیگر در آن روز روانه خدمت آنحضرت نمودند و بعد از سه روز دیگر نامهای بسیار نوشته روانه کردند باین
مضمون که ای فرزند محمد مصطفی و علی مرتضی سرعت فرما بجانب ما که ما را بغیر از جناب تو دیگر امامی نیست و بعد از چند روز عریضه
بسیار دیگر روانه خدمت آنحضرت نمودند که ای پسر دختر پیغمبر ما ای فرزند علی مرتضی ما را بغیر از جناب تو امامی نیست و همه صحراها
سبز و چمنهای ما خرم و درختهای ما پر میوه و آماده است و همه دیدهای ما در انتظار تشریف آوردن شماست و چون تشریف آوردی در همه
نفع و ضرر با ما شریک میباشی و السلام مؤلف گوید که خداوند هرگز صاحبان این عرایض را نیامرزد که یکشبانه روز از آنحضرت سؤال نکردند

بلا آن منبع علوم الهی را نسبت بجهل و گمراهی و ضلالت و نادانی دادند بلکه سبّ کرده ناسزا گفتند و در پهلوی نهر فرات آن امام
بزرگوار ان و یاوران او را گرسنه و تشنه شهید کردند و میوه‌های رسیده را که آنجناب وعده داده بودند خود دیدند با زنهای
کوفه میخوردند و خنده‌های قهقهه میکردند و اطفال کوچک آن مظلوم را بر شتران سوار کرده در کوچه و بازار میگردانیدند و هر چند از
گرسنگی و تشنگی فریاد میکردند صلا بایشان نمیدادند فلعنة الله علی القوم الکافرین پس آنحضرت جواب عرایض ایشان را نوشته
روانه کوفه فرمودند و خود با اهل و عیال و اصحاب در مکه معظمه مشغول بندگی خداوند جلیل گردیدند پس قدری از ماه شعبان و ماه مبارک
رمضان و ذی القعده را تا هشتم ذی الحجه توقف فرمود و جمعی از اهل حجاز و بصره ملحق باصحاب و همراهیان آنجناب شدند و از اطراف
خلق رجوع بآنحضرت داشتند چون این خبر بیزید پلید رسید جمعی از اشرار بنی امیه را فرستاده که آنحضرت را در حرم خداوند بقتل رسانند
و سید بن طاوس علیه الرحمه از دو نفر روایت کرده است که میگویند که ما در روز پنجم ذی الحجه در مکه معظمه بخدمت جناب سید الشهدا
علیه السلام مشرف شدیم پیش از تشریف بردن آنجناب بعراق و عرض کردیم که قلبهای اهل کوفه با شما است و شمشیرهای ایشان
با دیگران است آنحضرت اشاره فرمود بجانب آسمان پس دیدیم که همه درهای آسمان گشوده شده و آنقدر ملائکه فرود آمد که عدد ایشان را
بغیر از خداوند کسی نداند پس فرمود که اگر قضا و قدر الهی اسباب چند فراهم نیامده بود و اجر و مزد درجات عالیه شهادت ضایع
نمیگردید هر آینه با این لشکر با اهل کوفه مقاتله میکردم وَلٰکِنْ اَعْلَمُ یَقیناً اَنَّ هُناکَ مَصْرَعی وَ مَصْرَعَ اَصْحابی وَ لا یَنْجُو مِنْهُمْ اِلّا وَلَدی عَلِیٌّ
یعنی و لیکن یقین دارم اینکه آنجا و اشاره بجانب کربلای معلی کرد محل برخاک هلاک افتادن منست و اصحاب من و نجات نمیابد
از همه سفر بیابان من احدی مگر فرزند من علی و چون روز هشتم ذی الحجه شد آنجنابرا مهلت ندادند که حج را اتمام کند پس آنحضرت با اصحاب
و احباب طواف خانه کرده و سعی صفا و مروه بعمل آورده و نیت حج را بعمره بدل کرده و محلّ شد و بتعجیل با اهل و عیال و اصحاب روانه
عراق گردیدند زیرا که خوف آن داشتند که منافقین آنجنابرا گرفته از برای یزید بفرستند و در وقت بیرون تشریف بردن از مکه معظمه
خلق با جمع فرموده خطبه خواند باین مضمون اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ ما شاءَ اللّٰهُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ
خُطَّ الْمَوْتُ عَلٰی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلٰی جِیدِ الْفَتاةِ یعنی واجب و لازم شده است موت بر فرزندان آدم مثل لزوم کردن بند
از برای گردن جوانان و چه قدر متحیّر گردانیده است مرا آن شدت شوقی که بپیشینیان خود بهم رسانیده‌ام مانند اشتیاقی که حضرت
یعقوب داشت بفرزند خود حضرت یوسف وَ خُیِّرَ لی مَصْرَعٌ اَنَا لاقیهِ یعنی ای مردم بدانید که از برای من اختیار کرده شده است
محل بر خاک افتادنیکه البته من بآن زمین خواهم رسید کَاَنّی بِاَوْصالی یَتَقَطَّعُها عُسْلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواویسِ وَ کَرْبَلا
که یعنی گویا من نظر میکنم باعضا و جوارح خود که قطعه قطعه و پاره پاره میکنند آنها را گرگهای بیابانها در میانه زمینهای نواویس که اسم
موضعی است و زمین کربلا که معروف و معلوم است فَیَمْلَأْنَ مِنّی اَکْراشاً جُوفاً وَ اَجْرِبَةً سُغْباً آه و مصیبتاه یعنی آن گرگان پر
میکنند از من شکمهای خالی خود را و معده‌های گرسنه خود را لا مَحیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ گریزی نیست از روزیکه قلم تقدیر بر آن جاری
شده است رِضَا اللّٰهِ رِضانا اَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلٰی بَلائِهِ وَ یُوَفّینا اَجْرَ الصّابِرینَ رضای خداوند رضای ما اهل بیت است
زیرا که اهل بیت خوشنودند بآنچه رضای خداوند در آنست صبر میکنیم بر بلای او تا آنکه عطا فرماید بما اجر صبر کنندگان لَنْ تَشُذَّ
عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ لُحْمَتُهُ وَ هِیَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فی حَظیرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ وَ یُنْجَزُ لَهُمْ وَعْدُهُ یعنی هرگز دور نخواهد افتاد از رسول خدا
پاره تن او یعنی در میانه من و ائمه از ذریه من که پاره تن رسول خدا ایم با آنجناب جدائی نخواهد افتاد بلکه در خدمت او خواهیم
بود در حظیره قدس که آن جنتان مدهامّتان است که در زمان رجعت در کوفه ظاهر خواهد گردید و وفا میکند پروردگار جلیل بایشان
آنچه را بصابرین وعده داده است فَمَنْ کانَ باذِلاً فینا مُهْجَتَهُ مُوَطِّناً عَلٰی لِقاءِ اللّٰهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا فَاِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْ شاءَ اللّٰهُ
تَعالی یعنی ای گروه خلایق من حقیقت آنچه واقع خواهد شد بشما خبر دادم پس هر کس بنای آن دارد که جان خود در راه ما نثار
کند و بر خود سپرده دارد لقای پروردگار را پس البته کوچ کند و همسفر ما شود که من فردا صبح رحلت مینمایم انشاء الله تعالی
و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که در آن شبی که فردای آن آنجناب اراده داشت از مکه معظمه بیرون تشریف

خطبهٔ آنحضرت در مکهٔ معظمه هنگام توجه بعراق

محمد بن حنفیه بخدمت آنحضرت مشرف شده عرض کرد که ای برادر با جان برابر تو خود مکر و حیله اهل کوفه را با پدر بزرگوارت و برادر
عالیمقدارت دانسته و من میترسم که با جناب تو رفتار کنند مثل آنچه با آنها رفتار کرده اند یعنی جناب ترا هم بقتل رسانند پس اگر
صلاح میدانی در همین حرم خداوند توقف فرما که از همه کس عزیزتر و بزرگوارتری آنحضرت در جواب فرمود که ای برادر خوف آن دارم
که یزید بن معاویه علیهما الهاویه مرا در حرم الهی بقتل رساند و من باعث آن شده باشم که احترام خانه خداوند بجهة من در هم شکسته شود
محمد بن حنفیه عرض کرد که اگر خوف این داری پس روانه شو بجانب یمن یا بدا طراف بیابانها که در آنجاها با عزت و احترام خواهی بود آنحضرت
در جواب فرمود که باشد تا در اینباب اندیشه بعمل آورم پس چون وقت سحر داخل شد آنحضرت سوار شده که روانه کوفه شود محمد
حنفیه را از رفتن آنحضرت آگاهی بهم رسیده پس آمد و مهار ناقه را که آن بزرگوار سوار شده بود گرفت و عرض کرد که ای برادر جناب تو
وعده نفرمودی که در اینباب اندیشه فرمائی در جواب فرمود که بلی او عرض کرد که چه باعث تعجیل در رفتن شما شد آنحضرت در جواب
فرمود که اَتانی رَسُولُ اللّهِ بَعْدَ ما فارَقْتُکَ فَقالَ یا حُسَیْنُ اُخْرُجْ فَاِنَّ اللّهَ شاءَ اَنْ یَراکَ قَتِیلاً یعنی ای برادر بعد از آنکه از تو
مفارقت کردم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود که ای حسین از مکه بیرون رو بدرستیکه خداوند خواسته است
که ببیند ترا که در راه رضای او کشته شده و چون محمد حنفیه اینکلام را از آن امام علیه السلام شنید گفت که انا لله و انا الیه راجعون
ای برادر حال که باین عزم تشریف میبری این زنانرا از برای چه همراه میبری آنحضرت در جواب فرمود که خداوند خواسته است
که ایشانرا ببیند که اسیر کرده شده اند پس چون این جوابرا شنید ساکت گردید و آنحضرت او را وداع کرد و رفت پس عبد الله بن
عباس و عبد الله زبیر آمدند و عرض کردند که توقف فرمائید در جواب ایشان فرمود که اِنَّ رَسُولَ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَمَرَنِی بِاَمْرٍ وَاَنا
ماضٍ فِیهِ یعنی بدرستیکه رسول خدا مرا امری فرموده است و من میروم که آن حکم را جاری سازم پس ابن عباس از آنحضرت مأیوس
گشت و مکرر میگفت که وا حسیناه پس آنجناب با اهل و اصحاب از مکه معظمه بیرون تشریف بردند و در حدیث است که چون آن بزرگوار
از مکه بیرون تشریف آورده روانه عراق شد لشکر عمرو بن سعید بسرکردگی یحیی بن سعید بر سر راه آنحضرت آمدند که آنجنابرا
برگردانند میگفتند که یا حسین آیا از خدا نمیترسی که از میانه جماعت بیرون میروی و امت را متفرق میکنی آنحضرت در جواب
میفرمود که از برای منست عمل من و از برای شماست عمل شما و شما بیزارید از آنچه من میکنم و من بیزارم از آنچه شما میکنید پس میان
دو لشکر منازعه شد و آنحضرت متعرض ایشان نشده بمنزل تنعیم تشریف بردند و از آنجا با اصحاب خود قطع منازل مینمودند تا در
ثعلبیه وقت ظهری از خواب آشفته حال بیدار شده فرمود که در خواب دیدم هاتفی را که میگفت اَنْتُمْ تُسْرِعُونَ وَالْمَنایا تُسْرِعُ بِکُمْ
اِلَی الْجَنَّةِ یعنی شما میروید و موت شما را سرعت میدهد بسوی بهشت چون جناب علی اکبر اینکلام را شنید عرض کرد که یا اَبَتِ
اَفَلَسْنا عَلَی الْحَقِّ یعنی ای پدر جان آیا ما بر حق نیستیم آنجناب در جواب فرمود که ای فرزند بحق آن خداوندیکه بازگشت جمیع بندگان
با اوست که ما بر حقیم فقال اِذاً لا نُبالِی بِالْمَوْتِ پس جناب علی اکبر عرض کرد که بعد از آنکه ما بر حقیم باکی نداریم از موت آنحضرت
فرمود که ای فرزند خداوند جزا دهد ترا بهتر جزائیکه باولاد میدهد از جانب پدران و شب در همان منزل استراحت فرمودند پس
چون صبح شد دیدند که ابا هرة کوفی وارد شد و بعد از سلام عرض کرد که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز بیرون کرد
شما را از حرم خداوند و حرم جد خود محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت در جواب فرمود که وَیْحَکَ یا اَبا هِرَّة اِنَّ بَنِی اُمَیَّةَ اَخَذُوا مالِی
فَصَبَرْتُ وَشَتَمُوا عِرْضِی فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمِی فَهَرَبْتُ وَاَیْمُ اللّهِ لَیَقْتُلُنِی الْفِئَةُ الْباغِیَةُ یعنی وای بر تو ای ابا هرة بدرستیکه
بنی امیه گرفتند مال مرا پس صبر کردم و ناسزا گفتند و عرض مرا بردند پس صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند هجرت کردم
و بیرون آمدم و بحق خداوند قسم که بقتل میرسانند مرا این طایفه سرکش یاغی و عنقریب خداوند ایشانرا ذلیل خواهد فرمود و در میان
ایشان شمشیر برنده خواهد گذاشت و بر ایشان مسلط خواهد فرمود کسی را که ایشانرا ذلیل گرداند تا آنکه ذلیل تر شوند از قوم
سبا که مسلط شد بر ایشان زنی که حکم میکرد بر مال و جان و خون ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که چون آن
ملعون شنیدند که آنحضرت بجانب کوفه تشریف آورده حصین بن نمیر ملعون را با جمعی بمنزل قادسیه و از آنجا بقطقطانیه فرستاد که

خبر کند که آنحضرت اراده عراق فرموده است و در حدیث است که چون آنحضرت بمنزل حاجر رسیدند هنوز خبر قتل مسلم نرسیده
بود بلکه نامه او و اهل کوفه باین مضمون رسیده بود که یابن رسول الله بقدر صد هزار شمشیر از برای نصرت و یاری شما آماده و مهیا است
پس تعجیل فرما بجانب ما و تاخیر مکن پس آنحضرت در جواب ایشان بهمراه قیس نامه نوشتند باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از جانب حسین بن علی بسوی بزرگان از برادران مؤمنین و مسلمین سلام علیکم پس بدرستیکه حمد میکنم خداوندیرا که
غیر از او خدائی نیست و بعد بدرستیکه نامه مسلم بن عقیل بمن رسید و در آن نوشته بود نیکوئی رای شما را بر یاری کردن ما و طلب
کردن حق ما پس سؤال کردم از خداوند که نیکو گرداند از برای ما تجارت و زراعت را و ثواب عطا فرماید بشما در این خصوص
بزرگترین اجرها و بدرستیکه من روانه ام از مکه بجانب شما در یوم ترویه که هشتم ذی الحجه است پس چون این رسول من بر شما وارد
شود تعجیل کنید در انتظام امور خود و سعی کنید که بتحقیق که من در این روزها بر شما وارد خواهم گردید و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
پس چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر علیه اللعنة و العذاب او را گرفته تا بر حقیقت امور مطلع شود پس قیس نامه آنحضرترا پاره کرد پس
حصین لعین او را بهمان حالت دست بسته روانه نزد ابن زیاد بدنهاد نمود ابن زیاد از او پرسید که تو کیستی گفت مردی هستم از شیعیان
جناب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پرسید چرا نامه را پاره کردی گفت بجهة آنکه بر مضمون آن مطلع نشوی پرسید که نامه
از جانب که بود و از برای که گفت از جانب حسین بن علی از برای جمعی از اهل کوفه که اسمهای ایشان را نمیدانم پس ابن زیاد در غضب شد
و گفت که والله که از من جدا نشوی تا آنکه مرا خبر دهی از اسمهای ایشان یا آنکه ببالای منبر روی و حسین و پدر و برادر او را بدی لعنت
کنی و اگر نه بند بند ترا جدا خواهم کرد قیس در جواب گفت اما از اسمهای اهل کوفه پس ترا خبر نخواهم داد و اما لعن حسین و پدر
و برادرش را بجای خواهم آورد پس بر منبر برآمد و حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر را بجای آورد پس طلب رحمت بسیار از برای جناب
علی بن ابیطالب و اولاد امجاد او علیهم السلام نمود و بر یزید و عبیدالله زیاد و پدرش و بزرگان بنی امیه از اول تا آخر
لعنت کرد پس گفت که ای اهل کوفه منم رسول از جانب حضرت امام حسین علیه السلام بسوی شما بروید و در فلان منزل آنحضرت
بیائید بیعت کنید پس ابن زیاد بدنهاد امر کرد که قیس را از بام قصر بزیر انداختند و پاره پاره کردند و در حدیثست که از بام
قصر او را انداختند در حالتیکه دستها از عقب بسته بود پس استخوانهای او شکست و هنوز رمقی از حیات او باقی بود که
مردی که اسم او عبدالملک بود او را ذبح نمود پس شخصی او را سرزنش کرد او گفت که خواستم او را راحت اندازم تا اینقدر
زجر نکشد و در حدیثست که خبر قتل قیس رحمه الله بجناب سیدالشهداء علیه السلام رسید آنجناب گریست اشک دست مبارک
برداشت و عرض کرد که ایخداوند من قرار ده از برای ما و شیعیان ما در نزد خود منزل نیکوئی و جمع فرما در میانه ما و ایشان در محل
آرامگاه رحمت خود بدرستیکه تو بر هر چیز قادری و از آن منزل روانه کوفه گردیدند و ابن زیاد بدنهاد لشکر شقاوت اثر خود را امر
کرده بود که جمیع طرق و شوارع را تا شام و بصره و اطراف بسته بودند و گرفته بودند که نمیتوانست احدی داخل شود و نه بیرون رود
و جناب سیدالشهداء علیه السلام را از اینحکایت خبری نبود تا آنکه بجماعتی از اعراب رسید پس از ایشان از کیفیت واقعه سؤال
فرمود ایشان عرض کردند که ما از جائی خبر نداریم همین قدر میدانیم که همه راهها را بسته اند که نه احدی میتواند داخل شود و نه بیرون
رود پس آنحضرت از راه راست تشریف آورده و در منزل خزیمیه یکشبانه روز توقف فرمود و چون آن روز صبح شد جناب زینب
خاتون عرض کرد که ای برادر آیا میخواهی که ترا خبر دهم که دیشب چه شنیدم آنحضرت فرمود که بگو گفت که در دل شب بجهة
حاجتی بیرون آمدم شنیدم که هاتفی میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تسوقهم المنایا
بمقدار الی انجاز وعدی یعنی ای چشم سعی کن و اشک خود را بریز و کیست که گریه کند بر شهداء بعد از من و کیست که زاری
کند بر قومیکه مرگ ایشانرا میراند و میکشاند بآن مقدار که بانجاز برساند که محقق و وفا کردن بوعده حقست پس آنحضرت فرمود که
ایخواهر هر چیز که قضا و قدر الهی بر آن جاری شده خواهد شد پس از آنجا روانه بطن عقبه شدند که ناگاه مرد پیری برخورد و عرض
کرد که بکجا تشریف میبری آنحضرت فرمود که بکوفه آن مرد عرض کرد که بحق خداوند قسم که برگرداند شما را که بسوی نیزه ها و تیزی شمشیرها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنحضرت در جواب فرمود که یا عبد الله لیس یخفی علیّ الرأی ولکن الله لا یغلب علی امره یعنی ای بنده خدا بر من حقیقت احوال پنهان و پوشیده نیست لکن بر امر و حکم خداوندی کسی را غلبه نیست یعنی آنچه امر الهی بآن تعلق گرفته چنان خواهد شد ایم و الله اینقوم مرا بجانب خود دعوت نمیکنند مگر اینکه این جگر گوشه مرا از حلقوم بیرون آورند و مرا شهید کنند پس هرگاه چنین کنند مسلط فرماید خداوند بر ایشان کسی را که ذلیل گرداند ایشانرا تا آنکه بوده باشند ذلیل ترین جمیع امتها و در احادیث وارد شده است که آنحضرت در یکی از منزلهای میانه مکه و کوفه بود که مردی از اهل کوفه بر آنجناب وارد شد و عرض کرد که از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه دیدم که مسلم و هانی را بقتل رسانیدند و بر پاهای ایشان ریسمانی بسته بودند و در کوچه و بازار میکشیدند پس چون آنحضرت این سخن شنید گریه کرد میفرمود که انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما که در آنحال فرزدق بر آنحضرت وارد شد و عرض کرد که یا ابن رسول الله چه اعتماد باهل کوفه میکنی و بجانب ایشان روانه و حال آنکه پسر عموی تو مسلم را کشتند او را بقتل رسانیدند آن بزرگوار گریست گریستن شدیدی پس فرمود که رحم الله مسلما فقد صار الی روح الله وریحانه وتحیته ورضوانه الا انه قد قضی ما علیه وبقی ما علینا یعنی خداوند رحمت فرماید مسلم را پس بتحقیق که روانه شد بجانب روح و ریحان خداوندی و تحیت و رضوان او آگاه باشید که آنچه نصیب او بود بر او وارد شد و آنچه نصیب ماست باقی مانده است پس آن بزرگوار علیه السلام شروع کرد بخواندن این اشعار فان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلی وانبل یعنی پس اگر چه دنیا شمرده میشود پاکیزه و لیکن خانه ثواب خداوند که جنت است آن بالاتر و بزرگتر است وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرئ بالسیف فی الله افضل یعنی و اگر میباشد بدنها که از برای مردن خلق شده است پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه خدا افضل است وان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی الرزق اجمل و اگر میباشد روزیها قسمت کرده شده پس کمتر حرص ورزیدن مرد در طلب نیکوتر است فان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل و اگر میباشد جمع کردن مالها برای وارث گذاشتن و ترک کردن پس چه میشود شخص آزاد را که صاحب اختیار خود است که در حق چنین مالی بخل بورزد و در راه خداوند انفاق ننماید پس آنجناب اولاد مسلم را در اطراف خود جمع فرموده و ایشانرا از شهادت پدرشان مطلع گردانیده و تسلیه و تعزیه داد و بعد از آن فرمود که آیا راضی چیست همراهی ما نمائید یا بر میگردید ایشان عرض کردند که والله ما بر نمیگردیم تا خونخواهی پدر خود را بکنیم یا آنکه ما هم بچشیم آنچه را که او چشیده مؤلف گوید که بعد از مسلم عیال و دختر جناب سید الشهدا علیه السلام پناهی و صاحبی داشتند که ایشانرا جمع کند و تعزیه و تسلیه بگوید و خبرگیری کند و در میانه همسفری کردن و مراجعت نمودن بوطن لکن آه آه که بعد از مظلوم کربلا کسی عیال و اطفال آنجناب را تعزیه و تسلیه نداد بلکه بانواع اذیتها اذیت کردند و خیمهای ایشانرا سوختند و اسباب و اساس ایشانرا بغارت بردند و ایشانرا اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و هر چند التماس کردند که ایشانرا بر سر احباب و شهیدان بگذارند نگذاشتند و خواستند که بوطن خود برگردند مانع شدند بلکه مثل سایر اسیران اهل کفر از برای اولاد زنا هدیه بردند و در مجالس بپا داشتند و بی ادبیها کردند و در روایت شده است که بعد از آنکه آنحضرت اولاد مسلم نوازش کرده و تسلی داد فرمود که چیزی نیست خیری در دنیا بعد از شهادت این دوستان و عزیزان پس حاضران یافتند که آنحضرت اراده مراجعت بوطن ندارد و دل از زندگانی کنده و میل بشهادت دارد پس فرزدق عرض کرد که خداوند سفر شما را بخیر بگرداند آنجناب بجمیع حاضران بندی کرده فرمود که خداوند بر شما رحمت فرماید و از آن منزل کوچ کرده بجانب کوفه میرفتند تا آنکه بمنزل زباله رسیدند و در آنجا خبر قتل عبد الله یقطر را که یکی از رسولان و دوستان آنجناب بود بآنحضرت دادند پس آن بزرگوار گریست و عرض کرد که اللهم اجعل لنا ولشیعتنا منزلا کریما واجمع بیننا وبینهم فی مستقر من رحمتک انک علی کل شیء قدیر یعنی ای خداوند من قرار ده از برای ما اهل بیت و از برای شیعیان ما منزل کریم نیکوئی و جمع فرما در میانه ما و ایشان در آرامگاه از رحمت خود بدرستیکه جناب تو بر هر چیز قادری پس جمیع اصحاب و همسفرهای خود را جمع فرمود و از برای ایشان نامه در آورده و خواند که مضمون آن نامه این بود بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بدرستیکه بما خبر قتل مسلم و هانی و عبد الله یقطر رسیده و ما دوستان و بخصوص شیعیان ما را متألم شدیم و بجزع در آمدیم زیرا که ذلیل و خوار شمردند ما را شیعیان ما پس

هر یک از شما ها که خواهد بوطن خود برگردد برگردد که ما را برکسی سخت گیری و ذمّه نیست پس مردم چون این سخن را از آن صادق مصدق شنیدند متفرق شدند و شروع کردند از طرف راست و چپ برفتن تا آنکه باقی ماندند در خدمت آن بزرگوار مگر المخلصین که از مدینه طیبه همراهی کرده بودند و قلیلی دیگر که در بین راه همراه شده بودند و آنحضرت این عمل را بجهة آن کرد که میدانست که آن اعرابی که متابعت و همراهی آنسرور کرده بودند بگمان این کرده بودند که آن مقتدای عالمیان از برای ریاست و سلطنت و بزرگی و بزرگواری در شهری از شهرها خواهد توقف نمود و ریاست خواهد فرمود و اهل آن دیار مطیع و فرمانبردار خواهند بود و از تحفها و هدیها و جایزها که از برای آن بزرگوار میآورند ایشان هم متمتع خواهند شد و دنیای ایشان معمور میشود و آنجناب نخواستند که خلق اطلاع بر حقیقت ارادهٔ ایشان نداشته باشند و در حدیث دیگر است که فرمود ایها الناس ما اهل بیت اهل مکر و حیله نیستیم هر کس از جهة طمع دنیا همراه ما آمده است برگردد و هر کس از برای ادراک منصب شهادت همراهی کرده است بسم الله پس آنها که اهل دنیا بودند برگشتند و آن مقربین که اهل آخرت بودند در خدمت آن پیشوای عالمیان روانه کربلای معلا شدند مؤلف گوید که آن بزرگوار بهمین امتحان اکتفا نفرمود بلکه در شب عاشورا نیز دفعهٔ دیگر اصحاب خود را اطلاع بر حقیقت واقعه کرده امتحان فرمود پس آنها که تا کربلا بامید دنیا آمده بودند در شب عاشورا برگشتند و آنها که خالص خالص بودند باقی ماندند و با آنجناب و اولاد امجاد او بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز و سرافراز گردیدند فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزاً عظیما الهی خداوندا من صلوات و رحمت خود را علی الدوام نازل فرما بر روح مقدس مطهر جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء و اولاد امجاد او و شهداء در خدمت او خصوصاً مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و صلوات و سلام خود را نازل فرما از برای دوستان و گریه کنندگان و گریانندگان بر ایشان و زایرین و مجاورین ایشان برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس چهارم در آمدن حرّ است بر سر راه جناب سید الشهداء علیه السلام

السّلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء و رحمة الله و برکاته الحمد لله الذی منّ علینا بالبقاء الی ان ادخلنا مرّة اخری فی هذا الشهر الحرام یعنی حمد مخصوص آنچنان خداوندیست که منت گذاشت بر ما بزندگانی تا آنکه داخل فرمود ما را دفعهٔ دیگر در ماه محرم الحرام والشکر لله الذی جعلنا من اهل الوفاء و لتجدید العزاء لسبط سید الانام و شکر مخصوص آنچنان خداوندیست که قرار داد ما را از اهل وفا بر تازه گردانیدن عزا از برای سبط سید انبیاء اللهم صلّ علی سادات اهل البلاء و موالی من له العزاء محمد و آله الکرام الهی خداوندا من صلوات بفرست بر آقایان جمیع اهل بلا و صاحبان همه اصناف رنج و عنا محمد و آل طاهرین او و صلی الله علیهم اجمعین خصوصاً علی من تجدّد له العزاء و یتزیّد و لا ینتهی الی یوم القیام یعنی خصوصاً بر شهید مظلوم ساکن ارض کرب و بلا که در هر سال تازه میشود از برای او عزا و تعزیه داری و برطرف نمیشود تا روز جزا اللهم صلّ علی آبائنا الاولین الذین اورثونا مناط العزاء و البکاء للامام الهمام ای پروردگار من صلوات و رحمت بفرست بر پدران ما که بارث داده اند بما آداب تعزیه داری و گریستن برای امام مظلومیکه اوست پادشاه عظیم القدر صاحب همت و عطا و صلّ اللهم علی اولادنا المقتدین بنا فی البکاء و الابکاء مع الجد و الاهتمام و صلوات بفرست بر آن اولادی از ما که پیروی کنند ما را در گریستن و گریانیدن با اهتمام تمام در اقامهٔ این عزا اللهم صلّ علی الحاضرین المجتمعین المحزونین الباکین فی مثل هذه الایام یعنی خداوندا صلوات و رحمت خود را نازل فرما بر این دوستان که در این مجالس حاضر شده اند و با قلبهای محزون و دیدهای گریان در این ایام غم فرجام مشغول عزاداری گردیده اند آه آه مگر مرد مؤمن و زن مؤمنه که از فاضل طینت آل محمد علیهم السلام خلق شده باشند میشود که ماه محرم داخل شود و ببینند که در آن همه مقربان درگاه الهی خصوصاً سید انبیاء و آل طاهرین او اجمعین از جهت مصیبت مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء محزون و غمگین و در گریه و زاری میباشند و او محزون و گریان نباشند والله این نخواهد شد بلکه چون ماه محرم داخل شود لامحاله محزون و گریان خواهد شد و از برای تحصیل ثواب گریستن کافیست حدیث شریف مشهور که در کتاب بحار الانوار و مجالس روایت شده است از ریان بن شبیب که میگوید داخل شدم در مجلس حضرت امام رضا علیه السلام در روز اول محرم پس آنجناب بمن فرمود که ای پسر شبیب آیا در این روز

شده عرض کردم نه فرمود که بدرستیکه در این روز حضرت زکریا دعا کرد و از خداوند خود ذریه طیبه خواست و حضرت مجیب الدعوات
دعای او را مستجاب فرمود و امر کرد ملائکه را تا در وقتی که در محراب بدعا ایستاده است او را بشارت دهند بحضرت یحیی پس
هرکس که در این روز روزه بگیرد و دعا کند مثل حضرت زکریا دعای او مستجاب خواهد گردید پس فرمود که ای پسر شبیب این ماه محرم
ماهی بود که در زمانهای گذشته اهل جاهلیت حرام میدانستند در آن ظلم و قتال بجهة احترام آن و این امت نشناختند احترام
آنرا و نه احترام پیغمبر خود را ولقد قتلوا فی هذا الشهر ذریته و سبوا نسائه و نهبوا ثقله فلا غفر الله ذلک لهم ابدا بتحقیق که کشتند
در اینماه ذریه پیغمبر خود را و اسیر کردند زنان او را و بغارت بردند اموال و اسباب او را پس هرگز نیامرزد خداوند این گناه
ایشان را ای پسر شبیب اگر خواهی که بر چیزی گریه کنی گریه کن از برای حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام فانه یذبح کما یذبح الکبش
پس بدرستیکه آنجناب کشته شد مانند کشته شدن گوسفند مؤلف محزون گوید که مشقت و ذلت قتل مظلوم کربلا زیاده
از مشقت ذبح گوسفند بود زیرا که اگر علت و سبب تشبیه ذبح آن مظلوم بگوسفند این باشد که چنانکه هر دو را از راه حلقوم ذبح کردند
نه والله بلکه زجر آن مظلوم زیاده بود زیرا که شمر غدار سر مبارک آن بزرگوار را از پشت سر جدا کرد ای دوستان مظلوم کربلا مگر فراموش
کرده اید آنحدیثی را که چون جناب سید الشهداء در وقت شهادت بشمر فرمود که سینه خود را بگشای پس چون بگشود سینه او پر پیسی بود
و آنسگ بیحیا را تشبیه بسگ و خوک کرد پس بر کینه و بغض آن ملعون افزوده شد و گفت والله لا تقتلک غیری و لا اذبحک
من قفاک لیکون ذلک اشد من عذابک یعنی قسم بذات خداوند که نمیکشد ترا ای حسین کسی غیر از من و هر آینه بقتل خواهم رسانید
ترا از جانب پشت گردن تو تا اذیت و زجر و عذاب تو در شهادت زیاده گردد آه و مظلوماه که اسباب شهادت در بدن
مقدس آنجناب منحصر نبود باذیت تیغی که بگلوی خشک او رسید زیرا که در بدن مطهرش چندان زخمهائی بود که هر یک برای شهادت
او کافی بود و اگر علت و سبب تشبیه قتل آن شهید بذبح گوسفند این بوده باشد که چنانکه گوسفند را در نزد قصاب احترامی و عزتی نیست
آنحضرت نیز که دیده خدا و رسول بود در نزد قاتل او احترامی نبود نه والله بلکه گوسفند را با وجود آنکه حیوانست فی الجمله احترامی در نزد قصاب
هست و آنمحترم در جمیع سموات و ارضین را در نزد قاتل او اصلا احترامی نبود آه آه مگر بخاطر ندارید ای گریه کنندگان آنحدیثی را
که چون شمر شریر علیه اللعنة والسعیر بر سینه مبارک آنحضرت که خزینه علوم ربانی بود نشست آنجناب فرمود که وای بر تو ای ملعون
کیستی که بچنین جای بلندی بالا رفته پس آن خبیث جواب داد که منم شمر بن ذی الجوشن پس آن بیکس غریب فرمود که من کیستم
آن شقی جواب داد که توئی حسین بن علی بن ابیطالب که مادرت فاطمه زهراست و جدت محمد مصطفی پس آنحضرت فرمود که وای بر تو
اگر میدانی که این حسب و نسب منست چرا مرا بقتل میرسانی آن بیحیا جواب داد که اگر ترا نکشم پس که جایزه از یزید خواهد گرفت
پس آن سرور فرمود که ما احب الیک الجایزة من یزید او شفاعة جدی رسول الله یعنی ای شمر آیا جایزه یزید محبوبتر است در نزد
تو یا شفاعت جدم رسول خدا آن ملعون بیشرم و حیا در جواب گفت که دانق من الجایزة احب الیّ منک و من جدک
آه و فضیحتاه که گفت یکدانگ که ششیک از درهم است از جایزه یزید محبوبتر است در نزد من از تو ای حسین و از جد تو و اگر
علت و سبب تشبیه ذبح آن مظلوم بذبح گوسفند این باشد که چنانکه قصاب بر گوسفند رحم نمیکند و او را ذبح میکند بر آن مظلوم
کسی رحم نکرد و او را بقتل رسانیدند نه والله بلکه بیرحمی بر آن مظلوم زیاده بود هم قبل از قتل و هم بعد از آن اما قبل از قتل بعلت
آنکه قصاب ترحم میکند و اقلا گوسفند را آب میدهد و ذبح میکند و پسر پیغمبر آخر الزمان را کسی آب نداد و آن بزرگوار را تشنه
و گرسنه کشتند آه و مصیبتاه که هر وقت نزد جناب سید الساجدین طعامی یا آبی میآوردند آنجناب نگاه بآن میکرد و میگریست
و میفرمود که قتل ابن رسول الله جائعا عطشانا یعنی کشته شد فرزند رسول خدا در حالتی که گرسنه بود و تشنه مؤلف
دلسوخته گوید که ای شیعیان و ای گریه کنندگان کاش گرسنگی و تشنگی بود و شماتت اعدا نمیبود و در حدیثست که شهید کربلا
بشمر اشقی الاشقیاء فرمود که اذا کان لا بد من قتلی فاسقنی شربة من الماء یعنی ای شمر اگر لا بد مرا بقتل میرسانی پس جرعه
از آب بمن بیاشامان آن ملعون در جواب گفت هیهات والله که یک قطره از آب نخواهی آشامید حتی تذوق الموت غصة بعد غصة

خشیته یعنی تا آنکه بچشی شربت ناگوار مرگ را بعد از چشیدن غم و غصهٔ بسیار و در حدیث است که از روی شماتت گفت که
از روی شماتت گفت که ای پسر ابو تراب آیا نیستی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر که کوثر است آب میدهد دوستان
خود را پس درین تشنگی صبر کن تا پدرت ترا آب دهد و اما زیاده تر بودن اذیت آن مظلوم از گوسفند بعد از شهادت او آنست که
همچنانکه گوسفند را کشتند دست از سر او بر میدارند و چون آن بزرگوار را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند انواع بی ادبیها بعمل
آوردند و همین بس که سر آن مظلوم مقتول را بر نیزه کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و بدن مقدس مبارکش را پامال سم ستوران
کردند پس معلوم شد که مراد از حدیث که آنجناب کشته شد همچنانکه کشته میشود گوسفند محض بقتل رسانیدن و کشتن و بی ادبی نبوده
نه در کیفیت قتل آن بزرگوار زیرا که اذیت بر آنحضرت روحنا له الفداء بسیار از اذیت بگوسفند زیاده تر بوده است بلی ممکن است که
معنای دیگر کنیم و آن اینست که قاعده در کشتن انسان آنست که غالبا او را نشسته یا ایستاده گردن میزنند و قاعده در کشتن گوسفند
آنست که او را میخوابانند و گلوی او را از قفا ذبح میکنند آه و مصیبتاه و وا مظلوماه و وا غریباه که آن مظلوم از کثرت جراحت و زخم نیزها
و تیرها و شمشیرها بر زمین کربلا افتاده بود ویكبو مرة ويجلس اخرى یعنی کاهی از ضعف بر زمین میافتاد و کاهی بر میخواست و کاهی
می نشست آه آه و اشهیداه که شمر ملعون آن غریب بیکس را چون گوسفند بر زمین خوابانیده و بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانید پس حضرت امام رضا
علیه السلام فرمود که یا ابن شبیب وقتل معه من اهل بيته ثمانية عشر رجلا ما لهم في الارض من شبيه یعنی ای پسر شبیب کشته شدند
با او از اهل بیت او هیجده مرد که نبود از برای ایشان در روی زمین شبیهی و مانندی مؤلف گوید کجا بود مانندی از برای حضرت
عباس که او را ماه بنی هاشم میگفتند و که دیده بود در روی زمین مانند علی اکبر کسی که شبیه ترین خلق بود بجناب رسول خدا از جهة
صورت و رفتار و گفتار ای پسر شبیب بتحقیق که گریستند از برای شهادت او هفت طبقهٔ آسمانها و زمینها و چهار هزار ملک از جهة
نصرت او از آسمان نازل شدند و آنوقت که بزمین کربلا رسیدند آنحضرت را کشته دیدند پس آن ملائکه با موهای پریشان و رویهای
گرد و غبار آلوده با گریه و ناله مجاور مرقد منور او گردیدند و در آنجا خواهند بود تا زمان ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و از یاوران
آنحضرت خواهند بود و ذکر ایشان اینست که کجائید ای طلب کنندگان خون حسین ای پسر شبیب خبر داد مرا پدرم از جدش که چون
حضرت امام حسین کشته گردید از آسمان خون بارید و خاک سرخ بارید ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین آنقدر که اشک چشم تو
جاری شود بر رخسارهٔ تو غفر الله لك كل ذنب اذنبته صغيرا كان او كبيرا قليلا كان او كثيرا یعنی میآمرزد خداوند از برای تو هر گناهی
که از تو صادر شده است صغیره بوده باشد یا کبیره کم بوده باشد یا بسیار ای پسر شبیب اگر دوست میداری اینکه خداوند را
ملاقات کنی و بر تو هیچ گناهی نبوده باشد زیارت کن حضرت امام حسین را ای پسر شبیب اگر خوشحالی تو در اینست که در غرفهای
عالیهٔ جنان همنشین پیغمبر بوده باشی لعن کن بر قاتلان آنحضرت ای پسر شبیب اگر دوست میداری که همدرجه باشی با شهدای کربلا
پس هر وقت که آنحضرت را بخاطر آوری بگو يا ليتني كنت معهم فافوز فوزا عظيما ای پسر شبیب اگر خواهش آن داری که با ما اهل بیت
بوده باشی در درجات عالیهٔ جنان محزون و غمگین شو بجهت حزن و اندوه ما و خوشحال و فرحناک شو از جهت فرح و خوشحالی ما و بر تو
باد بدوست داشتن ما اهل بیت زیرا که اگر کسی سنگی را دوست دارد در قیامت با او محشور خواهد گردید مؤلف گوید مناسب
محزون بودن بجهت حزن اهل بیت آنست که چون ماه محرم داخل شود خود را از گریه و زاری معاف نداری زیرا که آنچه از احادیث
معتبره ظاهر میشود آنست که در مثل همین ایام بود که جناب سید الشهداء با همه اهل و عیال و اموال و اصحاب و احباب در بیابانها
حیران و سرگردان بودند و در کتاب بحار روایت کرده است که چون آن بزرگوار وارد منزل رهیمه شد ابا هرم بخدمت آنحضرت
مشرف شد و عرض کرد که ای فرزند پیغمبر چه چیز شما را از مدینه بیرون کرده آنحضرت فرمود که ويحك يا ابا هرم شتموا عرضي
فصبرت وطلبوا مالي فصبرت وطلبوا دمي فهربت یعنی وای بر تو ای ابا هرم بنی امیه ناسزا گفتند و عرض مرا بردند پس صبر کردم
و مالم را غصب کردند پس صبر کردم و خواستند که خونم را بریزند هجرت کردم و از وطن اصلی بیرون آمدم و بحق خداوند قسم که البته
مرا خواهند کشت پس خداوند ایشان را ذلیل خواهد گردانید و شمشیر برنده در میان ایشان خواهد گذاشت و کسی را بر ایشان

مسلط کند که ایشانرا ذلیل گرداند **مؤلف** گوید که ای شیعیان واکریه کنندگان در مثل همین ایام بود که حر بن یزید ریاحی با هزار سوار
برسر راه جناب سید الشهدا علیه السلام آمده آنبزرگوار را با اهل وعیال واصحابش را مهموم ومغموم گردانیده وکیفیت آن نوع ضریح
اخبار معتبره آنست که چون آنحضرت خواست که در وقت سحر از منزل اشراف روانه شود غلامان خود را امر فرمود که آب بسیار بردارند تا
نزدیک ظهر طی منزل فرمودند که ناگاه یکی از اصحاب گفت که الله اکبر پس آنجناب از علت تکبیر گفتن سؤال فرمود جواب داد که سر درختان
خرما ظاهر گردیده جمعی گفتند که هرگز در اینمکان درخت خرما ندیده ایم آنجناب فرمود که پس شما چه می بینید عرض کردند که ما سر
نیزه ها وگوش اسبان مشاهده میکنیم پس آنحضرت فرمود که من نیز والله سر نیزه ها وگوش اسبان مشاهده میکنم که ناگاه حر با هزار سوار پیدا
گردید وچون آثار تشنگی از صورتهای ایشان ظاهر بود آنحضرت فرمود که ایشانرا واسبهای ایشانرا آب دهند وآب بر بدنهای
اسبهای ایشان بریزند تا آسوده وخنک شوند **مؤلف** گوید که از کجا انصاف است که آنبزرگوار آب بر بدنهای حیوانات
ایشان بریزد تا خنک شوند ودر روز عاشورا صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ وَكَبِيرُهُمْ جِلْدُهُ مُنْكَمِشٌ یعنی اطفال کوچک اهل بیت از تشنگی
میمیرند وبزرگان ایشان پوست در بدن ایشان بخشکد وامانند پوستی که بر روی آتش گذاری خود را جمع نماید وکشیده شود
وهر چند العطش گویند کسی با ایشان قطره آب فرات ندهد اید دوستان لطف وعطا بیرا مشاهده کنید که علی بن طعان محاربی گوید که
در آنروز من در میانه لشکر حر بودم وآخر از همه لشکر وارد شدم پس چون حضرت امام حسین شدت تشنگی مرا مشاهده نمود امر فرمود
که شتری را که آب بار داشت خوابانیدند واز مشک آب میریختند جهت من واسب من پس آنحضرت فرمود که سر مشک را برگردان تا دست
آب بیاشامی من ندانستم که چه باید کرد آنبزرگوار خود تشریف آورده وسر مشک را گشوده ومرا واسب مرا سیراب فرمود ولشکریان ظرفها
میآوردند و پر آب کرده جهت خود وحیوانات خود میبردند ودر بعضی از احادیث وارد شده است که آفرزند ساقی کوثر جمیع آن لشکر وحیوانات
ایشانرا بدست شریف خود آب داد حر میگوید که چون از منزل خود بیرون آمدم سه دفعه این ندا شنیدم که یا حر ابشر بالجنة یعنی
ای حر بشارت باد ترا بجنت حر میگوید که هر چند تفحص کردم کسی را ندیدم پس با خود گفتم که مادر حر بعزای او نشیند بجنگ فرزند رسول خدا
میرود وبشارت جنت میشنود پس چون ظهر شد آنحضرت بحجاج بن مسروق فرمود که اذان بگو ودر روایت دیگر است که بفرزند
ارجمند ونور دیده دلبند خود جناب علی اکبر روحی له الفداء فرمود که اذان واقامه بگو پس چون اقامه تمام شد آنجناب مقدس با
از خیمه جلال با نعلین ورداء بیرون تشریف آورده وروی مبارک بجانب آن لشکر کرده وبعد از حمد وثنای الهی فرمود که ایها الناس
من بجانب شما نیامدم مگر بعد از آنکه رسولان شما آمدند ونامهای شما را بمن رسانیدند ودر آنها نوشته بود که یا حسین با امام هدایت
کننده نیست بیا بسوی ما تا خداوند جمع فرماید میانه ما وشما بهدایت وحق وراستی واینک آمده ام بسوی شما پس اگر بر عهد خود
ثابت قدم میباشید مرا از خود مطمئن گردانید وعهد ومیثاق خود را محکم کنید واگر از آمدن من راضی نمیباشید برمیگردم وبوطن خود
خود میروم پس جمیع لشکر ساکت شدند واحدی جواب نداد پس آنجناب بموذن فرمود که اقامه بگو وبحر فرمود که ایمرد اگر میخواهی
برو وبا اصحاب خود نماز کن او عرض کرد که همه لشکر بجناب شما اقتدا میکنیم پس جمیعا بآنمقتدای عالمیان اقتدا کردند وچون سلام
نماز ظهر داده شد حر از جای خود برجست وعرض کرد که السلام علیک یا بن رسول الله ورحمة الله وبرکاته آنجناب فرمود
که علیک السلام ای بنده خدا نام تو چیست عرض کرد که حر بن یزید آنحضرت فرمود که ایحر بیاری ما آمده یا بجنگ عرض کرد که ما
مرا بجنگ شما فرستاده اند لیکن پناه میبرم بخداوند عالم از اینکه در قیامت از قبر بیرون آیم در حالتیکه پیشانی وپای من بهم بسته باشد
ودستهای من بگردن من غل باشد وبر روی در آتش جهنم افتم ای فرزند رسول خدا بکجا تشریف میبری برگرد بسوی حرم جد بزرگوار
خود والا شما را بقتل خواهند رسانید پس آنحضرت در جواب اشعاری چند فرمود که خبر از کشته شدن خود میداد پس وقت نماز عصر
شد ومؤذن اذان گفت ونماز عصر را با قوم بجای آوردند پس روی مبارک خود را بجانب لشکر کرده وبعد از حمد وثنای الهی فرمود که
ایها الناس اگر متقی شوید وحق را باهلش واگذارید خدا از شما خوشنود خواهید کرد وما اهل بیت پیغمبر اولائیم از برای امر خلافت
بودن از این جماعت که مدعی میباشند واهل آن نیستند وبر شما ظلم وجور میکنند وشما نیز انکار ظلم ایشان نمیکنید مگر از روی عناد یا

اهل بیت وانکار کردن حق ما درای شما برکشته است از انچه در نامهای خود بمن نوشته اید حر عرض کرد که ما خبر از نوشتها نداریم حضرت فرمود که آنخورجین مملو از نوشتهای اهل کوفه را نزد حر حاضر کرده پیش او ریختند حر عرض کرد که ما صاحب این نامها نیستیم وما را امر کرده اند که هرجا حضرت شما برسیم ملازم شما باشیم تا شما را بکوفه نزد عبید زیاد بریم آنحضرت فرمود که خواهی مرد و بمطلب نخواهی رسید پس از آنجا اهل [illegible] را برداشته وبار کرده خواستند بطرفی که مقصود خودشان بود تشریف برند پس حر ولشکر او آنحضرت [illegible] مانع شدند حضرت فرمود که ایحر مادر تو بعزای تو نشیند از جان ما چه میخواهی عرض کرد که هرکس غیر از شما اسم مادر مرا برده بود بمن [illegible] [illegible] در او را میبردم لکن در حق مادر تو بغیر از بهترین مدایح وستایش ما را قدرتی نیست بر سخن دیگر آنحضرت فرمود که پس از ما عزیمان چه میخواهی عرض کرد که میخواهم شما را نزد عبید زیاد برم حضرت فرمود والله این نخواهد شد حر عرض کرد که والله نخواهم گذاشت که بطرف دیگر روید واین سخن در میانه ایشان سه مرتبه رد وبدل شد آخر الامر حر عرض کرد که من مامور بمقاتله با شما نیستم ونه از شما مفارقت میکنم ونه میگذارم که بجانب مدینه روانه شوید در همین جا توقف میکنم ونامه بامیر یعنی عبید زیاد بن زیاد مینویسم تا هرچه امر نماید آنچنان کنیم وشاید خداوند چاره فرماید که من مامور بجنگ با شما نشوم ونامه را روانه کرد ودر خدمت حضرت آمده منزل در قصر بنی مقاتل کردند راوی میگوید که آنحضرت را در سر سواری اندک خوابی عارض شد پس چون بیدار شد سه دفعه فرمود انا لله وانا الیه راجعون الحمد لله رب العالمین پس جناب علی اکبر پیش آمده واز علت این کلمات سؤال نمود فرمود که ای فرزند در خواب دیدم که شخصی سوار اسب بود ومیگفت که این جماعت میروند ومرگ در عقب ایشان میرود پس دانستم که نفسهای ما خبر مرگ میدهد پس جناب علی اکبر عرض کرد که ای پدر بزرگوار هرگز خداوند نماید بشما مکروهی برای پدر آیا ما برحق نیستیم حضرت فرمود بلی بحق آنخداوندیکه بازگشت همه عباد بسوی اوست که ما برحقیم جناب علی اکبر عرض کرد که پس باکی نیست از مرگ در حالتیکه حق با ماست پس آنجناب فرمود که ای فرزند خداوند ترا جزای خیر دهد بهترین جزاها که عزیزترین اولاد را جزا میدهد از جانب پدرهای ایشان پس چون نماز صبح کردند آنحضرت اصحاب خود را جمع فرمود وسرعت تمام نمود که از راه مدینه روانه شوند حر واصحابش جمع شده ممانعت شدید بلیغ نمودند وآنحضرت را داخل کوفه کردند ودر نینوا ساکن گردانیدند پس دیدند که شترسواری از جانب کوفه میآید هردو لشکر با و نظاره میکردند تا آنکه آمد وبر حر سلام کرد وبر جناب سید الشهداء واصحاب آنحضرت سلام نکرد پس نامه ابن زیاد بدنهاد را بدست حر داد که مضمون آن این بود که ایحر هرجا که نامه من بتو رسد کار را بر حسین واصحابش تنگ کن واو را در بیابان خالی از آب وگیاه فرود آور وبرسولیکه فرستاده ام سفارش نموده ام که متوجه باشد که تا آنچه امر کرده ام بعمل آوری والسلام پس حر آنحضرت را از مضمون نامه مطلع گردانید پس هرچند آنغریب مبالغه فرمود که بگذار در زمین با آب وگیاه وارد شوند نگذاشت وهرچند اصرار فرمود که بگذار در نینوا یا غاضریه یا شفیه منزل نمایند مانع شد وگفت که این رسول امیر را خبر میکند ومن از وخایفم پس آنجناب را با اهل بیت ویاران واصحاب در زمین بی گیاه وآب فرود آوردند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس پانزدهم در ورود جناب سید الشهداء روحی له الفداء در زمین کربلا .

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء ورحمة الله وبرکاته هضیمة ما نابها وحی الله بعد نبیها وخزان علم الله بین البریة هم آل یس وطه وهل اتی بنو خیر مبعوث الی خیر امة یعنی مکانهای وحی خداوند بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وخزانهای علم خدا در میانه مخلوقات آن بزرگانی چند ند که ایشانند آل یس وطه وهل اتی وایشانند ذریه بهترین پیغمبران که مبعوث گردیده برای هدایت بهترین امتها رمتهم الف النائبات بعد نبیها سهام من الاشتات فی کل بلدة که تیرها بر آن بزرگواران دست فتنها بکی تیرهای تفرقه در همه بلاد فمن بین مسموم وناء ومختف ومن بین مقتول بسیف صیقلیة پس بعضی از آن بزرگواران شمشیر جفا هلاک کرده وبعضی را از وطن دور وغائب ومخفی گردانیده وبعضی را بشمشیرهای براق صیقل شده تیز کرده مقتول وشهید گردانیده واعظمهم من آل احمد رزیة بنی البریة حلت وبزرگتر از همه آنها از جهت

حسین است که سبط محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که مصیبت او در میان مصیبتهای عالمیان بزرگتر از جمیع مصائب گردید
و لم انسه لما دعته امیة بکتب اضالیل و مکر و حیلة آه آه هرگز او را فراموش نمیکنم که بنی امیه لعنهم الله او را بجانب خود خوانده
و نامه ها و کاغذهای ضلالت از روی مکر و حیله باو نوشتند فقالوا الینا یا ابن بنت محمد لعلک تهدینا لنهج الشریعة مضمون
آن نامه ها این بود که تعجیل فرما بجانب ما ای فرزند دختر پیغمبر بجهت آنکه شاید ما را بطریقه و آداب و احکام شریعت پیغمبر هدایت نمائی
فسار بآبائه و خیر صحابته فلله من آل و صحب و فتیة پس آنجناب با اهل و عیال خود و بهترین اصحاب بجانب ایشان
روانه گردید خداوند من جزای خیر دهد اهل و عیال آنجناب را و اصحاب و نوجوانانی را که در خدمتگاری او رستگار و فائز گردیدند
فلما دنی من ارض کربلا حثث مهره فلم ینبعث مما دنا منه بخطوة پس چون بزمین کربلا رسید هر چند مبالغه میفرمود که میخواست که اسب
او بره و قدمی از قدم برمیداشت و از جای خود حرکت نمیکرد فقال الحسین المطهر ما الارض هذه و ما اسمها لم لا تخبرون و عجلی
پس فرمود حسین طیب طاهر علیه السلام باصحاب خود که این چه زمین است که رسیده ایم و چیست نام آن و کسی را جرأت و یارای آن
نبود که نام آنرا عرض کنند یا آنکه حیا میکردند که اسم آنرا عرض نمایند تا آنکه آنجناب فرمود که ای اصحاب چرا همه ساکت شده اید
و جواب نمیدهید فقالوا تسمی کربلا فقال انزلوا و حطوا رحالی ان فیها منیتی پس چون اصحاب مبالغه آنسرور را دیدند لاعلاج
عرض کردند که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله نام این زمین کربلا است پس آن مظلوم بمجرد اینکه نام کربلا را شنید فرمود که در همین زمین
منزل کنید و بارها و اسباب ما را بر زمین بریزید بدرستیکه همین زمین اجل من خواهد رسید و گویا میفرمود مژده ای قربانیان کاین گوشه
کوی وفاست این چمن ای عندلیبان وادی کرب و بلاست چند روز دیگر ای یاران گلستان این پر ز گل لاله جسم شهیدان
این گرچه جای عاشقان از اشک خونین در گل است غم مباش ای جان از این مکان یک منزلست ففی هذه یا قوم قتلی و مصرعی
و فی هذه یا قوم تشتت عترتی آه و اصیبتاه فدای قامت موزون ناز پرورده او شوم پس فرمود که ای اصحاب من اینست
زمین بر خاک هلاکت افتادن من و اینست زمین وعده گاه شهادت من ای اصحاب من این همان زمین است که در آن دریده میشود
حرمت من و فی هذه یا قوم تدمی نحورنا و فی هذه بالدم تخضب شیبتی آه آه بفدای حلقوم نازک و ریش معنبر محمد او
شوم که بجانب گردن و ریش خود اشاره کرده فرمود ای اصحاب من و ای هم سفرهای من این همان زمین است که در آن گلوی بریده
میشود و بخون سرخ شده و خونهای آن بر زمین ریخته میشود و این همان زمین است که ریش من بخون رنگ خواهد گردید و فی هذه یا قوم
تشتت شملنا و فی هذه حث العداة بحتفی واویلاه آن بزرگوار فرمود که ای اصحاب من در همین زمین متفرق و پراکنده میشود
اسباب جمع ما و در این زمین دشمنان احاطه میکنند بخیمه و خرگاه من و فی هذه العباس یقتل عطشاناً و لم یحظ من ماء الزلال بقطرة
آه و اصیبتاه ای قوم بدانید که در این زمین عباس که سقای اهل بیت منست تشنه کشته خواهد شد در حالتی که گلوی خشک او
لذت آشامیدن قطره از آب زلال فرات نبرده باشد و فی هذه زینب تساق علی القتبا و فی هذه تسبی بناتی و نسوتی
آه و اغربتاه جانم بفدای آن سر منوری شود که بر دوش جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آغوش فاطمه زهرا سلام الله علیها پرورده
شده بود و بسجده پروردگار جلیل عادت کرده بود پس فرمود ای اصحاب من در این زمین بالا سر من بر نیزه اعدا خواهد رفت آه و اصیبتاه
که در این زمین دختران و زنان من که در پس پرده عصمت و عفت و طهارت پرورده شده اند بدام منافقین اسیر و بدست نامحرمان
دستگیر خواهند گردید و فی هذه السجاد یمشی مغللاً ینادی ذلیلاً فی بلاد و کربة آه و مظلوماه ای اصحاب من در این زمین فرزند
من سید الساجدین روز را بشب خواهد آورد در حالتیکه گردن او غل کرده شده باشد و او را با غل خواهند کشید در حالتیکه
هم ذلیل بوده باشد و هم بیمار و علیل و هم صاحب غصه و غم بسیار و فی هذه تضحی الحلقوم علی الثری و فی هذه تعفی رجالی و اخوتی
آه و اشیداه کاش که جانهای ما فدا شود از برای آن بدنهای هاشمیه و نوجوانان قرشیه که شکوفهای چمن رسالت و غنچهای باغ
تقوی و امامت بوده اند پس آنجناب فرمود که ای اصحاب من در این زمین پر غم و ملال در وقت زوال این جسمها بر روی ریگهای گرم
خواهند افتاد و در این زمین تمام کشته خواهند گردید همه مردان و نوجوانان و برادران و اصحاب من و فی هذه الاطفال

تذبحنا العدا. وفي هذه يا قوم قبري وتربتي   آه وا ثبوراه قلبهای ما در این مصیبت کباب و چشمهای ما پرآب میراکنید ایام
آنجناب در چه خیال و چه لعنت بود که بیکبر خاموش شدن بلبلان حسینی آباد کربلای معلی و هلاکت کودکان نورسش هوای خود قباده
فرمود که ای اصحاب من در این زمین دشمنان ما اطفال کوچک ما را ذبح میکنند و در این زمین است ای قوم قبر من و تربت من
وحلوا بساحته كربلاء ثم خيموا   وقاموا بذكر الله في كل آية   یعنی آنحضرت با اصحاب در آن زمین نزول اجلال نموده ساکن و مجاور
گردیدند پس خیمهای ایشان را برپا کردند و در آن خیمها مشغول ذکر الهی و تلاوت قرآن شدند   اذا بجيوش الشام كثير عديده
بأمر يزيد مطلقين الاعنة   پس در آنوقت احاطه کردند باطراف ایشان عسکری و سپاهی چند که همه از دین خدا برگشته
بودند و کلا صاحب غیرت و حمیت و عصبیت بودند و با مر یزید مرخص شده بودند که مطلق العنان باشند و هر چه خواهند کنند و کسی
ایشان را بر کردهای ایشان اصلا ممانعت نکند   وحاطوا بمولانا الحسين وصحبه   معلقة بيض الضباء والاسنة   پس آن عسکر
احاطه کردند باطراف خیمهای آقای ما حسین و اصحاب او و آن عسکر بد سیر بگردنهای خود آویخته تیغها و نیزهای صیقلی شده سعی کرده
تیز کرده را در مدتی   که چون آنجناب کیفیت را بدینگونه مشاهده فرمود اصحاب خود را جمع کرده حمد و ثنای الهی بجای آورد
و بعد فرمود که ای اصحاب من کار بجائی رسیده است که مشاهده میکنید و بدرستیکه دنیای دنی متغیر گردیده و سر باز زده و نیکوئیهای او
برطرف شده و از دنیا چیزی باقی نمانده مگر آنقدر که ظرف آبی را بکون کنی و نعمتها در آن نیست مگر مثل گیاههای پوسیده متعفن
شده و چراگاه حیوانات آیا ملاحظه نمیکنید که امر حق بجای آورده نمیشود و امر باطل نهی کرده نمیشود ای اصحاب همه آنچه گفتم نتیجه
آنست که میل مؤمنین بدنیا برطرف شود و همگی بملاقات پروردگار خود مایل گردند بدرستیکه من نمی بینم در این زمان موت را مگر سعادت
و زندگانی با مثل این ظالمین را مگر ملال و ازدیاد وبال و چون سخن آنهادی راه نجات باینجا رسید زهیر بن قین رحمه الله از جای خود برخاست
و عرض کرد که شنیدیم فرمایشات شما را اگر دنیا همیشه از برای ما باقی بود و ما در دنیا مخلد میبودیم هر آینه اختیار میکردیم کشته شدن
در رکاب سعادت انتساب ترا از زندگانی دائمی   پس هلال بن نافع رحمه الله از جای خود برجست و عرض کرد که والله ما کراهت
نداریم از ملاقات پروردگار خود و بدرستیکه ما بنیتهای خود و بدیدهای بینا با معرفت خود دوست میداریم هر کس که شما را دوست
دارد و دشمن میداریم هر کس که شما را دشمن میدارد   پس بریر بن خضیر رحمه الله برخاست و عرض کرد که والله یا ابن رسول الله
که خداوند منت گذارده است بر ما برستگار شدن بخدمت مثل تو بزرگواری که در پیش روی تو مقاتله کنیم تا آنکه در حضور تو همه اعضا
ما پاره پاره شود پس بوده باشد فردای قیامت جد بزرگوار تو شفیع ما خداوند رستگاری ندهد قومیرا که ضایع کنند پسر دختر
پیغمبر خود را وای بر ایشان که در فردای قیامت بچگونه نزد او بیایند الهی معذب خواهند گردید و چه اماه و فریاد که از شدت عذاب
خداوند قهار در جهنم خواهند کرد   آه آه که بعد از این کلمات جناب مظلوم کربلا جمع فرموده همه اولاد و برادران و اهل بیت خود را
ثم نظر اليهم فبكى ساعة   پس از تحیر و تفکر نگاهی بهمه ایشان فرمود و کسی ندانست که آیا در قلب مرحمت منزلش چه خیال کرد پس
شروع نمود بگریستن و تا یکساعت میگریست و ساکت نمیشد پس روی مبارک بجانب آسمان کرده مشغول مناجات با حضرت
قاضی الحاجات شد و کلمات چند بیان فرمود که قلبهای دوستان را کباب و دیدهای ایشان را پرآب نمود از آنجمله گفت که پروردگارا
ماییم عترت پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که ما را از خانهای خود بیرون کرده اند و ما را آنقدر اذیتها رسانیده اند که حرم جد خود را
ترک نموده و در بیابانها حیران و سرگردان شده ایم و بنی امیه تعدی و ظلم بر ما کرده اند پروردگارا تو منتقم حقیقی پس انتقام حق ما را
بکش و نصرت ده ما را بر قوم ظالمین و این حکایت ظاهرا در روز دویم ماه محرم واقع شد پس حر نامه با بن زیاد بدنهاد نوشت و او را
از کیفیت نزول آن مظلوم بزمین کربلای معلی مطلع ساخت پس آن ملعون نامه بآنحضرت نوشت باین عبارت که   اما بعد
يا حسين فقد بلغني نزولك في كربلاء وقد كتب الي امير المؤمنين يزيد لعنه الله ان لا توسد الوثير ولا اشبع من الخبز او الحقك
باللطيف الخبير او ترجع الى حكمي وحكم يزيد بن معاوية والسلام   یعنی ای حسین خبر نازل شدن تو بکربلا بمن رسید و بتحقیق که امیرالمؤمنین
یزید پلید نامه بمن نوشته است باین مضمون که سر خود را بر بالش نرم نگذارم و از نان گندم سیر نخورم تا اینکه ترا بقتل رسانم

به خداوند لطیف خبیر ملحق سازم یا اینکه برگردی و تابع شوی حکم مرا و حکم یزید بن معاویه را پس چون آن جناب سعادت انتساب نامه شقاوت ختامهٔ آن فرومایهٔ حرامزاده را مطالعه فرمود بدور انداخت و فرمود که خداوند رستگاری ندهد قومی را که مشتری شوند غضب پروردگار عالم میشوند بجهت رضای مخلوق چون قاصد نامه آمد و جواب نامه را طلب نمود آنحضرت فرمود که ما له عندی جواب لقد حقت علیه کلمة العذاب یعنی نیست از برای او در نزد من جواب البته از برای او مهیا شد کلمهٔ عذاب چون آن قاصد نزد ابن زیاد بدبنیاد رسید و کیفیت حال را باز گفت غضب آن ملعون شدید شد و امید از خداوند آنست که غضب خود را بر او شدید و مضاعف گرداند پس شروع بجمع کردن لشکر نمود و فوج فوج آن گروه شقاوت اثر را بتدارک میدان حرب آن امام غریب وحید میفرستاد اللهم العن امة اسرجت و الجمت و تنقبت و تهیأت لقتال مولای ابی عبدالله و عذبهم عذابا یستغیث منه اهل النار بالنار

مجلس شانزدهم در آمدن عمر بن سعد علیه اللعنة بجانب آن شفیع امت و عدد لشکر او و در روز ششم محرم در کربلای معلا

السلام علیکم یا اهل البکاء و العزاء و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی خامس اصحاب الکساء بعدد ما فی الزمان و الامکان من الذرة الی الذرة و العن علی اعدائه بعدد ما فی کتابك من الفاتحة الی الخاتمة اللهم سلم علی وحید من البلاد مع اولاده و اهله و اصحابه و الاحبة و العن علی من احاط علیهم مع من اسرج و الجم و شری بحرب السیف و النبل و الاسنة اللهم صل علی من بکی علیه و ابکی او تباکی او اظهر الصیاحة و النیاحة فان صلواتك هی النعمة الهنیئة الالهیة فی کل نشأة و لا سیما فی الحشر و العن اللهم علی من آذاه و احاط علیه او ضیق علیه او فرح لقتله او ضحك علیه بجمیع اللعنة خصوصا علی شمر و ابن و ابن سعد و یزید بن معاویة و من معهم فی الملاویة فان اللعنة منك توجب الخسران المبین فی الدنیا و الآخرة و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول یعنی خداوند عالم میفرماید که من عالم الغیبم و مطلع نمیگردانم بر غیب خود احدی را مگر رسول برگزیده را و در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که جدم صلی الله علیه و آله آن رسولی است که خداوند او را برگزیده است از برای تعلیم کردن غیب خود را و در کتاب خرایج از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که جدم صلی الله علیه و آله در نزد خداوند برگزیده شده است و ما اهل بیت او هستیم که خداوند مطلع گردانیده است او را بر آنچه میخواهد از غیب خود پس تعلیم فرموده است ما را از آنچه علم گذشته است و آنچه آینده است تا روز قیامت و علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه میفرماید که علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول است و در حدیثی جناب امیرالمؤمنین علیه السلام خود فرموده که منم مرتضی و منم از رسول مؤلف گوید که موافق این آیهٔ شریفه و این احادیث و احادیث بسیار دیگر آنست که خداوند آنچه خواسته است از علم غیب خود بحضرت رسول و آل طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین تعلیم فرموده است و از اینجا است که در زیارت جامعه میفرماید و ارتضاکم لغیبه یعنی خداوند برگزیده است شما اهل بیت را از برای غیب خود و دلالت بر این مطلب میکند آنچه در کتاب مجالس صدوق از اصبغ بن نباته روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بین خطبه فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی عن شیء مضی و لا عن شیء یکون الا نبأتکم به یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه من از میان شما بروم پس بخداوند قسم که سؤال نخواهید کرد از من از چیز گذشته است و نه از هر چه آینده است مگر آنکه خبر میدهم شما را بآن چیز پس سعد بن وقاص از جای خود برخواست و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین خبر ده مرا که چند عدد مو در سر و ریش منست پس آن صندوق علوم ربانی در جواب او فرمود که والله سؤال کردی از من از مسئله که خبر داده بود مرا خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله که تو این مسئله را از من سؤال خواهی کرد و نیست در سر و ریش تو موئی مگر آنکه در اصل آن شیطانی نشسته است و بدرستیکه در خانهٔ تو بچه کوچکی هست که قاتل فرزندم حسین است و در آن زمان عمر بن سعد لعنه الله آنقدر کوچک بود که در میان دو دست پدرش حرکت میکرد و بعد از آن آن بچه بزرگتر شد و

سگهای روزگار شد و در حدیثست که روزی عمر بن سعد بخدمت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد پس آنگنجینهٔ علوم ربانی با معدن شقاوت و نادانی فرمود که چگونه خواهد بود حال تو ای عمر آنوقتی که واقع شوی در مقامی که متحیر شوی در میانه بهشت و دوزخ پس اختیار کنی از برای خود آتش را آن ملعون خسر الدنیا والآخره عرض کرد که معاذ الله اینکه این واقع شود پس آن صادق مصدق فرمود که بلا شک نابکار واقع خواهد گردید و از ابن مسعود علیه الرحمه روایت شده است که روزی با جمعی در خدمت جناب رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که ناگاه جمعی از قریش بر ما وارد شدند و از جملهٔ ایشان بود عمر بن سعد لعنهما الله پس بمجرد اینکه نظر آنحضرت بآن بد عاقبت افتاد رنگ مقدسش تغییر کرد و احوال شریفش دیگرگون شد ابن مسعود میگوید که من عرض کردم چه شد شما را که چنین متغیر شدید آنحضرت فرمود که ما اهل بیتی هستیم که اختیار فرموده است خداوند آخرت را از برای ما بر دنیا وَإِنِّي ذَكَرْتُ مَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي مِنْ قَتْلٍ وَضَرْبٍ وَشَتْمٍ وَسَبٍّ وَتَطْرِيدٍ وَتَشْرِيدٍ وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي يُطَرَّدُونَ وَيُشَرَّدُونَ وَيُقْتَلُونَ وَإِنَّ أَوَّلَ رَأْسٍ يُحْمَلُ عَلَى رُمْحٍ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ وَلَدِي الْحُسَيْنِ أَخْبَرَنِي بِذَلِكَ أَخِي جَبْرَئِيلُ عَنِ الرَّبِّ الْجَلِيلِ یعنی ای اصحاب سبب متغیر شدن احوال این بود که بخاطرم آوردم آن مصائبی را که وارد میشود بر اهل بیت من بعد از من از کشته شدن و ضربت بایشان واقع شدن و ناسزا بایشان گفتن و لعن بر ایشان کردن و ایشانرا از حق خود منع کردن و از خانه و ماوای خود دربدر کردن و بدرستیکه اهل بیت من منع کرده خواهند شد و رانده خواهند گردید و کشته خواهند گشت آه آه بدرستیکه اول سریکه در اسلام بر نیزه شود سر فرزندم حسین خواهد بود خبر داد بمطلب مرا برادرم جبرئیل از پروردگار جلیل و در حدیثست که در آنوقت که سید انبیا صلی الله علیه و آله این کلمات جانگداز را میفرمود مظلوم کربلا علیه السلام حاضر بود و بگوش شریف شنید بریدن سر بر نیزه کردن خود را از جد بزرگوار خود شنید فَقَالَ يَا جَدَّاهُ مَنْ يَقْتُلُنِي مِنْ أُمَّتِكَ یعنی ای جد عالیمقدار کیست که مرا میکشد از امت تو آنحضرت فرمود که ای فرزند میکشد ترا بدترین خلق خدا و بدست خود اشاره فرمود بجانب عمر بن سعد علیه اللعنه و با تعیین عادت اصحاب باین جاری شده بود که هر وقت عمر بن سعد ملعون داخل مسجد میشد و چشم ایشان بر صورت نحس آن شقی میافتاد بیکدیگر میگفتند که هذا قاتل الحسین یعنی اینست کشندهٔ حضرت امام حسین علیه السلام و آن شقی لعین هر وقت بخدمت جناب سید الشهداء مشرف میشد عرض میکرد که يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ إِنَّ فِي قَوْمِنَا أُنَاسًا سُفَهَاءَ يَزْعُمُونَ أَنِّي أَقْتُلُكَ یعنی یا حسین بدرستیکه در میانهٔ قوم ما جماعت نادانی چند هم میرسند که گمان میکنند که من جناب ترا شهید خواهم کرد آنحضرت میفرمود که وَاللهِ إِنَّهُمْ لَيْسُوا سُفَهَاءَ وَلَكِنَّهُمْ أُنَاسٌ عُلَمَاءُ یعنی بخداوند عالم قسم که ایشان نیستند نادانان بلکه جماعتی میباشند علما و دانایان یعنی راست میگویند عنقریب تو مرا بقتل خواهی آورد لکن بدان و آگاه باش ای عمر زود باشد که چشم من روشن شود باینکه از گندم ری نخوری مگر کمی و بزودی بعد از من کشته شوی و در حدیثست که چون نامهٔ ابن زیاد علیه اللعنه در کربلای معلا بجناب سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء رسید و آنحضرت نامهٔ آن ملعون را بدور انداخته جواب نداد و آن خبر در کوفه بآن شقی ولد الزنا رسید مصمم قتل آنجناب گردید و در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که چون ابن زیاد بد بنیاد قوم خود را از برای جنگ و جدال با فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع کرد ایشان هفتاد هزار سوار بودند قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يَتَوَلَّى قَتْلَ الْحُسَيْنِ وَلَهُ وِلَايَةُ أَيِّ بَلَدٍ شَاءَ یعنی خطاب بآن قوم نابکار کرده گفت ای گروه کیست از شما که سرکردهٔ این لشکر شود از برای کشتن حسین تا او را در عوض عطا کنم حکومت هر شهری را که بخواهد پس هیچکس آن ناکس را جواب نداد پس عمر بن سعد علیهما اللعنه را طلبید و با او گفت که ای عمر دوست میدارم که تو سرکردهٔ این لشکر شوی از برای کشتن حسین عمر گفت ای امیر التماس من آنست که مرا از این خدمت معاف داری و گفت معاف داشتم لکن بده آن نامه را که از جهت ایالت ملک ری برای تو نوشته ایم پس عمر بن سعد حرامزاده گفت امشب مرا مهلت ده تا در این باب اندیشه کنم پس او را مهلت داد پس عمر روانهٔ منزل خود شد و از اقوام و برادران و معتمدین و اصحاب خود مشورت نمود هیچیک صلاح او ندانستند و در نزد عمر سعد مردی از اهل خیر و صلاح بود که کامل نام داشت و از دوستان پدر عمر بود و چنانکه اسمش کامل بود خودش نیز مرد عاقل کامل بود پس آن بنزد او آمد گفت که ای عمر چه میشود ترا که میشنوم اراده نموده و عزم شغل و عمل نموده و اینکه بحرکت در آمده ای میل و عزم ....

در جواب او گفت که سرکردگی این لشکر را اختیار کرده ام از برای جنگ حضرت امام حسین علیه السلام وانما قیمة دنیه
کالکلة اکل او شربة ماء و بتحقیق که کشتن او در نزد من مثل آسان خوردن یک لقمه است یا آشامیدن یک جرعه آب و هرگاه او را بقتل برسانم
بزرگی و ریاست خواهم کرد در ملک ری پس کامل در جواب او فرمود که وای بر تو ای عمر بن سعد اراده داری اینکه بقتل رسانی جناب
حسین را که پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله است اف لک ولدینک یا عمر یعنی اف بر تو و بر دین تو باد ای عمر گویا
شمرده حق را و باطل دانسته هدایت را اما تعلم الی حرب من تخرج ولمن تقاتل ای عمر بن سعد آیا نمیدانی که بسوی حرب و جنگ که
بیرون میروی و با که بنای مقاتله و جدال داری انا لله وانا الیه راجعون پس کامل فرمود که والله ای عمر که همه دنیا و آنچه در آنست مرا
دهند برای کشتن یکنفر از امت محمد صلی الله علیه وآله قبول نخواهم کرد پس تو چگونه اراده داری که بقتل رسانی جناب حسین فرزند دختر
رسول الله را وما الذی تقول عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذا وردت علیه وقد قتلت ولده وقرة عینه وثمرة فؤاده
وای بر تو ای عمر بن سعد چه جواب میگوئی در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگاه در فردای قیامت بر او وارد شوی در حالتی که کشته
باشی تو فرزند او را و نور چشم او را و میوه دل او را و فرزند بهترین زنان عالمیان را و فرزند سید اوصیا را و حال آنکه او سید
و آقای همه جوانان اهل بهشت است و او در زمان ما بمنزله جدش میباشد که در زمان خود بود و اطاعت او فرض است بر ما و بر ما واجب است
مثل اطاعت پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام ای عمر واقع شده در میانه بهشت و دوزخ پس اختیار کن از برای خود آنچه که صلاح و
نجات خود را در آن ببینی ای عمر والله که من شهادت میدهم که اگر با او محاربه نمائی و او را بقتل رسانی یا دشمن او را یاری نمائی بر کشتن او
یا اذیت او زندگانی نخواهی بود در دنیا مگر کمی پس عمر علیه اللعنة در جواب او گفت که أبالموت تخوفنی یعنی کامل آیا مرا بکشته
شدن مرا میترسانی و بدرستیکه چون من از کشته شدن او فارغ شوم امیر و رئیس خواهم بود بر هفتاد هزار سوار و صاحب اختیار خواهم
بود در ملک ری پس کامل علیه الرحمة فرمود که ای عمر گوش ده تا از برای تو حدیث صحیحی نقل کنم که اگر به آن گوش دهی امیدوارم که نجات
تو در آن بوده باشد عمر به او گفت که آن چه حدیثست کامل فرمود که بدانکه من با پدرت بسفر شام میرفتم پس شتر من از قافله جدا
شد و من راه را گم کردم و در بیابانها سرگردان و تشنه میگردیدم که ناگاه بدیر راهبی رسیدم پس بجانب آن روانه شدم
و از حیوان خود پیاده شده و بدر آن دیر آمدم بامید آنکه شاید آبی بیاشامم که دیدم راهبی سر از دیر بیرون کرده و بر من مشرف
شد و گفت چه میخواهی من گفتم که تشنه ام آن راهب گفت که تو از امت آن پیغمبری که بقتل میرسانند بعضی از آن امت بعضی دیگر را
مثل سگها بجهة دوستی دنیا من در جواب او گفتم که من از امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله میباشم راهب گفت
که وای بر شما در روز قیامت زیرا که شما شریرترین همه امتها هستید بجهة آنکه تعدی و ظلم کردید بر عترت پیغمبر خود و ایشانرا از
منزلهای خود آواره کردید و بدرستیکه من در کتابهای خود یافته ایم اینکه شما میکشید پسر دختر پیغمبر خود را و زنان او را اسیر میکنید
و اموال او را بغارت میبرید پس من گفتم که ای راهب آیا ما چنین عملهای قبیح بجا میآوریم گفت بلی و گفت بدانکه چون این عمل
شنیع از شما صادر شود همه آسمانها و زمین و دریاها و کوهها و صحراها و بیابانها و حیوانات صحراها و پرنده در هوا صداهای خود
بلند کنند بلعنت کردن بر قاتل او پس در دنیا کسی باقی نماند از قاتل او مگر زمان قلیلی پس ظاهر میشود مردی که طلب کننده خون
او را پس باقی نخواهد گذاشت احدی را که شریک شده باشد در خون او مگر آنکه بقتل میرساند او را و هر یک که کشته شوند روح او را تعجیل
کند بسوی آتش جهنم پس راهب بمن گفت که ترا خویش میدانم با قاتل آن فرزند طیب طاهر والله اگر من زمان او را دریابم هر آینه جان خود را
فدای او خواهم کرد و سینه خود را سپر بلا میکنم تا تیرهای بلا بر جان من وارد شود و بر بدن لطیف او واقع نگردد پس من گفتم که ای راهب
من پناه میبرم بخدا از اینکه من از جمله کشندگان پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده باشم راهب گفت که اگر تو قاتل
او نیستی مردی از اقوام کشنده او هستی و از برای کشندگان او نصف عذاب اهل جهنم و بدرستیکه عذاب سخت تر و شدیدتر است
از عذاب فرعون و هامان پس آن راهب در دیر را بر روی من بست و داخل دیر خود رفته مشغول عبادت پروردگار شد و راضی نشد
که مرا آب دهد پس من از آنجا دور شدم از آن راهب پس سوار شدم حیوان خود را سوار شده ملحق باصحاب خود شدم پس عمر [illegible]

گفت که ای کامل کجا بودی و چرا دیر کردی و از ما تخلف ورزیدی و جدا شدی من حکایت دیر راهب را که آنچه در میانه من و او گذشته بود و برای پدرت نقل کردم پس پدرت بمن گفت که مرا هم پیش از تو با این دیر راهب عبور افتاده است و همین را بمن بیان کرد و خبر داده بود که او دست آنمرد که قاتل فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه وآله است و پدرت همیشه خایف بود که او قاتل آن بزرگوار بوده باشد پس کامل فرمود که ای عمر ترا نصیحت میکنم و و میگردانم از این خیال که در نظر داری ای عمر بپرهیز که بیرون رفتن از برای جنگ کردن با این بزرگوار که اگر بروی نصف عذاب جهنم از برای تو خواهد بود راوی میفرماید که خبر نصیحت کردن کامل عمر سعد لعنه الله را بگوش کفر نیوش ابن زیاد بدبنیاد رسید پس کامل علیه الرحمه را طلبید و زبان او را برید پس آن مرحوم یکروز یا نصف روز زنده بود پس روح شریفش با آشیانه قدس پرواز کرد و عمر سعد علیه اللعنه آنشب را به تحیر گذرانید و گاهی بخیال حکومت ملک ری میافتاد و جسارت بمقاتله با فرزند حضرت خیر البشر مینمود و گاهی که ملاحظه زیانکاری دنیا و آخرت و شقاوت دارین و محرومی از سعادت نشاتین را میکرد بنای ترک جهاد را با خود میگذاشت آخر الامر حب دنیای دنی و ریاست ملک فانی را بر سعادت ابدیه ترجیح داد و چون صبح شد ابن زیاد بدبنیاد کس بطلب او فرستاد که یا فرمان حکومت ری را بازده یا آماده جهاد شو آن ملعون ازل وابد در جواب گفت که ترک ریاست نکنم و مستعد جهاد حسینم   زهی شقی که کشد شاه کشور دنیا که گوشه بوی از کشور خراب دهند   پس ابن زیاد علیه اللعنه منادی فرستاد که اهل کوفه در مسجد جامع جمع شوند پس خود بر منبر برآمد و گفت که ایها الناس بدرستیکه شما امتحان کرده اید آل ابو سفیان را و یافته اید ایشان را همانطور که دوست دارید و اینک یزید که به تحقیق که شناخته اید او را خوش رفتار و نیکوکردار و احسان کننده بر صغار و کبار و عطا کننده بهر خاکسار و در عهد دولت او راهها امنست هر دو بار همان نوع که بوده است معاویه پدر او نیکو رفتار و اینک فرزند او یزید بعد از او اکرام میکند بر بندگان و غنی میگرداند ایشان را باموال و بتحقیق که زیاد کرده است بر وظیفها صد صد و امر کرده است که وافر گردانم وظایف را بر شما و روانه کنم شما را بجنگ دشمن او حسین پس بشنوید امر او را و او را اطاعت کنید پس از منبر فرود آمد و در خزانه را گشود و طلا و نقره میداد بکوفیان بدکیش و لشکر بسیار از برای رفتن بحرب فرزند خیر البشر و همه ایشان را من جمله اعوان و انصار عمر بن سعد حرامزاده قرار میداد پس اول خبیثیکه بجنگ بیرون شهیدان از کوفه بیرون رفت شمر بن ذی الجوشن ملعون بود با چهار هزار سوار و بعد از آن عمر بن سعد علیه اللعنه بیرون رفت با چهار هزار سوار و در روایت دیگر است که با نه هزار سوار پس یزید بن رکاب ملعون روانه شد با دو هزار سوار پس حصین بن نمیر علیه اللعنه روانه شد با چهار هزار سوار و ملعون دیگر با سه هزار سوار و شقی دیگر با دو هزار سوار پس شبث بن ربعی خبیث با جمعی کثیر روانه گردید و در روایتی است که هزار سوار بودند و قبل از او عبدالله بن حصین تمیمی شقی روانه شده بود با هزار سوار پس محمد بن اشعث بن قیس کندی لعین بیرون رفت با هزار سوار پس ابن زیاد معدن فساد علی الدوام سگی از سگهای جهنم را با گروهی از منافقین و اشرار بحرب فرزند سید ابرار روانه مینمود تا آنکه در حدیثست که روز ششم محرم در نزد عمر ابن سعد لعنه الله سی هزار نفر سواره و پیاده از اهل کوفه جمع شده بودند پس ابن زیاد بدنهاد نامه بعمر بن سعد نوشت با این مضمون که ای عمر من از برای تو راه سختی و حرفی نگذاشتم و بسیار سواره و پیاده پس مردانه مشغول جنگ باش و باید خبر تو هر صبح و شام بمن برسد آه و احزناه و واقلة ناصراه که روایت شده است که در آنوقت حبیب بن مظاهر اسدی رحمه الله چون کثرت لشکر دشمن و قلت اصحاب امام را ملاحظه نمود دلش بر غربت و بیکسی آن مظلوم بسوخت پس بخدمت آنشاه بیکسان آمده باذن آنجناب بجانب قبیله بنی اسد رفت و گفت ای قبیله من آمده ام که شما را دعوت کنم برای نصرت و یاری پسر دختر پیغمبر خود که همراه او نوجوانان و مردان چندی باشند که هر یک از ایشان بهترند از هزار مرد   مؤلف محزون گوید که بفدای وجود شریف و عنصر لطیف آنجناب و نوجوانان و مردان که در خدمت او بودند شوم خصوصاً جناب عباس و حضرت علی اکبر و حضرت قاسم و باقی نوجوانان بنی هاشم که نه همین بهتر از هزار مرد بودند بلکه از برای هر یک از آن بزرگواران در مشرق و مغرب شبیه و نظیری نبود پس حبیب بن مظاهر فرمود که ای قوم عمر بن سعد لعنه الله در اطراف ایشان حلقه کرده و شما همگی [illegible]

قربةً الی الله وطلباً لمرضاته کشته شود مگر آنکه والله در اعلا علیین رفیق جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله خواهد بود پس نوزده نفر
از شجاعان با ایمان بسرای حبیب روانه خدمت حبیب حبیب رب العالمین شدند پس یکی از منافقین آن قضیه کیفیت را بعرض
عمر سعد رسانید آن ملعون ازرق شامی را با چهار هزار نفر بسر راه ایشان فرستاد و در میانه ایشان نایره حرب اشتعال بهم رسانید
وچون آن طایفه تاب مقاومت آن اشقیا را نیاوردند مراجعت نمودند پس حبیب تنها بخدمت سرور شهدا مراجعت نموده و کیفیت را
بعرض همایون رسانید پس آن مظلوم فرمود که لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که هنوز زمانی
وجدائی اتفاق نیفتاده بود و شب عاشورا نشده بود و یاران بوفا نرفته بودند و آن بزرگوار را اولاد و خواص اصحابش تنها
نشده بودند قلب حبیب بن مظاهر مظلومی و بیکسی سید و مولای خود و از قبیله و عشیره خود استمداد جست آه وا غربتاه
وا وحیداه میدانم چگونه دلم نسوزد و جگرم از کثرت هیجان قلب کباب نشود و چگونه شما دوستان و شیعیان را خبر دهم از غربت
و بی یاری مولای خود در آن وقتی که حبیب بن مظاهر و سایر اصحاب و همه نوجوانان هاشمیه بدرجه رفیعه شهادت رسیده بودند و
آقای مظلومان غریب و بیکس و تنها و داغدیده و تشنه و گرسنه در میانه لشکرگاه و خیمه گاه ایستاده بود و گاهی نگاه بکثرت لشکر اعدا میکرد
و گاهی نگاه به بیکسی زنان و دختران در خیمه ها مینمود و باآواز بلند از برای اتمام حجت میفرمود که آه از وحدت من و غربت من آیا کسی
هست که من غریب را همراهی کند و آیا خداپرستی هست که بامید رحمت خداوند ما را یاری کند و کسی بر آنجناب جواب نمیداد مگر
به تیرها و نیزه ها بلی کسی که جواب داد جناب سید الساجدین بیمار علیه السلام بود که در رخت خواب فریاد کرد که لبیک لبیک ای پدر
جان من بیاری و نصرت شما میآیم آه واحزناه و واویلاه که این آخر تنهائی جناب سید الشهدا بود و میدانم که شما را چگونه خبر دهم از تنهائی
و بیکسی دختران و زنان و کودکان بعد از شهادت خامس آل عبا و شهید دشت کرب و بلا که چنان بعد از سوزانیدن خیمه های
ایشان بیکس و غریب شدند که از شدت و اذیت لشکریان پناه بعمر بن سعد علیه اللعنه که رئیس دشمنان بود بردند و یقین میدانم
که اگر حبیب بن مظاهر در آن وقت زنده بود از غیرت و حمیت و عدم قدرت بر یاری و اعانت از غصه هلاک میشد مؤلف
گوید که این بود مجملی از احوال عمر بن سعد علیهما اللعنه قبل از متوجه شدن آن شقی از برای شهید کردن پاره تن و فرزند نبی و ولی و مناسب
آنست که بعضی از احوال او را بعد از مراجعت از کربلا برای شیعیان ابلاغ نمائیم تا اندک تشفی قلبی برای ایشان حاصل شود و آن چنانست
که چون آن ملعون از کربلای پر بلا چون بخت برگشته خود برگشت وارد بر ابن زیاد بدبنیاد شد و گفت که مرا از برای حکومت
ملک ری روانه نما چون بوعده خود عمل کن چنانکه من بوعده خود عمل کردم و فرزند بهترین پیغمبران را بخواهش تو بقتل رسانیدم
پس ابن زیاد مکار غدار با او گفت که بیاور برای ما آن نامه را که ما برای حکومت تو در ملک ری نوشته ایم عمر در جواب گفت
که گم شده است و هرچند تفحص نمودم پیدا نشد ابن زیاد این سخن را غنیمت شمرده گفت که اگر آن نامه را نیاوری البته ترا حقی
نیست حتی آنکه جایزه مراجعت از سفر هم نیست زیرا که تو در روز جنگ در کربلای معلی میگفته بودی که من حیا میکنم که با حسین نزاع
کنم و میخواسته بودی که عذرخواهی کنی از عجوزهای قریش ای عمر آیا تو نبودی که در روز عاشورا این اشعار را میخوانده بودی

فوالله ما ادری وانی لحائر افکر فی امری علی خطرین
أأترک ملک الری والری منیتی ام ارجع ماثوماً بقتل حسین

یعنی والله نمیدانم که چه باید کرد و بدرستیکه من بسیار متحیرم و فکر میکنم در امر خود که میانه دو امر بزرگ مبتلا شده ام و گرفتار
گشته ام آیا ترک کنم ملک ری را و حال آنکه حکومت در آن آرزوی من و مقصود منست یا آنکه با حسین مقاتله کنم و اگر برگردم
در حالتیکه گناهکار و رانده درگاه پروردگار باشم بجهت کشتن حسین پس ابن زیاد بدبنیاد گفت ای عمر این کلام کسی است که در مقام
عذرخواهی باشد و از کشتن او حیا کند و بدین جهت دل خود متردد و متحیر باشد پس عمر با ابن زیاد گفت ای امیر بدانکه چنان خدمتی اندری
با ستمی و دشمنی از برای تو کرده ام که اگر پدرم سعد از من خواسته بود که حسین را بخاطر او بقتل رسانم ادای حق پدری او را
بدینطور که برای تو کردم برای او نمیکردم پس ابن زیاد بغضب آمد و در جواب او گفت که کذبت یا لکع یعنی دروغ
گفتی ای لئیم خوار و ذلیل پس برادر ابن زیاد که عثمان نام داشت رو بسوی ابن زیاد کرد و گفت ای برادر والله عمر بن سعد راست

گفت چه بیوا که من مطیع بودم و دوست میداشتم از برای وفاهای که یک از منش نیاد شکافی و سوراخی باشد تا روز قیامت
یعنی ما التقوم بلسقی بالرقا . باشند و حسین کشته نشود پس عمر با هزار گونه حسرت و ندامت گفت که والله ای پسر زیاد احدی
ام ... با قتل حسین برنگشته است بآن بدی و پشیمانی که من برگشته ام ای پسر زیاد و عبید الله گفت که چرا قال عمر لانی عصیت
... ربی واطعته وخذلت الحسین ابن بنت رسول الله وقطعت رحمی من رسول الله یعنی ابن سعد لعین در جواب گفت بجهت آنکه
عصیان پروردگار خود کردم و اطاعت تو عبید الله ابن زیاد را نمودم و خوار گردانیدم پسر دختر رسول الله را و یاری کردم دشمنان
رسول الله را ... و آنکه ... قطع کرده ام رحم خود را و وصل کرده ام با دشمن جد و مخالفت کرده ام پروردگار خود پس
ایوای بر من که ... و امصیبتاه از طول غم و اندوه من در دنیا و آخرت و بعد از گفتن این کلمات چون فهمید که ابن زیاد
او را فریب داده و حکومت ری را نخواهد داد با هزار خشم و غم و هم و الم و حسرت و ندامت از آنجا برخاسته روانه منزل و رنج
محض خود گردید و در عرض راه لب خود را میگزید و دست تأسف بر یکدیگر میمالید و مکرر این آیه را در حق خود میخواند که خسر الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین پس لخسر الدنیا والآخرة بقیه عمر نحس نجس خود را بنکبت و کدورت گذرانید تا آنکه مختار امر کرد
گردن آن ملعون را زدند و بدرک نیران روانه کردند و بعد فرمود گردن حفص پسرش را بزنند و روانه جهنم کنند تا پدرش تنها نباشد و بعد از
کشتن هر دو گفت که خودش بعوض امام حسین ع و پسرش بعوض جناب علی اکبر و حاشا که اینها با خون آنها برابری توانند کرد و در
و در کتاب بحار الانوار فرموده است که والله عمر بن سعد را بعد از کشتن و بدرک واصل گردانیدن او آوردند بخانه خود و بسوی اهل و عیالش
در حالتیکه بصورت میمون مسخ شده بود و در گردن او زنجیری از زنجیرهای جهنم بود و اهل و عیال خود را میشناخت و ایشان او را
نمیشناختند و در حدیثی است که والله منقضی نمیشود این روزگار تا آنکه مسخ میشود دشمن اهل بیت مسخ ظاهری حتی آنکه مردی
از دشمنان ما در حیات خود مسخ میشود بصورت میمون و خوک و از عقب این مسخ شدن جزای او قیامت جهنم و عذاب دردناک است چنانکه
خداوند فرموده است ومن وراءه جهنم وساءت مصیرا وایضا فرموده است وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس هفدهم در بستن آب بر روی آنحضرت در روز هفتم محرم و آوردن حضرت عباس روحی فداه

السلام علیکم یا ایها الباکون علی الممنوعین عن شرب ماء الفرات ورحمة الله وبرکاته وبعد الحمد لله الذی جعل حبه
ومحبته فائدة عبادته بسببه بما لها والشکر لله الذی اخترع بها عقولنا وافئدتنا لطالبیها اللهم صل علی اول العارفین والمحبین
لک ثم علی الثانی الذی هو نفس الاول فی الفاعلیة والمظلومیة لک ثم علی ابنائهما الذین حبهم حبک وبغضهم بغضک وهم محمد
وآله مظاهر جودک والکرامات وجودک خصوصا علی من سمح بنفسه مهجته واطاعک فی سره وعلانیته فجعلت الشفاء فی
تربته والائمة من ذریته والاجابة تحت قبته وهو المحبوب الصابر والمظلوم بلا ناصر ساکن التربة الزاکیة وصاحب
القبة السامیة الذی طهرته بتطهیرک یا جلیل وافتخر بخدمته جبرئیل وناغاه فی المهد میکائیل مولی المجاهدین العطشان العلیل
والقتیل ابو القتیل وابن القتیل والشهید ابو الشهید وابن الشهید سید الشهداء فی العالمین واحسن العباد فی الدارین
وسید شباب اهل الجنة فی الکونین مولانا ابو عبد الله الحسین فداه ارواحنا وارواح العالمین علی محبیه سلام الله فی کل طرفة
عین وعلی مبغضیه لعنة الله وغضبه ولعائن الثقلین وبعد فقد قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
یعنی بگو یا محمد که اگر هستید که دوست میدارید خدا را پس متابعت کنید مرا که رسول خدایم تا آنکه دوست دارد شما را
خداوند و در تفسیر عیاشی از برید بن معاویه عجلی روایت شده است که میفرماید که من در خدمت جناب صادق علیه السلام بودم
که مردی از خراسان پیاده داخل بر آنحضرت شد پس پاهای خود را باز کرد و حال آنکه پاها جمع کرده بود و عرض کرد که والله
مرا نیاورده است از آنجا اینکه آمده ام مگر محبت و دوستی شما اهل بیت پس آنحضرت در جواب او فرمود که والله لو احبنا حجر حشره الله
معنا وهل الدین الا الحب یعنی والله هرگاه دوست بدارد ما اهل بیت را سنگی خداوند محشور میکند او را با ما

شریفه گذشته ما خواندو فرموده مکرو دین بجز محبت چیز دیگر است و در کتاب اعلام الدین از جناب صادق علیه السلام از پدران
بزرگوار انحضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت بجناب امیرالمومنین علیه السلام فرمود که بشارت ده
شیعیان و محبان خود را بده خصلت اوّل آنکه نطفه ایشان پاکیزه است دوّیم آنکه ایمان ایشان نیکوست سیّم آنکه
خداوند دوست ایشان است چهارم آنکه قبر ایشان گشاده است پنجم آنکه نور ایشان روشن میکرداند اطراف ایشانرا
در روز قیامت ششم آنکه نوشته شده است فقر در میانه دو چشم ایشان یعنی سرنوشت ایشان فقر است و قلب ایشان
غنی است و چشم دل ایشان سیر است از آنچه در دست مخلوقات است هفتم آنکه از خداوند لعنت میباید از برای دشمنان ایشان
هشتم آنکه ایمنند از مسخ و خوره نهم آنکه گناهان ریخته میشود از ایشان دهم آنکه ایشان در بهشت با اهل بیت عصمتند
و ما با ایشانیم پس خوشا بحال ایشان یا شجره طوبی از برای ایشان است و منازل نیکوی عالیه است برای ایشان و در کتاب
خصال از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر کس را که خداوند روزی کرد او را حب و دوستی
ائمه از اهل بیت مرا پس بتحقیق که رسیده است بخیر دنیا و آخرت و روا مباشد از برای احدی که شک کند در اینکه او از اهل بهشت است
پس بدرستیکه در دوستی اهل بیت من بیست فایده و ثمره است ده در دنیا و ده در آخرت اما آنده که در دنیا است پس آنها زهد در دنیا است
دوّیم حرص بر عمل صالح است دوّیم پارسائی در امر دینست چهارم رغبت در عبادتست پنجم توبه پیش از مرگ است
ششم شوق و شعف و سرور قلب ایشان در بیداری سحر و نماز شبست هفتم قطع امید ایشان و مأیوس بودنست از آنچه در دست
خلایق است هشتم بنای ایشان بر محافظت امر و نهی خداوند است نهم دشمن داشتن دنیا است دهم سخاوتست و اما
آنده که در آخرت است اینست که اوّل نامه ایشانرا در آخرت نمیگشایند دوّیم از برای ایشان میزان اعمال برپا نمیکنند سیّم نامه
اعمال ایشانرا بدست راست ایشان عطا میکنند چهارم مینویسند از برای ایشان برات بیزاری از آتش جهنم را پنجم
نورانی میکردانند روی ایشانرا در قیامت ششم میپوشانند بر ایشان حلّهای بهشت را هفتم قبول میکنند شفاعت او را
در صد نفر از اهل بیت او هشتم نظر رحمت میفرماید خداوند بسوی او نهم بر فرق او میگذارند تاجی از تاجهای جنّت
دهم آنست که داخل در بهشت میشوند بدون حساب پس خوش بحال دوستان اهل بیت من یا شجره طوبی آماده است از برای
دوستان اهل بیت من و فضل بن شاذان در کتاب مناقب خود روایت کرده است که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که هر
کس دوست دارد که بمقام متوکلین علی الله برسد پس باید که دوست دارد اهل بیت مرا و هر کس دوست دارد که نجات یابد از عذاب
قبر پس باید که دوست دارد اهل بیت مرا و هر کس که خواهش دارد حکمت پس باید که دوست دارد اهل بیت مرا و هر کس که خواهش
دارد دخول در جنّت را بغیر حساب پس باید که دوست دارد اهل بیت مرا پس بحق خداوندی قسم که دوست نمیدارد ایشانرا احدی
مگر آنکه نفع کرده است در دنیا و آخرت مؤلّف گوید که چنانچه در دوستی ایشان نفع در دنیا و آخرت است در دشمنی و بغض
ایشان ضرر دنیا و آخرتست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خداوند دوستی ایشانرا دوستی خود شمرده و بغض ایشانرا بغض خود
و اطاعت این بزرگوارانرا اطاعت خود قرار داده و معصیت و نافرمانی ایشانرا معصیت خود گردانیده و از اینجاست که در اکثر
و زیارات متعدده وارد شده است که مَنْ اَحَبَّکُمْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّهَ وَ مَنْ اَبْغَضَکُمْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللّهَ وَ مَنْ اَطاعَکُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللّهَ وَ مَنْ عَصاکُمْ
فَقَدْ عَصَی اللّهَ یعنی هر کس دوست دارد شما اهل بیت را پس بتحقیق که دوست داشته است خدا را و هر کس دشمن دارد شما را پس
بتحقیق که دشمن داشته است خدا را و هر کس که اطاعت کند شما را پس بتحقیق که اطاعت کرده است خدا را و هر کس که معصیت کند شما را
پس بتحقیق که معصیت کرده است و این حکم در جمیع اهل بیت عصمت علیهم السلام جاریست زیرا که در زیارت جامعه کبیره میفرماید
وَ اَشْهَدُ اَنَّ اَرْواحَکُمْ وَ نُورَکُمْ وَ طینَتَکُمْ واحِدَةٌ طابَتْ وَ طَهُرَتْ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ یعنی شهادت میدهم اینکه ارواح شما اهل بیت
عصمت و نور شما و طینت شما یکیست و همه طیب و طاهر است و بعض آنها از بعض دیگر است پس بازگشت همه شما بزرگواران
بیک نور است پس هر کجا و هر چه در فضیلت مختص بیکی از اهل بیت وارد شده باشد در باطن مختص و منحصر نیست بلکه جاری است در اهل بیت

[illegible]

[illegible]

شریک خواهند بود و ما در این مقام اکتفا میکنیم بحدیثی در فضیلت دوستان و دشمنان جناب سید الشهداء علیه السلام
و آن حدیث شریف اینست که یکی از اصحاب پیغمبر میفرماید که رَأَیْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَانَ یَمُصُّ لُعَابَ الْحُسَیْنِ کَمَا یَمُصُّ
الرَّجُلُ التَّمْرَةَ یعنی دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میمکید لعاب دهان فرزند خود حسین را همچنان شیرینی و لذتی که
میمکد مرد شکر را و میفرمود که من از حسینم و حسین از منست اَحَبَّ اللّٰهُ مَنْ اَحَبَّ حُسَیْناً وَاَبْغَضَ اللّٰهُ مَنْ اَبْغَضَ حُسَیْناً دوست دارد
خداوند هر کسی را که دوست دارد حسین را و دشمن دارد خداوند هر کس را که دشمن دارد حسین را بدرستیکه حسین فرزندزاده است
از فرزندزادهٔ پیغمبر و خداوند لعنت کند قاتل حسین را پس در اینحال جبرئیل نازل شد و عرض کرد که یا محمد بدان بدرستیکه خداوند بقتل
رسانید بجهت خاطر یحیی بن زکریا هفتاد هزار از منافقین را و زود باشد که بقتل رساند بسبب خاطر حسین فرزند دختر تو هفتاد هزار
از کردنکشان و از حق در گذشتگان را و بدرستیکه کشندهٔ حسین در تابوتیست از آتش و میباشد بر او نصف عذاب اهل آتش
در حالتیکه دستها و پاهای او بسته شده است بزنجیرها از آتش و او سرنگون در آویخته شده است در قعر جهنم و از برای او بوی گندی
هست که پناه میبرند بخدا اهل جهنم از گند آن و او در آن مقام مخلد است در عذاب الیم و نمیتواند که فرار کند از آنجا و آب داده
میشود از چرکهای جوشیده شده در جهنم و در کتاب عقاب الاعمال از جناب صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده است که اِنَّ فِی النَّارِ مَنْزِلَةً لَمْ یَکُنْ یَسْتَحِقُّهَا اَحَدٌ مِنَ النَّاسِ اِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَیَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا یعنی
بدرستیکه در آتش منزل و درکه هست که مستحق نمیشود آنرا احدی از مردمان مگر بقتل حسین بن علی و یحیی بن زکریا مؤلف گوید
که از خداوند منتقم حقیقی مستدعی امید آن دارم که همین عذاب را بلکه اضعاف آنرا دائمی فرماید از برای قاتلین آنجناب خصوصا از برای
ابن زیاد ملعون و عمر بن سعد علیه اللعنه که با این بزرگوار که هستی و دشمنی با خداوند جل جلاله آنچه دشمنیها کردند و چها از ستمها بنیاد نمود
و الله که قلبم کباب و دیده ام پر آب میشود و هر وقت که بخاطرم میآید که آنها نیز که سید انبیا صلی الله علیه و آله مثل شکر میمکید
تشنه و خشک کردانیدند آه آه بیشتر کلامی که نشتر قلبهای کاملین محبین است و جراحت آن تا قیامت بر طرف نمیشود اینست
که چون عشاق را تشنه کشته بودند میخواستند که فرزند خاتم انبیاء را در عوض خونخواهی او تشنه و گرسنه بدرجهٔ شهادت رسانند
و این سخن بیشتر دلهای شیعیان را میسوزاند از استماع تشنه بودن آنجناب و شاهد بر صدق این مطلب اینست که چون روز هفتم محرم شد
نامه از ابن زیاد شدید العقاب بعمر بن سعد علیه اللعنه رسید که حُلْ بَیْنَ الْحُسَیْنِ وَاَصْحَابِهِ وَبَیْنَ الْمَاءِ فَلَا یَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً کَمَا صُنِعَ
بِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ یعنی ای عمر برسیدن نامه من حایل و مانع شو در میانهٔ حسین و اصحابش با آب فرات بنوعی که نتوانند یکقطره
از آن بچشند همچنانکه همین رفتار شده است با عثمان بن عفان آه آه و امصیبتاه که در حدیث معتبر وارد شده است که برسیدن این
نامه شقاوت ختامه عمر بن سعد علیه اللعنه عمرو بن حجاج را طلبیده با پانصد سوار موکل آب فرات کردانید تا آنحضرت و اصحابش آب
برندارند و چون برداشتن آب بر آنجناب و اصحابش بسته شد عبد الله بن حصین ازدی که خداوند جمیع ابواب رحمت را بر روی او ببندد
و همه راههای عذاب را بر روی او بگشاید باواز بلند فریاد کرد که یا حُسَیْنُ اَلَا تَنْظُرُ اِلَی الْمَاءِ کَاَنَّهُ کَبِدُ السَّمَاءِ وَاللّٰهِ لَا تَذُوقُونَ مِنْهُ
قَطْرَةً وَاحِدَةً حَتّٰی تَمُوتُوا عَطَشاً یعنی ای حسین آیا نظر نمیکنی بجانب آب فرات که گویا مثل شکم ماهی سفید و درخشنده است و الله
نخواهید از آن یکقطره چشید تا آنکه همگی از تشنگی بمیرید و هلاک شوید آه وا غربتاه که چون مظلوم کربلا و غریب دشت نینوا علیه السلام
هم فرجام از آن بیحیا شنید روی نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز کرده عرض کرد که اَللّٰهُمَّ اَقْتُلْهُ عَطَشاً وَلَا تَغْفِرْ لَهُ اَبَداً یعنی بخدایا
این ملعون را تشنه هلاک گردان و هرگز او را داخل مکردان در زمرهٔ آمرزیده شدگان حمید بن مسلم میگوید که والله بعد از قتل
آنحضرت بیمار شد و من بعیادت او رفتم و بحق آن خداوندیکه بغیر از او خدائی نیست که دیدم از کثرت تشنگی آب میآشامید و قی میکرد
پس فریاد میزد که العطش العطش و دیگر آب زهرمار میکرد و قی میکرد و مدام آب خورد و قی کرد تا آنکه روح پلیدش قبض شده و از ننگ
آب بدرک نار و اصل گردید الحمد لله رب العالمین بدانکه روا نیست کسی گمان کند که حجت الهی عاجز بود از تحصیل آب زیرا که
دعا میکرد که از آسمان میبارید یا از زمین آب بجوش میآمد یا طریقی دیگر میسر گردید لیکن خداوند عالم او را دعا بر اینچنین مستجاب میفرمود و علاوه آنچه

در احادیث متکثره و زیارت جامعه وارد شده است که خداوند جمیع مخلوقات را در نزد حضرت پیغمبر و آل طاهرینش صلوات الله علیهم
اجمعین که عزیز کرده های او بودند ذلیل گردانیده بود و در تحت حکم و فرمان ایشان داده بود پس اگر میخواستند هر چه میفرمودند که سنگ آب
شود و دفعةً آب میشد ولکن آن بزرگوارا روا حنا لهم الفداء با دشمنان خود بطریق ظاهر بشریت سلوک و رفتار میفرمود از برای اظهار
رضا بقضای الهی و ادراک فیوضات درجه رفیعه شهادت و اتمام حجت و ازدیاد منصب شفاعت در حق گناهکاران امت و غیرها
از آنچه در اسرار شهادتست که نشنیده که در حدیث معتبر وارد شده است که چون تشنگی بر آن غریب و اصحابش شدت کرد و صدای
العطش العطش از خیام طاهرات و احباب و اصحاب بلند شد آن سرور غریبان کلنگی را برداشته و از طرف پشت خیمه زنان نه قدم
برداشته کودی کند پس ناگاه چشمه آب شیرین خوشگواری جاری شد و آن حضرت خداوند با اهل و عیال و اصحاب و احباب کلا سیراب
شدند و ظرفهای خود را پر از آب کردند پس آن چشمه مخفی شد و دیگر کسی آنرا ندید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس آن خبر بگوش ابن زیاد
ریشه فساد رسید آن خبیث لئیم نامه بعمر بن سعد علیهما اللعنه نوشت که شنیده ام که حسین چاه میکند و آب برمیدارد باید که برسیدن
نامه من آنچه بتوانی کار را بر او تنگ گیری و نگذاری که چاه بکند آه آه و امظلوماه که آن ملعون نوشته بود که باید چنان کار را تنگ
گیری که یک قطره آب نتوانند آشامید و تشنه ایشان را بقتل رسانی چنانکه عثمان را کشته کردند آه آه و امصیبتاه که در امتثال عمر بن سعد لعنه الله
کار را بر آن بزرگوار و اصحابش چنان تنگ گرفت که مضطرب شدند آه و احزناه که چون تشنگی بر سرور شهیدان و زنان و اطفال
و دوستان و هواداران هجوم آورد و بنهایت رسید برابر با جان برادر خود حضرت عباس روحی فداه را طلبیده و فرمود
که ای جان برادر کار بجائی رسیده است که مشاهده میکنی پس اگر میتوانی قدری آب برای این بیچارگان بیچاره پیدا کن پس آن سرور سی سوار
و بیست پیاده و بیست مشک خالی با ایشان و در تاریکی شب بجانب فرات و چون عمر بن حجاج ملعون که با ملازمین موکل آب
فرات بودند مطلع شدند که کسی میخواهد آب بردارد فریاد زد که شما کیستید هلال بن نافع که یکی از اصحاب سرور شهیدان بود جواب داد
که منم پسر عم تو هلال بن نافع پس عمر بن حجاج ملعون بندای بلند گفت اِشرَب هَنیئاً لَک یعنی بیا بیاشام که نوش جان و گوارا باد
و چون هلال این سخن را از آن شقی شنید فرمود که وَیحَکَ کَیفَ تَأمُرُنی اَن اَشرَبَ وَالحُسَینُ بنُ عَلیٍّ عَلَیهِمَا السَّلامُ وَمَن مَعَهُ یَمُوتُونَ عَطَشاً یعنی وای
بر تو ای بدبخت چگونه امر میکنی مرا بآشامیدن آب و حال آنکه آقای مظلومان جناب حسین بن علی علیهما السلام با یاران و هواداران و زنان
و کودکان از شدت تشنگی نزدیک بموت و هلاکت رسیده اند مؤلف فی الکتاب گوید که بفدای آن لبهای خشک و جگرهای تشنه
شوم که نمیدانم بر چه حال شده بودند که مشرف بر موت شده بودند وفی الحدیث الآخر لَقَد اسوَدَّتِ الدُّنیا بِاَعیُنِهِم مِن شِدَّةِ
العَطَش آه و احزناه و وا حرقلباه که در حدیث دیگر است که از شدت تشنگی دنیا در چشم ایشان سیاه مینمود پس عمر بن حجاج
که خداوند عذابش را مضاعف فرماید جواب داد که ای هلال سخن تو راست است ولکن ما را باین امر مأمور فرموده اند و لابدیم که ممانعت
کنیم و نگذاریم که آب بردارید پس هلال باصحاب خود صیحه زد که آب بردارید پس ایشان داخل نهر فرات شدند و عمر بن حجاج اللعین بر اتباع
خود نعره میزد که نگذارید پس مقاتله شدید در میانه ایشان در پیوست و جمعی از اصحاب حضرت عباس مشغول مقاتله بودند و جمعی
آب برمیداشتند تا همه مشکها را پر کردند و احدی از اصحاب کشته نشدند و جمیعاً بجانب خیمگاه سرور لب تشنگان مراجعت نمودند
و آن حضرت که جانم فدای دهان خشک او شود با جمیع اهل و عیال و اصحاب آب آشامیدند و از اینجهة حضرت عباس روحی فداه را سقای
شهیدان نام نهادند مؤلف دلشکسته محزون گوید که از کثرت هم و غم و الم نمیدانم که بر چه حال میشوم هر وقت که بیاد می آورم
اهل بیت بی پناه را که در اینوقت که تشنه شدند جناب سید الشهداء و حضرت عباس و اصحاب بوده اند که برای ایشان آب بیاورند
ولیکن بعد از شهادت خامس آل عبا و جناب عباس علیهما السلام و اصحاب آه آه که نه از برای دختران برادری و نه از برای زنان شوهری
و نه از برای مادران پسرانی و فرزندانی باقی مانده بود که پناه بایشان آورند و از ایشان در وقت تشنگی و گرسنگی اعانت خواهند
بلکه همگی حیران و سرگردان هر چند الحاح و استغاثه میکردند کسی گوش بفغان ایشان نمیداد و هر چند آب میطلبیدند کسی بر ایشان رحم
نمیکرد و هر ملعونیکه التماس میکردند از خوف ابن زیاد و عمر بن سعد که ضغائن که در قلبهای خود شان بود اصلا ایشان را اعانت نمیکردند

آه و اصیبتاه و واقلة ناصراه که صبح شود که سکینه خاتون دلخون چون پدر و بیکسی و پریشان احوالی و تشنگی و گرسنگی مبتلا شده بود
روی بجسد پاره پاره پدر کرده بود و بسوز دل میگفت که یا ابتاه فاذا عطشت فمن یروی ظمای واذا اظلم اللیل فمن یحمی حمای یعنی ای
پدر جان بعد از آنکه جناب ترا بقتل رسانیدند من اگر تشنه شوم که مرا آب خواهد داد و هرگاه شب ظلمانی درآید کیست که حمایت
کند و متوجه احوال ما گردد و احوال این یتیمان عرض میکرد که دوست و دشمن بلکه حیوانات بگریه درآمده بودند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس هجدهم در بیان بعضی از وقایع روز هشتم ماه محرم است تا عصر روز نهم

السلام علیکم یا اهل المحنة والبلاء و اهل المحنة والبکاء ورحمة الله وبرکاته ای دوستان و ایمان شعاران وای نوحه و ناله کنندگان
اول زیارت کنید آقای مظلومان و سرور شهیدان ارواحنا له الفداء را ببعضی از فقرات زیارت ناحیه که جناب صاحب الامر عجل الله
فرجه و سهل الله مخرجه فرموده و اقتدا نمائید در زیارت و نوحه و ندبه بامام عصر سلام الله علیه و رزقنا زیارته ولقاءه پس
بعد از آن مشغول اقامه لوازم تعزیه داری شوید السلام علی ابن خاتم الانبیاء السلام علی ابن سید الاوصیاء السلام علی ابن
فاطمة الزهراء السلام علی ابن خدیجة الکبری السلام علی ابن سدرة المنتهی السلام علی ابن جنة المأوی السلام علی ابن زمزم
والصفا السلام علی المرمل بالدماء آه آه یعنی سلام الهی بر آن بزرگواری باد که بخاک و خون آلیده شده بود و السلام علی المهتوک
الخباء آه واحزناه سلام الهی بر آنجنابی باد که هتک حرمت او نمودند و خیام طاهرات او را غارت کردند السلام علی خامس
اصحاب الکساء یعنی سلام الهی بر پنجمی از آل عبا السلام علی غریب الغرباء آه و اصیبتاه یعنی سلام الهی بر آن غریبی بود که غریب
تر بود از همه غربا السلام علی شهید الشهداء آه واویلاه یعنی سلام الهی بر آن شهیدی باد که صعب تر بود و دشوار تر از همه شهدا
زیرا که هیچ شهیدی شهید نشده است بمثل شهادت او السلام علی قتیل الادعیاء آه واحزناه یعنی سلام الهی بر شهید بدست
اولاد زنا السلام علی ساکن کربلاء یعنی سلام بر آنجناب باد که ساکن و مجاور گردید در زمین کربلا السلام علی الجیوب المضرجات
یعنی سلام بر آن دامنهای چاک چاک شده بخون آلوده شده السلام علی الشفاه الذابلات یعنی سلام بر آن لبهای از تشنگی
و بی آبی پژمرده شده السلام علی النفوس المصطلمات یعنی سلام بر آن جانها از بدن جدا شده السلام علی الارواح
المختلسات یعنی سلام بر ارواح از اجساد بیرون رفته شده السلام علی الاجساد العاریات یعنی سلام بر جسدهای برهنه
شده السلام علی الاجساد الشاحبات آه آه یعنی بر آن جسمهای بلاکشیده السلام علی الدماء السائلات آه و اصیبتاه یعنی
سلام بر آن خونهای جاری شونده السلام علی الاعضاء المقطعات آه واحزناه یعنی سلام بر اعضای قطعه قطعه پاره پاره شده
السلام علی الرؤس المشالات یعنی سلام بر آن سرهای باطراف شهرها و دیارها کشیده شده السلام علی حجة رب العالمین
السلام علیک وعلی آبائک الطاهرین و ابنائک المعصومین و شیعتک المنتجبین ولعنة الله علی اعدائک وظالمیک اجمعین الی
ابد الآبدین و بدانکه از بعضی از روایات چنان ظاهر میشود که در روز هشتم محرم جناب سید الشهداء بعمر سعد لعین پیغام داد
که میخواهم با تو سخنی چند بگویم امشب بیا در میانه دو لشکر پس آن ملعون با بیست نفر و آنحضرت نیز با بیست نفر میان دو لشکر آمدند
چون نزدیک یکدیگر رسیدند جناب سید الشهداء اصحاب را دور کردند و جناب عباس و جناب علی اکبر علیهما السلام را نگاه
داشتند و آن شقی نیز اصحاب خود را دور کرد و حفص پسر خود را با یک غلام نگاه داشت فقال له الحسین علیه السلام ویلک یا ابن سعد اما تتقی
الله الذی الیه معادک اتقاتلنی وانا ابن من علمت ذر هؤلاء القوم وکن معی فانه اقرب لک الی الله یعنی آن بزرگوار با ملعون غدار
فرمود که وای بر تو ای پسر سعد آیا نمیترسی از آن خداوندی که بسوی جناب او است بازگشت تو آیا با من مقاتله میکنی و حال آنکه دانسته
که من پسر کیستم پس فرمود که ای پسر سعد واگذار این قوم را و بهمراه من بیا که در درگاه خداوند مقرب تر خواهی بود آن ملعون عرض کرد
که میترسم که ابن زیاد خانه مرا خراب کند آنحضرت فرمود که من خانه از مال خود بتو عطا کنم پس عرض کرد که میترسم مال التجاره و املاک
مرا ضبط کند آن اشقی تر از همه اشقیاء در جواب فرمود که من از مال خود در حجاز بهتر از آنها بتو شفقت فرمایم آن بخیل غدار عرض کرد که

بِی عِیالی وَاَخافُ عَلَیْهِم یعنی مرا عیال چند هست بر آنها می‌ترسم پس ساکت شد مؤلف گوید که سزاوار هست که جمیع عالم
ماتم برای اهل بیت علیهم السلام بگویند بِأَبی أَنْتُم وَأُمّی وَأَهْلی وَنَفْسی وَمالی یعنی فدای شما باد پدرم و مادرم و خودم و اهل و عیالم
و مالم و خداوند هرگز لعنت خود را از عمر بن سعد دور نگرداند که آن ملعون حفظ عیال خود را بهانه حکومت ملک ری کرده جانها
و مالها و عیالهای اهل بیت عصمت و طهارت را تاراج حادثات داد و در حدیث است که چون آن بزرگوار دانست که او در مقام مکر و حیله
و ضد پیدا کردنست مراجعت فرموده اصلا جوابی نداد پس فرمود که چه قدر شقی و بد عاقبت بوده امید که خداوند در این نزدیکی
در رختخواب ترا ذبح کند و هرگز ترا در روز قیامت نیامرزد فَوَاللهِ إِنّی لَأَرْجو أَلّا تَأْکُلَ مِنْ بُرِّ الْعِراقِ إِلّا یَسیرًا یعنی قسم بخداوند که
امید دارم که از گندم عراق نخوری مگر کمی پس آن خسر الدنیا والآخرة از روی سخریه و ریشخند جواب داد که اگر از گندم نباشد جو هم خوب است
و روانه لشکرگاه شقاوت همراه خود شد و آن جناب بسوی خیام طاهرات مراجعت فرمود مؤلف گوید که چه حکیم خداوندی است که
در حدیث است که از برای آن بدبخت همانطور شد که آن صندوق علوم ربانی فرموده بود و مختار نیکو شعار او را بزودی کشت و روانه
دار البوار گردانید و شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که پسر سعد ملعون بعد از مراجعت از خدمت آن حضرت نامه بابن زیاد
شدید العناد نوشت باین مضمون که اما بعد پس بدرستیکه خداوند خاموش گردانید آتش فتنه را و متفق گردانید رایهای مختلفه را
و باصلاح آورد امر امت را اینک حسین بمن دست بیعت داد و عهد کرد که مراجعت کند بخانه خود یا آنکه برود در گوشه از لشکرهای
اسلام و آرام گیرد و بوده باشد از مثل باقی مسلمانان و در نفع و ضرر شریک بوده باشد با ایشان یا اینکه بیاید نزد امیر المؤمنین
یزید پس دست خود را بگذارد در دست او و هر دو رای خود را بیکدیگر بگویند پس متابعت کند حسین رای امیر المؤمنین یزید را و در آخر نامه
نوشت که ای ابن زیاد این قرارداد اسباب خوشنودی تست و هم صلاح امت والسلام و چون ابن زیاد بر مضمون نامه مطلع
گردید گفت این نامه کسی است که از برای قوم خود پند و نصیحت بنویسد پس شمر شریر در آنجا حاضر بود از جای خود برخاست و گفت
آیا این سخن را از او قبول داری و حال آنکه او در زمین تو و در پهلوی و در قبضه قدرت تو در آمده است والله اگر حسین از دیار تو
بیرون برود و با تو بیعت نکند و دستش را در دست تو نگذارد او اولی خواهد بود از تو در قوت و تو اولی خواهی بود در ضعف پس راضی
باین کار مشو که باعث ضعف و سستی جلال و بزرگی تست بلکه صلاح آنست که او و اصحابش بحکم تو راضی شوند و مثل مطیعان کوچکان
بر تو وارد شوند پس اگر خواهی ایشان را عقاب و سیاست کنی صاحب اختیار و قوت و شوکت باشی و اگر خواهی عفو کنی صاحب کرم و مروت
باشی فَقالَ ابْنُ زِیادٍ نِعْمَ ما رَأَیْتَ الرَّأْیُ رَأْیُکَ یعنی پس آن متکبر شیطان صفت در جواب شمر شریر بد عاقبت گفت که نیکو صلاح
دیده و رای تو صحیح است پس نامه همراهی شمر مطرود بعمر بن سعد مردود نوشت و بشمر گفت که این نامه را به پسر سعد میرسانی و باید که
برسیدن نامه من بر حسین و اصحاب او عرض کند که در تحت حکم ما در آیند و مطیع و فرمانبردار گردند پس اگر تسلیم کردند ایشان را از در
ذلت و اطاعت روانه جانب ما گرداند و اگر سرکشی کردند با ایشان مقاتله و محاربه کند پس اگر پسر سعد بحکم ما عمل نمود پس تو ای شمر تابع
حکم او باش و اگر بفرموده ما عمل ننمود گردن او را بزن و سر او را از برای ما روانه کن و تو امیر و سرکرده لشکر باش و از برای پسر سعد
بود که یا ابن سعد من ترا بجنگ حسین نفرستاده ام که دفع اذیت از او کنی یا با او مدارا کنی تا او را سرکش گردانی و نه آنکه تدبیر برای
حیات و زندگانی او نمائی و نه آنکه از جانب او عذرخواه باشی و نه آنکه در نزد من از برای او شفاعت کنی یا ابن سعد ملاحظه کن اگر حسین
و اصحابش در فرمان ما بیرون آیند ایشان را از روی تسلیم و اطاعت و فرمانبرداری روانه جانب ما کن وَإِنْ أَبَوْا فَازْحَفْ إِلَیْهِمْ
حَتّى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ آه آه واصیبتاه امید که خداوند عذاب ابن زیاد را زیاده و مضاعف گرداند زیرا که آن ملعون نوشته بود
که ای پسر سعد اگر حسین و اصحابش از فرمان ما سرکشی کردند با ایشان مقاتله کن تا آنکه ایشان را بقتل رسانی و تا هنوز زنده اند و جان
در بدن دارند باید که گوش و دماغ و دست و اطراف ایشان را قطع کنی و از بدنشان جدا کنی که ایشان مستحق اینگونه عذابند مؤلف
گوید که ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان لعنت کنید بر ابن زیاد و ملاحظه کنید که آن ملعون چگونه از دین خدا بیرون
رفته بوده است که در احادیث معتبره است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرموده است و منع نموده که حیوانی را در حال حیات

ودماغ و اطراف او را قطع کنند و آن ظالم بیگانه از دین خداوند راضی شد و حکم کرد که این عمل را با پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله
و فرزند سینه او صیاد جگر گوشه فاطمه زهرا علیها السلام و نوجوانهای فرشته سیمای شیعه و اصحاب برگزیده او بعمل آورند و آنچه
جسدها را لگدکوب و دیده ها را پر آب میکند اینست که آن بدبخت نوشته بود که فَاِنَّهُمْ لِذٰلِكَ مُسْتَحِقُّونَ یعنی ایشان اینگونه
عذاب را مستحق اند مؤلف گوید حال آنکه بجز اکرام و احترام و نوازش خداوند ملک علام را دیگر را مستحق نبودند فَاِنْ قُتِلَتْ
حُسَيْنًا فَاَوْطِئِ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ فَاِنَّهُ عَاتٍ ظَلُومٌ ای دوستان و ای گریه کنندگان و ای تعزیه داران متحیرم که چگونه نوشته
ابن زیاد شدید العناد را که اشد عذاب الهی برای او مهیا باد از برای شما بیان کنم آه و اغربتاه و واحزناه بشنوید و بر آن خونخوار
لعنت کنید و از برای مظلومی آن غریب ناله کنید پس بدانید که آن خبیث نوشته بود که ای پسر سعد اگر حسین را بقتل رسانیدی باید
که اسب بر بدن و سینه و پهلوی او بتازی زیرا که او مرد سرکش ظالمی است آه و اغربتاه و امظلوماه که عمر بن سعد لعین بعد از شهادت
آن غریب مظلوم که بغذای گوشت و پوست و استخوان او شوم که از لعاب دهان رسول خدا پرورده شده بود امر کرد که ده نفر
اسبهای خود را نعل تازه بستند و بر بدن نازنین نازک او تاختند و جسم و جان اهل بیت عصمت و طهارت را و قلبهای شیعیان را
از این اذیت تا قیامت در هم شکستند شکستنی که از برای آن علاجی نیست بجز اینکه تا قیامت در یکدیگر جمع شوند و ناله کنند و از جهت
عدم قدرت برکشیدن این بار مصیبت و عدم تحمل شنیدن این محنت موهای مردان و زنان امت تا قیامت سفید و پشتهای
ایشان خم گردیده آه و مصیبتاه وَكَتَبَ اللَّعِينُ وَلَسْتُ اَرٰى اَنْ هٰذَا يَضُرُّ بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا اشقی الاشقیا ابن زیاد محض اطمینان از برای
رفع تشویش از قلب آمیخته از کفر و طغیان نوشته بود که اگر آنچه نوشته ام با حسین بعمل آوردی و اسب بر بدن او تاختی بعد از موت
اصلا بر تو ضرری و انتقامی از خداوند نخواهد بود و پس ای پسر سعد البته باید که بنوشته ما عمل نمائی و چون در گشتن باید آنچه را که امر
فرموده ایم بعمل آوری پس اگر تو بحکم و فرموده ما عمل کردی ما ترا جزا میدهیم مثل جزاهای آنجماعتی که سخن ما را گوش داده اند و اطاعت
و فرمانبرداری کرده اند و اگر سر باز زدی از امر و حکم ما ما ترا از زمره ملازمین خود معزول کردیم و باید که سرکردگی لشکر را واگذاری
بشمر بن ذی الجوشن که ما امر و حکم و رای خود را باو فرموده ایم و او میداند که چه باید کرد و السلام پس شمر حرامزاده نامه شقاوت
ختامه آقای خود را برداشته روانه کربلای پر بلا شد و بر عمر بن سعد بخواند پس عمر علیه اللعنه روی نحس خود را بجانب شمر شریر
کرده گفت ای بدبخت وای بر تو امیدوارم که بخانه خود نرسی و مبارک نگردد برای تو کاری که از برای من فراهم آورده ای بشمر و الله
گمان من این بود که آنچه را که من با ابن زیاد نوشته بودم تو نیز سعی کنی و باصلاح آوری ای ملعون تو رفتی و امر را بیشتر فاسد کردی
و راه امید اصلاح را قطع کردی شمر شریر علیه اللعنه والتعذیب گفت که من این سخنان را نمیدانم یا ابن سعد مرا خبر ده که چه در نظر داری
اگر حکم امیر خود را میشنوی و با دشمن او مقاتله کنی که خوب و الا امر لشکر را بمن بگذار من خود دانم با ابن زیاد و لشکر او عمر سعد
گفت ای شمر مادر تو بعزای تو بنشیند هرگز باین منصب نخواهی رسید تو سرکرده پیادگان باش که من خود امیر لشکر خواهم بود پس
وقعه پسر سعد علیهما اللعنه مهیای جهاد با جناب امام حسین علیه السلام شد و این حکایت در عصر روز پنجشنبه نهم محرم اتفاق افتاد
ثُمَّ نَادٰى عُمَرُ يَا خَيْلَ اللّٰهِ ارْكَبِي وَاَبْشِرِي پس عمر سعد علیه اللعنه بلشکر شقاوت اثر خود بانگ زد که ای لشکر خدا سوار شوید و اظهار
فرح و شادی کنید پس اشقیای کوفه و شام و ملاعین نافرجام بر اسبهای کوه پیکر سوار و اسلحه حرب بر اجساد خبیثه خود استوار
با شمشیرهای براق صیقلی و تیغهای هندی و تیر و نیزه های سندی شادی کنان و نعره زنان بعزم جدال با امام انس و جان روانه جانب
خیمهای بیابان گردیدند و در آن وقت امام غریب وحید در پیش روی خیمه سر بزانوی غم گذاشته و شمشیر خود را حمایل اطراف قد رعنای
خود کرده او را خواب ربوده بود پس چون جناب زینب خاتون ولوله صدای نعره های اسبان و هایهوی شجاعان و خنده های
و قهقهه های لشکریان را استماع نمود از آنجا که هرگز صدای کوس حرب نشنیده و بجز سرادق عصمت و طهارت تا آن زمان معرکه جدال
و جهاد ندیده بود با خوف تمام و اضطراب جمیع اندام گریه کنان بر سر امام غریبان و پناه بیکسان آمده اشک خونین از باطن حزین
بر جبین مهر آیین جاری نمود و میگفت که یَا اَخِي اَمَا تَسْمَعُ هٰذِهِ الْاَصْوَاتَ قَدِ اقْتَرَبَتْ یعنی ای برادر با جان برابر و نعره ها بیشتر

وا غریب خونجگر آیا نمیشنوی که اینک صداهای کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا چه قدر نزدیک خیمها آمده است پس آن تاج اولیای جناب زینب آن امام تشنه لب را از خواب بیدار نمود با هزاران هم و غم سر از زانوی الم برداشته فرمود که یا اُخْتاهُ اِنّی رَأَیْتُ السّاعَةَ جَدّی مُحَمَّداً وَ اَبی عَلِیّاً وَ اُمّی فاطِمَةَ وَ اَخِی الْحَسَنَ وَ هُمْ یَقُولُونَ یا حُسَیْنُ اِنَّکَ رائِحٌ اِلَیْنا عَنْ قَریبٍ وَ فی بَعْضِ الرِّوایاتِ غَداً یعنی ایخواهر محزونت و ایمحنت کشیده اکنون در اینساعت بخواب دیدم جناب جدم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله را و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم امام حسن مجتبی علیهم السلام را که میفرمودند ای حسین تو عنقریب بنزد ما خواهی آمد و در بعضی روایات که فردا پیش ما خواهی آمد قالَ فَلَطَمَتْ زَیْنَبُ عَلی وَجْهِها وَ صاحَتْ آه آه و اغربتاه که راوی میفرماید که چون جناب زینب و اُمّ غریب رنج و تعب اینکلام غم فرجام را از آن امام مظلوم و بیکس مغموم شنید بی اختیار سیلی غم بر روی پر الم خود زده پس نعره آتشبار از دل افگار از زمین کربلای پر بلا بعرش اعلا رسانید وَ قالَ لَهَا الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلامُ مَهْلاً لا تُشْمِتی الْقَوْمَ بِنا پس امام عالمیان چون این حالت را از خواهر مضطر مشاهده نمود با او فرمود که ایخواهر جان زبان دشمنان بر ما دراز مکن مؤلف حزین با آه آتشین گوید که در اینوقت که صداهای نعره اشقیا در نزدیکی خیمها بلند شد جناب زینب برادر تشنه را که بر سر بالین او رود و از برای خود ناصر و معین کرد و اندا آه و اغربتاه و وا مصیبتاه که بعد از شهادت برادر بزرگوار و سایر اولاد حیدر کرار و اصحاب نیکو شعار در آنوقت که لشکر اشرار و ملاعین غدار بر خیمهای زنان ایشان یورش آوردند جناب زینب و آن زنان ستمدیده عجم و عرب بر چه حال شدند و اعانت و یاری از که طلبیدند و آیا کسی او را و سایر زنان و کودکان را اعانت نمود و یا آنکه آه آه هر ناکس دون و هر منافق ملعون که با ایشان رسید اذیتی تازه و اذیتی بی اندازه رسانید ایشیعیان وای ناله کنندگان اگر بگویم که پناه بکه بردند یقینا احوال دوستان دگرگون و قلبهای ایشان پر از خون شود زیرا که در حدیث میفرماید که اَلْمُؤْمِنُ غَیُورٌ یعنی مؤمن صاحب غیرت و حمیت است و هر چند قوت ایمان زیاده باشد غیرت زیاده خواهد شد پس نمیدانم چگونه خواهد بود غیرت امیر مؤمنان و باقی اهل عصمت علیهم السلام آه و اغربتاه و وا علیاه و وا حسیناه و وا عباساه که اهل بیت پیغمبر بی پناه از شدت اضطرار و اذیت در حدیث است که پناه بدشمن خود عمر بن سعد علیه اللعنة بردند و دور آنمرکز دایره شقاوت حلقه ماتم زدند و چندان ناله و زاری و بیقراری و شورش و غوغا شد که آنملعون با آن شقاوت و سنگدلی که داشت قلبش بر احوال زنان و بیکسان بسوخت و گریه های بلند کرد و الله متحیرم که اگر حیدر کرار با ذوالفقار آبدار در خیمهای بیکسان حاضر میبود و میدید که دختران او از شدت اذیت پناه بدشمن او و دشمن نسل و ذریه او خصوصا مثل عمر بن سعد لعین برده اند و غیرت اسد اللهیش بجوش میآمد آیا چگونه جزای آن ملاعین میداد و اگر جناب سید الشهداء و حضرت عباس علیهما السلام شهید نشده بودند بچه نحو با آن جماعت رفتار مینمودند وَلا تَحْسَبَنَّ اللهَ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

مجلس نوزدهم در احوال عصر روز تاسوعا و رفتن منافقین از خدمت آنحضرت در شب عاشورا

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ تاسُوعاءَ وَ عاشُوراءَ وَ آلِ الْحُزْنِ وَ الْبُکاءِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ خداوند رحمت کند صاحب این اشعار را که میفرماید اَخِلّاءُ خَلُّوا فی وَ عَیْنی فَاِنَّها رَأَتْ هِلالَ الْهَمِّ وَ الْغَمِّ طالِعاً یعنی ایدوستان من مرا واگذارید با دو چشمم پس گریه کنید ای دو چشم من که دیدم ماه هم و غم را که ماه محرم است که طلوع نموده فَما لَکَ مِنْ شَهْرٍ طَلَعْتَ فَاِنَّما رَأَیْتُ جُیُوشَ الْهَمِّ عِنْدَکَ غالِباً یعنی چه میشود ترا ای ماه محرم که طلوع کرده بدرستیکه می بینم که لشکر حزن بر تو غالب دیده ام وَ اِنّی اَرَی الْاَشْجارَ فی الْهَمِّ وَ الْاَذی اَظُنُّ لِباسَ الْوَرْدِ لِلدَّمِّ قانِیاً یعنی بدرستیکه می بینم درختها را در غم و الم و گمان میکنم که گلها لباس قرمز از خون پوشیده اند اَرَی الطَّیْرَ مَغْمُوماً وَ فی کُلِّ جَلْبَةٍ مِنَ الدَّمْعِ ماءٌ فی کُلِّ وادی جاریاً آه آه می بینم مرغانرا که همه سر بزیر بال غم فرو برده اند و در زیر هر سنگریزه چشمه از خون دریا با نهاجاری بود روانست اَرَی الْهَمَّ فی الْآفاقِ شَرْقاً وَ مَغْرِباً فَلا تَنْجَلی اَنّا وَ ما صارَ زائِلاً و مشاهده میکنم که هم و غم مشرق و مغرب را فرا گرفته که یکدقیقه آسایش بهم نرسد و بهر طرف میگردد فَاِنْ ذَرَ لا تَطْلُعُ حَیاةً وَ لا تَنِرْ وَ قَدْ صارَ نُوراً نَیِّراً فی الدَّمِّ آفِلاً پس ایماه تابان حیا کن و دیگر طلوع مکن و نور مده

نیز آن بزرگوار یکه و تنها خداوند بود و در میان خون غروب نمود ه ؏ اَبْکِی عَلَی ابْنَةِ الْمُنِیرِ الْمُشْرِقِ الْعَیْنِ الْیَقِینَةِ بِرَضْوِ عِشَاءٍ وَلِلْتَّخْمِیمِ بِهَا
آه آه آیا گریه نکنم بر آن سری که در بالای نیزه چون ماه بر آمده بود و چون ماه تابان بود و آنرا آتش کردند آیا گریه نکنم بر سینه که پامال
اسبان نمودند یا بر بدنی که آنرا برهنه کردند ؏ اَبْکِی لِرَاسٍ کَانَ کَالْبَدْرِ فِی التَّمَامِ وَلِلنَّحْرِ مَنْحُورًا وَلِلشَّیْبِ قَانِیًا آه آه آیا گریه
کنم بر آن سریکه در بالای نیزه چون ماه شب چهارده میدرخشید یا بر گلوئیکه به تیر سوراخ شده بود یا بر ریشیکه بخون سرخ
و رنگین کرده بود ؏ اَبْکِی شَبِیهَ الْمُصْطَفَی وَشَبِیهَهُ قَتِیلٌ بِطَفٍّ لَیْتَ عَیْنِی فِدَائِیًا آه آه گریه کنم بر علی اکبر که فرزند او پیغمبر
و شبیه بآنجناب بود و در بیابان بلا کشته شده بود ایکاش که چشم من در مصیبت این نوجوانان خون میبارید وَقَدْ اَحْرَقُوا
قَلْبَ الْحُسَیْنِ بِقَتْلِهِ وَهُمْ اَفْرَحُوا فِی ذٰلِکَ الْیَوْمِ کَافِرًا و تحقیق که سوزانیدند قلب حضرت امام حسین را بکشتن او و خوشحال کردانیدند
آن اشقیا بقتل او کافر را ؏ اَبْکِی رَضِیعًا رَضَّعُوهُ بِسَهْمِهِمْ فَصَارَ لَدَی وَصْلِ الْمَنِیَّةِ بَاقِیًا و آیا گریه کنم بر علی اصغر شیرخواره
که به تیر او را شیر دادند و او در جوار رحمت خداوند بزرگوار بخواب استراحت رفت ؏ اَبْکِی عَلَی الْفَضْلِ الْمُرَمَّلِ فِی الدِّمَاءِ
اَبْکِی الَّذِی قَدْ کَانَ عَمَّهُ نَاصِرًا آیا گریه کنم بر ابی الفضل العباس که بخاک و خون مالیده شده بود و آیا گریه کنم بر حضرت قاسم
نوجوان که در راه دو عموی خود جناب سید الشهداء و حضرت عباس علیهم السلام جان خود را فدا نمود ؏ اَبْکِی شِفَاهًا ذَابِلَاتٍ
مِنَ الظَّمَاءِ عُیُونُ الْجِرَاحَاتِ لَهَا صَارَ سَاقِیًا آه آه آیا گریه کنم بر آن لبهائیکه از شدت تشنگی خشکیده بود و چشمهای جراحات
آب دهنده ایشان بود ؏ اَبْکِی شُمُوسًا طَالِعَاتٍ مِنَ الْقَنَا اِلَی الشَّامِ تُهْدٰی لِابْنِ مَنْ کَانَ زَانِیًا آه و احزناه آیا گریه
کنم بر آن صورتهائیکه مانند آفتاب تابان بر سر نیزها میدرخشید و بجانب شام از برای یزید ولد الزنا بهدیه بردند ؏ اَبْکِی
عَلِیلًا قَیَّدُوهُ بِنَوَائِبِنَا وَقَدْ کَانَ مِنْ اَهْلِ النُّبُوَّةِ بَاقِیًا آه و اصیبتاه آیا گریه کنم بر جناب سید الساجدین علیل بیمار که او را
اولاد زنا بقید و زنجیر در آورده بودند و حال آنکه آنجناب یادگار و باقی مانده از اهل بیت نبوت بود ؏ اَبْکِی اُسَارَی اٰلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ
وَنِسْوَتَهُنَّ عُرَاةٌ لَیْتَنِی کُنْتُ فَادِیًا آه وا ویلاه و فضیحتاه آیا گریه کنم بر اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که ایشانرا
بی اساس و لباس اسیر کرده بودند کاش ایکاش من در عوض ایشان اسیر شده بودم تُرْزِی شَمُوزًا یَا آلَ طٰهٰ رَزِیَّةٌ یُجَدِّدُهَا کُلَّ
مَنْ کَانَ نَاعِیًا یعنی گرفتار و مبتلا شده اید ای آل طه ببلیه چند که لامحاله تازه میگرداند هم و غم هر کس را که بشنود آنها را فَوَاللّٰهِ
لَا تُطِیقُ سَمَاعَهُ فَدَیْتُکُمْ نَفْسِی کَیْفَ اَنْتُمْ شَافِیًا بخداوند عالم قسم که ببلیه چند گرفتار شدید که ما را تاب شنیدن آنها
نیست ایجان من بفدای شما شود نمیدانم که چگونه شما آرام گرفتید و بصبر گذرانیدید فَیَا نَفْسُ مَا تِلْکَ الْمَصَائِبُ فَاَنْدُبِی وَکُونِی
عَلٰی اَمْثَالِهِنَّ مُنَاقِیًا یعنی پس ای نفس من این چه مصایبست که میشنوی پس بعد از شنیدن آن بنا ناله و نوحه کن بر آنها و خود را
بآن گریه کنندگان و تاسف خورندگان بر این بزرگواران گردان مؤلف دلخون محزون گوید که از جمله مصایبی که گوشت و پوست
بلکه استخوان شیعیان را گداخته و آب کرده و پشتهای محبین را درهم شکسته و خم گردانیده و موهای بدنهای ایشانرا از بسیاری حزن
و اندوه سفید گردانیده و قلبهای ایشانرا بریان و دیده های ایشانرا بی اختیار گریان و اشکها را بر صورتها روان کردانیده همانا
روز تاسوعا و شب عاشوراست و از برای صدق این مطلب همین بس که در حدیث معتبر روایت شده است که چون عصر روز نهم محرم شد
عمر بن سعد علیه اللعنه بآواز بلند بانگ بر لشکر شقاوت اثر خود زد و گفت یَا خَیْلَ اللّٰهِ ارْکَبِی وَاَبْشِرِی یعنی ای لشکر خداوند سوار شوید و شما را
بشارت کنم پس همه آن ملاعین بر اسبان کوه پیکر سوار شده نعره زنان و خنده کنان آماده مقاتله با آقای غریبان و سرور
مظلومان گردیدند پس بجانب خیام طاهرات روانه شدند و در آنوقت مظلوم کربلا علیه السلام بر در خیمه خود نشسته بود و زانوها
خود را از زمین بلند کرده و بدست و شمشیر آنها را حمایل کرده و بسینه شریف خود چسبانیده و سر بر بدن خود را بر زانوی
غم نهاده و بخواب رفته بود پس چون جناب زینب خاتون دلخون صدای نعره لشکریان و غوغای کفار را شنید برخود
بلرزید و بجانب برادر مهربان و پناه بیکسان بدوید وَقَالَتْ یَا اَخِی اَمَا تَسْمَعُ هٰذِهِ الْاَصْوَاتَ قَدِ اقْتَرَبَتْ یعنی عرض کرد که
ای جان برادر آیا نمی شنوی که صداهای دشمنان و فریادهای این بی ایمانان چه قدر نزدیک شده است پس آن امام عادل شجاع و ولی

سر مقدس خود را از زانوی همشیره برداشت و فرمود که ای خواهر غمگسار الان جد بزرگوار و پدر عالیمقدار و مادر غمدیده و برادر
زهر چشیده خود را بخواب دیدم وَهُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ عَنْ قَرِيبٍ و همه ایشان میفرمودند که ای حسین
تو عنقریب بجانب ما خواهی شتافت و در بعضی از روایات است که فردا نزد ما خواهی آمد آه واحزناه و واغمراناه که آن مخدره
که از برای علاج درد آمده بود چون این سخن را بشنید درد بیدرمانش از جای ربود فَلَطَمَتْ عَلَى وَجْهِهَا وَصَاحَتْ پس سیلی غم بر صورت
پر الم زد و آه شرربار از دل افکار چنان برکشید که هر کس شنید بر خود بلرزید پس آنحضرت خواهر با جان برابر خود را امر بصبر و شکیبائی
فرموده فرمود که ای خواهر جان آرام گیر و با اظهار اضطرار دشمن خونخوار را خوشحال و بر ما صاحب جلال مگردان پس در آنحال علمدار لشکر
و شجاع دلاور و قدوهٔ ناس حضرت عباس نزدیک آمده و نزدیک آمدن لشکر شقاوت اثر را بنوعیکه خواهرش عرض کرده بود
بعرض آن سرور رسانید آن بزرگوار آن ثانی حیدر کرار را فرمود که ای جان برادر یا عباس تو خود بجانب ایشان رو و ببین که این
قوم را چه روی داده و چه خبر رسیده پس آن صاحب مفاخر با حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین بجلی و بیست نفر دیگر از اصحاب
و جانکرده روانه جانب آنقوم بد سیر گردیدند فَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ مَا بَدَا لَكُمْ وَمَا تُرِيدُونَ پس با ایشان فرمود که چه شده است شما را
و چه در نظر دارید که چنین نزدیک آمده اید و نعره میکشید رُوِيَ أَنَّهُمْ قَالُوا قَدْ جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِهِ
أَوْ نُنَاجِزَكُمْ آه از ظلم بنی امیه که آن بی ایمانان جواب دادند که بشما عرض کنیم که یا راضی شوید بحکم و رای امیر پس شما را
زنده بنزد او بریم یا آنکه با شما مقاتله و مجادله کنیم و در حدیثست که چون حضرت عباس این کلام شنیع را از آن اشقیا استماع فرمود
در جواب ایشان فرمود که شما تعجیل در قتال مکنید و آنقدر صبر کنید که برادر بزرگوارم را از سخنان شما خبردار گردانم ایشان آرام
گرفته گفتند او را خبر کن و جواب از برای ما بیاور فَانْصَرَفَ الْعَبَّاسُ رَاجِعًا يَرْكُضُ إِلَى الْحُسَيْنِ يُخْبِرُهُ بِالْخَبَرِ فدای جانفشانی تو برادری
حضرت عباس شوم که راوی میفرماید که آنجناب بجانب برادر با جان برابر برای رسانیدن خبر برگشت در حالتیکه از شتاب
و تعجیل که داشت میدوید و ملازمین خود را در مقابل آن لشکر بد سیر گذاشت تا نگذارند که آنقوم روسیاه خود را بخیمه گاه رسانند
پس آنها شروع کردند بموعظه و نصیحت کردن آن اشقیاء و ممانعت میکردند ایشان را از مقاتله با جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء
پس جناب عباس خود را بخدمت برادر غریب خود رسانیده سخنان آن بی ایمانان را بعرض آنجناب رسانید قَالَ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنِ
اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غُدْوَةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ آه وامصیبتاه و واحزناه که آقای مظلومان برادر خود سقای تشنگان فرمود
که ای برادر بسوی این قوم دین تباه برگرد و اگر میتوانی کاری کن که مقاتله را بفردا اندازند و امشب را مهلت دهند تا از برای
پروردگار خود نماز کنیم و او را بخوانیم و در درگاه او تضرع و استغفار و زاری کنیم فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ
وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ ای برادر یا عباس با این قوم بگو که خداوند داناست که من دوست میدارم نماز را و قرائت
قرآن را و بسیار دعا کردن و استغفار را و در حدیثست که چون حضرت عباس فرمایشات برادر بزرگوار خود را با آنقوم نابکار فرمود
ملعونی فریاد زد که شما را امان نیست و هر چند آنجناب اصرار میفرمود امان نمیدادند تا آنکه یکی از لشکریان گفت که وای بر شما که
کافری از شما امان بخواهد او را امان میدهید و اینک فرزند رسول خدا و پروردهٔ کنار فاطمهٔ زهرا یکشب از شما مهلت میطلبد برای
وداع و عبادت پروردگار شما و شما او را مهلت نمیدهید وای بر شما و بر دین و آئین شما پس در میانه آن لشکر شقاوت اثر شورش
و غوغا شد و چون رؤسای لشکر خوف آن کردند که فتنه شود منادی ندا کرد که شما را و یاران شما را یکشب مهلت دادیم و در حدیث
دیگر در کتاب مصائب المعصومین ضبط کرده ام چنین روایت شده است که چون حضرت عباس از ایشان مهلت طلبید عمر بن سعد
علیه اللعنه رسولی را همراه آنجناب آمده چون بخدمت مظلوم کربلا آمدند آن رسول نامقبول فریاد کرد و از جانب مولای ملعون خود
گفت که إِنَّا قَدْ أَجَّلْنَاكُمْ إِلَى غَدٍ فَإِنِ اسْتَسْلَمْتُمْ سَرَّحْنَا بِكُمْ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَإِنْ أَبَيْتُمْ فَلَسْنَا بِتَارِكِيكُمْ یعنی بدرستیکه ما مهلت دادیم
شما را تا فردا پس اگر تسلیم شدید و سر بکمند اطاعت گذاشتید شما را زنده با اهل و عیال نزد عبید زیاد خواهیم برد و اگر سر باز
زدید و گردنکشی کردید شما را بحال خود نخواهیم گذاشت و با شما مجادله و مقاتله خواهیم نمود پس آن رسول نامقبول بعد از گفتن

این کلمات روانهٔ لشکر شقاوت اثر شد و خامس آل عبا و غریب با رفقی بینوا با اصحاب و یاران مشغول آداب و اعمال شب عاشورا
شدند و اول کاری که مظلوم کربلا علیه السلام در شب عاشورا بعمل آورد این بود که اصحاب خود را در نزدیک مکان آب جمع فرمود
و همهٔ ایشان بدور فرزند بهترین پیغمبران چون پروانه بدور شمع وجودش حلقهٔ ماتم زدند و جناب سید الساجدین علیه السلام میفرماید
که من در آن شب علیل بودم پس خود را بزحمت بنزدیکی ایشان رسانیدم تا بشنوم که پدر غریبم با اصحاب خود چه میفرماید پس چون همه
حاضر گردیدند پدر بزرگوارم بعد از حمد و ثنای الهی دست بمناجات با قاضی الحاجات بلند کرده و عرض نمود که ای خداوند من حمد میکنم ترا
که گرامی داشتی ما را بنبوت و تعلیم فرمودی بما علم قرآن را و ما را دانا گردانیدی در دین و بما عطا فرمودی چشم و گوش و عقل پس
بگردان ما را از شاکران اما بعد فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي یعنی بدرستیکه من گمان ندارم اصحابی با وفاتر و بهتر
از اصحاب خود وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي و نه اهل بیتی نیکوتر و صلهٔ رحم بجای آورنده تر از اهل بیت خود فَجَزَاكُمُ اللّٰهُ
عَنِّي خَيْرًا پس جزا دهد خداوند همه شما را از جانب من بهترین جزاها آه واغریباه که آن بزرگوار فرمود که ای اصحاب و ای همسفران من
بدانید که ما اهل بیت عصمت و اهل مکر و حیله نیستیم بعضی از شما بطمع دنیا بهمراه من آمده اید و لیکن من خبر دهم شما را که زیاده از فردا از دست
این جماعت اشرار برای ما امکان زندگانی نیست و این شب شب آخر عمر ما است فَقَالَ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ
بفدای قلب مهموم مغمومش گردم که فرمود ای اصحاب من آگاه باشید که شما را اذن دادم همه شما با یکبار خود روید که از جانب
من آزاد و مرخصید و ذمهٔ خود را از شما برداشتم آه واغریباه و واشوراه آن بزرگوار که دل از ما سوی الله برکنده بود فرمود که این قوم این
شب است و ظلمت شب همه عالم را فرا گرفته و هر کس که بهر طرف رود کسی مطلع نمیشود که بکجا رفته پس هر کسیکه خواهد برود اخلوا
یا اِخوانی اینجا که ینبغی که نُرَوی عَنْ سُكَيْنَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَتْ كُنْتُ جَالِسَةً فِي حُجْرَةٍ وَقَدْ رَأَيْتُ لَوْنَهُ يَتَغَيَّرُ فِي أَبِي كُلَّ خَمْسَةٍ
وَعَشَرَةٍ عَشَرَةٍ وَهُوَ يَقُولُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ أُفٍّ لَكِ يَا دُنْيَا ای دوستان و ای ناله کنندگان بدانید که در حدیث معتبر
روایت شده است که سکینه خاتون دختر آن غریب مظلوم میفرماید که در آن ساعت من در دامن پدر غریب بیکس خود نشسته بودم
میدیدم که از رفتن هر پنج نفر بیخبر و هر ده نفر ده نفر بعضی وداع کرده و بعضی وداع نکرده رنگ مقدس پدرم تغییر میکرد و میفرمود
که لا حول و لا قوة الا بالله اف بر تو باد ای دنیای بی اعتبار بیوفا مؤلف حزین علیل از روی اخلاص و یقین عرض میکند که ای کاش
در شب عاشورا در خدمت آن بزرگوار حاضر میبودم و این جان بیقابلیت خود را فدای خاک قدمهای آن آقای مظلوم میکردم فیا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
و اصحاب با وفا میکردم

مجلس پنجم

در بر داشتن آن بزرگوار است بیعت خود را از اصحاب خود و اهل بیت خود در شب عاشورا و رفتن اهل دنیا و باقی ماندن اهل
دین و کلمات اقربا و مخلصین اَلسَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْعَاشُورَاءِ وَأَهْلِ الْحُزْنِ وَالْبُكَاءِ مِنَ الصَّبَاحِ إِلَى الْمَسَاءِ وَمِنَ الْمَسَاءِ إِلَى طُلُوعِ الضِّيَاءِ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد يَا أَصْحَابَ الْمَحَبَّةِ وَالْمُصِيبَةِ وَالْعَزَاءِ مَاذَا يَقُولُ لَكُمُ الْغَرِيقُ فِي بَحْرِ الْبُكَاءِ یعنی ای اصحاب محبت
و مصیبت و عزا چه حکایت کند از برای شما مصیبت زده محزونی که خود غرق شده است در دریای بکا وَيَا أَهْلَ الْهَمِّ وَالْغَمِّ وَالدَّمْعِ
وَالْعَنَاءِ مَاذَا يَحْكِي لَكُمُ الْمُحْتَرِقُ فِي بَحْرِ الْوِلَاءِ آه آه یعنی ای حاضران و ای اهل هم و غم و گریه و بلا در شب عاشورا چه حکایت کند از
برای شما مصیبت زدهٔ محزونی که خود غرق شده است در دریای بکا و سوخته است در آتش محبت و ولا هَلْ تُخْبِرُكُمْ بِأَنَّ آسَفَ
آلِ اللّٰهِ فِي لَيْلَةِ الْعَاشُورَاءِ وَغَيْرِهَا آسَفُ اللّٰهِ فَلِذَا ابْتَدَعَ رَسْمَ الْحُزْنِ وَالْبُكَاءِ وَإِقَامَةَ الْعَزَاءِ لِأَوْلِيَاءِ اللّٰهِ یعنی آیا تعزیه دار دلسوخته
در مجلس شما خبر دهد باینکه تاسف و دلتنگی آل الله در شب عاشورا و غیر تاسف خداوند جل جلاله است از اینجهة خلق فرموده طریقهٔ حزن
و بکا را تا بتوانند مخلوقات او که برپا کنند مجالس عزا را از برای اولیاء الله أَوْ تُخْبِرُكُمْ بِأَنَّ مَصَائِبَهُمْ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا أَقْرَحَ أَفْئِدَةَ
مَا سِوَى اللّٰهِ وَأَجْرَحَ جُفُونَ مَا فِي مُلْكِ اللّٰهِ بِدَوَامِ اخْتِرَاعِ اللّٰهِ آه واعزاه یا آنکه خبر دهد شما را باینکه مصایب دوستان الهی
سلام الله علیهم در شب عاشورا و غیر آن زخم و ناسور کرده است قلبهای ما سوی الله را و مجروح گردانیده است چشمهای ما فی ملک الله را بدوام
ایجاد الله يَا إِخْوَانَ الصَّفَاءِ وَيَا أَهْلَ الْمَحَبَّةِ وَالْوَفَاءِ وَاللّٰهِ لَوْ كَانَتْ عَيْنُكَ عَيْنَ اللّٰهِ النَّاظِرَةَ وَأُذُنُكَ أُذُنَهُ الْوَاعِيَةَ لَتَرَى الدُّمُوعَ الْجَارِيَةَ

مِنْ عَيْنِ كُلِّ خَلْقٍ وَتُسْمَعُ مِنْ اَفْوَاهِهَا الرَّنَّةُ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ یعنی ای برادران با صفا وای اهل محبت و وفا بخداوند عالم قسم که اگر دیده
بینا باشد که چشم الله الناظره باشد داشته و گوش شنوا باشد که اذن الواعیه خوانند هر اینه درین شب عاشورا می بیند که از چشم تمام
هر ذره اشک جاریست و میشنود که در روز بانش آه و ناله و بیقراریست آه واهیبتاه هرگاه جمیع ذرات عالم بر این حال بوده
باشند الله الله متحیرم که سید کاینات و اشرف مخلوقات و شفیع روز عرصات حضرت خاتم النبیین آقای اولین و آخرین
جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله درین شب بر چه حال خواهد بود وقد قال مرارا حُسَیْنٌ مِنِّی وَاَنَا مِنْ حُسَیْنٍ اَحَبَّ اللهُ مَنْ اَحَبَّ
حُسَیْنًا وَاَبْغَضَ اللهُ مَنْ اَبْغَضَ حُسَیْنًا وحال آنکه مکرر در ایام حیات خود میفرموده است که حسین از منست ومن از حسینم دوست دارد
خداوند هر کس را که دوست دارد حسین و دشمن دارد خداوند هر کس را که دشمن دارد حسین را آه واحزناه والله متفکرم که حضرت
سید الوصیین و خاتم الاولیاء المرضیین و والد الشهداء المظلومین جناب امیر المؤمنین فداه ارواح العالمین درین شب بر کدام حال
خواهد بود وقد قال مکررا بِاَبِی وَاُمِّی الْحُسَیْنُ الْمَظْلُومُ الْمَقْتُولُ بِظَهْرِ الْکُوفَةِ وحال آنکه مکرر فرموده بوده است که پدر و مادرم بفدای حسین
مظلومی شود که کشته میشود در پشت کوفه الله اکبر الله اکبر ای کاش میدانستم که حضرت سیدة النساء و شفیعه روز جزا و والده ائمه هدی
و مادر سید الشهداء جناب فاطمه زهرا با سایر ائمه نقباء نجباء ارواح العالمین لهم الفداء درین شب عزا و لیله عاشورا چه اشکها که
از دیدها روان دارند و چه آهها شرربار از دلهای فگار بر میکشند آه واحزناه آیا قلبهای مرحمت منزلشان چه دریای خون
و دیدهای حق بینشان چه دجلهای گلگون است اسد الله ولا حول ولا قوة الا بالله ای دوستان وای ناله کنندگان میدانم که در بارگاه
قدس و عوالم عرش و کرسی و حجب و سرادقات آه آه و در دشت کرب و بلا که همه مجالس دوستان الهی و محافل تعزیه داری است
و ارواح زکیه همه انبیا و اوصیا و صالحین و شهداء و ملائکه و اولیاء الله در آنها جمعند آه آه آیا بر لسان وحی جناب عزای حقیقی یعنی جناب
اقدس الهی و زبانهای اولیای او چه مصایب ذکر میشود و چگونه نالها و نوحها از قلوب مقدسات ایشان بر کشیده میشود که اگر
ذره از آنها بر اهل این عالم جاری شود تاب نیاورده همه هلاک شوند ای شیعیان وای ناله کنندگان چگونه میشود که احوال عالم در مثل این
شب عاشورا پریشان نباشد و چگونه میشود که دوستان خالص توانند که خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف دارند مگر
فراموش کرده اند که بیمار در دشت کین و قبلة العارفین جناب سید الساجدین علیه السلام فرموده است که در شب عاشورا که پدر بزرگوارم
در فردای آن بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید من علیل و بیمار بودم و در خدمت آن سید بزرگوار بودم که اصحاب و اقربا و اهل و عیال
خود را در یک مکان جمع گردانید و پس از حمد و ثنای الهی اقبال روی مقدس خود را بجانب اصحاب کرده فرمود که یَا اَصْحَابِی هٰذَا اللَّیْلُ
فَاتَّخِذُوهُ جُنَّةً یعنی ای اصحاب من اینک سیاهی شب عالم را فرو گرفته و کسی بکسی نبیند فَاِنَّ الْقَوْمَ یُرِیدُونَنِی وَلَوْ قَتَلُونِی لَمْ یَلْتَفِتُوا
اِلَیْکُمْ آه وامظلوماه و واغریباه که آن مظلوم فرمود که این لشکر شقاوت اثر بغیر از من بکسی دیگر کار ندارند و چون مرا بقتل رسانند
دیگر متعرض شما نشوند فَقَالَ رُوحِی وَرُوحُ الْعَالَمِینَ لَهُ الْفِدَاءُ وَاَنْتُمْ فِی حِلٍّ مِنْ بَیْعَتِی فَالْحَقُوا بِعَشَایِرِکُمْ وَمَوَالِیکُمْ اینجا هم بفدای عفو
و عفو و مروت او شوم که فرمود ای اصحاب من بیعت خود را از شما برداشتم پس ملحق شوید بقبایل و دوستان خود و مرا تنها با این
جماعت واگذارید که از برای قتل من آمده اند پس جمعی که بطمع دنیا آمده بودند دین را بدنیا فروختن بیچ بیچ و ده ده بعضی وداع کرده
و گروهی بدون وداع روانه اطراف شدند و از رفتن هر دسته رنگ مقدس آنجناب متغیر میشد و میفرمود که لا حول ولا قوة
الا بالله اف لک یا دنیا و پس از آنکه آن قوم بیحیا ارض کربلا را از لوث وجود بی بود خود فارغ ساخته روی از سعادت ابدیه
گردانیده و متوجه درک اسفل نار شدند و روانه شهر و دیار و اهل و عیال خود گردیدند و اهل بیت سید انبیا را در میان کوفیان جفا
و شامیان پر جفا گذاشته جمعی از موحدین سعادت قرین که از فاضل طینت اهل بیت عصمت خلق شده بودند و با آب محبت
و ولایت سرشته گردیده بودند و سعادت و نجات دارین و زندگانی نشاتین خود را بجان نثار کردن و فدا شدن در راه
رضای دوست حقیقی و محبوب واقعی یافته بودند در شاهراه اخلاص و در طریق بندگی ثابت قدم ماندند کَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّکُهُ الْعَوَاصِفُ
وَلَا تُزَلْزِلُهُ الْقَوَاصِفُ یعنی مانند کوه محکم که از وزیدن باد مخالف بحرکت نیاید و اضطراب ننماید و از شدت زلزله و رعد و برق

و صاحبه قدیم نشکنند در خدمت حجت الهی باقی و برقرار ماندند و هر یک بزبانی اظهار اخلاص و جان نثاری میکردند و چند
آن امام عالمیان و مقتدای انس و جان با ایشان اظهار برداشتن بیعت مینمود آن پاک طینتان صافی ضمیران زیاده ثبات
قدم خود را بعرض آنجناب میرسانیدند از آنجمله مسلم بن عوسجه علیه الرحمة عرض کرد که اگر دست از جناب تو برداریم روی بکه
آوریم و در فردای قیامت جواب جد بزرگوار ترا بچه روی و زبان بدهیم یا ابن رسول الله اگر حال دست از خدمت و نصرت جناب تو
برداریم دیگر بچه عذر روی بدرگاه حضرت اله آوریم در ادای حق تو فقال یا ابن رسول الله لا والله حتی اطعن فی صدورهم برمحی
واضربهم بسیفی ما ثبت قائمته فی یدی ولا افارقک ولو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ثم لم افارقک حتی اموت معک
وکنت اول من شری نفسه واول شهید من شهداء الله ایجانم بفدای او و اخلاص او گردد که عرض کرد ای فرزند رسول خدا صلی الله
علیه و آله بحق خداوند که نشود که دست از یاری شما بردارم تا آنکه نیزه خود را در سینهای ایشان فرو برم و با شمشیر خود با ایشان
مقاتله کنم مادامیکه قبضه شمشیر در دست من بماند یا ابن رسول الله اگر از برای من باقی نماند اسلحه از برای حرب که با ایشان مقاتله
کنم هر آینه بسنگ با ایشان دعوا کنم و مع ذلک از خدمت جناب تو مفارقت نکنم تا آنکه جان خود را بفدای تو کردانم تا آنکه بوده
باشم من اول کسیکه جان خود را در راه تو فروخته باشم و بوده باشم اول شهید از شهدای راه رضای الهی فقال والله
لا نخلیک حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله صلی الله علیه و آله فیک خداوند رحمت خود را بر او مضاعف فرماید که عرض کرد
که یا ابن رسول الله از جناب تو مفارقت نکنم و دست از دامن جلالت بر ندارم تا اینکه خداوند بداند که ما رعایت کردیم حفظ
الغیب پیغمبر او را در حق تو یا ابن رسول الله والله اگر بدانم اینکه کشته میشوم پس زنده گردانیده میشوم پس سوخته میشوم پس زنده
کرده میشوم پس کشته میشوم و سوخته و خاکسترم بباد داده میشود و تا هفتاد دفعه چنین میشوم دست از جناب تو بر ندارم و از تو مفارقت
نکنم تا آنکه خونم را در رکاب سعادت انتساب تو بریزم پس چگونه میشود که دست از خدمت تو بردارم و حال آنکه میدانم که زیاده از یک
کشته شدن نیست و بعد از آن کرامت ابدیه خداوند جلیل است که هرگز از برای آن فنائی و زوالی نیست پس زهیر بن قین بجلی رحمة الله
از جای خود برخواست و عرض کرد که لوددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت فیک وفی الذین معک مائة قتلة جانم بفدای اخلاص
و ارادت او شود و بایستی گفت ضاعف فوزه علیا که عرض کرد که یا ابن رسول الله چه بسیار دوست میدارم اینکه کشته شوم باز زنده شوم
و تا صد بار کشته شوم و زنده شوم و دیگر کشته شوم و باز زنده شوم در راه جناب تو و راه این بزرگواران و نوجوانان هاشمیه که
در خدمت تواند مؤلف گوید که والله این سخن را از روی حقیقت ایمان عرض کرده زیرا که اگر در بدنی یکموی از ایمان و اسلام
بوده باشد نتواند که نشیند و آقای جوانان اهل جنان را با نوجوانان و زنان و یاران در میانه دشمنان مضطر و حیران مشاهده کند و ایشان را
واگذارد و در فکر سلامتی بدن ضایع خود بوده باشد و در عقب دنیای ناپایدار خود برود و در حدیث دیگر است که آنها دسته
عرض کردند که یا ابن رسول الله والله که راضی و خوشنودم که هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و خداوند دفع فرماید از نفس مقدس تو
و از این جوانان و بزرگواران که در خدمت تواند قتل و کشته شدن را و فی زیارة الناحیة قال لا والله لا یکون ذلک ابدا اترک
ابن رسول الله اسیرا فی ید الاعداء و انجو انا لا ارانی الله ذلک الیوم و در زیارتی که از ناحیه سرداب مقدس جناب صاحب الامر
عجل الله فرجه رسیده است میفرماید که آن نیکو خصال عرض کرد که یا ابن رسول الله این هرگز نخواهد شد که دست از دامن جلالت
بردارم آیا میشود که واگذارم فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله اسیر در میانه دشمنان و من خود نجات یابم هرگز ننماید خداوند بمن
آن روز را و سید ابن طاوس علیه الرحمة روایت کرده است که در آن وقت نظر مبارک آنحضرت بمحمد بن بشر حضرمی افتاد بفدای قلب حسرت
منزل آنحضرت شوم که باو فرمود که پسر تو در ملک ری اسیر شده است تو برو تا او را مستخلص کردانی او در جواب عرض کرد که فرزندم را خدا
میخواهم و ناگوار است بر من که او اسیر شده باشد و من بعد از او زنده باشم مؤلف گوید که محمد بن بشر از زندگانی خود سیر شده
بود از جهت مصیبت اسیری فرزند خود بفدای قلب بریان و دیده گریان سرور شهیدان شوم نمیدانم که حالتش چگونه شد در وقتیکه
فرزند دلبند خود جناب علی اکبر را دید که در خاک و خون افتاده و اعضای بدنش پاره پاره و قطعه قطعه کردیده است آه آه و مصیبتاه

که از شدت درد هجران با دیده گریان فرمود که یا ولدی یا علی علی الدنیا بعدک العفی یعنی ای فرزند گرامی ای علی اکبر بعد از تو خاک بر سر دنیا باد و پس خامس آل عبا علیه السلام روی بمحمد بن بشیر کرده فرمود که خدا ترا رحمت کند بیعت خود را از تو برداشتم و ترا حلال کردم برو و سعی کن که فرزند خود را از اسیری خلاص کردانی فقال اکلتنی السباع حیا ان فارقتک خوش بحال چنین بنده گوارا و رحمت الهی بر اخلاص ایشان زیرا که آن سعادتمند در جواب آنحضرت خداوند عرض کرد که بفدای تو شوم یا ابن رسول الله مرا درندگان پاره پاره کنند اگر ترا تنها گذارم و از جناب تو مفارقت کنم پس چون آن حضرت ثبات قدم و زیادتی اخلاص او را ملاحظه نمود پنج جامه که قیمت آنها هزار اشرفی بود باو مرحمت فرموده باو فرمود که این جامها را بجهت استخلاص فرزند خود کن و او را روانه کن که آن فرزند اسیر شده ترا بجزد مؤلف دل دلشکسته حزین گوید که ای دوستان و ای موالیان دیدهٔ انصاف ملاحظه کنید که آن بزرگوار یکدرهم مثل چنان احوال که هنگام شب عاشورا بود هرگاه از فکر اسیری یکی از فرزندان یکی از ملازمینش بیرون نرود و هزار اشرفی برای استخلاص او مرحمت فرماید از کجا انصاف و مروتست که کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا در روز عاشورا همهٔ دختران و پسران و کودکان او را اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار و کوچه و بازار در میانه جمعیت فسقه و اشرار بگردانند آه و حسرتاه و واویلاه که در زندانها و مسجد خرابها حبس نمایند و هیچ خداپرستی پیدا نشود که فدا داده ایشانرا خریده در راه رضای خداوند آزاد کرداند آه و اغربتاه و واعزتاه گمان آن دارم که اگر فدا دهنده هم میرسید ابن زیاد بدبنیاد و امیر او یزید بن معاویه علیهم اللعنة والعذاب از شدت عداوت و دشمنی که داشتند اسیران را نمیفروختند و از برای اذیت و آزار کردن و بی ادبی و بی احترامی نمودن نگاه میداشتند ثم قال سعد بن عبدالله لا والله ولا نخلیک حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله صلی الله علیه و آله فیک والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری ثم یفعل بی ذلک سبعین مرة ما فارقتک حتی القی حمامی دونک فکیف لا افعل ذلک وانما هی موتة او قتلة واحدة ثم هی الکرامة التی لا انقضاء لها ابدا شیعیان در زیارت حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه هست که سعد بن عبدالله رحمة الله علیه عرض کرد که یا ابن رسول الله هرگز نخواهد شد که از خدمت جناب تو دست بردارم تا آنکه خداوند بداند که ما حفظ کردیم غیبت رسول الله صلی الله علیه و آله را در حق جناب تو والله هرگاه بدانم که کشته میشوم پس زنده کرده میشوم پس سوخته میشوم پس خاکسترم را بباد داده میشود تا هفتاد مرتبه چنین میشود که از خدمت جناب تو دست بر نخواهم داشت تا آنکه خون خود را در پیش روی تو بریزم و چگونه نشود که خود را فدای تو نکنم و حال آنکه میدانم که زیاده از یکمردن یا یکبار کشته شدن چیزی نیست و بعد از آن کرامت ابدیست و در حدیث است که آن فرزند پیغمبر رحمة للعالمین روی مبارک بجانب هر یک از اصحاب باوفا و آن اخلاص کیشان با صدق و صفا کرده و برداشتن بیعت خود را از گردنهای ایشان با فصیح بیانی اعلام فرموده آن نیکو خطرتان قوی ایمانان هر یک بیان کافی و جواب شافی در مراتب اخلاص کیشی و ارادت اندیشی و جان نثاری خود را بعرض آن آقای همه جوانان اهل جنان میرسانیدند و شبیه بآن کلمات و بیانات که مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین بجلی و دیگران علیهم الرحمه عرض کرده بودند ایشان هم عرض کردند پس چون سید مظلومان ثبات قدم و قوت ایمان ایشانرا ملاحظه نمود طلب خیر و مغفرت در حق ایشان فرمود مؤلف گوید که ای کاملان از شیعیان و ای عارفان از شیعیان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله طریقهٔ انقطاع الی الله و اعراض از ما سوی الله را از آقای مظلومان و سرخیل سلسلهٔ شهیدان جناب ابی عبدالله الحسین ارواحنا له الفداء تعلیم گیرید که آنموحد حقیقی در شب عاشورا اکتفا بر برداشتن بیعت از اصحاب کرام ننمود بلکه چون اعتماد را از خویشان و برادران و خواهران و فرزندان و جمیع یاران برداشته بود و بغیر پروردگار عالمیان بکسی دیگر تکیه و اعتماد نفرموده بود و از برای اتمام حجت و اظهار مقام وحدت و عدم التفات بکثرت روی بجانب اقربای خود کرده فرمود که یا اهل بیتی قد جعلتکم فی حل من مفارقتی بفدای قلبهای مجروح مظلوم کربلا و اهل بیت غریب بیکس او شوم نمیدانم که آن بزرگوار بر چه حال بود که این کلام را فرمود و متحیرم که اهل بیتش خصوصا جناب زینب خاتون دلخون و ام کلثوم خاتون مظلوم که عمری را در خدمتگذاری برادر بزرگوار خود با نهایت دوستی و مهربانی گذرانیده بودند بر چه حال شدند از شنیدن این کلام که فرمود ای اهل بیت من بیعت خود را از شما هم برداشتم و اگر از من مفارقت کنند و مرا در این بیابان تنها گذارید شما را حلال دارم و بر شما مؤاخذه ندارم فانکم لا تطیقونهم لتضاعف اعدادهم

نتوانیم زیرا که شما تاب مقاومت این لشکر ندارید از جهت بسیاری ایشان و قصد این قوم بغیر از من با کسی کاری ندارند
حال که ظلمت شب عالم را فرا گرفته برخیزید و روانه وطنهای خود شوید و مرا با این قوم تنها بگذارید که خداوند از عنایت لطف مرا اعانت
خواهد فرمود و وا نخواهد گذاشت چنانکه با طیبین از پیشینیان عادت جمیل و نیکو داشت مؤلف حزین جان نثار میگوید که
فدای برادری و اخلاص کیشی حضرت عباس شوم که شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده است که در میانه همه اهل بیت آنجناب برخاسته
عرض کرد که لِمَ نَفْعَلُ ذٰلِكَ لِنَبْقىٰ بَعْدَكَ لا اَرانَا اللّٰهُ ذٰلِكَ اَبَداً یعنی ای جان برادر آیا ما ترک خدمت تو میکنیم و جناب ترا تنها میگذاریم
و بجانها و وطنهای خود میرویم از برای آنکه بعد از قتل و شهادت تو عیش و زندگانی کنیم ای برادر جان الحسین امید دارم که خداوند هرگز
تنها ننماید ما این امر را و نه چنین روز را که مثل تو بزرگواری شهید شده باشی و ما ما زنده باشیم پس خواهران آنحضرت و فرزندان و اولاد
و برادران او و پسران عبدالله جعفر که ظاهر آنست که مادر آنها جناب زینب خاتون بود متابعت حضرت عباس کرده و گفتند مثل آنچه
آنجناب عرض کرده بود مؤلف اشکبار گوید که هر وقت که بفکر آن مجلس شب عاشورا و کیفیت وداع کردن آن مظلوم با خواهران
دلخون و اولاد و اصحاب دلخوش میافتم از گریه و زاری و ناله و بیقراری بر حالی میشوم که نمیتوانم ضبط خود نمایم و در حدیث دیگر وارد
شده است که آن بزرگواران جان نثاران در جواب عرض کردند که وَاللّٰهِ لا نُفارِقُكَ وَ نَحْرُنا نَحْرُكَ وَ نَصيبُنا نَصيبُكَ
وَاِنّا اَقْرَبُ ما يَكُونُ اِلَى اللّٰهِ اِذا كُنّا مَعَكَ ای شیعیان و ای گریه کنندگان جانها ما فدای اهل بیت سرور مظلومان شود که از روی یقین
کامل عرض کردند که ای سید و آقای ما والله که هرگز از جناب تو مفارقت نکنیم و در خدمت تو میباشیم تا محزون کرداند ما را هر چه ترا محزون
کرداند و بجانها و بدنهای ما رسد هر بلا و مصیبتی که بجناب مقدس تو رسد و بدرستیکه بلندترین مقام قرب بسوی جناب قدس الهی
آنست که در خدمت تمام سعادت تو باشیم و در حدیث دیگر است که اقربای آن غریب مظلوم عرض کردند که وَاللّٰهِ لا يَكُونُ هٰذا
اَبَداً یعنی ای آقای مظلومان و ای سرور اهل بیت پیغمبر آخر الزمان والله هرگز نشود که دست از خدمت تو برداریم و بجانهای خود برویم
و مثل جناب تو بزرگی را تنها در میان اعدا بگذاریم پس آنجناب از برای اتمام حجت و طلب مقام وحدت و عدم التفات بکثرت و خواستن
از اعمال شنیعه فسقه امت روی مبارک بجانب نوجوانان کرده فرمود که اِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَداً كُلُّكُمْ وَلا يَفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ ای عزیزان
سید انبیاء وای اولاد سید اوصیاء وای یادگارهای فاطمه زهرا حال که دست از یاری من بر نمیدارید خبر دهم که همه شما فردا
کشته خواهید شد و این بدنهای نازنین در خاک و خون خواهد غلطید و یکی از شما ها روی وطن نخواهید دید قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي شَرَّفَنا
بِالْقَتْلِ مَعَكَ پس آن نجیبان و برگزیدگان خداوند عالمیان عرض کردند که حمد خداوندی را که مشرف فرمود ما را بکشته شدن با تو و به
رفیقه شهادت رسیدن در خدمت جناب تو پس آن بزرگوار روی مبارک را بجانب اولادهای مسلم بن عقیل کرده و فرمود که يا بَني عَقيلٍ
حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقيلٍ یعنی ای اولاد مسلم شما را کافی است شهادت مسلم من بیعت خود را از شما برداشتم دست از
یاری من غریب بردارید و بجانهای خود روید در جواب عرض کردند که سبحان الله اگر ما دست از یاری جناب تو برداریم چه خواهند
گفت مسلمانان میدانیم خواهند گفت که ما واگذاشتیم بزرگ و آقای خود را و پسر عموهای خود را که بهترین همه عموهای عالمند و با ایشان
بجانب دشمن تیری نینداختیم و نیزه بکار نبردیم و شمشیری نزدیم و ایشان را در کربلا تنها گذاشتیم و ندانستیم که چه بر سر ایشان آمد لا وَاللّٰهِ
لا نَفْعَلُ وَلكِنْ نَفْديكَ بِاَنْفُسِنا وَ اَمْوالِنا وَ اَهْلينا جانم فدای اخلاص ایشان شود که عرض کردند که یابن رسول الله بحق خداوند قسم که نشود
که در این شب عاشورا دست از جناب تو برداریم بلکه در خدمت تو توقف مینمائیم و جانها و مالها و اهل و عیال خود را فدای بدن مقدس تو
میکنیم که تا هر جا تشریف میبری ما هم در خدمت تو باشیم و بدنهای ما از جمله بدنهای شما حساب شود و خونهای ما در میانه خونهای شما ریخته شود
پس هرگاه ما این نوع سلوک و رفتار نمودیم آنچه بر ما واجب بود بعمل آورده و از عهده تکلیف برآمده ایم فَقَبَّحَ اللّٰهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ
خاک بر سر زندگانی بعد از کشته شدن جناب تو پس چون طلاق دهنده عجوزه دنیا و زاهد از دار فنا و مسافر دار بقا یعنی جناب
سید الشهداء ارواحنا له الفداء از یاران و اقوام مقام صدق و صفا و ارادت و وفا و جانبازی در راه رضای خدا را ملاحظه نمود
در حق ایشان دعا کرد پس فرمود که اِرْفَعُوا رُؤُسَكُمْ وَ انْظُرُوا فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ اِلىٰ مَواضِعِهِمْ وَ مَنازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ یعنی فرمود که حال که تن شهادت

داده اید و طالب سعادت ابدیه شده اید سرهای خود را بالا کنید تا عوالم قرب و قبول را معاینه نمایید پس سرهای خود را بالا کرده و بچشمهای حق بین نظر کردند و منازل عالیه جنان را مشاهده نمودند و آنجناب که عالم بعوالم ملک و ملکوت بود دست ید اللهی بلند کرده منازل هر یک از اصحابش نشان میداد و از این جهت بود که در روز عاشورا همه آن بزرگواران در اذن جدال خواستن بر یکدیگر پیشی میگرفتند و سینهای خود را نشانه تیرهای بلا میکردند و اذیت تیرها و نیزها و شمشیرها بر خود صورت و جان خود میخریدند برای آنکه از محنت دار الغرور خلاص گردیده براحت دار السرور کامیاب گردند و شاهد بر صدق این مطلب اینست که در کتاب بحار از جناب صادق روایت شده است که شخصی بآنحضرت عرض کرد که خبر ده مرا از اصحاب جناب سید الشهدا که چگونه خود اقدام میکردند بکشته شدن آنجناب پس فرمود که کُشِفَ لَهُمُ الْغِطاءُ حَتّی رَأَوْا مَنازِلَهُمْ فِی الْجَنَّةِ یعنی برداشته شد از برای ایشان پرده پس دیدند مکانهای و منزلهای خود را در بهشت پس هر یک از ایشان پیشی میگرفتند بر دیگری تا آنکه زودتر بدرجه رفیعه شهادت رسند تا در منازل عالیه جنان با حور العین معانقه کرده آسایش نمایند پس آنحضرت با اولاد و امجاد و اقربا و اصحاب از آن مجلس برخواسته هر یک روانه خیمه خود شده مشغول ذکر و عبادت الهی گردیدند فیالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما

مجلس بیست و یکم در عبادت آنحضرت و اصحاب او است در شب عاشورا

السَّلامُ عَلی اَهْلِ الْعاشُوراءِ وَ اَهْلِ الْمِحْنَةِ وَ الْحُزْنِ وَ الْبُکاءِ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ وبعد اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ ذِکْرَ الْمَوْلَی الْمَظْلُومِ کَفّارَةً لِهَفَواتِ اَلْسِنَتِنا یعنی حمد مخصوص خداوندی است که قرار داد ذکر جناب آقای مظلوم را کفاره لغزشهای زبانهای ما وَ الشُّکْرُ لِلّهِ الَّذی قَرَّرَ اسْتِماعَ رَزایَا الشَّهیدِ الْمَعْصُومِ سَتّارَةً لِغَفَلاتِ اَسْماعِنا و شکر مخصوص خداوندی است که قرار داده است شنیدن مصیبتهای مولای شهید معصوم را در پوشانیدن غفلتهای گوشهای ما وَ الْحَمْدُ وَ الشُّکْرُ لِلّهِ الَّذی وَدَعَ مَحَبَّتَهُ فی قُلُوبِنا کَنْزاً لِفَقْرِنا فی عَرَصاتِنا و حمد و شکر مخصوص خداوندی است که بامانت سپرده محبت آن بزرگوار را در قلبهای ما تا گنجهای و ذخیره باشد از برای فقر در قیامت ما لکِنَّهُ سُبْحانَهُ مِنْ فَرْطِ لُطْفِهِ جَعَلَ اَفْئِدَةَ مُحِبّیهِ بِالْبُکاءِ عَلَیْهِ لکن خداوند سبحانه از کثرت لطفش تخمیر فرموده است قلبهای دوستان آن غریب شهید را با آب گریه بر او لِیُطَهِّرَهُمْ عَمّا هُمْ عَلَیْهِ لِیَسْتَحِقُّوا الْوُفُودَ عَلَیْهِ تا آنکه بآب گریه شسته شود جمیع عیوب ظاهریه و باطنیه ایشان تا آنکه ببرکت گریه مستحق شوند ورود بر جنت با نشاء الله فَلِذا یَبْکُونَ وَ یَنُوحُونَ عَلَیْهِ صَباحاً وَ مَساءً سِرّاً وَ عَلانِیَةً و از این جهت است که گریه و نوحه میکنند بر آن مظلوم غریب در صبح و شام در آشکار و نهان بِحَیْثُ احْتَرَقَتْ قُلُوبُهُمْ وَ انْجَرَحَتْ جُفُونُهُمْ وَ اسْتَهَلَّتْ دُمُوعُهُمْ وَ احْدَوْدَبَتْ ظُهُورُهُمْ وَ ابْیَضَّتْ شُعُورُهُمْ آه آه دوستان آن بزرگوار شهید آنقدر نوحه و ناله کرده اند که جگرهاشان سوخته و کباب شده است قلبهای ایشان مجروح شده است چشمهای ایشان و بی اختیار جاری شده است اشکهای ایشان و سفید گردیده موهای بدن پیر و شاب ایشان آه وا عزاه و اکرباه چگونه دوستان و جان نثاران چنین نشوند و حال آنکه مصائب عاشورا با جمیع موحدین عالم از ابتدا تا انتها بهمین نوع تاثیر نموده و در بیان شمه از احوال شب عاشورا همین بس که در حدیث معتبر از جناب سید الساجدین و قبلة العارفین حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که در شب عاشورا من علیل و رنجور بودم و عمه ام جناب زینب خاتون مشغول پرستاری و پرستاری من بود که یکوقتی از شب پدر بزرگوارم خیمه خود را خلوت فرموده و در خیمه تنها باقی مانده بود و جون غلام ابی ذر غفاری و او مشغول بود باصلاح کردن شمشیر خود که ناگاه شنیدم که پدر بزرگوارم در گوشه تنهائی این اشعار را مکرر میخواند یا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلٍ کَمْ لَکَ بِالْاِشْراقِ وَ الْاَصیلِ مِنْ طالِبٍ وَ صاحِبٍ قَتیلٍ وَ الدَّهْرُ لا یَقْنَعُ بِالْبَدیلِ وَ اِنَّمَا الْاَمْرُ اِلَی الْجَلیلِ وَ کُلُّ حَیٍّ سالِکٌ السَّبیلِ و چنان بلند خواند که من شنیدم و مدعای پدرم را فهمیدم پس از شنیدن آن اشعار گریه در گلوی من گره شد و مکرر آن اشعار را آهسته با خود خواندم و دانستم که بلا نازل شده است و عمه ام جناب زینب خاتون نیز شنید آنچه را که من شنیدم و هِیَ امْرَأَةٌ وَ مِنْ شَأْنِ النِّساءِ الرِّقَّةُ وَ الْجَزَعُ و چون زن بود و از شأن زن تاب آه و ناله و گریه و جزع و فزع است نتوانست که خود را نگاهداری نماید پس از جای خود برجست بجانب پدرم روانه شد بنحویکه جامه

خود را بر خاک می کشید و از دل پر درد آه و ناله بر می کشید و چون بخدمت پدرم مشرف کردید مانند زن بچه مرده از قلب نالۀ جانکاه
بر کشید و عرض کرد که لَیْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِی الْحَیَاةَ یعنی ای کاش که مرده بودم و زنده نبودم و این کلام را از برادر مظلوم غریب
بیکسم نمی شنیدم فَالْیَوْمَ مَاتَتْ أُمِّی فَاطِمَةُ وَأَبِی عَلِیٌّ وَأَخِی الْحَسَنُ یَا خَلِیفَةَ الْمَاضِینَ وَثِمَالَ الْبَاقِینَ یعنی آن مظلومه روی بجانب برادر
بیکس خود کرده عرض کرد که ای جان برادر این زمان که تو تن بشهادت داده ای گویا الآن مادر مظلومه ام فاطمۀ طاهره از دنیا رحلت کرده
و پدرم حضرت امیر المؤمنین دار فانی را وداع کرده و برادر زهر خورده ام حضرت امام حسن مجتبی وفات یافته آه آه وا مصیبتاه
و وا ویلاه که گفت ای برادر جان الحسین ای یادگار رفتگان وای پناه بیکسان وای مایۀ امید واری خواهران و دختران این چه
اشعار است که خواندی و آتش حرمان و هجران بر جان خواهرت فشاندی فَنَظَرَ إِلَیْهَا الْحُسَیْنُ وَقَالَ لَهَا یَا أُخَیَّةُ لَا یُذْهِبَنَّ حِلْمَکِ
الشَّیْطَانُ آه آه وا مصیبتاه که چون خامس آل عبا روح العالمین فداه این کلمات را از خواهر خود شنید و اضطراب و بیقراری
او را دید نظر مبارک خود را بجانب او گردانید و از روی نصیحت باو فرمود که ای خواهر جان صبر کن و آرام گیر و کاری مکن که شیطان
بی ایمان عنان صبر و بردباری را از دست تو بگیرد و گویا آن مظلومه عرض کرد که ای برادر جان با اینهمه دشمنان در این بیابان چگونه صبر
کنم و آرام گیرم ای کاش که در مدینۀ طیبه در وطن بودم پس چون آن بزرگوار این کلمات را از خواهر خود شنید تَرَقْرَقَتْ عَیْنَاهُ
بِالدُّمُوعِ آه آه که بی اختیار چشمهای حق بینش پر از اشک شد و فرمود که هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ لَوْ تُرِکَ الْقَطَا لَنَامَ یعنی ای جان خواهر
هیهات هیهات دیگر من بمدینه مراجعت نخواهم نمود ای خواهر اگر مرغی بحال خود واگذاشته شود و کسی او را اذیت نکند البته در
آشیانۀ خود قرار گیرد و ترک وطن خود ننماید ای شیعیان وای ناله کنندگان روایت شده است که چون آن مظلومه این کلام را از برادر
بهتر از جان خود شنید از تنهائی و بی یاری او نالۀ بی اختیار کشید و عرض کرد که ای جان برادر سخت دل بر کنده شده و تن ببلا درداده
داده فَذَلِکَ أَقْرَحُ لِقَلْبِی وَأَشَدُّ عَلَی نَفْسِی یعنی ای برادر جان الحسین تن بشهادت دادن تو از بیکسی بیشتر از همه چیز قلب مرا مجروح کرده
و از همه شداید زیاده تر ناگوار کردیده ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَهَوَتْ إِلَی جَیْبِهَا وَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِیَّةً عَلَیْهَا ای شیعیان ای مؤمنان
وای دوستان خاتون جنان وای گریه کنندگان بر سرور همه مظلومان والله تعجب دارم که در شب عاشورا بر جناب زینب
خاتون دلخون چه حالت روی داد و چه خیال بخاطر مبارکش خطور کرد که در حدیث معتبر وارد شده است که ناگاه از کثرت هم و غم و بلای
مصیبت و الم بی اختیار شده و سیلی غم بر روی ماتم زده و دست ناصبوری بگریبان بیطاقتی انداخته جامۀ خود را بدرید و صیحه زد
و افتاد و غش کرد فَقَامَ إِلَیْهَا الْحُسَیْنُ فَصَبَّ عَلَی وَجْهِهَا الْمَاءَ پس همینکه مظلوم کربلا علیه السلام دید که خواهرش غش کرده مصیبت
تازه برای آن جناب و بلای آن جناب روی داد پس بتعجیل بسر بالین او رسید و او را چون جان عزیز در بر کشید و قدری آب طلبید
و بر روی او پاشید مؤلف نالان گریان گوید که هرگاه از کثرت معرفت و شدت محبت جناب زینب خاتون دلخون نتوانست
ضبط خود نماید و از شنیدن سخنان که اشاره بشهادت آنحضرت باشد غش کند والله متحیرم که در عصر روز عاشورا در وقت عبور از قتلگاه
و دیدن بدن نازنین بیسر پاره پاره برادر که در اطراف آن همه نوجوانهای هاشمیه و اقربا و یاران با وفا بخاک و خون غلطیده بودند
آن مظلومه بر چه حال شد و اگر غش کرد و بر خاک قتلگاه افتاد آیا کسی سرش را بر دامن گرفت و آبی بر رویش پاشید و در چنین
برادرش جناب سید الشهداء او را غمخواری نمود یا نه وَقَالَ لَهَا یَا أُخْتَاهُ اتَّقِی اللَّهَ وَتَعَزَّی بِعَزَاءِ اللَّهِ وَاعْلَمِی أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ یَمُوتُونَ
وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا یَبْقَوْنَ وَأَنَّ کُلَّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَی ای جانم بفدای صبر و بردباری آن مظلوم شود که چون خواهرش از غش
کردن بحال آمد شروع در نصیحت کرده باو فرمود که ای خواهر جان ای زینب از خداوند بپرهیز و بتسلی خداوند خود را تسلی ده و بدانکه
همه اهل زمین خواهند مرد و هیچیک از اهل آسمانها باقی نخواهند بود و بدرستیکه هر چیزی هلاک شونده است مگر وجه الله تعالی که او خلق
فرموده است خلق را بقدرت کاملۀ خود و ایشان را دفعۀ دیگر بر خواهد انگیزانید و زنده خواهد ساخت و او یگانه فردیست که از برای
او دومی نخواهد بود پس فرمود که ای جان ای خواهر وای ثمرۀ شجرۀ زهرای زهرا جدم بهتر از من بود در عزای او صبر نمودی و پدرم
از من بهتر بود در شهادت او خود را تسلی نمودی و مادرم از من نیکوتر بود و در ارتحال او آرام گرفتی و برادرم حضرت امام حسن

بیشتر بوده و چون برادر خواهر شهید شد در مصیبتش شکیبائی ورزیدی و بر هر مسلمانی پیروی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقتدا بآنحضرت
لازم است پس در شهادت من هم صبر و شکیبائی را شعار خود گردان و اینقدر ناله و نوحه مکن پس باین کلمات و امثال اینها
خواهر با جان برابر خود را نصیحت و موعظه فرمود و قال لها یا اُخَیَّاه اِنّی اَقسَمتُ عَلَیکِ فَاَبِرّی قَسَمی لا تَشُقّی عَلَیَّ جَیباً و لا تَخمِشی
عَلَیَّ وَجهاً و لا تَدعی عَلَیَّ بِالوَیلِ وَ الثُّبُورِ اِذا اَنَا هَلَکتُ ای جان وای ناله و نوحه کنندگان بشنوید آخر وصیتهای آقای مظلوم ما
که در شب عاشورا خواهر خود جناب زینب خاتون را بآن وصیت فرمود و بهر نوع که میخواهید ناله و نوحه کنید پس بدانید
که سرور شهیدان فرمود که ای جان خواهر ترا قسم میدهم و توقع آن دارم که خلاف آن نکنی که چون مرا کشته و در خون آغشته دیدی
در مصیبت من جامه بر تن ندری و بناخن غم گلگونه خود را نخراشی و صدای خود را بگفتن وا ویلاه و وا ثبوراه بلند نکنی مؤلف
دلکباب دیده پرآب میگوید که معلوم کربلا خواهر خود را قسم داد که جامه بر تن ندری نمیدانم بر چه حال میشد اگر حاضر میبود و مشاهده
مینمود که بعد از غارت خیمها که دختران روی به بیابانها نهادند فاطمه دختر سید الشهدا میفرماید که چون گوشم را بجهة گوشواره
دریدند من غش کردم و در صحرا افتادم و چون بحال آمدم دیدم که عمه‌ام زینب خاتون سر مرا در دامن گرفته و جامه او پاره پاره
شده است آه و امصیبتاه و ومظلوماه که نمیدانم از صدمه کدامیک از منافقین پاره پاره شده بوده است ای دوستان خامس آل
عبا وای نالکنندگان بر جناب سید الشهدا شنیدید که آنحضرت خواهر خود را قسم داد که صورت خود را نخراشی و اینها ظلم
حکومیم از فتنه اهل کوفه که در وقت داخل کردن اسیران در آنشهر سر آنمظلوم را بر سر نیزه کرده در مقابل محمل آنمخدره گذرانیدند پس
آنمظلومه از مشاهده آنسر مقدس چنان بی اختیار شده سر خود را بر چوب محمل زد که پیشانی مبارکش شکست و در حدیث معتبر
از جناب سید الساجدین روایت شده است که فرمود که در شب عاشورا چون پدر بزرگوارم وصیتهای خود را بعمه‌ام تمام
نمود دست او را گرفته بخیمه من آورد و او را بر سر بالین من نشاند و باو امر فرمود که متوجه بیماری و پرستاری من شود و خود
روانه آنمکان شد که اصحاب در آن جمع بودند پس بایشان فرمود که ای اصحاب من برخیزید و خیمها را بر گرد یکدیگر جمع کنید
و طنابهای خیمها را از میانه یکدیگر بیرون برید و خود در میانه آنها باشید که خیمها در طرف راست و چپ و عقب سر شما
بوده باشد که راه رفت و آمد منحصر باشد بآنطرفی که راه جور دشمن است مؤلف دلسوخته گوید که هر وقت بخاطر میآید که اهل
بیت در شب عاشورا مثل جناب سید الشهدا سید و آقائی داشتند که برای ایشان خیمها برپا کند و اصحاب داشتند که در اطراف خیمهای
ایشان مستحفظ باشند و در شب بعد از عاشورا نه صاحبی داشتند و نه اصحابی داشتند و نه خیمه که توانند خود را و اطفال را از نظر
نامحرمان حفظ نمایند بر حالی میشوم که خود را از گریه نمیتوانم منع نمایم و دلم کباب و دیده‌ام پرآب میشود و در حدیث صحیح وارد
شده است که چون آنبزرگوار امور اهل بیت خود و خیمها و اصحاب خود را مضبوط فرمود رَجَعَ اِلی مَکانِهِ فَقامَ لَیلَتَهُ کُلَّها یُصَلّی وَ یَستَغفِرُ
وَ یَدعو وَ یَتَضَرَّعُ بخیمه خود مراجعت فرمود و همه آنشب را بعبادت پروردگار قیام و اقدام کرده بلوازم بندگی و خضوع و خشوع گذرانید
مؤلف اشکبار گوید که آه آه و امصیبتاه که آن بدنیکه در شب عاشورا بر کوع خداوند جلیل گذرانیده در روز عاشورا در هم
شکستند و آن پیشانیکه جهت اظهار عبودیت ملک معبود در شب عاشورا بر خاک مذلت و سجود بود در روز عاشورا ابو الحتوف
لعین به تیر زهرآلوده سوراخ نمود و چون آنمظلوم آن تیر را بدست خود کشید آه و امظلوماه و وا ویلاه که خون بر صورت نورانیش
جاری گردید و در حدیث صحیح است که آنعابد حقیقی گاهی دست نیاز بدرگاه ملک بی نیاز دراز کرده برای عفو گناهان دوستان
و شیعیان و گریه کنندگان استغفار مینمود مؤلف جان نثار اشکبار گوید که بفدای آن دست شوم که در اوقات قنوتهای
نمازهای همه عمر شریف خصوصا در شب عاشورا بدرگاه معبود حقیقی جل شانه العالی بلند بود آه وا غریباه و وا مظلوماه که جمال بچیا
بجهة بند زیر جامه از بدن مقدسش با شمشیر شکسته جدا کرد آه وا مظلوماه و وا اماماه و وا مصیبتاه آن دهان معجز نظامی که در جمیع
عمر بجز کلام حق و ذکر الهی و استغفار و دعا و ثنا خصوصا در شب عاشورا چیزی دیگر بر آن جاری نشده بود و هرگز سخن خلاف رضای حق
نگفته بود در روز عاشورا از شدت تشنگی خشکیده بود آه و وا ویلاه و وا غربتاه که به تیر حصین بن نمیر که خدا او را هرگز دستهای او را

از غل و زنجیر و سلاسل جهنم فارغ نگردانند سوراخ گردیده اید و سهسان وای ما لکسعدکان بدانید که در حدیث معتبر روایت
شده است که اقربا و احبا و اصحاب با وفای آنحضرت نیز اقتدا بآنجناب نموده در اثنه خیمهای خود شده مشغول نماز و دعا و استغفار
و تضرع و زاری گردیده وداع عبادت پروردگار مینمودند و در حدیثست که جناب سید الشهدا باصحاب با وفای خود فرمود که
از برای طهارت و تهیه سفر آخرت جامها و بدنهای خود را بشوئید و نوره بکشید . مؤلف گوید که از این حدیث شریف معلوم
میشود که تا شب عاشورا آب داشتند و در حدیثست که در آنشب بریر بن حضیر همدانی و عبد الرحمن انصاری در عقب خیمه آن
حضرت ایستاده بودند که چون آنجناب از نوره و غسل فارغ شود ایشان نوره بکشند بریر با عبد الرحمن شوخی و مطایبه و مضاحکه
میکرد و عبد الرحمن گفت ای بریر این زمان خنده و شوخی نیست بریر گفت که خدا میداند که من در جوانی هرگز مایل بلهو و لعب نبودم
اما در این وقت شوق فایز شدن برحمت الهی و لقای حوریان جنان بر من غلبه کرده که از شوق بی اختیار شده شوخی و مضاحکه میکنیم پس
بعد از نوره کشیدن و غسل نمودن مشغول عبادت شدند و در حدیث صحیح است که در شب عاشورا از خیمهای شهدا صدای
عبادتها و نالهایشان مثل ناله زنبور عسل که در کندوی خود ناله میکند و چون لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه حال را مشاهده کردند سی و دو نفر
از ایشان هدایت یافته ملحق باصحاب آنحضرت گردیدند مؤلف دلکباب گوید که در شب بعد از عاشورا نه از خیمهای
ایشان نشانی و نه از برای آن عبادت کنندگان زبانی و بیانی و نه از جثه بدن پاره پاره ایشان پناهی و نه مانده بود از برای
اطفال و زنان نشان بجز ناله و فغانی ای شیعیان و ای جان نثاران و ای ناله کنندگان بدانید که چون سحر شب عاشورا شد در روایت
معتبره است که غریب ارض ماریه و شهید زمین غاضریه حضرت خامس آل عبا سید الشهدا را روحنا له الفدا را اندک کسالتی و
قلیل خوابی عارض شد پس از خواب بیدار شده فرمود که آیا میدانید الآن چه خواب دیدم یاران بیکس عرض کردند که چه خواب
دیده یا ابن رسول الله آنحضرت فرمود که در خواب دیدم که سگی چند بر من حمله کردند و با ناخنها و چنگالهای خود گوشت من میکندند
و در میانه آنها سگ پیسی بود که زیاده از همه آنها بر من حمله میکرد و گمان میکنم که قاتل من ملعونی باشد که پیس خواهد بود مؤلف
سوخته جان گوید که آن زمانیکه شمر شریر علیه السعیر بر سینه آنجناب که مخزن اسرار الهی بود نشسته بود باو فرمود که وَيْلَكَ كَشَفْتَ عَنْ
بَطْنِكَ یعنی ای ملعون وای بر تو سینه خود را از برای من بگشا چون گشود دید که مانند سگ و خوک پیس است پس فرمود که صَدَقَ
جَدِّي رَسُولُ اللَّه یعنی راست فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ملعون عرض کرد که جدت چه فرموده آنحضرت فرمود که روزی
جدم بعلی پدرم فرمود که یا علی بقتل میرساند این فرزند ترا ملعونیکه پیس است و شبیه ترین این خلق است بسگ و خوک پس چون
آن ملعون این کلام را از آن مظلوم شنید در غضب شد و چندان بی ادبی بآنجناب کرد که نه زبان را یارای گفتن و نه گوش را یارای شنیدنست
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آن بزرگوار بیاران خود فرمود که خواب دیدم جد بزرگوارم را که با او بودند جماعتی از صحابه
او پس بمن فرمود که يَا بُنَيَّ أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّد یعنی ای فرزند تو ئی شهید آل محمد ای فرزند اظهار بشارت میکنند بجهة آمدن تو بجانب
ما اهل آسمانها و ساکنین ملاء اعلا مؤلف حزین غمین گوید که هرچه اهل آسمانها طلب بشارت کردند زینب خاتون و لحزن و حزن
و خواهران و شیعیان و دوستان ناله و افغان کرده اند و تا روز قیامت خواهند کرد يَا وَلَدِي وَ لَكِنْ إِفْطَارُكَ عِنْدَهُ
یعنی ای فرزند گرامی باید که افطار فردای روز عاشورای تو نزد من باشد مؤلف اشکبار گوید که احتمال دارد که همین وعده
گرفتن خاتم انبیا جناب سید الشهدا علیه السلام را باعث آن شده باشد که مظلوم کربلا در روز عاشورا بعد از آنکه ذو الجناح را داخل
فرات نمایند و کفی از آب برداشت که گلوی تشنه خود را بجرعه آبی تسلی دهد آب را ریخت و اصلا نیاشامید زیرا که شخص موعود
افطار نمیکند مگر در جائیکه وعده کرده خصوصا مثل آن بزرگوار مهمانی در نزد مثل جناب بزرگوار مهمانداری پس جدم فرمود که ای فرزند
گرامی حسین از برای فایز شدن بدرجه رفیعه شهادت تعجیل کن و کوتاهی مکن که اینک ملکی است که از آسمان نازل شده است و در دست
او شیشه سبزیست برای گرفتن خون تو پس مظلوم کربلا روی مبارک بجانب حاضران کرده فرمود که این بود خوابیکه در وقت
سحر دیده ام و بدانید که تعبیر آن اینست که قضا و قدر الهی بآخر رسیده است و روانه شدن از دار فانی بدار باقی نزدیک گردیده

در راه

وشکی در آن نیست پس چون اهل بیت این خواب و تعبیر آنرا شنیدند همگی صداها را بناله و نوحه بلند کردند پس از خیام طاهرات ایشان ناله و احسیناه و افغان و اویلاه و وا مظلوماه از زمین باسمان بالا میرفت و بعد از بیان خواب و تعبیر آن برخواسته مشغول عبادة پروردگار جلیل گردید و عبادت الهی را چنان وداع نمود که دوستی از بهترین دوستان خود وداع آخرین نماید هنیئا لهم یا ابن النبیین ثم فیا طوبی لهم ولمتابعیهم والباکین علیهم اللهم احشرنا معهم فی الدنیا والآخرة بمحمد وعترته الطاهرة صلی الله علیهم ودام الرحمة الخاصة الی آخره

مجلس بیست و دویم در پریشان گوئی مناسب پریشان احوالی شب عاشورا

السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء والبکاء ورحمة الله وبرکاته   الهی کیف اشکرک ان جعلت حب الحسین علیه السلام ذخیرة معادی   یعنی ای خداوند من چگونه شکر جناب اقدس ترا بجای آورم که قرار دادهٔ دوستی حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا و کشتهٔ بی قبر کربلا جناب حسین بن علی مرتضی را ذخیرهٔ دار بقاء و روز جزای من   وکیف احمدک ان جعلت معرفة الحسین عزیزة فؤادی   و چگونه حمد بعمل آورم بجهت اینکه قرار دادهٔ معرفت امام حسین را انیس فؤاد من   لک الشکر یا رب ان قررت بالبکاء علیه بصری   شکر مخصوص حضرت تست ای پروردگار من که روشنی دنیا و آخرت چشم من مقرر فرمودهٔ در گریه و زاری و تعزیه داری بر آن امام معصوم مظلوم مغموم   وابصرت فی شئونک سبیل محبته نظری   منت ترا ای پرورش دهندهٔ من که بینا گردانیدهٔ در طی کردن راه دوستی و محبت آنجناب چشم مرا   ولک الحمد یا مولای ان ملئت قلبی حزنا علیه   و حمد مخصوص جناب تست ای سید و مولای و خداوند من که پر و مملو فرمودهٔ قلب مرا از حزن و هم و غم بر مصایب او   واجریت دمعی رحمة علیه   و سپاس مر ترا سزاست ای خداوند من که جاری فرمودهٔ از روی اخلاص اشک چشم مرا در وقت گفتن و شنیدن بلاها و اذیتها که بآنجناب رسیده است   ولک المنة یا سیدی ان ادخلتنی فی حزب النادبین علیه وفی جملة الضارعین علیه   و منت مر ترا ای سید و آقای من بر من بعلت آنکه داخل گردانیدهٔ مرا در میان جمعی که همه از شدت معرفت و اخلاص محض بشنیدن مصایب آنجناب نوحه و ناله میکنند و منت ترا که محشور گردانیدهٔ مرا با توسلهٔ اهالی بی اختیار بیرون میآید از قلبهای ایشان در هنگام ذکر بلاهای او ای دوستان و شیعیان چگونه حمد نکنیم بر اینکه ناله بی اختیار بکشیم در عزای او و حال آنکه صادق آل محمد صلی الله علیه و آله میفرماید که   اللهم ارحم تلک الصرخة التی من قلوب شیعتنا لاجلنا   یعنی ای خداوند من صلوات و رحمت نازل فرما بر آن نالهای بی اختیار که بیرون میآید از قلبهای شیعیان ما بجهة خاطر ما بار پروردگارا ترا بحق حبیبا محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله قسم میدهیم که این دعای حضرت صادق را در حق ما که کنندگان ناله بی اختیار کشندگان مستجاب فرما   اللهم صل وسلم علی اشرف الانبیاء والمرسلین وفی السابقین واللاحقین محمد المبعوث علی الانس والجن اجمعین   ای سید انبیا وای بهترین همهٔ اهل ارض و سما از خداوند سؤال میکنیم که جزای نیکو عطا فرماید بجناب تو در عوض صبر بر مصیبت فرزند مظلوم غریب جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و الله نمیدانم که بکدام زبان و بچه بیان جناب ترا تعزیه و تسلیه بگویم در مصیبت فرزند تو حضرت امام حسین علیه السلام که همه گوشت و پوست و استخوان و اعضا و جوارح او پرورده شده بود از لعاب دهان معجز نظام تو و مدام او را سوار میفرمودی بر کتف خود در میانه مهاجر و انصار در پنهان و آشکار و از برای زیادتی محبت اخیار و تمام حجت بر اشرار میفرمودی که حسین منی وانا من حسین وهو فلذة کبدی وقرة عینی   یعنی ای امت بدانید که حسین از منست و من از حسینم و او پاره جگر و روشنائی چشم منست   ثم صل اللهم علی اشرف الاوصیاء المرضیین واکمل الاولیاء المهدیین وقائد الغر المحجلین وقبلة العارفین علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فی کل آن وحین   ای سید و مولا و امام من خداوند جل جلاله اجر جمیل و ثواب جزیل عطا فرماید بجناب تو در عوض صبر فرمودن در مصیبت فرزند غریب بیکس مظلومت حضرت امام حسین که او نور چشم و قوت قلب و میوهٔ دل و پارهٔ تن تو بود و از جان شیرین عزیزتر بود در نزد جناب تو   ثم صل اللهم علی سیدة النساء شفیعة یوم الجزاء مولاتنا فاطمة الزهراء   المعصومة المظلومة مطهرة مکرمه امید از فضل خداوند سبحانه آنست که نیکو و مضاعف فرماید اجر ترا در صبر بر مصیبتها و غصهها و بلاها که بر فرزند تو و قرة العین ارجمند تو جناب امام حسین علیه السلام وارد گردید و حال آنکه او بود شکوفهٔ

چمن تو پرورده شده بود و در دامن رحمت تو بزرگ گردیده بود و در آغوش کرامت تو و چون روح روان بود در بدن مقدس تو
ثُمَّ صَلِّ اللّهُمَّ عَلی سِبْطِ فَخْرِ الْاَنْبِیاءِ وَ وَلَدِ سَیِّدِ الْاَوْصِیاءِ وَ بَهْجَةِ قَلْبِ الزَّهْراءِ سَیِّدِنا وَ اِمامِنا الْحُسَیْنِ الْمَسْمُومِ بِسَمِّ الْجَفاءِ عَلَیْهِ اَلافُ التَّحِیَّةِ وَ الثَّناءِ
یا ابن رسول الله امیدواریم از الطاف بلا اکناف حضرت سبحانه جل شانه العالی آنست که بجناب تو اکرامی تمام و رحمتی بالاکلام عطا فرماید بجهة
صبر بر مصیبت برادر با جان برابرت که سید انبیا در حق شما فرمود که الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة آه و مصیبتاه و واحزناه
از جانب شیعیان و دوستان و ناله کنندگان صلوات و سلام الهی باد بر خامس اصحاب کسا و زینت اهل زمین و سما یعنی آن بزرگواری که
مشهور است در ملأ اعلا بابی عبدالله سید الشهداء و در زمین معروف است بحسین مقتول در دشت کربلا یا ابن رسول الله پدرها و مادرها
و جانها و عیالها و مالهای ما فدای تو گردد و والله که از برای جناب تو مصیبتی چند روی داده که قلبهای همه دوستان را کباب نموده و دیدهای
و دیدهای ایشان را مجروح و پر آب گردانیده اَلْقَلْبُ بِسِبْطِ الْمُصْطَفی مَقْرُوحٌ وَ الْعَیْنُ بِشِدَّةِ الْبُکاءِ مَجْرُوحٌ قَدْ صارَ
شَهِیْداً بِدِیارِ الْغُرْبَةِ یا قَوْمِ عَلَی الْغَرِیْبِ نُوحُوا نُوحُوا یعنی قلب بجهة اطلاع بر مصیبت سبط مصطفی صلی الله علیه و آله زخم شده است
و دیده از بسیاری گریه مجروح گردیده بتحقیق که آن بزرگوار شهید شده است در دیار غربت ای قوم و ای دوستان و ای جان نثاران
بر آن غریب بزرگوار ناله و نوحه کنید و کوشش نمایید در نوحه کردن و ناله نمودن بفدای تو شویم یا ابن امیر المؤمنین که از برای جناب تو
آنقدر مصیبت و بلا رو داده که توان احصا نمودن نمیدانیم و متحیریم که کدام یک را ذکر نماییم و بر کدام گریه کنیم آیا یاد آوریم آن
وقتی را که از حرم جد و مادر و برادر خود با اهل و عیال و زنان و مردمان و کودکان بیرون تشریف میآوردید و همه نوجوانان بنی هاشم
در اطراف مشغول محافظت اهل و عیال و اموال بودند و همه اهل مدینه بر هجران شما گریه میکردند تا ما هم مثل اهل مدینه نوحه و ناله کنیم
یا آنکه یاد آوریم از حالت مراجعت نمودن اهل و عیال بیکس تو بجانب مدینه در حالتی که زنان عروسان بی شوهر و خواهران بی برادر
و اطفال بی پدر و همگی یاران در بدر مردان و زنان نالان و گریان و اهل مدینه در آه و افغان پس بزرگان ایشان بیاد سرخیل
سلسله شهیدان ناله میکردند و نوجوانان ایشان بجهت شهادت نوجوانان هاشمیه که در خدمت جناب تو بوده اند آه برمیکشیدند
پس هر یک از اهل مدینه با اسیری همچنان و در تفحص احوال کشتگان پس از زنان اسیران و آه استقبال ایشان شور محشری عیان نمودند که
عاجز است ... و صف آن زبان و بیان یا ابن رسول الله ندانیم که یاد آوریم از آن زمانیکه در مدینه طیبه با جد و پدر و مادر و برادر
و دوستان و شیعیان بودید و در کمال صحت و عزت و جلالت و خوشحالی بودید یا آنکه یاد آوریم و ناله کنیم از آن زمانیکه از ذوالجناح
بر زمین گرم کربلا افتادی آه و امصیبتاه که نه اقوامی و نه انصاری و نه یاری کننده در خدمت بود که جان خود را نثار خاک عتبت
کرده اند آه آه و احزناه بلکه در اطراف همه کوفیان و شامیان و دشمنان با تیغهای بران نعره زنان برای قتل جناب تو و اسیر کردن تا
آماده و مهیا بودند یا ابن امیر المؤمنین هر وقتی که بخاطرم میآید که در جنگ صفین در خدمت پدر بزرگوارت بودی چون لشکر تشنه شد
فتح آب فرات بدست مبارک تو شد و همه لشکر با حیوان خود سیراب شدند و بخاطرم میآید که در روز عاشورا خود با جمیع اهل و عیال
تشنه بودید و از خیام طاهرات صدای العطش العطش بلند بود و از برای طفل شیرخواره خود علی اصغر آب میخواستی میسر نشد تا آنکه
با آب پیکان گلوی نازکش پاره پاره شد جگرم سوراخ سوراخ میشود و نمیتوانم که خود را از گریه معاف دارم آه و اویلاه چگونه میتوان شنید
و ناله نکرد که در زمان کودکی اهل آسمانها مشتاق زیارت جناب تو شدند پس حضرت جبرئیل با هر ملک جلیل قنداقت را به آسمانها
بردند پس جمیع ملائکه بزیارتت مشرف گردیدند و بالهای خود را بر تو مالیدند و تبرک جستند آه و احزناه که در روز عاشورا
از بی آبی و بی شیری علی اصغر نزدیک بهلاکت رسید چون قنداق او را بر دست گرفتی که شاید برای او تحصیل آب نمائی حرمله کافر ملعون
تیری بر گلوی او زد و او را هلاک نمود و در آغوشت بخواب رفت ای آقای مظلومان چگونه میشود که عارفین از دوستانت خود را
از گریه هلاک نکنند و حال آنکه میدانند چون با پروردگار خود مناجات کردی و یا الله یا الله یا رباه یا ربا یا کفیتی و طلب حاجت
میکردی ندای لبیک بجهة بی جشنیدی آه و واحزناه که هر چند از جهة اتمام حجت در حالت شدت تشنگی از برای حفظ عیال
و اطفال کوچک در بزرگ در روز عاشورا سینه طلب بلند فرمودی هَلْ مِنْ شَرْبَةٍ مِنَ الْماءِ یعنی آیا هیچ کسی هست که شما را یاری نماید

بجز شمر از آب مراد تو آن بود بجز تیر و نیزه جوابی دیگر ندادند بلکه ملعونی که خداوند دشمنان [illegible] از قوم جفا کرد او فریاد زد
که یا حسین [illegible] یعنی ای حسین [illegible] هرگز از آب نخواهی چشید و لکن بشارت میدهیم
بر آتش برافروخته جهنم واغوثاه یا محمداه یا رسول الله انک کنت عیبة علم الله و موضع سر الله و حملة کتاب الله و تشبثت اهل
اللجاج والعناد الی الجهالة والضلالة و الخروج عن دین الله آه آه که قلبهای همه انبیا از این سخن کباب و دیدهای همه مقربین پرآب
و بحق خداوند که هرگز فراموش نشود که فراموشش کنم اینکه بودی ای حجت خداوند صندوق علوم ربانیه و موضع اسرار حضرت سبحانی و بودی
از جمله بردارندگان آیات قرآنی آه واسوأتاه و وامصیبتاه که نادانی چند که معدن عناد و لجاج بودند جناب ترا نسبت بجهل و نادانی
و ضلالت و گمراهی دادند آه آه که نمیتوان گفت و نمیتوان شنید که گفتند که از دین خداوند بیرون رفته و باین جهت فتوی
دادند بر قتل تو و حال آنکه دین خداوند برپا بود بجناب تو و آباء طاهرین و ابنای مکرمین تو آه واویلاه و وامصیبتاه که متحیرم که
کدام مصیبت را بخاطر بگذرانم و بر کدام یک مثل ابر بهار گریه کنم و چون زن بچه مرده نوحه و ناله کنم آیا بر هتک حرمت
که موجب هتک حرمت خداوند است ناله کنم یا بر اسیر کردن حرم محترمت که حرم خداوند است گریه کنم آیا گریه کنم بر کیفیت
وداع کردن با برادر با جان برابرت حضرت عباس یا ناله کنم بر حالتیکه دختر مظلومهات سکینه خاتون مشک خشکیده نزد عم خود
آورد و آب طلبید آه آه یا آنکه نوحه کنم از وصیتی که آن سقای شهیدان کرد در آن وقتیکه بر خاک هلاکت افتاده بود پس عرض کرد که ای
برادر با جان برابر وصیت من آن است که تا جان در بدن داری مرا بخیمه نبری که از سکینه خجالت میکشم که از جهت او آب
نیاورده ام پس هر دو برادر غریب روی بر روی یکدیگر کردند و مشغول وداع شده گریه‌های غریبانه کردند یا ابن رسول الله
بفدای قلب محزون غمگینت شویم والله که هر وقت که بخاطر شیعیان و دوستانت خطور میکند که در وقت وداع با فرزند برادر
یعنی داماد عزیزت حضرت قاسم دست بگردن یکدیگر کردید و چندان گریه‌های غریبانه نمودید که هر دو غش کردید و دختران امام
ایستاده و بر کیفیت وداع شما ناله و نوحه میکردند ما شیعیان بحالی میشویم که نمیتوانیم خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری
معاف داریم والله متحیر میشویم که آیا بر حالت وداع فرمودن شما دو بزرگوار با یکدیگر گریه کنیم یا بر کیفیت وداع کردن آن نوجوان
ناکام با عروس از عیش مایوس دریغ و افسوس گوئیم و گریه و نوحه کنیم ای فرزند امیرالمؤمنین آیا بر چه حال شدی در آن وقتیکه جسد آن
نوجوان مظلوم را کشته و در خاک و خون آغشته و در زیر سم حیوانها مشاهده نمودی والله متحیرم که چگونه آن جسد را نزد داماد خونجگر و عروس
از کام مایوس آوردی و بچه زبان و بیان ایشان را عذرخواهی کردی و چگونه عذر برادر بزرگوارت حضرت امام حسن علیه السلام را
خواهی خواست بابی انت و امی و نفسی یا ابن رسول الله و اشهد لا انسی الی الفزع الاکبر یا روحی لک الفداء الاثر المنتشر فی شهادة
ابنک المظلوم المطهر مولانا علی الاکبر یعنی پدر و مادرم و جانم بفدای تو شود ای فرزند رسول خدا که هرگز فراموش نخواهیم کرد تا روز
محشر آنچه روایت شده است در حدیث معتبر در شهادت فرزند مظلوم مطهر تو آقای ما جناب علی اکبر که در شب عاشورا خیمه
او را در جنب خیمه خود مقرر فرمودی و چون جان شیرین او را از خود جدا نمیفرمودی و در آن شب مکرر بخیمه او تشریف میبردی و مشاهده
جمال باکمال و قامت مرتضوی رفتارش میفرمودی و چون بعلم امامت شهادت فردای او را میدانستی مکرر آه سرد از دل پر درد
بر میکشیدی آه واحزناه و وامصیبتاه که چون روز عاشورا شد در وقت وداع با آن نوجوان و آن سرخیل سلسله خوبان آه و ناله
جانگداز از دل سوخته و قلب غم اندوخته بر کشیدی آه واویلاه و وامصیبتاه چگونه میشود که شیعیان فراموش کنند و نوحه و ناله
نکنند و حال آنکه در حدیث معتبر دیده اند و بگوش هوش شنیده اند که چون آن نوجوان روانه میدان گردید جناب تو از شدت
اندوه خون گریستی و روی مبارک خود را بجانب آسمان کردی و ریش خضاب آلوده خود را بدو دست گرفتی و از
نوجوان خود دل کندی و با خلاق منان مناجات نمودی که اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و
منطقا برسول الله و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه یعنی ای خداوند من گواه باش بر این جماعت اشرار که بسوی این قوم
[illegible] با ایشان [illegible] جوانی که شبیه‌ترین خلایق است [illegible]

با وقار و شیرینی گفتار و عادت ما این بود که هر وقت مشتاق میشدیم به پیغمبر تو دیده خود را بمشاهده جمال با کمال و تسلی میدادیم آه و اغرباه و وا مصیبتاه بفدای صبر تو گردم یا ابن رسول الله که آن بدن نازنینی را که از هیجده سال تا شب عاشورا پروردی آیا بر چه حال شب عاشورا با او بسر بردی و آنشب را بصبح رسانیدی و آه و اغریباه نمیدانم بر چه احوال شدی آنوقتی آن بدن پاره پاره را در روز عاشورا میخواستی که از خاک و خون برداشته خود بخیمه آوردی و رضا بقضا داده و تسلیما لامره میخواندی و از اینها جهت است که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید که فقد عجبت من صبرک ملائکة السموات واثنت علیک من کل الجهات یعنی ای جد بزرگوار بتحقیق که از شدت صبر تو تعجب کردند ملائکه آسمانها و از جمیع جهات بود ثنا بجانب تو نگران با دیده‌های گریان و قلبهای حیران بیان ای پناه بیکسان چون جناب زینب خاتون محزون در شب عاشورا اطلاع بهم رسانید که فردا علی اکبر شهید خواهد شد نالهای جانسوز از دل پر درد برکشید آه و امصیبتاه و وا اغرباه که چون در روز عاشورا از شهادتش با خبر گردیدی آنجناب را خود را بر سر نعش کشته نوجوان او رسانید پس جناب تو از برای آنکه احترام او در هم شکسته نشود آن نعش را در میانه خاک و خون گذاشتی و آمدی و دل شکسته حسرت زده بخیمه رسانیدی آه و اغریباه و وا حسرتاه نمیدانم اگر در عصر عاشورا او را در دست اعدا خوار و ذلیل میدیدی بر چه حال میشدی چگونه در مقام حفظ و حمایت او بر میآمدی آه آه و اگر در زمان اسیری او را در بیابانها و در بازارهای کوفه و شام و در مجالس اهل زنا و میخوار با شراب مشاهده میکردی چگونه او را نصرت و یاری میکردی یا ابن رسول الله هجوم مصیبات و اغراب دوستان تحیر دارد که کدام را یاد آوری کنند و بر آن ناله و نوحه نمایند پس اینست که بیچاره خاموش شوند و چون شخص متحیر در دریای تفکر فرو رفته سیلاب گریه غرق شوند والی الله المشتکی والیه تصیر الامور

مجلس بیست و سیم در تشبیه کردن شب و روز عاشورا با یکدیگر و در بعضی از احوال مردان خونجگر و زنان دربدر

السلام علی اقوام غرقوا فی بحار البکاء علی المصائب الثابتة فی ایام عاشوراء و رحمة الله و برکاته و تحیاته وبعد یا ابن رسول الله کلما اختلج ببالی احوالک فی لیلة عاشوراء و یومه لا اقدر علی منع نفسی عن البکاء و النحیب ای انیس اصحاب کربلا و ای فرزند سید انبیا و ای مظلوم کربلا و ای غریب در زمین نینوا والله الشاهد و کفی به شهیدا خداوند شاهد و گواه است و او کافی است از برای شهادت که هر زمان که بخاطرم میآید احوال جناب تو در شب و روز عاشورا و آن دو حالت را که در خیال میکنم چنین بیتاب میشوم که نمیتوانم خود را از گریه و ناله حفظ و ضبط نمایم فانه ینبغی فی النفس الصحیح و الخبر الصریح انک کنت فی عشیة تلک اللیلة مستغیثا من کفار الشام و الکوفة امهال لیلة واحدة لوداع اهلک و اولادک و ما امهلوک هولاء الکفرة الفجرة الا بعد المبالغة مرویست که بمن رسیده است در حدیث صحیح و روایت صریح اینکه جناب تو در عصر تاسوعا پیش از آنکه داخل شود شب عاشورا روانه فرمودی برادر با جان برابر خود حضرت عباس را بسوی لشکر اشقیاء تا از مخالفین یکشب مهلت خواستی از برای عبادت پروردگار و وداع خواهران و اطفال و باقی اهل بیت اطهار پس آن بی ایمانان بدکردار مهلت ندادند مگر بعد از اصرار و مبالغه بسیار و پس از مهلت گرفتن بعضی از آنشب را بعبادت پروردگار گذرانیدی پس گاهی در رکوع بودی و گاهی در سجود و زمانی با خضوع بودی و اوقاتی در خشوع و در بعضی از آنشب دست نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز دراز کرده قنوت میخواندی و اشک خونین بر چهره نورانی جاری میفرمودی آه و امصیبتاه و وا غربتاه که چون روز عاشورا شد آن بدنیکه همه عمر خصوصا در شب عاشورا در نماز رکوع و سجود بود از کثرت تیرها و نیزها و از صدمه عمودها شکسته و مجروح گردیده بود و آن سریکه بسجود و طاعت معبود عادت کرده بود و در همه شبها علی الخصوص شب عاشورا سجدهای طولانی بجای آورده بودی در روز عاشورا از اذیت تیر و سنگ که بر پیشانی نورانیش خورده بود مجروح بلکه سوراخ گردیده بود آه آه و امظلوماه که چون از ذوالجناح در قتلگاه اول پیشانی با نشانیش بر زمین کربلا رسید و از آنجائیکه بسجود و طاعت معبود عادت کرده بود اول بسجده میفرمود آه و احسرتاه و وا سوأتاه آن زبان و دهان معجز نظامیکه علی الدوام بذکر الهی و اجرای احکام مشغول بود و از برای عفو گناهان شیعیان و محبان در تمام عمر شریف حضرت خصوصا در شب عاشورا استغفار میفرمود آه آه و واغرباه که در روز عاشورا

در آن زمینکه از شدت تشنگی جگرش خشکیده بود وآن مظلوم در دریای حرب غوطه ور گردیده و تیراندازان از اطراف بر آن غریب بیکس تیرها میزدند که ناگاه حصین بن نمیر لعین تیری بر آن دهان مقدس زد که پر خون گردید آه آه واویلاه که آنخون بر ریش مبارکش جاری گردید ایشیعیان وای دوستان وای گریه کنندگان سینهٔ که صندوق علوم ربانی بود و رب اشرح لی صدری میخواند ورب زدنی علماً را مقام وزبت زدنی فیک تحیراً را مرام و در جمیع عوالم و ایام اشتغال بتوجه ملک علام داشت و در شب عاشورا تخم مفارقت و هجران برادران و خواهران و دوستان در مزرعهٔ سینهٔ بیکینه میکاشت و بخز از دیاد قرب حضرت سبحان و شفاعت و نجات شیعیان و زائران و گریه کنندگان خیالی دیگر نداشت آه وامصیبتاه که چون نظر بجانب برادر با جان برابر خود حضرت عباس و بفرزند دلبند ارجمند و نور بصر جناب علی اکبر و بیادگار برادر قاسم خونجگر و سایر نوجوانان هاشمیه مینمود دیگر فدا کردن خیالی دیگر مینمود آه آه واویلاه و وامظلوماه که چون روز عاشورا شد اول از شوق لقای دوست حقیقی در سینهٔ مطلعه آتش شعله ور گردید و آتش هجران جد و پدر و مادر و برادر در کانون دلش زبانه کشید آه آه واحزناه که سوز سینهٔ خواهران و آه شرربار دختران و نالهٔ کودکان جان پاکش را بسوخت ایمحبان وای ناله کنندگان با اینهمه مصایب که بر سر آن مظلوم بود خداوند لعنت فرماید کوفیان بیوفا و شامیان بیحیا را که آب فرات را بر روی آن فرزند ساقی کوثر منع نمودند و از آنجا که هر شهیدیکه بوداع میآمد با آن آقای مظلوم وداع میکرد و هر کس یاور و ناصر میخواست آن پناه عالمیان ندا میکرد و هر جان نثار با وفائیکه بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز میگردید آن سرور شهیدان را صدا میزد و هر نعش قربانشده با قرابتی را که آنجناب بخیمهٔ اقربا میرسانید و از آنجا که روز عاشورا گرمترین همهٔ ایام بود با اینهمه حرب و ضرب و حرکت و اضطراب آنحضرت نه چنان تشنه شده بود که توان شرح نمود آه آه واغریباه که مرغ دلش در آشیانهٔ سینهٔ خشکیده اش برای پرواز کردن باوج سعادت بال و پر میزد و زبان مقدسش که علی الدوام بذکر الهی مشغول بود از خشکی بکامش میخورد و صدا میکرد آه آه وامظلوماه آسینه را هدف ناوک بلا نموده به تیرها و نیزه‌ها و خنجرها پاره پاره گردانیدند آه آه چگونه میشود که شیعیان و دوستان تا قیامت ناله و نوحه نکنند که آخر الامر آن سینهٔ راکه پرورده سینهٔ سید انبیاء و آغوش سید اوصیا و پستان فاطمه زهرا بود اسبها بر آن تاختند و استخوانهای سینه و پهلوی آنجناب را در هم شکستند یا اِخْوانِیَ الْمُؤْمِنینَ اِبْکُوا وَبالِغُوا فِی الْبُکاءِ لِمُصیبَةٍ یَدٍ هِیَ یَدُ اللهِ اَلْباسِطَةُ وَطالَ ما مَدَّ اَدْعِیَتها اِلَی السَّماءِ لِلْعِبادَةِ یعنی ای برادران مؤمنین و ای شیعیان مخلصین گریه و زاری کنید و مبالغه در گریه نمائید و اهتمام در گریه کنید در مصیبت دستیکه او دست باسطهٔ خداست یعنی دست گستردهٔ خدا از و ظاهر شده است و میشود احکام الهیه آن دستی بود که مدام از روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز دراز بود و در قنوت نمازها از برای تضرع و زاری بلند مینمود خصوصاً در شب عاشورا که وداع عبادت الهی مینمود وَطالَ تَقْبیلُ الْمَلائِکَةِ لَها تَشَرُّفاً وَتَعْظیماً وَتَکْریماً و آن دستی بود که مکرر ملائکه مقربین از اطراف آسمان و زمین من باب التعظیم والتکریم بزیارت آن میآمدند و بوسیدن آن تبرک میجستند آه واحزناه که چون روز عاشورا شد از بس جراحت تیر و نیزه بآندست رسید مجروح و خون آلوده گردیده بود که ناگاه ملعونی در وقت سواری چنان شمشیری زد که کف دست او را ببرید ایوای از مصیبت بزرگ که بجدل بن سلیم ملعون در وقتیکه در خاک و خون افتاده بود بجهة انگشتری انگشت کوچک دست راست آنجناب را قطع نمود و آه آه از مصیبت و المی که جراحت آن تا قیامت از قلبهای شیعیان برطرف نمیشود زیرا که شنیده که ساربان بیحیا بجهة بند زیر جامهٔ آندو دست را با شمشیر شکسته از بند دست جدا کرد و تا قیامت آن بدن مقدس چنانکه میسر است بیدست نیز خواهد بود و وای بادکار رسید اینجا دو حدیث قلبهای محبین و گریه کنندگانرا سوراخ سوراخ گرده پس از آن سوراخها اشکها بر رخساره ایشان جاری گردیده حدیث اول آنکه در شب عاشورا بخواهر مظلومه‌ات جناب زینب خاتون و بخون فرمودی که ایخواهر ترا وصیت میکنم در حق فرزند صغیره و طفل غریب بیکسم سکینه خاتون که او را گرامی داری و نیکو محافظت فرمائی و نگذاری که کسی او را اذیت و آزار نماید که او نور دیده و عزیز کرده است وحدیث دویم آنکه در روز عاشورا بعد از شهادت جناب تو اسیر عرب حبشی و بدخلق بعد از آن شد که او را اذیت بسیار کرد و بعضی از لباسها و مقنعهای او را گرفت و ناسزای بسیار گفت آه وامصیبتاه والله ...

نخواهیم کرد که در شب عاشورا آن دختر عزیز کرده خود را مکرر میبوسیدی و میبوئیدی و گویا از بوسه او توشه تا روز قیامت
برمیداشتی و در کمال عزت و احترام بود و گاهی او را در دامن جلال خود مینشاندی و گاهی در آغوش مرحمت خود چون
جان شیرین جای میدادی آه آه که در روز عاشورا در وقت عبور از قتلگاه شهیدان آن طفل در پهلوی بدن مذبوح مجروح پسر تو
تو در میانه خاک و خون نشسته بود آه و واحزناه که گاهی رگهای بریده گردن مقدست را میبوسید و گاهی روی خود را بر جراحتهای
بدن نازنینت میمالید و گاهی خون از آن جراحتها میگرفت و رو و موی خود را با آن خضاب میکرد و نالههای جانگداز از جگر
سوخته بر میکشید که از سوز ناله و نوحه او همه حاضران حتی لشکریان شقاوت بنیان بلکه اسبها و شتران اشکها از چشمها روان کردند
آه و امظلوماه و اغریباه که آن ملعونیکه بر او موکل بود او را اذیت نمود امید از خداوند منتقم حقیقی است که هرگز دست آن ملعون را
از غلهای جهنم خلاص نگرداند که آن طفل را زد و بر سر او نعره میکشید و جمعی از منافقین بی آیین را باعانت خود طلبید تا آنکه او را بجبر
از پدر جدا کرده راضی بمفارقت با آن بدن پاره پاره نشده او را باسیری بردند یا مولای و سیدی کلما اختلج ببالی انک
اوصیت الی اختک زینب المظلومة و سایر النسوة المحزونة بشد خمارهن و مقنعتهن خوفا لان تبدو وجوههن و شعورهن للاجانب
و یختلج اخذ المنافقین عنهن المقانع لا اقدر علی منع نفسی عن النحیب و الصراخ یعنی ای آقا و سید من هر وقت که بخاطرم میآید خطور
میکند اینکه جناب تو وصیت فرمودی بخواهرت جناب زینب خاتون محزون و باقی اهل حرم و لحون اینکه مقنعها را محکم ببندید
و چادرها بر سر کشید تا روی و موی ایشان از نامحرمان محفوظ بماند و بخاطرم میآید که در وقت غارت چگونه چادرها و مقنعهای آن
بیکسان را بغارت بردند نمیتوانم که خود را باز دارم از گریه و زاری و نوحه و بیقراری و اویلاه و امصیبتاه ایکاش که همین چادرها
و مقنعها را گرفته بودند و ایشان را اذیت نمیکردند امید آنکه خداوند دستهای آن اشقیا را از زنجیرهای آتشین خلاص نگرداند که
چندان آن نازپروردهای پیغمبر آخر الزمان را اذیت و آزار کردند که هر یک پناه بدیگری میبردند و در عقب سر یکدیگر میگریختند و فریاد
یا محمداه و ندای وا علیاه و وا فاطمتاه و وا حسناه و وا حسیناه از سوز دل بر میکشیدند و هیچیک از آن سنگدلان سیاه قلبان
بر ایشان ترحم نمیکردند کان الله لم یخلق فی قلوبهم شیئا من الرحمة و در حدیث است که آن منافقان بی ایمان بر حالی بودند که
گویا خداوند در قلب آن ملاعین اصلا رحمی خلق نفرموده بود آه ای فرزند فاطمه زهرا چگونه ما دوستان محزون و نالان نشویم که از برای
ما روایت شده است که در شب عاشورا بخواهر خود جناب زینب خاتون وصیت فرمودی که ای خواهر در مصیبت من صبر کن
و بقضای الهی راضی شو و لکن لا امنعک من البکاء و لیکن ترا منع از گریه و زاری نمیکنم آه و امصیبتاه و واحزناه که در روز عاشورا
بعد از شهادت جناب تو عمر بن سعد ملعون بر هر یک از اهل و عیال تو ملعونی را موکل نمود که نگذارد که گریه کنند پس چون چشمهای ایشان
بر سرهای بریده شهیدان و گیسوان خون آلوده نوجوانان میافتاد که بخاک و خون آلوده شده و بر نیزههای دشمنان بلند شده و بیاختیار
آه شرربار از سینه افگار بر میکشیدند آن بی ایمانان بر شانههای ایشان کعب نیزه میزدند بحدیکه کتفهای ایشان مجروح شده بود چگونه
مردان و زنان شیعیان نالان و گریان نگردند که شنیده اند که از مدینه تا کربلا هر وقت جناب زینب خاتون میخواست که سوار
شود که همه برادران و نوجوانان در اطراف او جمع میشدند و با عزت و احترام آن مخدره را در محمل مینشانیدند و با اهتمام تمام مشغول
مشغول گذرانیدن امور او بودند آه آه و امظلوماه و واغریباه که بعد از اسیری از کربلا تا شام هر وقتی که میخواست سوار شود از ضعف
پیری و صدمه گرسنگی و تشنگی و از بسیاری اذیت و کشیدن بار محنت و مصیبت نمیتوانست که سوار شود و باطراف خود نظر
میفرمود و چون از نوجوانان او بجز سرهای بریده نشانه نبود ناله و زاری و گریه و بیقراری مینمود پس آن ملعونیکه موکل آن مظلومه بود
او را باذیت و زجر سوار مینمود و احوال سایر زنان بیکس و دختران رسول بر همین منوال بود خصوصا جناب سکینه مظلومه که کودک
بود و هرگز بتنهائی سواری ننموده بود و بر او ملعونیکه ناصبی و کج خلق بود موکل گردیده بود و علی الدوام او را اذیت مینمود ای سید
جوانان اهل جنان و ای آقای مظلومان و ای سرور شهیدان و الله که اگر همه دوستان و محبان تا قیامت گریان و نالان و قرین
آه و افغان شوند حزن قلب ایشان برطرف نگردد و سوز سینه ایشان فرو ننشیند زیرا که در روایات معتبره دیده اند و از علمای

خود شنیده اند که در زمان خاتم انبیا صلی الله علیه و آله در بعضی از اعیاد لباس جنت برای قامت مبارکت آوردند و آنرا پوشیدی
و بر اهل عالم مفاخرت میفرمودی و در بعضی از عیدها لباسی از برای جسد شریف و عنصر لطیف تو از آسمان فرود آمد که در میانه یکی
و آستر آن از پرهای نرم زیر بال جبرئیل بود که از برای راحت بدن مطهر منورت پوشیده آه آه واحزناه و وا مصیبتاه که در روز عاشورا
بخواهر مظلومات جناب زینب خاتون فرمودی که یَا اُخْتَاهُ ہَلُمِّی بِثَوْبٍ خَلِقٍ یعنی ای خواهر مظلومه آیا در نزد تو جامه کهنه
بهم میرسد و چون حاضر کردانید بدست مقدس خود اطراف آنرا پاره پاره کردی و بر بدن نازپرورده خود پوشیدی از برای
آنکه کسی بآن میل نکند و بعد از شهادت آن بدن مجروح از خاک و خاشاک و آفتاب محفوظ ماند خدا وند لعنت فرماید اهل کوفه
و شام را که بعد از شهادت آن مظلوم آنجامه را از وی دزدیدند و آن بدنیکه از لعاب دهان بهترین پیغمبران پرورده شده بود در میان آفتاب
بخواری و زاری بر روی خاک انداختند و از برای تحصیل دنیای خود رفتند ای دوستان وای نالکندکان هیچ میدانید که آنجامه
چه شد بشنوید و بی اختیار ناله و زاری کنید که در حدیث است که اهل بیت مظلوم اسیر از یزید علیه العذاب الشدید خواهش
فرمودند که امر کند لشکر بد سیر خود را که آنچه را که از ایشان در کربلا غارت برده اند رد کنند پس آن ملعون هر شقی بدبختی که متاع
و لباس شهیدی را آورد آه و امحزوناه که ملعونی آمد و لباسها نو داماد شهید جناب قاسم را آورد و اویلاه که شقی آمد و علم سقای
و مشک خشکیده سوراخ شده حضرت عباس علیه السلام را آه و امصیبتاه و وا مصیبتاه که منافق و ملعونی آمد و لباسهای جناب علی اکبر
نوجوان را آورد القصه پی در پی لشکریان شقاوت بنیان می آمدند و اساس و لباسی از شهیدان و اسیران می آوردند و اهل بیت
در کنار مجلس یزید علیه اللعنة نشسته بودند و از دیدن هر لباسی آهسته آهسته از برای شهادت مظلومی صاحب آن جامه زبور عسل که
در کدوی خود ناله کند میگریستند و آهسته ناله میکردند آه و اویلاه و وا مصیبتاه که ناگاه شقی ملعونی وارد شد و سارقی از نزد یزید پلید
گذاشت چون آنرا گشود آه و امصیبتاه و وا مظلوماه که پیراهن سوراخ سوراخ بخون خشک شده را در آورد الله اکبر چون نظر اهل بیت
بیکس بآن پیراهن افتاد بی اختیار صداها بناله بلند کردند و شور و حسیناه و ناله واغریباه و وا مظلوماه و واذبیحاه و وا شهیداه بلند
کردند بحدی که زلزله در ارکان قصر کفر بنیان یزید علیه اللعنه انداختند پس آن ملعون ازل و ابد متعجب شد و سؤال کرد که اسیران چه شد
که صداها بهم انداخته چنین ناله های جانگداز میکنند یکی از اسیران فریاد زد که ای یزید خدا خانه ترا خراب کند ای ملعون بدعاقبت
این پیراهن فرزند خاتم انبیا صلی الله علیه و آله است تأمل نما که چگونه بوده است احوال بدن آن مظلوم مؤلف و تکتاب دیده بر آن
گوید که از حدیث تواب دیدن سکینه خاتون در شام و نقل فرمودن و آنخوابرا برای یزید پلید معلوم میشود که آن پیراهن در نزد والده
مظلومه اش جناب فاطمه طاهره صلوات الله علیها بوده باشد و در جمله از کتب تعزیه روایت شده است که چون روز قیامت شود
خاتون دو سرا و شفیعه روز جزا جناب فاطمه طاهره دندان شهید شده پدر بزرگوار خود را بر روی دست و عمامه شق شده شوهر
خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بر فرق و لباس بزهر آلوده فرزند خود حضرت امام حسن علیه السلام را بر دست راست گیرد
و همین پیراهن سوراخ سوراخ مظلوم کربلا ارواحنا له الفدا را بر دست چپ گرفته و جبرئیل امین محسن سقط شده را بر دوش گرفته با این هیئت
وارد محشر شود و بنوعی بجزع شود که همه انبیاء از کرسیها و منابر فرود آیند و فرشتگان بناله درآیند پس عرض کند که اَللّٰهُمَّ اُحْکُمْ
بَیْنِی وَ بَیْنَ مَنْ ظَلَمَنِی وَ ظَلَمَ ذُرِّیَّتِی یعنی بار خدایا حکم فرما در میانه من و هر کس که بر من و بر ذریه من ظلم کرده است پس اذن میدهد خداوند
آن مظلومه را بشفاعت کردن از برای دوستان خود و دوستان ذریه خود و گریه کنندگان در مصیبتهای ایشان و زیارت
کنندگان قبور مقدسات ایشان خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید کَاَنِّیْ بِبِنْتِ الْمُصْطَفٰی قَدْ تَعَلَّقَتْ یَدَاہَا بِسَاقِ الْعَرْشِ
وَ الدَّمْعُ اُذْرِبَ یعنی گویا می بینم فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را که بدستهای خود بقائمه عرش الهی در آویخته و از چشمش
اشک جاریست وَ فِیْ حِجْرِہَا ثَوْبُ الْحُسَیْنِ مُضَرَّجًا وَ عَنْہَا جَمِیْعُ الْعَالَمِیْنَ بِحَسْرَۃٍ و در دامن آن معصومه جامه خون آلوده فرزند
او حضرت امام حسین است که همه عالم از جهت آن پیراهن در حسرت و ملال شدند تَقُوْلُ وَ یَا عَدْلُ اقْضِ بَیْنِیْ وَ بَیْنَ مَنْ تَعَدّٰی
عَلٰی اِبْنِیْ بَعْدَ قَہْرٍ وَ قَسْرَۃٍ و آن معصومه مظلومه عرض میکند که ای خداوند عادل حقیقی حکم فرما در میانه من و میان آنها که ظلم کردند بر فرزند

من بعد از غلبه وسبقت گرفتن براو اجالوا علیه بالصوارم والقنا ولم جال فیهم من سنان وشفرة زیرا که آن ملاعین مجولان درآوردند بر فرزند من تیغها ونیزهای خود را وای چه بسیار زدند بر بدن نازنین او نیزها وشفرهای خود را مؤلف گوید که ای خداوند من علی الدوام عذاب خود را مضاعف فرما بر آن اشقیائیکه ظلم کردند بر جناب فاطمهٔ طاهره وذریهٔ طیبین او ورحمت خود را مضاعف گردان بر دوستان وگریه‌کنندگان بر ایشان وقرار ده ما را وزندگان ومردگان ودوستان ومحبین ما را از جملهٔ التجاعتیای بشفاعت حضرت فاطمه دامن جنت میشوند

مجلس بیست وچهارم در احوال صبح عاشورا است

السلام علیکم یا اهل العزاء والبکاء والعاشوراء ورحمة الله وبرکاته ای شیعیان هر کس دیده باطن او روشن وچشم حق بین او بنور معرفت منور باشد چون صبح عاشورا طالع شود هرگاه نظر در اطراف عالم کند در همهٔ اجزای سموات وارضین خصوصا در ظاهر وباطن کاملین آثار حزن وهم وغم از برای مصیبت فرزند فخر عالم وآدم مشاهده خواهد نمود واین مطلب از برای روشن ضمیران وعارفین از شیعیان قطعی بلکه از جملهٔ محسوسات است وازاینجهه است که بی اختیار قلبهای دوستان بریان ودیدهای ایشان گریان است خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید اذا جاء عاشورا تضاعف حسرتی لآل رسول الله وانهل عبرتی یعنی هرگاه که ایام عاشورا میشود مضاعف میگردد حسرت من از برای آل رسول الله وریزان میشود اشک چشم من هو الیوم فیه اغبرت الارض کلها وجوما علیهم والسماء اقشعرت زیرا که آن روزی بود که در آن از شدت غم واندوه همهٔ زمین غبارآلوده وتیره وتار گردید وآسمان برخود بلرزید مصائب ساءت کل من کان مسلما ولکن عیون الفاجرین اقرت آه آه مصیبتی چند در آنروز روی داد که ناخوش گردانید هر کس را که مسلم بود ولیکن دیدهای معصیت کاران روشن گردید اذا ذکرت نفسی مصیبة کربلا واشلاء سادات بها قد تعرت آه آه هرگاه که بخاطرم آورد نفس من مصیبت کربلا را وبرهنه شدن اجساد طاهرهٔ بزرگان دین را در آن اضاقت فؤادی واستباحت تجارتی وعظم کربی ثم عیشی امرت تنگ میشود دل من ومعوق میماند امر کسب وتجارت من وبزرگ میشود غم من وتلخ میشود عیش وزندگانی من اریقت دماء الفاطمیین بالملا فلو عقلت شمس السماء لخرت آه آه ریخته شد خونهای اولاد فاطمهٔ طاهره آشکارا وعلانیه پس هرگاه عقل میداشت آفتاب سرنگون میشد بر روی زمین الا بابی تلک الدماء التی جرت بایدی کلاب فی الجحیم استقرت آه آه باشید که پدرم بفدای آنخونهائی گردم که جاری گردید بدست سگهائیکه جایگاه ایشان در جهنم است بنفسی خدود فی التراب تعفرت بنفسی جسوم بالعراء تعرت ای جانم بفدای آن رویهای نورانی باد که بخاک مالیده شد وجانم بفدای جسمها باد که در بیابان کربلا برهنه کردند بنفسی رؤس معلیات علی القنا الی الشام تهدی بارقات الاسنة ای جانم بفدای سرهائی باد که بر نیزها بالا کرده شد وهدیه بشام روانه شد در حالتی که از ذبهای آنها نور علانیه بود بنفسی شفاه ذابلات من الظما ولم تحظ ای جانم بفدای آن لبهائیکه از شدت تشنگی پژمرده شده ویکقطره از آب فرات نچشیده بود بنفسی عیون غائرات سواهر الی الماء منها نظرة بعد نظرة ای جانم بفدای آن چشمها باد که از بیخوابی بکاسه سر فرو رفته بود وهر لحظه بجانب آب فرات از تشنگی نظری مینمود بنفسی من آل النبی خرائد حواسر لم تقذف علیهم بسترة آه آه ای جانم بفدای آن دخترهای باحیا ونوجوانانی باد که از آل پیغمبر بودند وهمه حسرت زده وسر برهنه شده بودند ونداشتند چیزیکه سرهای خود را با آن بپوشند تغیض دموعا بالدماء مشوبة کقطر الغوادی من مدامع سترة آه آه که اشکهای چشمهای آن دختران همه بخون آلوده بود که شبیه پارهای جگر که از پیش سینه وناف ریخته شود علی خیر قتلی من کهول وفتیة مصابیح انجاد اذا الخیل کرت وگریه ایشان بر شهید بود که بهتر از همه پیرها وجوانها بود وآل نبی بودند از بزرگان قویدلان در میدان تاختن اسبان بر بیع الیتامی والارامل بکها تدابیه انسان فی کل سحرة پس گریه کن از برای ایشان که بودند منزلگاه یتیمان وبیوه زنان وبودند محفل درس وتلاوت از برای قرآن در همه سحرها واعلام دین المصطفی وولاته واصحاب قرآن وحج وعمرة

و بوده علمای دین محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وصاحبان ولایت واصحاب قربانی وحج وعمره یَقُولُونَ یَا جَدَّاهُ اَتَتْکَ فِتْنَةٌ تَرَاهُ عَلَیْنَا مِنْ اُمَیَّةَ مُقْتَرَةٌ آه آه که همه فریاد میکردند که یا جداه یا محمداه آیا مشاهده میفرمائی که چه محنت ومصیبتی است که برپا میکنند از ظلم بنی امیه ضَغَائِنُ بَدْرٍ بَعْدَ سِتِّینَ اُظْهِرَتْ وَکَانَتْ اُجِنَّتْ فِی الْحَشَا وَاُسْتُرِتِ یا جداه ظاهر گردید کینهای جنگ بدر بعد از شصت سال که مخفی بود در دلهای ایشان شَهِدْتُ بِاَنْ لَمْ تَرْضَ نَفْسٌ لِنَبِیِّه وَفِیهَا مِنَ الْاِسْلَامِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ گواهی میدهم که هیچ نفسی راضی نشود باین مصایب وحال آنکه بوده باشد در آن ذرة از اسلام مؤلف گوید که چگونه میشود که شخصی خود را از جمله مسلمانان شمرد و بآن ظلم وستمها که در روز عاشورا بر پاره تن رسول خدا یعنی جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا وارد گردیده راضی وخوشنود باشد والله راضی نخواهد شد بوارد شدن ذرة از آنها ای اصحاب عاشورا بدانید که همه چشمها وگوشها در راه انتظار بود که چون روز عاشورا طالع شود چه خواهد شد خلاصه آنچه از احادیث معتبره ظاهر میشود اینست که جناب سید الشهداء در اول فجر روز عاشورا نماز صبح را بجماعت با اصحاب کرام بجای آوردند پس روی مبارک بجانب ایشان کرده فرمود که یَا اَصْحَابِی اِنَّ اللهَ قَدْ اَذِنَ فِی قَتْلِکُمْ فَعَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ یعنی ای اصحاب من بدرستیکه خداوند جل جلاله اذن فرموده است بشهادت شما پس بر شما باد بصبر وسکون ودر حدیث معتبر است که چون صبح عاشورا آفتاب طالع شد آن آفتاب عالمتاب فلک عصمت وطهارت اصحاب خود را جمع فرمود وموافق حدیث جناب باقر علیه السلام چهل وپنج سواره بودند وصد پیاده پس آنجناب زهیر بن قین را در میمنه اصحاب خود وحبیب بن مظاهر را در میسره ایشان قرار داد وبرادر با جان برابر خود حضرت عباس علیه السلام را طلبید وعلم را بدست مبارکش داد وامر فرمود که صف آرائی لشکر را فرمایند ودر مکانیکه خیام طاهرات ذریه سید کائنات در عقب سر ایشان واقع شود وحکم فرمود که خندقی که در شب عاشورا در پشت خیمها کنده بودند پر از هیمه ونی کرده آتش زنند تا آنکه دشمن نتواند که از آن طرف بر خیمها واهل آن وآنچه در آنها است ظفر یابد مؤلف دلسوخته گوید که زنان وکودکان ودختران که در پس پردهای عصمت وطهارت پرورده شده بودند هرگز صف آرائی لشکر وجهاد ندیده بودند در اول صبح عاشورا آتشی در قلبهای پریشان ایشان بوجود ذی جود خامس آل عبا واصحاب با وفا آه آه وامصیبتاه متحیرم که در عصر عاشورا بر ایشان چه گذشت در آن وقتی که عمر سعد حرامزاده لشکر شقاوت اثر را امر کرد که خیمها را غارت کنند وفریاد زد که آتش بر خیمهای صاحبان مظلوم زنند وخیمها را با هر کس که در او است بسوزانند پس آن بیحیایان از اطراف آتشها فرا کرد روی به بیابانها نهادند ودر احادیث بسیار وارد شده است که از طرف کفر وضلالت عمر بن سعد علیه اللعنه صف آرائی لشکر شقاوت اثر نمود وعدد ایشان بروایتی زیاده از بیست ودو هزار نفر بود ودر روایت دیگر است که زیاده از سی هزار نفر بودند مؤلف گوید که آنچه بر این خادم اخبار معلوم شده آنست که عدد ایشان زیاده از آنست که بتوانند حفظ وضبط نمود زیرا که در حدیثی فرموده است که گویا سیل آمده بود وآدم آورده بود ودر حدیث دیگر است که روزی مظلوم کربلا در آغوش مادر جود فاطمه زهرا بود که سید انبیا بر آن مخدره وارد شد وآن بزرگوار گرفته از آغوش مرحمت خود جای داد وفرمود که ای فرزند خداوند لعنت کند کشندگان ترا وعریان کنندگان ترا وهلاک نماید اذیت کنندگان ترا وحکم نماید در میانه من وآنها که اهانت وخواری میرسانند بتو واذیت میکنند ترا پس چون آن معصوم این کلمات را از پدر بزرگوار خود شنید عرض کرد که یَا اَبَتَاهُ اَیَّ شَیْءٍ تَقُولُ یعنی ای بابا جان پدر این چه کلمات بود که فرمودی آنحضرت فرمود که ای دختر کن من بخاطر آوردم اذیتها وظلمها ومکر وحیلها که با و میرسد بعد از من وتو واین مصیبت در روزی بر او وارد میشود که او در میانه گروهی واقع شده باشد که کثرت وجمعیت ایشان گویا مثل عدد ستارهای آسمان است خلاصه کلام آنکه عمر بن سعد علیه اللعنه از اطراف صف آرائیها کرد ودر میان هر سلسله وقبیله علمی برپا کرد واز برای هر طایفه مکانی وجائی معین کرد ومیمنه لشکر کفر اثر خود را بعمرو بن حجاج بی ایمان سپرد ومیسره آنرا بشقی ترین همه آنها شمر بن ذی الجوشن ملعون واگذاشت وعمر بن قیس خبیث را سرکرده سواران گردانید وشیث بن ربعی خبیث را بزرگ پیادگان قرار داد وعلم ظلم شیم خود را بدست زوید غلام بد فرجام خود داد پس در میان عسکر خود نعره زد که در اطراف حسین احاطه کنید ومانند حلقه گرداگرد او در آئید که از هیچ طرف نه کسی بیاری او در آید ونه او بتواند فرار نماید پس از جمیع اطراف بدور ماه وجودش حلقه زدند آه واغربتاه وامظلوماه که جناب سید الساجدین

پیغمبر باید که چون پدر بزرگوارم واقعه دشت کربلا را بدانگونه مشاهده فرمود و ملاحظه نمود که آن سواران بی ایمان بقصد جان آن
جان جهانیان بنای فتنه و طغیان دارند در میانه هر دو لشکر ایستاده دستهای مبارک را بجانب آسمان بلند کرده و با پروردگار
خود مناجاتی فرمود که معنی فارسی آن اینست که ای خداوند من توئی که محل اعتماد منی در هر غمی و همی و توئی که محل امید و آرزوی منی در هر شدتی
و توئی که در هر امری که بر من وارد میشود مایه اعتماد و امید واری منی ای چه غمهای بسیار بزرگ که بر من وارد شده که عقلها در آن
ضعیف گردیده و راه چاره در آن سد شده و دوستانم در چاره آن عاجز گردیده اند و دشمنانم در آن زبان شماتت گشوده اند
و من آنرا بجناب تو عرض کرده ام و شکوه آنرا بتو نموده ام و از غیر تو روی گردانیده ام و بجانب حضرت تو روی آورده ام پس تو
از لطف خود فرج عطا فرموده و آن غصه را برطرف گردانیده و توئی ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و منتهای هر رغبتی مؤلف
گوید که خداوند لعنت کند بر دنیا و اهل دنیا خصوصا بر اهل کوفه و شام که اصلا اعتنائی بدان بزرگوار که حجت خداوند بود بر اهل آسمانها
و زمینها نکردند که مهلت و فرصت ندادند که مناجات با حضرت قاضی الحاجات را بآخر رساند و در همان ساعت خیرگی کرده از اطراف روی
بخیام طاهرات آوردند پس دیدند که در عقب آنها در خندقها آتش برافروخته است پس شمر شریر که خداوند دهان او را مملو از زقوم
جهنم گرداند فریاد زد که یا حُسَیْنُ اِسْتَعْجَلْتَ بِالنّارِ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی ای حسین پیشی گرفته بآتش قبل از آتش روز قیامت پس آنحضرت
سلام الله علیه فرمود که کیست فریاد زننده گویا شمر بن ذی الجوشن باشد اصحاب عرض کردند بلی شمر ملعونست فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ یَا ابْنَ
رَاعِیَةِ الْمِعْزیٰ اَنْتَ اَوْلیٰ بِهَا صِلِیًّا یعنی ای ولد الزنا و ای فرزند گوسفند چران تو سزاوارتری که بآتش جهنم سوخته شوی پس مسلم بن عوسجه
پیش آمد و عرض کرد که یا ابن رسول الله مرخص فرما که این ملعون را به تیری هلاک گردانم فَاِنَّ الْفَاسِقَ مِنْ اَعْدَاءِ اللهِ وَعُظَمَاءِ الْجَبَّارِیْنَ
وَقَدْ اَمْکَنَ اللهُ مِنْهُ یعنی بدرستیکه این فاسق از دشمنان خداوند و از سرکردگان و بزرگان جبارین است و خداوند هلاک او را
برای ما میسر کرده پس آن بزرگوار او را اذن تیر زدن نداد و فرمود اِنِّیْ اَکْرَهُ اَنْ اَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ یعنی دوست نمیدارم که من ابتدا کنم
با ایشان بمقاتله کردن و در حدیث است که در آنوقت که لشکر شقاوت اثر خیرگی و بیحیائی میکردند و نعرها میکشیدند و سخنان نالایق و ناهنجار
میگفتند آن غریب مظلوم که جانهای همه دوستانش بفدای او و غربت او شود از برای اتمام حجت از خیمه جلال بیرون تشریف آورد
با چند نفر از نجیبان از اصحاب روانه جانب آنقوم نابکار شدند و در پیش روی آن بزرگوار بریر بن خضیر راه میرفت پس آنحضرت روی
بجانب او کرده فرمود که تو اول پیش برو و با ایشان سخن بگو پس بریر نزدیک آنقوم شقاوت نشان آمده فرمود که ای قوم از پروردگار
خود شرم کنید اینک اهل بیت پیغمبر شما جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله در این صبح عاشورا در میانه لشکر شما گرفتار گردیده اند
و در این خیمها است ذریه پیغمبر شما و عترت طاهره او و دختران او و حرم او پس بگوئید که از جانب خدا و رسول چه دلیل و برهان
دارید که با ایشان این نوع سلوک و رفتار نمائید و بگوئید که غرض شما از این عمل چیست فَقَالُوْا نُرِیْدُ اَنْ نُمَکِّنَ مِنْهُمُ الْاَمِیْرَ ابْنَ زِیَادٍ
فَیَرٰی رَأْیَهُ فِیْهِمْ پس آنقوم بیحیای بی ایمان که خداوند علی الدوام عذاب ایشانرا مضاعف گرداند گفتند که غرض ما از ایشان اینست
که ایشانرا بنزد امیر خود ابن زیاد برده و او را بر ایشان مسلط و امیر و صاحب اختیار گردانیم تا آنچه رای او بر آن قرار گیرد در حق
ایشان بعمل آورد پس بریر بایشان فرمود که آیا راضی نمیشوید که مراجعت فرمایند بجانهای خود و در مدینه طیبه در جوار جد عالیمقدار
خود ساکن و مجاور باشند وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کرده اید نامهائی را که بخدمت این بزرگوار نوشته اید و آن عهدها را
که کرده اید که با آنها وفا کنید و خداوند جل شانه را در آنها شاهد و گواه گرفته اید وای بر شما اهل بیت پیغمبر خود را بجانب خود دعوت
نمودید و چنان مینمودید که جانهای خود را در راه رضای ایشان نثار خواهید کرد و حال که بر شما وارد شده اند و مهمان شما گردیده اند
بنا دارید که ایشانرا گرفته بدست دشمنان ایشان ابن زیاد بی ایمان و عبید بدهید علاوه آنکه آب فرات را بر روی ایشان بسته اید بد رعایت
کردید حق پیغمبر خود را ... درباره ذریه او خداوند شما را در قیامت از آب کوثر محروم گرداند که بد امتی بوده اید شما آنکه ... ملعونی
فریاد کرد و گفت ای بریر هرچه میگوئی گوش نمی شنود و سخنان ترا و ما دل بامثال این سخنان نخواهیم داد بریر در جواب گفت حمد میکنم
خداوند ... که شقاوت و کفر و طغیان شما را بمن شناسانید و دانستم که شما چگونه امتی بودید پس روی خود را بجانب آسمان کرده عرض

رو که با پروردگار ما بیزاری بجوییم از ایشان خداوندا انتقام خود را در میانه ایشان انداز و غضب خود را بر ایشان مستولی گردان
تا آنکه بر تو وارد شوند و حال آنکه تو بر ایشان خشمناک بوده باشی پس چون آنجماعت بد عاقبت دیدند که از برای او جوابی ندارند
او را تیرباران کردند پس بریر علیه الرحمه از هدایت آنقوم مایوس شده بخدمت جناب سید الشهدا علیه السلام مراجعت فرمود
مؤلف گوید که چون در صبح عاشورا بریر علیه الرحمه را تیرباران نمودند مثل جناب سید الشهداء سید و مولای او داشت که رجوع بآن
حضرت نماید و چون بخدمت آنجناب رسید همه اصحاب بدور او جمع شدند و او را بجهة جراحت تیرها تسلی دادند آه و اغلواه که
در وقت زوال روز عاشورا چون مظلوم نینوا و خامس آل عبا را از چهار طرف تیرباران کردند کسی نبود که آنجناب را تسلی دهد و خود را
در عوض آنجناب نشانه تیر بلا کند مگر زنان و دختران که در خیامها حیرت بجز ناله و زاری و گریه و بیقراری کاری دیگر از ایشان برنیامد

مجلس سی و پنجم در اتمام حجت کردن آنحضرت است بقوم در صبح عاشورا و بعضی از افعال و اقوال آن ملاعین بی ادب

اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَهْلَ الْمُصيبَةِ وَالْعَزاءِ وَالْبُكاءِ وَالْعاشُوراءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ وبعد بدانکه بهترین خطبه که مناسب صبح
عاشوراست خطبه شریفه ایست که خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء در میانه هر دو لشکر انشا فرموده اند کیفیت
انشاء الخطبه موافق احادیث معتبره اینست که چون صبح عاشورا شد آن مظهر جلال الهی با قلیل اصحابی که باقی مانده بودند از خیمه جلال
بیرون تشریف آورده و در مقابل لشکر شقاوت اثر صف کشیدند پس دیدند که ابن سعد لعین جمیع بزرگان و بتهای کوفه و شام را
در اطراف خود جمع کرده و خود چون بت بزرگ در میان ایشان ایستاده و مشغول تدبیر کیفیت مقاتله و مجاهده است پس آن بزرگوار
بندای بلند فرمود که ای جماعت ساکت شوید تا با شما سخنان حقی چند بگوییم ایشان ساکت نشدند پس بندای جلی فرمود که وای بر شما چرا
ساکت نمیشوید تا شما را هدایت کنم براه نجات ای جماعت هر کس مرا اطاعت کند خواهد بود از راه یافتگان و هر کس خلاف فرمان
من کند خواهد بود از هلاک شدگان بشنوید سخن مرا بدرستیکه پر کرده اید شکمهای خود را از حرام و قلبهای شما سرنگون شده و بر آنها
مهر گذاشته شده است وای بر شما آیا آرام نمیگیرید و آیا گوش نمیدهید پس از مبالغه آنجناب همه در میان لشکر ابن سعد افتادند
و با یکدیگر گفتند که چرا گوش بسخنان این بزرگوار نمیدهید تا مطلع شویم که چه خواهد بگوید و چون ساکت شدند آن لسان الله ناطق شروع
ببیان کرده فرمود که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي خَلَقَ الدُّنْيا فَجَعَلَها دارَ فَناءٍ وَزَوالٍ حمد مخصوص آن خداوندیست که خلق فرمود پس گردانید آنرا
خانه فانی بی اعتبار مُتَصَرِّفَةً بِاَهْلِها حالاً بَعْدَ حالٍ و آنچنانیست که روی میگرداند با اهلش از حالی بحالی دیگر فَالْمَغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ
وَالشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ پس فریب خورده آنکسی است که دنیا او را فریب داده و شقی و بد عاقبت کسی است که بدنیا فریفته شده فَلا تَغُرَّنَّكُمْ
هٰذِهِ الدُّنْيا پس مغرور نگرداند شما را این دنیا فَاِنَّها تَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَكَنَ اِلَيْها پس بدرستیکه آن قطع میکند امید هر کس را
که اعتماد کند بر آن وَتُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فيها و نا امید گرداند طمع هر کس را که طمع کند در آن وَاَراكُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلىٰ اَمْرٍ قَدْ
اَسْخَطْتُمُ اللهَ فيهِ عَلَيْكُمْ و تحقیق که می بینم شما را که اجتماع کرده اید بر امری که بخشم آورده اید خدا را در آن امر بر خود وَاَعْرَضَ بِوَجْهِهِ
الْكَريمِ عَنْكُمْ و روی کرمش را گردانیده است از شما وَاَحَلَّ بِكُمْ نِقْمَتَهُ و وارد گردانیده است بر شما انتقام خود و عذاب خود را
وَجَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ و دور گردانیده است شما را از رحمت خود فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنا وَبِئْسَ الْعَبيدُ اَنْتُمْ خوب پروردگاریست پروردگار
ما و بد بندگانی میباشید شما اَقْرَرْتُمْ بِالطّاعَةِ وَآمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ اقرار کردید باطاعت و ایمان آوردید برسول که محمد مصطفی است
ثُمَّ اَنْتُمْ زَحَفْتُمْ اِلىٰ ذُرِّيَّتِهِ وَعِتْرَتِهِ تُريدُونَ قَتْلَهُمْ و پس از ایمان آوردن بآنحضرت مهیا شده اید از برای جنگ کردن با ذریه
آنجناب و عترت طاهره او و اراده دارید که بقتل رسانید ایشان را لَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطانُ فَاَنْساكُمْ ذِكْرَ اللهِ الْعَظيمِ و بتحقیق که
مستولی شده است بر شما شیطان و از یاد شما برده است ذکر خداوند با عظمت را فَتَبّاً لَكُمْ وَلِما تُريدُونَ پس جدا باد و انقطاع باد
در میانه شما و آنچه اراده کرده اید که بعمل آورید پس چون کلام آن بزرگوار باینجا رسید فرمود که اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ پس روی
مبارک را بجانب اصحاب و دوستان خود کرده فرمود که هٰؤُلاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ ايمانِهِمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمينَ یعنی اینجماعت

قومی هستند که کافر شده‌اند بعد از ایمان آوردن پس دوری باد از رحمت الهی زیرا که جماعت ستمکاران پس رفته دیگر از برای
ندای امام حجت الحجه الله علی العالمین ارواحنا و ارواح العالمین فداه او روی مقدس منور خود را بجانب آن اشقیا کردانیده و
بصدای بلند که همه صحرای کربلای پر بلا را پر کرده بود و هر دو لشکر شنیدند فرمود که ای جماعت نسب مرا بیان کنید و نظر نمائید
که من کیستم و رجوع کنید بنفوس شریره ملعونه خود و سرزنش کنید خود را بر عمل خود فانظروا هل تصلح لکم قتلی و انتهاک حرمتی
آه وا مصیبتاه که فرمود ای جماعت ملاحظه کنید که آیا صلاح شما هست در کشتن من و در هم شکستن حرمت من آیا نیستم من فرزند پیغمبر
شما و پسر وصی او و پسر عم او جناب علی بن ابیطالب که او اول ایمان آورندگان برسول الله است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده از
از جانب پروردگار خود آیا نیست جناب حمزه سید الشهداء عم من آیا نیست جعفر طیار که با ملائکه در اطراف جنت پرواز کند
عموی من آیا این حدیث شریف بگوش شما نرسیده که رسول الله صلی الله علیه و آله در حق من و برادرم حضرت امام حسن فرمود که
هذان سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین دو آقای همه جوانان اهل بهشتند ای قوم اگر تصدیق میکنید مرا در آنچه میگویم و حال
آنکه هرچه میگویم راست است و بحق خداوند که هرگز قصد دروغی نکرده‌ام زیرا که دانسته‌ام که خداوند جلیل ما امیدار حجت
خود گردانیده است دروغگو را پس چرا با من اینگونه سلوک و رفتار میکنید و اراده شهید کردن من دارید و اگر دروغ میپندارید
کلام مرا بدرستیکه در میانه شما هستند جمعیکه اگر از ایشان سوال کنید خبر دهند شما را بصدق گفته من سوال کنید از جابر بن عبدالله
انصاری و ابی سعید خدری و سهیل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک تا خبر دهند شما را که خود شنیده‌اند همین حدیث
شریف را از حضرت پیغمبر رسول الله صلی الله علیه و آله که در حق من و برادرم فرموده مؤلف گوید که ای بفدای کلامش شوم فقال
یا قوم اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی آه وا مظلوماه و وا غریباه که فرمود ای جماعت بیحیا اینهمه سخنانکه بشما گفتم باعث آن نشد که
شما را باز دارد از کشتن من و ریختن خون من پس بدین سخن فرمودن آن آقای همه جوانان اهل جنان شمر شریر بی ایمان آن
سرکرده اهل نیران روی به لشکریان کرده فریاد کرد و کلامی گفت که ظاهر این است که مرادش این باشد که حسین از دین خدا بیرون
رفته و بطرفی افتاده و میخواهد که سخن و گفته خود را راست کند و ما نمیفهمیم که چه میگوید پس حبیب بن مظاهر علیه الرحمه در جواب او
فرمود که ای ملعون توئی که از دین خدا بیرون رفته و هر کس هرچه بگوید متابعت او میکنی و اگر هفتاد مذهب بهم رسد از برای
دنیا با همه همراهی میکنی و راست میگوید که کلمات و سخنان این بزرگوار را نمی فهمی زیرا که بجهت کفر تو خداوند قلب ترا سر نگون گردانیده
و بر آن مهر گذاشته است و چون آن ملعون این جواب را شنید ساکت شد پس جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء دفعه دیگر بصدای
بلند که همه کس شنیدند فرمود که ای قوم اگر شما شک دارید در سخنان من پس معلوم شد که شک دارید در اینکه من پیغمبر شما یم فوالله
ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی غیری فیکم و لا فی غیرکم ای جماعت بخداوند عالم قسم که نیست در میانه مشرق و مغرب فرزند
دختر پیغمبری غیر از من نه در میانه شما و نه در میانه غیر شما ای قوم وای بر شما آیا میخواهید که مرا بقتل رسانید در عوض آنکه از شما کسی را
کشته‌ام یا آنکه مالی را از شما تلف کرده‌ام یا کسی را مجروح کرده‌ام که قصاص کنید و حال آنکه هیچیک از اینها از من صادر نشده
پس چون این کلام را از آن حجت ملک علام شنیدند جمیعا ساکت شدند و احدی جواب نگفت و متحیر شدند که چنین کلمات و فرمایشات را
چه جواب بگویند و چونکه آنجناب دید که همه ساکت شده‌اند و اصلا جواب نمیگویند خود جمعی از رؤسا و بزرگان ایشان را صدا زده فرمود
که ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن الاشعث و ای یزید بن الحرث آیا شما ها نامه ننوشتید که همه میوه‌ها بر درختهای ما رسیده
و همه زراعتهای ما سبز و خرم گردیده و از برای نصرت و یاری تو لشکرهای مسلح و مکمل آماده نموده‌ایم کو وعده‌های شما و صدق قول
قول شما راوی میگوید که والله هرگز سخنگوئی به این فصاحت و بلاغت پیش از او و بعد از او شنیده نشده و در کتاب بحار روایت
کرده است که چون کلام آن بزرگوار به اینجا رسید عمر بن سعد لعین فریاد زد که صاحب خود که مگذارید که حسین این قدر سخن بگوید و او را
جواب بگوئید که پسر پیش علی بن ابیطالب است والله اگر در میانه شما همین طور یکروز بایستد کلام او قطع نخواهد شد و از حرف
زدن مانده نخواهد گردید پس شمر حرامزاده قدم جرأت در میان نهاده و عرض کرد یا حسین اینقدر حرف میزنی چه میگوئی خوب جالی کن

تا بفهمید کلام مرا آن بزرگوار فرمود که میگویم از خدا بترسید و متقی و پرهیزکار گردید لا تَقْتُلُونی فَاِنَّهُ لایَحِلُّ لَکُمْ قَتْلی وَ لا انْتِهاکُ حُرْمَتی
ایشمر غدار مکار میگویم که دست از کشتن من بردارید و حرمت مرا در هم مشکنید زیرا که حلال نیست از برای شما قتل من و نه در هم شکستن
حرمت من زیرا که من پسر دختر پیغمبر شمایم و جدهٔ من خدیجه زوجهٔ پیغمبر شماست و البته بشما رسیده است قول پیغمبر شما که اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ سَیِّدا
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّة پس اشعث بن قیس علیه اللعنه پیش آمد و عرض کرد که ما این سخنها را نمیدانیم و گوش با این حرفها نخواهیم داد و لکن
مدعا آنکه سخن ما اینست که دست از بزرگی بردار و در فرمان پسر عم خود در آی و کوچکی او را راضی شو که او و اصحاب او و دوستان او
نخواهند رفتاری با تو کرد مگر بطوری که موافق خواهش تست پس آن برگزیدهٔ خلاق زمین و آسمان در جواب آن ملعون فرمود که وَ اللهِ
لا اُعْطیکُمْ بِیَدی اِعْطاءَ الذَّلیلِ وَ لا اُقِرُّ لَکُمْ اِقْرارَ الْعَبْدِ یعنی و الله دست بیعت بشما نخواهم داد از روی ذلت و خواری و اقرار نخواهم
کرد از برای شما مثل اقرار بندگان و غلامان پس بصدای بلند فرمود که یا عباد الله بدرستیکه من پناه میبرم به پروردگار خود و پروردگار شما
که شما ها مرا سنگسار کنید و پناه میبرم به پروردگار خود از هر متکبری که ایمان نیاورد بروز حساب آگاه باشید که اتمام حجت الهی
بر شما کردم و راه خیر و شر را بشما نمودم و لکن بدانید که با او جنگ خواهم کرد با این بسیار با اینکه کم است آذوقه و اصحاب پس
شعری چند خواند که دلالت بر اعراض از دنیای دنی میکرد پس روی مبارک بجانب آسمان کرده عرض کرد که الهی خداوند من منع فرما
از ایشان باران رحمت خود را و قحط کن در زمان ایشان مثل آنچه در زمان حضرت یوسف کردی و مسلط گردان بر ایشان غلام
ثقیف که زندگانی بر ایشان تلخ گرداند و احدی از ایشان را باقی و زنده نگذارد و بقتل رساند ایشان را در عوض آنچه ما را بقتل رسانیدند
و بزند ایشان را در جزای آنچه ما را زدند و بکشد از ایشان انتقام مرا و یاران مرا و اهل بیت مرا و شیعیان مرا الهی خداوند من این جماعت
فریب دادند ما را و دروغ گفتند با ما و خوار و ذلیل گردانیدند ما را و تو پروردگار مایی و بر تست اعتماد ما و بسوی تست زاری ما و بجانب
تست بازگشت ما و پس از فراغ از مناجات با حضرت قاضی الحاجات روی مقدس را بجانب آن ملاعین کرده فرمود که کجاست عمر بن سعد
علیه اللعنه که مرا با او شغلی است چون آن شقی را از خواستن آنجناب آگاهی بهم رسید اکراه داشت که بخدمت آنجناب شرفیاب شود
بعد از نزدیک شدن آن ملعون با و فرمودند که ای عمر تو مرا بقتل میرسانی بگمان آنکه ترا والی خواهد گردانید حرامزاده ولد حرامزاده در ملک
و بلاد جرجان و الله ای عمر که تو بآرزوی خود نخواهی رسید و این کلام عهدی باشد در میانهٔ من و تو و آنچه میخواهی میتوانی انجام کن
که هرگز بعد از شهید کردن من خوشحالی نخواهی دید در دنیا و نه در آخرت و گویا می بینم سر ترا که به نیزه کرده اند و اطفال نشانهٔ تیر
خود کرده اند پس آن بی عاقبت از شنیدن این کلام خشمناک گردیده و روی نحس خود را گردانید و بکلی از خود برگردید و روی بلشکر
شقاوت اثر خود کرده بصدای بلند گفت که ما تَنْتَظِرُونَ بِهِ اِحْمِلُوا بِاَجْمَعِکُمْ اِنَّما هِیَ اُکْلَةٌ واحِدَةٌ یعنی چه انتظار میکشید در حق حسین
باید جمیع لشکر یکدفعه بر او حمله کنید که او یک لقمه بیشتر نیست آه و امظلوماه و واغریباه که بگفتهٔ آن شقی بی ایمان همه لشکر شقاوت
بنیان بر مقتدای عالمیان و مرکز دایرهٔ ایمان حمله ور گردیدند و به تیرها و نیزه ها و آلات حرب با آن بزرگوار و اصحابش
اذیتها میرسانیدند آه آه واغربتاه که در بعضی از کتب عراقی آورده اند که در روز عاشورا تیری از لشکر اعدا بر سر طوق خیمهٔ جلال
سر سلسلهٔ مظلومان و شهیدان واقع شد و جناب زینب خاتون محزونه را بر وقوع آن تیر بر خیمهٔ آن فرزند بشیر و نذیر آگاهی و اطلاع
بهم رسید بی اختیار نالهٔ غریبانه از قلب هجران کشیده و از سینهٔ مصیبت رسیده بر کشید بنوعیکه سوز نالهٔ آن مظلومهٔ محزونه
گویا آتش بنیستان باقی اهل بیت انداخته و همه بسوخت پس مظلوم کربلا و خامس آل عبا ارواحنا له الفداء فرمود که ای جان خواهر
این ناله از چه بود که همه شادمانی از قلبم ربود آن مکرمه عرض کرد که چگونه ناله نکنم که احترام خاندان عزت و رسالت در هم شکست
و کار بجائی رسیده است که بر خیمهٔ خامس آل عبا تیر میزنند پس آن مظلوم غریب چون اینکلام از خواهر محترمهٔ خود شنید بی اختیار
بنالید و فرمود که ای خواهر ای زینب اگر بجهت زدن تیری بر خیمهٔ برادرت حسین چنین ناله و گریه کنی آه آه ندانم که اگر در آخر این روز همه اعضا
و جوارح مرا و اولاد مرا و اقربا و دوستان مرا تیر خورده و نیزه خورده و پاره پاره شده مشاهده کنی چگونه ناله و زاری و گریه
و بیقراری خواهی کرد ای خواهر صبر کن که خداوند صابران را دوست میدارد و در کلام خود فرموده است که اِنَّ اللهَ مَعَ الصّابِرینَ

مجلس بیست و ششم

در اتمام حجت فرمودن آنجناب و یزید بن حصین همدانی نسبت بر لشکر شقاوت اثر و هدایت یافتن حر و آمدن او بخدمت حضرت و قبول شدن توبه او السلام علیکم یا اهل المحبة والولاء و اهل المصیبة والبکاء و رحمة الله و برکاته و بعد السلام علی حبیب الله و نجیبه السلام علی فلذة نبی الله و نخبته السلام علی ابن ولی الله و قرة عینه السلام علی نور حدقة الزهراء و نور حدقتیها السلام علی اخ المجتبی و قوة عضده السلام علی غریب ارض الطف مع عیاله عزیز علی ان اسمع انک مقتول جوعا عطشانا بغصته آه آه چه بسیار ناگوار است بر من اینکه بشنوم که جناب تو تشنه شده در حالیکه گرسنه و تشنه و در غم و غصه بوده والله عزیز علی ان تقع فی الفرات خنازیر السود و کلابها و کنت ممنوعا من شربه و بیدک مشارب میاه الدنیا والآخرة ای سید و مولای من والله که ناگوار است بر من اینکه داخل شود در آب فرات خوکهای سیاه و سگهای سیاه ظاهریه و باطنیه مثل اهل شام و کوفه و جناب تو ممنوع باشی از شرب آن و حال آنکه در قبضه قدرت تست همه آبهای ظاهریه و باطنیه از دنیویه و اخرویه آه وا حزناه یا بنیه عزیز علی ان قتلوک عطشانا بعوض قتل عثمان والحال انه لا یعادل شسع نعلک الثقلان آه وا مصیبتاه یا بنیه که زیاده از حد بیان ناگوار است بر من اینکه بشنوم که جناب ترا تشنه شهید کرده اند در عوض تشنه کشته شدن عثمان و حال آنکه معادل بند نعلین جناب تو نمیشود ثقلان از انس و جان آه آه عزیز علی ان کنت معروفا بالولایة والعظمة والجلالة عند کل ذرة و نسبوک الی الضلالة والجهالة و سموک بفرق الفتنة آه وا ویلاه و وا حزناه وا ای چه بسیار ناگوار است بر من اینکه جناب اقدس الهی شناسانیده بود ولایت و عظمت و جلالت جناب ترا بجمیع ذرات موجودات و اشقیای این امت نسبت دادند ترا بضلالت و جهالت و نام نهادند ترا بشاخ فتنه حال آنکه خود بودند اصل و معدن هر فتنه الا و صلی الله علیک و علی اصحابک و محبیک والباکین علیک و لعنة الله علی اعدائک و ظالمیک و قاتلیک خصوصا علی مانعیک عن شرب ماء الفرات بعد شدة العطش علیک و همین مصیبت کافی است از برای حزن و گریه و ناله دوستان اینکه در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که چون در روز عاشورا تشنگی بر اهل و عیال و رجال و نساء و اصحاب مظلوم کربلا شدت کرد آنجناب روانه جانب لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه شده و از برای اتمام حجت فرمود که یا قوم اسقونی شربة من الماء یعنی ای قوم جرعه از آب فرات بمن و دوستانم بیاشامانید که از شدت تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده ایم و آن طایفه بیشرم و حیا اصلا متعرض آن بزرگوار نشده جواب ندادند پس یکی از شیعیان که اسم او یزید بن حصین همدانی بود پیش آمد و عرض کرد که یا ابن رسول الله اذن میدهی مرا که نزد این قوم رفته ایشان را نصیحت کنم آنجناب او را اذن داد پس آمد در مقابل ایشان ایستاد و فرمود ای گروه خلایق بدرستیکه خداوند عزیز جلیل برانگیخت پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بحق از برای آنکه امر و نهی او را بخلق رساند و بندگان را بسوی او دعوت نماید و او را چراغ راه هدایت گردانید و هذا ماء الفرات تقع فیه خنازیر السود و کلابها و قد حیل بینه و بین ابنه یعنی و اینک آب فرات خوکهای سیاه و جانورها بر آن وارد میشوند و آب خوشگوار میآشامند و در میان آن و فرزند او مانع و حایل شده اند پس آن اشقیا بیحیا در جواب آن نیکو خصال گفتند که تا چند امتحان عبث و بیفایده میکنی بس کن و امثال این کلمات مگو فوالله لیعطشن الحسین کما عطش من کان قبله یعنی بحق خداوند قسم که تشنه کشته خواهد حسین چنانکه کشته شد کسی که پیش از او بود یعنی عثمان پس چون مظلوم کربلا گرفتار بدست اشقیا شنید که دوست آنجناب را چنانکه شنیدید جواب دادند او را امر فرمود که ساکت شو و بجای خود بنشین پس آن بزرگوار و یادگار حیدر کرار خود بنفس نفیس از جای خود برخواست و در میانه میدان بر شمشیر خود تکیه کرده و روی منور خود را بجانب آنگروه شقاوت شکوه کرده بصدای بلند فرمود که انشدکم الله هل تعرفونی یعنی ای جماعت بد عاقبت شما را بحق خداوند قسم میدهم که راست بگوئید که مرا میشناسید که کیستم قالوا نعم انت ابن رسول الله و سبطه آه وا حزناه و وا مصیبتاه از شدت شقاوت کوفیان و شامیان بی ایمان که فریاد کردند و گفتند که بلی ترا میشناسیم نیکو توئی فرزند رسول خدا و فرزند دختر او و باز آنجناب بجهة تاکید و مبالغه فرمود که شما را بحق خدا قسم میدهم آیا میدانید که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است ایشان عرض کردند که خدا را گواه میگیریم که خوب مطلعیم و دانائیم

برانیکه تو فرزند آنحضرتی پس فرمود که شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که پدرم جناب علی بن ابیطالب علیه السلام است عرض کردند
که بلی بحق خدا که میدانیم که فرزند آنجنابی پس فرمود که شما را بخداوند قسم میدهم که میدانید که مادرم فاطمه زهراست دختر پیغمبر شما گفتند
بخدا قسم که اینرا هم میدانیم پس فرمود که شما را بخداوند قسم میدهم که میدانید که جده من خدیجه بنت خویلد اول زنان مؤمنات این
امت است گفتند بخدا قسم این را هم میدانیم پس فرمود که بخدا قسم میدهم شما را که میدانید که جناب حمزه سید الشهدا عموی پدر
گفتند قسم بخدا که میدانیم پس فرمود که بحق خداوند قسم میدهم شما را که میدانید که جعفر طیار که در جنت با ملائکه پرواز میکند عموی منست گفتند
بحق خدا که میدانیم پس فرمود شما را بخدا قسم میدهم که میدانید که این شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که من آنرا بکمر خود
حمایل کرده ام گفتند بلی بخدا که میدانیم پس دست مبارک را بلند کرده و بجانب فرق مقدس خود اشاره کرده فرمود که شما را بخدا
قسم میدهم که میدانید که این عمامه رسول خداست که بر فرق خود گذاشته ام پس آن اشقیا قسم یاد نمودند که میدانیم مؤلف
دلشکسته محزون گوید که خداوند لعنت فرماید بر آنملاعین علم و دانائیهای ایشان و عمل نکردنهای ایشان بعلمهای خود که آن وقت
آن مظلوم غریب که بر زمین کربلا افتاد و برخواست و نشست که ناگاه ملعونیکه خداوند هرگز دست او را از غلهای جهنم خلاص نگرداند از
سر آن سر کرده شهیدان درآمد و عمودی بر فرق همایونش زد که فرق گرامش چون فرق بناحق شکافته پدر بزرگوارش جناب علی بن ابیطالب
علیه السلام شکافت و همان عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر هم دریده شد و پر از خون شد آه واحسرتاه که بهمین قدر اذیت
اکتفا نکردند و آن عمامه را بغارت بردند و آن سر مقدس را بر نیزه کرده بشهرها و دیارها و مجلسها بردند پس آن بزرگوار از برای اتمام
حجت فرمود که ای قوم شما را بحق خداوند قسم میدهم که آیا میدانید که اسلام پدرم علی بن ابیطالب مقدم است بر اسلام همه مسلمانان
و علم او زیاده از جمیع ایشان و حلم آنجناب اعظم است از مجموع ایشان و او ولی و صاحب اختیار هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه است
پس آن منافقان و بیشرمان فریاد کردند که بلی بحق خداوند که ما همه اینها را میدانیم و فضل تو ای حسین بر ما مخفی و پوشیده نیست قال
علیه السلام فبم تستحلون دمی مؤلف خونجگر گوید که ای کاش بعد از اتمام حجت کردن آن مظلوم شود که چون همه اقرار بدانچه فرمود
نمودند آه واحسرتاه و وامصیبتاه که فرمود ای قوم پس اگر شما همه اینها را میدانید و بر آنها قسم بذات اقدس الهی یاد میکنید پس بچه سبب
خون مرا حلال میدانید آه آه که آن بیدینان بیشرم و حیا سرهای خود را بزیر افکندند اصلا جوابی نمیدادند زیرا که جواب صحیحی نداشتند
که بدهند پس آنجناب دفعه دیگر هم اتمام حجت کرده فرمود که ای قوم آیا میدانید که پدر بزرگوارم صاحب اختیار حوض کوثر است
هر کس را بخواهد آب میدهد و هر کس را نخواهد مثل شتر جرب دار میراند و از حوض کوثر دور میگرداند در جواب گفتند بلی میدانیم
مؤلف محزون گوید که امیدوارم از خداوند که منتقم حقیقی است آنست که هرگز دهان شمر شریر ملعون را از آتشها و زقوم جهنم خالی و فارغ
نگرداند که در وقت شهادت که مظلوم کربلا در شدت تشنگی بود از برای اتمام حجت بآن ملعون فرمود که ای شمر اگر از قتل من تسلی نمیشوی
بدانکه من بسیار تشنه ام مرا قدری آب بیاشامان تا آنکه تشنه شهید نگردم آن ملعون از روی استهزا و سخریه عرض کرد که ای پسر ابو تراب
آیا نیستی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر ساقی کوثر است و دوستان خود را آب میدهد پس در این تشنگی صبر کن تا از دست
پدرت آب بگیری پس آن بزرگوار غریب را تشنه و گرسنه بدرجه رفیعه شهادت عذبه الله اشد العذاب اشقیا پس آنحضرت
علیه السلام از برای ختم اتمام حجت فرمود که ای قوم آیا میدانید که در روز قیامت لوای حمد در دست جد بزرگوار منست پس آن جماعت
غدار مکار جواب دادند که ای حسین ما همه اینها را شنیدیم و میدانیم ولکن نحن غیر تارکیک حتی تذوق الموت عطشانا یعنی
ولیکن دست از جان تو بر نمیداریم تا آنکه شربت ناگوار قتل و شهادت را بچشی در حالیکه در شدت تشنگی بوده باشی پس چون
آنحجت خداوند دید که هر چند ایشان را موعظه و نصیحت میفرماید بر قلبهای سنگ ایشان اصلا و مطلقا اثر نمیکند دست مقدس
ریش مبارک مجعد خود را گرفت و در آنوقت از عمر شریفش پنجاه و هفت سال گذشته بود و روی مبارک را بجانب آسمان کرده فرمود
که شدید شد غضب خداوند بر یهود در آنزمانیکه گفتند عزیر پسر خداست و شدید و سخت شد غضب خدا بر نصاری آنوقتیکه گفتند
عیسی پسر خداست و شدید شد غضب جناب اقدس الهی بر مجوس آنوقتیکه خداوند حقیقی را گذاشتند و آتش را پرستیدند و شدید شد غضب

الهی بر قومیکه کشتند پیغمبر خود را فقال واشتد غضب الله علی هذه العصابة الذین یریدون قتل ابن نبیهم یعنی پس بزرگوار فرمود که شدید شد غضب الهی بر آنجماعتیکه اراده دارند فرزند پیغمبر خود را بقتل رسانند و شیخ مفید علیه الرحمة روایت کرده است که حر بن یزید ریاحی علیه الرحمة چون سخنان آن سر سلسلهٔ اهل ایمان و جواب آن بی ایمانان را استماع نمود و یقین نمود که آن اشقیا مصمم قتل فرزند سید انبیا شده اند ... خود را بجانب عمر بن سعد علیه اللعنة کرد فقال یا عمر اتقاتل انت هذا الرجل یعنی فرمود ایعمر آیا تو مقاتله و محاربه میکنی با این مرد قال ای والله قتالا ایسره ان تسقط الرؤس و تطیح الایدی عمر بد کهر در جواب حر گفت که بلی والله با او چنان جنگی کنم که آسانتر کاری که بشود این باشد که سرها از بدنها جدا شود و دستها از شانها قطع و جدا گردد حر با و گفت که آیا در آنچه حسین بشما گفت که برگردد بخانه و آشیانه خود رضای شما در آن نیست عمر در جواب او گفت که اگر امر با من بود راضی میشدم ولیکن امیر شما ابن زیاد راضی نمیشود پس چون حر از حقیقت نیت عمر بن سعد علیه اللعنة مطلع شد بتدریج اسب خود را از لشکرگاه عمر بطرف ملازمان امام مظلوم حرکت داد پس قرة بن قیس که از اقوام حر بود نزدیک او آمد حر باو گفت امروز اسب خود را آب داده گفت نه پس حر روانه شد و او گمان کرد که حر میرود و اسب خود را آب بدهد و گفت والله اگر میدانستم که بجد آنحضرت میرود و همراه او میرفتم پس در بین راه بمهاجر بن اوس برخورد پس مهاجر باو گفت که ای حر میخواهی که بر لشکر امام حسین حمله کنی حر جواب او نداده و استخوانهای او چنان میلرزید که گویا صدا میکرد مهاجر گفت که ای حر این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم هرگز ترا باینحالت ندیده ام حر گفت که والله خود را در میانهٔ بهشت و دوزخ می بینم و بحق خدا که بر بهشت چیز دیگر را اختیار نکنم اگر بند بند مرا از هم جدا کنند و مرا بسوزانند پس تازیانه بر اسب خود زد و از لشکر عمر بن سعد لعنه الله خود را بیرون کشید و به لشکر حضرت امام حسین علیه السلام رسانید پس سپر دو دست خود را بر سر گذاشته و بصدای بلند عرض کرد که اللهم الیک انیبت فتب علیّ فقد ارعبت قلوب اولیائک و اولاد نبیک یعنی بار خدایا بسوی تو بازگشت نمودم پس توبهٔ مرا قبول فرما و بر من ببخشای بتحقیق که ترسانیده ام دلهای دوستان ترا و قلبهای اولاد پیغمبر ترا پس خود را بخدمت جناب سید الشهداء رسانید و عرض کرد که فدای تو شوم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله منم آنکسی که مانع شدم جناب ترا که بوطن اصلی خود مراجعت فرمائی و راه را بر شما بستم و کار را بر شما تنگ کردم و در این زمین بی آب و علف شما را فرود آوردم ولیکن گمان نداشتم که اینجماعت بیشرم و حیا با شما این نوع سلوک و رفتار خواهند کرد و باین شدت بر شما تنگ خواهند گرفت یا ابن رسول الله والله اگر میدانستم که این بی ایمانها کار را با شما باینجا خواهند رسانید هرگز با شما بی ادبی نمیکردم و سر راه بر شما نمیگرفتم یا ابن رسول الله حال از کرده خود پشیمانم آیا توبهٔ من قبول خواهد شد پس آنفرزند رحمة للعالمین فرمود که ای حر خداوند توبه ترا قبول میفرماید پس حر از قبول شدن توبه خود مسرور و خوشحال گردید و با کمال شوق و شعف داخل عسکر و ملازمین فرزند حضرت خاتم النبیین گردید و مشغول خدمت شد اللهم اجعل خاتمة امورنا خیرا و احشرنا مع محمد و آله الطاهرین المعصومین صلی الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعادیهم الی یوم الدین

مجلس بیست و ششم در شهادت حر ابن یزید ریاحی و مصعب برادر او و علی پسر او و غیره غلام او علیهم الرحمة

السلام علیکم یا معاشر المحبین الباکین و رحمة الله و برکاته و بعد السلام علی اهل الخضوع و معدن الخشوع فهو الاصل و من سواه فرع و علی الذین بذلوا مهجهم دونه و فدوا انفسهم له فی ساحة عزه قدسه فطوبی لهم حیث حلقوا و منهم بدمه و واشوقاه للقائهم حیث اقتتلوا حیوتهم بحیوته و شهادتهم بشهادته و استراحوا فی ظلال محبته فهم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر فقولوا یا احبائی بصدق النیة و صفاء الطویة یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما عظیما حتی تحشروا معهم انشاء الله بدانکه در احادیث متعدده روایت شده است که چون حر بن یزید ریاحی علیه الرحمة یقین کرد که ابن سعد لعین با فرزند حضرت سید المرسلین مقاتله و منازعه خواهد کرد و اسلحه حرب برابر قامت خود استوار نمود و بر مرکب خود سوار شد و بخدمت مولای خود جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء مشرف شد و زمین ادب بوسیده عرض کرد که ای سید و مولای من خداوند جان حر را بفدای تو گرداند

یا ابن رسول الله من اول کسی بودم که سر راه بر جناب تو و اهل و عیال تو گرفتم و نگذاردم که بوطن اصلی خود مراجعت فرمائی و
نمیدانستم که این ملاعین با شما این نوع سلوک و رفتار خواهند نمود و حال که مطلع شدم و توبه کردم و توبه من قبول شد التماس
من آنست که اول کسیکه جان خود را فدای جان مقدس تو گرداند و جان ناقابل خود را در رکاب سعادت انتساب جناب تو
دربازد تا در روز قیامت با جد بزرگوارت اول مصافحه کند من باشم یا ابن رسول الله آیا میشود که مرا مرخص میدان جهاد فرمائی
خواهم اول بروم کوی وفا از میدان مژده وصل شما را برسانم بجانان جرم من از همه یاران شما پیشتر است دیده مزرعه
خشک بود بر باران آنحضرت از روی رافت و رحمت فرمود که اجر تو برسیده و مهمان مائی چگونه ترا اذن جدال دهم حر از غایت
الحاح و التماس نمود که آن بزرگوار راضی کرده اذن جدال گرفت فقال له اصنع یرحمک الله ما بدا لک یعنی آنحضرت فرمود که ای حر
خداوند ترا رحمت فرماید هر نوع که دل تو میخواهد چنان کن پس حر وداع کرده با هزار شوق و شعف روانه میدان قتال شد و مکرر این
شعر را بلند میخواند اضرب فی حسین و نعم الامر لا لمنة کالتبر المنیر پس روی با اهل کوفه کرده فرمود که ای اهل کوفه مادرهای شما
بعزای شما بنشینند و اشکها بر صورتهای خود جاری کنند ای ملاعین آیا این بنده صالح شایسته بزرگوار را بجانب خود دعوت نمودید
و چون بدیار شما وارد شد او را تنها گذاشتید و سخن شما این بود که جانهای خود را فدای او خواهید کرد حال از کجا روا و انصاف است
که بدو راه جمع شده اید و میخواهید او را بقتل رسانید و چون مرغ شکاری بچنگالهای خود سینه او را گرفته اید و اطراف او را بلشکرها
خود بسته اید و نمیگذارید که بهیچ طرف از اطراف ملک الهی که باین وسعت است برود و نه در وطن خود و نه بجای دیگر از شهرها
و صحراها و کوهها و مانند اسیری گردیده که بدست شما مبتلا شده باشد که بتحصیل نفع و دفع ضرر خود اصلا قدرت نداشته باشد
و حلأتموه و نسائه و صبیته و اهله عن ماء الفرات الجاری تشربه الیهود و النصاری و المجوس و تمرغ فیها خنازیر السواد و کلابهم و ها هم
قد صرعهم العطش آه و اغربتاه و وا مظلوماه خداوند لعنت فرماید بر اهل کوفه و شام و رحمت فرماید بر حر بن یزید ریاحی که کلامی
بایشان میفرماید که قلبهای شیعیان را تا قیامت کباب و دیده‌های ایشان را پرآب داده و آن کلمات اینست که فرمود ای جماعت بی حیا شرم
نمیکنید که با او چه سلوک نموده اید همین بس که منع کرده اید او را و زنان او را و فرزندان کوچک او را و اهل و عیال او را از آب
فرات که وادی آن پر از آب جاریست آه و امصیبتاه و وا غربتاه که از آن آب آشامند یهود و نصاری و مجوس آه و اویلاه که
که در آن چرا میکنند و میغلطند خوکهای سیاه و سایر حیوانات که از یهود و نصاری و مجوسند و اینک همه ایشان از شدت
تشنگی غش کرده اند و چون طفلها از پا درآمده اند و بر خاک هلاکت افتاده اند فقال بئسما خلفتم محمدا فی ذریته لا سقاکم الله یوم
الظماء پس فرمود که ای جماعت بد عاقبت بد رعایت کردید احوال پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را و احوال ذریه و یادگار
و باقیماندهای او را امید آنکه خداوند سیراب نگرداند شما را در روز تشنگی بزرگ که آن روز قیامت است و در جمله از کتب اصحاب است
که چون عمر سعد علیه اللعنه دید که حر دست از یاری او برداشته و بجنگ او آمده مضطرب شد پس صفوان نامی را که یکی از شجاعان نامدار بود
طلبید و گفت برو حر را نصیحت کن و اگر قبول نکرد سر او را بیاور صفوان نزد حر آمده گفت ای حر از عقل تو بعید است که دست از یزید
برداری بجانب امام حسین روی که از مال دنیا چیزی ندارد حر گفت که وای بر تو ای غافل از خدا یزید مردیست فاسق و فاجر و خمر
امام حسین فرزند سید انبیاست و جد و مادر او در جنت شده جبرئیل گاهواره جنبان او بود و رسول خدا او را یگانه خود خواند
از کجا رواست که دست از او بردارم و با او لاابالی نمایم ای خبیث تو نیز این امید را بگذار که حب دنیا ترا مانع شده صفوان چون این سخنان
از او شنید بغضب شده نیزه خود را حواله حر کرد حر نیزه او را رد کرده خدا را یاد نموده به نیزه خود او را از زین در ربوده بر سر دست
گرفت چنانچه هر دو لشکر دیدند پس چنان بر زمین زد که استخوانهای او درهم شکست پس فغان از هر دو لشکر بلند شد و صفوان سه
برادر داشت هر سه یکدفعه بر حر حمله کردند حر یکی را از زین در ربود و چنان بر زمین زد که گردنش بشکست و بر فرق دیگری چنان تیغ
زد که تا سینه او شکافته شد آن سیم فرار کرد حر خدا را یاد کرد و از عقب رفته چنان نیزه بر پشتش زد که از سینه اش جدا آمد و از اسب درغلطید
جناب ... دو زخم بسر و صورت ... روی خود را بجانب مظلوم کربلا کرد و عرض کرد که یا مولای قال بعضهم یعنی یا مولای من

راضی شدی قال نعم وانت حر کما سمتک امک یعنی بلی از تو راضی شدم تو نیز آزادی در دنیا و آخرت چنانکه مادرت ترا نام نهاد
پس عرض کرد که ای مولای من آیا اذن میدهی که دفعه دیگر بمیدان رفته جان نثار قدم اقدس تو کنم حضرت او را اذن داده پس مثل شیر غران
تیغ کشیده و بهر طرف که روی میکرد از شجاعان و دلاوران بر خاک هلاک میانداخت و از کشتها پشتها میساخت و بهر طرف که او
روی میکرد لشکر فرار بر قرار اختیار میکردند پس چون لشکر باین دیدند که باین قسم محاربه حریف حر نمیشوند او را از اطراف تیرباران
نمودند و آن شجیع نامدار سینه خود را سپر بلا کرده بود و سعی میکرد که از پیش مولای خود بجانب دیگر نرود که ناگاه عمر بن سعد علیه اللعنه غلام
خود را با لوای وطلبیه و در زیر آن لوا ایستاد پس تیری در کمان گذاشت و بجانب امام مظلوم غریب انداخت و بعسکر خود گفت
که شهادت دهید که اول کسیکه تیر بجانب آن بزرگوار انداخت من بودم پس جمیع لشکر او با او موافقت کرده تیرها بر کمانها گذاشته
بجانب لشکر آن بزرگوار انداختند پس کسی نماند از لشکر آنحضرت مگر آنکه بجهت آن تیرها مجروح شد و در حدیث وارد شده است که در یک
حمله پنجاه نفر از اصحاب آن بزرگوار کشته شدند و حر از قوت و شوکت و شجاعتیکه داشت متعرض تیراندازان نشده مشغول مجاهده شد
و این رجز را میخواند اِنّی اَنَا الحُرُّ وَمَأْوَی الضَّیْفِ اَضْرِبُ فِی اَعْناقِکُم بِالسَّیْفِ عَنْ خَیْرِ مَنْ حَلَّ بِلادَ الخَیْفِ اَضْرِبُکُم وَلا اَرَی مِنْ حَیْفٍ
پس هیجده نفر را از آن ملاعین کشت و در حدیث دیگر است که چهل سواره و پیاده بدرک اسفل فرستاد و علی الدوام مقاتله میکرد
تا آنکه اسب او را پی کردند پس حر پیاده حرب میکرد و این اشعار را میخواند اِنّی اَنَا الحُرُّ وَنَجْلُ الحُرِّ اَشْجَعُ مِنْ ذِی لِبَدٍ هِزَبْرٍ
وَلَسْتُ بِالجَبانِ عِنْدَ الکَرِّ لکِنَّنِی الوَقّافُ عِنْدَ الفَرِّ و در حدیث دیگر است که مقاتله میکرد و این اشعار را میخواند آلَیْتُ لا اُقْتَلُ
حَتّی اَقْتُلا اَضْرِبُهُم بِالسَّیْفِ ضَرْباً مُعْضِلا لا ناکِلاً عَنْهُم وَلا مُعَلِّلا لا عاجِزاً عَنْهُم وَلا مُبَدِّلا اَحْمِی الحُسَیْنَ الماجِدَ المُؤَمَّلا پس
در مقام جان نثاری مجاهده و مقاتله بسیار نمود که در آن حین اراده کرده که دست از مقاتله برداشته بخدمت امام برگردد ناگاه شنید
که هاتفی میگفت اَیْنَ تَذْهَبُ یا حُرّ یعنی بکجا میروی ای حر بدانکه حوریان جنان منتظر قدوم تو اند و چون حر این آواز را شنید
در همان میان میدان رو بجانب امام عالمیان کرده عرض کرد که یا ابن رسول الله بخدمت جدت میروم اگر پیغامی داری بفرما
پس امام مظلوم گریان شد و فرمود که ای حر دل خوش دار که ما هم از عقب سر میرسیم بجهت این کلام خروش ناله از اصحاب امام و اهل بیت
کرام بلند شد پس حر حمله بر لشکر کرد و چندان محاربه کرد که نیزه اش شکست پس شمشیر از نیام برکشید و در دریای حرب غوطه ور گردید
و بر فرق هر کس که میزد او را دو نیمه کردی پس گاهی بر میمنه و گاهی بر میسره و گاهی بر قلب و گاهی بر جناح تاختی و از کشته پشته ساختی
تا آنکه ملعونی نیزه بر سینه حر علیه الرحمه زد که بشکاف پشت دیگر از برای او قوت جدال نماند پس دو نفر از لشکر شقاوت اثر چندان زخم بر او
زدند که بر خاک هلاک افتاد پس جمعی از اصحاب سعادت مآب دویدند و آن سعادتمند را از عرصه قتال برداشته بخدمت جناب سید الشهدا
آوردند و در بعضی از کتب اصحاب است که همینکه بزمین افتاد فریاد کرد که یا ابن رسول الله ادرکنی پس چون آواز حر برآمد آن پادشاه بیکسان
خود مرکب انگیخت و بر قلب لشکر ابن سعد زد و آن ملاعین را متفرق ساخته حر را در ربوده بنزد اصحاب آورد مؤلف گوید که
فدای مهربانی و التفات و دلجوئی آنجناب شوم زیرا که در حدیث معتبر روایت شده است که آن وقت که بخدمت آنجناب آمد باشد
هنوز از برای او قلیل رمقی از حیات بود پس آن سرور بالای سر او تشریف آورده و در بعضی از کتب است که سر او را بر دامن جلال گذاشت
و با آستین مرحمت غبار از روی او پاک میکرد و دست مبارک خود را بر اطراف سر و صورت او میمالید و مکرر میفرمود که اَنْتَ حُرٌّ
کَما سَمَّتْکَ اُمُّکَ وَاَنْتَ الحُرُّ فِی الدُّنْیا وَاَنْتَ الحُرُّ فِی الآخِرَةِ مؤلف دلسوخته گوید که وا اسفاه بر پیکر شکسته مثل پاره تن رسول الله
صلی الله علیه و آله جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا بیکس و غریب کشته نشد زیرا که چون آنجناب بر خاک هلاک افتاد دیگر کسی از دوستان
باقی نمانده بود که آن بدن چاک چاک را بخیمه گاه رساند بعلاوه آنکه دشمنان هجوم آورده هر ملعونیکه بر بالین آن مظلوم میآمد بآنجناب جراحتی
میرسانید آه وا غربتاه و وا مظلوماه که از کثرت آلات حرب که بر سر و روی آنجناب که جانم فدای او شود رسیده بود خون چشمهای آن
حبیب الله [illegible] را بحسب ظاهر فرو گرفته بود و هر گاه میخواست که بجانب خیمه گاه نظر نماید تا ببیند که چه بر سر اهل بیت و عیال او
میآید دست بر چشم خود میکشید و آن خونها را پاک میکرد وای دستان وای ناله کنندگان ماتم شیعیان فدای مهربانیهای [illegible]

زیراکه در حدیث است که چون احوال شهادت حر بسمع شریف جناب سید الساجدین رسید و آنجناب مطلع گردید که میهمانان
تازه ایشانرا شهید کردند با غایت ضعف و بیماری و ناتوانی از بستر بیماری برخواسته بر سر آن شهید آمده باین اشعار برای او ندبه
و نوحه و دعا میکرد لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَاحٍ صَبُورٌ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ وَنِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ
فَيَا رَبِّ أَضِفْهُ فِي جِنَانٍ وَزَوِّجْهُ مَعَ الْحُورِ الْمِلَاحِ و در بعضی از کتب اصحاب است که آنوقت حر را بخدمت سید الشهدا علیه السلام
شرفیاب کردند هنوز از او رمقی باقی بود پس چون دیده خود را گشود و سر خود را در دامن جلال خود دید تبسم نمود و عرض کرد که
ایفرزند رسول خدا آیا از من راضی شدی پس آن صاحب لطف و مرحمت فرمود که ای حر چنانکه من از تو راضیم خدا و ندا از تو راضی شد
پس حر از این بشارت روح پاکش با شیانه قدس پرواز نمود فانا لله و انا الیه راجعون و بدانکه مصعب برادر حر چون برادر خود را
کشته دید در بعضی از کتب اصحاب است که بخدمت امام علیه السلام مشرف شد و باذن آنحضرت بمیدان رفته شهید گشته و ببرادر خود
ملحق شد و ایضا بدانکه حر را پسری بود علی نام که در میان لشکر مخالف بود و چون پسر دید که پدر و عمش شهید شدند بیطاقت
شده مرکب بر انگیخت و بخدمت حضرت شرفیاب شده اول رکاب سعادت انتساب آنجناب را بوسید و بعد بر سر نعش پدر
آمده روی خود را بر روی او میمالید و زار زار میگریست و میگفت ایجان پدر خوش بحال تو که جان خود را در راه فرزند رسول خدا دادی حضرت فرمود که این طفل کیست او عرض کرد که من فرزند حرم که جانرا در راه جناب تو در باخت من نیز آمده ام که فدای قدمهای جناب تو شوم
ایمولای من اجازت ده تا از آنجام که پدرم و عمم نوشیدند من نیز از برکت جناب تو بنوشم آن پدر مهربان امت فرمود که ای جان
تو از پدرت یادگاری بعلاوه آنکه حال میهمانی او عرض کرد که ای آقا و مولای من شهادت در راه تو بهترین سعادات است بعلاوه
آنکه از زندگانی دنیا سیر شده ام و میخواهم مجاور کربلای تو شوم ایمولای من از برای جان فدا کردن در راه تو بی اختیارم التماس
دارم که در مرخصیم تعجیل فرمائی پس بعد از التماس بسیار حضرت او را اذن داده و دعا در حق او فرمود پس چون بمیدان رسید جمعی
بخاک هلاکت انداخت و چون آن آقای شهیدان شجاعت او را ملاحظه نمود در حق او دعای بلند فرمود پس لشکر هجوم آورده آن نوجوان را
شهید و به پدر و عم ملحق کردند فعلیه رحمة الله و علی قاتلیه لعنة الله و ایضا بدانکه حر را غلامی بود عزه نام که بهمراه آقازاده خود بخدمت
آنحضرت مشرف شده بود پس چون آقا و آقازاده خود را شهید دید سرشک از دیدگان بباریده و بی اختیار شده بدون اذن امام
روی بجانب لشکر نافرجام کرد و جمعی را بدرک فرستاد و پس بجانب امام علیه السلام آمده زمین ادب ببوسید و عرض کرد که ای آقای
آقایان معذورم دار که در مفارقت خواجه و خواجه‌زاده خود بی اختیار شده بودم و بدون اذن بمیدان رفتم اینک التماس آن دارم که
فرمائی تا این جان نالایق خود را فدای قدمهای شما نمایم تا در فردای قیامت بر مفارق خواجگان عالم افتخار نمایم آن مظهر رحمة للعالمین اذن
داد پس او با هزار شوق و شعف جمعی دیگر را باسفل السافلین فرستاد پس لشکر هجوم کرده او را شهید نمودند و در اعلا علیین با آقا و آقازاده
خود ملحق گردید فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما

مجلس بیست و هشتم

در احوال ظهر عاشورا و نماز جماعت کردن آن مقتدای عالمیان است با اصحاب خونچکان مجروح و مقتول شدن جمله‌ای از ایشان

السلام علی الخالصین فی محبة المولی و رحمة الله و برکاته و بعد بدانکه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت که
از برای جد بزرگوار خود جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا میفرماید که اَلسَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الَّذِي سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَى
مَنْ أَطَاعَ اللّٰهَ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللّٰهُ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَى مَنِ الْإِجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَى مَنِ
الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ اَلسَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ اَلسَّلَامُ
عَلَى ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى اَلسَّلَامُ عَلَى ابْنِ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى اَلسَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى اَلسَّلَامُ عَلَى ابْنِ زَمْزَمَ وَالصَّفَا إِلَى أَنْ قَالَ
كُنْتَ لِلرَّسُولِ وَلَدًا وَلِلْقُرْآنِ سَنَدًا وَلِلْأُمَّةِ عَضُدًا وَفِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ نَاكِبًا عَنْ سُبُلِ الْفُسَّاقِ
بَاذِلًا لِلْمَجْهُودِ طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا نَاظِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا آمَالُكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةٌ وَهِمَّتُكَ

عن زینتها مصروفة وابحاظک عن بهجتها مطروفة ورغبتک فی الآخرة معروفة حتی اذا الجور مدّ باعه واسفر الظلم قناعه ودعی الغی اتباعه وانت فی حرم جدک قاطن وللظالمین مباین جلیس البیت والمحراب معتزل عن اللذات والشهوات تنکر المنکر بقلبک ولسانک علی حسب طاقتک وامکانک ثم اقتضاک العلم للانکار ولزمک ان تجاهد الفجار فسرت فی اولادک واهالیک وشیعتک وموالیک وصدعت بالحق والبینة ودعوت الی الله بالحکمة والموعظة الحسنة وامرت باقامة الحدود والطاعة للمعبود تا آنکه آنجناب علیه السلام فرمود که فالویل للعصاة الفساق یعنی پس وای بر عاصیان فاسقان لقد قتلوا بقتلک الاسلام بتحقیق که بشهید گردانیدن تو کشتند اسلام را وعطلوا الصلوة والصیام و تعطیل گردانیدند نماز وروزه را بلکه اسلام کشته شد در وقت ظهر عاشورا روز نماز جماعت کردن و در بین مقاتله و مجاهده مطلع شوید بدانید که از احادیث متعدده معتبره معلوم میشود که در وقت زوال ظهر روز عاشورا جنگ در نهایت شدت و غلبه بود و از هر طرف لشکر کوفه و شام ازدحام کرده بودند و امر را بر لشکر امام تشنه کام تنگ گرفته بودند و دمادم ابن سعد لعین فریاد میکرد و میگفت که عجلوا عجلوا یعنی تعجیل کنید در کار حسین و اصحابش را بسازید و از اطراف و اکناف ایشان تیرها دریغ ننمایند تشنه بجانب آن مقتدای انس و جان و پیشوای لب تشنگان و سرخیل سلسله غریبان میانداختند و در حدیث است که در آن وقت عمرو بن قرظه انصاری خود را بلاگردان آقای شهیدان کرده بود و از هر طرف که تیر و نیزه می آمد بجان خود میخرید خداوند او را غرق رحمت خود فرماید که نگذاشت که بر بدن مقدس آن مظلوم آفتی برسد و میگفت که من حمایت میکنم اهل دین را و میزنم بر دشمنی که سر از بیعت باز زده است و فدای مولای من حسین باد جان و مال من و در حدیث است که معلوم میشد که مشتاقانه جهاد میکرد و آنقدر جهاد نمود که جمع کثیری از اشقیا را بدرک فرستاد آخر الامر آنقدر آلت حرب بر جانش آمد که از پا درآمد و چون بر زمین افتاد روی بجانب پیشوای شهیدان نمود و عرض کرد که یا مولای ادرکنی و چون صدای آنمظلوم بگوش شریف سرور شهیدان رسید عنان مرکب را بجانب او گردانید پس دید که از کثرت جراحت از پا درآمده و بمطلوب خود رسیده پس باواز بلند فرمود که ای فدائی من چه حال داری و چون او صدای مولای خود را شنید و چشمش بر جمال عدیم المثال آقای جوانان اهل جنان افتاد عرض کرد که یا ابن رسول الله آیا بعهد خود وفا کردم ای پسر آقای دلشکستگان و سرور مظلومان فرمود که بلی ای عمرو نیکو بعهد خود وفا کردی و حق فرزند پیغمبر خود را ضایع نکردی ای عمرو دل خوش دار که چون من داخل جنت شوم تو پیش پیش من خواهی بود پس عمرو بدین بشارت جمیع قلب جراحت دیده اش شفا یافت و آه حسرت از دل پر درد برکشید و در قدم مولای خود جان سپرد انا لله وانا الیه راجعون پس چون جون غلام سیاه و آزاد کرده ابوذر غفاری علیه الرحمه بود بخدمت آقای مظلومان ارواحنا له الفداء مشرف شد و اذن جدال خواست پس آن نور دیده رحمة للعالمین فرمود که ای غلام ترا مرخص کردم که بهر طرف که خواهی بروی تو در این سفر همراهی نمودی برای طلب عافیت پس مبتلا مشو بگرفتاری ما آن غلام نیکو انجام عرض کرد که یا ابن رسول الله انی فی الرخاء الحس قصاعکم وفی الشدة اخذلکم یعنی یا ابن رسول الله از کجا روا که من در حالت رفاهیت کاسه های شما را بلیسم و حال که وقت شدت شما است روی بگردانم و شما را واگذارم والله ان ریحی لمنتن وان حسبی للئیم ولونی لاسود فتنفس علی بالجنة فیطیب ریحی ویشرف حسبی ویبیض وجهی یعنی بخدا سوگند که بوی من بد و نسبم پست است و رنگ من سیاه است ای مولای من این اندوه را از دل من بردار و مرا اذن جهاد عطا فرما تا داخل جنت گردم پس خوشبو گردد بوی من و شریف شود حسب و نسب من و نورانی گردد روی من والله لا افارقکم حتی یختلط هذا الدم الاسود مع دمائکم یعنی قسم بخداوند که سر از کمند خدمت بر ندارم تا اینکه این خون سیاهم مخلوط گردد بخونهای طیب و طاهر شما اهل بیت عصمت و طهارت تا ببرکت آن طیب و طاهر گردم پس با الحاح بسیار اذن جدال گرفته روی بمیدان شهادت کرده این رجز میخواند کیف تری الکفار ضرب الاسود بالسیف صلتا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید ارجو به الجنة یوم المورد یعنی چگونه مشاهده میکنند کفار شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد امجاد محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و دفع میکنم اذیت اشرار را از این بزرگواران بدست و زبان و باین عمل امیدوارم در روز قیامت درجات عالیه جنان را پس آن بظاهر سیاه و بباطن سفید روی کرد بجانب آن قوم سفید باطن سیاه و بظاهر سفید در دریای حرب غوطه ور گردید و جمعی از آنقوم شقاوت نشان را باسفل السافلین رسانید پس خود بشرف

در احوال جون غلام ابوذر

شهادت نوشیده و از دست ساقی کوثر سیراب گردید و چون آقای غریب وحید که بفدای او باد جان هر سیاه و سفید از شهادت
آن غلام با خبر گردید ای فدای لطف و مرحمت او گردم که خود بنفس نفیس بر سر جسد او تشریف آورده و روی نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز
کرده در حق او این دعا کرد که اللهم بیّض وجهه و طیّب ریحه واحشره مع الابرار و عرّف بینه و بین محمد و آل محمد یعنی ای خداوند سفید
گردان روی او را و نیکو گردان بوی او را و محشور گردان او را با نیکان و آشنائی قرار ده در میانه او و میانه محمد و آل محمد و از حضرت
امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که آن جماعتی که شهدای کربلای معلا را دفن کرده اند آن غلام را یافتند که بوی مشک
از او ساطع بود و ای دوستان و ای نالهکنندگان بدانید که در بعضی از کتب اصحاب روایت کرده اند که از زمان اول بوقت ظهر روز عاشورا بود
پس ابو ثمامه انصاری پیش آمد و بخدمت امام زمان و مقتدای عالمیان عرض کرد که یا ابن رسول الله جانم فدای تو باد وقت ظهر داخل
شده و در اینوقت که فدای جناب تو میگردم آرزوی آن دارم که نماز را وداع کنم بنماز جماعتی که در خدمت جناب تو گذارده شود چون
آن قبله عالمیان اینکلام شنید از قلب مبارکش آهی کشید و فرمود که نماز را بخاطرم آوردی خداوند ترا از نماز گذارندگان محسوب دارد
از این جماعت کفار آن قدر مهلت بخواه که نماز را وداع کنیم پس او هر چند مهلت طلبید و میگفت که ای قوم فرزند پیغمبر خود را آنقدر مهلت
دهید که با اصحاب خود عبادت پروردگار را وداع نماید آن گروه بیدین بی حیا مهلت ندادند آخر الامر لاعلاج شده زهیر بن قین بجلی و سعید
بن عبد الله حنفی رحمة الله علیهما جان خود را در پیش روی آن قبله عالمیان سپر ناوک بلا گردانیده در پیش صف ایستادند و آنچه از اصحاب کشته
نشده بودند صف کشیده در کمال خضوع و نهایت خشوع چنان نمازی کردند که ارواح انبیا و اوصیا و جمیع ملائکه مقربین بتعجب در آمدند
و حال آنکه همه اعضای ایشان مجروح و خونچکان بود و روایت شده است که از بس تیر و نیزه بر بدن آن دو سعادتمند رسیده
بود که بیخود شده بودند بحدیکه قبل از آنکه نماز امام تمام شود سعد سعادتمند از پا در آمد و بر زمین افتاد پس دست نیاز بدرگاه حضرت
بی نیاز بلند کرده عرض کرد که خداوندا گواه باش که در نصرت فرزند پیغمبر تو کوتاهی نکردم سلام مرا به پیغمبر خود برسان و مرا از رحمت
خود واصل گردان اینکلام را بگفت و جان پاک را بجان آفرین تسلیم نمود و چون اصحاب از نماز فارغ شدند دیدند که سیزده چوبه تیر
بر بدن مبارکش نشسته بغیر از زخمهای بسیار دیگر که بر او بود مؤلف گوید که آه آه از مصیبتهای روز عاشورا که چه بزرگان
دین و چه خیار از صالحین که در نصرت فرزند خاتم النبیین فداه ارواح العالمین بر خاک هلاک و بر زمین افتادند و از برای هدایت
و نجات شیعیان و گناهکاران گوی سعادت در میدان شهادت در ربودند و بفیوضات ابدیه و سعادات دائمیه کامیاب گردیدند
از آنجمله بعد از ادای فریضه مسلم بن عوسجه اسدی عازم میدان شد و از اکابر علمای دین و اعاظم زهاد و عباد امت حضرت سید
المرسلین بود و از جمله بزرگان اصحاب خامس آل عبا علیه الاف التحیة والثنا بود و در فضیلت او همین بس که امیر مؤمنان و مولای
متقیان و فخر اهل زمین و آسمان علیه صلوات الله الملک المنان او را برادر خود خوانده بود و برادر خواندگی آنحضرت معروف بود
و چند دفعه قرآن را در نزد آنحضرت خوانده بود و تعلیم گرفته بود و در شجاعت وحید عصر و فرید دهر بود و بسی شجاعان و گردنکشان را
از کفار و بی ایمانان در زمان جناب امیر مؤمنان علیه السلام به تیغ بیدریغ بر خاک مذلت و هلاکت انداخته و باسفل السافلین رسانیده
بود و در میانه همه قبایل معروف بشجاعت بود آه آه و اغریباه که در روز عاشورا چون خامس آل عبا را غریب و بی یاور دید بخدمت
آن مظلوم آمده و زمین ادب بوسید و اذن جدال و فدا شدن میطلبید و از بس آن بزرگوار او را دوست میداشت و او را عموی جد
خود میخواند راضی نمیشد که او را اذن جدال دهد آخر الامر از بس مبالغه و التماس نمود اذن جدال تحصیل نموده بر اسب خود سوار
شده و عرصه قتال را بنور جمال خود منور فرموده و باطراف جولان میکرد و مدایح امام و مقتدای خود را باواز بلند بیان میفرمود
و مبارز میطلبید و احدی جرئت مقاتله با او نمیکرد و هر چه شجاع بجنگ او میآمد هنوز بمیدان نرسیده بجهنم واصل میشد تا آنکه پنجاه
نفر از شجاعان نامدار را به بئس المصیر فرستاد آه آه و اصیبتاه که آخر الامر هجوم عام کرده از چهار طرف بر او احاطه کردند آه آه که
بر آن عالم کامل عامل زخم بسیار زدند و آن بزرگوار شش نفر دیگر هم بدرک فرستاد و پس از کثرت جراحت آه آه که از اسب در غلطیده
نعره کشید و عرض کرد که ادرکنی یا ابن رسول الله پس جناب امام علیه السلام با حبیب بن مظاهر علیه الرحمه بر سر بالین او شتافتند

و هنوز از او رمقی باقی بود که بر سر او رسیدند پس آنجناب باو فرمود که رَحِمَکَ اللهُ یا مُسْلِمُ فُزْتَ بِالشَّهادَةِ وَ اَدَّیْتَ ما کانَ
عَلَیْکَ یعنی خداوند ترا رحمت فرماید ای مسلم که بسعادت شهادت رستگار گردیدی و آنچه تکلیف تو بود بعمل آوردی و اینک
ما هم عنقریب در عقب تو میآئیم و بخدمت جدم رسول الله مشرف خواهیم شد فَتَحَ عَیْنَیْهِ وَ قالَ بَشَّرَکَ اللهُ یا ابْنَ رَسُولِ اللهِ بِالْجَنَّةِ و
قائِدُهُمْ یعنی مسلم چشمهای خود را گشوده و عرض کرد که یا ابن رسول الله خوش بحال ما با هیکل مثل جناب تو و آقای ایشان و قافله
سالار ایشان بوده باشی پس حبیب گفت که ای مسلم بر ما دشوار است که ترا باین حال مشاهده کنیم لکِنْ اَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ اَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ
لیکن ای مسلم بشارت باد ترا به بهشت بشارت باد ترا به بهشت مسلم با آواز ضعیف نحیف جواب داد که جَزاکَ اللهُ خَیْراً یعنی ای حبیب خداوند
ترا جزای خیر دهد پس حبیب گفت ای مسلم اگر میدانستم که بعد از تو زنده خواهم بود میگفتم که هر وصیتی که داری بکن لیکن یقین دارم
که یک لحظه دیگر بتو ملحق خواهم شد مسلم گفت که وصیت من آنست که دست از یاری فرزند فاطمه طاهره برنداری تا جان خود را فدای
او کنی حبیب گفت که برب کعبه که چنین خواهم کرد پس مسلم او را دعا کرد و بعد روح خود را بجانب جناب سید الشهداء علیه السلام متوجه
کرد که یا ابن رسول الله رفتم با مژده و در وشما را بخدا و پدرت بر سانم و مرغ روحش بآشیانه دار السلام پرواز کرد و پسر مسلم چون
پدر را کشته و در خون آغشته دید آه آه که بیتاب شده و از برای خونخواهی خون پدر رو بمیدان نهاد جناب امام او را صدا زده فرمود
که ای نوجوان پدرت در راه ما کشته شد اگر تو نیز کشته شوی مادرت در این سفر بیکس میشود مؤلف گوید که بفدای قلب مرحمت منزل
جناب سید الشهداء شوم که بجهت بیکس شدن مادر آن نوجوان تکلیف بمراجعت از جهاد فرمود آه آه نمیدانم آن بزرگوار بر چه حال
بود که در وقت میدان رفتن فرزندان نوجوان خواهر خود جناب زینب ایشان را تکلیف بمراجعت نفرمود و حال آنکه میدانست که
بعد از ایشان و شهادت جناب خودش خواهر با جان برابرش تنها و بیکس میشود آه آه واحسرتاه آیا بر چه حال بود که در وقت رفتن
نوجوان نوراما و خود حضرت قاسم بعد از آنکه او را اذن جهاد داد دیگر تکلیف بمراجعت نفرمود با آنکه میدانست که مادرش و عروسش
هر دو بیکس و بی یاور میشوند آه آه واویلاه آیا بر چه حال میبود آن بزرگوار که فرزند دلبند خود جناب علی اکبر نوجوان را میدید که در دریای حرب
غوطه ور گشته و عنقریب تیر با نیزه و عمودها بدرجه رفیعه شهادت خواهد رسید و مادر او غریب و بیکس و بی یاور با اسیر کوفه
و شام خواهد رفت و منع نمود آن نوجوان را بعد از اذن جدال تکلیف بمراجعت بخیمه نفرمود بلکه ترغیب و تحریص بجهاد میفرمود لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم در حدیث است که پسر مسلم چون ممانعت امام خود را شنید خواست که بفرموده حضرت برگردد مادرش در عقب
سر او دوید و فریاد میکرد که ای جان مادر اگر از میدان برگردی جان خود را مثل پدرت فدای فرزند رسول الله نکنی شیر خود را بر تو حلال
نه
همکرد و از تو راضی نخواهم شد پس پسر روی بمیدان کارزار نمود و مشغول جهاد شد و مادر نیکو صالحه مؤمنه در کنار میدان ایستاده
بود و او را تحریص و ترغیب بجهاد مینمود و میگفت که ای جان فرزند سعی کن که جان خود را فدای فرزند پیغمبر آخر الزمان نما بسعادت ابدی
فائز و رستگار شوی آه آه ای عزیز من اگرچه میدانم که مثل آقای مظلومان بسیار تشنه لیکن اندک زمان دیگر سعی و کوشش نما که امیدوارم
که الآن از دست پدر بزرگوارش ساقی کوثر سیراب شوی پس آنجوان خود را بر لشکر مخالف زده و بیست نفر را بدرک نار فرستاد آه آه
که سگان کوفه و شام اطراف او جمع شده او را از پا درآوردند و سر او را بریده بجانب مادر دلسوخته اش انداختند آه آه و حسرتا
که مادر غمدیده اش آن سر تازه بریده نوجوان خود را برداشته و بر سینه بیکسیه خود چسبانید و بعد از آن بسیار بوسید و بوئید و بر آن
بگریست و زار زار گریست و میگفت که ای فرزند سعادتمند آفرین بر تو باد که خود را بسعادت ابدیه رسانیدی و مادر خود را از آن
نمودی و در نزد خاتون جنان روسفید و سرافراز گردیدی پس جناب سید الشهداء و هرکس در اطراف ایستاده بودند بر احوال
و رفتار آن زن و شوهر و پسرش گریستند و جناب حضرت آن زن را نزد خود طلبیده و او را نوازش بسیار نمود و تسلیه و تعزیه فرمود و
بوعده بهشت او را مسرور گردانیده و او را باهالی حرم محترم سپردند مؤلف دلسوخته گوید که آه آه که بیچاره اهل بیت غریب‌تر
و بیکس‌تر از اهل بیت خامس آل عبا مظلوم کربلا علیه السلام نبوده اید و ستمان شنیده که سرور شهیدان چگونه زن مسلم را در عزای
شوهر و نوجوانش تسلی داد آه آه که زنان اهلبیت را احدی تسلی نداد و جناب زینب خاتون را در شهادت پسران و نوجوانان نشنید

کیفیت شهادت پسر مسلم بن عوسجه رضی الله عنهما

[illegible]

بهیچکس تعزیه نگفت آه و وامصیبتاه که کسی ما در حضرت قاسم را دلجوئی در شهادت فرزندنمود و مادرش نکرد آه آه و وامصیبتاه که
مادر جناب علی اکبر را احدی در مفارقت و مصیبت آن نوجوان تسلیه و تعزیه نداد ایکاش که در عوض تعزیه بیت نرا اذیت
نکرده بودند و خیام طاهرات ایشانرا بسوزانیده بودند آه آه واحزناه که کاش مقنعها از سرایشان نکشیده بودند و باسیری
نبرده بودند واویلاه و وامصیبتاه ایکاش که سرهای نوجوانهای ایشانرا بر سر نیزه نکرده بودند و هم سفرها در باده عمهها وخالها
نکردانیده بودند ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلوات الله وسلامه علی محمد و آله الطاهرین وعلی شیعتهم المرضیین ولا سیما
علی الشهداء المکرمین المقربین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الاولین والآخرین من الجنة والناس اجمعین

مجلس بیست و پنجم در شهادت حبیب بن مظاهر علیه الرحمة است

السلام علی المقیمین لعزاء الشهداء ورحمة الله وبرکاته وبعد السلام علیک یا ابا عبدالله وعلی الارواح التی حلت
بفنائک وانا خت برحلک علیکم منی جمیعا سلام الله ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک
السلام علی الحسین وعلی علی بن الحسین وعلی اولاد الحسین وعلی اصحاب الحسین خصوصا علی حبیب بن مظاهر الاسدی الفدوی المتقرب
لدی باب الله العلی ورحمة الله وبرکاته وتحیاته وعلی اعدائهم عذابه ونکاله ونقماته بدانکه در جمله از کتب اصحاب نقل شده که حبیب بن
رحمه الله از جمله اجلاء اصحاب حضرت خاتم النبیین بود و در خدمت آنحضرت و حضرت سید الوصیا و در ملازمت حسنین
عمری گذرانیده بود و در علوم دینیه و معارف یقینیه بدرجات عالیه و مراتب کامله رسیده بود و در کمال علم و عمل و زهد و تقوی
بود و احادیث بسیار و تمام قرآن مجید را حفظ کرده و قائم اللیل و صائم النهار بود و شبها را در مساجد بسر میبرد و تا صبح تلاوت
کلام الله مجید مینمود و برخی از شب را در نماز و جمله از آنرا با معبود بنیاز در راز و نیاز بود و گاهی در رکوع و زمانی در سجود و در حین
گریه و زاری و مناجات و بیقراری مینمود و دل از دنیای دنی برتافته و خود را مرگ آشنا ساخته چشم از دار فانی پوشیده و
مشغول دار باقی بود و دست تولا را بعروة الوثقای محبت حضرت رسول الله و حضرات آل الله علیهم سلام الله محکم کرده بود و تبری میجست
از دشمنان ایشان فخر مینمود و در آخر عمر سعادت ابدی او را یار و یاور گردیده و من جمله ملازمین سعادت آئین خامس آل عبا جناب
سید الشهداء ارواحنا له الفداء بود و در سفر جنت اثر کربلای معلی بلوازم خدمتکاری قیام و اقدام مینمود و باین سبب با فوج ملائکه حشر
میشود آه آه که چون روز عاشورا شد و صفوف کفر و اسلام در مقابل یکدیگر آراسته گردید و نایره حرب اشتداد بهم رسانید و جمعی
بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده و باعلا علیین رسیده بودند و بسیاری از منافقین مقتول و در اسفل السافلین بعذاب الیم گرفتار شده
بودند که آن پیر روشن ضمیر شوق جان نثاری در کانون سینه اش جوان گردیده و بشوق تمام بخدمت امام تشنه کام علیه آلاف التحیة
کامیاب گردیده زمین ادب بوسه داده عرض کرد که ایمولا گرچه از بار الم شد قامتم خم در جهان لیک من هم دارم آئین جوانمردی
در کمان گرچه اشکم داده بر سیل سیه موی سفید لیک در شیرم نباشد آب چون قوم یزید پیرم اما پیر کارم موسم جانبازی
بیشتر باشد بمیدان جوهر تیغ کهن از جوانان بیشتر دارد سر شوق مصاف بیشتر زین جوهر تیغم نگنجد در غلاف آمده با پیرم
رخصت بند دکمر بلکه از فیض شهادت زندگی گیرم ز سر ایمولای من حبیب اگرچه پیرم لیکن در خدا گرویده و حی و تنزیل نمین گیرایت
ایسید من اگرچه موی سفید در مرغزار بدنم دمیده لیکن پشتم از بار دفا و حق گذاری خمیده بسکه کردم سجده این آستان خم
گشته ام محرم این کعبه بودم تا که محرم گشته ام چشم آن دارم که گردد پیریم را دستگیر ایجوان رحمی بحال گرفتاران پیر
پس چون آن فرزند رحمة للعالمین اذن جدال و میل بقتال حبیب را استماع نمود گریست و فرمود که ایحبیب تو یادگار از جدم حضرت
رب العالمین و بوی پدرم حضرت سید الوصیین را از تو استشمام مینمائیم بعلاوه آنکه ترا ضعف پیری دریافته و قوت مجادله با اعدای
معرکه قتال نداری چگونه قلبم راضی شود که ترا اذن جدال دهم آن پیر روشن ضمیر عرض کرد که ایسید و مولای من در پیری طمع آن دارم
که سر خط آزادی از تو گرفته تاج فرق خود کرده از برای رسالت بخدمت جد و پدر و مادر و برادر بزرگوار آنجناب روم و گوی

سعادت تراد رمیدان شهادت بربایم بنده چون پیر شد در بندگی خیمتش چندان چون از زندگی حق خدمت ترا در آن قابلی
هیند بند سر خطا آزادگی یا ابن رسول الله نمیتوانم دید که این پیر غلام زنده باشد و نوجوانان هاشمیه بشمشیر آبدار هلاک شوند
شوق شهادت در این پیر بیش از جوانان است پیران ملاشبراز جوانان فزون کنند حرص کدابود طرف شام بیشتر یا ابن
رسول الله چه میشود که چنانکه مویم سفید است از بر بیت فدای قدمهای تو شدن در روز قیامت نیز رویم سفید باشد اگرچه پشتم از بار
معاصی خمیده و لیکن میدانم که چون شهید راه تو کردم در یوم الحساب سرخ جانب بهشت خواهم اندخت ای سید و مولای من چه میشود
که در میانه این همه نوجوانان سعادت نشان شیبه پیری هم داشته باشی پس آن پیر روشن ضمیر چندان ناله و زاری و الحاح و بیقراری
نمود که آقای همه جوانان اهل جنان او را اذن جدال مرحمت فرمود پس چون باذن جدال کامیاب گردید شادمان و تبسم کنان تیغ
خود را بجولان در آورد . روی بمیدان منافقان نهاد آمد میان معرکه تیغی بکف دلیر افتاد در میان رمه همچو نره شیر هر کس
که دید چرخ زبانش بکرگفت بسته کمر بقتل عدو باز چرخ پیر پس آن پیر ناتوان از شجاعت و قوت ایمان شصت و دو نفر
از آن بیدینان را . . . بجهنم فرستاد پس ملعونی ضربتی براو زد و از پا در آمد از غیر تیکه داشت خواست که برخیزد که ناگاه حصین بن نمیر
علیه السّعیر تیغی بر فرق مبارکش زد که بر خاک هلاک درغلطید پس روی خود را بجانب حضرت امام علیه السّلام کرده عرض نمود که
یا مولای یا ابن رسول الله ادرکنی پس چون صدای آن پیر ناتوان بسمع شریف امام تشنه لبان رسید مرکب برانگیخت و چون
بر سر آن پیر زمین گیر رسید بر بالین او نشست و با کمال ملاطفت و مهربانی سر او را از خاک برداشته بر دامن مرحمت خود گذاشت
پس چون حبیب چشم باز کرد و سر خود را بدامن مرحمت حبیب رب العالمین دید زبان عذرخواهی گشود و عرض کرد که ای آقای شهیدان
بخدمت جدت روانه ام اگر خدمتی داری بفرما مؤلف دلکباب گوید که آه آه و الله جگرم از برای غریبی جناب سید الشهدا
ارواحنا له الفداء میسوزد زیرا که هر شهیدیکه بر خاک هلاک میافتاد پناه آن بزرگوار میبرد و آن فریادرس درماندگان بر سر بالین او رفته
سر او را بر دامان مرحمت گذاشته نوازشش میفرمود و وقتیکه خود بر خاک هلاک افتاده بود کسی نبود که سر آن مظلوم غریب را بر دامان گیرد
آه آه که خود قدری از خاک گرم کربلا را جمع کرده سر مجروح خون آلوده خود را بر روی آن گذاشته و مکرر میفرمود که آه من غربتی و وحدتی
و جوعی و عطشی یعنی آه آه از غربت من و تنهائی من آه از شدت گرسنگی من و تشنگی من یا قوم اسقونی شربة من الماء فقد قتل
العطش یعنی ای قوم بمن جامی از شربت آب بدهید آیا در این بیابان یک جرعه از آب راه توان برد و کسی آنجا جواب
نمیداد مگر به تیرها و نیزها پس حبیب عرض کرد که ای مولای من منت خدا را که موی سفید خود را در راه وفای شما بخون خود خضاب کردم
پس جناب سید الشهدا از وداع کردن حبیب گریست و فرمود که ای حبیب خداوند ترا رحمت فرماید بشارت باد ترا به بهشت برو که
ما هم از عقب تو میائیم پس چون حبیب این بشارت را شنید از شوق جان در قدم آن بزرگوار بجان آفرین تسلیم کرد و روح پاکش باشیانه
حبیب آباد جنان پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون پس از شهادت آن پیر روشن ضمیر جناب امام علیه السّلام و اهل بیت کرام و جمیع
اصحاب گریها و نالهای شدید نمودند منقول است که بدیل بن صریم حرامزاده که قاتل جناب حبیب علیه الرحمه بود چون او را
شهید کرد سر او را از بدن جدا نمود و بر گردن اسب خود آویخته روانه مکه معظمه شد و در آن وقتیکه آن ملعون داخل شهر مکه پسر حبیب
با میدانکه کسی از عراق بیاید و از احوال پدر خود خبری گیرد بدر دروازه بر سر راه ایستاده بود از آن ملعون پرسید که از کجا میائی و این
سر کیست آن بدبخت گفت که از کوفه میآیم و این سر حبیب بن مظاهر است که او را در کربلا کشتم پس چون آن پسر خبر شهادت پدر را
از قاتل او شنید سنگی بر سر آن ملعون زد و او را بدرک فرستاد و سر نازنین پدر را برداشته و بر سینه گرفت و شروع بناله و نوحه نمود
پس پسر حبیب بعد از گریه و زاری و ناله و عزاداری سر پدر نیکو سیر را برده در قبرستان مکه معظمه دفن کرد الحال آن مقبره مشهور است
بمزار رأس الحبیب و جسد شریف او در رواق کربلای معلا بر در روضه مقدسه جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء دفن و در بیان ما
مؤلف گوید تن حبیب که در کربلا شده در بان هزار سر الهی در او شده پنهان فرحمة الله علیه دوام خلود المقربین فی اعلا
علیین و لعنة الله علی قاتله دوام دوام المنافقین فی اسفل السافلین فیا لیتنی کنت معه فافوز فوزاً عظیماً ابداً ابداً دائماً لا انقطاع له

مجلس سیم در شهادت وهب علیه الرحمة است

السلام علی الباکین علی اهل المحبة والولاء ورحمة الله وبرکاته و بعد اللهم صل علی الموفق بتمکنک فی ذروتی التشریع و
التکوین وسلم علی من اتکلیته بما لم یتیسر مثله احد من السابقین واللاحقین الذی کان التوجه الیه مرآة الافئدة والعقول
والاشتغال بما قام عزائه مشکوة لقلوب الاولین والآخرین سیدنا وسید المظلومین المجروحین ابی عبدالله الحسین اکرم
المستشهدین وعلی ذریته الطیبین الطاهرین المعصومین وعلی اولاده المظلومین المقتولین المذبوحین وعلی اصحابه المظلومین
المغموصین المقهورین علیهم رحمة الله ابد الآبدین وعلی ظالمیهم وقاتلیهم لعنة الله دهر الداهرین بدانکه در احادیث معتبر روایت
شده است که چون روز عاشورا صفوف قتال وجدال آراسته گردید مدام از اهل حق و باطل بر یکدیگر مهیا شدند و اهل محنت و بلا
بدرجه رفیعه شهادت فایز و بدار السرور با غلمان و حور محشور میشدند و اهل عداوت و عناد جان بمالک نیران میسپردند و بدرک اسفل
السافلین با متمرده و شیاطین بزنجیرهای آهنین قرین میگردیدند و نایره حرب در نهایت اشتعال بود و بعد از شهادت حر بن
یزید ریاحی و برادرش و پسرش و غلامش و مسلم بن عوسجه و پسرش و حبیب بن مظاهر رحمة الله علیهم متحیر بودند که از جانب امام تشنه
جگر علیه السلام که گوی سعادت در میدان شهادت از امثال و اقران خواهد ربود که ناگاه دیدند ضعیفه صالحه کانه که قمر نام داشت
نزد فرزند خود وهب آمد و گفت ای فرزند ارجمند وای آرام دل مستمند عمری ترا پروردم و از نهال جوانی تو میوه نچیدم و نعمه
ترا دوست میدارم که یکدم از تو مفارقت نتوانم ولیکن ای فرزند عزیز نگاه کن که چگونه فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و سرور سینه
مرتضی و میوه قلب فاطمه زهرا اعنی جناب خامس آل عبا مظلوم در دشت کرب و بلا چگونه در میانه میدان بیکسی ایستاده و این قلیل
یاوریکه دست در عروة الوثقای محبت او زده اند یکیک میروند و بدرجه رفیعه شهادت فایز میشوند ای فرزند گرامی چه بسیار دوست
میدارم که جان خود را فدای این بزرگوار گردانی تا در فردای قیامت بشفاعت جدش داخل عوالم جنت گردی و منهم در نزد
مادر او حضرت سیدة النساء عالمیان روسفید و کامیاب باشم آن زن سعادتمند گفت که ای جان فرزند اگر میخواهی که حق شیرم
بر تو حلال کنم باید در این ساعت رفته جان شیرین خود را فدای این جان جهانیان کنی و در حدیث است که وهب نوجوانی بود در
نهایت حسن و جمال و در غایت صباحت و کمال و بزیور علم و عمل آراسته و بصفت زهد و تقوی پیراسته و در آن زمان سن
توامان هفده روز از دامادی او زیاده نگذشته بود و هنوز در باغستان شادمانی چمن گلشنش شکفته بود چون این کلام از مادر
با احترام استماع نمود جواب عرض کرد که ای مادر مهربان و ای خیرخواه و دلجو حاشا و کلا که این جان ناقابل را فدای این بزرگوار نمایم
ای مادر خداوند ترا رحمت فرماید که به نیکو مقامی مرا دلالت و راهنمائی کردی اما ای مادر این عروس از کام مایوس بامیدی همراه
مرا قبول نموده و در این سفر همراه ما گشته و هنوز از من تمتعی نبرده و از چمن وصالم گلی نچیده که به آتش هجران و نار حرمانم خواهد سوخت و
از اینجهت دلم بسیار بر او میسوزد اگر مرخص میفرمائی بوداع او روم و قلب مجروح او را مرهمی گذارم و او را امر بصبر و شکیبائی
نمایم پس آنگاه بخدمت مولای خود رفته جان فدا سازم مادرش گفت که برو ولیکن بهوش باش که زنان ناقص عقلند ترا فریب
ندهند و از سعادت شهادت ترا محروم نگردانند وهب عرض کرد که هیهات هیهات کمر همت را از برای جنگ میدان شهادت چنان تنگ
بسته ام که دست خیال کسی تواند آنرا گشاید پس وهب نزد عروس رفته گفت ای یار دیرین وای انیس بهترین بدانکه
فرزند جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و نور چشم حضرت مرتضی و سرور سینه سیدة النساء در این صحرا غریب و بیکس مانده و اراده
دارم که جان خود را فدای جان عزیزش گردانم تا چون روز قیامت شود بر سایر اهل جنت مفاخرت نمایم چون عروس از کلام
مایوس این سخن را استماع نمود آهی کشید و گفت ای یار وفادار و ای انیس غمخوار هزار جان من بفدای خامس آل عبا و غریب
ارض نینوا باد کاش جهاد بر زنان روا بود تا من هم این جان ناقابل را نثار قدمهای او میکردم ای وهب میدانم که هر کس
جان خود را فدای سرور مظلومان کند در فردای قیامت در عوالم جنت با او همسایه خواهد بود و در غرفات عالیه بهشت با حوریان

سرشت و دست در آغوشش خواهد کرد دیدی ای یار وفادار وای دل برکنده از دنیای بی اعتبار از کجا انصافست که در همه ایّام دنیای دنی با شما همراهی کنم و در این بیابان بیکسی و غریبی راضی شوم و اکنون که وقت استراحت جنان و مواصلت حوریان بهشت است ترک مرافقت من نمائی من بشهادت مثل تو شوهر نوجوان زیبا روی نیکو خوی راضی میشوم امّا بشرط آنکه مرا همراه خود نزد حضرت امام علیه السلام ببری و در حضور آنجناب عهد کنی که بی من داخل جنّت نشوی و در آنجا زن و شوهر یا از سر گیریم پس داماد و تازه عروس از کام مایوس دست یکدیگر را گرفته بخدمت آقای مظلومان مشرف گردیدند پس عروس دلفگار با دیدهٔ اشکبار عرض کرد که یا ابن رسول الله جانهای همه ما ها فدای جان مقدّس تو شود و یقین دارم که هر کس در راه وفای تو جان خود را فدا سازد و در میدان شهادت گوی سعادت در رباید چون از اسب در غلطد در عالم جنّت نزول کند و حوریان جنان چون روح روان او را در آشیانهٔ جان جای دهند و زوجهٔ او گردند و بزوجیّت او بر همگنان مفاخرت نمایند ای آقای بیکسان این نوجوان که شوهر منست چند روزیست که بمواصلت او سرافراز و کامیاب گردیده ام و هنوز دیدار عزیزش را درست ندیده ام و از چمن وجود مسعودش گل مراد نچیده ام و بعلاوه حال باید که بخاک سیاه مصیبتش بنشینم و در دوام فراقش بسوزم و بسازم و در هجرش در شب و روز بآه و ناله بگذارم و در این صحرا نه یاری و نه خویشی و تباری نه تسلّی دهنده و غمگساری دارم یا ابن رسول الله صلّی الله علیه و آله از او این توقّع دارم که چون بشفاعت جدّ بزرگوارت خواهد که داخل جنّت شود مرا فراموش نکند و در روضات جنان با من ازدواج را از سر گیرد و از جناب شما التماس آن دارم که مرا با اهل حرم محترم خود سپارید تا از نامحرمان محفوظ مانم و در زمرهٔ کنیزان دختران خاتون جنان محسوب گردم و از این مفاخرت بر حوریان جنان برتری جویم پس سرور شهیدان و زنان و یاوران از سخنان آن زن دلسوخته بگریه و ناله درآمدند پس وهب عرض کرد که یا ابن رسول الله گواه باش که بی او قدم در جنّت نگذارم و او را بجناب شما سپردم که با اهل حرم محترم بسپارید پس آن بزرگوار آن زن را روانهٔ خیام طاهرات کردند و امّا او را اذن جدال داده پس اذن یافته یکبار دیگر او وداع کرده روانهٔ میدان جدال شد و در کنار میدان نیزهٔ خود را بر زمین استوار کرده بر آن تکیه نموده گویا میگفت امیری حسین و نعم الامیر له لمعة کالسراج المنیر یعنی امیر و صاحب اختیار من حسین علیه السلام است و او نیکو امیریست و از برای او لمعهٔ نوریست که مثل چراغ درخشنده است پس اسب خود را بجولان درآورد بآواز بلند مدح امیر مؤمنان و مولای متّقیان و فضایل سرور شهیدان علیهما السلام را بیان مینمود و مبارز میطلبید و هر کس بحرب او میآمد آن شجاع دلاور او را بدرک نیران میفرستاد و بعد از آنکه جمعی از آن بی دینان را ببوار فرستاد اسب خود را جهانید بخدمت مادر آمد و گفت که یا امّاه هل رضیت عنّی او انّک لیس یعنی ای مادر با جان برابر آیا از فرزندت راضی شدی و شیر پستانت را بر من حلال کردی آن شیرزن صالحه در جواب گفت که ای فرزند گرامی خداوند از تو راضی باشد و بر تو رحمت فرماید ای جان عزیز مادر وقتی از تو راضی میشوم که ببینم جان خود را فدای آستان جوانان اهل جنان کرده باشی و در پیش روی سرور شهیدان و آقای مظلومان در خاک و خون غلطیده باشی پس آن نوجوان سعادت بنیان دفعهٔ دیگر با مادر مهربان وداع کرده خواست که روانهٔ میدان شود که ناگاه نالهٔ با اثر عروس لجام مرکب محبّت او را گرفته بدر خیمهٔ عروس آورد و گوشش از صدای ناله و زاری گریه و بیقراری او رسید که گویا میگفت که الهی هل تسرّنی بلقائک و تحبسنی فی کنفک و تولّیتنی بعد هذا الامر لا یعنی ای خداوند من آیا این قلب هجران کشیدهٔ الم دیدهٔ مرا یکدفعه دیگر بجمال با کمال این نوجوان مهربان که پناه من و محلّ آرزوهای منست مسرور و خوشحال خواهی فرمود یا نه پس چون وهب امثال این کلمات حسرت آیات جانگداز را استماع نمود بی اختیار شده از مرکب بزیر آمد و داخل خیمهٔ عروس شده چون دیدهٔ زن بر روی شوهرش رسید آن خونابه بر رخسار پرگرد و غبار شوهر افتاد از جای جست و دست در آغوشش کرد گویا میگفت مرحبا یا عزیز الحمد لله الّذی اراک و جعلک قبل الموت یعنی ای عزیز خوش آمدی و قدم بر دیده ها من گذاشتی حمد خدای را که یکدفعه دیگر روی نورانی ترا بمن نمود پیش از موت پس عروس با وهب سر اسیر عروس را در کنار گرفته اشک از چشم او پاک میکرد و میگفت ای همراه نیکو گریه و ناله مکن ای زن در جواب گفت که انصاف ده من حال اگر غم و غصّه نخورم دیگر کی باید غصّه خورد پس

وهب اندوی محبت وغمخواری سر او را در کنار گرفته تسلی میداد پس هر دو مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری بودند و با
یکدیگر تجدید وداع مینمودند که ندای هل من مبارز از لشکر شقاوت اثر بلند پس وهب با هزار زحمت دست عروس را از دامن
وصال خود جدا کرد و گفت که این وداع آخرین و دیدار واپسین بود دیگر روی مرا نخواهی دید پس نگاه حسرت بیکدیگر
کرده زار زار گریستند پس وهب روانه میدان شد و حمله بر کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا نمود و مرد و مرکب بر روی هم میغلطانید
و از کشته پشته میساخت و رجز میخواند و مولای خود جناب سید الشهداء روحی له الفداء مدح میکرد و آنقدر جهاد کرد که نیزه او
در هم شکست و با شمشیر آن قوم شریر را به بئس المصیر روانه میکرد و در حدیثست که در آنوقت مادر او در کنار معرکه قتال و میدان
جدال ایستاده بود و مدام بآواز بلند میگفت که ایجان مادر و ایشجاع دلاور پدر و مادرم فدایت تو باید مردانه باشی و سعی کنی
که جان شیرین را فدای آقای مظلومان کنی و مدام فرزند دلبند خود را تحریص و ترغیب بجهاد مینمود و بروایتی شده است
که در آنوقت آقای شهیدان در کنار میدان ایستاده بود و از مشاهده آنحال او شجاعت و فصاحت آن پیره زن گریست
گریستن شدیدی و فرمود که ایشیرزن صالحه خداوند شما را جزای خیر دهد که در نصرت و یاری فرزند پیغمبر خود کوتاهی نکردید بلکه
جانفشانی کردید و حقوق پیغمبر خود را بجای آوردید ای زن صالحه بشارت باد ترا و فرزندترا مشرف شدن در غرفات عالیه
جنان با جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جده ام خدیجه کبری و مادرم حضرت سیدة النساء و در آنوقت وهب در دریای
حرب غوطه ور گردیده که ناگاه ملعونی چنان تیغی بر او زد که دست راست او را قطع کرد و ملعون دیگر دست چپ او را از بدن
جدا نمود و بیدینی دیگر اسب او را پی کرد چنانکه بر زمین در غلطید پس جمعی خود را بر روی او انداخته و سر او را از بدن جدا کردند
و بطرف لشکرگاه حضرت امام انداختند پس مادر غمپرور او دوید و سر فرزند خود را از میان خاک و خون برگرفت و لب
خود را بر لبهای خشکیده خون آلوده فرزند خود گذاشت و گفت که اَحْسَنْتَ یَا وَلَدِی یَا حَلَالَ الْآنَ رَضِیتُ عَنْکَ
یعنی آفرین بر تو باد ایجان مادر حال از تو راضی شدم که خود را فدای امام خود و حجت خدا نمودی ایعزیز دلبند شیر من حلالت باد آه آه و احسرتاه
که آن زن صالحه آنسر را بسیار بوسید و بوئید و در هجرانش نالید پس آنسر را بجانب لشکر عمر بن سعد انداخت و گفت سری را
که در راه خدا دادیم پس نمیگیریم و در روایتی وارد شده است که مادر اینجا آن سر خون آلود را نزد عروس غمگسار آورد چون
چشم عروس از کام مایوس بسر بریده پرخون شوهر نوجوانش افتاد صورت خود را بر صورت او گذاشت و نالهای بی اختیار
از قلب فگار برمیکشید پس چندان گریه و زاری و ناله و بیقراری نمود که جان را بجان آفرین تسلیم نمود و همسفر شهادت شوهر خود
گردید اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُون و در روایت دیگر وارد شده است که بعد از بوسیدن سر شوهر بی اختیار از جای جست
پس دیده رمدیده او بجسد بیسر پرخون شوهرش افتاد که در میانه میدان افتاده آه آه که بیتاب شده دوید و خود را بر بدن پاره پاره
او رسانید و لبهای خود را بر گلوی او نهاد و مدام او را در بر کشیده مرویست که چون شمر شریر علیه اللعنة و السعیر نظرش با آن زن و رفتار او با شوهرش افتاد غلام خود را امر کرد که
عمودی بر فرق او زد و او را بشوهرش ملحق نمود و چون مادر وهب پسر و عروس را کشته دید بی اختیار عمود خیمه را برداشته
بجانب میدان دوید و چند نفر از آن اشقیا را باسفل السافلین فرستاد پس آقای مظلومان و سرور شهیدان بصدای بلند فرمود
که ای زن صالحه برگرد که جهاد بر زنان حرام است پس آن سعادتمند مراجعت کرده بجناب حضرت عرض کرد که یابن رسول الله
معذورم دار که در هجران پسر و عروس بی اختیار این عمل از من صادر شد پس با ناله و زاری داخل خیام طاهرات شد رحمت
خداوند بر او و بر پسر و عروس او و گریه کنندگان بر ایشان و لعنت خداوند بر قاتلان و اذیت کنندگان بر ایشان
بادا الی یوم المعاد و صلی الله علی محمد و آله الامجاد

مجلس سی و یکم در عروسی جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها در ملأ اعلی و عروسی جناب قاسم در کربلای معلا

السلام علی اهل المحبة و العزاء و المعرفة و البکاء و رحمة الله و برکاته و بعد الحمد لله الذی جعل من الماء کل شیء

حیث ونید کان ما سواه لا عینه والصلوة والسلام علی ما به الوجود ومقصد کل شیء وجود ثم علی من کان شعبه فی مقعد الشهود فصار صنوه بامر الملک الودود ثم علی الآیة الکبری هی البتمة النتیجة الاسنی ثم علی اولاد التقی والاولاد علی الله فی الدنیا والعقبی ثم علی من احبهم وعلیهم تکل واللعنة علی من ابغضهم واذی بدوام الجحیم ولظی وبعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا تفسیر ظاهر آیه شریفه آنست که پروردگار شما آنچنان خداوندیست که خلق فرموده از آب یعنی از آب منی آدمیرا پس قرار داده در میانه ایشان علاقه نسبی یعنی علاقه پدر فرزندی وخواهر و برادری وامثال آنها را وسببی یعنی علاقه تزویج را و در تفسیر باطن در جای بسیار وارد شده است که مراد از آب جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله است و مراد از بشر علی بن ابیطالب علیه السلام است وقرار داده است پروردگار جلیل در میانه این دو بزرگوار علاقه نسبی را زیرا که ابن عم یکدیگرند وهر دو از اولاد عبد المطلبند وسببی نیز زیرا که علی بن ابیطالب علیه السلام داماد رسول خدا صلی الله علیه وآله است پس در میانه ایشان است علاقه سببی ونسبی و در کتاب امالی روایت کرده است که انس بن مالک عرض کرد که یا رسول الله علی برادر شما است آنحضرت فرمود بلی علی برادر منست پس عرض کرد که بیان فرمائید که چگونه برادر شما است آنحضرت فرمود که خداوند خلق فرمود آبی را در زیر عرش عظمت خود پیش از آنکه حضرت آدم را خلق فرماید بسه هزار سال آنرا جای داد در لؤلؤ سبزی در علوم پنهانی خود تا آنزمانکه خلق فرمود حضرت آدم را پس آن آبرا از آن لؤلؤ جاری فرمود در صلب آدم پس دائما از صلبی بصلبی دیگر نقل فرمود تا صلب عبد المطلب پس در آنجا دو قسم فرمود نصفش را در صلب عبد الله ومن از آن خلق شدم ونصف دیگر را در صلب ابیطالب قرار داد وعلیرا از آن خلق فرمود پس من از نصف آن آبم وعلی از نصف دیگر آن پس علی برادر منست در دنیا وآخرت پس آنحضرت همین آیه شریفه را که گذشت تلاوت فرمود و در کتاب عوالم در تفسیر همین آیه شریفه روایت میکند از ابن عباس که گفت که خداوند جل جلاله خلق فرمود نطفه سفید مخزونه را پس جا میداد آنرا در صلب حضرت آدم و مدام آنرا از اصلاب طاهره بارحام مطهره نقل فرمود تا صلب عبد المطلب پس آنرا دو قسم فرمود قسمی در صلب عبد الله وقسمی دیگر را در صلب ابیطالب قرار داد پس نصفی که از صلب عبد الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله را خلق فرموده از نصف دیگر آن که از صلب ابیطالب بود امیر مؤمنان علیه السلام را آفریده واینست معنی نسب که در میانه آمد و بزرگوار بود که خداوند در این آیه شریفه بدان اشاره فرموده است واما کیفیت پیوند وصلت که میان ایشان بهم رسیده وجناب اقدس الهی در این آیه مبارکه بآن اشاره فرموده است پس اینست که بامر پروردگار عقد زواجت شده در میانه امیر مؤمنان وسیدة النساء وحضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر خداوند حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه را خلق نفرموده بود از برای حضرت فاطمه کفو وزوجی نبود از زمان حضرت آدم تا آخر عالم یعنی هیچیک از مردان عالم را قابلیت زوجیت آن معصومه نبود حتی انبیا واوصیا مؤلف گوید که چه خوش میآید مرا که عروسی فاطمه زهرا را با عروسی فاطمه عروس حضرت قاسم در مجلس بیان نمایم تا دوستان وشیعیان بیابند که عروسی لایق شان اهل بیت عصمت و طهارت چگونه است واز ظلم بنی امیه علیهم اللعنه چگونه کار بر مظلوم کربلا جناب سید الشهدا تنگ شده که در روز عاشورا دختر خود فاطمه را بچه نوع عروسی فرموده بفرزند برادر خود حضرت قاسم داد تا قلبهای ایشان از شنیدن کیفیت عروسی حضرت فاطمه زهرا صاحب صفا و عرفان گردد واز شنیدن عروسی حضرت قاسم چشمهای ایشان گریان گردیده پس بدانکه چون جناب اقدس الهی جل شانه العلی خواست که در میانه نورین النیرین ابو الحسن وام الحسین علیهما السلام اجرای صیغه عقد مزاوجت فرماید چنانکه در کتاب بحار از رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرده است که امر فرمود که بهشتی از مروارید بنا کردند که در میانه هر دیوار از آن تا دیوار دیگر بنا بود واز مروارید ویاقوت که در میان آنها طلاهای مشبک بود وسقفهای غرفات آن از زبرجد وطاقچهای آنها از لؤلؤها بود مکلل بیاقوت کرده بود ودر آن بهشت غرفها بنا فرموده بود که یکخشت آن از طلا ویکخشت آن از مروارید ویکی از زبرجد بود که در اطراف آن چشمها واز آن چشمها نهرها جاری بود که بر آن نهرها قبهها از در بود که آنها را بزنجیرهائی از طلا بهم بسته بودند ودر اطراف آن نهاد جمالی

نیکو سبز کرده بود که بر هر شاخه از آن درختها قبابیه قدرت پرورده شده بود و در وسط هر قبه تختی از در سفید نصب
کرده بودند که پوششهای آنها از سندس و استبرق جنت بود و فرش زمین آنها از زعفران بود که اطراف آن را بمشک و عنبر معطر
و خوشبوی گردانیده بودند و بر هر تختی حوریه ساکن گردیده بود و از برای هر قبه صد در باطراف جنت گشوده بود و بر هر دری دو کنیز
از کنیزان جنت ایستاده بودند و در مقابل هر دری دو درخت نیکو سبز گردیده بود و آنها را بفرشهای نیکو فرش کرده بودند
و اندر آن قبها بقلم قدرت نوشته آیة الکرسی بود پس رسول خدا فرمود که من از جبرئیل پرسیدم که این بهشت را خداوند از برای
که بنا فرموده جبرئیل عرض کرد که از برای علی بن ابیطالب و فاطمه دختر تو بنا فرموده بغیر از بهشتهای دیگر که بجهت ایشان ایجاد فرموده
و این جنت تحفه ایست برای ایشان تا آنکه دیده تو روشن شود و چون ایشان در غرفها قرار گیرند تمام بهشت منور شود پس
اهل بهشت گویند که خداوندا در بهشت تو آفتاب نیست و این نورها از کجاست ندای الهی در رسد که این نور علی و فاطمه است
که در غرفهای خود میخندند پس الله تبارک و تعالی امر فرمود به کنیز جنت که جنت را و هر کس که در اوست زینت کنند
و باغها و درختها و میوها و قصرهای آنرا بانواع زینتها مزین گردانند پس روح و ریحان و نسیمهای آنرا امر فرمود که طیبها و عطرها
باطراف جنتها بپاشانند و امر فرمود که حور العینها با کمال زینتها با نواع نغمها بقرائت سوره مبارکه طه و طس و یس و
حمعسق مشغول خواندن شوند پس میکائیل بندای بلند جمیع ملائکه را از جانب خداوند جل جلاله و عظم سلطانه ندا فرمود و اسرافیل
هر یک را بجای خود دعوت نمود و عزرائیل مکانهای ایشان را وسعت میداد پس [illegible] رئوف ابر سفیدی را برانگیزانید
که در بالای سر جمیع ملائکهای آسمان و زمین خیمه شد و باد وحی فرمود که بر فرقهای ایشان بباران لؤلؤها و زبرجدها و یاقوتهای
خود را و به درخت طوبی امر فرمود که آنچه حلی و حلل میوه از در سفید و یاقوت قرمز و زبرجد سبز و مروارید تر آورده بر سر
ایشان نثار کن و چون درخت طوبی جواهرات خود را نثار کرد و در حدیث دیگر است که ابری پیدا شد و در و یاقوت و انواع
جواهر نثار کرد پس حوریان جنان از مکانهای خود بر جستند و با کمال وجد و سرور آنها را از دست یکدیگر میربودند و از آنوقت تا
روز قیامت در عوالم جنت برای یکدیگر تحفه میفرستند و میگویند که این تحفه حضرت خیر النسا فاطمه زهرا است و هر یک از حوریان
که زیاده از دیگری برداشته بود یا بهتر آنرا جمع نموده بود بر دیگری فخر مینمود و تا قیامت فخر خواهد نمود پس خداوند جل شانه العالی
بملکی از ملائکه جنت که فصیحترین جمیع ملائکه بود که راحیل نام داشت امر فرمود که در بیت المعمور بر آن منبر از نور که حضرت آدم بر آن
از برای ملائکه خطبه خوانده بود بالا رود و خطبه بخواند پس او چنان خطبه خواند که هرگز اهل آسمانها و زمینها آن فصاحت خطبه نشنیده
بودند جبرئیل میفرماید که در آنوقت از خوشحالی آسمانها بموج در آمده بودند پس خلاق دو جهان و مالک الرقاب عالمیان از زبان
بیزبانی از جانب معصومه دو جهان و مخدومه حوریان و سیده نساء عالمیان دختر پیغمبر آخر الزمان کنیز خود جناب فاطمه زهرا
صلوات الله علیها صیغه عقد جاری فرمود و بجبرئیل امین امر فرمود که از جانب وکیل کارخانه ولی دو جهان و عالم سر و نهان و وصی
بهترین عالمیان بنده برگزیده خود جناب علی بن ابیطالب ارواحنا له الفداء قبول عقد فرماید پس جبرئیل بامر الهی قبول
فرمود پس از مصدر عزت و جلالت امر شد که منادی در زیر عرش ندا کند که . اَلَا اِنَّ الْیَوْمَ یَوْمُ وَلِیمَةِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِب
یعنی آگاه و مطلع شوید ای اهل آسمان و زمین که امروز روز ولیمه علی بن ابیطالب است پس آگاه باشید که من گواه میگیرم شما را
بر اینکه من تزویج کردم فاطمه دختر محمد مصطفی را از برای علی بن ابیطالب برضا و خوشنودی من زیرا که ایشان بعضی از بعضی
دیگرند و در حدیث دیگر است که این طور ندا رسید که ای ملائکه من گواه باشید که من تزویج کردم محبوبترین زنانرا از برای
محبوبترین مردان بعد از نبیین و مرسلین و برکت عطا فرمودم بر ایشان و در حدیث دیگر است که جبرئیل گفت که منادی
از عرش ندا کرد که ای فرشتگان من و سکان بهشت من بر شما باد گفتن از برای تزویج فاطمه و علی که من بر ایشان برکت عطا
فرمودم پس راحیل ملک عرض کرد که یارب برکت تو بر ایشان زیاده است از آنچه ما مشاهده کردیم در جنت تو و خانه تو پس وحی
رسید که یا راحیل بدرستیکه از جمله برکات من بر ایشان اینست که جمع میکنم ایشانرا بر محبت خود و قرار میدهم ایشانرا حجت خود

بر جمیع مخلوقات خود و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که خلق نخواهم فرمود از ایشان ذریهٔ طیبه را که قرار دهم ایشان را
خزاین خود در زمین و سمٰوات خود از برای علم خود که میخوانند خلق را بسوی دین من و با ایشان حجت را تمام میکنم بر خلق خود بعد از انبیا
و مرسلین   در حدیث است که رسول خدا فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و حریر سفیدی از حریرهای بهشت بدست من داد و بر آن
چیزی نوشته دیدم گفتم یا روح الامین این نوشته چیست گفت در آن نوشته است که حق تعالی نظر فرمود بسوی زمین و ترا برگزید
برای رسالت و دفعهٔ دیگر نظر فرمود پس اختیار کرد برای تو برادری و مصاحبی و وزیری که او علی بن ابیطالب است و دختر ترا باو عقد
فرمود و او برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفهٔ تست و در این نوشته گواهی ملائکه است بر این عقد و حقتعالی مرا امر فرمود
که آنرا بتو عرض کنم و مهری از مشک بر آن نهم و برضوان خازن جنت بسپارم و دیگر روایت شده است که جبرئیل عرض کرد که خداوند
در آن وقت نامها خلق فرمود که در آنها نوشته بود که   بَرَائَةٌ مِنَ اللهِ العَلِيِّ الجَبَّارِ لِشِيعَةِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ مِنَ النَّارِ   یعنی این نامه است
از جانب خداوند علی جبار برای شیعهٔ علی و فاطمه از برای امان از آتش جهنم و آن نامها را بفرشتگان سپرد پس جبرئیل عرض
کرد که چون روز قیامت شود من بر سر صراط بایستم و آن فرشتگان با من باشند چون یکی از شیعیان ایشان و دوستان اولاد
ایشان خواهد که از صراط بگذرد این نامه را بر دست راست او دهم تا بی حساب داخل جنت شود زیرا که این حکمی است که خداوند
فرموده است پیش از آنکه مخلوقات را خلق فرماید   مؤلف   گوید که ای دوستان و شیعیان و ای آنانکه در آن نامها طمع دارید بدانید
که از لوازم دوستی آنست که در وقت شنیدن فضایل ایشان شاد و نزد مصایب ایشان غمناک و گریان و نالان شوید پس چنانکه
تا حال مسرور و خوشحال بودید بعد از این مهیای عزا و آه و ناله شوید و بدانید که این بود مجملی از ذکر کیفیت عروسی حضرت فاطمه
در آسمان بامر خداوند عالمیان و اما کیفیت عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلا در دشت پر بلا بنا بر آنچه در کتاب بحار و عوالم آمده است
که حضرت قاسم چون عم بزرگوار خود جناب سید الشهدا را در روز عاشورا بیکس و غریب و بی یار دید با آنکه هنوز بحد بلوغ نرسیده
بود غیرت هاشمیه آتش بجوش آمده از برای اذن گرفتن بجهة جان نثاری روانه خدمت عموی خود گردیده   فَلَمَّا نَظَرَ الحُسَيْنُ اِلَيْهِ
اَنَّهُ قَدْ بَرَزَ اعْتَنَقَهُ وَجَعَلَا يَبْكِيَانِ حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِمَا   یعنی چون نظر عم بزرگوار او بر او افتاد که بجهة اذن خواستن برای جهاد میآید آغوش
مرحمت گشوده آن فرزند دلبند برادر خود را چون جان شیرین در آغوش مرحمت جا داد و دست بگردن او حمایل فرموده و هر یک
چندان گریه و زاری و ناله و بیقراری کردند که آن دو بزرگوار هر دو غش کردند پس از غش افاقه حاصل شد عرض کرد که ای عم
عالیمقدار اجازه فرما که بمیدان کارزار این کفار رفته جان خود را نثار مقدم شریعت گردانم   فَقَالَ لَهُ الحُسَيْنُ يَا ابْنَ الاَخِ
اَنْتَ مِنْ اَخِي عَلَامَةٌ وَاُرِيدُ اَنْ تَبْقَى لِي لِاَتَسَلَّى بِكَ وَلَمْ يُعْطِهِ الاِجَازَةَ لِلْبِرَازِ   آه و مصیبتاه که آن بزرگوار بالاصرار در جواب
او فرمود که ای فرزند برادر تو از برادرم حضرت امام حسن یادگاری میخواهم که تو از برای من زنده بمانی تا آنکه تسلی قلب حزین
خود را بتو نمایم پس او را اذن جدال نداد پس از آنکه حضرت قاسم مأیوس شد رفته بگوشهٔ تنهائی با هزار بیم و صد هزار غم با قلبی
محزون و چشمی گریان سر بزانوی بیکسی گذاشته میگریست که ناگاه بخاطر شریفش خطور کرد که پدر بزرگوارش تعویذی بر بازوی
راست او بست و باو وصیت فرمود که ای فرزند گرامی هر وقت توالی مصیبتی روی دهد که متحیر بمانی بر تو باد که این تعویذ را
بگشائی و آنچه در آن نوشته ام بعینه عمل کنی پس با خود اندیشه نمود که آنچه از عمرم گذشته به چنین مصیبت و المی مبتلا نشده ام پس آن
تعویذ را گشوده دید که در آن نوشته است که   يَا وَلَدِي يَا قَاسِمُ اُوصِيكَ اَنَّكَ اِذَا رَاَيْتَ عَمَّكَ الحُسَيْنَ فِي كَرْبَلَا وَقَدْ اَحَاطَتْ
بِهِ الاَعْدَاءُ فَلَا تَتْرُكِ البِرَازَ وَالجِهَادَ لِاَعْدَاءِ اللهِ وَاَعْدَاءِ رَسُولِهِ وَلَا تَبْخَلْ عَلَيْهِ بِرُوحِكَ وَكُلَّمَا نَهَاكَ عَنِ البِرَازِ عَاوِدْهُ لِيَاْذَنَ لَكَ
بِالبِرَازِ لِتَحْظَى بِالسَّعَادَةِ الاَبَدِيَّةِ   یعنی ای فرزند من ای قاسم وصیت میکنم ترا باینکه هر زمانی که دیدی عم بزرگوار خود حسین را در کربلا
که احاطه کرده اند در اطراف او اعدا پس نشود که ترک کنی مبارز شدن و جهاد کردن با دشمنان رسول خدا و خدا را و نباید که
که بخل کنی در فدا کردن روح خود را برای او و هر چند عم بزرگوار ترا اذن جدال ندهد تو تجدید مسئلت جود نما و التماس کن تا او را
راضی گردانی و اذن از او حاصل نمائی تا آنکه بسعادت ابدیه بهره مند و با نصیب گردی پس چون آن نوجوان با سعادت آن فرمان

شهادت را مطالعه نمود مانند سپند از مجمر برجست و بتعجیل بخدمت عم معظم خود مشرف گردید و آن فرمان لازم الاذعان را بعرض همایون
رسانید چون دیده مهجوران کشیده سرور شهیدان و آقای مظلومان بخط مبارک برادر مهربان افتاد بگریه گلوگیر شد ندا و نادی
بالویل و الثبور و تنفس الصعداء آه واحزناه و واکرباه که ایام وصال برادر عالیمقدار و مهربانیهای آن جناب را بخاطر آورده پس
شروع بگریستن غریبانه فرمود و بندای بلند واویلاه و واثبوراه میگفت و آه جانکاه از سینه غمدیده مهجوران رسیده بریده
و فرمود که ای فرزند برادر این وصیتی است که پدرت از برای تو فرموده و در نزد من وصیتی دیگر در حق تو فرموده که لابد باید آن
بعمل آید آه آه واحزناه که دست مبارک دراز کرده و دست قاسم را گرفته روانه خیمه گردیدند پس حضرت عباس و عون را
طلبیده آه واویلاه فرمود که مادر قاسم را حاضر کنید چون حاضر شد فرمود که یا ام القاسم لیس للقاسم ثیاب جدد یعنی ای مادر
قاسم آیا نیست از برای قاسم جامه نوی و عرض کرد که نه آه آه که سرخیل سلسله اسیران و مادر یتیمان خواهر با جان برابر خود جناب
زینب خاتون را طلبیده و فرمود که آن صندوق را که بتو سپرده ام حاضر کن دان پس از حاضر گردانیدن بدست معجز نظام خود سر
آن صندوق را گشوده لباسهای برادر مهتر خود حضرت امام حسن علیه السلام را که در آن بود بیرون آورد مؤلف محزون گوید
که بفدای قلبهای محزون و دلهای شکسته اهلبیت شوم که مصیبت و گرفتاری روز عاشورا برای ایشان کم نبود که لباسهای امام
مظلوم و شهید مسموم حضرت امام حسن علیه السلام نیز در مجلس عروسی فرزند ارجمندش پیدا گردید آه وامصیبتاه که چون نظر جناب
سید الشهداء و خواهران و برادران و فرزندان بر جامها افتاد و شهادت صاحب آن لباسها را و تشریف نداشتنش را
در آن مجلس بخاطر آوردند نمیدانم که چگونه گریهای برادرانه و نالهای خواهرانه و زاریهای غریبانه از سینهای مهجوران کشیدند زبر گشته
مؤلف گریان نالان گوید که چنانچه خداوند جل جلاله جنتی مخصوص عروسی حضرت امیر و جناب فاطمه سلام الله علیها خلق فرموده بان
نوع که شنیدید مظلوم کربلا هم از میانه خیمهای بیکسان خیمه مخصوص جدا فرموده و در گوشه از زمین خیمگاه برپا کرد آه واحزناه که بمقابل
آن نهرها که در اطراف آن جنت جاری بود در اطراف خیمه عروسی این غریبان خونهای شهیدان و نجیبان از رگهای پاره پاره
ایشان جاری بود وامصیبتاه از ظلم بنی امیه که بعوض آن زنجیرها که در جنت قبهائی از در را بهم بسته بودند در زمین کربلا دژخیمهای
اعدا زنجیرها برای برهم بستن زنان و دختران و اسیران که درهای صدف عصمت و طهارت فاطمه زهرا سلام الله علیها بودند مهیا
کرده بودند آه واویلاه و واحزناه از ظلم یزید که در عوض درختانیکه در آن جنت و اطراف سبز بود و بر شاخهای آنها قبهای نور آویخته
بود آه آه که در اطراف خیمه این عروس و داماد نیزهای برافراخته و تیرهای بزهر آب داده که جمله از آنها را بخونهای دوستان
خدا رنگین کرده بودند و جمله دیگر را برای جانهای پاک آل محمد مهیا کرده بودند برپا بود و چشمهای عروس و داماد بسوی آنها
نگران بود آه وامصیبتاه از طغیان ابن مرجانه و اتباع او علیهم اللعنه که در عوض پردهای سندس و استبرق که در اطراف آن جنت
برای حجاب عزت کشیده بودند آه وامصیبتاه که در روز عاشورا پردهای طهارت و خدارت اهل بیت عصمت را بر هم
دریدند و اصلا احترام ایشان را رعایت نکردند بلکه خیمهای ایشان را سوختند و ضجها و مقنعها از سرهای ایشان کشیدند
و از بدن نازنین داماد لباس داماد را کندند و مقنعه از سر عروس از کام مایوسی بر گرفتند امید که خداوند آن ملاعین را ابد الاباد از
عذاب الیم فارغ نگرداند و مدام و مضاعف فرماید ای دوستان وای نالهکنندگان بدیده انصاف نگرید و بگریید که از کجا
روا است که در جنت برای احترام جناب فاطمه زهرا در هر قبه حوریه زینت کرده شادمان و خندان بخرامد و آسایش نماید و در
روز عاشورا در وقت عروسی دخترش فاطمه در خیمهای کربلا دختران خونجگر و زنان در بدر همه با موهای پریشان و رویهای خراشان
سر بزانوی غم گذاشته زار زار گریه و ناله کنند آه واعجباه و واضیعتاه از بیحیائی اهل کوفه و شام زیرا که شنیدید که در جنت
عروسی هر قبه را صد در و بر اطراف بنات گشوده بودند و بر هر دری دو حوریه ایستاده بودند که منتظر خدمت بودند آه آه چه میگویم
و چه میشنوید که در روز عاشورا در اطراف خیمه عروس و داماد بلکه سایر خیام طاهرات مردان بیحیا و شامیان پرجفا و کوفیان
بیوفا نعرهها میکشیدند و منتظر بقتل رسانیدن داماد و اسیر کردن عروس بودند ای شیعیان وای نالهکنندگان در عوض آنکه در جنت

عروسی روح و ریحان و عطر و طیب بر فرقهای حوریان و جنتیان میافشانند در زمین کربلا بادهای مخالف غبار مصیبت بر قالب عروس و داماد و باقی اسیران میافشاندند و خاکهای سم اسبان معاندین دین بر سر و روی آل طه و یس میریخت و جابجای زخمها و جراحتهای بدنهای دوستان و شهیدان که در اطراف خیمه عروسی افتاده بودند از گرد و غبار معرکه قتال پر میگردید و از ... بیوفائی دنیای دون و از کجرفتاری چرخ بوقلمون که از برای زیادی فرح و سرور در جنت عروسی همه حوریان جنان به نغمهای طرب نشان سورهای ... با فصیح بیان میخواندند و تعیش مینمودند آه و احزناه و واحر قلباه که در روز عاشورا در خیمه عروس و داماد و زنان ... سیلیها محکم بر رویها بر المم میزدند و از برای دعوت عروسی بعضی رو بسوی خود را بجانب قبر جد بزرگوار خود کرده و امحمداه میگفتند و بعضی روی خود را بنجف کرده یا ابتاه و اعلیاه فغان بر میکشیدند و بعضی روی خود را بسوی بقیع کرده جده ماجده عروس و داماد جناب فاطمه طاهره سلام الله علیها را و بعضی دیگر پدر داماد حضرت امام حسن علیه السلام را برای مجلس عروسی دعوت مینمودند و بالجمله در روز عاشورا بنوعیکه بعرض شیعیان و محبان ذکر کنند کار رسید پس از تهیه اسباب عروسی آقای مظلومان و سرور شهیدان و پناه بیکسان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء بدست مبارک خود قبائی را که از امام مسموم بیادگار ذاشت بر قامت موزون و سرو روان داماد نوجوان خود پوشانید و عمامه آنجناب را بر فرق همایونش گذاشت و دست ید اللهی را بلند کرده بیکدست دست داماد را گرفته و بدست دیگر دست فاطمه نو عروس دختر خود را گرفته و در میانه ایشان که رشک حور و غلمان بودند اجرای صیغه عقد فرمود و بنوعیکه خداوند جل جلاله در عرش عظمت بزبان بی زبانی در میانه امیر مؤمنان و خاتون جنان اجرای صیغه عقد فرموده بود پس همراهی ایشان تشریف برده و در خیمه علیحده دست ایشانرا بدست یکدیگر داده گریه کنان بیرون تشریف آورد فصلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

مجلس سی و دویم در عروسی جناب امیر و فاطمه است در مدینه طیبه و عروسی جناب قاسم و فاطمه است در دشت ماریه

السلام علی اهل الولاء و البکاء و لعنة الله علی اهل البغضاء و العناد و بعد برادران امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و شیعیان امیر مؤمنان و محبان خاتون جنان مخفی نماند که دو فاطمه نام در این عالم عروس شده اند که از شنیدن کیفیت عروسی یکی قلبهای شیعیان و دوستان شادمان و از تبسم دندانهای ایشان نمایان میگردد و از کیفیت عروسی دیگری سینهای ایشان بریان و چشمهای ایشان گریان میگردد چه دوست میدارم که هر دو را باهم ذکر نمایم تا از ادخال سرور در قلبهای مؤمنین اجر عظیم و از گریانیدن ایشان ثواب جسیم از خداوند کریم و اصل و عاید دنیا و آخرت شیعیان و موالیان گردد اما آنکه موجب سرور و خوشحالی است پس از شنیدن کیفیت عروسی سیده نساء عالمیان جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها و اما آنکه موجب حزن و اندوه و ناله و نوحه است پس از شنیدن کیفیت عروسی فاطمه دختر مظلوم کربلا است در روز عاشورا و بیان مجملی از عروسی سیده النساء اینست که در کتب معتبره روایت شده است که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه تشریف داشتند که ناگاه ملکی بر آنحضرت نازل شد که بیست سر داشت و در حدیث دیگر است که بیست و چهار رو داشت و در هر سری هزار زبان داشت که بهر زبانی تسبیح و تقدیس الهی بجای میآورد که لغت هیچ زبانی بلغت زبانی دیگر شباهت نداشت و کف دستش گشاده تر بود از هفت آسمان و هفت زمین و چون بصورت جبرئیل آمده بود آنحضرت فرمود که ای جبرئیل تو هرگز باین صورت بر من وارد نشده بودی آن ملک عرض کرد که من جبرئیل نیستم ملکم صلصائیل و جناب اقدس الهی مرا بخدمت تو روانه کرده و امر فرموده است که تزویج کنی نور را بنور آنحضرت فرمود که را بکه او عرض کرد که جناب فاطمه را بحضرت علی پس آنحضرت دید که در میانه دو کتفش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب مقیم الحجة پس آنحضرت فرمود که ای صلصائیل چند وقت است که این کلمات بر بال تو نوشته شده است او عرض کرد که پیش از آنکه خداوند دنیا را خلق فرماید بدوازده هزار سال و در حدیث دیگر است که جبرئیل نازل شد و با او بود از سنبل و قرنفل جنت و بدست آنحضرت داد پس آنجناب بوئید و از سبب آوردن آنها پرسید پس جبرئیل کیفیت عروسی حضرت فاطمه را در آسمان و کیفیت زینت

کردن جنت و شجرهٔ طوبی و حور العین را و ازدحام ملائکه را در بیت المعمور و کیفیت جاری فرمودن خداوند صیغهٔ عقد را و شادی
کردن ملائکه و اهل جنت را و آنچه در ملأ اعلی واقع شده بود به آنحضرت رسانید و گفت که خداوند امر فرموده است که تو هم در زمین در میانه
ایشان اجرای صیغهٔ عقد فرمائی پس آنحضرت امر فرمود که اصحاب را و مهاجر و انصار را و بنی هاشم را در یک مجلس حاضر نمودند و زنان و دختران
بنی هاشم در خدمت خاتون جنان شرفیاب شدند و آن زینت بخش محفل حور و قصور را زینت و آرایش نمودند پس آنحضرت جناب
امیر را فرمود که خطبه در کمال فصاحت و بلاغت انشا نمود و در حدیث دیگر است که خود خطبه ادا فرمود پس در حضور جبرئیل و صلصائیل
و اصحاب جلیل بوکالت سیدهٔ نساء عالمیان اجرای صیغهٔ عقد فرمود و جناب سید اوصیا ارواحنا له الفدا برای خود قبول نمود پس از برای
شکر معبود حقیقی و مبارکی این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری بر خاک افتاد و سجدهٔ شکر بجای آورد و همه حاضران زبان به تهنیت و مبارکباد
گشودند پس آنحضرت امر فرمود که طبقی از خرما بمجلس عقد آوردند و حاضران کامهای خود را شیرین گردانیدند و از برای تبرک بجا نها بردند
و در بعضی از احادیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحجرهٔ طاهره تشریف برده امر فرمود زنان را که بجهت مبارکی این امر خیر دف
بر جلاجل برای شادیانه بزنند پس رسول امین و مظهر رحمة للعالمین از کثرت خوشحالی تبسم میکرد و خندهٔ دندان نما میفرمود مؤلف
پریشان حال گوید که هر نوشی که ازین دنیای دون با نیشی همنشین و هر فرحش با غمی قرین است لابد چنانکه از شنیدن کیفیت عروسی جناب
فاطمهٔ زهرا شادمان گردیدیم البته از شنیدن کیفیت عروس شدن فاطمه در روز عاشورا نالان و گریان خواهیم گردید و اگر انصاف
باشد چگونه میتوان صبر کرد و اشک خونین بر گلگونه جاری نکرد که سید مظلومان چون در روز عاشورا خواست که بوصیت برادر
معصوم عمل نماید و فاطمه دختر خود را بحضرت قاسم دهد در آن بیابان تنهائی نه اقوامی و نه انصاری داشت که مطلع گرداند و نه
اصحاب و یاورانی که در شب عاشورا نزد او بودند که جانفشانی کنند بلکه همه شهید و کشته شده بودند و در اطراف بخاک هلاک افتاده
بودند پس دو برادر خود حضرت عباس و عون را و فرزند نوجوان جناب علی اکبر را در مجلس حاضر فرمود و از زنان قریش و بنی هاشم کسی را
نداشتند که اطلاع دهند پس خواهران حیران و مادر جناب قاسم با اسیران گریه کنان در اطراف فاطمه نو عروس بیابان حلقهٔ ماتم زدند
لا حول و لا قوة الا بالله چگونه شرح این ماتم نمایم که در مجلس عقد این فاطمه بجز ناله و گریه از مردان و زنان خبری دیگر نبود و در
مجلس مدینه زبانها به تهنیت و مبارکباد گویا بود و در روز عاشورا بغیر از صدای الوداع و الفراق ندائی بلند نبود و آرایش
رخسارهٔ فاطمهٔ طاهره در مدینه چنان بود که رشک حور جنان بود و آرایش صورت بابرکت این فاطمه در دشت ماریه زلف
پریشان و روی غبار نشان و اشک خونین بود آه و احسرتاه که بعد از لباس پوشیدن بر قامت نازنین حضرت قاسم و آرایش نمودن
فاطمهٔ محزونه آقای شهیدان و مظلومان و پدر یتیمان و پناه بیکسان و کرما بلعنت کوفیان و شامیان بی ایمان که بفدای او باد جانهای
عالمیان دست حضرت قاسم یتیم برادر خود را بیکدست گرفته و دست فاطمه دختر خود را بدست دیگر گرفته در میانه آن دو سرو
تازه نورسته از تشنگی پژمرده اجرای صیغهٔ مزاوجت فرمود آه و احسرتاه و وا غربتاه و واویلاه که در عوض اظهار شوق و شعف و صدای
دف صدای نالها و گریها از مردان و زنان و صدای سینه زدن دختران در آن بیابان از زمین تا آسمان بالا میرفت اید دوستان آیا
که در کتب معتبره و اخبار متعدده روایت شده است که در شب زفاف حضرت فاطمه رسول خدا ص فرمود تا قاطر شهبا را حاضر کردند
و آنجناب بدست مبارک خود قطیفه بر روی آن انداخت و افسار آنرا بدست سلمان فارسی رحمه الله داد و در حدیث دیگر است که افسار
آنرا جبرئیل گرفت و اسرافیل رکابداری کرد و میکائیل بانگی آنرا اصلاح مینمود پس خاتون جنان را سیدهٔ خود با آنرا بر آن سوار کردند
و اشرف انبیا در عقب سر راه میرفتند و در حدیث دیگر است که پیشوای عالمیان در پیش روی ماه روی نور پیکر چون ماه تابان
شادی کنان تشریف میبرد و جناب حمزه سید الشهدا و عقیل و جعفر و بزرگان بنی هاشم و اهل بیت همه شمشیرهای خود را از غلاف
در آورده بر سر دو شهای خود گذاشته از عقب سر با جمعیت و تفرج با شادی آنحضرت میرفتند بودند و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از
طرف چپ و هفتاد هزار ملک و هفتاد حوریه در اطراف و زنان خاتم انبیا با زنان و دختران بنی هاشم با کمال عیش و عشرت و جلالت و عزت
رجز و فضایل میخواندند و بیشتر از همه کس در پیش روی آنحضرت میخرامیدند که از وجد و سرور شان حوریان جنان بجانب شان نگران بودند

دیجر دیله سرخیل سلسله موجودات و اشرف کاینات اذن روانه شدن داد و فاطره آنحضرت عالمیان براه افتاد امین وحی الهی جبرئیل بندای بلند فرمود که الله اکبر پس سرافیل اقتدا کرده صدا را به تکبیر بلند نمود پس سید انبیا زبان معجز بیان و ما ینطق عن الهوی گشود و با واز جلی فرمود که الله اکبر پس جمیع ملائکه و حوریان و همراهیان صداها را باقرار بکبریائی الهی جل شانه بلند کردند و دیده دیگر است که در آن حین جبرئیل با هفتاد هزار ملک و اسرافیل با هشتاد هزار ملک تکبیر گویان از آسمان نازل شدند و عرض کردند که از جانب پروردگار عالمیان مامور شده ایم که با همین جمعیت سیده زنان جنان را بخانه شیند اوصیا عالمیان بریم و باین جهت از آنشب سنت شد که در شبهای عروسی تکبیر بگویند و آنملائکه علی الدوام تا طلوع فجر مشغول تسبیح و تقدیس الهی بودند مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که ای دوستان و ایمحبان وای ناله و زاری کنندگان از کجا روا که جناب فاطمه زهرا که شان او این باشد که در وقت عقد و زفافش در آسمان و زمین عزت و جلالت باشد که شنیدید و در روز عاشورا فرزند عزیزش جناب سید الشهدا چون دختر ش فاطمه را بعقد جناب قاسم درآورد بیکدست دست داماد را گرفته و بدست دیگر دست عروس را گرفته با تمامی دختران و زنان همه نالان و گریان آه و احزناه که جمیعا حیران و سرگردان با موهای پریشان و رویهای خراشان آه و مصیبتاه کنندگان با دست بر سر و سینه زنان بعضی وامحمداه گویان و جمعی واعلیاه و وافاطمتاه گویان در سر سید جوانان اهل جنان با آه و افغان روان و در اطراف ایشان صداهای قهقهه و نعره کوفیان و شامیان بی ایمان که با تیرها و تیرها و شمشیرها مبارز میطلبیدند و آنحضرت با این طریق که بعرض موالیان و ناله کنندگان رسید عروس و داماد را بجانب خیمه که از برای ایشان در گوشه خیمگاه جدا کرده بودند میبردند ای دوستان وای ناله کنندگان نمیدانم چگویم و چه نویسم که نه زبان را یارای تقریر و نه قلم را قوت تحریر هست زیرا که در حدیث معتبر وارد شده است که در آنوقت از کثرت حزن و غم و هم و الم و از شدت تشنگی دنیا در چشم مدرپتیمان و پناه بیکسان و سید مظلومان جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء و در چشم عروس و داماد و سایر زنان و کودکان سیاه میبود و در چشمهای ایشان تار و تاریک گردیده بود پس آنحضرت با اینهمه ناله و زاری و گریه و بیقراری دست عروس و داماد را بیکدیگر داده ایشانرا در خیمه گذاشته بیرون تشریف آورد فاعتبروا یا اولی الابصار اللهم عذب الکفار الاشرار الفجار و عذبهم با شد عذابک بانتقم یا قهار واحشرنا مع محمد و آله الاطهار علیهم الصلوة و السلام فی آناء اللیل و اطراف النهار یا غفار یا جبار

مجلس سی و سیم

در ولیمه دادن عروسی جناب امیر و زهرا سلام الله علیهما و ولیمه نمودن در عروسی حضرت قاسم و فاطمه و وداع او و روانه شدن بمیدان است السَّلامُ عَلی شیعَةِ آلِ اللهِ وَ الْباکی فی عَزاءِ اَوْلِیاءِ اللهِ و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ معنی ظاهر آیه شریفه اینست که ایگروه جن و انس پروردگار شما آنچنان صاحب قدرت کامله ایست که بهم بیامیخته دو دریای شور و شیرین را که دریای فارس و روم است که در دریای محیط بیکدیگر جمع میشوند و در میانه آنها از قدرت پروردگار قهار برزخی و حجابی هست که هیچیک نتوانند فره دیگری را تغییر دهند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید بیرون میاید از آندو دریا مروارید بزرگ و کوچک پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید و بعضی از مفسرین دو دریا را دو دریای آسمان و زمین دانسته اند که از دریای شیرین آسمان باران میبارد بر دریای شور زمین پس صدفها دهنهای خود را میگشایند و باران بر آنها میباره و از دانها بزرگ مروارید بزرگ و از دانها کوچک کوچک خلق میشود و از برای این آیه شریفه در باطن معانی بسیار شده یکی آنکه مراد از دو دریا دریای خوف است و دیگر دریا رجا که از ایندو احوال اخلاق نیکوی بسیار حاصل میشود که بعضی بلند مرتبه است و بعضی پست است و معنی دیگر اینست که مراد دو دریای قبض و بسط الهی است که بدو دریای عطا و منع تفسیر شده است که از ایندو دریا مخلوقات بزرگ و کوچک خلق میشوند و معانی دیگر نیز شده است که در خور فهم عوام نیست و از اینجهة نوشته

فشد بل از جمله معانی باطنیه نورانیه آن که مناسب فهم عوام و خواص است و شنیدن آن باعث صفای قلب و نورانی شدن باطنهای شیعیان است اینست که در کتاب مجمع از سلمان فارسی رحمه الله روایت شده است که مراد از دو دریا یکی سید اوصیا و رکن اولیا و عماد اتقیا و ولی خداوند بر اهل ارض و سما جناب علی بن ابیطالب است و دیگری خاتون روز جزا حضرت سیدة النسا جناب فاطمه زهرا است و برزخ و واسطه در میان ایشان فخر انبیا و پیشوای اصفیا و شفیع دار بقا جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و مراد از لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا حاصل شدند امامین همامین نورین النیرین دو میوه قلب رسول الثقلین حضرت امام حسن و جناب امام حسین علیهما السلام اند پس در این آیات شریفه اشاره است بواسطه بودن رسول خدا در میان تزویج و ملاقات این دو دریای نور و از برای خلق شدن لؤلؤ و مرجان یعنی دو گوارهٔ عرش عظمت الهی جل شانه العالی که بر ایشان و دوستان ایشان باد رحمتهای آشکار و نهان و بر منکرین و دشمنان ایشان باد لعنتهای غیر متناهی مؤلف گوید که چه خوش می‌آید مرا که ذکر نمایم بعضی از آن احادیث را که خداوند واسطه قرار داد سید انبیا صلی الله علیه و آله را از برای تزویج فیما بین سید اوصیا و سیدة النسا و در آن ضمن ذکر شود احادیث واسطه شدن خامس آل عبا جناب سید الشهدا از برای تزویج کردن فاطمه مکرمه دختر خود را از برای جناب قاسم از اطلاع بر کیفیت عروسی حضرت فاطمه زهرا قلبهای دوستان بنور معرفت کامیاب و شاداب گردد و از آگاهی بر عروسی فاطمه محزونه در روز عاشورا قلبهای ایشان کباب و دیدهای ایشان پرآب شود و مجمل از کیفیت هر دو اینست که بعد از آنکه جناب اقدس متعال امر فرمود که بهشت و حور العین و درخت طوبی و عرش و آسمانها را به بهترین زینتها زینت کردند و امر فرمود که جمیع ملائکه مقربین در بیت المعمور جمع شدند و راحیل که فصیح‌ترین ملائکه بود بر کرسی از نور برآمده خطبه که اهل آسمان بآن فصاحت خطبه نشنیده بودند خواند و جناب اقدس الهی بزبان بی‌زبانی از جانب کنیز و بنده خود جناب فاطمه زهرا اجرای صیغه عقد فرمود و جبرئیل را امر فرمود که از جانب بنده خالص او جناب علی بن ابیطالب علیه السلام قبول نمود و در بعضی حدیث است که جبرئیل امین امر کرد که بزمین آمده پیغمبر را امر فرماید که در زمین در میانه ایشان عقد فرماید و دو دریای نور را بیکدیگر وصل نماید و در حدیث دیگر است که صلصائیل را باین پیغام مامور فرموده است و در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که پیش از آن نیامده بود و بمن تحیتی عرض کرد که هرگز نکرده بود که گفت اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلُ وَ یا آخِرُ وَ یا حاشِرُ گفتم ای ملک این چه خطاب است عرض کرد که اولی یعنی اول کسی خواهی بود که در قیامت سر از خاک برداری و آخری یعنی آخر پیغمبران و خاتم ایشانی و حاشری یعنی حشر خلایق در قیامت بتو و امت تو باشد پس من باو گفتم که چه نام داری گفت محمود گفتم از برای چه نازل شده گفت جِئتُ لِتُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ از برای این نازل شده‌ام که تزویج فرمائی نور را بنور گفتم کرا گفت که خداوند سبحانه میفرماید که چنانچه من در آسمان میان علی و فاطمه تزویج کردم باید تو هم در زمین واسطه شوی و در میانه ایشان عقد فرمائی من گفتم که سمعاً و طاعةً و چون برخاست در میانه هر دو کتف او نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله اَیَّدتُهُ بِعَلیٍّ وَ نَصَرتُهُ بِه یعنی نیست خدائی مگر خداوند یگانه و محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست و قوت دادیم او را بعلی بن ابیطالب و یاری کردیم پیغمبر خود را باو گفتم ای محمود چند وقت است که این در میانه دو کتف تو نوشته شده است گفت پیش از آنکه خداوند حضرت آدم را خلق فرماید به بیست و چهار هزار سال پس رسول رب العالمین در مقام اطاعت امر الهی جل شانه العالی برآمده و فاطمه طاهره را در خلوت دیده اذن عقد حاصل نمود و بام سلمه فرمود که مشغول جهاز و تدارک او شود پس آنحضرت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را احضار فرموده و او را باین خبر بهجت اثر شاد و مسرور گردانید پس فرمود که یا علی چه داری که آنرا صداق فاطمه گردانی تا آنرا صرف زفاف کند ایشان عرض کردند که بر جناب تو مخفی نیست که بغیر از اسبی و شتری و تیغی و زرهی چیزی نیست آنحضرت فرمود که یا علی اسب و شمشیر از برای جهاد ترا بکار است و شتر از برای آب و آذوقه کشیدن لازم است و ترا بزره چندان ضرورت نیست میدوی آن بر دشمن غالب میشوی پس آنرا بفروش چون آنرا بیازار بردند اعرابی برخورد و عرض کرد که یا علی بچند میفروشی فرمود بپانصد درهم پس آن اعرابی دست در آستین کرد و پانصد درهم بداد و زره را گرفت پس چون آنحضرت بخدمت پیغمبر آمده کیفیت را بیان نمود آنجناب فرمود که آن اعرابی جبرئیل بود

وزره را بنزد من آور پیش از آنکه تو مراجعت کنی پس قدری از آن پول را داده بستری که در میان آن پشم بود و بالشی که
میان آن لیف خرما بود و مقنعه که چهار درهم قیمت آن بود و چند جامه از پشم باریک و حصیری و سبوئی و مشکی و کوزه و چند
ظرف سفالی بخریدند و آنها را با باقی مانده از آن پول تسلیم ام سلمه نمود و چون ام سلمه در آنها نگریست بگریست و گفت بار خدایا
برکت عطا فرما بقومیکه بیشترین ظرفهای ایشان سفال است و برکت فرما بر آل محمد و جهاز شان و چون زمان زفاف شد بقیه
آن پول را بجناب امیر مؤمنان داده و فرمود که یا علی قدری روغن و خرما بخر و قدری دیگر نقد بیعض اصحاب داده که جامه و قدری
عطر بگیرد و پس بعد از جمع اسباب سید انبیا بنفس نفیس خود تشریف برده حجره ایشان را پاکیزه کرد و حصیر آنرا گسترده و پوست
گوسفندی جهت نرمی پهن کرده و جامه را پرده آن حجره کرده و مهیای عروسی شدند و چون اصحاب آگاهی از بنای عروسی بهم رسانیدند
گوسفندها و گاوها و شترها و گندمها هر کس بقدر توانائی خود بهدیه آوردند پس گندمها را دادند آرد کردند و در شب امیر
مؤمنان علیه السلام آنحیوانات را کشت و پوست کرد و رسول خدا بدستهای خود گوشتها آنرا ریزه میکرد چون صبح شد بعضی اصحاب
برهنه شده دیگها بار کرده مشغول طبخ شدند و چون رسول خدا سعی ایشانرا ملاحظه فرمود در حق ایشان دعا کرد و چون طعام
مهیا شد جمیع اهل مدینه را دعوت نموده جمیعا سیر خوردند و از برای خانهای خود بردند و از برکت آنحضرت طعام بسیار زیاد
آمد که روز دیگر آمده خوردند و ابو ایوب گوسفندی آورده بود آنرا نکشته بودند او عرض کرد که یا رسول الله اگر هدیه من حقیر
بود که قبول نفرمودی بخدا که من بغیر از این نداشتم و الا بقدر آن تو و اهل بیت تو میکردم آنحضرت فرمود که یا ابا ایوب علت نخواست
که آنرا بکشد جبرئیل گفت که در آخر آنرا بکش که امر عجیب از آن ظاهر شود پس آنرا کشتند و طبخ کردند و استخوانهای آنرا نشکستند و جمیع
اصحاب از آن خورده سیر شدند پس استخوانهای او را در پوست کرده آنحضرت دعا کرد زنده شد و بصاحبش دادند پس نسل
و برکت بسیار از آن دیده و چون همه اصحاب از طعام فارغ شدند رسول خدا زنان خود و زنان بنی هاشم و مهاجر و انصار را
فرمود که مشغول آرایش جناب سیده نساء عالمیان و مخدره دو جهان و محدوثه حوریان شدند مؤلف گوید که این بود طریقه عروسی حضرت قاسم
مجمل از عروسی جناب فاطمه زهرا در مدینه طیبه آه آه و اغربتاه نمیدانم چگویم از کیفیت عروسی فاطمه مظلومه دختر نازپرورده مظلوم
کربلا در روز عاشورا که چون خامس آل عبا خواست که دختر خود فاطمه را بحضرت قاسم دهد نه دوستی و نه مهاجری و نه انصاری
و نه اقوامی و نه بنی هاشمی داشت که ایشانرا باخبر گرداند و نه کسی بود که برای ایشان تحفه و هدیه آورد بلکه آنحضرت با ورثه
و زنان و دختران و پسران حتی عروس و داماد همگی گرسنه و تشنه و در اطراف ایشان دوستان و یاوران کشته بخاک و خون غلطیده
بودند و چنانکه سید انبیا صلی الله علیه و آله خود با زنان و مردان بنی هاشم و مهاجر و انصار تکبیر گویان و رجز خوانان با ملائکه مقربین
و حور العین جناب فاطمه طاهره را بخانه جناب امیر مؤمنان بردند و بدست یکدیگر داده فرمودند مرحبا بحرین یلتقیان و مرحبا
بدو دریای علم و از حجره ایشان با حاضران تبسم کنان بیرون تشریف آوردند و آنخانه را خلوت کردند همچنین در روز عاشورا
مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء دست جناب قاسم را بیکدست گرفته و بدست دیگر دست فاطمه دختر خود را گرفته با سه بزرگوار با
دیدهای اشکبار با سایر غریبان و اسیران دلفکار با چشمهای خونبار روانه آنخیمه شدند که برای ایشان بخواری آماده کرده بودند
پس دست فاطمه را بدست قاسم داده و خود با سایر زنان و دختران با آه و ناله و افغان بیرون تشریف آوردند و
روانه خیمهای خود شدند پس عروس مأیوس نظر حسرت بر روی داماد ناشاد میکرد و داماد بر صورت دختر عم خود مینگریست و میگریست
که ناگاه ندای هل من مبارز از جانب دشمن بلند شد پس قاسم دست عروس را رها کرده خواست که از خیمه بیرون آید فاطمه عرض
کرد که ای پسر عم و ای انیس دل پر غم چه در نظر داری حضرت قاسم فرمود که ای دختر عم وای مبتلا بدرد و الم مگر نمیشنوی که اعدای
دین و منافقین بد آیین مبارز میطلبند اراده آن دارم که قدم جرأت در میدان کارزار گذارم و جان خود را در میدان محبت
فدا سازم پس چون آن ناامید این سخن بشنید جامه صبوری بر تن بدرید و بهر دو دست دامن جامه اش در آویخت و اشک حسرت بر
خاک ریخت و عرض کرد که ای پسر عم هرگز نتوانم که مفارقت ترا بسازم پس چگونه دست از دامنت بردارم سر آنند اما دنا

فرمود که یا ابنة العم خلی ذیلی فان عرسنا اخرناه الی الاخرة یعنی ای دختر عم دست از دامن جامه ام بردار و دام محبت
شاهزاده شهادتم مگذار که ما عروسی خود را بآخرت انداختیم و دل از عیش اینجهان برداشتیم پس آن بانوی حجلهٔ حرمان با ناله و فغان
از سوز دل بنالید و اشک حسرت بر رخساره بباریه و عرض کرد که وعده عروسیم بقیامت میفرمائید و از عیش و شادمانی این دار
فانیم مایوس میکردانی یا ای شیء اعرفک و فی ای مکان اراک پس بچه نشان در میدان قیامت ترا بشناسم و در کدام
مکان بمشاهده جمالت کامیاب کردم پس حضرت قاسم دست بیطاقتی دراز کرده آستین پیراهن صبوری خود را بدرید و از سوز
دل بنالید و گفت یا ابنة العم اعرفنی بهذه الردن المقطوعة یعنی ای دختر عم ای عروس پر غم و الم در روز قیامت در میان
شهیدان مرا باین آستین پاره بشناس و در حدیث وارد شده است که چون زنان و دختران از گفت و شنید عروس و داماد
و آستین پاره کردن آن نوداماد مطلع کردیدند تکوا بکاء شدیدا و نادوا بالویل و الثبور گریستند گریستن شدیدی پس
همهٔ آن بیکسان در آنوادی حرمان و هجران بی اختیار رشته عنان ناله را از دست داده صداها را بگفتن واویلاه و واثبوراه
بلند کردند و چندان ناله کردند که آقای مظلومان و سید شهیدان و ملائکه زمین و آسمانرا بگریه و ناله در آوردند پس آن نوداماد مسافر
سفر جان دست نو عروس رشک حور را از دامان خود رها کرده عروس را در خیمه بیکسی و تنهائی گذاشته و تخم محبتش در مزرع
دل کاشته و از خیمه بیرون تشریف آورده و روانه خدمت عم بیقرینه خود گردید پس چون نظر جناب سید الشهداء علیه السلام
بحضرت قاسم افتاد که اراده میدان قتال دارد فرمود که یا ولدی اتمشی برجلک الی الموت یعنی ای نور چشم جانی و ای فرزند
گرامی آیا میخواهی که بپای خود بجانب مرگ و کشته شدن روی فقال و کیف یا عم و انت بین الاعداء وحیدا فریدا و لم تجد
محامیا و لا صدیقا آه آه وامظلوماه واغریباه که حضرت قاسم عرض کرد که ای عم بزرگوار چگونه راضی بکشته شدن نشوم
و حال آنکه جناب ترا می بینم که در میانه اعدای دین و منافقین بآئین تنها و بیکس شده و کسی نیست که خود را بفدای تو گرداند
و دوستی نمانده که در خاک راهت جان نثار نماید پس عرض کرد که ای عمو جان روحم بفدای روح تو باد و جانم بفدای جان تو
مرا مرخص فرما که این جان ناتوانرا نثار مقدم شریفت کردانم که زیاده براین نمیتوانم که جناب ترا باینحال مشاهده نمایم و در صدد شفاعت
که هر چند التماس مینمود آن بزرگوار او را اذن نمیداد و قلب مبارکش راضی بشهادت آن نوجوان هاشمی نمیشد مؤلف گوید که
بفدای خلاص و ارادت و جان نثاری جناب قاسم شوم که بعد از آنکه دید که عم بزرگوارش او را اذن نمیدهد در حدیث معتبر
روایت شده است که آخر الامر لابد و لاعلاج شده خم شده و دو دست و دو پای عموی غریب بیکس خود را بوسید تا آنکه اذن
جدال حاصل نمود پس مظلوم کربلا که جانم بفدای صبرهای او شود بدست مبارک خود جامه اش را شق کرده بگردن جناب قاسم انداخت
و عمامه او را بدو نصفه پاره کرده از پیش روی او آویخت پس جامهای او را بصورت کفن بر قامت موزونش بیاراست و شمشیر
خود را بر کمر آن شیر میدان کارزار بست آه و امصیبتاه و آه واویلاه که بیکدیگر را چنان وداع کردند که از نالها و گریهای
ایشان ملائکه آسمان و زمین بگریه و فغان در آمدند و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فخرج و دموعه تسیل علی خدیه
یعنی آن نوجوان نوداماد چون ماه تابان و صورت درخشان از خیمها طالع شده و بیرون خرامید لیکن آه آه و واغربتاه که از هر دو
چشمش چون دو نهر روان اشک بر صورت منور مقدسش جاری بود پس عرصه میدان شهادت را بشعشعه انوار جمال با کمالش نورانی
گردانید و کان وجهه کفلقة القمر یعنی در حالتی بود که روی نورانیش چون ماه پاره بود و چون قدم جرأت در میان شجاعت
گذارد این رجز را انشا کرده فرمود که ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن
بین اناس لا سقوا صوب المزن پس آن قمر بنی حیدر کرار شمشیر آبدار را از نیام کشیده چون شیر خشمناک در میانه آن زمرهٔ
صفتان افتاده با آنکه در کودکی که داشت سی و پنج نفر از آن اشقیا را بدرک نیران روانه نمود و خود را نزد عمر سعد رسانیده و با و فرمود که
ای پسر سعد آیا از خداوند نمیترسی و آیا جانب پروردگار را ملاحظه نمیکنی ای کوردل آیا جانب داری رسول خدا را بعمل نمیآوری پس آن ملعون
در جواب گفت که ای جوان هاشمی هنوز شما دست از بزرگی خود برنمیدارید و سر بکمند اطاعت یزید نمیگذارید پس جناب قاسم

فرمود که ای ملعون هرگز خداوند ترا جزای خیر ندهد تَدَّعِي الْإِسْلَامَ وَآلُ رَسُولِ اللهِ عِطَاشٌ ظَمَاءٌ يَا خِيَارُ لِي قَدِ اسْوَدَّتِ الدُّنْيَا بِعَيْنِهِمْ یعنی ای شقی تو ادعای اسلام میکنی و حال آنکه آه آه وا مصیبتاه که آل رسول الله همگی تشنه اند آه واحزناه که از شدت تشنگی حیران و پریشان احوال شده اند بحدیکه دنیا در پیش چشم ایشان تار و تاریک گردیده آه واعزیاه و وامظلوماه که در حدیث معتبر روایت شده است که جناب قاسم در میانه میدان دست از مقاتله کشیده که اندک آرام گیرد و آسایش نماید و کسی هم جرات بر مقاتله او باقی نمانده بود که ناگاه میل کرد که بجانب خیمگاه برگردد و چون اهل بیت دیدند که مراجعت میفرماید خوشحال شدند فَسَمِعَ صَوْتَ ابْنَةِ عَمِّهِ وَهِيَ تَبْكِي آه از این مصیبت که قلبهای شیعیان را بریان و دیدهای دوستان را گریان کرده زیراکه در همین راه که بجانب خیمها تشریف میآورد صدای ناله و نوحه دختر عموی خود را شنید که در خیمه عروسی بفکر داماد یوسفی از پسر عموی خود افتاده و در آن تنهائی و بیکسی چنان آه میکشید که جان عالمی را میسوزاند پس رشته آه شرربار او عنان اختیار را از داماد ناشاد بگرفت پس بی اختیار روانه خیمه تنهائی دختر عم خود شد و چون بنزدیک حجله خانه ویرانه خود رسید از محبت خانه قلبش ناله شوقی برآمد و بی اختیار از جان بیقرار ناله کرد و گفت يَا ابْنَةَ الْعَمِّ لَا تَبْكِي هَا أَنَا جِئْتُ یعنی ای دختر عم وای دل پر غم دیگر ناله و نوحه مکن که اینک من آمدم پس از اسب پیاده شده چون پروانه بال و پر سوخته خود را بجوار شعله افروخته دختر عم خود رسانید و چون دیده هجران کشیده آن دختر بجمال برگردد ملال آن سرو افتاد چون سپند از مجمر محبت و دل بر بوسیدن قدمهای او بست و روی خود را بر قدمهای او میمالید و میگفت که مَرْحَبًا بِالْعَزِيزِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَرَانِي وَجْهَكَ قَبْلَ الْمَوْتِ یعنی خوش آمدی ای عزیز من حمد میکنم خداوند را که دفعه دیگر نصیب کردانید مرا مشاهده جمال با کمال عدیم المثال تو و منور روی مبارک ترا پیش از آنکه از هجران تو هلاک شوم و از غصه بمیرم ای جان وای نوحه و ناله کنندگان ملاحظه کنید که چگونه کار بر اهل بیت صعب و دشوار گردیده بود که در حدیث وارد شده است که آن مظلومه هر چند سعی و التماس کرد که حضرت قاسم اندک زمانی از برای تسلی قلب او بنشیند و آرام گیرد قبول نفرموده و مکرر میگفت که يَا ابْنَةَ الْعَمِّ مَا لِي اصْطِبَارٌ آنِي أُخَلِّيكِ مَعَكِ وَالْكُفَّارُ يَطْلُبُونَ الْبِرَازَ یعنی ای دختر عم و ای مبتلای هجران و غم و هم و الم نیست از برای من فرصت صبر کردن و با تو نشستن مگر نمی‌شنوی که کفار مبارز میطلبند و من خوف آن دارم که پدر بزرگوارت بمیدان رود و من جان خود را بفدای او نکردانم پس او را وداع کرده با صد هزار آه و ناله از یکدیگر جدا شدند و آن نوجوان روانه میدان کارزار گردید و عروس ناکام مایوس با قلب شرربار و دیده اشکبار روانه خیمه تنهائی و بیکسی گردید و در آن خیمه ماتم سر بزانوی غم گذاشته و مشغول بگفتن رضاء بقضاء الله و تسلیما لامره گردید

مجلس سی و چهارم در شهادت حضرت قاسم علیه السلام و آوردن جسد شریف او را بخیمه

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْمُصِيبَةِ وَالْعَزَاءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَنَا بِمَعْرِفَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَصَّرَ عُيُونَنَا بِضَوْءِ مَحَبَّتِهِ وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنَا بِهِ مِنَ الْهَلَكَاتِ بِنَصِّ فَخْرِ الْكَائِنَاتِ وَسَيِّدِ الْمَوْجُودَاتِ حَيْثُ قَالَ إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَسَفِينَةُ النَّجَاةِ وَالْحَمْدُ وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ الَّذِي أَخْتَارَ لَنَا الْخَيْرَاتِ مِنْ بَيْنِ الْبَرِيَّاتِ بِصَرِيحِ كَلَامِ أَشْرَفِ مَنْ مَضَى وَمَنْ هُوَ آتٍ حَيْثُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ أَحَبَّ الْخَالِصُ الْحُبَّ بِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ الْخَيْرَاتِ أَبْكِي لِأَيِّ مَصَائِبِكَ آه آه هَلْ أَبْكِي عَلَيْكَ بُكَاءَ الْوَالِهِ الْحَنِينِ أَوْ بُكَاءَ الْمَغْمُومِ الْمَهْمُومِ الْمِسْكِينِ الْمُسْتَكِينِ آه آه أَوْ أَبْكِي عَلَى ذُرِّيَّتِكَ الْمَقْتُولِينَ الْمُرَمَّلِينَ الْمَذْبُوحِينَ آه واحزناه أَوْ أَبْكِي بُكَاءَ الثَّكْلَى عَلَى النِّسَاءِ الْعِطَاشِ الْبَاكِيَاتِ الْحَاسِرَاتِ الْمَظْلُومَاتِ الْمَحْزُونَاتِ الْمَضْرُوبَاتِ آه وامصیبتاه أَوْ أَبْكِي عَلَى بَنِيكَ وَصِهْرِكَ الَّذِينَ هُمَا قُرَّتَا عَيْنَيْ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ يَا سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ أَرْوَاحُنَا لَكَ الْفِدَاءُ والله متحیرم که بر مصایب وارده بر جسد مقدس مجروحت گریه کنم آه آه واویلاه و یا بر اولاد مظلومین تیر خورده شهید شده ات نوحه کنم آه واویلاه و یا بر اهل تشنه گرسنه سرگردان ذریت کشیده ات مثل زن بچه مرده زاری و بیقراری

کنیم بایزه دختر نوعروس صد امیدش محروم ماند نوبت گریه و ناله کنیم که آن دو بزرگوار نور دو دیده سید انبیا صلی الله علیه و آله و
دو میوه دل خاتون روز جزا بوده اند آه که پدران ایشان آقایان همه جوانان جنان بوده اند آه و اویلاه که عروس و داماد دو شاخ
قدرت حجره طوبای جنت بوده اند و خداوند عذاب خود را بر اهل کوفه و شام مضاعف فرماید که در روز عاشورا عروسی ایشان را
عزا مبدل کردند و آنقدر امر را بر ایشان تنگ گرفتند که مهلت ندادند که یکساعت در خیمه حجله با هم نشینند آه و اغربتاه مگر نشنیده
که در حدیث معتبر روایت شده است که هر چند فاطمه دختر مظلوم کربلا التماس کرد که حضرت قاسم اندک زمانی در خیمه با او بنشیند
حضرت قاسم جواب میداد که ای دختر عم مگر ملاحظه نمیکنی غیر کی لشکر بی‌حیا را که چگونه اقربا بر عم بزرگوارم سخت گرفته اند ای دختر عم خوف
آن دارم که پدر بزرگوار ترا شهید کنند و نعمت سعادت شهادت از دست برود پس جناب قاسم از شوقیکه بشهادت و جانبازی
در راه محبوب حقیقی بر سر داشت و میخواست که بفدای عم عالیمقدار خود شود دست عروس را رها کرده روانه میدان کارزار
گردید و مبارز طلبید پس ملعونیکه او را با هزار سوار مقابل میدیدند بودند چهار پسر داشت شجاع که هر یکرا مقابل شجاعان بسیار دیده بودند
یکی از پسران بی ایمان خود را بمبارزت آن فرزند امیر مؤمنان علیه السلام روانه نمود و هنوز بمیدان نرسیده بود که نیران تیغ
پس عالم در چشم آن ملعون تیره و تار گردید پس آن شقی خود بمیدان آن بزرگوار آمد پس آن فرزند اسدالله او را روانه دار البوار گردانید
مؤلف گوید که آنچه مشهور است که آن ملعون ازرق شامی بود که خود و چهار پسرش بدست حضرت قاسم بجهنم واصل شدند پس
آن غلطیست که مشهور شده است زیرا که کتاب بحار و عوالم روایت شده است که بعد از آنکه قاسم آن ملعون و چهار پسرش را
بدرک فرستاد و شروع بمقاتله و مجاهده نمود و آن شجاع نامدار و فرزند حیدر کرار در دریای حرب غوطه‌ور گردیده بهر طرف
که روی میکرد از کشته پشته میساخت و بهر سمت که حمله میکرد شجاعان و دلاوران را بر خاک هلاک میانداخت تا آنکه از شدت
تشنگی کار بر او تنگ شد و زور بازوی حیدریش بضعف و ناتوانی مبدل گردید پس اراده کرد که یکدفعه دیگر بخدمت عم بزرگوار
خود جناب سید الشهداء و الغرباء ارواحنا له الفداء مشرف گردد پس در آن بین ازرق شامی سر راه بر آن غریب مظلوم بیچاره بی پناه
گرفت و مانع شد که بخدمت عم خود مشرف گردد و محاربه در میان ایشان شدید شد پس غضب بر او مستولی شد و غیرت اسدالهیش
بجوش آمد و چون شیر خشمناک بر آن شقی حمله کرد و چنان شمشیر بر فرق آن شریر زد که فرقش شکافته و بجهنم سرنگون گردید پس بخدمت عم
غریب بیکسان خود مشرف شد آه وا ویلاه و وا غربتاه که عرض کرد یا عماه العطش العطش أدرکنی بشربة من الماء یعنی ای عم
عالیمقدار آه از شدت تشنگی و وا ویلاه از بی آبی ای عمو جان کاش بجرعه آبی میتوانستی را برد پس آنحضرت او را بصبر و شکیبائی
امر کرد و فرمود که صبر کن که خداوند صابرانرا دوست میدارد و در حدیثست که انگشتر خود را در دهان خشکیده او گذاشت و ام
بمکیدن آن فرمود و در حدیث معتبر وارد شده است که فَقَالَ الْقَاسِمُ فَلَمَّا وَضَعْتُهُ فِی فِی وَجَدْتُهُ کَأَنَّهُ عَیْنُ مَاءٍ فَارْتَوَیْتُ بِهِ
وَ انْقَلَبْتُ اِلَی الْمَیْدَانِ یعنی جناب قاسم فرمود که چونکه انگشتر عم بزرگوار خود را در دهان گذاردم چنان یافتم که گویا چشمه آبی در دهان
من جاری گردید پس سیراب گردیدم و بجانب میدان قتال و جدال برگردیدم و روایت شده است که چون جناب قاسم در این دفعه
بمیدان معاودت فرمود همت کرده خود را بعلمدار عمر بن سعد رساند و او را بدرک اسفل رساند که تیراندازان لشکر شقاوت
اثر بر اراده آن فرزند ساقی کوثر مطلع شدند آه وا ویلاه و وا غربتاه که در اطراف آن نوجوان غریب هاشمی احاطه کردند و تیرها
بر بدن شریف و عنصر لطیف او زدند و در میانه آنجناب و خیمگاه حایل شدند و در کتاب بحار و عوالم از حمید بن مسلم روایت
کرده اند که میگوید که من در میانه لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه بودم و میدیدم که این نوجوان در دریای حرب غوطه‌ور گردیده بود
و یک پیراهن و زیر جامه عربی در بر و نعلینی در پا کشیده بود و هرگز فراموش نمیکنم اینکه بند نعلین پای چپ او گسیخته بود که ناگاه عمرو بن
سعد ازدی لعین گفت که والله حال میروم و کار را بر او سخت میگیرم و با و ضربتی میزنم قَالَ قُلْتُ سُبْحَانَ اللهِ وَ مَا تُرِیدُ بِذَلِکَ وَ اللهِ لَوْ ضَرَبَنِی
مَا بَسَطْتُ اِلَیْهِ یَدِی حمید بن مسلم میگوید که با آن ملعون گفتم که سبحان الله از این نوجوان غریب چه میخواهی و الله اگر بمن ضربت زند
من دست بجانب او دراز نخواهم کرد آه آه وا غربتاه ایمردا آیا کافی نیست این همه لشکر و تیراندازان بسیار که اطراف او را گرفته اند آن شقی

بمعاقبت کرسی بفضایح او نداده آه و امصیبتاه و واحزناه که شمشیر خود را کشیده از عقب سر آنبزرگوار برآمده چنان ضربتی
بر فرق مبارکش زد که چون فرق ناحق شکافته جدش جناب امیر مؤمنان شکافت پس از ضربت آن بی ایمان که خداوند هرگز دست
او را از غل و سلاسل جهنم فارغ نکرد از اسب درغلطید و بر روی زمین افتاد آه و وامظلوماه که در بعضی از روایات وارد شده
که چون آنعزیز کرده خدا و رسول بر خاک کربلا افتاد شیبة بن سعد شامی جهنمی بی ایمان چنان نیزه بر پشت مبارکش فرو برد که از سینهٔ کینه پرورش
سر برآورد پس از ضربت نیزه او آن نوجوان نوداماد بر خاک و خون میغلطید و بندای ضعیف میگفت که یا عماه ادرکنی یا عماه ادرکنی یعنی
ایعمو جان وای قطب دایرهٔ ایمان وای پناه بیکسان فرزند برادر خود را دریاب مؤلف گوید که در کتاب مصائب المعصومین
از کتب معتبره روایت کرده ام فجاء الحسین علیه السلام کالصقر المنقض فتخلل الصفوف فشد شدة اللیث الحرب یعنی چون آواز
آنغریق دریای خون بگوش سرخیل سلسلهٔ شهیدان و پناه بیکسان و شفیع گریه و ناله کنندگان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء رسید
چون عقاب خشمناک روی بعرصهٔ قتال نهاد و صفوف لشکر شقاوت اثر را درهم میدرید و مانند شیر غضبناک ناله میکرد و نعره
میکشید تا آنکه خود را بر سر جسد بخاک و خون آغشته آنشهید رسانید و شمشیری بر عمر لعین که قاتل او بود زد که دست او از مرفق جدا شد
پس آن شقی فریاد زد و از سر جسد جناب قاسم دور شد پس لشکر شقاوت اثر از چهار جانب احاطه کردند که عمر را از قبضهٔ قدرت آنحضرت
بیرون برند که در میانه نایرهٔ حرب اشتعال بهم رسانید و مکرر هجوم جنود نامسعود در اطراف آنحضرت شد و آنجناب ایشان را
بذو الفقار آبدار بدار البوار میفرستاد تا آنکه آن ملاعین که کشته نشده بودند فرار بر قرار اختیار نمودند و از ازدحام و هجوم لشکریان
و شدت مقاتله و مجاهده چنان گرد و غبار شده بود که عرصهٔ قتال در دیدهٔ ما رو تاریک گردیده بود قال الراوی فاذا بالحسین
قائم علی رأس الغلام و هو یفحص برجلیه آه و احزناه و وامصیبتاه چگونه اهل اسلام تاب میآورند که مصایب سادات و بزرگان
دین و دنیا و آخرت خود را تا باین نوع و باین شدت بشنوند و بی اختیار ناله و نوحه نکنند مصایب سادتنا لم یکن لها
مثیلا ولکن عیون الفاجرین اقرت یعنی این مصیبتها چنان مصیبتهائیست که بدرد میآورد هر کسرا که در او غیرت اسلام است
ولیکن چشمهای فاسقین و فاجرین دیدهای کوفیان و شامیان بدامین از دیدن و شنیدن آن روشن گردید راوی میگوید که چون
گرد و غبار فرونشست دیدیم که مظلوم کربلا و خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء بر سر نعش قاسم ایستاده و میگرید
و آن نوجوان غرقه در خون پاهای خود را بر زمین میمالد و سایر اعضاء و جوارح او پامال و لگدکوب اسبهای کوفیان و شامیان گردیده
بود و روی ان الحسین علیه السلام کان یقول بعدا لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیمة جدک و ابوک ثم قال عز و الله علی عمک
ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک و انت قتیل جدیل فلا ینفعک هذا و الله یوم کثر واتره و قل ناصره و در زیارتیکه از سرداب مقدس
جناب صاحب الامر عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه برای زیارت شهدا علیهم السلام ظاهر گردید میفرماید که در آنوقت جناب سید الشهداء
علیه السلام بر سر نعش آن نوجوان میفرمود که دور باشند از رحمت الهی آن قومیکه ترا شهید کردند و خصم ایشان در قیامت جد
تست و پدر تو ای فرزند والله ناگوار است بر عمّ تو اینکه تو او را بخوانی و او اجابت تو نکند یا اجابت کند در حالتی که تو کشته شده
باشی پس ترا نفع نبخشد ای فرزند والله این روزیست که بسیار است در آن خون ریزنده بناحق و کم است در آن ناصر و معین
قال الراوی و کان یقول الحسین علیه السلام یعز و الله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یغنیک او یعینک فلا یغنی عنک آه
واویلاه وواحزناه که راوی میگوید که شنیدیم که آنغریب بیکس روی مبارک بجانب جسد داماد خود حضرت قاسم کرده و با ناله
و گریه میفرمود که بحق خداوند قسم که ناگوار است بر عموی تو اینکه تو او را بخوانی و او ترا جواب ندهد یا ترا جواب دهد و اما تو نخندد یا
ترا اعانت کند ولیکن ترا از دشمن خلاص نکرده اند تا آنکه بدن تو اینگونه مجروح و پاره و درهم شکسته شود پس فرمود که ای فرزند ماندند
الهی دور باد آنقومیکه ترا کشتند مؤلف گریان و نالان گوید که بعد از صبر و بردباری مظلوم کربلا گردم که راوی میگوید که آنغریب
تنها آن نعش پاره پاره درهم شکسته را از معرکهٔ قتال از میانهٔ خاک و خون برداشت و چون جان شیرین بر سینهٔ بیقرینهٔ خود چسبانید
و اشک از دیدهای مبارکش چون مروارید میبارید و روانه جانب خیمهای بیکسان گردید فکانی انظر الی رجلی الغلام یخطان فی الارض

براوی میگوید که ملاحظه میکردم که آنحضرت بنوعی آن نوجوانرا بر سینه خود گرفته بود و بخیمه میبرد که پاهای آن شهید بر خاک کشیده میشد پس من در تحیر بودم که آیا جسد آن مجروح چه خواهد کرد که دیدم او را آورده در میانه کشتگان از اهل بیت خود گذاشت پس دست مقدس خود را بجانب آسمان بلند کرد و بر آن قوم نابکار نفرین نمود و عرض کرد که ایخداوند من این ظالمین را جمع فرما و جمیع ایشانرا هلاک فرما و احدی از ایشانرا وامگذار و هرگز ایشانرا میامرز آه واویلاه وامصیبتاه که آن بزرگوار بعد از آنکه آنجسد کشته بخون آغشته را در میان کشتگان گذاشت بتنهائی و دست خالی روانه خیمهای زنان گردید و چون نزدیک خیام طاهرات رسیده آه سرد از پردرد برکشیده و فرمود که صَبْراً یَا بَنِي عُمُومَتِي صَبْراً یَا أَهْلَ بَيْتِي یعنی ای دختر عموهای من وای اهل بیت من بر شما باد بصبر و شکیبائی در شهادت نوجوانهای شما امید که دیگر بعد از این روز خواری نه بینید ای شیعیان وای ناله کنندگان بدانید که در حدیث دیگر چنین روایت شده است که جناب مظلوم کربلا جسد داماد را بر سینه گرفت و آورد تا اندرون خیمها و قلب مرحمت منزلش راضی نمیشد که آنبدن مجروح را بر زمین گذارد پس آنرا در آغوش مرحمت خود جا داد و در وسط نشست و زنان و دختران همه گریان و نالان و عروس از کام مایوس در اطراف ایشان حلقه ماتم زدند و هنوز روح مقدسش از بدن پاره پاره اش مفارقت نکرده بود و گویا انتظار دیدار آخرین را در بدر و عمهای خونجگر و عروس سیاه بسر و باقی اهل بیت اطهر در نظر داشت و در حدیثست که آنکشته مجروح چون چشم غرق در خون خود را گشوده دید که عم بزرگوارش او را در آشیانه سینه جای داده و با ناله میگوید یَا وَلَدِي لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَكَ يَعِزُّ وَاللّٰهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوَهُ وَأَنْتَ مَقْتُولٌ یعنی ایفرزند دلبند خداوند لعنت کند کشندگان ترا ایعزیز چه قدر ناگوار است بر عم تو اینکه تو او را بیاری خود بخوانی و آخر الامر یاری کرده نشوی و بدینگونه مجروح و پاره پاره شده بر روی سینه من افتاده باشی فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَتَلُوكَ الْكُفَّارُ كَأَنَّهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَمَا عَرَفُوا مَنْ جَدُّكَ وَأَبُوكَ ای دوستان وای ناله کنندگان نمیدانم که آن عجیب ترین همه مخلوقات و آن یادگار سید کائنات بر چه حال بود که نظر او بآن بدن مقدس در هم شکسته کرد و از سوز دل نالید و فرمود که ایفرزند بقتل رسانیدند ترا کفار گویا نشناختند ترا و ندانستند که کیست جد بزرگوار و پدر عالیمقدار تو ثم إِنَّ الْحُسَيْنَ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً ایمحبان اقتدا کنید بآقا و مولای خود جناب سید الشهداء زیرا که روایت شده است که آنبزرگوار شروع فرمود بگریستن و گریهای شدید کرد آه واویلاه و واغربتاه که همینکه آن حجت خداوند در هجران و هتک حرمتا و گریهای بلند کرد عروس قاسم و باقی پردگیان سرادق عصمت و طهارت و حضرت عباس و جناب سید الساجدین و حضرت علی اکبر و باقی جوانان بی اختیار گشته و با یکدیگر هم آواز شده صداها بگریه و ناله بلند کردند فَلَطَمْنَ الْخُدُودَ وَشَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَنَادَوْا بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ آه واحزناه وامصیبتاه که زنان سیلیهای غم بر صورتهای خود زدند و از شدت حزن و بزرگی مصیبت بیتاب شده گریبانهای خود را چاک نموده و صداها بگفتن واویلاه و واثبوراه بلند کردند افسوس که کس نتواند شنید نشر یارب بر اهل بیت چه آمد ز دیدنش آه آه که عروس از کام مایوس دست خود را بخون داماد خضاب کرده در پهلوی آن بدن پاره پاره ناله میکرد و سایر اهل بیت از ناله‌های او ناله و نوحه میکردند إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

مجلس سی و پنجم

در مقاتله قدوة ناس اسد الله ثانی جناب مستطاب حضرت عباس علیه السلام و قطع شدن دستهای آنجناب و بر زمین افتادن او

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسَ ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ مَنْ شُقَّ فَرْقُهُ وَهُوَ مِنَ السَّاجِدِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ مَنْ خُضِّبَ لِحْيَتُهُ وَهُوَ مِنَ الْعَابِدِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَامِلَ اللِّوَاءِ يَوْمَ الرِّضَاءِ وَابْنَ حَامِلِ اللِّوَاءِ يَوْمَ الْجَزَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَاقِيَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فِي كَرْبَلَاءَ وَابْنَ سَاقِي الْمُحِبِّينَ مِنْ حَوْضِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّاقِي الْعَطْشَانُ فِي الْبَيْدَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ وَابْنَ الشَّهِيدِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَتَحِيَّاتُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَخِيكَ وَعَلَى الشُّهَدَاءِ مَعَكَ وَالزَّائِرِينَ وَالْمُجَاهِدِينَ لَكَ وَالْبَاكِينَ عَلَيْكَ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى أَعْدَائِكَ وَالْمُجَادِلِينَ مَعَكَ وَالظَّالِمِينَ فِي حَقِّكَ بِدَوَامِ الْبَقَاءِ وَالشُّهَدَاءِ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَخُلُودِ أَعْدَاءِ اللّٰهِ فِي أَسْفَلِ السَّافِلِينَ

وبعد فقال الله عزّوجلّ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ یعنی بگو ای محمد که سؤال نمیکنم از شما ای امت بر زحمتها ومشقتهائیکه جهت هدایت واصلاح نظام دین ودنیای شما در مقام نبوت میکشم مزدی واجری مگر دوستی ذوی القربی را مؤلف گوید که پر ظاهر است که رسالتی که شخص را از کفر وشرک اصلی که باعث خلود در نار است نجات دهنده است وسبب خلود در رحمت نامتناهیه است اجر ومزد آنرا نتوان بیان واحصا نمود وجناب قدس الهی جلّ شانه العالی دوستی ذوی القربی را مزد آنجمل مقرر فرموده است واگر کسی بدیده انصاف نگرد خواهد یافت که مزد را هم برای انتفاع ما از ذوی خواسته اند نه انتفاع ایشان از ما زیرا که هرکس دوست ومحب کسی شد مدام با محبوب خود خواهد بود وهمراهی کردن با ذو القربای پیغمبر اسباب نجات دنیا وآخرت ماست از ایشان پس درحقیقت هدایت ونجات ما را اجر ونفع ومزد خود شمرده اند ودر حدیث از طریق اهل سنت وشیعه روایت شده است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال کردند که کیستند آن ذو القربی که واجب فرموده بر امت مودت ومحبت ودوستی ایشانرا آنحضرت فرمود که مراد علی وفاطمه ودو فرزند ایشان حسن وحسین اند ودر حدیث دیگر از طریق شیعه روایت شده است که سید انبیا صلی الله علیه وآله فرمود که کسی که رعایت کند اقربا ووالدین خود را عطا کرده میشود در جنت هزار هزار درجه پس تفسیر فرمود درجات را بطلا ونقره وزمرّد ولؤلؤ وعنبر ومشک وکافور که فاصله هر درجه تا درجه دیگر پانصد سال راه باشد پس فرمود که کسی که رعایت کند حق اقربای محمد وعلی را عطا کرده شود از فضایل ودرجات وزیادی مثوبات همانقدر که زیادتر است فضیلت محمد وعلی علیهما وآلهما الصلوة والسلام بر پدر ومادر جسمانی او مؤلف گوید که شان مؤمن کامل آنست که رعایت اقربای ایشان کند بآنچه قدرت بر آن داشته باشد ظاهرا وباطنا بحدیکه نگذارد هیچ جهتی از جهات ظاهریه وباطنیه را مگر آنکه بقدر قوه رعایت احوال ایشان کند از جمله آنها اینست که دوست ایشانرا دوست باشد ودشمن ایشانرا دشمن ودیگر از جمله آنها آنست که در وقت خوشحالی ایشان خوشحال ودر وقت هم وغم والم ومصیبت ایشان محزون ومهموم ومغموم ومصیبت زده باشد بشنو حدیثی را که از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند تا در حق فرزندان واولاد آنجناب بفرموده خودشان سلوک ورفتار نمائی بدانکه از آنحضرت روایت شده است که فرمود که خداوند جلّ شانه محیط ومشرف شد بر زمین پس اختیار نمود ما اهل بیت را پس اختیار فرمود برای ما اهل بیت شیعیانی چند که یاری میکنند ما را وخوشحال میشوند در نزد خوشحالی ما ومحزون وغمگین میشوند در نزد حزن وغم ما ومالها وجانهای خود را صرف وخرج کنند در راه ما وانجماعت از مایند وبازگشت ایشان بسوی ماست پس فرمود که هر چشمی که در روز قیامت گریان وهر چشمی در آنروز بیدار وبحرکت وحیرانست مگر چشم کسی که خداوند او را بخصوص فرموده باشد بکرامت خود وگریسته باشد بجهت آن مصیبتها وبی حرامیها وادبها که بالنسبه بحسین فرزند من بعمل میآید مؤلف محزون گوید که والله متحیرم که کدام یک از مصیبتها وبی احترامیها وادبها که بآن بزرگوار غریب وارد شد بعرض شیعیان رسانم که همه آنها بدرد آورنده قلبها وجاری کننده اشکهای محبان وجان نثاران است واز آنجمله که دلها را کباب ودیدها را پر آب میکرداند استماع مصیبت برادر باجان برابرش جناب عباس است ومجمل آن موافق روایات معتبره مشهوره آنکه چون آن مظلوم برادر خود جناب سید الشهدا علیه السلام را بیکس وغریب وتنها دید بخدمت او مشرف گردید وعرض کرد که ای جان برادر آیا عباس را اذن میدهی که جان خود را فدای جناب تو گرداند تا آنکه ترا اینگونه غریب وبی یاور نه بیند آه واحزناه که در حدیث است که چون آن غریب وحید این کلام را از برادر باجان برابر خود شنید بگریه شدید افتاد یعنی گریست گریستن شدیدی پس فرمود که ای برادر تو صاحب لوای منی وهرگاه تو شهید شوی لشکر من متفرق میشوند حضرت عباس عرض کرد که ای برادر بسیار دلتنگ شده ام واز زندگانی خود مأیوس گردیده ام واراده دارم که خونخواهی خود را از این ملاعین کنم پس آنحضرت فرمود فَاطْلُبْ لِهٰؤُلَاءِ الْأَطْفَالِ قَلِيلًا مِنَ الْمَاءِ یعنی سید تشنگان وغریبان حضرت امام حسین فرمود که ای برادر باجان برابر هرگاه اراده میدان کارزار کرده از برای این اطفال تشنه قدری آب پیدا کن که این اطفال بیچاره نزدیک بهلاکت رسیده اند پس از این سخن غیرت آنفرزند اسد الله بجوش آمد وابواب هموم وغموم بر قلب مبارکش مفتوح گردید ومتغیر الحال روانه میدان شد وآن سنگین دلانرا هرچند موعظه ونصیحت فرمود بر قلبهای سیاه ایشان اصلا اثری نکرد پس بخدمت برادر تشنه لب خود مراجعت نمود ونصایح خود وقبول نکردن قوم را بعرض آنجناب رسانید ودرین سخن گفتن با جناب سید الشهدا

ارواحنا له الفدا بود که از خیمه‌های طاهرات ندای العطش العطش بگوش مبارکش رسید پس از کثرت غصه و خشم نتوانست که حفظ
خود نماید متغیر الاحوال بر اسب خود سوار شد و مشک خشکی بر دوش مبارک انداخته و نیزه خود را از جای کنده روانه جانب آب
فرات شد و بر آن شیران بیشه حمله کرد و در بعضی از کتب اصحاب است که آن مشک خشک شده را سکینه خاتون آورده و گفت که یا عم
العطش العطش یعنی ای عم عالیمقدار از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده‌ام پس آن پناه بیکسان آن مشک را گرفته و روی بجانب برادر تشنه کرد
و عرض نمود که ای آقای لب تشنگان سخنان سکینه مرا کباب نمود میروم بلکه توانم آبی برای او تحصیل کنم و روانه شریعه فرات شد پس آن
چهار هزار ملعون تیرانداز که موکل آب فرات بودند چه تیرهای خود را بکمان عدوان گذشته بر آن سقای تشنگان حمله ور گردیدند
پس آن فرزند اسدالله چون شیر خشمناک در میانه آن جماعت بیباک ناپاک افتاده میزد و میکشت و می‌انداخت و این رجز را میخواند
لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقا یعنی مرا از کشته شدن و مرگ باکی نیست و نمیترسم از مرگ هرگاه در میدان
جهاد با لارود و جانها بهلاکت رسد تا آنکه کشته شوم و خود را در زیر شمشیرهای صیقل بزرگ پنهان کنم نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی انا
العباس اغدو بالسقا ولا اخاف الشر یوم الملتقی یعنی جان عباس بفدای جان حسین شود که جان او جان محمد مصطفی طاهر مطهر است
صلی الله علیه و آله ای قوم منم عباس که امروز را صبح کرده‌ام برای آب دادن و نمیترسم از فتنه و بلا و باک ندارم در روز هیجا از ملاقات
اعدا و مقاتله اشقیا پس بر آن ملاعین حمله فرموده از کشته پشته میساخت تا اینکه در حدیثست که هشتاد نفر از آن اشقیا را بدار البوار فرستاد
و ما بقی فرار کرده و آنسرور اسب خود را در آب فرات جهانیده و کفی از آب برداشت که سوز آنروز را بجرعه از آب اطفا نماید و شعله
آتش تشنگی را بنشاند که ناگاه عطش برادر از جان بهتر خود جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا و تشنگی اهل بیت انجاب و التماس
سکینه خاتون بخاطر شریفش خطور کرد آن آب را بریخت پس مشک را پر آب کرده و بر دوش راست خود انداخته روانه خیمه‌های تشنگان شد
و چون آن بیشرمان این شجاعت را از آن سرور شجاعان دیدند بانگ بر لشکر زدند و از چهار طرف بر او حمله کردند و راه او را از خیمه‌ها قطع نمودند
پس در میانه ایشان جهاد و جدال در پیوست که ناگاه نوفل بن ازرق لعین از کمینگاه برآمده و در روایت دیگر است که زید بن ورقای ملعون
از عقب درخت خرمائی بیرون آمده و حکیم بن طفیل او را اعانت کرد و پس آن دست راست آن بزرگوار را قطع نمودند آن مظلوم مشک را بدوش چپ
انداخت و با دست چپ جهاد میکرد و این رجز را میخواند والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی یعنی والله اگر جدا کردید
دست راست مرا بدرستیکه من همیشه حمایت میکنم دین خود را وعن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین و حمایت
میکنم از امام خود که صادق الیقین است و از نسل پیغمبریست که طاهر و امین است پس آن بزرگوار مقاتله کرد تا آنکه ضعف بر او غالب شد پس حکیم بن
طفیل حرامزاده در کمین بود و از عقب درخت خرما بیرون آمده و چنان ضربتی بر آن مظلوم زد که دست چپ او نیز قطع شد پس آن بزرگوار
غریب بعد از افتادن دست چپ این رجز را خواند یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار یعنی ای نفس مترس از
کفار و بشارت باد ترا برحمت پروردگار جبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار
یعنی آن رحمتی که با پیغمبریست که او آقای همه عالمیان و برگزیده خداوند جهان است بتحقیق که قطع کردند این بی ایمانان از سرکشی و طغیان
دست چپ مرا پس ای پروردگار من بحرارت آتش غضب خود بسوزان ایشان را پس آن سرور خود مشک را بدندان گرفت آه آه که دیگر
چون دستی نداشت با دشمن چاره نماید با پاهای خود اسب را میراند و با دشمن منازعه میکرد و کوشش مینمود که جرعه آبی بحرم محترم و پردگیان
سرادق عصمت رساند آه آه که ناگاه تیری آمد و مشک را سوراخ کرد و آب آن بریخت آه و مصیبتاه که بعد از سوراخ شدن مشک در حین
آب تیری دیگر آمد و بر سینه بیکینه تشنه آن فرزند ساقی کوثر نشست که راه رفت و آمد نفس را بر آن نوجوان مظلوم ببست و چون آن
امین بجز کوی شهادت بجست دست از جان ناتوان و روح روان بشست و بآیه انا لله و انا الیه راجعون قرین و در محفل رضا بقضاء الله
و تسلیما لامره منزل گزین گردیده آه آه که پای سعادت از رکاب شهادت خالی و از خانه زین نزول بزمین کربلای معلی نمود فیا لیتنا
کنا معه فنفدیه بنفوسنا و ارواحنا و ابداننا فنفوز فوزا عظیما و جنة و حریرا اللهم احشرنا معه فی الدنیا و الآخرة برحمتک یا ذا النعم
والکرامة ابا طاهره بمحمد و عترته الطاهرة صلوات الله علیهم اجمعین

مجلس سی و ششم در شهادت سه برادر حضرت عباس و افتادن او بر زمین و آمدن مظلوم کربلا بر سر او

السلام علیکم یا احباء الحسین المظلوم و اخیه المغموم و رحمة الله و برکاته و بعد چه نیکوست که در اول مجلس زیارت کنیم حضرت عباس علیه السلام را و از فهمیدن فقرات زیارت آنجناب مهموم و مغموم شویم و پس از آن مشغول تعزیه و نوحه و ناله گردیم باامید آنکه با آنجناب محشور شویم. اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ کُنْتَ فی صُلْبِ مَنْ کانَ مَعَ سَیِّدِ الْاَنْبِیاءِ فی رُتْبَةِ اَخْشَبا وَ کَفی لَکَ بِذلِکَ فَخْراً اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ رَبَطَ اللهُ نُطْفَتَکَ فی صُلْبِ فَخْرِ الْاَوْصِیاءِ وَ الْاَوْلِیاءِ وَ کَفی لَکَ بِذلِکَ فَخْراً اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ واخَ اللهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ کَفی لَکَ بِذلِکَ شَرَفاً وَ مَجْداً اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ فَدی جِسْمَهُ وَ جَسَدَهُ وَ مُهْجَتَهُ لِاَخیهِ سَیِّدِ الشُّهَداءِ اراد و اخاله الفداء وَ کَفی لَکَ بِذلِکَ اِسْماً وَ رَسْماً اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ اَعْطاهُ اللهُ الْجَناحَیْنِ عِوَضَ الْیَدَیْنِ فَیَطیرُ مَعَ الْمَلائِکَةِ طَیْراً حَسِیساً اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنْ اَکْرَمَهُ اللهُ بِبَذْلِ مُهْجَتِهِ لِاَخیهِ یَوْمَ الْعاشُوراءِ دَرَجَةً یَغْبِطُهُ الشُّهَداءُ شَوْقاً وَ ذَوْقاً اَلا وَ صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ وَ عَلی رُوحِکَ وَ جَسَدِکَ یا اَبَا الْفَضْلِ الْعَبّاسِ وَ عَلی زائِریکَ وَ مُحِبّیکَ وَ الْباکینَ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدائِکَ وَ ظالِمیکَ وَ قاتِلیکَ وَ جَمیعِ لاعِنیهِ وَ اَتْباعِهِ خداوند رحمت فرماید شاعر را که فرموده اَحَقُّ النّاسِ اَنْ یُبْکی عَلَیْهِ فَتیً اَبْکَی الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلاءِ یعنی سزاوارترین همه خلق از برای آنکه گریه کرده شود بر او آن نوجوانیست که شهادت او بگریه درآورده حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلا یعنی اَخُوهُ وَ ابْنُ والِدِهِ عَلِیٍّ اَبُوالْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالدِّماءِ و آن نوجوان آن سروریست که برادر آنجناب است و پدر هر دو جناب علی بن ابیطالب است و او ابوالفضل العباس است که بدن مقدسش بخاک و خون مالیده شده است وَ مَنْ واساهُ لا یُثْنیهِ شَیْءٌ وَ جادَ لَهُ عَلی عَطَشٍ بِماءٍ و جان خود را فدای برادر کرد و هیچ چیز نتوانست که او را از برادرش جدا کند و با آنکه بسیار تشنه بود در پیش روی برادر بجهت آب با اعدای او مجاهده و مقاتله کرد و در فضیلت آنجناب همین بس که فرزند برگزیده جناب سید اوصیا و برادر باجان برابر امام حسن مجتبی و جناب خامس آل عبا است بعلاوه آنکه در نهایت حسن و جمال و کمال بود و او را ماه بنی هاشم میگفتند و خط ریش او ندمیده بود و چون بر اسب بسیار بزرگ سوار میشد پاهای مبارکش بزمین کشیده میشد و علوم بسیار از پدر بزرگوار و برادران عالیمقدار آموخته بود و در نهایت تقوی و پرهیزکاری بود و از کثرت عبادت و خداپرستی و سجده خداوندی پیشانی مقدسش پینه بزرگ بسته بود و علی الدوام در لیالی و ایام بلوازم عبادت ملک علام قیام و اقدام مینمود و در فضیلت آنحضرت اکتفا میکنم بحدیثی که در کتاب خصال و امالی روایت شده است که روزی نظر مبارک جناب سید الساجدین علیه السلام افتاد بسوی عبدالله فرزند آنحضرت پس گریست و فرمود که هیچ روز سخت تر نبود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از روز جنگ احد که در آن کشته و شهید شد عموی ایشان حضرت حمزه پسر عبدالمطلب که او را از کثرت شجاعت اسدالله و اسد رسول الله میگفتند و بعد از آن روز روزی بود که در آن کشته و شهید شد پسر عموی آنحضرت جعفر بن ابیطالب پس جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که روزی مثل روز عاشورا نیامده که سی هزار نفر در اطراف پدر مظلومم جناب سید الشهداء اجماع کرده بودند که هر یک گمان میکردند که از این امتند و حال آنکه هر یک بخیال فاسد خود تبرک میجستند بکشتن پدرم و ریختن خون او و چندانکه پدر بزرگوارم ایشانرا موعظه فرمود و بدین خداوند دعوت نمود گوش بسخن او ندادند و دین خداوند را قبول نکردند تا آنکه آنجناب را از روی سرکشی و ظلم و عدوان بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس فرمود که رَحِمَ اللهُ الْعَبّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ اَبْلی وَ فَدی اَخاهُ بِنَفْسِهِ حَتّی قُطِعَ یَداهُ یعنی خداوند رحمت فرماید عمم حضرت عباس را که بتحقیق که اختیار نمود زندگانی پدرمرا بر زندگانی خود و جان خود را نثار راه کرد و خود را در راه او پاره پاره و کهنه نمود تا آنکه هر دو دست او از بدن جدا شد پس خداوند مهربان در عوض آن دو بال باو عطا فرمود که با آنها با ملائکه در روضات عالیه جنان طیران و پرواز میکند مثل آنکه بجعفر طیار دو بال عطا فرموده و اِنَّ لِلْعَبّاسِ عِنْدَ اللهِ تَبارَکَ وَ تَعالی مَنْزِلَةً یَغْبِطُهُ بِها جَمیعُ الشُّهَداءِ یَوْمَ الْقِیامَةِ یعنی و بدرستیکه از برای حضرت عباس در نزد خداوند تبارک و تعالی منزلت عالیه است که رشک میبرند بدرجه رفیعه او همه شهیدان در روز قیامت مؤلف امیدوار گوید که اید و ستان حضرت عباس اگر طمع آن دارید که در قیامت با آن بزرگوار و آن فرزند حیدر کرار محشور شوید در هنگام شنیدن مصائب و شهادت آنجناب ناله از قلب کباب برآورید و

کنید که خداوند جلیل ما را در دنیا از زیارت و مجاورت او و در قیامت از شفاعت و خدمت او محروم نگرداند و مجمل آنچه در باب
از کیفیت شهادت آن مظلوم معلوم گردیده اینست که چون همه اصحاب و یاران و هواداران جناب سید الشهدا به سعادت شهادت
فایز و رستگار گردیدند و موافق روایت غیر مشهور که شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد و سید بن طاوس رحمه الله در ملهوف و ابن نما در کتاب
خود روایت کرده اند اینست که چون حضرت عباس کشته بسیار از اهل خود دید برادران مادری خود که عبدالله و جعفر و عثمان بودند فرمود که
ای برادران مشغول جهاد شوید تا ببینم که شما ها برای خدا و رسول جهاد میکنید و شما ها را اولادی نیست که باعث گرفتاری شما باشد و کشته
شدن در راه خدا برای شما آسانتر است پس اول عبدالله جهاد شدیدی کرد و بدست هانی لعنه الله بدرجه رفیعه شهادت رسید پس
جعفر در جهاد کوشید و بدست همان ملعون کشته شد پس عثمان بخونخواهی برادران بمیدان آمد خولی بن یزید اصبحی علیه اللعنه بر او تیری زد
و مردی از قبیله دارم سر او را از بدن جدا کرد پس جنگ مغلوبه شد و جمعی از منافقین بر جناب سید الشهدا و اصحاب آنحضرت حمله کردند
و تشنگی بر ایشان غالب شد پس آنحضرت بنفس نفیس خود بر شتر آبکش سوار شده بجانب آب فرات روانه شد و حضرت عباس مانند
ملازمین در پیش روی شتر آنحضرت میدویدند و فرزند ساقی کوثر برای تحصیل آب بجانب فرات میرفتند پس لشکر عمر سعد بر ایشان
سر راه گرفتند پس ملعونی از قبیله دارم فریاد کرد که مگذارید آب بردارند پس حضرت او را نفرین کرد و عرض کرد که خداوندا او را تشنه
هلاک کن پس آن ملعون بغضب درآمد و تیری بر حلقوم تشنه آنحضرت زد که تیر نشست پس آنجناب تیر را از حلقوم خود کشید و هر دو کف
خود را بزیر آن گرفت چون پر خون شد بریخت و روی خود را بجانب آسمان کرد و عرض کرد که ای خداوند من بجناب تو شکایت میکنم از آنچه
بر من که پسر دختر پیغمبر توام واقع میشود پس با حلق و دست پرخون با نهایت تشنگی روانه خیمه ها شد و آن ملاعین در میانه آمدند و برادر
حایل شدند و در اطراف حضرت عباس احاطه کردند پس جنگ در پیوست و آنجناب جراحات زیاده از حد رسانیدند و آخر الامر زید بن
ورقا حنفی و حکیم بن طفیل لعنهما الله آن بزرگوار را شهید کردند و موافق روایات مشهوره اینست که چون آنحضرت برادر بزرگوار خود را بیکس
و بی حبیب و تنها دید نزد آنجناب آمد و عرض کرد که ای جان برادر آیا عباس را اجازه حرب میدهی که جان خود را فدای تو کند و اینگونه ترا
غریب و بی یار و بی معین نبیند آه در حدیثست که چون آن بزرگوار تشنه کام این کلام غم فرجام را از برادر با وفای خود شنید گریست گریستن شدیدی پس
فرمود که ای جان برادر هرگاه مصمم میدان اشقیا شده جرعه آبی از برای این اطفال بیچاره تحصیل نما و در حدیث دیگر است که سکینه بنا تو دلخون
مشک خشکی آورد و التماس آب نمود پس آن سقای تشنگان خود را بشریعه فرات رسانید و مشک را پر نموده روانه جانب خیمه گاه گردید
پس منافقین بد آیین بر اطراف آن مظلوم غریب احاطه کرده آه آه که هر دو دست او را از بدن جدا کردند و بعد از آن تیری بر مشک آب زده همه
آبهای آن بریخت آه و امصیبتاه که تیری دیگر بر سینه تشنه بیکینه اش زدند که از اسب در غلطید آه و احزناه که چون بر زمین افتاد روی خود را بجانب
خیمه گاه کرده فریاد زد که یا اخاه ادرک اخاک العباس یعنی ای برادر با جان برابر برادرت عباس را دریاب و چون مظلوم کربلا صیحه و ناله برادر
خود را شنید بسوز دل فرمود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی یعنی این زمان پشت من شکست و کم شد چاره من و چون شیر خشمناک
با تعجیل بجانب سقای شهیدان تشنه و گرسنه که بر خاک افتاده بود شتافت و بعد از آنکه بنعش در خون غلطیده رسید دید که سرو قامت سقای مخدرات
در کنار آب فرات تشنه و بخون آغشته افتاده گریست گریستن شدیدی و این اشعار را تلاوت میفرمود تعدیتم یا شر قوم ببغیکم
و خالفتم دین النبی محمد یعنی زیاده روی کردید ای بدترین امتها بسبب طغیان و سرکشی از دین خداوند و مخالفت کردید
دین پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا اما نحن من نسل النبی المسدد پس روی مبارک خود را بجانب
آن ملاعین کرده و فرمود که آیا نبود بهترین پیغمبران که وصیت کرده باشد بشما در حق ما بنیکی آیا نیستیم از نسل پیغمبر یاری کرده شده
اما کانت الزهراء امی دونکم اما کان من خیر البریة احمد آیا نبوده است فاطمه زهرا مادر من نه مادر شما و آیا نبوده است احمد مرسل
جد من بهتر از همه عالمیان لعنتم و اخزیتم بما قد جنیتم فسوف تلاقوا حر نار توقد ای قوم بسبب این ظلم و ستمها که از شما
میشود لعنت کرده شده اید و از درگاه الهی رانده شده اید پس زود باشد که بحرارتهای آتش غضب خداوند بسوزید و موافق روایات
معتبره مشهوره اینست که از بسیاری زخمها و جراحتها که بر بدن شریف آن مظلوم بود و جناب سید الشهدا آنجناب مجروح را از آنجا که افتاده بود بر نداشت

و بنزد اجساد شریفه پاره پاره سایر شهدا حمل و نقل نفرمود پس او را تنها در کنار فرات در همانجا که افتاده بود بگذاشت و لابد و لاعلاج
تنها و بی برادر و بی یاور گریه کنان روانهٔ خیمها شد و در بعضی از کتب تعزیه مسطور است که چون برادر خود را با دستهای قطع شده و بدن چاک چاک
مشاهده فرمود گریهای بلند نمود و فرمود که یا اُخَیَّ هَل لَکَ وَصِیَّة یعنی ای جان برادر آیا وصیتی داری قال یا اخی وصیتی الّا تحملنی الی
الخیام فاذیت حیّاً یعنی ای جان برادر وصیت من آنست که مادامیکه جان در بدن منست مرا بخیمه نبری پس آنحضرت از سبب آن سؤال
فرمود. قال لانی استحیی من سکینة لانی ما قدرت علی اتیانی لها بشربة من الماء پس در جواب عرض کرد که باعث بخیمه نبردن من اینست
که من حیا میکنم و از سکینهٔ تشنه خجالت میکشم که نتوانستم از برای او جرعهٔ از آب بیاورم بلی ای برادر جان و ای آقای مظلومان در این وقت
شهادت خوشحالیم از اینست که سرفرازی کنم این لحظه که از راه وفا سر من در قدم چون تو برادر افتاد مؤلف گوید دست
من گرچه در این دشت بلا گشت فدا لیک جانش بجان بال دو شهپر افتاد سر من گرچه در این لحظه فدا گشت تر لیک سر خیل دو صید
حمزه و جعفر افتاد آه آه که بعد از این وصیت هر دو برادر وصیتهای جانگداز نمودند و نالها از جگر برکشیدند و گریهای شدید نمودند
و یکدیگر را وداع نمودند پس روح مطهر مقدس آن غریب شهید تشنه کرسنه از آشیانه بدن پرواز و روانهٔ عباس آباد جنان کردید انّا
لله و انّا الیه راجعون پس حضرت خامس آل عبا ارواحنا له الفداء بیکس و غریب و تنها با هزاران ناله و آه روانهٔ خیمگاه گردیده آه و هزار آه
و وامصیبتاه که چون زنان و دختران خبر قطع شدن دستها و پاره پاره شدن اعضای آنسرور را شنیدند از گریه و زاری و ناله و بیقراری
کاری کردند که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده آه و امصیبتاه که هیچیک از زنان را میسر نشد که در عصر عاشورا در وقت وداع آخر
با اجساد شهداء آن جسد مجروح دست از بدن جدا شده را زیارت کنند بلی در کتاب مصایب المعصومین از فاطمهٔ صغیره روایت
کرده ام که میفرماید که عمه ام ام کلثوم خاتون از برای وداع حضرت عباس روانه جانب فرات شد پس بیاد او را که در کنار آب فرات تشنه
کشته شده و دو دست او از بدن جدا شده و سر او بریده شده و بخاک و خون غلطیده پس نالهای خواهرانه غریبانه بسیار از دل حسرت
برکشید و گریست گریستن شدیدی و با آنجسد وداع کرده مراجعت نموده با باقی زنان اسیر ملحق شده روانهٔ کوفه و شام شدند و در کتاب
بحار و عوالم روایت شده است که ام البنین مادر حضرت عباس و سه برادر دیگر که هر چهار نفر در کربلای معلا جانهای خود را فدای حضرت
سیدالشهدا کرده بودند و در مدینهٔ طیبه بود چون از شهادت خامس آل عبا و اولاد خود مطلع شد روزها از شهر بیرون میرفت
و در میانه قبرستان بقیع میکردید و چنان از سوز دل و آتش جگر نالهای شرربار میکشید و اشک خونین بر جبین جاری میکرد که خلق بسیار
در اطراف او جمع میشدند و از گریهای او چون ابر بهار گریه میکردند و از جمله آنها بود مروان حکم که همیشه با مردم میآمد و در آنجا ماتم
گریه و زاری میکرد مؤلف گوید که ختم کلام میکنم در احوال قاتل آنحضرت که لعنت الهی بر آن قاتل ملعون باد بدانکه در کتاب
بحار از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت میکند که مردی را دیدم که از قبیلهٔ بنی دارم بود و رنگ او سیاه شده بود و پیش از آن او را
دیده بودم که روی نیکوی سفید داشت باو گفتم که چرا روی تو سیاه شده است و بر میانی شده که ترا نمیشناسم آن ملعون خسر الدنیا
و الآخرة در جواب گفت که من کشتم یکنفر نوجوان برازنده که ریش نداشت و در خدمت حضرت امام حسین علیه السلام بود و در پیشانی او اثر سجده
بود و اسم او عباس بن علی بود و پس از آن وقت تا حال هیچ شب نمیخوابم مگر آنکه آنجوان میآید و اطراف بدن مرا میگیرد و مرا میکشاند تا بر سر
جهنم میرساند پس مرا در آتش میاندازد و من فریاد میکشم که هر کس که همراه منست صدای صیحه مرا میشنود و راوی حدیث میگوید که از زنی
از همسایگان آن ملعون شنیدم که میگفت که این شقی ملعون از بس شبها در خواب صیحه میزند نمیگذارد که ما در همسایگی او با ترحب خوب بنشینیم
راوی میگوید که این حکایت را از زن ملعون سؤال کردیم جواب داد که آن بدبخت خود خود را رسوا کرده و آنچه گفته است گفته و در کتاب سرور
الشیعه از ملهب بابویه روایت کرده است که آن ملعون در وقتی که سر مطهر آنجوان را آورده بود بر اسبش سوار بود و اظهار فرح و خوشحالی مینمود و سر او را
بر زین اسب آویخته بود و آنرا چنان بسته بلند بود که بر زانوی اسب میخورد راوی میگوید که من به پدرم گفتم که ایکاش که این سر کرم را قلیل بلندتر
میبست که اینقدر اسب با خفت نرساند پدرم گفت که ای فرزند آنچه صاحب این سر با او میکند عذابش زیاده بر این است زیرا که خود
با من گفت که هر شب صاحب این سر مرا در عالم خواب در آتش جهنم میاندازد و تا صبح عذاب میکشم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در حدیث

دیگر است که هرکس که با آنجناب محاربه کرده و یا یاری کشتن او یاری کرده بود مبتلا شدند بجنون و جذام و پیسی و اولاد ایشان نیز بهمین بلاها مبتلا میباشند اللهم عذبهم فی الدنیا و الآخرة

مجلس سی و هشتم در وداع جناب علی اکبر با پدر و اهل بیت خود و شهادت عبد الله بن مسلم بن عقیل علیه الرحمة

السلام من العلی الاعلی علی من بکی او ابکی او تباکی و رحمة الله و برکاته . و بعد الحمد لله العلی الاعلی فوق کل عال الذی من علینا بالبکاء علی النبی و الولی و الآل . اللهم صل علی المصطفی الذی فاق علی العالمین فی جمیع الخصال الغاید المراکع الساجد الخاضع الخاشع فی کل حال ثم علی آله الذین هم الاولیاء علی جمیع من برئه الکبیر المتعال خصوصا علی امام الخافقین و نور العینین الذی قال فی حقه سید الکونین باتفاق الفریقین حسین منی و انا من حسین و احب الله من احب الحسین فبالله یا ابن رسول الله الخیر ان ابکی علی جنابک او علی ابیک او علی ابنائک و اما علیک فکفی فی سببه انک قتلت قتلة لم یقتل مثلک احد من الاولین و الآخرین فصرت به معروفا بسید الشهداء بین اهل السموات و الارضین و اما علی والدک امیر المؤمنین فلانه قتل بسیف اشقی الشاقین و الللاحقین آه آه و اما علی اولادک المظلومین فلانهم صاروا مقتولین مقهورین بایدی المشرکین و الملحدین آه و اخرناه کان والدک مجروحا بید اشقی البریة و اولادک مقتولین بایدی الکفرة آه و اصیبتاه کان والدک مقتولا فی الصلوة و اولادک ممنوعین عن الفرات آه و اویلاه کان والدک مجروحا مطروحا فی محراب الدعاء و اولادک مذبوحین مظلومین فی شدة الرمضاء آه و اغربتاه فقد ناجرا ابوک عن حرم الله و حرم رسوله و قتل فی مسجد کوفان و اولادک ناجروا عن الحرمین و حجر الوالدین و قتلوا بسیوف العدوان و لا سیما اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا بسید الانس و الجان علی الاکبر الذی بکی و یبکی علیه الثقلان و دوام سعداء الدموع بالجریان فعلیه و علی محبیه و زائریه و الباکین علیه صلوات الملک المنان و دوام خلود اهل المحبة فی الجنان و علی اعدائه و ظالمیه و قاتلیه لعاین حضرة السبحان و من ابد عذاب الله فی الدهر و الزمان و دوام خلود اهل العدوان فی اسفل درک النیران و بعد فقال الله عز و جل فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی پس بعضی از مومنین کسیست که بدرجه رفیعه شهادت رسیده است و بعضی از ایشان کسیست که بشهادت فایز نگردیده است و لیکن در محل انتظار است و همه ایشان بزرگوارانی میباشند که تغییر نداده اند آن عهدی را که با خدا و ند کرده اند که در راه رضای او شهید شدند بدانکه شان نزول این آیه شریفه اصحاب رسول الله اند و لکن جاریست بر مومنین تا روز قیامت و یکی باطن آن در روز عاشورا در کربلای معلا ظاهر گردید در آن وقتیکه لشکر اسلام و کفر در مقابل یکدیگر صف کشیدند و نایره حرب از طرفین بر افروخته گردید و بیان مجمل آن اینست که در احادیث معتبره وارد شده است که بعد از شهادت حر بن یزید ریاحی علیه الرحمة تا اصحاب و یاران زنده بودند نگذاشتند که از اولاد امجاد و اقربای خامس آل عبا کسی بمیدان قتال رود و در کتاب مناقب است که هریک از اصحاب کرام که عازم میدان جانبازی میشدند از برای تحصیل اذن بخدمت آقای مظلومان مشرف میشدند و عرض میکردند که السلام علیک یا ابن رسول الله و پس از سلام عرض میکردند که آیا اذن میدهی که بجهاد این قوم بیایم و آنجناب در جواب میفرمود که و علیک السلام نحن خلفک برو که ما هم در عقب سر تو خواهیم و بعد از اذن دادن این آیه شریفه میخواندند و بعد از آنکه اصحاب و جان نثاران بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیدند و دیگر کسی از ایشان باقی نماند نوبت قتال باهل بیت آنحضرت رسید که جمعی از ایشان برادران آن بزرگوار بودند که همه از اولاد جناب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و بعضی از اولاد جعفر طیار بودند و جمله از اولاد عقیل و چند نفر از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام بودند و سه نفر اولاد ذکور از خود آن بزرگوار بود که از ایشان جناب سید الساجدین و حضرت علی اکبر و جناب علی اصغر بودند و پس از آنکه نوبت جهاد با قربای آن غریب رسید هریک بر دیگری پیشی میگرفتند و در حدیث است که اول کسیکه از ایشان بمیدان رفت عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب بود و آن شجاع نامدار رجز میخواند و بر آن کافران ابنا حمله میکرد تا آنکه در سه حمله نود و هشت نفر از آن ملاعین را بدرک نار در البوار فرستاد آه و مظلوماه که موافق روایت ارشاد مفید آخر الامر صبیح صیدای ملعون تیری بجانب آن غریب انداخت که بجای پیشانی او رسید پس او خواست که بدست خود آنرا از خود دفع کند

کم ۱۱

که ناگاه آن تیر بر کف دست او خورد که سرا از پشت دست او در آورد و بر پیشانی نورانیش نشست بنوعیکه دست و پیشانیش هم دوخته شد و پیشانیش شکافته گردید پس چنان ضعف و ناتوانی بر او غالب گردید که هر چند خواست که آن تیر را از کف دست و پیشانی خود بکشد نتوانست پس در انحال اسید بن مالک خبیث ملعون خود را بآن مظلوم غریب رسانید و چنان نیزه بر قلب مبارک تشنه اش زد که از اسب در غلطید و روح مقدسش بآشیانهٔ قدس پرواز کرده جا گرفت و پس از شهادت آن مظلوم یکیک از اقربا و خویشان آن بزرگوار بر یکدیگر سبقت میگرفتند و اذن جدال حاصل نموده و جان خود را فدای آن امام غریب میکردانیدند آه آه و اغربتاه که از برای آن حضرت خویشی و جانثاری باقی نماند مگر جناب علی اکبر و حضرت عباس و حضرت قاسم پس اول حضرت قاسم جان شیرین خود را بموجب وصیت پدر بزرگوارش بفدای عم عالیمقدار خود گردانید و بعد حضرت عباس بفرموده پدر بزرگوارش جناب امیر مؤمنان که در جنگ صفین با و امر فرموده بود عمل نموده جان نازنین خود را بفدای برادر با جان برابر خود گردانید اشهد انکما واسیتما و آه ای ناله کنندگان یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما آه وامصیبتاه و واغربتاه که در آنوقت بغیر از خامس آل عبا مظلوم کربلا و اولاد امجادش ارواحنا لهم الفداء دیگر کسی باقی نمانده بود و در آنوقت جناب سید الساجدین علیل و بیمار بود پس مردی که قابل جانفشانی باشد بغیر جناب علی اکبر نبود پس جناب سید الشهداء و اهل حرم محترم دیدند که نوبت شهادت و سربازی بشبیه پیغمبر و سرو روان تشنه جگر جناب علی اکبر رسید بدور آن نوجوان حلقه ماتم زدند چنان نالها کردند که ملائکه آسمان و زمین بگریه در آمدند و کیفیت شهادت آن مظلوم موافق احادیث معتبره که در کتاب بحار الانوار و عوالم و غیر آنها از کتب معتبره روایت کرده اند اینگونه بوده است که در این هنگام آن نوجوان ناکام که موافق بعضی از احادیث هیجده ساله بوده و موافق حدیثی دیگر بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود از برای اذن قتال بخدمت پدر تشنه جگر آمده عرض کرد که یا ابتاه لم تبق لک ناصر و لا معین هل تأذن لی بالبراز الی هؤلاء القوم فانی لا اقدر ان اراک وحیدا غریبا فریدا کئیبا یعنی ای جان پدر بفدای جان تو باد هزار جان علی اکبر دیگر از برای جناب شما ناصری و یاوری و معینی که جان خود را فدا کند باقی نمانده آیا اذن میدهی فرزند خود علی اکبر را که جان خود را بفدای جان مقدس نماید ای پدر جان دیگر طاقت آن ندارم که جناب شما را تنها و غریب و بیکس و محزون مشاهده نمایم فروی انه کلما استأذن لم یأذن له فلما الح فیه اذن له آه واحسرتاه و واحزناه که هر چند اذن جدال میطلبید قلب مبارکش راضی نمیشد که او را اذن دهد تا آخر الامر از بس اصرار و التماس نمود لاعلاج مرحمت منزل خود را راضی گردانیده او را اذن و فرمود که ای فرزند گرامی حال که عزم آن داری که گوی سعادت از میدان شهادت بربائی روانه خیمه شو تا برادر و مادر و عمه و خواهرانرا وداع نمائی پس آن سرور بفرموده پدر روانه خیام طاهرات گردیده و در بعضی از کتب اصحاب است که چون نزدیک سرادقات عصمت و طهارت رسید گویا بندای بلند فرمود که السلام علیک یا اخا و علیکن یا اهل بیتنا هذا آخر السلام و آخر الکلام و اللقاء فی الجنة یعنی سلام بر جناب تو باد ای برادر علیل بیمار و ای اهل بیت ذریه رسول مختار اینست سلام آخر من دیگر بعد از این صدای سلام علی اکبر را نخواهید شنید و وعدهٔ ملاقات در جنت است آه آه که چون صدای وداع جناب علی اکبر بلند شد بیمار کربلا و خیمه نشینان بیابان محنت و ابتلا همگی از جای جستند و بدور ماه و جودش حلقه ماتم زدند و دستها را در آغوشش در آوردند و هر یک چندان ناله و نوحه نمودند که جملهٔ از ایشان مدهوش گردیده بر خاک افتادند و با آنکه قلبهای همهٔ ایشان از داغ شهادت حضرت عباس و قاسم و سایر شهدا سوخته و مجروح بود آه آه همینکه نوبت شهادت آن بزرگوار رسید همگی بر حالی شدند که گویا همهٔ آنها را فراموش کردند آه آه وامصیبتاه که چندان صدای الوداع و ما اله الفراق از خیام طاهرات از زمین بآسمان بالا رفت که ساکنین سموات و ارضین بگریه و ناله در آمدند و جناب خامس آل عبا در عقب خیام طاهرات ایستاده بود و گوش بوداع آن نوجوان با پردگیان میداد و قطرات عبرات از چشمهای مرحمت نقشش بر صورت مقدس و ریش مبارکش جاری بود و متحیر بود که چگونه مادر و عمهها و خواهران بوداع آن نوجوان راضی خواهند شد که بصدای [illegible] دید که آغاز میدان شهادت از پیش و اهل بیت در عقب سر او گریه کنان می آیند تا آنکه بخدمت آقای مظلومان رسید آه آه واحزناه که آن بزرگوار بدست مقدس خود کفن بر جسد نازنینش پوشانید و اسلحه حرب بر قامت مرتضوی و رفتارش

بیا راست پس دست مقدس در آغوشش درآورد و او را وداع نمود مؤلف دلسوخته گوید که بعید نیست که آنحضرت در وقت
وداع با داماد خود حضرت قاسم دست در گردن یکدیگر کردند و چندان ناله و نوحه کردند که هر دو غش کردند آه آه وا مصیبتاه
والله متحیرم که در آخر وداع با نوجوان خود که هزار مرتبه عزیزتر بود از گریه و ناله آن بزرگوار بر چه حال شدند فلا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم و بعد از وداع فرزند دلبند خود را خود سوار کرده روانه میدان نمود و روی انه دمعت عین الحسین و رفع شیبته
و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسول الله صلی الله علیه و آله ای دوستان
وای ناله و نوحه کنندگان والله متحیرم که مظلوم کربلا علیه السلام در آن وقت بر چه حال شد در حدیث است که بمجرد روانه شدن
جناب علی اکبر بمیدان آقای شهیدان آهی از جگر تشنه سوخته خود برکشید که از شرر آهش خرمن زندگانی اهل بیت بلکه همه دوستان را
تا قیامت بسوخت پس بی اختیار از چشمهای حق بینش اشکهای حسرت روان و بر گلگونه غبار آلوده اش جاری گردید پس روی مقدس
خود را که مظهر وجه الله العظمی بود بلند کرد و ریش مجید خود را بجانب آسمان گردانیده و مشغول مناجات با حضرت قاضی الحاجات
شد و راز و نیاز خود را بدرگاه بی نیاز او برده عرض کرد که ایخداوندا تو گواه باش بر این قوم بتحقیق که از برای جهاد برانگیخت بجانب
ایشان جوانیکه شبیه ترین همه مخلوقات است از جهت صورت و سیرت و گفتار به پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ثم قال کنا
اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه جانم بفدای قلب مجروح بهجران کشیده جناب سید الشهداء شود که عرض کرد که ایخداوندا
عادت ما اهل بیت بر این جاری شده بود که هرگاه مشتاق بلقای پیغمبر تو میشدیم به آنجمال با کمال عدیم المثال این نوجوان نظر میکردیم
پس بعد از شهادت او قلب خود را بدیدار که خورسند نمایم پس بر آن قوم بسیار نفرین کرد و عرض کرد که ایخداوندا تو بردار برکتهای
زمین را از ایشان و متفرق گردان جمعیت را از ایشان و درهم شکن قوت و شوکت را از ایشان و واقع ساز ایشان را در راههای پریشان
نه راه ایمان و هرگز راضی مگردان اولیای خود را از ایشان زیرا که ایشان ما را بجانب خود خواندند که یاری ما کنند پس چون بر ایشان
وارد شدیم با ما دشمنی کردند و ما را بقتل آوردند پس آنجناب بصدای بلند این آیه شریفه را خواند که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم
و آل عمران ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم و اما جناب علی اکبر آن شبیه بجناب پیغمبر بعد از مرخصی از خدمت پدر خونجگر روانه
میدان قتال گردید و این رجز را میخواند انا علی بن الحسین بن علی من عصبة جد ابیهم النبی و الله لا یحکم فینا ابن الدعی
اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی یعنی منم علی بن حسین بن علی بن ابیطالب و از
قومی و جماعتی میباشم که جد پدری ایشان است پیغمبر خدا و البته نمیشود که حاکم شود بر ما اولاد زنا و اینک با شما میرزمیم تا آنکه
بشکند نیزه من و بعد از آن با شمشیر با شما مقاتله خواهم کرد در حمایت پدر بزرگوارم تا آنکه بیاید ضرب دست جوان هاشمی علوی را
و روی انه لما رآه القوم ضجوا و کبروا فقالوا فتبارک الله احسن الخالقین ای دوستان و ناله کنندگان چگونه از استماع اینگونه
مصیبتهای مظلوم کربلا قلبهای محبان پرخون و اشکهای ایشان گلگون نباشد که در حدیث است که چون آن شمس فلک امامت و قمر برج
هدایت از نور جمال با کمال خود عرصه میدان را منور و از شعشعه طلعت با رفعتش عرصه جدال را مزین فرمود جمیع لشکر صداها خود را بگفتن
سبحان الله و الله اکبر بلند کردند و چون محو آنجمال عدیم المثال شدند زبانها را بگفتن فتبارک الله احسن الخالقین گشودند و جمعی از
ایشان متحیر شده گفتند که یا ابن سعد من هذا الشاب الهاشمی الذی تأمرنا بقتله یعنی ای ابن سعد این جوان هاشمی کیست که
امر بجهاد و قتل او میکنی و جمله از ایشان گمان کردند که رسول خدا ظاهر گردیده آن ملعون از جای برخواسته و بکنار میدان آمده نظر
نموده گفت هذا علی الاکبر ابن الحسین یعنی این نوجوان پیغمبر خدا نیست بلکه علی اکبر نوجوان حسین است و در کتاب عوالم روایت
کرده است که چون مظلوم کربلا شنید که ابن سعد لعین بلشکریان میگوید که این پیغمبر نیست بلکه نوجوان حسین است قلب مبارک بهجران کشیده
آن بزرگوار بدرد آمد فصاح فقال یا ابن سعد ما لک قطع الله رحمک و لا بارک الله لک فی امرک و سلط علیک من یذبحک بعدی
علی فراشک کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله آه آه پس مظلوم کربلا بصدای بلند که همه شنیدند فرمود که ای
ابن سعد چکار است ترا با من خداوند قطع کند رحم ترا و بر تو مبارک نگرداند امر ترا و مسلط گرداند بر تو کسی را که ترا بعد از من در رختخواب

ذبح کنند همچنانکه قطع کردی رحم مرا و رعایت نکردی قرابت مرا با رسول خدا پس آن ملعون گوش بفرمایش آنحضرت نداده و فریاد زد که بر
این نوجوان احاطه کنید و او را بقتل رسانید پس بامر آن ملعون جمیع آن گروه دغا روی بمقاتله با پاره تن مظلوم کربلا نهادند پس آن یادگار حیدر
کرار شمشیر آبدار را از غلاف کشیده و چون شیر خشمناک در میان آن روبه صفتان افتاده بهر طرف که حمله میفرمود از کشته پشته میساخت تا آنکه صدای
الامان الامان و الحذر الحذر از آن لشکر شقاوت اثر بلند شد و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که آن بزرگوار با آنکه در شدت
تشنگی بود یکصد و بیست نفر از آن اشقیا را بدرک نیران فرستاد پس از کثرت جراحت که بر بدن نازنین او رسیده بود و شدت تشنگی
که بر او هجوم آورده بود ضعف بر او غالب شده و لهذا روانه خدمت پدر بزرگوار خود گردید فقال یا ابه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید
اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء ای شیعیان و ای تعزیه داران و الله عجب دارم از صبر جناب سید الشهداء
که چگونه این سخن را از فرزند دلبند خود شنید که عرض کرد که ای پدر جان شدت تشنگی مرا کشت و سنگینی زره و آلات حرب مرا خسته
گردانید آیا در این بیابان بجرعه از آب راه توان برد که تا قوت بهم رسانم از برای مقاتله با اعداء مؤلف دلسوخته گوید که همین سبب
از برای بیان شدت تشنگی آن نوجوان مظلوم آنکه در کتاب بعضی از اصحاب است که آه آه هرگاه جمیع شوند همه خلایق نتوانند که احصا
کنند مقدار تشنگی آن غریب را در روز عاشورا آه و امصیبتاه زیرا که از شدت تشنگی جگر نازکش قطعه آهنی شده بود که در آتش گداخته
شود آه و احزناه اگر از برای مصیبت او تا قیامت ناله و نوحه کنیم کم است آه آه جانم بفدای او شود متحیرم که با این شدت تشنگی چگونه
با اعدای دین مجاهده میفرمود آه و امصیبتاه بفدای قلب مجروح جناب سید الشهداء شوم چگونه صبر میفرمود که مثل جناب علی اکبر فرزندی
بر این شدت تشنگی مشاهده میفرمود و آبی نبود که باو بیاشاماند و از اینجهة است که در حدیث وارد شده است که فبکی الحسین
و قال یا بنی یعز علی محمد و علی علی بن ابی طالب و علی ان تدعوهم فلا یجیبوک و تستغیث بهم فلا یغیثوک ای دوستان خامس آل عبا
آه از المها و مصیبتهای گوناگون مظلوم کربلا که همینکه اظهار شدت تشنگی را از فرزند ناکام خود استماع نمود بی اختیار اشک از چشمهای
مقدسش جاری شد و فرمود که ای عزیز تر از جانم و ای فرزند دلبندم و ای علی اکبر و الله که بسیار ناگوار است بر جدت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و بر جد دیگرت علی مرتضی و بر من که تو ایشانرا بخوانی و نشود که ایشان ترا جواب بگویند و تو بایشان استغاثه کنی و جرعه
آبی طلبی و نشود که بفریاد تو برسند و قال فی الملهوف قال الحسین وا غوثاه یا بنی من ای یاتی بالماء قاتل قلیلا فما اسرع ان تلقی جدک
محمدا صلی الله علیه و آله فیسقیک بکاسه الاوفی آه وا حزناه و وا کرباه که در کتاب ملهوف روایت کرده است که جناب سید الشهداء فرمود
که وا غوثاه ای فرزند از کجا برای تو تحصیل آب کنم ای جان پدر اندک زمانی دیگر مشغول مجاهده و مقاتله شو که چه بسیار نزدیکست که بخدمت
جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مشرف شوی پس آن جناب بیاشاماند ترا از جام خود که چنان سیراب شوی که دیگر هرگز بعد از آن تشنه
نشوی و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که قال یا بنی هات لسانک فاخذ لسانه فمصه آه و عطشاناه و اکرباه که آقای همه لب
تشنگان فرمود که ای فرزند گرامی زبان خود را بمن ده پس زبان خشکیده او را در دهان خود نهاده و مکید و در بعضی از کتب اصحاب است
که علی اکبر عرض کرد که یا ابتاه انت اشد عطشا یعنی ای پدر بزرگوار دهان شما که از زبان من خشکتر است و در همان دو کتاب روایت
شده است که آنحضرت انگشتر خود را در دهان فرزند گرامی خود گذاشت و فرمود که آنرا در دهان خود نگاه دار و بمیدان قتال مراجعت
کن که امیدوارم که پیش از آنکه امروز را بشب رسانی جدت از جام خود ترا چنان آبی عطا فرماید که بعد از آن هرگز دیگر تشنه نشوی
پس آن نوجوان دفعه دیگر با پدر بزرگوار خود وداع آخر کرده روانه میدان قتال شد و آنحضرت در عقب سر آن فرزند دلبند خود
نگاه حسرت میکرد و مکرر میفرمود که رضا بقضاء الله و تسلیما لامره

مجلس سی و هشتم در میدان رفتن جناب علی اکبر در دفعه آخر و شهادت آن سرور

السلام علیکم یا اهل السفینة و الحصن و النجاة و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی من سبق فی الاجابة علی الاولین
و الآخرین فجعلته بابا فی التدوین و التکوین و قائد الذرات العالمین من اول الوجود الی لقاه یوم الدین فهو سید السابقین

وَاللّاحِقینَ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِیّینَ عَلَیهِ صَلَواتُ اللهِ اَبَدَ الآبِدینَ ثُمَّ عَلی آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ وَالْهادینَ بَعْدَ الْهادینَ وَالْقائِدینَ بَعْدَ الْقائِدینَ وَالْمَظْلومینَ بَعْدَ الْمَظْلومینَ بَعْدَ الْمَغْلوبینَ وَالْمَقْهورینَ بَعْدَ الْمَقْهورینَ وَالْمَقْتولینَ بَعْدَ الْمَقْتولینَ آه واحزناه فَعَلَی الْاَطائِبِ مِنْ اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِما وَعَلی آلِهِما فَلْیَبْکِ الْباکونَ وَاِیّاهُمْ فَلْیَنْدُبِ النّادِبونَ وَلِمِثْلِهِمْ فَلْتُذْرَفِ الدُّموعُ وَلْیَصْرُخِ الصّارِخونَ وَیَضِجَّ الضّاجّونَ وَیَعِجَّ الْعاجّونَ آه واصیبتاه اَیْنَ الْحَسَنُ وَاَیْنَ الْحُسَیْنُ وَاَیْنَ اَبْناءُ الْحُسَیْنِ صالِحٌ بَعْدَ صالِحٍ وَصادِقٌ بَعْدَ صادِقٍ وَاَیْنَ السَّبیلُ بَعْدَ السَّبیلِ وَاَیْنَ الْخِیَرَةُ بَعْدَ الْخِیَرَةِ وَاَیْنَ الشُّموسُ الطّالِعَةُ وَاَیْنَ الْاَقْمارُ الْمُنیرَةُ وَاَیْنَ الْاَنْجُمُ الزّاهِرَةُ وَاَیْنَ اَعْلامُ الدّینِ وَقَواعِدُ الْعِلْمِ اَیْنَ الْمُعَدُّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ ایخداوند در این زمان غیبت تا کی انتظار کشیم ظهور صاحب و مولای خود را و کی باشد که این دیدهای هجران کشیدهٔ ما بجمال عدیم المثال او منور کردد تا همهٔ اسباب سعادت برکت آنجناب برای ما محصل کردد و انتقام از جمیع دشمنان ما کشیده شود و جزای مجموع ظالمین داده شود خصوصا آن ظالمین که در کربلای معلی بر آل رسول ظلم کرده اند آه آه اَیْنَ الطّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتولِ بِکَرْبَلا یعنی ایخداوندا کجاست آن بزرگواری که طلب کننده است خون کشته شده در زمین کربلا را وَاَیْنَ الْمُنْتَقِمُ لِدِماءِ اَصْحابِهِ وَاَقْرِبائِهِ وَاَوْلادِهِ آه آه کجاست آنجنابیکه انتقام کشنده است از خونهای اصحاب آن مظلوم و اقربا و اولاد او خُصوصاً مِنْ دَمِ وَلَدِهِ الْعَزیزِ اَشْبَهِ النّاسِ خَلْقاً وَخُلْقاً وَمَنْطِقاً بِرَسولِ اللهِ آه واحزناه خصوصا از خون فرزند او علی اکبر که شبیه ترین همه خلق بود از جهة صورت و سیرت و رفتار و گفتار برسول الله زیرا که مصایب آن بزرگوار قلبهای احبای از ایشان کباب و دیدهای ایشانرا پر آب دارد آه واصیبتاه چگونه محب خالص میتواند که ظلمهائیکه بر آن نوجوان مظلوم رسید بشنود و ناله نکند و الله کافی است از برای گریستن اینکه در حدیث وارد شده است که آن مظلوم در دفعهٔ اول که روانهٔ میدان شد اگرچه یکصد و بیست نفر از اشقیا را بدرک نیران فرستاد و لیکن جراحت بسیار بر بدن نازنینش رسید و چون تشنگی بر او غالب شد روانهٔ جانب پدر بزرگوارش کردید و جرعهٔ از آب طلبید آه آه که چون آبی نبود دفعهٔ دیگر او را روانهٔ میدان کردانید تا از دست جدش از آب کوثر سیراب کردد پس چون عرصهٔ میدانرا بنور جمال عدیم المثال خود منور کردانید این رجز را ادا فرمود اَلْحَرْبُ قَدْ بانَتْ لَها الْحَقائِقُ وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِها مَصادِقُ وَاللهِ رَبِّ الْعَرْشِ لا نُفارِقُ جُموعَکُمْ اَوْ تُغْمَدَ الْبَوارِقُ پس بر آن اشقیا حمله کرده و آن گروه ضلالت شکوه را چون برگ خزان بدرک نیران فرستاد تا آنکه دویست نفر از ایشانرا باسفل السافلین روانه نمود آنکه خود در نهایت ضعف و جراحت و تشنگی بود آه واصیبتاه و آه واحزناه که ناگاه منقذ بن مرة عبدی لعنه الله و عذبه اشد العذاب از کمینگاه در آمد و چنان ضربتی بر فرق مبارکش زد که تا پیشانی نورانیش شکافت و از آن ضربت که بر فرق مبارکش رسید ضعف زیاده از حد بر او غالب کردید آه وامظلوماه و واغریباه که نتوانست خودداری نماید پس خم کردیده دست بکردن اسب خود کرده آه آه واحزناه و واضیعتاه که لشکریان بی ایمان از اطراف با و ضربهای کران میزدند و از طرف خیمگاه راه بر حیوان او بستند پس آن حیوان او را بجانب لشکر عمر سعد علیه اللعنه برد پس هر یک از آن کوفیان و شامیان پر جفا که بآن نور چشم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پارهٔ تن علی مرتضی و جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا و نوجوان برازندهٔ خامس آل عبا علیهم السلام میرسید ضربتی میزدند آه وامظلوماه و واشهیداه که از بسیاری شمشیرها و ضربتها او را قطعه قطعه کردند آه آه راوی میکوید که در آنوقت ملعونی چنان تیری بر گلوی نازکش زد که سوراخ کرد آه واصیبتاه که از صدمهٔ آن از اسب در غلطید و بر زمین افتاد و در میان خاک و خون میغلطید آه در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که چون بر خاک هلاک افتاد و جان شیرینش بسینهٔ بی کینه اش رسید قالَ رافِعاً صَوْتَهُ یا اَبَتاهُ یعنی با اختیار بندای بلند فریاد کرد که ای پدر بزرگوار بفریاد فرزند خود برس پس چون آن پدر مهربان صدای ناله و استغاثهٔ نوجوان خود را شنید آهی از دل پر درد برکشید و چون شیر خشمناک خود را بر سر نعش ماه پارهٔ او رسانید و از اسب پیاده شد و سر او را بر دامن مرحمت کرفت مؤلف دلسوخته کوید که هیچ شهیدی مثل جناب سید الشهدا علیه السلام بیکس کشته نشد زیرا که هر یک از شهداء در وقت ارتحال خود بآن بزرگوار استغاثه میکردند پس آن پناه بیکسان بر سر ایشان حاضر میشد و اما چون نوبت شهادت بخود آنجناب رسید هر چند باطراف خود نظر کرد بغیر از آن ملاعین که قصد کشتن آن مظلوم را داشتند کسی بر سر بالینش حاضر نبود پس چون آنحضرت سر فرزند خود جناب علی اکبر را بر زانوی مرحمت

خود گذاشت فرمود که ایفرزند گرامی چه میبینی جناب علی اکبر عرض کرد که یا أبتاه هذا جدّی رسول الله صلّی الله علیه وآله قد سقانی بکأسه
الأوفی شربة لا أظمأ بعدها أبدا یعنی ایجان پدر اینک جدم رسول الله صلی الله علیه وآله بتحقیق که ابدا مرا از جام مملو خود شربتی از آب
کوثر که هرگز بعد از این تشنه نخواهم گردید ای پدرجان جدم میفرماید که تعجیل کن تعجیل کن بجانب ما که از برای تو جامی ذخیره کرده ایم که همین
ساعت بیاشامی و بعد از آنکه مظلوم کربلا این سخنان را از فرزند خود شنید و او را بر آنحال پاره پاره دید بی اختیار صیحه بر کشید
فقال قتل الله قوما قتلوک ما أجرأهم علی الرحمن و علی رسوله و علی انتهاک حرمة الرسول یعنی ایفرزند بکشد خدا جماعتی را که ترا شهید کردند
چه قدر این قوم بیحیا شده اند و بر خداوند و بر رسول او جرات کرده اند و بر هتک حرمت پیغمبر خود کوشش نموده اند وانهملت عیناه
بالدموع ثم قال علی الدنیا بعدک العفی آه آه که نمیدانم سینه مظلومان چه خیال نمود که بی اختیار چشمهای حق بینش پر از اشک شد
بر گلگونه مقدسش جاری شد و بسوز دل فرمود که ایفرزند دلبندم علی اکبر خاک بر سر دنیا باد بعد از کشته شدن تو قال فی الملهوف و تشهق
شهقة فارق الدنیا ای شیعیان وای ناله کنندگان والله متحیرم که بر کیفیت ارتحال این نوجوان شهید گریه کنیم یا بر احوال پدر بزرگوارش
که در آنوقت بر بالین او حاضر بود و بچشم خود میدید که نوجوانش چگونه بر خاک و خون میغلطد و جان تسلیم مینماید آه و مصیبتاه که در
کتاب ملهوف روایت کرده است که ناگاه از قلب مبارک تیر و نیزه خورده آنجناب صدای فریاد بلندی بر آمد و جان نازنین را بجان آفرین
تسلیم نمود فقال الحسین آه من شهادة ولدی علی الاکبر و انا لله و انا الیه راجعون و چون روح پر فتوح آن نوجوان بآشیانه
قدس جای گرفت جناب سید الشهداء بندای بلند فرمود که آه از شهادت فرزندم علی اکبر و چون آن مظلوم فرزند کشته آهی کشید که زمین
کربلا بر خود بلرزید ایدوستان وای نوحه کنندگان بشنوید و بی اختیار گریه و ناله کنید از حمید بن مسلم روایت شده است که چون صدای آقای شهیدان
بر شهادت و ارتحال آن نوجوان بلند شد دیدیم که زنی با قامت خمیده از خیمهای اهل بیت بی اختیار بیرون دوید و روی نورانیش چون
آفتاب تابان میدرخشید و آه شرربار از سینه فگار بر می کشید و واویلاه و واثبوراه و یا حبیباه و یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه میگفت
و بجانب قتلگاه میدوید من سؤال کردم که این زن آتش نفس که از شعله آه و ناله اش عالم کباب میشود کیست قیل هی زینب
بنت علی علیه السلام فجائت فانکبّت علیه آه آه و مصیبتاه که در جواب گفتند که این زن جناب زینب خاتون عمه این
نوجوانست پس دیدم که آمد و خود را بر بالای نعش آن شهید انداخت روی انه جاء الحسین فاخذ بیدها فردها الی الفسطاط ایدوستان
وای ناله و نوحه کنندگان از این حدیث شریف بیابید که چه قدر جناب زینب خاتون در نزد مظلوم کربلا محترم بوده است که در حالتی که فرزندی مثل
علی اکبر پاره پاره در میانه خاک و خون افتاده بود همینکه آن بزرگوار دید که خواهر با جانش برابرش جناب زینب از خیمها بقتلگاه آمده
و خود را بر روی نعش مجروح علی اکبر انداخته آنحضرت دست از نعش فرزند دلبند خود برداشته دست خواهر دلسوخته خود را گرفته و از روی
نعش غرق در خون برخیزانید و همراهی کرده او را بخیمگاه رسانید مؤلف محزون دلخون گوید که خداوند لعنت کند اهل کوفه و شام را
که حرمت آن محترمه را در هم شکستند و در وقت غارت خیمها و سوزانیدن آنها آن مظلومه را اذیتها نمودند و در وقت گذرانیدن از قتلگاه
شهیدان بی ادبیها کردند بعد از آن بر شتر سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند و در مجالس کوفه و شام در میانه قوم نافرجام بر پا
داشته انواع بی احترامیها بجای آوردند پس خامس آل عبا از برای تسلی و تسکین خواهر خود در خیمه توقف فرمود و بدیگران امر فرمود که نعش
پاره پاره علی اکبر را از قتلگاه برداشته بدر خیمها آوردند راوی میگوید که در آنوقت طفلی از خیمها بدر آمد و در گوشهای او دو گوشواره از در
بود و از شدت خوف چنان میلرزید که گویا استخوانهای او صدا میکرد و از شدت اضطراب نگاه بطرف راست و چپ میکرد که ناگاه هانی
بن بعیث لعنة الله بر آن طفل حمله کرد و چنان تیغی بر او زد که روح پاکش بآشیانه جنان پرواز کرد پس از خیام طاهرات فریاد و اغوثاه و واغربتاه شهادت طفلی بعد از شهادت اکبر
و وامظلوماه بلند شد و این نالها بر نالهاییکه بر شهادت علی اکبر داشتند افزوده شد روی فی العوالم انه صارت شهربانو تنظر
الیه و لا تتکلم کالمدهوشة ای شیعیان وای ناله کنندگان آنچه از همه اخبار معلوم میشود اینست که مصیبت جناب علی اکبر از همه شهدائیکه
که پیش از او شهید شده بودند بر همه اهل بیت صعبتر و دشوارتر بود زیرا که جناب زینب از شنیدن شهادت هر شهیدیکه در خیمه ناله و زاری
میکرد و لکن بیرون نمیآمد و از شنیدن قتل علی اکبر بی اختیار بجانب قتلگاه دوید و آنبدن پاره پاره را در بر کشید و آه و ناله از جگر بر کشید

واما شهربانو پس از شنیدن شهادت آن نوجوان نمیدانم که بر چه حال شد بلی همین بس که در حدیث وارد شده است که چون آنحضرت قطعه‌های او را بخیمه آورد ندای آه آه وامصیبتاه که شهربانو آمده براو نظر انداخته برحالی شد که زبانش بند شد بنوعیکه نتوانست اصلا سخن بگوید وآه وناله برکشد بلکه از شدت هم وغم والم مثل مدهوش وبیهوش کردید الله اکبر الله اکبر والله متحیرم ونمیدانم که از احوال مادر خون جگر وخواهر در بدر این نوجوان چگویم بلی اگر از احوال خواهر کوچک او سکینه خاتون دل پرخون اطلاع خواهید بدانید که در حاشیه کتاب مصایب المعصومین از شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده ام که لَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَخَلَ الْحُسَيْنُ فِي الْخِيَامِ حَزِينًا بَاكِيًا آيِسًا عَلَى نَفْسِهِ یعنی چون کشته شد حضرت علی اکبر پدر بزرگوارش داخل خیمه شد با شدت حزن وگریه وناله ومانند کسی بود که از زندگانی خود مأیوس شده باشد پس چون سکینه پدر بزرگوار دلفگار خود را بر آنحالت مشاهده نمود عرض کرد که ای پدر جان چه شده است مرا که جناب شما را بر حالی می‌بینم که از زندگانی خود بیزار شده وخبر از ارتحال خود میدهی وچشمهای خود را باطراف میگردانی گویا گم شده داری وادر امجونی یَا أَبَتَاهُ أَيْنَ أَخِي عَلِيٌّ ای جان پدر کجا است برادرم علی اکبر وچه شده است که مخفی شده است از نظر پس مظلوم کربلا متحیر شد که جواب سکینه را چه گوید پس چون مبالغه واصرار از حد گذشت لابد شده فرمود که ای پدر جان وای سکینه حیران بدانکه این قوم بی ایمان برادر ترا بقتل رسانیدند فَلَمَّا سَمِعَتْ قَتْلَ أَخِيهَا صَاحَتْ بِحُرْقَةِ قَلْبِهَا وَقَالَتْ وَا أَخَاهُ وَا مُهْجَةَ قَلْبَاهُ یعنی چون سکینه شهادت برادر خود را شنید چنان ناله از قلب سوخته تشنه برکشید که از شرر آتش جگر بناهای اهل بیت کباب کردید پس بندای بلند مکرر میگفت که ای برادر جان وای علی اکبر ای جان شیرین خواهر کجا رفتی وخواهر ترا بدرد فراق خود مبتلا کردانیدی پس از شدت حزن وگریه وناله خواست که از خیمه بیرون رود وبجانب قتلگاه دود وبرادر خود را در برکشد فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَبَضَهَا وَرَدَّهَا إِلَى الْخَيْمَةِ وَقَالَ يَا سُكَيْنَةُ اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي ای دوستان وای ناله کنندگان بفدای قلب مجروح مظلوم کربلا شویم که خود صبر میکرد وعیال را هم امر بصبر میفرمود وازاینجهت است که جناب صاحب الامر در زیارت ناحیه میفرماید که قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ یعنی ای جد بزرگوار ای حسین چنان صبرها در روز عاشورا کردی که ملائکه آسمانها متعجب آمدند واز همه طرف دیده‌های خود را بجانب تو دوختند آه وامظلوماه واغریباه که چون مظلوم کربلا دید که سکینه خاتون میخواهد که از خیمه بیرون رود وبمحل شهادت برادر خود رود از جای خود برجست ودختر دلسوخته خود را در آغوش مرحمت گرفت واو را بخیمه برگردانید واو را تسلی میداد ومیفرمود که ای دختر ای سکینه از خدا بترس وصبر کن مؤلف دلکباب دیده پرآب گوید که آه آه وامصیبتاه ای کاش که در وقت سوختن خیمها ووقت روانه شدن دختران بقتلگاه شهیدان آنحضرت شهید شده بود واهل وعیال خود را از نظر نامحرمان حفظ میفرمود وبخیمها برمیگردانید فَقَالَتْ يَا أَبَتَاهُ كَيْفَ تَصْبِرُ مَنْ قُتِلَ أَخُوهَا وَشُرِّدَ أَبُوهَا وَتَفَرَّقَ أَعْوَانُهَا وَأَنْصَارُهَا ایشیعیان حیران گریان گوش بکلام سکینه کنید واز دیده انصاف اشکها جاری نمائید که آنمحزونه عرض کرد که ای پدر جان انصاف ده که چگونه صبر کند دختر بیچه که برادر با جان برابرش کشته شده باشد وپدر بزرگوارش از شهر ودیار وخانمان خود دربدر کردیده باشد وهمه دوستان ویاوران او متفرق شده باشند وهریک کشته شده ودر اطراف بیابان افتاده باشند فَلَمَّا سَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهَا هَذَا الْكَلَامَ بَكَى بُكَاءً عَالِيًا فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ پس چون مظلوم کربلا این کلام غم فرجام را از سکینه ناکام شنید گریهای عزیبانه بلند وبی اختیار کرد وناله‌های بلند از قلب مستمند برکشید وسکینه را جوابی نداده وفرمود که انا لله وانا الیه راجعون رضا بقضاء الله وتسلیما لامره

مجلس سی ونهم در شهادت جناب علی اصغر

السَّلَامُ عَلَى رِجَالِ الْحُسَيْنِ وَنِسَائِهِمْ صِغَارِهِمْ وَكِبَارِهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مَنْ كُلُّ كَبِيرٍ عِنْدَهُ صَغِيرٌ وَكُلُّ جَلِيلٍ عِنْدَهُ حَقِيرٌ الَّذِي جَعَلْتَهُ بَابَ التَّقْدِيرِ وَسَبِيلَ التَّدْبِيرِ وَهُوَ سَيِّدُنَا وَنَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ الْبَشِيرُ النَّذِيرُ وَعَلَى آلِهِ الَّذِينَ هُمْ أَوْلِيَاءُ مُلْكِكَ يَا قَدِيرُ وَقَدْ جَعَلْتَهُمْ أَبْوَابَ الْخَلْقِ وَالنَّعِيمِ الْمُسْتَنِيرِ خُصُوصًا عَلَى مَنِ اشْتَاقَ إِلَى لِقَائِكَ وَاعْتَنَى بِبَذْلِ مُهْجَتِهِ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِكَ فَقَالَ لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ فِي حُجَّةِ الْمَشِيَّةِ وَسَعْدَيْكَ اللَّهُمَّ سَعْدَيْكَ فِي مَنْهَاجِ الْإِرَادَةِ فَمَا نَطَقَ بِشَيْءٍ لِسَانُ حَالِهِ وَقَالِهِ إِلَّا رِضًا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَتَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ فَقَالَ

لهُ الفِدا بِجَمیعِ ذَراتِ وُجُودِهِ فَقالَ یا رَبِّ واقِفٌ بِکُلّی وَجَسَدی وَظاهِری وَباطِنی بِبابِکَ وَلائِذٌ بِجَنابِکَ الیَسیقانِ خاتم لعداهم عاجی
آل عبا جناب سید الشهدا علیه السلام شود که بجمیع ذرات وجودش عرض کرد که ای پروردگار من اینک من حاضرم بکلی و جسدم
و ظاهرم و باطنم بدرگاه تو و پناه آورده ام بجناب تو لاَئِذٌ بِهَا فی سَبیلِ مَحَبَّتِکَ وَراضٍ بِما یَحِلُّ عَلَیْها بِمَشِیَّتِکَ از برای آنکه همه آنها را
فدا کنم در راه محبت تو و راضیم بهر اذیتی که بر آنها وارد شود بمشیت تو وَ هٰذِهِ نِسْوَتی وَاَهْلی وَمالی وَجَمیعُ ما اَعْطَیْتَنی فی ساحَةِ حَضْرَتِ
لِاِنْفاذِ اِرادَتِکَ و اینک زنان من و اهل من و مال من و جمیع آنچه عطا فرموده بمن در ساحت عزت حضور تست از برای جاری شدن اراده
تو وَ هٰؤُلاءِ اَوْلادی صِغارُهُمْ وَکِبارُهُمْ اَبْنائُهُمْ وَبَناتُهُمْ لِاِجْراءِ الْقَتْلِ وَالسَّبْیِ عَلَیْهِمْ بِقَدَرِکَ وَقَضائِکَ آه و احزناه اینک اولاد من
کوچک ایشان و بزرگ ایشان پسر ایشان و دختر ایشان حاضرند برای جاری شدن قتل و اسیری بطور قدر تو و قضاء تو یا الٰهی وسیدی
اَمَرْتَ اَمینَکَ جِبْرَئیلَ بِاَنْ یَتَعالی بِمَهْدِ اِلی سَمائِکَ لِاَنْ تَتَشَرَّفَ بِزِیارَتی مَلائِکَتُکَ وَقَدْ رَمَی الْقَوْمُ رَضیعی بِعَداوَتِکَ آه آه الٰهی امر
فرمودی جبرئیل امینرا که مرا از گاهواره بالا برد بآسمان تو تا اینکه مشرف شوند بزیارت من ملائکه تو آه آه که تیر زدند اینها
بر حلقوم علی اصغر من که شیرخواره است بجهة عداوت تو اید دوستان وای ماله کنندگان بدانید که این فقره جانکداز این خطبه اشاره است
بآنچه از کتاب مرآت الجنان روایت شده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما
نشسته بودند که حضرت فاطمه علیها السلام تشریف آورده گریان چون حضرت رسالت فاطمه طاهره را بر آنحالت دید متألم گردیده فرمود
که ای فاطمه سبب گریه تو چیست آن معصومه عرض کرد که ای پدر بزرگوار چگونه نگریم که مرا حالت عجیبی رو داده نور دیده در حلبه امیرالمؤمنین را
در گاهواره خوابانیده بودم و مشغول بکاری بودم چون فارغ شدم و نزد گاهواره آمدم حسینم را ندیدم و نمیدانم که او را که برده و چه
بر سرش آمده آن حضرت رسالت از شنیدن این واقعه بسیار ملول گردید که در آنحال جبرئیل نازل شده عرض کرد یا رسول الله فاطمه را
از من سلام برسان و او را بشارت ده بسلامتی حسین و خبر ده ویرا که حسین از مقربان درگاه احدیتست حضرت رسول فرمود که ای برادر
ای جبرئیل حکایت حسین را بگو تا خاطر محزون مرا آرام گیرد جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله بدانکه آن نور دیده مبارک با دولت و با سعادت
حسین با آنگروه از ملائکه آمده بودم بخدمت تو و مراجعت نمودم آنجماعتیکه با من بودند بر ملائکه ملأ اعلا مفاخرت و مباهات مینمودند
بشرف دریافتن زیارت جمال با کمال حسین پس مقربان ملأ اعلا مناجات کردند و عرض کردند که ای پروردگار هرگز هیچکس بر ما
فخر ننموده و حال این جماعت بواسطه مشرف شدن ایشان بزیارت فرزند خاتم انبیا صلی الله علیه و آله بر ما فخر میکنند ما را نیز اذن ده
که بشرف زیارت آنحضرت مشرف شویم پس حقتعالی بمن فرمود که حسین را باسمان هفتم برم تا ساکنان ملأ اعلا بزیارت او مشرف شوند
یا رسول الله بامر پروردگار او را باسمان برده بودم و حال برگردانیده در گاهواره خوابانیده ام فاطمه را بفرما تا برگردد تا او را در گاهواره
بیابد مؤلف گوید که خداوند لعنت فرماید قومیرا که احترام آن بزرگوار را که در کودکی محترم بوده در بزرگی رعایت نکردند بلکه خودش را
و اطفالش را اذیتها کردند آه آه و امصیبتاه که در روز عاشورا خودش را و دو فرزند کوچک و یکنفر بزرگش را بقتل رسانیدند چنانچه
در کتاب عوالم و غیر آن از کتب معتبره روایت شده است که چون در روز عاشورا امر بر خامس آل عبا روحنا له الفداه بنهایت دشواری رسید
و ابواب هموم از هر طرف گشوده و اقسام غموم هجوم آورده و جمیع اصحاب و اعوان و دوستان کشته و مجموع برادران و برادرزادگان
و خواهرزادگان که قابل جهاد بودند بدرجه رفیعه شهادت رسیدند و نوبت سربازی و جان نثاری بنوجوان هجده ساله جناب علی اکبر رسید
و آنجناب نیز جان شیرین خود را فدای پدر بزرگوار خود نمود پس از برای آن مظلوم غریب کسی باقی نماند مگر جمعی از زنان بیکس و دختران و کودکان
نورس و جمله از زنان اصحاب و معدودی از کنیزان پس آن غریب وحید بهر طرف که نظر کرد کسی از اصحاب را ندید پس میان لشکرگاه آمده بندای
بلند از برای اتمام حجت بآنها فرمود که یا قَوْمِ هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَهَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخافُ اللهَ فینا وَهَلْ مِنْ
مُغیثٍ یَرْجُو اللهَ فی اِغاثَتِنا یعنی ای قوم آیا کسی هست که دفع کند اذیت این قوم را از حرم رسول الله و آیا موحد خداپرستی هست
که از خداوند بترسد در حق اسیران داد اینان کند گان بفدای اتمام حجت کردن بحجت خداوند شوم که با آنکه خود در دنیا و آخرت پناه عالمیان
بود و مظهر قدرت خداوند جهان و بر جمیع ما سوی الله غالب و قاهر بود فرمود که ای قوم آیا در میان شما فریاد رسنده هست که محض رضای جناب

اقدس الهی بفریاد ما رسد آه واحزناه که آن قوم بی ایمان نداها و استغاثهای آن برگزیده پروردگار عالمیان را شنیدند و اصلا جوابی ندادند
فَارْتَفَعَتْ اَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِیلِ پس صداهای زنان از برای بیکسی آقای مظلومان و تشنه کامی زنان و کودکان بنالۀ زار بلند شد و چون
آنجناب صدای نالۀ زنان خود شنید عنان ذوالجناح را بجانب خیمگاه گردانید و چون بدر خیمها رسید از سبب آن ناله و غوغا پرسید مادر
جناب علی اصغر پیش آمد و عرض کرد که ای مولا این طفل از بی شیری لبهای او کبود شده و مشرف بر هلاکت است درین دیار کسی یار غمگسارم نیست
بفکر تشنگی اصغر فکارم نیست مؤلف گوید ز سوز نالۀ اصغر دلم کباب شده نمانده شیر ولی استخوانم آب شده فَقَالَ نَاوِلُونِی عَلِیّاً
ابْنِیَ الطِّفْلَ حَتَّی اُوَدِّعَهُ یعنی آنجناب فرمود که ای اهل بیت من علی اصغر طفل شیرخوارۀ مرا بیاورید تا آنکه یکدفعه دیگر او را وداع کنم
فَاَتَوْهُ بِالصَّبِیِّ فَجَعَلَ یُقَبِّلُهُ وَهُوَ یَقُولُ وَیْلٌ لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ اِذَا کَانَ جَدُّکَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ خَصْمَهُمْ آه واحزناه و واویلاه
که مادر علی اصغر آن طفل را بر روی هر دو دست گرفت و بنزد پدر بزرگوارش آورد و چون آنحضرت آن طفل بی شیر گلو خشک را بر روی دست مقدس
خود گرفت نگاهی باو کرده و مکرر او را بوسیده و گریست و فرمود که وای بر این قوم بیحیا در آن وقت که جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
خصم ایشان شود و از ایشان انتقام کشد بی شیری و تشنگی و اذیتهای ترا از ایشان بکشد رُوِیَ اَنَّ الصَّبِیَّ کَانَ فِی حِجْرِهِ اِذْ رَمَاهُ حَرْمَلَةُ
بْنُ کَاهِلٍ الْاَسَدِیُّ لَعَنَهُ اللّٰهُ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ فِی حِجْرِ الْحُسَیْنِ ای شیعیان وا از ظلم کوفیان بی ایمان که بر کوچک و بزرگ اهل بیت پیغمبر آخرالزمان
صلی الله علیه و آله رحم نکردند آه وامصیبتاه و وامظلوماه که علی اصغر در دامن پدر بود و آنجناب بر لبهای خشکیدۀ بی شیر او نظر مینمود
که ناگاه حرمله ملعون که خداوند هرگز دستهای آن خبیث را از غلها و زنجیرهای جهنم خلاص نگرداند تیری بپیکان عدوان گذاشته بر حلقوم
تشنۀ آن کودک زد و در بعضی از کتب اصحاب است که آقای مظلومان و سرخیل سلسلۀ شهیدان آن کودک را بر روی دست گرفته و بجانب
لشکر عمر سعد آورده و از برای اتمام حجت با ایشان فرمود که ای قوم اگر من بزعم شما گناهکارم این کودک شیرخواره بنا بر هیچ مذهب گناهی
نکرده و از بی آبی شیر در پستان مادرش خشک شده و این طفل شیرخوارۀ من از بی شیری نزدیک بهلاکت رسیده چه میشود که از این فرات
که سگ و خوک و یهود و نصاری از آن میآشامند جرعۀ آبی بچشانید که بر روی دست من هلاک نشود که ناگاه ملعونی فریاد کرد که یا حسین
اگر همه روی زمین را آب فراگیرد بتو و فرزند تو قطرۀ نخواهیم داد مؤلف نالان و گریان گوید که ای شیعیان و ای ندبه و نوحه
کنندگان ملاحظه نمائید که چگونه شهادت علی اصغر بی شیر و تشنگی مردان و زنان در روز عاشورا خداوند جل شأنه را بخشم آورده
که در زمان حضرت موسی که هنوز کربلائی و عاشورائی در این دنیا پیدا نشده بود خداوند جلت عظمته در طور سینا بزبان بیزبانی
سخنان شخص محزون مصیبت زده بحضرت موسی وحی فرمود که یَا مُوسَی صَغِیرُهُمْ یُمِیتُهُ الْعَطَشُ وَکَبِیرُهُمْ جِلْدُهُ مُنْکَمِشٌ یَسْتَغِیثُونَ وَلَا نَاصِرَ
وَیَسْتَجِیرُونَ وَلَا مُجِیرَ یعنی ای موسی از جملۀ مصیبتهای روز عاشورا اینست که طفل کوچک ایشان از تشنگی هلاک گردد و بزرگان ایشان از
مردان و زنان آه آه و واحزناه که از شدت تشنگی پوستها بر بدن ایشان خشکیده و بر هم کشیده میشود مانند پوستی که بر روی آتش
گذاشته شود که از شدت حرارت بر هم کشیده شود ای موسی هر چند استغاثه کنند کسی ایشان را یاری نکند و هر چند پناه خواهند کسی
ایشان را پناه ندهد پس حضرت موسی از شنیدن این وحی نالها و گریهای بلند نمود و چون حضرت موسی از شنیدن این وحی گریست پس ندا
رسید که یا موسی وَاعْلَمْ اَنَّهُ مَنْ بَکَی عَلَیْهِ اَوْ اَبْکَی اَوْ تَبَاکَی حُرِّمَتْ جَسَدُهُ عَلَی النَّارِ یعنی ای موسی بدانکه هر کس از شنیدن این مصیبت
مظلوم کربلا گریه کند یا کسی را بگریاند یا آنکه خود را شبیه بگریه کند حرام گردانیدم جسد او را بر آتش جهنم مؤلف محزون دلخون
گوید که با وجود آنکه کربلائی و عاشورائی هنوز نشده بود بمجرد شنیدن این مصیبت جناب موسی بن عمران که کلیم الله بود گریست گریستن
شدیدی پس شیعیان و محبان که از بقیۀ طینت اهلبیت علیهم السلام خلق شده اند بعد از وقوع و ظهور این مصیبتها و شنیدن آنکه
آقای همۀ جوانان اهل بهشت طفل شیرخوارۀ خود را از شدت تشنگی و بی شیری بر سر دست گیرد و از برای اتمام حجت از برای او جرعۀ
آب طلبد و باو رحم نکنند و آب ندهند اگر بعوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنند سزاوار است آیا ندیده و نشنیده اید
که در بعضی از کتب اصحاب است که تیر حرملۀ ملعون از گلوی نازک علی اصغر درگذشت و بر بازوی جناب سید الشهدا علیه السلام نشست آه
وامظلوماه و واغریباه که آن بزرگوار تیر را از حلقوم طفل و بازوی خود کشید پس آن طفل مظلوم چشمهای خود را بر روی پدر بزرگوار خود گشود

وجان بجان آفرین تسلیم نمود و بر شاخسار شجرهٔ طوبی جا گرفت رُوِیَ اَنَّ الْحُسَیْنَ تَلَقّیٰ دَمَهُ حَتّیٰ امْتَلَئَتْ کَفُّهُ ثُمَّ رَمیٰ بِهِ اِلَی السَّماءِ
آه و امصیبتاه و وا حزناه که جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء بعد از کشیدن تیر از گلوی تشنهٔ آن بی شیر دست مقدس مجروح
بزیر گلوی فرزند تشنه خود گرفت تا آنکه کف آنجناب پر از خون شد و بجانب آسمان پاشید آه وا حزناه و وا مظلوماه که روی مبارک خود را
بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای خداوند من بر حسین همهٔ این مصیبتها گوارا است بعلت آنکه آنچه از این جماعت وارد میشود تو بر آنها دانا
و بینائی و تو واقفی بر احوال من که از دست اینگروه چه میکشم و چه مصیبتها بر من وارد میشود قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ فَلَمْ یَسْقُطْ مِنْ ذٰلِکَ
الدَّمِ قَطْرَةٌ اِلَی الْاَرْضِ حضرت باقر فرمود که مظلوم کربلا هر چند از خون گلوی آن طفل بطرف آسمان پاشید قطره از آن بزمین برنگشت
ثُمَّ قَالَ الْحُسَیْنُ لَا یَکُونُ اَهْوَنَ عَلَیْکَ مِنْ فَصِیلٍ پس مظلوم کربلا علیه السلام روی خود را بجانب آسمان کرده عرض کرد که ای خداوند
من حرام فرزند من علی اصغر در نزد تو کمتر از بچهٔ ناقهٔ حضرت صالح نیست وَ رُوِیَ اَنَّهُ قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ
ذٰلِکَ لِمَا هُوَ خَیْرٌ لَنَا پس مظلوم دفعهٔ دیگر عرض کرد که ای خداوند من اگر مشیت تو قرار گرفته است که درین روز ما را نصرت ندهی
و بر اینقوم مسلط نگردانی قرار ده این مصیبتها را ذخیره از برای آخرت ما که آن بهتر است از برای ما موافق بعضی از روایات آنبزرگوار با غلاف
شمشیر خود در گوشهٔ از میدان قبری کنده طفل شیرخوار خود را در آن دفن فرمود و بخیمه برنگردانید و در جمله از کتب تعزیه نقل کرده اند
که آنحضرت طفل خود را بدر خیمه آورده بندای بلند فرمود که ای یادگار علی اصغر بیا و طفل شیرخوارهٔ خود را از من بستان پس مادر مهجوران کشیدهٔ
علی اصغر با جمعی از زنان خونجگر از خیام طاهرات بیرون دویدند و چون بخدمت آقای لب تشنگان رسیدند آه و امصیبتاه
و وا ویلاه که نظر ایشان بقنداق غرق در خون آن طفل معصوم شهید شد و دیدند که دست مظلوم کربلا که خون حلقوم آن طفل را گرفته و بجانب آسمان
ریخته بود نیز پر از خون است همگی از ملاحظهٔ این احوال و دیدن لبهای خشک شده کبود گردیده و گلوی پاره پاره شده تیر خوردهٔ
علی اصغر ناله وا محمداه و وا علیاه و وا ثبوراه و وا مصیبتاه از جگر برکشیدند لعنت الهی بر آنگروهی باد که بر کوچک و بزرگ اهل بیت
رسالت رحم نکردند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس چهلم در وداع اول جناب سید الشهداء علیه السلام با اسیران دشت بلا

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْمُصِیبَةِ وَ الْعَزَاءِ وَ الْبُکَاءِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ و بعد اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ
یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا اَخَا الْحَسَنِ الْمُجْتَبیٰ
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا وَالِدَ الْاَئِمَّةِ الْاُمَنَاءِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا صَاحِبَ الْعَطَشِ الشَّدِیدِ یعنی سلام الهی بر تو باد ای صاحب تشنگی شدید
اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْغَرِیبُ الْوَحِیدُ یعنی سلام بر تو باد ای غریب بیکس فرید اَلسَّلامُ عَلیٰ مَنْ قُتِلَ جَمِیعُ اَصْحَابِهِ یَوْمَ الْحَرِّ وَ بَرْدِهِ
یعنی سلام بر آنبزرگواری باد که کشته شد همه اصحاب او در روز بسیار گرم که از همه روزها گرمتر بود اَلسَّلامُ عَلیٰ مَنْ کَانَ یَوْمُهُ
اَعْظَمَ مِنْ یَوْمِ النُّشُورِ یعنی سلام بر آنجناب باد که مصیبت روز شهادت او از مصیبتهای روز قیامت بزرگتر بود زیرا که مثل مصائب
روز عاشورا که یکی از آنها قتل مثل جناب سید الشهداء و اولاد و اصحاب اطهار و عزیزان او است هرگز نشده بود و هرگز نخواهد شد
حتی در روز قیامت نخواهد بود اَلسَّلامُ عَلیٰ مَنْ نَظَرَ اِلَی الْقَتْلیٰ بِالْحَیْرَةِ یعنی سلام بر آنبزرگواری باد که نظر حیرت میکرد بجانب قتلگاه
بر کشتهای هاشمیین و اصحاب مقتولین اَلسَّلامُ عَلیٰ مَنْ رَأیٰ قَتْلَ الْاَحِبَّةِ یعنی سلام بر آنبزرگواری باد که بچشم شریف خود دید کشته
شدن همه دوستان و احبا را اَلسَّلامُ عَلیٰ مَنْ شَاهَدَ اَجْسَادَ الْبَنِینَ وَ الْاِخْوَةِ یعنی سلام بر آنبزرگواری باد که بچشم خود مشاهده
نمود جسدهای کشته برادران و فرزندان خود را اَلسَّلامُ عَلیٰ مَنْ کَانَ وَحْدَهُ یَوْمَ عَاشُورَاءِ عَبْرَةً یعنی سلام بر مظلومی باد که یکی
در نزد او بهم نرسید در روز عاشورا مگر اشک چشمها اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ جِئْتَ بِخَیْمَةِ النِّسَاءِ یعنی سلام خدا بر تو باد در آن وقتی
که آمدی بخیمهٔ زنان جهة وداع ایشان اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حِینَ وَدَّعْتَ بَنَاتِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ یعنی سلام بر تو باد یا ابن رسول الله
صلی الله علیه و آله در آن وقتی که وداع میکردی با دختران فاطمه زهرا اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلَی الْبَاکِینَ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ

یعنی سلام بر جناب تو باد و بر کریه کنندگان بر تو و رحمت خداوند باد بر همه شماها و لعنة الله علی اعدائک من الاولین و الآخرین الی یوم الدین یعنی و لعنت خداوند بر دشمنان تو باد از اولین ایشان و آخرین ایشان تا روز جزا و بعد حضرت باقر علیه السلام میفرماید رحم الله شیعتنا لقد شارکونا بطول الحزن علی مصاب جدی الحسین یعنی خداوند رحمت فرماید شیعیان ما را که بتحقیق که شراکت و همراهی کردند با اهل بیت بطول دادن حزن و غم خود را در مصیبت جد من حسین علیه السلام پس هر مومنی که از چشم او اینقدر اشک بیرون آید که بر صورت او جاری شود بجهت محزون شدن از اذیتهائیکه باهل بیت رسیده است از دشمنان در دار دنیا جای دهد او را خداوند عالمیان در منزل جنان با صدیقان و در حدیث معتبر از مظلوم کربلا جناب سید الشهدا روایت شده آنکه انا قتیل العبرة لا اذکر عند مؤمن الا بکی و اغتم لمصابی یعنی منم کشته گریه و زاری مذکور نمیشوم در نزد هیچ مومنی مگر آنکه گریان و غمگین میشود بجهة مصیبت من و ایضا از آنجناب روایت شده است که من دمعت عیناه فینا قطرة بوأه الله فی الجنة حقبا یعنی کسیکه از چشم او یک قطره اشک در مصیبت ما اهل بیت بیرون آید جای میدهد خداوند او را در بهشت در مدت طولانی که از برای آن آخری و انقطاعی نباشد مؤلف جان نثار گوید که شکی نیست که کاملین از شیعیان را از هیچ عملی نظر باجر و مزد نیست و جمیع اعمال ایشان قربة الی الله است خصوصا در گریه و ناله از برای اهل عصمت و خصوصا در تعزیه جناب خامس آل عبا سید الشهدا ارواحنا له الفداء بعلت آنکه هر کس که از فاضل طینت آن بزرگواران علیهم السلام خلق شده باشد در وقت استماع مصائب ایشان از شدت اخلاص بی اختیار ناله و نوحه میکند علی الخصوص از شنیدن وقایعی که در روز عاشورا رو یداده که از شنیدن آنها هیچ مرد مومن و زن مومنه نمیتواند خود را از گریه معاف دارد و از جمله آنها آنست که چون همه اعوان و انصار و اقربای مظلوم کربلا شهید شدند و آن بزرگوار دید که هفتاد و دو نفر از دوستان و یاوران او همه بر خاک هلاک افتاده و منافقین و معاندین مدام مبارز میطلبند و دیگر کسی نماند که بجهاد رود لابد و لاعلاج خود تن بشهادت داد و از برای وداع با حرم محترم و زنان بیکس نزدیک خیمها تشریف برده و بصدای بلند فرمود که یا سکینة یا رقیة یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام یعنی ای سکینه و ای رقیه و ای زینب و ای ام کلثوم بر همه شماها باد سلام من آه آه که همه آن بیکسان مدور آقای مظلومان جمع شدند پس اول سکینه پیش آمد و کلامی عرض کرد که بی اختیار اشک را از چشمها جاری میگرداند فقالت یا ابتاه استسلمت للموت یعنی گفت ای پدر جان تن بمرگ و کشته شدن دادی پس آنمظلوم جوابی فرمود که دلهای دوستان را کباب و چشمهای ایشان را پر آب کرد قال کیف لا یستسلم من لا ناصر له و لا معین یعنی جواب فرمود که ای جان فرزند چگونه تن بشهادت ندهد و راضی بکشته شدن نشود آنکسیکه از برای او یاری و یاوری و معینی نیست پس سکینه مظلومه گفت یا ابتاه ردنا الی حرم جدنا یعنی ای پدر بزرگوار ما زنان بیکس را برگردان بحرم محترم جد خود پس آنحضرت فرمود که هیهات لو ترک القطا لنام و غفی یعنی هیهات اگر مرغ را بحال خود گذارند هرگز ترک آشیانه خود نکند یعنی اگر مرا بحال خود گذارند هرگز ترک وطن و حرم جد خود نمیکردم پس چون آنجناب اینکلام را فرمود زنان مظلومه مضطرب شدند و یقین کردند که آن بیکس تن بکشته شدن داد پس همه ایشان یکدفعه صداها را بناله و فغان بلند کردند پس آنحضرت ایشان را امر بصبر فرموده ساکت گردانید و وداع را ناتمام گذاشته روانه میدان شد و فرمود که کجاست عمر بن سعد آنملعون نزدیک آمد آنحضرت فرمود که ترا مخیر کرداتم در میانه سه کار تا یکی را اختیار کنی آن بیحیا عرض کرد که آنها کدام است آنحضرت فرمود که تترکنی حتی ارجع الی المدینة الی حرم جدی رسول الله یعنی اول آنست که مرا مانع نشوی و واگذاری تا آنکه این زنان بیکس را برداشته برگردم بسوی مدینه طیبه حرم جدم رسول الله قال ما الی ذلک من سبیل یعنی نیست از برای من بسوی برآوردن اینحاجت راهی و از جانب امیر خود ماذون نیستم که ترا مرخص کنم قال اسقنی شربة من الماء یعنی حاجت دویم من اینست که بیاشامانی مرا شربتی از آب که بسیار تشنه ام قال اللعین ابن اللعین من اهل السموات و الارضین و لا الی الثانیة من سبیل یعنی جواب داد آنملعون پسر ملعون که هردو لعنت کرده شده اند بزبان اهل آسمانها و زمینها که مرا راهی بسوی برآوردن اینحاجت دویم نیز نیست قال ان کان لا بد من قتلی فلتبرز الی رجلا بعد رجل یعنی آنجناب فرمود که هرگاه چاره بجز کشتن من نیست پس بگو یکنفر بجنگ من بفرست پس آنملعون این را قبول کرد و فریاد زد که بسم الله ایشجاعان لشکر مشغول جهاد و قتال شوید و آنجناب نیز مشغول مقاتله

وداع آنحضرت با زنان

سخنان سکینه با پدر بزرگوار

شد و این رجز را میخواند انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر یعنی منم پسر علی که لقب او حرب است
و از آل هاشم است و کافی است مرا همین فخر هر وقت که خواهم فخر کنم وفاطمة امی وجدی محمد وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر یعنی
فاطمه مادر منست و جد من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و عم من جعفر طیار است که خوانده میشود بصاحب دو بال علینا
وفینا انزل الوحی والهدی ونحن سراج الله فی الارض نزهر یعنی بر ما اهل بیت و در خانه ما و در شان ما نازل شده است وحی الهی
و هدایت خداوندی و مائیم چراغهای نور دهنده خداوند بر روی زمین ونحن ولاة الحوض نسقی محبنا بکأس رسول الله ما لیس ینکر
یعنی و مائیم صاحبان حوض کوثر که آب میدهیم دوستان خود را بجام رسول الله و این چیزیست که احدی را قدرت و جرات بر انکار
آن نیست اذا ما اتی یوم القیمة ظامیا الی الحوض یسقیه بکفیه حیدر یعنی هر گاه بیاید روز قیامت تشنه بسوی حوض کوثر آب میدهد
او را پدرم حیدر بدست خود که علی بن ابیطالب است امام مطاع اوجب الله حقه علی الناس والله الذی لا ینکر یعنی قسم بخداوندی
که دیده نمیشود که پدر بزرگوارم امام واجب الاطاعه است که خداوند واجب و ثابت فرموده است حق او را بر همه بندگان وشیعتنا
فی الناس اکرم شیعة ومبغضنا یوم القیمة یخسر یعنی و شیعیان ما در میانه مردم گرامی ترین شیعیانند و دشمن ما در روز قیامت ناامید
و زیانکار است وطوبی لعبد زارنا بعد موتنا بجنات عدن صفوها لا یکدر یعنی و شجره طوبی یا خوشی و خوشحالی مهیا و آماده است
از برای بنده که زیارت کند قبرهای ما را بعد از مردن و شهید شدن ما و این طوبی درختی است در بهشت که صفای آن هیچ چیز منکدر و تار
نمیشود پس آنجناب این رجز را میخواند و بر منافقین کوفه و شام حمله میکرد و بزور بازوی حیدری از طرف راست و چپ میزد و میکشت
و میانداخت و از کشته پشته میساخت حتی قتل منهم مقتلة عظیمة یعنی تا آنکه کشت آن بزرگوار و آن شجاع نامدار از ایشان کشته بسیار
تا آنکه همه ایشان از پیش آن یگانه دوران فرار بر قرار اختیار نموده و احدی را تاب مقاومت و مقابل آن فرزند حیدر کرار نماند پس عمر بن سعد
لعنه الله خوف آن هم رساند که لشکر از هم متفرق شوند فریاد زد که ای قوم وای بر شما آیا میدانید که با که مقاتله میکنید هذا ابن الانزع البطین
هذا ابن قتال العرب یعنی این پسر آن مرد پیشانی سفید سینه گشاده است و این پسر کشنده عرب است یعنی فرزند علی بن ابیطالب است و شما با
یک یک حریف او نمیشوید از چهار جانب بر او حمله کنید پس چهار هزار تیرانداز از آن کافران بی ایمان اطراف آن سید اولین و جان را گرفتند
و بجانب آن امام معصوم مظلوم مثل باران تیر باران کردند آه و اویلاه و او مصیبتاه که آخر الامر در میانه آنحضرت و میانه خیمه زنان
حایل شدند پس جمعی از آن ملاعین خواستند که خیمهها را غارت کنند و زنان را در زندگی جناب سید الشهدا اسیر کنند که جناب حضرت
در بین جدال و قتال بر اوضاع و احوال مطلع شد و صدا زد که وای بر شما ای آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از روز جزا اندیشه نمیکنید
چرا حمیت و عصبیت عرب را فراموش کرده اید شمر شریر فریاد زد که چه میگوئی ای پسر فاطمه حضرت فرمود که من و شما با یکدیگر مقاتله
میکنیم بر زنان چه تقصیر است که میخواهید که ایشان را اسیر کنید توقع من آنست که تا من زنده ام کسی متعرض حرم من نشود پس منع
کنید این ملاعین سرکش خود را از حرم من شمر ملعون قبول کرده فریاد زد که دست از حرم او بردارید و متوجه خود او شوید فلعمری لهو کفو
کریم یعنی بجان خود م قسم که او خودش حریف بزرگوار پس مجموع آن ملاعین اطراف آن بیکس غریب را گرفته بودند و هر چند فریاد
میزد که مرا قدری آب دهید کسی جواب نمیداد و بر آنجناب تیر میزدند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس چهل و یکم در وداع آنحضرت مظلوم است با اهل بیت

السلام علی رسول الله سیما علی سید المرسلین السلام علی اوصیاء الله سیما علی سید الوصیین السلام علی الشهداء سیما
علی سید المستشهدین وسید المقتولین وسید المظلومین السلام علیه حین وداعه مع ابنه السجاد السلام علیه حین معانقته الاولاد
السلام علیه حین وداعه زینب الحزینة السلام علیه حین وداعه السکینة المسکینة السلام علیه حین وداعه النسوة الحایرة السلام علی
اولیهم وآخرهم ومحبیهم والباکین علیهم ولاسیما الحاضرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین بدانکه در حدیث است که چون
تشنگی بر خامس آل عبا مظلوم کربلا علیه الاف التحیة و الثنا در دشت کربلا و بر اهل بیت غریب آن بزرگوار که همه اولاد ساقی کوثر بودند

چون آن قتال کرد تا کشته [illegible] پس [illegible]
[illegible]

شدت کرده و کسی از اولاد و اقوام و یاران آنجناب باقی نمانده بود که تواند آبی از برای لب تشنگان تحصیل نماید لابد ولاعلاج خود
بنفس نفیس روانه میدان شده که شاید از برای جگر سوختگان آبی تحصیل فرماید پس چون داخل میدان شد در مقابل لشکر اعدا ایستاده
این رجز را انشا فرمود کفر القوم وقدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین یعنی کافر شدند این قوم و حال آنکه پیش از این روز اعراض و
روی گردانیده بودند از ثواب خداوند جن و انس قتلوا قدما علیا وابنه حسن الخیر کریم الابوین آه آه کشتند پیش از این
پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام را و برادرم حسن مجتبی را که بهتر بود از همه کس و کریم تر بود از جهة پدر و مادر حنقا منهم وقالوا اجمعوا
واحشروا الناس الی حرب الحسین و باعث آنها بغضهای ایشان بود و بعد از آن گفتند که جمع شوید و برانگیزانید خلق را بسوی جنگ
حسین یا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمین وای برین خلق پس فطرت با وکه جمع کردند این اشرار را از برای جنگ
با اهل حرم خدا و رسول ثم ساروا وتواصوا کلهم باجتیاح لرضاء الملحدین پس همه عهد خود را محکم کردند در این کار بجهت
خوشنودی دو ملحد ملعون یعنی یزید و ابن زیاد علیهما اللعنه لم یخافوا الله فی سفک دمی لعبید الله نسل الکافرین آه آه از خداوند نترسیدند
در ریختن خون من از برای خاطر عبید الله زیاد که پدر و جد در هر دو کافر بند وابن سعد قد رمانی عنوة بجنود کوکوف الهاطلین و پسر
سعد لعین با لشکر خود از روی قهر و غلبه مرا تیر باران کرد مثل شدت باریدن باران از دو ابر ریزان. لا لشیء کان منی قبل ذا غیر
فخری بضیاء النیرین و این تیر باران نه بسبب گناهی بود که از من صادر شده بود بغیر از فخر کردن من بجدم رسول خدا که نور آفتاب
و ماهست بعلی الخیر من بعد النبی والنبی القرشی الوالدین و فخر کردن من بعلی بن ابیطالب که بعد از پیغمبر از همه کس بهتر است
و پیغمبری که پدر و مادر او از قریش است خیرة الله من الخلق ابی بعد جدی وانا ابن الخیرتین ایقوم پدرم بهتر از همه خلق خداوند است
بعد از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و منم فرزند این هر دو بزرگوار برگزیده خدا امی الزهراء حقا وابی وارث العلم و
مولی الثقلین ایجماعت بحقیقت همه میدانید که مادرم فاطمه زهراست و پدرم وارث علم و مولای جن و انس است فضة قد خلصت
من ذهب فانا الفضة وابن الذهبین مادرم نقره ایست که مصفی از طلاست پس منم نقره و فرزند حاصل شده از دو طلا
ذهب فی ذهب فی ذهب ولجین فی لجین منم طلای در طلا در طلا و نقره در نقره در نقره یعنی منم حسین بن فاطمه دختر
رسول الله والدی شمس وامی قمر فانا الکوکب وابن القمرین پدرم آفتاب تابان است و مادرم ماه درخشان پس منم ستاره فرزند
آفتاب و ماه عبد الله غلاما یافعا وقریش یعبدون الوثنین پدر بزرگوارم خداپرست بود در زمان کودکی و حال آنکه قریش عبادت
میکردند دو بت بزرگ را یعبدون اللات والعزی معا وعلی قائم بالحسنیین و قریش میپرستیدند لات و عزی را که هر دو بت
بزرگ بودند و پدرم جناب علی بن ابیطالب علیه السلام برپا دارنده بود هر دو نیکوئی را یعنی عبادت پروردگار و متابعت رسول را
مع رسول الله سبعا کاملا ما علی الارض مصلی غیر ذین پدرم نماز جماعت میکرد با رسول خدا تا هفت سال کامل و حال آنکه بروی
همه زمین نماز جماعت گذارنده بغیر از این دو بزرگوار نبود یهجر الاصنام لا یعبدها مع قریش لا ولا طرفة عین پدرم دوری
جست از بتها و هرگز عبادت نکرد آنها را با قریش بلکه نپرستید آنها را بقدر چشم برهم گذاردن و گشودن من له جد کجدی فی الوری
او کامی فی جمیع المشرقین کیست که از برای او جدی باشد مثل جد من یا مادری باشد مثل مادر من در مشرق و مغرب عالم خصه الله بفضل
وتقی فانا الازهر وابن الازهرین مخصوص گردانید خداوند جدم را بفضل و تقوی پس منم کوکب درخشنده فرزند دو کوکب نور دهنده
جوهر من فضة مکنونة فانا الجوهر وابن الدرتین جدم جوهریست از نقره پنهانی یعنی از نور ابیض الهی پس منم جوهر و فرزند دو در
پنهانی نحن اصحاب العبا خمستنا قد ملکنا شرقها والمغربین مائیم اصحاب عبا که پنج نفریم مالک شدیم مشرق و مغرب زمین را
نحن جبریل لنا سادسنا ولنا البیت ومشعر الحرمین مائیم اصحاب که فخر کرد بششمین شدن ما جبرئیل و از برای ما ست خانه کعبه و از ما
من ذی نعمائهم یرجو فضلنا غیر ذی الرجس لعین الوالدین هر صاحب علمی امیدوار فضل ما را بغیر از این ملعون نجس که لعنت کرده شده است
پدر و مادر او جدی المرسل مصباح الدجی وابی الموفی له بالبیعتین جد من پیغمبر مرسلیست که چراغ تاریکیهاست و پدرم وفا
کننده است بهر دو بیعت او که آن الست بربکم است و محمد نبیکم والدی خاتمه جاد به حین وافی راسه للرکعتین پدر بزرگوارم انگشتر

خود را عطا نمود بسائل در متانتی که سزاوار وفا کرد از برای هر دو رکعت نماز قُلِ الْاَبْطَالُ لَمَّا بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ وَبِاُحُدٍ وَحُنَيْنٍ پدرم
کشت شجاعان را که مبارز طلبیدند در روز جنگ بدر و احد و حنین اَظْهَرَ الْاِسْلَامَ رَغْمًا لِلْعِدٰى بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِي شَفْرَتَيْنِ
پدرم ظاهر کردانید اسلام را بجنگ نمالیدن خرطوم دشمنان بضرب ذو الفقار دو دم قطع کننده فَعَلَيْهِ اللّٰهُ صَلّٰى كُلَّمَا غَرَبَ الْقُمْرِيُّ
وَغَابَ الْفَرْقَدَيْنِ پس بر پدرم صلوات فرستاده است خدا مادامیکه مخفی است قمری که نام مرغیست و غایب است فرقدان
و در حدیثیست که بعد از خواندن این رجز غیرت اسد اللهیش بجوش آمد و بر آن منافقان بی ایمان حمله کرد و بسیاری از ایشان را بدرک
نیران فرستاد پس بمکان خود مراجعت فرمود و در حدیث دیگر است که این رجز را نیز انشا فرمود فَاِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً
فَدَارُ ثَوَابِ اللّٰهِ اَعْلٰى وَاَنْبَلُ یعنی پس اگر میباشد دنیا که شمرده میشود پاکیزه و خوب پس بدرستیکه دار ثواب خدا او نه بهتر و بلند تر
و نجیب تر است وَاِنْ تَكُنِ الْاَبْدَانُ لِلْمَوْتِ اُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللّٰهِ اَفْضَلُ یعنی و اگر میباشد بدنها که از برای مردن
خلق شده است پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه رضای خداوند بهتر و افضل است وَاِنْ تَكُنِ الْاَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ
سَعْيِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ اَجْمَلُ یعنی و اگر میباشد روزیها قسمت کرده شده و مقدر از جانب حضرت قاسم الارزاق جل جلاله و عم
نواله پس کمتر سعی کردن مرد و ترک فرو رفتن او در کسب و کار نیکوتر است وَاِنْ تَكُنِ الْاَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ
یعنی و اگر میباشد جمع مالها بجهة ترک کردن و آنرا برای دیگران بارث باقی گذاشتن پس چه شده است مرد عاقل را که بخل ورزد در آنچه فردا
منتقل بدیگری خواهد کرد پس آنحضرت از شدت تشنگی متوجه نهر فرات گردیده و بر ابی الاعور سلمی ملعون و عمرو بن الحجاج لعین که با چهار
هزار نفر موکل آب فرات بودند حمله کرده آن ملاعین را از سر آب فرات دوانیده و با ذو الجناح داخل آب شد پس چون ذو الجناح سر خود را فرو برد
که آب بیاشامد و تشنگی خود را تسکین دهد امام تشنه لب بذو الجناح فرمود اَنْتَ عَطْشَانُ وَاَنَا عَطْشَانُ وَاللّٰهِ لَا اَذُوقُ الْمَاءَ حَتّٰى
تَشْرَبَ یعنی ای ذو الجناح تو تشنه و من هم تشنه ام و بخداوند عالم قسم که قطره آب نخواهم آشامید تا آنکه اول تو بیاشامی پس چون ذو الجناح
اینکلام را از آن بزرگوار شنید سر خود را کشید و آب نیاشامید مثل کسی که کلام آنجناب را فهمیده باشد پس آن غریب وحید فرمود که ای ذو الجناح
تو آب بیاشام که من نیز آب میآشامم پس دست مبارک را بلند کرد و کفی از آب برداشت که روزه آنروز را در آن شدت گرما و تشنگی افطار
فرماید که ناگاه ملعونی فریاد زد که یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ تَتَلَذَّذُ بِشُرْبِ الْمَاءِ وَقَدْ هُتِكَتْ حَرَمُكَ یعنی یا حسین تو لذت میبری بآشامیدن آب
فرات و حال آنکه باسیری برده شد حرم محترم تو پس آنبزرگوار چون اینکلام را شنید از شدت غیرت و حمیت آشامیدن آب برو ناگوار
آمد پس آب را بریخت و چون شیر خشمناک حمله بر آن لشکر بیباک فرموده و صفوف ایشانرا در هم شکست و خود را بخیمه بیکسان رسانید و دید که
که خیمها بسلامت پس دانست که آنسخن را از راه مکر و حیله گفته اند بجهة آنکه آن شهید لب تشنه کفی از آب نیاشامد پس آن غریب بیکس داخل
خیمها شد تا اهل و عیال خود را وداع کند مؤلف گوید که بقلب شکسته و خاطر محزون نم میرسد چنین که شاید از جمله علتهای آب نیاشامیدن
آنجناب این باشد که در حدیث وارد شده است که در شب عاشورا رسول خدا صلعم در خواب بآنجناب فرمود که ای فرزند دلبند حسین باید که فردا
شب در نزد من افطار کنی پس آن لب تشنه بجهة وفا کردن بوعده جد بزرگوار خود آب را بریخت تا تشنه و گرسنه بدرجه رفیعه شهادت
فایز گردد و در منزل جد خود افطار فرماید و شاید که از جمله علتها این باشد که مثل آنبزرگوار مهربان صاحب غیرت چون خواست آب بیاشامد
تشنگی اطفال کوچک و خواهران و زوجات بخاطر شریفش خطور کرد که همه از شدت تشنگی پوستهای ایشان بر بدن ایشان خشک
شده است چنانچه در حدیث است خداوند بحضرت موسی وحی فرموده و دنیا در نظر ایشان تاریک شده بود چنانچه در حدیث حضرت قاسم
که بعمر بن سعد فرمود پس نوشیدن آب بر آنجناب ناگوار آمد و از شدت غیرت و حمیت و ترحم بر اهل بیت عصمت که در خیام طاهرات
بودند آب را ریخته روانه خیمها شدند چنانچه در حدیث قدسی که حضرت عباس چون داخل آب فرات شد و خواست که آب بیاشامد
تشنگی برادر بزرگوار خود را بخاطر گذرانید و غیرت او آب را در کام او بدمزه کردانید مشک را پر آب کرده با لبان تشنه روانه خیام طاهرات
شد شاید که همه این احتمالات یا احتمال دیگر علت باشد والله سبحانه و رسوله و اولیاؤه علیهم السلام اعلم بدانکه آنچه بر این خادم
شریعت از اخبار و احادیث ظاهر شده است که این آخر تشریف آوردن آنبزرگوار بود بخیمها پس اول بجهة وداع فرزند غریب بیمار خود

بجز

جناب سید الساجدین علیه السلام روانه خیمهٔ آنمظلوم شد و بر سر بالین او نشست و آنجناب او را وصی خود فرمود و همهٔ علوم خود از باب
منبع علوم الهی تعلیم فرمود و مجموع امانتهای امامت را بآن امین وحی الهی سپرد حضرت باقر علیه السلام فرمود آنوقت که جدم
حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام را روی داد آنمصیبت که روی داد یعنی شهید شد نزا برخود گذاشت و خواست که اهل بیت
بیکس خود را وداع کند دختر خود فاطمهٔ کبری را طلبید و با و مکتوب نوشته و وصیت نامه داد و فرمود که چون فرزندم سید الساجدین
از ناخوشی و بیماری خوب شود این نوشته را تسلیم او کن و آنمظلومه چنین فرمود راوی حدیث میگوید که عرض کردم که خدا امر افدای تو
کرداند چه چیز را در آنمکتوب نوشته بود فرمود که والله نوشته بود در آن هرچه فرزند آدم بآن محتاج میشود از روزیکه حضرت آدم را خلق
فرموده تا آخر فنای دنیا مؤلف گوید که بعد از وداع فرزند بیمار خود خواست که اهل بیت بیکس سرگردان حیران خود را وداع
فرماید قَالَ یَا اَهْلَ بَیْتِی عَلَیْکُنَّ مِنِّی اَلسَّلَامُ هٰذَا آخِرُ الْوَدَاعِ فَاسْتَعِدُّوا لِلْاَسْرِ وَالذُّلِّ وَالْغُرْبَةِ یعنی فرمود که ای اهلبیت من بر شما باد
از جانب من سلام اینک وداع آخرین منست دیگر مراجعت نخواهم کرد و دیگر من غریب را نخواهید دید پس آماده اسیر شدن و ذلیل گردیدن
و بشهرهای غربت رفتن شوید آه آه که بعد از این کلام غم فرجام آن غریب بی یاور نگاه بسیاری از روی حسرت و تاسف با هل بیت
بیکس خود فرمود و آن اولادهای حیدر کرار را چشمهای اشکبار نگاه با سید کبار مینمودند فَوَقَفْنَ یَبْکِیْنَ وَیَبْکِیْنَ کَمَا شُدِّدَ تِ الْحَنِینُ
فَضَجَّتْ مِنْ بُکَائِهِمْ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ مَلَائِکَةُ السَّمٰوَاتِ الْعُلٰی وَالْاَرَضِیْنَ السُّفْلٰی آه واغربتاه که آنمظلوم بیکس اندک زمانی در میانه ایشان ایستاد
و میگریست و چون اهل بیت حیران سرگردان آنحالت را مشاهده کرده بهیئت اجتماع صداها را بناله و فغان بلند کردند پس آنسرکردهٔ
تشنه لبان و فرزند پیغمبر آخر الزمان علیه و علی آله صلوات الله الملک المنان با اهل بیت بیکس بیابان از کثرت ناله و گریه و افغان کاری
کردند که از شدت گریهٔ آن غریبان جمیع ملائکهای زمین و آسمان بناله و گریه و زلزله در آمدند آه واصیبتاه که آنبرگزیدگان حضرت پروردگار
صداها را بگریه و الوداع الوداع بلند کردند پس فرزندان آنحضرت میگفتند که یَا اَبَتَاهُ اِلٰی اَیْنَ تَرُوحُ وَلَا نَاصِرَ لَنَا یعنی ای پدر بزرگوار
بکجا میروی و حال آنکه ما را ناصری و معینی نیست آه واویلاه که خواهران آنسرور شهیدان عرض میکردند که اِلٰی اَیْنَ یَا اَخَاهُ وَنَحْنُ اَخَوَاتُکَ
الْحَائِرَاتُ وَلَا رَحِمَ عَلَیْنَا یعنی ای جان برادر مهربان ما یتیم خواهران بیکس و حیران تو و نیست رحم کننده بر ما در این بیابان پس بکجا میروی
ای پناه بیکسان آه واصیبتاه که زوجات آن غریب بی یاور و ناموسهای آن بزرگوار تشنه جگر عرض میکردند که وَاَزْوَاجَاهُ اِلٰی اَیْنَ
وَنَحْنُ زَوْجَاتُکَ وَلَا تُخَلِّنَا بَیْنَ الْاَعْدَاءِ یعنی ای شوهر نامدار و ای پناه زنان بیچاره بکجا میروی و حال آنکه ما یتیم زنان و همخوابهای
بیغمخوار توئیم پس ما را در این دیار میان دشمنان وامگذار وَهُوَ عَلَیْهِ السَّلَامُ کَانَ وَاقِفًا یَبْکِی لَا یَدْرِی مَا یَقُولُ فِی جَوَابِهِنَّ یعنی آن بیکس غریب
در میان آن زنان حیران ایستاده بود و میگریست و متحیر بود که چه فرماید در جواب ایشان پس روی مبارک خود را بجانب زینب
خاتون دلخون کرد فرمود که ای خواهر جان از خدا بترس و اینقدر جزع و فزع مکن و در مصیبت من صبر کن همچنانکه در مصیبت جدم و مادرم
و پدرم و برادرم صبر کردی پس آنمظلومه جوابی داد که دل عالمی را کباب کرد گفت ای برادر جان چون جد بزرگوارم از دنیا رحلت فرمود دل
خود را بمادر و پدر و برادر خوش داشتم و چون مادرم رحلت فرمود تسلی قلب خود را بپدر و برادر میدادم و چون پدر تاجدارم کشته شد
و فرق مبارکش بناحق شکافته شد تسلی قلب شکستهٔ خود را به دو برادر میکردم و بعد از آنکه برادرم حضرت امام حسن را بزهر جفا بدرجهٔ
رفیعهٔ شهادت رسانیدند تسلی قلب و اغذیهٔ خود را بجناب مقدس تو میکردم ای یادگار رفتگان فَاِذَا قُتِلْتَ فَمَنْ اَتَسَلّٰی
یَا بَقِیَّةَ الْمَاضِیْنَ یعنی پس ای جان برادر هرگاه تو کشته شوی دیگر تسلی قلب داغدیدهٔ خود را بکه نمایم ای یادگار رفتگان آه آه
واصیبتاه که بعد از این مکالمهٔ جانسوز و پس از این گفت و شنید عزم اندوز آن غریب بیکس خواست که سوار شود فَنَظَرَ اِلٰی اَطْرَافِهِ کَمَا
هُوَ عَادَتُهُ فَلَمْ یَرَ الْعَبَّاسَ وَلَا عَلِیًّا الْاَکْبَرَ وَلَا الْقَاسِمَ وَلَا غَیْرَهُمْ مِنَ الْاَعْوَانِ وَالْاَنْصَارِ یعنی در وقت سوار شدن ملاحظهٔ اطراف خود
فرمود بجهت عادتی که داشت پس ندید نه برادر با جان برابر خود حضرت عباس را و نه نور دیده و فرزند نورسیدهٔ خود حضرت علی اکبر
و نه داماد ناشاد خود حضرت قاسم را و نه دیگران را از اصحاب و یاوران و دوستان خود را که امر فرماید ایشان را بحاضر کردانیدن ذوالجناح
فَوَاوَیْلَاهُ وَامُصِیبَتَاهُ فَاَتَتْ زَیْنَبُ وَاُمُّ کُلْثُومٍ وَهُمَا تَبْکِیَانِ وَتَنْتَحِبَانِ یعنی وا ویلاه و امصیبتاه که دو خواهر آنحضرت یعنی زینب خاتون

و ام کلثوم خاتون محزون روانه گردیدند و ذوالجناح را حاضر گردانیدند پس چون خواست که قدم مبارک را در رکاب سعادت انتساب بگذارد و در حدیثیست که مرغ سفیدی از جانب آسمان نازل شد و بمنقار خود رکاب بگرفت و روایت شده است که جبرئیل امین بود که گاهوارهٔ آنجناب را در کودکی در وقت خواب رفتن حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها میجنبانید وَ رُوِیَ اَنَّهُ لَمّا اَرادَ اَن یَرکَبَ اِجتَمَعَت حَولَهُ النِّساءُ وَ نَشَرنَ الشُّعُورَ وَ لَطَمنَ عَلَی الخُدُودِ وَ قُلنَ البُکاءَ وَ اَقَمنَ الصِّیاحَ یعنی روایت شده است که چون آنجناب اراده فرمود که سوار شود همه زنان با موهای پریشان و صورت زنان در اطراف آن فرزند پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله حلقهٔ ماتم نمودند ای شیعیان بدانید که از شدت گریه و نالهٔ اهل بیت ملائکه آسمان و زمین بگریه درآمد ندا آه آه که آقای مظلومان اهل بیکس حیران با هزار ناله و افغان وداع روح و جان نمودند پس آنجناب بر ذوالجناح سوار شده روانهٔ میدان شد و اهل بیت با ناله و گریه روانهٔ خیمها شدند و بدور جناب سید الساجدین بیمار حلقهٔ ماتم زدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس چهل و دویم در تمام شدن وداع آنحضرت و نداهای آن مظلوم در میدان و ارادهٔ میدان کردن جناب سید الساجدین علیه السلام و شجاعت جناب سید الشهدا علیه السلام و عدد جراحات

السلام علی المحبین العارفین المحزونین الباکین الصابرین و رحمة الله و برکاته و بعد علامت شیعهٔ خالص آنست که در جمیع امور دنیا و دین اقتدا و پیروی کند بسادات معصومین صلی الله علیهم اجمعین و از جملهٔ ارکان امور دین و اسباب نجات امت مرحومهٔ حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین تعزیه داری کردن و گریستن و گریانیدن شیعیان است در مصایب آل طه و یس علی الخصوص در مصایب آقا و سید جمیع شهدا امیر مؤمنین مولانا و مولی الکونین ابی عبدالله الحسین علیه السلام و چون در این زمان غیبت لازم است که اقتدا بجناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه بشود لهذا بعضی از فقرات زیارت ناحیه بعرض موالیان میرسد تا در تعزیه داری و نوحه و زاری پیروی بآنجناب نمایند و از جملهٔ کلمات آنحضرت در آن زیارت اینست که میفرماید اَلسَّلامُ عَلَیکَ سَلامَ العارِفِ بِحُرمَتِکَ یعنی سلام میکنم بجناب تو مثل سلام شخصی که عارف باشد بحرمت تو اَلمُخلِصِ فی وِلایَتِکَ و خالص باشد در دوستی تو اَلمُتَقَرِّبِ اِلَی اللهِ بِمَحَبَّتِکَ و تقرب جوینده باشد بجناب اقدس الهی بمحبت تو اَلبَرِیءِ مِن اَعدائِکَ و بیزاری جوینده باشد از دشمن تو سَلامَ مَن قَلبُهُ بِمُصابِکَ مَقرُوحٌ آه آه یعنی سلام میکنم بجناب تو ای سید و مولای من مثل سلام شخصی که قلب او در مصیبت تو زخم و مجروح شده باشد وَ دَمعُهُ عِندَ ذِکرِکَ مَسفُوحٌ آه و احزناه و اشک او در نزد ذکر تو و شنیدن اسم مقدس تو بی اختیار ریخته شده باشد سَلامَ المَفجُوعِ المَحزُونِ الوالِهِ المُستَکینِ سلام میکنم مثل سلام شخصی مصیبت دارندهٔ محزون سرگشته که از شدت غم و غصه دست از شغل خود برداشته باشد و فقیر و ضعیف شده باشد سَلامَ مَن لَو کانَ مَعَکَ بِالطُّفُوفِ لَوَقاکَ بِنَفسِهِ حَدَّ السُّیُوفِ سلام میکنم سلام کسی که اگر میبود در خدمت تو در صحرای کربلای معلی جان خود را سپر بلا میکرد و نمیگذاشت که تیزی شمشیرها ببدن نازنین تو برسد وَ بَذَلَ حُشاشَتَهُ دُونَکَ لِلحُتُوفِ و نثار میکرد بقیهٔ عمر خود را در خدمت تو تا دفع کند شهادت را از جناب تو وَ جاهَدَ بَینَ یَدَیکَ وَ نَصَرَکَ عَلی مَن بَغی عَلَیکَ و مجاهده و مقاتله میکرد در میانه دو دست تو و یاری میکرد جناب ترا بر دفع هر کس که سرکشی میکرد بر جناب تو وَ فَداکَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مالِهِ وَ وَلَدِهِ و فدای جناب تو میکرد روح و جسد خود را و مال و فرزند خود را وَ رُوحُهُ لِرُوحِکَ فِداءٌ وَ اَهلُهُ لِاَهلِکَ وِقاءٌ و روح خود را فدا میکرد از برای جناب تو و اهل و عیال خود را بلاگردان میکرد از برای اهل و عیال تو فَلَئِن اَخَّرَتنِی الدُّهُورُ وَ عاقَنی عَن نَصرِکَ المَقدُورُ پس اگر بدور انداخت مرا روزگار و مرا باز داشت از خدمتی که قدرت بر آن داشتم وَ لَم اَکُن لِمَن حارَبَکَ مُحارِباً وَ لِمَن نَصَبَ لَکَ العَداوَةَ مُناصِباً و نبودم که جنگ کنم با جنگ کنندگان تو و عداوت کنم با عداوت کنندگان با تو فَلَاَندُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً وَ لَاَبکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً پس در عوض همهٔ آنها گریه میکنم در مصیبت تو در هر صبح و شام و هر آینه بجای اشک خون خواهم جاری کرد از چشمهای خود حَسرَةً عَلَیکَ وَ تَأَسُّفاً عَلی ما دَهاکَ

بجهة حسرت بر جناب تو و تأسف خوردن بر آن امور عظیمه که وارد شده است بر جناب تو وَتَلَهُّفاً حَتّى اَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصابِ
وَغُصَّةِ الْاِکْتِیابِ آنقدر و البقاه و واحزناه بگویم که جان از بدنم مفارقت کند بعلت شدت سوختن در مصیبت تو و غصه
خوردن در غم و حزن تو مؤلف گوید که خوش بحال آن دوستیکه پیروی بجناب صاحب الامر عجل الله فرجه کرده خود را مطابق این زیارت
نماید و دوستان بکر غافلید از ثواب گریه بر آنجناب و مگر نشنیده اید که قالَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ نَفَسُ الْمُؤْمِنِ الْمَهْمُومِ الْمَحْزُونِ
لَنا تَسْبیحٌ وَحُزْنُهُ لِمُصابِنا عِبادَةٌ وَکِتْمانُ سِرِّنا عِنْدَهُ جِهادٌ فی سَبیلِ اللّٰهِ وَنَوْحُهُ عَلی مُصابِنا اَفْضَلُ الْعِبادَةِ وَبُکاؤُهُ عَلی ما اَصابَنا مِنْ
اَعْدائِنا تَمْحیصٌ لِلذُّنُوبِ یعنی صادق آل محمد صلی الله علیهم اجمعین میفرماید که نفس کشیدن مؤمن مهموم غمگین از برای اهل بیت مثل
ثواب تسبیح است و نوحه کردن او بر مصیبتهای ما عبادت است و پنهان کردن اسرار ما در نزد خود و فاش نکردانیدن آن جهاد
در راه رضای خدا و نوحه و ناله او بر مصیبتهای ما بهترین عبادتها است و گریستن او بر آنچه بما اذیت رسیده از دشمنان ما محو کننده
گناهان است مؤلف گوید که چه نیکوست که مؤمن سعی نماید که خود را مطابق آن زیارت و این حدیث شریف کرداند و با معرفت
کامله و حزن تمام و اخلاص نیکو گریه و ناله و نوحه کند تا بثمرات این حدیث شریف فایز گردد و هرگاه فی الجمله توجهی باشد شکی در این نیست
که قلب مؤمن از شنیدن مصایب آل محمد محزون و دیده او گریان میشود خصوصاً مصایب روز عاشورا زیرا که در کتاب علل الشرایع
روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که یا ابن رسول الله چگونه شد که روز عاشورا روز مصیبت و غم و جزع و
گریه گردیده و روزیکه رسول خدا رحلت فرمود و نه روزیکه فاطمه زهرا دنیا را وداع کرد و نه روزیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد
و نه روزیکه حضرت امام حسن بزهر جفا کشته گردید آنحضرت در جواب فرمود که اِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ اَعْظَمُ مُصیبَةً مِنْ سایِرِ الْاَیّامِ یعنی بدرستیکه
روز حضرت امام حسین یعنی روز عاشورا بزرگتر بود از جهت مصیبت از مجموع روزها بجهة آنکه اصحاب عبا بزرگترین خلق بودند در نزد
خداوند عز و جل پنج نفر بودند پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام باقی مانده
بودند و تسلی قلب ایشان و باعث خوشنودی خلایق این بزرگواران بودند و چون فاطمه زهرا رحلت فرمود تسلی قلبها بحضرت امیر المؤمنین
و حسنین علیهم السلام بعمل می آمد و چون امیر المؤمنین را شهید کردانیدند تسلی قلوب بآن دو بزرگوار حاصل میشد و چون حضرت امام حسن را
بزهر جفا کشتند تسلی قلب خلایق بخامس آل عبا جناب سید الشهداء حاصل میشد پس چنانکه بقای آنحضرت بمنزله بقای همه آن بزرگواران بود
کشته شدن آنجناب نیز بمنزله کشته شدن جمیع ایشان است پس باین سبب مصیبت عاشورا بزرگتر از مصیبت همه روزها است
مؤلف گوید که باین مطلب اشاره میفرماید جناب زینب خاتون در آنوقت که در آخر وداع گریه میکرد پس حضرت امام حسین علیه السلام باو فرمود
که ای خواهر از خدا بترس و صبر کن چنانکه در مصیبت جد و مادر و پدر و برادرم صبر کردی پس آن مظلومه جواب داد که ای برادر جان چون جد بزرگوارم
از دنیا رحلت فرمود دل خود را بمادر و پدر و دو برادر خوش داشتم و چون مادرم دار فانی را وداع کرد تسلی قلب خود را بپدر و دو برادر
میدادم و چون فرق پدر تاجدارم بناحق شکافته شد تسلی قلب خسته خود را بدو برادر میکردم و بعد از آنکه برادرم حضرت امام حسن را بزهر جفا
بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند تسلی قلب داغدیده خود را بجناب مقدس تو میکردم ای یادگار گذشتگان هرگاه تو کشته شوی
دیگر بکه تسلی قلب هجران کشیده خود را نمایم در کتاب عوالم از ام سلمه روایت کرده است که دیدم رسول خدا را که میپوشانید بر فرزند
خود حسین جامه که از نهایت نیکوئی شباهت بلباس اهل دنیا نداشت پس من عرض کردم که یا رسول الله این چه جامه است فرمود
که این هدیه ایست که خداوند هدیه فرموده است بسوی من از برای فرزندم حسین و پود رشته که پود آن از پرهای نرم بال جبرئیل است و میخواهم
بر قامت حسینم جبه زینت بپوشانم زیرا که این روز عید روز زینت است و من او را دوست میدارم مؤلف اشکبار گوید
همین بزرگوار که محبوب رسول خدا بود و خداوند لباس از پرهای نرم بال جبرئیل برای او هدیه فرموده و مهیا داد که در حدیث است که در روز
عاشورا در وقت وداع بخواهرش جناب زینب خاتون فرمود که یا اُخْتاهُ هَلْ عِنْدَکِ ثَوْبٌ خَلِقٌ یعنی ای خواهر جان آیا در نزد تو جامه
کهنه هست. و در کتاب بحار روایت کرده است که فرمود اِبْغُوا لی ثَوْباً لا یُرْغَبُ فیهِ اَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِیابی لِئَلّا اُجَرَّدَ یعنی بیاورید
از برای من جامه کهنه که کسی در آن رغبت نکند که تا من در زیر جامه خود بپوشم که بعد من برهنه نکنند مرا بی لباس وارد هم آنجماعت [illegible]

و فرمود که این جامه کیست که از اهل ذلت باشد یعنی ما اهل بیت شرف و عزتیم و این لباس مناسب ما نیست پس جامه کهنه دیگر
و زیر جامه کهنه دیگر گرفت و با آنکه هر دو کهنه بود بدست مقدس خود هر دو را پاره پاره کرد که دیگر اصلا هیچکس در آن طمع نکند
و آن هر دو را در زیر جامهای خود بر بدن نازنینش پوشانید آه وا عزتاه و وا ویلاه که در کتاب بحار روایت کرده است که آنرا
بحر بن کعب ملعون بعد از شهادت از بدن آنحضرت بیرون کرد و از معجزه آنحضرت دستهای آن ملعون در زمستان خشک
میشد و در تابستان از آن چرک و خون جاری بود تا آنکه بدرک واصل شد آه وا مصیبتاه که بعد از پوشیدن آن دو لباس و پیراهن
مکالمات جانگداز که با خواهر با جان برابر خود جناب زینب خاتون فرمود همه دانستند که این وداع آخر میت و بعد از این
از دیدار آنسرور محروم خواهند گردید لهذا همه زنان در اطراف آن فرزند پیغمبر آخر الزمان حلقه ماتم زدند و چون هاله بگرد ماه جلوه
در آمدند پس صداها بناله و فریاد و ضیحه بلند شد آه وا مصیبتاه پس هر زن بینوائی و هر دلسوخته بصدائی ناله و نوحه میکرد که سنگ
با آن صلابت آب و قلب جاهلیان کباب میکرد که ناگاه یکی از آن زنان حیران روی بجانب قبر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله
کرده میگفت وا محمداه هذا حسینک الغریب فی البیداء المحزوز من الاعداء یعنی ای محمد مصطفی اینک حسین تست که غریب
بیکس در میدان کربلا و در میانه لشکر اعدا مبتلا باهل جور و جفا گردیده آه آه که زنی دیگر با دیدهای تر و ناله از پرده جگر روی بمرقد
پدر کرده میگفت یا ابتاه یا علی المرتضی انظر الی ولدک العطشان الوحید فی المیدان یعنی ای پدر جان ای علی مرتضی وای یکه
سوار معرکه لافتی بجانب کربلای معلی نظر فرما و فرزند دلبند خود را تشنه و تنها در میانه میدان اهل جور و جفا ملاحظه فرما آه آه
که جمله از آن زنان بیابان روی بقبر دختر پیغمبر آخر الزمان کرده میگفت که یا اماه یا فاطمة الزهراء هذا ولدک المعصوم المظلوم
الفرید المغموم و نحن بناتک الضائعات فی حائرات العطاش الجائعات یعنی ای مادر معصومه و شهیده مظلومه ای فاطمه زهرا و ای شفیعه
روز جزا سر از قبر بیرون نما و فرزند ارجمند معصوم مظلوم بیکس مغموم خود را ملاحظه فرما ای مادر مهربان ما نیم دختران ضایع گذارده شده
حیران و تشنه و گرسنه تو پس آن بیکسان حیران بدور آنسرور دوران و تشنه لب گریان از نوحه و ناله و افغان کاری کردند
که نه زبان را یارای تقریر و نه قلم را قوت تحریر است مؤلف گوید ایا فاطم انظری ارض کربلاء عزیزک فرد قد حوت
حوله النساء ینشرن شعورا ثم یضربن بالبکاء حسینک حتی قد اقیم له العزاء ایضا مؤلف گوید کن نظر ای فاطمه اندر
زمین کربلا بین عزیز خویش را تنها در اطرافش نسا جمله با موی پریشان رو خراشان در فغان این حسینت زنده و اینگونه
برپا شد عزا الله الله گر شود او تشنه کشته پس شود کون و امکان از فغان تا عرصه روز جزا و در حدیث است که چون آنجناب
از وداع با اصحاب فارغ گردید رو بمیدان کارزار کرده از خیمهای بیکسان جدا گردید و چون چند گامی دور شد نگاهی از روی حسرت
و غصه و کدورت بعقب سر خود بجانب خیمهای بیصاحب خود فرمود آه وا مصیبتاه پس دید که خواهر با جان برابرش زینب خاتون
با پاهای برهنه گریه کنان بمشایعت آن مسافر سفر شهادت میآید و بندای ضعیف میگوید که یا اخا اصبر هنیئة فان لی الیک
حاجة یعنی ای جان برادر اندک صبر کن و تامل فرما و از برای رفتن بقتلگاه خود شتاب مکن که مرا بجناب مقدس تو حاجتی است
پس آن بزرگوار صبر کرد چون آن مظلومه رسید عرض کرد که یا اخا ارید ان اقبل مرة اخری حلقومک فی الموضع الذی کان یقبله جدی
رسول الله یعنی ای برادر بزرگوار حاجت خواهرت آنست که یکدفعه دیگر حلقوم شریفت را که بوسهگاه جدم رسول خدا صلی الله علیه
وآله است ببوسم پس آنجناب از روی ذو الجناح خم شد فتعانقا و بکیا بکاء شدیدا یعنی آن خواهر و برادر دست در گردن یکدیگر
آوردند و هر دو گریهای عزیزانه شدید کردند و آن مظلومه حلقوم تشنه او را بوسید و یکدفعه دیگر وداع کردند پس آن مظلوم غریب
روانه میدان قتال شد و زینب خاتون با دل پر خون روانه خیمهای بیصاحب گردید و در بعضی از کتب معتبره است که چون
آنجناب از خیمها رو بمیدان نزدیک شد سمع نداء خفیفا ضعیفا من ورائه یعنی شنید صدای خفیف و ضعیفی را از جانب پشت سر
خود چون نظر کرد دید که دختر صغیره او سکینه محزونه با پای برهنه میدود و فریاد میکند و میگوید که یا ابه اصبر هنیئة یعنی
ای پدر جان اندک صبر کن و در بعضی از کتب دیگر است که گفت یا ابه مهلا مهلا یعنی ای جان پدر آهسته برو که مرا [illegible]

همچنانکه جد امجدم با حاجت بر آوردی حاجت مرا نیز روا فرما مؤلف گوید که دوستان جناب سید الشهدا علیه السلام میتوانند که این حاجت را بشنوند و خود را از گریه و ناله معاف دارند و عرض کرد که حاجت من آنست که یکدفعه دیگر از ذو الجناح پیاده شوی و مرا در دامن خود بنشانی و دست لطف و مهربانی بر سر من بکشی همچنانکه همیشه عادت بآن داشته پس آنسرور پیاده شد و بر خاک گرم کربلا نشست و حاجت آن طفل را بر آورد و پس در بین نوازش کردن فرزند غریب تشنه خود از لشکر مخالف شنید که یکی میگفت که ای حسین اگر ترا یاوری باقی نمانده خود بمیدان جدال بیا پس چون خبر کین آن ملاعین از حد گذشت آنجناب صغیره خود را از دامن خود برداشته بر خاک کربلا نشانده و خود روانه میدان شد مؤلف گوید و انا متحیرم که در آنوقت آن بزرگوار بر چه حال شد که دختر صغیره گرسنه تشنه خود را در میان بیابان بیدوست پر دشمن تنها سر داد و توکل بر خدا کرده روانه میدان شهادت گردید و در حدیث است که چون در میانه میدان رسید بطرف راست خود نظر فرمود هیچیک از یاوران خود را ندید و نظر بطرف چپ کرد هیچیک از اصحاب را ندید فنادی هل من راحم یرحم آل الرسول المختار و هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار و هل من مجیر لابناء البتول یعنی پس بصدای بلند فرمود که آیا رحم کننده هست که رحم کند بر آل پیغمبر برگزیده شده و آیا یاری کننده هست که یاری کند ذریه طاهره را و آیا هیچ پناه دهنده هست از برای اولاد بتول عذرا فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها و هل من ذاب یذب عن حرم آل الرسول و آیا دفع کننده هست که دفع کند مکاره و بلا را از حرم آل رسول و هل من موحد یخاف الله فینا و آیا خدا پرستی هست که از خداوند خایف شود در حق ما و هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا و آیا بفریاد رسنده هست که بامید ثواب و جزای خداوند جلیل بفریاد ما رسد واویلاه ایکاش که ما شیعیان حاضر میبودیم و جانهای خود را فدا میکردیم و طریقه جانفشانی را تعلیم حاضران مینمودیم بکربلای تو حاضر نبودم مظلوم که دوستی همه دوستان کم معلوم خداوند رحمت فرماید شاعر را که میفرماید یا لهف نفسی لمولای الحسین و قد اضحی فریدا وحیدا بین حاسدنا یعنی ای وای ای از سوزش قلب من از برای آقای من حسین که در میانه روز گرم یکه و تنها گرفتار شده بود بلشکر اعدا ینادی اما من نصیر جاء ینصرنا الا رحیم محامی یواسینا آه آه که بندای بلند میفرمود که آیا یاری کننده هست که ما را یاری کند آیا رحم کننده حمایت کننده هست که جان خود را فدای ما کند الا عطوف لوجه الله یرحمنا الا رؤف بنا راج یراعینا ایقوم آیا در میانه شما هیچ مهربانی نیست که برای خدا برما رحم کند آیا رافت کننده هست در حق ما که بامید عطای الهی رعایت کند جانب ما را الا سخی یبیع الله مهجته فی نصرنا نحو جنات الخلد یاتینا آه آه آیا هیچ سخی هست که جان خود را بفروشد بخداوند در راه نصرت ما و عوض آنرا در جنات خلد بگیرد از ما نحن و دایع جدی عندکم فاذا خنتم امانته ماذا تقولونا ما نیم امانتهای جد خود رسول الله در میانه شما پس هرگاه خیانت کردید در امانت او جواب چه خواهید داد او را در روز جزا ثم قال اسقونی بشربة من الماء پس بعد از این نداها و نشنیدن جواب ای قوم یکدفعه دیگر از برای اتمام حجت فرمود که ایقوم یکجرعه از آب فرات بمن تشنه لب بیاشامانید که بسیار تشنه ام نقضی علی عطش والماء مادی فنا جدی و انتم لیس تسقونا آه آه یعنی ما از تشنگی هلاک خواهیم شد و حال آنکه این آب فرات از مال پدر من و جد من و مهر مادر من است و شما آنرا از ما منع میکنید و در حدیث است که در آنحال عبدالله بن حصین ازدی ملعون فریاد کرد که یا حسین انک لا تذوق من الفرات قطرة حتی تنزل علی حکم الامیر یعنی الحسین بدرستیکه تو هرگز نخواهی چشید از آب فرات قطره تا آنکه از شدت تشنگی بمیری یا آنکه بگوئی که بحکم امیر راضی شوی و در حدیث است که آن تشنه کام غریب چون این کلام را از آن بیحیا شنید دست نیاز بدرگاه بی نیاز بر آورد و عرض کرد که اللهم اقتله عطشا یعنی ای خداوند من بکش این ملعون را در حالت تشنگی و روانه فرما او را بدرک اسفل نار پس دعای آنجناب بهدف اجابت مقرون گردید و عطش بر آن ملعون کافر غالب گردید و مدام از تشنگی فریاد میزد و آب میخورد و قی میکرد تا آنکه از بسیاری آب خوردن و قی کردن و از شدت عطش و تشنگی جان بمالک نیران سپرد ای دوستان و ای شیعیان بدانید که چون غریب کربلا از برای اتمام حجت نداهای بسیار کرد و احدی آنجناب را جواب نداد در حدیث وارد شده است که بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام و زنان چون دیدند که کسی نداهای آن بزرگوار را جواب نمیدهد و احدی بیاری آن غریب نمیآید همه زنان صداها را یکدفعه بناله و گریه و گفتن واغربتاه و وامظلوماه بلند کردند پس آن غریب بیمار از بستر بیماری برجست و شمشیر خود را برداشت و از کثرت ناخوشی و بسیاری ضعف نمیتوانست که آن شمشیر را

از زمین جدا کنند پس آنرا بخاک میکشید و روانه میدان گردید و ام کلثوم خاتون از عقب سر او میرفت و فریاد میکرد که یا بُنَیَّ ارجِع
یعنی ای فرزند بجای خود برگرد فَقالَ یا عَمَّتا ذَرینی اُقتَلُ بَینَ یَدَیِ ابنِ رَسولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه یعنی آن مظلوم بیمار میفرمود که ای عمه جان
بگذار تا بروم و در پیش روی فرزند رسول خدا کشته شوم و در بعضی از کتب معتبر است که میفرمود ای عمه جان آیا نمیشنوی که پدر بزرگوارم
بچه زبان ناله و استغاثه میکند و احدی او را جواب نمیدهد آه آه که جناب سید الشهدا در میانه میدان از عزم میدان کردن فرزند
بیمار خود مطلع گردید پس بصدای بلند فرمود که یا اُمَّ کُلثوم خُذیهِ لِئَلّا تَبقَی الاَرضُ خالِیَةً مِن نَسلِ آلِ مُحَمَّد یعنی ای جان خاله ام کلثوم نگذار
بیمار مرا بگیر و مگذار بمیدان آید تا آنکه زمین خالی نماند از نسل آل محمد پس آن مظلومه دلکباب با دیدگان پر آب آن مظلوم بیمار را گرفته بخیمه آورد
و همه زنان بدور او جمع شدند و همگی در تحیر و ناله بودند و نمیدانستند که با سید و مولا ایشان چه خواهند کرد و ایشان را خواهند کشت
یا اسیر خواهند کرد و جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء در میانه میدان ایستاده منافقین را بجهاد میخواند و هر کس که بجنگ آن فرزند
اسد الله الغالب میآمد هنوز بمیدان نرسیده او را بدار البوار میرسانید تا آنکه بسیاری را بدرک اسفل نار رسانید و میدان قتال را از
لوث خباثت آن اشرار پاک کرد و احدی را قدرت بر قیام در آن مقام نبود پس آن بزرگوار برمیگشت و در مکان خود آرام میگرفت و میفرمود
که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم باز چون هجوم میکردند و بر آنحضرت حمله مینمودند آن فرزند اسد الله و اسد رسوله گاهی بر طرف راست
لشکر حمله میفرمود و گاهی بطرف چپ تا آنکه موافق روایتی هزار و هشتصد و پنجاه نفر از آن ملاعین را بقتل رسانید بغیر از آنچه زخمدار و مجروح
کرده بود و موافق روایتی دیگر زیاده از ده هزار نفر از سواران را بدرک اسفل نار فرستاده بود و از جهت کثرت ایشان اصلا معلوم نمیشد که چیزی
کم شده است یا نه خداوند رحمت فرماید شاعر را که میگوید فَحَلَّ فیهِم کَشاةٍ حَتّی وَلَّوا فَهُنالِکَ عَنهُ نَفَروا یعنی آن فرزند شیر خدا
بمیانه لشکر کوفه و شام افتاده بود مانند شیر بچه در میانه گله گوسفندی افتاده باشد و آن ملاعین از اطراف فرار بر قرار اختیار کرده بودند
مثل فرار کردن گوسفندان از شیر اَو اَنَّهُ مَلَکٌ یَنقَضُّ مِن فَلَکٍ فی کَفِّهِ کَوکَبٌ یَرمی الشَّیاطینا یا آنکه آن بزرگوار با آن قدر ملکی
بود که از آسمان نازل شده باشد و در دست او تیر شهابی باشد از برای راندن و هلاک کردن شیاطین پس حیدر ثانی ثابت بود تا آن
حضرت بود آه آه که در حدیث وارد شده است که یکی از حاضرین در کربلای معلی گفت که والله هرگز ندیدم کسی را که کشته شده باشد اولاد او
و اهل بیت و اصحاب او و قلب او محکم‌تر بوده باشد از قلب حسین بن علی بن ابیطالب که هر چه لشکریان بر او هجوم و شدت میکردند و حمله مینمودند
آن وارث حیدر کرار با شمشیر آبدار بر ایشان حمله میفرمود پس آن ملاعین مثل گله گوسفند که شیر در میانه آنها افتد متفرق میشدند و از پیش روی
آن فرزند شیر خدا فرار بر قرار اختیار میکردند و گاه میشد که بقدر سی هزار نفر از آن سگان و منافقان بر آن یگانه دوران یکدفعه حمله میکردند
و آن شجاع نامدار به تنهائی بر ایشان حمله میفرمود پس از پیش روی او مثل مور و ملخ میگریختند و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه
در زیارت ناحیه میفرماید که فَثَبَتَّ لِلطَّعنِ وَالضَّربِ یعنی ای جد بزرگوار وای مبتلا بدست اشرار هر چند اهل کوفه و شام بجناب تو اذیت رسانیدند
تو ثابت قدم ماندی از برای طعن نیزه‌ها و ضرب شمشیرها وَطَحَنتَ جُنودَ الفُجّارِ و چنان لشکر ایشان را بر هم کوبیدی که گویا مثل آرد
نرم کردی وَاقتَحَمتَ قَسطَلَ الغُبارِ و فرو رفتی در دریای گرد و غبار در میدان جهاد مُجالِداً بِذِی الفَقارِ کَاَنَّکَ عَلِیٌّ المُختارُ و چنان
میزدی و میکشتی و میانداختی بذو الفقار که گویا پدر بزرگوارت جناب علی بن ابیطالب است که جهاد میفرماید فَلَمّا رَاَوکَ ثابِتَ الجَأشِ
پس چونکه آن گروه بیصفتان ترا ثابت ایمان دیدند و یافتند جناب ترا قوی دل شجاع غَیرَ خائِفٍ وَلا خاشٍ و یافتند که اصلا خوف و بیم
از احدی نداری نَصَبوا لَکَ غَوائِلَ مَکرِهِم برپا کردند از برای دفع تو سخت‌ترین مکرهای خود را وَقاتَلوکَ بِکَیدِهِم وَشَرِّهِم و بقتل
رسانیدند جناب ترا بمکرهای خود و شرهای خود مؤلف محزون گوید که آه و احزناه که از جمله مکرها و حیله‌های ایشان این بود که در حدیث
وارد شده است که چون شمر شریر این شجاعت را از آن بزرگوار دید با بن سعد لعنة الله علیه گفت که یا اَیُّهَا الاَمیرُ وَاللهِ لَو بَرَزَ اِلَی الحُسَینِ
اَهلُ الاَرضِ لَاَفناهُم عَن آخِرِهِم یعنی ای امیر بخداوند عالم قسم که اگر همه اهل زمین با حسین مقاتله کنند همه ایشان را از اول تا آخر خواهد
کشت و فانی خواهد گردانید وَالرَّأیُ اَن نُحیطَ عَلَیهِ مِن کُلِّ جانِبٍ وَمَکانٍ نَرمیهِ بِالرِّماحِ وَالنِّبالِ یعنی ای امیر مصلحت آنست
که از همه جانب اطراف او را احاطه کنیم و از هر جانب و مکان بر او تیرها بیندازیم و نیزه‌ها بزنیم پس آن ملعون این سخن را صواب

دانسته در میان لشکرگاه صدا بلند کرد وَقالَ لِعَوْمِهِ اَلوَيْلُ لَكُمْ اَتَدْرُونَ لِمَنْ تُقاتِلُونَ هذَا ابْنُ الاَنْزَعِ الْبَطِينِ هذَا ابْنُ قَتّالِ الْعَرَبِ
فَاحْمِلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جانِبٍ یعنی بلشکر خود گفت که وای بر شما آیا میدانید که با که مقاتله و مجادله میکنید این بزرگوار فرزند آن مرد
سینه گشاده شکم بزرگست و این فرزند کشنده عربست یعنی پسر علی بن ابیطالب است پس بر او حمله کنید از همه طرف وامثال که جناب
صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت منحیه میفرماید که وَاَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ فَمَنَعُوكَ الْماءَ وَوُرُودَهُ آه آه یعنی امر کرد ابن سعد ملعون
لشکر خود را که اول حایل شوند در میانه جناب تو و آب فرات وَناجَزُوكَ الْقِتالَ وَعاجَلُوكَ النِّزالَ آه آه که محکم کردند امر قتال
و جدال را برتو و تعجیل کردن در بر زمین زدن تو وَرَشَقُوكَ بِالسِّهامِ وَالنِّبالِ آه آه که نشانه کردند بدن مقدست را از برای
تیرها و نیزها وَبَسَطُوا اِلَيْكَ اَكُفَّ الاِصْطِلامِ آه واحزناه که بعزم آن دستها خود را گشودند که از قتال دست بر ندارند مگر بعد از آنکه
گوشتها را از بدن تو برکنده باشند وَلَمْ يَرْعَوْا لَكَ ذِماماً خداوند لعنت کند برایشان که اصلا رعایت نکردند در حق جناب تو ذمه
اسلام را وَلا راقَبُوا فيكَ آثاماً و خداوند عذاب را بر آن ملاعین علی الدوام مضاعف فرماید که بخاطر خود نیاوردند عذاب روز قیامت را
در وقت مقاتله با جناب تو و دوستان تو مؤلف در کتاب گوید که آه و مصیبتاه که با امر ابن سعد لعین چهار هزار تیرانداز
یکدفعه بر آن غریب تشنه بی یاور حمله کردند و تیرها در کمانها گذاشتند و بآن بدن شریف لطیف زدند و حال آنکه از لب زبان بهترین
پیغمبران پرورده شده بود و همیشه در آغوش فاطمه زهرا سلام الله علیها جا داشت آه واویلاه که از بسیاری آن کفره فجره در اطراف آن ولی حضرت
پروردگار را احاطه [illegible] کردند و در میان آنجناب و خیام طاهرات حایل شدند و مانع گردیدند بحدیکه هیچیک دیگری را نمیدیدند فَاَصابَتْهُ
جِراحاتٌ عَظيمَةٌ یعنی پس بر بدن شریف آن امام معصوم مظلوم جراحتها و زخمهای عظیمه بسیار رسید آه واحزناه کاش بهمانچه کرده بودند
اکتفا میکردند و در مقام ازدیاد جراحت و اذیت نمیبودند اینک دوستان وای ناله و نوحه کنندگان اول این حدیث شریف را استماع
نمائید تا بعد از آن بیحد چنانچه باید ناله کنید و صیحه کشید و در عوض اشک خون از دیده ببارید پس بدانید که از طاوس یمانی روایت شده
که حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام هر وقتیکه در مکان تاریکی می نشست از نور پیشانی آنجناب خلایق میفهمیدند که آنجناب در کجا تشریف دارند
و شاید که سبب آن این بوده باشد که مکرر رسول خدا پیشانی و حلقوم آن بزرگوار را میبوسیدند مؤلف گوید که این امت ملعونه در روز
عاشورا آن پیشانی و حلقوم را در هم شکستند و محل بوسه رسول الله را مجروح و بخاک و خون آلوده کردند وَرُوِيَ اَنَّهُ وَقَفَ لِيَسْتَريحَ
ساعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتالِ فَبَيْنَما هُوَ واقِفٌ اِذْ اَتاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ في جَبْهَتِهِ یعنی روایت شده است که آن بزرگوار از بس جهاد کرده بود
و جراحتها بر بدنش رسیده بود و ضعف غالب شده بود الله الله اندک صبر کرد که استراحتی فرماید پس در همین توقف آه آه سنگی آمد و بر پیشانی
نورانیش که محل سجود و پرستیدن خداوند و بوسه گاه جدش بود خورد و در پیشانی آنجناب فرو رفت پس آنحضرت جامه گرفت که
خون از صورت مبارک پاک کند انا لله و انا الیه راجعون و لاحول و لاقوة الا بالله که ابوالحتوق کافر ملعون تیری انداخت و او نیز آمده و بر پیشانی نقش
جای گرفت آه واویلاه پس چون آن تیر را از پیشانی خود کشید فَسالَ الدَّمُ عَلى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ پس خون جاری شد بر صورت و
ریش آن بزرگوار بعد کار پس روی نیاز بدرگاه بی نیاز کرده عرض نمود که اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَرى ما اَنَا فيهِ مِنْ عِبادِكَ هؤُلاءِ الْعُصاةِ اَللّٰهُمَّ
اَحْصِهِمْ عَدَداً وَاقْتُلْهُمْ بَدَداً وَلا تَذَرْ عَلَى الاَرْضِ مِنْهُمْ اَحَداً وَلا تَغْفِرْ لَهُمْ اَبَداً یعنی ایخداوند من میدانی که تو می بینی آنحالتی را که من در آن
هستم و آنچه بمن میرسد از این بندگان عاصی تو خداوندا جمع آوری کن همه ایشانرا بنحویکه مجال فرار نباشد از برای هیچیک از ایشان
و بعد از آن بقتل رسان هر یکرا علیحده علیحده و باقی مگذار بر روی زمین یکی از ایشانرا و میامرز مر ایشانرا هرگز وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس چهل و سیم در ورود بعضی از جراحتها بر بدن آن مظلوم بر روی ذو الجناح

اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَهْلَ الْمُصيبَةِ وَالْعَزاءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ وَتَحِيّاتُهُ ابو عماره شاعر گوید که روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام رفتم و آنحضرت فرمود که یا اباعماره شعری چند در مصیبت جدم حضرت امام حسین علیه السلام بخوان بآن طریقه که در پیش خود
بخوانید و نوحه کنید پس من بفرموده آنجناب شروع کردم بشعر خواندن و آن بزرگوار شروع فرمود بگریستن و صداهای گریه و ناله از نا...

حرم محترم آنجناب بلند شد پس چون فارغ شدم آنحضرت فرمود که ای ابا عماره هر کس شعری در مرثیه جدم حضرت امام حسین
بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و اگر سی کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و اگر یک نفر را بگریاند بهشت
او را واجب میشود و اگر بخواند و خود بگرید بهشت او را واجب میشود مؤلف گوید که این بود یکی از ثوابهای گریانیدن و کافی است
از برای ثواب گریه کننده اینکه در حدیث وارد شده است که جناب خامس آل عبا مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء میفرماید که هر کس
در مصیبت من گریه کند خواهد بود در جنت با من آنقدر مدتیکه از برای آن آخری و انقطاعی نبوده باشد پس رحمت الهی گوارا باد از
برای گریانندگان و گریه کنندگان و خداوند رحمت فرماید شاعر را که میفرماید که وَلَمْ أَنْسَ زَیْنَبَ حَیْثُ صَاحَتْ بِالنَّحَا
أَخِی کُنْتَ لِی حِصْنًا حَصِینًا وَمَوْئِلًا یعنی فراموش نمیکنم زینب خاتون را آنوقتی که صیحه میزد و فریاد میکرد و با گریه میگفت که ای برادر
حسین تو بودی پناه محکم من و محل رجوع و بازگشت من أَخِی یَا قَتِیلَ الْأَدْعِیَاءِ کَسَرْتَنِی وَأَوْرَثْتَنِی حُزْنًا مُقِیمًا مُطَوَّلًا یعنی ای
برادر من وای کشته شده در دست اولاد زنا در هم شکستی مرا بسبب اینکه کشته شدی و بارث گذاشتی از برای من حزن و اندوه همیشه
طولانی را که هرگز زایل و برطرف نخواهد گردید أَخِی کُنْتُ أَرْجُو أَنْ أَکُونَ لَکَ الْفِدَا وَقَدْ خِبْتُ فِیمَا کُنْتُ فِیهِ أُؤَمِّلَا یعنی ای برادر
حسین بودم من که همیشه آرزو میکردم که فدای تو شوم پس تحقیق که بعد از شهادت تو نا امید شدم که این آرزو بعمل آید أَخِی لَیْتَنِی
أَصْبَحْتُ عَمْیَا وَلَا أَرَی جَبِینَکَ وَالْوَجْهَ الْجَمِیلَ مُرَمَّلَا یعنی ای برادر جان حسین کاش شب صبح میکردم بکوری و بچشم خود نمیدیدم پیشانی
نورانی و صورت نیکوی ترا که بخاک و خون آلوده شده باشد وَقَدْ عَوَّلَتْ الزَّهْرَاءَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ أَیَا أُمُّ رُکْنِی قَدْ وَهَی وَتَزَلْزَلَا
یعنی زینب مظلومه رو بجانب قبر مادر خود فاطمه زهراء دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کرد و گفت ای مادر مهربان آنکسی که بمنزله ستون خانه
زینب باو برپا بود بتحقیق که در هم شکسته شد و زلزله در ارکان او افتاده و اسباب زندگانی دختر ترا خراب گردانید أَیَا أُمُّ
قَدْ أَضْحَی حَبِیبُکِ یَا فَرْتَنِی طَرِیحًا ذَبِیحًا بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلَا یعنی ای مادر مهربان بدانکه در وقت ظهر عاشورا حبیب تو و نور چشم تو
و میوه دل تو حسین در بیابان افتاده است و کسی او را جمع آوری نکرده است و سر او مانند گوسفند از بدن جدا شده است و جسد
مجروح و پاره اش بخون خود غسل داده شده است أَیَا أُمُّ نُوحِی فَالْکَرِیمُ عَلَی الْقَنَا یَلُوحُ کَالْبَدْرِ الْمُنِیرِ إِذَا انْجَلَا یعنی ای مادر مظلومه از قبر
خود بیرون بیا و مشغول گریه و زاری شو زیرا که سر فرزند ترا بر سر نیزه کردند پس سر آنسرور در بالای نیزه میدرخشید و نور میداد مثل ماه
چهارده در آنوقت که در نهایت صفا و نورانیت بوده باشد وَنُوحِی عَلَی النَّحْرِ الْخَضِیبِ وَأَسْکِبِی دُمُوعًا عَلَی الْخَدِّ التَّرِیبِ مُرَمَّلَا
یعنی ای مادر نوحه کن بر آن حلقومیکه بخون رنگ کرده شده است و از چشم خود اشک بیار برای آن صورتیکه بخاک و خون آلوده شده است
وَنُوحِی عَلَی الْجِسْمِ التَّرِیبِ بِذِلَّةٍ تَجُولُ بَنِی سُفْیَانَ فِی أَرْضِ کَرْبَلَا یعنی ای مادر مظلومه از قبر بیرون بیا و مشغول نوحه و عزاداری
و گریه کن برای آن جسد یکه در خاک و خون افتاده است آه و مصیبتاه میدانی کدام جسد آن جسد یکه اسبهای آل ابو سفیان آنرا پایمال کردند
در زمین کربلا وَنُوحِی عَلَی السَّجَّادِ فِی الْأَسْرِ بَعْدَهُ إِلَی الرِّجْسِ الْخَبِیثِ مُغَلَّلَا یعنی ای مادر جان تا کی در قبر آرام گرفته بیرون آی
و گریه کن بر امام زین العابدین و سید الساجدین که اسیر و دستگیر شده است و بعد از اسیری او را غل کرده اند و از برای یزید پلید
ملعون میبرند فَیَا حَسْرَتَا مَا تَنْقَضِی وَمُصِیبَةٌ إِلَی أَنْ نَرَی الْمَهْدِیَّ بِالنَّصْرِ أَقْبَلَا یعنی ای وای بر آن حسرت و ندامتی که از برای آن آخری
و انتهائی نیست و آه بر آن مصیبتی که برطرف شونده نیست مگر آنکه ببینیم که جناب قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که از برای نصرت
مظلومین روی بیاورده و ظاهر گردیده مؤلف گوید که در حدیث معتبر وارد شده است که در آنوقتی که مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء
بجراحات بسیار از تیر و نیزه و تیغ آبدار مجروح شده بود وَکَانَ کُلُّ مَنْ یَأْتِیهِ یَضْرِبُهُ بِضَرْبَةٍ یعنی و بود در حالیکه هر کس که بآن
مظلوم غریب بیکس میرسید ضربتی بر او میزد تا آنکه جمله ملائکه بفغان و ناله در آمدند و سیلاب اشک بر صورتهای خود جاری کردند
و با گریه و زاری روی بدرگاه حضرت باری کردند و عرض کردند که رَبَّنَا یُفْعَلُ هَذَا بِالْحُسَیْنِ صَفِیِّکَ وَابْنِ نَبِیِّکَ یعنی ای پروردگار ما
این قسم اذیتها و ضربتها وارد میشود بر حسین که بنده خاص و برگزیده تست و فرزند پیغمبر تست و تا چند حکم میفرمائی و از ایشان
انتقام نمیکشی فَأَقَامَ اللهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَقَالَ بِهَذَا أَنْتَقِمُ لِهَذَا یعنی پس خداوند قهار که منتقم حقیقی است بجهت ملائکه قا

حضرت قائم عجل الله فرجه را و فرمود که با این بزرگوار یعنی با مهدی انتقام میکشم برای آن مظلوم یعنی در زمان ظهور آنحضرت قاتلین و ملاعین
در کربلا را میآورد و از ایشان انتقام میکشد و بقصاص میرساند و در حدیث معتبر وارد شده است که در بین ضربتها بر آن مظلوم ناگاه دریای
غیرت آن بزرگوار بجوش آمد ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِمْ كَاللَّيْثِ الْمُغْضَبِ یعنی پس آنفرزند اسدالله مانند شیر غضبناک بر آن زمره بصفهای ناپاک
حمله فرمود و کسی از آن ملاعین بمیدان نمیرسید مگر آنکه از ضرب تیغ آبدار بدار البوار میرسید و هر چند تیر از اطراف میرسید آن یگانه دهر از خود
دفع میکرد و میفرمود که يَا أُمَّةَ السُّوءِ بِئْسَمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عِتْرَتِهِ یعنی ای امت عاصی تبه روزگار بعد از پیغمبر خود بد رعایت
کردید در حق عترت طاهره او و بدانید که بعد از کشتن من خوفی از کشتن هیچ بنده از بندگان خدا نخواهید داشت بلکه بر شما کشتن همه
مسلمانان آسان و گوارا خواهد بود و والله که بسبب خوار شمردن شما مرا خداوند عالم مرا گرامی خواهد داشت بسبب شهادت پس انتقام مرا
از شما خواهد کشید بطریقه که ندانید پس حصین بن مالک فریاد کرد و گفت ای پسر فاطمه چگونه ما را از برای خاطر تو انتقام میکشد آن بزرگوار
جواب داد که در میانه شما نفاق خواهد افتاد و با یکدیگر بدی خواهید کرد تا آنکه خود خود را بقتل رسانید پس بعد از آن بر شما ریخته خواهد شد
عذاب الیم آه آه که بعد از این مکالمات شروع در مقاتله و جهاد کردند و بر بدن شریف آن مظلوم جراحتهای عظیمه واقع میشد فَإِذَا أَتَاهُ سَهْمٌ
مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي صَدْرِهِ یعنی پس ناگاه بجانب آنجناب آمد تیری که بزهر آب داده شده بود و سه شعبه داشت
و در سینه بی کینه اش جای گرفت و صندوق علم الهی در هم شکست آه و مصیبتاه که در بعضی از روایات وارد شده که آن تیر بر قلب مبارکش
واقع شد و آنخزانه اسرار خداوند را شکافت و چون آن تیر بر قلب آن امام بزرگوار کارگر گردید فرمود بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ
و بعد از آن سر مبارک و روی پرخون خود را بجانب آسمان کرده باین کلام جانگداز مناجات کرده که إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلاً
لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ یعنی ای خداوند من بدرستیکه تو عالم و دانائی که این جماعت میکشند مردی را که نیست در روی زمین پسر
پیغمبری غیر از او ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ قَفَاهُ فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمِيزَابِ آه از مصیبتی که دوستان آن مظلوم را نه توانائی گفتن و نه
تاب شنیدن است پس آن آقای بیکسان و آن یادگار پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله بدست شریف خود آن تیر را از جانب پشت
از بدن مجروح خود بیرون کشید پس از جای آن چون ناودان خون میجوشید و کف شریف خود را در زیر جراحت استوار میکرد و آنرا چون
پر از خون میکرد بجانب آسمان میپاشید پس قطره از آنخون بر نمیگردید و در حدیث است که تا حسین بن علی بن ابیطالب خون خود را
بآسمان نریخته بود کسی سرخی در آسمان ندیده بود و این سرخی که در صبح و شام در اطراف آسمان دیده میشود از اثر خون آن بزرگوار است
و در حدیث دیگر است که از اثر خون علی اصغر است که مظلوم کربلا بکف شریف خود بآسمان پاشیده است و در حدیث دیگر است
که این سرخی گریه روزگار است در هر صبح و شام بر آن غایب مظلوم و بر طرف میشود تا قیام قائم ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ ثَانِياً فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَّخَ
بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ وَقَالَ هَكَذَا أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللهِ وَأَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي وَأَقُولُ يَا رَسُولَ اللهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَفُلَانٌ آه آه و غریبا
و وا مصیبتاه که آن غریب تشنه دفعه دیگر دست انور را بنزد جراحت آن تیر برده و کفی از خون طلب کرده چون دو کف آنسرور و فرزند ساقی
کوثر پر از خونابه جگر گردید همه آن خونها را بر صورت چون قمر مثال و ریش مبارک خود مالید و فرمود که بر همین حالت خواهم بود تا آنکه بخدمت
جدم رسول الله فایز گردم در حالتی که مرا بخون خود رنگین کرده باشند و من خواهم گفت که یا رسول الله کشت مرا فلان و فلان و بعد از آن
جراحت آن مظلوم را ضعف شدید عارض شد بحدیکه از مقاتله و دفع دشمنان توقف فرمود و آرام گرفت مؤلف دلخون گوید کجا
بود جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش امام حسن مجتبی که آن غریب را یاری کنند و کجا بودند شیعیان
و دوستان و زواران و گریه کنندگان بر آن مظلوم که جانهای خود را فدای آنسرور کنند و در حدیث وارد شده است که چون آن نگار فرزان
بیحیا و سنگدلان پر جفا دانستند که آن غریب بی یاور را از کثرت جراحت و تشنگی و مشقت ضعف عارض شده و از مقاتله دست کشید
هر یک حربه را خود را بر داشته بر سر آن ناتوان آمده و هر نوع اذیتی که میخواستند میرسانیدند و بجای خود بر میگشتند پس طایفه دیگر میآمدند
و هر چه میخواستند میکردند و میرفتند پس فوج فوج آمده اذیتهای بسیار رسانیده و مراجعت میکردند حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ
مَالِكُ بْنُ نُسَيْرٍ لَعَنَهُ اللهُ فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ وَأَغْلَظَ لَهُ الْقَوْلَ وَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ وَعَلَيْهِ بُرْنُسٌ فَامْتَلَأَ دَماً فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ لَا أَكَلْتَ بِهَا

ولا شربت وحشرک اسم مع الظالمین آه آه وا مظلوماه که مردی از کنده که اسمش مالک بن یسیر بود با نفرت بدرگاه حضرت
آمد که همه عالم فدای او شود و ناسزا گفت و دشنام داد و با شمشیر خود ضربتی زد بر فرق همایون آن سرور عالمیان که عمامه آنحضرت پر از خون
شد پس آنجناب آنکافر را نفرین کرد و فرمود که هرگز با دست نخوری و نیاشامی و خداوند ترا محشور فرماید با ظالمان پس آن ملعون عمامه آنبزرگوار
برداشته چون بخانه خود رسید بزوجه خود گفت این عمامه حسین است خونهای آنرا بشوی پس زوجه صالحه او گریست و گفت وای بر تو
ای ملعون کشتی حسین را و دزدیدی عمامه او را والله که دیگر هرگز با تو مصاحبت نخواهم کرد پس آن ملعون بخشم آمده و از جای خود برجست
که براو سیلی زند دستش بمیخ در خانه خورد و میخ در آن نشست و دست او را پاره کرد و هر دو دست آن شقی از تاثیر نفرین آنحضرت
خشک شد و در تابستان از آن خون جاری بود و در زمستان مثل چوب خشک بود و همیشه در فقر و ذلت بود تا آنکه بدرک اسفل رسید
اللهم عذبه عذابا یستغیث منه اهل النار بالنار

مجلس چهل و چهارم

در بیان احتیاجی نیست که بتمام معلوم رسیده که بچه آنها از ذوالجناح در غلطید و عبدالله بن الحسن در دامنش شهید گردید السلام علیکم یا اهل
العزاء و البکاء و العاشوراء و رحمة الله و برکاته وبعد یا اخوان الصفاء علی الاسلام و اهله ان تقولوا و تسمعوا یوم العاشوراء اصیب
رکن الاسلام والله عزیز علیهم ان یتکلموا بما حل یوم العاشوراء علی اصل الاسلام یا لله عزیز علیهم ان یتفکروا فیما نزل یوم العاشوراء
بساحة صاحب الاسلام تالله عزیز علیهم ان یتحاکوا زوال الجبال یوم العاشوراء علی عین بی عین الاسلام آه آه عزیز علیهم
عزیز استماع احاطة الایتام یوم العاشوراء عند شدة العطش علی نبع الاسلام آه واحزناه کیف لا یکون عزیزا علیهم اختضاب وجه
الجراح یوم العاشوراء وجه الله الذی یتوجه جمیع الاسلام آه وامصیبتاه کیف یمکن ترک النیاح و الصراخ یوم العاشوراء وقد
قتل فیه بالسیف والنبال والحجارة والخشب والعصا سلطان الاسلام آه واویلاه من شهادة الصغار والکبار یوم العاشوراء الصغار
اهل الاسلام و کبار اهل الاسلام آه آه فانها احترقت فی العالم الکبیر اکباد جمیع اهل الاسلام بل کل الاسلام وکفی للاستشهاد
اخبار الله عزوجل بکاء زکریا علیه السلام و نحیبه بقوله فی محکم کتابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر
رحمة ربک عبده زکریا ترجمه آیه شریفه ظاهر میشود از حدیثی که در کتاب ارشاد القلوب از سعد بن عبدالله روایت کرده است
که میگوید که من زیاده از چهل مسایل مشکله که احدی نمیتوانست جواب بگوید جمع کرده بودم پس فهم بهترین رای که بخدمت مولای
خود امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شوم و مشکلات خود را سوال کنم پس چون وارد شدم اذن دخول بر آنجناب خواستم اذن دادند
پس چون شرفیاب شدم روی مبارکش را دیدم چون ماه شب چهارده یافتم که شعشعه انوار روی منورش چشم را خیره میکرد و دیدم
بر ران راستش کودکی نشسته بود که روی نورانیش مثل ستاره مشتری میدرخشید پس آن بزرگوار مرا اذن نشستن داد چون نشستم دیدم
که جمعی شیعیان در خدمت آنجناب بودند پس ایشان شروع کردند بسوال کردن از مسایل دینیه خود پس آن بزرگوار روی خود را بجانب
آن کودک کرده فرمود که ای فرزند جواب مسایل شیعیان و دوستان خود را بگو پس آن کودک بزرگوار جواب هر یکرا قبل از آنکه سوال کنند
میفرمود بهترین جوابی و واضح ترین بیانی بنوعیکه از فصاحت و بلاغت آنجناب و اخبار غیبیه دادن عقلهای ما واله و حیران شده بود
پس حضرت امام حسن علیه السلام روی بجانب من کرده فرمود که یا سعد بچه مهم آمده عرض کردم که شوق خدمت جناب تو و پرسیدن
مسایل مشکله باعث آن شد که شرفیاب حضور شدم پس آنجناب اشاره بجانب آن کودک که بر دامن جلال او نشسته بود کرده فرمود
که از این فرزند قرة العینم سوال کن و آن کودک جناب صاحب الامر عجل الله فرجه بود پس از جمله آنچه از آن حجت خداوند سلام الله علیه
و عجل الله فرجه سوال کردم این بود که عرض کردم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله خبر ده از تاویل قول خداوند که فرموده است کهیعص آنجناب
در جواب فرمود که این حروف از خبرهای غیبیه است که خداوند بنده خود زکریا را از آن خبر داده پس قصه او را به پیغمبر خود جناب محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله خبر داده و حاصل آن قصه اینست که زکریا سوال کرد از پروردگار خود اینکه تعلیم فرماید باو اسماء خمسه النجباء علیهم السلام را
پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و اسامی مقدسات ایشانرا باو تعلیم نمود پس حضرت زکریا مکرر آنها را تلاوت مینمود و در شدائد و حوایج
آنها را شفیع خود میگردانید و توسل میجست و هرگاه بر زبان خود اسامی شریفه محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین را جاری

میکرد و بر طرف میشد غم او و زایل میکردید کدورت او و هرگاه یاد میکرد اسم مقدس حضرت امام حسین علیه السلام را گریه در گلوی او گره میشد
و نفسهای او بی اختیار پی درپی از دل محزون او بیرون میآمد پس روزی عرض کرد که ایخداوند من چه میشود مرا که هرگاه اسامی
شریفه چهار نفر از آن بزرگوار آنرا بر زبان خود جاری میکنم از برکت و تاثیر آنها هموم و غموم من برطرف میشود و قلب من تسلی بهم میرساند
و هرگاه اسم حسین را بر زبان جاری میکنم بی اختیار اشک از چشم من جاری میشود و نفسهای من پی درپی و بی اختیار از قلب من بیرون
میآید پس خداوند جل جلاله او را از قصه جناب سید الشهداء علیه السلام خبر داده و فرمود که کهیعص پس کاف اسم کربلا است و ها هلاکت عترت
طاهره اوست و یا اشاره بیزید علیه اللعنه است که او ظلم کنند بر حضرت امام حسین علیه السلام است و عین عطش و تشنگی اوست و صاد صبر
آن بزرگوار است پس چون حضرت زکریا بر این واقعه هایله آگاهی بهم رسانید تا سه روز از محل عبادت خود بیرون تشریف نیاورد و خلق را
اذن نداد که بر او وارد شوند و شروع کرد بگریستن و آه و ناله بلند کشیدن و ندبه و نوحه میکرد و باین کلمات مناجات میکرد و میگریست
که الهی اتفجع خیر خلقک بولده یعنی ایخداوند من آیا بدرد خواهی آورد قلب بهترین خلقت جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
بمصیبت فرزند او الهی اتنزل هذه الرزیة بفنائه یعنی ایخداوند من آیا نازل خواهی فرمود این بلیه را بر خاندان او و الهی اتلبس
علیا و فاطمة ثیاب هذه المصیبة یعنی ایخداوند من آیا لباس عزای این مصیبت را خواهی پوشانید بر قامت جناب علی و فاطمه علیهم السلام
الهی اتحل کربة هذه الفجیعة بساحتهما یعنی ایخداوند من آیا وارد خواهی فرمود این غم و درد آورنده را بر بساط آنها و بزرگوار و بدار بسا بال
این کلمات مناجات میکرد و میگریست پس عرض کرد که ایخداوند من روزی فرما مرا در این آخر عمر فرزندی که قرة العین و روشنی بصر
من باشد تا وارث من گردد و آنچنان نیکو بوده باشد که بجای حسین باشد در نزد من و چون آن فرزند را عطا فرمودی مرا در محبت او
بی اختیار کن و او را در آخر الامر شهادت روزی گردان که قلب مرا در شهادت او بدرد آوری چنانکه قلب رسول خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بدرد خواهی آورد در مصیبت فرزندش حسین پس خداوند دعای او را مستجاب فرموده در شش ماه حضرت یحیی علیه السلام را باو عطا فرمود چنانکه
جناب سید الشهداء علیه السلام در شش ماه متولد شد مؤلف محزون گوید از قبل از آنکه بحسب ظاهر روز عاشورا آمده باشد و پیش از
آنکه جناب سید الشهداء علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت رسیده باشد پیغمبران الهی مثل حضرت زکریا و غیر او بمحض اطلاع بر شهادت
آنجناب نوحها و نالها کردند چنانکه شنیدید آه آه نمیدانم که بعد از گذشتن روز عاشورا و استماع مصائب جانگداز واقعه در آن شیعیان و دوستان
سزاوار است که چگونه گریهها و نوحها کنند خصوصا بعد از شنیدن خواص و ثمراتی که از برای اشکهای چشمهای تعزیه داران که از جمله آنهاست
که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چون صبح یوم عاشورا طلوع کند از جانب آسمان ملائکه بسیار بر زمین نازل شوند و با هر یک
از ایشان شیشههای بلور سفید بوده باشد پس داخل میشوند در هر خانه و مجلسی که در آن گریه میکنند بر جناب سید الشهداء علیه السلام و جمع میکنند
در آن شیشها اشکهای چشم گریه کنندگان بر آن مظلوم را پس هرگاه در روز قیامت آتش جهنم زبانه کشد بجانب آن گریه کنندگان قدری از
اشک او را بر آن آتش میریزند پس آتش بقدر هشت هزار فرسخ از او دور میشود مؤلف گوید که در جمیع امور و احکام دنیا و دین جو
که اهل عالم خصوصا خالصین از موحدان اقتدا و پیروی کنند بجناب محمد و آل طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که عمل آنوقت صحیح است
که موافق عمل و فرموده ایشان باشد و از جمله اعمال عزاداری کردن در روز عاشورا و غیر آنست و از جمله اخباریکه در کیفیت عزاداری
ایشان وارد شده اینست که عبد الله بن سنان میگوید که داخل شدم بر آقای خود حضرت صادق علیه السلام در روز عاشورا پس دیدم که
رنگ مبارک او شکسته و آثار حزن و غم و الم از آنجناب ظاهر است و مانند مروارید اشکها از چشم مقدس آن بزرگوار بر صورت شریفش
جاریست من عرض کردم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله مم بکاؤک لا ابکی الله عینک یعنی سبب گریه شما چیست خداوند هرگز
نگریاند دیدههای شما را در جواب فرمود که مگر تو غافلی و نمیدانی که در مثل امروز بحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام رسید آنچه رسید و در مثل
این روز بود که بآخر رسید و برداشته شد جامه و حال از آل رسول الله و بر زمین افتاده بود سخن از زعامت موالیان ایشان که بسیار
دشوار بود بر رسول خدا که ایشان را بدین حال بر روی زمین مشاهده فرمایند و هرگاه آنجناب زنده میبود در مصیبت آنها خود صاحب عزا
بود راوی حدیث گوید پس حضرت صادق آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد من عرض کردم که ای سید من چه فرمائید در خصوص روزه

آن روز جواب فرمود که روزه بدار بی آنکه در شب نیت روزه کنی و افطار کن بی آنکه از روی شماتت چیزی خوری و روزه آن روز را تمام
مرسان بلکه بعد از عصر افطار کن بجرعه از آب   مؤلف گوید که از انصاف دور است که شیعهٔ خالص کامل زیاده
از جرعهٔ آبی که حضرت صادق علیه السلام اشاره فرموده در روز عاشورا چیزی بیاشامد یا تناول نماید حیف است که از حیوانات صحرا کمتر باشد مگر
نشنیده که در کتاب تهذیب از آنحضرت روایت شده است که عادت وحشیان صحرا از زمان حضرت داود علیه السلام بر آن جاری شده که
روزهای عاشورا را روزه میدارند و تمام آن روز را بتشنگی و گرسنگی و گریه و زاری بسر میبرند   اِذا جاءَ عاشوراءُ تَضاعَفَ حَسرَتی
لِآلِ رَسولِ اللهِ وَانهَلَّ عَبرَتی   یعنی همینکه روز عاشورا میشود مضاعف میگردد غصه و حسرت من از برای آل رسول الله و اگر بخواهم که خود را
از گریه معاف دارم اشک چشمم بی اختیار بر صورت من جاری میشود   هُوَ الیَومُ فیهِ اغبَرَّتِ الاَرضُ کُلُّها   وَجوماً عَلَیهِم وَالسَّماءُ اقشَعَرَّتِ
یعنی روز عاشورا روزیست که در آن از شدت حزن بر مصیبتهای وارده بر آل رسول الله همه زمین تیره و تار گردید و آسمان بر خود لرزید
مَصائِبُ ساءَت کُلَّ مَن کانَ مُسلِماً   وَلکِن عُیونُ الفاجِرینَ اَقَرَّتِ   یعنی مصیبتهای وارده بر آن بزرگواران آه آه چنان مصیبتها
که ناگوار است هر کس را که از اسلام بهره و نصیبی بوده باشد و لکن چشمهای فاسقین و فاجرین روشن گردیده است   اِذا ذَکَرَت نَفسی
مُصیبَةَ کَربَلا   وَاَشلاءَ ساداتٍ بِها قَد تَفَرَّتِ   اَضاقَت فُؤادی وَاستَباحَت تَجَلُّدی   وَعَظَّمَ کَربی ثُمَّ عَیشی اَمَرَّتِ   آه
وا مصیبتاه یعنی هر وقتی که بخاطر من میگذرد مصیبت کربلای معلی آه آه که برهنه و عریان افتادن اجساد شریفهٔ شهدا که آقای همه عالمیانند
سینهٔ مرا از هجوم هموم تنگ میگرداند و مرا از شغل تجارت و کسب باز میدارد و غم مرا بزرگ گردانیده و عیش و زندگانی مرا تلخ و ناگوار میگرداند
اُریقَت دِماءُ الفاطِمیّینَ بِالمَلا   فَلَو عَقَلَت شَمسُ النَّهارِ لَخَرَّتِ   یعنی آه آه ریخته شد بر ملا خونهای اولاد فاطمه زهرا پس اگر آفتاب را
عقلی میبود ترک رفتار کرده خود را از آسمان بر زمین افکندی   اَلا بِاَبی تِلکَ الدِّماءُ الَّتی جَرَت   بِاَیدی کِلابٍ فِی الجَحیمِ استَقَرَّتِ   یعنی
آگاه بوده باشید که فدا گردم پدر خود را از برای خونهائیکه جاری گردید از دست سگهائیکه همیشه در جهنم مخلد خواهند بود   مؤلف گوید
آه آه که چه خونهای شریفه که از دست سگهای خبیثه که در روز عاشورا بر زمین کربلا ریخته شد آه آه وا مصیبتاه که قتال و جدال بجائی رسید
که باقی نماند از برای جناب سید الشهداء علیه السلام در زمین کربلا نه دوستی و نه یاوری و نه فرزندی و نه برادری که تواند بجنگ کوفیان
و شامیان رود آه آه وا ویلاه که آنجناب بنفس نفیس خود مشغول قتال و جدال گردید و از کثرت جراحتهای وارده بر جسد شریفش از اطراف
آنجناب خون میریخت و کسی بر آن مظلوم مجروح بیکس رحم نمیکرد که از او دفع اذیتی نماید چه جای آنکه مداوا و معالجه زخمها و جراحتهای او
نماید آه بلکه تیر بالای تیر و خنجر بالای خنجر و نیزه بالای نیزه بر بدن شریف و عنصر لطیفش وارد میشد تا آنکه همه ملائکه آسمان و زمین
بناله و فغان درآمدند و از خداوند جلیل اذن طلبیدند که بیاری آن مظلوم حاضر گردند و چون اذن یافتند آنقدر هجوم و جمعیت نمودند
که در روایتی وارد شده است که پر کردند میانهٔ آسمان و زمین را پس از جانب جناب قدس الهی ندائی در رسید که یا حسین ما ترا مخیر
گردانیدیم در میانه آنکه لقای ما را اختیار کنی و شهید شوی یا آنکه ملائکه ترا یاری کنند و دشمنان ترا هلاک گردانند پس آنجناب لقای پروردگار
خود را اختیار نمود و تن بشهادت داد و در اسرار الشهاده است که در آنحالت از آسمان صحیفه بدست آن بزرگوار نازل شد پس چون
آنرا گشود دید که در آن نوشته است که یا حسین   نَحنُ ما حَتَمنا عَلَیکَ المَوتَ وَما اَلزَمنا عَلَیکَ الشَّهادَةَ فَلَکَ الخِیارُ وَلا یَنقُصُ حَظُّکَ
عِندَنا   یعنی یا حسین ما واجب نگردانیدیم بر تو موت را و نازل نگردانیدیم بر تو شهادت را بلکه ترا مخیر گردانیدیم و اگر اختیار کنی زندگانی دنیا را
ما کم نمیگردانیم از نصیب تو آنچه از برای تو در نزد خود ذخیره کرده ایم   فَاِن شِئتَ اَن نَصرِفَ عَنکَ هذِهِ البَلیَّةَ فَاعلَم اَنّا قَد جَعَلنا السَّماواتِ
وَالاَرَضینَ وَالمَلائِکَةَ وَالجِنَّ فی حُکمِکَ فَامُر فیهِم بِما تُریدُ مِن اِهلاکِ هؤُلاءِ الکَفَرَةِ الفَجَرَةِ لَعَنَهُمُ اللهُ   یعنی یا حسین اگر میخواهی اینکه دور گردانیم
از تو این بلیه را بدرستیکه ما قرار دادیم همه آسمانها و زمینها و جمیع ملائکه و جن را در فرمان تو پس حکم فرما بر ایشان بهر چه اراده نمائی از هلاک
گردانیدن این کفرهٔ فجره لعنهم الله   فَلَمّا عَرَفَ مَضمونَ الکِتابِ وَما فی تِلکَ الصَّحیفَةِ رَفَعَها اِلَی السَّماءِ وَرَمی بِها اِلَیها   یعنی چون آن طالب
لقای حقیقی واقف شد بر مضمون آن نامه و آنچه در آن صحیفه نوشته بود آگاهی بهم رسانید آن نامه را بجانب آسمان بلند گردانید و بسوی آن
آنرا انداخت فقال وَدِدتُ اَن اُقتَلَ وَاُحیی سَبعینَ مَرَّةً فی طاعَتِکَ وَمَحَبَّتِکَ   پس عرض کرد که ای پروردگار من دوست میدارم

اینک کشته شوم و زنده کرده شوم هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه در راه تو و در راه محبت تو وَاِنِّی قَدْ سَئِمْتُ الْحَیٰوةَ بَعْدَ قَتْلِ الْاَحِبَّةِ آه آه بدرستیکه من بیزار شدم از زندگانی بعد از کشته شدن دوستان سِیَّمَا اِذَا کَانَ فِی قَتْلِی نُصْرَةٌ دِیْنِکَ وَاِحْیَاءُ اَمْرِکَ وَحِفْظُ نَامُوسِ شَرْعِکَ خصوصا هرگاه بوده باشد در شهادت من یاری و نصرت دین تو و زنده شدن امر تو و حفظ ناموس شریعت تو آه واحزناه که بعد از این کلام غم فرجام مشغول مقاتله و مجاهده شد آه وامصیبتاه در حدیثست که چون از کثرت مقاتله و مجاهده و تشنگی ضعف بر آن مظلوم جاری شده بود دست از قتال کشید پس شمر شریر ملعون بیحیا فریاد کرد و بر لشکر شقاوت اثر بانگ زد و گفت سبب توقف شما چیست و چرا انتظار میکشید آیا نمی بینید که کثرت جراحت چگونه او را بیحال و ضعیف گردانیده و قدرت بر مجاهده از برای او باقی نمانده و آیا مشاهده نمیکنید که چه قدر تیر بر بدن شریفش جای گرفته اِحْمِلُوا عَلَیْهِ ثَکِلَتْکُمْ اُمَّهَاتُکُمْ یعنی مادرهای شما بعزای شما نشینند حمله کنید بر او آه وامصیبتاه که آن ملاعین شقاوت آئین از چهار جانب بر آن برگزیده رب العالمین حمله کردند آه واویلاه که در آن میان حصین بن نمیر حرامزاده تیری بر دهان معجز بیانش زد و آن دهانرا که از زبان و انگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله شیر مکیده بود مجروح و پر از خون گردانید و ابو ایوب غنوی ملعون تیری زد که بر حلقوم تشنهٔ آن مظلوم نشست آه وفضیحتاه که سنان بن انس حرامزادهٔ بیحیا نیزه بر سینهٔ بی کینه اش زد که صندوق علوم ربانی در هم شکست واویلاه و وامصیبتاه که زرعة بن شریک که یکی از سگهای جهنم است خود را بآن بیکس مظلوم رسانید و ضربتی بر فرق همایونش زد که مانند فرق بباحق شکافته پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب علیه السلام شکافته شد و غلغله و شورش در سکان سموات و ارضین افتاد آه وامظلوماه که زرعة بن شریک سگ حرامزاده که خداوند هرگز دستهای او را از اعمال جهنم فارغ نگرداند دفعهٔ دیگر حمله کرد و ضربتی بر کف دست آنجناب زد که برید و ضربتی دیگر بر گردن مقدس آن بیکس زد و در روایتی دیگر آنست که بر کتف آن بی یاور زد پس از شدت بیحیائی آن ملعون حضرت بغضب در آمد و ضربتی بر آن خبیث زد که بخاک هلاک در افتاد پس یکی دیگر از آن کافران تیغی بر گردن شریفش زد که بی اختیار سر آن سرور عالمیان بجانب سینه اش مایل گردید و در آنحال ضعف و بیحالی در آن تشنهٔ غریب بنهایت رسیده بود که گاهی بقوت تمام راست میشد و گاهی خم میگردید که سنان بن انس ملعون دفعهٔ دیگر خود را بر آن پروردهٔ آغوش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسانیده و نیزه بر تهیگاه او فرو برد و بعد همان نیزه را کشید و بر سینهٔ بیقرینه اش زد که نشست آه واغربتاه واشهیداه که سنان ملعون مطرود با آنچه کرده بود اکتفا ننمود پس آن بی ایمان تیری در کمان گذاشته چنان زد که در گودی که در زیر گردن آن تشنه کام بود جای گرفت بفدای مظلومیش شوم که دستهای خود را در زیر زخم آن تیر نگاه میداشت چون پر از خون میشد آنرا بر سر انور و ریش مطهر خود میمالید و میفرمود که هٰکَذَا اَلْقَی اللهَ مُخَضَّبًا بِدَمِی مَغْصُوبًا عَلَیَّ حَقِّی آه آه یعنی بر همین هیئت ملاقات میکنم خداوندرا در حالتی که بخون خود رنگین شده باشم و حق مرا غصب کرده باشند مؤلف گوید که والله بعد از استماع این مصیبت اگر دوستان آن مظلوم خون بگریند کمست باید دوستان خداوند جزا دهند مخذولی را که دست و پای بیحیایش را و باقی بندهای بدنش را از هم جدا کرده و در دیگ روغن زیت جوشانیده و بدرک اسفل و عذاب آخرت رسانید ایشان را اگر نکنند کا اید و ستان خاص آل عبا مباشند که در کتاب عوالم روایت کرده است که روزی سید انبیا صلی الله علیه و آله در بالای منبر تشریف داشت و خطبه میخواند که ناگاه مظلوم کربلا از در مسجد داخل شد و بجانب جد بزرگوار خود میآمد که ناگاه پای آنجناب در دامن جامه اش پیچیده شد و بر زمین افتاد و گریست پس دفعةً رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر بزیر آمد و آنفرزند را در آغوش مرحمت جا داد و فرمود که خدا بکشد شیطانرا که او ولا محل امتحان الهی است پس فرمود که بحق آنخداوندیکه جان من در قبضهٔ قدرت او است که همینکه دیدم که حسینم بر زمین افتاد ندانستم که بچه تعجیل بچه حال از منبر بزیر آمدم مؤلف جانسوخته گوید که والله متحیرم که اگر رسول خدا حاضر میبود بر چه حال میشد که میدید که در سوای این همه جراحت بفرزندش میرسد آه وامصیبتاه در حدیثست که آنوقت صالح بن وهب حرامزادهٔ خبیث پیش آمد و چنان نیزه بر پهلو و شکم آن شفیع گناهکاران زد که آن مظلوم از ذوالجناح سرنگون شده طرف راست صورت نورانیش که محل بوسهگاه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا علیهم السلام بود و از برای پرستش خداوند جلیل بر خاک میگذاشت بر زمین خورد و بخاک و خون آلوده گردید آه وامصیبتاه که پس از آن انفعال که برخواست و نشست و دخیت جا یک [illegible] بنزار [illegible] و گاهی از ضعف باز افتاد و گاهی بدست مکی است

رُوِيَ فِي الْبِحَارِ وَالْعَوَالِمِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ وَلَقَدْ قَتَلُوهُ قِتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَالسِّنَانِ وَالرِّمَاحِ وَالْخَشَبِ وَالْعَصَا آه واغریباه و امظلوماه آه واشهیداه والله کافی است از برای بیان مظلومیت کیفیت شهادت آنجناب اینکه حضرت باقر علیه السلام فرمود که بتحقیق که کشتند آن بزرگوار را بر طریقی که نهی فرموده رسول خدا که کشته شود با آن طریق جانوران و بدرستیکه کشته شد بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا و بدانکه جمعی از کافران بیحیا را که آلت حربی نبود دامن خود را پر از سنگ کرده بر آن بیکس غریب میزدند و جماعتی دیگر از بیشرمان بیحیا چوبها و عصاهای خود را برداشته با آن مظلوم میزدند پس شیعیان وای نوحه و ناله کنندگان در حدیثست که در آن وقت که اطراف آن بزرگوار غریب را گرفته بودند و هر یک با آن خدا مجروح تشنه و گرسنه جراحتی میرسانیدند آه آه دیدند که ناگاه عبدالله پسر حضرت امام حسن علیه السلام که کودک بود از خیمه زنان از سراپرده بیکسان گریان و نالان بیرون آمد و بسرعت دوید و میخواست که خود را نزد عم غریب بیکس خود رساند پس جناب زینب خاتون محزون خود را باو رسانید و میخواست که او را نگاه دارد و آن کودک صبر نمیکرد پس آنحضرت در میان میدان بصدای بلند فرمود که ای خواهر او را نگاهدار و آن طفل میگفت که لَا وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُ عَمِّي یعنی بخداوند عالم قسم که از عموی خود مفارقت نخواهم کرد پس آن کودک بیدر خود را بعموی مجروحش رسانید و میگفت که ای عم بزرگوار ما کودکان و زنان آب میخواهیم بر خیز بخیمگاه رویم پس ملعونیکه ابحر بن کعب یا حرملة بن کاهل لعین بود تیغی حواله جناب حضرت کرد پس آن طفل گفت که یَا ابْنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي یعنی ای حرامزاده میخواهی عموی مرا بکشی و دست راست خود را سپر عموی خود کرد پس آن ظالم تیغ فرود آورد و دست آن طفل را قطع نمود آه آه وا حزناه که در بعضی از احادیث وارد شده است که پوست زیر بغل او جدا نشده بود و دست او در پهلوی او آویخته بود پس آن طفل فریاد کرد که یا عماه ادرکنی یعنی ای عموی بزرگوار مرا دریاب پس آن مظلوم آن طفل را در بغل خود گرفت و فرمود که ای فرزند برادر صبر کن در آنچه بتو وارد شده و جزای خیر آنرا از خداوند بخواه و در این ساعت با آبای صالحین خود ملحق خواهی گردید پس حرمله تیری زد و آن طفل را در دامن مظلوم کربلا شهید کرد و در حدیث است که زینب خاتون علیها السلام ناله و گریه میکرد و میفرمود که ای پسر برادر کاش مرده بودم و ترا باین حال مشاهده نمیکردم آه آه وا مصیبتاه که آن طفل معصوم مظلوم جان شیرینش در دامن عم بزرگوارش با آشیانه قدس پرواز کرده و با آباء صالحین و اسلاف راشدین خود ملحق گردید اللهم احشر صغارنا و کبارنا مع صغارهم و کبارهم و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین

مجلس چهل و پنجم

در بعضی از ظلمهائیست که بآنجناب رسید بعد از افتادن از ذوالجناح و آمدن جمعی بجهة کشتن آنجناب و مرحبت آنها

اَلسَّلَامُ عَلَى الْمُحَزَّزِينَ الثَّابِتِينَ الصَّابِرِينَ عَلَى سَيِّدِ الْمَظْلُومِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وبعد اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَيَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ أَذُو أَخَاكَ لِعِدَاءِ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ فِي شَهَادَةِ سِبْطِكَ وَقُرَّةِ عَيْنِكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَيَا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ فِدَاكَ أَرْوَاحُ الْعَالَمِينَ أَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ الْعَزَاءَ فِي قَتْلِ وَلَدِكَ وَمُهْجَةِ قَلْبِكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكِ يَا شَفِيعَةَ يَوْمِ الْجَزَاءِ وَيَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ رَبَطَ اللَّهُ قَلْبَكِ فِي وُرُودِ السِّهَامِ وَالنِّبَالِ عَلَى وَلَدِكِ وَمُهْجَةِ رُوحِكِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْمَقْتُولِ بِالسَّمِّ بِأَمْرِ أَشْقَى الْأُمَّةِ يَا حَسَنُ الْمُجْتَبَى عَلَيْكَ التَّحِيَّةُ الْعُظْمَى زَادَ اللَّهُ صَبْرَكَ وَأَجْرَكَ فِي وُقُوعِ أَخِيكَ عَلَى أَرْضِ الْبَلَاءِ وَمِنْ صَدَمَاتِ أَهْلِ الْعَنَاءِ اَلصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا ثَانِيَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَيَا صَاحِبَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَالْمِحْنَةِ آهٍ وَالَهْفَاهُ مِنْ حَالَةٍ تَوَهَّمَ عَلَيْكَ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ شَيْئاً مِنَ الرَّحْمَةِ فَكُلَّمَا طَلَبْتَ مِنْهُمُ الْمَاءَ أَجَابُوكَ بِمَا يَزِيدُ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ آهٍ آهٍ فَأَجَابُوكَ بِالسَّيْفِ وَالنَّبْلِ وَالْأَسِنَّةِ آهٍ وَاحُزْنَاهُ وَبَشَّرُوكَ بِالنَّارِ الْمُحْرِقَةِ وَشُرْبِ مَاءِ الْحَمِيمِ مَعَ أَنَّكَ تَمْنَعُ مِيَاهَ الْحَوْضِ إِلَى دَوَامِ الْجَنَّةِ آهٍ وَاحَرَّ قَلْبَاهُ مِنْ مُصِيبَةٍ بَكَى عَلَيْهَا الْأَعَادِي وَأَهْلُ اللَّعْنَةِ فَكَيْفَ لَا يَمُوتُ مِنَ الْحُزْنِ أَهْلُ الْوَلَايَةِ وَالْمَحَبَّةِ وَلِلَّهِ دَرُّ مَنْ قَالَ الْقَلْبُ لِسِبْطِ الْمُصْطَفَى مُتَقَرِّحٌ وَالْعَيْنُ لِشِدَّةِ الْبُكَاءِ مَجْرُوحٌ قَدْ صَارَ شَهِيداً بِدِيَارِ الْغُرْبَةِ يَا قَوْمِ عَلَى الْغَرِيبِ نُوحُوا نُوحُوا أَلَا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَعَلَى مَنْ حَلَّ بِفِنَائِهِ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَالْوَفَاءِ وَعَلَى مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى أَوْ تَبَاكَى مِنْ أَهْلِ الْوَلَاءِ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَظَالِمِيهِمْ وَمُنْكِرِي فَضَائِلِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْجَوْرِ وَالْجَفَاءِ بِدَوَامِ ذِي الْبَقَاءِ

والبقاء بدانکه کافی است از برای فضیلت اشک چشم شیعیان آنچه روایت شده است از سید انس و جان و فخر پیغمبران علیه و آله صلوات الله الملک المنان که جناب اقدس الهی امر فرموده باید ملائکه مقربین را که جمع کنند اشکهای چشمهای گریه کنندگان را بر مصیبت فرزندم حسین پس جمع میکنند و تسلیم ملائکه خزنه جنت میکنند و ایشان آنرا ممزوج بماء الحیات جنت میکنند پس زیاده میشود شیرینی آن و عطر آن و طعم آن هزار مرتبه و جمع میکنند اشکهای چشمهای خوشحالی کنندگان و خنده کنندگان بر کشته شدن نور دیده ام حسین را و ممزوج میکنند آنها را با آبهای جوشیده در جهنم و چرکهای جوشیده در آن و آبهای متعفن آن و عرقها و چرکهائی که از بدنهای اهل معصیت جاری میشود در آن پس زیاد میشود در حرارت آنها و شدت عذاب آنها هزار مرتبه مؤلف و کباب دیده پر آب گوید که مگر میتواند محب خالص عارف مصائب شنید و مولای خود آقای همه جوانان اهل جنان و سرور شهیدان و لب تشنگان را بشنود و محزون و گریان نگردد نه والله بلکه بمحض استماع اسم مقدس مظلوم کربلا و آن گرفتار در وادی محنت و بلا محزون و نالان میگردد زیرا که همه مصائب آن غریب وحید فرید جگر شکاف است و خصوصا بعضی از آنها که محب خالص را قدرت بر گفتن و صبر بر شنیدن آن نیست وای کاش که قبل از شنیدن آنها از مادر متولد نشده بودیم یا مرده بودیم و حال که مطلع ایکاش که بتوانیم در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنیم وای کاش که بتوانیم از گریه هلاک شویم مثل آنچه در احادیث معتبره وارد شده است که آن وقتی که آن غریب تشنه بر زمین افتاده بود در نهایت تشنگی بود و زبان معجز نظامش که لسان الله المعبر عنه فی السموات والارضین بود در دهانش خشکیده بود و از هر کس جرعه آب میطلبید از احدی جواب نمیشنید تا آنکه شمر ملعون بنزدیکی قتلگاه آمده فریاد زد که این انت یا حسین یعنی در کدام گوشه افتاده یا حسین پس آنجناب جوابداد که در اینمکان در خون طپانم آه آه وا حزناه که چون آن بیحیا که خداوند هرگز دهان تشنه را از زقوم جهنم خالی نگرداند پیش آمد گفت که آیا شربتی از آب میطلبی هذا مطلب محال ولکن ابشر بانار الحامیة وشرب الحمیم یعنی این مطلبی است محال ولیکن مژده و بشارت میدهم ترا ای حسین که حال هلاک میشوی و وارد جهنم میگردی و در عوض آب خوشگوار فرات آبهائیکه در آتش جهنم جوشیده خواهی آشامید پس آنکافر عنید بجانب خیمهای مظلوم غریب دوید و نیزه خود را بر خیمها میزد و نعره میکشید و میگفت که علی بالنار احرقه من فیه یعنی آتش بیاورید که خیمه او را با هر کس در آنست بسوزانم پس چون آن بیکس غریب آن ندا را شنید فرمود که ای پسر ذی الجوشن تو نه که میخواهی اهل و عیال مرا بسوزانی امید وارم که خداوند ترا با آتش غضب خود بسوزاند پس شبث بن ربعی پیش آمد و او را بر آن عمل و فعل زشت سرزنش کرد و او خجالت کشید و بمکان خود برگردید و در کتاب مصابیح المعصومین در حدیث معتبر روایت کرده ام که هلال بن نافع گفت که با اصحاب عمر بن سعد بودم پس از میان لشکر بیرون آمدم و خود را بنزدیک آن مظلوم رسانیدم و دیدم که آنجناب متوجه احوال بدن خود شده و جراحات بدن خود را ملاحظه میفرماید بخداوند عالم قسم که هرگز ندیدم کشته مجروح بخون آغشته را که خوشروی تر از او بوده باشد و بر حالی بود که نور از صورت منور او و حسن جمال او مرا از فکر قتل او بیرون برده بود و شنیدم که از شدت تشنگی آب میطلبید و شخصی از لشکریان جواب میداد که لا تذوق الموت حتی ترد الحامیة وتشرب من حمیمها یعنی نخواهی آب آشامید تا اینکه وارد جهنم شوی و از آبهای جوشیده جهنم بیاشامی پس آنجناب او را جوابداد که نه چنان است که من وارد جهنم شوم و از آبهای آن بیاشامم بلکه وارد میشوم بر جدم رسول خدا و هم نشین او خواهم بود در خانه و منزل او و خواهم بود در جوار پدر بزرگوارم علی بن ابیطالب علیه السلام و از شراب طهور جنت خواهم آشامید و در نزد ایشان شکوه آنچه بر من ظلم و ستم کرده اید خواهم نمود پس چون از آن بزرگوار این سخنرا شنیدند مجموع آن بیشرمان بی ایمان یکدفعه بغیظ در آمدند و آماده قتل آن مظلوم شدند حتی کان الله لم یجعل فی قلب احد منهم من الرحمة شیئا یعنی همگی بر حالی بودند که گویا خداوند در قلبهای ایشان اصلا رحمی خلق نفرموده بود آه آه که در آنحال عمر بن سعد ملعون بنزد آن شهید آمد و میخواست که بدست خود آن غریب بیکس را بقتل رساند فقال علیه السلام یا عمر انت تقتلنی یعنی فرمود که ای عمر تو میخواهی که بدست خود مرا بکشی و شهید نمائی پس آن شقی بدعاقبت خجالت کشید و بمکان خود مراجعت نمود و در روایتی دیگر وارد شده است که در آنوقت که آن ملعون در بالای سر آن مجروح محزون ایستاده بود و اراده قتل آنجناب داشت زینب خاتون دلخون از خیمه بیرون تشریف آورده بود و از شدت خوف و دهشت گوشوارهای او میلرزید و بصدای بلند میگفت که وا اماه

واستند اهل بتاه یعنی ایبرادر جان وا بیستند وآقای بیکسان وای باقی مانده اهل پیغمبر آخرالزمان آیا میخواهند ترا بقتل رسانند
ایکاش که آسمانها خراب میشد وکوهها پاره پاره میگردید پس زینب خاتون فرمود که ایعمر اشجاعت بیحیا میخواهند که این بزرگوار را بکشند
و تو ایستاده ومی بینی ودفع ایشان نمیکنی پس چون آنحرامزاده آنغریب بیکس آغشته ابر آنحال وجناب زینب را پریشان احوال دید تماشا
دانهو مستیل علی خدیه ولحیته وتعیرف وجهه عنها مؤلف کوید که آه آه نمیدانم که آنملعون با این قساوت قلب وشقاوت باطنی که داشت
چه دید که دلش سوخت واشکهای نحس او برصورت وریش نحس او جاری گردید وروی خود را از جانب زینب خاتون گردانید وحیا کرد
وبمنزل خود عود نمود وپیوسته رؤسا وشجاعان وسگهای بی ایمان را طلبیده وامر بقتل او میکرد ومیگفت که عجلوا الیه یعنی بزودی کار او را
بسازید وبزودی او را بکشید پس چهل نفر از سواران بجانب آن بیکس حیران تاختند وهریک در قتل او بر دیگری پیشی میگرفتند که سر آن سرور
عالمیان را از بدن جدا کنند که شیث بن ربعی حرامزاده برهمگی سبقت گرفته وشمشیر خود را برهنه در دست گرفته برای آنکه سر مظلوم را جدا
کند پس آنحضرت با گوشه چشمهای حق بینش که از خون سر وپیشانیش پر از خون شده بود نگاهی بجانب آن نگاه فرا افکند که آنشقی تیغ را از دست
خود بیفکند وفرار را بر قرار اختیار نمود وهمین نعره میزد ومیگفت معاذ الله یا حسین ان القی اباک بدمک یعنی پناه میبرم بخدا ای حسین
اینکه ملاقات کنم در قیامت پدر بزرگوار تو علی بن ابیطالب علیه السلام وحال آنکه خون تو در گردن من بوده باشد پس سنان بن انس ملعون
که روی بسیار زشتی داشت وریش کوسجی وصورت حبشی داشت بر سر بالین آنغریب بیکس آمد که او را شهید کند پس آنعزیز کرده پروردگار
با آن چشمی که شبیه بود بچشم رسول مختار نگاهی بآنسک غدار کرد پس او جرأت پیش آمدن نکرد بلکه مراجعت نمود ومیگریخت ونعره میزد
ومیگفت که چه شده است ترا ای پسر سعد غضب خدا بر تو باد ای ملعون اردت ان یکون محمد خصمی میخواهی که روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
خصم من بوده باشد پس فردی دیگر نزدیک آمده اماده قتل آنجناب کرد آنحضرت نگاهی باو فرمود وفرمود ارجع لست انت قاتلی
امید برگرد تو کشنده من نیستی وبدانکه من راضی نمیشوم که تو داخل آتش بشوی وبسوزی چون آنمرد این نوع مهربانی را از آنجناب مشاهده نمود
گریست وعرض کرد فدای تو شوم یا ابن رسول الله تو در اینحال غم ما را میخوری وراضی نمیشوی که ما داخل آتش شویم پس شمشیر خود در آستین روی
عمر سعد کرد آنملعون سؤال کرد که کار حسین را ساختی گفت ای ظالم آمده ام که کار ترا بسازم وشمشیر خود را بلند کرد که بر او زند آنشقی غلامان خود را
امر کرد که وی آن تازه مسلمان را گرفتند وجراحت بسیار بر بدنش رسانیدند پس چون از زندگانی خود نا امید شد روی بجانب آنحضرت
نموده عرض کرد که یا ابن رسول الله گواه باش که در راه محبت تو کشته شدم پس مرا در قیامت دریاب وداخل بهشت فرما پس آنفرزند
رحمة للعالمین صدای ضعیف او را جواب داد که فردای قیامت همین نحو که خواهش نمودی خواهم نمود پس آن نو مسلمان را که از دوستان تازه
جناب سید الشهداء علیه السلام بود بدرجه شهادت رسانیدند انا لله وانا الیه راجعون

مجلس چهل وششم در فضایل ومصایب اهل کساء وبعضی از کلمات خامس آل عبا بعد از فتادن بزمین کربلا با شمر لعنه الله

السلام علی اهل المحبة والمعرفة والنجاة علی اصحاب البکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد اللهم صل علی من ابدعتهم بمشیتک
من مشیتک فجعلت قلوبهم اوعیة ومحال لمشیتک فلذا اولئک ما اوجدته بمشیتک ثم صل اللهم علی من اردتهم مع ارادتک
فجعلت السنتهم تراجم ارادتک فرفعت اللهم محل فی قبضة ارادتک لانهم لا یریدون الا ما اردت بارادتک وهم خواص بحار توحیدک
وبشارع تمجیدک بل هم البحار المسجورة من ماء عطائک بل هم السماء الماء جودک الذی به حیوة جمیع خلقک فهم المطرودون
عن مجیر الاعراض عنک فالاقبال الی غیرک بمحض بدو وجودهم الی دوام ملکک فکیف لا یکونون مطهرین من الارجاس والاخباث فی ارضک
به منهم محمد وآله علیهم آلاف صلواتک وسلامک ولا سیما علی مبدء انفجار ماء الخشوع وینبوع بحار الخشوع وکفی انه الشریف السلطان
الذبیح الممنوع من الماء المعین المطروح فی ارض البلاء بلا معین المغشی علیه فی حومة المنافقین المنتشی لشدة العطش من الملحدین
آه آه من عدم اجابة احد من الحاضرین وکفی فی بیان خاله انه بکی علیه جملة من المشرکین آه آه واحرقتاه من نداء رئیس المعاندین لقتله
بین العساکر اجمعین آه آه من سبق اجابة شمر اللعین وتبادره بنفسه الی سید المظلومین لعدم خوفه من جده خاتم النبیین اعنی

سبب سرور الاولین والآخرین وذو سید شباب اهل الجنة وعین الباکین وشفیع ذنوبنا یوم الدین سیدنا ومولانا ابا عبد الله الحسین سید المقتولین فداه آباؤنا وامهاتنا وارواح العالمین ثم الرحمة علی محبیه والباکین علی المصائب ولعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین ودهر الداهرین وبعد فقد قال سبحانه فی محکم کتابه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی آنست و جز این نیست که اراده کرده است خداوند اینکه ببرد از شما اهل بیت حقیقت رجس و خباثت را و طاهر گرداند شما اهل بیت را طاهر گردانیدنی و باید دانست که آنچه از اخبار بسیار ظاهر میشود اینست که این آیه شریفه مکرر در شان خمسه النجبا یعنی اصحاب عبا علیهم السلام نازل شده است و جاری گردیده است در حق جمیع اهل بیت عصمت علیهم السلام و آنچه دلالت بر شان نزول این آیه شریفه میکند در حق ایشان حدیث کساست و چون این حدیث شریف از جمله اخبار مشهوره معتبره متداوله مسلمه بین فرقه محقه شیعه است خوش میآید مرا که در این کتاب ترجمه آنرا بیان کنم و در بین آن اشاره ببعضی از مصایب اصحاب کساء صلوات الله علیهم اجمعین نمایم تا از شنیدن اصل حدیث قلبهای شیعیان مملو از نور معرفت و ایمان گردد و از استماع مصایب ایشان چشمها گریان و جگرها بریان شود تا ثواب معرفت و مصیبت را باهم دریابند تا بهمه فیوضات کامیاب گردند و چونکه از بعضی از علمای اعلام استماع نمودم که در هر مجلسی که این حدیث شریف خوانده شود جناب صاحب الامر عجل الله فرجه حاضر میشوند لهذا نیکو آنست که اهل مجلس مؤدب و با وضو بنشینند بنوعیکه گویا بدیده ظاهری در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و با ایشان تعزیه داری میکنند باید آنکه از برکت اشک چشم آنجناب اشکهای چشمهای حاضرین نیز قبول گردد پس بدانکه از جمله آوردنهای جبرئیل این آیه شریفه را از برای حضرت سید المرسلین اینست که در کتب معتبره بسیار از حضرت فاطمه طاهره علیها السلام روایت شده است که میفرماید که روزی داخل شد بر من پدر بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمود که ای فاطمه بدانکه ضعفی در بدن خود مییابم پس من عرض کردم که ای پدر جان پناه میبرم بخداوند از ضعف در بدن مقدس تو پس پدرم فرمود که ای فاطمه بیاور از برای من آن عبای یمانی را و بر روی من بپوشان حضرت فاطمه طاهره میفرماید که من آن عبا را آوردم و بر روی جسد مقدس پدر بزرگوارم پوشانیدم وصرت انظر الیه فاذا وجهه یتلألأ کانه القمر فی لیلة تمامه یعنی و نظر بروی مقدس او میکردم میدیدم که چون ماه شب چهارده میدرخشید مؤلف گوید که خداوند از رحمت خود محروم فرماید آنجماعتی را که بصاحب این روی منور مکرم اذیت رسانیدند و بی ادبیها کردند و گاهی مجنون خواندند و حال آنکه جامع علوم اولین و آخرین و هادی انبیا و مرسلین بود آه وا مصیبتاه که بهمین اذیت اکتفا ننمودند بلکه بعضی از کفار قریش او را زدند آه وا حزناه که ملعونی چنان کمانی بر سر آنجناب زد که فرق مبارکش بشکافت و خون بر روی نور آسایش جاری گردید پس با گریه و ناله داخل مسجد الحرام گردید و مکرر میفرمود که من ینصرنی الیوم الذی لا انتم آه ولیس له ناصر و معین و انیس و طبیب یعنی کیست که یاری خواهد کرد یتیمی را که از برای او پدر و مادری نیست و از برای او یاری و دوستی و مونسی و هم نشینی نیست آه آه وا محمداه که اکتفا باین اذیتها نکردند و مکرر خاکروبه و زباله از بام خانها بر فرق مبارکش افشاندند و بر راه عبورش خار و خاشاک ریختند و چنان امر را بر آن برگزیده پروردگار عالمیان و بر سایر بنی هاشم و دوستان آنجناب تنگ گرفتند که آخر الامر مضطر و لاعلاج شده از مکه معظمه که وطن اصلی و محل تولد او بود هجرت فرموده روانه مدینه طیبه گردید خداوند دشمنان سید انبیا را بشدت عذاب خود معذب فرماید که باینهمه اذیت اکتفا نکردند و در یکی از جنگها بدندان مبارکش سنگها زدند آه آه وا مصیبتاه که جمعی از اشقیا همت خود را بر شهید کردن آنحضرت صرف نمودند تا آنکه مکرر آنحضرت را زهر دادند آخر الامر بزهر جفا شهید کردانیدند بلکه جمیع اهل بیت طیبین طاهرین او را صلی الله علیهم اجمعین بالقتل رسانیده اند یا بزهر جفا شهید کرده اند و از اینجهت است که خود فرموده است که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت یعنی اذیت کرده نشده است هیچ پیغمبری مثل آنچه اذیت کرده شده است بمن زیرا که جناب اقدس الهی بلا را تحفه انبیا فرموده است و در حدیث وارد شده است که بلا موکل است بر انبیا و بعد از ایشان بر اولیا و بعد از ایشان بر کسی که پیروی او باشد و با ایشان بیشتر است بلا و محنت او و در این دار فانی زیاده است حضرت فاطمه طاهره فرمود که بعد از آنکه پدر بزرگوارم در زیر عبا آرام گرفت یکساعت بیشتر نگذشت که ناگاه دیدم فرزندم امام حسن داخل خانه شد و گفت السلام علیک یا اماه پس من در جواب گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فوادی یعنی سلام بر تو باد ای نور چشم من و ای میوه دل من فقال یا اماه انی اشم رائحه

حدیث شریف کساء

جنّة کانّها رایحة جدّی رسول الله صلّی الله علیه وآله یعنی ایجان مادر بدرستیکه من عجب بوی خوشی میشنوم که مثل بوی جدّم رسول خدا صلّی الله علیه وآله میباشد مؤلّف گوید که نباید شیعیان و دوستان تعجب کنند که چگونه حضرت امام حسن علیه السلام بمجرّد داخل شدن درخانه بوی نیکوی جدّ خود را شنید زیراکه در بعضی از احادیث وارد شده است که آن بزرگوار از هر کوچه که عبور میفرمود تا سه روز هر کس از آنکوچه میگذشت بوی عطر جسد شریف و عنصر لطیف آنحضرترا میشنید و شنیده‌ام که در بعضی از اخبار تا پنج روز و هفت روز نیز وارد شده است ایشیعیان وایشیعیان از برای شناختن عطر عرق آنحضرت همین کافیست که در حدیثست که در شب عروسی که حضرت فاطمه علیها السلام را بخانهٔ جناب امیر مؤمنان علیه السلام بردند زنان و دختران بنی هاشم و قریش و دیگران بحجرهٔ طاهره در آمدند آنمعصومه شیشهٔ عطری از جیب مبارک در آورد و گیسوان مجعّد مسلسل خود را بآن معطّر فرمود که دفعةً جمعی از آن زنان غش کردند و مدهوش گردیدند و جمعی از شدّت و قوّت آن بو بیاد رده متحیّرانه از حجرهٔ طاهره بیرون آمدند پس همهٔ محفلیان بخدمت آنمخدّرهٔ دو جهان عرض کردند که ایخاتون جهان وای دختر بهترین پیغمبران این چه عطر بود که استعمال فرمودی که همه مارا واله و حیران گردانید که هرگز بوئی باین نیکوئی نشنیده بودیم آنمعصومه در جواب ایشان فرمود که چون در هوای گرم پدر بزرگوارم رسول خدا بحجرهٔ من تشریف میآورد و سر خود را بر دامن من میگذاشت و استراحت میفرمود من عرق پیشانی نورانی آنجناب را گاهی برداشتم و در این شیشه کردم و این بوی عطر که نیکوئی آن شمارا مدهوش و متحیّر کرده از اثر عرق پدر بزرگوارم میباشد اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد پس حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود که در جواب فرزند خود حضرت امام حسن گفتم که ای فرزند گرامی اینک جدّ بزرگوارت در زیر عبا خوابیده است پس حضرت امام حسن بجانب عبا آمد عرض کرد که السلام علیک یا جدّاه السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که در زیر عبا در آیم آنحضرت از زیر عبا صدا زد که اذن دادم ترا ای فرزند گرامی و شافع امّتم پس حضرت امام حسن داخل شد و در آغوش جدّ بزرگوار خود آرام گرفت مؤلّف محزون گوید که از برای همین نور دیدهٔ فاطمهٔ زهرا و پروردهٔ آغوش سیّد انبیا صلّی الله علیه وآله چندان مصیبتها روی داد که ملائکهٔ آسمان و زمین در مصیبت او گریه و ناله کردند و گریه برآنمظلوم اسباب نجات امّت مرحومه گردید چنانچه از رسول خدا روایت شده است که فرمود ای پسر عبّاس بدانکه حسن از منست و فرزند منست و قرّة العین من و ضیاء قلب من و میوهٔ دل منست و سیّد جوانان اهل جنّتست تا آنکه فرمود که در وقت شهادت او جمیع ملائکهٔ آسمانها و زمینها در مصیبت او گریه خواهند نمود بلکه همه اشیاء براو خواهند گریست حتّی مرغان در هوا و ماهیان در دریاها فمن بکاه لم تعم عینه یوم تعمی العیون یعنی ای پسر عبّاس هر کس براو گریه کند کور نمیشود دیدهٔ او در روزیکه همهٔ دیدها کور خواهد بود و من حزن علیه لم تحزن قلبه یوم تحزن القلوب و هر کسیکه در مصیبت او محزون شود محزون نشود قلب او در روزیکه همه قلبها محزون خواهد گردید و من زاره فی بقیعه ثبتت قدمه علی الصراط یوم تزلّ فیه الاقدام و هر کس زیارت کند قبر مقدّس او را در بقیع ثابت میماند قدم او بر صراط در روزیکه قدمها در آن خواهد لغزید ایشیعیان و ایدوستان نمیدانم بکدام مصیبت آن بزرگوار مظلوم اشاره کنم تا قلبهای محبّان محزون و دیدهای ایشان گریان گردد بلی همین بس که از منافقین امّت چندان اذیّت کشید که لاعلاج از وطن اصلی خود که مدینهٔ طیّبه بوده باشد هجرت نموده و بکرّه باطراف شهرها تشریف برد آه آه و امصیبتاه که ظالمین و منافقین آنمظلوم را در غربتها چندان اذیّت رسانیدند که آن آقای همهٔ جوانان اهل جنّت مضطرّ گردیده نه در وطن آرامی داشت و نه در غربت مکانی حتّی آنکه خنجر بران مبارکش زدند و بعصای زهرآلوده پشت پای مقدّسش را سوراخ کردند آه واغربتاه و وامظلوماه که آنجناب را چند دفعه زهر دادند تا آنکه آخر الامر بزهر جفا شهید کردند و پارهای جگر او در میان طشت از شدّت زهر موج میزد آه وامظلوماه وا غوثاه که تیرها بر تابوت او زدند بنوعیکه بعضی از آن تیرها تابوترا سوراخ کرده بر بدن ضعیف نحیف زهر خوردهٔ شهید شدهٔ او رسیده بود و مجروح گردیده بود و سیعلم الذین ظلموا حقّ آل محمّد ایّ منقلب ینقلبون ایشیعیان و ایمحبّان تأمّل نمائید در کلام حضرت فاطمه فانّها قالت و اذا بالحسین الشهید قد اقبل ایدوستان بعد از قلب محزون مهموم جناب فاطمهٔ طاهره شوم که چون دانا شده بود که فرزند مظلومش جناب سیّد الشهداء شهید خواهد شد و بچه ظلم و ستم کشته خواهد گردید که در این حدیث شریف میفرماید که ناگاه فرزند شهیدم حسین داخل خانه شد و گفت السلام علیک یا امّاه پس من در جواب او گفتم که و علیک السلام یا قرّة عینی و ثمرة فؤادی پس حسینم گفت که ای مادر بزرگوار بدرستیکه من بوی خوشی میشنوم که گویا بوی جدّم رسول خداست من در جواب او گفتم که

بلی ای فرزند گرامی اینک جد تو بزرگوارت و برادرت در زیر عبا خوابیده اند پس فرزندم حسین چون اینکلام را از من شنید نزدیک العبا آمد
عرض کرد که السلام علیک یا جدا السلام علیک یا من اختاره الله یعنی سلام بر تو باد ای جد بزرگوار و سلام بر تو باد ای برگزیده خداوند
متعال آیا اذن میدهی حسین را که داخل شود با جناب تو در زیر عبا قال نعم قد اذنت لک رسول خدا فرمود که بلی الحسین نعم که
اذن دادم ترا داخل شو و فی بعض الروایات قال رسول الله بابی انت وامی ادخل ای شیعیان و ای دوستان و ای گریه کنندگان بر سید
مظلومان بشنوید که در بعضی از روایات وارد شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرزند مظلوم خود فرمود که الحسین پدر و مادرم
فدای تو شود داخل عبا شو پس آن مظلوم بعد از اذن داخل عبا شد مؤلف گوید که از کجا رفت که بهترین اولین و آخرین در حق سید مظلوم
بابی انت و امی بگوید و در روز عاشورا از کثرت جراحت بر زمین گرم کربلا افتاده باشد و ابن سعد لعنة الله علیه در میانه لشکر شقاوت اثر
خود فریاد کند که من یاتنی برأسه فله ما یتمنّی یعنی هر کس که سر او را از برای من بیاورد هر چه جایزه طلب کند تا و میدهم ای دوستان جناب
سید الشهدا روحی و ارواح العالمین له الفدا بدانید که چون لشکریان از آن بزرگوار شجاعت بسیار دیده بودند با آنکه بر زمین افتاده بود کسی را جرات آن
نبود که بنزدیک آنجناب رود مگر شمر شریر ملعون بیحیا که ندای امیر لشکر خود را جواب داد و گفت انا ایها الامیر یعنی ای کار گذشت فقال
اسرع فلک الجایزة العظمی پس ابن سعد ملعون بشمر شریر گفت که تعجیل کن و از برای تست جایزه عظمی آه آه و واویلاه و وا مظلوماه که آن
ملعون روانه جانب آن مظلوم غریب شده و قد کان ارواحنا له الفدا مغشیا علیه و امظلوماه و وامصیبتاه که در وقتی بر سر بالین آن مجروح غرقه
بخون رسیده که از شدت تشنگی و گرسنگی و کثرت جراحت غش کرده بود و چون نزدیک آنجناب رسید همراه او بود سنان بن انس
بی ایمان پس روی نحس خود را بجانب آن شقی کرده گفت که سر او را از طرف پشت سر او جدا کن پس سنان بی ایمان با آن شقاوتیکه داشت در جواب
شمر گفت که والله لا افعل فیکون جده محمد خصمی یعنی ای شمر شریر من هرگز او را بقتل نرسانم تا اینکه جد او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم
من شود پس از انکار سنان شمر بی ایمان در غضب شد و خود قدم جرات پیش نهاد و در میانه او و آن مظلوم سؤال و جواب بسیار شده که
آنها که قلوب اصحاب کسا و شیعیان را تا قیامت سوزانیده و اشکهای ایشان را جاری گردانیده اینست که خامس اصحاب کسا با آن ملعون
فرمود که ای شمر مرا میشناسی که کیستم و اراده قتل من کرده ای آن ملعون در دنیا و آخرت جواب داد که بلی ترا میشناسم حق شناختن تو حسین بن
علی بن ابیطالب و مادرت فاطمه زهرا و جدت محمد مصطفی فقال الحسین علیه السلام یا ویلک اذا عرفت انّ هذا حسبی و نسبی فلم تقتلنی
یعنی مظلوم کربلا که همه جانها فدای او شود فرمود که وای بر تو ای شمر اگر میدانی حسب و نسب مرا پس بچه سبب اراده کرده قتل مرا در جواب
عرض کرد که الحسین من اگر ترا بقتل نرسانم که از یزید جایزه خواهد گرفت پس آنحضرت فرمود که ای شمر جایزه یزید بهتر است از برای تو یا
شفاعت جدم رسول خدا قال اللعین ابن اللعین دانق من الجایزة احبّ الیّ منک و من جدک ای شیعیان والله که آن شقی ترین
اولین و آخرین جواب داد که هر کس که در بدن او یکموی از اسلام باشد نتواند بشنود آه آه واویلاه که آن بیحیای بی ایمان گفت که الحسین
دانقی از جایزه یزید محبوب تر است در نزد من از تو و از جد تو اللهم العن علی شمر و سادته و اتباعه و من رضی بفعله یعنی ای خداوند
من لعنت فرما بر شمر شریر و آقایان او که منافقین و یزید و ابن زیاد و ابن سعد علیهم اللعنة اند و تابعین او و بر هر کس که راضی است بر افعال
و اقوال و رفتار و گفتار او پس حضرت فاطمه علیها سلام الله فرمود که ناگاه والد حسنین و مولا ثقلین جناب علی بن ابیطالب علیه السلام داخل
خانه شد و فرمود که السلام علیک یا بنت رسول الله پس من در جواب گفتم که و علیک السلام پس آنحضرت فرمود که کانی اشم رایحة
طیبة کانّها رایحة اخی و ابن عمّی رسول الله یعنی ای فاطمه طاهره عجب بوی عطر نیکوئی میشنوم گویا بوی عطر بدن مقدس برادرم و پسر عم
رسول خدا صلی الله علیه و آله من در جواب گفتم که بلی اینک آنجناب با دو فرزند تو حسنین در زیر عبا خوابیده اند پس آنحضرت چون اینکلام را از من
استماع نمود بر سر ایشان آمده گفت السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که بیایم در زیر عبا و بوده باشم با شما جواب آمد که یا علی
داخل شو پس داخل شد مؤلف گوید که شبهه نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از داخل شدن جناب امیر علیه السلام در زیر عبا چه
بسیار مسرور و شاد گردید آه آه نمیدانم چگونه مهموم و مغموم و گریان و نالان میشد اگر مشاهده مینمود که حسنین علیهما السلام مجروح خونالود
از محراب مسجد کوفه بر دوش خود گرفته بخانه میبرند و اصحاب در اطراف او راه میروند و گریه و ناله میکنند ملائکه صیحه میکشند و دختران آنحضرت

بخانه باز گردیده ونالها ایستاده اند ودر حدیثست که چون آنحضرت را با فرق شکافته وروی خون آلوده داخل خانه کردند ودر محراب عبادت
خوابانیدند چنان صیحه وناله از دختران واطفال بر آمد که ملائکه آسمان وزمین بناله در آمدند پس جناب زینب خاتون وام کلثوم خاتون
با سایر دختران وپسران در اطراف آنمظلوم مجروح جمع شدند ونوحه میکردند واصحاب ودوستان بجهة احترام اهل وعیال داخل خانه نشدند
ودر عقب در خانه از مفارقت امام خود آنقدر گریسته بودند که در حدیثست که نزدیک بود که روح از بدنهای ایشان مفارقت کند پس
جناب امیر مؤمنان از مشاهده این احوال از اصحاب وعیال گریستن شدیدی ومکرر میفرمود که بر امام خود رحم کنید که مرا حال شنیدن
صیحه وناله شما نیست آه آه وا مصیبتاه وا حزناه که در آنحال حسنین خود را طلبید وایشانرا در آغوش مرحمت خود جای داد وچندان
ایشانرا بوئید وبوسید وگریست که غش کرد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس حضرت فاطمه علیها السلام میفرماید که من نزد آنجناب
آمدم وعرض کردم که السلام علیک یا ابا السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که با شما در آیم پدرم فرمود که بلی ای فاطمه طاهره
اذن دادم داخل عبا شو پس آن معصومه نیز داخل عبا شد ای شیعیان وای دوستان بدانید که در حدیثست که چون همه آن بزرگواران علیهم السلام در زیر
عبا جمع شدند از جانب خداوند عز وجل ندا رسید که ای ملائکه من وساکنین آسمانهای من بدانید بدرستیکه من خلق نفرموده ام آسمانهائیرا
که بنا کرده ام ونه زمینی را که گسترده ام ونه ماه وآفتابی که نور دهنده اند ونه افلاکی که دور زننده اند ونه دریائی که جاری شونده است ونه
ملائکه که در اطراف سیر کننده اند مگر بمحبت این پنج بزرگوار که در زیر عبا قرار گرفته اند پس جبرئیل امین عرض کرد که ای پروردگار کیانند
در زیر عبا ندا رسید که ایشانند اهل بیت نبوت ومعدن رسالت فاطمه است وپدر فاطمه وشوهر فاطمه ودو فرزند فاطمه مؤلف گوید
که جناب قدس الهی جل شانه العالی بحکمت بالغه خود فاطمه زهرا را در این حدیث شریف اصل قرار داده آه آه وباقی اهل عصمت را فرع آه آه نمیدانم
چه عذر خواهد آورد آن کسیکه در بر پهلوی او زد واستخوانهای پهلوی او را شکست ومحسن او را ساقط کرد وبازوی او را با غلاف شمشیر شکست
ودر مسجد در حضور همه اصحاب او را نسبت بدروغ داد وعلی الدوام با او انواع اذیتها رسانید تا آنکه شهید گردید پس جبرئیل امین عرض کرد
آیا مرا اذن میدهی که بزمین نازل شوم ودر زیر عبا داخل شوم تا ششم ایشان محسوب شوم از جانب خداوند عز وجل ندا رسید که اذن
دادم پس جبرئیل امین نازل شده وبالای سر ایشان ایستاد وعرض کرد که السلام علیک یا رسول الله بدانکه خداوند علی اعلی بجناب تو سلام
میرساند ومیفرماید که بعزت وجلالت خود قسم یاد میکنم که خلق نفرمودم این آسمانرا که بنا کرده ام ونه این زمینرا که گسترده ام ونه ماه ونه آفتاب
نور دهنده را ونه دریای جاری شونده را ونه افلاک دور زننده را ونه ملائکه اطراف رونده را مگر محض بجهة خاطر شما پنج بزرگوار وخداوند
جل جلاله اذن داده است مرا که با شما بوده باشم در زیر این عبا یا رسول الله آیا شما هم اذن میدهید مرا که در زیر عبا در آیم آنحضرت فرمود
که اذن دادم داخل شو پس بعد از اذن داخل شد وعرض کرد که خداوند علی اعلی میفرماید که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا مؤلف دلفگار گوید که جبرئیل امین وحی الهی با آنکه ملک بود واز سنخ بشر نبود وبا خاتون جنان نامحرم نبود وپس از اذن
بودن از جانب خداوند جل جلاله احترام عبا ودخول ایشانرا منظور داشت واذن جدید تحصیل نمود آه واویلاه واطفلاه که بعد از رحلت سید
انبیا صلی الله علیه وآله احترام خانه او را ودختر او را نداشتند واشرار امت در آنخانه را سوختند وشکستند وبر پهلوی دختر معصومه اش زدند
وبدون اذن او داخل خانه اش شدند وانواع بی ادبیها کردند فلعنة الله علی ظالمی آل محمد صلی الله علیه وآله ومن رضی بفعالهم من الاولین
والآخرین ای دوستان خامس آل عبا والله متحیرم که مظلوم کربلا وغریب در ارض نینوا بر چه حال بود آنوقتیکه در روز عاشورا در هوای گرم
در میان میدان قتال بیاد آورد احوال تبرک جستن جبرئیل را بداخل شدن در زیر عبا با ایشان که در این رجز خواندن فرمود نَحْنُ اَصْحَابُ الْعَبَا
خَمْسَتُنَا قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَالْمَغْرِبَيْن نَحْنُ جِبْرَئِيلُ لَنَا سَادِسُنَا وَلَنَا الْبَيْتُ وَمَثْوَى الْاَكْرَمِين یعنی مائیم اصحاب عبا که هر پنجیم از مالک
مشرق ومغرب زمینها وما ئیم آن بزرگوارانیکه جبرئیل از خدا اذن خواست که بوده باشد ششمی ما وتبرک جست بداخل شدن در زیر عبای ما
وهذا برای ماست مکه معظمه وجایگاه حرمین وشنیدم از بعض علمای اعلام که میفرمود که در حدیثی وارد شده است که چون جبرئیل داخل عبا شد
حضرت فاطمه طاهره از آن مکان که تشریف داشت بجانب دیگر عبا حرکت فرمود از جلالت وعصمتی که داشت عرض کرد که ای پدر بزرگوار
که بود که داخل عبا شد که از سنخ ما نبود رسول خدا فرمود که ای فاطمه طاهره آرام بگیر که اینک جبرئیل امینست مؤلف دلکباب گوید

[illegible]

چگونه مؤمن عارف بحق اهل بیت عصمت چنانکه بعد از شنیدن این حدیث شریف بشنود که اشقیای ملاعین کوفه و شام بعد از کشتن جناب سید الشهداء علیه السلام با شمشیرهای برهنه روی بجانب اولاد و دختران آل عبا علیهم السلام نهادند و اول کاری که کردند خیمهای ایشان را آتش زدند و بعد از آن اسباب و لباس ایشان را بغارت بردند و ایشان را اسیر کرده مثل اسرای ترک و دیلم و بر شتران سوار کرده شهر بشهر و دیار بدیار بردند و داخل کوچه و بازار و مجلس نامحرمان کردند و نامحرمان و دشمنان بی اذن ایشان داخل منزل و مکان ایشان گردیدند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حضرت فاطمه علیها السلام میفرماید که بعد از آمدن جبرئیل در زیر عبا و آوردن آیه شریفه جناب امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که یا رسول الله چه فضیلت است از برای نشستن ما در زیر این عبا در نزد خداوند جلیل پدرم رسول خدا فرمود که یا علی قسم بآن خداوندیکه مرا براستی برانگیزانید از برای نبوت و اختیار کرد مرا برای رسالت که ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن بوده باشند بسیاری از شیعیان و دوستان ما مگر آنکه نازل میشود بر ایشان رحمت و احاطه میکنند بر ایشان ملائکه و استغفار میکنند برای اهل آن مجلس تا آنکه متفرق شوند پس امیر المؤمنین علیه السلام چون این فضیلت را استماع نمود فرمود که والله رستگار و سعادتمند شدیم ما و بپروردگار کعبه قسم که همچنین رستگار و سعادتمند شدند شیعیان ما پس دفعه دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق آن خداوندیکه مرا براستی و درستی از برای نبوت برانگیزانید و از برای رسالت برگزید که ذکر نمیشود این حدیث ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن بوده باشند شیعیان ما مگر آنکه در آن مجلس مهمومی بوده باشد خداوند از او رفع غم فرماید و نبوده باشد در آن مجلس مغمومی مگر آنکه خداوند غم او را برطرف فرماید و نبوده باشد طالب حاجتی مگر آنکه خداوند حاجت او را روا فرماید پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در این هنگام والله رستگار و سعادتمند شدیم ما و همچنین شیعیان ما رستگار و سعادتمند شدند در دنیا و آخرت مؤلف گوید که از برکت این حدیث شریف طمع آن داریم که جناب صاحب الامر روحنا له الفداء در این مجلس حاضر شده باشند و از برکت آن بزرگوار علیه السلام آنچه در این مجلس گفتیم و شنیدیم و گریستیم مقبول جناب اقدس الهی و مرضی آنجناب گردیده باشد اللهم عجل فرجه للانتقام بحقه و حرمة آبائه الطاهرین و صلی الله علیهم اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین

مجلس چهل و هفتم در بعضی از مصایب حضرت امیر و جناب زهراء و حسنین و نشستن شمر علیه اللعنه بر سینه مظلوم کربلا

السلام علی اهل المصیبة و العزاء و البکاء علی آل سید الانبیاء ارواحنا لهم الفداء و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد اللهم صل علی من اظهرت کمال قدرتک فی ابداعه لاظهار الجمال و لولاه لما کان لظهور قدرتک کمال الکمال و لا لاظهار جمالک جمال فارحم اللهم عنده شیعته ما فی قدرتک بدوام قدرتک یا متعال فالعن اللهم علی من آذاه و اعان علیه و ملأ بالسم تمام قدرتک یا ذا الجلال ثم صل اللهم علی من هو فقسمتها ضد الشبوة فی مراتب الولایة فی المبداء و المآل التی جعلته علیه بعلمک و موضعا لسرک فی الماضی و المستقبل و الحال فاکرم اللهم علیه بحق کرامتک بدوام بقائک یا من لا یزول و لا یزال فالعن اللهم علی من آذاه و سبه و شق قرنه و جرح اکبادا و شیعته بدوام اشرف بقائک ثم صل اللهم علی الشمس الطالعة لاشراق ما فی دائرة الحسن و الجمال و الکمال جلیلة النبوة و جلیلة الولایة و بنت وجه الولایة المنیرة باشرف خصال آه آه من کسر ضلعها و سقط ولدها و ضرب عضدها و هتک حرمتها و غصب حقها و النقع [illegible] اذا ما هو بالقتال فوالذی لا اله الا هو ان من ضربها بالسیاط کان کمن قد ارتفع بسیفه یقاتل ثم صل اللهم علی ثمرة شجرة النبوة و الولایة و اول سیدی شباب اهل الجنة آه آه الذی تقطع کبده الی ماه و ستقعن قلبه و تضطرب الغلغات فی الطشت کالسمک علی الارض الحارة ثم صل اللهم علی ثانی سیدی شباب اهل الجنة غواص بحار المحنة المفدی بنفسه فی الله مع الاحبة و السبب الاعظم لنجاة الامة و شتره [illegible] النبوة فی التوم و الشطیه بانه شهید بده الامة بالسیف و بنیل و الاسنة و یذبح کما یذبح الکبش بالذلة فی شدة الجوع و العطش و تجرع الغصة آه من مصیبة لا تسلیة لها آه من حرقة قلب لا مطفی لها و هی ان الصدر الذی کان علیه بعلم الله و موضعا لسر الله و مرتضی لنبیه الله و مرکزا لدوائر فی ملک الله ارتقاء شمر لعنه الله ای والله لقد ارتقی مرتقا عظیما عند الله [illegible] من تلوة الله و من قرآنه و من غضب الله آه آه این الملائکة حزن این الجبرئیل این المکونین این المعلقون و این الانبیاء و انتهی المرسلون این الصاحون این الفاخرون این الآدلون این الاجرون لیلطموا وجوههم و نشروا شعورهم

ويحثوا التراب على رؤسهم في هذه الرزيّة الكبرى والداهية العظمى ليت الموت أعدمني الحيوة وما سمعنا أنه عليه السلام قال
يا شمر هذه ساعة زوال الجمعة والخطباء على المنابر يمدحون جدّي الذي كان يضع يده على صدري ويقبّل نحري وأنت يا لعين تجلس على
صدري وتضع الحسام على نحري آه آه فيا يزيد الظالم اللعين لاحصدا وعبادا فقد ذبح آخر حجته يا شمر الأوكس معدودة وأفرغ
أكباد المقربين الموحدين الى يوم القيمة ألا وصلى الله على الحسين الذبيح وأحبته وأنا باكين عليه والعن القسم على عداته وظالميه ولاسيما
على شمر اللعين بجميع لعنات الأولين والآخرين ودوام خلود المنافقين في أسفل السافلين بقعاد ثبتك يا أشد المشتمين ای دوستان
و ای شیعیان بعد از ختم خطبه ونوحه وناله قلبهای خود را منور کنید بشنیدن این حدیث شریف که ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت
کرده است که در شب معراج در آسمان چهارم خروسی را دیدم که بدن او از در سفید بود وچشمهای او از یاقوت قرمز وبالهای او از زبرجد
سبز واو ندا میکرد ومیگفت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب ولی الله فاطمة وولداها الحسن والحسین صفوة الله یا غافلین
اذکروا الله وعلی مبغضیهم لعنة الله یعنی ذکر آن خروس این است که نیست خدائی مگر خدای یکتای بیهمتا ومحمد صلی الله علیه وآله رسول و
فرستادهٔ اوست وجناب علی بن ابیطالب ولی خداوند است وجناب فاطمه طاهره ودو فرزند او حسن وحسین برگزیدگان خداوند
ای غافلین یاد کنید خداوند را وبر دشمنان این بزرگواران همیشه باد لعنت خداوند ودر کتاب امالی از ابن عباس روایت شده
که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بود که در آن وقت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بر آنجناب وارد شد فلما رآه بکی وقال
إليّ إليّ يا بنيّ یعنی چون نظر آنجناب بر او افتاد گریست وفرمود که بجانب من بیا ای فرزند من پس امام او را نزد خود طلبید تا آنکه
آنجناب را بر ران راست خود نشانید ثم اقبل الحسین علیه السلام فلما رآه بکی ثم قال إليّ إليّ يا بنيّ پس بعد از لحظهٔ جناب سید الشهدای
مظلوم کربلا علیه السلام داخل گردید پس چون نظر سید انبیا صلی الله علیه وآله بر آنجناب افتاد گریست ومکرر فرمود که بجانب من بیای
فرزند تا آنکه او را بر ران چپ خود نشانید ثم اقبلت فاطمة فلما رآها بکی ثم قال إليّ إليّ يا بنيّة پس ناگاه سیدهٔ نساء عالمیان
حضرت خاتون جنان جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها بر پدر بزرگوار خود وارد گردید پس چون نظر پدر بر شمایل آن دختر افتاد گریست
ومکرر فرمود که بسوی من بیا ای دختر من واو را نزدیک خود آورد ودر پیش روی خود نشانید ثم اقبل امیر المؤمنین علیه السلام فلما رآه
بکی ثم قال إليّ إليّ يا أخي پس در آن وقت جناب سید الوصیین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وارد
گردید پس چون دیده حق بینش بر آن عین الله افتاد گریست ومکرر فرمود که بطرف من بیا ای برادر من واو را نزدیک
خود طلبید تا آنکه او را بطرف راست خود نشانید فقال اصحابه يا رسول الله ما ترى واحدا الا بكيت أما فيهم من تسرّ برؤيته پس چون اصحاب
احوال را باین منوال دیدند عرض کردند که یا رسول الله ندیدیم هیچیک از این بزرگواران را مگر آنکه گریستی آیا نبود در میان ایشان کسی که بدیدن
او شاد ومسرور گردی آنحضرت در جواب فرمود که بحق آن خداوندیکه مرا براستی وحق به پیغمبری روانه گردانیده واز میانه جمیع خلایق مرا
برگزیده که بدرستیکه من وایشان گرامیترین جمیع مخلوقاتیم در نزد پروردگار عزیز جلیل ونیست بر روی زمین کسی که محبوبتر از ایشان بوده
باشد در نزد من اما علی بن ابیطالب پس او برادر من وهم کفو من وصاحب اختیار امر من است بعد از ارتحال من وصاحب لوای
منست در دنیا وآخرت وصاحب حوض من وشفاعت منست واما امام است بر هر مرد مؤمن وزن مؤمنه واوکشاننده امر پرهیزکاران را
بجانب رحمت خداوند ویگانه دوست داشتن او امت من مرحوم شده اند وبعداوت او ملعونه شده اند ای اصحاب من آنچه دیدید که
من گریستم از مشاهده جمال او جهت آن بود که بخاطر آوردم عداوت امت را با او بعد از من وبدانید که آنقدر با او عداوت کنند
که تا آنکه او را از جای من که خداوند بعد از من برای او قرار داده است بیرون کنند وبعد از آن او را اذیت کنند تا آنکه شمشیر بر فرق مقدس
او زنند وریش مبارکش را از خون سرش رنگین گردانند در بهترین ماهها که آن ماه مبارک رمضان است که در آن قرآن نازل شده است
از برای هدایت خلق ونمودن راه بایشان وتفرقه در میانه حق وباطل مؤلف گریان نالان گوید که والله راست خبر داده بود
سید انبیا صلی الله علیه وآله زیرا که در حدیث وارد شده است که ابن ملجم مرادی ملعون شمشیری را که بهزار درهم خریده بود وبهزار درهم دیگر زهر آب
داده بود ودر ماه مبارک رمضان در وقتی که آن بزرگوار در میان نماز بود چنان بر فرق مبارکش فرود آورد که تا پیشانی او که محل سجود خداوند معبود

بود شکافته شد و پس در زمین زلزله شد و دریاها بموج آمد و ارکان آسمانها بر هم لرزید و ملائکهای آسمانها بناله و تضرع در آمدند و در تا
مسجد جامع کوفه بر یکدیگر میخورد و باد ظلمانی سیاه بوزید و دوستان که در اطراف مسجد مشغول عبادت بودند صداهای خود را بگفتن
وا اماماه و وا سیداه بلند کردند و از اطلاع بر مصیبت حجت الهی و پیشوای خود نالهای بی اختیار از قلب افگار بر کشیدند و جبرئیل امین در
میانه آسمان و زمین بصدائی که همه کس شنید فریاد کرد که ارکان هدایت خراب شد و بخداوند قسم که انوار ستارهای نور دهنده علوم
گردید و راه تقوی و پرهیزکاری کم شد و بخداوند عالم قسم که حبل الله المتین منقطع گردید ما بخلایق بدانید که کشته شد پسر عم مصطفی حبیب
کشته گردید وصی مجتبی و بدانید که کشتند علی مرتضی را پس ام کلثوم خاتون این ندا را شنید پس بسیار غم بر صورت خود زد و بنزد دو برادر خود
حسنین علیهما السلام دوید پس آمدند و بزرگوار با گریه و ناله روانه مسجد شدند پس پدر خود را در خاک و خون دیدند پس آن مظلوم مقتول را
برداشته روانه خانه شدند   ابن عباس میگوید که رسول خدا فرمود و اما دختر من فاطمه پس بدرستیکه او سیده زنان همه عالمیان است
از اولین و آخرین و او پاره جگر منست و نور چشم و میوه دل منست و هر وقت که در محراب عبادت الهی جل شانه العالی میایستد
روشنی میبخشد نور او از برای ملائکه پس خداوند عزت میفرماید که ای ملائکه من نظر کنید بجانب کنیزک من فاطمه که او سیده جمیع زنان است
که بعبادت و پرستیدن من قیام نموده و همه بندهای استخوانهای او از خوف من میلرزد و بتحقیق قلب خود روی بعبادت من آورده
أُشهدكم أني قد آمنت شيعتها من النار   یعنی گواه میگیرم شما را ای ملائکه که بدرستیکه من ایمن گردانیدم شیعیان او را از آتش جهنم پس سید
انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که ای امت من بدانید که چون فاطمه داخل شد و نظر من با و افتاد بخاطر آوردم آن اذیتها را که بعد از من
این امت با و میرسانند گویا می بینم که ذلت و خواری بخانه او راه یافته و داخل خانه او شده و حرمت او درهم شکسته   مؤلف دلسوخته
گوید که بی احترامی ازین بیشتر نمیشود که درخانه اش را سوزانیدند و در پهلوی ضعیفش زدند و طفلش را سقط کردند و شوهر بزرگوارش را با نهایت
بی احترامی بجانب مسجد کشیدند آه آه که چون خواست شوهر خود را حمایت کند نعره بر سر او کشیدند و با غلاف شمشیر بازوی نازکش را
شکستند آه آه که با اینهمه اذیت و بی ادبی چنان تازیانه بر شانه مبارکش زدند که مثل پینه شتر بر آمد و سیاهی آن تا قیامت بر جسد
ضعیف نحیفش باقی خواهد بود   وتُغصب حقها وتُمنع إرثها   یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بخاطر آوردم که غصب کرده
میشود حق او و منع کرده میشود از ارث خود   مؤلف گوید که ظلما و عدوانا باغ فدک را از آن مظلومه غصب کردند و کاغذی را که پدر بزرگوارش
با و داده بود بجبر گرفتند وا ظلماه و وا مصیبتاه که از روی بی اعتنائی آب دهان در آن کاغذ انداختند و آنرا پاره پاره کردند و گوش
بشنود آن معصومه ندا دادند پس از مسجد گریه کنان روانه خانه خود شد   وتنادي يا محمداه فلا تُجاب وتستغيث فلا تُغاث   یعنی
رسول خدا فرمود که ای امت من می بینم که اینک دختر من فاطمه از کثرت و شدت ظلم و اذیتها یکه با و رسیده است هر چند فریاد یا محمداه
کند هیچکس او را جواب ندهد و هر چند استغاثه کند کسی بفریاد او نرسد می بینم دختر خود را که بعد از من علی الدوام در حزن و گریه و ندبه و
نوحه است گاهی بخاطر میآورد که وحی الهی از خانه او منقطع گردیده و گاهی بخاطر میآورد که از مثل من پدری محروم گشته و چون شب در آید
هر چند گوش دهد دیگر صدای مرا از برای عبادت و مناجات و تلاوت قرآن در نماز شب نشنود و چون در احوال خود نظر کند بخاطر آورد
احترامها و عزتها یکه در زمان حیات من داشته و می بیند که همه آنها بذلت و اذیت مبدل گردیده نالهای بی اختیار کند پس آنحضرت فرمود
که بدانید که در آنوقت خداوند جل جلاله از برای انس او ملائکه را نازل فرماید و با و ندا میکنند مثل آنچه بمریم دختر عمران ندا میکردند باینکه میگویند
يا فاطمة إن الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين يا فاطمة اقنتي لربك واسجدي واركعي مع الراكعين   یعنی ای فاطمه بدرستیکه
خداوند برگزیده ترا و طاهر و پاکیزه از هر عیب فرموده ترا و اختیار کرد بر همه زنان عالمیان ای فاطمه قنوت بخوان از برای پروردگار
خود و سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان پس حضرت پیغمبر فرمود که بدانید که فاطمه من از شدت آزار بیمار میشود پس خداوند مریم دختر
عمران را از برای خدمتکاری ایام بیماری بر او وارد میفرماید که پرستاری او نماید و با و انس گیرد پس فاطمه من عرض کند که ای خداوند من
سیر است مرا از زندگانی دنیا زیرا که بیزار شده ام از دنیا و اهل دنیا پس مرا ملحق فرما بپدر بزرگوارم پس خداوند دعای او را مستجاب فرماید
او اول کسی باشد از اهل بیت من که بمن ملحق خواهد گردید پس وارد میشود بر من در حالتی که در نهایت حزن و غم و ستم کشته شده باشد

امت بدانید که در آن وقت من عرض کنم که ای خداوند من لعنت فرما بر هر کس که بر فاطمه من ظلم کرده است و عقاب فرما بر هر کس
که او را غضب آورده است و ذلیل فرما هر کس را که او را ذلیل گردانیده و مخلد در آتش غضب خود فرما هر کسرا که در به پهلوی او زد
و طفل او را ساقط کرد پس ملائکه بر دعای من آمین بگویند ابن عباس میگوید که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که اما حسن پس او ابن
و فرزند من و نور چشم من و ضیای قلب منست و او آقای جوانان اهل جنت است و حجت خداوند است بر امت من بدانید که امر او امر
منست و قول او قول منست هر کس او را اطاعت کند از منست و هر کس مخالفت کند از من نیست ای امت من بدانید که چون حسن بر من وارد
شد و من نظر بسوی او کردم بخاطر آوردم آن اذیتها نیز را که بعد از من بر او وارد میشود و علی الدوام او را با نواع اذیتها اذیت خواهند کرد
تا آنکه او را از روی ظلم و عدوان بزهر شهید کنند مؤلف محزون غمگین گوید که خداوند لعنت فرماید اشقیای امت را که در احادیث
وارد شده است که آن بزرگوار را شش دفعه زهر دادند و هر دفعه دعا میفرمود و شفا می یافت تا آنکه آخر الامر چنان زهری با آنجناب دادند که جگر مقدسش
پاره پاره شد و از راه حلقومش بر طشت ریخته شد جناب زینب خاتون میفرمایند که کور شود چشمهای من که بچشم خود دیدم که پاره های جگر برادرم
در توی طشت حرکت و اضطراب مینمود مثل ماهی که از آب بر زمین گرم افتاده باشد پس فرمود که ای امت من در وقت شهادت او گریه
خواهند کرد بر او جمیع ملائکهای آسمانها و گریه میکنند بر او کل شیء حتی مرغان و ماهیان در میان دریا پس هر کس که بر او گریه کند کور نگردد دیده
در روزیکه همه دیدها کور است و هر کس قلب او محزون شود در مصیبت او محزون نشود قلب او در روزیکه همه قلبها محزون است و هر کس او را در بقیعش
زیارت کند ثابت میماند قدم او بر صراط روزیکه قدمها بر آن خواهد لغزید مؤلف محزون گوید که اگر چه مصیبتهای همه اهل عصمت قلبها را
بریان و دیدها را گریان میکردانند لکن مصیبت آقای همه شهیدان و سید مظلومان جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا آقای همه مصیبتها
و شیعه کامل را قدرت بر شنیدن و محزون بلکه گریان نکردیدن نیست آه واحزناه ابن عباس میگوید که سید انبیا صلی الله علیه و آله
فرمود که اما حسین پس او از منست و ولد و فرزند منست و بعد از پدر بزرگوار و برادر عالیقدرش از همه خلق بهتر اوست و اوست امام
و مولای مؤمنین و خلیفه حضرت رب العالمین و او سید و آقای همه جوانان بهشت است و سبب نجات امت است امر او امر منست
و طاعت او طاعت منست و چون نظر من با و افتاد بخاطر آوردم مصیبتهائی را که بعد از من بر او واقع خواهد گردید کَأَنِّي بِهِ وَقَدِ اسْتَجَارَ بِحَرَمِي
وَقَبْرِي فَلَا يُجَارُ فَاضُمُّهُ فِي مَنَامِهِ إِلَى صَدْرِي وَآمُرُهُ بِالرِّحْلَةِ إِلَى دَارِ هِجْرَتِي وَأُبَشِّرُهُ بِالشَّهَادَةِ یعنی گویا می بینم او را که پناه آورده است
بحرم من و قبر من پس منافقین از امت من نگذارند او را که در پناه حرم من مجاورت کند و او را مضطر کردانند که از حرم من هجرت کند
پس من او را در خواب در سینه و آغوش خود جای میدهم و امر کنم او را برحلت کردن بسوی خانه هجرت من یعنی مکه معظمه و بشارت خواهم داد
او را بشهادت مؤلف گوید که در حدیث دیگر وارد شده است که چون امر بر مظلوم کربلا در مدینه طیبه تنگ شد رو آورد بحرم جد
بزرگوار خود شد و بعد از نماز بسیار دست خود را بدعا برداشت عرض کرد که ای خداوند من اینک قبر پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است
و من پسر دختر پیغمبر توام و بر من وارد شده است از بلیه آنچه تو بآن دانائی پس از نماز بسیار و گریه بسیار در وقت سحر سر بر قبر جد خود گذاشته
گذاشته او را خواب ربود پس جد خود را دید که تشریف میآورد و در دو طرف او ملائکه راه میروند و آمد تا او را بسینه خود گرفت و میانه
پیشانی او را که روز عاشورا ابو الحتوف ملعون تیر زد و سوراخ کرد بوسید آه آه که فرمود که ای حبیب من ای حسین گویا می بینم که عنقریب
بخاک و خون مالیده شده و گرسنه و تشنه ذبح کرده شده و هر چند آب میطلبی کسی بتو آب نمیدهد فانا لله و انا الیه راجعون پس
حضرت رسول فرمود که ای پسر عباس بعد از آنکه حسینم را بر سینه گیرم او را امر کنم از حرم من روانه مکه معظمه شود و بشارت میدهم او را
بشهادت پس حسین من از آنجا روانه عراق شود و محل بر خاک افتادن خود که آن زمین کرب و بلا است خواهد شد و چند نفر قلیلی از مسلمین یاری او
خواهند کرد و ایشان آقایان همه شهیدان امت منند در روز قیامت فَقَالَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَقَدْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَرِيعاً ثُمَّ
يُذْبَحُ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ مَظْلُوماً پس آنحضرت فرمود که گویا نظر میکنم بسوی حسینم که بر او تیر خورده است و از اسب خود بر خاک هلاک در غلطیده است
پس ذبح کرده میشود بنوعیکه ذبح کرده میشود گوسفند در حالتی که در نهایت مظلومیت است ابن عباس میگوید که چون کلام سید انبیا
صلی الله علیه و آله باینجا رسید گریست گریستن شدیدی و از گریستن آنحضرت تمام اصحاب نیز گریها کردند بحدیکه صداها بنالها و زاریها بلند شد

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد که ایخداوند من بجناب تو شکوه میکنم از آنچه خواهد رسید باهل بیت من بعد از من و تشریف برده داخل دولتسرا شد مؤلف کتاب دیده پرآب گوید که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله از شنیدن بعضی از مظلومیتهای آنحضرت که هنوز واقع نشده بود ناله کردند و صیحه کشیدند پس ما شیعیان بعد از استماع وقوع آن اگر بعوض اشک خون از چشمهای خود بریزیم کم است مگر نشنیده اید که در حدیث وارد شده است که چون شمر شریر بر سر بالین آن بزرگوار آمد آه واغریباه و واحسیناه که آنحضرت از بسیاری جراحت و تشنگی و گرسنگی غش کرده بود و پس آن بیحیای بی ایمان آمد و بر بالای سینه او که صندوق علوم الهی بود قرار گرفت پس آنمظلوم چشم خود را گشود و فرمود که مَنْ اَنْتَ لَقَدِ ارْتَقَیْتَ مُرْتَقًی عَظیمًا ای ملعون کیستی که بجای بلندی بالا رفته قالَ اَنَا الشِّمْرُ آیا میشناسی مرا در دنیا و آخرت جواب داد که منم شمر آنحضرت فرمود که این چه روز و چه ساعت است آنملعون عرض کرد که روز جمعه وقت نماز است آنحضرت فرمود که در این وقت خطیبان امت جدم در شهرهای اسلام بر منابر مدح او را میگویند و تو با من این نوع سلوک و رفتار مینمائی فقال یا شِمْرُ اِنَّ رَسُولَ اللهِ کانَ یَضَعُ خَدَّهُ عَلی صَدْری وَاَنْتَ تَجْلِسُ عَلَیْهِ آه وامظلوماه واغریباه که در حدیث وارد شده است که آنجناب فرمود کای شمر بدانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله همیشه روی خود را بر سینه من میگذاشت و حال تو بر آن می نشینی وَکانَ کَثیرًا ما یُقَبِّلُ نَحْری وَاَنْتَ تُضْرِمُ عَلَیْهِ الْحُسامَ ای ملعون بدانکه پیغمبر جدم گلوی مرا میبوسید و تو اراده داری که تیغ خود را آشنا سازی پس آن مظلوم غریب فرمود کای شمر روح زکریای مظلوم در طرف راست منست و روح یحیی مظلوم در طرف چپ منست مؤلف اشکبار گوید که نمیدانم کجا بود روح جدش سید انبیا صلی الله علیه وآله و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام که آن مظلوم غریب را بر آنحالت مشاهده کنند و از برای مظلومیت او ناله و نوحه کنند ای دوستان ای ناله کنندگان از برای بشارت در حق شما همین کافیست که آن شفیع گناهکاران در چنان حالی در فکر ما عاصیان بوده چنانچه در حدیث وارد شده است که قالَ اِلهی اِنّی وَفَیْتُ بِعَهْدی فَاَوْفِ بِعَهْدِکَ یعنی آن باعث نجات عاصیان روی بدرگاه خداوند عالمیان نموده عرض کرد که ایخداوند من وفا کردم بعهد خود در جناب تو هم وفا کن بعهد خود فَنُودِیَ یا حُسَیْنُ طِبْ نَفْسًا اِنّی اَهَبُ لَکَ مِنَ الْعاصینَ مِنْ مُحِبّیکَ عَدَدًا تَرْضی یعنی از جانب ملأ اعلی ندا رسید که یا حسین دل خوش دار که من خواهم بخشید بتو آنقدر از گناهکاران از دوستانت را بعددی که تو راضی شوی فَقالَ الْآنَ طابَ عَلَیَّ الْمَوْتُ پس آن کشتی نجات چون این ندا را استماع کرد فرمود که بعد از این گوارا شد بر من مردن و کشته شدن و تن بشهادت داد انا لله وانا الیه راجعون رضا بقضاء الله و تسلیما لامره

مجلس چهل و هشتم در بیان شهادت آنجناب و ذکر مقدمات آن و بعضی از مکالمات آنجناب با شمر شریر علیه اللعنة والعذاب السعیر

اَلسَّلامُ عَلی اَهْلِ الْجَزَعِ وَالْبُکاءِ فی مُصیبَةِ مَوْلانا سَیِّدِ الشُّهَداءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ وبعد بهتر سلامی و کلامیکه قلبهای محبین را متوجه میگرداند بجانب خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء و دلهای ایشانرا بریان و دیدهای ایشانرا گریان میگرداند زیارت مقدسه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه است و چه نیکو است که در ابتدای مجلس آن بزرگوار غریب شهید را ببعضی از فقرات زیارت کنیم تا محزون و غمگین شویم بلکه گریان شویم و بعد از آن مشغول عزاداری و ناله و نوحه گردیم پس بدانکه از جمله آن زیارت است که میفرماید اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ الَّذی سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ اَطاعَ اللهَ فی سِرِّهِ وَعَلانِیَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ جَعَلَ اللهُ الشِّفاءَ فی تُرْبَتِهِ اَلسَّلامُ عَلی مَنِ الْاِجابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلی مَنِ الْاَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُحْتَسِبِ الصّابِرِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمَظْلُومِ بِلا ناصِرٍ اَلسَّلامُ عَلی ساکِنِ التُّرْبَةِ الزّاکِیَةِ اَلسَّلامُ عَلی صاحِبِ الْقُبَّةِ السّامِیَةِ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلیلُ اَلسَّلامُ عَلی مَنِ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرَئیلُ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ ناغاهُ فِی الْمَهْدِ میکائیلُ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ نُکِثَتْ ذِمَّتُهُ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ هُتِکَتْ حُرْمَتُهُ اَلسَّلامُ عَلی مَنْ اُریقَ بِالظُّلْمِ دَمُهُ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُغَسَّلِ بِدَمِ الْجِراحِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُجَرَّعِ بِکَاساتِ الرِّماحِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُضامِ الْمُسْتَباحِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمَنْحُورِ فِی الْوَری اَلسَّلامُ عَلی مَنْ دَفَنَهُ اَهْلُ الْقُری اَلسَّلامُ عَلَی الْمَقْطُوعِ الْوَتینِ اَلسَّلامُ عَلَی الْمُحامی بِلا مُعینٍ اَلسَّلامُ عَلَی الشَّیْبِ الْخَضیبِ اَلسَّلامُ عَلَی الْخَدِّ التَّریبِ اَلسَّلامُ عَلَی الْبَدَنِ السَّلیبِ اَلسَّلامُ عَلَی الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضیبِ اَلسَّلامُ عَلَی الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ ای دوستان وای ناله کنندگان

از جمله کلماتیکه قلب را بریان و دیده را گریان میکند اینست که میفرماید السّلام علی الشفاه الذابلات یعنی سلام الهی بر آن لبهائی باد که از شدت تشنگی خشکیده بود و هرچند آب میطلبید از احدی جواب نمی شنید ای شیعیان الله الشاهد وکفی به شهیدا که از شنیدن جوابهائیکه شمر شریر بآن مظلوم میداد بیشتر قلوب صافیه اهل ایمان کباب میشود تا از شنیدن تشنه بودن آنجناب و از برای صدق همطلب کافیست حدیثی که در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده ام که آقای مظلومان جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء بشمر بیحیا فرمود که یا شمر اذا کان لابد من قتلی فاسقنی شربة من الماء یعنی ای شمر هرگاه از کشتن من نمیگذری و لابد مرا بقتل میرسانی پس من جرعه از آب بیاشامان که بسیار تشنه‌ام وروی انه کان یاجر ریقه یلوک لسانه من العطش وتغلب الماء آه وحزنا و واصیبتاه که در حدیث دیگر وارد شده است که آن مظلوم در ساعت آخر زندگانی و حیوة در نهایت تشنگی بود بحدیکه زبان مقدس خود را میخائید و بدور دهان خود میگردانید و آب میطلبید فقال له الشمر الملعون هیهات والله لا ذقت قطرة واحدة من الماء حتی تذوق الموت غصة بعد غصة آه و اویلاه که شمر ملعون بیحیا عرض کرد که یا حسین هیهات هیهات والله که قطره از آب نخواهی چشید تا آنکه تلخی شربت ناگوار مرگ را در حالتی که مبتلا باشی بغصه بعد از غصه روی فی البحار ان ذلک اللعین قال یا ابن ابی تراب الست تزعم ان اباک علی حوض النبی یسقی من احبه فاصبر حتی تاخذ الماء من یده ای شیعیان وای ناله کنندگان جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان ای محبان وای گریه کنندگان آن بیحیای بی ایمان از روی استهزا و سخریه و سرزنش عرض کرد که ای پسر ابی تراب آیا نیستی تو که گمان میکنی که پدرت بر سر حوض پیغمبر ساقی کوثر است و دوستان خود را آب میدهد پس در این تشنگی صبر کن تا از دست پدرت آب بگیری پس آنجناب بآن شقی فرمود که ویلک اکشف لی عن بطنک یعنی وای بر تو ای ملعون سینه و شکم خود را بگشا فکشف له فاذا هو ابقع وابرص تشبه الکلاب والخنازیر پس چون سینه خود را گشود دیدند که سینه آن ملعون سیاه و سفید و پیسی است و مثل سینه و شکم سگ و خوکست فقال الحسین علیه السلام صدق جدی رسول الله صلی الله علیه و آله فیما قال یعنی آنبزرگوار فرمود که راست فرمود جدم رسول خدا در آنچه فرموده قال وما قال قال علیه السلام کان یقول لابی علی یقتل ولدک هذا رجل ابقع ابرص اشبه الخلق بالکلاب والخنازیر ای دوستان سید مظلومان شمر شریر عرض کرد که جدت چه گفته است فرمود که مکرر جد بزرگوارم پیغمبر میفرمود که یا علی بدانکه این فرزند تو حسین را بقتل میرساند مرد ملعونیکه پیس و سیاه و سفید است و شبیه ترین خلقت بسگها و خوکها آه و اصیبتاه و واحزناه که در حدیث وارد شده است که چون آن رانده شده درگاه الهی این سخن را از آن برگزیده حضرت باری شنید بر غیظ و غضب او افزوده شد و در حال شدت غیظ عرض کرد که والله لاقتلنک عطشی ولاذبحنک من قفاک لیکون ذلک اشد من عذابک آه و اویلاه و واحزناه که آن بیحیای بی ایمان با شدت غیظ و طغیان عرض کرد که یا حسین والله که ترا احدی نخواهد شهید کرد مگر من پس آن ملعون در دنیا و آخرت کاری کرد که نه قلم را یارای تحریر است و نه زبان را قوت تقریر و نه هر کس که یکموی از اسلام در بدن او هست تحمل شنیدنش میشود که آن شقی با قوت قلب پیغمبر آخر الزمان و قرة العین امیر مومنان و پرورده آغوش سیده نساء عالمیان چه کرد آه و اخزناه و واکرباه و والغوثاه نمیدانم که شیعیان بی آقا و بی مقتدا گردید و بی امام شود و تا قیامت قلبهای ایشانرا بریان و دیدهای ایشانرا گریان گردانید و ناله ایشانرا سوزان گردانید که اگر در عوض اشک خون گریه کنند قلبهای ایشان از اندوه و حزن خالی نخواهد گردید انا لله لاحول لاقوة الا بالله در این مصیبت هرچه بگوییم کم است هر چند ناله و زجه و گریه نمائیم اندکست آه آه و امظلوماه که ناگاه از میان قتلگاه نعره الله اکبر بلند شد پس چون لشکر کوفه و شام آن ندا را شنیدند همه یکدفعه گفتند الله اکبر که ناگاه ملعونی رو بطرف خیمه عمر سعد لعین کرده فریاد زد که ابشر ابشر ایها الامیر بدانکه شمر شریر کار فرزند فاطمه طاهره را ساخت والله متحیرم که چه بگوییم و چه بشنویم و نمیدانم که چرا از ناله و صیحه هلاک نمیشویم در حدیثست که دختران و زنان که در خیمهای بیصاحب نشسته بودند شنیدند که ناگاه از میانه قتلگاه و لشکرگاه صدای الله اکبر بلند شد متحیر شدند که چه روی داده چون نظر بجانب قتلگاه نمودند آه آه الهی هرگز هیچ دیده نبیند و هیچ گوشی نشنود دیدند که شمر شریر بی ایمان سر سر کرده شهیدانرا بر نیزه بریده و زعی بلند کرده و این تکبیر گفتن بجهت آن بود پس از آن بیکسان صیحه وامحمداه و واعلیاه و وافاطمتاه و واحسناه و واحسیناه

و وامظلوماه و واشهیداه وامثال این کلمات صادر شد و چندان در خیمه‌ها فریاد و صیحه و ناله شد که ملائکه آسمانها و زمینها بناله و
نوحه در آمدند ای ناله کنندگان ملتفت شوید بآنچه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه للانتقام در زیارت ناحیه اشاره فرموده پس
اقتدا بآنجناب فرموده نوحه و ناله کنید در آنجا که میفرماید وفقد بفقدک التکبیر والتهلیل والتحریم والتحلیل والتأویل والتنزیل
یعنی ای جد بزرگوار و ای شهید بدست اشرار بشهادت جناب تو برطرف شد تکبیر و تهلیل و تحریم و تحلیل و تاویل و تنزیل وظهر بعدک
التغییر والتبدیل والالحاد والتعطیل والاهواء والاضالیل والفتن والاباطیل وظاهر شد بعد از کشتن جناب تو تغییر در دین خداوند
و تبدیل آن و کفر و تعطیل احکام الهی و عمل کردن خلق بهوا و هوس خود و بآنچه باعث گمراهی و فتنه است و امثال رونق باطل است
ای دوستان و ای ناله کنندگان بدانید که در احادیث بسیار وارد شده است که در وقت شهادت آن مظلوم ارکان زمین بزلزله
در آمد و باد سیاهی وزید که در میان آن بادهای قرمز میوزید که هیچ دیده چیزی را مشاهده نمینمود حتی ظن القوم ان البلاء قد جاءهم
تا آنکه آن گروه شقاوت شکوه گمان کردند که عذاب بر ایشان نازل شد و در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که بعد از شهادت
آن بزرگوار شخصی را دیدند که در میانه لشکر عمر بن سعد علیه اللعنه نعره میکشید باو گفتند چرا نعره میکشی فقال لهم کیف لا اصرخ ورسول الله
صلی الله علیه وآله قائم ینظر الی الارض مرة وینظر الی حربکم مرة وانا اخاف ان یدعو الله علی اهل الارض فاهلک فیهم آن مرد در جواب
ایشان گفت که چگونه نعره نکشم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌بینم که در میان میدان ایستاده است و گاهی نگاه بزمین میکند
و گاهی نظر بمیدان قتال و جهاد میکند و من میترسم که بر اهل زمین نفرین کند و من در میانه ایشان هلاک شوم پس بعضی گفتند که این مرد
دیوانه است گوش بسخن او مدهید و جمعی از دانشمندان ایشان گفتند که بحق خداوند قسم که ما بد کاری برای هلاکت نفس خود کردیم زیرا
که برای خوشنودی حرامزاده بقتل رسانیدیم آقای جوانان اهل جنت را پس از لشکر عبید زیاد علیه اللعنه بیرون شده پی کار خود رفتند
و در حدیث است که از معصوم علیه السلام سؤال کردند که آن نعره زننده که بود فرمود که جبرئیل امین بود والله که از جانب خداوند
اکرم مأذون میشد هر اینه بر ایشان چنان صیحه میزد که روحهای ایشان از بدنهایشان مفارقت میکرد و بسوی جهنم میشتافت و لیکن
خداوند مهلت داده است ایشانرا تا زیاد کنند در گناهان تا آنکه زیاد شود در عذاب ایشان در کتاب بحار از ام سلمه روایت شده است
که میفرماید که در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر فرق مبارکش گرد و غبار بسیار بود من عرض کردم که چه شده است شما را
که چنین غبار آلوده اید فقال شهدت قتل الحسین آنفا در جواب فرمود که ای ام سلمه اینک از قتلگاه فرزندم حسین آمده ام مؤلف
اشکبار گوید که والله متحیرم که سید انبیاء صلی الله علیه و آله بر چه حال بود آنوقتیکه فرزند دلبند عزیز کرده خود را میدید که با بدن چاک چاک
سوراخ سوراخ بر خاک و خون کربلا میغلطد چگونه صبر و بردباری مینمود و در آنوقتیکه مشاهده فرمود که شمر ملعون با آنجناب کرد آنچه کرد
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صبراً یا رسول الله علیک و علی آلک و لا سیما علی الحسین صلوات الله ابد الآبدین علی اعدائکم لعائن الله دهر الداهرین

مجلس چهل و نهم در مراجعت ذوالجناح است بخیمه

السلام علیکم یا اهل الحزن والبکاء ورحمة الله وبرکاته وبعد الحمد لله الذی نور مجالسنا بنشر مناقب سید الشهداء علیه السلام
وشیب لمتنا بذکر مصائب خامس اصحاب الکساء علیه السلام والشکر لله الذی طهر صحائفنا من المعاصی بالبکاء علی قتیل الاشقیاء
وشرح صدورنا ببسط مفاخر معدن الوفاء وتشییع الولاة والبلاء ارواحنا له الفداء وانفسنا لزواره الوقاء فوالله الذی لا اله الا هو ان
الاسماء التی قام بها السماء بل جل ما خلقه بارئ الاشیاء آه آه فلذا یبکی علی شهادته ما یری وما لا یری بجمیع الاجزاء آه آه فلنبکین ایها
الی ابیه فتسعد الزهراء والی سید الانبیاء وبه یؤدی حق الاولیاء ویورث الحشر مع من علیه البکاء یوم الجزاء آه واجلبنا من جنابه
حرمتنا وبکائنا وعظیم الجزاء آه من انحطاط دولتنا فکیف باغمائنا وجلائنا [illegible] والغطاء یا سادات ویا آل الله لما ابتدع الله عز وجل
من فضائل جنتکم لا نقدر علی منع انفسنا عن الصریخ والبکاء عند ذکر رزایاکم واقامة العزاء فآه واویلاه وواحزناه کلما اختلج ببالی
ان سید المظلومین کان ملقی فی البیداء وفرسه تحم علیه وتشم رائحته ویتلطخ برمحه فی الدماء تمنی ان یجری من اعیننا بدل الدمع الدم

آه واغربتاه کملی اخیجی یا بنات الزهرا فقال زینب المظلومة قالت یا سکینة نحتاج ان یکون مع قبر ابی المنا قتل انظرت نادت یا عمتاه فتن ابی وانفقی فی البیداء فرجعن من الفسطاط ناشرات الشعور لاطمات الوجوه ترجوان تکون له البداه آه وانجیاه وواضراخاه مکان یا بنیاه یا لیت البنات وسوالات المخدرات عن الفرس الملطخ بالتراب والدماء وتسمع یا غیرتنا الملتهفة ضراخاتهن وتحنین تقول لیت الموت اعدم البقاء فلاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولاسیما علی سید المظلومین وقتید الجبر بین وعلی محبیه الذین کانوا من انصاره خصوصا الحاضرین ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم دوام خلود المنافقین فی اسفل السافلین ثم بعد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قال الله عزوجل فی سورة الرعد الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها یعنی خداوند آنچنان خدائیست که بلند فرموده آسمانها را بغیر ستونی که به بینید شما آنرا و در حدیث در تفسیر این آیه میفرماید که از برای آنها ستون است ولیکن نمی بینید شما آنرا و در حدیث قدسی میفرماید که قامت السموات باسمیم من آثار اسمائی وما تعیم نفوسکم بجمیع الاسماء یعنی ای فرزند آدم برپاست آسمانها باسمی از اسمای من و برپا وعدل میشود نفسهای شما بجمیع اسماء واز جملهٔ معانی عالیهٔ این حدیث آنست که در زیارت جامعهٔ کبیره اشاره بآن شده است که بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض یعنی بشما آل محمد نگاهداری میفرماید خداوند آسمانها را از اینکه واقع شود بر زمین پس هرگاه ایشان عمود آسمانها شدند وبسبب برکت ایشان همهٔ آنها برپاست مطالب عالیهٔ بسیار از این مطلب فهمیده میشود که از جملهٔ آنها اینست که در وقت استراحت وسکون وآرامی ایشان همهٔ آسمانها در راحت وآرامند ودر وقت اضطراب وبیقراری ایشان همهٔ آنها در اضطرابند از آنجمله در وقت فرح وشادی ایشان همهٔ آنها شاد ومسرور وفرحناکند ودر وقت حزن وناله وگریهٔ ایشان همهٔ آنها محزون ونالان وگریانند بلکه از احادیث وادلهٔ متعدده معلوم میشود که ایشان عمودند از برای همهٔ اشیاء وهمهٔ مخلوقات بالنسبه باین بزرگواران بدینگونه اند ودر احادیث خصوصا در آنچه در احوال مظلوم کربلا وارد شده است اکثر را اشاره بگریستن آنها در مصیبت آن شهید معلوم شده است مثل اینکه حضرت صادق علیه السلام میفرماید که چون امام حسین علیه السلام را شهید کردند گریست بر آنحضرت آسمانهای هفتگانه وآنچه در آنهاست وزمینهای هفتگانه وآنچه در میان آنهاست وآنچه در گردش وحرکت در بهشت وجهنم از مخلوقات پروردگار ما پس حضرت فرمود که ما یری وما لا یری بکی علی ابی عبدالله علیه السلام یعنی آنچه دیده میشود وآنچه دیده نمیشود گریست بر جناب ابی عبدالله علیه السلام پس آنحضرت فرمود مگر سه چیز که بر آن بزرگوار نگریست راوی میگوید که من عرض کردم که فدای تو شوم آن سه چیز چه چیز است که بر آنجناب نگریست آنحضرت فرمود که بصره ودمشق وآل عثمان علیهم اللعنه ودر کتاب بحار وعوالم روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام براوی حدیث که زرارة است فرمود که یا زراره بدرستیکه آسمان گریست بر حضرت امام حسین علیه السلام چهل صباح بخون وبدرستیکه زمین گریست بر آنجناب چهل صباح بسیاهی وبدرستیکه آفتاب گریست چهل صباح بکسوف وسرخی وبدرستیکه کوهها پاره پاره شدند واجزای آنها متفرق گردید وبدرستیکه دریاها بموج وجوشش وخروش آمدند وبدرستیکه جمیع ملائکه گریستند تا چهل صباح بر حضرت امام حسین علیه السلام وبعد از شهادت آن مظلوم زنی از زنها خضاب ننمود وروغن بر موی وبدن خود نمالید وسرمه نکشید وخلخال برپا نکرد تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد ملعون را از برای ما آوردند وما پیوسته در عبره بعد از او هستیم وجد بزرگوارم بعد از قتل او عادت جدم بر این جاری شده بود که هر وقت که یاد میکرد او را میگریست تا آنکه ریش مبارکش تر میشد وپر از اشک میگردید وآنقدر میگریست که هرکس او را میدید از گریهٔ او بگریه درمیآمد ودلش براو میسوخت وبدرستیکه ملائکه که در اطراف قبر آن شهید مجاورند اینقدر در مصیبت او گریه میکنند که از گریهٔ ایشان بگریه درمیآید هر چه ملائکه در هوا ودر آسمانست وبدرستیکه چون روح مقدس آنحضرت از بدن پاره پاره اش بیرون رفت جهنم چنان آه وسوزناکی در مصیبت او کشید که نزدیک بود که از شدت آن زمین شق شود وبتحقیق که بیرون رفت روح پلید ابن زیاد علیه اللعنه از جسد نحسش وروح کثیف یزید بن معاویه علیهما الهاویه از بدن خبیثش پس از شدت غیظ وخشم بر ایشان چنان جهنم نعره کشید که اگر خداوند امر نمیفرمود ملائکه خزنهٔ جهنم را که او را حبس کنند هر آینه میسوخت هر چه بر روی زمین بود واگر خداوند اذن میداد او را هر آینه باقی نمیماند چیزی الا آنکه همه آنرا فرو میبرد ولیکن او از جانب خداوند مأمور است بصبر وآرامی وبتحقیقکه او چندین دفعه طغیان وسرکشی نمود از پاسبانان خود از ملائکه که از شدت خشم خواست که اعدای آنجناب را بسوزاند تا آنکه

بالموقع ... در حق ... (handwritten margin note, partly illegible)

جبرئیل آمد و بال خود را بر او زد و او را حبس کرد و ساکت شد و بدرستیکه جهنم مدام بر آن مظلوم گریه و نوحه میکند و سوزش خود را آماده میکرد از
برای کشندگان آن مظلوم و اگر از برکت وجود حجتهای الهی جل شانه العالی که بر روی زمین بوده اند و خواهند بود نمیبود هر آینه زمین پاره
پاره میشد و سرنگون میگردید بر اهلش پس بسیار نخواهد بود زلزله او مگر در نزدیکی و از بعضی از اخبار ظاهر میشود که اگر حجت الهی معدوم شود
همه اشیا معدوم میشود وَمَا عَيْنٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ وَلَا عَبْرَةٌ مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ وَدَمَعَتْ عَلَيْهِ یعنی هیچ چشمی محبوبتر نیست در نزد خدا و نزد او از آن
چشم که بر این بزرگوار گریه کند و هیچ گریه مرغوبتر نیست در نزد او از آن اشکی که بر آن مظلوم جاری گردد وَمَا مِنْ بَاكٍ يَبْكِيهِ إِلَّا وَقَدْ
وَصَلَ فَاطِمَةَ وَأَسْعَدَهَا عَلَيْهِ و نیست هیچ گریه کننده که بر آن مظلوم گریه کند مگر آنکه بتحقیقکه وصل کرده است با فاطمه طاهره و یاری کرده است
او را بگریه خود وَوَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَدَّى حَقَّنَا یعنی و آنگریه کننده وصل کرده است با حضرت رسول و ادا کرده است حق
اهل بیت مؤلف گوید که بفدای الطاف مهربانه اهل بیت علیهم السلام شویم که با آنکه حقهای ایشان در دین و دنیا و عقبی بر همه مخلوقات
از همه جهت بآنقدر است که کسی نتواند احصا نماید و ایشان گریستن ما را در مصیبت باعث ادای جمیع حقوق خود فرموده اند جانهای
همه ما بفدای قرب و منزلت مظلوم کربلا باد که گریستن بر او از برکت جناب او اینقدر بلند مقام میشود که در عوض جمیع حقوق
ایشان محسوب میگردد پس حضرت فرمود که هیچ بنده نیست که محشور گردد در قیامت مگر آنکه گریان است بغیر از گریه کنندگان بر جدم
خامس آل عبا علیه السلام که او محشور میشود با دیده شاد و روشن و مدام بشارت میرسد باو و از روی او آثار خوشحالی پیداست و خلق در جزع
و فزعند و ایشان در نهایت اطمینانند و خلق در محل حساب گرفتارند و ایشان در سایه عرش الهی جل شانه تعالی با جناب سید الشهدا
علیه السلام مشغول صحبتند و خائف نیستند از بدی حساب هر چند بایشان میگویند که داخل بهشت شوید راضی نمیشوند و اختیار میکنند
مجلس صحبت آنحضرت را و بدرستیکه حور العین برسولان میفرستند بجانب ایشان و پیغام میدهند که ما و غلمان مخلدین در جنت بسیار مشتاقیم
بسوی شما پس ایشان سر از مجلس خود بالا نمی کنند از بسیاری آنچه ملاحظه میکنند در مجلس خود از خوشحالی و کرامتهای الهی و بدرستیکه دشمنان
ایشان بعضی به پیشانیهای خود آویخته شده و در آتش شده و بعضی دیگر در آتش فریاد میکنند و میگویند ای وای که نیست از برای ما شفاعت کنندگان
و نیست از برای ما دوستی یا خویشی که شفاعت کند ما را و ایشان می بینند مکانهای خود را در بهشت و حسرت میخورند که نمیتوانند بآنجا
روند و بدرستیکه ملائکه از جانب حوریان و خزینه داران کرامتهای باغ جنان پیغام میآورند برای شیعیان و محبان و اظهار میکنند زیادی
شوق آنها را بایشان پس ایشان در جواب میگویند که ان شاء الله تعالی بعد از این خواهیم آمد و چونکه ملائکه این جواب را بجنتیان میرسانند
و خبر میدهند بایشان از کرامتهائیکه در آنمجلس دیده اند و قرب محبان را در خدمت آقای مظلومان و آقای جوانان اهل جنان ارواحنا
له الفداء زیاد میشود شوق ایشان بشیعیان و مضاعف میگردد سرورشان پس چون شیعیان و محبان مراتب عالیه و مقامات
متعالیه را ملاحظه نمایند بگویند که حمد و سپاس مر خداوندی را سزاست که رفع فرمود از ما هول فزع روز بزرگ را و جزع روز قیامت را و نجات
داد ما را از آنچه بودیم که میترسیدیم پس میآورند از برای ایشان حیوانهای سواری و حلهای بهشتی نیکو میگسترانند بر اسبهای نجیب پس ایشان
سوار میشوند و زبانهای خود را با آواز جلی بحمد و ثنای الهی میگشایند و مدام با حمد و ثنا و صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میروند
تا آنکه داخل جنت میشوند و در منازل خود ساکن میگردند اللهم اجعلنا منهم بحق محمد و آله الطاهرین ولاسیما سید المظلومین صلی الله علیهم اجمعین آمین
مؤلف گوید که ای شیعیان و ای محبان چون قدر و منزلت خود را و مرتبه اشک چشم خود را دانستی سزاوار آنست که در وقت شنیدن
مصایب آقای خود شهیدان چندان ناله و نوحه و گریه کنیم که در زمره همان بزرگواران محشور گردیم و کافیست از برای محزون شدن و نالان
و گریان گردیدن این حدیث شریف که حضرت امام رضا ارواحنا له الفداء فرموده است که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند
در آن جدال و قتال را فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَهُتِكَتْ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَسُبِيَتْ فِيهِ ذَرَارِيُّنَا وَنِسَاؤُنَا یعنی پس اشقیای این امت کار کردند
که حلال شد در آن ماه خونهای ما و هتک شد در آن حرمت ما و اسیر کرده شد در آن اولادهای ما و زنان ما و آتش برافروخته شد بر خیمهای ما
و بغارت برده شد آنچه در آن بود از اسباب و اموال و اصلا رعایت کرده نشد حرمت رسول خدا در حق ما إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَأَوْرَثَتْنَا الْكَرْبَ وَالْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی بدرستیکه روز مصیبت جناب

امام حسین علیه السلام یعنی مصیبت روز عاشورا مجروح گردانیده است پرده های چشم ما را و جاری و ریزان گردانیده است اشکهای
ما را و ذلیل گردانیده است عزیز ما را در زمینی که اسم آن کربلاست که آن زمین بارث داده است ما را اندوه و بلائی چند را که فراموش
نمیشود تا روز قیامت پس بر مثل حضرت امام حسین علیه السلام باید گریه کنند گریه کنندگان پس بدرستیکه گریه بر آن مظلوم میریزد گناهان
بزرگ را پس فرمود که از عادت پدر بزرگوارم موسی بن جعفر این بود که هرگاه ماه محرم داخل میشد دیگر کسی آنجناب را خندان نمیدید و علی الدوام
آثار حزن و اندوه از سیمای مبارکش ظاهر بود تا آنکه ده روز از آن ماه میگذشت پس چونکه روز عاشورا داخل میشد آنروز روز مصیبت و روز
حزن و روز گریه آنجناب بود و کان یقول هذا الیوم الذی قتل فیه الحسین علیه السلام فلو علم الناس ای اجر یحوزون لتمنوا ان لو انهم هنالک
حتی الممات ایدوستان بشنوید کلام امام خود حضرت موسی بن جعفر را و بآنحضرت اقتدا کنید در گریه و زاری تا بجزاها و ثوابهای آن کامیاب
گردید پس بدانید که آنحضرت در روز عاشورا مکرر میفرمود که امیست آنروزیکه کشته شده است در آن حضرت امام حسین پس اگر ببینند
گریه کنندگان بر آن مظلوم که چه اجرها مزد داده میشوند هر آینه آرزو میکردند که ایکاش علی الدوام در مجلس تعزیه بودیم و تا روز قیامت
گریه و ناله و نوحه میکردیم مؤلف گوید که اگرچه الحمد لله رب العالمین که از جانب پروردگار جلیل اجرهای جمیل و مزد جزیل است لکن نظر
کاملین و موحدین بر اجر و مزد نیست بلکه چون از فاضل طینت آن بزرگواران علیهم السلام خلق شده اند در اخلاص و ارادت و جان نثاری
نمیتوانند خودداری کنند و در نزد استماع مصایب ایشان نمیشود که محزون و گریان نشوند و الله که کافی است از برای نوحه و ناله کلام صاحب
الامر عجل الله فرجه که در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید که قد عجبت من صبرک ملائکة السموات یعنی ایجد بزرگوار و ایگرفتار بدست اشرار بتحقیق که
متعجب در آمدند از بسیاری صبر جناب تو جمیع ملائکه همه آسمانها واحدقوا بک من کل الجهات زیرا که از جمله کارهائیکه اعدای دین
کردند این بود که از همه طرف بدور باوجود تا احاطه کردند واثخنوک بالجراح آه آه و آنقدر آلات حرب بر جسد شریفت زدند
که گوشت و پوست آماس و ورم کرده بود و حالوا بینک و بین الرواح آه آه و حایل شدند در میان جناب تو و مراجعت کردن
بوطن خود و لم یبق لک ناصر و انت محتسب صابر آه آه که کار را بجائی رسانیدند که باقی نماند از برای تو یاوری و جناب تو بمحض رضا
و خوشنودی الهی صبر میکردی تذب عن نسوتک و اولادک و دفع اشرار را از زنان و اولاد خود مینمودی حتی نکسوک عن جوادک
آه آه وا حزناه که آخر الامر از ذوالجناح سرنگونت کردند آه واویلاه که در حدیث است که از نیزه که صالح بن وهب حرامزاده بر پهلوی آن مظلوم زد
از ذوالجناح در غلطید فهویت الی الارض جریحا آه آه که از ذوالجناح بزمین افتادی با بدن مجروح تطؤک الخیول بحوافرها آه وا مصیبتا
که لگدکوب کردند جسد مقدس ترا اسبها و تعلوک الطغاة ببواترها و بلندی جستند بر تو طاغیان بعلت شدت فساد شان قد
رشح للموت جبینک آه آه که در آنوقت قطرات عرق موت بر پیشانی نورانیت ظاهر گردیده بود مؤلف محزون گوید که گویا
آه که آن عرقها عرق خونها بود که از صدمه تیر و سنگ پیشانی آنجناب سوراخ و مجروح گردیده بود واختلفت بالانقباض و الانبساط
شمالک و یمینک آه آه که از شدت و اذیت جراحتها طرف راست و چپت گاهی بر هم کشیده میشد و جمع میگردید و گاهی از
یکدیگر دور و جدا میگردید تدیر طرفا خفیا الی رحلک و بیتک آه وا مصیبتاه که در آنحال گاهی بزیر چشم نگاه حسرت میفرمودی
بجانب خیمها و اسباب و دختران خود وقد شغلت بنفسک عن ولدک و اهالیک آه واویلاه و واغماه که در آنحال آنقدر بخود
مشغول شده بودی که توجه بحفظ فرزند و عیال نمودی مؤلف نالان گوید که در حدیث است که در وقت شهادت آن مظلوم از ذوالجناح
که بخاک و خون میغلطید شخصی در میان لشکر ابن سعد علیه اللعنه ظاهر شد و بصدای بلند نعره میکشید پس لشکریان از سبب آن سؤال کردند
گفت والله می بینم که رسول الله صلی الله علیه و آله را که در میان میدان کارزار ایستاده گاهی نظر بجانب آسمان میفرماید و گاهی نظر بجانب
زمین و گاهی نظر میفرماید بسوی شما ها و میترسم که نفرین فرماید بر شما پس هلاک کند هر کرا که بر روی زمین است و در کتاب بحار روایت کرده است
که در وقت شهادت آن مظلوم غریب علیه السلام بلند شد در آسمان غباری شدید سیاه تاریک کننده که در میان آن میوزید باد سرخی
و هوا بنحوی تیره و تار گردید که هیچ چشمی چیزی را نمیدید حتی آنکه قوم گمان کردند که عذاب الهی بر ایشان نازل شد پس آن قوم بقدر ساعتی
بر همانحال باقی ماندند و همه متحیر و سرگردان بودند که آیا عاقبت امر بکجا خواهد انجامید پس چون هوا اندک روشن شد دیدند که ذوالجناح

زین واژگون از میان گرد و غبار شیهه کشان و ناله کنان پیدا شد و روانه جانب قتلگاه شهیدان گردید پس ناگاه نظر ابن سعد بر آن
حیوان افتاد پس بملازمین خود امر کرد که او را بگیرید و نزد من آورید و آن از اسبهای نیکوی خیل رسول الله صلی الله علیه وآله بود پس چون سواران
بامر آن بی ایمان بگرد آن حیوان درآمدند و خواستند که آن را بگیرند پس آن حیوان گاهی لگد میزد و گاهی با دندان ایشان را میگرفت تا آنکه جماعت بسیاری
از آن اشقیا را بقتل رسانید و ابن شهرآشوب رحمه الله میگوید که چهل نفر از پیادگان ایشان را [illegible] فرستاد و سواران بسیاری را از زین
کافران از اسبان ایشان بر خاک هلاک انداخت پس دیدند که نتوانند او را بگیرند ابن سعد بیحیا فریاد کرد که بر شما دور شوید از او و او را بحال
خود گذارید تا معلوم شود که چه اراده دارد چون آن حیوان بسته زبان از شر آن منافقان بی ایمان ایمن شد شیهه کشان و گریه کنان در میانه
آن کشتگان میگردید و نعش کشته صاحب خود را طلبید آه واحزناه وامصیبتاه که چون صاحب خود را کشته و در خاک و خون آغشته دید
فجعل یشمّ رائحته ویقبّله بفمه ویمرّغ ناصیته وهو مع ذلک یصهل ویبکی بکاء الثکلی حتی اعجب کل من حضر آه آه واحزناه که کاری که
ذوالجناح کرد این بود که اول صاحب خود را بسیار بوئید و بعد اعضای او را بوسید آه آه که بعد از آن پیشانی خود را بخون آن سرور رنگین
ساخت و همین ناله میکرد مانند زن فرزند مرده خلاصه آنکه ذوالجناح از گریه و ناله و افغان زاری کرد که همه حاضران تعجب آمدند صاحب
مناقب روایت کرده است که آن حیوان پیشانی خود را بخون صاحب خود رنگین کرد و ابن شهرآشوب نقل کرده است که تمام بدن در خون
آغشته بطلبید آه واحزناه وامصیبتاه که آن حیوان تیر خورده زین واژگون شده بخاک و خون غلطیده خونریزان و ناله و نوحه کنان
و نعره زنان از قتلگاه شهیدان از برای خبر کردن زنان رو بخیمه بیکسان شد و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت
ناحیه مقدسه میفرماید که واسرع فرسک شارداً الی خیامک قاصداً محمحماً باکیاً یعنی بسرعت رسید اسب تو ای جد بزرگوار در حالتی که از
اضطراب و دهشت رم کرده بود پس روانه جانب خیمگاه گردید در حالتی که ناله و حمحمه میکرد و میگریست و در حدیثی است که چنان
شیهه و ناله از جگر برکشید که جمیع صحرای کربلا از ناله او پر شده بود ای دوستان وای ناله کنندگان اگر ما از زبان آن بسته زبان غافلیم
و نمیدانیم که چه میگفت بدانید که در کتاب بحار روایت کرده است که جناب اقدس الهی در احادیث قدسیه در طور سینا بحضرت موسی علی نبینا
وآله وعلیه السلام احوال شهادت آن مظلوم را که بزبان پیغمبر وحی فرموده از آنجمله احوال ذوالجناح را وحی فرموده فقال یا موسی
تقتله امة جده والبغیة الطاغیة فی ارض کربلا وتنفر فرسه وتحمحم وتصهل وتقول فی صهیلها الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها
یعنی ای موسی بقتل میرسانند مظلوم کربلا حسین را امت سرکش طغیان کننده جد او در زمینی که اسم او کربلاست پس بجولان درمیآید اسب او و ناله
و فریاد میکند و در شیهه خود میگوید که کیست دادخواه من و پس گیرنده خون صاحب من از این ظالمان بی ایمان که کشتند پسر
دختر پیغمبر خود را بدانکه در کیفیت اطلاع یافتن زنان و کودکان بر شهادت آقای مظلومان اختلاف است از بعضی از احادیث معلوم
میشود که پیش از مراجعت ذوالجناح مطلع شدند و از بعضی از احادیث و کتب علما معلوم میشود که بعد از مراجعت ذوالجناح مطلع شدند
چنانچه در بعضی از کتب تعزیه است که همه زنان و کودکان مهموم و مغموم در اطراف جناب سید الساجدین علیه السلام حلقه ماتم زده
بودند که آیا ایشان را خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد آه آه که ناگاه جناب زینب خاتون دلخون صدای شیهه مرکب برادر با جان برابر را
شنید پس روی مبارک را بجانب سکینه خاتون دلخون کرده فرمود که یا بنیّة هذا فرس اخی الحسین قد اقبل ولعل معه شیئاً من الماء فتوجّهی
واستقبلی انت اولاً یعنی ای دخترک سکینه صغیره اینک صدای شیهه اسب برادرم حسین میآید و شاید که با او قدری آب بوده باشد پس
استقبال کن او را که اول تو آب بیاشامی آه آه پس آن کودک تشنه و گرسنه اول پیش از همه زنان چون بشنید از جای برجست و مقنعه
بر سر کرده و از خیمه بیرون آمد آه که ناگاه نظر آن طفل بذوالجناح بی صاحب خون آلوده زین واژگون افتاد آه وامصیبتاه که مقنعه از سر
کشید و بی اختیار ناله برکشید و گفت الا یا عمتاه قتل والله ابی الحسین یعنی ای عمه جان وای پناه بیکسان والله که پدر بزرگوارم
حسین کشته شده است پس چون جناب زینب و آن گرفتار رنج و تعب صدای آن طفل را شنید از جای جست و با سایر زنان روانه جانب
ذوالجناح شدند بطریقی که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه بالانتقام در زیارت مقدسه میفرماید که فلما رأین النساء جوادک مخزیاً ونظرن
سرجک علیه ملویاً برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه سافرات وبالعویل داعیات وبعد العز مذللات یعنی چون

ابجد بزرگوار را بشنید بدست اشرار چونکه دید تو زمان اسب تو را رانده شده و ناامید و زین واژگون همه از خیمها بیرون دویدند با موی پریشان و سیلی هم بر صورت زنان در حالتی که آماده شده بودند از برای هم سفری کوفیان و شامیان و قرین کسید بودند با ناله و فغان چون پس از آن بر بودند عزیزان خداوند عالمیان و برگزیدهای پیغمبر آخر الزمان خوار و ذلیل کردید و بودند در نزد دشمنان اسیر در کتاب بحار و عوالم روایت است که چون نظر جناب ام کلثوم مغموم بر بیکت ذوالجناح افتاد دست غم بر فرق خود زد و بناله جانکاه بهمه بکشتگان خود ندا کرد بهای مفت وامحمداه وا ابتداه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه اینست حسین بیابان که در بیابان چون نخل بلند بر زمین کربلا افتاده مجزوز الرأس من القفاه مسلوب العمامة والرداء آه واویلاه و وا مصیبتاه که سر مقدس او را از پشت سر بریده اند و سر نور نهیش را به عمامه ورداء کرداینده اند شیعیان وقتی که ما لکشتگان چون آن تنهان حیران ز پیر و جوان بدور آنحیوان حلقه ماتم زدند صداها بناله وافغان از قلبهای سوخته آن بی پناهان از زمین بآسمان بالا میرفت و هر یکی دیده بحوال و هر یکی مصیبت کشیده بزبانی ندبه و نوحه میکردند پس یکی از ایشان گفت که یا ذا الجناح لِمَ لمْ لَوْ فادیه لم لَو احیته و یا خیبت به یعنی ای ذوالجناح بیوفا کردی چرا او را بمیدان بردی و نیاوردی آه آه گویا سکینه خاتون از او سؤال کرد هل سقی ابی ام قتل عطشانا یعنی ای ذوالجناح ما پدر بزرگوار تشنه کرسنه ام را آب دادند آه آه یا آنکه او را تشنه شهید کردند و دلسوخته باو فرمود که لم اخرجته من بین الاخیاء و نقلته بین الاعداء و تخیبت نایلنا یعنی ای ذوالجناح چرا آنجناب را از میان دوستانش بیرون بردی و در میان دشمنانش انداختی و بازین خالی برگردی آه آه که سر خیل یتیم زدگان و مادر یتیمان جناب زینب خاتون محزون سؤالی از ذوالجناح فرمود که ما قیامت چشمهای بود شما را از گریه مجروح کرد فقالت ما هذا الغبار الذی وقع علیک و من دم من خضبت وجهک و نحرک یعنی فرمود که ای ذوالجناح این چه غبار است بر سر و یال و کاکل تو و از خون که رنگین کرده صورت و زین خود را پس هر دلسوخته از ذوالجناح سؤالی میکرد و هر یک با او سخنی میگفت آه آه که آنحیوان بسته زبان سر خجالت بزیر انداخته در میان ایشان گریان بود و هیچ نمیگفت و در بعضی از اخبار است که مدام روی خود را بر پاهای مبارک بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام میمالید و در عوالم از صاحب مناقب روایت کرده است که آخر الامر در درخیمه آنحیوان آنقدر سر خود را بر زمین زد که هلاک شد و بعضی گفته اند که سر بپای او نهاد و گریه کنان رفت و دیگر کسی او را ندید و بعضی گفته اند که خود را در فرات انداخت و رفت و بعضی دیگر گفته اند که شهربانو بر او سوار شد و بهر و رفتند و کسی از ایشان نشانی نیافت و فی الزیارة المنجعة والی المصرعک مبادرات والشمر جالس علی صدرک مولع سیفه علی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنده قد سکنت حواسک و خفیت انفاسک و رفع علی القناة راسک ای دوستان و آنوحه کنندکان چیسکونه بتوان این احادیث را شنید و از گریه هلاک نشد که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه میفرماید که ای جد بزرگوار بعد از آمدن ذوالجناح بخیمها همه زنان بر سر زنان دویدند بجانب قتلگاه تو و دیدند که شمر جفا نشسته است بر سینه تو و حریص است بر کشیدن تیغ بر حلقوم تو آه وا مصیبتاه از شمر بزرگ که گرفته بود ریش منور ترا بدست خود آه آه و مشغول بود با تیغ هندی بذبح تو و بحقیقی که آرام گرفت همه حواس تو و مخفی شد نفس کشیدن تو آه واویلاه و وا غربتاه و بلند کرده شد بر نیزه سر مقدس تو مولف خونجگر گوید که از این فقره زیارت معلوم میشود که آقای مظلومان جاده حضور زمان او شهید کرده اند لعن الله ظالمی آل محمد علیهم السلام من الاولین و الآخرین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس پنجاهم در غارت خیمها و زنان است و اینکه اول جناب زینب غارت شده

السلام علیکم یا اهل العزاء والولاء والبکاء و رحمة الله و برکاته و بعد فقد قال الله عزوجل فی محکم کتابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون یعنی پس البته کم خواهند خندید و البته بسیار خواهند گریست بجهت آنچه بوده اند که بعمل میآوردند و یا معنی اینست که باید کم بخندند و بسیار گریه کنند در جزای آنچه بعمل آورده اند یکی والله اگر بر قبایح اعمال و زشتی کردار خود برخوریم البته باید کم بخندیم و چه بسیار از خجالت و شرمساری باید گریه کنیم و آنکسی میخندد و بنگرید که از بلای اعتباری به مرگ و عقبات بعد از آن غافل باشد غافل مشو ز عمر که چون کشتی روان استاده می نماید و چون باد میرود آنکه گریه

قلت فی الیقین والشمار برحال خویش گریه کن ای دیده زار زار ابکی لضیق قبرک والهول فی السؤال افغان زمانه که بی
تیر ماست تا ابکی علی عقارب قبرک و حیّته بر قبر گریه کن که پر از عقرب است و مار ابکی لیوم حشرک والوقف فی الحساب آه
از دمی که جرم تو آرند در شمار بر خاک خویش اشک بیارید روز و شب یا ایها الصغار و یا ایها الکبار ابکی لذا غریبکم ایها
الکرام کاینجا غریب وار کند گریه شهریار ای در وطن عزیز تو چون عزیز مصر در منزلی روی که در او شد عزیز خوار فرصت غنیمت است
دو روزیکه زنده امروز گریه کن که همین آیدت بکار چون پیش دوست گریه بود نیک و خنده بد کم کن بهر خنده تو و گریه بیشمار
دار چو دوست گریه همین دوست منتخب خواهی که دوست داردت از دیده خون ببار ای خوش بر احوال آن زنده دلی که عمر
گرانمایه را بغفلت نگذراند و بر احوال و افعال و اعمال و عقبات و شدائد دنیا و آخرت خود و از دنیا و قرب الهی گاهی از خوف و گاهی از
شوق ناله کند تا بفیوضات ابدیه کامیاب و از مهالک دنیا و آخرت نجات یابد ای شیعیان و ای کامل عیاران بدانید که از جمله گریهائیکه
بسعادت ابدیه میرساند و از مهالک دنیا و آخرت نجات میدهد گریستن در مصائب آقای شهیدان و سرخیل سلسله عزیزان جناب سید الشهدا
ارواحنا له الفداست و از جمله احادیثی که شاهد بر این مدعاست که هر دوست کامل و عارفی که بشنود از شوق میگرید و از حزن ناله
میکند و بسعادت دارین کامیاب میگردد این حدیث شریف نورانیست که در کتاب سرور الشیعه روایت کرده است که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که در روز دهم محرم زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را یا برای او بگرید و مصیبت او را برپا
و چون بعضی از برادران ایمانی خود را ملاقات کند گریان باشد و تعزیه گوید ایشان را باین نحو که عَظَّمَ اللهُ اُجُورَنا وَاُجُورَکُم بِمُصابِنا بِالحُسَینِ
علیه السلام وَجَعَلَنا وَاِیّاکُم مِنَ الطّالِبینَ بِثارِهِ مَعَ وَلِیِّهِ الاِمامِ المَهدیِّ مِن آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه وعلیهم اجمعین پس من که جعفر بن محمدم
ضامن و کفیلم که در روز قیامت ملاقات کند خدا را با ثواب دو هزار هزار حج و دو هزار هزار عمره و دو هزار هزار جهاد که هر یک از آنها با رسول
خدا و ائمه طاهرین کرده باشد مؤلف محزون میگوید که چگونه میتواند دوست آل محمد مصائب جانگداز مولای خود مظلوم کربلا
علیه السلام را بشنود و ناله نکند و حال آنکه خلق شده از فاضل طینت ایشان است بلکه کاملین از شیعیان ایشان نظری باجر و مزد ندارند
و از راه اخلاص و شیعه بودن نمیتوانند که گریه و ناله نکنند چنانچه از بعضی از احادیث معلوم میشود که باقی اهل عصمت در این مصیبت گاهی
بی اختیار ناله و گریه میکرده بودند چنانچه ابو بصیر میگوید که روزی در خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام بودم که یکی از
فرزندان آنجناب بر او وارد شد آنجناب با او مرحبا گفت و او را به پیش خود کشید و در آغوش مرحمت جای داد و او را بوسید و فرمود
که حقیر گرداند خداوند کسی را که خوار گرداند شما را و لعنت کند خداوند کسی را که بقتل رساند شما را و بوده است خداوند همیشه ولی و ناصر و حافظ
شما و بتحقیق که طول کشید گریه زنان و گریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان از برای شما پس آنحضرت خود گریست و فرمود که
یا ابا بصیر اِذا نَظَرتُ اِلی وُلدِ الحُسَینِ علیه السلام اَتانی ما لا اَملِکُهُ بِما اُتِیَ اِلی اَبیهِم وَاِلَیهِم یعنی ای ابا بصیر هرگاه نظر میکنم باولاد حضرت
حضرت امام حسین علیه السلام مرا حالتی عارض میشود که از خود بیخود میشوم پس بسبب آن مصیبتهائی که رسیده است به پدر بزرگوار ایشان و بخود ایشان
ای ابا بصیر بدان بدرستیکه هنوز فاطمه طاهره در مصیبت فرزند خود گریه و ناله میکند و از خروش ناله فاطمه مظلومه جهنم زبانه میکشد
و اگر نمیبودند ملائکه مستحفظین جهنم هر آینه خوف آن بود که از اثر ناله آن مظلومه زبانه از جهنم بدر آید یا آنکه دود جهنم چنان طغیان کند
که جمیع اهل زمین بسوزند پس هر وقت صدای ناله فاطمه محزونه بر آید ملائکه درهای جهنم میبندند و بمهارها او را نگاه میدارند که اهل زمین را
هلاک نگرداند پس تا فاطمه مظلومه ساکت نشود جهنم آرام نمیگیرد و بدرستیکه دریاها نزدیکست که پاره پاره شوند و بر یکدیگر بریزند و هیچ
قطره از آبهای آنها نیست مگر آنکه ملکی بر آن موکل است که تا آن ملک بشنود صدای ناله آن معصومه را بالهای خود فرو نشاند جوشش و طغیان
آنرا تا آنکه دریاها بر هم نریزند تا آنکه دنیا را و اهل دنیا را غرق نکنند پس علی الدوام ملائکه خائفند و از گریه آن مظلومه گریه میکنند و خدا را
میخوانند و گریه و زاری و تضرع میکنند و اهل عرش و اطراف آن تضرع میکنند و صداها از ملائکه بلند میشود به تقدیس الهی بجهة خوف بر اهل زمین
و اگر صدای یکی از نالهای ملائکه با اهل زمین برسد هر آینه جمیعا هلاک شوند و کوهها پاره پاره شوند و زمین با اهل آن تمام بزلزله در آیند
قلت جُعِلتُ فِداکَ اِنَّ هذا الاَمرَ عَظیمٌ ابا بصیر میگوید که من عرض کردم که فدای تو شوم بدرستیکه آنچه فرمودی امر عظیمی است

بر جدم حسین علیه السلام را که در دوستی ما ما سختند و مالهای خود را صرف میکنند در راه ما و بدنهای خود را در راه زیارت وی برنج و
تعب میاندازند برای نیکی بما و خوشحال کردن پیغمبر تو و از جهت امیدیکه دارند در ثوابیکه از جهت نیکی کنندگان بما وعده فرموده
ایخداوند من مکافات ده ایشانرا و ببخش رضوان خود را و عوض خود را با ایشان و محافظت فرما ایشانرا در شب و روز و کفایت کن
ایشانرا از شر هر ظالمی و جباری و حمایت کن ایشانرا از شر هر قوی و ضعیفی و از شر شیطانهای انس و جن و عطا کن ایشانرا زیاده از آنچه
طمع داشتند از زیارت جناب سید الشهدا و مفارقت از اهل و اوطان و غربت ایشان از عیال و فرزندان و آمدن بسوی ما و گذاشتن
اولاد و خویشان و یاران خود را در شهرها و دیارهای خود ایخداوند من تو خلیفه ایشان باش بر وجه افضل در اهل و عیال و اولاد ایشان پس
آنجناب بخداوند خود عرض کرد که اللهم ارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس فی زیارة ابی عبد الله علیه السلام یعنی ایخداوند من
رحم کن بر صورتهای آنجماعتیکه تغییر داده است آفتاب رنگ آنها را و سیاه گردانیده است در زیارت ابی عبد الله الحسین علیه السلام
وارحم تلک الخدود التی تتقلب علی قبر ابی عبد الله علیه السلام یعنی خداوندا رحمت فرما بر آن رویها که از روی اخلاص گاهی از طرف چپ و گاهی
از طرف راست مالیده میشود بر قبر ابی عبد الله علیه السلام وارحم تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا یعنی و رحمت فرما بر چشمهای
آنجماعتیکه جاری شده است اشکهای ایشان بجهت ترحم بر ما اهلبیت وارحم تلک القلوب التی جزعت لاجلنا یعنی و رحم فرما بر آن قلبهای
که محزون و غمناک شده است بجهت خاطر ما وارحم تلک الصرخة التی من قلوب شیعتنا لاجلنا یعنی خداوندا رحمت فرما برای
نالهای بی اختیاریکه از قلبهای شیعیان ما بر میآید در وقت شنیدن مصایب ما بجهت خاطر خواهی ما مؤلف گوید که ازین فقره مبارکه
معلوم میشود که اهل عصمت علیهم السلام دوست میدارند آن نالهای بی اختیاریرا که از قلبهای دوستان ایشان بیرون میآید در مصیبت
ایشان و از این جهت است که از خداوند سؤال میفرمایند که رحمت خود را نازل فرماید بر ایشان راوی میگوید که شنیدم که حضرت
صادق علیه السلام عرض کرد که اللهم انی استودعک تلک الانفس و تلک الابدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر و تدخلهم
الجنة و تسهل علیهم الحساب یعنی ایخداوند من بجناب اقدس تو میسپارم آن نفوس مقدسه و آن بدنهای مطهره را تا آنکه سیراب گردانی
ایشانرا از حوض کوثر در روز عطش اکبر که آن روز قیامت است و داخل گردانی ایشانرا در بهشت و آسان فرمائی بر ایشان حساب را راوی
میگوید که من مدتها در آنجا نشستم و آنحضرت در سجده بود و دعا بزیارت کنندگان حضرت امام حسین علیه السلام میکرد و چون برخواست
من بنزد آنحضرت رفتم و دیدم آنحضرت را که افروخته روی و متغیر الاحوال و شکسته بال بود و قطرات اشک مانند مروارید غلطان بر رخساره
مبارک وی جاری بود پس من عرض کردم که فدای تو شوم سبب گریه شما چیست فرمود ای پسر وهب مگر غافلی که امروز چه روز است
آیا نمیدانی که امروز جدم حسین علیه السلام در زمین کربلا بدرجه رفیعه شهادت رسیده است پس من گریان شدم و عرض کردم که در این
روزها بهترین کارها چه چیز است فرمود که بهترین کارها در این روز محزون بودن و گریستن بسیار بر آنحضرت است و زیارت کردن
او ست از دور و نزدیک پس عرض کردم که یا ابن رسول الله من نمیدانستم که گریه و زیارت آنحضرت این قدر ثواب دارد و چنین
دعاهای تو از برای زیارت کنندگان آنجناب کافی است اگر چیزی دیگر نباشد حضرت فرمود که ای پسر وهب ترک مکن زیارت
آنحضرت را مگر بسبب خوفیکه از کسی داشته باشی که هر که ترک زیارت او کند بعد از مرگ آنقدر حسرت و ندامت خواهد کشید که قرار از دل
بیرون اندازد ای پسر وهب اگر میخواهی که چون فردای قیامت ملاقات کنی پروردگار خود را و بر تو هیچ گناه نبوده باشد و با تو مصافحه
کنند ارواح همه پیغمبران پس زیارت کن آنحضرت را پسر وهب میگوید که بعد از آنکه آنحضرت این کلام را فرمود دیدم که آنقدر گریست که
ریش مبارکش در اشک چشمهای آنجناب غرق شد مؤلف گوید که مصایب روز عاشورا بجائی بوده است که گریه‌های انبیا و اولیا
و اوصیا و ساکنین ملأ اعلا بلکه گریه و نوحه تمامی اشیا از صدمه عزاداری آن بر آیند زیرا که اذیتهائی که در آن روز بر آل محمد علیهم السلام وارد
شده است نه یک و نه اندک بوده بلکه زیاد از آن بوده که کسی در حیطه ضبط در آورده باشد زیرا که کسی را قدرت بر حفظ آنها نبوده و در آن [illegible]
بزرگ و شغل عظیم الخطر کسی در فکر ضبط همه آنها نبوده و قطعا آنچه بضبط در آمده در جنب آنچه حفظ و ضبط نشده است قطره ایست در جنب دریاها
آه مگر هم آنچه ضبط شده است اگر کسی تامل کند نمیتواند که بگوید یا بشنود و گریه و ناله نکند بلکه نالهای بی اختیار از دل بر خواهد کشید زیرا که هم

بلکه جانسوزاست بجهة آنکه ظلم بر سه قسم است اول آنکه عالی و بلند مقامی بر ادنی و پست مقامی ظلم کند مثل سلطان و حاکمی بر زیردست
در رعیت خود و آقا بالنسبه بغلام و کنیز خود و مانند آنها و این قسم ظلم اگرچه قبیح و معصیت است لکن چون بسیار و علی الدوام در
در عالم بیشمار است در نظرها قبح آن کمتر است لانّ البلیّة اذا عمّت طابت یعنی چون بلیه بسیار و همه جائی و همه کسی شود
طیب خاطر میشود و اذیت زیادی نخواهد کرد دویم آنست که دو نفر مثل هم و هم مقام بر یکدیگر ظلم کنند این قسم هم قبیح و معصیت است
لکن چون بسیار و متداول است بر خلایق چندان دشوار و ناگوار نیست سیم آنست که پست رتبه ناقابلی بر بالادست بلند
مرتبه ظلم کند مثل آنکه غلامی بر آقای خود یا فرزندی بر والدین خود یا شاگردی بر استاد خود یا رعیتی بر سلطان ظلم کند و این قسم ظلم
کمتر و بسیار ناگوار و معصیت و درد آورنده تر و اقبح است ایدوستان و ای شیعیان آه آه از ظلمهای روز عاشورا که همه از این
قسم است زیرا که مصایب وارده در آن روز همه دلسوز و قامت خم اندوزند و مظلومان شنیدند و ناله بلا اختیار از قلب فگار بر نکشید زیرا که چه نجیبان
در قبضه قدرت نانجیبان در آمده بودند آه آه که چه خداپرستان که بدست بت پرستان مبتلا گردیده بودند آه آه که چه عزیزان خدا
و رسول که در نظر مردودان نامقبول ذلیل شده بودند آه آه واویلاه که چه شاهبازان بلند پرواز در مقام قرب الهی که بدام عنکبوت شیطان
صفتان پست فطرتان صید شده بودند آه آه واحزناه که چه عمودان قوام سموات و ارضین که به تیشه پر کینه عمر بن سعد و یزید از پا در افتاده
بودند آه آه وا مصیبتاه که چه سینهای صافیه مخزن اسرار و علوم حضرت رب العالمین که بخدنگ تیر و نیزه ظالمین و خنجر جاهلین پاره پاره
گردیده بود آه آه که چه زنان آل الله که پرورده در حجره رسول الله بودند بعد از بردن چادر و مقنعه جیب پیرهنشان بدست بی شرمی دریده
بودند آه آه که چه اطفال بی گناه بی پناه که بظلم پدر ناشناسان مادر بخطایان در دامن صحرای بیکسی آرمیده بودند آه آه که چه شب زنده
داران روزه گیران گرسنه شکمان تشنه لبان که از غفلت کاری تارک الصلوتان حرام خواران شراب آشامان جرعه نوش جام مرگ شده
بودند آه آه همه میدانید که در آن روز چه بزرگواران از دست چه نابکاران چه مصیبتها و چه اذیتها کشیدند که هر یک از برای گریه و زاری
و ناله و بیقراری دوستان فدوی ایشان کافی است و از جمله آنها آن است که بعد از شهادت خامس آل عبا و جدا شدن سر از بدن نازنین
مظلوم کربلا ارواحنا له الفداء اشرار کوفه و شام روی بغارت خیام طاهرات نهادند پس اول زنی را که غارت کردند جناب زینب خاتون محترمه
بود که چادر و مقنعه از سر او کشیدند و گوشواره از گوش او در آوردند آه آه وا مصیبتاه که از جهت گوشواره گوش جناب کلثوم مظلومه محترمه
هم پاره کردند و دو گوشش را بخون گوشش رنگین گردانیدند آه آه بلکه گوش فاطمه نو عروس را هم بجهة گوشواره پاره کردند آه آه در کتاب
مصایب المعصومین از کتاب ارشاد مفید روایت کرده ام که شمر شریر با جمعی از منافقین علیهم اللعنه داخل خیمه جناب سید الساجدین علیه السلام
شدند فقالوا له الا نقتل هذا العلیل پس آن بی ایمانان بشمر گفتند که آیا نکشیم این جوان را و گویا که از آن ملعون اذن کشتن آن بزرگوار میطلبیدند
فروی انّ الشمر اللعین قال لا تقتلوه علی فراشه آه آه اف لک یا دنیا که آن ملعون ایشان را اذن داد و گفت که بکشید او را همان طوری که بر
فراش خود خوابیده است راوی میگوید که من پیش آمدم و گفتم سبحان الله آیا شماها کوچکان را هم میکشید ای قوم این بزرگوار با آنکه در اول عمر است
گرفتار ناخوشی و بیماریست پس الحاح و التماس بسیار کردم تا آنکه آن اشقیا از کشتن آنجناب در گذشتند لکن آه آه واحزناه که جناب زینب
خاتون میفرماید که آن ملعون از نطع چرمی که اسباب مرا بغارت برد فنظر الی زین العابدین قد انکبّ علی نطع من الادیم و هو علیل فجذب
النطع من تحته و القاه ملثوما علی وجهه یعنی چون آن بیدین نظر انداخت بجناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین فداه
ارواح العالمین دید که آن مظلوم بر روی پوستی خوابیده بود و در شدت ناخوشی و بیماریست پس آن ملعون چنان آن پوست را از زیر آن بیمار کشید
که آنجناب را بلند کرده از طرف روی بر خاک انداخت ایدوستان و اگر بگذرم کان از احوال که نقل کنیم و بر حال که ناله کنیم بشنوید و ملاحظه
کنید که چه بزرگواران در دست چه بیدینان چگونه گرفتار شده بودند پس بدانید که در کتاب امالی صدوق علیه الرحمه از فاطمه دختر مظلوم
کربلا علیه السلام روایت شده است که میفرماید که چون لشکریان در خیمه ما ریختند من دختر کوچکی بودم و در پای من دو خلخال بود از طلا
دیدم که ملعونی آمد و آن خلخالها را از پای من بیرون میکرد و میگریست من باو گفتم که از برای چه گریه میکنی ای دشمن خدا فقال کیف
لا ابکی و انا اسلب ابنة رسول الله آن ملعون در جواب گفت که چگونه گریه نکنم و حال آنکه برهنه میکنم دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را گفتم

اگر تو میدانیکه من دختر رسول اللهم پس چرا ما برهنه میکنی قال اخاف ان یجیئ غیری فیاخذه آنملعون گفت که میترسم که اگر من ندارم
دیگری بیاید بردارد فاطمه میفرماید که پس هرچه در خیمه ما بود بردند حتی آنکه چادرها را از دستهای ما کشیدند آه آه واویلاه وا مصیبتاه
که در بعضی از کتب اصحاب است که ان فاطمة الصغری قالت کنت واقفة بباب الخیمة وانا انظر الی ابی واصحابه مجزرین کالاضاحی
علی الرمال والخیول علی اجسادهم تجول ای شیعیان والله نمیتوان گفت و نمیتوان شنید و بی اختیار ناله بکشید فاطمه مظلومه غارت شده
میفرماید که بعد از غارت خیمها بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بجسد پاره پاره پدر بزرگوارم و اصحاب کرام او که همه بدنهای چاک چاک
مثل گوشتهای قربانی بر روی ریگها افتاده بودند آه آه و اسبها بر روی ایشان میدویدند و من متحیر بودم که بر ما بعد از پدر بزرگوارم از
دست بنی امیه چه واقع خواهد شد آیا ما را میکشند یا ما را اسیر میکنند فاذا برجل علی ظهر جواده یسوق النساء بکعب رمحه وهن یلذن
بعضهن ببعض ایکاش که قلمها این احادیث را که باعث اظهار ذلت آل محمد علیهم السلام و پاره شدن قلبهای شیعیان ایشان است
نوشته بود و چشمها مطالعه نکرده بود و زبانها نمیگفت و گوشها نمیشنید فاطمه مظلومه میفرماید که ناگاه دیدم ملعون بیحیائی را که بر اسب جنیبی
سوار بود و جمعی از زنان را بجلو انداخته بود و ایشانرا آه آه که بکعب نیزه خود میدوانید و آن بیکسان چون دیگر پناهی نداشتند یک
از ترس کعب نیزه و اذیت او در پناه یکدیگر میگریختند و حال آنکه همه اساس و لباس و اسباب ایشانرا گرفته بودند و ایشان زاری
میکردند و میگفتند که وامحمداه وا ابتاه وا علیاه وا قلة ناصراه وا حسناه وا حسیناه و میگفتند که اما من مجیر یجیرنا واما من ذائد یذود عنا
یعنی آیا پناه دهنده هست که ما را پناه دهد و آیا کسی هست که شر این ظالمانرا از ما دفع کند مؤلف گوید آه آه که احدی نبود که بفریاد
ایشان رسد پس جمعی از آن بیکسان حیران با حال پریشان رو در بیابانها نهاده و بعضی از شدت تشنگی بیهوش و گروهی از خوف و اضطراب
مدهوش بودند و امظلوماه که فاطمه نوعروس میفرماید که من از دیدن این اوضاع بر حالی شدم که هوش از سرم رفت و استخوانهای من
بلرزه در آمد و از ترس آن سوار گاهی از طرف راست عمه‌ام ام کلثوم خاتون و گاهی از طرف چپ او میگریختم که ناگاه نگاه آن روسیاه بمن
افتاد واذا به قد قصدنی فهربت منهزمة وانا اظن انی اسلم منه پس آن ملعون قصد من کرد پس من از ترس او گریختم بگمان آنکه میتوانم
از شر او سالم بمانم که ناگاه دیدم آن ملعون از عقب من تاخت واذا بکعب الرمح بین کتفی فسقطت علی وجهی آه آه که فاطمه
میفرماید که ناگاه دیدم که کعب نیزهٔ او در میانهٔ دو کتف من خورد پس من بر روی در افتادم پس آن بیشرم بی ایمان بجرئت از اسب
خود بزیر آمد و چنان گوشواره از گوشم کشید که گوشم را درید پس گوشوارهای مرا و مقنعه مرا برداشت و روانه جانب خیمها شد و من در بیابان
افتاده بودم و خون از صورتم جاری بود و آفتاب بسرم تابیده بود وانا مغشیة علی آه آه نمیدانم که بر آن مظلومهٔ تشنه و گرسنه چه گذشته
بود که میفرماید که از آن صدمه و اذیت غش کردم مؤلف گوید من ندانم ایفلک آخر چه رفتار است این گوشوار عرش را انداختی
برخاک کین گوش و لالش دریدی از برای گوشوار این چه کین است مر ترا با عترت سلطان دین فاطمه مظلومه میفرماید که بعد از آنکه
از غش بحال آمدم دیدم که عمه‌ام جناب زینب خاتون نزد من نشسته و گریه میکند وهی تقول قومی نمضی ما اعلم ما جری علی البنات
واخیک العلیل آه آه فاطمه مظلومه میفرماید که گوش دادم شنیدم که عمه‌ام زینب خاتون با گریه میفرمود که ای جان عمه ای فاطمه برخیز که بخیمه
رویم نمیدانم که بر سر سایر دختران و برادر بیمارت امام زین العابدین علیه السلام چه آمده فاطمه دلشکسته میگوید که من برخواستم وقلت
یا عمتاه هل من خرقة استر بها رأسی عن اعین النظار یعنی گفتم ای جان عمه آیا در نزد شما خرقه هست که من سر خود را از چشم نامحرمان
و این نظرکنندگان بی ایمان بپوشم فقالت یا بنتاه وعمتک مثلک ای دوستان وای ناله کنندگان جناب زینب جواب فاطمه
داد که تا قیامت دوستانش را کباب کرد فرمود که ای دختر ای فاطمه عمه تو مثل تست یعنی سر من نیز برهنه است و چیزی ندارم که سر خود را بآن
بپوشانم فالتفتت فرأیت رأسها مکشوفا ومتنها قد اسود من الضرب آه و احسرتاه میفرماید که چون من نظر کردم دیدم که سر عمه‌ام برهنه و
بدن او سیاه شده است از صدمه تازیانها که باو رسیده است ای دوستان و ای ناله کنندگان در حدیث است که آنوقتیکه جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام جناب فاطمه زهرا را غسل داد و از محل غسل دادن بیرون آمد گریان و نالان بود پس یکی از حاضران عرض کرد
که یا علی آیا این گریه و ناله از مفارقت فاطمه طاهره است آنجناب فرمود که نه بلکه از اثر تازیانهاست که بدن او را سیاه کرده است مثل نیل

و تا قیامت این سیاهی بر بدن او باقی است تا بهمین هیات ملاقات کند پروردگار خود را   ایشیعیانا همچنانکه ظالمین در کربلا
معلق در ظلم وارث بودند از برای ظالمین در اول اسلام جناب زینب هم آه آه وارث بود از برای مادر خود در مظلومه بودن و سینه
کشیدن و سیاه شدن بدن   آه واحزناه که فاطمه میفرماید که چون با عمه ام بخیمه آمدیم دیدیم که هرچه در آنجا بود بغارت برده بودند و دیدیم
علی بن الحسین مکبوب علی وجهه لا یطیق الجلوس من کثرة الجوع والعطش والاسقام   آه واحسیناه که دیدم برادرم علی بن الحسین علیهما السلام
بهمان نوع که آن ملعون پوست از زیر او کشیده بود و او را از طرف رو بر خاک انداخته بود بر همان حال بر رو بر خاک افتاده و از
شدت گرسنگی و تشنگی و بیماری نتوانسته بود که برخیزد و بنشیند   فجعلنا نبکی علیه ویبکی علینا   ایشیعیانا والله این احوال اگر بهیچ
دوستی بخوانند بشنود خود را از گریه و زاری معاف دارد زیرا که فاطمه میفرماید که چون من و عمه ام آن بیمار را بر آن حال دیدیم و آن
جناب بما افتاد همه شروع بگریه نمودیم ما بر احوال آن بیمار تشنه گرسنه که بر خاک افتاده بود میگریستیم و او بر احوال سر برهنگی
و دربدری و غارت شدن ما گریه میکرد پس من و عمه ام بازوهای او را گرفته از روی خاک برخیزانیده و نشاندیم و همه گریه میکردیم   مؤلف
محزون گوید که آه آه شکی و شبهه نیست که در آن وقت هیچیک از اسیران مثل آن بزرگوار در اذیت و آزار نبودند   آه واغوثاه و واویلا
که در حدیث است که فاطمه نوعروس از کلام مایوس میفرماید که ما در اطراف برادر مظلوم بیمارم نشسته بودیم و در نهایت خوف و اضطراب
و نوحه و ناله بودیم که ناگاه خیمهها بصاحب ما را آتش زدند و ما را اسیر و برادرم علی بن الحسین علیهما السلام را در غل و زنجیر کشیده روانه
کوفه گردانیدند   اللهم اشعل النار فی صدورهم بدوام   فنروا اهل النار فی النار و دوام قهرک یا قهار

مجلس پنجاه و دویم در سوزانیدن خیمها و فرار زنان بصحرا و پناه بردن ایشان بعمر بن سعد علیه اللعنه و غل کردن او بیمار کربلا را و بردن اسیران از قتلگاه و احوال آنحضرت

السلام علی من احرق قلبه واشتعل فؤاده فی رزایا مولاه خصوصا علی الحایرین الباکین ورحمة الله وبرکاته   وبعد اعلموا یا اخوانی
الصادقین المحدثین انی اشهد ان لا اله الا هو کما شهد الله بذاته لذاته لدی ذاته وهو ذاته بانه لا اله الا هو واشهد انه لا یقدر احد
ان یصفه کما هو الا هو   وهو کما یقول وفوق ما نقول وتعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا   ثم اعلموا واشهدوا انی فی المشهد العظیم
یوم تبلی السرائر وما تخفی الصدور بانی اشهد ان محمدا وآله ارواحنا لهم الفداء والفداء لهم انوار الله هم الآیات الکبری والامثال
العلیا فهم لا یوصفون ولا یسمون فی هذا المقام وان کان لهم الاسم والوصف فی غیره لئلا یلزم توصیفه تعالی لانهم هناک لا یحدون
ولا یعدون ولا یسمون کما قال امیر المؤمنین علیه السلام   انا الذی لا یقع علیه اسم ولا صفة لانهم حینئذ هو وهو هم الا انه هو وهم هم
وعبده والمضمحلون لدی هیمنة آیتیهم له سبحانه کما ان آیتهم فانیة مضمحلة فی هیمنة جلاله وسطوة الوهیته   فهم عباد دون مما یذاع بل
بشر خلقتهم وغیب هویتهم بانه لا اله الا هو وحده لا شریک له وقائلون بلسان وجودهم وذواتهم بان من عرفنا فقد عرف الله ومن جهلنا
فقد جهل الله ومن وصفنا فقد وصف الله ومن سمانا فقد سمی الله ومن احبنا فقد احب الله ومن ابغضنا فقد ابغض الله ومن جحدنا فقد
کفر بالله ومن حاربنا فقد اشرک بالله وهو لا یغفر ان یشرک به کما فی الزیارة الجامعة الکبیرة من جحدکم کافر ومن حاربکم مشرک
آه آه اشهد ان سید الحرب وسید الشرک الحرب مع سید الشهداء علیه آلاف التحیة والثناء لما قال سید الاوصیاء علیه
سلام الله لا یوم کیومک یا ابا عبد الله آه واحزناه کیف لا یکون کذلک وقد قتل روحی له الفداء جائعا عطشانا مظلوما آه آه کیف
وقد کان اخوته وولده الاکبر والاصغر واقرباؤه واحباؤه صالح بعد صالح وعالم بعد عالم وعابد بعد عابد وتقی بعد تقی حوله
مقتولین اربا اربا مطروحین تحتا تحتا آه آه کیف وقد غیرت الشمس محاسنهم وادفنت الارض جسومهم والرمال تسفی علیهم
وترفرف علیهم الطیور باجنحتهم والسباع بمخالبهم   آه آه کیف وقد احرقت خیامه واخرجت عنها نساؤه حاسرات مسلبات حافیات
لاهفات عطاش جائعات ضامیات نادبات باکیات مذللات وبالاغلال مقیدات وعندهم صاعقات ناکبات وتردد المعانع

سایلات و حرّ الاجافد یا لقنات آه آه لقد و ابنه سید العابدین و السّاجدین فداه از زوج ابی المؤمنین مقتول بالجامعة بایدی المنافقین و شتّی النّسوة مثلا بالمنافقین و علی اجساد الشّهداء المرمیّین صرعی عرضی ضاحین مودعون و الی الکوفة و الشّام تساقون صلوات الله و اعلانه علیهم اجمعین و علی محبیّهم و الباکین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین ای دوستان و شیعیان از جملهٔ احادیثی که دلالت میکند بر مرتبهٔ مؤمنین و بر اجر و مزد اشکهای چشمهای محبّین از مؤمنین روایتیست که جناب صادق علیه السّلام میفرماید که کاملترین مؤمنین از جهة ایمان آن کسی است که خلق او نیکوتر باشد و رقت قلب او و گریهٔ او بر اهل بیت بیشتر باشد و شدیدتر باشد دوستی او با اهلبیت و زیاده باشد حزن قلب او در مصیبت ما و بیشتر باشد مودّت او از برای ما و ایضاً در کتاب علل الشّرایع از آنحضرت روایت شده است که جناب سید السّاجدین علیه السّلام همیشه میفرمود که هر مؤمنی که یکقطره اشک چشم او جاری شود در صورت او از برای قتل حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السّلام جای میدهد او را خدا تعالی در غرفه از غرفات جنت که زمانی که از برای او انقطاعی و آخری نباشد و هر مؤمنی که بما از جهة ما اذیتی که از دیده او یکقطره اشک بر رخسارهٔ او جاری شود بجهة اذیتهائیکه بما رسیده است از دشمنان ما جای میدهد او را خداوند در بهشت در مکان صدیقان و هر مؤمنی که بجهة خاطر ما بادا اذیتی برسد از دشمنان که باعث آن شود که آب دیدهٔ او بریزد و جاری شود دفع فرماید خدا تعالی از روی او اذیت را و ایمن گرداند در روز قیامت او را از سخط خود و از آتش جهنّم ای شیعیان و محبان طریقهٔ گریه و زاری و ناله و بیقراری را از برای آقای شهیدان تعلیم گیرید از جناب سید السّاجدین علیه السّلام چنانچه روایت شده است که آنحضرت با کمال علم و حلم و صبر که داشت بسیار بر پدر بزرگوار خود گریه و نوحه میفرمود در حدیثست که تا چهل سال در این مصیبت گریست و در همهٔ این مدت روزها را روزه بود و شبها را بعبادت الهی قیام و اقدام میفرمود و عادت آنحضرت بر این جاری شده بود که هر وقت که طعام برای آنجناب میآوردند بیکی نگاه کرده یکیک گریه میکرد گریستن شدیدی پس آن افطار آورنده عرض میکرد که ای مولای من افطار فرما فیقول کیف آکل و قد قُتِلَ ابن رسول الله جایعاً عطشاناً مظلوماً آه آه که در جواب میفرمود که چگونه من طعام بخورم و حال آنکه بتحقیق که کشته شد فرزند رسول الله در حالتیکه گرسنه و تشنه و مظلوم بود و مکرر این کلام را بیان میفرمود و میگریست بحدیکه طعام آن بزرگوار با آب دیده اش تر میشد و آبش با آب چشم ممزوج میکردید و علی الدوام بر این حال بود تا آنکه از دنیا رحلت فرموده بسر و ردگار خود ملحق شد مؤلف محزون که احقرست شیعیان و دوستان عادت کرده اند که در وقت آب آشامیدن تشنگی آن شهید را بخاطر میگذرانند و بر آنجناب صلوات میفرستند و بر اعدای آن مظلوم لعنت میکنند و لیکن چه بسیار خوب است که عمل باین حدیث شریف کرده چنانکه بعضی از علماء و بزرگان دین میکنند در وقت غذا خوردن گرسنگی آن بزرگوار را یاد آورده آنجناب را بصلوات یاد آورند و بر اعدای آن مظلوم لعنت کنند بلکه محزون بلکه گریان گردند و این عمل را فاش و شایع کنند تا مادان تعلیم گیرند آه آه احتمال دارد که گرسنگی مظلوم کربلا در روز عاشورا زیاده از تشنگی آنجناب بوده لهذا جناب سید السّاجدین علیه السّلام اوّل گرسنگی آنحضرت را یاد میفرموده بوده و بعد تشنگی آنجناب را آنکه عالم جسم بود و جناب او چو جان خاک بر فرقم نبودش وقت کشتن آب و نان در جواب خواهش آبش نبودی غیر تیر در ازای قرص نانش کین غذای حیر سنان بود جوع آنجناب از تشنگیش بیشتر زین سبب فرزند او جوعش نمود اوّل بیان رحمت حق شیعیانی را که چون نوشند آب یاد آرند از دهان سروری لب تشنگان جان فدای شیعه کو عادتش وقت غذا باشد اوّل به غذائی امامش در جهان پس نماید لعن بر اعدای آن سلطان دین و آنکه آرد او صلوة و سلامی بر زبان لیوآه آه که یکی از غلامان جناب سید السّاجدین علیه السّلام میفرماید که روزی آن بزرگوار روانهٔ صحرا شد و من در عقب سر آنجناب رفتم پس دیدم که بر روی سنگ ناهموار درشتی بسجده رفت پس من در عقب سر آنجناب ایستادم تا مدت طولانی صدای گریه و ناله های قلبی آنجناب را میشنیدم پس شمردم هزار دفعه گفت لا اله الّا الله تعبّداً و رقّاً لا اله الّا الله ایماناً و تصدیقاً پس سر مبارک را از سجده برداشت من دیدم که ریش مبارکش و صورت مقدسش غرق اشک چشم و خاک آلوده شده است پس من پیش رفتم و عرض کردم که یا سیدی اما آن لحزنک ان ینقضی و لبکائک ان یقلّ یعنی ای سید و مولای من هنوز وقت آن نشده است که حزن شما بآخر رسد و گریهٔ جناب تو تخفیف یابد پس آنجناب در جواب فرمود که ای مرد آیا نمیدانی که حضرت یعقوب بن اسحق پیغمبر و پیغمبرزاده بود و از برای او دوازده پسر بود پس خداوند یکی از آنها را که یوسف بود از نظر او غایب گردانید پس موهای سر او از غصه سفید شد و از شدت گریه چشمش نابینا شد

و حال آنکه فرزند دلبندم زنده بود وَاَنَا قَدْ رَاَیْتُ اِخْوَتِی وَاَبِی وَسَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلاً مِنْ اَهْلِ بَیْتِی صَرْعیٰ وَجُثَثاً حَوْلِی یعنی ای مرد چگونه حزن من برطرف شود و گریه من کم گردد و حال آنکه من بچشم خود دیدم برادرانم را و پدر بزرگوارم را و هفده نفر از صالحین و شایستگان از اهل بیت خود را که همه در اطراف من ریخته بودند و بر خاک هلاک غلطیده بودند و کسی متعرض دفن ایشان نمیشد قَدْ غَیَّرَتِ الشَّمْسُ مِنْهُمْ وَاَفْنَتِ الْاَرْضُ جُسُوْمَهُمْ وَالرِّمَالُ تَسْفِیْ عَلَیْهِمْ فَکَیْفَ یَنْقَضِیْ حُزْنِیْ وَیَقِلُّ بُکَائِیْ ای مرد من بچشم خود دیدم که آفتاب بر جسدهای شریف ایشان تابیده بود و رنگ بدنهای ایشان را تغییر داده بود و زمین جسمهای ایشان را فانی کرده بود و باد ریگهای بیابان را بر روی ایشان ریخته بود پس چگونه میشود که برطرف شود حزن من و کم گردد گریه من مؤلف دلسوخته گریان نالان گوید که ای محبان اگر میخواهید که شما را خبر دهم از احوال آن زمانیکه جناب سید الساجدین در این حدیث شریف اشاره بدان فرموده آنست که در روایات بسیار روایت شده است که چون مظلوم کربلا جناب سید الشهدا صلوات الله علیه را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و خاک مصیبت بر سر عالم و عالمیان کردند آه واویلاه ابن سعد لعین و شمر شریر و لشکریان همه بر اسبهای کوه پیکر سوار شده نعره زنان و شیهه کشان با شمشیرهای کشیده رو بغارت خیام طاهرات آل محمد نهادند آه آه زنانیکه در پس پرده عصمت و طهارت بزرگ شده بودند و اطفالی کوچک که در مهد امن و امان پرورده گردیده بودند و هرگز لشکر و سپاهی ندیده بودند در آن وقت بدور بیمار کربلا حلقه ماتم زده بودند که ناگاه دیدند که لشکریان بغارت خیمه‌ها و تاراج زنان مشغول گردیدند و اذیت بسیار با ایشان و جناب سید الساجدین رسانیدند رُوِیَ فِی الْبِحَارِ وَالْعَوَالِمِ اَنَّهُمْ اَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَیْمَةِ وَاَشْعَلُوْا فِیْهَا النَّارَ فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّبَاتٍ حَافِیَاتٍ بَاکِیَاتٍ ای شیعیان آه آه از مصیبتی که صبر در آن و افغان نکردن بر آن در نهایت اشکال است بدانید که در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که اهل بیت مصیبات از خیمه‌ها بیرون کردند و خیمه‌های ایشان را آتش ظلم و ستم آتش زدند پس همه زنان برهنه سر زنان با ناله و فغان با سر و پای برهنه فرار بر قرار اختیار نموده روی به بیابان نهادند رَوَی الْمُفِیْدُ فِی الْاِرْشَادِ اَنَّهُ جَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللهُ فَصَاحَ النِّسَاءُ فِیْ وَجْهِهِ وَبَکَیْنَ آه آه شیخ مفید علیه الرحمه روایت کرده که در میان ایشان بمعرکه ابن سعد علیه اللعنه پیدا شد پس همه اسیران از شدت اذیت اهل عدوان مضطر شدند و همگی از بیابانها و صحراها را بهم انداخته صیحه زنان پناه بآن لعین آوردند مؤلف نالان حیران گوید که آه وا غماه و مصیبتاه سیدانم که امیر المؤمنین علیه السلام با غیرت اسد اللهی و جناب سید الشهدا و حضرت عباس شهید نشده بودند و حاضر و ناظر میبودند و مشاهده میفرمودند و میدیدند که خواهران و دختران و زنان و محرمان ایشان پناه بدشمنان خصوصاً ابن سعد ملعون فاسق فاجری برده اند بر چه حال میشدند و چه میکردند ای محبان چون ابن سعد دید که زنان پناه باو بردند با آن قساوت و شقاوت که داشت دلش باحوال اهل بیت بسوخت پس باصحاب خود امر کرد که متعرض باقی خیمه‌هائیکه نسوخته است نشوند و کسی دیگر ایشان را و بیمار کربلا را اذیت نکند فَسَئَلَتْهُ النِّسْوَةُ اَنْ یَسْتَرْجِعَ مَا اُخِذَ مِنْهُنَّ لِیَسْتَتِرْنَ بِهِ یعنی همینکه زنان دیدند که قلب آن شقی بسوخت از او خواهش نمودند که لشکریان را امر نماید که هر چه از ایشان بغارت برده اند رد نمایند تا بتوانند که خود را با آنها بپوشانند پس آن ملعون خود فریاد کرد که هر کس از اموال ایشان چیزی برده است رد نماید فَوَاللهِ مَا رَدَّ اَحَدٌ مِنْهُمْ شَیْئاً راوی میگوید که والله رد نکردند احدی از ایشان چیزی را پس زنان از رد نکردن اسباب ایشان خصوصاً چادر و مقنعه ایشان ملول و محزون و حیران و سرگردان شدند پس ابن سعد لعین جمعی را موکل نمود در خیمه‌هائیکه سوخته شده بود و بر جناب سید الساجدین بیمار و سایر زنان و دختران وَقَالَ احْفَظُوْهُمْ لِئَلَّا یَخْرُجَ مِنْهُمْ اَحَدٌ وَلَا تُسِیْئُوْا اِلَیْهِمْ و آن ملعون بمستحفظین گفت که متوجه باشید که احدی از ایشان فرار نکند و کسی هم ایشان را اذیت نکند فَاَمَرَ ابْنُ سَعْدٍ اللَّعِیْنُ بِتَقْیِیْدِ سَیِّدِ السَّاجِدِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ بِالسَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ آه واویلاه وا مصیبتاه از مصیبت بزرگ که بی اختیار قلبهای دوستان اهل بیت را محزون و چشمهای ایشان را گریان مینماید ای دوستان بدانید ای شیعیان بدانید که سید الساجدین که از ضعف بیماری و شدت گرسنگی و تشنگی نمیتوانست که از جای خود بجای دیگر حرکت کند حتی آنکه وقتی که خیمه‌ها را غارت کردند و ملعونی آنجناب را بر روی خاک انداخت و آنقدر قوت نداشت که خود را حرکت دهد که برخیزد تا آنکه اسیر شد و ستم آمدند و آن مظلوم را از روی خاک برخیزانیدند آه آه که عمر بن سعد بی حیا بی ایمان امر کرد که غل و زنجیر آوردند و آن مظلوم را در غل و زنجیر کشیدند رُوِیَ اَنَّهُمْ اَتَوْا بِالْغُلِّ الْجَامِعَةِ وَغَلُّوْهُ بِهِ آه و مصیبتاه که در حدیثی وارد شده است که آن بزرگوار را بغل جامعه غل کردند و آن غلی بوده است که

بالای بدن همه زره آهن گرفته پوشیده است و آن ملعون بجا آورد که اسیران و زنان غارت شده را گریان و نالان بر جهاز شتران بی
سوار کردند و سرهای شهیدان را بر قبایل لشکریان تقسیم کرد و امر کرد که زنان و اسیران را از راه قتلگاه ببرند تا کشتگان و بزرگان و جوانان
خود را پاره پاره و در خاک و خون آغشته ببینند تا دلهای ایشان بیشتر بسوزد و در حدیث دیگر روایت شده است که وقلن بالله الا مررتم
بنا علی مصرع الحسین علیه السلام آه و احزناه که موافق این حدیث جانسوز است که زنان خود التماس نمودند و گفتند که شما را بخدا دهیم
قسم میدهیم که ما را از راه قتلگاه مظلوم کربلا ببرید تا یکدفعه دیگر ایشان را ببینیم و وداع کنیم فَمَرُّوا بِهِنَّ إِلَى الْمَعْرَكَةِ فَلَمَّا نَظَرْنَ النِّسْوَةُ إِلَى الْقَتْلَى
صِحْنَ وَضَرَبْنَ فِي وُجُوهِهِنَّ وَقَدْ رَمَيْنَ أَنْفُسَهُنَّ عَلَى الْأَجْسَادِ فَشَرَعْنَ بِالْعَوِيلِ وَالْبُكَاءِ ایشمر دلکان که ناله کنند کاش که زبان توان شرح
احوال وارد شدن اسیران را بر قتلگاه شهیدان نمود آه و احزناه که در حدیث است که چون چشم زنان و دختران بر اجساد شریفه پاره پاره
کشتگان آل محمد علیهم السلام افتاد جمیعاً بی اختیار نالهای زار از دل افگار برکشیدند و سیلی غم بر صورتهای پر الم زدند و بعضی خود را از
شتران بر روی کشتگان انداختند و شروع بناله و گریه کردند ایشیعیان نمیدانم از احوال کدام یک از اسیران بیان کنم که بیان احوال
هر یک جانسوز و غم اندوز است و همین بس که در وقت عبور از قتلگاه آن مکرّم و رئیس جناب زین العابدین حضرت سید الساجدین علیه
السلام با وجود آنکه صاحب علم و حلم و صبر بود و حجة الله علی اهل السموات والارضین بود از آنچه در آن وقت مشاهده نمود که هر یک چند پاره
شهید برادر برکشیده اند و هر کدام بنوعی ناله و نوحه میکنند و اجساد شریفه پدر بزرگوار و سایر شهدا را ملاحظه نمود که در بیابان افتاده و بخاک
و خون آغشته است و هیچکس متعرض جمع و دفن و کفن آنها نیست عَرَضَتْهُ حَالَةٌ كَادَتْ تَمُوتُ آه آه که آنجناب را حالتی عارض شد که نزدیک
بود که از شدت هم و غم و الم جان مقدسش از بدن مبارک بیمارش مفارقت کند فَرَأَتْهُ زَيْنَبُ الْمَظْلُومَةُ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ فَقَالَتْ يَا ابْنَ أَخِي
مَا هَذِهِ الْحَالَةُ ایشیعیان با آنکه جناب زینب جسد برادر خود را در آغوش گرفته بود و با او مشغول راز و نیاز و نوحه و ناله بود چون احوال
غریب را از آن بیمار بزرگوار مشاهده دست از برادر شهید خود برداشت و نزد برادرزاده علیل خود آمد و عرض کرد که ای فرزند برادر ای یتیم جان
این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم قَالَ كَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَكَيْفَ أَكُونُ حَيّاً وَأَرَى مِنْكُنَّ هَذِهِ الْحَالَةَ آن مظلوم بیمار در جواب فرمود
که ای جان عمه چگونه بر این احوال نشوم و چگونه زنده بمانم و حال آنکه شما زنان را در این حال اسیری و جوش و خروش و نوحه و ناله و وداع با این
اجساد شریفه پاره پاره می بینم وَأَرَى أَبِي وَأَعْمَامِي وَأَقْرِبَائِي وَأَصْحَابِي مُرَمَّلِينَ بِالتُّرَابِ وَالدِّمَاءِ وَكَأَنَّهُمْ لَيْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَتَعَرَّضْ أَحَدٌ
لِدَفْنِهِمْ یعنی ای جان عمه چگونه بر این حال نشوم و حال آنکه مشاهده میکنم پدر بزرگوارم را و عموهایم و اقربا و اصحابم را که همه بخاک و خون
مالیده شده و بر حالتی شده اند که گویا ایشان از مسلمانان نیستند و هیچکس متوجه دفن ایشان نمیشود مؤلف گوید که ایشیعیان بفدای
قوت قلب و بلندی مقام صبر جناب زینب شویم که با آنکه زن بود و با چنین مصایب گرفتار بود مشغول تسلّی دادن حضرت امام
زین العابدین علیه السلام شد فَقَالَتْ يَا ابْنَ أَخِي أَخْبَرَنَا جَدُّكَ وَأَبُوكَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ جَمَاعَةً يَدْفِنُونَ هَذِهِ الْأَجْسَادَ الْمُقَطَّعَةَ وَيَبْنُونَ
عَلَى قُبُورِهِمْ عَلَامَةً لَا تَنْعَدِمُ أَثَرُهَا أَبَداً پس جناب زینب عرض کرد که ای فرزند برادر خبر داد ما را جدت و پدرت بآنکه خداوند تعالی بر میانگیزاند
جماعتی را که دفن میکنند این جسدهای شریفه پاره پاره را و بر سر قبرهای ایشان نشانه و علامتی قرار میدهند که هرگز آن علامت برطرف نشود
و خلایق از اطراف عالم بزیارت ایشان می آیند و برپا میکنند قواعد تعزیه داری را فَجَزَاهُمُ اللَّهُ بِالثَّوَابِ الْعَظِيمِ وَالْأَجْرِ الْجَزِيلِ پس جزا
میدهد ایشان را خداوند بثواب عظیم و اجر میدهد آنها را با اجرهای بسیار پس بعد از تسلّی گرفتن آنجناب و وداع کردن با بدنهای شهیدان
بامر عمر بن سعد لعین ایشان را از قتلگاه بیرون کرده و با سرهای شهیدان روانه کوفه کردند و منافقین و کفار کوفه و شام را استقبال ایشان
کرده و در عرض راه با نواع لهو و لعب و خنده و قهقهه و اذیت اسیران مشغول بودند ان الله جامع الکافرین والمنافقین فی جهنم جمیعا

مجلس پنجاه و ششم در شرف موت شدن بیمار کربلا علیه السلام در وقت عبور از قتلگاه و تسلّی دادن جناب زینب خاتون او را بحدیث ام ایمن رضی الله عنها

السلام علی الباکین علی خامس اصحاب الکساء والزائرین تربة سید الشهداء روحی له الفداء و رحمة الله و برکاته مطبعه سبحانی

سبحان من تعزز بالقهر والغلبة والسلطنة والبقاء وسبحان من ابدع ما سواه لا من شيء وبجوده الا بقاء اللهم صل على اول نور ابدعته
لاظهار تمام الانسان فاودعت فيه سره وعلانيته وبذلك سبق جميع الاشياء محمد الذي اخترعت من فاضل شعاعه عقول الانبياء
ثم من فاضل اشعة آله الطاهرين افئدة الانبياء فهم معدن الكرم لجميع البشر ودوام تلاطم العطاء فانزل اللهم لنا بشفاعتهم منهم الرحمة
طول البقاء خصوصا على خامس اصحاب الكساء من قال له جده ان الله شاء ان يراك قتيلا فيا جداه جوهر طهر مع مشية الله وحده
ومع ارادته واثباته جريحا ومع قدره شهيدا وذبيحا ومع قضائه انه شهيد قد لطار العبودية في فناه فقيدا فكان في ارض الامكان بين يديه
جريحا فاطره الله سبحانه في جميع العوالم شهيدا فبنى لمقدمه في كل عالم قبة لشنا ليستضيء من مشكوتها اهل البقاء آه آه كيف حال من يري
في تلك القباب ملقى في بيداء شاهها مع جواهر الاحباب طعينا وذبيحا شهيدا امامها فهي مراتب التفضيل نحوها وفي الامكان بحسبه وفي اللاهوت
كاللاهوتيين وفي الجبروت كالجبروتيين وفي الملكوت كالملكوتيين وفي الملك كارض الكرب والبلاء حيث كان جسده الشريف
مع اجساد الشهداء بين الاعداء مرملات بالدماء مجرحات الاعضاء ممزقات بخيول اهل الجور والجفاء ويهديك الى ما اشرنا
قول الرضا روحي له الفداء قد علم اولوا الالباب ان الاستدلال على ما هنالك لا يعلم الا بما هيهنا فيا لها من تربة زاكية طيبة طاهرة
وقبة سامية نامية عالية في نشاة القدس وفي هذه النشاة فهي اليها افئدة الاحبة ويستضيء من مشكوتها الاجلة ولا زوارها
في الباطن والحقيقة الا من اخلص بيته الوحدانية الا الا يا ايها الزائرون مرقد سيد الشهداء ابشركم بكرامته من معدن العظمة
والبهاء لكم ولآبائكم واهل البلد والولاء يسطع النور من جباهكم من موضع نسيم من نور عرش الله مكتوب فيه هذا زائر قبر خير الشهداء
وابن خير الانبياء الا الا فافتخروا بهذه النعمة الهنيئة الالهية دوام ما مضى وما بقي من الدنيا والعقبى كما تالم اعداء المولى دوام لعنهم
ای شیعیان وای تعزیه داران اکر خواهیا که از معانی بعضی از فقرات شریفه این خطبه مطلع شوید وقدر ومرتبه دوستان وخالصان وزوار
قبور مقدسات آل محمد وسیما خصوصا مظلوم کربلا روحنا له الفداء را بدانید کوش باین احادیث شریفه دهید که در کتاب بحار از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله بزیارت ما آمد وام ایمن
قدری شیر ومسکه وخرما از برای ما بهدیه آورده بود وما آنها را بخدمت آنحضرت آوردیم پس قدری از آنها میل فرمود پس برخواست
وبزاویه خانه تشریف برد وچند رکعت نماز کذارد وچون بسجده آخر رفت کریست کریستن شدیدی واز جهت جلالت وعظمت آن بزرکوار هیچیک
از ما جرات نکردیم که از سبب کریه آنحضرت سوال کنیم پس فرزندم حسین رفت ودر دامن جد خود نشست وعرض کرد که ای پدر جان
ای جد بزرکوار چون داخل خانه ما شدی ما از تشریف آوردن شما خوشحال شدیم که هیچ چیز ما را آنقدر خوشحال نکرده بود پس چون بکریه درآمدید
بسیار غمکین شدیم ای جد بزرکوار آیا میفرمائی که سبب کریه شما چیست فقال یا بنی اتانی جبرئیل آنفا فاخبرني انكم قتلى وان مصارعكم شتى
یعنی ای فرزند کرامی ای حسین اینک جبرئیل بر من نازل شد وخبر داد مرا که همه شما کشته خواهید شد وقبرهای شما هریک در شهری ودیاری خواهد
بود پس مظلوم کربلا عرض کرد که ای جان پدر پس که زیارت میکند ما را وحال آنکه قبرهای ما در شهرهای متفرق وپراکنده است آنحضرت فرمود که جماعتی
از امت من قبور شریفه شما را میایند وتبرک میجویند بزیارت شما پس بر من لازم است ای فرزند ای حسین که زیارت کنندگان ایشان را در روز قیامت
تا آنکه خلاص کردانم ایشان را از خوفهای آن روز واز کناهان ایشان واز خداوند بخواهم که ایشان را در جنت ساکن کرداند مولف کوید که چون
ثواب زیارت آن بزرکوار را دانستی بدانکه اول زیارت کنندکان آن مظلوم اهل وعیال این عزیز خودش بودند که عبور بر قتلکاه شهیدان نمودند
واکر اطلاع بر بعضی از احوال ایشان در آن وقت وکیفیت تسلی دادن جناب زینب خاتون حضرت امام زین العابدین علیه السلام در میانه قتلگاه یا
اطلاع بر مطالب عالیه بسیار دیکر میخواهی بکوش هوش این حدیث شریف را بشنو که در کتاب عوالم از حضرت صادق علیه السلام از قدامة بن زائده
روایت کرده است که او از پدرش روایت میکند که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام باو فرمود که ای زائده بما چنین خبر رسیده است
که تو بعضی از اوقات بزیارت قبر پدر بزرکوارم ابی عبدالله الحسین علیه السلام میروی زائده کوید که من عرض کردم که بلی فدایت شوم کاه کاهی
بزیارت آنحضرت مشرف میشوم پس آنحضرت فرمود که چکونه چنین میکنی وحال آنکه تو معروفی در نزد سلطان خود که او احدی را نمیکذارد
بدوستی ما وتفضیل ما وذکر فضایل ما وآنچه بر امت واجب است از حق ما زائده میکوید که من عرض کردم که این زیارت را محض رضای الهی میروم

پیغمبر ادمیروم و مرا باکی از خداوغضب کسی نیست و سینه من تنگ میشود که از این جهة از کسی بمن آسیبی برسد پس آنحضرت چون مرا خایف
فرمود بلی والله چنین است پس من عرض کردم که بلی والله چنین است آنحضرت سه مرتبه اینکلام را فرمود و من هم سه مرتبه اینکلام را عرض کردم
پس سه دفعه فرمود که بشارت باد ترا بشارت باد ترا پس فرمود که ای زایده هرآینه خبر خواهم داد ترا بحدیثی که از احادیث
گنجینه خزینه علوم ما است پس ای زایده بدانکه چونکه ما اهل بیت رسید آنچه رسید وقتل ابی وقتل من کان معه من ولده واخوته وسایر اهله
یعنی و بدرجه رفیعه شهادت رسید پدر بزرگوارم و کشته شد هرکس که در خدمت او بود از اولاد او و برادران او و باقی اهل او و بر جهاز شتر
سوار کرده شد زنان او و میخواستند که ما را بکوفه برند آه آه که من نظر کردم دیدم که همه شهیدان بر روی خاک افتاده اند و کسی متعرض دفن ایشان
نمیشود این احوال و اوضاع بر سینه من بسیار ناگوار آمد وکادت نفسی تخرج یعنی و نزدیک بود که از مشاهده این مصایب قبض شود روح
من از بدن من مؤلف گریان نالان گوید که چگونه میشود که آن مظلوم بیمار بی یار بی غمخوار بحال قریب بموت نشود و حال آنکه مثل خامس
آل عبا و سبب بقاء ارض و سما جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء پدر بزرگوار خود را کشته و در خاک و خون آغشته و سر از تن جدا مشاهده نماید آه آه
و در یکطرف دیگرش شبیه ترین همه خلق برسول الله از جهة صورت و سیرت و گفتار و رفتار و جوانان ناکام برادری مثل جناب علی اکبر را با بدن
چاک چاک ملاحظه فرماید آه آه و آن برادر دیگر شیرخواره لبها کبود شده چشمها بگودی افتاده بی شیر از دنیا سیر شده خود علی اصغر را با حلقوم سوراخ
شده و قنداق پر از خون در دامان بابای افتاده بیند آه آه و اویلاه که پسر عم نوجوان نو داماد ناکام ناشاد پایمال اسب اعدا را یعنی
حضرت قاسم را در طرفی دیگر بخون جگر معاینه کند آه آه و در اطراف ایشان جوانان نیکان صالحان خداپرستان عالمان عابدان حق شناسان
با وفایان جان نثاران خود را ببیند که هر یک جان شیرین بقدم پدر بزرگوارش کرده جسد پاره پاره خود را با سمان جسد مقدس قطعه
قطعه اش کردانیده اند آه واغربتاه و واضیعتاه که همه دختران ماتم را و کودکان امیر مؤمنان را دست پرورده های سید نسا عالمیان را گرسنه و تشنه
و بیچاره در هر یک شهیدی در میان ناله و نوحه مشاهده نماید و گوش هوشش بجز ناله الوداع الوداع و الفراق الفراق از جانب زمین تا بآسمان و ندای
الحبیب الحبیب از آسمان بزمین نشنود چگونه میشود که بر حالی نشود که قریب بموت گردد مؤلف محزون گوید کی توانم غمی از کرب و بلا گفت
و شنید الله الله چه کشید آنکه تماشا میدید آه آه که آن بیمار اسیر با هر کشته خطابه میکرد و جواب نمی شنید و هر اسیر را که میخواست تسلی دهد
از کثرت جوش و خروش هیچیک گوش بنداهای ضعیف آنجناب نمیداد پس آنجناب ازبس یا ابتاه و یا اخاه و یا عماه و امثال آنها گفت و جواب
نشنید مدهوش گردید این گفت و افتاد و شد از گفتگو خموش سرداد سیل گریه و یکباره شد ز هوش ای دوستان وای ناله کنندگان
بدانید که جناب سید الساجدین میفرماید که عمه ام جناب زینب خاتون چون این احوال را در من مشاهده نمود برخواسته نزد من آمد فقالت ما لی اراک
تجود بنفسک یا بقیة جدی وابی واخوتی یعنی مرا در آغوش خود گرفته گفت که مرا چه میشود که ترا براینحالت غریب و عجیب مشاهده میکنم ای جان
عمه چرا اینقدر از جان خود دست برداشته ای یادگار جد و پدر و برادرانم پس من در جواب گفتم که ای جان عمه کیف لا اجزع ولا اهلع وقد اری سیدی
واخوتی وعمومتی وولد عمی واهلی مصرعین بدمائهم مرملین بالعراء مسلبین لا یکفنون ولا یوارون یعنی چگونه بیتاب نشوم و چگونه گریه و ناله
نکنم و حال آنکه می بینم سید و مولا و پدر خود را و برادران و عموها و اولاد عموها و اهل خود را که همه در میان خون افتاده اند و بخاک مالیده شده اند
و همه را برهنه کرده اند و کسی ایشانرا کفن نمیکند و بخاک نمیسپارد و کسی بجانب ایشان نمیرود بلکه هیچکس نزدیک ایشان نمیشود گویا ایشان
از اهل دیلم و خزر اند که نام دو قبیله است از مشرکین عجم فقالت لا یجزعنک ما تری فوالله ان ذلک لعهد من رسول الله صلی الله علیه واله
الی جدک وابیک وعمک ای شیعیان وای عارفان از این حدیث شریف جلالت مقام و بلندی رتبه جناب زینب خاتون را بیابید که در مقام
صبر چه قدر صاحب رتبه بوده اند که بجناب سید الساجدین علیه السلام که حجت خداوند بود عرض میکند که ای جان عمه جزع و فزع در نیاورد
ترا این مصایب و قضایا که مشاهده میکنی پس قسم بذات الهی که این امر هرآینه عهدیست معهود از جانب رسول خدا صلی الله علیه واله که خبر داده
بجدت علی بن ابیطالب علیهما السلام و پدر بزرگوارت و عمویت و هرآینه خداوند گرفته است میثاق مردم را از این امت که بر آن مطلع نمیباشند
فراعنه که در این زمین جمع شده اند و آنها که میثاق را قبول کرده اند و این فراعنه ایشانرا نمیشناسند همه معروفند در نزد اهل آسمانها پس انجماعت
باین زمین خواهند آمد و این اعضای متفرقه را و این جسدهای بخون آغشته را جمع خواهند کرد و بخاک خواهند سپرد و از برای این بیابان علامتی

حال زینب خاتون بعد شهیدان
نعش سید علیه السلام

و گنبد و بارگاهی بنا خواهند کرد و بر سر قبر مقدس پدر بزرگوارت جناب سید الشهداء علیه السلام که هرگز مندرس نشود و آثار آن برطرف
نشود و علامات آن هرگز محو نشود همه شبها و روزها و حال آنکه کوشش و سعی خواهند کرد و پیشوایان اهل کفر و اتباعان اهل ضلالت بخراب کردن
و برطرف کردانیدن آن پس علی الدوام ظاهرتر میگردد آثار آن و بلندتر میشود علامات آن پس جناب سید الساجدین فرمود که بعمه ام
گفتم که آن عهد چیست و آن خبر کدام است پس عمه ام جواب داد بتفصیل خبر داد مرا ام ایمن که روزی رفته بود رسول خدا بزیارت حضرت فاطمه و من
آورده و من از برای ایشان حریره ترتیب دادم و جناب علی بن ابیطالب علیه السلام طبقی از خرمای تازه بخانه آورد و پس من قدحی بزرگ
پر از شیر و مسکه برای ایشان آوردم پس اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله قدری از حریره میل فرمودند پس جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین اقتدا
کرده حریره میل فرمودند پس پیغمبر شیر آشامید و ایشان هم آشامیدند پس آنحضرت خرما نوش جان کرد و ایشان هم میل خرما کردند پس جناب امیر
آب ریخت و آنحضرت دست مبارک خود را شست و آن دست تر را بر روی مبارک خود مالید پس نظری بجانب حضرت امیر و فاطمه و حسنین
علیهم السلام انداخت بنوعیکه آثار سرور و خوشحالی از روی منور آنحضرت معاینه کردیم پس ناگاه دیدیم که آنحضرت روی مبارک را بجانب آسمان
گردانید و مدتی طول داد و پس روی مبارک خود را بجانب قبله نمود پس دستهای مبارک خود را گشود و بسیار دعا فرمود پس بسجده افتاد
و بسیار گریست بحدیکه مدتی گریه در گلوی مبارکش گره شده بود پس ناگاه صدای آنحضرت بگریه بلند شد و اشکش جاری بود پس سر از سجده
پس سر از سجده برداشت و نشسته نگاه بزمین میکرد و مثل باران از چشمهای شریفش اشک جاری بود ام ایمن میگوید که از مشاهده این احوال حضرت
فاطمه و حضرت امیر و حسنین علیهم السلام محزون شدند و من نیز با ایشان محزون شدم و تا مدتی هیچیک از ما جرأت نکردیم که از آنحضرت از سبب
این گریه و ناله سؤال کنیم تا آنکه حضرت فاطمه نزدیک رفته عرض کرد که یا رسول الله چه چیز باعث گریه شما شده است خداوند هرگز چشمهای شما را گریان نکند
این نوع گریه شما قلبهای ما را مجروح گردانید و چون سؤال حضرت فاطمه باینجا رسید آنحضرت روی مبارک بجانب حضرت امیر المؤمنین
کرده فرمود که ای برادر من و موافق روایت دیگر فرمود که ای حبیب من در این مجلس بسبب اجتماع شما اهل بیت چنان خوشحال شدم که هرگز اینقدر
مسرور نشده بودم و من نظر بجانب شما میکردم و حمد خداوند را بجای میآوردم بشکرانه نعمتی که بشما عطا فرموده است که ناگاه جبرئیل نازل شد
و عرض کرد که یا محمد بدانکه الله تبارک و تعالی مطلع شد بر آنچه در نفس تست و دانست خوشحالی ترا به برادرت و دخترت و سبطین تو یعنی
حسن و حسین پس کامل گردانید از برای تو نعمت را و گوارا ساخت از برای تو عطا را باینکه قرار داد ایشانرا و ذریه ایشانرا و محبین ایشانرا
و شیعیان ایشانرا با جناب تو در بهشت بنوعیکه فرق گذاشته نشود میانه تو و ایشان زنده خواهند بود در آنجا چنانکه تو زنده و عطا
کرده میشوند چنانکه تو عطا کرده میشوی و باینقدر تو و ایشان خداوند متعال عطا فرماید که راضی و خوشنود شوی بلکه زیاد از رضای تو عطا
خواهد فرمود در عوض بلاها و امتحانهای بسیار که در دنیا بایشان خواهد رسید و در عوض ناخوشیها و اذیتها که بایشان میرسد از دست
جمعی که ادعا میکنند که از امت تواند و حال آنکه بیزارند از خداوند و تو یا محمد اکثر جماعت در اذیت خواهند افتاد و دسته دسته و جماعت جماعت
کشته خواهند شد هر یک در شهری و قبرهای ایشان از یکدیگر دور خواهد بود و همین شهادت ایشان اسباب عزت ایشان نزد خداوند است و
ایشان و تو پس حمد کن خداوند را بر این خیر عظیم و راضی شو بقضای او پس فرمود که یا علی من حمد کردم خداوند را و راضی شدم بقضای او و بآنچه
او اختیار فرموده است از برای شما پس جبرئیل گفت که یا محمد اینک برادر تو علی بن ابیطالب علیه السلام مقهور میشود بعد از تو و مغلوب میگردد
نزد امت تو و تعب و رنج میکشد از دشمنان تو تا آنکه آخر الامر کشته میشود بعد از تو در دست شریرترین همه مخلوقات و شقی تر از همه بندگان شبیه
پی کننده ناقه صالح در شهری که محل هجرت او است و جای رفت و آمد شیعیان او و شیعیان اولاد او است و در همه احوال در آن شهر بسیار میشود اذیت
ایشان و بزرگ میشود مصیبت ایشان یا علی اینک جبرئیل میگوید که یا محمد این فرزند زاده تو و اشاره میکند بدست خود بجانب فرزندم
حسین کشته میشود با گروهی از ذریه تو و اهل بیت تو و نیکان از امت تو در پهلوی نهر فرات در زمینی که اسم او کربلاست بجهة آنکه بسیار خواهد
شد کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریه تو در روزیکه باخر نمیرسد کرب آن و تمام نمیشود حسرت آن و آن زمین پاکیزه ترین همه بقعهای
زمین است و احترام آن اعظم از همه است و بدرستیکه آن قطعه از قطعهای بهشت است پس هرگاه بیاید آن روزیکه قتل میرسد در آن روز بسبط تو
و اهل بیت او جمع شوند در اطراف ایشان طوایف بسیار از اهل کفر و لعنت و در وقت شهادت او زلزله در آید جمیع اطراف زمین و دریا و کوه

در میآید و شدید میشود اضطراب آنها بحدیکه بهم ریخته میشوند از کثرت اضطراب و آسمانها و اهل آن باضطراب و تزلزل درمیآیند
از شدت غضب کردن بر دشمنان تو یا محمد و دشمنان ذریهٔ تو و از بس عظیم شمردند هتک حرمت ترا و از بس بد سلوک میکنند با ذریه
و عترت تو و باقی نمیماند چیزی مگر آنکه از خداوند عزوجل اذن میگیرند در نصرت و یاری کردن بر اهل تو که این خلق ضعیف شمردند ایشانرا و ظلم
کردند بر ایشان و حال آنکه ایشان حجت خداوندند بر جمیع خلق او بعد از تو پس وحی میفرماید خداوند بسوی آسمانها و زمین و کوهها و دریاها و
هر کس که در آنهاست که منم خداوند پادشاه قادر آنچنانکه احدیرا قدرت نیست که فرار کند از قبضهٔ قدرت من و هیچ سرکشی نیست که نباشم
من قادر بر آن و قدرت من زیاده است بر همه کس در یاری کردن مظلومین و انتقام کشیدن از ظالمین قسم یاد میکنم بعزت و جلال خود
که عذاب خواهم کرد هر کس راکه بریزد خون رسول مرا و برگزیدهٔ مرا و هتک کند حرمت او را و بقتل رساند عترت او را و بدور اندازد عهد
او را و ظلم کند اهل بیت او را بعذابیکه هرگز مثل آن عذاب نکرده باشم احدی از اهل عالم را و در آنوقت بفریاد درآید هر چیز که در آسمانها و زمینها است
بلعن کردن بر هر کس که ظلم کرده است بر عترت تو و حلال کرده اند هتک حرمت ترا یا محمد پس هرگاه بشود آنزمانیکه برسند آنگروه
از فدیهٔ تو بمحل آنها مکانها خود و قبرهای خود خداوند بید قدرت خود قبض میفرماید ارواح ایشانرا و فرو میآید بسوی زمین ملائکه چند از آسمان
هفتم و با ایشانست ظرفها از یاقوت و زمرد که مملو است از آب حیات و با ایشانست حلهها چند از حلهای بهشت و عطری چند از عطر
و تمام میکنند بر آن بزرگواران صفوف بسیار از ملائکه پس بعد از این برمیانگیزاند الله تعالی قومی از امت تو که نمیشناسند ایشانرا کفار که شریک
نشده اند در ریختن آن خونها نه بگفتن و نه بعمل و نه بنیت پس دفن میسپارند جسدهای ایشانرا و علامتی برپا میکنند بر سر قبر جناب
سید الشهدا علیه السلام در آن بیابان که آن نشانه باشد برای اهل حق و سبب نجات باشد از برای مؤمنین و از هر آسمان صد هزار ملک
در دور آن احاطه خواهند کرد و در هر شبانه روز همه صلوات میفرستند بر آنجناب و تسبیح میکنند خداوندرا و استغفار میکنند از برای زیارت
کنندگان و مینویسند اسمهای هر کس راکه بزیارت او میآید از امت تو که قصدی ندارد در آن زیارت مگر تقرب بسوی خداوند و بسوی تو و
اسمهای پدران ایشانرا و قبیله و اهل شهر ایشانرا و مهر میکنند رویهای آن زیارت کنندگانرا بمهریکه از نور عرش خداوند است که بر آنمهر این کلمات
نقش است که هذا زائر قبر خیر الشهداء و ابن خیر الانبیاء یعنی این شخص زیارت کننده است قبر بهترین شهیدانرا که فرزند بهترین انبیاست
پس هرگاه روز قیامت شود میدرخشد از روی ایشان از اثر آنمهر نوریکه خیره میشود از لمعان آن چشمها و آن علامت آنست که زیارت
کرده است قبر آن بزرگوار را و بآن علامت اهل محشر میشناسند او را پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد گویا می‌بینم که قیامت شده است و من از یکطرف
تو را میروم و میکائیل از طرف دیگر تو و علی بن ابیطالب پیش روی ما و با ما است از ملائکه خداوند آنقدر که عدد آنها معلوم نباشد و ما جمع میکنیم
در میان اهل محشر هر کس راکه در روی او نور علامت این مهر باشد تا آنکه نجات دهیم او را از هولهای آن روز و شداید آن و این است حکم
خداوند و عطای او از برای کسیکه زیارت کند قبر ترا و قبر برادر ترا و فرزند ترا بشرط آنکه اراده نکرده باشد در آن زیارت غیر خداوند عز
و جل را و زود باشد که پیدا شوند جمعی از آن اشخاص که ثابت شده باشد بر ایشان لعنت و غضب خداوند و سعی میکنند که برطرف کنند
علامت آن قبر و آثار آنرا و خداوند ایشانرا راه ندهد بر آنکار پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اینست آنچه مرا بگریه در آورده است و جناب
زینب خاتون میفرماید که چون ابن ملجم لعنة الله علیه پدر بزرگوارم را ضربت زده بود و دیدم که اثر موت بر آنجناب ظاهر شد من عرض کردم
که ای جان پدر ام ایمن برای من چنین و چنان خبر داده و دوست میدارم که آنحدیث را از جناب شما بشنوم پدرم فرمود که ای دختر من ای
زینب حدیث همانطور است که ام ایمن ترا خبر داده است کَأَنِّی بِکِ وَبِبَنَاتِ أَهْلِکِ سَبَایَا بِهَذَا الْبَلَدِ أَذِلَّاءَ خَاشِعِینَ تَخَافُونَ أَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ
النَّاسُ فَصَبْراً ثُمَّ صَبْراً ای شیعیان و محبان نمیتوان این کلام جناب امیر علیه السلام را که بجناب زینب خاتون فرمود شنید و ناله و گریه نکرد
آه آه بدانید که جناب زینب خاتون میفرماید که چون کلام پدر بزرگوارم باینجا رسید فرمود که ای دختر من ای زینب گویا می‌بینم ترا که
و دختران همراه ترا که در این بلد همه اسیر شده اید و ذلیل گردیده اید و اظهار خشوع میکنید از ترس آنکه مبادا پایمال خلایق شوید ای دختر
چون آنروز شود بر تو باد که صبر کنی بر تو باد که صبر کنی پس قسم یاد میکنم بآنخداوندیکه شکافنده دانه است و پرورش دهنده نطفه که نیست الآن
برای خداوند در روی زمین در آنهنگام دوستی و بنده عزیز از شما و شیعیان شما و بتحقیق که فرمود بما رسول خدا صلی الله علیه و آله آنوقتیکه خبر

وادها را باینحدیث اینکه ابلیس پرتلبیس لعنة الله علیه دائم بر روی پر واز میکند از روی خوشحالی پس جمیع اطراف زمین را سیر میکند در میانه شیاطین
خود و عفاریت خود پس میگوید که ای گروه شیاطین آنچه از فرزند آدم طمع داشتیم که بر دست ایشان جاری شود مطلوب ما بعمل آمد و در اسباب
هلاکت ایشان کار را باخر رسانیدیم و ایشانرا از اهل آتش گردانیدیم مگر کسیکه چنگ بزند بدامن اینطایفه یعنی جناب محمد و آل محمد
علیهم السلام پس ای شیطانها و ای عفریتها وصیت میکنم شما را باینکه قرار دهید شغل خود را بشک انداختن مردم را در حق ایشان و نگذارید که
دوست ایشان گردند بلکه باید کاری کنید که خلق را دشمن ایشان گردانید و برگردانید راه خلق را از طرف ایشان و دوستان ایشان
تا اینکه محکم گردانید گمراهی خلق را و کفر ایشانرا تا اینکه نجات نیابد یکنفر از ایشان و بتحقیق که راست کرد ابلیس گمان خود را و حال آنکه او دروغگوست
و بدرستیکه نفع نمی بخشد با عداوت شما عمل صالحی و ضرر نمیرساند با محبت و موالات شما گناهی غیر از کبیره . زائده که راوی حدیث است
میگوید که جناب سید الساجدین علیه السلام چون اینحدیث را بیان کرد فرمود که اینحدیث را در نزد خود نگاه دار و محافظت کن که اگر یکسال
در طلب اینحدیث بشتابی و سرعت سفر کنی و دریابانها و شهرها بدوی کمست اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین و لاسیما علی
سید الشهداء و المظلومین و علی اصحابه المنتجبین و علی محبیهم و الباکین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الاولین و الآخرین

مجلس پنجاه و چهارم در عبور جناب زینب خاتون حیران نالان از قتلگاه شهیدان کربلا

السلام علیکم یا اهل المصیبة و الحزن و البکاء و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم ارحم علی القلوب المحزونة فی مصیبة سید الشهداء
یعنی ای خداوند من رحمت خود را نازل فرما بر قلبهائیکه محزونست در مصیبت جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء اللهم ارحم علی العیون
الجاریة فی رزایا سید الشهداء یعنی خداوندا رحمت فرما بر چشمهائیکه اشک آن جاریست در بلیه جناب سید الشهداء بقسم بالله
و الله که جمیع مصائب آن مظلوم بزرگوار قلبهای دوستانش را کباب و دیدهای جان نثارانش را پر آب میکرداند و علی الخصوص مصیبتی از آنها که
دوستانش با نالان و گریان میکرداند و محبانش را تاب شنیدن آنها نیست خداوند رحمت فرماید شاعر را که میفرماید ابکیه ملقی بلا
لا تجهیز الا الا عاصیر تحنیطا و تکفینا یعنی گریه میکنم بر آن بزرگواریکه سه شبانه روز در بیابان افتاده بود و کسی را جرات آن نبود که او را تجهیز
نماید مگر باد و زنده که بخاک کربلا او را حنوط و کفن نمود و لیس زواره الا الفراعل او ضبع و سبع او الاطیار تبکینا آه آه که نبود از برای
او زیارت کننده مگر وحشیان و درندگان و حیوانات بیابان و نبود از برای او گریه کننده مگر مرغان و حول مضرعه خیر الملائکة
لا یفترون فهم شعث ینوحونا آه و اسفرناه که در اطراف قتلگاه او ملائکه چند ندکه علی الدوام غبار آلوده و مو پریشانند و بر آن مظلوم نوحه
میکنند ابکیهم لیتنی فی ایام نصرتهم صلوا بحاما بنادت بین ساحتنا آه و مصیبتا میدانم که بر خود آن مظلوم گریه کنم یا بر یتیمان بی پرستار او
یا بر زنان بی صاحب او که همه بودند نالان و حسرت نصیبان و اسیران الا ابکیت کلهم او فاتک بعضهم فجزء ذلک فی الاحزان تکفینا
و الله متحیرم که بر همه ایشان گریه کنم یا بر بعضی از ایشان ناله کنم آه آه یکجزء از مصیبت آن بزرگواران کافیست از برای ناله و گریه ما
و ما نسیت و لا انسی النساء لنا تذب بنشب الجوی شدا و تهوینا آه و اسفرناه که در گذشته عمر خود فراموش نکرده ام و بعد از این نیز فراموش
نخواهیم کرد زنانی چند را که چنان ندبه و نوحه میکردند که بجوشش و خروش میاوردند سوزش سینه را و دگرگون میکردانند احوال ما را کمثل زینب
اذ تدعو الحسین الا یا کافلی من بزا عینا و یحمینا آه و اویلاه مثل جناب زینب خاتون دلخون که ناله کنان عرض میکرد که ای برادر جان الحسین
انکه همیشه متوجه زینب میشدی و غمخواری او مینمودی اینک که را گذاشته که رعایت احوال ما کند و حمایت ما نماید و اضیعتی یا اخی من
لنا حفظا من کان یکفلنا من فرق اعدائنا آه آه که سکینه یاقوت بازوی من و ای برادر با جان برابر من که را گذاشته که ملاحظه کند او را
و کیست که پرستاری کند ام کلثوم دلتنهای ما را و کیست که بدادار او و خواهرها سلوک نماید با ما خلفتنا للعدا ما بین ضاربنا و بین سابینا
عینا و سابینا ای برادر جان ای حسین ما را گذاشته در میان دشمنی چند که گاهی ما را میزنند و گاهی ما را بر خاکها میکشند و باسیری میبرند
کنا نرجیک فی الشدات فانقلبت بنا اللیالی فخاب الظن یا اخینا آه آه ای جان برادر همیشه امید داشتیم که در گرفتاریها تو بفریاد
ما رسی اینک روزگار آرزوهای ما را عکس کرد و بعد از شهادت تو ما را از تو نا امید گردانید یا لیتنی مت لم انظر قضائکم او لم تری لطف

فارحمنا و ناجینا یعنی ای برادر ای حسین کاشکی خواهرت زینب کور شده بود و قتلگاه شما ها را مشاهده نکیم و هرگز گذار او باین زمین نیفتاده
بود یا محسن ابن ترانا الدهر فاقدة من الحزاء یا اذیتی المخلب تخذینا یعنی ای برادر جان اینک گرا گذارده از برای غمخواری زن فرزند مرده بالا
کشند که در حالت غفلت این روزگار بر او تیر مصیبت زده است بنوعیکه از بزرگی آن مصیبت او را عاجز گردانیده یا محسن ابن اخت
ابنیا تهم لهم و هم تقوا بصحاری الطف ثم ولینا آه آه اینک گرا گذارده از برای محافظت کردن زنانی چند که خانهای ایشان در مدینه خالی
و خراب افتاده و خود شان با حال پریشان در صحرا و بیابان مانده اند اخی یا ابنک السجاد اسیر فی قیوده و بنوهم تحکیم و تبکینا آه و انصرتاه
یعنی ای برادر ای حسین اینک فرزند تو سید الساجدین علیه در گرفتاری قید و بند و زنجیر است و او گریه و ناله میکند بر احوال شما شهیدان و احوال
ما زنان اسیران پریشان اخی ماهم یهدون الیزید اسیرنا الی ابن مرجانه ختم یهدونا آه و مصیبتاه ای برادر جان اینک لشکریان اراده
کرده اند که ما را در عوض شما برسم تحفه و هدیه ببرند از برای ابن مرجانه استودع الله من لم نرجع اوبته من نازح الدار عنا اسقینا آه و اسفرتاه
که در وقت وداع با آن جسد پاره پاره عرض کرد که بخداوند میسپارم این بدن های شهیدان را که دیگر امید بازگشتن از برای ایشان نیست و بعید است
جایگاه و خانه ایشان از ما و لیکن هم سفر است سرهای ایشان با ما مؤلف گوید که ایدوستان و ای ناله کنندگان چون در اول مجلس قدری
محزون و نالان بلکه گریان گردیدید اگر خواهید که بر کیفیت عبور جناب زینب حیران از قتلگاه شهیدان مطلع شوید اول احادیث صحیحه چند
در فضیلت آقای شهیدان و سرور مظلومان فداه ارواح العالمین و الجان بشنوید و بدانید و از روی معرفت و محبت ناله کنید و پس از آن گوش
باحادیث گذشتن آن مخدره بر آن جسدهای پاره پاره دهید و بی اختیار ناله و نوحه کنید اولا بدانید که در کتاب مصائب المعصومین از حضرت
باقر صلوات الله علیه روایت کرده ام که عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این جاری شده بود که هر وقت که جناب سید الشهدا
بر آنحضرت وارد میشد او را بجانب خود میکشید و بجناب امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که یا علی این حسین مرا نگاهدار ثم یقع علیه و یقبله
و یبکی پس بعد از آنکه جناب امیر آن بزرگوار را نگاه میداشت رسول خدا خود را بر روی فرزند خود میانداخت و او را میبوسید و میگریست
فیقول یا ابه لم تبکی پس مظلوم کربلا عرض میکرد که ای پدر جان ای جد بزرگوار چرا گریه میکنی فیقول یا بنی اقبل موضع السیوف منک و ابکی
رسول خدا میفرمود که ای فرزند گرامی ای حسین موضع شمشیرها را میبوسم و میگریم پس چون مظلوم کربلا این سخن را از جد خود شنید عرض کرد که ای پدر
جان مگر من کشته میشوم پیغمبر خدا فرمود که بلی والله ای فرزند کشته میشوی و پدرت و برادرت و تو نیز کشته خواهی گردید پس حضرت امام حسین
عرض کرد که هر یک از ما در شهری و دیاری کشته خواهیم گردید آنحضرت فرمود که بلی پس آن مظلوم عرض کرد که پس از امت تو که بزیارت این
قبرهای متفرقه خواهد آمد قال لا یزورنی و لا یزور اباک و اخاک و انت الا الصدیقون من امتی یعنی ای حسین زیارت نمیکند مرا و نه پدر ترا
و نه برادر ترا و نه ترا مگر صدیقون از امت من در کتاب عوالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی جناب امام حسین بن علی
علیهما السلام در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و آنحضرت با او خنده و بازی میکرد پس عایشه عرض کرد یا رسول الله چه قدر تعجب
آورده است این طفل و چه بسیار دوست میداری او را قال لها ویلک و کیف لا احبه و لا اعجب به و هو ثمرة فؤادی و قرة عینی پس آنحضرت فرمود که وای
بر تو ای عایشه چگونه میشود که او را دوست ندارم و تعجب ننمایم و حال آنکه او میوه دل من و نور چشم من است ای عایشه آگاه میگردانم ترا که
زود باشد که امت من بقتل رسانند او را فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی ای عایشه هر کس که زیارت کند او را بعد از وفات او بنویسد
خداوند برای او ثواب حجی را از حجهای من پس عایشه از روی تعجب عرض کرد که حجی از حجهای تو یا رسول الله آنحضرت فرمود که بلی دو حج از حجهای من
پس تعجب او افزوده شد عرض کرد که دو حج از حجهای شما فرمود که بلی چهار حج از حجهای من پس علی الدوام بر تعجب عایشه افزوده میشد و آنحضرت بر عدد
حجهای خود میافزود ایدوستان و ای ناله کنندگان چون ثواب زیارت آن مظلوم را دانستید بدانید که اول زیارت کنندگان آن مظلوم
و آن جسد پاره پاره و سایر اجساد مجروحه بحسب ظاهر اهل و عیال اسیر آن غریب شهید بودند زیرا که موافق بعضی از احادیث اینست که ابن سعد لعین
حکم کرد که اسیران آل محمد را ابتدا بقتلگاه ببرند که کشتگان خود را ببینند تا دلهای ایشان بیشتر بسوزد و مصیبت ایشان بیشتر گردد و موافق
حدیثی دیگر آنست که زنان گفتند که شما را بخدا قسم میدهیم که ما را از راه قتلگاه ببرید آه آه فلما نظرن النسوة الی القتلی صحن و ضربن
وجوههن و زوی ابن الحسین بنفسه علی الاجساد و قد سقطن بالعویل و البکاء آه و مصیبتاه که چون اسیران را از راه قتلگاه شهیدان بردند و نظر

ایشان بآن بدنهای بی‌سر پاره پاره شهیدان افتاد و چشمهای بدنها را دیدند بر لب چشمه کوفته و سینه‌های مجروح بدنهای پر الم دیدند و خودها را از
شتران مثل برگ خزان بروی جسدهای کشتگان انداختند و شروع بنوحه و گریه و ناله نمودند و هر یکی بیابانی و بیدل سوخته با
مشغول گریه و زاری شد تا آنجا که بعد از یتیمان در سر جسد سلطان اسیران جناب سید الشهداء آمدند و نالیدند و نوحه نمودند که حتی ایشان گفت
امعدت وجعی رأیتنا و دموع الخیول تجری علی خدیها و خوانی یعنی جناب زینب خاتون دختر آن حضرت آمد با آن سوز و گداز جگر سوخته گریه کنان
در آمد و هر دو دست بر سر و سینه زد حتی آنکه راوی میگوید که ما نه گردیدیم بصورت هر یک از اسبها و دشمنان دیدیم که اشکها بر ایشان جاری است حتی
بحدیکه سمهای حیوانات از اشک تر شده بود و بعد از آن رحمت کند آنکه بعضی از احوال و اقوال مظلومه را بیان فرمود و بعد از آن رحمت
کند آن دستی را که از حیوانات کمتر نبوده باشد و خود را از ناله و نوحه معاف ندارد و شک نیست و اینکه در مصیبتی که دشمنان و حیوانات
و حیوانات گریه کنند دوستان جان نثار نتوانستند که خود را از گریه و ناله و زاری و بیقراری معاف دارند لم انس و انت ترتجف ایاتنی
و تبکی الحسین و انتهی فتشتکی الشرع یعنی والله فراموش نکرده ام زینب خاتون را که بجانب جسد پاره پاره برادر خود دوید و حال آنکه هیبت
با وقار و تمکین بود تدعوه و الاحزان لا تفارقها و افترقت تسرع بالدموع الهمع آه آه که چه زاری بلند برادر خود را میخواند و
میگفت و حال آنکه قلب او مملو از حزن بود و از چشمهای او چون ابر بهار اشک روان و ریزان بود اخی انعطفنا لا قیر من النبی
رفقا بک یا ابن امی فاستمع ای برادر جان من ای حسین بزرگترین بلاهای من الم مفارقت تست پس گوش ده و بسخن خواهر ای برادرم
من اخی مالک عن بناتک معرضا و الکل منک ینتظر و یستمع ای برادر جان من چه شده است که روی گردان شده و تغافل
مینمائی با دختران خود و حال آنکه همه در حضورت صف کشیده اند و ایشان را مشاهده میفرمائی و سخن ایشان را میشنوی اخی ما
عودتنی منک الجفا فعلی م تجفونی و تجفو ثم منی ای برادر جان برابر من هرگز نرسانیده تو بمن از جانب خود جفائی و کم التفاتی پس چه چیز
باعث شده است که بخواهرت زینب با بچه اسیران کم التفات شده اخی هل لک رجعة تحیی بها ارواحنا هیهات ما من مرجع ای برادر
جانم آیا میشود که بازگشت کنی و زنده شوی که باعث حیات روح ما همه شوی هیهات هیهات که دیگر بازگشتن نخواهد بود اخی قد اودی
بصبیتک الظما و الجوع تشفی للعدی بالجوع ای برادرک من بتحقیق که تشنگی و گرسنگی آتش زده است بجان دخترک تو سکینه و میسوزد دل من
از شدت تشنگی و گرسنگی او اخی لو قبل العدا اشترا الفدا لفدتک منا النفس لم تجزع ای برادر جانم اگر از ما دشمنان قبول فدا میکردند
فدای تو شده بودند جانهای چند از خودیها که از روی شوق فدا میشدند و اظهار جزع میکردند اخی تشتت البنات الطفل هیهات بعد الیوم لم تجمع
ای برادر عزیزم پریشان و متفرق شدن دختران بدرد آورده است مرا هیهات که دیگر بعد از این بهم جمع نخواهیم گردید اخی هذا ابنک السجاد
قد اودی السقام بجسمه المتضعضع ای برادرک من اینک فرزند تو جناب سید الساجدین از شدت مرض آتش افتاده است در جسم ضعیف نحیف
اخی مالک لا تجیب سکینة او لیتها کانک سیدی لم تسمع ای برادر جان من چه شده است ترا که جواب نمیدهی سکینه حیران پریشان حال
خود را که گویا نمیشنوی ای سید من نداهای او را اخی قد صدعت قلب رقیة بجفاک و الاعراض ای تصدع ای برادرک من بتحقیق که
شکسته قلب رقیه را بسبب بی التفاتی و جفای خود شکستی چگونه شکستی اخی این ابیک علی المرتضی لیری انکساری للعدا و تخشعی ای برادر جان
کجاست پدر بزرگوارم علی مرتضی که با غیرت اسد اللهیش ببیند مرا که چگونه در نزد دشمنان اظهار انکسار و خضوع و خشوع مینمایم اخی
قلبی ما وفی بذمامه ان لم یذب من لوعتی و تفجعی ای برادرک من ای حسین لازم است بر قلب من که از سوزش و زاری آب شود و گرنه وفا
نکرده است بآنچه بر او لازم است اخی و منی ما وفی لک دمعه ان لم یسل مثل العقیق و ینبع ای برادرک من اشک چشم من بیوفائی کرده
از برای گریه در مصیبت تو اگر از آن خون جاری نشود و نجوشد مثل عقیق اخی هذا کربلا کنا اذا ذکرت تنبئت بحسرة و تلوع ای برادر جان
من هر وقت که این کربلای پر بلای تو بخاطر من آید شب را بروز خواهم آورد با حسرت و اندوه و سوزش قلب مؤلف محزون گوید
که اید دوستان وای ناله کنندگان چون چشم جناب زینب بجسد پاره پاره برادر بزرگوارش افتاد ناله کنان و نوحه خوانان با مثال آنچه اشاره
شد میگفت و میگریست و نزدیک میرفت و چون بسر نعش مجروح برهنه شده برادر رسید چها ندا کرد که دوستان و شیعیان را
تا قیامت نالان و گریان گردانید چنانچه در کتاب بحار الانوار است که راوی میگوید که والله هرگز فراموش نمیکنم زینب خاتون دختر علی

ابیطالب

ابیطالب علیه السلام را که ندبه و نوحه میکرد از برای برادر خود جناب سید الشهدا علیه السلام و چون بر سر جسد بیسر او رسید ایستاد و نگاهی بر آن
جسد کرد پس آواز خود را بجد بزرگوار خود رسول الله صلی الله علیه و آله کرده با قلب حزین و صدای حزین عرض کرد که واجداه وا محمداه
صلی علیک ملیک السماء هذا الحسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء و بناتک سبایا یعنی ای محمد مصطفی ای آنکه صلوات فرستاد بر تو خداوند
آسمان اینست حسین تو که بخاک و خون آغشته گردیده و همه اعضای او قطعه قطعه شده است و دختران تو همه اسیر و دستگیر گردیده اند پس بنا له و انین آمد
گرد که یا جداه الی الله المشتکی از ملال شکوه خود را بخدا میکنم پس بمحمد مصطفی پس بعلی مرتضی پس بحمزه سید الشهداء فقالت واجداه واحمداه هذا حسین
بالعراء تسفی علیه الصباء قتیل اولاد البغاء یعنی بنا له جانکاه عرض کرد که ای جد بزرگوار ای محمد مصطفی این حسین است که در بیابان افتاده
آه آه و باد صبا بر او وزیده و کشته اولاد زناکشته ای وای از بسیاری حزن من وای وای از زیادی هم و غم من ای امروز جد من رسول الله از دنیا
رحلت فرموده و امروز پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک تسفی علیهم ریح
الصبا و هذا حسین محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء یعنی ای جد عالیمقدار ای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اینست همه دختران تو
که اسیر شده اند و این بزرگواران ذریه تو اند که باد صبا بر اجساد ایشان میوزد و خاک و خاشاک بر بدنهای ایشان میافشاند آه و احزناه و وا مظلوما
که آن مظلومه با دل سوخته عرض کرد که یا جداه اینست حسین تو که سر مبارک او را از قفا بریده اند و عمامه از فرق و ردا از دوش او ربوده اند آه آه
که در ندای دویم روی بال خود را بجانب قبر مادر مظلومه خود کرده عرض نمود که یا اماه یا بنت خیر البشر انظری الی ارض الکرب و البلاء فتری ولدک
العزیز ان جسده المجروح الذی فی البیداء و یکون مرملا بالدماء و ان رأسه الشریف رفع علی قناة الاعداء یعنی ای مادر ای فاطمه ای دختر بهترین آدمیان
نظری کن بسوی زمین کربلا تا مشاهده کنی فرزند عزیز کرده بعزت پرورده خود را که جسد شریف مجروح پاره پاره او افتاده شده در بیابان و در حالتیکه
بخاک و خون آلوده شده است آه آه که بدر ستیکه سر شریف او در بالای نیزه اعدا است ثم قالت یا اماه و تری بناتک سبایا المحروقات الخیام
فی البیداء الراکبات علی اقتاب المطایا ای شیعیان و ای جان نثاران با دل بریان و دیده گریان متوجه کلام جانگداز آن مظلومه شوید که عرض
کرد که ای مادر ای فاطمه طاهره ببین دختران تو را که همه اسیر شده اند و با آنکه از شدت تشنگی سوخته بودند در وقت آتش زدن بخیامشان همه از آن
و همگی با پای برهنه باطراف بیابانها گریخته اند و بعد از گرفتار شدن بدست دشمنان ایشان را بر جهاز شتران سوار کرده اند فقالت یا اماه
نحن بناتک المنتقلات بالذل و الغربة پس با ناله جانکاه جگر شکاف عرض کرد که ای مادر ای جان برابر ما ئیم دختران تو که بعد از آنکه ما را بعزت
و بندگی و بزرگواری پرورده مبتلا و گرفتار شده ایم بذلت و غربت و خواری و زاری قال فی البحار ثم نادی اهل الشام و قالت یا اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله هذه ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا و انتم تنظرون ای عزاداران بعد از آن فصاحت و بلاغت و درست
گفتاری آن مظلومه شوم که در خطاب سیم روی مبارک را بجانب لشکریان کرده و بیان شرر بارش آتش بجان عالمیان زده فرمود که ای اصحاب محمد این
دختران و زنان حزین گریان که مشاهده میکنید ذریه پیغمبر شما جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اند که ایشان را دستگیر کرده اند و مانند اسیران
میرانند و میبرند و شما همه ایستاده اید و می بینید هیچ حمایت نمیکنید و اصلا بفریاد ایشان نمیرسید ثم التفت الی جسد الحسین علیه السلام ای جان
نثاران و اکریه و ناله کنندگان گوش دهید بخطاب چهارم زینب و آن فریق لجه ریح و تعب که رو بجسم برادر کرده که هر قطره اش باعث غرقه دو جهان
و هر کلامش اسباب صیحه هوا یا ست آه و آن چنین گویاست که من چشم خونریزش را بقامت سراپا جراحت برادر با جان برابر اند اخت و چون
او را بی سر و اعضایش را چاک چاک مشاهده نمود خود را بر روی او انداخت و در بر کشید و بجای جای شمشیرها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله دندان
کودکی میبوئید و میبوسید و الان غرق خاک و خون شده بود مکرر بوئید و بسیار بوسید و بی اختیار صیحه از قلب برکشید و گفت که اخیک فداک
یا ابن محمد المصطفی یعنی خواهرت بفدای تو شود ای فرزند محمد مصطفی و یا فلذة کبد علی المرتضی جانم بفدای تو شود ای پاره جگر علی مرتضی
و یا قرة عین فاطمة الزهراء آه آه ای روشنائی چشم فاطمه زهرا وا سیدا وا صاحبا این رأسک الشریف کو سر مقدس شریف تو
و قال فی البحار و فی بعض الروایات انها ناحت و قالت بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا یعنی در بعضی از روایات وارد شده است که آن مظلومه ناله
پر شرر را از جگر برکشید و گفت که پدرم بفدای آن مظلومی شود که لشکر او در روز دو شنبه غارت کرده شد مؤلف گوید که مراد روز دو شنبه است
که خلفای جفا در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و از پیش خود تعیین خلیفه کردند که در حقیقت بنیاد ستم روز عاشورا را کردند و گرنه آنچه از احادیث

معتبره ظاهر شود اینست که خیام طاهرات از جانب در جمعه عاشورا بسبب غارت بردند فقالت من فسطاطه منقلع العری آه آه
که آن مظلومه گفت که پدرم فدای مظلومی شود که خیمه او پاره پاره و خالی کردیده بابی من لا هو غایب فیرجی آه وا مصیبتاه که گفت
پدرم بفدای آن غایبی شود که دیگر امید بازگشتن او ازین سفر نیست ولا جریح فیداوی آه واحزناه که فرمود پدرم بفدای آن مجروحی
شود که نه چنان مجروح شده که توان او را معالجه و دوا نمود بابی من نفسی له الفداء یعنی پدرم فدای کسی باد که جانم بفدای او است
بابی المهموم حتی قضی یعنی پدرم فدای مظلومی باد که در هم و غم و بلا بود تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت رسید بابی العطشان حتی مضی
یعنی پدرم فدای شهیدی شود که در شدت تشنگی بود تا آنکه این جهان فانیه را وداع نمود بابی من شیبته تقطر بالدماء آه آه وا تحیرم
که در مصیبت این برادر از جان بهتر آنخواهر بر چه حال بود که این کلام را ادا مینمود که پدرم فدای آن ریش مبارکی شود که از آن خون میچکید
بابی من جده رسول اله السماء یعنی پدرم فدای آن عالی نسبی باد که جد او رسول خداوند آسمان است و او فرزند زاده پیغمبر هدایت کننده است
و جده او خدیجه کبری است و پدر او علی مرتضی است که از برای نماز او آفتاب مراجعت نمود و مادر او فاطمه زهرا است که بهترین زنان عالمیان است
مؤلف گوید که آن مظلومه مصیبت کشیده بامثال این کلمات و بیانات نوحه و ناله میکرد و سایر دختران با اجساد سایر شهیدان سرگرم ناله و فغان
بودند و از استماع آه شرربار جناب زینب خاتون و لحن آه و ناله ایشان بیاده هیجان مینمود که ناگاه ملازمین ابن سعد لعین داخل قتلگاه شده
اسیران را از نعشهای شهیدان دور کرده در گوشه جمع نمودند تا با سرهای شهیدان روانه کوفه نمایند ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون الا و صلی الله
على محمد و آله الطاهرین و لا سیما على سید المظلومین فداه ارواح العالمین من الاولین والآخرین و لعنة الله على اعدائهم اجمعین ابد الآبدین و دهر الداهرین

مجلس پنجاه و پنجم

در وداع جناب ام کلثوم خاتون است با جسد برادر معصوم و حضرت عباس علیه السلام و انداختن شهدا بدنها را در زمین کربلا و بردن سرها و سرکار را بکوفه
السلام علیکم یا ایها الباکون على الابدان السلیبة والنفوس الغریبة ورحمة الله وبرکاته وبعد فاللهم صل وسلم على من جعلت
الصلوة الصلوة والسلام السلام وبه اکرمت على الاکرام وانعمت على الانعام محمد الذی لولاه لما کان لمخلوقک فی ابداعک حظ ومرام
فی الکون والبقاء فی الامکان ما دام اقر و اوخیر مختصر الکلام وعلى آله الذین یدور معهم النظام ویقوم بهم امرک یا قهار یا علام ولا سیما على الامام
الهمام سبط خیر الانام الامام ابن الامام اخ الامام ابی الائمة الکرام من بکى به مصیبته الخواص والعوام آه آه بل بکى علیه جمیع ما فی الخافقین
دوام اشراق الحمرة من المشرقین وغروبها فی المغربین وهما بکاء الدهر على نائم الثقلین اعنی مولانا ابی عبد الله الحسین علیه السلام آه واحزناه
فکیف یعتذر ان لا نبکی علیه الا جثة وقد وجدوه بلا راس على ارض المارية مسلوب الثوب والعمامة آه آه یبکون یتسفو علیه الریاح الاربعة کعثا الربا
الشافیة وغسله الدماء الى ربه ودموع عیون بناته وبنات الباکیة آه واویلاه کیف شاعه ما صدر من اهل الشام والکوفة علیهم اللعنة دوام
دوران الزهرة فی الدائرة انهم عاملوا معه معاملة من لا یکون فیه من الاسلام شعرة مع انه روحی له الفداء منبع الاسلام کل قرة فی عوالم الغیب والشهادة
لا تزمن بحریة انواع الخلیقة وما نزل الله من الذرة الى الذروة الا بما یقتضیه الحکمة البالغة من الرحمة الواسعة والمکتوبة الا وصلى الله علیه وعلى
اهل العصمة وعلى اخواته وبناته ونسائه الحایرة الباکیة عند وداع ابدان المجرحة وعلى الباکین علیهم دوام جولان الفیوضات الالهیة فی دار
الفانیة والباقیة ولکن عظمة هذه المصیبة انها اسفت الالهیة کما اشار الیها فی باطن قوله سبحانه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فلما آسفونا
انتقمنا منهم یعنی چونکه با تاسف انداختند ما را و بخشم آوردند اهل معصیت ما را که خداوند عالمیم ما هم انتقام کشیدیم از ایشان و در
کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست تاسف خداوند مثل تاسف مخلوقات بلکه خداوند خلق فرموده است از برای
خود اولیائی چند که ایشان اندوهگین میشوند و راضی میشوند و با اینکه ایشان مخلوق الهی اند خداوند قرار داده است رضای ایشان را رضای خود
و غضب ایشان را غضب خود بعلت آنکه ایشان میخوانند خلق را بسوی خداوند و دلالت میکنند خلق را بجانب او و فی روایة اخری
ان الله تعالى قد خلقنا بنفسه فجعل اسفنا اسفه وانتقامنا فی الرجعة انتقامه یعنی در حدیث دیگر روایت شده است که اهل بیت عصمت علیهم السلام
فرمودند که خداوند جل جلاله ما را از خود شمرده است پس قرار داده است تاسف و اندوه ما را تاسف خود و انتقام کشیدن ما را از اعدای خود در زمان رجعت
و دولت حقه انتقام خود مؤلف گوید که انچه از آیات شریفه قرآنیه و احادیث و زیارات بسیار معلوم میشود اینست که خداوند بسیار از ایشان

متعلقه بجناب محمد و آل محمد علیهم السلام را نسبت بخود داده است مثل اینکه حب و بغض و طاعت و معصیت ایشان را حب و بغض و طاعت
خود شمرده است و همچنین است امور بسیاری دیگر که در نزد اهل حدیث ظاهر است پس اشقیا و دوستان هرگاه معلوم کرده‌اند که اندوهگین
کردانیدن اعدای دین علیهم اللعنة آل طاهرین علیهم السلام را خداوند از غایت لطف و نهایت مرحمت اندوه خود شمرده باید که بزرگترین
اندوه و حزن ایشان علیهم السلام اندوه و حزن روز عاشورا است پس بزرگتر تأسف و اندوه که خداوند بخود نسبت داده اندوه آن روز است
آه آه چگونه چنین نباشد و حال آنکه مصیبت در آن اعظم از همهٔ مصایب ایشان علیهم السلام است زیرا که هریک از وقایع در آن روز جگر شکاف است
و اشکهای محبین و خالصین را بی اختیار جاری میکرداند که از جملهٔ آنها کیفیت عبور اسیران است از قتلگاه شهیدان و آنچه از احادیث بسیار ظاهر میشود
اینست که همهٔ اسیران مانند برگ خزان خود را از روی شتران بر روی اجساد شریفه پاره پارهٔ شهیدان ریختند و هریک شهید را در آغوش
جان کشیده نوحه و ناله و وداع مثل آنکه جناب زینب با صد هزار رنج و تعب جسد مقدس شاه شهیدان را چو روح روان در بر کشیده و با او
درد راز و نیاز و سوز و گداز نموده و مادر جناب علی اکبر آن نوجوان تشنه جگر را در سینه که پرورده بود جا داده و با او وداع مینمود و مادر جناب
قاسم با عروس از زندگانی مأیوس جسد پاره پاره در هم شکستهٔ آن نوداماد ناشاد را در میان گرفته نوحه و ناله میکردند و سکینه خاتون محزون
قنداق تیر خورده تشنه جگر علی اصغر را بر دامن خود گرفته و حلقوم سوراخ شدهٔ او را بوسه میداد و با هزاران ناله و فریاد از برای جد خود رسول الله
و جدهٔ خود فاطمهٔ طاهره پیغام میداد و زنان اصحاب و ملازمین سعادت آیین نعشهای کشته‌های با وفا را در سینه‌های حسرت رسیده گرفته صیحه میکشیدند
و جناب سید الساجدین علیه السلام با شدت بیماری با غل و زنجیر در کناری نشسته گاهی بملاحظهٔ احوال پدر بزرگوار و برادران جان نثار
و سایر شهیدان سعادت شعار ناله میکرد و زمانی بدیدن عمه‌های خونجگر و خواهران بی معجر و سایر اسیران دربدر اشک خونین از چشمهای حق بین
جاری مینمود آه آه که در آنوقت جناب ام کلثوم محزونهٔ مظلومه دید که هر جانب کشته و هر سو در خاک و خون آغشته از آل محمد علیهم السلام
افتاده‌اند و بر سر هر نعشی دلسوخته آتش نفسی آهش شرربار و چشمش مجرای اشک خونبار یکی ناله میکند و دیگری صیحه میکشد آن یک جامه بر تن میدرد
و آن دگر بناخن غم سینهٔ پر الم میخراشد و دیگری خاک بر فرق خود میافشاند و یتیمان یا ابتاه میگویند و خواهران وا اخاه میجویند زنان آنقدر روی خود را
کنده و بر خود زده‌اند که مدهوش گردیده‌اند و مادران چندان صیحهٔ وا ولداه برکشیده‌اند که غش کرده‌اند و جمعی چندان بناله و فغان وا اماما
و وا سیداه گفته‌اند که از خود بیخود شده‌اند پس چون جناب ام کلثوم مغموم این احوال را مشاهده فرمود متحیر شد که با کدام شهید هم آغوش و با کدام
نوحه کر هم دوش گردد که ناگاه رشتهٔ محبت خواهر و برادر پای بندش گشته و نالهٔ با اثر خواهرش جناب زینب او را دستگیر نموده بی اختیار
جان را نافه او را بر سر جسد بیسر پاره پارهٔ آقای شهیدان و سرور کشتگان و سید لب تشنگان که جانهای همهٔ دوستان و شیعیان فدای او شود کشید
پس چون با نالهٔ خواهرش بر سر کشتهٔ برادرش جناب سید الشهدا علیه السلام رسید رُوِیَ فِی بَعْضِ کُتُبِ الْمَراثِی اَنَّ اُمَّ کُلْثُوم لَمّا رَأَتْ
اَخاها الْحُسَیْن عَلَیْهِ السَّلام وَهُوَ مَطْرُوحٌ عَلَی الْاَرْضِ تَسْفُو عَلَیْهِ الرِّیاحُ وَهُوَ مَکْبُوبٌ مَسْلُوبٌ وَقَعَتْ مِنْ اَعْلَی الْبَعیرِ اِلَی الْاَرْضِ وَحَضَنَتْ اَخاها الْحُسَیْن
یعنی در بعضی از کتب تعزیه روایت شده است که جناب ام کلثوم چونکه دید برادرش جناب سید الشهدا علیه السلام را که بر روی خاک کربلا افتاده است
و بادها بر او وزیده و گرد و خاک میدان جهاد را بر روی او افشانده و چون او را شهید کرده‌اند برهنه نموده‌اند و بر روی در انداخته و رفته‌اند و ابدا
اعتنائی بآن بدن حجت خداوند که پارهٔ تن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود نکرده‌اند بی اختیار خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و نعش برادر را
بر سینهٔ غمدیده چسبانید وَهِیَ تَقُولُ بِبُکاءٍ وَعَوِیلٍ یا رَسُولَ اللهِ اُنْظُرْ اِلی جَسَدِ وَلَدِکَ مُلْقًی عَلَی الْاَرْضِ بِغَیْرِ غُسْلٍ کَفَنُهُ الرَّمْلُ السّافی عَلَیْهِ وَغُسْلُهُ
الدَّمُ الْجاری مِنْ وَریدَیْهِ. آه آه که آن مظلومه روی پر گرد و غبار خود را بجانب مدینهٔ طیبه کرده با نالهٔ جانگداز و صیحهٔ واآه عرض کرد که یا رسول الله
نظر فرما بسوی جسد مجروح فرزند خود که در بیابان کربلا بر روی خاک افتاده و کسی او را غسل نداده و کفن ننموده بلکه کفن او ریگ کربلاست
که باد صبا بر او پوشانیده و غسل او از خون رگ گردن او است که او را بی جرم و گناه ذبح نموده‌اند وَهؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتِکَ یُساقُونَ اُساری فی سَبْیِ الذُّلِّ
لَیْسَ لَهُمْ مُحامٍ یَمْنَعُ عَنْهُمْ آه وا مصیبتاه و وا حزناه که نالهٔ آتشبار را بار دیگر بر کشید و عرض کرد که ای جد بزرگوار اینک اهل بیت فرزند تو
حسین‌اند که ایشان را در این بیابان میدوانند مثل اسیران که در نهایت ذلت و خواری بوده باشند آه وا ویلاه که دختران تو چنان بی یاور و معین
گردیده‌اند که هیچکس برای ایشان باقی نمانده است که دفع اذیت این اشرار را از ایشان نماید بلکه همگی بیکس و بی یاور و معین گردیده‌اند در روضة

مع رأسه الشريف على الرماح كما لاقمار آه واحزناه كه نه ديگر از جگر بركشيد وعرض كرد كه اى جد بزرگوار اينك اهل بيت فرزندانت آيا نظر مينمائی و نظر ميكنی كه اينك سرهای اولادهای فرزند عزيز كرده تو با سر شريف خودش همه در بالای نيزه‌های اعدا از كثرت نور و ضياشان ماه شب چهارده پيدا نخشد و نور آنها از زمين تا آسمان بالا رفته خدا و ملائكه غرق رحمت خود فرمايد صاحب اين اشعار را كه بيان كلمات مظلومه نموده و بعضی از علما فرموده اند كه اين اشعار از خود آن مظلومه است كه فرموده ايا جدنا نشكو اليك امية غدروا بالثوانی فی ظلمنا وتعدوا علينا ای جد بزرگوار ما بجناب تو شكوه ميكنيم از ظلم بنی اميه پس بتحقيق كه مبالغه كردند در ظلم بر ما و بد عهدی با ما كردند از برای ما ايا جدنا لو ان رأيت شمسا بنا كلفت شربها الاقرئی تصيح ای جد عاليمقدار اگر ميديدی مصايب ما را هر آينه ميديدی مصيبتی چند كه از برای آن شق ميشود سنگ ايا جدنا هذا الحسين معفر على التراب نحره والوريد تقطع ای جد ما آه آه اينك حسين تشنه كه بخاك ماليده شده است و رگهای گردن او بريده و قطع شده آه جسمانه تحت الخيول رزانه جبانه واطراف الاسنة ترفع آه وا مصيبتاه كه جسد لطيف او پامال اسبها شده است و سر شريف او از روی عناد بر اطراف نيزه‌ها بلند كرديده ايا جدنا لم يتركوا من رجالنا كبيرا ولا طفلا على الثدی يرضع ای جد بزرگوار ما آه آه كه باقی نگذاردند اين جماعت با قساوت از مردان ما نه بزرگی و نه طفل كوچك شيرخواره را ايا جدنا لم يتركوا لينا خمارا ولا ثوبا ولم يبق برقع آه وا مصيبتاه ای جد ما وا نگذاردند اين گروه شقاوت شكوه از برای زنان ما نه چادری و نه جامه و نه برقعی كه روی خود را مستور كرده باشيم ايا جدنا صرنا عرايا حواسرا كانا سبايا الروم بل نحن اوضع آه واحزناه و واويلاه ای جد ما گرديديم ما عريان و سر برهنه و حسرت زده كه گويا ما اسيران روميم بلكه پست تريم ايا جدنا لو ان ترانا اذلة اسارى عطاش نجد نتشرع آه وا غماه ای جد بزرگوار ما مينداشتم هرچه حال ما شيدی هرگاه ما را ميديدی كه ذليل و اسيريم و نزد دشمنان خود تضرع و زاری ميكرديم ايا جدنا نسترحم القوم لم نجد شفيعا ولا من فی الاساءة يدفع ای جد عالی مقام هرچند در نزد اين جماعت فاسق التماس ميكرديم كه اذيت ما بس است رحم كنيد بر ما نيافتيم شفاعت كننده كه شفاعت كند در حق ما و نه كسيكه دفع اذيت و آزار كند از ما ايا جدنا زين العباد مكبل عليل سقيم مدنف متوجع آه آه ای جد بزرگوار ما اينك فرزند تو حضرت امام زين العابدين در قيد و حبس و عليل و بيمار و صاحبت لازم و آزارات مؤلف خسته جان گويد كه جناب ام كلثوم خاتون با مثال اين كلمات بر سر نعش برادر خود نوحه و ناله مينمود كه ملاعين ابن سعد لعين آن مظلومه و ساير اسيران را از قتلگاه شهيدان بيرون كرده در كنارى جمع آوری كرده نشانيدند آه آه در بعضی از كتب اصحاب است كه در آخر جناب زينب و ام كلثوم خاتون دفعه ديگر بوداع جسد جناب سيد الشهداء عليه السلام رفتند رحمت خداوند بر شاعری كه ميفرمايد بكی زينب اذ تقول اخيها لما تراوا والرحيل اعز موا يعنی گريه ميكنم از برای خاطر زينب خاتون بجهة مصيبت او در آن شب كه بخواهر خود ام كلثوم خاتون فرمود كه ای خواهر اين جماعت اعدا تو شكر رفته اند و عزم رفتن دارند يا اخت قد عزموا على ترحالهم قومی الى جسد الحسين نودع ای خواهر اينك عزم كوچ كردن دارند برخيز تا يك دفعه ديگر بر سر جسد برادرم رفته او را وداع كنيم قومی اليه فما لنا من نظرة منه سوى هذه الليلة نطلع ای خواهر برخيز تا يك دفعه ديگر بزيارت آن جسد پاره پاره برويم كه بعد از امشب معلوم نيست كه ما را آن رتبه حاصل شود كه بيك نظر او را مشاهده كنيم يا اخت هذا اليوم آخر عهدنا لا يوم فيه بعد ذاك تجمع آه وا هجراناه ای خواهر اينك روز آخر توقف ما است در كربلا و معلوم نيست كه روز ديگر نصيب ما شود كه با برادرم در يكجا با هم جمع شويم آه آه وا مصيبتاه كه آن دو خواهر جگر خسته با هزاران حسرت و درد آن دل شب يكدفعه ديگر بوداع آن جسد پاره پاره بيسر رفتند و انواع نالها و زاريها كردند و وداع كرده بجای خود برگشتند مؤلف گويد كه ای شيعيان وای يا لكسند كان آنچه از احاديث معلوم ميشود اينست كه چون جسد بيسر و دست حضرت عباس در كنار فرات افتاده بود و در ميانه اجساد شهيدان نبود از اسيران كسی بوداع او نرفت مگر آنكه در بعضی از كتب معتبره روايت شده است كه فاطمه صغری ميفرمايد كه عمه‌ام ام كلثوم خاتون با قلبی پر از خون روانه جانب فرات شد از برای وداع عمم حضرت عباس عليه السلام فرأته ملقى فی البيداء مرملا بالدماء فرأته مقطوع اليدين دامی الوريدين فبكت عليه بكاء شديدا فوقعت والحقت بباقی النساء يعنی آن خواهر مهربان برادر عريان خود را ديد كه در ميان بيابان در كنار نهر فرات در خاك و خون افتاده است آه آه وا مصيبتاه كه ديد دستهای او را از بدن جدا كرده اند و رگهای گردن او را پاره پاره و سرش از بدن جدا كرده اند پس بر شهادت و غربت و بيكسی او گريست گريستنی شديد و بعد از گريه و ناله و نوحه از پهلوی آن

نعشش بدست پاره پاره برخواسته او را وداع کرده بباقی اسیران ملحق شد آه آه که بعد از وداع اسیران با بدنهای شهیدان ابن سعد لعین امر کرد که همه زنان را در یکجا جمع کردند پس محملها آوردند که بعضی در دست و بعضی شکسته و شتران آوردند بعضی با جهاز و بعضی بی جهاز پس زنان آل محمد را چون اسیران ترک و دیلم و روم بر آنها سوار کردند و روانه کوفه و شام نمودند و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه میفرماید وَسُبِیَ اَهْلُکَ کَالْعَبِیدِ یعنی اسیر کرده شد اهل و عیال تو ای شهید بدست کربلا مثل غلامان و کنیزان وَصُفِّدُوا فِی الْحَدِیدِ و کشیده شدند در غلها و زنجیرها فَوْقَ اَقْتَابِ الْمَطِیَّاتِ و نشانیده شد ایشان را بر قتبهای جهازهای شتران تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ آه آه سوزانید رویهای ایشان را حرارت آفتابها یُسَاقُونَ فِی الْبَرَارِی وَالْفَلَوَاتِ و کشانیده شدند در صحراها و بیابانهای بی آب و علف اَیْدِیهِمْ مَغْلُولَةٌ اِلَی الْاَعْنَاقِ آه و امصیبتاه که دستهای ایشان غل کرده شده بود بر گردنها یُطَافُ بِهِمْ فِی الْاَسْوَاقِ آه و اغربتاه که گردانیده شدند ایشان در بازارها فَالْوَیْلُ لِلْعُصَاةِ الْفُسَّاقِ پس ویل که چاه ایست در جهنم مهیا باد از برای عاصیان و فاسقان مؤلف گوید که بعد از آنکه اهل و عیال آن مظلوم شهید را اسیر کردند سید بن طاوس در ملهوف روایت کرده که ابن سعد ملعون امر کرد که در همان روز که روز عاشورا بود سر سرکرده شهیدان و نور چشم پیغمبر آخر الزمان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء را تسلیم خولی ابن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی نمودند که از برای ابن زیاد برند آه و احزناه که امر کرد که سرهای باقی شهیدان را از بدنهای مقدسات جدا کردند و شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج لعنهم الله را طلبیده سرکرده گردانیده و بزرگان بی ایمانان از لشکریان کفر نشان بیامدند و هر یک برای فخر و حسن خدمت و تقرب در نزد یزید و ابن زیاد علیهما اللعنه سرها میگرفتند و در قبایل خود آنها را تقسیم میکردند تا بهمراه زنان و اسیران بسوی کوفه شوند و در کتاب بحار روایت شده است که سرهای اهل بیت و اصحاب آن مظلوم هفتاد و هشت عدد بود که بر قبایل تقسیم کردند از آنجمله سیزده سر بقیس بن اشعث کندی شقی و قبیله او دادند و دوازده سر بقبیله هوازن دادند و بروایت ابن شهرآشوب بایشان بیست سر دادند و شمر شریر لعین را سرکرده ایشان گردانیدند و هفده سر بقبیله بنی تمیم علیهم اللعنه دادند و موافق روایت ابن شهرآشوب نوزده سر بایشان دادند و قبیله بنی اسد را شانزده سر دادند و موافق روایت ابن شهرآشوب نه سر دادند و قبیله مذحج را سه سر دادند و باقی قبایل را سیزده سر دادند و ابن شهرآشوب روایت کرده که سایر قبایل را نه سر دادند الحاصل جمیع سرهای شهیدان را بقبایل تقسیم کردند پس آن بی دینان سر آقای شهیدان را بر نیزه بلندی کرده و سرهای باقی شهدا را بر نیزه ها کرده با اسیران گریان و نالان روانه کوفه گردیدند و در احادیث است که عمر بن سعد لعین با جمعی از منافقین بقیه روز عاشورا را و روز بعد از آنرا تا وقت زوال در کربلای پر بلا ماندند و جسدهای خبیثه کشتگان بی ایمان خود را جمع کرده و بر ایشان نماز کرده بخاک سپردند آه و امصیبتاه رُوِیَ فِی الْحَدِیثِ اَنَّهُ لَعَنَهُ اللّٰهُ تَرَکَ الْحُسَیْنَ وَاَصْحَابَهُ مَنْبُوذِینَ بِالْعَرَاءِ بِلَا وِسَادَةٍ وَغِطَاءٍ کَاَنَّهُمْ لَمْ یَکُونُوا مُسْلِمِینَ بَلْ کَاَنَّهُمْ لَمْ یَقَعْ فِی اَبْدَانِهِمُ الْمُقَدَّسَاتِ الزَّاکِیَاتِ شَعْرَةٌ مِنَ الْاِسْلَامِ یعنی آن بی ایمانان جسد مقدس آقای مظلومان و سرخیل سلسله شهیدان و مولای جوانان اهل جنان را با ابدان مقدسات اولاد و اقوام و اصحاب گرامش را غسل نداده و کفن نکرده بی لباس و فراش در بیابانها بر خاک گرم رها کرده رفتند که و احزناه آن قدر بی احترامی کردند که گویا ایشان از مسلمانان نبودند آه و مظلوماه نوعی سلوک و رفتار کردند که گویا بقدر موئی از مسلمانی در بدنهای شریفه ایشان نبوده و حال آنکه آنحضرت اصل دین محمدی و عمود بیت دین بود پس عمر ملعون با هر کس که با او مانده بود بتعجیل روانه شدند تا ملحق بقافله اسیران خونجگر شدند و در کتاب ملهوف روایت کرده است که چون آن ملعون با اسیران رسید زنان آنحضرت را بر جهازهای بی اساس سوار کرد مَکْشُوفَاتِ الْوُجُوهِ بَیْنَ الْاَعْدَاءِ وَهُنَّ وَدَائِعُ خَیْرِ الْاَنْبِیَاءِ آه آه در حالتی که رویهای ایشان گشوده بود در میانه دشمنان و حال آنکه امانتهای بهترین پیغمبران بودند وَسَاقُوهُنَّ کَمَا یُسَاقُ سَبَایَا التُّرْکِ وَالدَّیْلَمِ وَالرُّومِ فِی اَشَدِّ الْمَصَائِبِ وَالْهُمُومِ آه و احزناه که ایشان را چنان میبردند که اسیران ترک و دیلم و روم را میبرند با نهایت مصیبت و هم و غم تا داخل کوفه کردند وما الله بغافل عما یعمل الظالمون

مجلس پنجاه و ششم در عبور کردن سکینه است از قتلگاه و وداع او با جسد مجروح پدر و علی اصغر

السَّلَامُ عَلَی الْمَحْزُونِینَ الْبَاکِینَ عَلَی الْاَبْدَانِ الْمَجْرُوحَاتِ وَالنِّسَاءِ وَالْمَسْبِیَّاتِ الْبَاکِیَاتِ الْمُوَدِّعَاتِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ وبعد الحمد لله الَّذِی مَنَّ عَلَیَّ بِالْاِیمَانِ بِوَحْدَانِیَّتِهِ وَبِالْیَقِینِ بِصَمَدَانِیَّتِهِ فَاَشْهَدُ شَهَادَةً مُقِرٍّ بِاَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَیَشْهَدُ عَلَی هَذَا جَمِیعُ

أعضائي وجوارحي من ظاهري وباطني وسرّي وعلانيتي وغيبي وشهادتي في شهادة عزمهم وحزمهم وجزمهم وختمهم وشهادة أهل محبة ومعرفة
وأولوا العلم منهم خاصة بل وكشهادة نفسه لنفسه بنفسه عند نفسه وهو نفسه بأنه لا إله إلا هو اللهم صلّ وسلّم على أول الذاكرين والشاهدين
بوحدانيتك وأول المقرّين بسرّه وعلانيته بأنك أنت لا إله إلا أنت كما أنت أنت وعلى آله الذين هم العارفون لاطمئنان المطمئنين والمتيقنين بيقين
يقين الموقنين بل هم نفس الاطمئنان وحق اليقين فالاطمئنان بولايتهم حتى إنه النفس المطمئنة بالراضية والمرضية وقد هم حجة الموحدين
فذاتهم توحيد واستواح الشاهدين خصوصا لمولانا سيد شباب السعداء الذي اطمئن بالشهادة لإظهار سر التوحيد في مطلع القضاء ولا فتنة لأهل
العالم في مشهد الإمضاء فسلّم من في بيته سلطنة الملك والكبرياء بأنه يظهر في أهل بيته الشهداء من بين عوالم القدس إلى أرض
الكرب والبلاء فظهر في برزخ عوالم الغيب الشهود لما كانت في باطن عوالم السماء تحقيق جوهر الشهادة في حوزة الفداء آه آه فوا أسفاه لقد أنه
وبكت عليه أعين العوالم إنه جوهر العطشان في الرمضاء آه آه وإنه غريب وحيد بين الأعداء آه واغربتاه وإنه مقطع الأعضاء وإنه
مرمّل بالتراب والدماء وإن تقطيعه أن يشبه الأشياء وإن غسله ودمه لا إلى آه آه واغبناه وإنه الحي جسده الشريف بلا كفن وصلوة
في البيداء آه واويلاه وإن أول زائريه من بني آدم النساء فواعجباه من صوتها صغيرة بالبكاء وصيحها كالفصل على الأبناء ولا سيما عند
وداعها عنه وسبي أخيها بشقة وعناء ومسافرتها مع أهل بيته ورؤس الشهداء إلى الكوفة والشام ومجالس أهل الزنا وبحق سيدنا
وشفيع ذنوبنا مولانا أبي عبد الله الحسين سيد الشهداء عليه آلاف التحية والثناء على عدد أنفاس أهل الأرض والسماء كما على جده وأبيه
عليه آلاف الكرامة والبهاء في دار الفناء والبقاء ثم بعد فقد قال الله سبحانه أعوذ بالله من الشيطان الرجيم يا أيتها النفس
المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي شان نزول آیه شریفه وتفسیر ظاهر آن اینست که در وقت قبض
انکسی که صاحب نفس مطمئنه است یعنی فریب نفس اماره و شیطان نخورد از مصدر عزت و جلالت جناب قدس الهی باو ندا میرسد که
برگرد از دار دنیا بسوی پروردگار خود در حالتی که تو از خدا و بمقدر خود راضی و او از تو خوشنود باشد پس داخل شو در زمره بندگان مقرب من
و داخل شو در جنت من بدانکه از جمله تفاسیر باطنیه این آیه شریفه موافق احادیث معتبره اینست که ای آنکسی که نفس تو مطمئن شده است
بولایت و دوستی علی بن ابیطالب برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضیه و مرضیه باشی و داخل شو در زمره محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین
و داخل شو در جنت من مؤلف گوید که جمله احادیث دلالت بر این میکند که در وقت موت خلایق جناب امیر مؤمنان بر سر محتضر حاضر
میشود مثل آنکه خود فرموده که یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن أو منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر کس که میرد از مؤمن و منافق
مرا خواهد دید و از احادیث متعدده دیگر ظاهر میشود که جمیع اهل عصمت علیهم السلام بر سر یکی حاضر میشوند و از جمله احادیث شریفه
که مناسب این مطلب است و مطالب عالیه دیگر نیز از آن مستفاد میشود اینست که در کتاب عوالم از مسمع بن عبد الملک کردین بصری روایت
میکند که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم آنحضرت فرمود که یا مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام
میشوی مسمع میگوید که من عرض کردم که نه بجهت آنکه من از مشاهیر بصره ام و مرا دشمن بسیار از منافقین و ناصبیان و اشرار بسیار است
بوده و خلیفه را از کربلای معلا رفتن من خبردار کنند و از او نسبت بمن اذیتی برسد پس حضرت فرمود که حال که بزیارت نمیروی آیا بخاطر
خود میآوری از زجرها و مصیبتها و اذیتهائیکه بآنجناب رسیده عرض کردم که بلی یا ابن رسول الله قال أفتجزع فرمود که آیا در آنحال جزع
و فزع میکنی میگوید که عرض کردم که بلی و الله اشکهای چشم من بجهت آنچه بخاطر میگذرانم بر صورت من جاری میشود و بحالی هستم که اهل
و عیال من اثر آن گریه و زاری را بر من مشاهده میکنند و خود را از آب و طعام منع میکنم تا آنکه اهل من آثار گرسنگی و تشنگی را از سیمای من معاینه
قال رحم الله دمعتک یا مسمع یعنی فرمود که خدا رحمت فرماید اشک چشم ترا ای مسمع بدرستیکه تو خواهی دید در وقت مردن حاضر شدن
پدران مرا بر سر تو و وصیت کردن ایشان ملک الموت را در حق تو و آنقدرها را بشارت و سرور کنند بر روی تو که دیدهای تو روشن شود
پس مدارا و مهربانی ملک الموت بر تو بیشتر باشد از مهربانی مادر بفرزند خود مسمع میگوید که چون سخن جناب حضرت باینجا رسید شروع فرمود
بگریستن و من نیز بجهت گریه آنجناب گریستم پس فرمود حمد خداوندیرا که برتری و فضیلت عطا فرمود ما را بر خلق خود بوسیله رحمت و مخصوص فرمود
ما اهل بیت را برحمت ای مسمع بدرستیکه آسمان و زمین گریه میکنند از آنروز که کشته شده است امیر المؤمنین علیه السلام بجهت ترحم بر ما اهل بیت و گریه

تا آنکه بهما زیاده تر از هر چه کریه است و ملائکه هنوز خود را از گریه معاف نداشته اند و فارغ نگردانیده اند از روزیکه ما اهلبیت کشته شده ایم
وَمَا بَكَىٰ أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَلِمَا لَقِينَا إِلَّا رَحِمَهُ اللهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ یعنی گریه نکرده است احدی بجهت ترحم بر ما و بجهت آنچه رسیده بما و آنچه
که بما اهل بیت رسیده است مگر آنکه خداوند بر آنگریه کننده رحمت فرموده است پیش از آنکه بیرون آید اشک از چشمهای او و بعد از آنکه جاری شود
اشک بر صورت او خداوند بیامرزد گناهان او را اگر چه مثل کف دریاها باشد فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتَّىٰ
لَا يُوجَدُ لَهَا حَرٌّ یعنی پس اگر قطره از اشک چشم او بچکد در جهنم هر آینه خاموش میکند حرارت آنرا بنحوی که دیگر باقی نماند در آن حرارتی اصلا
و مطلقا و بدرستیکه کسی که قلبش بدرد آید بجهت شنیدن اذیتها و المهاکه بما رسیده هر آینه در وقت مردنش ما را به بیند و از آن فرحی و خوشحالی
از برای او حاصل میشود که مدام قلبش در فرح باشد تا آنوقت که وارد شود بر ما نزد حوض کوثر و بدرستیکه حوض کوثر اظهار فرح و شادی میکند بسبب
دوست ما در آنوقت که وارد میشود بر او حتی آنکه میچشاند دوست ما را اقسامهای لذیذه بحدیکه نمیخواهد دوست ما که از آنجا هرگز دور شود
يَا مِسْمَعُ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا ای مسمع هر کس بیاشامد یکجرعه از حوض کوثر دیگر هرگز تشنه نخواهد گردید و آب کوثر در خنکی کافور است
و در بوی مشک است و در طعم زنجبیل است و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از اشک چشم صاف تر است و از عبیر پاکیزه تر است
بیرون میآید از چشمۀ تسنیم و جاری میشود در نهرهای جنت بر روی دُرها و جواهرها و یاقوتها و در اطراف او چیده شده است کاسها از طلا و نقره
و انواع جواهرات بیشتر از ستارهای آسمان و بوی عطر آن از هزار ساله راه شنیده میشود و چنان آن عطر بر اطراف صورت وارد شوند که آتش
موج میزند که آنکس میگوید که يَا لَيْتَنِي تُرِكْتُ هَاهُنَا لَا أَبْغِي بِهَذَا بَدَلًا وَلَا عَنْهُ تَحْوِيلًا یعنی ایکاش که مرا در همین مکان شریف میگذاشتند که من
در عوض چنین مکانی مکان دیگر نمیخواستم و از اینجا بجای دیگر نمیرفتم ای مسمع تو از آنجماعت خواهی بود که از آن حوض سیراب خواهی گردید وَمَا مِنْ
عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا إِلَّا نُعِّمَتْ بِالنَّظَرِ إِلَى الْكَوْثَرِ وَسُقِيَتْ مِنْهُ یعنی هیچ چشمی نیست که گریه کند از برای اهل بیت مگر آنکه متنعم میشود بنظر کردن بحوض
کوثر و آب داده میشود از آن و بدانکه لذتهای آشامندگان مختلف میشود باختلاف مراتب محبتهای ایشان بما اهل بیت و بر سر حوض کوثر ایستاده است
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و در دست آنجناب عصائیست از چوب عوسج که دور میفرماید از سر حوض دشمنان ما اهل بیت را پس بعضی از ایشان
هر چند فریاد و التماس کنند و عرض نمایند که من اقرار بشهادتین دارم و از اهل توحیدم مرا از این تشنگی سیراب فرمائید در جواب فرمایند که نزد
آنکسی که در دنیا او را امام خود میدانستی برو تا ترا شفاعت کند او در جواب عرض کند که امام من از من بیزاری جست آنجناب فرماید که آنکس که او را
دوست میداشتی و بر همه خلق او را مقدم میداشتی و بهتر میدانستی برو تا ترا شفاعت کند که هر کس که بهتر از همه خلق است سزاوار است که
شفاعت او رد نشود پس حکم فرماید که او را از سر حوض کوثر دور کنند پس هر چند فریاد کند که از تشنگی هلاک شدم آنجناب فرماید که خداوند
تشنگی او را زیاد کند مؤلف گوید که اگر خواهی که روح تو در وقت مردن با ارواح مقدسات اهل بیت محشور گردد و خواهی که رحمت الهی
ترا احاطه کند قبل از بیرون آمدن اشک از چشم تو و جمیع گناهان تو آمرزیده شود و بعد از جاری شدن آن بر رخساره تو و قبل از آنکه در محشر از تشنگی فریاد
کنی اهلبیت بفریاد تو رسند و از حوض کوثر سیراب گردانند در نزد شنیدن مصائب ایشان خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف مدار
آه آه که بعضی از مصایب آن بزرگواران نه آنقدر جگرشکاف است و بجزع و فزع در آورنده است که دوست خالص ایشان در نزد شنیدن آن تواند
خود را از ناله و زاری و گریه و بیقراری معاف دارد و از جملۀ آنها کیفیت عبور کردن سکینه خاتون دختر کوچک مظلوم جناب مظلوم کربلا است
از قتلگاه شهیدان و وداع کردن او است با جسد پاره پاره پدر بزرگوار خود بدانکه در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده است که امام که از برای حضرت امام حسین
دختر کوچکی بود که همراه سایر زنان داخل قتلگاه شد پس آمد و بدوزانوی ادب در پهلوی نعش پر پاره پاره پدر نشست قَابِضَةً بِكَفِّهِ وَتُقَبِّلُهُ
بِحِجْرِهَا آه آه اول کاریکه کرد این بود که بازوی تیر خورده و دست جراحت رسیده آنشهید را برداشت و در دامن خود گذاشت پس گاهی
دست پدر را بوسی میکرد و گاهی بازوی او را میبوسید وَتَارَةً تَضَعُ أَصَابِعَهُ عَلَىٰ فُؤَادِهَا آه و مصیبتاه که دیگر کاریکه کرد این بود که دست
پدر را و انگشتان او را گرفته بر سر دل خود گذاشت مؤلف گوید که نمیدانم از برای آن گذاشت که پدر را از شدت اضطراب قلب خود
خبردار کند یا دلسوختگی و تشنگی خود را باو بنماید یا آنکه قلب خود را بآن تسلی بدهد وَتَارَةً عَلَىٰ عَيْنَيْهَا آه و اویلاه نمیدانم که کدام شیعه این کلام را تواند
بشنود و خود را از گریه معاف دارد پس آن طفل دست خود را بلند کرده از خون پدر رنگین نموده و کفی از خون برگرفت و بر سر و صورت و گیسوی خود مینمالید

و میگفت ای پدر بزرگوار کشتن تو روشن کردید چشمهای شماتت کنندگان و خوشحال و خنک کردید قلبهای عداوت کنندگان یا ابتاه بعد این کوچکی مرا لباس یتیمی پوشانیدند و برکام من شربت ناگوار اسیری ریختند و حال آنکه من طفلم و تاب بی پدری ندارم یا ابتاه اِذَا اَظْلَمَ اللَّیْلُ عَلَیَّ فَمَنْ یَحْمِیْ حِمَایَ و میگفت ای پدر جان بعد از آنکه جناب ترا کشتند چون شب در آید کیست که بیاید مرا متوجه شود و محافظت نماید و از شر اشقیا و اعدا پناه دهد وَاِنْ عَطِشْتُ یَا اَبِیْ فَمَنْ یَرْوِیْ ظَمَایَ آه آه ای جان پدر بعد از تو هرگاه تشنه شوم کیست مرا آب خواهد داد پس گوش خود را به پدر نشان داده و عرض کرد که ای پدر مهربان گوشواره از گوشم بیرون کرده اند آه آه ای پدر جان مقنعه از سرم کشیده اند یا اَبَتَاهُ اُنْظُرْ اِلٰی رُؤُسِنَا الْمَکْشُوْفَةِ وَاَکْبَادِنَا الْمَلْهُوْفَةِ ای پدر جان نگاه کن به سرهای برهنه ما و ملاحظه فرما جگرهای سوخته ما را وَاِلٰی عَمَّتِیَ الْمَضْرُوْبَةِ وَاُمِّیَ الْمَسْحُوْبَةِ ای پدر جان ای پناه بیکسان نگاه کن که دشمنان چگونه عمه مرا زده اند و مادرم را بر خاک کشانیده اند و ایشان را اذیت رسانیده اند او را از جان و زندگانی سیر و بیزار کرده اند خداوند رحمت کند گوینده این اشعار را وَلَمْ اَنْسَ مِنْ بَیْنِ النِّسَاءِ سُکَیْنَةً تَقُوْلُ وَدَمْعُ الْعَیْنِ یَهْمِیْ وَیَهْمُلُ و هرگز فراموش نمیکنم در میانه اسیران سکینه را که اشک از چشمهای مبارکش میریخت و میگفت اَبِیْ یَا اَبِیْ مَا کَانَ اَسْرَعَ فُرْقَتِیْ وَمَنْ لِیْ بَعْدَکَ الْیَوْمَ یَکْفُلُ ای پدر چه بسیار زود بود مفارقت از مثل تو پدری و بعد از جناب تو و بعد از روز عاشورا کیست که سکینه ترا متوجه شود و پرستاری نماید و یتیم ترا بزرگ کند اَبِیْ یَا اَبِیْ مَنْ لِلشَّدَائِدِ وَالْبَلَاءِ وَمَنْ لِیْ اِذَا مَا عِفْتُ کَهْفًا وَمَوْئِلًا ای پدر جان هرگاه بعد از این در شداید و بلاها واقع شوم از که امید داشته باشم که مرا خلاص نماید و هرگاه به درجه رفیعه شهادت رسیدی و از نظر من غایب گردیدی دیگر که پناه من خواهد بود و رجوع و بازگشت من به که خواهد بود وَمَنْ لِلْیَتَامٰی بَعْدَ فَقْدِکَ سَیِّدِیْ وَمَنْ لِلْیَتَامٰی کَافِلٌ مُتَکَفِّلُ یعنی ای سید من کیست از برای محافظت یتامی بعد از دوری تو و کیست که کفیل امر یتامی شود و متکفل شود احوال ایشان را فَقَدْ حُیُوْتِیْ بَعْدَ فَقْدِکَ وَالِدِیْ وَمَا دُمْتُ حَتّٰی یَنْقَضِیْ وَیُقْفَلُ ای پدر جان بعد از شهید شدن تو شیرینی زندگانی من تا قیامت تلخ شد و لذتی در زندگانی جهت من باقی نماند وَتَشْکُوْ اِلَی الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ بِقَلْبٍ حَزِیْنٍ بِالْکَآبَةِ مُثْقَلُ آه آه که سکینه خاتون دستهای مجروح بخاک و خون آلوده شده پدر را در دامن گذاشته و روی خود را بجانب قبر جده اش فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نموده و شروع بشکایت کرده با قلب محزون که قصد غم بر آن زده شده بود و میگفت اَیَا جَدَّتَا قُوْمِیْ مِنَ الْقَبْرِ فَانْظُرِیْ حَبِیْبَکِ مَقْتُوْلُ الْجَبِیْنِ مُرَمَّلُ و شکایت سکینه مظلومه این بود که ای جده بزرگوار سر از قبر خود بیرون آر و بزمین کربلای معلا نگاه کن و ببین که پیشانی حبیب تو و سرور قلب ترا چگونه بخاک مالیده اند غَرِیْبًا عَلٰی وَجْهِ الثَّرٰی مُتَعَفِّرًا قَتِیْلًا خَضِیْبًا بِالدِّمَاءِ مُغَسَّلُ ای جده حبیب تو بر حالتی است که مانند غریبان بیکس بر روی خاک کربلا افتاده و بخاک آلوده شده است و کشته ایست که او را بخون خود رنگین کرده اند و غسل او بهمان خونهای جراحتها و زخمهای او بوده وَحِیْدًا بِمَاءِ الْفُرَاتِ عِنَادَةٌ عَلَیْنَا وَسَلْبُ الْفَاطِمِیَّاتِ یُحَلَّلُ آه و امصیبتاه ای جده معصومه از عناد آب فرات را که حلال است بر ما حرام کرده اند و اسیر اولاد فاطمه را که حرام است حلال نموده اند وَتِلْکَ الضَّحَایَا الثَّاوِیَاتُ عَلَی الْقَنَا تَنُوْحُ وَتَرْمِیْ فِی الثَّرٰی وَتُرَمَّلُ ای جده گرامی اینک نوجوانان که همه بزرگزادگان اند سرهای ایشان شکسته و بر سر نیزه ها شده و بدنهای ایشان برهنه بر روی زمین افتاده و بخاک و خون مالیده شده وَسَارُوْا بِنَا یَا جَدَّتَاهُ حَوَاسِرًا فَاَوْجُهُنَا بَعْدَ التَّحَجُّبِ تُبْذَلُ آه و امصیبتاه ای جده معصومه ما را اسیر کرده اند و روبندهای ما را از ما گرفته اند و ما را با رونهای گشاده بااسیری میبرند پس صورتهای ما که در پس پرده حجاب پرورده شده بود گشوده و بیحجاب گردید سَبَایَا عَلَی الْاَقْتَابِ نُشْبِهُ وَتُوْثِقُنَا عَرَایَا بِلَا ظِلٍّ یُظِلُّ آه و افضیحتاه که ما را اسیر کرده اند و بر جهازهای شتران سوار کرده اند بر حالتی که گوشت ما پیداست و نگذاشته است از برای ما جامه که خود را با آن بپوشیم و در حدیث وارد شده است که سکینه خاتون امثال این کلمات میفرمود و پس که در اطراف او بود سیلاب اشک از دیده روان مینمود پس ملعونی داخل قتلگاه شد و گفت ای دختر که منادی از جانب ابن سعد فریاد میزند که اسیران از قتلگاه شهیدان بیرون کنند و کوچ نموده روانه شوید پس ای دختر برخیز تا سوار شویم و برویم آه آه که آن طفل تعیین نکرد که این سخن را است پس نزد موکل خود آمد و گفت یَا بُنَیَّ یَا هٰذَا اَنْتُمْ مُتَیَمِّمُوْنَ الْیَوْمَ اَمْ تَرْحَلُوْنَ یعنی بجد اقسم میدهم ترا ای مرد راست بگو که امروز میروید یا میمانید جواب داد که روانه ایم آن طفل فرمود که ای مرد حال که روانه اید شما را اینقدر نان اسیر کافیست مرا واگذارید که در نزد پدرم بمانم که من بسیار تکم قوت و کوچکم و قدرت بر سواری ندارم و اگر چنین کنی عجب عمل خیر و ثوابی کرده فَاتْرُکُوْنِیْ اَبْکِیْ عِنْدَ وَالِدِیْ اِسْتَارِشُ بِهِ فَاِنْ مِتُّ فَقَدْ سَقَطَ عَنْکُمْ حَقِّیْ آه

واغوثاه و واغربتاه که سکینه صغیره فرمود که ای مرد مرا بگذار ببینم که بجا ود ای جسد مجروح شوم و بر پدر بزرگوارم گریه و ناله نمایم و با او انس گیرم
پس اگر مردم خون من در گردن شما نباشد پس آن ملعون راضی بماندن او نشده و مبالغه مینمود و در کتاب مصائب المعصومین روایت
کرده است که اِنَّ سُکَینَةَ اِعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْاَعْرَابِ حَتّی جَرُّوهَا یعنی بدرستیکه سکینه جسد کشته شده پدر بزرگوار
خود گرفته بود و سر میداد تا آنکه آن ملعونیکه موکل بود او با بعضی دیگر از اعرابی اعانت نموده او را بجبر تمام از جسد مجروح پاره پاره پدر بزرگوارش جدا
نمودند و در بعضی از کتب معتبره روایت شده است که سکینه خاتون میفرماید که در وداع آخر از حلقوم پدر بزرگوارم شنیدم که فرمود ای نور دیده
چون بمدینه طیبه برسی شیعیان و دوستان مرا سلام برسان و بگو که پدرم فرموده شِیعَتِی مَا اِنْ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَاذْکُرُونِی اَوْ سَمِعْتُمْ بِشَهِیدٍ
اَوْ غَرِیبٍ فَانْدُبُونِی آه و اصیبتاه یعنی ای شیعیان من هر زمان که آب سرد خوشگواری بنوشید تشنگی مرا بخاطر آورید و هرگاه شهادت یا غربت
کسی را بشنوید بر من غریب شهید نوحه و ناله کنید وَ اَنَا السِّبْطُ الَّذِی مِنْ غَیْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِی وَ بِجَرْدِ الْخَیْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِی واویلاه
وآه واویلاه یعنی منم پسر دختر پیغمبر شما که مرا بی جرم و بیگناه شهید نموده اند و بعد از شهید کردن گوشت و پوست و استخوان مرا عمدا بسم اسبان
نرم کرده اند و بسم کوبیده اند لَیْتَکُمْ فِی یَوْمِ عَاشُورَا جَمِیعًا تَنْظُرُونِی کَیْفَ اَسْتَسْقِی لِطِفْلِی فَاَبَوْا اَنْ یَرْحَمُونِی آه واغربتاه و وا فضیحتاه
و واویلاه ای دوستان کاش که همه شماها در روز عاشورا در زمین کربلا میبودید و ملاحظه مینمودید که چگونه از برای فرزند شیرخوارم علی اصغر
آب میطلبیدم و کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا بر من و فرزندم رحم نکردند و بجرعه آبی او را سیراب ننمودند وَ سَقَوْهُ سَهْمَ بَغْیٍ عِوَضَ الْمَاءِ الْمَعِینِ
یَا لَرُزْءٍ وَ مُصَابٍ هَدَّ اَرْکَانَ الْحَجُونِ یعنی در عوض آب تیر عدوان بر حلقوم آن طفل زدند وای واد از این بلیه و فریاد از این مصیبت که خراب
ارکان مکه معظمه را وَیْلَهُمْ قَدْ جَرَحُوا قَلْبَ رَسُولِ الثَّقَلَیْنِ فَالْعَنُوهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ شِیعَتِی فِی کُلِّ حِینٍ وای بر ایشان که مجروح کردند قلب رسول
ثقلین را پس لعن کنید بر ایشان ای شیعیان در هر زمان هر قدر که توانید آه آه بعد از این از عوض اشک دل آید بیرون آب از چشمه
چو کم گشت گل آید بیرون ای شیعیان وای بحال کسانیکه تا کی نشنیده اید که عبارت صاحب الامر عجل الله فرجه میفرماید وَ لَاَنْدُبَنَّکَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً
وَ لَاَبْکِیَنَّ عَلَیْکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا یعنی ای جد بزرگوار و ای شهید بدست اشرار بجهة شنیدن مصیبتهائیکه از برای جنابت روی داده هر صبح و شام
گریه و نوحه و ناله میکنم و در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری خواهم نمود و از جمله مصیبتهائیکه سزاوار است که در آن دوستان گریه کنند
اینست که چون سکینه خاتون مظلوم دید که او را از جسد پاره پاره پدر جدا کردند روی بآن ملعونیکه موکل بود نمود و فرمود که ای مرد از برای من
یک برادر کوچکی بود که این قوم او را کشته اند اگر این قدر مرا مهلت دهی که او را وداع کنم امید دارم که خدا حاجت ترا روا کند پس آن ملعون چون دید
که آن طفل التماس مینماید و دعا میکند او را رخصت کرد پس چون چند گامی برداشت ناگاه علی اصغر را دید که در نزدیکی پدر خود افتاده پس چون نظرش
بر او افتاد آه آه اول خود را بر روی او انداخت و بعد او را برداشت و بر سینه خود چسبانید و روی او را بوسه بسیار داد پس او را بر روی خاک
بخوابانید و خود مانند عادت ایام حیوة در پهلوی او بخوابید آه آه که بعد برخواست و نشست و آن شهید را بدامن خود گذاشت و لبهای خود را
بر گلوی تیر خورده او گذاشت و گفت که ای برادر پدر و مادرم اگر مرا مخیر میکردند در میان زنده ماندن در دنیا و در ماندن تو در زنده تو البته اختیار
میکردم ماندن ترا در زنده و ترا اگرچه جانوران مرا پاره پاره کنند ای جان برادر اینک مرا از قتلگاه بیرون میبرند و من دل از مجاور تو بر میکنم و مرا از جوار تو
جدا میکنند و از برای سواری ما شتران لاغر بی قتب و جهاز آورده اند و این شتریکه از برای من آورده اند بسیار بد راه و درشت رفتار و سرکش است
و نمیدانم که با این عنا و ما را بکجا میبرند ای برادر جان چون بخدمت جد و جده ام برسی بجده ام بگو که خواهرم سکینه از احوال خود بجانب تو شکایت میکند
و میگوید که ای جده بزرگوار گوشم را پاره کردند و خلخال از پای من بدر آوردند پس سکینه لبهای خود را بر لبهای خشک برادر خود گذاشت و بعد دو
او را و چشم او را بوسید پس آن ملعونیکه موکل او بود چون این حال را از آن طفل دید گریست گریستن شدیدی و او را از برادرش جدا کرد و بباقی اسیران ملحق نمود
ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس پنجاه و هفتم در بعض وقایعی است که در روز عاشورا در عالم واقع شد و برهنه کردن اشقیا جناب سید الشهداء را و قطع نمودن انگشت آنجناب علیه السلام

السلام على اهل التجريد والتوحيد ابكين لنا ولمن على مصائب اركان التوحيد وحروف التفريد ورحمة الله وبركاته وبعد فتسليم
وتسليم على اشرف آيات التوحيد واكمل علامات التجريد سيدنا ونبينا محمد المبعوث على كل عتيق وجديد ثم على آله الذين هم الآيات الكبرى والمثل
العليا والنجوم المسطرات على العوالم الاعلى من برئ الله بهم الاعلى والادنى من الذروة الى الذروة في الاولى والاخرى ولا سيما على سبط المصطفى
وابن المرتضى وقرة قلب الصديقة الكبرى واخ المسموم المجتبى اخي الشهيد وابن الشهيد اخ الشهيد ابا الشهداء صاحب العطش الشديد في ارض
مولانا وحجة الله علينا ابا عبدالله الحسين سيد الشهداء عليك آلاف التحية والثناء الذي بكى عليه من في الارض والسماء ومن في الجنة والنار وغيرهما
في السر وبين الملاء آه آه عزيز علينا كثرة تقبيل جبينك وتحرك سيد الانبياء وكثرة جراحتها بالنبال والحسام بايدي الاشقياء والله عزيز
ان يحبك الله لباس التقوى لا يليه حتى الانبياء والاوصياء آه آه وقد سلبوا عمامتك وبرنسك وذيلك وثوبك اهل الجور والجفاء
آه آه وبعدوك عريانا في حر الشمس الرمضاء بالاستحقاق توافق الظاهر والباطن في التجريد لاهل العباء وكيف لا يكون عزيزا على الله وعلى
اوليائه ان يدك التي هي يد الله وتتبرك بتقبيلها الاولياء آه آه قطع اصبعها لتحيين الملائكة بالخاتم في يوم عاشورا وكفى في فضيلتك يا من بمدحها
لك الفداء انه قال فيك جدك خاتم الانبياء عليه وعليك آلاف التحية والثناء حسين مني وانا من حسين احب الله من احب حسينا يعني
كافيست از فضيلت جناب تو يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله اينكه جد بزرگوارت در شان تو فرموده است كه حسين از منست ومن از حسينم دوست
دارد خدا هر كسي را كه او دوست دارد حسين را وايضا قال في العوالم عن الرضا انه قال رسول الله صلى الله عليه وآله من احب ان ينظر الى
احب اهل الارض الى اهل السماء فلينظر الى الحسين يعني وايضا كافيست در فضيلت تو اينكه در كتاب عوالم از حضرت امام رضا عليه السلام
روايت كرده است كه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود كه هر كس دوست ميدارد اينكه نظر كند بمحبوبترين اهل زمين از براي اهل آسمان پس بايد كه نظر
كند بسوي فرزند من حسين وايضا در همان كتاب از حذيفه يماني روايت كرده است كه ديدم رسول خدا را كه دست حسين بن علي بن ابيطالب عليه السلام
گرفته بود و ميفرمود ايها الناس هذا الحسين بن علي فاعرفوه فوالذي نفسي بيده انه لفي الجنة ومحبيه في الجنة ومحبي محبيه في الجنة يعني اي گروه مردمان
اينست حسين بن علي بن ابيطالب پس بشناسيد او را تا امر او بر شما مشتبه نشود پس قسم ياد ميكنم براي شما بخداوندي كه جان محمد در قبضه قدرت
اوست كه بدرستيكه حسين در جنت است و دوستان او در جنتند و دوستان دوستان او در جنتند وايضا در آن كتاب [illegible]
روايت شده است كه ان الحسين بن علي عليهما السلام كان اذا جلس في المكان المظلم يهتدي اليه الناس ببياض جبينه ونحره فان رسول الله صلى الله
عليه وآله كثيرا ما يقبل جبينه ونحره يعني بدرستيكه از خصايص جناب حسين بن علي عليهما السلام اين بود كه هرگاه در جاي تاريكي تشريف ميداشت
خلق بجانب آنجناب راه مييافتند بجهت نوريكه از پيشاني نوراني او و از حلقوم مقدسش ظاهر و آشكار ميگرديد پس بدرستيكه رسول خدا صلى الله
عليه وآله چه بسيار بود كه ميبوسيد پيشاني و حلقوم او را و بدرستيكه جبرئيل امين روزي نازل شد بر زمين و ديد كه جناب فاطمه طاهره عليها السلام
بخواب تشريف برده و جناب سيد الشهدا عليه السلام در گهواره مثل عادت اطفال گريه ميكند پس جبرئيل [illegible] ميخواند و گهواره او را
ميجنبانيد و او را از گريه ساكت ميگردانيد تا آنكه جناب فاطمه از خواب بيدار گرديد و صداي جبرئيل را شنيد و كسي را نديد پس چون حضرت
سيدة النسا بخدمت سيد انبيا مشرف گرديد بآنحضرت او را خبر داد كه او جبرئيل امين بوده است ومنها آنكه از جمله احاديث فضيلت خاك
آل عبا عليه السلام كه باعث گريه است اينست كه ابن عباس ميگويد از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنيدم كه فرمود كه در شب معراج ديدم بر در بهشت
قصري كه از [illegible] سفيد بود و از براي آن اصلا شكافي نبود فقلت حبيبي جبرئيل لمن هذا القصر پس بجبرئيل گفتم اي حبيب من اين قصر از آن
كيست قال للحسين ابنك جواب داد كه از براي حسين فرزند تو است پس رفتم نزديك آن قصر و حقي را مشاهده نمودم پس نزديك آن درخت رفتم
كه درخت سيب است پس يكي از آن سيبها را چيدم و شق نمودم و ديدم كه از ميان آن حوريه بيرون آمد كه گويا مثل حلقه كركس سياه بود
حلقهاي چشم او فقلت لمن انت فبكت وقالت لابنك الحسين پس من باو گفتم كه اي حوريه از آن كيستي پس اول گريست و بعد از آن
عرض كرد كه از براي فرزند تو حسينم مؤلف دلفگار راشكبار ميگويد كه بعد از نام نامي و اسم گرامي حضرت امام حسين عليه السلام شوم كه بمحض
شنيدن اسمش قلبها محزون و ديدها گريان ميگردد چنانچه آنحضرت خود ميفرمايد كه انا قتيل العبرة ما ذكرت عند مؤمن او مؤمنة الا بكى واغتم
لمصابه يعني منم كشته ناله و زاري و مذكور نميشوم بهيچ مرد مؤمن و زن مؤمنه مگر آنكه البته گريه ميكند و غلبه بر او در مصيبت من

میکرد و اگر دوستی صافی الضمیر خالص المحبة باشد لاشک اگر خواهد اسم آن مظلوم را بر زبان جاری کند مثل آنحضرت اول خواهد گریست و بعد اسم آنشهید را بر زبان جاری خواهد کرد آه و احزناه که بر اهل فهم حدیث پوشیده نیست که از سیاق این حدیث معراجی میتوان فهمید که در همه آن سیصد حوریه بوده و همه از برای آن مظلوم در آن قصر جنت محزون و گریان بوده اند و از احادیث بسیار معلوم میشود که حزن و گریه بر جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء منحصر بجور و جان نبوده مثل آنکه جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه مقدسه میفرماید که وَ اَقیمَتْ لَکَ الْماتِمُ فی اَعْلی عِلّیّینَ وَ لَطَمَتْ عَلَیْکَ الْحُورُ الْعینُ وَ بَکَتِ السَّماءُ وَ سُکّانُها وَ الْجِنانُ وَ خُزّانُها وَ الْهِضابُ وَ اَقْطارُها وَ الْبِحارُ وَ حیتانُها وَ مَکَّةُ وَ بُنْیانُها وَ الْجِنانُ وَ وِلْدانُها وَ الْبَیْتُ وَ الْمَقامُ وَ الْمَشْعَرُ الْحَرامُ یعنی برپا کرده شد از برای جناب تو عزاخانها و مجلسها برای گریه و زاری و ناله و بیقراری در اعلی علیین و سیلیهای غم بر صورت زدند حور العین و گریست در مصیبت تو آسمانها و ساکنین در آنها و بهشتها و خزانه داران و کوهها و کلفتهای آنها و دریاها و ماهیان در آنها و مکه معظمه و عمارتهای آن و جنتها و غلمانهای در آنها و بیت الله الحرام و رکن و مقام و مشعر الحرام و ایضا در کتاب عوالم از مردی از اهل بیت المقدس روایت کرده است که او گفت که والله که ما اهل بیت المقدس و شام تا عاشورا مطلع شدیم بر شهادت آن بزرگوار شخصی از او سؤال کرد که از کجا مطلع شدید گفت که ما در آن روز از جای خود برنداشتیم هیچ کلوخی و سنگی بزرگی را مگر آنکه در زیر آن خون میجوشید و دیوارها رنگین شده بود که گویا بر آن پارچه قرمزی انداخته بودی و تا سه روز از آسمان خون میبارید و شنیدیم که منادی در میان آسمان و زمین این اشعار را میخواند اَتَرْجُو اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً شَفاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسابِ یعنی آیا امید میدارند امتی که کشتند حضرت امام حسین را اینکه شفاعت کند ایشانرا جد او در یوم الحساب مَعاذَ اللهِ لَمْ تَنالُوا یَقیناً شَفاعَةَ اَحْمَدٍ وَ اَبی تُرابٍ یعنی معاذ الله قطعا نخواهید یافت شفاعت جد بزرگوار و پدر عالیمقدار اورا قَتَلْتُمْ خَیْرَ مَنْ رَکِبَ الْمَطایا وَ خَیْرَ الشَّیْبِ طُرّاً وَ الشَّبابِ آه آه که بقتل رسانیدند بهترین آنها که بر شتر سوار شده اند و بهتر از جمیع پیران و مجموع جوانان او تا سه روز آفاق منکسفه بود بحدیکه ستارهای آسمان پیدا بود و هر روز بعد از شهادت آن مظلوم معروف شد و نمیدانستیم که خبر آورنده بود و بعد از اندک زمانی خبر رسید که در همان روز آنحضرت را شهید کرده بودند و ایضا ابن شهرآشوب از طرق مخالفان از کتب معتبره ایشان از زنی از قبیله ازدیه روایت کرده است که چون حسین بن علی علیهما السلام شهید کردند آسمان خون بارید و در قبیله ما چاهها و سبوها و ظرفها پر از خون شد ایضا از عروة بن عبد الله روایت کرده است که روز در میان روز از آسمان باران بارید و چون بجامهای سفید خود نظر کردیم همه از خون رنگین شده بود و چون خبر رسید در همان روز بود که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کرده بودند و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که آسمان بر آنحضرت چهل روز خون گریست از امام سلمه روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند از آسمان خون بارید که خانها و دیوارها سرخ شد و از تفسیر ثعلبی و غیر او روایت کرده است که چون آنحضرت را شهید کردند سرخی از جانب مشرق بلند شده و سرخی از جانب مغرب بلند شدند و میان آسمان نزدیک شدند که بیکدیگر برسند و تا شش ماه چنین ماند و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت سید الشهداء را بضربتهای شمشیر از پا انداختند و آمدند که سر مبارک آنسرور را جدا کنند منادی از جانب رب العزة از میان عرش ندا کرد که ای امت متحیره ستم کننده بعد از پیغمبر خود خدا توفیق نه دهد شما را بر اضحی و فطر پس حضرت صادق فرمود که بخدا سوگند که ایشان توفیق نیافتند و نخواهند یافت که نماز فطر و اضحی را با امام بحق بجا آورند تا طلب کنند خون حسین که قائم آل محمد است ظاهر شود عجل الله فرجه و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که ابو ذر غفاری علیه الرحمة فرمود که اگر بدانید که چه قدر حزن و اندوه و الم وارد میشود بر اهل دریاها در وقت موج آنها و بر ساکنین کوهها و تلها و بیابانها و اهل آسمانها از شهادت این بزرگوار لَبَکَیْتُمْ وَ اللهِ حَتّی تَزْهَقَ اَنْفُسُکُمْ هر آینه والله آنقدر گریه میکنید که روحهای شما از بدنها مفارقت کند یعنی از گریه هلاک شوید وَ ما مِنْ سَماءٍ یَمُرُّ بِه رُوحُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ اِلّا فَزِعَ لَهُ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَکٍ یَقُومُونَ قِیاماً تَرْعَدُ مَفاصِلُهُمْ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ یعنی و نبود هیچ آسمانی که بر او بگذرد روح حضرت امام حسین علیه السلام مگر آنکه بفزع و جزع در آمدند از برای آن مظلوم هفتاد هزار ملک که همه از جایهای خود برخواستند و جمیع بندهای بدن ایشان میلرزد تا روز قیامت وَ ما مِنْ سَحابَةٍ تَمُرُّ وَ تَبْرُقُ وَ تَرْعَدُ اِلّا لَعَنَتْ قاتِلَهُ و هیچ ابری نمیگذرد و از رعد و برق ظاهر نمیشود مگر آنکه لعنت میکند بر قاتل آنحضرت وَ ما مِنْ یَوْمٍ اِلّا وَ تُعْرَضُ رُوحُهُ عَلی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فَیَلْتَقِیانِ یعنی و هیچ روزی نیست مگر آنکه عرض میشود روح حضرت امام حسین علیه السلام بر رسول خدا و با یکدیگر ملاقات میکنند مؤلف حزین غمین گوید که چگونه میشود که از شهادت

تمام مثل جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء عالم متغیر نشود و از دیدهای حقیقی اهل جنت و آسمان و زمین بلکه جمیع اجزای عالم اشک
بلکه خون جاری نشود و حال آنکه آن بزرگوار بجهت آنکه قلب همه عالم بود و هرگاه بر قلب صدمه وارد شود البته سرایت بهمه اجزا نماید خصوص
هرگاه صدمه باشد که در همه عالم بر هیچکس چنان نشده باشد زیرا که غالبا اینست که هر کس را که کشتند دست از جان او بر میدارند بخلاف
مظلوم کربلا علیه السلام که قبل از شهادت و بعد از شهادت دست از جان آنجناب بر نداشتند مگر نشنیدید که در حدیث وارد
شده است که چون آنجناب را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند زنان در اطراف کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام حلقه ماتم زده
بودند که ناگاه شنیدند که منادی ندا میکند که ای لشکر یزید شتابید که در میان قتلگاه فرزند پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه را برهنه
و عریان میکنند پس زنان از شنیدن این کلام غم فرجام چنان فغانهای غریبانه از دلهای شکسته برکشیدند که دلهای دوستانش را تا قیامت شکستند
و از راه حزن سیلاب اشک و خون بجانب چشمها بستند و مجمل احادیث که در کتب معتبره در کیفیت برهنه کردن مظلوم غریب
که لباسهای حضرت گوناگون الهی بود وارد شده اینست که بعد از آنکه شمر ملعون کرد آنچه کرد آه و مصیبتاه اول اخنس بن مرثد شقی
وارد شد و دست بیحیائی دراز کرده عمامه از فرق مبارک بتاج شکافته آتش برداشت واعزاه که آن ملعون آن عمامه را بر سر شر خود پیچید پس
دفعه آن بدبخت باطنی بحسب ظاهر هم دیوانه شد پس حدیثی ملعونی از قبیله بنی دارم وارد شد و موافق حدیث دیگر جمیع بن خالق ازدی
وارد شد و شمشیر آنجناب را برداشت و آن غیر ذو الفقار بود زیرا که در حدیث است که ذو الفقار با سایر امانات محفوظ از غارت ماند و در نزد اهل عصمت
علیهم السلام است تا در زمان رجعت بهمراه خودشان خواهند آورد پس قیس بن اشعث خبیث وارد شد و قطیفه که آنجناب بهمراه داشت و قطیفه
آنست که بکمر آنحضرت بسته بود برداشت پس ابن سعد لعنه الله وارد شد و زره آن بزرگوار را برداشت و چون آن ملعون کشته شد و بدرک اسفل
نار رسید مختار سعادت شعار آنرا بابی عمره قاتل او داد و در حدیث دیگر است که زره آنحضرت را مالک بن بشیر کندی برداشت و بر خود پوشید
پس آن ملعون دیوانه شد آه و مصیبتاه و واعزاه که ازار آن مظلوم پیراهنی بود اسحق بن حیوه حضرمی شقی برداشت و پوشید و از معجزه آنحضرت
پیس شد و جمیع موهای بدن او ریخت پس ابجر بن کعب تیمی جهنمی وارد شد و زیر جامه آنجناب را برداشت و پوشید و در حدیث است که آن لعین شریر
دفعه زمینگیر و از هر دو پای شل شد آه و واشیداه که آن پیسر بن کعب در آخر وداع از خواهر جناب شیخ ... طلب خواسته بود و بعد از
آوردن آنحضرت بدست خود اطراف آنرا پاره پاره فرموده بود و در زیر همه لباسها برای دفع آفتاب کربلا پوشیده بود ملعونیکه هرگز خداوند
در عذاب او تخفیف نفرماید بلکه علی الدوام مضاعف نماید از بدن مجروح پاره پاره آتش در آورد قال فی البحار و ترکه عریانا بالعراء مجردا
علی الرمضاء یعنی در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که آن بیحیای بی ایمان آن بدن مقدس معدن ایمان و آن پرورده آغوش سید انس
و جان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را عریان در بیابان در آفتاب تابان انداخته پی کار خود رفت پس دفعه هر دو دست او شل شد
و اینست که علی الدوام بزنجیرهای آتش غل بوده باشد پس عذاب بر او نازل شده هلاک گردید مؤلف گوید که اگر چه این حدیث در بحار روایت
شده است دلالت میکند که بدن مقدس مظلوم ارواحنا له الفداء را برهنه کردند لکن آنچه از حدیث قطع کردن ساربان دست آن مظلوم را جهت بند زیر جامه
و غیر آن از احادیث دیگر بر این خادم اهل تعزیت ظاهر شده اینست که از برای آن مظلوم شهید که جان همه عالم فدای او شود زیر جامه نبرده و شلوار کهنه
بر زدن آن و آن شلوار را بردند و زیر جامه از برای ستر عورت باقی ماند والله العالم و باید دانست که در حدیث معتبر وارد شده است که چون آن
بزرگوار را برهنه کردند بر پشت آنجناب اثرها دیدند از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از سبب آنها سؤال کردند در جواب فرمود که این
در شبها بارها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان میبرد پشت مبارکش پینه کرده بود آه ای دوستان و ای ناله کنندگان غم و مصیبت
همه این برهنه کردنها کی میرسد بحزن و غمیکه از برهنه کردن بجدل بن سلیم کلبی از بسکه کثیر بر قلبهای شیعیان و دوستان آن مظلوم وارد گردید که
تا قیامت فراموش نخواهد شد و آن اینست که آن بی ایمان میگوید که من در میان قتلگاه بودم شنیدم که منادی ندا میکند که فرزند رسول خدا را برهنه
میکنند پس من دویدم که چیزی از لباسهای او را غارت بیدارم چون بر سر نعش میر او رسیدم دیدم که همه لباسهای او را بردهاند و چیزیکه
توان غارت برد نیست الا انگشتری که در دست او است پس من هر چند سعی کردم آنرا از انگشت او در آورم چون انگشتهای آنحضرت از کثرت
جراحت ورم کرده بود ندانستم که بیرون آورم پس آه و واه تا قیامت آه که آن ملعون میگوید که من خنجر خود را از کمر کشیدم و اول انگشت آن مظلوم را

قطع کردم پس آن انگشتر را بغارت بردم امید از خدا و نه آنکه محتاریکو شعار را جزای خیر دهد که آن خسر الدنیا و الآخرة را گرفت و دو دست
و پاهای او را برید پس آن شقی در خاک و خون خود غلطید تا باسفل السافلین جهنم رسید و سیعلم الذین ظلموا حق آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس پنجاه و هشتم در باب تاختن بر بدن مقدس آنجناب ارواحنا له الفداست

السلام علیکم یا اهل العبادة والمصیبة والعزاء و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد الحمد لله الذی لا یعرف حق ذاته کما علیه ذاته
الا ذاته ولا یمکن للممکن ایتان حق عبادته کما هو اهله و مستحقه لان آثار الممکن والامکان لیس الا کنفسها لبداهة البرهان واین هذا ثم این
مع الذات الاقدس الملک المنان اللهم صل و سلم علی من به الکون والامکان کون عالم کان و جعلته شبیه لا نبی و انجان بل سید
کل فی السیر و العیان محمد الذی لا یعرفک و لا یعبدک مثله احد لا فی رتبة المعانی ولا الابدان و مع ذلک قال ما عرفناک حق معرفتک
و ما عبدناک حق عبادتک یا سبحان صل و سلم علی آله الذین هم حجة علیک بما یکون و کان و ترضع سیرک و تقیک بما منت علیهم
یا منان خصوصا علی سبط الرحمة الثانیة و ولیه الکلیة الجامعة و القمر الطالع من الشمس المضیئة و تاج الکوکب الدری و ابو الانجم الزاهرة سیدنا
المظلوم ابی عبد الله الحسین شهید هذه الامة علیه الآلاف التحیة و الرحمة و التحیة فانه یحترق قلبی لانتفات الی تغیر لونه عند العبادة و بحال خضوعه
و خشوعه بین یدی الله سبحانه و الی تغیر اطرافه و جوارحه یوم العاشوراء بالدماء السائلة ثم وانه یحرج قلبی ارتعاش مفاصله و اضطراب اعضائه
عند اقامة الفریضة و اضطراب قلبه یوم العاشوراء بمشاهدة قتل الاحبة آه آه کیف لا یذهب قلبی و لحمی و جلدی لاناجی الله علی ما اعطاه الله
عظم سلطانه آه آه و قلب المناهر صغیته و لم یجته کفرة الامة آه وا حزناه ابن البتول یحملنی تحمل لیلة الف رکعة آه آه قد رضت خیل جیش
صدره بحوافر خیول اهل الفتنة بعد ان قتل بالسیف و السنان و الخشب و العصا و الحجارة فعلیه و علی الشهداء بین یدیه و علی ابن الکرام علیه فی کل
آن الآف الثناء و التحیة کما ان علی ظالمیه و مبغضیه و ما یلیه فی کل الآف اللعن و اللعنة دوام الدنیا و الآخرة و باید دانست که آنحضرت
در زهد و عبادت و کیفیت بندگی کردن خامس آل عبا معلوم کربلا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء زیاده از آنست که ذکر شود و ما بعضی را جهت
زیادتی معرفت باحوال آنجناب و شوق شیعیان بعبادت آنرا ذکر میکنیم مثل آنچه در کتاب جامع الاخبار روایت کرده است که از عادت جناب حسین بن
علی بن ابیطالب این بود که هر وقت که وضو میگرفت رنگ مبارک او تغییر میکرد و استخوانهای بدن او میلرزید پس یکی از اصحاب از علت آن
سؤال نمود آنحضرت در جواب فرمود که سزاوار در حق مؤمن اینست که چون در میان دو دست پروردگار پادشاه جبار بایستد برای بندگی
و پرستیدن زرد شود رنگ او و بلرزه در آید استخوانهای او و ایضا در آن کتاب است که شخصی از جناب سید الساجدین علیه السلام سؤال
کرد که چه قدر کم است اولاد پدر بزرگوار تو آنحضرت در جواب فرمود که تعجب در اینست که من چگونه از آن بزرگوار متولد شده ام زیرا که پدرم شبانروزی
هزار رکعت نماز میگذارد و ایضا در آن کتاب روایت شده است که انس بن مالک میگوید که من در خدمت آنحضرت بودم که در مکه معظمه بر سر
قبر خدیجه کبری رضی الله عنها آمد و شروع در گریه نمود پس بمن فرمود که از اینجا برو و مرا تنها بگذار انس میگوید که من خود را در گوشه پنهان نمودم
دیدم که آنجناب نماز بسیاری کرد پس شروع کرد بمناجات و این اشعار را میخواند یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه
یعنی ای پروردگار من ای پروردگار من بنده که تو ئی مولای او پس رحم فرما بنده ضعیفی را که بسوی تست پناه او یا ذا المعالی علیک معتمدی
طوبی لمن کنت انت مولاه ایخداوند بلند مقام بجناب تست اعتماد من خوشا بحال آن بنده که جناب اقدس تو بوده باشد مولای او طوبی
لمن کان خائفا ارقا یشکو الی ذی الجلال بلواه خوشا بحال آن بنده که خالص باشد در عبودیت و خدمت مولای خود و شکایت کند بحضور
درگاه خداوند ذو الجلال وما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه و نبوده باشد برای او مرضی و بیماری زیاده از آنکه فقط بیماری که از برای
او است در راه محبت مولای خود اذا اشتکی بثه و غصته اجابه الله ثم لباه و هرگاه شکوه کند اندوه و غصه خود را جواب دهد او را خداوند
او و نفرماید که لبیک ای بنده من اذا ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الله ثم ادناه و هرگاه در تاریکی شب در درگاه او تضرع و زاری کند گرامی دارد
او را خداوند او پس نزدیک گرداند او را بجوار خود و در حدیث وارد شده است که چون مناجات آن بزرگوار با جناب سید و آقا و محبوب واقعی و معبود حقیقی
جواب ندای خود را طلب نمود ناگاه از مصدر عزت چنین آمد لبیک عبدی و انت فی کنفی و کلما قلت قد علمناه یعنی لبیک ای بنده که تست

ای حسین توئی در پناه من و بتحقیق که دانستیم ما هرچه را که گفتی و مناجات نمودی صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک العزة فقد سمعناه
مشتاق صدای تو اند ملائکه من پس کافی است ترا آنچه باقی که نمودی و بتحقیق که شنیدیم ما آنرا دعاک عندی نجوی عجب فحسبک
المشعر قد سترناه دعای تو ای حسین و صدای مناجات تو بیان میکند و پیچیده است در حجب و سرادقات ما پس کافیست ترا هر دو حجاب و بتحقیق که ما
مقرر نمودیم ستر و حجاب را لو شئت الحجب خرّ قد جعلنا فتقناه پس آن بزرگوار از استماع این اشعار در مناجات خود
بیهوش شد که امروز که فردا ... میشد و بر زمین می‌افتاد که ناگاه از مصدر عزت و جلالت این ندا رسید سلنی یا عبدی و لا ترهب
ولا تخشی انا الله ای حسین سؤال کن از من بخواه حاجت خود را بدون خوف و بدون ترس و بدون حساب بدرستیکه منم خداوند عظمت
و جلال مؤلف گوید ای دوستان خاص آل عبا و اخا له الفدا از کجا مروت و انصاف است که بر صاحب این مقام عالی که صدای او حجب
و سرادقات را پر کند و ملائکه مشتاق شنیدن آن باشند خداوند جل جلاله در جواب او لبیک عبدی بفرماید و با آنچه استماع نمودید از ارض فرماید
آه آه در روز عاشورا کار را چنان بر او تنگ گیرند که هرچند ندا کند و صدای بلند بفرماید که هل من ناصر ینصر آل الرسول المختار و هل من ناصر
ینصر الذریة الاطهار یعنی آیا رحم کننده هست که رحم کند بر آل رسول مختار و آیا یاری کننده هست که یاری کند ذریه اطهار را هل من مجیر لابناء
البتول هل من ذاب یذب عن حرم آل الرسول آیا پناه دهنده هست از برای اولاد فاطمه طاهره و آیا دفع کننده هست از حرم آل رسول الله
صلی الله علیه و آله و امثال این کلمات جانگداز بگوید و هیچکس او را جواب نگوید آه آه و اصیبتاه ای کاش که جواب نگفتن اکتفا میکردند و چنین
سخنان نالایق نمیگفتند آه و اصلواه ای کاش با اذیت زبانی اکتفا میکردند و تیر بر آن بدن تشنه نمیزدند آه و احزناه کاش به همین قدر اکتفا میکردند
سر مقدس آن عزیز را از بدن جدا نمیکردند آه و اصیبتاه و واغماه ای کاش که بعد از شهادت و قتل دست از آن بدن برمیداشتند و سر نورانیش را
بر سر نیزه بلند نکردند و در هر شهر و دیار و مجلس و محفل نمیگردانیدند و با انواع اذیتها و بلاها اذیت و بی ادبی نمیکردند آه آه چگویم از اذیت
و ظلم عظیم که تا قیامت دلهای دوستانش را شکسته و چشمهای ایشان را از کثرت گریه مجروح گردانیده ای کاش آن بدنی که بعبادت معبود حقیقی
در همه عمر عادت کرده بود و در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میکرد و در روز عاشورا از کثرت تیرها و نیزه‌ها و خنجرها پاره پاره شده بود
برهنه نمیکردند و اگر برهنه کردند دفن میکردند و اگر دفن نکردند دیگر او را اذیت نمیکردند و اسبها بر آن نمی‌تاختند و باید دانست که در خصوص
اسب تاختن بر بدن آن بزرگوار در میان علمای اخبار و محدثین اخبار اختلاف است و از بعضی احادیث چنان ظاهر میشود که اسب تاختند چنانکه
در حدیث وارد شده است که فضه خادمه حضرت فاطمه علیها السلام جزو اسیران کربلا بود که ناگاه شنید که میخواهند اسب بر بدن مولا
و آقای او قلبا زنند پس بخدمت خاتون خود جناب زینب آمد و کیفیت را بعرض آن مظلومه رسانید آه آه که همه اسیران مشوش و مضطرب شدند
و متحیر گشتند که چه علاج کنند پس فضه عرض کرد که ایستاده‌ام من سفینه جاریه آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله کشتی او در دریا بشکست و او بر تخته
چسبید تا آنکه موج دریا او را بجزیره انداخت پس ناگاه نظر او بشیری افتاد و با او گفت که ای شیر من آزاد کرده رسول خدایم مرا راه نشان
بده پس آن شیر پیش افتاد و همهمه میکرد که از عقب سر من بیا پس او را براه رسانید و من گمان دارم در این بیابان شیری آیا اذن میدهید که در خیمه
بگوید و ما را یاری کند پس چون آن سرگردان حیران این کلام را از فضه شنید فرمود که ای فضه برو بآن شیر بگو که دختر شیر خدا ترا سلام میرساند
میگوید که در این مصیبت ما را یاری کن مؤلف دلسوخته گوید که چگونه شیعیان و دوستان میتوانند که ناله و نوحه نکنند و حال آنکه شنیده شود
که کار بر دختران آل محمد علیهم السلام چنان تنگ شده بوده است که از برای حفظ کردن بدن پاره پاره آقای جوانان اهل جنان سرور شهیدان
لاعلاج شده از جانوران و درندگان مدد و یاری میطلبیده‌اند پس فضه خادمه بفرموده مادر اسیران غمخوار شهیدان جناب زینب خاتون
دلخون بجانب آن شیر روانه شد و چون بنزدیک او رسید ناله از دل سوخته برکشید که یا ابا الحارث یعنی ای شیر پس چون آن حیوان سر خود را
بلند کرد و عرض نمود که اتدری ما یریدون ان یعملوا غدا بابی عبدالله علیه السلام یعنی ای شیر آیا میدانی که چه اراده دارند این ملعونها
دارند که فردا عمل آورند با بدن ابی عبدالله الحسین علیه السلام یریدون ان یوطئوا الخیل ظهره آه آه و اصلواه اراده دارند که اسب بر بدن مجروح
پاره پاره او بتازند در حدیث است که چون آن شیر این خبر را شنید نعره از دل پر درد برکشید و آمد تا داخل قتلگاه شهیدان گردید و وضع یدیه
علی حسین علیه السلام پس در پهلوی آن بدن قطعه قطعه سوراخ سوراخ شده بنشست و هر دو دست خود را از برای محافظت کردن بر بالای

جسد آن مظلوم گذاشتند پس چون آن بی ایمانان آمدند که اسب بر آنها بتازند آن شیر را دیدند پس عمر سعد بی حیا را از آمدن آن شیر با وفا خبر کردند
پس آن ملعون گفت این فتنه ایست آنها را شورانیده و برگردید پس بگفته آن ملعون برگشتند مؤلف گوید اگر چه از این حدیث ظاهر
میشود که اسب بر آن بدن مقدس نتاختند لکن ممکن است که بگوئیم که در آن وقت که شیر را دیدند نتاختند و بعد از آنکه شیر مراجعت بمکان
خود رفت پس آن جماعت بیشرم و حیا و برگشتگان از دین خدا چون از رفتن شیر مطلع شدند برگشتند و هر چه خواستند کردند
چنانچه از احادیث متعدده که در کتب معتبره است ظاهر میگردد مثل آنکه در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود
که پدرم جناب سید سجاد علیه السلام در روز عاشورا بناخوشی شدید مبتلا بود و از خیمه بیرون نیامد و من میدیدم که جدم جناب سید الشهدا علیه السلام
چه میکردند گاهی از برای تحصیل آب میدویدند گاهی بطرف راست لشکر اعدا و گاهی بطرف چپ و گاهی بقلب تا آنکه آخر الامر شهید کردند آنحضرت را
بنحویکه نبی فرموده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بانحو حیوانی از حیوانهای بیابان را بکشند لقد قتل بالسیف و السنان و بالحجارة و بالخشب
و بالعصا و لقد اوطئوا الخیل بعد ذلک ای شیعیان و ای دوستان وا اسفاه که ترجمه این حدیث دلهای همه دوستان را کباب و تا قیامت چشمهای ایشان
پر آب دارد زیرا که حضرت باقر علیه السلام میفرماید که بتحقیق که بقتل رسانیدند آنحضرت را بضرب شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا آه آه وا مصیبتا
که بعد از همه این اذیتها اسب بر بدن نازنین پاره پاره اش تاختند و ایضا در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فاطمه صغری میفرماید
که بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم بجانب پدر بزرگوارم و اصحاب او و میدیدم که همگی مثل گوسفند قربانی ذبح کرده شده و بر روی زمینها
ریخته شده اند والخیول علی اجسادهم تجول و میدیدم که اسبها بر روی بدنهای آنها جولان در آمده اند مؤلف محزون و ملحزون گوید که از
این حدیث چنان ظاهر میشود که اسب بر بدن شریف آنحضرت علیه السلام و همه اصحاب او تاختند و این بی ادبی و اذیت منحصر بجد بزرگوار علیه السلام
نبوده است آه و مصیبتا و ایضا در آنکتاب روایت شده است که بعد از شهادت آن غریب محزون عمر بن سعد ملعون در میانه لشکر شقاوت اثر خود فریاد
که کیست که اسب بتازد بر جسد این غریب شهید پس ده نفر از آن اشقیای بی ایمان که لعنت الهی بر همه آنها باد و علی الدوام عذاب بر ایشان فرود باد
جواب دادند که اینکار کار ماست و اسمهای آن بی حیاهای بی ایمان اینست اسحق بن حویه لعنه الله که پیراهن آن مظلوم شهید را هم همین ملعون [illegible] از بدن مقدس
پاره پاره او در آورده بود و دیگر اخنس بن مرثد ملعون و حکیم بن طفیل ملعون و عمر بن صبیح صیداوی و رجاء بن منقذ عبدی ملعون و سالم بن خیثمه
جعفی ملعون و صالح بن وهب جعفی ملعون و واخط بن ناعم ملعون و هانی بن شبیت حضرمی ملعون و اسید بن مالک ملعون که علی الدوام بعدد جمیع
مخلوقات بر ایشان لعنت باد پس آن بی ایمانان اسبهای خود را بر آن بدن عزیز کرده خدا و رسول و پرورده آغوش مرتضی و بتول تاختند حتی رضوا
ظهره و صدره آه آه از غم بزرگ و مصیبتی که نتوان گفت و نتوان شنید آه و مظلوماه بدانید که آن ملاعین آنقدر اسب بر آن بدن طیب و طاهر
نازنین که جان همه عالم فدای او شود تاختند که استخوانهای شانه و سینه او را در هم شکستند و بر هم کوبیدند ای شیعیان و اینها که گفتند کان در حدیث است
که این ده نفر ملعون آمدند و در مقابل پسر زیاد بی بنیاد ایستادند پس اسید بن مالک حرامزاده گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب
شدید الاسر یعنی مائیم که در هم کوبیدیم سینه را بعد از خورد کردن پشت بسم اسبهای تیز رفتار پس ابن زیاد بدنهاد گفت که شما کیستید
آن ملاعین در جواب گفتند که نحن الذین وطئنا بخیولنا ظهر الحسین حتی طحنا جناجن صدره آه واویلاه یعنی مائیم آن جماعتی که کوبیدیم پشت حسین را با سمهای
خود تا آنکه نرم کردیم استخوانهای سینه او را پس ابن زیاد بدبنیاد امر کرد که جایزه کمی بآن اشقیاء دادند ابو عمرو زاهد میگوید که از احوال این ده نفر
جویا شدیم همه را حرامزاده یافتیم مؤلف گوید که احتمال دارد که پیش از آمدن شیر بر آن بدن مقدس اسب تاخته باشند ای شیعیان
و ای دوستان از برای تشفی قلب شما ختم مجلس باین حدیث مناسب است که در کتاب عوالم روایت شده است که مختار سعادت شعار این ده نفر ملعون را
گرفت و دستها و پاهای ایشان را بمیخ آهنی بر زمین کوبیده امر فرمود که آنقدر اسب بر بدنهای پلید نجس ایشان تاختند که همگی بجهنم واصل شدند و سیعلم
الذین ظلموا حق آل محمد ای منقلب ینقلبون

مجلس چهل و نهم در بیان بعضی از جراحتهای دست آنمظلوم است و قطع کردن جمال انگشتر و انگشت آنحضرت را

الحمد لله الذی نور افئدتنا من مشکوة معرفة الحسین و بعد السلام علیک یا ابن [illegible] و الکرام و النجباء و رحمة الله و برکاته

اَعْدَائِهِ الْفِدَاءُ وَشَرَحَ صُدُورَنَا بِمَحَبَّةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ مَوَالِينَا بِآبَائِهِ وَوِلَايَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي هُوَ الْاِسْمُ الْاَعْظَمُ وَقُطْبُ جَمِيعِ الْعَالَمِ وَوَسِيلَةُ نَجَاةِ مَنْ يَجِيءُ وَمَنْ تَقَدَّمَ وَقَدْ جَهَدَتِ الْجَبَابِرَةُ لِاِطْفَاءِ نُورِهِ الْمُقَدَّمِ وَيَأْبَى اللّٰهُ اِلَّا اَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ لِاَنَّهُ اَزْهَدُ وَاَعْبَدُ وَاَسْخَى وَاَشْجَعُ مِنْ كُلِّ الْاُمَمِ فَعَلَيْهِ وَعَلَى شِيعَتِهِ وَاَبْنَائِهِ الْكِرَامِ عَلَيْهِمْ اَلْفُ اَلْفِ تَحِيَّةٍ وَالْاِحْسَانِ وَالنِّعَمِ مَعَ اَنَّهُ رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ مِنْ اَوْلِيَاءِ النِّعَمِ وَمَعْدِنِ الْكَرَمِ وَعَلَى مُنْكِرِيهِ وَغَاصِبِي حُقُوقِهِ اللَّعْنَةُ بِدَوَامِ النِّعَمِ خُصُوصًا عَلَى مَنْ قَطَعَ اِصْبَعَهُ لِاَجْلِ الْخَاتَمِ وَقَطَعَ الْجَمَّالِ الْقَاطِعِ لِيَدَيْهِ الْمُحْتَرَمِ وَبَعْدُ فَقَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَيُؤْثِرُونَ عَلَى اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ بدانکه جناب اقدس الهی مدح میفرماید درین آیه شریفه جماعتی را که هرگاه خداوند بایشان نعمتی عطا فرماید در آن نعمت غیر را برخود مقدم میدارند اگرچه خود در تنگی باشند و هرکس منع کند بخل خود را از نفس خود خواهد بود از جمله رستگاران و مخفی نماند که مدح سخاوت و مذمت بخل آیات و احادیث بسیار است و در مدح سخا همین حدیث شریف بس است که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرموده که مَا جَبَلَ اللّٰهُ اَوْلِيَائَهُ اِلَّا عَلَى السَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ یعنی خلق نفرموده است خداوند اولیاء و دوستان خود را مگر بصفت سخا و حسن خلق و ایضا قال صلی الله علیه و آله السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ یعنی و ایضا آنحضرت فرمود که سخی نزدیک است بخدا و نزدیک بخلق نزدیک ببهشت دور است از آتش جهنم و ایضا قال السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ اَغْصَانُهَا مُتَدَلِّيَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ عَلَى الْاَرْضِ فَمَنْ اَخَذَ مِنْهَا غُصْنًا قَادَهُ ذٰلِكَ الْغُصْنُ اِلَى الْجَنَّةِ یعنی و ایضا آنحضرت فرمود که سخا درختیست از درختهای بهشت و شاخهای آن آویخته شده است از بهشت بسوی زمین پس هرکس که شاخه از آن را گرفت یعنی خود را متصف بصفت سخا نمود میکشاند آن شاخه او را ببهشت و ایضا قال السَّخَاءُ مِنَ الْاِيمَانِ وَالْاِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ یعنی ایضا آن بزرگوار فرمود که سخا از ایمانست و ایمان در جنت است و ایضا قال السَّخَاءُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي الْجَنَّةِ فَلَا يَلِجُ الْجَنَّةَ اِلَّا السَّخِيُّ یعنی و ایضا آنجناب فرمود که سخا درختی است که سبز میشود در بهشت پس داخل نمیشود در بهشت مگر سخی و ایضا قال طَعَامُ الْجَوَادِ دَوَاءٌ وَطَعَامُ الْبَخِيلِ دَاءٌ یعنی و ایضا آنحضرت فرمود که طعام شخص جواد دوا است و طعام شخص بخیل بیماری و بلا است و از برای مدح سخا و مذمت بخل و امساک همین حدیث شریف کافی است که سید انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که شخص سخی محبوب الله و محبوب است در زمین و او خلق شده است از طینت شیرین و خلق شده است آب چشم او از آب کوثر و شخص بخیل مبغوض است در نزد خدا و خلق شده است از طینت شوره زار و خلق شده است آب چشم او از آب شور و ایضا آنحضرت فرمود که میآورند در روز قیامت بنده را بموقف حساب پس ندا میرسد که امیر حجت خود را بیان کن پس عرض میکند ای پروردگار من تو مرا خلق فرمودی و هدایت کردی و وسعت روزی دادی پس من انعام و وسعت دادم بر بندگان تو و پهن کردم بر ایشان نعمت را با امید آنکه در این روز پهن فرمائی رحمت خود را و آسان گردانی ورود رحمت خود را بر من پس از مصدر عزت و جلالت ندا میرسد که راست میگوید بنده من اَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ او را داخل جنت کنید و ایضا آنحضرت فرمود که روزی بشتابنده تر است بسوی سخی از فرو رفتن کارد بکوهان شتر و بدرستیکه خداوند مباهات میفرماید بشخص سخی بر ملائکه و ایضا قال صلی الله علیه و آله شَابٌّ سَخِيٌّ مُرَهَّقٌ فِي الذُّنُوبِ خَيْرٌ مِنْ شَيْخٍ عَابِدٍ بَخِيلٍ یعنی آنحضرت فرمود که جوان سخی نزدیک بگناه بهتر است از شخص پیر عابد که بخیل بدانکه احادیث در مدح سخا و مذمت بخل زیاده از آنست که جمیعا در این کتاب نوشته شود و همین قدر در مدح سخا کافی است که از صفات عظیمه انبیا و اوصیا و اولیاست و در بیان سخای سید انبیا صلی الله علیه و آله همین یک حدیث شریف کافی است که روزی جمیع مال خود را بفقرا عطا فرمود حتی پیراهن بدن خود را نیز عطا فرمود تا آنکه ساتری از برای عورت آنحضرت باقی نماند و از خجالت نتوانست که از برای نماز جماعت بمسجد تشریف آورد پس جبرئیل امین نازل شد و این آیه شریفه را آورد که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا یعنی قرار مده یا محمد صلی الله علیه و آله دست خود را غل کرده شده بگردن خود که کنایه از بخل است و پهن و گسترده مگردان دست خود را که کنایه از عطا فرمودن جمیع مال است تا آنکه منتظر بنشینی در خانه و تشریف نیاوردن بمسجد بحدیکه خلق ملامت کنند جناب ترا که تاخیر انداختی وقت نماز را و از بی ساتری در خانه ساکن گردیده و بعد از آنحضرت سخی ترین همه مخلوقات حضرت امیر مومنان علی بن ابی طالب و بعد از او صدیقه دو جهان جناب فاطمه طاهره علیها السلام بوده اند بحدیکه ذکر عطاهای ایشان زیاده از حد تحریر و تقریر است و در حدیثهای بسیار وارد شده است که مکرر عیال خود را گرسنه خوابانیده اند و خود با آب افطار فرموده و روز دیگر را نیز روزه گرفته و طعام خود را بفقرا و مهمان عطا فرموده و بعد از

ایشان سخی‌ترین خلق حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بود و در حدیث است که آنجناب یکنفر را یکدفعه پنجاه هزار درهم نقره و پانصد
دینار طلا شفقت کرد پس فرمود که حمالی بیاور تا از برای تو این طلاها و نقره‌ها را بردارد چون آن شخص حمال آورد آنحضرت ردای خود را از دوش مبارک
برداشته از جهت اجرت حمالی بحمال عطا فرمود و روایت شده است که روزی اعرابیه وارد شد آنحضرت فرمود که آنچه در خزانه هست باو بدهید چون
متوجه شدند بیست هزار دینار طلا بود پس فرمود که همه را باو بدهید و در حدیث است که آنحضرت دو دفعه از جمیع مال خود بیرون آمد و همه آنرا بفقرا
عطا فرمود و سه دفعه مجموع اموال خود را با فقرا تقسیم فرمود حتی نعلین پای مبارک را و در حدیث وارد شده است که شخص شاعری بر آنحضرت وارد شد
و گفت لم یبق لی شیء یباع بدرهم یغنیک منظر حالتی عن مخبری الا بقیة ماء وجه صنته ان لا یباع وقد وجدتک مشتری یعنی باقی
نمانده است از برای من چیزی که فروخته شود بدرهمی بیننده از کردار من جناب ترا ملاحظه ظاهر من از خبر دادن من بلی چیزی که از برای من باقی مانده است
بقیه آبروئیست که ذخیره کرده‌ام و نمی‌فروشند و که تحقیق یافته‌ام جناب ترا مشتری پس آن بزرگوار امر فرمود باحضار ناظر خود و باو فرمود که چقدر
نزد تو باقی مانده است از خرجی سال ناظر عرض کرد که دوازده هزار اشرفی مانده است آنحضرت فرمود که همه آنها را تسلیم کن پس آنجناب این ابیات را
در جواب او فرمود یا بایع ماء الصون بوجهه فسما بحقک اننا لم نقصر فخذ القلیل و کن کانک لم تبع ماصنته و کاننا لم نشتر یعنی
ای کسیکه میفروشی آبروی خود را که ذخیره کرده بحق خودت قسم که ما در حق تو کوتاهی نکرده‌ایم پس بگیر این قلیل هدیه را و بر آنحال باش که گویا آبروی ترا
که برای خود ذخیره کرده تو نفروخته و ما هم آنرا نخریده‌ایم و بعد از ایشان جناب سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین سخی‌ترین
همه خلق بود و از جمله عطاهای آنجناب اینست که روزی آنحضرت در طرفی از مسجد نشسته بود و عتبة بن ابی سفیان در طرفی دیگر نشسته بود که ناگاه اعرابیه
که بر شتر سرخ موئی سوار بود و شتر خود را بر حلقه در مسجد بسته داخل شد و بر عتبة بن ابی سفیان سلام کرد و جواب شنید پس گفت که پسر عم خود را کشتم
و از من مطالبه دیه میکنند آیا میشود که چیزی بمن عطا فرمائی عتبه رو بغلام خود کرد و گفت که صد درهم باو بده آن اعرابی از روی غضب باو گفت
که نمیخواهم مگر تمام دیه را پس روی خود را از او گردانید و بجانب عبد الله بن زبیر رفته همان سخن را گفت او رو بغلام خود کرده گفت که دویست درهم
بده پس آن اعرابی از روی غضب از نزد او برخاست و گفت که نمیخواهم مگر تمام دیه را پس بجانب حضرت امام حسین علیه السلام آمد و سلام
کرده همان سخن را عرض کرد آنحضرت باو فرمود که ما قومی هستیم که احسان بخشش نمیکنیم مگر بقدر معرفت او اعرابی عرض کرد که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
سؤال کن هرچه میخواهی آنحضرت فرمود که ای اعرابی ما النجاة من الهلکة یعنی چیست نجات دهنده از هلاکت اعرابی عرض کرد که توکل بر خداوند
آنجناب فرمود که چیست روح همت اعرابی عرض کرد که اعتماد بر خداوند آنحضرت فرمود که بهترین همه حصارها چیست که شخص خود را در پناه او برد
اعرابی عرض کرد که آن محبت شما اهل بیت است آنحضرت فرمود که چه چیز است بهترین زینتها که شخص خود را بآن زینت دهد اعرابی عرض کرد که آن علم
عملی است که زینت دهد او را بحلم آنحضرت فرمود که اگر هیچیک از این صفات در نزد کسی نباشد چکند اعرابی عرض کرد که معرفتی تحصیل کند که تربیت
دهد آنرا بعفت آنحضرت فرمود که اگر هیچکدام برای او نباشد چکند اعرابی عرض کرد که یا ابن رسول الله اگر هیچیک از این صفات از برای او حاصل نباشد
مرگ از برای او بهتر است انتهی کلامه پس حضرت فرمود که او را ده هزار درهم دادند که باین وجه قرض خود را ادا نماید و امر کرد که ده هزار درهم
دیگر هم باو دادند و فرمود که باین وجه تدارک امور زندگانی خود را بکن و عیال خود را متوجه شو چون اعرابی آنها را مشاهده کرد اشعاری چند در مدح
آن بزرگوار خوانده رفت و در کتاب عوالم روایت کرده است که عربی داخل مدینه شد و سؤال کرد که کیست که کریم‌ترین همه خلق باشد او را بجانب حضرت امام
حسین علیه السلام نمودند پس آن عرب در حال نماز بر آنجناب وارد شد و در مقابل آنحضرت ایستاد و این اشعار را خواند لم یخب الآن من رجاک و من
حرک من دون بابک الحلقه یعنی نا امید نشده است الآن کسیکه بجناب تو امیدوار است و حلقه در خانه ترا حرکت داده و گوید بیت انت
جواد و انت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقه یا حسین تو عطا کننده هستی و تو محل اعتماد من بوده‌ای پدر تو جناب امیر المؤمنین علیه
السلام بقتل رساننده فاسقین لولا الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقه اگر نبودند پیشینیان از شما یعنی جد بزرگوار و پدر
عالیمقدار تو بود جهنم جای همه ما و درهای آن بسته شده بر روی ما راوی میگوید که چون آنحضرت علیه السلام سلام نماز را داد فرمود که ای قنبر آیا از مال
حجاز چیزی باقی مانده است جواب داد که بلی چهار هزار دینار باقی مانده است فرمود که بیاور آنرا که شخصی آمده است که بآن مستحق تر است از ما پس دو جامه از بدن
مبارک خود بیرون کرده و آن زرها را در آن پیچید و از راه شکاف در بجهت حیا و خجلت از اعرابی دست خود را بیرون داد و آورد و باعرابی عطا فرمود

فابی الا شعار را ادا نمود خُذها فانّی الیک معتذر واعلم بانّی علیک ذو شفقة یعنی بگیر این ندا را پس بدرستیکه من صاحب شفقتم بجانب
بسوی تو لو کان فی سیرنا الغداة عصا امست سمانا علیک مندفقة اگر روزگار ما تغییر کند در فردا میخواهند و سحاب عطای ما
ابر عطا و سخای ما مثل باران ریزان بر تو احسان خواهد نمود لکن ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة لیکن روزگار ما پلید
غدار است و با ما در مقام مخالفت است و دست ما تهی و کم است تا اند دست من پس امام ع آنها را گرفت و گریست پس آن معدن جود و سخا
ملاحظه فرمود که مگر عطای ما را کم شمردی که گریستی او عرض کرد که نه بلکه گریه من از آنست که خاک قبر چگونه این دست را خواهد خورد مؤلف حزین
گوید که گریه اعرابی برای آن بود که خاک چگونه آن دست مقدس را خواهد خورد آه آه نمیدانست که چه صدمه‌ها در زمین کربلا بآن خواهد رسید
از آنجمله آنکه تیر از حلقوم فرزند شیرخواره او علی اصغر گذشت و بازوی آنجناب را سوراخ و مجروح نمود آه و مصیبتاه که آنوقتی که از ذوالجناح بروی
خاک افتاده بود و هر طرف با مظلوم اذیتی میرسانید زرعة بن شریک حرامزاده چنان ضربتی بر آن عزیز کرده خدا و رسول زد که دست چپ او را
برید آه و مظلوماه که بعد از آنکه جمیع لباسهای آن بزرگوار را برده بودند بجدل بن سلیم کلبی بی ایمان از برای انگشتری انگشت آن غریب را قطع نمود
ایشیعیان ای نالکنندگان چگویم بر آن دست که معدن جود و سخا بود در کربلا چها از تیغها رسید آه آه آخرالامر جمّال اخیر نمال هر دو دست آن شهید
غریب را جهت بند زیر جامه از بدن جدا نمود و کیفیت آن واقعه بطریقیکه در کتاب بحار و عوالم و غیر آنها از کتب معتبره روایت کرده اند بنحویست
که سال بعد از شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام داخل شدم بر مولای خود جناب سید الساجدین علیه السلام و عرض کردم که زمان حج نزدیک
شده است چه میفرمائی فرمودند که بنیت خالص روانه مکه شو پس بفرموده آنحضرت روانه مکه شدم و حج کردم پس در اثنای طواف دیدم مردی را که دو
دست او از بدن جدا بود و روی او مثل شب ظلمانی سیاه بود و بپرده کعبه چسبیده بود و میگفت ای خداوند پروردگار این بیت الحرام مرا بیامرز اگر چه
میدانم که نخواهی آمرزید اگر چه برای من شفاعت کنند همه ساکنان آسمانهای تو و زمینهای تو بلکه جمیع مخلوقات تو بجهة بزرگی گناه من سعید میگوید که از حج
و من و همه طواف کنندگان از طواف باز ایستادیم و بدور او جمع شدیم و باو گفتیم که وای بر تو اگر تو ابلیس باشی نباید از رحمت خدا مأیوس باشی
تو کیستی و گناه تو چیست پس اول گریست و گفت من آنم آگاهترم بر نفس خود و بر گناه خود و من خود میدانم که چه گناه بزرگی از من صادر شده است پس باو گفتیم
که بیان کن گناه خود را پس آن ملعون گفت که ای مردم بدانید که من ساربان آقای شهیدان بودم از مدینه تا عراق و هر وقت بنای تطهیر و وضو داشت از برای نماز
زیر جامه خود را بمن میسپرد و من میدیدم که در آن بندی هست که از شدت درخشندگی چشم را خیره میکند و من آرزو میکردم که کاش آن از مال من شود
تا آنکه بکربلا رسیدیم و آنحضرت شهید گردید در حالتی که همان بند در زیر جامه او بود پس من خود را در گوشه پنهان کردم تا آنکه شب تاریک شد
پس داخل قتلگاه شهیدان گردیدم پس آنقدر که مثل روز روشن میدیدم گویا اصلا در آن ظلمتی نبوده دیدم که کشتگان هر یک بطرفی افتاده اند
وتلألؤ انوارهم المطهرة کالکوکب الدری و هر یک از آن بدنها طلوع میدرخشید مانند ستاره تابان پس از کثرت شقاوتی که داشتم با خود
گفتم که والله که طلب میکنم بدن حضرت امام حسین علیه السلام را و امید دارم که همان بند در زیر جامه او باشد پس در میان کشتگان گردیدم تا بدن
آن بزرگوار را دیدم که بر رو افتاده است و سر ندارد و انوار از اطراف او درخشنده است با آنکه در خاک و خون غلطیده است و بادها خاک بر او افشانده اند
پس با خود گفتم که والله اینست بدن حسین علیه السلام پس دیدم که همان بند در زیر جامه اوست پس چون نزدیک رفتم که بردارم دیدم که گره بسیار
بر آن زده است پس سعی در گشودن آن نمودم و چون یک گره را گشودم آن مظلوم دست راست خود را بلند کرد و آن را گرفت پس من هر چند قوت
کردم نتوانستم که دست او را دور کنم پس نفس شوم ملعونه مرا بر آن داشت که تیغی پیدا کنم تا دست او را جدا کنم پس در اطراف قتلگاه گردیدم تا آنکه شمشیر
شکسته یافتم و آن را بر دست آن مظلوم زدم و کشیدم که از بند دست جدا کردم و او از بند زیر جامه دور کردم و چون خواستم که آن بند را بردارم آن مظلوم دست
چپ خود را آن را گرفت پس نفس شقی من مرا بر آن داشت که دست چپ آن مظلوم را با آن شمشیر شکسته از بند دست جدا کردم پس چون خواستم که
آن بند را بردارم دیدم که زمین بزلزله در آمد و آسمان بر خود لرزید و غلغله عظیم و صدای گریه و ناله بلند شد پس شنیدم که گوینده میگفت وا ابناه
وا مقتولاه وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه یا بنی قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک یعنی ای فرزند کشته شده و ذبح شده من ای حسین
غریب من ای فرزند ترا کشتند و نشناختند که کرا کشتند و از آشامیدن آب ترا منع کردند پس آن خبیث گفت که چون من این احوال را مشاهده کردم
طمع بند زیر جامه را از دل بیرون کردم و از جا خود برخواسته خود را در میان کشتگان انداخته پنهان شدم پس دیدم که سه مرد و یک زن حاضر شدند و در اطراف

ایشان خلق بسیاری صف کشیده اند و زمین کربلا پر شده است از موهای و بالهای ملائکه پس شنیدم که یکی از آن سه نفر میفرماید که یا ابتاه
یا حسین فداک جدک و ابوک و امک و اخوک یعنی ای فرزند جان ای حسین فدای تو شود جد تو و پدر تو و مادر تو و برادر تو پس ناگاه دیدم که
شهید کربلا برخاست و نشست و سراو آمده و بر بدن او قرار گرفت و جواب داد که لبیک ای جد بزرگوار ای رسول خدا ای پدر جان ای امیر مؤمنان ای والده
ای فاطمه زهرا و ای برادر شهید بزهر جفا از جانب من بر همه شما سلام الهی باد پس دیدم که آن مظلوم گریست و گویا گفت ای جد بزرگوار والله کشتند مردان
ما را یا جداه برهنه کردند والله زنان ما را و بغارت بردند والله اسباب ما را و چه میدید که چه سلوک نمودند با ما این جماعت کفار پس دیدم که همه آن بزرگواران
در اطراف آن مظلوم نشسته بودند و از سخنان او میگریستند پس حضرت فاطمه زهرا عرض کرد که ای پدر جان ای رسول خدا آیا نمی بینی که چه رفتار نمودند ای
تو با فرزند من ای جان پدر آیا اذن میدهی مرا که از خون ریش او بگیرم و پیشانی خود را با آن رنگین نمایم و خداوند عز و جل را ملاقات نمایم در حالتی که
خود را با آن رنگین نموده باشم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه خواهی بکن که ما نیز چنان خواهیم کرد پس دیدم که فاطمه علیها بر سر آن
نعش میرآمده و از خون ریش فرزند خود میگرفت و بر پیشانی خود میمالید پس دیدم که حضرت رسول خدا و امیر مؤمنان و حضرت امام حسن علیهم
السلام همگی از خون ریش آن مظلوم میگرفتند و بر گردنها و سینهها و دستهای خود تا مرفق میمالیدند پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بفدای تو شوم یا حسین والله که بسیار بر من ناگوار است اینکه ترا مشاهده کنم با دستهای از بدن جدا شده و سر بریده و پیشانی برخاک نهاده بخون
مالیده شده و رگهای گردن پاره پاره شده و جسد بر خاک افتاده و باد ریگها را بر آن افشانده ای فرزند نمیتوانم ترا مشاهده کنم که کشته شده و با
دستهای جدا شده در این بیابان افتاده ای فرزند که دستهایت را قطع نموده پس شنیدم که آن مظلوم عرض کرد که یا جداه از مدینه تا کربلا ساربانی داشتم
که میدید بند زیر جامه مرا در وقتیکه از برای تطهیر بیرون میکردم و تمنا داشت که آن بند از آن او باشد و چیزی باعث آن نشد که بدو دهم مگر علم
من باینکه او صاحب این فعل شنیع است پس چونکه من کشته شدم و میان کشتگان مرا طلب کرد و پیدا نمود و چیزی نیافت پس آن بند زیر جامه را طلب نمود
دید که محکم بسیار بر آن زده ام چون یک گره از آنها را گشود دست راست خود را بردم و آنرا گرفتم پس شمشیر نتوانست پیدا کرد و دست راست مرا قطع کرد
و یک گره دیگر گشود پس من بدست چپ خود آنرا گرفتم تا آنرا نگشاید و مکشوف العوره ننماید پس او دست چپ مرا هم قطع کرد و چون خواست
که آنرا بگشاید تشریف آوردن شما را مطلع شد و خود را در میان کشتگان مخفی کرد و آن ملعون میگوید چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله کلام فرزند خود
حسین را شنید گریست گریستن شدیدی و بجانب قتلگاه شهیدان روانه شد تا بجانب من تشریف آورد و بمن فرمود که ای ساربان چکار داشتی
با تو که جدا کرده ای دو دستی را که طول کشیده ای بوسه ای جبرئیل و جمیع ملائکه خدا و نداشتند او آنها را تبرک میجستند اهل آسمانها و زمینها آیا کفایت نکرد
بود ترا آنچه ای ملاعین با او کرده بودند از ذلت و خواری و احترام زنان او و ادرهم شکسته بودند بعد از آنکه در پس پرده های عصمت و طهارت پرورده شده بودند
پس فرمود که ای ساربان خداوند روی ترا سیاه کرداند در دنیا و آخرت و خداوند دستها و پاهای ترا قطع فرماید و ترا محشور گرداند در زمره آن
جماعتیکه خونهای ما را ریخته اند و جرات بر خداوند کرده اند پس هنوز نفرین آنحضرت تمام نشده بود که هر دو دست من شل شد و روی من مثل شب ظلمانی
سیاه گردید و بر این حال باقی مانده ام که مرا مشاهده میکنید پس آمده ام بدر این خانه خداوند که طلب شفاعت کنم و حال آنکه میدانم که خداوند مرا نخواهد آمرزید راوی میگوید که کسی در مکه باقی نماند مگر آنکه کلام آن ملعون را شنید و تقرب جست بخدا و تند در لعنت کردن با آن ملعون و همه میگفتند که
بس است ترا ای ساربان آنچه کرده ای ملعون و در بعضی از کتب تعزیه روایت شده است که اهل حج او را گفتند که دور شو ای ملعون از حرم الهی پس چون
دور شد صاعقه از آسمان فرود آمد و آن ملعون را بسوخت و او را با سفل السافلین که جایگاه او بود رسانیدند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس شصتم در بیان بعضی از احوال شهیدان و اسیران در شب یازدهم محرم

السلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء و رحمة الله و برکاته عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا علی سیدنا و مولانا ابی عبدالله الحسین علیه السلام و جعلنا
و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله ای شیعیان و محبان بدانید که هر کس که با قلب آگاه تفکر نماید
و با دیده انصاف نظر کند میداند که در مثل شب عاشورا و شب و روز بعد از آن حاجتی بذکر فضایل خامس آل عبا مظلوم کربلا جناب ابا عبدالله الحسین ارواحنا
له الفداء و بیان ثواب گریستن بر آنشهید غریب نیست زیرا که در تمام ایام ذکر فضایل و ثواب گریستن را بسیار دیده و شنیده اید بلکه در مثل این ایام

حاجت بذکر مصایب آن مظلوم نیز نیست بلکه هر مؤمنی که بچشم حق‌بین نظر در اطراف آسمان و زمین کند خواهد دید که تعزیه‌داران و گریه‌کنندگان و ناله و نوحه‌کنندگان بر آن غریب شهید را حتی آنچه از اخبار صحیحه بسیار ظاهر میشود که ملائکه مقربین و روحانیین در جمیع ایام خصوصا در ایام عاشورا بر آن بزرگوار ناله و نوحه میکنند و همچنین وحشیان صحراها و مرغان در هواها بلکه حیوانات هم که نیز از اعزا خانه خود قرار میدهند و در آنجا جمع میشوند و بر آنجناب ناله و نوحه میکنند و ماهیان و سایر حیوانات دریا در مکانهای خود در قعر دریاها جمع میشوند و بطور و لغت خود بر آن غریب تعزیه میخوانند و گریه میکنند بلکه اجله از جنیت ظاهر میشود که ما یَنبَغی عَلَیهِ کُلُّ شیءٍ ما یُری و ما لا یُری بَکی عَلَیهِ جَمیعُ خَلقِ رَبِّنا یعنی گریه میکند بر آن مظلوم تمام اشیا آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود از مخلوقات پروردگار ما. مؤلف گوید پس هرگاه در تعزیه‌داری بر آقای شهیدان اینقدر که این عرض خواست و گوشهای بزرگان و همین آن صداها را میشنوند و چشمهای بینای ایشان همه اشکهای هر چیز را که بطور خود گریه میکنند مشاهده مینمایند و در روز قیامت همه اجزای نیکو میبینند چه حاجت که ملیحها بشنیدن مصیبتهای ایشان هم مثل این ایام بلکه خود بتفکر در احوال غریبان کربلا و یاد آوردن شداید و گرفتاریهای اهل و عیال ایشان بی‌اختیار مهموم و محزون و مغموم خواهند بود و خود بخود ناله و زاری و گریه و بیقراری خواهند نمود چنانچه از اهل عصمت علیهم السلام باین احوال اشاره بوده و اند چه بسیار تعجب است از بعضی شیعیان و تعزیه‌داران که در شب عاشورا و روز آن تعزیه‌داری و ناله و نوحه بجا میآورند و چون روز عاشورا تمام شد آنرا ترک میکنند و حال آنکه شب یازدهم محرم شب اول عزاست و روز یازدهم روز اول تعزیه است و سزاوار است که حزن و ناله زیاده شود زیرا که هرگاه در شب جمعه وداع آن مظلوم با اهل بیت محترمش که شب عاشوراست شیعیان و دوستان را لهاو نوحه کنند در شب بعد از عاشورا و روز آن بلکه اقلا تا سه شبانه روز که بدن مقدس آن امیر و برهنه و پاره پاره در بیابان افتاده بود و دختران و خواهران و زنان و سایر اهل بیت آنجناب در دست دشمنان اسیر و ذلیل بودند شکی و شبهه نیست که چون هم و غم و مصیبت و گرفتاری اهل بیت زیاده بوده باید حزن و ناله و نوحه دوستان زیاده باشد آه آه وَ اِنَّه کَفی لِلمُؤمِنِ وَ البُکاءِ مُعایَنَةُ اَحوالِ مَولانا الحُسَینِ علیه السلام وَ اَهلِ بَیتِهِ وَ اَولادِهِ لا سِیَّما فی لَیلَةِ عاشوراءَ وَ لَیلَةِ بَعدِها ای دوستان و ای تعزیه‌داران واسه کافی است از برای زیادتی ناله ملاحظه کردن احوال شب عاشورای آقای مظلومان و اهل بیت او با احوال شب بعد از عاشورای ایشان زیرا که در شب بعد از عاشورا آقای همه جوانان اهل بهشت را هنوز شهید نکرده بودند و آنجناب بکمال صحت بدن مشغول عبادت خلاق عالم بود پس گاهی بتلاوت کلام الهی مشغول و گاهی در رکوع و سجود و گاهی بحضرت بی‌نیاز مشغول از دنیا نبود اما در شب بعد از عاشورا آه آه و وا غربتاه که جسد شریف آن بزرگوار در بیابان افتاده بود و از برای او عمامه نبود و نه ردائی و نه لباسی وای وای که نه هیچ عمامه و ردا نبود بلکه از برای بدن مقدس او سر نبود آه آه و اویلاه که آنجناب در شب عاشورا در اطراف خیام طاهره‌اش را میرفت و محافظت اهل و عیال خود میکرد و گاهی بخیمه فرزند علیل بزرگوار خود جناب سید الساجدین علیه السلام میرفت و متوجه ایشان میشد و اویلاه آه و امصیبتاه که در شب بعد از عاشورا دست او از تربیت اهل و عیال و فرزند بیمارش کوتاه شده بود و اندامش از کثرت جراحت که در روز عاشورا بآن رسیده بود مجروح و پر از خون و خاک گردیده بود و اینکه گاه در شب عاشورا آن نازنین بجهت نماز سلوک کرده وضو گرفته با معبود حقیقی در تکلم و مناجات بود و از برای گناهان دوستان استغفار و عذرخواهی میکرد آه وا حزناه که در شب بعد از عاشورا آن نازنین از شدت گرسنگی و تشنگی روز عاشورا چشیده بود و کبود گردیده بود وای وای که از تیر که حصین بن نمیر بجانب آن نازنین زده بود سوراخ و پر خون و مجروح گردیده بود وا ویلاه که بالای آن پیشانی که در شب عاشورا نور الهی از آن هویدا و بر رکوع و سجود راست و خم میشد و از برای وداع عبادت الهی در سجود بر خاک عبودیت میشد آه آه و واکرباه که در شب بعد از عاشورا همان پیشانی از تیر ابو الحتوف شدید الفسوق سوراخ گردیده و در بالای نیزه باد او را بجانب راست و چپ خم مینمود و گویا آنهم رکوع و سجودی بود که زیبنده عالم شهادت و جانبازی بود ای دوستان در شب عاشورا از برای بیمار کربلا خیمه بود و در پهلوی خیمه پدر بزرگوارش و عمه‌های جد بلندش مدام یکی از ایشان بغمخواری و بیمارداری میکردند و اما در شب بعد از عاشورا با آنکه از جهت مصائب روز عاشورا و کشیدن بار مصیبت شهادت پدر بزرگوار و برادران و اقوام و انصار و ملاحظه اسیری اهل بیت و شتم‌های دشمنان که بر بدن مقدس ضعیف خود رسیده بود ناخوشی آنجناب شدیدتر و سخت‌تر بود و حاجت بغمخوارش زیاده بود آه آه که نه خیمه داشت و نه تسلی دهنده و نه دوائی و نه غذائی بلکه در میان لشکر کوفه و شام در قید زنجیر دشمنان بی‌ایمان بود و وا غوثاه ای همه ای تعزیه‌داران در شب عاشورا از برکت وجود پدر بزرگوارش کسی را جرات آن نبود که با او بی‌ادبی کند و سیلی بر سر او زند آه آه که در شب بعد از عاشورا بر سر او سیلیها زدند و اقوام او تنها ماندند چگونه ملاحظه کنندگان که آن بیمار در شب عاشورا در عوض فرش بر روی خاک نشسته بود و بعوض بالش سر مقدس

بر روی غل و دانهای زنجیر گذاشته بود آه و احزناه که در شب عاشورا جناب زینب خاتون در کمال عزت و ستر و عفاف بود و اختیار خود را داشت
پس گاهی در خیمه برادر با جان برابرش جناب سید الشهدا بود و گاهی در خیمه سقای حرم حضرت عباس بود و گاهی در خیمه شبیه پیغمبر جناب علی اکبر بود
شهدا بود و گاهی این بزرگواران بخیمه او میرفتند و او را پاسبانی از دشمنان میکردند آه آه و مصیبتاه که در شب بعد از عاشورا همه مردان و جوانان
و هواداران بخاک و خون آغشته بودند و خود دستش را چادر و مقنعه و گوشش از جهت گوشواره پاره و دو شبش بخون گوشش آلوده و از ضرب تازیانها
بدنش سیاه و پیراهنش پاره و مثل اسیران کفار محبوس و اختیار خود نداشت که از جائی بجائی رود و یتیمان و سایر اسیران را پرستاری نماید و ایلیا
فدوی نشان در شب عاشورا حضرت ام کلثوم مغموم مثل سایر بنی هاشم حضرت عباس برادری داشت و با او رفت و آمد مینمود و صحبت میداشت او دلداری
میکرد آه واحزناه و واویلاه که در شب بعد از عاشورا برادر بزرگوارش در کنار فرات شهید و جسد مقدس بی سر و دستش با مشک سوراخ شده
کنار نهر فرات افتاده و سر نازنینش با عمامه بر سر نیزه اعدا بود و اید و ستان اهل عصمت و طهارت بدانید که در شب عاشورا از برای حضرت امام حسن
دو فرزند در کربلای معلی بود که جناب سید الشهدا تقلب مبارک خود را در مفارقت برادر بزرگوارش با آن دو فرزند تسلی میداد و یادگاری برادر مسموم
خود میشمرد آه آه که در شب بعد از عاشورا آن دو فرزند گرامی در اول جوانی و کودکی جان ناتمام خود را فدای عم بزرگوار خود نموده بودند اما بزرگتر که حضرت
قاسم بود قبل از شهادت عمش جان فدا کرده و سرش بر سر نیزه اعدا رفت و سینه مقدسش پامال سم ستوران گردیده بخاک و خون آغشته و مجروح
گردیده بود و مادر آن جوان و عروس حیران در فراقش نالان و گریان و عمها در مفارقش سوزان و در ناله و فغان بودند و اما کوچکتر که حضرت عبدالله
و طفل بود آه آه که از خیمه بیرون آمد و دید که عمویش از ذو الجناح افتاده پس دوید و بخدمت عمش رسید آه واویلاه که ملعونی تیغ حواله آن بزرگوار کرد آن
طفل دست خود را سپر عمش نمود آن بیچاره تیغ را فرود آورد و دست آن طفل را از بازو قطع کرد پس خود را در دامن عمش انداخت آه و مصیبتاه که حرمله
ملعون تیری بر او زد که در دامن عمش جان را بجان آفرین تسلیم نمود ای نوحه و ناله کنندگان در شب عاشورا نوجوانی در خیمها صحیح و سالم بود که شبیه ترین
همه خلق بود برسول الله از جهت صورت و سیرت و گفتار و رفتار و مکرر پدر بزرگوارش جناب سید الشهدا با و میفرمود که پدرت فدای تو شود و ابعثه اکبر
و آنیه نیر علی رسول الله ان زاک قتیلا یعنی بخداوند قسم که بسیار ناگوار است بر رسول خدا که ترا کشته و در خون آغشته به بیند پس پدر بزرگوار و اینها
و مادر و عمها و خواهران همگی بمشاهده جمال او خود را تسلی میدادند آه واحزناه و وامصیبتاه و لا حول و لا قوة الا بالله نمیدانم چگویم از احوال شب
بعد از عاشورا آن نوجوان مگر نشنیده اید که در روز عاشورا از کثرت جهاد و ضعف عارض شد پس بکردن اسبش دست آویخت و آن حیوان او را
بمیان لشکر اعدا برد آه آه که آن بی ایمانان چندان بر او تیغ زدند که جمیع بدن نازک مبارک آن نوجوان مثل گوشت قربانی قطعه قطعه و پاره پاره
گردید و سر مقدسش هم بر سر نیزه در حضور پدر بزرگوارش بود آه آه که در مقابل چشم مادر نالان و عمهای گریان با سیر کوفه و شام میرفت آه و مصیبتاه
که در شب عاشورا هر وقت جناب سکینه صغیره آب و طعام میخواست یا گریه میکرد پدر بزرگوارش جناب سید الشهدا او را آب و طعام میداد و
از گریه ساکن میکرد و اینقدر تسلی میداد و در وقت سواری در آغوش مرحمت خود بر ذو الجناح جای میداد یا دیگر او مادر و عمها ساکن میکردند آه
وا مصیبتاه و واحزناه که در شب بعد از عاشورا مایوس از پدر بزرگوار خود گردیده بود زیرا که در روز عاشورا یکدفعه در حال حیات او را وداع
بود و منافقین جسد بود و ندارد او را بزور از جسد پدر دور کرده بودند آه واحزناه چگونه میتوان شنید و ناله و گریه نکرد که طفلی که در آغوش مثل جناب
سید الشهدا پدر مهربانی پرورده شده بود در عصر روز عاشورا که او را اسیر کرده و بر شتر بیجهاز و بی افسار و درشت رفتار تنها سوار کردند و ملعونیکه
رجس خلق و ناصبی و دشمن اهلبیت بود بر او موکل و مسلط کرده بودند که بر او رحم نکند پس چگونه میتوان احوال شب بعد از عاشورای او را با شب
عاشورا مقایسه نمود و از برای مصیبت او نوحه و زاری ننمود و الله تعجب دارم از دوستی که در شب عاشورا برای مصیبت اهل بیت علیهم السلام گریه و ناله
نموده و در شب بعد از عاشورا با التفات بر احوال مردان و زنان و کوچک و بزرگ ایشان تواند که خود را از گریه و زاری و ناله و بیقراری معاف دارد
آه آه والله از برای حزن قلبها در شب بعد از عاشورا همین کافیست که روایت کرده اند که در روز عاشورا خنجر بر قلب تشنه گرسنه حجت خدا و ندید
و از برای ناله کردن همین بس که مطلع شدید که تیر بر دهان معجز بیانش زدند و آن دندانها را پر از خون کردند والله از برای جاری شدن اشکها از چشمها
همین علت که دشمنان دین تیر بر چشم حق بینش زدند آه و مصیبتاه که از برای بر سر زدن همین بس است که شنیده اید که در روز عاشورا وقتیکه
بر خاک افتاده بود عمودی بر فرق مبارکش زدند که تا پیشانی نورانیش شکافت و از برای سیلی غم بر رخ و پیشانی زدن همین حدیث جانگداز

بس است که تیری بر پیشانی نورانیش زدند که از پشت سر بیرون رفت و مثل ناودان خون بر آن روی منور جاری شد مگر از برای سینه زدن همین
کفایت نمیکند که بعد از جراحات بیشمار اسب بر سینه که مخزن علوم الهی بود تاختند و آنخزانه اسرار خداوندی را در هم شکستند والله که از برای
لذت نبردن از آب سرد و طعام لذیذ همین بس است که آن مظلوم را تشنه و گرسنه بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند وآه آه که شرح داستان مصیبتهای
آخری نه و از برای حزن و غم و گریه و ناله در آن نهایتی نیست بلکه اگر جمیع ذرات موجودات از ابتدای دار فنا تا روز جزا دست غم بر فرق پر الم زنند
و از چشم هر ذره دجلها از خون جاری کرده حق تعزیه داری یک جراحت که بآن بدن مقدس رسیده بعمل نیاید پس چه جای همه جراحتها و اذیتهای
بر آن بزرگوار و سایر شهیدان مرصعین و آلام و اذیتها بر آل طه و یس الا صلی الله علیهم اجمعین و حشرنا الله محبین و الباکین معهم
فی الدنیا و یوم الدین ولعنة الله علی اعدائهم من الاولین و الاخرین دوام خلودهم فی اسفل السافلین فانه اشد المنتقمین

مجلس شصت و یکم در تعزیه داری ملایکه و جن و وحشیات از برای آقای شهیدان در روز عاشورا و بعد از آن

السلام علی الزائرین والمجاورین والمشتاقین بعوف مشاهد المقتولین والباکین علیهم والضاجین والصارخین ورحمة الله وبرکاته وتحیاته
وبعد الحمد لله الذی جعلنا من فروع شجرة شاه شهداء الحسین علیه السلام والشکر لله الذی ابدعنا من اوراق ازادة آزادیها الحسین علیه السلام
اللهم صل علی اصول الحسین علیه السلام وفروعه من آبائه وامهاته وابنائه ثم سلم علی شیعة الحسین علیه السلام واحبائه ولاسیما علی زائریه ومجاوریه والباکین
علیه من الانبیاء والاوصیاء والاولیاء والارکان والنقباء والنجباء والاحباء خصوصا علی الملائکة الشعث الغبر ثم علی الباکین علیه من موحدی
الجن والوحوش والطیور اللهم ارحم علی اهل الوفاء له والعن علی اهل الجفاء علیه وسلم علی ذریته واصحابه ومحبیه بدانکه در کتاب کامل الزیارة
روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که فدای تو شوم چه میفرمائید در حق کسی که ترک کند زیارت جدت حضرت
امام حسین علیه السلام را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد آنحضرت در جواب فرمود که آنکس عاق شده است از جانب رسول خدا صلی الله علیه
وآله و از جانب ما و استخفاف رسانیده است بامری که رعایت آن براو لازم بوده است و کسی که بزیارت آنحضرت مشرف شود خداوند جل شانه در مقام
آن بر میآید که اصلاح حوایج او فرماید و اصلاح فرماید امور دنیای او را و بدرستیکه زیارت آنحضرت روزی را وسیع میگرداند و عوض داده میشود از
جانب خداوند بآنچه در آن راه خرج کرده است و گناهان پنجاه ساله او آمرزیده میشود و برمیگردد باهل و عیال خود بر حالتی که بر او نه گناه و بالی
باقی نیست مگر آنکه از نامه عمل او محو کرده شده است و اگر در آن سفر فوت شود نازل میشود ملائکه از برای غسل و گشوده میشود در قبر او از برای روح او
دری بسوی بهشت تا آن روز یکه از برای حساب از قبر بیرون آید و اگر زنده و صحیح و سالم باهل و عیال خود برگردد گشوده میشود دریکه از برای روزی او
پس قرار داده میشود از برای او در عوض هر درهمی که خرج کرده است ده هزار درهم و بدرستیکه الله تبارک و تعالی آنها را ذخیره میکند و در نزد خود از برای
تو ذخیره میفرماید مؤلف گوید که گمان نکنی که الطاف الهی و اعانت کردن او مخصوص است بآنچه در اینحدیث شریف بود بلکه صدوق علیه الرحمه
در کتاب امالی روایت کرده است که چهار هزار ملک که رئیس ایشان منصور بود از برای یاری کردن جناب امام حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام وارد
زمین کربلا گردیدند و حال آنکه اذن داده نشده بودند از برای مقاتله پس چون آشوب در آن زمین ملاحظه کردند مراجعت بمکانهای خود کردند از برای
تحصیل اذن بر مقاتله و محاربه و چون مراجعت کردند آن بزرگوار را بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیده بود فهم عند قبره شعث غبر یبکونه الی یوم
القیمة یعنی پس ایشان در نزد قبر آقای مظلومان مدام مو پریشان و غبار آلوده و گریانند تا روز قیامت و در کتاب عوالم در آخر اینحدیث
اینطور روایت کرده است که پس زیارت نمیکند آنحضرت را زیارت کننده مگر آنکه آن ملائکه باستقبال او میآیند و هیچکس آنجناب را وداع نمیکند مگر آنکه او را
مشایعت میکنند و بیمار نمیشود احدی مگر آنکه او را عیادت میکنند و نمیمیرد احدی مگر آنکه بر جنازه او نماز میکنند و استغفار از برای او میکنند بعد از موت او
و همیشه همه آنها در زمینند و انتظار ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه را دارند مؤلف گوید چنان گمان نکنی که ملائکه همین مشغول خدمت زوار شهدا
بلکه ایشان خود بزیارت میآیند و مشغول نوحه و زاری اند چنانچه در کتاب کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که در روز عاشورا
پنجاه هزار ملک در کربلا بخدمت جناب سید الشهداء مشرف شدند در حالتیکه آنجناب مشغول مقاتله بود و از آنجا روانه جانب آسمان شدند
پس خداوند جل شانه بایشان وحی فرمود که شما عبور کردید بفرزند حبیب من و او مشغول مقاتله بود و او را یاری نکردید پس برگردید بسوی زمین

و ساکن شوید در نزد قبر او در حالتیکه ژولیده باشید مو پریشان و غبار آلوده تا روز قیامت و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت
مقدسه بر ایشان سلام میکند و میفرماید که السَّلامُ عَلَیکَ یا مَولایَ وَعَلَی المَلائِکَةِ المُرَفْرِفینَ حَولَ قُبَّتِکَ یعنی سلام بر جناب تو ای مولای من و سلام
بر ملائکه که مجاور و ساکن است در اطراف قبهٔ تو اَلحافّینَ بِتُربَتِکَ و احاطه کرده اند بتربت تو اَلطّائِفینَ بِعَرْصَتِکَ و طواف کنند
بعرصهٔ تو اَلوارِدینَ لِزیارَتِکَ وارد شونده اند از برای زیارت تو مؤلف گوید که ما شیعیان چه میدانیم که آن ملائکه چگونه نوحه
و ناله میکنند مگر نشنیده اید که صفوان جمال روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام در راه مکه سؤال کردم فَقُلتُ یا ابنَ رَسولِ اللهِ اَراکَ
کَئیباً حَزیناً مُنکَسِراً یعنی عرض کردم که یا ابن رسول الله چه میشود مرا که جناب ترا مشاهده میکنم که بسیار مغموم و محزون و درهم شکسته فَقالَ
لَو تَسمَعُ ما اَسمَعُ لَشَغَلَکَ عَن مَسئَلَتی پس آنحضرت در جواب فرمود که ای صفوان اگر تو هم بشنوی آنچه را که من میشنوم هر آینه بر حالی شوی که قدرت
بر آن نداشته باشی که از من سؤال کنی صفوان میگوید که من عرض کردم که شما مگر چه میشنوید یا ابن رسول الله آنحضرت فرمود که میشنوم صدای تضرع
و زاری ملائکه را بسوی خداوند عز و جل که لعنت میکنند بر کشندگان حضرت امیرالمؤمنین و قاتلین حضرت امام حسین علیهما السلام و میشنوم نوحهٔ جنیان
و گریهٔ ملائکه را که در اطراف قبر آنشهید اند و شدت جزع و فزع ایشان را ای صفوان که را طاقت است که باشنیدن اینهمه نوحه و ناله گوارا باشد برای
صرف کردن طعام و آب و خواب مؤلف گوید که معلوم شد که ملائکه علی الدوام بر آن مظلوم ناله و نوحه میکنند تا شد بجزع العطش البرآ
از سوز ناله شد جگر قدسیان کباب مؤلف گوید پس شغل اشرف از قدسیان بود چون لذت از طعام برید و شراب و خواب بلکه
جنیان نیز مشغول گریه و ناله اند چنانچه از حدیث گذشته معلوم شد و از احادیث بسیار دیگر ظاهر میشود که طوایف جنیان از روز عاشورا
جمع شده اند در اطراف جسد پاره پارهٔ آن غریب شهید و بعد از دفن آن مظلوم بر سر تربت طاهرهٔ او و بر او نوحه و ناله کنند و سیلی بر روی خود
میزنند و خاک کربلا را بر فرق خود میافشانند و در مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت شده از شیخی از قبیلهٔ بنی دارم
که در زمین بلندی منزل داشت که کفت ما مطلع نبودیم از شهادت جناب سید الشهداء تا آنکه روز عاشورا شب رسید و من در آن بلندی نشسته
بودم و با من بود مردی از قبیلهٔ من پس شنیدیم هاتفی را که میگفت وَاللهِ ما جِئتُکُم حَتّی بَصُرتُ بِهِ بِالطَّفِّ مُنعَفِرَ الخَدَّینِ مَنحوراً
یعنی والله من نیامدم نزد شما مگر آنکه بچشم خود در بیابان کربلا معاینه جناب سید الشهدا را دیدم که حلقوم شریفش را قطع کرده اند و صورت
مقدسش را بخاک و خون مالیده اند وَحَولَهُ فِتیَةٌ تُدمی نُحورُهُم مِثلُ المَصابیحِ یَملَئُونَ الدُّجی نوراً آه آه و در اطراف آنجناب کشته شده
چند افتاده بودند که انوار ایشان روشنی میداد همه تاریکیها را وَقَد حَثَثتُ قَلوصی کَی اُصادِفَهُم مِن قَبلِ اَن تَتَلاقی خُرَّدُ الحُوراً و تحقیقکه
دوانیدم شتر خود را که بر سر آنید تنهای پاره پاره نورانی وارد شوم پیش از آنکه زنان و دختران حور صفت بر سر ایشان وارد شوند فَعاقَنی قَدَرُ
وَاللهِ بالِغُهُ وَکانَ اَمرُ قَضاءِ اللهِ مَقدوراً پس مرا مانع شد قضا و قدر الهی و اول زنان و دختران بر سر آن کشتگان وارد شدند و خداوند
امر خود را جاری میفرماید و همیشه قضا و قدر الهی هر چه اقتضا کرده است جاری میشود کانَ الحُسَینُ سِراجاً یُستَضاءُ بِهِ اَللهُ یَعلَمُ اَنّی
لَم اَقُل زوراً همیشه بوده است حضرت امام حسین چراغ راه هدایت که طلب نور شده است از و خداوند داناست که این کلام راست و در آن
دروغ و باطلی نیست صَلَّی الاِلهُ عَلی جِسمٍ تَضَمَّنَهُ قَبرُ الحُسَینِ حَلیفِ الخَیرِ مَقبوراً صلوات فرستاده است خدا بر آن جسم لطیفی که در بر گرفته است
او را قبر جناب حسین علیه السلام و آن قبریست که خیر است مُجاوِراً لِرَسولِ اللهِ فی غُرَفٍ وَلِلوَصیِّ وَلِلطَّیّارِ مَسروراً و آنجناب در غرفه
عالیه ایست که مجاور است زیرا که جدش رسول الله و پدرش سید اوصیا و عمش جعفر طیار علیهم السلام و در نهایت خوشحالی است آنشیخ میگوید که ما
چون این نوحه و مرثیه را شنیدیم با و گفتیم که مَن اَنتَ یَرحَمُکَ اللهُ یعنی تو کیستی ای نوحه کننده خداوند ترا رحمت کند گفت که ما و الی جن نصیبین
میباشیم اراده داشتیم که در خدمت جناب امام حسین علیه السلام باشیم و جانهای خود را فدای او کنیم و از حج برگشته ایم و چون وارد زمین کربلا شدیم آن
جناب را کشته یافتیم پس این نوحه و ناله از جهت شهادت آن مظلوم بزرگوار است و ایضاً از جملهٔ احادیثی که دلالت میکند بر اینکه جنیان بر آن
حضرت نوحه و ناله میکنند اینست که دیگر روایت کرده است که مردی از قبیلهٔ بنی اسد میگوید که در کنار نهر علقمه مشغول زراعت بودم پس بعد از حرکت
لشکر بنی امیه از عرصهٔ کربلا امور عجیبه چند در آن زمین دیدم که قدرت ندارم که نقل کنم مگر بعضی از آنها را و آن اینست که هر وقت باد از آن معرکه میوزید
چنان گمان میکردی که بوی مشک و عنبر است و میدیدم که ستاره بسیار از آسمان بزمین فرود میآید و از زمین باسمان بالا میرود و من با عیالم شبها

بودیم و کسی نبود که از سرّ این امر عجیب سؤال کنیم و چون غروب آفتاب میشد میدیدیم که شیری از جانب قبله میآید و داخل لشکرگاه میشود و من
از خوف او داخل منزل خود میشدم و چون صبح بیرون میآمدم میدیدم که آن شیر از جانب قبله برمیگردد پس با خود گفتم که این جماعت از خوارج چند
بر عبید الله زیاد خروج کرده بودند و او امر بقتل آنها کرده است و این حکایت عجیب است که از ایشان چیزی چند مشاهده میکنم که از سایر کشته شدگان
ندیده ام والله امشب بیدار برابر خود قرار میدهم و میروم تا ببینم که این شیر از این جسدها میخورد یا نه پس چون غروب آفتاب شد دیدم که آن
شیر آمد بنوعیکه من از هیبت او ترسیدم پس در قلب من این گذشت که اگر این شیر طالب گوشت فرزند آدم است قصد من خواهد کرد دیدم
که متعرض من نشده و روانه قتلگاه شد پس دیدم که رفت تا بر سر جسدی رسید که مثل آفتاب نور از آن ساطع بود پس او را در بر کشید من با خود
گفتم که از آن میخورد و چون خوب ملاحظه کردم وَإِذَا يُمَرِّغُ وَجْهَهُ عَلَيْهِ وَهُوَ يُهَمْهِمُ وَيُدَمْدِمُ فَقُلْتُ اللهُ أَكْبَرُ مَا هٰذِهِ إِلَّا أُعْجُوبَةٌ یعنی دیدم که آن
شیر روی خود را بر آن جسد مجروح میمالد و نعره میکشد و ناله میکند پس من از روی تعجب با خود گفتم که الله اکبر نیست این مگر امر عجیبی پس من متوجه آن شیر
و کارهای او بودم تا آنکه ظلمت شب عالم را فرا گرفت پس ناگاه دیدم که شمعها بسیار از آسمان بر زمین معلق شد بحدیکه روی زمین پر گردید پس ناگاه صدای
گریه و نالهای عجیب شنیدم و صدای سیلیها میآمد که گویا چون مصیبت زدگان بسر و سینه خود میزنند پس من خود را نزدیک آن صداها کشانیدم پس ملاحظه
کردم که آن صداها از زیر زمین میآید فَفَهِمْتُ مِنْ نَاعٍ فِيهِمْ يَقُولُ وَا حُسَيْنَاهْ وَا إِمَامَاهْ فَاقْشَعَرَّ جِلْدِي پس از نوحه کننده و میان نوحه کنندگان کسی که میگفت
وا حسیناه و وا اماماه پس از هیبت نوحه او بر خود لرزیدم پس نزدیک آن گریه کننده رفتم و او را قسم دادم بحق خدا و رسول که تو کیستی جواب داد که ما زنان
جنّیه هستیم از طایفه جن گفتم این شور و غوغا و بکاء چیست در میانه شما جواب داد که هر شبانه روز این مطلب و تعزیه داری ماست از برای حسین مظلومی که او را
تشنه کشته اند من گفتم که همین حسین که شیر در پهلوی او نشسته است گفتند بلی پس گفتند که آیا این شیر را شناختی که بود گفتم نه گفتند او پدر او علی بن ابیطالب است
پس آن شخص میگوید که من بمنزل خود برگشتم بحالیکه اشک بر صورت من جاری بود مؤلف گوید که از سیاق حدیث چنان معلوم میشود که آن شخص از
جهت عدم قابلیت یا حکمتی دیگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را مثل آنکه جنیان شناخته اند نشناخته بود و بصورت شیر بنظر او آمده بودند و آن شکی
نیست که حجت خداوند بصورت حیوان دیده نمیشود پس شیعیان های تعزیه داران نه همین بلکه جن در مصیبت آن مظلوم تعزیه داری میکنند بلکه
از احادیث معلوم میشود که وحشیان صحراها از برای این شهید غریب گریه و زاری و ناله و بیقراری میکنند چنانچه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در
زیارت مقدسه میفرماید السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفَلَوَاتِ یعنی سلام بر آن جسمها که برهنه در بیابانها بی آب و علف افتاده بود تَنْهَشُهَا
الذِّئَابُ الْعَادِيَاتُ که بدنهای خود را پاسبانی میکردند و اگر کسی درنده بیابانها وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السِّبَاعُ الضَّارِيَاتُ و در وقت آمد
میکردند بر نعش مقدس او حیوانات درنده صحراها و چنانچه در حدیث جانسوز رقم زده اند که در کامل الزیارات از مولای متقیان حضرت امیر مؤمنان علیه السلام
میفرماید که بِأَبِي وَأُمِّي الْحُسَيْنُ الْمَقْتُولُ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ یعنی پدر و مادرم فدای حسینی باد که کشته میشود در پشت کوفه وَاللهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْوُحُوشِ مَادَّةً
أَعْنَاقَهَا عَلَى قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوُحُوشِ يَبْكُونَهُ وَيَرْثُونَهُ لَيْلًا حَتَّى الصَّبَاحِ یعنی والله گویا نظر میکنم بسوی وحشیان صحراها که گردنهای خود را بجانب قبر او کشیده
از همه اقسام وحشیان و از اول شب گریه میکنند و مرثیه میخوانند تا طلوع صبح فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَإِيَّاكُمْ وَالْجَفَاءَ پس هرگاه ظاهر شود چنین
که من خبر دادم بشما بپرهیزید از جفا مؤلف محزون و ملحون گوید آه آه وا مصیبتاه یا مراد از این جفا اینست که نشود که هرگاه او را بغریبی و بیکسی
و بی یاوری دیدید یاری او نکنید یا آنکه نشود که یاری دشمنان او کنید و بر او ظلم و جفا کنید یا آنکه آه آه نشود که او را کشته و بخون آغشته ببینید پس او را
بی غسل و کفن و دفن در صحرا انداخته پی کار خود روید یا آنکه نشود که بعد از شهادت او اهل و عیال او را در شهرها و دیارها و در کوچه و بازارها و در مجلسها
غریب و دربدر و اسیر و خونجگر مشاهده کنید پس ایشان را یاری نکنید آه و اویلاه چه جفا آنکه اذیت کنید چنانکه کوفیان بیوفا و شامیان پرجفا کردند
یا آنکه نشود که بعد از دفن او ترک زیارت قبر مقدس و مرقد مطهر او کنید که این اهم در اخبار از جمله جفا نوشته اند یا آنکه نشود که در ایام عزا در مجالس
تعزیه حاضر نشوید یا حاضر شوید ولیکن گریان و نالان نشوید و اطلاق این حدیث شریف بلکه اخبار بسیار دیگر مقتضی آنست که از جمیع اقسام جفای
بر آن مظلوم حتی از آنچه اشاره بآن شد باید حذر کرد و ختم کلام باین کنیم که بر کاملین از شیعیان پر ظاهر است که تعزیه داران خاص آل عبا شهید دشت
کرب و بلا منحصر نه بآنکه جنیان و وحشیان نبوده بلکه اصفیا از آدمیان حتی انبیاء و اوصیا ایشان علیهم السلام بلکه جمیع مخلوقات آنچه دیده میشود
و آنچه دیده نمیشود همه برای آن مظلوم شهید عزاداری کرده اند و خواهند کرد بلکه خداوند جل شانه صاحب عزا و از جهت است که در حدیثی که در خصوص آن

غریب عشاق شان از خداوند عالمیان بر پیغمبران بزبان بسیاری وحی شده مثل کلام شخص محزون مهموم و مغموم وارد شده است چنانکه مکرر باین مطلب اشاره شده است از آنجمله آنکه بحضرت آدم وحی شد که یا آدم باین فرزند تو حسین مصیبتی چند میرسد که گویا مصیبت در پیش آن همه مصیبتها کشته میشود در حالتی که بسیار تشنه است و غریب و تنها است و ای زیرا او ناصر و معینی نیست ای آدم اگر ببینی او را در حالتی که میگوید وا عطشاه وا قلة ناصراه و تشنگی حایل میشود در میانه او و آسمان پس جواب میدهند او را احدی او را مگر شمشیرهای تیز و گرفتن جان او میخواهد ملائکه صلوات و رحمت خدا را و صلوات مخلوقات خود را عطا فرما از برای روح طیب و طاهر آن مظلوم و دوستان او و کریه کنندگان بر او و لعنت جمیع مخلوقات خود را آماده فرما از برای ظالمین و اذیت کنندگان بر او بحرمة القرآن و العترة

مجلس شصت و دویم

در تعزیه داری مرغان است و رفتن مرغی و کلاغی بمدینه منوره پیغمبر و دفن شهیدان بدست مردان شیعیان بعد از رحلت دشمنان و بیان عدد جراحتهای بدن مقدس آقای شهیدان السلام علی ابا کین علی الابدان المجروحات الملقاة فی الفلوات بلا غسل و صلوات علیها و فیهم الاف البرکات و التحیات **وبعد** الحمد لله الذی خلق الحسین علیه السلام لیشفعه الخلایق و ذرات الکائنات من نتایج فرضی روحی له الفداء بشهادته و شهادة اولاده و احبائه لایصالهم الی درجات الکمال فبکت علی عظیم رزیته و شدة مصیبته ذرات الموجودات حتی الطیور و الوحوش فی الفلوات و اخبرنا من نیاحة الطیور و لاسیما عند مرقد الرسول باکیة بالتبیغ المقتول فالتفتنا یا رسول الله قتل سبطک و فاتک و استبیح حرمک و حماک فابکت علی المقتول ثم اخبرنا بقیة الغراب لبنت البتول و بکائها لما وقع علی ابنها من القوم المجهول اللهم صل علی الرسول و آل الرسول و العن علی ظالمی ذریة البتول و دام الطلوع و الافول بدانکه در کتاب بحار الانوار و عوالم مرویست که چون خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء بدرجه رفیعه شهادت فایز و رستگار گردید جسد مقدس او را بر روی ریگ گرم کربلا انداختند و پیکر نازنینش بر خاک افتاده بود و خون از اطراف آن بدن پاره پاره بر روی زمین جاری بود که ناگاه مرغ سفیدی از آنجا میگذشت پس چون آن حالت را مشاهده نمود از شدت غم و الم خود را در آنخون انداخت و برخاست پرواز نمود و بهر جا که خون از بالهای او افشان بود پس بر سر او بر قراری افتاد دید که مرغان بسیار در سایه های برشاخهای درختان نشسته اند و مشغول ذکر آب و علف و دانه اند پس آن مرغ خون آلوده ناله برکشید و گفت ایها الطیر تشتغلون بالملاهی و ذکر الدنیا و المناهی و الحسین علیه السلام فی ارض کربلا فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء و ظامی مذبوح و دمه مسفوح یعنی وای بحال شما تا کی مشغول شده اید بلهو و لعب و ذکر دنیا و نافرمانی الهی و حال آنکه سید و امام حضرت امام حسین علیه السلام در این هوای گرم در زمین کربلا بر روی ریگهای که آفتاب بر آنها تابیده افتاده است در حالتی که تشنه کشته شده است و خون او بر اطراف زمینها جاریست پس چون مرغان این کلام و بیان را شنیدند همه خود را چون برگ خزان از درختان بخشیدند و روانه ارض ماریه گردیدند پس چون وارد زمین کربلا شدند فرا آقا سید ما الحسین علیه السلام ملقی فی الارض جثته بلا رأس و لا غسل و لا کفن آه آه دیدند که آقای ما حضرت امام حسین علیه السلام بیسر و بی غسل و کفن بر روی زمین افتاده آه و مصیبتاه دیدند که باد خاک و خاشاک را بر او افشانده آه و اویلاه که بدن مقدس او پایمال سم ستوران گردیده و از برای او زواری و تعزیه داری و ناله و نوحه کننده بجز وحشیان صحرا و جنیان بیابانها و هوا ها نیست و چندان نور از آن بدن پاره پاره و درهم شکسته ساطع و لامع است که زمینها و هواها روشن شده است چون نظر مرغان بر آن احوال افتاد همگی صداهای صیحه و ناله در هم انداخته با ناله و زاری خود را در خون مقدس آن مظلوم انداخته و در آن بغلطیدند پس پرواز کرده هر یک بسمتی پروانه شدند تا اطراف را با خبر گردانند که سید و آقای اهل حجاز را شهید گردانیده اند پس از بابت معجزه و قضا و قدر الهی مرغی از آن مرغان بجانب مدینه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله روانه شد پس آن مرغ میپرید و قطرات خون از بالش میچکید تا آنکه خود را بر سر مرقد مطهر و گنبد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانید پس بدور آن گنبد پرواز میکرد و با ناله جانگداز عرض میکرد که الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا یعنی آگاه باشید که کشته شد حسین بکربلا و با خبر باشید که ذبح کرده شد حسین بکربلا آه و مصیبتاه که چون سایر مرغان صدای آن مرغ نالان را شنیدند بدور او حلقه ماتم زدند و از اثر ناله و گریه او همه گریه و نوحه میکردند پس چون نظر اهل مدینه باجتماع مرغان و ناله کردن ایشان افتاد و آن مرغ دلسوخته بخون آلوده را دیدند که از بال او خون میچکد متحیر شدند و ندانستند که در عالم چه خبر واقع شده است تا آنکه چند وقت خبر شهادت آن مظلوم آمد خلق مدینه دانستند

که آن مرغ خبر شهادت از کربلا برای پیغمبر آورد و مؤید این روایت است که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت مخصوصه فرموده که فقام ناعیک عند
قبر جدک الرسول صلی الله علیه و آله فنعاک الیه بالدمع الهطول یعنی پس جد بزرگوار حسین پس برپا ایستاد خبر شهادت آورنده تو نزد قبر
جدت رسول صلی الله علیه و آله پس خبر شهادت ترا عرض نمود با دیده اشکبار و با سلام که یا رسول الله کشته شد فرزند دختر پیغمبر تو و جوانان
تو با اسیر نمودند اهل و عیال و دوستان ترا و ذریه شد بعد از تو ذریه تو مقصدها که واقع شد بر ذریه تو و اصحاب و دوستان تو پس از آن
وحشت اثر فانزعج الرسول و بکی قلبه المهول یعنی پس جناب رسول صلی الله علیه و آله ناگهان از جای خود جست و بگریه در آمد قلب مبارکش که
همیشه مطمئن و آرام بود پس از برای تسلیه و تعزیه او آمدند ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و عزتک الملائکة و الانبیاء آه و مصیبتاه که از استماع
این قضیه هایله بگریه و ناله در آمد از برای تو مادرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و رفت و آمد کردند جماعت بسیار از ملائکه مقربین بجهت تعزیه و تسلیه
دادن پدر بزرگوارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و برپا کرده شد از برای تو عزاها در اعلی علیین و در عزای تو سیلیها زدند بر صورت خود زنان
حور العین من آنکه گریه که گمان نکنند که همین مرغان در دو مرقد رسول الله صلی الله علیه و آله ناله و نوحه نمودند بلکه در بحار و سایر کتب اخبار
روایت شده است که هر روز تا یکسال مرغها بالای قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شده گریه و ناله و بیقراری می نمودند و در بحار است که نقل کرده اند
در روز ... مرغی ... شهر طیبه مرد یهودی در مدینه بود که از برای او دختر کور و کر زمین گیر شل بود و ناخوشی آکله جمیع بدن او را احاطه کرده بود پس آن مرغ
که خون از بال او می چکید بباغ یهودی رفته بر شاخه درختی نشست و از سر شب تا صبح گریه و ناله میکرد و آن یهودی همان دختر را از شهر مدینه بیرون
برده بود و در همان باغ منزل داده بود پس بقضا و قدر الهی آن یهودی را شغلی در مدینه روی داد و چون داخل مدینه شد آن شب را نتوانست که در جهت باغ بماند
و آن دختر چون پدرش نیامد نتوانست او را خواب ببرد زیرا که عادت کرده بود که پدرش از برای او ذکر خوابی میگفت تا او خواب میرفت پس آن دختر
در وقت سحر صدای ناله آن مرغ را شنید از اثر آن صدا خود را بر زمین کشید تا بپای آن درخت رسید پس هرچند آن مرغ ناله کشید آن دختر هم با قلب محزون
در جواب او ناله کشید پس در این بین یک قطره خون از آن مرغ بر یک چشم او چکید پس دفعة روشن و بینا گردید پس قطره دیگر بر چشم دیگر او چکید آن هم روشن
و بینا گردید پس قطره دیگر بر دستهای او رسید شفا داد پس قطره دیگر بپاهای او چکید دفعة عافیت یافت پس آن دختر در زیر آن درخت نشست و هر چه خون
چکید گرفته بر اعضاء و جوارح خود مالید پس از برکت خون جناب سید الشهداء علیه السلام جمیع ناخوشیهای بدن او برطرف شد پس چون صبح شد پدر
او داخل آن بستان شد دختر رعنای زیبائی را دید که در اطراف آن باغ میخرامد و دختر خود را پیدا نیست پس از او سؤال کرد که دختر علیل کوری
زمینگیری در این بستان داشتم او را ندیدی آن دختر از زمین در جواب گفت که والله منم دختر تو پس چون پدر خود کلام را از آن دختر شنید مضطر
گردیده بسیار شنید مدهوش افتاد و غش کرد پس چون بحال آمد و از سبب شفای او سؤال کرد آن دختر دست پدر را گرفت بپای آن درخت آورد و قصه خود را از برای
او نقل کرد پس آن مرد نظر کرد مرغی را دید که بر شاخ درخت نشسته و سر زیر بال غم فرو برده و از قلب حزین ناله آتشین میکشد از جهت آنکه در کربلای
معلی مشاهده نموده بود پس آن یهودی گفت که ای مرغ ترا قسم میدهم بآن خداوندیکه ترا خلق فرموده که بقدرت الله عز و جل با من سخن بگوی و از احوال
خود مرا آگهی کن ناگاه باذن الله آن مرغ بسخن در آمده با گریه و ناله گفت که ای مرد بدانکه من با جمله از مرغان در مرغزاری در وقت ظهری در سایه درختان
بر شاخها نشسته بودیم که ناگاه بر ما مرغی وارد شد و گفت ایها الطیور اتاکلون و تتنعمون و الحسین فی ارض کربلا فی هذا الحر علی الرمضاء یعنی ای مرغان
آیا بر شما میخورید و خود را متنعم میدارید و حال آنکه آقای ما حسین علیه السلام در زمین کربلا در این هوای گرم شدید بر روی ریگهای داغ افتاده است
و در حال شدت تشنگی رگهای گردن او را بریده اند و سر او را از بدن جدا کرده بر سر نیزه نموده اند و همه زنان او را با سر و پای برهنه اسیر کرده اند
پس چون ما این کلمات را از آن مرغ شنیدیم همگی بجانب کربلا روانه شدیم آه آه که دیدیم که بدن آن بزرگوار مظلوم بر روی ریگها افتاده و غسل از خون گلوی
اوست و کفن او از ریگهاست که باد بر او افشانده ایم پس ما همگی صیحه زنان و ناله کنان خود را در میان خون او انداختیم و در آن خون شریف غوطه خوردیم
و هر یک بطرفی روانه شدیم تا اهل آنجا را خبردار کنیم و من بجانب مدینه آمده ام پس چون یهودی این را شنید با خود گفت که اگر جناب امام حسین صاحب قدر
بزرگ و شأن رفیع نبوده باشد در نزد خدای عز و جل نباید خون او باعث شفا بوده باشد از هر دردی پس آن یهودی و دختر بشرف اسلام مشرف شدند
پس با پانصد نفر از طایفه ایشان نیز ادراک سعادت اسلام نمودند و از کتاب مناقب از حضرت امام زین العابدین روایت است که فرمود که چون
پدر بزرگوارم جناب حسین بن علی علیهما السلام کشته شد کلاغی آمد و خود را در خون او انداخت پس بجانب مدینه طیبه پرواز نمود و بر دیوار خانه فاطمه صغری مظلومه

کربلا نشست و شروع بناله و نوحه کرد پس چون فاطمه صدای نوحه او را شنید نظر بجانب او افکند پس بی اختیار گریست گریه شدیدی و شروع
کرد بخواندن این اشعار نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب یعنی ناله کرد غراب و خبر مرگ کسی را آورد پس گفتم
که وای بر تو ای کلاغ خبر مرگ که را آورده قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب آه آه که آن کلاغ در جواب گفت که خبر شهادت امام را
آورده ام پس من گفتم کدام امام گفت آن امام که موفق شده بصواب ان الحسین بکربلا بین الاسنة والضراب آه آه پس آن کلاغ گفت
ای فاطمه بدان بدرستیکه پدر بزرگوارت حضرت امام حسین در کربلا مبتلا شده است در میانه نیزه ها و شمشیرها فابکی الحسین بعبرة ترجی الاله مع
الثواب پس ای دختر گریه کن از برای پدر مظلومت حسین و اشک از دیده خود بباران از برای امید ثواب از خداوند وهاب قلت
الحسین فقال لی حقا لقد سکن التراب آه آه که فاطمه فرمود که خبر شهادت پدر بزرگوارم حسین را آورده گفت بلی بتحقیق که او را بخاک هلاک
انداختند و جای او در خاک شد ثم استقل به الجناح فلم یطق رد الجواب آه آه که پس آن کلاغ چون دیگر قدرت بر جواب دادن نداشت
پرواز کرد و رفت فبکیت مما حل بی بعد الدعاء المستجاب آه وا حسرتاه که فاطمه صغری دید که چون خداوند دعای مرا مستجاب فرموده آن کلاغ را
از سخن گفتن و جواب دادن گویا فرموده و خبر شهادت پدر بزرگوارم را بمن داد من نتوانستم خود را نگاه دارم پس شروع کردم بگریستن لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم مؤلف گوید که ای دوستان و ای ناله کنندگان بدانید که چون آقای شیعیان را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و جسد
مقدس مبارکش را بی غسل و کفن در بیابان انداختند و اهل بیتش را اسیر کرده از راه قتلگاه بردند ابن سعد لعین کشتگان خود را نماز کرده بخاک سپرد
و سرهای شهیدان را برداشته با لشکر شقاوت اثر روانه کوفه شدند و زمین کربلا خلوت شد و وحشیان صحرا آمده در آن اجساد شریفه حلقه ماتم زدند
و اشک خونین از دیده جاری کردند و ملائکه زمین و آسمان با جنیان شب و روز نوحه و ناله میکردند و روزها مرغان بالهای خود را بر آن بدن نازنین بالای آن
سایه میکردند و برخی از آن مرغان خود را در خون مقدس آنجناب غلطانیده از برای اعلام اهل عالم روانه اطراف شدند و مرغی از برای مرغان مدینه معلا
بارگاه رسول الله شده کلاغی از برای جناب فاطمه صغری در مدینه بخانه او برفت پس آن بدنهای پاره پاره تا سه شبانه روز در صحراها افتاده بود
و در بعضی از کتب اصحاب است که زنان قبیله بنی اسد که در نزدیکی کربلا در غاضریه مسکن داشتند بمردان خود گفتند که چرا شما متعرض دفن اجساد شریفه
شهدای آل محمد علیهم السلام نمیشوید ایشان در جواب گفتند که ما از ابن زیاد شدید العناد خائفیم که ما را اذیت رساند پس آن زنان که خداوند ایشان را
غرق دریای رحمت خود فرماید و با خاتون جنان محشور نماید در جواب گفتند که ما را خوفی از آن ملعون نیست و ما عزیزتر از جناب زینب خاتون و کلثوم
و سایر دختران سیده نساء عالمیان نیستیم چه شود که ما هم مثل ایشان اسیر و پریشان گردیم ما میرویم و آن اجساد شریفه پاره پاره را دفن میکنیم
و باکی از اذیت آن خبیث نداریم پس چون مردان آن غیرت را از زنان مشاهده نمودند حمیت عربیت دامن گیر ایشان شده گفتند که هرگاه شما
زنان از جان خود دست کشیده و باکی از اذیت آن ملعون ندارید ما سزاوارتریم که خائف نباشیم و این خدمت را بانجام رسانیم پس هر یک از ایشان رحمة الله
علیهم بیل و کلنگی برداشته روانه قتلگاه شهیدان گردیدند آه و اشوقاه که بوستانی دیدند از دوستان و محفلی مشاهده نمودند رشک مجلس جنان
خاموشانی معاینه کردند که بدون حرکت زبان کرم بجای چشم این و آن پوشیده کاذ دیدند که چشم سرمخشان همین جان ساکن زبون و بدن پیکر تر
از روح روان عریان بودند جای گرفته در آشیانه جان آه و اسرتاه که همه را مرغ بسمل دیدند هدف تیر و سنان آه و مصیبتاه که همه را مشاهده
کردند از علامت و لباس عریان آه واویلاه که چون نبود از برای هیچی نام و نشان متحیر شدند که کدام یک از ایشان است فرزند پیغمبر آخر الزمان
و قوت قلب اسیر و سامان آرام جان خاتون جنان علیهم السلام که ناگاه بزرگواری را دیدند که زنجش شکسته و گرد و غبار یتیمی و اسیری بر عذارش
نشسته موی پریشان و در پیش چشمان قطرات عبرات ریزان دیدند که بجران کشیده اش رو بقتلگاه شهیدان آورده آه و ناله و فغان است
که چرا سرگردان متحیرید و انتظار گرامیکشید ایشان عرض کردند که از برای دفن این شهیدان بخاک و خون غلطان آمده ایم و چون هیچیک سر و تن
و نشانه ندارند ایشان را نمی شناسیم آن بزرگوار فرمود که من همه ایشان را میشناسم شما نعش هر شهیدی را که بیاورید من نام و نسب و اسم و رسم او را از برای
شما بیان خواهم کرد پس هر شهیدی را میآوردند آن بزرگوار اسم و رسم و نسب او را از برای ایشان بیان میفرمود و آن جماعت او را دفن میکردند
آه آه و مصیبتاه که جمعی آمده گفتند که نعشی در میانه میدان افتاده که نه سر دارد و نه لباس و از کثرت جراحت ما را قدرت بر حرکت دادن آن نیست پس
آن بزرگوار با آن جماعت مشکوشا روانه جانب آن نعش سیکسار گردیدند آه آه و مصیبتاه که چون دیده بجران کشیده اش بآن نعش افتاد

پاره افتاد بی اختیار آه شرربار از قلب فلک برکشیده و بر زمین افتاده بر خاک کربلا میغلطیده و مانند ابر بهار میگریه و اشک از دیده حق بینش میبارید و گویا میفرمود که یا قوم و اُنبئه هذا خاتم الانبیاء یعنی ای جماعت و الله که این بزرگوار بهترین فرزند خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وَ هٰذَا ابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضٰی و اینست فرزند دلبند علی مرتضی علیه السلام وَ هٰذَا مُهْجَةُ قَلْبِ الزَّهْرَاءِ ای قوم آه اینست جان قلب فاطمه زهراء وَ هٰذَا اَخُ الْحَسَنِ الْمُجْتَبٰی آه آه اینست برادر حسن مجتبی علیه السلام آه آه هٰذَا وَ اللهِ اَبِی الْحُسَیْنُ الْمَظْلُومُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ ای جماعت اینست و الله پدر بزرگوارم حضرت امام حسین که او سید و آقای همه شهیدان پس آن جماعت چون آن مظلوم شهید را شناختند همگی صدای خود را بگفتن وا اماماه و وا مظلوماه و وا حسیناه و وا شهیداه و امثال آنها بلند کردند مؤلف در کتاب جنة الماوی گوید که در حدیث است که در عصر عاشورا در وقت عبور زنان و اسیران از قتلگاه شهیدان چون نظر بیمار کربلا علیه السلام بر شهیدان و اسیران افتاد بر حالتی شد که نزدیک که روح از بدن مقدسش فرار کند انا لله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم متحیرم که در وقت دفن آن اجساد پاره پاره و ملاحظه نمودن بدنهای نوجوانان هاشمیه که همه بی سر و بی لباس غسل نداده و حنوط نکرده و بر آنها نماز نکرده و در بیابان غربت بیکس افتاده خصوصاً مثل حضرت علی اکبر و علی اصغر برادری و مثل حضرت عباس عموی و مثل حضرت قاسم داماد و پسر عمو آه آه وا مصیبتاه و مثل جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء پدر بزرگوار آن امام بیمار کربلا علیه السلام بر چه حال شد و چه نالهای حزینانه نمود آه آه که در وقت عبور از قتلگاه عمه مهربان مثل جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون و دیگران همراه بودند که آن مظلوم می بایستی او مشغول بجذبات بیمارداری آنجناب شوند لکن در وقت دفن اجساد شریفه چون آن بزرگوار بسبب ظاهر در اسیر و قید و بند بود بطی الارض بواسطه نماز و دفن شد حاضر شده بود اصلاً تسلی دهنده نداشت پس جماعت بنی اسد قبری از برای جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء ترتیب دادند و در نزد پای آنجناب قبری از برای جناب علی اکبر درست نمودند و باندک فاصله قبر وسیعی ساختند و اکثر شهدا را در آنجا دفن نمودند آه آه که بدن هیچیک از شهداء مثل بدن خامس آل عبا ارواحنا له الفداء پاره پاره و مجروح نبود و بدانکه احادیث و اقوال علما در عدد جراحتهای آن بزرگوار مختلف است در کتاب کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود کشته شد حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام در حالتی که پوشیده بود جبه از خز پس در آن جبه یافتند شصت و سه پاره که جای تیر و نیزه و شمشیر و غیر آنها بود و در کتاب مروج الذهب روایت کرده که در روز عاشورا در بدن شریف آن بزرگوار سی و سه زخم نیزه یافته شد و سی و چهار زخم شمشیر و خنجر و مانند آنها و سید مرتضی و صاحب مناقب روایت کرده اند که مجموع جراحتهای آنحضرت هفتاد و دو عدد بود و در کتاب بحار حدیثی روایت کرده که در پیراهن آن غریب شهید یافته شد جای یکصد و بیست ضربت که از تیر و نیزه و شمشیر حاصل شده بود و معاذ بن مسلم میگوید که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود که دیده شد در بدن حسین بن علی علیهما السلام زیاده از هفتاد زخم تیر و نیزه و زیاده از هفتاد زخم شمشیر و در کتاب امالی از حضرت باقر علیه السلام روایت است که متوجه شدند بدن حسین بن علی علیهما السلام را پس یافتند بر آن زیاده از سیصد و بیست زخم تیر و نیزه و شمشیر و در روایت دیگر است که یافتند در بدن شریف آنحضرت سیصد و هشت جراحت و در کتاب بحار میفرماید که بعضی از علما فرموده اند که هزار و نهصد جراحت در بدن آن امام بیکس و غریب دیده شده است آه و امصیبتاه و کانت السهام فی درعه کالشوک فی جلد القنفذ یعنی بعضی از علما میفرماید که تیرها در زره و بدن آنحضرت و آن امام مظلوم نشسته بود بهمان کثرت و فراوانی که خار بر خار پشت روییده مؤلف گوید که در بسیاری از کتب اصحاب دیده شده است و ایکاش که دیده نشده بود که عدد جراحتهای آن بدن شریف و عنصر لطیف که از شیر جناب سید انبیاء صلی الله علیه و آله پرورده شده بود هزار و نهصد و پنجاه بوده است و از روایتی ظاهر میشود که تمام در پیش روی آنحضرت بود زیرا که هرگز پشت بدشمن نکرده بود اللهم صل علی طاهر الحسین علیه السلام و باطنه و سره و علانیته و جراحاته و عضائه و اجسامه و الباکین علیه و لعنة الله علی قاتلیه و ظالمیه ابداً الآبدین و دهر الداهرین

مجلس شصت و سیم در شهادت پسران مسلم است بدست حارث علیه اللعنة

السلام علی الباکین علی مصائب آل المختار و علی اصحابهم خصوصاً علی ولدی مسلم بن عقیل علیه و علیکم الف تحیة و الف تحیة و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین خصوصاً علی اشرف السابقین و اللاحقین سیدنا و نبینا محمد بن عبدالله خاتم النبیین و علی آله

الطیبین الطاهرین المعصومین و لا سیما علی الامام الغایب الخفی القتیل ابن القتیل ابن المقتولین اخ القتیل المولی العطشان القتیل المذبوح بالمنشار
بلا جرم و ذنب بل رضی بالشهادة لا لصلاح السبیل مولانا الحسین الشهید من نسل خیر نبیل علیه صلوات الله الملک الجلیل و علی
انجاب سیما قائدهم مسلم بن عقیل و فاطمیهم و لدیه ابراهیم الجلیل و محمد الجلیل و علی قاتلیهم لعائن المنتقم الجلیل مدانکه در کتاب
امالی صدوق روایت شده است که چون مظلوم کربلا جناب سید الشهداء بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید از لشکر آنجناب دو پسر کوچک
مسلم بن عقیل را اسیر کردند و نزد ابن زیاد علیه اللعنه بردند پس آن ملعون زندانبان خود را طلبید و آن دو پسر را باو سپرد و با و حکم کرد که غذای
پاکیزه و آب سرد بایشان ندهد و جای ایشان را در مکان تنگی قرار دهد پس آن دو پسر روزها را روزه میشدند چون شام میشد زندانبان قرص دو کرده
نان جو و کوزه آبی برای ایشان میآورد و چون یکسال بهمین منوال گذشت یکی از ایشان بدیگری گفت که ای برادر طول کشید مدت حبس ما درین
زندان و شاید ما درینجا بمیریم و بدنهای ما بپوسد مصلحت آنست که چون مرد زندانبان بیاید ما خود را باو بشناسانیم و تقرب بجوئیم در نزد او
بجناب محمدی صلی الله علیه و آله شاید که وسعت دهد در غذای ما و زیاده کند در آب ما و چون شب شد آمد و دو کرده نان جو و کوزه آب برای
ایشان آورد پس آن کوچک گفت ای مرد آیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را میشناسی و در جواب گفت که چگونه او را نشناسم و حال آنکه
او پیغمبر منست دیگر گفت که آیا جعفر بن ابیطالب را میشناسی گفت چگونه جعفر را نشناسم و حال آنکه خداوند او را دو بال عطا فرموده که در بهشت
با ملائکه پرواز میکند بهر طور و هر جا که میخواهد دیگر گفت که آیا علی بن ابیطالب علیه السلام را میشناسی گفت چگونه حضرت علی را نشناسم و حال آنکه
او پسر عم پیغمبر من و برادر او است پس آن طفل با و گفت که ای مرد ما عترت پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله میباشیم ما دو پسران مسلم بن عقیل بن
ابیطالبیم که در دست تو اسیر شده ایم و از تو سؤال میکنیم که ما را طعام نیکو ده و میدهی و از تو سؤال میکنیم که ما را آب سرد ده و میدهی و زندان را
هم بر ما تنگ گرفته پس آن مرد چون این کلام را از ایشان شنید بپشت پای ایشان افتاد و بوسید و گفت که جانم بفدای جان شما شود ای عترت
پیغمبر برگزیده خداوند اینک در زندان گشوده است بهر سمت که خواهید تشریف ببرید پس چون شب در آمد دو کرده نان جو و کوزه آبی برای
ایشان آورد و ایشان را بر سر جاده رسانید و بایشان عرض کرد که ای دو حبیب من شب تاریک است راه روید و چون روز روشن شود خود را در گوشه
مخفی کنید تا اینکه خداوند از برای شما فرجی و راه نجاتی عطا فرماید پس آن دو پسر بگفته آن مرد عمل کردند پس چون شب در آمد بدر خانه پیرزنی رسیدند
و باو گفتند که ای زن ما دو طفل غریب کوچکیم راه نمیدانیم و راه را نمیدانیم در این شب تاریک ما را مهمان خود گردان و بگوشه از خانه
خود راه ده چون صبح شود پی کار خود خواهیم رفت پس آن زن بایشان عرض کرد که ای دو حبیب من شما کیستید که از شما همچو بوی خوبی میشنوم
هرگز بوی خوشی مثل بوی شما نشنیده ام ایشان گفتند که ای عجوزه ما عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میباشیم که از زندان ابن زیاد
علیه اللعنه از خوف کشته شدن گریخته ایم آن زن گفت که ای دو حبیب من مرا دامادی فاسقی هست که آن ملعون در واقعه کربلا همراه عبید الله بوده
میترسم آن خبیث شما را در اینجا بیابد و شما را بقتل رساند ایشان در جواب گفتند که همین امشب را در تاریکی میمانیم و چون صبح روشن شود که
تو اهسته راه را بیابیم پی کار خود میرویم پس ایشان را جای داد و از برای ایشان غذا و آب آورد و ایشان صرف نموده آرام گرفتند و در روایت
صاحب مناقب ایشان از اولاد جعفر طیار بودند و از لشکر ابن زیاد بدنهاد فرار کرده بودند و بر سر نهر آبی رسیدند دیدند که زنی آب برمیدارد
چون نظر آن زن بایشان و حسن جمال ایشان افتاد سؤال کرد که شما کیستید ایشان گفتند که ما از اولاد جعفر طیاریم که در بهشت پرواز میکند و از
لشکر ابن زیاد گریخته ایم آن زن عرض کرد که مرا شوهریست در لشکر ابن زیاد اگر خوف آن نمیداشتم که امشب بیاید همراهی شما را بخانه میبردم و ضیافت
نیکو میکردم ایشان فرمودند که ای زن تو ما را بخانه ببر امید واریم که شوهر تو امشب نیاید پس آن زن ایشان را بخانه برد و از برای ایشان طعامی آورد
ایشان فرمودند که ما را خواهش طعام نیست برای ما جا نمازی بیاور تا نماز کنیم پس چون از ادای نماز فارغ شدند رفتند در جای خواب که استراحت
کنند و در کتاب امالی روایت شده است که برادر کوچک که محمد نام داشت ببزرگتر که نام او ابراهیم بود گفت که ای برادر امید دارم که امشب
در امن و امان باشیم و با استراحت بخوابیم و در روایت دیگر است که محمد گفت که ای جان برادر چنان گمان میکنم که امشب شب آخر عمر باشد که بقتل برسیم
بیا دست در گردن یکدیگر کنیم و برادرانه با یکدیگر معانقه کنیم تا من ترا ببویم و تو مرا ببوئی پیش از آنکه مرگ در میان ما جدائی اندازد پس آن دو برادر
غریب مهربان دست در گردن هم کرده یکدیگر را بوئیدند و خوابیدند و چون پاسی از شب گذشت داماد فاسق آن زن آهسته در را باب

کرد آنزن گفت کیست که بدرِ سرا آمده آن ملعون گفت منم آنزن گفت که در این وقت شب چه عجب هرگز این وقت نمی‌آمدی آن ملعون گفت
وای بر تو در را بگشا پیش از آنکه عقل از سرم پرواز کند و دیوانه شوم و زهره‌ام در شکم پاره شود بجهت آن بلائیکه امشب بمن نازل شده
پس آنزن گفت که وای بر تو چه بلا بر تو نازل شده است آن خبیث ملعون گفت که امروز دو پسر از زندان ابن زیاد علیه اللعنه گریخته‌اند و منادی
امیر در میان لشکرگاه ندا کرد که هر کس سر یکی از ایشان را بیاورد از برای او هزار درهم و هر کس سر هر دو را بیاورد از برای او دو هزار درهم است
و من اسب خود را تعب بسیار داده‌ام و هیچیک بچنگ من نیامده آنزن گفت که ای مرد از من بترس از اینکه جناب محمد صلی الله علیه و آله
خصم تو باشد در روز قیامت ملعون گفت که وای بر تو آدمی حریص است بدنیا این چه سخن است ای زن آنزن در جواب گفت که ای مرد چه ثمر
دارد دنیائیکه با آن آخرت نباشد آن بدبخت گفت که ای زن ترا با حالتی می‌بینم که حمایت از ایشان میکنی معلوم است که تو از آنچه مطلوب امیر است خبر
داری بیا که امیر ترا میطلبد آنزن گفت که امیر را چکار است با زن عجوزه که از برای خود در گوشه افتاده است آن ملعون گفت که بر من لازم است که از اینکار تفحص
کنم ای زن در را بگشا تا امشب خود و اسبم استراحت کنیم تا چون صبح شود از هر راه که بشود تفحص ایشان روم پس آن زن در را بناچار برای آن بی ایمان
بگشود و از برای او طعام و آبی حاضر کرد و آن ملعون زهر مار نموده استراحت کرد پس چون پاسی از شب بگذشت صدای نفس ایشان را شنید چون
شتر مست از جای جست و چون گاو نفس میزد و دست بر اطراف دیوار خانه میمالید و صاحب خانه را میطلبید که ناگاه دست او به پهلوی محمد خورد
پس آن پسر گفت که کیستی آن ملعون گفت که من صاحب خانه‌ام شما کیستید در آن حال محمد برادر خود ابراهیم را حرکت داد و گفت که ای حبیب من از جای
برخیز که از هر چه میگریختیم بهمان گرفتار شدیم آن ملعون گفت که بگوئید که کیستید ایشان گفتند ای مرد اگر ما با تو صداقت کنیم و راست بگوئیم که کیستیم برای
ما امان هست آن مخذول ملعون گفت که بلی ایشان گفتند که امان الله و امان رسول الله و ذمة الله و ذمة رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] گفت
که بلی ایشان گفتند که جناب محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از جمله شاهدین باشد بر امان ما آن ملعون کذاب گفت بلی ایشان گفتند که خداوند بر آنچه
میگوئیم وکیل و شاهد میگیریم آن بی ایمان بی وفا گفت بلی ایشان بعد از این عهد و پیمان از آن بیحیای بی ایمان گفتند ای مرد ما عترت پیغمبر جناب محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله میباشیم که از زندان ابن زیاد از خوف کشته شدن گریخته‌ایم آن از خدا بیخبر چون این کلام را از ایشان شنید در جواب ایشان گفت
که شماها از مرگ گریختید و بجانب مرگ گرفتار آمدید حمد خداوندی را که ظفر داد مرا بر شما پس آن ظالم کتف هر دو را ببست و تا صبح کتف بسته بودند
پس صبح شد غلام خود فلیح را طلبید و با او گفت که دست اینهر دو پسر را میگیری و در پهلوی فرات گردنهای ایشان را میزنی و سرهای ایشان را از برای
من میآوری تا نزد ابن زیاد برده دو هزار درهم بگیرم پس آن غلام شمشیر خود را برداشته پیش افتاد هر دو را در عقب سر خود میبرد پس قدری راه که طی
کردند یکی از ایشان گفت که ای غلام چه قدر رنگ تو شبیه است برنگ بلال مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله آن غلام عرض کرد که مگر
شماها کیستید که مولای من امر کرده است مرا بکشتن شماها ایشان گفتند ای غلام ما یتیم عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که از زندان ابن
زیاد از خوف قتل گریخته‌ایم و این عجوزه که در خانه شماست ما را مهمان کرده است و مولای تو میخواهد که ما را بقتل رساند پس آن غلام نیک انجام
چون این سخنان را از ایشان شنید بر قدمهای ایشان افتاده میبوسید و عرض کرد که جانم فدای شما و آبرویم فدای آبروی شما باد ای عترت
نبی الله المصطفی والله نخواهد شد که محمد صلی الله علیه و آله خصم من باشد در روز قیامت پس بجانب آقای خود برگردید و شمشیر را دور انداخت
و خود را در آب فرات انداخت و از طرفی بیرون رفت پس مولای او فریاد زد که ای غلام نافرمانی من کردی او در جواب گفت که ای مولای من
من اطاعت ترا میکردم مادامیکه نافرمانی خداوند را نمیکردی و حال که نافرمانی خداوند را کردی من از تو بیزارم هم در دنیا و هم در آخرت پس
آن بیحیای بی ایمان پسر خود را طلبید و گفت ای فرزند من حلال و حرام دنیا را از برای تو جمع میکنم و دنیا محل طمع است از برای هر کس پس بگیر اینهر دو پسر را
و بجانب فرات برده گردن بزن و سرهای ایشان را برای من بیاور تا نزد امیر برده دو هزار درهم بگیرم پس آن پسر شمشیر را گرفته روانه شد و آن دو برادر
غریب را در عقب سر خود میبرد و چون قدری راه رفتند یکی از ایشان با او گفت که ای جوان چه قدر حیف میآید ما را که ای جوان تو در آتش جهنم بسوزی
پس آن جوان گفت که مگر شماها کیستید ایشان گفتند که ما عترت پیغمبر تو جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میباشیم و پدر تو میخواهد که ما را بقتل
رساند پس آن جوان شمشیر را دور انداخت و بر پاهای ایشان افتاده میبوسید و همان سخنان غلام را عرض میکرد پس مثل غلام خود را در آب انداخت
و بآن طرف فرات رفت پس آن ملعون فریاد کرد که ای فرزند نافرمانی من کردی آن جوان با ایمان جواب داد که نافرمانی ترا دوست تر میدارم از نافرمانی

خداوند و اطاعت تو ‌ و در بعضی از کتب اصحاب است که آن غلام را کشته بود و پسر را نیز مجروح کرده بود و گفت که اگر ایشان را
نکشی ترا بقتل خواهم آورد پس آن نیک سیر قبول قتل ایشان را نمیکرد پس آن کافر ملعون خود بنزد آنها و بزرگوار رفت و گفت نکشد شما را
احدی بغیر از خودم پس شمشیر را برگرفت و آمد و بزرگوار را در عقب سر خود برد تا بجانب فرات پس شمشیر را از غلاف کشیده آه که چون
نظر آمد و غریب بشمشیر کشیده افتاد چشمهای ایشان پر از اشک شد و گفتند که ای مرد ما را ببازار ببر و بفروش و از قیمت ما منتفع شو و راضی مشو
که جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خصم تو باشد در فردای قیامت آن بیشرم و حیا جواب داد که چاره ندارم مگر آنکه شما را بکشم و سرهای شما را
نزد امیر برده دو هزار درهم بگیرم آمد و غریب گفتند که ای مرد آیا رعایت یکی قرابت ما را با رسول الله آن ملعون گفت که شما را قرابتی با او
نیست پس گفتند که ای مرد ما را زنده نزد امیر ببر تا او هر حکمی که خواهد در حق ما کند آن سنگین دل و زخمی جواب داد که این نخواهد شد مگر آنکه
تقرب بجویم بخون شما با ایشان گفتند که ای مرد آیا رحم نمیکنی بر کودکی ما آن بیرحم بی ایمان گفت که خداوند در قلب من جای اسلام رحمی از برای
شما خلق نفرموده آه و بعطشاه که ایشان گفتند که ای مرد حال که عزم آن داری که ما را بقتل رسانی آنقدر مهلت ده که نمازی کنیم آن خبیث گفت که اگر
نماز برای شما نفعی داشته باشد هرچه میخواهید نماز کنید پس ایشان چهار رکعت نماز کردند پس رو و دستهای خود را بجانب آسمان بالا کردند و عرض کردند
یا حی یا حلیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق یعنی ای خداوند حی حلیم و ای احکم الحاکمین حکم کن میانه ما و این ملعون بحق پس آن شقی از جای خود
ابراهیم را گرفت که بزرگتر بود بقتل رسانید و سر او را از بدن جدا کرده در توبره گذاشت و در بعضی از کتب تعزیه است که چون برادر بزرگ را
خواست شهید کند برادر کوچک که محمد بود پیش آمد و التماس کرد که ای مرد اول مرا بکش که من برادر خود را کشته نمیتوانم ببینم برادر بزرگ گفت
که ای برادر صبر کن تا مرا بکشد بلکه غیظ او فرو نشیند و ترا نکشد پس آمد و برادر کشاکش بسیار با یکدیگر کردند و هر یک التماس میکردند که
بگذار اول مرا بکشد بلکه ترا نکشد آخر الامر آن ملعون اول بزرگتر را بقتل رسانید آه و اغربتاه که همینکه برادر کوچک برادر بزرگ را کشته و در خاک و خون
آغشته دید و سر او را برداشته در بغل گرفت و لبهای او را میبوسید و خود را در خون برادر میغلطانید و میگفت که بر همین حال میمانم تا آنکه
رسول الله صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم بر هیأتی که در خون برادر خود غلطیده باشم ‌ مؤلف گوید ‌ که آه و اغربتاه که محمد در این
عمل اقتدا بجناب سید الشهدا علیه السلام نموده آنوقتیکه در دریای حرب غوطه‌ور بود که ناگاه تیر سه شعبه زهرآلوده بر سینه بی‌کینه او که صندوق
علوم الهی بود خورد و نشست پس آن مظلوم آن تیر را از عقب سر خود بیرون کشید پس مثل ناودان خون جاری شد و آن غریب شهید دو کف شریف
خود را از آن خون پر نمود و بر سر و صورت و ریش خود مالید و فرمود که بر همین هیأت جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله ملاقات خواهم نمود و
خواهم گفت که بقتل رسانید مرا فلان و فلان آه آه که حارث ملعون بی ایمان بیشرم و حیا پیش آمده او را هم گرفت و گفت که عنقریب برادرت
ملحق خواهم گردانید آه و امظلوماه که در حدیث دیگر بدینگونه روایت شده است که برادر کوچک گفت که ای مرد ترا بخداوند قسم میدهم که
مرا رخصت کنی که بقدر یکساعت در خون برادر خود بغلطم آن ملعون سنگدل گفت که این عمل چه نفع از برای تست که در خون برادر خود بغلطی
آن طفل گفت که دوست میدارم که اینطور کنم ‌ مؤلف ‌ گوید که آه آه و مصیبتاه و الله متحیرم که چه قدر محبت در میانه آنها بوده است
که بعد از آن بقدر یکساعت در خون برادر خود غلطید پس آن ملعون هرچند مبالغه میکرد که آن طفل از میان خون برادر برخیزد برنمیخواست آه
و امظلوماه که آن بی ایمان شمشیر کشیده در میانه خون برادر هم گردن محمد را از طرف پشت سر زده سر او را انداخت و سر برادرش را در توبره گذاشت
و بدنهای ایشان را در آب فرات انداخت و در حدیث است که بدن ابراهیم بر روی آب بود و بزیر نمیرفت تا آنکه بدن محمد را هم در آب انداخت پس آن دو
بدن نزدیک یکدیگر رفته دست در گردن یکدیگر کرده بزیر آب رفتند و آن ملعون از میانه آب آوازی شنید که میگفتند که ربنا
تعلم و ترى ما فعل بنا هذا الملعون فاستوف لنا حقنا يوم القيمة یعنی ای پروردگار ما میدانی و می‌بینی آنچه این ملعون با ما کرد پس حق ما را از او
بگیر در روز قیامت پس آن ملعون سرهای ایشان را برداشته نزد ابن زیاد بدنهاد آورد و او بر کرسی نشسته بود و در دست او چوب خیزرانی بود چون
آمد و سرها را نزد او گذاشت سه دفعه از جای خود برجست و نشست و پرسید که چگونه بر ایشان ظفر یافتی جواب داد که زن عجوزه ایشان را
مهمان کرده بود و ابن زیاد گفت که رعایت حق مهمانی ایشان را نکردی آن ملعون گفت نه ابن زیاد گفت که بعد از آنکه ایشان را گرفتی چه گفتند
جواب داد که ایشان گفتند که ما را ببازار ببر و بفروش و از قیمت ما منتفع شو و راضی مشو که در فردای قیامت جناب محمد صلی الله علیه و آله خصم تو

باشند ابن زیاد گفت که تو چه جواب دادی بایشان گفت که من جواب دادم که این نخواهد شد مگر آنکه شما را بقتل رسانم و سرهای شما را نزد ابن زیاد برده دو هزار درهم بگیرم ابن زیاد سؤال کرد که دیگر چه گفتند جواب داد که گفتند ما را زنده نزد ابن زیاد ببر با آنچه بهای اوست در ما حکم کند پرسید که چه جواب دادی گفت که جواب دادم که این نخواهد شد مگر آنکه تقرب بجویم نزد او بخون شما ابن زیاد گفت چرا ایشان را زنده نزد من نیاوردی تا جایزه ترا مضاعف و چهار هزار درهم بدهم آن ملعون گفت که این بخیالم نرسید همین قدر فهمیدم که تقرب بجویم در نزد تو بخون ایشان پرسید که دیگر چه گفتند جواب داد که گفتند ای مرد رعایت کن خویشی ما را با رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید تو چه جواب دادی گفت که من جواب گفتم که شما را قرابتی با رسول الله صلی الله علیه و آله نیست ابن زیاد گفت که وای بر تو دیگر چه گفتند جواب داد که ایشان گفتند ای مرد رحم کن بر کودکی ما پس بر ایشان و ایشان رحم نکردم و در جواب ایشان گفتم که خداوند اصلاً در قلب من در حق شما رحمی خلق نفرموده ابن زیاد گفت که وای بر تو دیگر ایشان چه گفتند جواب داد که گفتند ما را مهلت ده تا چند رکعت نماز کنیم پس من گفتم که اگر نماز از برای شما نفعی کند هر چه میخواهید نماز کنید پس ایشان چهار رکعت نماز کردند ابن زیاد گفت که دیگر چه گفتند آن ملعون گفت که ایشان رو و دستهای خود را بجانب آسمان کردند و عرض کردند که ای خداوند ای حی ای حکیم و یا احکم الحاکمین حکم فرما در میانه ما و اینمرد بحق و چون آن شقی کلام را باینجا رسانید ابن زیاد گفت بدرستیکه حضرت احکم الحاکمین حکم کرده است در میانه شما پس فرمود که کیست که جزای این ملعون را بدهد که فورا مردی از اهل شام جواب داد که هر چه فرمائی من بجای میآورم ابن زیاد گفت که این خبیث را ببری و در همان موضعی که این دو جوان را کشته است بقتل برسانی و لکن مگذار که خون او با خون آن دو جوان مخلوط یکدیگر شود و زود سر او را از برای من بیاوری پس آن شامی چنان کرد که ابن زیاد حکم کرده بود و سر او را آورده در بالای نیزه کردند و اطفال بر آن تیر و سنگ میزدند و میگفتند که اینست قاتل فرزندان رسول الله و موافق روایت مناقب آنست که ابن زیاد را غلامی سیاه بود که اسم او نادر بود پس باو امر کرد که گردنهای این ملعون را میبندی و میبری در همان موضعیکه این دو جوان را کشته است گردن او را میزنی و همه لباس و اسباب او از تو باشد و من ده هزار درهم بتو میدهم و ترا در راه رضای الهی آزاد کردم پس نادر چنان کرد که ابن زیاد امر کرده بود و بعد از کشتن جسد پلید او را در آب فرات پس آب او را قبول نکرد و بیرون انداخت پس ابن زیاد امر کرد تا آنکه آن ملعون را بسوزانند و از راه آتش دنیا با آتش جهنم وارد شد خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین

مجلس شصت و چهارم در خطبه جناب سید الساجدین علیه السلام و خواهر مظلومه اش فاطمه است در وقت دخول در کوفه خراب

السلام علی اهل الدین و الیقین و اهل العرفان الباکین علی قتیل الکوفان یا جزیرة و اعتذرین فتی الشهداء و علیکم صلوات مید الملک المنان و بعد بهتر خطبه که زیاد میکرداند دل افسرده صافیه موحدین نور حق و یقین را و صفا میبخشد مر قلوب ارباب اهل بصیرت و دین را و محزون بلکه مجروح میکرداند دلهای خالصین و بلند مینماید آه و ناله و صیحه حاضرین را و جاری میفرماید اشکهای چشمهای محبین را خطبه ایست که جناب سید الساجدین و قبله العارفین امام علیل اسیر بدست اشرار و منافقین حضرت امام زین العابدین فداه ارواح العالمین در وقت دخول بکوفه در نزد هجوم اشقیای آن ملعونه بیان فرموده اند و لکن قبل از ذکر آن خطبه مبارکه بدانکه ابن طاوس علیه الرحمه در کتاب ملهوف روایت کرده است که چون اهل بیت مظلوم کربلا وارد کوفه شدند اهل کوفه از مرد و زن بعضی حیران و نالان و گریان و اکثر شادمان و خندان در اطراف کوچها و بامها و بازارها از برای تماشا جمع شده بودند روی انه اشرفت امرأة من الکوفیات فقالت من ای الاساری انتن یعنی روایت شده است که زنی از کوفیان از بام خانه خود روی بجانب اهل بیت بیکس کرده عرض کرد که شما اسیران کدام شهر و دیار و از اهل بیت کدام شهریارید فقلن نحن اساری آل محمد آه آه که ایشان جواب دادند که ما اسیران آل محمدیم پس آن زن نیک عاقبت چون دانست که آن بزرگواران از خاندان اهل بیت نبوت و رسالتند و دید که چادر و مقنعه در سر ندارند دفعتاً از بام خانه پائین رفت و هر چه بدست او آمد از چادر و مقنعه و سایر لباس جمع نموده و بالا آمده به هر یک پاره داده عرض کرد که فدای شما شوم این پارچها را بگیرید و خود را بآن بپوشانید مؤلف گوید بعد از آنکه بر کیفیت ورود اهل بیت بکوفه مطلع شدید و این حدیث جانگداز را شنیدید منتظر خطبه و احوال جناب سید الساجدین علیه السلام شوید پس بدانید که آنجناب در آن وقت در شدت بیماری بود و آن مظلوم را بر شتر درشت رفتاری که بیلیغه سوار کرده بودند و غل جامعه غل کرده بودند آه آه و آن غل استخوان گردن تا شکم مبارک آنحضرت را از پشت از نعنف شان بر آهن کرده میشود آیا و از طرفی دستهای مبارکش را بگردنش بسته بودند پس آن مظلوم که کوفه را دید بصدای ضعیف فرمود که

أتنوحون وتبكون لأجلنا فمن قتلنا یعنی ای اهل کوفه آیا نوحه و ناله برای ما میکنید پس که ما را کشته است پس آن بزرگوار [illegible] چون
آن ازدحام خاص و عام را ملاحظه فرمود بجانب خلق اشاره نمود که ساکت شوید پس چون ساکت شدند آنجناب برپای خواست و حمد
و ثنای الهی را بجای آورده و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد پس فرمود که أيها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني
فأنا علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام یعنی ای گروه خلایق هر کس مرا میشناسد و هر کس نمیشناسد بداند که منم علی بن الحسین بن علی
بن ابیطالب علیهم السلام ای اهل کوفه منم فرزند آن بزرگواری که او را بی جرم و گناه در کنار نهر فرات مثل گوسفند قربانی سر بریدند منم فرزند
آنکسی که هتک حرمت او نمودند و هر نعمتی که همراه داشت دزدیدند و مالهای او را بغارت بردند و عیال او را اسیر کردند منم فرزند آنکسی که
او را بقتل رسانیدند و او صبر نمود و ما را همین فخر کافی است ایها الناس شما را بخدا قسم میدهم که بخاطر دارید که چه نامها نوشتید بپدر بزرگوارم
و در آن نامه ها خدعه کردید و عهد و میثاقها نوشتید و بیعتها کردید آخر الامر او را بقتل رسانیدید و او را خوار و ذلیل گردانیدید وای بر شما بجهت آنچه از برای
پیش فرستادید و خیالات فاسد کردید بأية عين تنظرون إلى رسول الله إذ يقول لكم قتلتم عترتي وانتهكتم حرمتي فلستم من أمتي یعنی
وای بر شما بکدام چشم در قیامت بجانب رسول الله صلی الله علیه و آله نظر خواهید کرد در آن وقتیکه از روی غضب بشما بفرماید که شما بودید که بقتل
رسانیدید عترت طاهره مرا و هتک نمودید حرمت پس نیستید شما از امت من راوی حدیث میگوید که چون آن مظلوم بیمار این کلمات را فرمود از اطراف
صدای خلق بگریه بلند شد چون آن مظلوم گریه ایشان را دید فرمود که گریه شما از برای قتل پدرم میشود پس بعضی از کوفیان روی بهم دیگر کرده میگفتند که هلاک
شده اید و نمیدانید که هلاک شده اید پس آن مظلوم غریب فرمود که خداوند رحمت کند کسی را که قبول کند نصیحت ما را و حفظ کند وصیت مرا در راه خدا
و رسول و اهلبیت او زیرا که عمل نیکو پیروی کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس همه ایشان عرض کردند که یا ابن رسول الله بفرما وصیت خود را
که همه ما گوش میدهیم و اطاعت میکنیم و رعایت میکنیم جانب شما را و رو نمیگردانیم از حکم شما و دستی میکشیم در امر شما هر فرمایشی که داری بفرما که خدا
رحمت کند شما را و ما جنگ میکنیم با هر کس که با شما جنگ کند و تسلیم میکنیم امر هر کس را که او تسلیم نماید امر شما را اطاعت خواهیم گرفت یزید را و بیزاری
خواهیم جست از هر کس که ظلم کند بشما و ما پس آن بزرگوار چون سخنان کوفیان را شنید در جواب فرمود که هیهات هیهات ای اهل کوفه ای اهل غدر و مکر آیا
دارم که هرگز با آرزوهای خود نرسید میخواهید که روی من آرید چنانکه بپدرم آوردید كلا ورب الراقصات یعنی این هرگز نخواهد شد
قسم بپروردگار هر پست و بلند فإن الجرح لما يندمل مدتیست که جراحت قلب ما دیگر مرهم پذیر نیست دیروز پدر بزرگوارم با اهلبیت او
بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند هرگز فراموش نخواهم کرد ناله رسول الله صلی الله علیه و آله را و ناله پدر مظلوم غریبم را و ناله های فرزندان او را
اهل کوفه اضطراب بان و تلخی های آن بر گردن است حلق و گلوی مرا و غصه شهادت پدر بزرگوارم فرا گرفته است اطراف سینه مرا مسئلتي أن لا تكونوا
لنا ولا علينا ای اهل کوفه التماس من آنست که شما را نفع و ضرر کاری نیست نه ما را اعانت کنید و نه ما را اهانت رسانید پس آن بزرگوار از برای
بجماعت غدار مکار این اشعار را انشا فرمود لا تفرحوا إن قتل الحسين وشيخه قد كان خيرا من حسين وأكرما فرحی نیست اینکه کشته شد
پدرم حسین و کشته شد پدر او و شیخ جناب علی بن ابیطالب علیه السلام که بهتر و گرامیتر بود از پدرم حسین علیه السلام فلا تفرحوا يا أهل كوفان بالذي
أصيب حسين كان ذلك أعظما پس خوشحالی مکنید ای اهل کوفه که با این نوع سلوک و رفتار نموده اید و حال آنکه قتل جدم که اعظم از این بود
نیز از شما صادر گردید قتيل بشط النهر روحي فداؤه جزاء الذي أرداه نار جهنما جزا دهم شما را ای اهل کوفه با اینکه هر کس پدر بزرگوارم حسین را که
روحی فداه در جنب شط فرات شهید گردانید مخلدات در آتش جهنم قال ثم قال رضينا منكم رأسا برأس فلا يوم لنا ولا علينا
سید بن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است که پس آن بزرگوار فرمود که ای اهل کوفه ما سر بسر از شما راضی شده ایم نه در مقام نفع ما باشید و نه در
صدد اذیت و آزار ما پس ساکت شد مؤلف گوید ای دوستان بشنوید که راوی حدیث میگوید که در مدینه طیبه در خدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله بودم که ناگاه شتری آمد و سر خود را نزدیک گوش آنحضرت برد و عرض کرد که یا رسول الله بفریاد من برس آنحضرت فرمود که چه
حاجت داری آن حیوان عرض کرد که صاحبی دارم که حال سالهاست که مرا بار کرده و از من منتفع شده و حال که پیر شده ام میخواهد که مرا بکشد یا رسول الله مرا
شفاعت بفرما که از کشتن من درگذرد پس آنحضرت روانه خانه صاحب آن شتر شد و با او فرمود که این شتر را من بخر و شتر را عرض کرد که مال تو را
در راه شما آزاد کردم پس آن شتر در کوچه و بازار مدینه راه میرفت و معروف بود به آزاد کرده رسول خدا و هر جا میرفت کسی متعرض او نمیشد و در

[illegible] در کربلا

در صحرا چرا میکرد و شبها بدر خانه مهاجر و انصار روانه میشد مساکین فریاد میکرد و به صدای او میساختند و دختران و اطفال مهاجر و انصار
با و نان و خرما و علف میدادند و چون کمال اکرده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و او را احترام   مؤلف گوید که مهاجر و انصار احترام
شتر آزاد کرده رسول خدا را نیز داشتند و کوچک و بزرگ ایشان بر او رحم میکردند آه آه خداوند اهل کوفه را لعنت فرماید که کوچک
و بزرگ ایشان بر کوچک و بزرگ اهل بیت رسالت و یادگارهای از ذریه بهترین پیغمبران صلی الله علیه و آله رحم نکردند بلکه انواع اذیتها و آزارها
و بلاها بیها کردند و کافی است از برای بیان بعضی از اذیتهای ایشان اینکه در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که فاطمه دختر مظلوم کربلا
در وقت دخول کوفه خطبه انشا فرمود که معنی از فقرات آن اینست که شهادت میدهیم بوحدانیت الهی و باینکه جناب محمد صلی الله علیه و آله عبد و رسول
اوست وَأَنَّ وُلْدَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلٍ وَلَا تِرَاتٍ   یعنی و شهادت میدهیم باینکه اولادهای او کشته شدند در پهلوی شط فرات
بی آنکه دشمنی بکسی کرده باشند یا خون کسی را ریخته باشند خداوندا پناه میبرم بتو اینکه دروغ بگویم بر جناب تو و بگویم خلاف آنچه نازل فرموده
از گرفتن عهدی از برای وصی او جناب علی بن ابیطالب علیه السلام که غصب کردند حق او را و بیگناه او را شهید کردند چنانچه دیروز اولاد او را
بیگناه بقتل رسانیدند در خانه از خانهای خداوند که در آن بودند جمعی از آنها که بمحض زبان ادعای اسلام میکردند سرنگون سرها و روهای ایشان
که دفع نکردند از او ظلم و ستمی را در زندگانی او و بعد از شهادت او تا آنکه فرمود که ای اهل کوفه و ای اهل مکر و حیله و تکبر بدانید که ما اهل بیتی هستیم
که امتحان فرموده خداوند ما را بشما و شما را بما و عجب امتحان نیکوئی بزرگی فرموده و آن خداوندیست که قرار داده است علم خود و سر را در خانهای و فهم را
در نزد ما پس مائیم صندوق علم او و محل فهم او و حکمت او و مائیم حجت او در زمین از برای عباد او و بلاد او و گرامی داشته است ما را بکرامت خود
و فضیلت داده است ما را بنبی خود محمد بر بسیاری از خلق خود فضیلتی آشکارا پس شما ای اهل کوفه تکذیب کردید ما را و حکم نمودید بکفر ما و حکم کردید بحلال
بودن قتل ما و بغارت بردن اموال ما   كَأَنَّنَا أَوْلَادُ تُرْكٍ أَوْ كَابُلٍ   گویا که ما در میان شما اولاد ترکیم یا کابل   مؤلف دلخون گوید که
والله از بعض جهات احوال اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدتر و سخت تر و مشکلتر بود از اولاد ترک و کابل چنانچه شاعر علیه الرحمه فرموده
وَتِلْكَ الذَّرَارِي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ   تُقَيَّدُ أُسَارَى لَا نَصِيرَ وَلَا مُعْطِي   یعنی این است ذریه طاهره از سلاله احمد صلی الله علیه و آله باقی مانده اند اسیر
و بی مادر و بی پدر   أُسَارَى لِأَهْلِ الْهِنْدِ تُفْدَى وَتُطْلَقُ   أُسَارَى لِأَهْلِ الْبَيْتِ تَبْقَى بِلَا فِدَاءٍ   آه آه یعنی اسیران اهل هند خریده میشوند
و آزاد کرده میشوند آه آه و احسرتاه که اسیران اهل بیت باقی مانده اند بقید و کسی نیست که ایشان را خریده آزاد نماید   فَيَا لَيْتَ نَفْسِي تَفْتَدِي
لِرُؤُوسِهِمْ   وَيَا لَيْتَ وَجْهِي كَانَ عَنْ وَجْهِهِمْ وِقَاءً   ایکاش که جان من فدای سرهای ایشان میگردید و ای کاش که روی من و آبروی من
فدای روی و آبروی ایشان میگردید   فَكُونُوا مِنَ الْبَاكِينَ فِيهِمْ تَأَسُّفًا   وَكُونُوا مِنَ ابْكُوا فِيهِمْ تَلَهُّفًا   پس ای شیعیان از روی تأسف و حزن
بر ایشان نوحه کنید آه آه و از سوزش قلب بر ایشان گریه کنید پس فاطمه فرمود که ای اهل کوفه کشتید ما را چنانچه بقتل رسانیدید دیروز
جد ما علی بن ابیطالب را و میچکد از شمشیرهای شما خون ما اهل بیت از کینهای دیرینه که داشته اید و روشن شد چشمهای شما و خوشحال گردید قلبهای
شما از روی افترای بر خداوند و مکری که بجای آورده اید ولیکن بدانید که خداوند خیر الماکرین است ای اهل کوفه قریب نه شد نفسهای شما که فخر
کنید باینکه خونهای ما را ریخته اید و مالهای ما را بغارت برده اید زیرا که آنچه بما رسیده از مصیبتهای جلیله و بلاهای عظیمه خداوند در کتاب خود بما خبر
داده است پس فرمود که ای اهل کوفه منتظر باشید لعنت الهی را و پی در پی آمدن عذاب را بر شما و بدانید که در عذاب او مخلد خواهید بود
بسبب آن ظلمهائی که بر ما کرده اید   أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَيْلَكُمْ أَتَدْرُونَ أَيَّةُ يَدٍ طَاعَنَتْنَا مِنْكُمْ   یعنی وای بر شما آیا میدانید که چگونه
دستها بود از شما که نیزه زد بر ما   وَأَيَّةُ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا   یعنی میدانید که چگونه نفوس شریره بود که پیشی گرفت بسوی
قتال ما   أَمْ بِأَيَّةِ رِجْلٍ مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا   یعنی آیا میدانید که بکدام قدم رو بما آمدید بخواهش محاربه با ما ای چه قدر
قساوت داشته است قلبهای شما و مهر گذاشته است بر افئده شما و گوشهای شما و چشمهای شما و بوسوسه انداخته است شما را شیطان و او بر شما آراسته
اینگونه رفتار زشت را و بر چشمهای شما کشیده است پرده نابینائی را پس هستید شما که هدایت نیابید ای اهل کوفه دستهای شما بریده باد آیا میدانید
که چه خونها از برای رسول خدا بر گردنهای شما باقی است که از شما انتقام خواهد کشید و چه خونها که از آنحضرت بر ذمه شما است بجهت اینکه شما
که با برادر او جناب علی بن ابیطالب جد من کرده اید و با اولادهای او و بعمل آورده اید و حال آنکه همه آنها عترت طاهره آنحضرت بودند ای اهل کوفه

وای بر شما که باین عملهای زشت خود فخر میکنید و میگوئید که مائیم که بقتل رسانیده ایم علی بن ابیطالب را و اولاد وی را و بشمشیرهای هندی و نیزه‌های تیز ایشان را اسیر کرده ایم زنان ایشان را مثل اولاد ترک و دیلم شکستیم ایشان را و در هم شکستنی شدید پس فرمود که ای فخر کننده بآن کلمات سنگ باد و خاک بر دهان تو آیا فخر میکنی بکشتن قومیکه خداوند جل جلاله ایشان را طیب و طاهر و پاکیزه گردانیده و آیه تطهیر در شان ایشان نازل فرموده ای فخر کننده ملعون بجای خود قرار گیر و مثل سگ بر دم خود بنشین که هر کس آنچه پیش فرستاده بجزای عمل خود خواهد رسید وای بر شما که حسد بردید بما بجهة آنکه یافتید اینکه خداوند فضیلت و برتری عطا فرموده ما را بر شما ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور راوی میگوید که چون کلام آن مظلومه باینجا رسید صداها حاضران بگریه بلند شد و گفتند که بس است ای دختر طیبین و طاهرین دیگر از اینگونه سخنها مفرما که دلهای ما را کباب کردی و سینهای ما را سوختی و در باطن بدن ما آتش افروختی پس آن مخدره مظلومه دلسوخته چون اینگونه سخنان از حاضران استماع نمود ساکت گردید صلوات الله علیها و علی ابیها و علی بنیها المعصومین المظلومین و جدها و امها و اخیها الطیبین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین ابد الآبدین

مجلس شصت و پنجم در خطبه زینب مظلومه و ام کلثوم محزونه در ورود بکوفه

السلام علی الباکین علی الرؤس المرفوعات والنسوة البادیات و رحمة الله و برکاته وبعد اللهم صل علی محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین والعترة الطاهرة من ذریة الحسین والشهداء بین یدی الحسین ثم الصلوة علی بنات فاطمة الزهراء المخدرات بسیاط الاعداء الغریبات الحاسرات فی البیداء الباکیات علی اجساد الشهداء المسافرات الی بلاد اهل الجور والجفاء مع الرؤس المنیرة کالشمس فی وسط السماء المنصوبة فوق قناة الاعداء کانهن سبایا من عبید الاوثان و لم یغضب الله طرفة عین ابدا مع انهن بنات خاتم الانبیاء خصوصا علی زینب الکبری کالوالدة للاسراء فی بلاد الغربة وعلی ام کلثوم الوالهة وعلی سایر الاسراء المجروحة رفع الله مدارجهن فی اعلا غرف الجنة وعلی اعدائهن الف الف سخط و لعنة و دوام الدنیا والآخرة بدانکه در بحار و غیر آن از کتب معتبره از حذلم بن بشیر روایت شده است که میگوید که من در محرم سنه شصت و یک از هجرت داخل شهر کوفه شدم در هنگام وقت که لشکر کوفه و شام حضرت امام زین العابدین علیه السلام را با زنان و اسیران از کربلای معلی داخل شهر کوفه میکردند که دیدم لشکر بسیار اطراف ایشان را احاطه کرده اند و خلق بسیار از مرد و زن برای تماشا از شهر بیرون آمده اند پس چون من نزدیک ایشان رفتم دیدم که بر شتران بیجهاز و اساس سوار شده اند و در میان ایشان سرهای بسیار بر سر نیزه هاست پس دیدم که حضرت ام کلثوم خاتون حاجب و دربان ابن زیاد را از محمل خود طلبیده و فرمود که وای بر تو این هزار درهم را بگیر و آن نیزه که بر سر آن سر برادرم حسین است پیش ببر که نظارگان متوجه و مشغول شوند تا ما زنان در عقب سر مردان باشیم و از دیده نامحرمان محفوظ باشیم چون آن نیزه‌ها را گرفت و سرها را پیشتر برد و لیکن چون فردا آن نیزه‌ها را از کیسه در آوردند دیدند که همه سنگ سیاه شده است و بقلم قدرت الهی بر یک طرف آنها این آیات عذاب نقش است که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و در طرف دیگر نقش است که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در حدیث دیگر است که چون اهل کوفه آن کیفیت سرهای بر نیزه‌ها و اسیران کوچک و بزرگ از آل محمد علیهم السلام را که بعضی در محملها و بعضی بر جهاز شترها بودند دیدند ینذبن مشققات الجیوب والرجال معهن یبکون یعنی همگی صداها را بندبه و نوحه بلند کردند و دست بیطاقتی گریبان صبوری را چاک داده گریبان جامه‌ها را پاره کردند آه که مردان کوفه تاب نیاورده با زنان همداستان شده ایشان هم گریه میکردند پس بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام بصدای ضعیف نحیف فرمود که هؤلاء النسوة یبکین فمن قتلنا یعنی ای اهل کوفه این زنان بما گریه میکنند پس که ما را کشته است قال الراوی فرایت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام ولم ار خفرة قط انطق منها کانها تفرغ من لسان علی امیر المؤمنین علیه السلام یعنی راوی میگوید که پس دیدم جناب زینب خاتون دختر علی بن ابیطالب علیه السلام و هرگز زنی را با فصاحت و بلاغت ندیده بودم زیرا که تکلم میفرمود بآن فصاحت و بلاغت که گویا امیر مؤمنان جناب علی بن ابیطالب علیه السلام که سخن میگوید پس دیدم که آن در صدف عصمت و طهارت بانهایت شجاعت دست مبارک را بلند کرده و بجانب خلق اشاره نمود و میفرمود که ای خلق ساکت شوید پس از کرامت آن بزرگوار نفسها بجماعت قطع گردید و صداهای داد و فریاد و غوغا بالمره خاموش شد و همگی بگوش هوش

گوش میدادند که آن مخدره دو جهان اول فرمود که الحمد لله والصلوة علی ابی رسول الله یعنی حمد مخصوص جناب اقدس الهی است و صلوات
بر پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله است اما بعد ای اهل کوفه امیدوارم که هرگز دیده بر شما ترحم نکند و گریه و هرگز در حق شما ناله
و دستان و اقوام ساکن نگردد و جز این نیست که مثل شما مثل زنیست که پنبه خود را بزحمت و قوت و مشقت رشته و دفعه
بزحمت آن رشته را پنبه کند یعنی بزحمت و مشقت عهدها کردید و بعد آن عهد را شکستید و در وقت عهد از روی خیانت قسم خوردید و در آخر
وفا بعهد و قسم خود نکردید آگاه باشید که نیست در میانه شما مگر اشخاص لاف زننده زشت کلام فضول در حالتی که عاجز هستید از دفع دشمن
و سر باز زننده اید از هر حقی که کرده اید و ضایع کننده اید ذمه را و لعنت کنید شما بد کاری را از برای خود پیش فرستاده بدرستیکه سخط و غضب
الهی را از برای خود مهیا کرده اید و خود را در عذاب مخلد گردانیده اید آیا گریه میکنید و حال آنکه این اعمال شنیعه را بعمل آورده اید ای والله
فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا یعنی بلی والله جزای عمل شما اینست که بسیار بگریید و کم بخندید پس بتحقیق که دامنگیر شما شد زشتی و قباحت این
عمل هرگز بهیچ چیز نتوانید که کثافت آنرا از خود پاک کنید آه آه که فرزند خاتم انبیا را و آقای همه جوانان اهل بهشت را و پناه جمیع خلایق
و بفریاد رسنده هر مشکل وارو شونده را و روشن کننده هر حجت و دلیل را و ثابت کننده هر رتبه و برهان را اول او را ذلیل و خوار کردید
و بعد او را بقتل رسانیدید آگاه باشید که بد و بالی از برای خود مهیا کرده اید زیرا که خود را هلاک کرده اید و از حق سر باز زده اید و بتحقیق که از
کوششهای خود خسران دنیا و آخرت از برای خود فراهم آورده اید و دست خود را بریده اید و در معامله ضرر آشکارا کرده اید و بازگشت
شما بغضب است از جانب خداوند و مهیا شد از برای شما ذلت و خواری ویلکم اتدرون ای کبد لمحمد فریتم یعنی وای بر شما ای اهل کوفه
آیا هیچ میدانید که کدام جگر جناب محمد را صلی الله علیه و آله بریده اید وای دم له سفکتم آه و مصیبتا آیا هیچ میدانید که کدام خون
از برای بیان شرافت و اتحاد آنرا خون خود شمرده بود بر زمین ریخته اید وای کریمة له ابرزتم آه و احزناه ای اهل کوفه آیا میدانید که چه
دخترهاییکه همه دختران او بودند گرفته اید و اسیر کرده اید و اذیتها نموده اید ولقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض
وتخر الجبال هدا یعنی و بتحقیق که بعمل آورده اید کار رسوای بدی را که نزدیکست که بجهة آن آسمانها پاره پاره شوند و زمین بلرزد و شق
شود و کوهها قلعه قلعه و بزمینها ریخته شوند و بتحقیق که بجای آورده اید عمل زشتی را که شخصی پر خرف شده بجای آورد و داناست بر عمل شما آنکه داناست
بر هر چه در آسمانها و زمینها است افعجبتم ان قطرت السماء دما یعنی ای اهل کوفه آیا تعجب کرده اید که بجهة خاطر او خون از آسمان
باریده است ای اهل کوفه خبر دهم شما را که عذاب آخرت خوار کننده تر است هر کسی را که او را خوار کردانیده است و هیچکس ایشانرا دادرسی نکند
در عذاب الهی و انتقام خداوندی گرفتار کردند ای اهل کوفه انتقام الهی را کوچک و خوار مشمارید با اینکه می بینید که چند روزی از برای اتمام حجت شما را
مهلت داده است زیرا که بتأخیر افتادن انتقام باعث عجز او نمیشود که او را بد شود و بتعجیل کردن در انتقام و خداوند خوف آن ندارد که فوت شود خون
او هرگاه دیر شود وقت انتقام کشیدن وکلا ان ربک لبالمرصاد یعنی نه چنین است که شما گمان کرده اید بدرستیکه پروردگار تو در کمینگاه است
و اعمال خلایق در نزد او آشکار و هویدا است راوی میگوید که چون کلام دختر امیر مؤمنان علیه السلام باینجا رسید ساکت شد پس دیدم خلق کوفه را
که از شنیدن بیانات آن مخدره دو جهان حیران و متحیر شده بودند که این چه کاری بود که کرده ایم و دستهای خود را در دندانها کرده بدندان حسرت
و ندامت میگزیدند راوی میگوید که در آن میان پیرمردی را دیدم که از شدت گریه ریش او پر از اشک شده بود و میگفت بابی انتم وامی کهولکم
خیر الکهول وشبابکم خیر الشباب ونسلکم اذا عد نسل لا یخیب ولا یخزی یعنی که پدر و مادرم فدای شما شود پیران شما بهترین پیرانند و نسل شما هرگاه شمرده شود نسلی است
که در آن پشیمانی و زبونی نیست و در حدیثی وارد شده است که جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که ای عمه جان ساکت شوید و از برای آینده از
گذشته عبرت گیرید وانت بحمد الله عالمة غیر معلمة وفهمة غیر مفهمة وان البکاء والحنین لا یردان من قد اباده الدهر فسکتت رضی الله تعالی عنها
ای کاملین از شیعیان بدانید که جناب سید الساجدین و قبلة العارفین که عالم علوم اولین و آخرین بود در این کلام شریف چگونه بلند مقامی و کمال حیای
جناب زینب خاتون را بیان فرموده زیرا که معنی این کلام از برای آن بلند مقام این است که ای عمه جان بحمد الله که جناب تو آنچنان عالمی هستی که حاجت
بتعلیم کردن نداری و آنچنان فهیم و دانائی که حاجت بفهمانیدن نداری ای عمه جان گریه و ناله بر نمیگردانند آنچه را که روزگار کهنه کرده است پس از شنیدن
این سخن آن مظلومه ساکت شد و دیگر سخنی نفرمود مؤلف گوید که بعد از آنکه سخنان جناب زینب خاتون را بالحزن شنیدید و گریستید و گوش بکلمات

ام کلثوم خاتون دیدند بی اختیار مثل آن مظلومه ناله و نوحه کشیدند پس بدانید که سید بن طاوس علیه الرحمه میفرماید که در روز ورود اهل بیت بکوفه جناب ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین از عقب پرده هودج صدای خود را بگریه بلند کرد و خطبهٔ غرائی فرمود که ترجمه آن اینست که ای اهل کوفه وای بر شما چه شد شما را که ذلیل گردانیدید برادر بزرگوارم حسین را و بعد از آن بقتل رسانیدید او را و اموال او را بغارت بردید و مثل ورثهای خود تقسیم کردید و زنان او را اسیر کرده و خوار نمودید او را پس دست شما از رحمت الهی قطع و خطا و غضب او وارد بر شما باد هیچ میدانید که چه امر عظیمی وارد شد بر شما و چگونه بار گرانی بار کرده اید بر پشتهای خود وأیّ دماءٍ سفکتموها آه آه ای اهل کوفه هیچ میدانید که چه خونها بود که ریخته اید وأیّ کریمةٍ اصبتموها و چگونه دختران بکر مانی میباشند که بچنگ خود در آورده اید وأیّ صبیّةٍ سلبتموها آه آه و چگونه دختران هستند که غارت دیده اید وأیّ اموالٍ انتهبتموها آه آه میدانید که چه اموالی بوده که بغارت برده اید قتلتم خیر رجالات بعد النبی آه آه وا مصیبتاه ای اهل کوفه بقتل رسانیده اید آن بزرگواری را که بعد از پیغمبر شما صلی الله علیه وآله از همه مردان بهتر بود وای اهل کوفه بر کنده شد رحمت الهی از قلبهای شما آگاه باشید که لشکر خداوند رستگاران و فایزانند و لشکر شیطان زیانکارانند پس آن مظلومه شروع کرد بخواندن این شعر قتلتم اخی صبراً فویلٌ لامکم ستجزون ناراً حرّها یتوقد یعنی بقتل رسانیدید ای اهل کوفه برادرم را صبر پس وای بر مادرهای شما زود باشد که جزا داده شوید بآتش سوزاننده سفکتم دماءً حرّم الله سفکها وحرّمها القرآن ثم محمد ای اهل کوفه ریختید خونی را که خداوند حرام گردانیده بود ریختن آنرا و همچنین کلام خداوند و جناب محمد صلی الله علیه وآله حرام کرده بودند ألا فابشروا بالنار انکم غداً لفی سقر حقاً یقیناً تخلدوا آگاه باشید که بشارت میدهم شما را در فردای قیامت بآتش سوزاننده پس بیقین که شما همه قطعا در جهنم مخلد خواهید بود وانی لأبکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد النبی سیولد و بدرستیکه من تا زنده ام گریه خواهم کرد بر برادر بزرگوارم که بعد از پیغمبر خدا از همه کس بهتر بود بدمعٍ غزیرٍ مستهلٍ مکفکفٍ علی الخد منی ذائباً لیس یجمد باشک ریزنده بناله در آورنده نابینا کننده که بر صورت من همیشه جاری خواهد بود و هرگز خشک نخواهد گردید راوی میگوید که چون مردان و زنان اهل کوفه اسیری آل محمد را و سرها بر نیزهها را و اسیری زنان و کودکان را دیدند میان آن غوغای عام دیدند و خطبهها و اشعار ایشان را شنیدند همگی یکدفعه صداها را بگریه و ناله بلند کردند و نوحه میخواندند و زنان موها پریشان کردند و خاک بر سر خود میریختند و روهای خود را با ناخن میخراشیدند و سیلی بصورت خود میزدند فلم ار باکیةً و باکیاً اکثر من ذلک الیوم یعنی هرگز کسی ندیده بود که گریه مردان و زنان را بآن نوع که در آن روز دیدند آه آه که در حدیث معتبر است که اهل کوفه باطفالیکه بر شتران و محملها سوار بودند خرما و نان و گردو میدادند پس جناب ام کلثوم خاتون بر ایشان صیحه زد و قالت یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام یعنی آن مظلومه فرمود که ای اهل کوفه بدرستیکه صدقه بر ما اهلبیت حرام است پس آنها را از دست و دهان اطفال میگرفت و بر زمین میانداخت راوی میگوید که اهل کوفه مدام گریه و زاری و نالههای بزرگ میکردند و آرام نمیگرفتند پس از مشاهده این حال جناب ام کلثوم خاتون متغیر شد و سر از محمل بدر آورد و فرمود که صه یا اهل الکوفة تقتلنا رجالکم وتبکینا نساؤکم فالحاکم بیننا وبینکم الله یوم القیمة یعنی بس کنید ای اهل کوفه مردان شما ما را بقتل میرسانند و زنان شما برای ما گریه میکنند پس حاکم در میانه ما و شما خداوند است در روز جزا پس از خطبه جناب زینب و ام کلثوم دوست و دشمن گریستند راوی میگوید که در آن حین آن مظلومه با اهل کوفه سخن میفرمود شنیدند که غوغای عظیمی شد و صداها بگریه و ناله بلند شد چون ملاحظه کردند آه و اغریباه و واویلاه دیدند که سرهای شهیدان آل محمد در بالای نیزهها پیدا شد و آن هیجده سر بود تقدمهم رأس الحسین علیه السلام وهو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله صلی الله علیه وآله آه و اغریباه که پیش از همهٔ آنها سر آقای شهیدان و سرور مظلومان حضرت امام حسین علیه السلام بود و آن سری بود نورانی و مانند ماه درخشنده و شبیه ترین خلق بود برسول الله و علامت خضاب از آن ظاهر بود و مانند شب چارده کرده و نورانی بود والریح تلعب بلحیته یمیناً و شمالاً آه و امصیبتاه که باد با ریش مجعد مسلسل او بازی میکرد و آنرا بطرف راست و چپ حرکت میداد آه و اویلاه و امصیبتاه که در آن وقت نظر جناب زینب خاتون بآن سر پر خون برآشفته افتاد که غرق بخون افتاده پس سر نورانی برادر را در آن حالت دید تاب نیاورده بی اختیار چنان پیشانی خود را بر چوب پیش محمل زد که بشکست مؤلف گوید

تیغ کین اول چو فرق ساقی کوثر شکست — پس شهید کربلا را فرق تا منحر شکست
چونکه زینب آن سر بشکسته دید اندر سنان — شد ز غیرت بیخود و پیشانی خود در شکست
من ندانم زین مصایب چون شدا اندر امکان — لیک دانم قدسیان را شهپر از غم شکست
الله الله زین مصیبت کز روی گوشه جنان — پشت زهرا و حیدر قلب پیغمبر شکست
آری آهی که

خطبه ام کلثوم

بیان اطفال در کوفه

باشد چاک شاه نشید زین مصیبت جامم عشرت ما صف محشر شکست قال الراوی حتی رأینا الدم یخرج من تحت قناعها آه آه که راوی میگوید که ما دیدیم که خون از زیر مقنعه آن مظلومه محزونه جاری شد پس با سوز دل اشاره با آن سر کرده میگفت یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا یعنی ای ماه بنی هاشم که هنوز بمنتهای طلوع کمال نرسیده بود منخسف گردید و فرو رفت در زمین و غروب نمود ما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا ای جان و دوست قلب من هرگز گمان نمیکردم کشته شدن ترا و نمیدانستم که این بلا مقدر خواهد گردید یا اخی فاطم الصغیرة کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبا ای برادر جان الحسین با فاطمه صغیره سخنی بگوی که نزدیکست که از شدت هم و غم آب شود قلب او یا اخی قلبک الشفیق علینا ما له قد قسی و صار صلیبا ای برادر جانم همیشه قلب جناب تو مهربان بود با ما حال چه شده است که هیچ تکلم نمیکنی با ما یا اخی لو تری علیا لدی الاسر مع الیتم لا یطیق وجوبا ای جان برادر کاش میدیدی فرزند خود علی بن الحسین را که از یتیمی و اسیری قدرت ندارد بر ضبط خود و جواب کلام کلما اوجعوه بالضرب نادا ک بذل یفیض دمعا سکوبا آه آه هر وقت که او را اذیت بنمودن در کمال ذلت ترا میخواند و از چشمهای او اشک میریزد و یا ابتاه میگوید یا اخی ضمه الیک و قربه و سکن فؤاده المرعوبا ای برادر جان قدری او را در آغوش مرحمت خود گیر و نزدیک خود بطلب و آرام ده قلب رمیده شده ترسیده او را ما اذل الیتیم حین ینادی بابیه و لا یراه مجیبا آه وا حزناه و وا مصیبتاه چه قدر خوار و ذلیل میشود طفل یتیم هرگاه پدر خود را بخواند از اضطراب و یا ابتاه بگوید و استغاثه نماید و جوابی نشنود مؤلف گوید حیال آه آه که اهلبیت پریشان حال او بیناه را بطریقیکه بعضی از احوال ایشان را شنیدید باطراف کوفه رسانیدند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس شصت و ششم در قضایای اهلبیت با سر منور و طریقه ورود اسیران در بلد کوفه و کوفیان و معامله ابن زیاد با آنها با سر آقای عباد

السلام علی الذی بکی علیه القدسیون فی المرفوعات و الملائکة فی السماوات و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی محمد و آله الهداة بعدد مسالکهم فی المسالک من البوادی الی البیابانات و سلم علیهم بعدد ما مشی من الخطوات خصوصا علی صاحب المصیبات و البلیات الذی حز الشمر عنق الابدان فی الفلوات و راسه المنیف بین الرؤس المرفوعات و هو القمر الازهر فی الاشبه الزاهرات آه آه والله تلعب اللحیة و تحرکها الی الجنبات آه و هو الصابر بین یدی ابن زیاد بافجع الحالات و الملعون یؤذیه بالضربات و الطعنات اعنی المولی المشهور بالحسین المظلوم عند ذوات الکائنات علیه الالف التحیات و البرکات ثم علی بنیه المجاورات و العن اللهم علی الاعداء بجمیع اللعنات بدانکه در کتاب بحار از صاحب کامل و صاحب مناقب و ابن نما و ابی مخنف روایت کرده است که چون عمر بن سعد لعین سر سرکرده مظلومان و فرزند پیغمبر آخر الزمان را تسلیم خولی بن یزید اصبحی شقی نمود که از برای ابن زیاد بدبنیاد ببرد و خولی شب داخل کوفه شد و دید که در قصر دار الاماره را سرکرده بسته است پس آن سر مطهر را بمنزل خود آورد و در ظرفی که در آن سرکه و شیره میکنند و عرب آنرا اجانه میگویند گذاشت و آن ملعون دو زن بود یکی از قبیله بنی اسد و یکی دیگر حضرمیه که اسم او نوار و از دوستان عترت طاهره بود پس آمد در نزد او در بستر حضرمیه شد آن زن از او سؤال کرد که از سفر چه همراه آورده قال جئتک بالذهب و هذا رأس الحسین معک فی الدار یعنی از برای تو طلا آورده ام و اینک سر حسین مظلوم را اینجا از برای تو آورده ام ضعیفه مؤمنه در جواب گفت که وای بر تو مردم طلا و نقره میآورند و تو سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای من آورده والله بعد از این هرگز سر من با سر تو بر یک متکا گذاشته نخواهد شد پس آن زن میگوید از رخت خواب برخاستم و بصحن خانه آمدم و آن ملعون زوجه اسدیه خود را طلبید در پهلوی خود خوابانید آن زن نیک اختر میگوید که والله علی الدوام نظر میکردم میدیدم که عمودی مثل نور میدرخشد از آن ظرفیکه سر آن شهید در آن بود بسوی آسمان بالا میرفت و رأیت طیورا بیضاء ترفرف حولها و حول الرأس یعنی و دیدم مرغان سفید بسیاری را که در اطراف آن ظرف و در جوار آن سر مقدس طواف میکنند و بجانب آسمان و زمین پرواز میکنند مؤلف گوید که اما آنچه از بعض کتب مشهور شده است که آن ملعون آن سر پر خون را در تنور خاکستر گذاشت و زنان و حوریان جنان بزیارت آن آمده و بهر یک نوحه میکردند پس من بنیاب اصلا ندیده بنظر این خادم اخبار نرسیده است والله العالم پس چون صبح شد آن ملعون آن سر پر خون را برداشته با سایر شهدا که باقی سرها و اسیران همراه داشتند داخل کوفه شدند قال الراوی اذ صیحة قد ارتفعت راوی میگوید که از دخول سرها و اسیران در کوفه چنان صیحه عظیم از خلق بر آمد که گویا کوفه زلزله شد مؤلف نالان گوید که چگونه میشود که زلزله نشود و حال آنکه از استماع آن غلغلهای دو جانب زلزله

مبالغه و همین بس است که در حدیثی وارد شده است که وَاِذَا قَدْ اَتَوْا بِالرُّؤُسِ يَقْدُمُهُمْ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی که ناگاه سرها را آوردند و آنها پیچه سر بود و سرانور سرکرده شهیدان پیش روی همه آنها بود وَهُوَ رَأْسٌ زُهْرِيٌّ قَمَرِيٌّ اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یعنی آه و امصیبتاه که آن سر نورانی مثل ماه چارده میدرخشید و شبیه ترین همه خلق بود برسول الله صلی الله علیه و آله وَلِحْيَتُهُ كَسَوَادِ السَّبَجِ قَدِ انْتَصَلَ بِهَا الْخِضَابُ وریش عنبر او در اطراف صورت منوّر او مثل سبج سیاه بود در اطراف صبیح و منوّر او خضاب از آن ظاهر بود و چنانچه در کتاب بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که کشته شد حضرت امام حسین علیه السلام در حالتی که ریش نورانیش بوسمه خضاب کرده بود وَوَجْهُهُ دَارَةُ قَمَرٍ طَالِعٍ وَالرِّيحُ تَلْعَبُ بِلِحْيَتِهِ يَمِيناً وَشِمَالاً آه و احزناه و واویلاه صورت منوّر او مثل ماه شب چارده میدرخشید آه واویلاه و وامصیبتاه که باد با ریش پرخونش بازی میکرد و آنرا بطرف راست و چپ حرکت میداد مؤلف خونجگر میگوید که کافی است از برای حزن و ناله و زجه اینکه در کتب معتبره از مسلم جصّاص روایت شده است که میگوید که پسر زیاد بدبنیاد مرا از برای صلاح دار الاماره کوفه طلبیده بود و من در آن کفرخانه مشغول بکاری بودم که ناگاه صدای غوغای عظیمی بلند شد من از آن فوجی که با ما مشغول بکار بود از سبب آن سؤال کردم قَالَ السَّاعَةَ اَتَوْا بِرَأْسِ خَارِجِيٍّ خَرَجَ عَلَى يَزِيدَ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ آه و امصیبتاه و واویلاه که آن خادم جواب داد که در این ساعت داخل کوفه کردند سر خارجیرا که بر یزید خروج کرده بود مسلم میگوید که از او پرسیدم که آن خارجی که بود در جواب گفت که او حسین بن علی بود پس من چون این جواب را شنیدم صبر کردم تا آن خادم بیرون رفت فَلَطَمْتُ عَلَى وَجْهِي حَتَّى خَشِيتُ عَلَى عَيْنِيَّ اَنْ تَذْهَبَا پس چنان بهمان مشتیکه داشتم بر صورت خود زدم که خوف کردم که هر دو چشمم کور شود پس دست خود را شستم و از پشت آن قصر بیرون رفتم و چون بنزدیکی کناسه کوفه رسیدم در کناسه ایستادم و دیدم که خلایق منتظر رسیدن سرها و اسیران ایستاده اند اِذْ اَقْبَلَتْ نَحْوَ اَرْبَعِينَ شُقَّةً تُحْمَلُ عَلَى اَرْبَعِينَ جَمَلاً فِيهَا الْحُرَمُ وَالنِّسَاءُ وَاَوْلَادُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ آه و اویلاه و و احزناه که مسلم میگوید که ناگاه روی آوردند چهل محمل که بر چهل شتر بار کرده بودند که در آنها بودند حرم و زنان و اولاد فاطمه هزار سلام الله علیها قَالَ وَاِذَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى بَعِيرٍ بِغَيْرِ وِطَاءٍ وَاَوْدَاجُهُ تَشْخُبُ دَماً وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَبْكِي وَيَقُولُ اَبْيَاتاً و ابیات انشاء کنند کان مسلم میگوید که ناگاه نظرم بسیار کربلا جناب علی بن الحسین علیهما السلام افتاد آه آه که دیدم آن بیمار را که عبائی و لباسی که تواند خود را بآن بپوشد نداشت آه و احزناه و و امصیبتاه که از رگهای گردن مقدس بیمارش خون میریخت و با این حالت میگریست و این اشعار میخواند یَا اُمَّةَ السُّوءِ لَا سُقْياً لِرَبْعِكُمُ يَا اُمَّةً لَمْ تُرَاعِ جَدَّنَا فِينَا یعنی ای اهل کوفه تا چند خنده میکنید و تا کی سعی مینمائید در آنچه باعث اذیت و آزار ماست یَا اَهْلَ كُوفَانَ كَمْ ذَا تَضْحَكُونَ لَكُمْ تَبَالِغُونَ بِمَا يُؤْذِينَا ای امت بد عهد بد رفتار امید که هرگز آب خوشگوار نچشید جایگاه شما ای امتی که رعایت نکردید حق جد ما رسول الله صلی الله علیه و آله را در حق ما لَوْ اَنَّنَا وَرَسُولُ اللَّهِ يَجْمَعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ تَقُولُونَا هرگاه در میانه ما و شما جمع نماید رسول الله صلی الله علیه و آله در روز قیامت چه جواب خواهید داد درباره رفتاریکه نموده اید با ما تُسَيِّرُونَا عَلَى الْاَقْتَابِ عَارِيَةً كَاَنَّنَا لَمْ نُشَيِّدْ فِيكُمْ دِيناً آه آه ما را در اطراف شهرها میگردانید بر قتبهای شترهای برهنه گویا ما هرگز دین شما را محکم نکرده ایم و بکار دین شما نیامده ایم بَنِي اُمَيَّةَ مَا هَذَا الْوُقُوفُ عَلَى تِلْكَ الْمَصَائِبِ لَا تُلَبُّونَ دَاعِينَا ای بنی امیه چه جرأت این نوع ایستادگی شما از برای رسانیدن اینگونه مصیبتها بما و جواب ندادن شما بفغان ما تُصَفِّقُونَ عَلَيْنَا كَفَّكُمْ فَرَحاً وَاَنْتُمْ فِي فِجَاجِ الْاَرْضِ تَسْبُونَا آه آه که از روی خوشحالی دستهای خود را برهم میزنید و در جاده ها و شارعهای عام علانیه بر ما لعن میکنید اَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَيْلَكُمُ اَهْدَى الْبَرِيَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلِّينَا وای بر شما آیا نیست جد من رسول الله صلی الله علیه و آله که هدایت فرموده است همه امت را از راههای گمراهی يَا وَقْعَةَ الطَّفِّ قَدْ اَوْرَثْتِنِي حَزَناً وَاللَّهُ يَهْتِكُ اَسْتَارَ الْمُسِيئِينَا ای واقعه بیابان کربلا بتحقیق که بمن ارث دادی حزن و غمی را که هرگز فراموش نخواهد کرد و خداوند پاره خواهد فرمود پرده های گناهکاران او در دنیا و آخرت رسوا خواهد گردانید مؤلف محزون گوید که پس آن بزرگوار اسیر بیمار تو شهرت از زنان اسیر دلفکار خطبه غرّائه خواندند و گریستند و خلق را گریانیدند تا بنزدیکی دار الاماره ابن زیاد بدبنیاد رسیدند و در کتب معتبره روایت شده است که در آن وقت ابن زیاد بدنهاد در قصر دار الاماره کفرخانه خود نشست و اذن عام داده بهجوم خلایق شد پس امر کرد که سرهای شهیدان را حاضر کنند آه آه و احزناه که اول سر سعادتمند آقای مظلوم ما را بر سر نیزه نمودند و در عقب آن باقی سرهای شهیدان را در مجلس آن معدن کفر و نفاق و فساد حاضر کردند و در پیش روی او گذاشتند و در روایتی وارد شده است که آن لعین آن سر مقدس را داخل مجلس آتشی کرد و این شعر را خواند

وَاِنَّا لَنَلْقَى

و

فضة ام ذهبا قلت خيرا قتلت اماً و ابا يعني پر بار کن شتر سواري مرا از نقره و طلا زيرا که کشته ام بزرگواري را که بهترين است از همه کس از جهت
مادر و روايت شده است که ابن زياد چون اين کلام را از آن ملعون شنيد غضبناک شد و گفت لو علمت انه کذلک لِمَ قتلته يعني اي بدبخت
اگر ميدانستي که حسين اينطور است که تو ميگوئي چرا او را بقتل رسانيدي پس امر کرد تا گردن او را زدند و باسفل السافلين روانه کردند و در کتاب
بحار روايت کرده است که چون سر آن بزرگوار را حاضر کردند امر کرد تا آنرا در پيش روي او در طشتي از طلا گذاشتند و جعل ينظر اليه و يتبسم
آه واحزناه که آن ملعون مطرود نظر بآن سر مينمود و تبسم مينمود و کان في يده قضيب فجعل يضرب به ثنايا الحسين عليه السلام و يقول لقد اسرع
الشيب اليک يا ابا عبد الله ايمحبان و اي نالهکنندگان والله ظلمي که بر حسين از ابن زياد رفت ابن زياد رفت و تخواهد زياد رفت
آه و امصيبتاه که آن ملعون ابدي چوبي در دست داشت و بجانب دندانهاي رباعي شهيدان حرکت ميداد و بي ادبي ميکرد و ميگفت که چه قدر
زود پير شده الحسين آه آه که صاحب کتاب مجمع البحرين روايت کرده است که مراد از قضيب که در دست ابن زياد ملعون بود شمشير نازک لطيفي بود که
که بدندانهاي آن بزرگوار اشاره ميکرد و موافق روايت ابن نما اينست که روي بحاضران مجلس کفر اساس کرده ميگفت که انه کان حسن الثغر
يعني بدرستيکه حسين چه خوش لب و دندان بوده و عجب دندانهاي شيرين نيکوئي داشته است ايدوستان مظلوم کربلا چه بگويم سخني را که نميتوان
گفت و نميتوان شنيد آه آه موافق روايت صاحب عوالم اينست که آن بيحياي بي ايمان چوب دست خود را که خداوند هرگز آن دست را از غلهاي
جهنم فارغ نکرداند بدماغ آن مظلوم غريب اشاره ميکرد و بحاضران شقاوت نشان ميگفت که ما رأيت مثل هذا الرأس حسنا آه آه يعني هرگز
سري باين حسن و جمال نديده ام پس يکي از حاضران گفت که حسين شبيه ترين همه خلق بوده است برسول الله صلي الله عليه و آله مولف گويد ايدوستان
والله بخيرم که اگر رسول خدا صلي الله عليه و آله در آن مجلس حاضر ميبود و اين رفتار ابن زياد را با جگر گوشه خود ميديد و اين سخنان را از او ميشنيد چه ميکرد
و در بحار از سعد بن معاذ و عمر بن سهل که هر دو در آن مجلس حاضر بوده اند روايت کرده است که آن بيدين بد آئين گاهي چوب خود را بدماغ و گاهي بچشمهاي
حق بين و گاهي بدهان معجز بيان آنحضرت اشاره ميکرد و الله که عجب کلام صحيحي است که در بحار از ابو القاسم محمد که در آن مجلس حاضر بوده روايت
کرده است که هرگز چشم مجلسي نديد که بدتر و رسواتر باشد از آن مجلس که ديدم که سر مقدس فرزند رسول خدا صلي الله عليه و آله در ميان دو دست ابن زياد
شديد العناد افتاده بود و آن حرامزاده با چوب خود با آن بي ادبيها ميکرد و در حديثست که زيد بن ارقم حاضر بود و بخشم آمد و فرياد زد که اي
ابن زياد اين چوب را از ميان اين دو لب مبارک بردار که قسم بذات خداوندي که نيست خدائي بغير از او لقد رأيت ثنايا رسول الله صلي الله عليه
و آله ترشف ثناياه که بچشم خود ديدم که رسول خدا صلي الله عليه و آله لب و دندانهاي خود را بر دهان او گذاشته بود و لبها و دندانهاي او را ميمکيد
و در حديث ديگر است که ميگفت که بدرستيکه بچشم خود ديدم که رسول خدا صلي الله عليه و آله لبهاي مقدس خود را گذارده بود بر جائيکه حالا
چوب تو است پس ناله بلند بي اختياري از جگر برکشيده شروع کرد بگريستن پس ابن زياد عليه اللعنه باو گفت که خدا چشمهاي ترا بگرياند ايدشمن خدا
اين روز سرور و شادي ماست و تو گريه ميکني اگر نه اين بود که ترا خرافت پيري دريافته و عقل تو زايل شده است هر آينه امر ميکردم باينکه گردن
ترا بزنند زيد بن ارقم در جواب او گفت که اي پسر زياد بگذار تا حديثي از براي تو روايت کنم که آن دشوارتر باشد براي تو از آنچه شنيدي از من
روزي ديدم رسول خدا صلي الله عليه و آله را که نشانيده فرزند خود حسن را بر ران راست خود و صاحب اين سر حسين را بر ران چپ خود و دست مبارک
خود را بر گيسوان عنبرشان داخل مينمود و بخداوند عرض ميکرد که ايخداوند من بتو ميسپارم ايشان را و بصالح از مؤمنين پس ملاحظه کن که چگونه رعايت
کرده امانتهاي پيغمبر خود را پس زيد بن ارقم از مجلس او برخواسته و بخانه خود رفت و صدا را بگريه بلند کرده ميگفت که يا ويلتاه ملک
عبد حرا يعني ايواي که مالک شده است بنده آزادي را و ميگفت اي اعراب بدانيد که بعد از اين هميشه بنده و ذليل خواهيد بود زيرا که
بقتل رسانيديد فرزند فاطمه زهرا عليها السلام را و امين خود کرديد پسر مرجانه را تا بکشد اخيار شما را و بنده قرار دهد اشرار شما را پس راضي شده ايد
بذلت دائمي خود پس دور باد از رحمت الهي هر کسيکه باين امر راضي شده اللهم العنهم و من رضي بفعالهم بعذاب خلود در جهنم بحق يا جبار يا قهار

مجلس سي و هشتم در مکالمه ابن زياد است با اسيران و بردن ايشان است بزندان

السلام علي الذين عملوا علي انفسهم اعداء و الاشرار و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علي من بخشوعه خضع الخاضعون و بخشوعه خشع الخاشعون

فلو لا ما بکی الساعون و لا لاحقون اعنی سید المظلومین و مولی المؤمنین و شفیع الزائرین و المجاورین و الباکین یوم جمع الاولین
و الاخرین مولانا و مولی الکونین ابی عبدالله الحسین فداه روحی مع ارواح الثقلین فبالله یا حجة الله عزیز علی محبیک ان یسمعوا اذیة
التطهیر من صدق الغالمین فیک و فی اهلیک و ابنائک الطاهرین المعصومین علیکم سلام الله ابدا الابدین آه آه و ان یسمعوا من اصول
الفجار فروع الملحدین انک من المقتولین الکاذبین فوالله یا حبیب الله عزیز علی شیعة ال الله ان یطلعوا علی انه کان یشفا قلبه الاشقیا و المرتدین
علی جنبک و لحمک و ادمارانک حبیب رب العالمین آه آه و ان یطلعوا علی ان یشفا وجه الفاسقین لسانک الانجس فی قتلک یا بقیة الماضین
و فی قتل اولادک و اصحابک المنتجبین و فی انتهاک حرمتک و حرم حرمک یا بقیة الله لاهل السموات و الارضین اشتد الله الصلوات علیک
علی اجبائک ابد الابدین و اللعنات علی اعدائک دهر الداهرین بدانکه در کتب معتبره باحادیث متعدده روایت شده که چون سید الساجدین
با سرها و اسیران داخل کوفه گردانیدند و در میانه روز و در حضور خاص و عام و هجوم زنان فقها و لشکریان کوفه و شام در کوچها و بازارها
گردانیدند و ابن زیاد معدن فساد در قصر الاماره بتخانه خود نشست و بزرگان کوفه و شام را چون ضیاد دید قریش اطراف محفل و منزل خود
جا داد و منادیان ایمان او از هر جانب صلای عام داد پس کوچک و بزرگ کوفه چون نسل شیاطین متفرقه در اطراف و حواشی هجوم آوردند
پس آن ملعون اول امر کرد که سر سرکرده شهیدان و فرزند پیغمبر آخر الزمان یعنی خامس آل عبا جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا را در مجلس او حاضر
کرده بر طشت طلائی گذاشتند پس امر کرد که حاضر کربلا را با اسیران داخل مجلس عام کنند پس ملازمین کفر آیین جناب سید الساجدین را با طوق
و زنجیر و زنان و دختران را با نالان و گریان داخل قصر کفر بنیان او نمودند در کتاب بحار و غیره روایت شده که جناب زینب با نهایت رنج
و تعب و با لباسهای بسیار کهنه مندرس داخل مجلس شد و اصلا اعتنائی با ملعون نکرده در گوشه بنشست و کنیزان بدور آن عزیز دایره وار ایستاده
حلقه ماتم زدند ابن زیاد فریاد برکشید که این زن متکبره که بود که اصلا بما اعتنائی نکرد از هیچکس جوابی نشنید دفعه دیگر اعاده کلام کرد یکی از خدمتکاران
جواب داد که این زن زینب خاتون دختر جناب علی بن ابی طالب است پس آن ملعون چون آن مخدره را شناخت گفت الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم
و اکذب احادیثکم ای شیعیان والله که سخنان ناسزای نالایق منافقین و اعدای دین قلوب مقدسات آل محمد علیهم السلام و قلبهای
شیعیان و محبان ایشان را بیشتر از هزار تیر و نیزه مجروح کرده و زیاده باعث حزن و نوحه و ناله ایشان شده و خواهد شد آه آه که اول سخنی که
آن بیحیا گفت این بود که حمد خداوندی را که شما را مفتضح و رسوا کرده و شما را کشت و احادیث شما را دروغ کرد پس چون آن مخدره سخنان کفر بنیان آن
بد ایمان را استماع نمود قالت الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد صلی الله علیه و آله و طهرنا من الرجس تطهیرا انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو
یا عدو الله و عدو رسوله یعنی بعد از جرأت و شجاعت و فصاحت آن مخدره شنوم که در آن شدت اسیری و در دستگیری و بی یاوری در جواب آن شقی
فرمود که حمد مخصوص خداوندی است که گرامی داشت ما را به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله و پاک کردانید ما را از هر عیبی و خباثتی و قرار داد ما را در کمال
طهارت و پاکی و اینست و غیر از این نیست که مفتضح میکرد و فاسق و تکذیب کرده میشود فاجر و آن توئی ای دشمن خدا و ای دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس آن ملعون گفت کیف رأیت صنع الله باخیک و اهل بیتک یعنی ای زینب چگونه دیدی سلوک خداوند را با برادرت و با اهل بیت و پس آن عزیزه
امیر المؤمنین علیه السلام دلیر در جواب منافقین فرمود که ای پسر زیاد جناب اقدس الهی جل شانه العالی برای ایشان مقرر و مقدر فرموده شهادت را پس
راضی بقضای او شده سر تسلیم و رضا را پیش انداخته روانه محل قتل و دفن خود گردیده اند و بدرجه رفیعه شهادت فائز گردیدند و سیجمع الله
بینک و بینهم یوم القیمة و زود باشد که خداوند جل جلاله و عظم سلطانه جمع فرماید در میانه تو و میانه ایشان در روز قیامت تا در حضور حقیقی
با یکدیگر محاجه و مخاصمه کنید و بدرستیکه از برای تو ای پسر زیاد محل باز داشتن عجیبی است و موقف غریبی است در روز جزا فانتظر لمن الفلج یومئذ ثکلتک امک یا ابن مرجانة
لک الجواب یا شقی پس آماده کن جواب خود را از برای او و کجاست جوابی از برای تو ای ملعون شقی پس چون آن معدن غدر و بیعت
متمرد اینچنین جواب باصواب را با نهایت شجاعت و فصاحت بشنید در غضب گردید و آتش زد غادرت و عبراو را سوخته و باد فنا داد خواست که تیری
آن مظلومه نماید که عمرو بن حریث ممانعت نمود و گفت ای پسر زیاد زنان را بگفته ایشان مواخذه نکنند و بگفتن سخنان درشت در معرض عتاب در نیاورند
ای پسر زیاد اگر دست قتلی بر قلب مجروح حش نگذاری چرا به تیغ زبان جراحت دیگر بر قلبش روا داری این زن را مصیبت را مردان کشیده و شراره
آتش گرفته که دست از جان او بردار پس آن ملعون بشرم و حیا ساکت شد لکن جناب زینب خاتون بسکوت نشد فرمود که یا ابن زیاد حسبک ما رتکبت

منا یعنی ای پسر زیاد اراده قتل من داری بس است ترا همانچه با ما کردی وانچه خونهای ناحقی که ریختی وآن اذیتها که رسانیدی ابن زیاد
گفت که امید خود علی خداوند شفا داد مرا از دست طاغیان و گردنکشان از اقوام تو و از شر عاصیان از اهل بیت تو مؤلف گوید ای
شیعیان چون جناب زینب از زبان آن بیحیا که خداوند هرگز دهان او را از آتش جهنم و زقوم آن خالی نگرداند شنید که اهل بیت طیبین را
نسبت بطغیان و عصیان داد بیطاقت شد چنانچه اهل محبت و معرفت و غیرت از شیعیان نیز نتوانند که بشنوند و آرام گیرند و بی اختیار ناله
و نوحه نکنند پس آن مظلومه معصومه بی اختیار ناله از جگر پاره و دل سوخته برکشید و گریست گریستن شدیدی وقالت یا ابن زیاد لقد قتلت
کهلی وابرزت اهلی وقطعت فرعی واجتثثت اصلی فان یشفک هذا فقد اشتفیت ای شیعیان وای تعزیه داران بشنوید و با جناب زینب
خاتون محزون همداستان شده بی اختیار ناله کنید پس بدانید که آن مظلومه با گریه و ناله در جواب فرمود که ای پسر زیاد بتحقیق که قتل کردی بزرگ مرا
یعنی نخل قامت برادرم حسین علیه السلام قتل نمودی و بر خاک هلاک انداختی و دختران آل محمد صلی الله علیه وآله را که همگی پرده نشینان سرادق عصمت
و طهارت بودند بیحجاب گردانیدی یعنی خیمهای ایشانرا باتش عدوان سوختی و ایشانرا اسیر دست اشرار نموده بر شتران سوار کرده و در کوچه
و بازار در وقت هجوم منافقین و اشرار گردانیدی و اینک در مجلس عام در حضور این قوم نا فرجام حاضر نمودی ای پسر زیاد و فروع مرا قطع نمودی
یعنی نوجوانان هاشمیه و سرو قدان چمن احمدیه را که در عالم مثل و مانند نداشتند مثل برادرم حضرت عباس علیه السلام که ماه بنی هاشم بود و برادرزاده
نو دامادم حضرت قاسم که مثل ماه تابان بود و مثل برادرزاده دیگرم علی اکبر که شبیه ترین خلق بود به پیغمبر صلی الله علیه وآله و اولادهای خودم
و میوه های قلبم همه را پاره پاره کردی آه آه بلکه بر اطفال کوچک ما مثل برادرزاده ام عبدالله فرزند برادرم حضرت امام حسن علیه السلام بلکه بر
شیرخواره ما مثل علی اصغر رحم نکردی ای پسر زیاد هیچ میدانی که چه کردی والله ریشه مرا از اصل و فرع از بیخ کندی و بر باد دادی ای پسر زیاد
اگر این عملهای تو علت ترا شفا داده است که شفا یافته پس ای بیحیا شفای دیگر از جان من چه میخواهی که اراده قتل من داری پس چون آن ملعون این
سخنان را شنید روی نحس خود را بجانب حاضران گردانید و گفت که هذه سجاعة ولقد کان ابوها سجاعا شاعرا یعنی این زن عجب فصیح و بلیغ
و کلماتش با سجع و قافیه است و پدر او علی بن ابیطالب علیه السلام نیز فصیح و بلیغ بود و سخنان با سجع و قافیه میگفت و اشعار نیکو انشا مینمود
پس جناب زینب در جواب او فرمود که ای پسر زیاد زنانرا چکار با سجع و قافیه است خصوصا مرا که با این گرفتاری و احوال چه توجه و اعتنائی بسجع
و قافیه است مرا اینقدر غم در سینه و اشک در دیده است که مجال سجع و قافیه نیست بلی قلب پر غمم و سینه پر المم مرا بر آن داشتند که کمی از بسیار
و اندکی از بیشمار را از احوال خود را بیان نمایم لکن ای پسر زیاد بدانکه تعجب میکنم از کسی که شفا میدهد علت خود را بکشتن امام خود و حال آنکه علم دارد
که در قیامت از او انتقام میکشند پس چون ابن زیاد دید که هرچه جناب زینب تکلم میکند جوابهای کافی شافی وافی میشنود بلکه باعث ظهور
کفر و افتضاح او میگردد صلاح خود را در آن دید که با آن مظلومه دیگر تکلم نکند تا مفتضح نگردد پس روی نحس خود را بطرف جناب ام کلثوم خاتون
کرده پرسید که این زن کیست گفتند که این ام کلثوم خواهر دیگر حسین است فقال یا ام کلثوم الحمد لله الذی قتل رجالکم فکیف ترون ما فعل
بکم یعنی ای ام کلثوم حمد خداوندی را که کشت مردان شما را پس چگونه دیدید آنچه را که بر سر شما آمد فقالت یا ابن زیاد لئن قرت عینک
بقتل الحسین فطال ما قرت عین جده صلی الله علیه وآله به پس جناب ام کلثوم در جواب فرمود که ای پسر زیاد اگر روشن شد چشم تو
بکشتن برادرم امام حسین علیه السلام پس بدانکه طول کشیده است زمانهائیکه روشن گردیده بوده است چشم جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
بدیدن او وکان یقبله ویلثم شفتیه ویضعه علی عاتقه ای پسر زیاد لعنت خداوند بر تو باد رفتار تو با او این بود که او را بقتل رسانیدی
و بدن نازنینش را در این هوای گرم در بیابان انداختی و سر مقدس او را بر نیزه کرده بکوفه آوردی آه آه ولکن بدان که رفتار و عادت
جدش این بود که هر وقت او را میدید او را در آغوش مرحمت خود جای میداد و او را میبوسید و لبهای او را که حال بر سر نیزه پژمرده شده است
میبوسید و میبوئید و میمکید و مکرر او را بر دوش خود سوار میکرد فقالت یا ابن زیاد اعدّ لجده جوابا پس فرمود که ای پسر زیاد آماده کن
از برای جدّ او جواب را پس بدرستیکه او است خصم تو در روز الحساب پس آن مکار غدار چون دید که جناب ام کلثوم خاتون نیز مثل خواهرش جناب
زینب فصاحت و بلاغت را از پدر بزرگوارش جناب علی بن ابیطالب علیهما السلام ارث دارد و اگر با او سخن بگوید باز او را مفتضح و رسوا میگرداند
روی خبیث خود را بجانب بیمار کربلا علیه السلام گردانید و گفت من هذا یعنی این بیمار کیست در جواب او گفتند که این جوان علی بن الحسین است

پس آن ملعون گفت که أَلَیْسَ قَدْ قَتَلَ اللهُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ یعنی آیا نیست اینکه خداوند کشت علی بن الحسین را یعنی ما شنیدیم که علی بن الحسین را
کشته اند پس بیمار کربلا در جواب او فرمود که ای شقی آه آه مرا برادری بود علی اکبر نام که او را نیز علی بن الحسین میخواندند مردم او را کشتند پس آن شقی
بیباکانه عرض کرد که بلکه خدا او را کشت آنحضرت در جواب او این آیه را خواند که اللهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهَا و شاید که مقصود جناب
از خواندن این آیه شریفه اشاره باین باشد که ای پسر زیاد همه را خداوند خواهد میراند زیرا که او است محیی و ممیت پس ای ابن سعد فتنی نیست یا مراد این
باشد که قبض روح ترا خواهد نمود پس چون آن بیحیای بی ایمان شنید که اگر با این بزرگوار هم سخن بگوید رسوا خواهد گردید در غضب شد و گفت که لَکَ
جُرْأَةٌ عَلَی جَوَابِی یعنی ای پسر ترا جرات آنست که با من گفتار بکنی و هرچه بگویم جواب بگوئی اِذْهَبُوا بِهِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ آه آه که ملاعین شداد
آئین امر کرد که ببرید این پسر را و گردن او را بزنید لا حول و لا قوة الا بالله که جناب زینب مظلومه چون آن کلام غم فرجام را استماع نمود قالت
یا ابن زیاد اِنَّکَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا اَحَدًا فَاِنْ عَزَمْتَ عَلَی قَتْلِهِ فَاقْتُلْنِی مَعَهُ آه آه که آن مظلومه فرمود که ای پسر زیاد تو که احدی از ما باقی نگذاشتی
و همه مردان و جوانان ما را بقتل رسانیدی آه آه از برای اسیران محرمی باقی نمانده است مگر این نوجوان بیمار ای پسر زیاد اگر اراده کشتن او داری ما را
با او بقتل رسان مولف نالان گوید که والله متحیرم و نمیدانم که آن مظلومه بر چه حال شد که با آنکه زن بود و بحکم شهادت برادر بود راضی بکشته شدن
شد و التماس میکرد که او را با آن بیمار بقتل رسانند آه واحزناه ابن زیاد بدبنیاد اصلا گوش بالتماس آن مظلومه نداده و فریاد زد که ای جلاد آه آه که جلاد
بجنبا داخل مجلس شد و بازوی آن علیل بیمار را گرفت که از مجلس بیرون برد که همه زنان و دختران از جا برخاسته بدور او حلقه ماتم زدند مولف
گریان حیران گوید که آه نمیدانم که هر یک از اسیران بر چه حال شدند آه واحزناه آیا سکینه خاتون صغیره که او را بغیر از این برادر بیمار محرمی نبود بر چه
حال شد که برادر خود را در دست جلاد مشاهده نمود و آیا عمه های مظلومه اش چه دیدند و چه نالها کردند والله که شیعه کامل تاب شنیدن ندارد که احوال
آن بیمار علیل اسیر در غل و زنجیر را و آن زنان بیکس بی پناه برادر مرده اش را در آن مجلس در حضور خاص و عام تصور نماید بی اختیار قلبش محزون و سینه اش سوزان و دیده اش
گریان نگردد آه آه که شیخ مفید و ابن نما علیهما الرحمه روایت کرده اند که حضرت زینب خاتون دست در گردن آن بیمار اسیر کرده فرمود که
ای پسر زیاد حَسْبُکَ مِنْ دِمَائِنَا یعنی بس است ترا همان خونهائیکه از ما ریخته والله که دست از گردن او بندارم تا آنکه اگر او را بقتل رسانی مرا با او
بکشی در حدیث است که آن شقی بقدر یکساعت نظر بجانب ایشان انداخته ساکت و متحیر و متفکر بود پس رو بحاضران کرده که تعجب دارم از رحم
و محبت خویشی والله چنان گمان کردم که زینب دوست میدارد که او را با فرزند برادرش بقتل رسانم پس در مقام ترحم برآمده گفت که او را واگذارید
او را بهمان بیماری او اکتفا میکنند پس جلاد دست از ایشان برداشت سید ابن طاوس روایت کرده است که در آن وقت جناب سید الساجدین علیه السلام رو
بعمه خود کرده که ای عمه جان شما ساکت شوید تا من با این ملعون سخن بگویم پس روی مبارک بجانب او کرده فرمود که ای پسر زیاد آیا بکشته شدن مرا
میترسانی آیا نمیدانی که قتل عادت ما است و شهادت کرامت ما پس آن ملعون حیا امر کرده که غل آورده آن بیمار علیل را غل تازه کردند و با زنان
و دختران بزندان بردند راوی که یکی از ملازمان ابن زیاد بود میگوید که من از مجلس ابن زیاد تا زندان همراه اسیران بودم از هیچ کوچه نگذشتم
مگر آنکه مملو از مرد و زن بود که همه بر صورت خود میزدند و گریه میکردند تا آنکه ایشان را داخل زندان کردند و در آنرا بستند و در حدیث دیگر است
که ایشان را از آنجا بخرابه بردند که در جنب مسجد کوفه بود قال السید قالت زینب بنت علی علیه السلام لا یدخلن علینا عربیة الا ام ولد او مملوکة
فانهن سبین و نحن سبینا ای جماعت و ای گریه کنندگان حدیث از جناب زینب خاتون روایت شده است که قلبهای مردان و زنان از مجالس ما
تا قیامت کباب و دیده های ایشان را پر آب دارد که میفرماید که چون ما را بزندان بردند هیچ زن آزادی بدیدن ما نیامد بلکه کنیزان که از کوفیان اولاد
بهم رسانیده بودند یا رسانیده بودند بدیدن ما آمدند زیرا که ایشان اسیر شدگان بودند و ما نیز اسیران بودیم مولف گوید که این نیز
میبرد دل جناب زینب از عزیزی میرسد که در کمال عزت و بزرگواری زندگانی کرده باشد و بزرگان بنا و دین او را عزت کرده باشند و بعد
ذلیل شده باشد و او را دیدن نخند مگر ذلیلان و اسیران و فقیران پس آن غریبان در آن زندان گریان فعلا مشغول گریه و زاری و تعزیه داری گردیدند
الا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لا سیما مولانا الاسیر سید الساجدین فی القسوة الاسارا بایدی المنافقین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

مجلس شصت و هشتم در بیان بعضی از اذیتهای ابن زیاد در کوفه باسیران و شهادت عبد الله عفیف علیه الرحمه

السلام علی الباکین الصارخین علی الشهداء الذین هم احیاء عند الله ورحمة الله وبرکاته وتحیاته وبعد فسبحان من تفرّد بالغناء
والبقاء وسبحان من تعزّز بالصمدانیة والبهاء فهو المخصوص بالازلیة والابدیة والسرمدیة والبقاء وهو الحی الذی لا یموت وما سواه مقهور
تحت الفناء اللهم صلّ علی من اقسمتهم معادن فی جمیع عوالمک للاداء وجعلتهم الکبراء بابک للمحو والاثبات وایدیک الباسطة للقبض والعطاء
وآذانک السامعة للنداء والسنتک الناطقة للثناء فصلّ یا الهی علیهم فی السراء والضراء وهم محمد وآله الامناء النقباء النجباء علیهم صلواتک
وسلامک فی کل آن وعدد ما فی ذاری القضاء والبقاء ولا سیما علی خامس اصحاب الکساء قتیل ابن الحرجیاء الذی نبذه التشبیب الفتی فی البیداء
ورفع رأسه الشریف علی قناة الاعداء بابی وامی الذی تکلم من حلقومه بعد شهادته مع البشاه وقرأ رأسه علی القناة کلام الله فی السکک
والاسواق بین الملاحة حتی سمع منه سورة الکهف وقرّ بها الاحبّاء والاعداء لیعلم الخلق انه سید من حی عند الله عزوجل یقول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من
خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون مؤلف گوید که بر صاحبان عقول کامله مخفی نیست که مقتضای ادلهٔ عقلیه و نقلیه مثل این آیهٔ شریفه
وغیر آن اینست که آن بزرگوارانی که بجا و اکبر یا اصغر کشته شده اند در باطن زنده اند و نمرده اند و از جانب خدا روزی داده میشوند
وسید و سرور همه ایشان محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین اند و در حدیث وارد شده است که وما منا الا انه مقتول او مسموم یعنی
هیچیک از ما اهلبیت نیستیم مگر آنکه کشته شده ایم یا زهر داده شده ایم و در حدیثی میفرماید که ان میّتنا لم یمت وقتیلنا لم یقتل یعنی میّت
از ما نمرده است و کشته شدهٔ از ما کشته نشده است و شاهد براین مطلب احادیث بسیار است از جملهٔ آنها احادیثی است که در وقت غسل دادن
ایشان خود حرکت میکرده بوده اند و خود استقبال جنازهٔ خود تشریف میآورده بوده اند و از جملهٔ احادیثی که این مطلب را خوب واضح میکند
احادیثی است که در احوال مظلوم کربلا جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء وارد شده است مثل آنکه در وداع آخر اشعاری چند برای شیعیان
بجناب سکینه خاتون پیغام داده اند و مثل آنکه سر مقدس از بدن جدا شدهٔ آن بزرگوار در راه کوفه و شام و در مجالس آنها تلاوت قرآن میفرمود چنانکه
در ضمن بیان احوال سرها و اسیران بکوفه و غیره مطلع خواهید شد آه واحزناه وامصیبتاه دوستان ناله کنید که من البته متحیرم که کدام یک از احوال کوفه
ایشانرا از برای شما حکایت کنم که همه دلسوز و جگرها غم اندوز است و از جملهٔ آنها اینست که از اخبار متعددهٔ مرویه در کتب معتبره معلوم میشود
که چون سرکردهٔ شهیدان و آقای مظلومان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء با سایر سرهای شهیدان و جناب سید الساجدین علیه السلام
با سایر اسیران داخل دار الشقاوهٔ کوفه کردند در همان روز ابن زیاد شقاوت آئین در قصر الاماره خود مجلسی ترتیب داده بزرگان کوفه و شام را
بر کرسیها نشانیده و اذن عام داده صغیر و کبیر از مردان و زنان جمع شدند پس اول سر سرکردهٔ سروران عالم را طلبید در طشتی از طلا گذاشت
پس بیمار کربلا جناب سید الساجدین را با سایر اسیران و زنان طلبیده و هر یک با زبان کفر بیان خود جراحتی بدلها رسانیده و اذیت بسیار نمود
پس آن لعین بنحور را امر کرده با سایر اسیران روانهٔ زندان کرده و در آنرا محکم کردند و شیخ مفید رحمة الله علیه روایت کرده است که در صبح روز دویم
بعث برأس الحسین علیه السلام فدیر به فی سکک الکوفة وقبائلها یعنی آن نجس بی ایمان امر کرد که سر حضرت امام حسین علیه السلام را در همهٔ کوچهای
کوفه و قبایل اعراب بگردانند و در کتاب بحار روایت کرده است که زید بن ارقم گوید که من بر غرفهٔ خود نشسته بودم که ناگاه دیدم که نیزه که
سر آن بزرگوار را بر آن نصب کرده بودند محاذی قصر من رسید شنیدم که این آیهٔ شریفه را میخواند که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم
کانوا من آیاتنا عجبا یعنی امر سر تو ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله عجیب تر و غریب تر است و ابن شهر آشوب از شعبی روایت
کرده است که انه صلب رأس الحسین علیه السلام بالصیارفة فی الکوفة فتنحنح الرأس وقرأ سورة الکهف الی قوله انهم فتیة آمنوا بربهم
وزدناهم هدی یعنی مدتیکه برکشیده سر مظلوم کربلا جناب سید الشهداء را در بازار صرافان کوفه پس من خود دیدم که آن سر مبارک تنحنح کرد
و سورهٔ مبارکهٔ کهف را تا این آیهٔ شریفه تلاوت فرمود پس بر کوفیان بی وفا و شامیان پر جفا چیزی بغیر ضلالت نیفزود آه آه که در حدیث
دیگر روایت شده است که چون آن سر مقدس را در کوفه بر درختی آویختند همهٔ خلق از آن سر شنیدند که فرمود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
از یکی از کوفیان نقل شده است که میگوید که چون سر مظلوم را بر درخت آویخته بودند من نزدیک رفته بودم و نظر بآن میکردم که دیدم
لبهای مبارکش حرکت میکند چون گوش فرا داشتم شنیدم که این آیه را میخواند که فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون وسیعلم الذین ظلموا

ای منقلب ینقلبون و در بعضی از کتب معتبره از حارث بن وکیده روایت شده است که گفت من از کسانی بودم که سر مقدس را برداشته
بودند شنیدم که سر مطهر آنحضرت سوره کهف را تلاوت میفرمود من در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از جهت عقیده مفسده‌ای که با کیش او نمیه
او را از جهت تفکر میکردم که سر بریده چگونه تکلم میکند که شنیدم مرا فرمود که یا ابن وکیدة اما علمت انا معاشر الائمة احیاء عند ربنا
نرزق یعنی ای پسر وکیده آیا نمیدانی که ما گروه ائمه زندگانیم همیشه و مرگ ما را فانی نمینماید و در نزد پروردگار خود روزی داده میشویم چون
این را شنیدم تعجب من زیاده تر شد و در دل خود خیال کردم که نباید گذاشت که این سر مطهر در نزد این جماعت بدگهر بوده باشد که با وی جفا
روا دارند پس در دل خود گذرانیدم که من این سر را از ایشان میدزدم پس آنگاه شنیدم که سر منور آنحضرت فرمود که یا ابن وکیدة لیس لک
الی ذلک سبیل یعنی ای پسر وکیده راهی نخواهی یافت بر این خیال که کرده و از جهت تو میسر نخواهد شد ای پسر وکیده ریختن ایشان خون مرا
عظیم تر است در نزد خداوند از آنچه با سر من بعمل میآورند بگذار هرچه میخواهند بکنند زود باشد که بیابند جزای عمل قبیح خود را اذ الاغلال
فی اعناقهم والسلاسل یسحبون یعنی در آنوقتیکه گردنهای ایشان بغلهای آتشین غل شده باشد و آنها را بزنجیرهای جهنم در کشیده باشند خدا
رحمت کند صاحب این اشعار را رأس ابن بنت محمد و وصیه للناظرین علی القناة یرفع یعنی سر مقدس فرزند دختر محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و فرزند وصی او علی مرتضی علیه السلام از برای تماشای نظر کنندگان بر سر نیزه شده است والمسلمون بمنظر و بمسمع لا منکر فیهم ولا متفجع
آه آه که همه مسلمانان و می بینند که با سر آن بزرگوار چه میکنند و اصلا مانع ایشان نمیشوند و ناله و نوحه نمیکنند کحلت بمنظرک العیون عمایة
واصم رزؤک کل اذن تسمع کور باد چشمیکه از جهت تماشا بسر مبارک نظاره کند و کر شود گوشیکه راضی باشد که مصیبات جناب ترا بشنود
ما روضة الا تمنت انها لک مضجع و لخط قبرک مضجع هیچ زمینی نیست مگر آنکه آرزو دارد که قبر مقدس تو باشد و بعنوانات مرقد
مطهر تو کامیاب گردد مؤلف این کتاب دیده پر آب گوید که در احادیث معتبره روایت شده است که چون ابن زیاد شقی علیه اللعن جناب
سید الساجدین علیه السلام را با سایر اسیران داخل مجلس خود کرده و بهر یک بی ادبیهای بی اندازه کرده انواع اذیتها رسانید پس ایشان را زندانی
کرده و در برابر ایشان بست و با سر جناب سید الشهداء علیه السلام انواع بی ادبیها کرده و بر سر نیزه کرده و در اطراف کوچه و بازارها
و محلها و قبایل کوفه گردانید آه آه و بعد بر درخت آویخت و بعد از آن اهل کوفه را بمسجد طلبید پس از مجلس قصر دار الاماره با ملاعین شام و کوفه
روانه مسجد شد و بر منبر برآمد و گفت الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله و نصر امیر المؤمنین یزید بن معاویة و اشیاعه و قتل الکذاب ابن الکذاب
مؤلف حیران گریان نالان گوید که آن بیحیای بی ایمان سخنی چند گفت که والله هر کس که در بدن او بوئی از اسلام باشد و بقدر ذره از غیرت
اهل ایمان در سینه او باشد راضی نمیشود که کلمات آن شقی را باختیار خود بنویسد یا بگوید یا بشنود ولی از بیان مقدار شقاوت او و زیادی کفر
او کلام او را ترجمه میکنیم پس بدانکه آن ملعون که خداوند مهر کند دهان او را از دهانه از آتش فارغ نکرد اند گفت که حمد مخصوص خداوند تعالی است
که اظهار فرمود حق را و اهل آنرا و نصرت داد و یاری کرد امیر المؤمنین یزید بن معاویه و شیعیان او را و کشت کذاب پسر کذاب را و در حدیث است
که در آنوقت عبد الله بن عفیف ازدی علیه الرحمه که از اخیار شیعه زمان بود و چشم چپ او در جنگ جمل و چشم راست او در معرکه صفین نابینا شده
بود و لهذا ملازم مسجد جامع معتکف بود و از صبح تا شام نماز میکرد از شدت غیرتیکه در دینداری داشت تاب نیاورده صدا را بلند کرد و جواب
و گفت که یا ابن مرجانة ان الکذاب ابن الکذاب انت و ابوک و من استعملک و ابوه یا عدو الله اتقتلون ابناء النبیین و تتکلمون بهذا الکلام
علی منابر المسلمین مؤلف گوید که بعد از آن عبد الله بصدای بلند فرمود که ای پسر مرجانه کذاب پسر کذاب توئی و پدر تو و آنکسیکه ترا
بر مسلمانان امیر و رئیس گردانیده و پدر او یعنی یزید و پدر او معاویه علیهما اللعنه پس فرمود که ای دشمن خدا آیا میکشید فرزندان پیغمبر را و چنین
سخنان غلط میگوئید بر منابر مسلمانان پس چون آن ملعون این جواب را شنید در غضب شد و گفت که بود گوینده این کلام پس عبد الله به نهایت
شجاعت و فصاحت گفت که ای دشمن خدا من گوینده‌ام ای ملعون بیحیا آیا میکشی ذریه طاهره آنجناب را که خداوند ایشان را از هر
عیب و نقص طاهر و مطهر و پاکیزه گردانیده است و مع ذلک گمان میکنی که تو بر دین اسلامی و خود را از مسلمانان میشماری پس فریاد وا غوثاه و وا ولداه
برکشید و گفت که کجایند اولاد مهاجرین و انصار که بکشند شما را از این لعین ابن اللعین که لعنت کرده شده است بر زبان جناب محمد بن
عبد الله رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله الطاهرین سید ابن طاوس میگوید که از شنیدن این کلمات زیاد شد غضب ابن زیاد بد نهاد و گفت که

و کلفت شدر کمای کردن او که هرکز از علمای جنم خلاصی نیابد و فریاد برکشید که ایملازمین این کور را بکیرید و نزد من آورید پس ملازمین آن
از اطراف میخواستند که آن سعادتمند را بکیرند که ناکاه بزرکان و اشراف از قبیله بنی ازد که پسر عموهای عبد الله بودند از جای برخواستند و آن جناب را
از دست آن بلیدان پس کرفتند از در مسجد بیرون برده بمنزل خود رسانیدند پس ابن زیاد نعره برکشید که بروید و آن نمیدیکه خداوند چشم ظاهر
و باطن او را کور کردانیده بیاورید پس قبیله ازد خبردار شدند و جمعی از اهل یمن ایشان را اعانت کردند که نگذارند که عبد الله را بمجد برند پس
ابن زیاد علیه اللعنه ملازمین خود را با قبیلها از اهل مصر بسر کردکی محمد بن اشعث روانه نمود و امر کرد که با ایشان محاربه و مقاتله کنند پس این
دو فرقه حق و باطل بر یکدیکر تاختند و جمع کثیری از عرب کشته شد پس ملازمین شقاوت آیین خود را بدر خانه عبد الله رسانیده در خانه را شکسته
بدون اذن داخل خانه او شدند پس دخترش او را خبر کرد پس او بدخترش کفت که شمشیر مرا برسان پس جرز میخواند و شمشیر از هر طرف که
میآمدند ایشان را دور میکرد و دخترش میکفت که ایکاش من مرد بودم و در میانه دو دست تو با این قوم فجره که دشمنند با عترت طاهره
مجاهده و مقاتله میکردم پس آن شیرمادران اطراف آن نابینا را کرفتند از هر طرف که میآمدند آن دختر صدا میزد که ای پدر جان از فلان طرف آمدند و او شمشیر
بهمان طرف میزد و احدی جرئت نمیکرد که پیش آید مؤلف این کتاب کوید که فدای جگر و بیکسی جناب علی اکبر شوم که از شدت صدمه اعدا بر روی اسب خود افتاد
بود و اسب او را در میانه لشکر اعدا برده بود و آن جناب را قدرت بر آن نبود که خود مشاهده فرماید که دشمن از کدام طرف میآید و احدی حتی یکی از
خواهرانش در خدمتش نبودند که او را مطلع کنند که دشمن از چه جهت میآید تا آنکه از چهار جانب چندان آلات حرب بر او زدند که بدن نازک نازنینش را
قطعه قطعه کردند و بعد از آنکه بر خاک هلاک افتاد و پدر بزرگوارش بر سر جسد پاره پاره او آمده آه آه واغربتاه و واعلولداه و فدای آن تنهایی و بیکسی و بی یاری آقای
همه شهیدان جناب مظلوم کربلا شوم که در میانه میدان کربلا آنقدر غریب بود که احدی حتی یکی از خواهرانش همراه نبودند که عرض کنند که دشمن از کدام
طرف میآید آه آه که بر سر مظلوم از همه طرف کوفیان و شامیان هجوم آوردند و هر یک با آلت حربی آن بزرگوار را اذیت کردند و بر خاک کربلا افتاد
آه آه که آنقدر غریب و بی یاور بود که بعد از افتادن بر خاک هم احدی از دوستان از مردان و زنان بر سر او نیامدند مگر دشمنان بی ایمان او را اذیت رسانیدند
آه واضرباه که از ملازمین شقاوت آیین ابن زیاد بیدین آنقدر هجوم آوردند که عبد الله نتوانست با ایشان مقاومت کند پس دخترش فریاد میکرد که ای وای
از ذلت و خواری پدرم که اطراف او را کرفته اند و هیچکس یاریش نمیکند مؤلف محزون کوید که هیچ نکه دختران و خواهران در روز عاشورا فریاد میکردند
و میکفتند که ای وای از غریبی و ذلت و تنهایی و بی یاوری سید ما و بزرک ما و در حدیث است که عبد الله رجز میخواند و بر همه طرف حمله میکرد تا آنکه او را
کرفتند و نزد ابن زیاد علیه اللعنه بردند پس چون نظر آن ملعون باو افتاد کفت الحمد لله الذی اخزاک یعنی حمد خداوندیرا است که ترا از درکاه
خود راند یعنی خوار و کرفتار نمود و او در جواب کفت که ایدشمن خداوند بچه چیز خداوند مرا از درکاه رانده و الله اکر چشمم بینا بود دنیا را بر تو تنک میکردم
ابن زیاد کفت که ایدشمن خدا چه میکویی در حق عثمان بن عفان عبد الله اول او را ناسزای بسیار کفت و بعد از آن در جواب کفت که ای غلام بنی علاج
ترا چکار است با عثمان او اکر نیکی کرده یا بدی اصلاح نموده یا افساد خداوند ولی بندکان خود است حکم خواهد فرمود در میانه ایشان و عثمان بعدل و حق
اکر میخواهی از من سؤال کن از احوال خودت و پدرت و از یزید و پدرش ابن زیاد کفت که و الله از تو سؤالی نمیکنم و چاره نیست مکر آنکه ترا بقتل رسانیم عبد الله
کفت که الحمد لله رب العالمین ای پسر زیاد بدانکه همیشه من از خداوند شهادت را سؤال مینمودم پیش از آنکه مادرت ترا بزاید و سؤال میکردم که شهادت
مرا جاری فرماید بر دست ملعونترین مخلوقاتش که او را از همه کس بیشتر دشمن دارد و چونکه نابینا شدم از شهادت مأیوس شده بودم لکن الحال حمد میکنم
خداوند را که روزی کردانید شهادت را از برای من بعد از آنکه مأیوس شده بودم و ظاهر کردانید که دعای مرا در قدیم مستجاب کرده بوده است
پس آن ملعون مضطر و امر کرد تا کردن آن بزرکوار را زدند و جسد او را در کناسه کوفه بر دار کشیدند و موافق روایت شیخ مفید علیه الرحمه آنست که چون
ملازمین او را کرفته بودند که نزد آن ملعون برند او فریاد زد پس هفتصد نفر از قبیله او جمع شدند و او را از دست ملازمین پس کرفته و داخل خانه
خودش کردند پس چون شب در آمد ابن زیاد علیه اللعنه ملعونی را فرستاد تا او را از خانه بیرون آوردند و کردن او را زدند و جسد او در کناسه کوفه بر دار کشیدند رحمت
خداوند بر او و لعنت خداوند بر قاتل او و در حدیث است که یکی از حاضرین مجلس آن ملعون میکوید که دیدم آتشی از قصر او زبانه کشید که نزدیک بود
که آن ملعون را بسوزاند پس آن شقی از تخت خود فرو جست و کریخت و داخل خانه خود شد و با وجود این از شقاوت و طغیان خود برنکشت و در کتاب بحار
از یکی از مصاحبین ابن زیاد علیه اللعنه روایت کرده است که کفت که من از عقب سر آن ملعون داخل قصر شدم دیدم که آتشی ظاهر شد و روی آن شقی را بسوخت

پس و با آستین روی خود را گرفت پس آن زن پرسید که ویدی چه شد گفتم بلی پس امر کرد مرا که با حدی نگویم مؤلف گوید که حق حکیم جلاله که در دنیا ظاهر گردانید که این ملعون از جمله رؤسای آنجماعتی خواهد شد که خداوند در کلام مجید خود در حق ایشان فرموده که بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون شکر خداوند را که در کتاب بحار الانوار حدیثی دیدم که چون ابن زیاد و اصحاب او را بقتل رسانیدند و روانه اسفل السافلین نمودند و سرهای ایشان را آوردند ماری ظاهر شد و در میانه سرها گردید تا سر ابن زیاد علیه اللعنه پیدا کرد و داخل سوراخ دماغ آن ملعون شد پس بیرون آمد و داخل سوراخ دیگر از دماغ او شد فعلیه و علی من رضی بفعله لعنة الله ابداً الآبدین و دهر الداهرین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

مجلس شصت و هفتم در روانه کردن ابن زیاد علیه اللعنه اهل بیت را از کوفه بشام و احوال ایشان تا منزل قنسرین

السلام علی الباکین علی الباکیات و النادبین علی المخدرات المصیبات و رحمة الله و برکاته و بعد السلام من الله السلام علی متعدین السلام و ممن یستحق اهل السلام بالسلام و ممن یکرم الله علی اهل الاکرام سید شهداء الانام اعنی الامام بن خلیفة الله الملک العلام ابن الامام و الد الائمة الکرام مولانا ابا عبد الله الحسین فداه روحی مع ارواح من فی النظام یا سیدی و مولای قد اقرح قلبی بلاؤک یا بن الکرام و اشتعل و مضی ما وقع علیک من فجرة الکوفة و الشام آه و احزنا علی اعلام شماتتک الخواص و العوام و اظهار سرور هم و فرحهم بالضحک و اللعب و اللهو فی الافعال و الکلام آه و مصیبتاه و محناه و ردا علی ابنک فی بناتک و اخواتک بنساء بنات اعدائک فی الطرق و شوارع الشام اه و ویلاه من جلوس اهل الکفر علی السریر و الدین بالبساط فرشنا للفرح و المزاح و امرهم اهلک و عیالک بالجلوس علی التراب بالقیام فعلیک و علی اهل بیتک و محبیک و الباکین علیک الاف التحیة و الاکرام و علی اعدائک و ظالمیک لعاین الدنیا و عذاب یوم القیام بدانکه در کتب معتبره متعدده روایت شده است که بعد از آنکه سر منور آقای همه جوانان اهل جنان و سینه و سر و مظلومان و شهیدان جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء را با سایر سرهای شهیدان و جان نثاران و کودکان و زنان اهل کوفه نمودند و ابن زیاد علیه اللعنه آنها را بمجلس طلبیده انواع اذیت رسانید پس ایشان را حبس نمود و نامه از برای یزید علیه اللعنة و العذاب الشدید نوشت و او را بر وقوع واقعه چنانکه از مطلع گردانید پس آن حیا در جواب نوشت که سر آقای مظلوما نرا با سایر سرهای شهیدان با کوچک و بزرگ اسیران با جمیع اموال ایشان روانه شام گردان پس ابن زیاد شدید العقاب چون خواست که ایشان را روانه شام نماید امر کرد که ایشان را در مجلس او حاضر کردانیدند پس رو بخص خود را بجانب جناب زینب خاتون ملعون کرده گفت که ای خواهر تو را بحق جدت رسول الله صلی الله علیه و آله قسم میدهم که با من سخن بگوی پس آن مظلومه فرمود که ای پسر زیاد چه میخواهی از جان من و چه گفتگو داری با من تو که از برای من حرمتی باقی نگذاشتی در میانه زنان ای بیحیای بی ایمان هرچه میخواهی بگوی تا جواب گویم پس آن ملعون گفت که چگونه دیدی معامله خداوند را با برادرت او میخواست که گردنکشی و مقابلی کند با امیر المؤمنین یزید در ملک و پادشاهی او پس خداوند امید کرد او را آنرا که او را و جدای امد اختیار او و خواهش او پس جناب زینب خاتون در جواب او فرمود که ای پسر زیاد تا بکی گردنکشی میکنی و بسایت ضلالت و طغیان که داری بر ما مفاخرت میکنی پس بدانکه اگر برادرم طلب خلافت کرد بر او باکی نیست زیرا که طلب کرد او میراث جدش رسول الله صلی الله علیه و آله را و میراث پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام را و بدرستیکه برادرم از برای خلافت امت از تو و از یزید که او ترا بر مسلمانان امیر کرده سزاوارتر بود زیرا که تو اختیار کرده جهنم را از برای خود پس آماده کن ای پسر زیاد جواب خود را از برای خداوند در آنروزیکه او حاکم باشد و خصمی کند با تو جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و زندانهای تو باشد جهنم پس در آنوقت جناب سید الساجدین علیه السلام برای عمه خود بغیرت آمده فرمود که ای پسر زیاد تا بکی هتک حرمت عمه من میکنی در میانه هر کس که او را میشناسد و هر کسی که نمیشناسد خداوند دستهای تو را قطع فرماید پس آن ملعون چون این سخن را شنید بخشم آمده امر کرد که گردن آن بزرگوار را بزنند پس حاضرین مجلس شفاعت کردند تا عفو نمود پس امر کرد تا شمر بن ذی الجوشن و خولی بن یزید اصبحی و عمر بن الحجاج علیهم اللعنه را حاضر گردانیدند و هزار سوار مکمل و مسلح با تدارک و آذوقه سفر همراه ایشان کرده امر کرد تا سرهای شهیدان و اسیران را تسلیم ایشان نمایند که بشام برند و امرهم ان یشهروهم فی کل بلدة یدخلونهم الشیعیان آه و اویلاه که امر کرد ایشان را که در همه شهرها علانیه و در حضور اهل آن شهر اسیران را داخل آن شهر و دیار کنند و شیخ مفید علیه الرحمه و جمعی دیگر روایت کرده اند که چون زیاد

روانه نمودن ابن زیاد علیه اللعنه اهل بیت را بشام

شدید العقاب علیه اللعنه مخفر بن ثعلبه عایذی ملعون را طلبید و جمیع سرها و همهٔ اسیران را تسلیم او نمود و امره ان لا یفترق و لا احد
ینطلق علیهن بکسوة آه و اخزناه و مصیبتاه که آن بیحیای بی ایمان بآن شقی امر کرد که نگذارد زنان و دختران که روهای خود را
بپوشند و مانع شود و نگذارد که احدی بیگانه که نظر بر ایشان ترحم کند قال فی البحار فسار بهم مخفر الی الشام کما یسار بسبایا الکفار
یتصفح وجوههن اهل الاقطار ای شیعیان ای تعزیه داران الله که هیچ دوستی و ماتمی زیاده نمیشود که امثال این کلمات را بگوید یا بشنود
آه و امصیبتاه که در کتاب بحار روایت شده است که مخفر ملعون اسیران را بشام برد بنوعیکه اسیران کفار را میبرند بلکه دربهای ایشان
گشوده بود از برای اهل هر دیاری که از اقطار و اطراف عالم حاضر بودند و چندان بر اهلبیت علیهم السلام بد گذشت که از جمیعه ستم سفر
ایشان بودند روایت شده است که جنیان از سر شب تا صبح برای ایشان نوحه و ناله میکردند راوی میگوید که چون اسیران را در منزل قادسیه
جای دادند جناب ام کلثوم خاتون با نهایت حزن و اندوه این اشعار را خواند ماتت رجالی و افنی الدهر سادتی و ازداد حسرتی من بعد
جیرتی مردند همه مردان من و فانی کرد روزگار سادات و بزرگان مرا پس زیاد کردانید حسرت و اندوه مرا بعد از کریمان ضلال
اللئام علینا قد بغوا علنا انا بنات رسول الله فینا ذو نهبا بدی و ستمگری کردند بر ما لئیمان پس طغیان بعد از آنکه دیدند که ما دختران
رسول الله صلی الله علیه و آله ایم و صاحبان هدایا ایم یحملونا علی الاقتاب عاریة کاننا بینهم بعض الغنیمات بار میکنند ما را بر بالای قتبهای
شتران گویا در میان ایشان بعضی از غنیمتهای ایشانیم یعز علیک رسول الله ما فعلوا باهل بیتک یا خیر البریات چه بسیار ناگوار است
بر جناب تو یا رسول الله ای بهترین مخلوقات این رفتاریکه بعمل آوردند با اهل بیت تو کفرتم برسول الله ویحکم هداکم لقد من سبیل
المضلات وای بر شما ای اهل کوفه در بر رفتار کردید که گویا هرگز رسول الله هدایت نکرده است شما را از راههای گمراهی و از صاحب مناقب
روایت شده است که چون مظلوم کربلا علیه السلام را بقتل رسانیدند و ابن زیاد شدید العقاب و سر مقدس آنحضرا برابر یزید ملعون روانه کرد
آن اشقیا که مستحفظ آن سر منور بودند در همان منزل اول در اطراف آن نیزه که سر آنحضرت نصب شده بود برآن نشسته بودند مشغول آشامیدن
شراب و فرح و شادی بودند که ناگاه دیدند که دستی ظاهر شد و با قلمی از فولاد با خون این اشعار را بر دیوار آنخرابه که منزل کرده بودند نوشت
اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا امید دارند امتی که بقتل رسانیدند حضرت امام حسین علیه السلام شفاعت جدش را
در فردای قیامت که یوم الحساب است فلا و الله لیس لهم شفیع و هم یوم القیمة فی العذاب پس بخداوند عالم قسم که نیست آن گروه را
شفیعی ایشان و ایشان در فردای قیامت مخلد در عذابند پس چون بر این حکایت مطلع شدند بسیار خایف شدند بحدیکه استخوانهای ایشان
صدا میکرد پس دفعة از آن منزل کوچ کرده روانه شدند پس صدای هاتفی را میشنیدند و کسی را نمیدیدند که در عقب سر ایشان این اشعار را بصدای
بلند میخواند ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم یعنی چه جواب خواهید داد آنوقتیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
بفرماید بشما که چه رفتار کردید ای امت آخر الزمان بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم با عترت طاهرهٔ من و با
اهلبیت من بعد از ارتحال من آه آه که بعضی از ایشان را اسیر کرده اید و بعضی را در خاک و خون مالیده اید ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی نبود این مزد من و جزای هدایت من مر شما را که رفتار کردید با این بدی با ذوی الارحام من آه و مصیبتاه و
که در حدیث معتبر روایت شده است که چون قافلهٔ سرها و اسیران بنزدیکی منزل تکریت رسیدند و سالار لشکر کفر اثر برای حاکم آن بلد پیغام
دادند که با ما سر حسین بن علی بن ابیطالب و سرهای اقربا و اصحاب او و زنان و دختران او و بر تو لازم است که ما را استقبال کنی پس چون آن حاکم ظالم از آمدن
ایشان با خبر شد امر کرد تا سواران و شجاعان سوار شدند علمها از اطراف برافراشتند و طبقها و ظرفها را پر از میوه ها کردند و بر فرق غلامان گذاشتند
با کمال عیش و شادی باستقبال آنقافله پرنشاط آمدند آه آه که هیچکس بر احوال آن شهیدان و اسیران ناله نکرد بلکه غمگین هم نشد مگر آنکه در حدیث وارد
شده است که چون اسیران با لشکریان داخل نخلستان شدند صدای نوحه و ناله جنیان را میشنیدند که همه سیلی ها بر صورت ماتمزده خود میزدند و این
اشعار را میخواندند مسح النبی جبینه و له بریق فی الخدود یعنی این سر آن بزرگواریست که مسح کرده است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پیشانی او را و نور آن ظاهر است در اطراف صورت او ابواه من علیا قریش و جده خیر الجدود و پدر و مادر او از بزرگان و سروران
قریش شدند و جد او بهترین همه جدها و در حدیث است که چون بآخر نخلستان رسیدند طایفهٔ دیگر از جنیان را شنیدند که عزاداری میکردند و این شعار را

میخواندند الا یا عین جودی و لا تملی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی یعنی ای چشم من احسان کن بگریه خود زیاده از طاقت من که دیگر کسی نیست که گریه کند بر شهیدان بعد از من علی رهط تقودهم المنایا الی متجبر بالملک فی عبدی ای چشم من گریه کن از برای آن بزرگواران که میکشاندند اجلها ایشان را بسوی متکبر بی تقوایی که رئیس و بزرگ ملک است آه واحزناه وا ویلاه که در حدیث وارد شده است که چون آن بیکسان بنزدیکی شهر مرشاد رسیدند همه اهل آن شهر از مرد و زن از پیر و جوان حتی محاسن سفیدان و دختران و طفلان باستقبال آن اسیران حیران آمدند و چون آن اسیران حیران و سرهای شهدا را مشاهده کردند همه از خوشحالی خندیدند بلکه قهقهه میکردند و از عجایب امور اینست که با این حال صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند ای دوستان و ای امامان آه آه از گرفتاری غم و غصه ها که به اهل بیت در هر شهر و دیار رسید که روایت شده است که چون بنزدیک شهر بعلبک رسیدند بحاکم آن شهر نوشتند که با اهل شهر ما را استقبال کنید که سر حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام پس ما را حاکم ظالم نوجوانان ایشان شدها و علمها برافراخته از شدت شادی و خنده بمقدار پنج میل راه باستقبال رفتند آه واحزناه که چون نظر جناب ام کلثوم خاتون بر آن ازدحام و هجوم عام افتاد گریست و برایشان نفرین کرد فقالت اباد الله کثرتکم و سلط علیکم من یقتلکم یعنی خداوند جمعیت شما را متفرق گرداند و مسلط گرداند بر شما کسی را که بقتل رساند شما را آه وا مظلوماه که در آن وقت بیمار کربلا جناب سید الساجدین علیه السلام گریست گریستن شدیدی و این شعرها را خواند هو الزمان فلا تفنی عجائبه عن الکرام و ما تهدی مصائبه یعنی این روزگار را آخر نمیرسد عجیبهای او در حق کرام و بزرگان دین آرام نمیگیرد مصیبات آن بلکه مدام مصیبتها تازه میرسد فلیت شعری الی کم ذا تحاربنا صروفه و الی کم ذا تجاذبنا پس ایکاش که میدانستم که تا چند این روزگار بانواع اقسام محاربه میکند با ما و تا چند میان ما از طاقت مصیبت کشیدنها را بما یسیرنا فوق اقتاب بلا وطاء و سایق العیس یحمی عنه غاربه آه آه باطراف میگردانند ما را در بالای قتبهای شتران بی جهاز و آنکه شتر را میراند مانع است که بر دوش و کوهان سوار شوم تا راحت کنم بلکه در عقب آن مینشاند تا زحمت کشم کاننا من اساری الروم بینهم کان ما قاله المختار کاذبه آه آه گویا ما از اسیران رومیم میباشیم در میان ایشان گویا همه آنچه پیغمبر مختار در حق ما فرموده دروغ بوده کفرتم برسول الله ویحکم فکنتم مثل من ضلت مذاهبه وای بر شما که کافر شدید برسول الله صلی الله علیه و آله پس میباشید مثل کسیکه گم شده باشد همه مذهبهای او و باقی نمانده باشد بدین او دین میگویند که با همان جمعیت آمدند تا در آن اطراف صومعه راهبی بود اسیران را در نزدیکی آن منزل دادند و سر بریده خامس آل عبا روحی له الفدا را بر سر نیزه کردند پس ناگاه آوازی شنیدند و کسی را ندیدند که این اشعار را میخواند والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحورا یعنی والله نیامدم نزد شما مگر آنکه بچشم خود دیدم آن مظلوم را که در زمین کربلا هر دو طرف روی او بخاک مالیده و گردن او بریده بود و حوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نورا آه آه که در اطراف او جوانان چند افتاده بودند کشته شده که مثل چراغی نور دهنده بر طرف میکنند از خود ظلمات را کان الحسین سراجا یستضاء به الله اعلم انی لم اقل زورا بوده است حضرت امام حسین علیه السلام چراغیکه دیگران کسب نور میکنند از او و خداوند داناتر است که من نگفتم سخن باطلی را پس ام کلثوم خاتون فرمود که خداوند ترا رحمت فرماید تو کیستی او در جواب عرض کرد که من یکی از پادشاهان جنیانم با لشکر خود آمده بودم بیاری حضرت امام حسین علیه السلام پس یافتیم آنجناب را کشته شده و اینک از برای نوحه و ناله میکنیم و چون لشکریان بی ایمان آن ندا را شنیدند ترسیدند و بر خود بلرزیدند و یقین کردند که از اهل آتشند و در حدیث دیگر است که چون شب در آمد آن راهبی که در آن دیر بود سر از قصر خود برآورد دید که از آن سر بریده نور از زمین تا آسمان بالا میرود و دید که در آسمان در گشوده است و مدام ملائکه نازل میشوند و عرض میکنند که یا ابا عبدالله علیک السلام پس راهب از مشاهده این احوال بجزع در آمد و در کتب بعضی از اصحاب است که آن سر را گرفت و بوسید و بر سجاده خود گذاشت و گریست و عرض کرد که کاش میدانستم که تو آن بزرگواری که من وصف ترا در تورات موسی و انجیل عیسی خوانده ام بحق آن خداوندیکه ترا این جلالت و شأن عطا فرموده بفرما که کیستی پس باذن الله عز و جل آن سر منور بسخن در آمد و فرمود که ای راهب منم حسین بن علی بن ابیطالب فاطمه دختر محمد مصطفی که خاتم رسولان خدا و محمد است و آنچه در حدیث معتبر است اینست که آن سر مقدس تا صبح بر بالای نیزه بود و نور از آن تا آسمان بالا میرفت و آن راهب مشاهده مینمود و چون صبح شد و خواستند که روانه شوند آن راهب با ایشان گفت که این سر کیست که همراه آورده اید جواب دادند که این سر حسین بن علی بن ابیطالب است راهب گفت که کیست مادر او گفتند که فاطمه زهرا دختر

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است چون راهب این جواب شنید هر دو دست بر هم زد و گفت که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پس گفت که راست گفته اند علمای یهود پس شخصی سؤال کرد که علمای یهود چه گفته اند جواب داد که علمای یهود گفته اند که چون این فرزند کشته
شود از آسمان خون ببارد و این نخواهد بود مگر از برای نبی یا وصی نبی پس گفت که وای بر امتی که کشتند فرزند دختر پیغمبر خود را و فرزند وصی
پیغمبر خود را پس با آن ملعونی که سر مقدس آنحضرت را بر نیزه کرده بود گفت که این نیزه را نزدیکتر بیاور و بر قع از روی او بردار تا جمال با کمال او را مشاهده
کنم آن ملعون گفت که روی او را نخواهم گشود مگر در میانه دو دست امیر المؤمنین یزید تا مخصوص کردم بجایزه که دوازده هزار درهم بوده باشد راهب
گفت که من این مقدار را بتو میدهم و دو دفعه حاضر کرده و آنسر نورانی را بگرفت و در دامن خود گذاشت پس چون نظرش بر دندانهای آنجناب افتاد
بی اختیار خود را بر روی آنها انداخت و بسیار بوسید و گفت که یا ابا عبد الله چه بسیار ناگوار است بر من که در جنب جناب تو نبودم تا اول جان
خود را بفدای جناب تو کردانم ولکن در فردای قیامت در نزد جد خود شهادت ده که من میگویم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله
پس چون بشرف اسلام مشرف شد و اسلام خود را نیکو گردانید آنسر مطهر را بایشان رد کرد و چون آن لشکر بی ایمان روانه شدند و در گوشه
آرام گرفتند که آن پولها را با یکدیگر تقسیم کنند دیدند که همه آنها سفال گردیده و بر روی آنها این آیه شریفه نقش شده است که وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و از کتاب خصال روایتست که چون بمنزل قنسرین رسیدند در آنجا نیز صومعه راهبی بود پس در اطراف آن منزل کردند
پس آن راهب دید که از دهان آنسر مقدس که بر بالای نیزه است نور عظیمی ظاهر است و بجانب آسمان بالا میرود پس ده هزار درهم داد و آنسر منور را
گرفته داخل صومعه خود شد پس آوازی شنید و کسی را نمیدید که گوینده میگفت که طوبی لک و طوبی لمن عرف حرمته یعنی ای راهب خوش بحال تو
و خوش بحال هر کس که بشناسد حرمت او را پس چون راهب این آواز را شنید سر بجانب آسمان بلند کرده عرض نمود که ای پروردگار من بحق
حضرت عیسی قسم میدهم که این سر را امر فرمائی که با من سخن گوید پس بامر پروردگار آنسر مطهر بسخن درآمد و فرمود که ای راهب چه حاجت داری راهب
عرض کرد که میخواهم بشناسم که تو کیستی پس آن شهید مظلوم ارواحنا له الفداء فرمود که انا ابن محمد المصطفی و انا ابن علی المرتضی و انا ابن فاطمة
الزهراء و انا المقتول بکربلاء و انا المظلوم انا العطشان و ساکت شد یعنی ای راهب منم فرزند محمد مصطفی و منم فرزند علی مرتضی و منم فرزند فاطمه
زهراء و منم شهید دشت کربلا ای راهب منم مظلوم و منم شهید تشنه و ساکت شد و عرض کرد که روی خود را از صورت مبارک تو بر نمیدارم تا اینکه
بفرمائی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود پس آنسر فرمود که بدین جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در آی تا ترا شفاعت کنم پس راهب عرض
کرد که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بدین جد تو آمدم کنون تو باش گواه اقول اشهد ان لا اله الا الله حسابی
ز دامن جد تو دست بر ندارم مگر کشته بودم تو لم شودی راه پس راهب از آنسر منور مکرم شنید که فرمود حال که بدین جدم در آمدی
در فردای قیامت ترا شفاعت خواهم کرد پس چون صبح شد لشکریان آنسر را با پولها برداشته روانه شدند پس سر آن پولها را گشودند دیدند
که همه آنها سنگریزه شده خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین

مجلس شانزدهم در معجزه آنسر نورانی در دیر یهود و بالای نیزه داود و داخل کردن سرها و اسیران از دروازه شام در خرم

السلام علی المعزین الباکین علی الرزء و بالمعزة عن الابدان و رحمة الله و برکاته و بعد السلام علی القائم فی محبته باهله و بمحبت
المحبوب بیته و قطب دائرة دین الله و الممهد لبسط و لایة الله من تحریت افئدتنا بجلالة مصیبته و تجفت عیوننا بعظم رزیته فصارت
انفسنا منازل الهموم و آرواحنا مساکن الغموم و تبدلت لیلتنا بلیلیه بحیث تحزنت صدورنا و جرت دموعنا و کثرت زفراتنا و قل
نومنا و طال سهرنا و اشتد غمنا و ذاب جسمنا و ظهر انیننا و تورم عیوننا و اجتمعت بیننا ما مع بجالینا للنیاحة و البکاء بالبدن المقطوع اربا
فی البیداء و الراس المرفوع علی قناة الاعداء بایدی من شرب الخمر بین الملاء حین تحیر المئکة و الانبیاء و الاولیاء فیلکم العیم آ
روح الامین یا مر خاتم الانبیاء و هو سیدنا و شفیع ذنوبنا و حجة الله علی اهل الارض و السماء مولانا المظلوم الجوعان العطشان ابو عبد الله
الحسین سید الشهداء ابو الائمة الهادین لعنة الله علی قتلته و الباکین علیه الاف التحیة و الثناء و علی عداته و ظالمیه و قاتلیه لعائن الله ابد الآبدین
ذاری الفناء و التباه بدانکه در کتاب بحار الانوار روایت کرده است که چون سر سرکرده شهدا از باب مخنث الکلام میبردند در شب شنبه

بر در شخص یهودی وارد شدند و از اشقیا بنگه نیزه‌داران سر مقدس بودند در آنشب شراب بسیار خورده بودند و در حال مستی
و بیخودی با شخص یهودی گفتند که سر حضرت امام حسین علیه السلام با ماست آن یهودی گفت که دوست میدارم که آن را ببینم ایشان اشاره کردند
که در آن صندوق است چون نزدیک آن صندوق آمد دید که انوار بسیاری از آن صندوق بالا میرود و با آسمان پس تعجب کرده و آن سر مقدس را از ایشان
با مانت خواست و چون بخانه خود برد با آن سر مقدس منور عرض کرد که مرا نزد جد بزرگوار خود شفاعت فرما فانطق الله الرأس
فقال انما شفاعتی للمحمدیین یعنی خداوند جل شانه آن سر بریده را گویا کردانید پس فرمود که ای یهودی شفاعت من مخصوص است از برای امت
مرحومه جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و تو از ایشان نیستی پس چون آن یهودی شنید جمیع اقربای خود را جمع کرده و آن سر بریده را بر حریر
در طشتی گذاشته و بگلاب شست و شو کرده و بر آن کافور و مشک و عنبر افشاندند پس آن یهودی با اولاد و اقربای خود گریه کرده فرمود که هذا رأس
بنت محمد علیه السلام یعنی اینست سر مقدس پسر دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس گفت که ای وای از سوزش قلب من و محرومی من که
در زمان حیات جناب تو بشرف خدمت مشرف نشدم تا بشرف اسلام مشرف و سرافراز شوم و در پیش روی تو با دشمنان مقاتله و مجادله
کنم پس عرض کرد که یا ابن رسول الله اگر حال نزد سر بریده‌ات اسلام آورم در روز قیامت مرا شفاعت خواهی کرد یا نه که ناگاه بقدرت
کامله الهی آن سر نورانی بسخن در آمده بزبان فصیح بلیغ سه دفعه فرمود که اگر بشرف اسلام مشرف شوی ترا شفاعت خواهم کرد و ساکت شد پس
چون آن مرد یهودی و اقربای او این معجزه ظاهره باهره را مشاهده کردند جمیعا از برکت آن سر بریده بشرف اسلام مشرف شدند پس چون صبح شد
آن سر را لشکریان پس گرفته و با اسیران روانه شام غم فرجام شدند صاحب مناقب از ابن المسیب روایت کرده است که میگوید که در شبی در
خانه کعبه بودم شنیدم که مردی میگفت که ای پروردگار من بیامرز مرا و حال آنکه میدانم که تو نمی‌آمرزی مرا پس من باو گفتم که ای بنده خدا از خدا
بترس و چنین کلامی مگو که اگر گناهان تو مثل عدد باران و برگهای درختان باشد و استغفار کنی خداوند همه آنها را می‌آمرزد زیرا که او غفور
رحیم و آمرزگار است پس چون این کلام را از من شنید جواب داد که ای مرد بیا تا قصه خود را برای تو نقل کنم چون باو نشستم گفت ای مرد بدانکه ما پنجاه نفر
بودیم که در راه شام محافظ سر مظلوم کربلا علیه السلام بودیم و در شبها در منازل آن سر را در صندوق گذارده و میگذاشتیم و در اطراف آن مشغول
آشامیدن شراب بودیم و در یکی از شبها رفیقان من آنقدر خوردند که همه مست و بیهوش شدند و من از آنشب شراب نخوردم چون تاریکی
شب عالم را فرو گرفت صدای رعد و برق شدید شد و در حدیث دیگر است که ابر سفید نورانی از آسمان بزمین آمد و نزد آن خیمه که بودیم
قرار گرفت و خلق بسیاری در اطراف آن خیمه احاطه کردند و موافق حدیث اول اینست که ناگاه درهای آسمان گشوده شد و دیدم که حضرت آدم
و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و در حدیثی دیگر موسی و عیسی علیهم السلام ظاهر شدند پس ناگاه ابر دیگر پیدا شد و از آن پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله ظاهر گردیده و در خدمت آنجناب بود جبرئیل و میکائیل و ملک الموت پس رسول خدا شروع کرد بگریستن و از شدت گریه آنجناب
جمیع انبیا و ملائکه بگریه در آمدند و در حدیث دیگر است که شنیدم صدای رقت چند که هرگز مثل آن نشنیده بودم و منادی ندا میکرد که اینست محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله پس صدای ضجه و صیحه اسبان و برهم خوردن اسلحه بلند شد که همراه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبین و روحانیین بودند
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زبان بشکوه بسوی ملائکه و انبیا علیهم السلام گشود و قال قتلوا ولدی و قرة عینی یعنی ای ملائکه و ای انبیا
مشاهده کنید که امت من چگونه کشته‌اند فرزند مرا و قرة العین مرا پس جبرئیل امین نزدیک صندوق رفته آن سر بریده را از صندوق
بیرون آورده و بوسید و بر سینه خود گرفت پس هر یک از انبیا آن سر را گرفت و بوسیدند و بر سینه گرفتند و در همه آن احوال رسول خدا میگریست
و انبیا آنجناب را تعزیه میگفتند و تسلیه میدادند پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد بدرستیکه الله تعالی امر فرموده است بمن که مطیع و فرمانبردار امر جناب
تو باشم پس اگر امر میفرمائی زمین را با آنها که موکل بر این سر مبارکند زلزله کنم و بهم زنم و سرنگون سازم چنانچه با قوم لوط کردم آنحضرت فرمود
که ای جبرئیل بدانکه مرا با ایشان مخاصمه است در روز قیامت در میانه دو دست پروردگار پس انبیا و ملائکه شروع کردند بصلوات
فرستادن بر آنحضرت پس عزرائیل موافق روایتی و قومی از ملائکه موافق روایت دیگر حاضر شدند و عرض کردند که یا رسول الله از جانب
خداوند تبارک و تعالی مامور شده‌ایم بقتل این پنجاه نفر آنحضرت فرمود که هر چه مامور شده‌اید چنان کنید پس ایشان حربه‌ها را بر آنجماعت
میزدند و آنها را هلاک میکردانیدند پس یکی از ایشان قصد من کرد که حربه بر من بزند من عرض کردم که الامان الامان یا رسول الله و

یا رسول الله که شهادت قتل فرزند تو نکرده‌ام بلکه راضی بشهادت او نیز نبوده‌ام آنحضرت در جواب فرمود که وای بر تو در کربلا حاضر بوده
و در قتلگاه مشاهده میکردی که با فرزند من چه سلوک کردند من عرض کردم که بلی پس فرمود که یا ملک الموت روح این را قبض مکن تو دستش هلاک
خواهد شد قال اذهب فلا غفر الله لک یعنی ای ملعون برو هرگز خداوند ترا نیامرزد پس آن ملعون گفت که چون صبح شد ملاحظه کردم دیدم
که اصحاب من همگی هلاک شده اند و خاکستر گردیده اند پس اینک بدینموضع آمده ام بجهة آنکه از گناهان خود توبه کنم و در حدیث وارد شده است
که چون سرها را بنزدیک شام رسانیدند ندای هاتفی را شنیدند که این اشعار را میخواند و کسی را نمیدیدند رأس ابن بنت محمد و وصیه
یا للرجال علی قناة یحمل یعنی کجایند مردان کارزار که بفریاد استغاثه من رسند که پسر دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او علیه السلام
بر بالای نیزه بلند کرده شده است والمسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع منهم ولا متوجع آه آه و مسلمانان همه می بینند و مشاهده میکنند و
کسی از ایشان جزع میکند و نه کسی ناله و گریه کند کحلت بمنظرک العیون عمایة واصم رزئک کل اذن تسمع راضی بکوری شد هر چشمی که
سر مقدس جناب ترا بر سر نیزه دید و کر گردانید مصیبت تو هر گوشی را که شنید ما روضة الا تمنت انها لک تربة و لخط قبرک
متضجع نماند هیچ زمینی مگر آنکه آرزو کرد که قبر و تربت بوده باشد از برای جناب تو تا محفوظ شود بپهلو خوابیدن تو منعوا زلال الماء
آل محمد وغدت ذئاب البریة تکرع منع کردند این اشقیا آب زلال را از آل محمد علیهم السلام و حال آنکه در هر صبح گرگهای آن
بیابان در آن آب میخوردند عین تقاذا الکحل فیه تزعزعت وید تصافح فی البریة تقطع چشمیکه در این مصیبت از خوشحالی سرمه کشید
آب آورده تا کور شود و دستی که از روی سرور در این بلیه مصافحه کند بریده و قطع شود آه و مصیبتاه و واحزناه از کیفیت ورود اهل
در شهر شام بدانکه در بحار از صاحب مناقب روایت کرده که سهل بن سعد میگوید که در سالی روانه بیت المقدس بودم وارد شهر شام شدم دیدم
که نهرهای آب جاریست و درختهای آن سبز و خرم است و باطراف پرده‌ها و دیباجها آویخته اند و اهل آن در کمال فرح و شادی و سرورند
و زنان ایشان مشغول لهو و لعبند و دف و طبل مینوازند من با خود گفتم که مگر اهل شام را عیدیست که در نزد ما معروف نیست پس دیدم که جماعتی
در گوشه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند نزد ایشان رفتم و گفتم یا قوم مگر نه برای شما در شام عیدیست که در نزد ما معروف نیست ایشان
گفتند که ای شیخ می بینیم ترا که در این شهر غریبی گفتم که من سهل بن سعدم و از اصحاب جناب محمدی صلی الله علیه و آله ام ایشان گفتند که ای سهل چه بسیار عجب است
که از آسمان خون نمیبارد و زمین با اهلش منخسف نمیشود گفتم چرا قالوا هذا رأس الحسین عترة محمد صلی الله علیه و آله یهدی من ارض العراق
گفتند ای شیخ اینک سر حضرت امام حسین علیه السلام عترت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که از زمین عراق از برای یزید هدیه میاورند
و اهل شام عیش و شادی میکنند چنانچه می بینی فقلت واعجباه یهدی رأس الحسین علیه السلام والناس تفرحون پس گفتم که وا عجباه سر مقدس
حضرت امام حسین علیه السلام را هدیه میاورند و مردم اظهار فرح و شادی میکنند پس سؤال کردم که از کدام دروازه وارد میشود گفتند که از دروازه
ساعات پس من روانه جانب دروازه ساعات شدم که ناگاه دیدم که رایات کفر و ضلالت از عقب یکدیگر میآیند و مقدم بر جمیع ایشان آه آه سواری
میآمد که با او علم او سری بود که اشبه الناس وجها برسول الله صلی الله علیه و آله آه و احزناه که آن سر شبیه ترین خلایق بود برسول خدا آه و واه مصیبتا
که در عقب آن سر منور سرهای نورانی بسیار دیدم که بر سر نیزه‌ها بود آه آه که بعد از آنها زنانی چند را دیدم که بر شتران بیجهاز سوار شده بودند پس
من نزدیک آنکه مقدم بر همه بود رفتم و عرض کردم که یا جاریة من انت یعنی ای دختر تو کیستی جواب داد که انا سکینة بنت الحسین پس من
عرض کردم که ای دختر آیا ترا حاجتی هست بسوی من ای سکینه من سهل بن سعدم و از جمله اشخاصی میباشم که بخدمت حضرت رسول خدا رسیده‌ام
و ادراک فیض صحبت آنجناب نموده ام پس سکینه فرمود که ای سهل حاجت من آنست که باین نیزه داریکه سر پدر بزرگوار مرا بر نیزه دارد بگو که این سر را
از پیش روی ما ببرد حتی یشتغل الناس بالنظر الیه ولا ینظروا الی الحرم رسول الله تا آنکه مردم مشغول شوند بنظر کردن آن و نظر نکنند بسوی حرم
رسول الله سهل میگوید که نزد آن نیزه دار رفتم و گفتم که میشود که از من چهارصد دینار بگیری و این سر را پیش ببری تا مردم مشغول بدیدن آن شوند گفت بلی
و سر را پیش برد و من آنچه را که وعده کرده بودم باو دادم و لیکن سید بن طاوس روایت کرده است که چون اسیران نزدیکی دروازه شام رسیدند
جناب ام کلثوم خاتون ملعون شمر شریر را طلبید و فرمود که ای شمر مرا بتو حاجتی هست آن بیحیا عرض کرد که آن حاجت کدام است فقالت اذا
دخلت بنا البلد فاحملنا فی درب قلیل النظارة یعنی ای شمر هر وقتیکه ما را داخل شهر میکنی از راهی داخل شهر کن که نظر کننده کمتر باشند و نیزه داران را بگو

که سرها را از میانه محملها بیرون برند و ما را از راه دیگر برند   فقد حرمنا من لذة النظر الیک و نحن فی هذه المحامل   مؤلف گوید که شیعیان و ناله کنندگان چگونه میشود که دلهای ما کباب و دیدهای ما پر آب نشود که دخترانیکه در خانهٔ سید انبیا و سید اوصیا و سیدة النساء در حجابهای عصمت و طهارت پرورده شده باشند و از دست اشرار بر حالی شوند که از دشمنی مثل شمر بیحیا بطریقهٔ التماس چنین خواهش کنند و بفرمایند که ای شمر ما با این پریشان احوالی و بی ادوسپاهی در میانه اینهمه نامحرمان خوار و ذلیل شدیم بگو که سرها را از طرفیکه نظاره کنندگان بسیارند نبرند و ما را از راهی که جمعیت کمتر است ببرند آه آه که ای کاش که شمر حاجت ایشانرا برآورده بود   روی ان الملعون امر فی جواب سؤالها ان تجعل الرؤس علی الرماح فی اوساط المحامل بغیا منه و کفرا و سلک بهم بین النظارة علی تلک الصفة حتی اتی بهم باب دمشق   آه و مصیبتا که در حدیث وارد شده است که آن ملعون از شدت سرکشی و کفریکه داشت در جواب سؤال ام کلثوم خاتون امر کرد تا سرها را بر سر نیزها کرده میانه محملها جا دادند و از راهیکه نظاره کنندگان بیشتر بودند سرها را و محملهای اسیرها با هم بردند آه آه چگونه میشود که اشک خونین بر صورتهای موحدین و اخیار بی اختیار جاری نشود که روی فی البحار انهم ادخلوا النساء و الصبایا بالنهار مکشوفات الوجوه   اسفاه از غم و الم کشته و مصیبت بزرگ و آن اینست که در کتاب بحار روایت کرده است که لشکر ما یحب امیان که دخل شدن در شام غم فرجام زنان و اسیران را رو روشن با روهای گشاده داخل شهر کردند   فقال اهل الشام الجفاة ما رأینا سبایا احسن من هؤلاء   انا لله و واحسرتاه که اهل شام جفا کار ستم شعار گفتند که ما هرگز اسیران باین نیکو روئی ندیده ایم پس یکی سؤال کرد که شما اسیران کیستید   فقالت سکینة ابنة الحسین علیه السلام نحن سبایا آل محمد صلی الله علیه و آله پس سکینه خاتون بحزن و اندوه بحت و از کون در جواب فرمود که ما اسیران آل محمدیم مؤلف گوید امیدوار آنست که مراد از زنان کشوده روی دختران کوچک بوده باشند نه همه زنان حتی جوانان و کاملان فانه العالم ای شیعیان و ناله کنندگان والله که کیفیت دخول اسیرانرا بر دروازه شام بعنوان شنیده و ناله از قلب بکشید زیرا که در احادیث متعدده است که زنان و اسیران بطریقه که شنیدید با جناب سید الساجدین بیمار علیه السلام که بر شتر برهنهٔ لنگی سوار کرده بودند نزدیک دروازه ساعات آوردند   فوقفوا بنا ثلث ساعات یطلبون الاذن من یزید لعنه الله   اف بر این اعتبار دنیا و لعنت بر اهل دنیا که اسیران گرسنه حیران و تشنه سرگردانرا نگذاشتند که داخل شهر شام محنت انجام کنند آه آه که تا سه ساعت ایشانرا در میانه هجوم عام از برای خوش آمد یزید لعنه الله نگاه داشتند تا از او اذن بگیرند که اگر آن ملعون اذن دهد ایشانرا داخل شهر کنند والا فلا پس چون آن شقی اذن داد ایشانرا داخل شهر کردند فوقفوا علی درج المسجد الجامع حیث یقام السبایا پس ایشانرا بردند تا در خانه خداوند که مسجد جامع بود جا دادند در مکانیکه اسیرانرا جای میدادند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

مجلس هفتاد و یکم در بردن سرها و اسیران بخانهٔ یزید پلید علیه اللعنة و العذاب الشدید و اذیتهائی که بآنها رسانید

السلام علی الباکین علی سید الشهداء و علی اهله المبتلا بایدی اهل الزناء و رحمة الله و برکاته   و بعد   سبحان من تعزز بالوحدانیة سبحان من تکرم بالفردانیة جل جلاله و عظم سلطانه فاسئله ان یصلی بصلواته المتواترة علی من ابتدع طینته بحقیقة العبودیة و لما لم ینفصل عنه سبحانه اقل من طرفة عین فی لحظة سید الخلیقة و البریة محمد شفیع اهل المحبة و الولایة علیه و علی آله فی کل لمحة الالاف التحیة و السلام و التحیة و لا سیما علی ثالث الائمة و المکرم بالشهادة بشقاوة الرعیة فالقی جسده المجروح فی البادیة و رفع راسه مع بنته الابیة علی قناة البررة الطاغیة آه آه فدارت مع بنوته یا لها من ثورة فی العقاب و البراری و البادیة آه آه و فی البلاد و الاسواق الکوفیة ثم آه و احزناه انها طافت الی بلاد الشقیة و قامت فی مجالس الفجرة فادخلهم الفرقة الضالة بصنوف الاذی و الاهانة اعنی سیدی و مولای الحسین المظلوم شفیع الامة و محب الائمة الذین خلقوا من فاضل طینته و عجنوا بماء ولایته و یبکون لرزیته و انشاء الله تحشرون معه فی جنته کما یحشر اعداؤه فی سخط الله و نقمته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم   ای دوستان و ای کامل عیاران قول یحیی شنیدید بشنوید تا فی البحار عارف بحق خود و امام خود شوید تا بعد از آن از روی شوق و معرفت و محبت گریه‌ای زار و ناله‌های بی اختیار کنید پس اینکه جناب صادق آل محمد علیهم السلام فرموده است که رحم الله شیعتنا اوذوا فینا و لم نؤذ فیهم یعنی رحمت فرماید خداوند شیعیان ما را که در راه ما با اذیت افتادند و ما بخاطر ایشان اذیتی نکشیده ایم شیعتنا منا و قد خلقوا من فاضل طینتنا یعنی خداوند ما شیعیان ما از ما هستند و بتحقیق که خلق شده اند

از فاضل طینت ما مؤلف گوید یعنی از نور طینت اهلبیت علیهم السلام به از فاضل اصل آن زیرا که کسی با ما در اصل و حقیقت طینت شیعیان
شرکت نیست وَعُجِنُوا بِمَاءِ وَلَایَتِنَا رَضُوا بِنَا أَئِمَّةً وَرَضِینَا بِهِمْ شِیعَةً و سرشته شده است طینت شیعیان ما به آب ولایت ما ایشان
راضی شده‌اند به امامت ما از برای خود و ما راضی شده‌ایم به شیعه بودن ایشان از برای ما یُصِیبُهُمْ مُصَابُنَا وَتُبْکِیهِمْ أَوْصَابُنَا به ایشان میرسد
مصایب ما و بناله و گریه درمیآورد ایشان را المهای ما وَیَحْزُنُهُمْ حُزْنُنَا وَیَسُرُّهُمْ سُرُورُنَا محزون میکرداند ایشانرا حزن ما و سرور
میکرداند ایشانرا سرور و خوشحالی ما وَنَحْنُ أَیْضاً نَتَأَلَّمُ بِتَأَلُّمِهِمْ وَنَطَّلِعُ عَلَى أَحْوَالِهِمْ و ما اهل بیت نیز متألم میشویم در الم ایشان و مطلع میشویم
بر احوال ایشان فَهُمْ مَعَنَا لَا یُفَارِقُونَا وَنَحْنُ لَا نُفَارِقُهُمْ پس ایشان با ما اهل بیت‌اند و از ما مفارقت نمیکنند و ما نیز با ایشانیم و از ایشان
جدا نمیشویم لِأَنَّ مَرْجِعَ الْعَبْدِ إِلَى سَیِّدِهِ وَمُعَوَّلَهُ عَلَى مَوْلَاهُ از جهت آنکه بازگشت بنده بسوی آقای اوست و محل اعتماد و تکیه‌گاه او مولای
اوست فَهُمْ یَهْجُرُونَ مَنْ عَادَانَا وَیَجْهَرُونَ بِمَدْحِ مَنْ وَالَانَا وَیُبَاعِدُونَ مَنْ آذَانَا ایشان دوری میکنند از هر کس که دشمن ماست و آشکار مدح
میکنند هر کرا که دوست ماست و دوری میکنند از هر کس که دشمن ماست اللَّهُمَّ أَحْیِ شِیعَتَنَا فِی دَوْلَتِنَا وَأَبْقِهِمْ فِی مُلْکِنَا وَمَمْلَکَتِنَا الهی خداوندا
زنده کردان شیعیان ما را در زمان دولت ما و رجعت ما و باقی دار ایشانرا در ملک ما و مملکت ما اللَّهُمَّ إِنَّ شِیعَتَنَا مِنَّا وَمُضَافِینَ إِلَیْنَا الهی خداوندا
بدرستیکه شیعیان ما نسبت داده شده‌اند بما و متعلق اند بما فَمَنْ ذَکَرَ مُصَابَنَا وَبَکَى لِأَجْلِنَا اسْتَحْیَى اللَّهُ أَنْ یُعَذِّبَهُ بِالنَّارِ پس هر کس یاد آورد مصایب ما را
و گریه کند بجهة خاطر ما حیا میکند خداوند از اینکه عذاب کند او را باتش غضب خود مؤلف شرمسار گوید که اگر جناب قدس متعال از الطاف
کامله خود ما را از فاضل طینت طیبه آل محمد ارواحنا لهم الفداء خلق فرماید و اهل عصمت علیهم السلام راضی شوند بشیعه بودن ما عاصیان و خداوند با این
فرماید که ما گناهکاران بیحیا را که از جناب او حیا نکرده‌ایم و گناه کرده‌ایم بسبب گریستن در مصیبتهای ایشان عذاب نفرماید چگونه نمیشود که با درد و وقت
شنیدن مصایب ایشان ناله و نوحه نکنیم خصوصا مصائبیکه در شام محنت انجام بر ایشان واقع شد اید دوستان از برای ناله و نوحه همین حدیث
جگر شکاف بس است که در کتاب مصایب المعصومین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌ام که آنجناب از پدر بزرگوار خود حضرت باقر
روایت کرده است که از پدر مظلوم خود جناب سید الساجدین علیه السلام سؤال کردم که شما را چگونه داخل شام کردند و نزد یزید پلید بردند
قَالَ حَمَلَنِی عَلَى بَعِیرٍ یَظْلَعُ بِغَیْرِ وِطَاءٍ یعنی فرمود که سوار کرده بودند مرا بر شتر برهنه که میلنگید و سر پدر مظلوم شهیدم حسین علیه السلام و در پیش روی
من بر سر نیزه بود شهنشهی که بفرق یزید افسر از اوست بفرق نیزه سر آفتاب جبین از اوست شهی که جلوه کند بر سنان چو مهر
سرکش شعاع مهر و مه و نور شمع و اختر از اوست همین نه شور بگیتی فکنده خنجر شمر خروش نه فلک و شور هفت کشور از اوست
همین جهان نه پر از شور نینوا باشد که شور ناله و غوغای روز محشر از اوست وَنِسْوَتُنَا خَلْفِی عَلَى بِغَالٍ أُکُفٍ آه آه و زنان ما در عقب
من بر قاطرهای معیوب لاغر سوار بودند و ملازمین همه نیزه‌ها بر دست گرفته در عقب و اطراف ما راه میرفتند وَإِنْ دَمَعَتْ مِنْ أَحَدِنَا عَیْنٌ قُرِعَ
رَأْسُهُ بِالرُّمْحِ آه و مصیبتاه اگر یکی از ما میگریست و اشک از چشم او بیرون میآمد نیزه بر سر او میزدند تا داخل شهر شام شدیم پس فریاد زننده فریاد
زد و گفت یَا أَهْلَ الشَّامِ هَؤُلَاءِ سَبَایَا أَهْلِ الْبَیْتِ خداوند هرگز دهان آن فریاد زننده بی ایمان را از قوم جهنم خالی نکرداند که سخنی گفت
که نمیتوان بیان کرد و نمیتوان شنید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در کتاب بحار روایت کرده است که چون اهل بیت علیهم السلام را داخل شهر
شام کردند در نزد مسجد جامع جای دادند در آنجائیکه اسیران را جا میدادند و در میانه اسیران بود حضرت سید الساجدین علیه السلام پس پیرمردی
از اهل شام بخدمت آنحضرت آمد فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی قَتَلَکُمْ وَأَهْلَکَکُمْ وَقَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ فَلَمْ یَأْلُ عَنْ شَتْمِهِمْ پس عرض کرد که حمد میکنم خداوند
آنچنانی را که بقتل رسانید شما را و هلاک کردانید شما را و قطع کرد شاخ فتنه را و باقی نگذاشت هیچ ناسزائی را مگر آنکه هر چه خواست بآنحضرت گفت و در
همان کتاب در حدیث دیگر است که گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی قَتَلَکُمْ وَأَهْلَکَکُمْ وَأَرَاحَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِکُمْ وَأَمْکَنَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْکُمْ یعنی حمد میکنم
خداوند آنچنانی را که کشت شما را و هلاک کردانید شما را و براحت انداخت شهرها را از دست مردان شما و مسلط کردانید یزید را بر شما و چون
کلام آنمرد به آخر رسید بیمار کربلا فرمود که ای مرد من صبر کردم و گوش بسخنان تو دادم و تو از عداوت و خشم خود هر چه خواستی ظاهر کردی و هر چه
خواستی گفتی آیا میشود که تو هم صبر کنی و گوش بسخنان من بدهی چنانکه من گوش دادم آنمرد گفت که ای بیمار تو هم بگو تا بشنوم که چه میخواهی بگوئی
آنحضرت فرمود که آیا کلام خداوند عز و جل را خوانده عرض کرد که بلی فرمود که آیا این آیه را خوانده که فرموده است قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ

فی القربی یعنی یا محمد بامت خود بفرما که سؤال نمیکنم از شما زحمت رسالت را اجری مگر دوستی ذوی القربی را آن مرد عرض کرد که بلی آنحضرت
فرمود که مائیم ذوی القربی پیغمبر شما باز آنجناب فرمود که ای مرد آیا این آیه را خوانده که خداوند میفرماید که وآت ذا القربی حقه یعنی عطا کن
ذوی القربی را حق او را آن مرد عرض کرد که بلی آنحضرت فرمود که مراد از او مائیم پس آنحضرت فرمود که آیا این آیه را خوانده که میفرماید واعلموا انما غنمتم
من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی یعنی هرچه حاصل میشود از برای شما از منفعت از چیزی پس بدرستیکه از برای خداوند است خمس آن
واز برای رسول است واز برای ذوی القربی آن مرد عرض کرد که بلی آن بزرگوار فرمود که آنجماعت مائیم پس آنحضرت فرمود که ای مرد آیا این آیه شریفه را
خوانده که خداوند میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی نیست و جز این نیست که اراده کرده است خداوند تعالی
که ببرد از شما اهل بیت هر خباثت و عیبی را و پاک گرداند شما را پاک کردنی نیکو آن مرد عرض کرد که بلی آنحضرت فرمود که مراد از این آیه شریفه مائیم
پس آن مرد شامی این آیات شریفه را شنید زنگ جهل و عداوت از قلب او برطرف شد واز سرزنشهای ناشایسته خود پشیمان گردید پس دو دست خود را
بجانب آسمان بلند کرد و سه دفعه عرض کرد که اللهم انی اتوب الیک یعنی ای خداوند من توبه و بازگشت کردم بسوی جناب تو از عمل زشت
خود اللهم ابرء الیک من عدو آل محمد صلی الله علیه وآله ومن قتلة آل محمد علیهم السلام یعنی ای خداوند من بدرستیکه من بیزاری میجویم بسوی جناب
تو از دشمنی آل محمد صلی الله علیه وآله واز کشندگان آل محمد علیهم السلام یعنی ای خداوند من بدرستیکه من بیزاری میجویم تحقیق که من قرآن خوانده ام
لکن تا امروز این آیات را نفهمیده بودم و در حدیث دیگر است که آن مرد ساعتمند عرض کرد که یا ابن رسول الله اگر من از جهالتهائی که کرده ام
توبه کنم آیا توبه من قبول خواهد شد آنحضرت فرمود که بلی ان تبت تاب الله علیک بفدای آنحضرت شوم که عجب بشارتی باو داده فرمود که بلی
ای مرد اگر توبه کنی توبه ترا قبول خواهد فرمود و تو با ما محشور خواهی گشت پس آن مرد عاقبت بخیر تائب گردید و در حدیث دیگر است که این خبر
بگوش یزید پلید رسید پس امر کرد بقتل آن پیرمرد و او را کشتند رحمت خداوند بر او و لعنت خداوند بر یزید و قاتل آن پیر مؤلف گوید
که بعد از آنکه بکیفیت ورود اسیران در بدر و بقتیان خونجگر بر شام غم فرجام مطلع شدی بدانکه در کیفیت و حالت مطلع شدن یزید عنید
بر ورود اهل بیت شاه شهید علیه السلام بر شام محنت انجام احادیث مختلفه است در یک حدیث میفرماید که آن ملعون در آن نماز شام گفته بود
میخواست که اقامه بگوید تا مشغول نماز شود که او را خبر دادند پس آن بی ایمان تارک الصلوة حقیقی از شدت خوشحالی کیفیت نشست و بعد برخواسته اقامه
و نماز کرد و آنچه در حدیث وارد شده است که هرکس در میانه اذان و اقامه نماز شام بنشیند مثل نشستن شخص محزون پس برخیزد و اقامه گوید و نماز کند
ثواب شهیدی که در راه رضای الهی در خون خود غلطیده باشد از برای او مینویسند شاید که علت آن حدیث این باشد که در آن وقت بخاطر بیاورد شهادت
مظلوم کربلا علیه السلام را و آوردن سر مقدس او را با اهل و عیال آنحضرت بشام و خوشحال شدن یزید از برای این شدت حزن و اندوه بنشیند خداوند باو
ثواب شهید عطا فرمایند و در حدیث دیگر وارد شده است که وقتی آنشقی را خبر دادند که بر سر پشتر او دستمالی بسته بود و دستها و پاهای او را در میان
طشتی در آب گرم گذاشته بودند و پیش روی او طبیبی از برای معالجه مرض او نشسته بود و در اطراف و جماعتی از بنی امیه لعنهم الله نشسته بودند
و از برای او صحبت میداشتند چون چشم خبر آورنده آن ملعون بآن بی ایمان افتاد فریاد زد و گفت اقر الله عینک یورود رأس الحسین یعنی خداوند
چشمهای ترا روشن گرداند بوارد شدن سر حسین اکایش کور کرداند پس یزید پلید چون آن صدا را شنید نگاه تندی از روی تعجب باو نمود
و بطبیب گفت که زود باش در معالجه که خواهی بکن و چنان احوالش منقلب شد که طبیب معالجه را موقوف کرده از نزد او برخواست و دید که از شدت
فرح و خوشحالی جمیع ناخوشیهای او را که میخواست معالجه کند بیمعالجه برطرف شد پس آن ملعون نامه ابن زیاد بدبنیاد را از قاصد گرفت و خواند و چون
بر تمام مطالب نامه مطلع شد چنان انگشتهای خود را بدندان گزید که نزدیک بود انگشتهای او قطع شود پس گفت که انا لله وانا الیه راجعون
و نامه را داد بآنهائیکه در اطراف او نشسته بودند خواندند و چون آنجماعت بر مضمون نامه مطلع شدند بیکدیگر میگفتند که این عملی است که بدست
خود بر سر خود آورده اید پس بقدر ساعتی زیاده نگذشته بود که دیدند علمهای کفر و ضلالت پیدا شده آه و مصیبتاه و علمداران و اطراف
همه صداها بخود بلکه تا الله اکبر بلند کرده بودند پس همگی گوش دادند و صداهائی میشنیدند که تغنی این اشعار را میخواندند جاؤا
برأسک یا ابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلا یعنی آوردند سر ترا ای فرزند دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در حالتیکه بخاک و خون
مالیده شده است ویکبرون بان قتلت وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا وآن اشقیا تکبیر میگویند برای کشتن تو و حال آنکه بقتل

جناب تو قتل کردند تکبیر را و تهلیل را و اینست که جناب صاحب الامر عجل الله فرجه در زیارت ناحیه میفرماید که لقد قتلوا بقتلک
الاسلام یعنی بتحقیق که قتل نمودند بسبب قتل تو اسلام را و عطلوا الصلوة والصیام معطل کردند
امر نماز و روزه را و نقضوا السنن والاحکام و درهم شکستند سنت رسول را و احکام را و هدموا قواعد الایمان و خراب کردند
قاعده های ایمان را و حرفوا آیات القرآن و تغییر دادند آیات قرآن را و هملجوا فی البغی والعدوان و بجولان درآمدند در سرکشی و عدوان
لقد اصبح رسول الله صلی الله علیه و آله موتورا بتحقیق که صبح کرد رسول خدا از جهت خاطر تو در حالتی که نشد قصاص طلب یا از خون جناب تو و عاد کتاب
الله عز و جل مهجورا و برگشت کتاب خداوند عز و جل در حالتی که متروک بود و یعنی کسی عمل بآن نمینمود و غودر الحق اذ قهرت مقهورا
و تنگ گرفته شد کار بر حق و اهل حق هرگاه تو کرده بودی مغلوب و مقهور و فقد بفقدک التکبیر والتهلیل و برطرف شد ببرطرف شدن تو تکبیر و تهلیل
والتحریم والتحلیل والتنزیل والتأویل و برطرف شد حلال و حرام و شأن نزول قرآن و تأویل آن و ظهر بعدک التغییر والتبدیل و ظاهر
شد بعد از تو در دین تغییر و تبدیل والالحاد والاهواء والاضالیل و ظاهر شد از دین حق برگشتن و خلق را گمراه کردن والفتن
والاباطیل و ظاهر شد فتنه ها و سخنان باطل و دروغ مؤلف گوید که جمیع آنچه در این زیارت اشاره فرموده اند بشهادت آنحضرت
در اسلام واقع شد آه آه در حدیثست که پس سرها و اسیران را وارد کردند آه آه و احزناه راوی میگوید که در آن وقت جناب سید ساجدین
علیه السلام را دیدم که بیمار و ضعیف و نحیف شده بود و بر شتر برهنه سوار بود و این اشعار را میخواند اقاد ذلیلا فی دمشق کانّنی من الزنج
عبد غاب عنه نصیره کشیده میشوم بر حال کمال ذلت در شهر شام گویا من غلام زنگی حبشی میباشم که از او غایب شده باشد یاری
کننده او و جدّی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیر المؤمنین وزیره و حال آنکه جدم رسول خداست در همه عوالم ظاهر و باطن و شیخ
من و بزرگ من امیر المؤمنین است که وزیر و خلیفه اوست فلیت لم انظر دمشقا ولم یکن یزید یرانی فی البلاد اسیره پس ای کاش
که شهر شام را نمیدیدم آه آه و ای کاش که نبود یزید که مشاهده کند مرا که در قید و بند اسیر و ذلیل اویم آه آه که اهل بیت علیهم السلام را این
احوال بنزد یزید ملعون میآوردند و چونکه نزدیک در خانه آن ملعون رسیدند ناگاه مروان حکم لعنه الله از نزد یزید بیرون آمده و نزد
اسیران ایستاد و از روی تکبر و فخر و خوشحالی نگاه باطراف لباسهای خود میکرد و ایشان را حقیر و خوار میشمرد که ناگاه برادرش عبد الرحمن بنزد او
آمد چون نظرش بر سر بریده فرزند پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله افتاد دید که بر سر نیزه است گریست و روی بکوفیان و شامیان کرد
گفت که آگاه میگردانم شما را پس بتحقیق که محروم و محجوب کردید شما از جد او رسول الله صلی الله علیه و آله که دیگر هرگز با شما در هیچ امری نزد
نخواهم کرد پس روی بآن سر بریده کرده و عرض کرد که یا ابا عبد الله چه قدر ناگوار است بر من آنچه بر جناب تو وارد شده است
پس شروع کرد بخواندن این رباعی سمیة امسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل یعنی سمیه که زن زانیه است روز را
بشب آورده است در حالتی که نسل او بسیار و بعدد سنگریزه هاست و اینک فاطمه طاهره که دختر رسول خداست نسل او ضایع گردید و باقی
نماند از برای او نسلی امام غریب الطف ادنی قرابة الی ابن زیاد و هو فی العالم الرذل یعنی امامی که مقتدای نبی است که غریب بود در
بیابان کربلا اینک آورده شد سر او نزدیک ابن زیاد و حال آنکه آن ملعون از همه کس رذل تر و پست رتبه است آه آه که اسیران را تا نزدیکی خانه
یزید آوردند در کتاب مجالس روایت کرده است که بیمار کربلا در عرض راه اصلا با احدی متکلم نشد و چون بدر خانه یزید رسیدند شنیدند که مخضر بن
ثعلبه لعنه الله که خداوند مهر کند دهان او را و او را از آتش و زقوم جهنم خالی نگرداند بصدای بلند گفت که هذا مخضر بن ثعلبة الی امیر المؤمنین باللئام الفجرة
مؤلف گوید که والله دوستان خالص را تاب گفتن و نوشتن و شنیدن این کلمات نیست لهذا مرا قدرت بر بیان معنی این کلمات آن خبیث
بفارسی نیست لا اله الا الله لا حول ولا قوة الا بالله خداوند بجمیع لعنتهای خود لعنت فرماید آن ملعون را و کلمات او را و دوستان و اینان را لکن بدانید که
جناب سید الساجدین علیه السلام با آنکه از شدت هم و غم والم در عرض راه با احدی اصلا متکلم نشده بود چونکه این کلام را از آن بیحیای بی ایمان استماع نمود تاب
نیاورده بی اختیار در جواب او فرمود که ما ولدت ام مخضر اشر والأم یعنی ای ملعون تو نیکه از همه فاسق تر و فاجرتری و لئیم و پست رتبه تر
و در حدیث دیگر است که [illegible] یزید چون مطلع شد که سرها و اسیران را بقصر او آورده اند قصر خود را بانواع زینتها
مزین گردانید و خود لباس فاخر پوشیده و تاجی که مکلل بدر و یاقوت بود بر سر گذاشته بر تخت خود نشست و بزرگان قریش طلبید بر اطراف خود

خود بر کرسی نشانید پس اول سر آقای جوانان جنت را طلبید پس ملعونی که نیزه دار سر آن بزرگوار بود آن سر را در طشت گذاشته داخل قصر آن بی‌ایمان گردانید و گفت

اِملأ رِکابي فِضّةً أو ذَهَبا ٭ إنّي قَتَلتُ السَّیّدَ المُحَجَّبا

یعنی پر بار کن شتر سواری مرا از نقره و طلا زیرا که بقتل رسانیده‌ام آقائی را که پرورده در حجب بها و عزت و جلالت بوده است

قَتَلتُ خَیرَ النّاسِ أُمّاً وأبا ٭ وخَیرَهُم إذ یُنسَبونَ النَّسَبا

آه آه کشتم کسی که بهتر از همه کس بود از جهت مادر و پدر و بهتر و بزرگوارتر بود از همه کس از جهت حسب و نسب پس چون یزید پلید کلام را از آن ملعون شنید باو گفت که اگر میدانستی که او بهتر از همه خلق است چرا او را بقتل رسانیده کشتی در جواب گفت که امید جایزه تو را داشتم یزید جواب گفت که ترا جایزه نیست و امر کرد تا گردن آن خبیث را زدند و در حدیث دیگر است که شمر شریر داخل مجلس آن ملعون شد و طلب جایزه نمود و این شعر را خواند

اِملأ رِکابي فِضّةً أو ذَهَبا ٭ قَتَلتُ خَیرَ النّاسِ أُمّاً وأبا

یعنی پر بار کن شتر سواری مرا از نقره و طلا زیرا که بقتل رسانیده‌ام آنکسی را که بهتر بود از همه کس از جهت مادر و پدر راوی میگوید که چون شمر ملعون این شعر را خواند یزید ملعون نظر غضب آلوده باو کرد و گفت وَیلَکَ إذا عَلِمتَ أنّهُ خَیرُ النّاسِ أُمّاً وأبا فَلِمَ قَتَلتَهُ وجِئتَني بِرَأسِهِ یعنی وای بر تو ای شمر هرگاه میدانستی که او بهتر از همه خلق است از جهت پدر و مادر چرا او را کشتی و سر او را از برای من آوردی پس گفت ای ملعون از مجلس من بیرون برو که از برای تو در نزد من جایزه نیست پس آن ملعون بیحیا با نهایت خسران و حسرت و ندامت با سر شکسته از مجلس او گریخت و بیرون رفت قَد خَسِرَ الدُّنیا والآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الخُسرانُ المُبین پس امر کرد تا طبقی طشتی از طلا آوردند و آن سر مقدس را در میان آن گذاشتند پس بوی عطر از آن سر مطهر ظاهر که بر همه بوهای خوش غالب بود آه آه که از برای اطفای جلال خود و حقارت آن برگزیده خداوند گفت که کَیفَ رَأیتَ یا حُسَین یعنی چگونه دیدی امر را یا حسین آه واویلاه از مصیبت بزرگ که اگر تا قیامت خون از چشمهای عالمیان بجهت آن جاری شود از حق تعزیه داری آن بر نیایند ابتدا و واویلاه که اول ادبی که کرد این بود که چوب خیزرانی در دست داشت و بدندانهای آن سر مقدس روا داشت لعنه الله اشاره و بی ادبی کرد و گفت رَحِمَکَ اللهُ یا حُسَین لَقَد کانَ حَسَنَ الضِّحکِ آه واعزاه که در وقت اشاره کردن میگفت که خدا ترا رحمت کند یا حسین تو چه قدر خوش دندان و شیرین لب و نیکو خنده بودی پس از روی فرح و خوشحالی و فخر این شعر را خواند

نُفَلِّقُ هاماً مِن رِجالٍ أعِزَّةٍ ٭ عَلَینا وهُم کانُوا أعَقَّ وأظلَما

یعنی میشکافیم ما فرق مردان عزیز و اشراف را و ایشان بودند مستحق زیاده از آنچه با ایشان بعمل آورده‌ایم و سزاوار بودند که بیشتر از این بر ایشان ظلم کنیم روایت شده است که ابو برزه اسلمی گفت که وای بر تو ای یزید آیا بچوب خود بی ادبی میکنی بدندان حسین فرزند فاطمه زهرا ای یزید شهادت میدهم که بچشم خود دیدم که حضرت پیغمبر میمکید دندانهای او را و دندانهای برادرش حسن را و میفرمود که حسن و حسین آقایان همه جوانان اهل بهشتند بکشد خداوند کشنده شما را و مهیا گرداند از برای او جهنم را که بد جای بازگشتی است از برای او پس یزید علیه اللعنه غضب کرده و امر کرد تا او را از مجلس بیرون کردند و در روایت دیگر وارد شده است که گفت قسم بخداوندی که لا اله الا هو که بچشم خود دیدم که رسول خدا لبهای او را میبوسید و میمکید و میفرمود که اللّهُمَّ إنّ هذَینِ وَدیعَتي عِندَ المُسلِمینَ یعنی بار خدایا اینها امانت منند در میان مسلمانان پس گفت که ای یزید این نوع سلوک و رفتار میکنی با امانتهای رسول الله پس یزید در غضب شد و امر کرد تا او را در زندان کردند و نقل شده است که آن سعادتمند در زندان فوت شد و در حدیث است که در آن وقت رأس الجالوت که یکی از علمای یهود بود در آن مجلس حاضر بود چون آن نوع رفتار یزید را با آن سر منور دید گفت ای یزید آیا اذن میدهی که از تو سؤالی کنم گفت که از هر چه میخواهی سؤال کن پس او گفت که ترا بخدا قسم که راست بگو که صاحب این سر کیست فَما رَأیتُ أحسَنَ مِنهُ ولا أملَحَ که روی نیکوتر از این کم دیده‌ام و خوش خنده‌تر از او مشاهده نکرده‌ام آن ملعون در جواب گفت که این سر حسین بن علی است که در زمین عراق با ما یاغی شده بود و امر کردیم تا او را بقتل رسانیدند رأس الجالوت گفت که گناه او چه بود که مستوجب کشتن شده بود یزید ملعون گفت که وای بر تو بدانکه اهل عراق کاغذها باو نوشتند و او را بآنجا خود خواندند و میخواستند که او را خلیفه کرده باشند پس عامل من ابن زیاد او را کشت و سر او را بجانب من روانه کرد پس او گفت ای یزید در میانه من و حضرت داود زیاده از سی نفر و در حدیث دیگر هفتاد نفر فاصله است و یهودان مرا تعظیم میکنند و خاک قدمهای مرا از برای تبرک جمع میکنند و پیغمبر شما هنوز دیروز از میان شما رفته است و امروز شما بر این شدت بر اولاد او سخت گرفته اید و ایشان را بقتل رسانیده اید و زنان حرم او را اسیر کرده اید آه و مصیبتاه و همه اولاد او را در بیابانها و صحراها متفرق کرده اید بدانید ای یزید که شما بدترین همه امتهائید یزید پلید چون این سخنان را شنید متغیر گردید و گفت که اگر نه این بود که پیغمبر شما فرموده است [illegible] بس کن از امثال این سخنان بگو والا امر میکنم که ترا بقتل رسانند پس او ساکت شد و در بعضی

از کتب صحاح است که یزید با او گفت که اگر نه این بود که پیغمبر ما فرموده است که اهل ذمه را مرنجانید اگر کسی ایشان را اذیت کند
من در قیامت با او خصمی خواهم کرد هر آینه امر میکردم بقتل آن یهودی گفت که ای یزید احمق پیغمبر که بجهت اهل ذمه با امت خود مخاصمه کند
برای قتل فرزند خود چه خواهد کرد وای یزید وای بر تو و آن ذریه که جد صاحب این سر با تو منازعه کند و مادرش دادخواه شود و پدرش گریبانگیر تو
گردد وای یزید من بعد از پیغمبری شوم که در حق او بیگانگان چنین وصیتی کرده پس چون یزید پلید علیه اللعنه این کلام را شنید خشمناک گردید و امر کرد
بجلادان که سر او را از بدن جدا کنند یهودی گفت که ای یزید من هیچ بهتر از فرزند رسول خدا نیستم که تو او را بدین خواری شهید کردی و بجاست که
من هم در راه او شهید شوم تا در فردای قیامت در زمره شهدای کربلا محشور گردم پس از جای جست و آن سر بریده را برداشت و بر سینه نهاد
و گفت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله پس عرض کرد که ای آقای همه شهیدان مرا فردای قیامت در میانه شهدای خود طلب
کن پس جلادان آن تازه مسلمان یهودی را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند. انا لله و انا الیه راجعون رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره.

مجلس بیست و دویم در دخول اسیران بر یزید علیه اللعنه و خواهش آن ملعون سکینه و فاطمه را بکنیزی

السلام علی من بکی علی الذریة الطاهرة التی طلع اهل اللعنة فیهن [illegible] وبعد الحمد لله المعبود بکل لسان والمسجود الذی عبده
الثقلان بل عبده کل شیء بلسان السر والعیان اللهم صل وسلم علی من لم یترکک ولم یعبد کمثله احد من الاولین والآخرین ولم یقدر
علی حمل ذرة من حلمه وعمله احد من السابقین واللاحقین لان کل ما عندهم بالاضافة الی ما عنده لیس الا کذرة من اشعة نیر السموات والارضین
محمد معدن جمیع فیوضات ما فی التدوین والتکوین وعلی آله الطیبین الطاهرین المعصومین خصوصاً علی سید المظلومین المقهورین المقتولین
ابی عبد الله الحسین الذبیح العطشان وعلی ابنه سید العابدین تاج الراکعین الساجدین آه آه الاسیر بایدی المنافقین المغلول بسلاسل المعاندین
المربوط مع نسوته بحبل المخالفین الذی من علیه رئیس الملحدین بحل الغل من رقبته بیده لا بید الملازمین مع انه روحی له الفداء مالک
رقاب العالمین بحکم من برء الآدمیین بین الماء والطین اخی سیدی ومولای علی ابن الحسین سید الخاضعین الخاشعین الباکین علیه
وعلی الاسراء معه والباکین علیه آلاف الثناء والتحیة فی کل آن وحین وعلی اعدائه وظالمیه خصوصاً علی یزید اللعین آلاف اللعنة ابد
الآبدین ۔ بدانکه شیخ صدوق علیه الرحمة در کتاب امالی از طاوس یمانی روایت کرده است که در مکه معظمه گذشتم بر حجر الاسود پس دیدم که شخصی
در رکوع و سجود است پس چون نیک نظر کردم دیدم که جناب علی بن الحسین علیه السلام است پس در قلب خود گفتم که این بزرگوار از صالحین و عابدین اهل بیت
نبوت و رسالت است والله که خوب غنیمتی است که بروم در نزدیکی او نماز اختیار کنم تا از دعای آنجناب تعلیم گیرم و منتفع گردم پس متوجه
شدم تا از نماز فارغ شد پس دیدم که هر دو کف دست مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرده و با پروردگار خود مناجات کرد که معنی فارسی آن اینست که
سیدی سیدی اینست دو دست من که مملو از گناه است و بسوی جناب تو بلند کرده ام و چشمهای خود را بجانب تو باید کشیده ام و سزاوار است
از برای کسیکه ترا بخواند از روی رقت و پشیمانی اینکه تو او را جواب دهی از راه کرم و تفضل ای سید و مولای من مرا از اهل شقاوت خلق فرموده تا طول دهم
گریه خود را یا از اهل سعادت فرموده تا بشارت دهم امیدواری خود را یا از برای گرزهای آتش خلق فرموده اعضای مرا یا از برای آشامیدن چرکهای
جهنم آفریده امعا و شکم مرا ای سید و آقای من اگر قدرت داشت بنده که از قبضه قدرت مولای خود بگریزد هر آینه من اول آنها بودم که از جناب
تو میگریختم لکن میدانم که از قبضه قدرت تو نتوانم فرار کنم ای سید و مولای من اگر عذاب کردن من باعث زیادی ملک و سلطنت و پادشاهی تو
میشد از تو سؤال میکردم صبر بر آن لکن میدانم که زیاد نمیکند در ملک تو طاعت مطیعین و کم نمیکند از آن معصیت عاصیین ای سید من چه رتبه
دارم من و چه قدر مقام دارد خواهش من ببخشا بمن بتفضل خود و بپوشان مرا بستاریت خود و عفو فرما از سرزنش بعض بکرم وجه خود ای خداوند
من و سید من رحم فرما بر من در آن وقتیکه در رختخواب خود افتاده باشم و قدرت بر حرکت نداشته باشم و دوستان من مرا حرکت دهند از جائی
بجای دیگر و رحم فرما بر من در آن زمانیکه مرا بر جای غسل دادن خوابانیده باشند شایستگان از همسایهای من و رحم فرما بر من آن وقتیکه نعش مرا بر دوش گرفته
باشند و گرد آن باشند اطراف آنرا اقربای من و رحم فرما در قبر تاریک ظلمانی بر وحشت من و غربت من و تنهائی من طاوس یمانی میگوید که از شدت
گریه و ناله آن بزرگوار من بسیار بگریه در آمدم بحدیکه نتوانستم خود را ضبط نمایم پس صدای من بگریه بلند شد پس آن بزرگوار روی مبارک خود را بجانب

من کرده اید و فرمود که ابطحی پس بیابانی چه چیز است این همه گریه و زاری آیا نیست این طور بندگی کردن از شان گناهکاران خطا و بی حیا
که من عرض کردم که ای حبیب من لازم است بر خداوند اینکه زود تقرب یابد به او بعد از آنکه جد تو محمد صلی الله علیه و آله طاوس میگوید
آنکه با آن بزرگوار در صحبت بودم دیدم که جمعی از اصحاب آنحضرت پیدا شدند آنجناب روی مبارک را بجانب ایشان کرده فرمود که ای گروه
اصحاب من وصیت میکنم شما را بآخرت و وصیت نمیکنم شما را بدنیا و می بینم شما را که بدنیا چنگ زده اید و خود را بآن بسته اید و بآن تمسک
شده اید ای گروه اصحاب من بدرستیکه دنیا خانه فانیست و آخرت خانه بقا پس بگیرید از خانه فنای خود از برای بقای خود و پاره کنید پرده
خود را در نزد خداوندیکه مخفی نیست بر او اسرار شما بیرون برید قلبهای خود را از دنیا پیش از آنکه بیرون برده شود بدنهای شما از آن و در کتاب
مناقب از اصمعی روایت شده است که میگوید در سالی روانه بیت الله و قبر رسول الله صلی الله علیه و آله شدم پس شبی با شتباه مشغول طواف
بودم که صدای حزینی شنیدم پس از عقب آن صدا رفتم و دیدم که جوان خوشروی پاکیزه شمایلی که در سیمای او آثار خیر ظاهر بود و بر سر او گیسوی
خوشرنگ بود و بپرده کعبه چسبیده او میگوید یا سیدی و مولای نامت العیون و غارت النجوم و انت ملک حی قیوم یعنی ای سید
و مولای من همه چشمها بخواب رفته است و همه ستارها غروب کرده و تو پادشاه حی قیومی و بتحقیق که پادشاهان همه درهای خود را بسته و پاسبانان
خود را در اطراف نشانیده اند وانت یا مولای بابک مفتوح للسائلین و تو ای مولای من در رحمت خود را گشوده از برای سوال کنندگان
و من بدرگاه تو آمده ام از برای آنکه نظر رحمت فرمائی بسوی من یا ارحم الراحمین پس شروع فرمود بمناجات کردن باین اشعار یا من یجیب
دعا المضطر فی الظلم یا کاشف الضر و البلوی مع السقم یعنی ای خداوندیکه جواب میگوئی دعای مضطر را در تاریکی و ای برطرف کننده
ناخوشی و محنت و بیماری قد نام وفدک حول البیت قاطبة وانت وحدک یا قیوم لم تنم و بتحقیق که بخواب رفته اند همه واردشدگان
باطراف خانه مکه و تو تنهائی خداوند قیومی و بخواب نرفته ادعوک یا رب حزنا هائما قلقا فارحم بکائی بحق البیت والحرم
میخوانم ترا ای پروردگار من مثل شخص محزونیکه با تملق بخواند ترا پس رحم فرما بگریه من بحق این خانه و این حرم هب لی بجودک فضل العفو
عن جرمی یا من اشار الیه الخلق فی الحرم ببخش برای من بجود خود جای آنکه در گذری از جرم من ای خداوندیکه اشاره مینمایند خلق در حرم
ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف فمن یجود علی العاصین بالنعم اگر بوده باشد عفو تو بطوریکه امید نداشته باشد در آن آنکه در گناه
زیاده روی کرده است پس کیست که جود کند بر عاصیان بنعمتها پس آن بزرگوار سر مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرده و عرض کرد که ای خداوند من
و مولای من اطاعت کرده ام ترا بمنت تو پس از برای تست حمد و ثنا و حجت بر من و نافرمانی کرده ام بجهل خود پس از برای تست حجت بر من پس باظهار
منت تو بر من و باثبات حجت تو سوال میکنم ای مولای من اینکه بیامرزی مرا و رحم فرمائی بر من و عفو فرمائی جمیع گناهان مرا و محروم نگردانی
مرا از دیدن جدم رسول الله صلی الله علیه و آله در دار کرامت تو پس شروع کرد بخواندن این اشعار اتیت الیک رب العالمینا و جلت
الخلائق اجمعینا یعنی آمدم بدرگاه تو ای پروردگار عالمیان و حال آنکه همه خلائق از جناب تو در خوف و بیمند و جئت الیک قصدا یا الهی
وانت المسئول انت المحسنا عمدا روی بجناب تو آورده ام ای خداوند من آیا رحم میکنی بر من بعفو خود ای یاری کننده من وانت الله
والاعظم رجاء والکل منتاش الی منتجینا توئی خداوند و توئی یاری کننده بحق و بدرستیکه توئی انیس و مونس آنجاهائیکه وحشت
و خوف افتاده اند پس عرض کرد که ای خداوند و ای سید و مولای من اعمال حسنات مخلوقات ترا مسرور نمیگرداند و معاصی ضرر بتو نمیرساند پس ببخشا
گناهکاری مرا بمن پس این اشعار را بخواند الا یا رجائی انت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی کلها فاقض حاجتی ای خداوندیکه
توئی محل امید من و توئی برطرف کننده غم من پس ببخش از برای من همه گناهان مرا و برآور حاجت مرا فزادی قلیل لا اراه مبلغی
علی الزاد ابکی ام لبعد مسافتی آه آه پس کمست توشه آخرت من و نمی بینم که این توشه کم مرا بمنزل برساند متحیرم که بر کمی توشه گریه کنم یا بر
دوری منزلم تا لکنم اتیت باعمال قباح ردیة و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی روی بدرگاه تو آورده ام با اعمال قبیح
مردود و نیست در میانه همه خلائق بنده که معصیت کرده باشد مثل معصیت من اتحرقنی بالنار یا غایة المنی فاین رجائی ثم
این مخافتی آیا میسوزانی مرا به آتش ای آنکه منتهای آرزوی من توئی پس اگر چنین پس بجا رفت امید من و امید من بعفو تو و تقدیر
خوفهای من از عذاب تو اصمعی میگوید که آن بزرگوار چندین دفعه این اشعار را خواند و تکرار فرمود تا آنکه افتاد و غش کرد پس من پیش رفتم و نظر بروی

او کردم دیدم که جوان حضرت امام زین العابدین است علیه و علی جده و ابیه السلام پس سر مبارک او را از روی خاک برداشتم و در دامن خود گذاشتم پس از بس آنجناب گریسته بود قلب من بر رقت قلب او بسوخت پس بر آنحضرت گریستم گریه شدیدی پس قطرهٔ از قطرات اشک من بر صورت نورانی او چکید پس آنجناب از غش بحال آمد و چشم مبارک را گشود و قال من هذا الذی یجاء اشتغلنی عن ذکر مولای یعنی فرمود کیست مرا باز داشته است از ذکر مولای من من در جواب عرض کردم که منم بنده تو اصمعی پس گفتم که ای مولای من چه چیز است این گریه تو و باعث اینقدر جزع و فزع چیست و حال آنکه آنجناب تو از اهل بیت نبوتی و معدن رسالت و باب کرامتی و خداوند در شان شما آیه تطهیر را نازل گردانیده است در آنجا که میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اصمعی میگوید که چون آنحضرت این کلمات را شنید راست نشست و فرمود که ای اصمعی هیهات هیهات بدانکه خداوند خلق فرموده است بهشت را از برای هر کس که او را اطاعت کند اگر چه غلام حبشی باشد و خلق فرموده است جهنم را از برای هر کس که معصیت کند او را اگر چه سید هاشمی باشد آیا نشنیده قول خداوند را که میفرماید فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون یعنی هرگاه دمیده شود در صور پس باقی نمیماند در آن هنگام نسبی از برای مخلوقات و پرسش نمیشود از ایشان اصمعی میگوید که چون من این کلمات را از آن بزرگوار شنیدم آنجناب را بحال گریه و ناله و بندگی خود گذاشتم و در پی کار خود رفتم مؤلف گوید که ای دوستان جناب سید الساجدین علیه السلام والله که محب حقیقی این امام عالیمقام که شمهٔ از مقامات عبودیت و بندگی او را شنید نمیتواند تسلی شود و آرام و گریه و ناله نکند که همین بزرگوار را اسیر کنند و بر دست و گردن مبارکش غل و زنجیر بگذارند و بر شتر بیجهاز سوار کنند و بشهرها و دیارها بگردانند و در شهری و دیاری انواع اذیتها برسانند خصوصا در شام شام شام زیرا که در آنجا بر آن مظلوم زیاده از همه جا اذیت و بی ادبی و بی احترامی کردند و کافیست از برای بیان این مدعی حدیثی که در کتاب مصائب المعصومین از جناب سید الساجدین علیه السلام روایت کرده ام که آنجناب فرمود که لما وفدنا علی یزید بن معویة علیهما الهاویة اتونا بحبال و ربطونا مثل الاغنام و کان الحبل فی عنقی و عنق ام کلثوم و بکتف زینب و سکینة والبنات ایضا همین حدیث جگرشکاف کافیست از برای بیان شقاوت کفر یزید پلید و مظلومیت و اذیت اهل بیت عصمت علیهم السلام که جناب سید السلام میفرماید که چونکه ما وارد شدیم بر یزید بن معویه علیهما اللعنه ریسمانها آوردند و ما اسیران را مثل گوسفندان بهم بستند و یک سر ریسمان بگردن من و یک سر دیگر آن بگردن عمه ام ام کلثوم خاتون بسته بودند و در میان بر کتف عمه ام زینب خاتون و باقی دختران بسته بود و ساقونا و کل من قصر عن المشی ضربونا حتی اوقفونا بین یدی یزید لعنة الله آه از مصیبت و ذلت اهلبیت علیهم السلام که محب خالص راضی بگفتن و شنیدن آن نمیشود که جناب سید العابدین و سید الراکعین و سید الساجدین فداه ارواح العالمین میفرماید که چون ما را بنزد یزید پلید بردند هر وقت بجهة شدت سیم و غم و الم در راه رفتن کوتاهی میکردیم ما را میزدند و برین احوال ما را بردند تا در میانه دو دست آن ملعون در پیش روی او نگاه داشتند پس من اندک پیشتر رفتم در حالتی که آن شقی بر تخت سلطنت و پادشاهی خود تکیه زده بود پس گفتم ای یزید اتأذن لی فی الکلام یعنی ای یزید آیا اذن میدهی مرا که سخن بگویم قال قل و لا تقل هجرا آن ملعون گفت که سخن بگو ولیکن سخن بیهوده و لغو مگو آنحضرت فرمود که ای یزید من در اینحال اسیری در مقامی واقع شده ام که مجال بیهوده گفتنم نیست پس آنحضرت فرمود که ای یزید ترا بحق خدا قسم میدهم که چه گمان میبری بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر ما را بدین احوال مشاهده کند مؤلف گوید که مراد آنحضرت این بود که ای یزید اگر رسول خدا در این مجلس حاضر شود و مشاهده نماید که تو بر تخت سلطنت و پادشاهی نشسته و تاج مکلل بجواهر بر سر گذاشته و بگذارد در اطراف خود بر کرسیها نشانیده و اهل و عیال او را اسیر کرده و گرسنه و تشنه و خوار و ذلیل گردانیده و مانند گوسفند همه را بیک ریسمان بسته و در مجلس بیگانه محرم برپا داشته آیا آنحضرت بر چه حال خواهد شد و چه خواهد فرمود پس سید الساجدین بعد از گفتن این کلام گریست گریستن شدیدی و ساکت شد پس فاطمه مظلومه دختر شاه شهیدان که عروس حضرت قاسم بود بصدای بلند فرمود که یا یزید بنات رسول الله سبایا یعنی ای یزید از تو سؤال میکنم که آیا روا است که دختران رسول خدا اسیر شوند و چون حاضران مجلس این کلمات را از بیمار کربلا علیه السلام و فاطمه نوعروس ناکام شنیدند بی اختیار شده همگی شروع بگریه کردند بحدیکه صداها بگریه بلند شد پس چون یزید پلید صدای آنهمه گریه و ناله دید در دفعه امر کرد که ریسمانها را از گردنها و بازوها اسیران بریدند و در کتاب بعض اصحاب است که آن ملعون گفت که ای سکینه چرا یکدست بگردن خود گرفته آه آه واحسرتاه که آن مظلومه جواب داد که ای یزید این ریسمان ستم تو که بر گردن من بسته اند گردن مرا مجروح کرده پس آن ملعون امر کرد که دیگر ریسمانها را از گردن

و برداشتند که آن طفل بمرد و دست آن ریسمانرا گرفت و بناله حزین فرمود که ای یزید تا ریسمان از گردن عمه‌هایم بر نداری نخواهم گذاشت که از گردن من باز کنی پس آن شقی امر کرد که ریسمانها از بازو و گردن همه اسیران بریدند و در حدیثست که آنجناب گوشهای زر که در گوش آن مظلومه بود ایشانرا کشیده بدست خود قلع ساخت و از گردن بیمار کربلا علیه السلام سائیده و برداشت پس عرض کرد که یا علی بن الحسین هیچ میدانی که اینکار را از امر من بدست خود کردم آنحضرت فرمود بلی میخواهی که این منت را بر من بگذاری نه غیر گفت بلی ای التفتبان من ار قصد کرد بجا بودم در دو هستند آن که اسیر گردید وارد بر یزید پلید شدند دوازده نفر بودند پس آن حیای بی ایمان بجانب هریک نظر میکرد و اسم هریک را جدا جدا میپرسید پس نظر آن ملعون بسکینه خاتون افتاد و سؤال کرد که این کیست جواب دادند که نامش سکینه است قبلکت خفتها عبرتها حتی کادت

روحها الشیعیان وای ناله کنندگان چون جناب سکینه خاتون ملعون اینحالت را مشاهده نمود آه که باختیار گریست و از شدت الم گریه در گلویش گره شده بود بحدیکه نزدیک بود روح از بدنش مفارقت کند و چون گریست و اندک در حزن قلبش تسکینی شد یزید بیحیا گفت که ای سکینه چرا اینقدر گریه و ناله میکنی قالت کیف لا تبکی من لیس لها ستر تستر وجهها ورأسها عنک وعن جلسائک آه که سکینه مجزونه در جواب فرمود که ای یزید چگونه گریه و نوحه نکند دختریکه جامه ندارد که روی و سر خودرا از تو و از این همنشینان تو و نامحرمان بپوشاند پس آن ملعون شنید چون این کلمات را از سکینه مظلومه شنید گریست و گفت که لعنت خدا بر ابن زیاد باد و ما اقسی قلبه علی آل رسول الله چه قدر قسی القلب بوده است در حق آل رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن گفت ای سکینه همراه اسیران اسیر برو و در کوشه آرام کیر مرحوم رای ما بر آن قرار گیرد در حق شما حکم کنیم و در حدیث دیگر است که آن لعین بن لعین بعد از آنکه امر کرد باحضار اسیران و همه را در مجلس آن بیحیا حاضر کردند آه آه الله الله که شروع کرد بنظر کردن بایشان از اسم هریک جدا جدا سؤال میکرد و میگفتند که این ام کلثوم کریمهٔ ... مؤلف گوید که ظاهر آنست که مراد جناب زینب خاتون باشد و این ام کلثوم حاضر نیست و این صفیه است و آن ام هانیست و اینک رقیه است که عیال علی بن ابیطالبند و هند و دختر سکینه و آن دیگر فاطمه است که دختران حسین بن علیست و این جوان بیمار علی بن الحسین است آه آه که آن شقی بی ایمان اسیرانرا باسم و نسب شناخت پس روی نحس خود را بجانب سکینه خاتون کرد و گفت یا سکینه ابوک الذی کفر حقی وقطع رحمی ونازعنی فی ملکی یعنی ای سکینه پدرت آنکسی بود که کفران کرد حق مرا و قطع کرد رحم مرا و منازعه کرد در ملک و پادشاهی من آه آه سکینه خاتون از شنیدن این سخنان گریست و در جواب او فرمود ای یزید خوشحالی مکن بکشتن پدر بزرگوار من زیرا که همیشه او مطیع خداوند و رسول و بوده و پروردگار او را بجوار خود طلبید ... و اجابت نمود و بسعادت ابدیه کامیاب گردید ای یزید و البته از برای تو در روز جزا مقامی و میانه مقررست آنگه خواهد بود که از تو سؤال کند از آنچه با پدر مظلومم بعمل آورده پس مستعد جواب شو و کجا است از برای تو جواب پس یزید گفت که بس کن ای سکینه پدر ترا چه حقست بر من و در حدیثی وارد است که سکینه خاتون فرمود و الله که هیچکس را ندیده بودم که قسی القلب‌تر بوده باشد از یزید ولا رأیت کافراً ولا مشرکاً شراً منه ولا اجفی منه یعنی ندیده‌ام هیچ کافر را و نه مشرکی را که شریرتر و جفاکارتر باشد از یزید روی انه وثب الیه رجل قال هبلی هذه الجاریة من الغنیمة فیکون خادمة آه آه و غم تباه و حزناه که در حدیثست که در آن وقت ملعونی پیش آمد و گفت یا امیر المؤمنین این کنیزک یعنی سکینه را از برای خدمتکاری خانه من عطا فرما که این غنیمت من بوده باشد در میانه این اسیران آه و مصیبتاه که چون سکینه مظلومه این سخن را از آن بیحیا شنید التفتت الی عمتها ام کلثوم و قالت یا عمتا اترین قتل رسول الله ما الک لها یعنی آن مظلومه خود را بعمه‌اش ام کلثوم چسبانید و گفت که ای عمه جان از کجا روا است که نسل انبیا خدمتکاری کنند فهمانا اعدا این جناب ام کلثوم خاتون در غضب شده روی آن نامرد کرده فرمود که خداوند دهانت را بشکند و چشمهای ترا کور فرماید و دستهای ترا خشک نماید و دهانت را قفل کند و بعد از جهنم ترا خلاص نکند ای شقی بدانکه روا نیست که اولاد انبیا خدمتکاری کنند برای اولاد زنا راوی میگوید که والله هنوز کلام آن مظلومه تمام نشده بود که خداوند جل جلاله دعای او را مستجاب کرد و نهیده بهمه آن بلاها گرفتار شد پس آن مظلومه محزونه دست بجانب آسمان برداشت و عرض کرد که الحمد لله الذی عجل لک العقوبة فی الدنیا قبل الآخرة یعنی حمد خداوندیرا سزا است که تعجیل فرمود در عقوبت تو در دنیا پیش از آخرت اینست جزای کسیکه متعرض حرم رسول الله صلی الله علیه و آله شود ای شیعیان و ای ناله کنندگان آه آه از شقاوت چند اهل شام که با وجود آنکه آن ملعون بکنیزی سکینه خاتون را به کنیزی خواست بعذاب الهی گرفتار شده متنبه نشدند و شرم از خدا و رسول نکرده ملعونی دیگر بر خاست و فاطمه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را

بکنیزی خواست چنانکه در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده‌ام که فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که ما اسیران را چون درمیانه
دوست یزید نشانیدند در اول دفعه با آنکه شقی و قسی القلب بود دلش بر احوال اسیران بسوخت و با ما اظهار لطف و مهربانی کرد که ناگاه مرد
سرخ موئی از اهل شام برخواست و گفت یا امیر هب لی هذه الجاریة یعنی این دختر را بمن بخش و من در آنوقت دخترک بودم فارتعدت
و فزعت و ظننت انه یفعل ذلک آه واویلاه و واحزناه که فاطمه میفرماید که چون کلام آن بیحیا را شنیدم ترسیدم و بجزع و فزع
در آمدم و گمان کردم که یزید مرا بکنیزی باو خواهد داد پس خود را بجامهای خواهرم زینب خاتون که از من بزرگتر و عاقل بود چسبانیدم مؤلف
گوید که موافق نسخه دیگر که میفرماید که خود را بجامهٔ عمه‌ام چسبانیدم باید این فاطمه دختر جناب سید الشهدا علیه السلام بوده باشد که عروس قاسم بود سرهای
نوحه و ناله کنندگان چون فاطمه خود را بجناب زینب چسبانید غیرت اسد اللهیش بجوش آمد و در نهایت خشم و غضب فرمود که کذبت
والله و لؤمت و لعنت ما ذلک لک و لا له یعنی والله دروغ میگوئی ای ملعون اگرچه از این آرزو بمیری و لعنت کرده شوی که کنیزی این دختر
نه از شان تست و نه یزید را قدرت بر این امر است فغضب یزید و قال بل کذبت والله و لو شئت لفعلت چون یزید ملعون این کلام را
از جناب زینب شنید متغیر گردید و بغضب در آمده گفت که والله تو دروغ میگوئی اگر بخواهم که این دختر را بکنیزی این مرد دهم خواهم توانست
قالت والله ما جعل الله ذلک لک الا ان تخرج من ملتنا و تدین بغیر دیننا ای دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام چون جناب زینب کلام
یزید را شنید شجاعت پدر بزرگوارش در قلب مبارک محزونش بهیجان در آمده پادشاهی یزید و اسیری خود را در نظر نیاورده در نهایت
فصاحت و بلاغت فرمود که ای یزید والله که خداوند جل جلاله این رتبه و بزرگی را بتو عطا نفرموده مگر آنکه بیرون روی از ملت ما و متدین شوی
بغیر دین ما پس یزید از شنیدن این سخنان در غضب شد و گفت ای دختر علی ترا چه جرات است که با من امثال این سخنان بگوئی انما خرج من
الدین ابوک و اخوک آه آه امید از عنایت الهی آنکه دهان یزید را هرگز از زقوم جهنم خالی نفرماید زیرا که آن بیحیا گفت که ای زینب پدرت
و غیر این نیست که بیرون رفته است از دین پدر تو و برادر تو آه آه که از شنیدن این کلام غم فرجام جناب زینب بخشم آمده فرمود که ای یزید
بدین خداوند و دین پدر و برادر و جد من هدایت یافته تو و جد تو و پدر تو اگر اسلامی داشته باشی قال کذبت یا عدوة الله یزید پلید گفت
که دروغ گفتی ای دشمن خدا پس جناب زینب چون این ناسزا را شنید فرمود که ای یزید تو اینک ادعای پادشاهی میکنی و دعوی سلطنت مینمائی ستم است
که بزن دلسوخته ناسزا میگوئی پس یزید از شنیدن این کلام خجل شد و ساکت گردید چون طرفین ساکت شدند آن مرد نامرد شامی سرخ موی ملعون دفعه دیگر
گفت که یا امیر هب لی هذه الجاریة یعنی ای امیر این کنیز را بمن بخش پس از سخن آن شامی بیحیا یزید ملعون در غضب شد و گفت دور شو ای ملعون
خداوند نفس ترا قطع کند و ترا هلاک گرداند پس آن ملعون ساکت شد و در حدیث است که ام کلثوم خاتون بخشم آمد و در حق او نفرین کرد
بهمان کلمات که در حق آن ملعون که سکینه خاتون را بکنیزی خواسته بود و دفعه دعای آن مظلومه دلسوخته مستجاب شد چنانچه در حق آن ملعون اول مستجاب
شده بود و سید بن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است که آن شامی پرسید که این دختر که من او را بکنیزی خواستم که بود یزید در جواب او گفت
که این فاطمه دختر حسین است و آنکه عمه او زینب دختر علی بن ابیطالب است شامی گفت همان حسینی که فرزند فاطمه طاهره و علی بن ابیطالب است
یزید گفت که بلی آن شامی چون آن دختر را شناخت رو به یزید کرده گفت لعنک الله یا یزید اتقتل عترة نبیک و تسبی ذریته والله ما توهمت الا انهم سبی الروم
یعنی ای یزید لعنت خدا بر تو باد بقتل میرسانی عترت پیغمبر خود را و اسیر میکردی ذریه او را والله من گمان کردم که اینها از اسیران رومند چون یزید کلام
از آن شامی شنید در غضب شد و گفت که باید ترا بایشان ملحق کنم پس امر کرد تا گردن او را زدند انا لله و انا الیه راجعون

مجلس سی و دویم در بعضی از مکالمات جناب سید الساجدین علیه السلام و جناب زینب خاتون علیها السلام با یزید و حکایت نمودن لشکر مجمل واقعه کربلا را

السلام علی ابائک حجج المعصومین و ذریتهم المقهورین المأسورین و رحمة الله و برکاته. و بعد اللهم صل علی سادات الذین بنورهم الانسان
و حججک علی ما فی الکون و الامکان محمد و آله اولیاء الملک المنان خصوصا علی المجروح بالسیوف و النبال و السنان المقتول
بمشیة اهل العدوان آه آه من جسده الشریف الذی فی حومة المیدان آه واحزناه و کان رأسه المنیف تارة فوق عالی السنان و اخری تحت
سنابک الخیل و الشرب بالقیح العطشان اعنی من به قوام نظام ما فی عرش الرحمن سیدی و مولای الحسین المظلوم الجوعان العطشان فداه ارواح

الانیس والجانی اللهم صل وسلم علیه وعلی ولده العلیل الاسیر الحزین المبتلی بایدی النواصب مع النسوان اعنی سیدی و مولای
علی بن الحسین و علی ابنا کنی علیه فی جمیع الازمان ولعنة الله علی اعدائهم وقاتلهم بهیئة النیران وسطوة الجبار علی حزب الشیطان بدانکه
در کتاب عیون از مظلوم کربلا جناب سید الشهداء علیه السلام روایت کرده است که فرمود که روزی واصل شدم بر جدم رسول الله و در نزد آنجناب بود
ابی بن کعب پس جدم بمن فرمود که مرحبا بک یا اباعبدالله یا زین السموات والارضین یعنی خوش آمدی یا حسین ای زینت آسمانها و زمین پس
ابی عرض کرد که یا رسول الله چگونه میشود که غیر از جناب تو احدی زینت باشد از برای آسمانها و زمینها پس جدم در جواب او فرمود که ای ابی
بحق آنخداوندیکه مرا برانگیزانیده است از برای نبوت براستی و حق اینکه حسین بن علی در آسمانها بزرگتر است از زمین و بدرستیکه در طرف
راست عرش عظمت خداوند نوشته است که او چراغ راه هدایت است و او کشتی نجاتست و او امامیست که اصلا در امامت او سستی نیست و از برای او
عزت و فخر و علم و ذخیره و بدرستیکه خداوند عزوجل قرار داده است در صلب او نطفه طیبه مبارکه پاکیزه را و تلقین فرموده است باو دعائی که نمیخوانند آن دعا را مخلوقی
مگر آنکه خداوند محشور فرماید او را با فرزندم حسین و او در شفاعت خواهد کرد در روز قیامت و برطرف میفرماید خداوند غم او را و ادا میفرماید
قرض او را و آسان میگرداند امر او را و روشن میفرماید راه او را و مسلط میفرماید او را بر دشمن او و پاره نمیفرماید پرده حجاب او را پس ابی عرض
کرد که یا رسول الله بفرما که آن دعا کدام است آنحضرت فرمود که هر وقت فارغ شوی از نماز خود بهمان موضع که نشسته بگو اللهم انی اسئلک
بکلماتک و معاقد عرشک و سکان سمواتک وارضیک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فاسئلک ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تجعل لی من عسری یسرا بدرستیکه الله عزوجل آسان میگرداند امر ترا و بتو عطا میفرماید شرح صدر را و تلقین میفرماید
بتو کلمه طیبه اشهد ان لا اله الا الله را در وقت بیرون رفتن روح از بدن تو پس ابی عرض کرد که یا رسول الله کدام است آن نطفه پاکیزه که
در صلب حبیب من حسین است آنحضرت فرمود که مثل آن نطفه مثل ماه است در نورانیت و صفا و آن نطفه ایست که خداوند ظاهر و واضح میفرماید
حق را و هرکس متابعت کند او را واقع میشود در راه راست و هرکس از او رو بگرداند سرنگون میشود در نار پس ابی عرض کرد که چیست اسم آن
نطفه و کدام است دعای او آنحضرت فرمود که اسم او علی است و دعای او اینست یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم یا فارج الهم
و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد هرکس این دعا را بخواند خداوند عزوجل محشور میفرماید او را با علی بن الحسین و آن بزرگوار میکشاند او را بسوی جنت
مؤلف گوید خداوند رحمت فرماید بر هرکس که این دو بزرگوار را دوست دارد و بدعای ایشان مداومت فرماید و خداوند لعنت فرماید بر هرکس
که ایشان را دشمن داشته و اذیت رسانید خصوصا عذاب خود را شدید فرماید بر یزید پلید عنید که چه اذیتها باین دو بزرگوار و اهل و عیال
ایشان رسانید علی الخصوص بجهة آن اهانت و خواریها که در شام محنت انجام در مجلس خود در حضور خاص و عام بایشان رسانید و بدانکه از برای
نوحه و ماتم شیعیان و موالیان همین حدیث جگرشکاف کافیست که در کتاب بحار روایت شده است که چون یزید علیه اللعنه اسیرانرا بمجلس خود طلبید
و با هریک از زنان انواع اذیتها رسانید و هتک حرمت هریک نمود رو خود را بجانب بیمار کربلا علیه السلام کرده و عرض کرد که یا علی بن الحسین
پدر تو قطع کرد رحم مرا و انکار کرد حق مرا و منازعه کرد با من در امر سلطنت من پس خداوند نازل فرمود بر او آنچه را که دیدی آنحضرت در جواب
او این آیه را تلاوت فرمود که ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر یعنی هر مصیبتی
در زمین و در نفوس شما نمیرسد مگر آنکه در کتاب خداوند ثبت است از پیش از آنکه خلق نمائیم ما آنرا بدرستیکه بر خداوند آسانست یزید ملعون رو کرد بفرزند
شقی خود خالد و گفت که جواب علی بن الحسین علیه السلام را بگو خالد ندانست که چه جواب بگوید و ساکت شد یزید عنید گفت ای فرزند این آیه را
در جواب او بخوان که خداوند میفرماید که ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر یعنی هر مصیبتی که بشما میرسد جزای عملهائیست که بدست
خود کرده اید و خداوند عفو میفرماید از بسیاری از آنها پس جناب سید الساجدین علیه السلام در جواب آن ملعون این آیه شریفه را خواند که الله
یتوفی الانفس حین موتها یعنی جناب اقدس الهی قبض میفرماید جمیع جانها را در وقت فوت آنها پس یزید دیگر عاجز شد از جواب و ساکت گردید
و صاحب مناقب روایت کرده است که آنحضرت فرمود که ای پسر معویه و هند و صخر مدام رتبه نبوت و منصب امیرالمؤمنین بودن از برای جد
و پدران من بوده است پیش از آنکه تو متولد شوی و بدرستیکه علم نصر پیغمبر خدا در روز جنگ بدر و احد و احزاب در دست جد من علی بن ابیطالب علیه السلام
بود و علم کفر در دست جد تو و پدر تو بود آنحضرت این شعر را خواند ماذا تقولون اذا قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم یعنی چه جواب

چه میگوئید هرگاه پیغمبر شما از شما سؤال کند که این چه عمل است که کردید و حال آنکه شما آخر امتها بودید بعترتی و باهلی بعد مفتقدی
منهم اساری و منهم ضرجوا بدم با عترت طاهره من و اهل بیت من بعد از ارتحال من که بعضی از ایشان اسیرانند و بعضی دیگر بخاک و خون
غلطان پس فرمود که وای بر تو ای یزید بدرستیکه تو اگر بدانی که چه عمل از تو صادر شده است و چه اذیتها که بپدر من و اهل بیت من و برادر من
و عمهای من رسانیده لهربت فی الجبال و افترشت الرماد و دعوت بالویل و الثبور هر آینه بکوهها فرار کنی و بر خاکستر بنشینی و فریاد واویلا
و واثبوراه از نهاد خود برکشی ایشان را و نیاله کنندگان و الله آن بزرگوار کلامی میفرماید که قلبهای دوستان را خون و چشمهای ایشان را گریان
میفرماید زیرا که فرمود ای یزید آیا برتو روا است که سر پدر بزرگوارم حسین که فرزند فاطمه طاهره و علی بن ابیطالب است آویخته باشد بر دروازه شهر شما
و هو ودیعة رسول الله فیکم و حال آنکه او امانت و یادگاری رسول الله است در میانه شما ای یزید مهیا باش از برای حسرت و ندامت بزرگ
در فردای قیامت در وقتیکه خلق اولین و آخرین جمع شوند و در حدیث است که در بین سخن گفتن بود ناگاه کلاغی آمد و بر کنگره قصر یزید نشست
و فریاد و صیحه کشید چون یزید صدای آن کلاغ را شنید شروع کرد بخواندن این اشعار و کفر اصلی و انکار قلبی خود را برسول الله صلی الله علیه و آله
در این اشعار ظاهر کرد و اینست یا غراب البین ان شئت فقل انما تندب امرا قد فعل یعنی ای کلاغی که در اینحال حاضر شده اگر میخواهی پس بگو که
اینست و جز این نیست که ناله میکنی از برای امریکه گذشته و بعمل آمده است و از برای واقع شدنی نیست کل ملک و نعیم زائل و بنات الدهر
یلعبن بکل هر ملکی و نعمتی زایل شونده است و فرزندان روزگار بازی میکنند با هر کسیکه هست و هیچکس از آنها سالم نیست لیت اشیاخی
ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل ایکاش که بزرگان من که در جنگ بدر بودند حال میبودند و مشاهده میکردند جزع قبیله خزرج را
در نزد واقع شدن شمشیرهای برهنه کشیده شده لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل و صداهای خود را بلند میکردند و اهلا
بر میکشیدند از شدت خوشحالی پس همه میگفتند که ای یزید هرگز شل نشوی جهت آنچه کرده قد قتلنا القرم من ساداتهم و عدلناه ببدر فاعتدل
بحقیقت که کشتیم ما بزرگ از سادات شما را در عوض آنچه شما در جنگ بدر از ما کشته بودید پس اعتدال شد و اخذنا ثارنا من علی و قتلنا الفارس
اللیث البطل و عوض خون خود را گرفتیم از فرزند علی بن ابیطالب و کشتیم یکه سوار زبردست شجاع را لست من خندف ان لم انتقم من بنی
احمد ما کان فعل نیستم من از خندف اگر انتقام نکشم از اولاد احمد آنچه را که او بعمل آورده است لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل
بازی در آوردند بنی هاشم بملک و پادشاهی و بدروغ ادعای نبوت کردند پس نه خبری از جانب خداوند آمده بود و نه وحی نازل شده بود ظاهر است
گوید که این شعر آن ملعون صریح است در اینکه اصلا ایمان به پیغمبر آخر الزمان نیاورده بود و بر کفر اصلی و بت پرستی خود باقی بوده و بدروغ و نفاق
اظهار اسلام میکرده بوده است آه و اسفاه که بعد از خواندن این اشعار کفر شعار آن غدار مکار امر کرد تا سر مظلوم کربلا علیه السلام را در طشتی گذاشته پیش
و امر کرد زنان را در عقب سرا جا دادند تا نظر ایشان بر آن سر بریده منور نیفتد آه آه قرة عین علی بن الحسین قتلوه بکربلا عطشانا آه وا غربتاه
که در حدیث است که نظر جناب سید الساجدین علیه السلام بآن سر بریده افتاد دیگر تا زنده بود کله گوسفند میل نفرمود اما جناب زینب خاتون را که
چون چشمش بآن سر چون افتاد اهوت الی جیبها فشقته آه و حبیباه که طاقتش از دست برفت و بدست بیطاقتی گریبان صبر را تا دامن
بدرید و بآه آتشین چندان ناله کرد که بمنزله در ارکان قلبهای حاضرین افتاد و مکرر صیحه میزد و میگفت واحسیناه یا حبیب رسول الله یا ابن
مکة و منی و یا قرة عین فاطمة الزهراء وا پسر و رسینه سیده زنان عالمیان و ای پسر دختر بهترین پیغمبران آه آه که مکرر صیحه میزد و آه آتشبار از دل
فکار با دیده اشکبار برکشید تا آنکه راوی میگوید که فابکت و الله کل من کان فی المجلس و یزید ساکت یعنی بخدا قسم گریانید آن عکس حیران تمام کرد که
و الله بگریه در آورد هر کس را که در مجلس یزید پلید بود و آن ملعون خود سر تحیر بزیر انداخته ساکت بود و زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون
از کیفیت مجلس یزید و حاضر گردانیدن سر بریده و دختران و اسیران گریان و نالان مطلع شد حمیت هاشمیتش بجوش آمد شروع بنوحه نمود
و بندای بلند میگفت که واحبیباه و اسیداه اهل بیتاه یا ابن محمداه ای شهره بیوه زنان و ای پناه یتیمان فدای کشته اولاد زنا ای سر
که چون صدای آن زن هاشمیه بلند شد و الله کسی نماند در خانه و مجلس یزید که آن ناله را شنید مگر آنکه بی اختیار ناله کشید و از دیده اشک بارید
پس مرتبه دیگر جناب زینب خاتون فرمود که ای یزید لعنت خداوند بر تو باد آیا نمیترسی از خدا و نمیترسی که کشتی برادرم حسین که جگرگوشه
رسول الله است از عراق بسوی شام ای یزید آیا کفایت نکرد ترا هتک حرمت نمودن ایشان تا اینکه امر کردی که ما را بیاورند بسوی تو

بجا فعلو که کنیزانرا ببر منبر پشتران بجا زاز شهرها بشهرها یزید در جواب کفت که ای زینب برادرت میکفت که من بهترم از یزید و پدرم
بهتر است از پدر او و مادرم بهتر است از مادر او و جد من بهتر است از جد او و برادرت راست کفته است در بعضی از سخنانش و نا
نکفته است در بعضی از آنها اما جد او پس رسول الله بهترین همه مخلوقات است و اما مادر او پس بهتر است از مادر من و اما اینکه کفته است که پدرم
بهتر است از پدر یزید این چکونه میشود که راست باشد و حال آنکه پدر من معاویه حاکم و امیر بوده است پس آیه شریفه قل اللهم مالک الملک را
تا آخر خواند پس جناب زینب خاتون در جواب او آیه ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون را تا آخر تلاوت
فرمود مؤلف کوید که احتمال دارد که مراد جناب زینب خاتون این باشد که ای یزید تو اگر بمملکت و پادشاهی دنیای فانی فخر میکنی فخر ما
بشهادت در دنیا و پادشاهی آخرت است که دار باقی و ابدی است پس فرمود که ای یزید بقتل نرسانید برادر من حسین را احدی غیر از تو را
که اگر نمیبودی تو پسر مرجانه از آن پست تر و ذلیل تر بود که تواند او را بقتل رساند ای یزید آیا از خدا نترسیدی در قتل او و حال آنکه جدش رسول الله
در حق او و برادرش فرموده است که حسن و حسین آقایان همه جوانان اهل بهشتند پس اگر بکوئی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله این کلام را نفرموده است
دروغ کفته و اگر بکوئی که فرموده است خود خصم نفس خود شده پس یزید علیه العذاب الشدید چون دید که عاجز از جواب شد آیه شریفه را خواند که ذریة
بعضها من بعض مؤلف کوید که ظاهر اینست که مقصودش این بود که اولاد علی بن ابی طالب علیهم السلام با هر کس مجادله کنند در سخن بر او غالب میشوند
پس آن ملعون در میانه مجلس خجل شد و ساکت کردید و نتوانست که جواب جناب زینب را بکوید و لکن دست از طغیان و ضلالت خود برنداشت و باسیران
اذیت میرسانید و کافی است از برای اشاره طغیان و عداوت او با ذریه رسول الله این حدیث شریف که در کتاب عیون روایت شده است که راوی
میکوید که از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود که اول کسیکه از برای او شراب فقاع را که آن شرابیست که از شیره جو و غیر آن درست میکنند
در اسلام اختراع نمودند یزید ملعون بود در شام آه آه و امصیبتاه که فقاع را وقتی برای او آورده بودند که آن ملعون سفره غذای خود را بر بالای سر بریده
مظلوم کربلا علیه السلام پهن کرده بود پس آن شراب را خود زهرمار میکرد و باصحاب و یاران خود میداد و میکفت بنوشید که این شراب مبارکی است
و از جمله برکتهای او اینست که اول کسیکه آنرا آشامیده ما بودیم و در حالتی نوشیدیم که سر دشمن ما در میانه طشت است و خوان نعمت خود را بر روی
آن کسترده ایم و با قلب مطمئن و خاطر جمع غذا میخوریم مؤلف در نجابت دیده پر آب کوید که آه و اغرباه کجا است دل مظلوم کربلا بتواند بشنود که یزید
و یارانش خوان طعام خود را بر بالای سر بریده آن مظلوم بکسترانند و بآرام دل غذا خورند آه آه و اویلاه و حال آنکه بحکم آن ملعون آن امام مظلوم را تشنه
و کرسنه ذبح کرده باشند و اهل و عیالش همه کرسنه و تشنه در مجلس او حاضر باشند شیعیان حضرت امام رضا علیه السلام میفرماید که هر کس از شیعیان
ما باید از این شراب اجتناب کند زیرا که آن شراب دشمنان ما است مؤلف حزین غمین کوید که ای محبان این حدیث جکر شکاف را بشنوید و اشک
خونین از دیده ها بر جبین جاری سازید و بر یزید عنید لعنت کنید و آن حدیث اینست که در کتاب عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که فرمود که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را چون بشام محنت انجام بردند یزید پلید امر کرد تا آنرا در طرفی کذاشتند و خوان طعام او را بر بالای
آن پهن کردند پس او و یارانش شروع کردند بغذا خوردن و شراب فقاع آشامیدن و چون فارغ شدند آه آه الله الله که آن ملعون امر کرد تا آنکه
آن سر بریده را در طشتی کذارده در زیر تخت او کذاشتند و بر بالای آن سفره شطرنج را کستردند و نام پدر حضرت امام حسین و پدر و جد او علیهم السلام را
و بر ایشان استهزا و سخریه میکرد آه و اغرباه که هر وقت بر حریف خود در قمار غالب میشد از آن شراب یک جام میآشامید مؤلف کوید
یزید خورد شراب و فکند مهره نرد ز بعد قتل امام زمان چه فتنها که نکرد شراب و نرد و قمار و همه معاصی او بجنب کشتن مولی جنان نبود
که نکرد آه و امصیبتاه که درد ته جرعه آنرا در پهلوی آن طشتی که آن سر بریده در آن بود بر زمین میریخت پس آنحضرت فرمود که هر کس از شیعه
ما است باید اجتناب کند از شراب فقاع و بازی شطرنج و هر کس که نظرش بر فقاع یا شطرنج افتد پس یاد آورد حضرت امام حسین علیه السلام را
و لعن کند یزید و آل زیاد را الی یوم القیمه خداوند محو میفرماید از نامه عمل او کناهان او را اگر چه بعدد ستارهای آسمان بوده باشد مؤلف کوید
که ای شیعیان و اینا لکنندکان بشنوید و خود را از کریه معاف ندارید که آن سر مست جام ضلالت و آن باده نوش بزم شقاوت چون از خوردن
طعام و نوشیدن شراب و پرداخت قمار فارغ شد چنانکه در بحار و غیره از کتب معتبره روایت شده است اینست که روی نحس خود را بجانب ندمای
لشکر شقاوت اثر کرد و کفت که از برای من حکایت کنید که در میانه شما و حسین بن علی چکونه کذشت آن ملاعین جواب دادند که در بدو ورود ما

حسین را با هیجده نفر از اهل بیت او و هفتاد نفر از اصحاب و یارانش در میان لشکر خود گرفتیم پس اول با ایشان عرض کردیم که تن در دهند به
حکم و فرمان امیرالمؤمنین یزید در آیند تا سالم بمانید پس ایشان قبول نکردند و امر به مجادله منجر شد پس ما از طرف مشرق و مغرب و از همه
جهات همه دور ایشان را احاطه کردیم و چندان مقاتله کردیم که شمشیرها بر فرق لشکریان جای گرفت و ایشان از خوف و بیم جان بجانب پناه آوردند
و در قبضه قدرت ما در آمدند که کبوتر در چنگال چرغ و مرغ شکاری در آید پس زیاده از ساعتی نگذشت و موافق روایت دیگر زیاده
از زمان نحر کردن شتری نگذشت و بروایت دیگر زیاده از زمان خواب قیلوله نگذشت که ایشان را کشتیم و اینک ما امیرالمؤمنین بر تو
وارد شده ایم در حالتی که بدنهای ایشان برهنه است و جامهای ایشان بخاک و خون آلوده است و صورتهای ایشان بر خاک مالیده شده است
و آفتاب بر بدنهای ایشان تابیده است و بادها خاک و خاشاک بر ایشان افشانده است و در ذلت و خواری کار ایشان بجائی رسیده است
که کسی بغیر از مرغان شکاری و لاشخور بزیارت ایشان نمیرود و در حدیث است که یزید ملعون بقدر یکساعت سر بزیر انداخت و گوش
بسخن ایشان میداد و هیچ نمیگفت پس بعد از مدتی سر نحس خود را بالا کرد و گفت راضی تر بودم که حکم و فرمان مرا شنیده و اطاعت حکم
مرا شنیده اید و حسین را بقتل رسانیده اید اگر من خود در کربلا حاضر میبودم او را عفو میکردم و بقتل نمیرسانیدم پس امر کرد تا اسیران را بزندان
بردند و خود از مجلس برخاست و داخل خانه خود شد فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا فعلیه و علی تابعیه لعاین الله و لعاین اهل السموات و الارضین الی الابد

مجلس هفتاد و چهارم در اتمام حجت کردن جناب زینب خاتون بر یزید و نقل کردن سکینه خواب خود را برای آن ملعون و غیره

السلام علی من اغتم و بکی فی مصیبة مولای الحسین و اهل بیته علیهم السلام و رحمة الله و برکاته و تحیاته و بعد السلام علی بنات
الجود و القاطنین مقام الملک الودود محمد و آله العابدین للمعبود و رحمة الله و برکاته السلام علی الصدیقة الطاهرة عقیلة فخر البریة
علیة الولی و ام الائمة الشفیعة للمحبین یوم القیمة و رحمة الله و برکاته السلام علی اثمار شجرة المحمدیة و ازهار دوحة العلویة و اوراق ریاض
الفاطمیة و رحمة الله و برکاته السلام علی زینب التقیة الحوراء الانسیة ام الاسراء فی الغربة الزاکیة الراضیة المرضیة و رحمة الله و برکاته
السلام علی ام کلثوم المحزونة المفجوعة المغمومة المهمومة الطیبة الطاهرة الباکیة و رحمة الله و برکاته السلام علی السکینة المسبیة المظلومة
المقهورة الاسیرة بایدی الامة الملعونة بسیاط الغلاة المضروبة و رحمة الله و برکاته السلام علی سایر النساء المسبیات فی مجالس اهل الزنا
و ابناء الطغات و الاعاجم بالحبل مربوطات و رحمة الله و برکاته اللهم العن الغلاة البغات العابدین للعزی و اللات الغاصبین لمناصب
السادات خصوصا یزید الملعون بجمیع اللعنات و قرینا لنا فیهم فی اسفل الدرکات فی لیالینا و ایامنا و دوام الساعات و الآنات ایدوستان
و ایمانداران بدانید که یزید بیحیا کاری نکرده است که زبانها را قدرت بر گفتن باشد و گوشها را تاب شنیدن باشد مگر همین بس است
که در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون جناب سید الساجدین علیه السلام و اسیران را داخل مجلس یزید علیه اللعنه کردند و در گوشه نشانیدند
دیدند که آن ملعون بیحیا سر بریده خامس آل عبا را در طشتی در پیش روی خود گذاشته و با چوب خیزران خود اشاره بلب و دندان آنحضرت میکند
و شعر میخواند و در کتاب بحار است که جناب زینب خاتون چون آنحال را مشاهده نمود تاب نیاورده از جای خود برخاست و فرمود که
الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی جدی سید المرسلین پس فرمود که خداوند سبحان فرموده است ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا
بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن یعنی پس بوده است عاقبت آنجماعتیکه بجای آوردند بدیرا باینکه تکذیب کردند بآیات خداوند و بودند
که بآیات الهی استهزا میکردند و سخریه مینمودند پس فرمود که ای یزید چونکه گرفتهٔ از ما اطراف زمین را و تنگ کردهٔ بر ما آفاق را پس ما صبح کردیم
در نزد تو مثل اسیران ذلیل و همهٔ ما را با یکریسمان بسته و در قطار کشیده و بر ما صاحب قدرت و سلطنت شدهٔ آیا گمان میکنی که این علامت
خواری ما و کرامت تست در نزد خداوند و این نشانه خفت است از پروردگار بر تو و شاهد است بر بزرگی مقام و جلالت قدرت تو در نزد او که
بدینگونه باد تکبر و غرور در دماغ خود انداختهٔ و متکبرانه نگاه بدامن جامه خود میکنی و از شدت خوشحالی هر دو دست خود را بر دو دوش خود میزنی
و خوش و فارغ البالی و با استراحت نشستهٔ چونکه در اینزمان امر دنیا را از برای خود محکم دیدهٔ و امور خود را مضبوط مشاهده نمودهٔ و سلطنت ما را خالص
از برای خود بیمانع و مخل ملاحظه کردهٔ ای یزید آرام گیر و از روی جهل و نادانی اینقدر سبکی مکن آیا فراموش کردهٔ ای یزید قول خداوند را که فرمود

وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ یعنی البته گمان نکنند آنهائیکه کافر شده‌اند اینکه ما مهلت میدهیم ایشانرا بهتر است برای ایشان جز این نیست که مهلت میدهیم ایشانرا تا زیاد کنند از برای خود گناه را و از برای ایشان است عذاب خوار و ذلیل کننده پس فرمود که ای یزید اما ای پسر طلقا آیا این از عدالت است که کنیزان و آزادکردهای خود را در پس پردها و حجابها نگاه داری و حفظ کنی و دختران رسول خدا را مثل اسیران در اطراف در حالتی که چادرها و حجابهای ایشان پاره پاره باشد و روهای ایشان گشوده باشد و موکل باشد بر ایشان دشمنان ایشان از برای گردانیدن بشهرها و دیارها تا آنکه وارد شوند بر ایشان اهل منزلها و منهلها و نظر کنند ایشان از برای اهل وادیها و نظر کنند بصورتهای ایشان هر بیگانه و آشنائی و هر غایب و حاضری و هر شریف مرتبه و پست مقامی و هر پائین مرتبه و بلند قدری در حالتی که نبوده باشد همراه ایشان از مردانشان متوجه شونده و از خویشان ایشان پرستاری و حمایت کننده ای یزید از جهة یاغی بودن تست از خداوند و منکر بودن تست مر رسول خدا را و قبول نداشتن تست آن احکامی را که آنجناب از جانب خداوند آورده است و همه اینها و رفتار از تو عجب نیست از رفتار تو ای یزید چه امید میتوان داشت از کسی که میریزد از دهان پارهای جگر شهدا را و گوشت او روئیده شده است از خون سعدا و بر پا کرده است جنگ را از برای سید انبیا و جمع کرده است لشکرها را و از غلاف در آورده است حربها و بجولان در آورده است شمشیرها بر روی حضرت رسول را شدید تر از همه عرب است بر انکار بر خدا و انکار بر رسول خدا و زیاده از همه کس ظاهر میکرداند عداوت بر آنحضرت را و بیشتر از همه سرکشی میکند حکم پروردگار را و از روی کفر و طغیان ای یزید آگاه میکردانم ترا که اینها همه نتیجه کفرهای باطنی است و ثمره کینهائیست که از جهة کشتهای جنگ بدر در سینها جمع شده است ای یزید طول نخواهد کشید زندگانی کسی که نظر کند از روی بغض و سرکشی و خشم و کینه و ظاهر کرداند کفر خود را بر رسول خود و علانیه کرداند کفر را بزبان خود و اظهار خوشحالی کند بقتل اولاد پیغمبر خود و اسیر کردن ذریه او و بدانکه خایف نشود یا امر عظیمی بشمار رود و از روی فرح و خوشحالی شعر بخواند خصوصا در حالتی که بچوب خود کوبد بر دندانهای ابی عبدالله علیه السلام که بوسه‌گاه رسول الله بوده است و در حال چوب زدن آثار فرح و خوشحالی از روی او ظاهر و هویدا باشد ای یزید بجان خود قسم که پوست از روی زخمها بر داشته و آنچه و جراحتهای قدیمها پاره و از بیخ برکنده شد و دیگر زخمی و جراحتی از برای تو باقی نماند بریختن خون سید جوانان اهل بهشت که فرزند پادشاه عرب است و شمس آل عبدالمطلب است ای یزید صدا زدی مشایخ خود را و تقرب جستی بریختن خون برادرم حسین بسوی کفار از پیشینیان خود و آواز خود را در اینباب بسیار بلند کردی و بجان خودم که بصدای بلند ایشانرا خواندی و آرزو کردی که ایکاش اشیاخ جنگ بدر در چنین جا حاضر میبودند و میدیدند که چگونه انتقام از ذریه قاتلین ایشان کشیده و خواستی که ایشان بتو بگویند که ای یزید شل نشوی که چنین عملی از تو صادر شده لیکن ای یزید خبر دهم ترا که عما قریب دست تو از مرفق شل شود و بزرگان جنگ بدر و حنین بفریاد تو نرسند و تو آرزو کنی که ایکاش مادرم مرا نمیزاد و پدرم مرا بر صلب خود نمیداشت و وقت آن آنزمانی است که خصمی کند با تو رسول خدا و تو روانه شوی بسوی سخط و غضب الهی جل شانه و عظم سلطانه پس دختر امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از این کلمات روی خود را بجانب پروردگار خود کرده و در میانه مجلس مشغول مناجات شد و بکلماتی که قلب دوستانش را کباب و دیدهای ایشانرا پر آب کردانید عرض کرد که اللّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنا وَانْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمَنا وَاحْلُلْ غَضَبَكَ عَلی مَنْ سَفَكَ دِماءَنا وَقَتَلَ حُماتَنا یعنی ای خداوندا بگیر حق ما را و انتقام بکش از هر کس که ظلم کرده است بر ما و وارد فرما غضب خود را بر هر کس که ریخته است خونهای ما را و شکسته است ذمه ما را و بقتل رسانیده است مردان حمایت کننده ما را پس روی مبارک خود را بجانب آن ملعون کرد و فرمود که ای یزید از بیم و دریدی پرده ما را و کردی آنچه خواستی که بکنی و لیکن بدانکه در هم ندریده مگر پوست خود را و پاره پاره نکردی مگر گوشت خود را زود باشد که وارد شوی بر رسول خدا بسبب آنچه متحمل شده از ذریه او و هتک نموده از حرمتها و ریخته از خونهای عترت او و پاره بدن او در آن وقتی که بنا گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه جمع کند پراکندگیهای ایشانرا و باصلاح آورد پریشانی ایشانرا و انتقام کشد از ظلم کنندگان بر ایشان و بگیرد حق ایشانرا از دشمنان ایشان پس ای یزید بسیار خوشحالی مکن که برادرم را بقتل رسانیده و غنیمتها از او گرفته مگر نخوانده که خداوند میفرماید که وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ یعنی البته گمان مکن آنهائیکه کشته شده‌اند در راه خدا مردگانند بلکه ایشان زندگانند در نزد پروردگارشان روزی داده میشوند و خوشحالند بسبب آنچه عطا فرموده است خداوند بایشان از فضل خود پس فرمود که ای یزید بس است ترا اینکه حاکم و ولی و صاحب اختیار برادرم خداوند جل جلاله است و

خصم تو رسول الله است و جبرئیل امین یاری کننده و معین است زود باشد که بدانی آنکسی که ترا صاحب اختیار و مسلط گردانیده است
بر گردنهای مسلمانان و اینکه بد است جای بازگشت ظالمین و اینکه شما و برادرم کدام یک بدتر است مکان او و کدام یک گمراه‌تر است طریقه
او ای یزید چنان گمان نکنی که من ترا سرزنش میکنم و موعظه مینمایم و قدر ترا پست میشمارم و طمع ندارم که سخنان و موعظه مرا در تو تأثیری خواهد
بود نه والله من چون دیده‌ام که سخنان بزرگان دین و رؤسای مسلمین را در تو تأثیری نیست و همه مأیوس شده‌اند از سخن شنیدن تو من نیز
مأیوس گردیده‌ام ای یزید بوده است از برای پشیمانان از تو قلبهای قاسیه و نفوس طاغیه و جسدهای که پر بوده است از سخط و غضب خداوند
و لعنت رسول الله و آشیانه ساخته بوده است در آنها شیطان و بچه کرده بوده است در میانه آنها و تو ای یزید بعینه مثل ایشانی پس عجب است کل العجب از زیادی
قتل انبیا و ذریه انبیا و فرزندان اوصیا در دست اولاد زنان بد صاحبت‌ها و فرزندان نجیب‌ها و نسل فجره و زناکه دستهای خود را رنگین کرده‌اند بخونهای
ما و دندانهای ایشان میریزد گوشتهای ما ای یزید جسدهای طاهر نفوس خبیثه در بیابان در آفتاب افتاده است و بدنهای طیبه پاکیزه که رفت و آمد میکنند
نزد ایشان اهلی از دوستان و نیست حفظ کننده و دیدبان ایشان مگر شغالها و درندگان بیابانها ای یزید اگر ما را اسیر کرده و غنیمت از برای خود
شمرده عنقریب بدان غرامت بیرون آئی در آن وقتی که نیابی از برای خود مگر آنچه را که پیش فرستاده است دستهای تو و ما الله بظلام للعبید پس بسوی
خداوند میبرم شکوه خود را و بسوی اوست اعتماد ما و اوست پناه ما و محل آرزوی ما پس هرچه مکر داری بکار ببر و هرچه سعی داری بکن قسم بحق آنکه خداوند که
مشرف گردانیده است ما را بوحی و قرآن و نبوت و نجابت که هرچه کنی نتوانی که بمقام بلند ما برسی و نتوانی که فضیلتهای ما را دریابی و نتوانی که محو کنی ذکر
ما را و نه آنکه بلغزانی از ما عار را و نیست رأی تو مگر سست و ایام عمر و سلطنت تو مگر کم و جمعیت تو پراکنده در روزی که از جانب رب العزه منادی
ندا کند که ای خلایق آگاه باشید که لعنت خداوند بوده باشد از برای هر ظالم تعدی کننده و حمد مخصوص است از برای خداوندی که حکم فرموده است از برای
اولیا خود بسعادت و ختم فرموده است از برای اصفیای خود برسانیدن ایشان بمنتهای مقصود ایشان و قرار داده است بازگشت ایشان را بسوی رأفت و رحمت
و رضوان و مغفرت خود ای یزید شقی و بد عاقبت نشده است بعیب اذیت رسانیدن بدتر از اولیای الهی کسی مثل تو و مبتلی نشده است با ایشان غیر تو
و سؤال میکنیم از خداوندی که کامل گردانیده از برای ایشان اجر را و بسیار کرده برای ایشان ثواب و ذخیره را و سؤال میکنیم از او که عطا فرماید عوض
نیکو و پاکیزه گرداند بازگشت ایشان را بسوی خود بدرستیکه اوست خداوند رحیم و دود پس چون یزید شنید کلمات و بیانات فصاحت و بلاغت را از جناب
زینب خاتون شنید در عجب شد و در جواب این شعر را خواند یا صیحة تحمد من صوایح ما اهون الموت علی النوایح یعنی ای صیحه خاموش شو
و آرام گیر از نوحه که از برای نوحه کنندگان مردن آسانتر است از نوحه کردن پس روی سخن خود را بجانب بندگان شام که در اطراف مجلس او
بر کرسیها نشسته بودند کرد و گفت چه سلوک کنم با این اسیران پس ملعونیکه خداوند سرکرده‌های او را از زبانه آتش فارغ نگرداند جواب گفت
که دوست خالص میتواند بگوید و نمیتواند بشنود و بی اختیار نماند نکند و غرضش این بود که ای یزید ایشان قابل آن نیستند که کسی اعتنا کند چه
جای آنکه متحیر باشد که با ایشان چه سلوک نماید دوستان خداوند رحمت فرماید نعمان بن بشیر را که حاضر بود و گفت یا یزید انظر ما کان
الرسول یصنع بهم فاصنعه بهم یعنی ای یزید نظر کن که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر میبود با ایشان چه رفتار مینمود تو هم با ایشان همان رفتار
کن پس آن ملعون از شنیدن این سخن خجل شد و هیچ نگفت و در کتاب بحار و عوالم روایت شده است که سکینه خاتون از جای برخواست و فرمود
که ای یزید دیشب خوابی دیده‌ام اگر گوش میکنی از برای تو نقل کنم گفت نقل کن فرمود که ای یزید چون دیشب از نماز و تعقیب فارغ شدم
مرا خواب نمیبرد پس از بس گریستم بیحال شدم و بخواب رفتم در خواب دیدم که درهای آسمان گشوده شد و نوری از آسمان بزمین تابید پس دیدم
روضه از روضات جنت را دیدم که بسیار سبز و خرم بود و در حوریه بسیار دیدم پس در آن روضه قصری را دیدم که پنج نفر مردان کامل میخواستند که داخل
آن قصر شوند پس دیدم که حوریه بر در آن قصر ایستاده گفتم ای حوریه این قصر کیست جواب داد که این قصر پدر بزرگوارت حضرت امام حسین علیه السلام است
که خداوند در عوض صبر او با او عطا فرموده است پرسیدم که این مشایخ کیستند گفت اما اول پس حضرت آدم علیه السلام ابو البشر است و اما دوم پس نوح
نبی الله است اما سیم پس حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است اما چهارم پس حضرت موسی کلیم الله است پس من گفتم آن پنجم کیست که
وقابضا علی لحیته باکیا حزینا من بینهم که دست مبارک را بر ریش منور خود گرفته و گریان و محزون در میانه ایشان میرود پس آن حوریه گفت
که ای سکینه آیا او را نمیشناسی گفتم نه آن جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله است و موافق روایت دیگر در بحار هست که سکینه خاتون فرمود

که پنج شتر دیدم از نور که بر هر یک شیخی نشسته بود و ملائکه و حوریه بسیار در اطراف ایشان راه میرفتند پس چون ایشان گذشتند حوریه
نزد من آمد و گفت ای سکینه جدت ترا سلام میرساند من در جواب گفتم که سلام من بر رسول خدا باد پس پرسیدم که تو کیستی گفت من یکی
از حوریان بهشتم گفتم که این بزرگواران کیستند گفت آدم صفوة الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله گفتم آن بزرگوار
دیگر که دست بر ریش خود گرفته است و از شدت هم و غم گاهی میافتد و گاهی برمیخیزد کیست گفت جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله
گفتم ایشان بکجا تشریف میبرند گفت بدیدن پدر بزرگوارت میروند پس من با خود گفتم که والله تعجیل میروم تا بخدمت جدم مشرف میشوم
و آنحضرت را خبر میدهم از مصایبی که بر ما وارد شده است و چون آنجناب تعجیل تشریف برد هر چند خواستم که بخدمتشان برسم نرسیدم پس متفکر ایستاده
بودم که ناگاه دیدم که جدم علی بن ابیطالب علیه السلام ایستاده است و در دستش شمشیر است فنادیت یا جداه قتل والله ابنک فتغیر
پس بصدای بلند عرض کردم که ای جد بزرگوار کشته شد والله فرزند تو بعد از تو فبکی وضمنی الی صدره و قال یا بنیة صبراً والله المستعان یعنی
چون جدم اینکلام را از من شنید گریست و مرا بسینه خود گرفت و فرمود که ای دختر من صبر کن خداوند یاری کننده است پس تشریف بردند
و ندانستم که بکجا رفت و من از روی تعجب ایستاده بودم و نمیدانستم که چه باید کرد که ناگاه دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فوجی از ملائکه
بالا میرفتند و فوجی نازل میشدند بسوی سر پدر بزرگوارم پس چون یزید اینکلام را از سکینه شنید سیلی بر صورت خود زد و گفت ما لی و لقتل الحسین
یعنی مرا چکار با قتل حسین و در روایتی دیگر در عوالم وارد شده است که سکینه فرمود که پس روی آوردم بجانب مردی نورانی که روی مبارکش
مثل ماه شب چهارده میدرخشید لکن بسیار محزون بود و من [illegible] گفتم که این بزرگوار کیست در جواب گفت که جد تو رسول الله صلی الله علیه و آله
پس من بخدمت او رفتم و عرض کردم یا جداه قتلت والله رجالنا یا جداه والله کشته شدند مردان ما وسفکت والله دماؤنا و ریخته شد
والله خونهای ما وهتکت والله حرمتنا و دریده شد والله حریم ما وحملنا علی الاقتاب من غیر وطاء و ما را بار کردند بر قتبهای شتران بی
جهاز و بردند برای یزید چون من اینکلمات را بجدم عرض کردم جدم مرا بسینه خود گرفت پس روی مبارک را بجانب حضرت آدم و نوح و ابراهیم
و موسی کرده فرمود که آیا می‌بینید که امت من چگونه سلوک و رفتار کرده اند با فرزندان من بعد از من پس آن غلمان گفت که ای سکینه دیگر سخن
مگوی که گریه در آورده رسول خدا را پس آن غلمان دست مرا گرفت و داخل قصری کرد پس دیدم که پنج زن در آن قصر بودند که خداوند عظیم گردانیده
بود خلقت ایشانرا و زیاد فرموده بود در نور ایشان و زنی در میانه ایشان بود که خداوند بزرگ گردانیده بود خلقت او را پس او را
دیدم که موهای خود را پریشان کرده و لباس سیاه پوشیده و در دست خود پیراهنی داشت بخون آلوده هرگاه آن زن برمیخواست باقی
زنان برمیخواستند و چون می‌نشست همه می‌نشستند پس من بآن غلمان گفتم که این زنان کیستند که خداوند اینگونه عظیم فرموده خلقت
ایشانرا گفت که این حوا مادر آدمیان است و این یکی مریم دختر عمران است و آن یکی دیگر خدیجه بنت خویلد است و اینک هاجر و آن دیگر ساره است
و اما آن بزرگوار که پیراهن خون آلوده در دست دارد و هرگاه برمیخیزد همه برمیخیزند و هرگاه می‌نشیند همه می‌نشینند آن جده تو فاطمه
زهرا علیها السلام است پس من نزد جده ام رفتم و عرض کردم که ای جده بزرگوار قتل والله ابی و اوتمت علی صغر سنی یعنی کشته
شد والله پدر بزرگوارم و من در کودکی یتیم شده ام و در حدیث دیگر در بحار است که سکینه خاتون فرمود که آمدم در پیش روی
جده ام ایستادم و با گریه گفتم که ای جده بزرگوار ای مادر جان انکار کردند والله حق ما را ای مادر جان متفرق و پراکنده کردند اساس و اسباب ما را
ای مادر جان روا داشتند هتک حرمت ما را ای مادر جان والله کشتند پدر بزرگوارم حسین را پس جده ام فرمود که ای دختر دیگر سخن مگوی که
قلبم را کباب کردی و رگهای دلم را پاره نمودی ای سکینه اینک پیراهن بخون آلوده پدرت است که با من است که از خود جدا نمیکنم تا ملاقات کنم
پروردگار خود را پس سکینه خاتون فرمود که پس جده ام مرا در سینه خود گرفت و بسیار گریست پس سکینه خاتون فرمود ای یزید دیدم همه
آن زنانرا که گریستند و در نزد جده ام آمده عرض کردند که ای فاطمه طاهره خداوند حکم خواهد فرمود در میانه تو و یزید در روز قیامت
و در حدیث است که یزید بیحیا سنگین دل خواب سکینه را شنید ما صلا اعتنائی نکرد و امر کرد که اسیرانرا بزندان بردند و در کتاب بحار است
که فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که یزید علیه اللعنه امر کرد که زنان مظلوم کربلا با جناب سید الساجدین علیه السلام بزندانی
بردند که ایشانرا از گرما و سرما محافظت نمیکرد حتی تقشرت وجوههم آه آه تا آنکه روهای ایشان پوست ریخت اللهم العن یزید

و اتباعه مصادیق قولک کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب بقهاریتک یا اشد المنتقمین و یا قاصم الجبارین

مجلس هفتاد و پنجم در مجادله کردن یکی از علمای یهود و رسول ملک روم با یزید پلید و غلبه کردن ایشان بر او

السلام علی الباکین علی الرأس المقروع بالقضیب الذی احتشم له الیهود و النصاری فضلی الرأس الشریف و علیکم رحمة الله و برکاته و تسلیماته و بعد الحمد لله الذی منّ علینا بمحبة محبوبه و جعلنا موالیاً لولیه متظللین بشجرة طوبی و ابن سدرة المنتهی و ابن مکة و منی و ابن زمزم و صفا اعنی ولیه فی الآخرة و الاولی و شفیع ذنوب محبیه فی عقبات الردی ابی عبد الله الحسین المخوعات العطشان حتی مضی آه آه و القی بدنه المجروح فی الفلوات الرمضاء و رفع رأسه الشریف علی قناة الاعداء آه و مصیباه فادخل فی مجالس اهل الزناء فرثوا صحافهم لدی اهل الذکر و الشفاء آه واویلاه و واحزناه ثم عاملوا بقضیبهم مع اسنانه فالاحری باستماع الاحباء ضجت لهذه الداهیة العظمی ملائکة السماء و احتشم لرزیته الیهود و النصاری و النساء آه واحر قلباه و وا فرح فؤاداه انه صلب محبا باب فاز ریس الاشقیاء المتمرد طینته بالحرام و الشراب عن الاقربات و الآباء الا و صلی الله علیه و علی جده و ابیه و ذریته و نسائه و اهل البکاء و اهل الفرح و التهنیج و المحبة و الولاء و لعنة الله علی یزید و موالیه و اتباعه دوام دار البقاء و اللقاء. زیرا که یزید پلید بی ایمان بیحیای بی ادب تکیه چندی با سر آقای مظلومان و سرور شهیدان روحی له الفداء کرده که نتوان گفت و شنید از آنجمله در کتاب بحار روایت کرده است که چون سر سرکردهٔ شهیدان و آقای مظلومان جناب سید الشهداء علیه السلام را داخل مجلس آن شقی کردند آن ملعون بیحیا بچوب دست خود که خداوند قهار هرگز دست آن خبیث را از علمای جهنم فارغ نکرداند بلب و دندان آن بزرگوار روحی له الفداء انواع بی ادبیها میکرد پس چند نفر با او محاجه و مجادله کردند و عصیان او را بر او و بر اهل مجلس بلکه بر اهل عالم ظاهر گردانیدند و او عاجز از جواب ماند از آنجمله اینست که در حدیث وارد شده است که یکی از بزرگان یهود حاضر بود پرسید که ای یزید این سر کیست آن لعین ابن لعین در جواب گفت که این سر شخص خارجیست آن یهودی سؤال کرد که اسمش چه بود گفت اسمش حسین پرسید که پدرش که بود گفت علی پرسید که مادرش که بود گفت فاطمه گفت کدام فاطمه گفت دختر محمد گفت آن محمد که پیغمبر شماست گفت بلی آن یهودی گفت که ای یزید امید دارم که هرگز خداوند شما را بجزای خیر نرساند دیروز پیغمبر شما از دنیا رحلت کرده و الیوم شما بقتل رسانیده اید پسر دختر او را وای بر شما بدانکه در میانه من و داود پیغمبر زیاده از سی پشت فاصله است و الحال هر وقت یهودان بر من وارد میشوند دست ادب بر سینه میگذارند پس از جای خود برجسته بر سر طشتی آمد که آن سر در آن بود و آن سر منور را بوسیده و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان جدک محمداً رسول الله و از مجلس بیرون رفت و یزید امر کرد تا او را بقتل رسانیدند و از آنجمله رسول ملک روم است چنانچه در آنکتاب بحدیث دیگر روایت کرده است که جناب سید الساجدین فرمود که آنزمان که سر پدر بزرگوارم را از برای یزید آوردند آن ملعون مجلس شرابی ترتیب داد و فرستاد تا سر پدر شهید مرا در پیش روی او حاضر کردند و مشغول آشامیدن شراب میشد پس روزی رسول ملک روم در مجلس آن بیحیا حاضر بود و او از اشراف و رؤسا و عظمای روم بود آن رسول گفت که ای پادشاه عرب این سر کیست گفت که ترا با صاحب این سر چکار است گفت ای یزید چون من مراجعت میکنم از من هر چه دیده ام سؤال و دوست دارم که ایشان را از صاحب این سر خبر دهم تا با تو شراکت کنند در فرح و سرور یزید پلید گفت که این سر حسین بن علی بن ابیطالب است رومی گفت که مادر او که بود یزید گفت که مادر او فاطمه دختر رسول الله بود چون آن نصرانی این را شنید آن بزرگوار را شناخت گفت یا یزید اف لک و لدینک لی دین احسن من دینک یعنی ای یزید وای بر تو و بر دین تو مرا دینی است بهتر از دین تو ای یزید بدانکه پدر من از اولاد حضرت داود نبی علیه السلام است و در میانه من و آنحضرت پدران بسیار است الآن نصاری مرا تعظیم میکنند و یاخذون من تراب قدمی تبرکاً بابی و خاک قدم مرا بر میدارند بجهة یمن و تبرک جستن باینکه پدرم از اولاد حضرت داود است و انتم تقتلون ابن بنت رسول الله و ما بینه و بین نبیکم الا ام واحدة و شما میکشید پسر دختر رسول الله را و حال آنکه ما بین او و بین پیغمبر شما نیست مگر یک مادر که فاطمه زهرا است فای دین دینکم ای یزید چه دینیست دین شما پس گفت ای یزید آیا شنیده حدیث کنیسهٔ حافر را گفت نه بگو تا بشنوم گفت در میانه عمان و چین دریائیست که یکسال راه است و در آنمیانه آبادانی نیست مگر یک شهر که آن جزیره ایست در میانه دریا که طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است

ودر روی زمین شهری از آن بزرگتر نیست و کاغذ و ریا قوترا ازآنشهر بیاورند و رختهای آن عود و عنبر است و آنشهر در دست نصاری
و ایشانرا بغیر از خودشان پادشاهی نیست و در آنشهر معبدهای بسیار از برای نصاری هست و بزرگترین همه آنها کنیسه ایست که آنرا
کنیسه حافر میگویند و در میانه محراب آن حقه ایست از طلا که در میانه آن سم الاغی است که میگویند آن سم الاغ حضرت عیسی است و اطراف
آن حقه را بطلا و دیباج بسیار زینت داده اند و در هر سال از اطراف بسیاری از نصاری بزیارت آن میآیند و در اطراف آن طواف میکنند
و بوسند و آنرا در نزد خداوند شفیع خود میگردانند و تقاضای جاهلیشان ای یزید اینست شان و قاعده و رفتار ایشان با سمی که گمان میکنند
که آن از الاغی است که حضرت عیسی بر آن سوار شده است فَاَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ و شما بقتل میرسانید پسر دختر رسول خود را فَلا بارَکَ اللهُ
فِیکُمْ وَلا فِی دِینِکُمْ خداوند هرگز برکت عطا نفرماید نه بشما و نه بدین شما پس چون یزید اینکلمات را از آن نصرانی شنید گفت که او را بقتل
رسانید تا ما را در بلاد خود مفتضح و رسوا نگرداند پس چون دانست که او را میکشند گفت ای یزید میخواهی مرا بقتل رسانی یزید گفت بلی آن نصرانی
گفت ای یزید بدانکه من دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن فرمود که یا نَصْرانِیُّ اَنْتَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ یعنی ای نصرانی تو از اهل بهشتی
و من تعجب داشتم از فرموده آنجناب پس گفت که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و از جای خود برجست و آن سر بریده را برداشت
و بر سینه خود چسبانید و شروع کرد ببوسیدن آن و گریستن تا آنکه کشته شد فَرَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلی یَزِیدَ وَاَنْصارِهِ ایشیعیان
و ای نالهکنندگان بدانید که از جمله آنها که با یزید ملعون مجادله کردند هند دختر عبدالله بن عامر بود و زوجه او بود و مجمل احوال هند
و مجادله او اینست که در حدیث وارد شده که هند زوجه یزید در اول عمر دختری بود در نهایت حسن و جمال و کمال و در خدمت حضرت
فاطمه زهرا سلام الله علیها بود و آداب دین و نماز و احکام شریعت را از آن معصومه تعلیم گرفته بود و بعد از حد رشد و کمال بعقد جناب سید الشهدا
در آوردند و رُوِیَ اَنَّها کانَتْ تَحْتَ الْحُسَیْنِ علیه السلام و از این حدیث معلوم میشود که در تحت تصرف مظلوم کربلا علیه السلام در آمده بود
پس یزید علیه اللعنه چون از حسن و کمال و جمال او مطلع شد او را ندیده عاشق جمال با کمال او شد و لیکن تسلی با میکرد و از پدرش معویه علیه الهاویه او را
خواهش نمود پس آن ملعون او را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهش نمود و پیغام داد که اگر او را مطلقه نکنی و از برای یزید نفرستی لشکرکشی
خواهد شد پس جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از جهة حکمت و مصلحت اسلام بفرزند خود مظلوم کربلا علیه السلام فرمودند که او را مطلقه کن
مؤلف گوید که چنان بخاطر دارم که در حدیثی وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که طَلِّقْها یا وَلَدی یا حُسَیْنُ فَاِنَّ فِیهِ سِرٌّ
یعنی طلاق ده او را ای فرزند ای حسین بدرستیکه در آن سری است پس او را طلاق دادند بعد او را بشام بردند و زن یزید شد مؤلف گوید
که شاید از جمله اسرار آن بوده است که بعد از اسیری اهل بیت در شام محنت انجام ظاهر شد و کیفیت آن موافق اخبار اینست که در وقتیکه سر
بریده خامس آل عبا و اسیران در مجلس یزید علیه اللعنه بودند هند مقنعه خود را بر سر کرده و عبائی را بعوض چادر بر سر کرد چنانچه قاعده
عربست و آمده در عقب پرده ایستاد تا مجلس یزید را تماشا کند آه آه و مصیبتاه که چشمش بسر بریده افتاد که در پیش روی یزید گذاشته است
پرسید که این سر کیست قالَ رَأْسُ الْحُسَیْنِ بْنِ فاطِمَةَ یزید ملعون خواست که در نزد او فخر نماید گفت ای هند این سر حسین فرزند
فاطمه است آه و احزناه که چون هند این کلام را شنید قالَتْ عَزَّ عَلی فاطِمَةَ اَنْ تَری رَأْسَ وَلَدِها بَیْنَ یَدَیْکَ گفت چه بسیار ناگوار
و دشوار است بر فاطمه طاهره که سر فرزند خود را در میانه دو دست تو مشاهده کند ای یزید وای بر تو بعمل آوردی فعلی را که باین سبب حیا بر
شده در روز قیامت والله که بعد از این نه من زوجه توام و نه تو شوهر منی یزید ملعون گفت که ای هند ترا چکار با فاطمه هند گفت وای بر تو
اگر ایشان نمیبودند هرگز ما و تو هدایت نمییافتیم وَیْلَکَ یا یَزِیدُ بِأَیِّ وَجْهٍ تَلْقَی اللهَ وَجَدَّهُ رَسُولَ اللهِ یعنی وای بر تو ای یزید بچه
روی ملاقات خواهی کرد خداوند جل جلاله را و جد او رسول الله را پس یزید بهند گفت که بس کن ای هند از کلام خود والله من خبر نداشتم
از شهادت حسین و من نگفته بودم که او را قتل کنند پس هند از مجلس آن بیحیا بیرون رفت مؤلف گوید که در حدیثی دیگر روایت
شده است که اِنَّ یَزِیدَ لَعَنَهُ اللهُ اَمَرَ اَنْ یُصْلَبَ رَأْسُ الْحُسَیْنِ علیه السلام عَلی بابِ دارِهِ آه آه و احزناه و وا مصیبتاه که یزید ملعون بی ایمان
امر کرد که سر سرکرده شهیدان جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا را بر در خانه اش بردار کشیدند مؤلف دلکباب گوید
آن سر که بود نور الهی بدیدار آن از بهر اوست دیده گوهر آنچه دید والله جای اشک نباید که خون گریست چون شد بدار زند

یزید پس آن ملعون در دنیا و آخرت امر کرد تا اسیران را داخل خانه او کردند آه آه که چون اسیران با لباسهای کهنه و رنگهای شکسته و موهای
پریشان و روهای خراشان و قلبهای بریان و دیده های گریان داخل خانه آن بی ایمان شدند زنان آل معویه آل ابو سفیان اطلاع بر
مطلع شدند که اسیران از آل محمد اند از کوچک و بزرگ آنچه طلا و آلات و لباسهای زینت داشتند از قامتهای خود کشیدند و سرهای برهنه
گریان و نالان و افغان باستقبال اسیران آمدند و ایشانرا که از کربلا تا شام در صحراها و بیابانها و تا یکجا بر خاکهای بی سیری بودند گفت.
فشانیده بودند همراه خود بمجلس ملوکانه یزید بردند و تا سه شبانه روز مشغول ناله و نوحه و عزاداری بودند و در حدیثست که چون هند
اسیران و دختران فاطمه را بدان حالت مشاهده نمود و مطلع شد که سر خامس آل عبا را بر در خانه اش بر دار کشیده اند بی اختیار گردیده
با سر برهنه پرده های حجابها را بر درید و در وقت هجوم عام داخل مجلس یزید شد وقالت یا یزید أرأس الحسین بن فاطمة بنت رسول الله
مصلوب علی فناء بابی یعنی ای یزید آیا روا است که سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا بر در خانه من بر دار کشیده باشد پس یزید چون آن حالت را
در هند دید از جای خود در جست و چیزی بر سر او انداخت و سر او را پوشانید و گفت که بلی چنین است که تو میگوئی ای هند برو و مشغول عزاداری
و گریه و بیقراری باش از برای پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگ قریش ابن زیاد تعجیل در کشتن او نموده است ابن زیاد لعنه الله قتله الله
پس یزید پلید و ملعون عنید از مجلس خود برخواست و داخل خانه شد و اهل بیت اسیر را در منزل خاصه خود جا داد و بکمال احترام بجای آورد و روز
غذا میخورد جناب سید الساجدین علیه السلام را بر سر خوان خود حاضر مینمود و با هم غذا میخوردند و اظهار دوستی میکرد و انواع مکر
و حیله بکار میبرد . ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین ولا یحیق المکر السیئ الا باهله اللهم العن یزید و انصاره بعدد ما فی علمک ما قتها زمانیار

مجلس هفتاد و ششم در وفات زینب دختر سه ساله جناب سید الشهدا در خرابه شام

السلام علی المقیمین عزاء رجال المعصومین علیهم السلام ونسائهم وصغارهم وکبارهم ورحمة الله وبرکاته وبعد الحمد لله الذی
جعل محبة الحسین روحی له الفداء ذخیرة معادنا وبکاء مصیبته محض عزیزة فؤادنا ووفقنا لاقامة عزائه لارتفاع درجاتنا وجعل
علم البکاء علیه لازدیاد حسناتنا فاتقوا یا احباء الحسین علیه السلام انه لما کان عین الله التی طرفه یری بکاء کل شیئ علیه فکیف لا یری
قطرات عبرات اهله وعیاله وعبراتکم علیه آه آه ولما کان اذنه الواعیة یسمع انین کل شیئ علیه فکیف لا یسمع ضجیج اطفاله ونسائه
فی خربة الشام وغیرها وصراخکم علیه آه آه ولما کان قلبه الواعی فکیف لا یعی تأوه عترته فی منازل الاسر وغیرها فی خرائب خانثه و
انینکم علیه آه آه ولما کان یده الباسطة فکیف یخلی احبته وزائریه فی درکات النار وکذا الناحبین علیه ولما کان رداء خاله الفداء
ذریته رحمة الله فکیف لا یدخل فی بحبوحة الرحمة من عج وضج ترحما علیه وعلی اهل بیته ولا سیما علی مصیبة بنته الصغیرة فی خربة شام
فانه ابکی کل شیئ حتی اهل الشام بل الفجرة اللئام فحاشا ثم حاشا ان لا نبکی علیها خیار الانام علیهم آلاف السلام کما علی یزید واتباعه
لعائن الملک العلام بدانکه از جمله مصایب و اذیتهای اسیران این بود که از کربلا بی معطلا تا کوفه و از کوفه تا شام ایشانرا فرصت تعزیه داری
ندادند بلکه از کتب جمله معتبره معلوم میشود که اگر صدای ایشان بگریه بلند میشد آنملاعینیکه بر ایشان موکل بودند اذیت بایشان میرسانیدند
حتی آنکه در شام محنت انجام هم ایشانرا نگذاشتند که از گریه حزن قلب خود را اندک آسایش دهند بلی چون ایشانرا در شام غم انجام دربند
کرده بودند در آنجا فی الجمله بسفر آرامی بهم رسانیدند و چندی گریه اسیرانه غریبانه کردند و در حدیثست که آن بیکسان را در خرابه تنها
کرده بودند و چونکه در آن خرابه از زحمت سفر آرامی بهم رسانیدند و از اذیت رسانیدن متخلفین خاطر جمع شدند برای شهدا و اسیری خود
نالهای جانکاه از دل داغدیده بر میکشیدند آه و اخزناه که در کتاب مصایب المعصومین روایت کرده ام که خرابه که زندان ایشان بود
سقف نداشت که از گرمای روزها و سرمای شبها آن اسیران کم اساس و لباس را محافظت نماید پس از شدت آفتاب روزها و سرمای شبها پوست
از صورتهای ایشان بر میخیزد بلی در شبی که دختر کوچک مظلوم کربلا در خرابه شام فوت شد گریه بسیاری کردند زیرا که آنواقعه بود که قلبها
کباب و دیدها را پر آب میکرد چنانچه در بعضی از کتب معتبره نقل شده است که کانت بین الاساری بنت صغیرة لمولانا الحسین علیه السلام
وکانت تحب اباها کثیرا یعنی بود در میان اسیران دختر کوچکی از برای سید و آقای ما جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء

که بسیار پدر بزرگوار خود را دوست میداشت و آقای مظلوم نیز او را بسیار دوست میداشته و از بعضی اخبار چنان ظاهر میشود که آن
دختر سه ساله بوده و اسم او زینب بوده و معلوم که امام از شدت محبت بخواهر خود جناب زینب خاتون این دختر را زینب نام نهاده بود مثل
آنکه اسامی پسران خود را همه را علی گذاشته بود یکی را علی اکبر و دیگری را علی اوسط و کوچکی را علی اصغر و این دختر در اکثر شبها و روزها از مفارقت
پدر مهربان خود گریه و ناله میکرد و قلبهای بهجران کشیده الم رسیده اهلبیت را بیاد آوری ایام وصال پدر مهربان آتش فراق میسوزانید و آبهای
آتش شکستهٔ زار بریان و دیدهای ایشان را گریان میساخت و چون آن دلسوختگان چاره بجز صبر و شکیبائی نداشتند تا شهر با آن دختر خوش
میساختند و نالهای خود را بگریه و نوحه بلند میساختند و چون از روز عاشورا که پدر عزیزش را شهید کرده بودند بجز تشر و تشدد و لطمه
واحسان و مهربانیهای او کامیاب نکردیده بود عَظُمَ ذٰلِكَ عَلَيْهَا وَاسْتَوْحَشَتْ لِأَبِيهَا وَكَانَتْ كُلَّمَا طَلَبَتْ أَبَاهَا يَقُولُونَ لَهَا غَدًا
يَأْتِي وَمَعَهُ مَا تَطْلُبِينَ آه و مصیبتا که در خرابهٔ شام مفارقت پدر بر آن بسیار بر او بزرگ و دشوار شده و چون خود را در پناه پدر
ندید بوحشت افتاده و هر چند از اسیران سراغ پدر مهربان میکرد با و جواب میدادند که فردا پدرت میآید و با او هر چه مطلوب است مؤلف گوید
که شاید مراد اهلبیت از فردا زمان رجعت و ظهور دولت حقه باشد یا فردای قیامت باشد تا او را تسلی بدروغ نداده باشند
چنانچه گاهی در بعضی احادیث فردا گفته اند زمان رجعت و بازگشت آل محمد علیهم السلام بدنیا خواسته اند و گاهی روز قیامت را اراده کرده اند
و شکی نیست که در آن وقت با ایشان ظاهر میگردد هر چه مطلوب آن دختر است بلکه هر چه مطلوب جمیع موحدین است و احتمال دارد که این کلام
از ایشان بزبان عادت خلق جاری شده باشد که اطفال خود را باین وعدها تسلی میدهند خلاصه آنکه آن طفل را باین وعدها تسلی میدادند تا آنکه
آن طفل شبی از شبها بعد از گریه بسیار او را خواب ربود و پدر مهربان باوفای خود را در خواب دید و با او راز و نیاز نمود و غم ایام مفارقت
و اسیری را عرض میکرد که ناگاه بخت واژگون او را از خواب راحت به بیداری با کدورت آورد فَصَاحَتْ فِي بُكَاءٍ وَانْزَعَجَتْ پس چون بیدار
شد و پدر را ندید شروع کرد بگریستن و فریاد زدن و اضطراب نمودن و هر چند او را تسلی میدادند و میخوابانیدند نمیخوابید بلکه آرام میگرفت پس از
سبب ناله و زاری و گریه و بیقراری او سؤال کردند قَالَتْ ائْتُونِي بِوَالِدِي وَقُرَّةِ عَيْنِي جواب میداد که من نشان دهید پدر مهربانم و نور دیده‌ام
و هر چند بیشتر او را تسلی میدادند از برای آنکه شاید آرام بگیرد و بخوابد حزن و اندوه آن طفل یتیم زیاده میشد و بیشتر ناله و نوحه میکرد پس اهلبیت
حزین پریشان نتوانستند که آنحالت را مشاهده نمایند و نالهای او رشتهٔ صبر و سکون ایشان را خراب و در آن تاریکی شب چشمهای جراحت دیدهٔ
ایشان را پر آب نمود فَضَجُّوا بِالْبُكَاءِ وَجَدَّدُوا الْأَحْزَانَ وَلَطَمُوا الْخُدُودَ وَحَثَوْا عَلَى رُؤُوسِهِمُ التُّرَابَ وَنَشَرُوا الشُّعُورَ وَقَامَ الصِّيَاحُ اسیران بیکسان
وای ناله کنندگان در آن دل شب آن زنان اسیر و آن غریبان دستگیر بخواب بودن اهل شام و ایمن بودن از اذیت آن فجرهٔ لئام را از برای خود
غنیمت شمردند پس همه آن زنان با آن طفل نالان صداها را بناله و زاری و گریه و بیقراری بلند کرده آن نالها را که در سینه از خوف اهل کینه
مخفی و آهسته بر میکشیدند چون بی اختیار شدند بصیحه و ناله مبدل کردانیدند پس آن فغانها را که در عصر روز عاشورا در وقت شهادت خامس آل عبا علیه السلام
و سایر شهدای دشت کربلا میخواستند که بر پا کنند و آن نالها که در وقت عبور از قتلگاه شهیدان از دلهای بریان میخواستند بر کشند و همه صداها در سینه
نوحه و ناله کنند و اعدای دین و قوم ظالمین مانع شده نگذاشته بودند درین خرابه ویرانه تازه کردند پس سیلیهای غم بر صورتهای پر الم زدند و خاک
آن ظلمتکده را بر فرقهای خود میریختند و گیسوان و زلفهای پریشان را بر رخسارها در آویختند و بخود لخواه تعزیه داری نمودند پس صدای ناله ایشان
بگوش یزید بی ایمان رسید و آن سرمست بادهٔ ضلالت را از خواب جهالت بیدار گردانید پس از پاسبانان قصر شقاوت توامان خود سؤال نمود
که این غوغا از کیست و سبب این شدت صیحه و ناله چیست خدام او گفتند که ای یزید بدانکه دختر کوچکی از شهید کربلا بخواب رفته و پدرش را بخواب دیده
و حال که بیدار شده پدرش را میخواهد و هر چند او را تسلی میدهند آرام نمیگیرد پس اهلبیت با او همداستان شده اند و کاری کرده اند که میشنوی
فَلَمَّا سَمِعَ يَزِيدُ ذٰلِكَ قَالَ ارْفَعُوا إِلَيْهَا رَأْسَ أَبِيهَا وَحُطُّوهُ بَيْنَ يَدَيْهَا لِتَنْظُرَ إِلَيْهِ وَتَتَسَلَّى بِهِ ای شیعیان و ای جان نثاران آه و آه یزید پلید از برای آنکه در
خواب باز استراحت کند و صدای ناله آن اسیران نشنود کلامی گفته است که تا قیامت دلهای دوستان اهلبیت کباب شده و دیدهای ایشان را پر آب نموده است
زیرا که آن ملعون عنید چون صدای ناله و نوحهٔ اسیران را شنید به پاسبانان قصر خود گفت که سر پدر آن دختر را بردارید و در پیش او اندازید از برای
آنکه مشاهده جمال پدر کند و آرام گیرد پس ملازمان شقاوت نشان او آن سر بریده را در طبقی گذاشته و بر روی آن دستمالی انداخته آوردند و در نزد

اند خبر گذاشتند و آن دستمال را از روی آن برچیدند پس چون نظر آن طفل بر آن سر بریدهٔ پر خون افتاد پرسید که این سر کیست قالوا هذا رأس ابيك یعنی این سر پدر مهربان تست که میخواستی آه و اخزناه که چون دانست که آن سر پدر اوست برداشت و بر سینهٔ کشیده خود چسبانید و باین کلمات و امثال آن نوحه کرد و قلبهای اهل بیت و جمیع دوستان را بسوخت فیقول یا ابتاه من ذا الذی خضبك بدمائك یعنی ایجان پدر که روی منور ترا بخون خضاب نموده یا ابتاه من ذا الذی قطع وريدك ای پدر جان کدام بی ایمان رگهای گردن ترا قطع نموده و بریده یا ابتاه من ذا الذی ايتمني على صغر سني ای پدر مهربان که در این کوچکی مرا یتیم کرده یا ابتاه من لليتيمة حتى تكبر ایجان پدر گرا گذارده که دختر یتیم را بزرگ کند یا ابتاه من للنساء الحاسرات ای پدر جان زنان حسرت کشیده سر برهنه را بکه سپردی و رفتی یا ابتاه من للارامل المسبيات ای پدر جان گرا گذاشته که این بیوه زنهای اسیر را محافظت نماید یا ابتاه من للعيون الباكيات ایجان پدر گرا گذارده که این چشمهای گریان را تسلی دهد و از گریه و ناله ساکت گرداند یا ابتاه من للضائعات الغريبات ای پدر جان گرا گذاشته که این زنان ضایع شدهٔ غریب را پرستاری نماید یا ابتاه من بعدك وا خيبتاه ایعزیز پدر گرا بعد از خود بجای خود قرار داده ایوای از نا امیدی ما یا ابتاه من بعدك وا غربتاه ایپدر جان کیست بعد از تو از برای ما ایوای از غربت یا ابتاه ليتني كنت لك الفداء ای پدر کاش من در اینجا فدای تو شده بودم و سر بریدهٔ ترا ندیده بودم و خضاب ترا باین حالت مشاهده نکردم یا ابتاه ليتني وسدت الثرى ولا ارى شيبك مخضبا بالدماء ایعزیز پدر کاش من بزیر خاک رفته بودم و ریش مبارک ترا باین حنا خضاب نمیدیدم ثم انها وضعت فمها على فمه الشريف وبكت بكاء شديدا حتى غشي عليها امید دستان وای ناله و نوحه کنندگان بدانید که آن طفل یتیم امثال این سخنها را میگفت و میگریست و اهل بیت را میسوزانید و میگریانید و آخر الامر آن دختر لبهای خود را بر لبهای خشکیدهٔ خون آلود پدر مهربان گذاشت و آنقدر گریهٔ شدید نمود که غش کرد و ساکت شد فلما حركوها فاذا هي قد فارقت روحها الدنيا پس اهل بیت او را حرکت دادند دیدند که روح او از دنیای دنی مفارقت نموده و بهمراه پدر بسفر آخرت رفته آه آه وا مصیبتاه که اهل بیت در آن تاریکی شب در آن خرابه چون هلاکت آنگونه گرا در هجران پدر دیدند و ملاحظه کردند که مثل روز عاشورا از برای بدن پاره پارهٔ پدر بزرگوارش و ابدان سایر شهدا ارواحنا لها الفداء نه کفنی و نه سدری و نه کافوری و نه غسالی و نه تشییع جنازه کننده و نه تسلی دهنده دارند بهیأت اجتماع صداها را بگریه و ناله بلند کردند و عزای خود را تازه نمودند آه آه چندان از آن خرابه آواز نوحه و ناله برآمد که اهل شام از خواب غفلت بیدار شدند و از گریهٔ اهل بیت همه مردان و زنان بگریه و ناله و نوحه در آمدند فانا لله و انا اليه راجعون

مجلس هشتاد و نهم در خطبه خواندن جناب سید الساجدین علیه السلام در مسجد شام بعد از خطبهٔ خطیب بد فرجام

السلام على من بكى على الذرية الطاهرة فعليهم وعليكم الاف التحية والثناء ورحمة الله وبركاته وبعد اللهم صل على من بهم في ذروة الايجاد وبهم تحركت على ذلك عن تتمة الاتحاد ثم بهم اوضحت لما بينك سبيل الارشاد فما نجى من نجى الا بهم وما هلك من هلك الا بهم وبهم محمد وآله عليهم الصلوة والسلام اللهم ارفع درجتهم وقرب وسيلتهم واسكنا معهم على ارائك الرحمة وانزل علينا حبهم في كل آن الف الف تحية والعن على اعدائهم واعداء اشياعهم الف الف لعنة في كل طرفة عين ولمحة وبعد فقد قال عز من قال ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات یعنی بلند کردیم ما بعضی از ایشان را بالای بعضی دیگر از حیثیت درجات بدانکه برای این آیهٔ شریفه موارد بسیاری است در دنیا و آخرت و از جملهٔ آنها رتبهٔ منبر وسیله و سایر منابر اهل عصمت علیهم الاف التحیة و منابر شیعه است در روز قیامت و احادیث در بیان همین مطلب بسیار است و از جملهٔ احادیث شریفه این حدیث شریف است که در روضهٔ کلینی رحمه الله روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایها الناس بدانید که الله عز و جل وعده فرموده است بنبی خود محمد صلی الله علیه و آله منبر وسیله را و وعدهٔ او حق است و هرگز خلف وعده نمیفرماید و آگاه باشید اینکه وسیله اعلا درجهٔ جنت است و بلند ترین درجات قرب و زلفی است و اعلا مرتبهٔ همهٔ آرزوهاست و از برای آن صد هزار درجه است و فاصله میان هر درجه تا درجهٔ دیگر بمقدار صد سال دویدن اسب تیز تک است و درجات آن از درجات جواهر و زبرجد و لؤلؤ و یاقوت و زمرد و مرجان و کافور و عنبر است و غیر ذلک از نقره است و ابر و هوا و نور ... آنها و منبر وسیله مشرف است

بر جنة عوالم جنت و رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای آن نشسته است و بالاپوش بر دوش مبارک خود انداخته است یکی از رحمت
الهی و یکی از نور الهی و بر فرق مبارکش تاج نبوت است که مکلل بجواهر رسالت است که نور آن روشن کرده است همه محشر را و در جنة
من که علی بن ابیطالبم یکدرجه از آن بالاتر است و بر دوش من یکبالاپوش قرمز است و یکی دیگر از کافور است و در کتاب عوالم است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یا فاطمه برپا کرده میشود از برای تو در روز قیامت منبری از نور که از برای آن هفت درجه است و در میان هر دو درجه
آن صفها از ملائکه است که در دستهای ایشان لواهائی از نور است و حور العین از طرف راست آن صفها کشیده اند و نزدیکترین آنها از طرف چپ
حضرت حوا و آسیه است و ابن بابویه از رسول خدا روایت کرده است که هرگاه روز قیامت شود زینت داده میشود عرش حضرت رب العالمین
بتمام زینتها پس آورده میشود دو منبر از نور که طول هر یک از آنها بقدر صد میل است پس گذارده میشود یکی بطرف راست عرش و دیگری بطرف
چپ آن پس بالا میرود بر یکی از آنها حسن و بر دیگری حسین پس زینت بهم میرساند عرش الهی بآن دو بزرگوار علیهما السلام مثل زینت دادن زن
دو گوشواره خود را بگوشواره مؤلف گوید که این یکی از معانی آنحدیث مشهور که این دو بزرگوار دو گوشوار عرش الهی اند و اگر مراد از عرش
همه ملک که تخت سلطنت خداوندی است بوده باشد معنی اینحدیث این خواهد بود که در دو طرف راست و چپ ملک الهی دو مقام
عالی است از برای این دو بزرگوار که باعث زینت همه ملک الهی اند و اگر مراد از عرش معنی اعلای آن باشد که آن قلب حضرت رسول صلی الله
علیه و آله است پس معنی این خواهد بود که در دو طرف قلب رسول الله صلی الله علیه و آله که معدن جمیع فیوضات و طرفة العینی از خداوند غافل نبوده و نخواهد بود
دو مقام عالی از برای حسنین خواهد بود که موجب زینت جمیع عوالم قدسیه حقیقیه رسول الله خواهد بود والله و رسوله و اولیاؤه اعلم و در حدیث است که
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که سایر ائمه طاهرین بقدر مرتبه خود در طرف راست منبر وسیله بر کرسیهای کرامت الهی و منابر نور الهی قرار خواهند
گرفت و تمام انبیا و اوصیای ایشان و آن بزرگواران که از اول عالم تا آخر آن که حجتهای الهی بوده اند هر یک بقدر مرتبه خود در جانب منبر وسیله
قرار خواهند گرفت و بر دوشهای ایشان است خلعتها از نور و کرامت الهی جل شانه تعالی و رسول خدا صلی الله علیه فرموده است که در روز قیامت
گذارده میشود منابری چند در تحت عرش از برای شیعیان من و شیعیان اهل بیت من آنها که خالص اند در ولا و دوستی پس از جانب حق سبحانه
و تعالی ندا میرسد که بشتابید بجانب من ای بندگان من تا آنکه بگسترانم بر شما رحمت خود را پس بتحقیق که اذیت کرده شده اید در دار دنیا و در حدیث
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرمود که چون همه ما بر منبرها قرار گرفتیم نمی بینند ما اهل بیت را نه ملک مقرب و نه نبی
مرسل مگر آنکه مبهوت میشود از شدت انوار ما و تعجب میکند از نورانیت و جلالت ما و از طرف راست منبر وسیله از جانب راست رسول خدا نوری خواهد بود
آنقدر که چشم کار میکند پس از میان آن ندا میرسد که ای اهل محشر خوشا بحال آنکسی که دوست دارد وصی او را و ایمان آورده باشد بنبی امی عربی و هر کس کافر
باشد بایشان آتش وعدگاه او است و از طرف چپ منبر وسیله از جانب چپ رسول الله صلی الله علیه و آله تاریکی خواهد بود که از میان آن ندا آید
که ای اهل محشر خوشا بحال کسی که دوست دارد وصی او را و ایمان آورده باشد بنبی امی قسم بآنکه از برای او است ملک و پادشاهی بزرگ که رستگار نمیشود
احدی و بروح و ریحان جنت نمیرسد مگر کسی که ملاقات کند خالق خود را باخلاص با این نبی و این وصی و پیروی کرده باشد مر ذریه ایشان را پس یقین
کنید ای اهل ولایة الله بنورانیت رویهای خود و شرف مکانهای خود و محترم بودن خود و نشستن شما بر کرسیها در مقابل یکدیگر و ای آنجماعتیکه
رویهای خود را از خداوند خود گردانیده اید و از نبی و وصی و ذریه ایشان منحرف شده اید یقین کنید سیاهی رویهای خود و در بحار از جابر
روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که بفدای تو شوم یا ابن رسول الله خبر ده مرا بحدیثی در فضیلت جده ات جناب فاطمه علیها السلام
که هرگاه من آنحدیث را از برای شیعه ات بگویم خوشحال شوند آنحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم رسول الله که فرمود چون روز قیامت شود
از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من از همه بالاتر از همه منبرها ست پس از جانب خداوند ندا میرسد که یا محمد خطبه بخوان پس من خطبه
بخوانم که احدی از انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس نصب کرده میشود از برای اوصیا از نور نصب کرده میشود از برای وصی من
علی بن ابیطالب علیهما السلام منبری از نور در وسط آنها و منبر او بالاتر از همه منبرها پس از جانب خداوند جل جلاله ندا میرسد که یا علی خطبه
بخوان پس آنجناب خطبه بخواند که احدی از اوصیا مثل آن خطبه نشنیده باشد پس نصب کرده میشود از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور
پس میباشد از برای دو فرزند من و دو سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات من حسن و حسین علیهما السلام منبری از نور پس ندا میرسد بایشان که

که خطبه بخوانید پس ایشان خطبه میخوانند که احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آن نشنیده باشند پس ندا میکند منادی که ای اهل بهشت
که کجاست فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و کجاست خدیجه بنت خویلد و کجاست مریم بنت عمران و کجاست آسیه بنت مزاحم
و کجاست ام کلثوم مادر یحیی بن زکریا پس همه آنها از جای خود برمیخیزند پس خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای اهل محشر از برای کیست کرم
در اینروز محمد و علی و حسنین علیهم السلام عرض میکنند که کرم مخصوص است بخداوند واحد قهار پس از مصدر عزت ندای الهی میرسد که ای
اهل محشر بدرستیکه من قرار دادم کرم را در اینروز از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه ای اهل محشر همگی سرهای خود را بزیر اندازید و چشمهای
خود را برهم گذارید که اینک فاطمه روانه جنت است پس میآورد جبرئیل ناقه از ناقهای جنت که نقش بسته است دو پهلوی آن و زیر شکم آن
از لؤلؤ تازه است و پالان آن از مرجان است پس آنرا میخوابانند در میان دو دست فاطمه و او بر آن سوار میشود و صد هزار ملک از طرف
دست آن راه میروند و صد هزار از طرف چپ آن و صد هزار دیگر او را میرسانند بر بالهای خود و پرواز میکنند تا در جنت و چون آنمخدره
بدر جنت رسد نگاهی بعقب سر خود کند پس از مصدر عزت و جلال الهی ندا رسد که ای فاطمه چرا نگاه بعقب سر کردی و حال آنکه من امر کردم
ترا که داخل جنت شوی آن معصومه عرض میکند که ای پروردگار من دوست میداشتم که در اینروز ظاهر شود بر خلایق قدر و منزلت من پس ندا
میرسد که ای دختر حبیب من مراجعت کن بصحرای محشر و نظر فرما در خلایق پس هر کس که بوده باشد در قلب او محبتی از برای تو یا از برای یکی
از ذریه تو بگیر دست او را و داخل فرما او را در جنت پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که والله یا جابر که جناب فاطمه طاهره در آنروز برمیچیند
شیعیان و محبین خود را با سرعت که برمیچیند مرغ دانه خوب را در میانه دانهای بد پس هرگاه شیعیان او با او بدر جنت رسند خداوند در قلبهای
ایشان میاندازد که ایشان هم نگاه بعقب کنند پس ندا میرسد که ای احباء من شما چرا نگاه بعقب سر خود کردید و حال آنکه شفاعت کرده است
شما را فاطمه دختر حبیب من ایشان عرض میکنند که ای پروردگار ما ما هم دوست میداشتیم که در اینروز ظاهر شود قدر ما پس ندا میرسد که ای دوستان من
شما هم بمحشر مراجعت کنید و ببینید که شما را که محبت کرده است بجهة خاطر فاطمه و که شما را طعام داده است در راه فاطمه و که لباس داده است شما را بجهة
فاطمه و که شما را یکشربت آب داده است بخاطر فاطمه پس بگیرید دست همه آنها را و داخل کنید ایشان را در جنت پس حضرت صادق علیه السلام
فرمود که والله باقی نمیماند در محشر از مردم مگر شاک یا کافر یا منافق که باید بجهنم روند و چون ایشان در میان طبقات جهنم رسند فریاد میکنند
که آیا شفاعت کننده نیست آیا دوست مهربانی نیست که ما را شفاعت کنند پس میگویند که اگر ما دفعه دیگر بدنیا مراجعت کنیم خواهیم بود
از ایمان آورندگان بخدا و رسول و آل طاهرین او پس آنحضرت فرمود که هیهات هیهات که دیگر ایشان را بدنیا برگردانند و اگر برگردند باز میکنند
بآنچه ایشان را از آن منع کرده بودند از نافرمانی الهی و دشمنی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله زیرا که ایشانند دروغگویان مؤلف حیران حیران
جان گوید که بعد از شنیدن این منبرها و این کرسیها و این فضیلتها از برای پیغمبر و آل طاهرین و شیعیان ایشان بعد از این خوشحالی و سرور
شدن از استماع فضایل حضرت خاتون جنان فاطمه زهرا صلوات الله علیها آه آه کدام زبان میتواند بیان کند و کدام گوش میتواند بشنود
و کدام قلب میتواند تفکر کند و خون نشود و کدام چشم میتواند اشک خود را نگاه دارد و گریه نکند و کدام تعزیه دار میتواند خودداری کند و ناله
و صیحه نکشد که یزید شرابخوار شقی ملعون در ازل و ابد مجلس خود را با نواع زینتها بیاراید و بر تخت سلطنت قرار گیرد و خود را با نواع لباسهای فاخر
و جواهر زینت کند و بر فرق خود تاج مکلل بجواهر گذارد و انواع اطعمه و اشربه و اقسام شرابها برای خود مهیا کند و بزرگان کفرستان و دولت
غضبی باطل خود را با نواع خلعتها مخلع کند و همه را در اطراف مجلس خود بر کرسیها بنشانند و انواع ساز و نواز و غناها آماده کرده اند آه و مصیبتاه آه
وا ویلاه و حجت خداوند جناب سید الساجدین علیه السلام را با اسیران از عمها و خواهران از بزرگ و کوچک که همه اولادهای رسول خدا و ولی
خدا و خاتون روز جزا علیهم السلام بودند بدترین احوال همه گرسنه همه تشنه با کمال ذلت و عجز و ناتوانی داخل مجلس کنند آه آه و سرهای شهیدان
آل محمد را با سایر سرهای شهیدان نیز طلب نماید و در حضور هجوم عام بر هر یک انواع اذیتها رساند و بیادبیها کند آه آه که آن بی ایمان کتفهای
همه آنها نکرده با هجوم عام و روسای شام روانه مسجد شد فقال اللعين للخطيب يا خطيب خذ بيد هذا الغلام فأت به المنبر وأخبر الناس بسوء رأي
أبيه وجده وفراقهم الحق وبغيهم علينا یعنی یزید پلید خطیب بلیغی را طلبید و گفت که بگیر دست این غلام را و ببالای منبر برو و خبر ده مردم را
ببدی و کجی رای پدر او و جد او و اینکه ایشان از حق در گذشته اند و با ما یاغی شده اند و سرکشی کرده اند قال فلم يدع شيئاً من المساوي

الا ذکره فیهم یا شیعیان وای کاملین بدایان خداوند لعنت فرماید بر یزید پلید و خطیب او و منتقم حقیقی از آن خطیب ملعون انتقام کشد
فرماید که چون دست آن بیچاره علیل را گرفت و بر منبر برآمد باقی نگذاشت از سخن زشت ناشایسته نامناسبی در حق بیمار کربلا و پدر بزرگوار
جناب سید الشهدا و جدش حضرت سیدة الوصیاء او و اخالیم الغدیله مگر آنکه گفت و بی ادبی کرد و صاحب مناقب و دیگران روایت کرده اند
که یزید علیه اللعنه امر کرد بمنبری و خطیبی تا آنکه خبر کند مردم را از بدیهای جناب سید الشهداء و جناب امیر مؤمنان علیهما السلام و خبر دهد خلق را از کارهای
ایشان پس آن خطیب نانجیب بر منبر برآمد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و بعد از آن شروع کرد بدروغ و افترا بستن بر جناب سید اوصیا و سید الشهدا
و پس از آن شروع کرد بمدایح عجیبه کثیره در حق یزید و معویه علیهما الهاویه و طول داد در مدح ایشان و باقی نگذاشت هیچ مدح و خیری را مگر آنکه
در حق ایشان بیان نمود فصاح به علی بن الحسین علیهما السلام و قال ویلک ایها الخاطب اشتریت مرضات المخلوق بسخط الخالق فتبوء مقعدک
من النار پس جناب سید الساجدین از برای احقاق حق و ابطال باطل و هدایت امت بصدای بلند فرمود که ای یزید آیا اذن میدهی که
بر منبر برآیم و سخنان چند بگویم که در آن رضای خداوند و باعث اجر و ثواب باشد از برای حضار یزید اذن نداد حضار مجلس گفتند که
یا یزید از تو سؤال میکنیم که اذن بدهی او را تا ما فصاحت و بلاغت حجازیان را بشنویم یزید گفت که اگر او بالای منبر رود پائین نخواهد آمد مگر بعد از
رسوا و مفتضح کردانیدن من و آل ابو سفیان پس حضار گفتند که یا یزید از این جوان چکار برمیآید و چه قابلیت دارد سخنان او یزید گفت او
از اهل بیتی است که علم را چشیده و فرو برده اند فرو بردن عجیبی پس حاضرین اینقدر مبالغه و التماس کردند تا آنکه آنملعون اذن داد پس آن معدن
علم و حلم بر منبر برآمد بعد از حمد و ثنای الهی خطبه انشا فرمود که همه چشمها بگریه درآمد و همه قلبها بترسید پس فرمود که ایها الناس ما کسانیم که از جناب
خداوند عطا کرده شده ایم بشش خصلت و فضیلت بخشیده شده ایم بهفتم عطا کرده شده ایم بعلم و حلم و سخاوت و فصاحت و شجاعت و محبت
در قلبهای مؤمنین و فضیلت داده شده ایم باینکه از ماست نبی مختار حضرت محمد و از ماست صدیق و از ماست طیار و از ماست اسد الله و اسد رسول الله و از ماست
دو سبط این امت ایها الناس هر کس مرا شناسد میشناسد و هر کس نمیشناسد من حسب و نسب خود را باو بشناسانم ایها الناس منم فرزند
فرزند مکه و منی و منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند آنکسی که زکوة را بگوشه ردا خود میبرد از برای فقرا منم فرزند آنکسی که بهتر است از هر کس که
زیر جامه پوشیده است و عبا بردوش گرفته است منم فرزند آنکسی که بهتر است از هر کس که نعلین پا کرده است یا با پای برهنه راه رفته است و منم
فرزند آنکسی که بهتر است از هر کس که طواف مکه بعمل آورده است و سعی صفا و مروه کرده است منم فرزند آنکسی که بهتر است از هر کس که حج کرده است
و لبیک اللهم لبیک گفته است منم فرزند آنکسی که بر براق سوار شد از برای رفتن بهوا منم فرزند آنکسی که در شب معراج سیر کرد از مسجد الحرام بسوی
مسجد اقصی منم فرزند آنکسی که در شب معراج برد او را جبرئیل تا سدرة المنتهی منم فرزند آنکسی که تا قاب قوسین او ادنی رسید منم فرزند آنکسی که نماز
کرد در نماز از برای ملائکه آسمان منم فرزند آنکسی که وحی فرمود خداوند جلیل باو آنچه وحی فرمود منم فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایها الناس
منم فرزند علی مرتضی منم فرزند آنکسی که شمشیر زد بر خرطوم خلق تا اقرار نمودند بلا اله الا الله منم فرزند آنکسی که جهاد کرد در پیش روی رسول الله
بسیفین و نیزه زد برمحین و هجرت نمود هجرتین و بیعت نمود بیعتین و مقاتله کرد در جنگ بدر و حنین و کافر نشد بخداوند بقدر طرفة عین
منم فرزند صالح مؤمنین و وارث علم نبیین و قلع و قمع کننده ملحدین و پادشاه مسلمین و نور مجاهدین و زینت عابدین و تاج باکین و صبر کننده تر
از همه صابرین و افضل قائمین از آل یس رسول رب العالمین منم فرزند آنکسی که مؤید شد بجبرئیل امین و نصرت داده شد بمیکائیل منم فرزند
آنکسی که حمایت کرد از حرم مسلمین و او بود قاتل مارقین و ناکثین و قاسطین و جهاد کرد با دشمنان ناصبین و فخر او زیاده بود بر همه قریش و او
بود اول جواب دهندگان از مؤمنین و او بود اول سابقین و او درهم شکننده معتدین و هلاک کننده مشرکین و تیری از تیرهای خداوند بر منافقین
و زبان حکمت عابدین و ناصر دین الله و ولی امر الله و لسان حکمة الله و صندوق علم الله و او بود صاحب بردباری و شهادت و بزرگواری
و خنده رو و پیشوای قوم و جمع همه نیکوئیها و پاکیزگی و پسندیده که همه کس از او خوشنود و خشنود و دلیر که همه کس از او خایف باشند بسیار
همتی که همه ممنون او شوند و شکیبنده که در شب بیدار و همه عاجز شوند از دست قائم اللیل صائم النهار پاکیزه اطوار و قطع کننده صلبها و متفرق
کننده لشکرها و محکم نگاهدارنده عسکرها و قوی دل تر از همه و دلاور و جاری فرماینده تر از همه در عزمهای پنهان و شدیدتر از همه صاحبان بیت
و او شیر بیشه دلیر که نرم میکند و شکن میدهد در هنگام هجوم نیزه ها و نزدیک شدن سرها و میسازد سرهای ایشان را و میساید همه را اجزای هبا

فرزند

مثل بریدن باد ما علمهای برسیده یا دادیم دست شیر حجاز و جیش عراق واوست مکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجری مهاجری که
در میانه عرب بسید قریش است و در میانه جنگ شیر الشجاعات است وارث المشعرین وابو السبطین یعنی حسن و حسین نخستین جدم
علی بن ابی طالب علیه السلام است پس فرمود که انا ابن فاطمة الزهراء منم فرزند فاطمه زهراء و منم فرزند سیدة النساء و در حدیث دیگر است که فرمود
منم فرزند خدیجه کبری انا ابن المقتول ظلما آه آه منم فرزند آن بزرگواری که کشته شده است از روی ظلم انا ابن المحزوز الرأس من القفا
آه آه منم فرزند آن مظلومیکه بریده شد سر او از پشت گردن او مؤلف کتاب و دیده پرآب گوید که موافق اخبار معتبره جناب
سید الشهداء ارواحنا له الفداء در وقت شهادت بشمر بن ذی الجوشن علیه اللعنة والسعیر فرمود که ای شمر شکم خود را بگشا پس چون گشود دید که مانند شکم
و پستانها مانند پستان سگ و خوک پس آنحضرت فرمود که راست فرموده است جدم رسول الله صلی الله علیه وآله در آنچه فرموده است آن ملعون
عرض کرد که چه فرموده است آن مظلوم فرمود که جدم بپدرم پیغمبر فرمود که یا علی بقتل میرساند این فرزند ترا ملعونیکه پیس است و شبیه ترین خلق است
بسگها و خوکها پس آن ملعون بیحیا از شنیدن این کلام در غضب شد و زیاد شد کینه و بغض او وقال والله لا یقتلک غیری ولاذبحنک من القفا
لیکون ذلک اشد من عذابک یعنی آن شقی گفت که والله بقتل نمیرساند ترا احدی غیر از من و هر آینه ذبح میکنم من ترا از پشت سر
اینکه بوده باشد این قسم ذبح کردن باعث زیادی در عذاب تو ثم قال ایها الناس انا ابن العطشان حتی قضی یعنی جناب سید الساجدین
علیه السلام فرمود که ای گروه مردم بدانید که منم فرزند آن مظلوم غریبی که تشنه بود تا آنکه شهید شد انا ابن طریح کربلاء منم فرزند آن
شهیدیکه بدن نازنینش در صحرای کربلا افتاده است انا ابن مسلوب العمامة والرداء آه آه منم فرزند آن مظلومیکه بغارت برده شد عمامه
و ردای او انا ابن من بکت علیه ملائکة السماء منم فرزند آن بزرگواریکه گریست در مصیبت او ملائکه آسمانها انا ابن من ناحت علیه
الجن فی الارض والطیر فی الهواء منم فرزند آن سروریکه نوحه کرد در عزای او جن در زمین و مرغ در هوا انا ابن من رأسه علی السنان
یهدی آه وامصیبتاه منم فرزند آن شهید غریبی که سر او را بر نیزه کرده و بهدیه بردند انا ابن من حرمه الی الشام تسبی آه آه واحزناه
منم فرزند آنجنابیکه حرم او را اسیر کرده بشام آوردند پس فرمود که ای گروه خلایق حمد میکنم الله تعالی را که امتحان فرمود ما اهل بیت را ببلاهای نیکو
از آنجا که قرار داده است علم هدایت و عقل و تقوی را در ما و قرار داده است علم ضلالت و گمراهی را در غیر ما و فضیلت بخشیده ما اهل بیت را بشش خصلت
بعلم و حلم و شجاعت و بخشش و محبت و بزرگواری در قلبهای مؤمنین و عطا فرموده است بما چیزی چند که نداده است باحدی از عالمیان پیش از ما
و در ما قرار داده است محل آمد و شد ملائکه را و تنزیل کتب سماویه را و در حدیث است که آن بزرگوار آنقدر فضایل و مناقب و مفاخر خود را بیان
فرمود که صدای گریه و ناله خلق بلند شد پس یزید پلید از خوف آنکه فتنه شود اشاره بموذن کرد که باذان گفتن سخن او را قطع کن پس چون
موذن گفت الله اکبر آن بزرگوار فرمود که لا شیء اکبر من الله یعنی هیچ چیز بزرگتر از خداوند نیست و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله
آنحضرت فرمود که شهادت میدهد بر حقیقت و حقیت و صدق این کلام موی من و پوست من و گوشت من و خون من پس چون موذن گفت
که اشهد ان محمدا رسول الله آن بزرگوار از بالای منبر روی بیزید کرده و فرمود که ای یزید این محمد که نام نامی و اسم گرامی او را بتعظیم و تکریم یاد
میکنی که جد منست چرا بقتل رسانیدی عترت او را یزید پلید جوابی نداد و موذن اذان و اقامه را تمام کرد و یزید مشغول نماز ظهر شد و در بحار
روایت کرده است که در آن مجلس عالمی از علمای یهود حاضر بود چون این کلمات را از آن بزرگوار شنید بیزید گفت که یا امیر المؤمنین این غلام کیست یزید
گفت که او علی ابن الحسین است آن عالم پرسید که کدام حسین یزید گفت الحسین که فرزند علی بن ابیطالب است پرسید که کیست مادر او گفت مادر او
فاطمه دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله آن یهودی گفت الحمد لله چون آن بزرگوار را شناخت گفت که سبحان الله این پسر دختر پیغمبر شما است که
در این زودی او را بقتل رسانیده اید پس بد سلوک و رفتار کرده اید در حق ذریه پیغمبر خود والله یا یزید اگر باقی میگذاشت در میانه ما موسی بن
عمران سبطی از صلب خود لظننا انا کنا نعبده من دون ربنا یعنی هر آینه ما بودیم که گمان میکردیم که او را در مقابل پروردگار خود پرستش
کنیم و هنوز دیروز پیغمبر شما از میان شما رفته است و شما برجسته اید و فرزند او را بقتل رسانیده اید وای بر شما که بد امتی بوده اید پس
یزید ملعون امر کرد که او را اذیت رسانند پس سه دفعه ملازمین حلق او را گرفتند که او را خفه کنند پس آن عالم از جای خود برجست و گفت
که اگر خواهید شما مرا بقتل رسانید یا واگذارید بدانید که من در تورات چنین یافته ام که هر کس که بقتل رساند ذریه پیغمبر را مادامیکه زنده است ملعون الابد

جلو نشست و چون یزید پلید ولا محاله بجهنم میرود این سخن را بگفت و از مجلس بیرون رفت پس جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که ای گروه خلایق آیا در میان شما کسی هست که پدر او و جد او رسول الله بوده باشد که ناگاه از حاضرین صدای گریه بلند شد پس منهال بن عمرو طائفی که یکی از شیعیان آنجناب بود و موافق روایت دیگر مکحول که یکی از صحابه رسول الله بود از جای برخواست و عرض کرد که یا ابن رسول الله در چه حال میروز را در شام بشام رسانیدی آنحضرت در جواب فرمود که وای بر تو بدانکه امروز را بشام رسانیده ام در میانه شما مثل حالت بنی اسرائیل در آل فرعون که قتل میرسانید اطفال ایشانرا و بخدمتکاری میگرفتند زنان ایشانرا همیشه عرب فخر میکرد بر عجم که محمد از ایشان است و قبیله قریش فخر میکرد بر سایر اعراب اینکه محمد از ایشان است و اما حال آل محمد روز را بشب آورده اند در میان شما در حالتی که همه مقهور و مغصوب اند پس شکایت احوال خود را بخدا و ند میکنیم از بسیاری دشمنان و متفرق بودن دوستان و تسلط دشمنان بر ما مولف گوید که چون کلام جناب حضرت با ینجا رسید یزید دید که مفتضح و رسوا شد از جای برخواست و روانه کفرخانه خود شد و امر کرد که اسیرانرا بزندان برند و اهل مجلس متفرق شدند امید که همیشه خداوند در میانه ایشان و رحمت خود جدائی انداز د و بعذاب خود جمع فرماید بمحمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین و علی شیعتهم و محبیهم و الباکین علیهم ابد الآبدین و دهر الداهرین

مجلس نود و هشتم

در امر کردن یزید بدین بقتل جناب سید الساجدین علیه السلام و گریه و تعزیه داری اسیران در شام و شفقت نمودن

السلام علی الباکین علی الشهداء المقتولین فی ارض الکربلاء من اقیم لهم فی بلاد الغربة العزاء و بعد اللهم صل و سلم علی من قیامه مقامک و جعلته من اعظم علاماتک و حبه حبک و بغضه بغضک و امره امرک و نهیه نهیک و زائره زائرک فی عرشک علیک و المختلف عنه المختلف عنک و جحده الکفر بک و حربه الشرک بجنابک و انت لا تغفر من یشرک بک و معرفته بالنورانیة معرفتک اعنی سیدی و مولای الحسین المظلوم علیه السلام الذی اسفه اسفک و انتقامه انتقامک آه آه الذی القی جسده الشریف فی المادیة و رفع راسه المنیف علی عالی الاسنة ثم علی باب یزید ابن معاویة علیهما الهاویة ثم صل اللهم علی ولیه و نجله سید الساجدین علیک الجلیل آه آه الواقف بین یدی معدن الطغیان و اصل العصیان یزید بن معاویة بن ابی سفیان علیهم الجحیم و النسلین فی اسفل النیران آه و اویلاه ان الملعون امر بقتله فی السلطان و کل الخبث عنده الشیطان لم یرحم علیهن و علیه لا یرحم الله علیه بشدة الطغیان الی قتلت جلوازه یزید من لئیک الشیطان فاشتعل نوحی له الغلام مع من معه من النساء باقامة العزاء و اعلان بالنیاحة و البکاء مع الهاشمیات و الاحباء خصوصا لدی حضور رؤس الشهداء فی مجلس صراخ اهل الولاء فاقام الله من نیاح مجلسهم المجالس الی یوم الجزاء فصلوات الله علی الباکین فیه و فیها دوام الدنیا و البقاء ای دوستان و ای موالیان در تحلیه شریفه مطالب مجمله عالیه است و اگر تفصیل معنی بعضی از فقرات آنرا میخواهید بدانید که در کتاب نصایب المعصومین روایت کرده ام که یزید پلید علیه العذاب الشدید چون جناب سید الساجدین علیه السلام و سایر اسیرانرا بمجلس خود طلبید پس روی نحس خود را بطرف جناب زینب رضی الله عنها کرده و قال تکلمی فانها المتکلم و عرض کرد که ای دختر علی با من سخن بگوی آن مظلومه فرمود که ای یزید با حضرت امام زین العابدین علیه السلام سخن بگوی که موبد و سخن گفتن با مرد خصوصا در مجلس نامحرمان از شان ما نیست پس روی نحس خود را بجانب بیمار کربلا کرد و خواست که آنحضرت با او تکلم فرماید اول آن مظلوم این رباعی را خواند لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمکم و ان نکف الاذی عنکم و تؤذونا یعنی طمع مدارید از ما اینکه شما اهانت کنید ما و ما گرامی داریم شما را و اینکه اذیت کنید شما ما را و ما اذیت نکنیم شما را والله یعلم انا لا نحبکم و لا نلومکم ان لا تحبونا و خداوند داناست که ما دوست نمیداریم شما را و ملامت نمیکنیم ما شما را اگر شما هم دوست ندارید ما را و چون یزید عنید این رباعی را شنید گفت که ای پسر راست میگوئی و لکن اراده داشت پدر تو و جد تو اینکه امیر المؤمنین باشند و پادشاهی کنند والحمد لله الذی قتلهما و سفک دمائهما یعنی حمد مر خدایرا که بقتل رسانید هر دو را و ریخت خونهای هر دو را فقال لم تزل النبوة و الامارة لآبائی و اجدادی من قبل ان تولد پس جناب سید الساجدین علیه السلام فرمود که ای یزید همیشه نبوت و امامت از برای پدران و اجداد من بوده است پیش از آنکه تو متولد شوی و در حدیث دیگر است که یزید پرسید که اسم این پسر چیست گفتند که علی بن الحسین است آن ملعون گفت که شنیدم که علی بن الحسین را کشتند

شخصی جواب داد که ای یزید امام حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اصغر اکنون و اینکه علی اوسط است چون بیمار بود او را نکشتیم که قسیم
و نزد تو آوردیم پس یزید روی بآن مظلوم بیمار کرده گفت ای پسر حسین پدرت در سلطنت با ما منازعه کرد و کشته شد آنچه خواهد کرد
له خدا و ند لعنت کند برآنکه پدرم را کشت و بر هر کس که راضی بکشتن او شد ای یزید نبوت و پادشاهی از اجداد من بود یا از بعد از تو در روز
جنگ بدر و احزاب و احد رایت اسلام در دست جد من بود یا جد تو ای یزید جبرئیل در خانه ما نازل شد یا در خانه تو ای یزید آیه تطهیر در شان
ما نازل شده یا در شان تو آیه لزوم مودت ذی القربی در حق ما نازل شده یا در حق تو ای پسر معویه اگر بدانی که مرتکب چه قبایح شده و بابدر
بزرگوارم که نور چشم محمد مصطفی و میوه قلب علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا است و با اولاد و اقربا و احبا او چه کرده هر آینه بکوهها بگریز
و بر خاکستر نشینی و فریاد واویلاه و غمزه و مصیبتاه از جگر برکشی ای دوستان و ای ناله کنندگان آه آه و مصیبتاه و واحزناه که در بعضی
وارد شده است که چون بیمار کربلا علیه السلام فرمود با اینکه نسب او برسول الله صلی الله علیه و آله میرسد یزید را بد آمد و متغیر شد فقال
لِلْجَلَّادِ اَدْخِلْهُ هٰذَا الْبُسْتَانَ وَاقْتُلْهُ وَادْفِنْهُ فِيهِ آه آه و امصیبتاه و واویلاه که آن ملعون بی حیا جلاد را طلبید و گفت که اینجوان را ببر و داخل
این بستان کن و او را بقتل رسان و دفنش کن فَلَمَّا سَمِعَتْ ذٰلِكَ زَيْنَبُ قَالَتْ يَا ابْنَ مُعَاوِيَةَ لَكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا اَحَدًا آه و فریادا
و واحزناه که چون جناب زینب مظلومه شنید که آن ملعون امر بقتل بیمار کربلا نمود بی اختیار شده فرمود که ای پسر معویه تو احدی را از ما باقی نگذاشتی
و همه را بقتل آوردی قَالَ الْمُفِيدُ فَتَعَلَّقَتْ بِهِ زَيْنَبُ عَمَّتُهُ وَقَالَتْ يَا ابْنَ مُعَاوِيَةَ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا وَاعْتَنَقَتْهُ وَقَالَتْ وَاللّٰهِ لَا اُفَارِقُهُ
فَاِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ آه آه که زینب خاتون عمه آن بیمار دست در گردن پسر برادر خود در آورده و روی بیزید کرده فرمود که ای پسر معویه
ترا بس است آنچه از خونهای ما که ریختی ای یزید دست از گردن او برنخواهم داشت تا اگر او را میکشی مرا همراه او بکشی که من کشتن این نوجوان
بیمار را نمیتوانم دید و در حدیث است که در آن وقت یزید بی حیا بقدر یکساعت از روی تعجب گاهی نظر بجانب آن علیل بیمار میکرد و گاهی بجانب عمه او
که چگونه با او در آویخته است و دست از او بر نمیدارد ثُمَّ قَالَ عَجَبًا لِلرَّحِمِ وَاللّٰهِ اِنِّي لَاَظُنُّهَا وَدَّتْ اَنِّي اَقْتُلُهَا مَعَهُ پس گفت که چه بسیار
تعجب میکنم از رحم والله که این زن دلسوخته را بر حالی می بینم که دوست میدارد که او را با این بیمار بکشم مؤلف دلفگار شکسته بال گوید که
آه آه و واحزناه این بود بیان شمه از احوال زینب خاتون در مجلس آن ملعون والله متحیرم که سایر زنان گریان حیران که همه غریب و اسیر
و در زنجیر بودند و در مجلس آنهمه نامحرم ایستاده بودند و میدیدند که همه مردان و جوانان و محرمهای ایشانرا کشته اند و بجز این بیمار علیل
محرمی ندارند و او هم در دست جلاد است آیا بر چه حال بودند و چگونه جزع و فزع نمودند و دل سنگین بر احوال ایشان نسوخت و چاره
از برای درد ایشان نکرد خصوصا سکینه مظلومه محزونه که در آن طفولیت در عزای پدر بود و برادری علی اکبر و یکی علی اصغر مبتلا و گرفتار
و این برادر علیل اسیر در غل و زنجیر را هم در دست جلاد مشاهده مینمود والله که اگر تامل کنیم غصه و گرفتاری اسیران در آن مجلس بدرستی
که از عوض اشک خون از چشمهای ما جاری شود القصه همه اسیران در جوش و خروش بودند آه و مصیبتاه که یزید سنگدل را نه بر آن علیل
بیمار رحم آمد و نه بر جزع و فزع و التماس آن زنان و کودکان اسیر دلش بسوخت فَقَالَ لِلْجَلَّادِ اَدْخِلْهُ الْبُسْتَانَ وَاقْتُلْهُ وَادْفِنْهُ فِيهِ آه آه
که آن بی حیای بی ایمان فریاد کرده و بر ملاء زمین و جلاد نعره کشید که اینجوان را باغچه سرا ببر و او را بقتل رسان و در همانجا دفن کن الله الله
در بعضی از کتب اصحاب است که چون اسیران نالان گریان از آن ملعون مایوس شدند و دانستند که التماس بر آن سنگدل اثر نمیکند و با ما
خود را بجانب قبر جد خود کرده همه یا جداه یا رسول الله میگفتند پس ملاء زمین شقاوت آئین آن بیمار علیل را بسوی آن بستان بردند و در آنجا
شروع کردند بکندن قبر و آن بزرگوار شروع کرد بنماز کردن و زنان در محبس آن بی حیا ایستاده و متحیر بودند تا که با آن بیمار چه سلوک در
نمودند آه آه و واغربتاه که در بعضی از کتب مراثی است که بعد از کندن قبر جلاد شد یدالعنا و آن بیمار را بر سر گودال برده و شمشیر خود را برید
که سر از تن جدا کند آه آه که گوش همه زنان و اسیران بجانب آن بستان بود که ناگاه شنیدند که آن بیمار علیل بصدای ضعیف نحیف میگوید
که اشهد ان لا اله الا الله پس زنان نالان بی اختیار شده صداها را خود را بلند کردند بگفتن وا محمداه و واعلیاه و وافاطمتاه گویا ام کلثوم
خاتون مظلومه با هجوم هموم و غموم عرض کرد که اَنَا ذٰلِكَ يَا جَدَّاهُ يَا خَيْرَ مُرْسَلِ حُسَيْنُكَ مَقْتُولٌ وَنَسْلُكَ ضَائِعٌ وَهٰذَا عَلِيُّ بْنُ
الْحُسَيْنِ مَعِيشَتُنَا يُجَرُّ بِهِ لِلْقَتْلِ وَنُعِيَتْ دَامِعٌ یعنی ای جد بزرگوار و ای بهترین انبیا و رسل حسین فرزند تو کشته شده است و نسل تو

عزا برپا کرده است و اینکه علی بن الحسین بیمار که در قید و زنجیر کشیده شده است از برای کشته شدن و از چشمهای او اشک جاری
وَ تَرْدِي فِي قَمِيصِهَا أَنَّهُ مَا يُشْبِهُ قَتِيلًا صُبِرَ بِذِي الْقَنَا قَحْرُ كُرَبِهِ وَ تَشْرُقُ وَ رِيحُهُ و در حدیث است که جلاد ملعون خواست که آن بزرگوار را
بقتل رساند دستی از هوا ظاهر شد و چنان بر او زد که بر رو در افتاد و نعره بی اختیار کشید و بدرک واصل گردید پس خالد پسر یزید
که برادر و برپدرش لعنت الهی باد در آنجا حاضر بود و چون آن حالت را دید رنگ از رخسار او پرید و بتعجیل نزد یزید دوید و آنچه مشاهده کرده بود
با و گفت پس یزید گفت که این امر را مخفی دار و بدو انجلاد را خاک کنید و آن بیمار را با اسیران بزندان بفرستید پس چنان کردند
و امر کرد تا سر مظلوم کربلا را داخل خانه کردند که در پهلوی شرابخانه آن شقی بود که برای او در آن شراب درست میکردند و با حریفان خود
در آنجا می‌آشامیدند و جمعی از ملازمین شقاوت آئین استخفاف آنسر مینمودند در کتاب بحار الانوار و عوالم روایت شده است که هند زوجه یزید
میگوید که من در آنشب در رختخواب خود خوابیده بودم در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فوج فوج ملائکه بر آن سر نازل
میشدند و میگفتند که السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یابن رسول الله پس در آن حین دیدم که ابری از آسمان نازل شد و در آن
جمعی بسیار از مردان بودند و در میانه ایشان مردی بود نورانی که صورت مبارکش چون ماه شب چهارده میدرخشید از میانه آن ابر
بیرون آمد و روانه جانب آنسر بریده شد حَتَّى انْكَبَّ عَلَى ثَنَايَا الْحُسَيْنِ يُقَبِّلُهُمَا وَ هُوَ يَقُولُ يَا وَلَدِي قَتَلُوكَ أَتَرَاهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ
الْمَاءِ مَنَعُوكَ یعنی آن بزرگوار خود را بر روی سر بریده جناب سید الشهداء علیه السلام انداخت و دندانهای او را میبوسید و میفرمود که
ایفرزند حسین من دیدیکه ترا کشتند و ترا نشناختند و از آب فرات ترا منع کردند ایفرزند حسین منم جد تو رسول الله و اینست پدر تو
علی مرتضی و اینست برادر تو حسن مجتبی و اینند دو نفر عموهای تو جعفر و عقیل و اینند حمزه و عباس پس شروع فرمود و یکیک اهل بیت را
شمرد هند گوید که من از شدت گریه و ناله ایشان از خواب جستم و همه رگها و استخوانهای من از اضطراب میلرزید پس نگاه کردم دیدم
که نور عظیمی در اطراف آنسر منور پیداست پس در طلب یزید برآمدم که آنخواب را براو نقل کنم دیدم که آن ملعون در خانه تاریکی نشسته و روی خود را
بدیوار کرده و میگوید مَا لِي وَ لِلْحُسَيْنِ و مکرر میگوید که مرا چکار بود با حسین و هموم و غموم بسیار براو هجوم کرده بود پس من خواب خود را
برای او نقل کردم و او سر بزیر خود را بزیر انداخته و گوش میداد و میگریست قَالَتْ فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَدْعَى بِحَرَمِ رَسُولِ اللهِ هند میگوید
که چون صبح شد حرم رسول الله صلی الله علیه و آله را از زندان طلبید وَ قَالَ لَهُنَّ أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكُمُ الْمُقَامُ عِنْدِي أَوِ الرُّجُوعُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ لَكُمُ
الْجَائِزَةُ السَّنِيَّةُ پس با ایشان عرض کرد که کدام یک در نزد شما بهتر است اینکه در نزد ما بمانید یا برگردید بمدینه طیبه و از برای شما
جایزه نیکوی بلند قیمت قَالُوا نُحِبُّ أَوَّلًا أَنْ نَنُوحَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ایشان فرمودند که ای یزید دوست میداریم که اولا ما را
اذن دهی و مکان مناسبی معین نمائی که برویم در آنجا نوحه و ناله کنیم از برای سید و آقای ما حسین شهید که از روزیکه آن بزرگوار را شهید
کرده اند تا حال ما را نگذاشته اند که بنوع دلخواه تعزیه داری نمائیم مؤلف گوید که ای شیعیان وای ناله و نوحه کنندگان و الله مقرم که از
کربلا تا شام بر اهل بیت اسیر چه گذشته بوده که ایشانرا فرصت آه و ناله نداده بودند القصه چون یزید پلید سخنان اسیرانرا شنید دل سخت تر
از سنگش فی الجمله نرم گردید و گفت که بهر نوع دلخواه شماست تعزیه داری کنید و مکان مناسبی که حجرات بسیار داشت از برای ایشان معین نمود
و امر کرد منادیانرا که در اطراف ندا کنند که خلق شام مرخصند در عزاداری بر شهیدان کربلا فَرُوِيَ أَنَّهُ لَمْ تَبْقَ هَاشِمِيَّةٌ وَ لَا قُرَشِيَّةٌ إِلَّا وَ لَبِسَتِ
السَّوَادَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ای دوستان و ای ناله کنندگان بدانید که چون حسینیه از برای اسیران شاه شهیدان معین کردید اهل شام
غم فرجام آگاه شدند که از برای تعزیه داری مرخصند همگی با آه و ناله گریبان دریده روانه آن حسینیه گردیدند آه آه در حدیث است که باقی
نماندزن هاشمیه و نه قرشیه در شام مگر آنکه همه لباسهای سیاه پوشیدند و از هر کوچه با فغان و ناله دسته دسته روانه آنجا نبودند
و نقل شده است که تا هفت شبانه روز علی الدوام صدای ناله و نوحه در حسینیه از زمین بآسمان میرفت و بیاد شهیدان دشت
کربلا سیلاب اشکها از دیدها فرو میریخت آه واویلاه واحزناه و واکربتاه مؤلف اشکبار رجان نثار گوید که در بعضی از کتب تعزیه کیفیت
عزاداری ایشانرا چنین نقل کرده اند که جناب زینب خاتون بلحون بیزید ملعون فرمود که توقع ما آنست که چون ما مشغول عزاداری شویم
سرهای شهیدانرا از برای زینت مجلس عزاداری از برای ما روانه نمائی آن ملعون هم قبول نمود پس چون اسیران نالان حیران با زنان بنی هاشم و ...

قریش مشغول ناله و نوحه شدند ناگاه صدای طار مین یزید بلند شد و گفتند یا اهل العزاء قد اثقلن الرؤس یعنی ای اهل عزا اینک
سرهای شهیدانست که زینت محفل عزاست فوثبت عشرة نسوة من الحسین علیه السلام فاحضرت کل واحدة منهن راس شهید فعلت
الصیاح وقامت الصراخ آه آه که جمیع عترت طاهره با صیحه و ناله از جای جستند و با سرهای کشتگان خود روانه شدند و هر
سوخته دلی سر شهیدی را برداشته و بر سینه جراحت رسیده خود جای داد و پس چون زنان شام آن سرهای بریده هاشمیه را بر سینه‌های
اسیران دیدند صداهای نوحه و ناله را درهم انداختند چندان افغان واحسیناه و واشهیداه از آنجا نه بلند شد که گویا تمام شام بزلزله شد آه
وامصیبتاه که مادر اسیران جناب زینب حیران سر بریده آقای همه شهدا را برداشت و بعد از بوسیدن و بوئیدن بر سینه گذاشت
در نوحه مینمود آه آه که جناب ام کلثوم بی لباس و اساس سر پر خون برادر با جان برابر خود حضرت عباس را برداشته چون جان شیرین بر جان
حزین غمگین جا میداد و ناله مینمود آه آه مادر حضرت قاسم سر فرزند دلبند ناکام ناشاد را برداشته و بوسیده و بر سینه هجران کشیده جا داد
صیحه میکشید آه آه فاطمه محزونه مغمومه سر برادر تشنه جگر شبیه جناب پیغمبر حضرت علی اکبر را برداشته چون تخم محبت در سینه کاشته و بهر دو دست
نگاه داشته افغان مینمود آه آه که سکینه صغیره گویا سر برادر [illegible] خود علی اصغر را برداشته گاهی بر دامن و گاهی بر سر و سینه نگاه داشته [illegible]
آه آه که هر یک از زنان اجنبا و اصحاب سرهای مردان و نوجوانان دیگر یا شوهر و پسر را بر سینه‌ها و صورتها گرفتند پس اسیران و زنان شامیان
با موهای پریشان شروع بناله و افغان نمودند ونقل ان بعض منهن من کثرة ضرب الید علی ام رأسها وقعت مغشیة علیها ای دوستان
وایغم نصیب شما باید که نقل شده است که بعضی از آن بیکسان از بس ناله کرده بود و بر فرق خود زده غش کرده و در میان آنها افتاده بودند
مؤلف خونجگر با آه پر شرر گوید که واله متحیرم که جناب زینب خاتون جگر خون بکدام مصیبت زنان هاشمیه شاید اخبر میداد آیا از
احوال شب عاشورا و رفتن اصحاب بیوفا خبر میداد [illegible] کیفیت وداع آخر و بوسیدن حلقوم برادر با جان برابر مطلع میساخت یا از شدت
تشنگی و گرسنگی برادر مظلومش خبر میداد یا از آب طلبیدن و جواب نشنیدن بلکه با تیر جواب شنیدن آگاه میگردانید آه یا از تیر باران کردن
برادر بهتر از جانش خبر میداد آه وامصیبتاه یا از افتادن او از ذوالجناح یا از بی ادبیهای شمر بیحیا مطلع میساخت آه واغربتاه یا از الله اکبر
گفتن شمر با همه لشکر در وقت بلند کردن آن سر بر نیزه آیا که خبر میداد یا از کیفیت غارت اسیران و آتش زدن خیمها و گریختن ایشان
بصحراها یا عبور کردن از قتلگاه شهیدان و وداع کردن با آن بدنهای بی سر پاره پاره عریان خبر میگردانید آه آه یا از احوال اسیری و گردیدن
در هر شهر و دیار و هر کوچه و بازار در وقت هجوم فسقه و فجار یا از کیفیت مجلس ابن زیاد و یزید شرابخوار علیهما اللعنه مذکور میساخت آیا
و اینوحه و ناله کنندگان میدانم که ام کلثوم خاتون از حیرانیهای ایام سفر با حضرت برادر خود جناب عباس خبر میداد یا از کیفیت وداع آخر
او با برادر از جان بهتر یا زنان خونین جگر یا سکینه تشنه جگر در بدر و آوردن او مشک خشکیده آگاه میساخت آه آه یا از حالت داخل فرات شدن
و آب نخوردن و مشک پر کردن و کوشش کردن برای خیمه رسانیدن و هر دو دست جدا شدن و مشک با دندان گرفتن و آخر الامر تیر بآن مشک
خوردن و آب ریختن و بخیمه نرسانیدن و امثال اینها مطلع میگردانید آه وامصیبتاه چه بسیار متحیرم که آیا مادر قاسم که سر فرزند خود را
بر سر و سینه داشت که امیکت [illegible] مصیبتهای آن نوجوان [illegible] بود آه آه آیا عروسیش را کیفیت طور وداع کردن با عروس پاره کردن
آستین و نشستن با عروس بر سر [illegible] حکایت میکرد یا کیفیت اذن جهاد خواستن از عم بزرگوار خود و اذن ندادن آنجناب فرمان شهادت
آوردن او نزد [illegible] و وداع کردن با عم خود و غشی کردن هر دو در وقت وداع و وداع آخر با عم خود حضرت عباس و پسر عم خود علی اکبر و مادر
و عمها را بیان میفرمود آه وامصیبتاه و واویلاه یا احوال جهاد کردن او و از اسب افتادن و پامال اسبان شدن و بهمان هیئت جسد او را
بخیمه آوردن و ناله‌های عروس با در و عمها را بیان مینمود آه آه از مصیبت بزرگ که دلهای عاشقان را تا قیامت کباب و دیدهای ایشان را
پر آب وا دارد یا فاطمه طاهره آیا بر چه حال شدی که سر برادر نوجوانت مثل علی اکبر شبیه پیغمبر را بدست و سینه گرفتی و آیا از کدام مصیبت او خبر میدادی
آیا از وداع آخر او که با پدر [illegible] شهادت مینمود و هر چند اذن جدال میخواست او را اذن نمیداد و هر دو گریه‌های بلند میکردند خبر میدادی یا از جمع
مادر و خواهران و عمها در اطراف او و بلند شدن ناله‌ها با الوداع الوداع یاد آوری میکردی یا از آن وقتی که داخل میدان شده در زین مبارکش
مانند ماه شب چهارده میدرخشید و خلق گمان کردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر شده و عمر بن سعد بیحیا گفت ای [illegible] جوان [illegible]

نیست بلکه نوجوان حسین آ منقطع گردانیدی آه وا مصیبتاه یا از آن زمانیکه از شدت تشنگی بجانب پدر مراجعت نمود و پدر
تشنه اش زبان خشک خود را در دهان خشک او گذاشت یاد آوری نمودی آه و واویلاه یا از آن هنگامیکه لشکریان بد ایمان
در میانه او و خیمها حایل شدند و از اطراف بر او تیرها میزدند تا آنکه اسب او را در میانه لشکر برد و تمام بدن او را از ضرب تیرها
و تیغها قطعه قطعه کردند تا بر خاک افتاد خبر میدادی آه آه واحزناه یا از آن وقتی که آن نعش پاره پاره را بخیمه آوردند و همه اهل بیت در
اطراف او بر سر و سینه میزدند خبر دادی و ناله میکردی آه وا مصیبتاه میدانستیم که سکینه خاتون از حالت تشنگی و شیر علی اصغر خبر
میداد یا میدان بردن و آب برای او خواستن و در عوض آب تیرها بر حلقومش نشستن و با قنداق پر خون برگردانیدن و با خبر خیمات
آه آه یا از وقت دیدن مادرش آنها را خبر میداد آه آه یا از وقت عبور اسیران از قتلگاه و کیفیت وداع کردن آن خواهر و برادر که هر دو
طفل بودند مطلع میساخت و ناله میکرد والله یا آل المصطفی که از برای مصیبت کوچک شما اگر شیعیان و دوستان شما تا قیامت ناله و نوحه کنند
کم است فکیف از برای مصایب عظیمه شما که از جمله آنها تعزیه داری کردن شما است در شام غم فرجام زیرا که تصور احوال و اوضاع و نالها
نوحهای آل محمد و بنی هاشم و اهل شام در آن مجلس که آیا هر یک از چه مصیبت خبر داده و چه قدر نوحه و ناله کرده اند و هر یک بر چه حال شده اند
والله که دوستان کامل را در ناله و نوحه و گریستن و گریانیدن بی اختیار میکرداند انا لله و انا الیه راجعون در حدیث است که در روز
هشتم یزید پلید ایشان را از عزاخانه طلبید و تدارک سفر ایشان نمود و روانه مدینه طیبه گردانید الا و صلی الله علی محمد و عترته الطاهرین
و ذریته الغریبة والباکین علیهم والراحمة و لعنة الله علی یزید رئیس الکفرة و اتباعه الفجرة دوام الدنیا و الآخرة

مجلس هفتاد و نهم در دفن سر امام تشنه کام و خلاصی اسیران است از شام غم فرجام

السلام علی الباکین بالشعار حزن علی الشهید الذی ملحق بدنه الشریف و لا یدری این رأسه المنیف و رحمة الله و برکاته و بعد
والله الذی لا اله الا هو لا ادری یا حجة الله و یا ولی الله و یا خیرة خلق الله و یا موضع سر الله و یا حبیب المصطفی و یا محبوب الزهراء ان ابکی علی جسدک
المجروح المسحوق او علی رأسک المقطوع المشقوق ام ابکی علی بدنک الذی قطع اربا اربا او ابکی علی رأسک الذی افرح حسادا و اعداء آه
آه واحزناه ام ابکی علی سلب ثیابک فی ارض المارية او علی ابراز بناتک لدی الاسراء فی مجلس ابن معاویة آه وا مصیبتاه والله لتحزن ان ابکی
علی ما فعل جند یزید مع جسدک المقدس المکرم او علی ما فعل اللعین و قال مع شفتیک و رأسک المنور المحترم الا و صلی الله علیک و علی
ذریتک و زائریک و محبیک و زوارک والباکین علیک دوام خلود اهل الجنة فی الرحمة و لعنة الله علی اعدائک و اعداء ذریتک و زائریک
و محبیک و زوارک والباکین علیک دوام خلود اهل العداوة فی اللعنة ای اهل محبت و ولا و ای اهل سعادت و وفا والله که ذکر همه احوال
و مصایب خامس آل عبا جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء دلسوز و غم انداز است مگر همین مصیبت بس نیست که جسد شریفش با اعضا
و جوارح قطعه قطعه شده در ارض کربلا بی سر دفن شد و سر بریده تیر خورده اش را شهر بشهر و دیار بدیار بردند و اکثرت اختلاف احادیث متحیرم که آیا دفن
کردند یا باسمان بالا بردند و غایب شد و اگر در زمین دفن کردند آیا در کجا دفن کرده اند مگر نشنیده اید که در کتاب مصایب المعصومین احادیثی
که در خصوص سر آن بزرگوار وارد شده بهت نقل کرده ام آه آه که از بعضی از احادیث معلوم میشود که معلوم نیست که در کجا است و از
حدیث دیگر معلوم میشود که در مصر و مشهد الکریم است و در روایتی میفرماید که در شام دفن شده و در حدیث دیگر است که در نجف اشرف در بالای
سر پدر بزرگوارش جناب امیر المؤمنین علیه السلام دفن کرده اند آه آه آه واحزناه که در روایت دیگر است که بردند در مدینه طیبه در نزد قبر مادرش
فاطمه طاهره دفن کردند مؤلف دلخون گوید که اگر بنجف اشرف یا مدینه طیبه برده باشند میدانم که مثل جناب امیر پدر عطوف رؤفی و مثل مادر
جانان با در مهربانی بر چه حال شدند در وقتی که سر بریده پر خون سوراخ سوراخ از تشنگی و گرسنگی پژمرده آفتاب بر آن تابیده فرزند
دلبند خود خصوصا مثل جناب سید الشهدا ارواحنا له الفدا فرزند را دیدند که از بدن جدا کرده اند و آورده اند در نزد ایشان دفن نمایند
آه آه و میدانم که از یوم دفن تا زمان رجعت و ظهور دولت حقه عجل الله فرج آل محمد که از برای انتقام از اعدا خواهد شد آیا آه و بزرگان
خصوصا مادر مهربان جناب فاطمه طاهره با آن سر بریده چه سلوک خواهد فرمود و چه نوحها و نالها خواهند کرد فلا حول و لا قوة الا بالله

العلی العظیم آه وامصیبتاه و که در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنرا بهمراه خود نزد چنانچه یکی از اصحاب یزید
میگوید که آنحضرت امر کرد که سر بریده را داخل حجره کردند که در پهلوی حجره شریفه آنحضرت بود و ما را موکل بر آن سر نمودند و اینمعنی باعث غصه
من بود بجهت آنکه مرا خواب نمیبرد پس چون پاسی از شب گذشت صدائی از آسمان شنیدم که گوینده میگفت که ای آدم فرود آی پس حضرت
ابو البشر با خیلی از ملائکه نازل شدند پس گوینده ندا کرد که ای ابراهیم فرود آی پس آنجناب با گروهی از ملائکه نازل شدند پس دیگری ندا
کرد که ای عیسی نازل شو پس آنجناب با گروهی از ملائکه نازل گردیدند پس صدای عظیمی بر آمد که ای محمد نازل شو پس آنبزرگوار با گروه بسیاری دیگر
از ملائکه نازل شدند پس جمیع ملائکه در اطراف آن قبه که سر مبارک در آن بود احاطه کردند پس سید انبیا صلی الله علیه و آله داخل القبه شد
و آن سر بریده را برداشت و در حدیث دیگر است که آنحضرت در پای آن نیزه که آن سر بریده بر سر آن بود نشست و آنگاه آن نیزه خم شد
و آن سر مثل ایام حیوة خود در دامن جد بزرگوار خود انداخت پس رسول خدا آنرا ببوسید و نظر بر آن کرده گریست گریستن شدیدی مؤلف
اشکبار گوید که والله متحیرم که حضرت پیغمبر بر چه حال شد که سر فرزند قوت قلب خود را بریده و پر از خون بر سر نیزه دید آه آه آیا چگونه
شد چون دید که تیر بر دهان او خورده و سوراخ و پر از خون گردیده آه وامصیبتاه آیا چه نالها کرد چون دید که تیر بر پیشانی نورانیش خورده
و از پشت سرش بیرون رفته الله الله آیا چگونه شد و چون صیحه کشید چون دید که فرق مبارکش از صدمه عمود دیگر بر آن خورده شق گردیده
رُوِیَ اَنَّهُ جاءَ بِهِ اِلی آدَمَ فَقالَ یا اَبی آدَمُ ما تَری ما فَعَلَتْ اُمَّتی بِوَلَدی مِنْ بَعْدی   در حدیثست که آنحضرت سر فرزند خود را نزد آدم آورده فرمود
که ای پدر ای آدم صفی الله آیا نمی بینی که امت من چگونه سلوک کرده اند با فرزند من بعد از من   مؤلف حیران گوید که متحیرم که سید انبیا صلی الله
علیه و آله با حضرت آدم و سایر انبیا و ملائکه مقربین در آنوقت چه نوحها و چه نالها و چه گریها کردند پس آنجماعتیکه موکل بر آن سر بودند میگوید که
فَاقْشَعَرَّ لِذلِکَ جِلْدی   یعنی از ملاحظه آنچه دیده بودم بر خود بلرزیدم پس جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله منم صاحب زلزله امر فرما
من تا زمین را زلزله کنم و بر این ملاعین که موکل بر این سر اند صیحه و نعره زنم تا همه هلاک شوند   و در حدیث دیگر است که عرض کرد
که یا محمد اذن بده مرا در حق این چهل نفر که موکل بر این سر هستند پس حضرت اذن داد آنشخص میگوید که جبرئیل بر هر یک از ایشان بادی دمید
و هلاک شدند پس نزدیک من آمد و گفت که تو میشنوی و می بینی و خواست که مرا نیز هلاک کند حضرت پیغمبر دو دفعه بجبرئیل فرمود که او را
واگذار او را واگذار لا یَغْفِرُ اللهُ لَهُ که هرگز خدا او را نیامرزد پس سر مبارک را برداشته تشریف بردند دیگر از آن سر مقدس اثری ظاهر نشد
و اما مذهب جمعی از علما مثل شیخ طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان بلکه مشهور علما چنانکه صاحب عوالم فرموده آنست که سر مبارک را در روز
اربعین جناب سید الساجدین علیه السلام بکربلای معلا آورده ملحق ببدن شریف نمود و مجمل کیفیت خلاص شدن اسیران از شام و رفتن
ایشان بکربلا از برای دفن سر جناب سید الشهدا ارواحنا له الفداء موافق آنچه از احادیث معتبره معلوم میشود اینست که چون هند زوجه
یزید شبی در خواب دید که حضرت خاتم النبیین با جمعی از انبیا و مرسلین با بسیاری از ملائکه مقربین بزیارت آن سر بریده آمدند و نوحه و تعزیه
داری نمودند پس چون بیدار شد یزید را در خانه تاریکی یافت که گریه و زاری میکرد پس خواب خود را برای او نقل کرد و بر پشیمانی و گریه او
افزود و چون صبح شد بیمار کربلا و سایر اسیران را طلبید و نوازش بسیار نمود و بجناب سید الساجدین عرض کرد که من راضی بقتل پدر تو
نبودم خداوند لعنت کند ابن زیاد را که او تعجیل کرد در قتل او و حال من شما را مخیر نمودم در ماندن بشام با نهایت عزت و احترام و رفتن
بمدینه طیبه پس ایشان در جواب فرمودند که توقف در شام وجهی ندارد و اگر مانع نشوی بمدینه طیبه میرویم و مجاور قبر رسول الله میشویم یزید
رفتن بمدینه را قبول کرد پس بجناب سید الساجدین عرض کرد که آنچه حاجت که داشتی و وعده قبول کرده ام بگوی تا بر آورم فقال
الاُولی اَنْ تُرِیَنی وَجْهَ سَیِّدی وَ اَبی وَ مَوْلایَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ فَاَتَزَوَّدَ مِنْهُ وَ اَنْظُرَ اِلَیْهِ وَ اُوَدِّعَهُ   پس آنحضرت فرمود که حاجت اول من
آنست که بنمائی بمن روی سید و پدر و مولای من حسین را تا از او توشه بردارم و بصورت مبارکش نظر کنم و او را وداع کنم   وَ الثّانِیَةُ اَنْ
تَرُدَّ عَلَیْنا ما اُخِذَ مِنّا   و حاجت دویم من آنست که رد کنی بما آنچه را که از ما برده اند   وَ الثّالِثَةُ اِنْ کُنْتَ عَزَمْتَ عَلی قَتْلی اَنْ تُوَجِّهَ
مَعَ هؤُلاءِ النِّسْوَةِ مَنْ یَرُدُّهُنَّ اِلی حَرَمِ جَدِّهِنَّ   و حاجت سیم من آنست که اگر اراده قتل من کرده امینی را بهمراه این زنان کنی که
ایشان را بحرم جد ایشان رسول الله برساند   قالَ یَزیدُ عَلَیْهِ الْعَذابُ الشَّدیدُ اَمّا وَجْهُ اَبیکَ فَلَنْ تَراهُ اَبَداً   یعنی یزید در جواب گفت که

با روی پدر را پس هرگز نخواهی دید آنحضرت فرمود که ای یزید آیا گمان میکنی که من قادر نیستم بر مشاهدهٔ سر پدرم و آن مخفیست بر من
در آن وقت سر حسین را در طشتی بود از طلا و بر روی آن چیزی پوشیده بود و در یکی از حجرات خانهٔ یزید گذاشته بود که بجای کربلا روی خود را
با آنحضرت کرده و عرض کرد که السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یابن رسول الله که ناگاه همه حضار دیدند که روی پوش از روی
آن سر برچیده شد و بصدای بلند فرمود که وعلیک السلام یا ولدی یا علی پس جناب سید الساجدین بصیحه و ندای بلند عرض کرد که
یا ابتاه ایتمتنی و ذهبت لعن الله من حال بینی و بینک یعنی ای پدرجان مرا یتیم کردی و رفتی خداوند لعنت کند کسی را که حایل شد
در میانهٔ من و جناب تو فقال انا راجع الی حرم جدک فاستودعک واقرأ علیک السلام یعنی ای پدرجان اینک من و اینهٔ حرم محترم جدم
رسول الله با جناب تو وداع آخرین میکنم و این سلام آخر منست بحضرت تو فارتفع الضجیج والبکاء من النظار پس از مشاهدهٔ
این حالت صدای ناله و غوغای عظیم و گریه شدید از حضار مجلس یزید برخواست پس ملعون گفت اما از قتل تو پس در گذشتم و خونبها
بجد نه خواهی برد و اما آنچه از شما غارت برده اند فانا اعوضکم منه اضعاف قیمته پس من از مال خود اضعاف قیمت آنها را بشما
میدهم فقال علیه السلام اما مالک فلا نریده و هو موفر علیک پس آن بزرگوار فرمود که ای یزید ما مال ترا نمیخواهیم مال تو بر خودت فراوان
باد و انما طلبت ما اخذ منا لان فیه مغزل فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله و مقنعتها و قلادتها و قمیصها یعنی ای یزید سبب خواستن من
مالهای خود را اینست که در میانهٔ آنها است آنچیزیکه فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله با آن پشم و پنبه رشته و مقنعه و مقنعه و گردن بند او و پیراهن
او پس یزید امر کرد که منادیان ندا کنند که هر چه هر کس بغارت برده بیاورد آه آه که اشقیای کوفه و شام و لشکریان فوج فوج میآمدند
و هر یک مال بغارت برده را میآوردند و اسیران در کنار مجلس یزید علیه اللعنه نشسته بودند و مانند زنبور عسل که در خانهٔ خود ناله کند آهسته
آهسته ناله میکردند پس ملعونی آمد و کمانهای حضرت عباس و علم و مشک سوراخ شدهٔ او را آورد و دیگری کمانهای پرخون علی اکبر نوجوان را
آورد و منافقی با سایر لباسهای آن حضرت قاسم را آورد و ملعون چند سایر فرش و لباس و چادر و مقنعه و گوشواره و خلخالها و سایر
اسباب زنان و کودکان را میآوردند آه آه و مصیبتاه که ملعونی وارد شد و ساربانی نزد یزید پلید گذاشت یزید گفت که چیست آن ملعون
گفت که چون امیرالمؤمنین بیاید و آن را بگشاید خواهد دید که چیست پس چون یزید آن را گشود دست کرد و پیراهن سوراخ سوراخ پاره پارهٔ
پر از خون را بلند کرد آه و احزناه در حدیث است که چون نظر اسیران بآن پیراهن افتاد صداها را بناله و افغان و واحسیناه و واغریباه
و وا مظلوماه و وا ذبیحاه و وا شهیداه و امثال آنها بلند کردند القصه آن اسیران از جهت آن پیراهن چندان ناله و نوحه کردند که دوست و دشمن را
بگریه و زاری درآوردند آه آه که یزید پلید پرسید که این اسیران را چه شد که بیاختیار شدند و صداهای خود را بنوحه و ناله بلند کردند جواب
گفتند که این پیراهن فرزند محمد مصطفی و قرة العین علی مرتضی و سرور سینهٔ فاطمه زهراست که از ظلم لشکر شقاوت اثر تو باین نوع که مشاهده
میکنی پاره پاره و سوراخ سوراخ شده ای یزید آیا کجا انصافست که با فرزند پیغمبر خود این نوع سلوک نمایند پس آن غدار مکار سر خود را بزیر
انداخت و اصلا جوابی نداد و در حدیث وارد شده است که چون اسباب ایشان را آوردند یزید علیه اللعنه دویست اشرفی بر روی آنها
گذاشت و تسلیم جناب سید الساجدین علیه السلام نمود پس حضرت آن اشرفیها را بفقرا و مساکین تقسیم نمود ثم امر یزید برد الاساری
و سبایا البتول الی اوطانهم بمدینة الرسول پس امر کرد یزید اینکه اسیران و دختران فاطمهٔ بتول را برگردانند بمدینهٔ حضرت رسول
و داخل خانه و وطنهای ایشان کنند پس از برای ایشان محملها آماده کردند و همه را بپوششهای ابریشمی و انواع زینتها آرایش نمودند و اموال
بسیار حاضر گردانیدند وقال اللعین فضل الله فاه ولعنه و اباه یا ام کلثوم خذوا هذا المال عوضا عما اصابکم آه آه و احزناه و وا غماه
آن بیحیا گفت خدا لعنت کند او را و بکشد و پدرش را لعنت کند روی بجانب ام کلثوم خاتون کرده گفت که ای دختر علی بگیرید
این مالها را در عوض آنچه بشما رسیده است از شهادتها و مصیبتها و المها و هتک حرمتها و غارتها فقالت ام کلثوم علیها السلام یا یزید
ما اقل حیاءک و اصلب وجهک تقتل اخی و اهل بیتی و تعطینی عوضهم یعنی جناب ام کلثوم خاتون که شجاعت و فصاحت را از پدر بزرگوار
خود میراث داشت فرمود که ای بیحیا چه قدر کم است حیای تو و سنگ و سخت است روی تو میکشی برادرم حسین را و میکشی اهلبیت
مرا و از اموال دنیا عوض آنها بمن میدهی هو تف کو مکه و مدینه و بستان و دنیا ملک کند کاین مدینه که در بعضی از احادیثست که چونکه جناب

زینب دید که محملها را زینت کرده‌اند قالت اجعلوها سوداء حتی تعلم الناس انا فی مصیبة و عزاء لقتل اولاد الزهراء علیها السلام آه آه
فرمود که محملهای ما را سیاه پوشش کنید تا آنگه داخل هر شهر و دیاری که میشویم خلق بدانند که ما در مصیبت و عزائیم از برای قتل اولاد فاطمه زهرا
پس یزید ملعون به نعمان بن بشیر که یکی از صحابه حضرت رسول خدا بود امر کرد که هرچه اسباب سفر و مایحتاج ایشانست فراهم آورد و شخص امین
صالحی را همراه ایشان کن و آنچه حیوان و ملازم لازم باشد مهیا نما پس آن ملعون خود لباسهای نفیس از برای هریک درست کرد و محملها
برآنها گذاشت و در هر منزل از منازل سفر مکان مناسبی و غذای نیکوئی معین کرد و جناب سید الساجدین علیه السلام را طلبید و عرض کرد
که خداوند لعنت کند ابن زیاد را که تعجیل کرد در قتل حسین بن فاطمه و الله اگر من با پدرت ملاقات کرده بودم هر مطلبی که داشت بجا میآوردم
و تا مرا ممکن میشد نمیگذاشتم که او را شهید کنند اگرچه بعضی از اولادهای خودم کشته میشد ولکن قضای خداوند جاری شد بطوریکه دیدی و چاره
نیست از برای قضای او یا علی بن الحسین چون بمدینه برسی باید نامهٔ تو بمن برسد و هر حاجتی که داشته باشی مرا مطلع گردانی پس زر و تحف
خود را بجانب آنکس که همراه ایشان کرده بود نمود و وصیت بسیار در خصوص خدمتگذاری ایشان نمود پس آنکس ایشانرا از شام بیرون
آورد و در همهٔ منازل انواع خدمتگذاری بجای میآورد و در هرجا که منزل میکردند خود با اصحابش چون نامحرم بودند در مکانی دورتر
که محل ایشان نباشد جای میگرفتند و در منازل مثل پاسبانان در اطراف ایشان مستحفظ بودند و در بین راه هرکدام که اراده تجدید وضو
داشتند دفعةً ایشانرا پیاده میکردند و مدام حوائج ایشانرا بعرض خودشان میرسانیدند که اگر خدمتی باشد با ما فرمایش فرمایند مؤلف
دلسوخته گوید که خداوند لعنت فرماید بر یزید و اتباع او که محرم و نوجوانهای هاشمیه که هم سفر ایشان بودند کشته شد و در حرم بی وطن ایشانرا
با نامحرمان هم سفر کردند که اگر بیاید کربلا موافق حدیثی و با حضرت قبر موافق حدیثی دیگر همراه نمودند اصلا محرم نداشتند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس هشتادم در وارد شدن اسیران و جابر است در اربعین بکربلای معلی

السلام علی الباکین علی الاسراء الضعفاء والغرباء و رحمة الله و برکاته و بعد الله اکبر الله اکبر من عظیم مصیبة مولای المظلوم
التی لا عزاء لها انا لله من رزیته و بلیته التی لا دواء لها و یا سبحان الله من شدة اذیة اهل بیته بعد شهادته آه آه من تحیرهم و بکائهم
بعد رجوعهم علی تربته آه آه من عجیجهم و صراخهم فی مشاهد اولاده و احبته اللهم صل علی افضل الولاة و معدن الوفاء و مخزن السخاء
و علی ذریته و سائر الاسراء و الشهداء و لعنة الله علی اصول الکفر و معادن الشقاء و فروع البغی و الافتراء و دوام داری الفناء والبقاء
بدانکه از اسرار خفیه اینست که در کتاب کشف الحق ذکر شده است که چون شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمدینه طیبه
رسید عبدالله بن فلان از مدینه متوجه دمشق گشت که یزید را تنبیه نماید چون از مدینه بیرون آمد بهر منزلی رسید اظهار کفر و فسق یزید
میکرد و مردم را از بیعت و محبت او بر میگردانید و مردم نیز چون او را اهل خلیفه میدانستند از او قبول میکردند تا آنکه بدمشق رسید و در
دمشق نیز انواع فضایل و مناقب جناب سید الشهداء علیه السلام را در مجالس و محافل بیان میکرد و یزید و تابعین او را زیاده از حد تشنیع میکرد
چون این خبر بیزید رسید او را بمجلس برد و گفت خط پدر خود را میشناسی عبدالله گفت بلی پس صندوقچه حاضر ساخته مکتوبی در آن
بر پارچهٔ حریر پیچیده بدست عبدالله داد و در آنجا نوشته بود که این نصیحتیست از فلان بن فلان بمعاویة بن ابی سفیان ای معاویه
که محمد بما بحیله و سحر ما را از عبادت لات و عزی و هبل که سه بت بودند باز داشت او در سحر بر موسی و عیسی و بنی اسرائیل غالب بود
و من بر همانم که بودم و ترک لات و عزی و هبل نکرده‌ام و تو هم ترک مکن چون محمد از میان رفت من حیله کردم و برآنکه گواهی
آنکه محمد گفته است الائمة من قریش و علی را از خلافت معزول ساختم و خلافت را بعد از بیعت ذلیل داشتم و بظاهر اظهار سنت او کردم
اما باطنا بر همانم که در جاهلیت بودم و با اولاد محمد هرچه مقدور بود کردم و تا زنده‌ام میکنم و ترا که معاویه نصیحت میکنم تا مقدور
باشد بر ایشان ترحم نکنی بلکه بجز کشتن ایشان بکار دیگر راضی نباشی و اگر توانی که خاندان محمد را یکباره برداری بردار و بظاهر از ظاهر
شرع او تجاوز مکن تا امت او بر تو خروج نکنند و باطنا آنچه ترا دست رس باشد در فعل آن کوتاهی مکن زنهار که محبت لات و عزی از دل بیرون
نکنی چون آن مکتوب را سراسر مطالعه نمود نوشته دیگری بدستش داد و بعد از آن دیگری تا آنکه قریب بیست مکتوب از این قبیل نوشتجات

و یزید عبد الله را خوشحال کرد و گفت پدرم هرگز دین را با من نگفته بود و اگر دانستمی هرگز ترا ملامت نکردمی و عذر بسیار خواست
و یزید عطای بسیار نسبت با و مبذول گردانید و او با عطایا و جوایز بسیار بمدینه برگشت و بعد از آن هر مجلس و منزلی که میرسید میگفت که
ما قال یزید الا فسقه و غدره لو رفعت الی مشارک فی قتله یعنی آنچه یزید گفته تهمت و مکر است و آنچه را که بعمل آورده است تحیه بود اگر عبد الله
بسیار دوست میداشتم که شریک باشم در کار او . و در کتاب اضاءت بالغه مصابیح انوار الهدی که از مورخین اهل سنت است ذکر نموده
که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهادت یافت عبد الله بن فلان بیزید نوشت که عظیم حادثه بود که از تو بظهور آمد یزید در جواب نوشت
که ای احمق بدرستیکه ما آمدیم بخانهای آراسته و فرشهای گسترده و تمکنت مهیا پس مقاتله کردیم از جهة آنکه اگر حق بود از برای ما مقاتله کردیم و اگر حق غیر
حق بود پدر تو اول کسی است که این سنت را نهاده و طعن بر پدر خود زن که این سنت او است نه بدعت ما و صاحب اضاءت بالغه ذکر نموده
که در بعضی از کتب صحیحه رسیده که قتل حضرت امام حسین علیه السلام بسبب اصل فرعی بود که با اهتمام دوتن در سقیفه بنی ساعده عقد بیعت جبت اولی
کردند و ظاهر است که اگر بعد از وفات حضرت رسول حق بمن له الحق قرار میگرفت این خونهای بناحق ریخته نمیشد و تصدیق این مقال آنکه شخصی از امام
محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از خلافت آن منافقان آنحضرت فرمود که ریخته نشده یک قطره خون در هیچ زمانی مگر آنکه وبال آن بگردن ایشان است
تا روز قیامت و ظاهر این است که مراد از حدیث المقتول یوم الاثنین که در حق مظلوم کربلا علیه السلام وارد شده که معنی آن این است که آنحضرت کشته شد
در روز دوشنبه آن باشد که اساس سقیفه بنی ساعده برپا شده و در آن روز غصب خلافت شده و در همان روز بنای خراب کردن خاندان آل محمد را
گذاشتند و عهد نامه قتل و غارت ایشان را نوشتند و آنچه تاخیر شد منتظر ایام فرصت و قدرت بودند پس گویا مظلوم کربلا در همان روز دوشنبه
کشته اند و گناه آن بگردن ایشان است که اول بنای آنرا گذاشتند و تابعین که این گناه بر دست ایشان جاری شد بتابعت سابقین بود و هیچ
این بدعت از خود شان نگذاشتند و اینست معنی کلام جناب صادق علیه السلام که میفرماید اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر
تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا یعنی ای خداوند لعنت
کن بر اول ظالمی که ظلم کرد در حق محمد و آل محمد یعنی او اول بنای ظلم را بر ایشان نهاد و لعنت فرما بر آخر تابعی که متابعت آنها نمود و خداوند لعنت
فرما بر گروه آنچنانیکه مجاهده و مقاتله کردند با حضرت امام حسین و پیروی و متابعت و همراهی نمودند بر قتل مظلوم ای خداوند من لعنت فرما بر همه
ایشان و ایضا آنحضرت میفرماید که اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی وابدأ به اولا ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع اللهم العن یزید
بن معاویة خامسا والعن عبید الله بن زیاد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل ابی سفیان وآل زیاد وآل مروان الی یوم القیمة یعنی ای خداوند
من مخصوص گردان تو ظالم اول را بلعن از جانب من و ابتدا کن با و اولا پس لعن فرما دومی را پس سیمی را پس چهارمی را ای خداوند من لعن فرما
بر پنجمی که یزید بن معاویه است و لعن فرما بر عبید الله بن زیاد که مادرش مرجانه است و بر عمر بن سعد و شمر و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان تا روز
قیامت مؤلف گوید که از آنچه ذکر شد و احادیث بسیاری که ذکر نکردیم معلوم میشود که جمیع معاصی و نافرمانیهای الهی همه از نتیجهای کینه با
داوصیا و اولیاء و دوستان خدا رسیده و از برای آنها در باطن اصلی و حقیقتی هست و اولی هست که این خلق بسبب ظاهر آنرا نمی بینند و نمی شناسند
و بر آن مطلع نیستند و از آیات قرآنی بالحق نیز بسیار ظاهر میشود که این خلق آنها را نمی بینند و نمی شناسند و در باطن آن اعمال و در نفس الامر
در آن معاصی و عذابهائی که ثمره آن خبائث بلکه آنها اصل میباشند و عذاب ایشان زیاده است آه آه از جمله معاصی عظیمه که اصل آن از اولی و دوم
و سیم و چهارم بودند و پنجمی که یزید پلید بود ظاهر گردانید شهادت مظلوم کربلا ارواحنا له الفداست آه آه از آن مصیبتی که از نجم شقاوت
منعقد شد و بلا یزید پلید بجا بلیته بر خامس آل عبا ارواحنا له الفداء رسید آه آه که در هیچ ملتی بسیار در حضور اسرای ایشان چه اذیتها که بر
آنجناب و بجناب سید الساجدین علیه السلام و بزنان و دختران و اسیران رسانیدند حتی حکم بقتل آنجناب نمودند و در مسجد اذیتها کردند و دشنامها
بی ادبیها بایشان نمودند آه آه که استخفاف و بی ادبی بجائی رسید که بعضی گمان کردند که اینها اسیران فرقهای باطله اند و طمع کنیزی در ایشان کردند
ولی بعد از آنکه آنچه مطلوب او بود از اذیت نمود ایشانرا روانه مدینه طیبه نمود و ایشان در عرض راه رو بکربلای معلا شدند چنانکه در کتاب
ملهوف روایت کرده است که چون جناب سید الساجدین علیه السلام با باقی اسیران آل عبا و بقیه اهل بیت از شام عزم فرمودند خلاص شده
روانه مدینه طیبه شدند و قطع منازل و طی مراحل نمودند تا آنکه بزمین عراق رسیدند قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کربلا

ودیدی که داشتند فرمود که ما را از راه کربلای معلی ببر که قبور کشتگان خود را زیارت کنیم و موافق بعضی تا اینجا که مطابق قول مشهور از علمای ابرار
اینست که علاوه از زیارت قبور شهدا سر بریده جناب سید الشهدا را همراه داشتند میخواستند که به بدن پاره پاره اش ملحق سازند و موافق
بعضی از احادیث در روز اربعین وارد آن زمین محنت قرین گردیدند و در همان ساعت جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله با جمعی از بنی هاشم در آنجا
چنانکه از آل رسول الله از برای زیارت تربت طاهره جناب سید الشهداء و سایر شهداء وارد گردیدند بنوعیکه اسیران آل محمد از طرفی و جابر
و بنی هاشم از طرف دیگر وارد گردیدند یکدفعه الله اکبر و الله اکبر که خونها در قلبها از طرفین بجوش آمد آه آه که صدای واحسیناه و واشهیداه
و وامظلوماه و وامقتولاه و یا اباعبدالله و یا ابن رسول الله و یا ابن امیرالمؤمنیناه و یا ابن فاطمة الزهراه و امثال اینها از طرفین بلند شد آه
واحزناه که چه سیلهای غم بر صورتهای پر الم از جانبین روان شد و خود را از محملها بروی تربت شهدا انداختند آه و مصیبتاه که اشکهای
چشمهای خود را با خاک و خون آن زمین در آمیختند وردّ فی الحدیث انّهم اقاموا المأتم المتفرقة ثلاثة ایام آه واویلاه که چنان شوری و صیحه
و ناله از قلبهای هجران کشیده اسیری چشیده بر میکشیدند که قلبهای مستمعین را از زخم و کباب و دیدهای ایشان را مجروح و پر آب میکردانیدند
واجتمع الیهم نساء ذلک السواد واقمن مواعلی ذلک ایاما آه واحزناه و وامصیبتاه که روایت شده است که چندان صدای صیحه و ناله
و غلغله گریه بلند شد که صدا در اطراف بیابان کربلا پر شد بحدیکه در خیمهای اعراب که در اطراف بودند صدا پر شد آه آه که چون زنان
محبان دلسوخته از آن واقعه با خبر گردیدند فوج فوج گریه کنان و ناله زنان روانه خدمت اسیران شده در نوحه و ناله و گریه تا چند شبانروز
همراهی نمودند هنیئا لشیعتهم حیث وردّ فیهم رحم الله شیعتنا لقد شارکونا بطول الحزن فی مصیبة الحسین خوش بحال شیعیان که در حق
ایشان در حدیث وارد شده است که خداوند رحمت فرماید شیعیان ما را که بتحقیق که مشارکت و همراهی کردند با اهل بیت در طول حزن
واندوه و ما را تنها نگذاشتند در مصیبت جناب سید الشهدا مؤلف گوید که این حدیث شریف نه همین مخصوص آنهاست که در روز اربعین
در کربلا همراهی کرده اند بلکه شامل حال همه شیعیان است تا روز قیامت پس خوش بحال آن زنده یا مرده که احوال اسیران را در کربلای معلا در روز
اربعین بخاطر آورده مانند ایشان نوحه و ناله کند تا در ثواب با ایشان شریک گردد ای شیعیان و ای نوحه کنندگان چه بسیار متحیرم که در آن
وقتیکه اسیران بر سر قبور شهیدان رسیدند چه میگفتند و کدام مصیبت را ذکر مینموده بودند و ناله و نوحه میکرده بودند از آنجمله میدانم بیمار
کربلا جناب سید الساجدین آیا از بیماری خود خبر میداد و ناله میکرد یا از غل و زنجیریکه برگردن و دستهای آن مظلوم گذاشته بودند یا از آن
وقتیکه خیمها را آتش زدند و همه اسیران فرار کردند مگر آن بیمار که در میان بود و قدرت بر فرار نداشت یا از آنکه در اوقات اسیری پاهای
مبارکش را از زیر شکم شتر بسته بودند یا از آنکه در مجلس کوفه و شام اهل کفر و نفاق بر کرسیها نشسته بودند و آن بیمار غریب با غل و زنجیر ایستاده
بود یا از دشنامهائیکه از اشرار شنید آه آه یا از آنکه لعین یزید پلید شامی امر بقتل او کرد و اسیران بدورش حلقه ماتم زدند آه آه یا از ناسزائیکه
در مسجد شام از آن خطیب نافرجام شنید آه آه یا از آن بیحیائی و بی ادبیها که بسر بریده پدر بزرگوار بدید عرض کرد ای شیعیان و ای نوحه کنندگان وا متحیرم
که ما در میان جناب زینب خاتون آیا بخاطر آورد آن وقتی را که با برادر مظلوم خود وارد کربلا شد و در حال تنها و بی برادر وارد شد یا وداع
عباد تنهای شب عاشورای او را یا تشنگیها و ناله های روز عاشورای او را آه آه یا در وداع آخر و بوسیدن حلقوم نازک او را آه آه یا از حال
سوختن خیمها و گرفتن چادرها و مقنعها را و فرار بیابانها را آه و امصیبتاه و یا از کیفیت وداع کردن بدن تنها شهیدان یا از احوال شهرها
و دیارها و کوچها و بازارها و مجلسهای کوفه و شام را آه آه یا از احوال کذران شبها و روزها در خرابها و مسجدها و تماشای کودکان زناه
واویلاه یا از تکلمات با ابن زیاد و یزید علیهما اللعنه را یا از احوال سرها بر نیزها در شهرها و مجلسها و آویختن سرها در دروازها و کردانیدن
در بازارها و اطراف بازارها و خیمها را آه آه یا از کیفیت سفر کردن با نامحرمان را آه آه یا از برگشتن بمدینه طیبه و بر سر قبر جد و مادر و برادر همراه
نبودن برادران و نوجوانان و یا از تنها بودن قبور شهیدان در کربلای معلا آه آه که هر یک از مصائب مقابلی میکردند با مصیبت هجران
و محرومی از برادر بزرگوارش ای شیعیان آیا ام کلثوم خاتون از احوال برادرش جناب سید الشهدا میگفت یا از احوال برادر دیگرش حضرت
عباس و دستهای بریده او یاد میآورد و میگریست یا از احوال اسیری و در بدری خود و اینکه او را در شام بکنیزی دختر متکاتبی خواستند
و سایر احوال که فقدری خود و سایر اسیران ناله و افغان مینمود آه آه که آخر الامر بر خاک افتاد و قبر برادر با جان برابر را در آغوش

پرورشش دختر وشش خود گرفته تا نهاد نوحها کرد آه آه واحزناه ای دوستان والله که هر وقت بیاد فاطمه طاهره نوحه گویا میافتم نمود از آنکه نمیتوانم معاف داشت زیراکه متحیرم که در روز اربعین بر سر قبور شهدا میا از احوال سرو بدن پدر با جان برابرش جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء میکشیده و میگریسته یا از سرو بدن عمش حضرت عباس یا از احوال برادران شهید با جان برابرش جناب علی اکبر و علی اصغر یا از برادر بیمار بی پرستارش جناب سید الساجدین یا از احوال سرو بدن پایمال شده شوهر ناکامش حضرت قاسم یا از احوال عمه اش یا از احوال خودش و بکنیزی خواستنش لا حول ولا قوة الا بالله اینا لکنندگان مینالم سکینه خاتون دلخون آیا از احوال سواری در کجاوه با عمه و ذوالجناح پدر میکشید و ناله میکرد و یا از سواری بر شتر تنگ بد راه بد رفتار بیجهاز و عرب ناصبی تجلجلی که براو موکل بوده آه آه یا از احوال وداع آخر با پدر در میانه خیمگاه و قتلگاه میکشید یا از احوال وداع با بدن پاره پاره پسر پدر در وقت عبور از قتلگاه میکشید یا از احوال وداع با قنداق علی اصغر بیشتر یا از وفات خواهرش در شب در خرابه شام یا از آنکه خواهش خدمتگاریش کردند در مجلس شوم فرجام یا از شهابرگشتنش بمدینه طیبه العقشه میدانم بچه زبان و بیان شرح احوال اسیری و هجران نمود والله متحیرم که آیا همراه اسیری بر سر قبر شهیدی عرض کدام مصیبت در اظهار کدام مشقت و بیان کدام اذیت و چندان گریست و چگونه ناله نموده و چه قدر خاک مصیبت از قبور شهدا بر سر نموده فانا لله وانا الیه راجعون وامّا جابر و رفقای او پس چون بنزدیکی تربت خامس آل عبا رسیدند جابر رحمه الله از دور که هنوز بر سر قبر مطهر نرسیده بود بناله صدای خود را بلند کرده و گویا گفت که صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِاللهِ قَتَلُوکَ وَمَا عَرَفُوکَ وَمِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوکَ یعنی صلوات الٰهی بر جناب تو باد ای اباعبدالله آه آه یا ابن رسول الله ترا کشتند و نشناختند ترا و از آشامیدن آب فرات منع کردند ترا و ندانستند که کرا میکشند و کرا از آب منع میکنند و چون بر سر قبر مطهر رسید بی اختیار خود را بر روی آن تربت طاهره انداخت و نعره واحسیناه و یا ابن رسول الله و یا ابن امیرالمؤمنیناه و یا ابن فاطمة الزهراء و واعطشاناه و واجوعاناه و واغریباه و واوحیداه و واشهیداه و امثال اینها از دل پر درد بر میکشید و بر سر آن تربت طاهره مکرر بلند میشد و بی اختیار بر زمین خورد پس از شدت گریه و ناله های اسیران آل محمد همه حاضران بلکه ملائکه زمین و آسمان بگریه و ناله و نوحه در آمدند و محبان و شیعیان تا قیامت اقتدا با ایشان خواهند کرد و خواهند گریست ودر بعضی از کتب اصحابست که بعد از آنکه چند شبانه روز در کربلای معلا تعزیه داری کردند قَالَتْ زَیْنَبُ رَضِیَ اللهُ تَعَالَی عَنْهَا لِابْنِ اَخِیْهَا عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ خَلُّونِیْ حَتّٰی اُجَاوِرَ قَبْرَ اَخِی الْحُسَیْنِ اِلٰی اَنْ اَمُوتَ یعنی جناب زینب خاتون علیها السلام بفرزند برادر خود جناب علی بن الحسین علیهما السلام گفت که واگذارید مرا تا آنکه مجاور قبر برادرم حسین شوم تا از دنیا رحلت نمایم جناب سید الساجدین علیه السلام در جواب فرمود که لَوْلَا الْوَصِیَّةُ وَاِمَامَةُ الْاُمَّةِ لَکُنْتُ مُتَمَنِّیًا لِذٰلِکَ یعنی ای عمه جان اگر نمیبود وصیت پدر بزرگوارم که بمدینه مراجعت نمایم و نمیبود امامت امت هر آینه من نیز این آرزو داشتم که عمر خود را نزد قبر پدر بزرگوارم کشته نمایم و در کربلای معلا مجاور شوم تا از دنیا رحلت نمایم لکن واجبست که بمدینه مراجعت نمایم مؤلف مشتاق آرزومند گوید که این حدیث شریف از جمله احادیثی است که دلالت میکند بر حسن مجاورت در کربلای معلا تا آخر عمر اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا فِیْ وَرَدَ قَبْرِهِ الشَّرِیْفِ بِحَقِّهٖ وَحُرْمَتِهٖ عَلَیْهِ السَّلَامُ پس قبور شریفه مقدسه شهدا را وداع نموده روانه مدینه طیبه رزقنا الله زیارتها شدند و دیدند که همان مرد صالح که یزید همراه اهلبیت روانه کرده بود در خدمت ایشان بود و بلوازم خدمتگذاری قیام و اقدام مینمود و آن بزرگوارانرا از خود خوشنود داشت فاطمه دختر امیرالمؤمنین میفرماید که من در یکی از منازل بخواهرم جناب زینب خاتون عرض کردم که این مرد بجهة حسن خدمتیکه بما آورده بر ما واجبست که با او احسانی کنیم ای خواهر اراده داری که با او احسانی کنیم جناب زینب فرمود که ای خواهر برای ما چیزی باقی نمانده است که توانیم از جهت او بفرستیم مگر آنکه بعضی از زیورهای خود را باو بفرستیم فاطمه میفرماید که دستبند و بازوبند خود و دستبند و بازوبند خواهرم را که در مجلس یزید غارتگران در کربلا بجا گذارده بودند برای آنمرد روانه کردیم و عذرخواهی از آنمرد نمودیم و پیغام دادیم که این بعضی از جزای زحمت بجهة نیکوئی خدمت تو و انشاالله بعد از این زحمت نیز بیرون خواهیم آمد و آن نیکمرد اعتقاد چون آنها را دید جواب داد که اینها تو نهای من اگر من از برای دنیا خدمت شما کرده بودم با جرت کمتر از این هم راضی بودم ولیکن

بدانید که ما بخدمات شما را بجای نیاوردیم مگر از برای رضای خداوند و قرابت شما با رسول الله صلی الله علیه و آله و در بعضی از احادیث است که تعریف نمود و عرض کرد که مرا همین بس است که شما بزرگواران منت بر من نهادید و نیکو صحبت مرا قبول فرمودید و من در فردای قیامت حق خود را از شما خواهم گرفت پس آنحضرت فرمود که رحمت خداوند بر او باد و در کمال نیکوئی مشغول خدمات ایشان بود تا آنکه ایشان را بمدینهٔ طیبه بجاهای خودشان رسانید فیالیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما

مجلس هشتاد و یکم در وارد شدن اهل بیت عصمت بنزدیکی مدینه و استقبال آمدن اهل مدینه با گریه و ناله

السلام علی الباکین علی فقد سید الاحباب عند تلاقی الاحبة من الوطن و الغربة و رحمة الله و برکاته و بعد اللهم صل علی حبیبک و نجیبک الذی دعوته الی ساحة قربک فاجابک و سلم علی محبوبک الذی نادیته لبیان مشیتک فاطاعک فی الاطوار الصعوبة و الاسهال عند سطوة الرزیة تنزل بابائک فلذا سمیته سید الشهداء فی بدو خلقته ابداعک و اخترقنا من مصیبته بین جمیع المصیبات فاشرقت بالتیها الی ذرات الکائنات فبکی عرش الجلیل و تزعزعت ارکان السموات فبکی لرزیته سکان الحجب و السرادقات بابی و امی المعزیات بابی و امی و نفسی الفدا للمسبیات التی عند الله و عند اهل الملکوت المکرمات المعظمات و عند اعداء الله و اعداء اولیاء الله من المخلوقات المخاشعات و انتم لا تدرون ان تبکی علی حالهن حین رجعن من مدینة سید الکائنات آه آه او ابکی علی رجوع اهلک الیها و ضرب فسطاطک حولها لتهیج قلوب الباکین و الباکیات و اخبرناه فقلب النیاح و قامت الصیاح من المخدرات المحجبات بحضرة سید الساجدین و البنات الناشیات الا و صلی الله علیک و علی الثاوین و الثاویات و لعنة الله علی اعدائک بعد ما مضی و ما هو آت ایها المؤمنون گریان شوید که در آخر این خطبهٔ شریفه اشاره بکیفیت ورود اسیران آل محمد به مدینهٔ طیبه آمده بود چنانکه است که در حدیث صحیح از کتب معتبره از بشیر بن حذلم روایت شده است که چون اهل بیت رسالت از اسیری کوفه و شام خلاص شدند و نزدیک مدینهٔ طیبه رسیدند جناب سید الساجدین علیه السلام با اهل بیت پیاده شدند و بارها از شتران بزیر آوردند و خیمهٔ حضرت آقای شهیدان و سرور مظلومان جناب سید الشهداء علیه السلام را برپا کردند و همهٔ زنها را در خیمهٔ صاحب جای دادند و قال علیه السلام یا بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعرا فهل کربلا فرمود که ای بشیر خداوند رحمت فرماید پدر ترا که نیکو شاعری بود فهل تقدر علی شیء منه آیا ترا طبع شعر گفتن هست بشیر گوید که من عرض کردم که بلی یا ابن رسول الله مرا از طبع شعر نصیبی هست و کلامم مثل پدرم شیرین و رنگین است فقال فادخل المدینة وانع ابا عبد الله علیه السلام آه آه که بیمار کربلا فرمود که ای بشیر پس داخل شهر مدینه شو و از شهادت پدر بزرگوارم اهل شهر را خبر کن و شعری چند در عزای آن مظلوم بخوان بشیر میگوید که من اسب خود را سوار شده دوانیدم تا داخل شهر شدم پس رفتم بمسجد و در روضهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و رفعت صوتی بالبکاء و صدای خود را بگریه بلند کردم و این رباعی را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار یعنی ای اهل مدینه وقت آرام گرفتن در مدینه نیست زیرا که کشته شد حسین پس اشک من میریزد الجسم منه بکربلاء مضرج و الراس منه علی القناة یدار آه آه که جسم شریف او در کربلا بخاک و خون مالیده شده و راس مقدس او بر نیزه در اطراف شهرها گردانیده شده بشیر میگوید که پس صیحه کشیدم و بنالهٔ بلند گفتم که ای اهل مدینه اینک بیمار کربلا جناب علی بن الحسین با عمه‌ها و خواهرهای خود وارد مدینه شدند و در بیرون شهر مدینه منزل گرفته‌اند و مرا از برای رسالت خبر کردن شما پیش روانه کرده‌اند قال فما بقیت فی المدینة مخدرة و لا محجبة الا برزن من خدورهن مکشوفة شعورهن مخمشة وجوههن ضاربات خدودهن یدعون بالویل و الثبور بشیر میگوید که چون ندای نوحهٔ من بر شهادت آقای شهیدان و برای ورود اسیران بلند شد باقی نماند در مدینه زن مستوره و عروس در حجله مگر آنکه جمیعا از پس پرده‌ها بی اختیار شده بی پرده و حجاب با موهای پریشان و صورتهای خراشان بیرون دویدند و سیلی بصورتهای خود میزدند و فریاد واویلاه و واثبوراه بر میکشیدند قال فلم ار باکیا اکثر من ذلک الیوم آه آه بشیر میگوید که هرگز گریه کننده بیش از آن روز ندیده بودم و لا یوما امر علی المسلمین منه و هرگز روزی را از آن روز تلخ تر ندیده بودم بر مسلمانان و شنیدم که کنیزی بدین شعار بر جناب سید الشهداء علیه السلام نوحه میکرد نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا و امرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی خبر شهادت آقای مرا آورد خبر دهنده پس بدرد آورد مرا خبر او و بیمار و ناخوش گردانید مرا فعینی جودا بالدموع و اسکبا و جودا بدمع بعد دمعکما معا ای

دو چشم من کرم کنید بر من با شکهای خود و بریزید اشکهای خود را و یک یک گریه کنید بلکه هر دو با اشک بیارید علی من قد بکی عرش
الجلیل فزعزعا فاصبح هذا المجد والدین اجدعا در مصیبت آن بزرگواری که عرش خداوند جلیل از برای مصیبت او بلرزه در آمده آه آه
و از شهادت او مجد و بزرگواری و دین خداوند ناقص الاطراف گردید و نقص و عیب وارد شد بر دین خداوند علی ابن نبی الله و ابن
وصیه وان کان عنا شاحط الدار اشسعا ای چشمهای من گریه کنید بر پسر پیغمبر و وصی او اگرچه منزل او از ما دور شده اما پس آنحضرت
روی به بشیر کرده گفت که ای بشیر شهادت آورنده تازه گردانیدی خون قلب ما را در مصیبت امام ما ابی عبدالله الحسین علیه السلام و قلب ما الم رسیده
چنان مجروح گردانیدی که معالجه پذیر نخواهد بود و اینک تو کیستی که چنین خبر برای آوردی بشیر میگوید که من در جواب گفتم که منم بشیر بن جذلم که بسوی شما
از جانب مولای خود جناب علی بن الحسین علیه السلام تا اهل مدینه را مطلع گردانم که آن بیمار با اهل و عیال و زنان و صاحبان ابی عبدالله وارد
شده اند و در فلان مکان منزل کرده اند و در بعضی از کتب اصحاب است که بشیر از او سؤال نمود که تو کنیز کیستی که با این شدت ناله و نوحه و گریه
میکنی آه آه جوابداد که من کنیز نوجوان شهید جناب علی اکبرم که در مصیبت آقایان خود گریه و زاری میکنم مؤلف اشجار گوید اگر کنیز [illegible]
چنین کلمات گوید و بگوید بنالد و نوحه کند آه آه نمیدانم که شیعیان عارفین و سادات کاملین چه باید بگویند و چگونه ناله و نوحه کنند
بشیر میگوید که در اندک زمانی جمیع اهل مدینه با ناله و نوحه از شهر بیرون آمده باستقبال اسیران آمدند پس من نیز اسب خود را سوار شده
مراجعت نمودم پس مشاهده کردم که تمام راه و اطراف خیام طاهرات پر از خلق شده بحدیکه از هجوم خلایق نتوانستم که بخدمت مولای خود
مشرف شوم پس پای خود را بگردن و شانهای خلق گذاشتم تا بمشقت تمام بدر خیمه مولای خود رسیدم دیدم که بیمار کربلا در وسط خیمه
جیب پدر شهید خود برپا ایستاده و دستمالی در دست دارد و مدام اشک از چشمهای مبارکش پاک میکند و در پشت سر آنحضرت خادمی ایستاده
بود و کرسی داشت چون بر زمین گذاشت آن بزرگوار بر آن نشست وهو لا یتمالک من العبرة یعنی آنحضرت از شدت گریه بر جای بود که گویا
بی اختیار شده بود و نمیتوانست که خود را از گریه معاف دارد وارتفعت اصوات الناس بالبکاء وحنین الجواری والنساء آه آه که بشیر میگوید
که بلند بود بگریه صداهای مردان و ناله کنیزان و زنان و خلق از هر طرف آنجناب را تعزیه میکنند و تسلیه میدادند فضجت تلک البقعة ضجة شدیدة
آه آه که پر شده بود آن خیمه از شدت افغان و ناله پس آنجناب مکرر با دست مقدس خود اشاره میکرد که ای خلق ساکت شوید پس جوش و خروش
خلق آرام گرفت آنحضرت خطبه خواند خطبه عجیبی که معنی آن بفارسی اینست حمد مخصوص است از برای خداوندی که رب العالمین است و خفیف وارد
که رحمن و رحیم است و پادشاه روز جزا است ایجاد فرماینده همه خلق است و دور شد بنوعیکه برتری گرفت همه بلندیها و او نزدیک شد بحدیکه شنید
همه رازها و نیازها را حمد میکنیم او را بر ورود امور لازمه و ناخوشیهای ایام و دردآورنده مصیبتهای سوزاننده و بلیه جلیله و مصایب عظیمه شنیعه
رسواکننده با بنده و اندازنده و دشوار گرانبار غارت کننده ایها الناس حمد مخصوص است از برای خداوندی که امتحان فرمود ما را بمصایب جلیله
و در اسلام رخنه عظیمه قتل ابوعبدالله وعترته وسبی نساؤه وصبیته آگاه کردانم شما را باینکه کشته شد ابوعبدالله الحسین و عترت او و اسیری
رفتند زنان و دختران او وداروا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان آه آه که سر مقدس او را بر نیزه ها بلند کردند و در اطراف شهرها
و دیارها گردانیدند و این مصیبتی است که دیگر مثل آن مصیبتی نیست ایها الناس فای رجالات منکم یسرون بعد قتله ایگروه خلایق
کدام یک از مردان شما خوشحالی خواهند کرد بعد از شهادت آن بزرگوار مؤلف گوید که بلی والله بعد از شهادت آن بزرگوار روا نخواهد بود
هیچ دوستی خوشحالی نخواهد کرد مگر آنکه شهادت آنجناب را فراموش کند ام ای عین منکم تحبس دمعها وتضن عن انهمالها وکدام دیده از شما نگاه
میدارد اشک خود را و بخل میکند از ریختن اشک آن را و تحقیق که گریست آسمان هفتگانه بجهت قتل او و گریست دریاها با موجهای خود و آسمانها با ارکان
خود و زمین با اطراف خود و درختها با شاخهای خود و گریست بر او ماهیان دریاها و قعر دریاها و همه ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمانها ایها
الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ایگروه خلایق کدام قلب است که شکافته نشود بجهت قتل او ام ای فؤاد لا یحن الیه وکدام دل است
که مایل نشود بسوی او و کدام چشم است که بتواند خود را از گریه نگاه دارد در مصیبتی که رخنه آن بر اسلام بزرگتر از همه رخنه ها است ایها الناس
ما صبح کردیم در میان این قوم در حالتیکه منع کرده شده بودیم از وطن خود و دور افتاده بودیم از شهرها و دیارهای خود و کأنا اولاد ترک
وکابل آه آه که گویا در میانه ایشان مثل اولاد ترک بودیم و کابل در حالی که مصیبتی از ما صادر نشده بود و مکروهی عمل نیاورده بودیم

و دردی را علاج نکرده بودیم ولکن بدانید که پدران ما را خبر داده اند که این امت ملعونه با ما بدینگونه سلوک و رفتار خواهند نمود و هم اگر حضرت پیغمبر با ایشان وصیت میفرمود بکشتن ما و اذیت ما چنانچه وصیت فرموده بود با ایشان به نیکوئی در حق ما برای بیشتر از آنچه بالنسبه بما کردند زیاده ظلم کنند پس آنچه را که نکردند معلوم است که قدرت بر آن نداشته اند پس فرمود که انا لله و انا الیه راجعون مصیبتی بود که میسر نیست اعظم از آن و مبرد آورنده تر از آن و مرگ عزیزان دیدن زیاده از آن و تشنگی هم رسیدن از برای ما زنان زیاده بر آن و بد خوئی و کج خلقی از دشمن کشیدن و سخنان درشت از سنگدلان شنیدن بیشتر از آن آه آه که نمیشود مصیبتی تلخ تر از این و سنگین بار تر از آن پس از خداوند سؤال میکنیم اجر و مزد خود را با آنچه در راه رضای او مصیبت کشیده ایم و اذیت رسیده است بما بدرستیکه او غالب است بر همه و اوست صاحب انتقام و پس از اتمام این خطبه با اهل و عیال و خلق مدینه از مردان و زنان گریه کنان روانه اهل شهر مدینه شدند و در خانها مشغول عزاداری گردیدند انا لله و انا الیه راجعون

مجلس هشتاد و دویم در وارد شدن اهل بیت بمدینه و شهادت جناب سجاد در آن

السلام علی الباکین الخالصین فی محبة آل الله و لا سیما مولانا سید الشهداء ارواحنا له الفداء و رحمة الله و برکاته ای شیعیان ای کامل عیاران بهتر خطبه و اشعاریکه در اول مجلس خوانده شود تا دوستان مخصوص محزون بلکه گریان شوند اشعار جناب ام کلثوم خاتون است که در وقت وارد شدن بمدینه طیبه خوانده و اهل مدینه و آسمان و زمین را بگریه در آورده و لکن قبل از شروع در آن بدانکه در میانه علمای اخبار و روایت کنندگان اخبار و آثار اختلاف شده است که آیا این قصیده را جناب ام کلثوم خود انشا فرموده یا یکی از علما از زبان ایشان بیان فرموده و در تاریخیکه این مؤلف امیدوار کتاب مصائب المعصومین را تصنیف میکردم متحیر شدم که این قصیده را بکه نسبت دهم شب در خواب دیدم که بکربلای معلی مشرف شدم و همه اهل بیت اسیر در آنجا جمع و اراده دارند که بمدینه بروند پس مثل غلامی در عرض راه مشغول خدمت ایشان بودم چون علامت شهر مدینه پیدا شد نزد محمل ام کلثوم رفتم و با خود خیال کردم که اگر این قصیده از ایشان باشد خواهند و الا فلا ناگاه دیدم که از میان محمل دست مبارک در آورده پرده پیش محمل را بالا کرده و دست شریفش را در میان آستین پیراهن گشاده عجب مثل تعزیه داران و نوحه کنندگان از طرف راست و چپ حرکت داده و اشاره بشهر مدینه فرموده و بصدای ضعیف و نحیف بلحن عرب با گریه و ناله چنان این اشعار را خواندند که جمیع اهل قافله و اهل مدینه از گریه بزلزله در آمدند و حقیر از کثرت گریه و ناله از خواب جستم و این خواب باعث زیادی اطمینان شد که این قصیده از آن مظلومه است پس در کتاب مصائب المعصومین و این کتاب هر دو نوشتم و آن اینست مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا یعنی ای مدینه جد بزرگوار دیگر ما را قبول مکن و بخود راه مده زیرا که با حسرت و حزن آمده ایم پس رو بجانب جد خود کرده عرض کرد الا یا جدنا انا رزینا و انا قد فجعنا فی ابینا یعنی تو عرض میکنیم ای جد بزرگوار بدان بدرستیکه ما مصیبت کشیده ایم و در مصیبت پدر خود مظلوم کربلا در آزاریم الا فاخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا فی اخینا ای جد بزرگ اکنون ما برسول الله عرض کن که بدرستیکه ما در مصیبت برادر خود در آزاریم و ان رجالنا بالطف صرعی بلا ارؤس و قد ذبحوا بنینا آه آه ای جدم عرض کن که مردان ما تن تشنه در زمین کربلا بی سر افتاده و اطفال کوچک ما همه را ذبح کرده اند و اخبر جدنا انا اسرنا و بعد الاسر یا جدا سبینا آه و اغربتاه و خبر ده جد بزرگوار مرا اینکه ما زنها را همه اسیر کردند و بعد از اسیری ما را غارت بردند و رهطک یا رسول الله اضحوا عرایا بالطفوف مسلبینا آه و اویلا و بگو یا رسول الله همه نسل تو در میان روز روشن در زمین کربلا برهنه کرده شدند و لباسهای ایشان را بغارت بردند و قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا آه و امصیبتاه و عرض کن که تحقیق که ذبح کردند فرزندت حسین را و رعایت نکردند یا رسول الله احترام جناب ترا در حق ما فلو نظرت عیونک للاساری علی اقتاب الجمال محملینا آه و اغربتاه اگر مشاهده میکردی یا رسول الله میدیدی اسیرانرا که در عوض محمل همه بر قتبهای شتران سوار شده ایم رسول الله بعد الصون صارت عیون الناس ناظرة الینا یا رسول الله بعد از آنکه دختران خود را در عقب سرادقات عصمت و جلالت و نبوت پرورده آه آه ما را بنظاره کردند که چشمهای همه خلایق بما افتاد و کنت تحوطنا حتی تولت عیونک ثارت الاعداء علینا ای جد بزرگوار عادت جناب تو این بود که خود در میان ما بودی و متوجه ما میشدی آه آه و اغربتاه که حال در میان مستضعفه دشمنان شدیم ابتدا کنندگان بدانسته که متوجه شد روی اشک آلود خود را بجانب قبر مادر شریف جناب فاطمه طاهره کرده عرض کرد افاطم لو نظرت

الی ابنبابا تبالک فی البلاد مشتتینا یعنی ای مادر ای فاطمه کاش مشاهده میکردی دختران خود را ملاحظه میفرمودی که چگونه در اطراف
شهرها در بدر و پراکنده شده اند افاطم لو نظرت الی الحیاری ولو ابصرت زین العابدینا ای جان مادر ای فاطمه کاش نگاه میکردی
و دختران خود را ملاحظه میفرمودی که چگونه همه حیران و پریشان شده اند و ایکاش که یک نگاه بفرزند خود حضرت امام زین العابدین میکردی
و میدیدی که بر چه حال شده است افاطم لو رأیتنا سهاری ومن سهر اللیالی قد عمینا ای دوستان و ای ناله و نوحه کنندگان [illegible]
معلوم است در این شعر کلامی میفرماید که سزاوار است که محبان در عوض اشک خون از چشمهای خود جاری کنند زیرا که عرض کرد ای مادر جان ای فاطمه
کاش دختران ترا در این شبها و سحرها در این بیابانها و بیدار خوابی مشاهده میکردی که از کثرت بیدار خوابی چشمهای همه دختران تو نابینا شده است افاطم
مالقیتی من عداک ولا قیراط مما قد لقینا ای مادر ای فاطمه هرگز ندیدی تو از دشمنان خود قیراطی از آن صدمهها و اذیتها که ما دیدیم فلو دامت حیوتک
لم تزالی الی یوم القیمة تندبینا پس اگر همیشه زنده میبودی علی الدوام تا روز قیامت برا احوال ما ندبه و نوحه میکردی آه آه که پس آن مظلومه محزونه
روی خود را بجانب قبر برادر خود حضرت امام حسن کرده عرض نمود وعرّج بالبقیع وقف و نادی ابن حبیب رب العالمینا یعنی بالا رو
بر بقیع و بایست و فریاد کن فرزند حبیب رب العالمین را وقل یا عم یا حسن المزکی عیال اخیک اضحوا ضائعینا و بگو ای عموی بزرگوار حسن
مجتبی مزکی با خبر باش که عیال برادرت حسین در اسیری و ضایع گردیده اند ایا عماه ان اخاک اضحی بعیدا عنک بالرمضا رهینا ایا عماه
بدرستیکه برادرت حسین در روز عاشورا منزل دور و دراز تر از که کربلاست اختیار نموده و در آن آفتاب گرم توقف کرده و دیگر نخواهد آمد بلا راس
تنوح علیه جن طیور والوحوش الموحشینا آه آه در بیابان بی سر افتاده و علانیه بر او نوحه میکنند مرغان هوا و وحشیان صحرا ولو عاینت یا مولای
ساقوا حریما لا یجدون لهم معینا وایکاش که میدیدی حرم را که ایشان را اسیر کردند و ایشان نمییابند از برای خود معینی و یاری کننده علی متن
النیاق بلا وطاء وشاهدت العیال مکشفینا آه آه که همه بر پشت شتران بی جهاز بودند و مشاهده میکردی عیال را که روی گشوده بودند
مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والاحزان جئنا خرجنا منک بالاهلین جمعا رجعنا لا رجال ولا بنینا ای مدینه جد ما دیگر مکن ما را قبول
بجهة آنکه آه آه آنوقتیکه از تو بیرون میرفتیم همه اهل و عیال از بزرگ و کوچک با جمیع بودند یعنی برادرم حضرت امام حسین علیه السلام و همه جوانان
هاشمیه از بزرگ و کوچک و حال که مراجعت کرده ایم نه مردان همراهند و نه فرزندان وکنا فی الخروج بجمع شمل رجعنا حاسرین مسلبینا
آه آه که در وقت بیرون رفتن از تو همه اسباب و اوضاع ما درست بود و حال همه عریان و بی لباسیم وکنا فی امان الله جهرا رجعنا بالقطیعة
خائفینا ای مدینه آنوقتی که از تو بیرون میرفتیم ظاهر بود که در صدمات امان الهی بودیم و حالی که مراجعت کرده ایم خوف آن داریم که ما را پاره
کنند و از یکدیگر جدا سازند ومولینا الحسین لنا انیس رجعنا والحسین به رهینا ای مدینه در وقت بیرون رفتن مولای ما حسین
انیس و مونس و همسفر بوده و حال که مراجعت کرده ایم او در کربلاست و نخواهد آمد ونحن الضائعات بلا کفیل ونحن النائحات علی اخینا
آه آه و ماییم زنان که همه ضایع و بی ماوی و ملاذیم و ماییم که همه از برای برادر خود حضرت امام حسین علیه السلام در نوحه و زاری میباشیم ونحن
السائرات علی المطایا نشال علی جمال المبغضینا و ماییم که بسفر میرویم بر پشت شتران دشمنان سوار شدگان ونحن بنات یس وطه
ونحن الباکیات علی ابینا و ماییم دختران آل طه و یس که دو اسم است از برای رسول الله صلی الله علیه و آله و ماییم که بر پدر خود گریه و ناله کنیم ونحن
الطاهرات بلا خفاء ونحن المخلصون المصطفونا و ماییم که عصمت و طهارت ما بر احدی مخفی نیست و ماییم مخلصون که برگزیدهٔ خداوند عالمیم
ونحن الصابرات علی البلایا ونحن الصادقون الناصحونا و ماییم که بر بلاها صبر کنندگانیم و ماییم که راستگویان و نصیحت کنندگانیم الا
یا جدنا قتلوا حسینا ولم یرعوا جناب الله فینا آه و اعزاه که آن مظلومه دلسوخته دفعه دیگر روی گریه آلوده خود را بجانب قبر جد بزرگوار
خود کرده عرض کرد که ای جد آگاه باش که فرزند تو حسین را کشتند و حرمت خدا و دین او را در حق ما رعایت نکردند الا یا جدنا بلغت عدانا مناها
واشتفی الاعداء فینا آگاه باش ای جد ما که دشمنان بآرزوهای خود رسیدند و قلبهای خود را از کشتن ما خنک کردند لقد هتکوا النساء
وحملوها علی الاقتاب قهرا اجمعینا و بتحقیق که هتک حرمت زنها نمودند و با قهر و غلبه همه را بر جهازهای شتران سوار کردند وزینب
اخرجوها من خباها وفاطم واله تبدی الانینا آه و مصیبتاه که خواهرم زینب را از خیمه بیرون کردند آه آه که در آنوقت فاطمه حیران
بجهد و ناله مینمود وسکینة تشتکی من حر وجد تنادی الغوث رب العالمینا آه آه که در آنوقت سکینه پناه با قلب سوخته خداوند خود را

میخواند و ندا میکرد و بجز حضرت رب العالمین پناهی نداشت وَزَینُ العابدینَ بِقَیدٍ ذَلَّ وَرامُوا هَتکَهُ اَهلُ الخَنا آه واحزنا
که در آن وقت حضرت امام زین العابدین بیمار علیه السلام را در غل و زنجیر کردند و اهل خیانت میخواستند که او را بقتل رسانند فقدنا فی
الدُّنیا تُراثٌ وَکاسُ المَوتِ فیها قَد سُقینا پس بعبارت کثیر بیان خاک بر سر زندگانی دنیا باد و ما بر حالی شده ایم که گویا کاسه مرگ
...ده و آنرا نوشیده ایم وَهذِهِ قِصَّتی مَعْ شَرحِ حالی اَلا یا سامِعونَ ابکوا عَلَینا پس آن مظلومه روی خود را باهل مدینه که باستقبال آنها
بودند و با ایشان ظاهر خطاب کرده و در باطن بشیعیان و محبین تا روز قیامت خطاب کرده فرمود که این بود قصه من با شرح حال من که
با شنیدن شنوندگان و گریه و ناله کنید از برای مصایب من پس بگریه و زاری و ناله و بیقراری اهل شهر مدینه شدند و چندان ناله واحسینا و وامظلوما
و واشهیداه و واعباساه و واعلی اکبراه و واقاسماه و امثال آنها در شهر مدینه بلند شد که گویا مدینه بزلزله در آمده بود و در همه کوچها و بازارها
و محلها جمع بودند مردان و زنان و کودکان و بلند بود صدای ناله و نوحه ایشان پس اول کریکشان روانه شدند بر سر تربت حضرت پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه و آله پس چون بدر روضه مقدسه آنحضرت رسیدند در کتاب بحار روایت کرده است که حضرت زینب بر دو دست
چهار چوب در روضه مبارکه را گرفت وَقالَتْ یا جَدّاهُ اِنّی ناعِیَةٌ اِلَیکَ اَخِی الحُسَینَ یعنی با ناله و گریه عرض نمود که ای جد بزرگوار با حسین
از خدمت مرخص شدیم و تنها برگشتیم آه آه که از برای جناب تو خبر قتل و شهادت او را آورده ام وَهِیَ مَعَ ذلِکَ لا تَجِفُّ لَها عَبرَةٌ وَلا
تَفتُرُ مِنَ البُکاءِ وَالنَّحیبِ آه واحزناه که در حدیث است که آن مظلومه با مصیبت کشیده علی الدوام خبر شهادت و مصائب برادر بزرگوار خود و اهل
و عیال و دوستان او را بخدمت جد عالیمقدار خود عرض میکرد و اشکها بر صورت عزت کشیده اش جاری بود و چشمش خشک نمیشد و در
گریه و ناله آسایش و آرامی هیچ نمیرسید و مدام در نوحه بود و آه آه که پس از گریه و زاری از خدمت مرقد جد مرخص شده روانه جانب تربت
طاهره مادر مظلومه خود حضرت فاطمه سلام الله علیها شدند و جمیع بی اختیار نالها از قلب فگار بر میکشیدند و چون بنزدیکی قبر مقدس او رسیدند
همه خود را بر روی قبر مقدس انداخته صبر و سوخته قلبهای او و مهجوران کشیده بصدای ناله و نوحه میکردند بنوعی ملایکه زمین و آسمان را بناله در آورده
بودند و زنان بنی هاشم و دوستان از اطراف ایستاده و از استماع نالهای آنحضرت غشها چون ابر بهار میگریستند پس بجانب مجرای بر
تربت برادر بزرگوار خود حضرت امام حسن علیه السلام رفته با مثال آنچه ذکر شد نوحه و ناله کردند و از آنجا روانه خانهای محنت خود شدند علی
الدوام اسیران با ام سلمه و زنان هاشمیه مشغول نوحه و ناله بودند و در بیان احوال جناب زینب خاتون تا آخر عمر همین بس است که در حدیث صحیح
کُلَّما نَظَرَت اِلی عَلِیِّ بنِ الحُسَینِ علیهما السلام تَجَدَّدَ حُزنُها وَزادَ وَجدُها آه آه که هر وقت نظر آن مظلومه به بیمار کربلا میافتاد و یتیمی و بی کسی دیده
آنجناب را بخاطر مبارک میکذرانید غم و الم او تازه میشد و بر سوزش قلب هجران کشیده اش میافزود مؤلف دلخون گوید که این بود
ورود جناب زینب خاتون و ام کلثوم خاتون بر سر تربت جد و مادر و برادر و اما در کیفیت ورود جناب سید سجاد و سایر اسیران
از زنان و کودکان پس حدیث معتبری بنظر اینخادم اخبار نرسیده آه آه نمیدانم که هر یک خصوصا سکینه خاتون که کودک بود و قدرت
برکشیدن ناله نداشت بر مصیبت و محنت اسیری و سفر شام آیا در نزد قبر جد خود و تربت خاتون جنان و امام حسن علیه السلام چه عرضها کردند
و چگونه شکوه از منافقین و ظالمین را نمودند و بیان شهادت شهدا و اسیری خود را چه زبان کردند آه آه نمیدانم که هر یک از اسیران تا آخر
عمر بر چه حال بودند و همین بس است در احوال مادر سکینه خاتون که در کتاب مجمع البحرین روایت کرده است که رباب دختر امرء القیس یکی از زوجات
جناب سید الشهداء علیه السلام و در سفر کربلا در خدمت آنحضرت بود و او مادر سکینه خاتون بود و چون بمدینه مراجعت نمود اشراف
قریش قصد مزاوجت او نمودند و او را خواستگاری کردند پس او قبول نکرد و همه را جواب داد و گفت که مرا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
خویشی نیست شوهر بکار نیست و تا آخر عمر در مصیبت شوهر بزرگوار خود گریه و نوحه میکرد و هرگز زیر سقف ننشست تا از دنیا رحلت
نمود انا لله و انا الیه راجعون در کتاب ملهوف و غیره روایت شده است که جناب سید سجاد علیه السلام در مصیبت کبری و بلیه عظمی
تا چهل سال روزها را روزه بود و شبها در قیام در عبادت پروردگار بسر میبرد و مدام ناله و گریه داشت و چون غلام آنحضرت آب و غذا
برای آنجناب حاضر میکرد و در پیش روی مبارکش میگذاشت آن مظلوم میل نمیفرمود پس آن غلام عرض میکرد که ای مولای من میل فرمائید
میل نمیفرمود فَکانَ یَقُولُ قُتِلَ ابنُ رَسُولِ اللهِ جائِعاً قُتِلَ ابنُ رَسُولِ اللهِ عَطشاناً یعنی پس بود عادت آنحضرت که میگریست و در جواب

غلام صغیر بود که چگونه بر من گوارا باشد خوردن و آشامیدن و حال آنکه کشته شده است پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که
بسیار گرسنه بوده است و شهید شده است فرزند رسول خدا در حالتی که بسیار تشنه بوده است الله الله در حدیث است که این حضرت بگریه
بسیار میفرمود و چندان میگریست که طعامش با آب چشمش خمیر میشد و با اشک دیدگانش ممزوج میگردید و علی الدوام بر این حال بود تا آنکه
عبدالملک بن مروان علیه النیران و موافق اصح روایات فرزند او هشام بن عبدالملک که لعنت الهی بر هر دو باد از شدت عداوتیکه
با آن حضرت داشت آن مظلوم علیه السلام بزهر جفا شهید کرد پس آن حضرت روحی له الفداء بپروردگار خود ملحق گردید و مصداق آیهٔ شریفهٔ واعبد
ربک حتی یأتیک الیقین شد صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و ابنائه و اجداده و لعنة الله علی قاتله و اعدائه ابد الآبدین و دهر الداهرین

اما خاتمه

پس در آن سه مطلب است مطلب اول در ذکر دعا که مناسب آخر مجلس تعزیه است بدانکه بهتر آنست که اول امر کند اهل مجلس را که
سه دفعه بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد بگوید که ای خداوند من از جناب اقدس تو سؤال میکنم بر حمیت و رحیمیت تو و با اسم
الرحیمیت تو اینکه عطا فرمائی بما محبت و معرفت خالص خود را و بیرون فرمائی از دلهای ما محبت هر چه غیر از محبت جناب تو و اولیاء
تست پس از تو سؤال میکنم اینکه صلوات فرستی بر حقایق محمد و آل محمد ای خداوند من از تو سؤال میکنم بحق حبیب تو و صفوت جمیع مخلوقات
تو و حجت تو بر همهٔ خلق تو محمد صلی الله علیه و آله اینکه معرفت ما را وصل بمعرفت او فرمائی و عبادت ما را بلکه جمیع احوال و اقوال و افعال دنیا
و آخرت ما را وصل بدنیا و آخرت آنجناب فرمائی یا الهی و سیدی از تو سؤال میکنم بحق و حرمت ولی تو و مظهر ید قدرت تو امیر کنندهٔ گذشته
و آینده از خلق تو و بحق فرق بناحق شکافته جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که بدنهای ما را محل نزول ملائکه فرمائی و محل چراگاه شیطان نفرمائی یا الهی
و سیدی از تو مسئلت میکنم بحق سیدهٔ نساء عالمیان و صدیقهٔ دو جهان و خاتون جنان جناب فاطمه طاهره و بپهلوی شکستهٔ او که عاقبت ما را ختم بخیر
مردان و زنان ما قبول فرمائی و بحق یار و وصل با حور و غلمان جنان روزی کرده یا الهی و سیدی بحق و حرمت اول آقایان اهل جنان و محبت
تو بر همهٔ عالمیان و دهان زهر خوردهٔ او و جگر پاره پارهٔ او حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که همهٔ ما را در دنیا و آخرت از خدام آل محمد علیهم السلام
فرمائی تا از اولیاء الله و ملوک جنت محسوب شویم یا الهی و سیدی و مولای از تو سؤال میکنم بحق و حرمت دویم آقایان اهل جنان سید مظلومان
امت و جگر گوشهٔ پیغمبر آخر الزمان یعنی خامس آل عبا و شهید دشت کربلا ابا عبدالله الحسین علیه السلام و بحق غربت او و وحدت او و جوع او
و عطش او و بحق شب عاشورا او و روز عاشورا او و عبادت و نالهها و گریههای او در آنها آه آه و جراحتهای بدن نازنین او و انگشت و دست بریدهٔ او
آه آه و بحق حلقوم بناحق بریدهٔ او و بفرق بناحق شکافتهٔ او آه آه و رگهای پاره پارهٔ بدن او و پوست و گوشت سوراخ سوراخ شدهٔ او آه آه
و احزان او و مصیبات او و بحق استخوانهای در هم شکستهٔ او و سر نورانی بر نیزه شدهٔ او و باطراف شهرها و مجلسها گردانیده شدهٔ او و بحق فرزندان
طیبین و طاهرین او و بحق اهل بیت مظلومین اسیر او و بحق شهدای در خدمت او و بحق زایرین و مجاورین و گریه کنندگان و محبان او و بحق
جمیع نیکوهای ظاهریه و باطنیه و جناب تو قسم میدهم که جمیع خیرات دنیا و آخرت را بهمهٔ احیاء و اموات کرامت فرمائی و جمیع شرور دنیا
از همهٔ ما دفع و رفع نمائی و امور دنیای ما را چنان اصلاح فرمائی که از اصلاح آن فارغ شده علی الدوام مشغول اصلاح معرفت دین و آخرت خود
شویم و بزرگترین همهٔ حوایج ما آنست که در دنیا و آخرت میانهٔ ما و ایشان جدائی نفرمائی بحقهم و بحرمتهم صلی الله علیهم اجمعین و بحرمة السورة
المبارکة الفاتحة . مطلب دویم در وصیتهای مصنف است بخوانندهٔ این کتاب و طالب آن و آن هشت وصیت است
اول آنکه اگر خطائی بیابند بقلم انصاف اصلاح نمایند و حقیر اگرچه کمال سعی در تحصیل احادیث معتبره و در حسن ترتیب آنها و تصحیح آنها کرده‌ام
لکن چون غیر معصوم مبتلا بسهو و نسیان است ظاهر است که بی خلل نباشد دویم اینکه این جانی و والدینم را از دعای خیر فراموش نفرمایند
خصوصا در مجالس تعزیه و لا سیما بعد از ممات ما که دست ما کوتاه و چشم ما براه است اللهم اغفر لمن استغفر لنا و ترحم علینا بالفاتحة سیم
آنکه هر کس بجهت منبر کردن یا خواندن بخواهد نقل کند خصوصا با یکجا بودن نسخه نزد مالک و استحقاق سایر اهل ایمان تضییع آن چهارم
آنکه از کتاب چیزی کم نکند و بر آن چیزی نیفزاید که اگر چنین کند در قیامت تظلم خواهیم کرد ولی اگر خواهند که از این چیزی بجای نقل کنند
یا در حاشیه کتاب نویسند با اسم حقیر شعری یا حدیثی و غیر آنها مناسبت زیاد کنند مختارند پنجم آنکه در تصحیح کتاب کوشش کنند ششم آنکه

والتماس این داعی آنکه بقدر امکان سعی در نیکویی کاغذ و خط نمایند هفتم آنکه تا ممکن شود این کتاب را برای خود تحصیل نمایند که
احادیث خوب بطریق مرغوب جمع شده است و ندیده ام دیگری باین طریق جمع فضایل و معارف و مصایب نموده باشند
و این داعی اگرچه قابل این نبوده ام که از قلم مثل این کتاب جاری شود ولکن ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و هشتم آنکه اگر خود اهل
کتاب نشوی و احیاناً از معارف بسیار نوشته میشد بلی از جهة خالی نبودن کتاب از آنها در جمله از خطبهای اول مجالس اشاره بعضی مطالب
شده فقط آنها را بدان که همه موافق بواطن و اشارات آیات شریفه قرآنیه و احادیث و زیارات و ادعیه و خطب مرویه از اهل
عصمت علیهم السلام است و هر کس چنین نداند از قصور او است نه تقصیر مصنف پس اگر از خود مایوس و ام الحجة یا از اهل معرفت
سؤال کنی و بزرگی و جلال مانع نشود از سؤال مطابق بودن آنها را با شریعت خواهی فهمید والا فلا والسلام علی من اتبع الهدی
و ترک سبیل الجهل والعناد والردی مطلب سیم در مجملی از احوال مصنف است بدانکه از بدو عمر الی حال که پنجاه و هفت
سال است تضییع عمر نموده ام در عراق عرب و عجم مشغول علوم سیما اصولیه و فقهیه و مقدمات آنها بوده ام و در جمله از آنها خصوصا
در فقه و اصول فقه مجلدات متعدده تحریر نموده ام و زیاده از یکقرن میگذرد که بفضل الله در معرفت احکام شرعیه محتاج بغیر نبوده ام
و باجازات متعدده مفتخر و سرافراز گشته ام و مدت یکقرن میشود که بتعلیم و تعلم معارف الهیه بقدر الوسع والطاقه جد و جهد داده ام
و در منجیات و مهلکات کوشش نمایم و حاصل همه عمرم اینست که نجات دهنده از مهالک دنیا و آخرت بعد از معارف بهتر از تمسک
بمعرفت و محبت اهل عصمت ارواحنا لهم الفداء و اقامه لوازم تعزیه داری و گریستن و گریانیدن در مصایب این بزرگواران سلام الله علیهم اجمعین
ندیده ام لهذا از برای کفاره خطاها و سایر تحریرات و تقریرات و غفلات از برای ذخیره یوم لا ینفع مال ولا بنون از برکت مجاورت
مشاهد مشرفه و ارض اقدس غری علی مشرفها آلاف الثناء والتحیة سعی در تصنیف این کتاب و کتاب مصایب المعصومین بسته نموده ام و در
شب دویم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست و شصت و سه در ارض مقدس طوس ... و فی المقدس ... مصنف عاصی باجاسم
اللهم اجعله خالصاً لوجهک الکریم بحق محمد و آله الطاهرین صلی الله علیهم اجمعین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

در عهد دولت ابد مدت و سلطنت جاوید عدت شاهنشاه قدر اقتدار الناصر لدین الله ناصرالدین شاه قاجار ادام الله ملکه و دولته
این کتاب مستطاب بجامع اقل الخلایق و نیازمند عفو حضرت آفریدگار رضا ابن المرحوم آقا زین العابدین محمد باقر در بلده جرفادقان
صورت تحریر و تسطیر پذیرفت در روز پنجم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و دویست
و هشتاد و شش هجریه علی هاجرها آلاف الثناء والتحیة
از ناظرین و مقابله کنندگان ملتمس
دعا است

هو الله
تعالی شانه

بتوفیق ملک
منان و تایید داور سبحان
در بهترین وقتی از اوقات و
خوشترین ساعتی از ساعات این
نسخهٔ شریفه که مسمی است به بیت الاحزان
بسعی و اهتمام جنابان ستوده آدابان
معارف اکتسابان آخوند ملا محمد حسین و
مشهدی محمد صادق خلفان
مرحوم آقا حسین
خوانساری آقا علی

رسید بتوفیقات
اتمام پذیرفت